کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب: تحفة المؤمنین = تحفهٔ حکیم مومن
مؤلف: سید محمد مومن بن محمد زمان حسینی استرآبادی
مترجم:
شمارهٔ قفسه: ۱۵۴۴ سنا
شمارهٔ ولیت کتاب: ۲۱۲۴۴۵

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
سنا ۱۵۴۴

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲

تحفة المؤمنین: حکیم محمد مؤمن حسینی استرآبادی از مؤلفان

۴۳ ص

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲

تحفة المؤمنین: حکیم محمد مؤمن حسینی استرآبادی از مجتهدان

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۱۲۴۴۵
کتاب تحفة المؤمنین = تحفهٔ حکیم مومن
مؤلف سید محمد مومن بن محمد زمان شکابی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۴۴ سنا

۱۶۹۰

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
سنا ۱۵۴۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

۱۳۹

وذکر در نجات و قوتها بحسب مراتب بواطن باب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن
وفصول ربیع و بجهت خشکی و تری و تازگی و امثال این مختلف الصورة والمهیه میباشند هرگاه
شخصی از ادویه بلدی در بلدی و یا در فصلی در فصلی و یا در حین تازگی یا در زمان خشکی آن یا
در وقتی که نارس بوده مثلا مشاهده کرده باشد بموجب محسوس خود بیان اشکال و رنگ
وطعم وغیر آن نموده و دیگری که در غیر اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان مهیه آنرا
موافق آن ننموده و احاطه بر جمیع احوال هر چیز مقدور بشخص واحد نیست و بدستور هر یک از خواص
ونفع و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست و بحسب اختلاف اوضاع
فلکی و امزجه مختلفه تغییرات بسیار واقع شده و میشود لهذا باعث اشتباه در مهیه و قوت و
خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدما شربت را بعضی نسبت بامزجه سابقه و جمعی با
بمعتدل المزاج و بعضی قدری را منظور داشته اند که کمتر از آن را مؤثر نداشته اند و بر خی اکثر مقدار
را اعتبار نموده اند که زیاده از آن نتوان استعمال نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج و قوی موافق قوی
المزاج قدری معین ساخته اند و اولی مراعات حد وسط و احتیاط است اما شرط اخذ ادویه آنست
که هر چه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار و در حین حیوة یا بلا فاصله بعد از
ذبح باید گرفت و اگر مدری باشد در اوایل زمستان و باید مشوش بخاک و دیگر نشانات
نبوده و در رنگ و جوهر معیوب نباشد و از معادن مشهور و بآن بلاد بهتر است و از نباتات ثمرها
بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر انجیر نارس او مطلوب باشد در آن صورت قبل از نمای نمو
پر آب شدن باید گرفت و برگ را بعد از نمای نمو و قبل از زرد شدن و تخم را بعد از استحکام
و اعتدال خشکی و گلها و شکوفها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل از نمای
شکفتن بهتر است و شاخها را بعد از نمای نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام
ثمر تا وقت ریختن برگ بلکه اخر فصل خریف و صمغ و عصاره در اول ریختن شکوفه باید گرفت و میباید
وقت اخذ اخر روز و قبل از طلوع افتاب و بعد از غروب بوده هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان
نمناک و جای بسیار گرم و در افتاب نباید نمود مگر مطلب خشک شدن او باشد و هر چه از افتاب قوتش زایل

مشود در سایه باید خشک کرد بدانکه تاثیر دو بالذات یا کیفیت است و غذا را بالذات تاثیر
بکمیت و تاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است بچهار مرتبه چه هرچه بقدر اعتدال بدن در دو به
بدن معتدل و متغیر شدن اولا از کیفیت بدن اگر بدن ثانیا تغییر محسوس از اثر او نیابد و از
تکرار و زیادتی مقدار اثر او بقدر سهلی محسوس شود آنرا معتدل گویند و اگر تغییر خفی دهد
و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد در درجه اولی نامند و هرگاه تغییر غیر خفی دهد
در درجه ثانی و اگر نهایت تغییر دهد و بمرتبه فساد طبیعت نرسد در درجه ثالث و هرگاه طبیعت را
فاسد سازد و بحد هلاک رساند در درجه رابع نامند و هر یک از درجات را عرضی میباشد که
اول و وسط و اخر آن درجه گویند و تقسیم درجات بخود دیگر کرده کنند و متاخرین ملاحظه
شده و ذکر آنرا لایق تر دانسته چنانست که به برهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است
و مادامیکه کیفیت غیر غالب محسوس نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدیکه بچندین زیاده
برسایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس است در درجه اولی نامند و غلبه دو و چند آنرا در درجه دوم
و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس در حار درجه دویم مثلا دو جزو
حار غالب خواهد بود و در سیم سه چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات
در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل و کندم مشاهده میشود و آن منوط بر کثرت و قلت
اجزای حار و هر یک بیست برسایر اجزا و قدر شربت هر یک منوط است بر اثر فعل مجموع غالب در مزاج
معتدل که تجربه و قیاس مقتضی آنست پس اگر بحسب زیادتی و کمی مقدار هر یک از ادویه در کیفیات محسوسه
مشتبه یا احساس کیفیت ذی مزاج ما فوق و ما تحت آن شود سبب اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار
و کمیت خواهد بود نه نفس کمیت و مع هذا اشتباه کیفیت محسوسه بسبب قلت و کثرت کمیت باعث اشتباه
سایر حواس مزاجی مرکبات نمیتواند شد و بجهت تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیت غالبه بنهج دیگر غیر آنچه
اولا مذکور شد بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر اقسام مختلفه و بر مجاری مانند عروق
و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات سواقی و بر اعضا و
روح در جمیع اجزا مذکورات ساری است پس هرچه بقدری که خالی از افراط و تفریط و تفریط باشد

ظاهر

وارد بدن

وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از تغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل آن بسبب
کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از آنست یا آثار آن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر
او منحصر در روح مجاور مجاری است و مجاوزان در سان او نیست در درجه اول اثر و اگر در روح و
اخلاط تاثیر کند در درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر نماید در درجه سیم و اگر
تاثیر او در روح و خلط و رطوبت ثانیه و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است در درجه چهارم
و اکثر آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سیم و قاتلست مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه یا او باشد
و مراتب قوای ادویه منحصر است بسه مرتبه و قوه عبارت است از سبب موجب افعال الی و فی الحقیقه
افعال محسوسه او است در موضع تلاقی مرتبه اول فعل محسوس او میباشد بسبب کیفیت مشابهه
که در مبدا ایجاد او از عناصر حاصل شده و بمزاج او ثانی مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی
ذی مزاج ثانوی است در ملاقی و آن از لوازم مرتبه اول است چه ارتباط مزاج ثانوی مرکب است
از اجزا که هر یک را کیفیت مزاجی اولی مختلفه الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و
تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و آنرا و غیر آنرا در مزاج اجزا آخر خواهد بود چون ورق
قبض مثلا و هرچه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را
موافق آنرا اجزای مفرده باشد مرکب را متوافقه القوة گویند و اگر مخالف باشد مثلا تسخین
و تبرید کند متضادة القوة نامند و طبیعت ماذن خالی نه هر یک از قوت متضاده را در مکان خود
استعمال مینماید در صورتیکه عایق نداشته باشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانی است بواسطه افعال
صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از اوست مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی است
که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی است
که تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی است
که بواسطه صورت نوعیه رفع سم مینماید بدانکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین که به بقای
صور عنصری در مرکبات قایلند باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اجزا
از کیفیت اجزاء متفاعله متماسه میباشد و تاثیر او مرتبه ایست از مراتب و بدستور مزاج ثانوی را هم

اثری است بغیر آن مثل شیر که مرکب است از مائیت و دهنیت و جنبیت و تاثیر او بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است از
مراتب و همچنین صورت نوعی و ترکیبی و اثر دست غیر از آثار مذکوره و تاثیر اجزاء غیر متفاعله مرکبات را مرتبه
از مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی است که قوتها بقدر فواعل باشد و اندراج مرتبه اثر صورت نوعیه
اجزاء غیر متفاعله غیر متماسه در بحث مرتبه اثر صورت نوعیه ترکیبی ظاهر نیست مخفی نماند که بعضی از مرکبات
بی صورت نوعیه اند مثل خیال مخلوط با دخانی که مرکب است از ابخره هوا و بخاری که مؤلف است از ابخره
اثیریه باصورت نوعیه است یا محکم الترکیب میباشد بحدی که تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد
مثل طلا یا تحلیل بسیار دشوار باشد مانند سایر منطرقات و آن معادن سبعه است و کوینده
بسایط منطرقات نیز دو گونه است چه هرگاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده کوکرد و قوت نار
صابنه غالب باشد صورت ذهبی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد یاقوت بارده صورت فضی پذیرد و چون
اجزاء ردی الجوهری بوده کبریت کم باشد یاقوت مائیه صورت قلعی یابد و هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد
سریع منکون گردد و اگر زیبق جید الجوهر بوده اسباب صبغ در او داشته بدی جوهر کبریت مائی باشد
صورت نحاسی پذیرد و چون با این حال بوسته شدید غالب باشد صورت روی قوتیا که خارصینی
نامند قابض شود و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدید
عارض گردد و انقلاب بعضی به بعضی با عمال مخصوصه که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است و غیر محکم
الترکیب را اسم مراتب میباشد چه بعضی را تفریق اجزاء بسیار سهل است مانند کوکرد و غلاء و بعضی را
بسیار دشوار نیست و قدما فرموده که هرگاه مزاج دوائی را ندانند از تحلیل اجزاء او استنباط
میتوان نمود چه هرگاه قدر معین او را بقرع و انبیق تقطیر کنند سایل و اجزاء مائی و زیبار اجزاء
هوائی و صاعد تر اجزاء ارضی خواهد بود بس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزاء متفرقه استنباط
نمایند و از آنجه تشخیص امزجه توان نمود طعوم است چه حدوث طعم از اثر کیفیه حاره و بارده و مدرکه
است در ماده لطیف و غلیظ و متوسط بینهما و از فعل حار در لطیف حرافت ظاهر میشود و متوسطه
و در غلیظ مرارت و در متوسط ملوحه و از فعل بارد در لطیف حموضه و در غلیظ عفوصه و در متوسطه
قبوضه و از فعل معتدل الحرارة و البرودة در لطیف دسومه و در غلیظ حلاوت و در متوسط از لطیف

منشرده

اجزاء نار ردی تفلس

وغلیظ

وغلیظ تفاهه و تعریف هر یک و بیان افعال آن بعد از این مذکور خواهد شد **تشخیص**
ثانی در ذکر صفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی
و تفسیر اسامی و لغاتی که در این تالیف مذکور میشود و در سایر کتب ادویه مدار علیها است
پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را افعال کلی میباشد مثل تسخین و تفریح و تبرید و
تکثیف بارد و نرم کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس
و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلی است مانند تفتیح و
تسدید و ردع و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده را صفات مخصه است در هیجده قسم **اول**
لطیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مثل گوشت کبک و شراب و زرده تخم مرغ نیم برشت **دوم**
لطیف ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کبوتر بچه **سیم** لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مثل
انار و سیب و کاهو **چهارم** لطیف ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند ترب و بیاز و هر چه تند و
تلخ و شور باشد **پنجم** غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت گوسفند و زرده
تخم که زیاده پخته شده باشد **ششم** غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذاء مثل گوشت گاو و اسب و
کبش **هفتم** غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند امرود و به **هشتم** غلیظ ردی الکیموس
قلیل الغذاء مثل گوشت قاز که فدید کویند و مانند کومه **نهم** متوسط اللطافة والکثافة
که صالح الکیموس کثیر الغذاء باشد گوشت بز یکساله که تعلی نامند **دهم** متوسط ردی
الکیموس کثیر الغذاء مانند کلم و دوی که قبیط عبارت از او است **یازدهم** متوسط صالح
الکیموس قلیل الغذاء مثل انگور **دوازدهم** متوسط ردی الکیموس قلیل الغذاء مثل زردک
سیزدهم متوسط صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند جوجه که خوب پخته شده باشد
چهاردهم متوسط ردی الکیموس متوسط الغذاء مانند جوجه خوب پخته باشد **پانزدهم** لطیف صالح الکیموس متوسط
الغذاء مثل نان گندم بسیار خوب پخته **شانزدهم** غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند
گوشت گوساله **هفدهم** لطیف ردی الکیموس متوسط الغذاء مثل نان بد پخته **هجدهم** غلیظ
ردی الکیموس متوسط الغذاء مانند کلم بوته دار که کرنب عبارت از او است و تفسیر اسامی

وبیان فعل هر یک وصفات آن بترتیب حروف بدین نهج **الکاذی** بسبب افراط تحلیل وجلا وتفریق
ونفوذ نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند **اصل** بمعنی بیخ است اعم از آنکه از شجر یا از گیاه
باشد **اغصان** بمعنی شاخها است مخصوص بشجر وگیاه ساق دار است **اکلیل** بمعنی تاج وابن نام
وغیر آن نامند ودراد ویه مراد از وجیزی بوزن شکوفه وبار نبات است **اکاء** جمع اجام
بمعنی نی زار است **اودیه** جمع وادی وبمعنی کنار رود خانها است **انکباب** مراد از وی نگاه داشتن
عضو است بر بخار ادویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند **انکفال** بچشم کشیدن چیزی
استنشاق بینی کشیدن بخور مانع که بسیار رسایل باشد **البا** بشع بمعنی بدمزه است وهر چه
را طعم مرکب از مرارت وقبض باشد باین اسم خوانند **بصیص** نورانی ودرخشنده **بطاح** زمینها که
آب در آن جمع شده باشد وبفارسی مرداب نامند **بخور** هر چه دود او را استعمال نمایند **بنک**
گرمیهای که در سایه شجار متکون شود **پادزهر** اسم فارسی تریاق است وگویند هر چه رفع
سم کند ومصنوع نباشد مخصوص باین اسم است **بربور** بفارسی بابونه نامند **بزر** آنچه از بار
نباتات در غلاف ودر قشر باشد مثل خشخاش **بافور** جمع بفر است **باکوره** نخستین میوه که برسد
بتر بریدن **بصاق وبزاق** آب دهن **بعر** بفتح اول سرگین **بکر** شتر جوان وبکر اول دوشیزه
التا نفه بمعنی بمزه است ومراد او طعمی است که مزه لذیذ باشد ونه کریه وناثیر او ترطیب وتلیین
واعضای بسیار وتولید بلغم است **تریاق** بفارسی تریاک نامند هر چه در پیشان او باشد که
حفظ قوت وصحت مزاج وروح بحدی کند که دفع ضرر سم نماید باین اسم نامند وگویند مخصوص
صناعیست وابن که افیون را تریاک میسازند بجهت حفظ قوت است که در بن امر بابونه واشنان
دارد **تصفیق** آمیختن شراب با آب **تبلیق** آمیختن چیزی بگردن وبسایر اعضا **تکج** بفارسی
تی در گویند وآن تغییر شدن طعم است با بو یا هر دو **تکلیس** بمعنی صاروج کردن وبرای بیرون
وبهم برداشتن آمدن ومراد از وی مهیا ساختن بعضی از ادویه است بجهت نفوذ وسرعت تاثیر ورفع
کردن کثافه ثقل وکثافه آن خواه با حراق باشد یا بوجه دیگر **تصعید** آنچه باتش اجزاء او را صعود نماید
ولطیف او را اخذ کنند **الثا ثمش** لغت یونانی است ومراد از وی هر چه از نباتات ما بین درخت وگیا

باشد

باشد ثمر یا نباتست مثل خوشه ومیوه وامثال آن **ثقیل** بمعنی گران آمدن بر طبع ودر بر فعل بوده سریع
النزول نباشد **الجیم** جوشش نیم کوفته که بلغور نامند **جوال** براء مهمله زمین سنگلاخ **جبر** گرفتن
شکسته را بستن **جالی** بمعنی پاک کننده است وفعل او رنگ کردن رطوبات از جسد وجامده است از
سطح عضو مانند انزرود وهر جالی میان طبع است اگر چه بی قوه مسهل باشد **جاذب** بمعنی کشنده است
بطرف خود وفعل او تحریک فضلات است بسبب حرارت از مکان از بجانب خود مثل تافسیا وانچه شدید
الجذب باشد بسکان وخار را از عروق بدن میکشد مثل گوشت حلزون **جامد** بمعنی بسته شده است که در
شان او سیلان باشد وبالفعل سیلان نباشد مثل موم **جبه** بفتح اول وثانی آب گرم آمده وجمع شده
وجزو چیزی **جفاف** خشکی حامض بمعنی ترش است وفعل او تلطیف وتفتیح وتقطیع وتنقیه مجاری وتبرید
وتجفیف وتسکین صفرا واطفاء تندی خون وتولید ریاح وضرر اعصاب است وهر چه زبان را اندکی
بگزد وبا قلیل حلاوت وتقطیع باشد حامض نامند **الحکاکه** انچه از سایدن در چیز جدا شود
حلو هر چه زبان را منبسط سازد واندک حرارت در او احداث کند ولذیذ باشد شیرین نامند وفعل
او تفتیح وتلیین وجلا است وکثیر الغذاء ومحبوب قوتها ومعطش میباشد **حرق** بمعنی گزنده است که
اجزا او در زبان فرو رفته وبسیار بگزد وتفریق اجزا او نماید وفعل آن تحلیل وتنقیه وتعفین واحراق
وتلطیف است بجهت شدت حرارت حاد بمعنی تند است وآن مرکب از تلخی وحرافت است وفعل او مثل افعال
اجزا او حلاوت تند حول اعم از فتیله وفرنجه است **حب** آنچه در ثمر یا در زبان باشد وبی غلاف مثل گندم وجو
حمل بار نباتات اعم از ثمر ومثابه ثمر است **حلیب** شیر تخمها وغیر آن وشیر تازه دوشیده **حشیش** گیاه
خشک وشبیه بخشک شده وگویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن بوده یا ساق باشد وبجهت
ثمش نرسد **الخاخاثر** آنچه اجزاء خلط را بهضم آورد **خفیف** بمعنی سبک وانچه بر طبع احتمال
آسان بوده سریع النزول باشد **خمل** بمعنی پرز است ودراد ویه هر چه شبیه به پرز بر سطح ظاهر او باشد
مثل انچه بر روی به میباشد **خاتم** بمعنی تمام کننده وعبارت از وی چیزیست که بسبب تخفیف در سطح جراحت
تفرق نگذاشته پوست بر وی باند **خلع** بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود **خلیع** سست **خلملع** اسم
صبغ است خرد سرکه طیور **الدال دسم** هر چه نامند وفعل او ترطیب وتلیین وادخال احداث بعوض

خاسر

خلیعلع

زبان را نرم سازد وامور را منبسط
باحداث حرارت وبعادی جرب

است دواء مطلق انکه تاثیر بکیفیه کند و جزو بدن نشود دوائی غذائی انکه تاثیر کیفیه او زیاده
بر تاثیر کمیه باشد دوایی انکه بکیفیه تاثیر او موافق مزاج بوده بالخاصیه کشنده باشد مثل
افیون ذابل انکه بجهة لزوجة کثیفه بدست جسید دبق دهنی انچه در جوهر او جرمی موجود باشد
و باعث رغبة اشتعال او کردد مثل مغزها و تخمها دلوک بمعنی مالیدن است و مراد از و انچه از ستونات
یا انکشت و دندان بمالند الذائی ممزج بدبوی ذرور انچه ساییده بر ما یوی بر اعضا بپاشند
ذو الخاصیه انکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از انکه زهر باشد یا رفع زهر کند الرائحه بوی کوفتن
چوب نرم و سست رخص بفتح اول و ثانی نباز پرورده و در ادویه هر چه نازک و زود شکن باشد
زرنیخ ارامیه و مرد بود بار و در ادویه انچه در مثانه و خوش جوهر تمام باشد رادع انکه مواد
را مانع ریختن و بضعوشدن اعضا را قابل و مردان نازد و رادع مقابل جاذب است رهص
رطوبت غلیظه که در اطراف پلک چشم جمع شده جسیده باشد روی الکیموس انچه از و اخلاط
غیر معتدل القوام والکیفیه متکون شود رجیع فضله هضم اول الاحسان رسوب ته نشین مایعات
انچه در مایعات اندازند و بر روی از ناپسند اسبد نامند روث سرگین حیوانات الزاء زغوفه
طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملوحت است زهر شکوفه زغب اول موئی که در حیوانات بر اید
و اسم کیمخت است که ساغری باشد و در ادویه انچه بر سطح از چیزی شبیه بموی تازه باشد زغب نامند
السین سابل انچه اجزا در رجلت حرکت کند اعم از انکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود
مثل ابد و رغنها سباخ شور زار سبط بی کره ساحل کنار دریا سکم انچه بغارسی زهر
نامند و بسبب ضدیه کیفیه و خاصیه المزاج را فاسد سازد مانند پشن سنون انچه بدندان
بپاشند و بمالند و مقوی جوهر او باشد سحیق انچه بسیار نرم ساییده باشند سهک بد
بوی شدن کوشت و بوی عرق که از بدن اید سهل رفتن نرم الشین طوشطب بضم اول و ثانی از
قانون الادب جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی از قانون الادب نیز جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون
ثانی از قاموس اللغه جدا کردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هر چه باین صفات
باشد شطب کویند شجر نباتی که با ساق خشبی باشد و کامل او انکه با اجزاء قشره نباتی باشد

ذفر

بر ان در جهات

کو

وان نی

وان ثمر و ورق و لیف و صمغ و بذر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت خرما شرز بضم اول و
بفتح ثانی کنکرهای کوشک و در ادویه انچه در اطراف ان برامده کیها داشته باشد مشرز نامند
شامه انچه بوکند شتر بفتح اول و ثانی در هر دو پلک زیرین چشم شاخ کوه بلند شدق بفتح اول و سکون
ثانی فراخی کوشه دهان شدخ سر شکستن و فراخی سفیدی بر روی است و شدخ عضل بمعنی از
هم باز شدن الصاد صفیق بوسه در پشت مخربه زمین سنکستان صفو بفتح اول و ثانی
او که برادیم یا مشک فوریزند پس زود کرد و بمعنی طرف و کنار و در نباتات انچه چین دار و با ذری
و میل بطرفی داشته و مستقیم نباشد مصفق نامند صالح الکیمیا انچه از خون و متولد کردد بهمه جهات
اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط با و بقدر طبیعی باشد و خلط بدان و بهم نرسد الصدا
ضماد انچه از غلظ القوام که مانع و نرم باشد بر عضو بمالند و بر بندند اعم از انکه موم مزعفر
داشته باشد الطاء طلا انچه از رقیق القوام بر اعضا مالند طبیخ انچه جوشانیده آب
او را استعمال کنند طیب پس کون ثانی خوشبو و شبیه بدان باکین طری تازه طحن خورد کردن و
طاحونه که اسیا باشد و مسمی باسم لازم است طاقی انچه بر روی اب اید الین عفص بکسر فا
طعم زنخه است که زبان را در پشت سازد و اجزاء او را بسبب مرودت بهم اورد و فعل او تبرید و
تکثیف و تصلیب و خشونه و ذرع است عام انچه با وجود بهم اوردن اجزاء عضو بفشار د
مانند ضماد دانه مرهندی در دمل و بفارسی فشارنده کویند عشب بضم اول و سکون ثانی کیاه
است عصیر اب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عصاره عصیر است اما در انچه با قشر و
با قشاب منعقد کردیده باشد استعمال مینمایند عفوه خوشه نباتات و عنافید جمع ان است
عطر بوی خوش است الغین غمر بمعنی او از مختلف است که از حلق ابد و مراد از و حرکت دادن مایعات
است در حلق و فرو بردن آن غض بضاد معجمه نارس از نباتات غسال بمعنی شست شود هنده انچه جلای
سطح عضو باعاند رطوبت مایعه دهد مانند ماء الشعر غلیظ بمعنی کثیف است در اغذیه بیشتر مراد
است و استعمال لفظ کثیف در ادویه الفا فتیله بمعنی شافه که مخصوص دبر باشد فرجه شافه که قبل
رحم را مخصوص باشد فروی بمعنی رنک بنفش است فاتر نیم کرم فتح از هم جدا شدن الفاف نابض

شمه

عشبه

فرجه

طعم گیرنده را مانند که اجزاء زبان را بهم آورد و در پشت سازد و فعل او تبرید و تخفیف و تعدیل و تقویه اشتها
است و در غیر طعم مراد از و حابس است که سبب بهم آوردن اجزاء عضو حبس و استمساک نماید **قاطر**
آنچه در گوش و اعضا جا کند **قاشر** هر چه بعدی جالی باشد که چون از سطح استخوان تواند زود و دور
جلد تقشیر نمود **قاتل** آنچه از ضد به هلاک سازد و مراد زهر است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص
باسم سم و غیر حیوانی مختص بقاتل است **قضبان** شاخهای گیاه بی ساق و قضیب واحد است **قشعه**
بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبای خوشه گشت **الکافور کیلوس** کشکابی است که از هضم مواد
بهم رسد شبیه بکشک محلول کیموس احلاط متولد از هضم کبد بیست کثیر الغذاء آنچه اکثر مقدار او
جزو بدن شود **کماد** آنچه گرم کرده بر عضو بیندند مثل انگبد و سپوس گندم **کثیف** بخلاف لطیف آنچه اجزا
که اجزاء او بدشواری قبول انفعال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزاء بدن بسرعت ننماید **کاسر الریاح**
آنچه قوام ریاح غلیظ بحرارت رقیق ساخته دفع نماید مانند تخم سداب **کاوی** بمعنی داغ کننده و مراد
از آن آنچه جلد را بجهت احراق و تجفیف تهم آورد و مجاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زاج
در رفع ترف اللحم جراحة **اللازم للطوح** بمعنی اندرون چیزی است بر عضو که از طلا غلیظ
تر و از ضماد رقیق تر باشد **لصوق و لزاق** آنچه بر عضو بچسبانند و باچسبند گویا شد **لعوق** بمعنی
انگشتبیج است که از معجون رقیق تر باشد **لعابی** آنچه از چیسانیدن و در آب اجزاء آن مخلوط برطوبت
شدن چیزی لزج بهم رسد و چون بر شدت کشد الزاق و رفع میشود لطیف آنچه در رشا و او باشد بعد
از ورود به بدن منقسم گردیدن باجزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء بدن بسرعت کند مثل عزاز
لزج آنچه در رشان او بوده باشد بالفعل یا بالقوه در چیزی تاثیر حرارت مزاج در او کرده مایل بتباد
کشیده منقطع نگردد مثل خیاری **لحاء** ریشهای باریک نباتات **الخلال** آنچه با مایعات در ظرف
گرد هم زده بوکشند **لیف** آنچه از اصول و لحاء نباتات و بیدبار بکنند از لحاء باشد **لادغ** هر چیز که
حاد لطیف نفوذ در اجزاء عضو نموده تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث کند و
نفوذ هر جزو آن با انفراده محسوس نباشد مثل ضماد خردل یا سرکه **الملیم نالح** شود آنچه در زبان
نفوذ کند بدون گزندگی و جلا دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا و غسل باعتدال

مرتبه

مرتبه هر چه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و در پشت سازد و یا گرا هد بود طبع را بهم زند و فعل
او تسخین و جلا و منع تعفن است **ملطف** آنچه بحرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در رشان
او باشد مثل حاشا **مغلظ** آنچه بخلاف او باشد بحال آنکه چه در رشان او باشد که تفریق خلط
بحرارت صحیحه و اخراج اجزاء آن جزء بعد جزء و از موضع اشتباک خلط کند مانند جذب مجاری
صدر بحال باشد و گویند بعضو مبارد بض است **مغش** هر چه سطح عضو را در پشت کند و اجزا
او را در بلندی و پستی مختلف سازد از آنکه بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهت تفریق اجزا مانند
خردل **ملس** آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و او صدمه بخش است **مفتح** آنچه منافذ عضو را
از مواد خود رسازد تا اسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن مانند فطراسالیون
و هر چه حریف و مر لطیف و سیال لطیف مایل بحرارت و مایل باعتدال و هر چه حامض لطیف باشد مفتح
است **مخرج** هر چه عضو را سست کند بحرارت و رطوبت و مزاج و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان
مصلب آنچه صلب و خرب باشد **منضج** آنچه خلط را قابل دفع سازد از آنکه رقیق را غلیظ کند چون
خشخاش یا بعکس آن مانند طبیخ حاشا یا منجذب را نرم سازد چون حلبه **مقطع** آنچه بسبب حرارت
لطیف نفوذ کند و مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق آن در رفع او نماید بدون تصرف در قوام خلط
مانند سکنجبین **مقشی** هر چه ریاح مجتمعه را متفرق ساخته قابل دفع کند **ممکک** هر چه بسبب قوت
نافذه حاده تحریک اجزاء اذاعه بمسامات کند مثل **مفرح** آنچه بقوت حرارت نافذه تفریق
اجزاء عضو نموده اخلاط او را بسبب حدت فاسد و واجد الدفع ساخته طبیعت رفع اجزا فاسد
کند مثل بلادر **محرک** آنچه بسبب حرارت جذابه جذب چون ظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر یا خردل
محرق هر چه بقوت نافذه تحلیل اجزاء لطیفه و رطبه کرده احداث رمادیه نماید مثل نوفون
مفتت آنچه تفریق اجزاء خلط متحجره کند مثل زجاج **محرق** **مفتن** هر چه رطوبت بعضو را فاسد
سازد بنوعی که بدل ما یتحلل او نتواند شد بدون احداث اجزاء و تاکل مانند زرنیخ **مقوی**
هر چه تعدیل مزاج و قوام اعضا بعدی کند که قبول پختن و فضول نموده ممانعت تواند نمود
خواه بالخاصیه باشد مثل کل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل سرخ **مرقق** آنچه

بخلاف منضج باشد در تغلیظ **منضج** هرچه در همه جهت بخلاف منضج و هاضم باشد **مفرح** هرچه روح
حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و خوردن را رفع نماید مثل شراب **مشهی** انچه
تحریک طبع نماید تا غذا کند **مبهی** انچه سبب تولد ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضا
تناسل گردیده **محرک** او شود و باعث تکون ماده منوی گردد مثل البوب **مدر** انچه اخراج مائیه
اغذیه و فضول سیال مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید **مسهل** هرچه اخراج فضول اعضا الوان
امعا نماید **مقوی** انچه سبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات او و ظاهر اخراج کند
مقی هرچه اخراج فضول از طریق مری کند مثل اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعده و امعا
مسکن هرچه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد **مطفی** انچه اخلاط حاره را کسر حدت
نماید **مخدرات** انچه تکثیف روح حساس کند نشاط نباشد و روح محرک که حیوانیت نوعی کند که
مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و مثل میباشد **مزلق** هرچه رطوبت و تلیین
سطح عضو بعد لغزنده گردد تا انچه در ان محتبس باشد بحرکت او حرکت نماید مثل الوی بخار **مجفف**
انچه افتاده رطوبات را تقلیل کند مانند سندروس **مسدد** انچه بسبب کثافت و یبوسه در مجاری
محتبس شده منع دفع مواد و اجب الدفع کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجه باعث تسدید گردد مانند
لعابها **مقوی** انچه بالفعل یابس بوده و در رطوبت لزجه باشد که سبب حبس سیلان مواد گردد
مثل اهلک شسته **مغطس** انچه طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم از انکه ترویح او باب شود مثل
معده و جگر یا بهوا مثل دل و ریه **مقطس** هرچه بقوت نافذه تحریک مواد در مسامی عجایب خیشوم کند
و سبب دفع ان عطسه حادث گردد **مصلح** انچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از انکه رفع
ضرر ان کند یا معاونه بر فعل او نماید یا حفظ قوت یا کسر حدت او کند یا بدرقه مجهه وصول او بعضا
گردد **موسخ** هرچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبت ادرا زیاد سازد مثل دوعی **مدمل**
هرچه سبب تجفیف و تکثیف رطوبه سطح جراحت را لزج و جسبنده گردد و دهن تخم ابهل و ورد
مانند دم الاخوین **ملحم** انچه سبب تجفیف لطیف و تعدیل مزاج خونیک دارد موضع جراحت شود
منعقد ساخته مستحیل بگوشت کند و او را نبت اللحم نیز گویند **مسخ** بی مزه و باقه مراد فاست **مایع**

انچه

انچه منعقد جامد باشد و سیلان کند در قبل القوام باشد **مزواة** پراکنده **مفرق** بفتح اول و کسر ثالث تارک
سر و در اثمار و کلها هرچه سر او هموار نبوده و زوایدا شده **مقعف** خمیده و کج شده **مضنع** خایدن
چیزی **مضوع** هرچه از خایدن باشد **مشیت** انچه خواب اورد یا منوم مراد فاست **مسکر** هرچه مستی اورد
اعم از انکه با تفریح باشد یا نباشد **مضمضه** هر مایعی که در دهن حرکت دهند **مروح** مالیدن چیزی بر
اعضا **مسرح** انچه دهان را بدندان در بدن بسیار مبالغه در دلک عضو نکند **مرود** انچه بسیر جان
خورده کرده باشد **مخول** انچه پخته باشد **منتن** بدبو باشد **مصول** انچه در شستن او مبالغه کرده باشد
محرق انچه در سوختن بحد رماد به تبدیل **النون ناشف** انکه جذب رطوبت بسیار کند اعم از انکه
منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب نده یا مرئی باشد چو اسفنج و ناشف انچه از نیز نامند تخم نبات
بی مناوا است **منطی** در لغات مراد از لغه قوی است و در اردو به مراد خورد روی کننده باشد **نفاخ**
هرچه در رطوبت غریبه باشد و از حرارت مدفی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و
و امعا مثل میوه ها و حواه در عروق مانند معزها و اکثر تخمها و قسم ثانی مراد فعل تقویه باه است
نفوخ انچه از ادویه یا جسد ساشیده را بیمایع در بینی دمند **نقوع** و **نقیع** خیسانیده که بخوشانیده
صاف نموده استعمال کنند **نشاره** انچه از شوهان و دم اره ریزه شده باشد **نطول** هرچه را
جوشانیده و اب انرا بر اعضا ریزند و پای شوید قسمی از اواست **نشوق** انچه به بینی کشند **الواو**
وغر بفتین بجهد زمین سخت **وهن** سستی و بیحسی از خالی **وقی** کرنده **وقود** برافروختن اتش **الهاء**
هاضم انچه اعانه طبیعه بر طبخ و کنار انیدن غذا و خلط کند سبب قبول هضم او شود مثل اصطکی
هشوش انچه جرم او سست و ریزنده باشد و یا اندک افشردن در بزه شود مثل صبر خوب و غار یقون **هاو**
با ره شدن **تشخیص ثالث** در بیان مرتبه و کیفیه و خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصطلح
و بدل و قدر شربت بترتیب حروف و ذکر اسامی ادویه بلغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و
ترکی و امثال ان مخفی نماند که هرچه بجربه دیگران است بلفظ گویند مجرب است و انچه اندازه امی شود
و انچه حقیر تجربه نموده بلفظ مجربست مذکور میسازد و هر دو افعال کلیه او و اولا بیان میشود مثل انکه
منضج است یا مرادع است و امثال ان تا اثار او را مختصر با فعال مذکوره یا فلان جزو فلان اعمال میکند و در

فلان امر خوفلان اثر دارد ندانسته یا جزها موافق غیر مذکوره و در امراض غیر مسطور نواسته استعمال
نمود و بتجاربه دیگر حاصل کرد و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل
ان دوا بیان نموده متفرق و مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر یا انفراده باشد و بدستور تاجیخ
بر کر امثلا ذکر نماید در تک بیان خاصیت جزو دیگر ان جزو شود و بخلاف سایر کتب که مشوش ذکر کرده اند بلکه
خاصیتی از بیخ جیزی مثلا بیان نموده اند و خاصیتی از برگ و بار و باز در تک ذکر سایر اثار بیخ او شده اند
علی هذا القیاس و چون مداوای چند از سموم بیان نشده است و هر یکرا بانفراده دوای مخصوص نیست تا بر
مراعات اختصار علاج هر یکرا در طی ذکر مرضیه ان بیان نموده در تخصیص رابع که مخصوص ان است ان شاء
الله تعالی مرقوم خواهد شد از منون کتب ظاهر میشود که اول کسی که تالیف در ادویه مفرده نموده
دیسقوریدوس یونانیست و نزد بعضی لغت عبارت از اوست و تالیف مزبور مسمی بمقالات الستة فی
الحشایش است و ثانی فولس که در ادویه عین را جمع نموده و ثالث اندروماخس اصغر که ادویه تریاق
کبیر را تحریر کرده و رابع جالینوس ملقب براس البغل که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض بدل
و مصلح و سایر احوال انکشته و اول کسی که از یونانی بسریانی نقل نموده دیدر دس نصاری بابلی است
و زیاده بر ترجمه جیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشابوری از یونانی و سریانی نقل بعربی کرده با مزید
افادات و تالیف مزبور مسمی بمقولات اسحق کشته و حنین دلدا و اغذیه از ادویه جدا کرده اند پس
بخاشعه در ان باب تالیفات نموده اند و اول کسی که از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن ذکریا
که کتاب کامل الادویه و کتاب ساحل تحریر فرموده اند پس شیخ الرئیس و ابن اشعث و ابو حنیفه دینوری
و شریف و یحیی ابن جزله صاحب منهاج و جرجیس بن بوحنا و صایغ و امین الدوله و ابن تلمیذ مولف
مغنی و ابن بیطار و مولف ما لا یسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود مصری تذکره را تالیف
نموده و مولف اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از ان حکیم علی گیلانی شارح قانون
بسطی را دویه مفرده بدون تخصیص داده و تا این زمان که سنه الف و ثمانین است بنظر نرسیده که بلغه
فارسی کتاب مبسوط تالیف شده باشد جزو الالف الالف مع الالف طریلال لغتیست بربری و بمعنی حلا
الطیر است بجهت شباهت شاخ گیاه او بجنگال مرغ و مراد از و تخمیست بسیار زبن و تیز و مایل بکبودی

وطولانی

وطولانی و بغایت تلخ و با حرافت و گیاه او شبیه بشبت و کلش سفید و برگش مفرق و ساقش مربع بود
در اخر بهار و بر سد و انچه سبز تیره و شبیه بوزانه است قسمی از دو قواست و تخم خلالان گویند
در اخر سیم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی الالات تنفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی کرده و شانه
و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند مفتت حصاة و یکدرهم او را با عسل بجهت رفع ریاح
و ابلاس نهایت مجربست و دانسته اند و ضماد او بجفف قروح و زایل کننده اثار جلد و نفوح او در بینی بدستور
شرب او مسقط جنین و مضر جگر حار و مصلحش سکنجبین و مشرکرده مصلحش کثیرا و بدلش در اطلیه برص
کندش و قدر شربش از یکدرهم تا سه درهم است با عسل یا شراب چون در فصل گرما و هوا یکدرهم او را با غا
و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه با مسهلات بیاشامند و افتاب نشسته موضع
برص را مک شوند تا هر ندا افتاب بر دانند و ابه نوشد و عرق کند در روز اول نهایت تا روز سیم موضع
برص ابله کند بعد از رفع زرد ابله کلیه برطرف میشود و مجربست و گفته اند که هر گاه از مغز او هر روز سه
درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند با از مرکب او بدستور مذکور در مدت مذبور استعمال نمایند یقینا
رفع برص میشود الس بلغت یونانی و بمعنی مهری الکلب است بجهت رفع کردن او زهر سلاء بوانه را و ان
نباتیست ساقش بقدر زرعی و شبیه بساق رازیانه و برگش شبیه ببرگ فراسیون و از ان درشت
و خارناک و مایل بسرخی و سیاهی و تخم او مایل بهنی و سبز تیره و در غلاف و طبقه و از ترش کمتر
و در طعم بحدت و تندی و تلخی با نخواه و کلش سرخ مایل بزردی و از زیر برگها روید در اول اسیم گرم و در
اخر او خشک و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات هاضم و منقی بلغم و ریاح معدی و کرده و مفاصل
و ورکین بجفف باعتدال و طبخ او جهت جمود و برودت مفرط و سعوط او جهت دکام و ضیق النفس و
بلغم محجر در قصبه ریه نافع و تخم او در اطعمه شخصی که مسک دیوانه کزیده باشد باد زهر ان و ضماد ش جهت کلف
و با عسل جهت نشها سرکه زرد ابه اندر اید مفید و قدر شربش یا دو درهم و مضر جگر حار و مصلحش
کثیرا و بدلش نصف و زنش حب الغار با دو وزن ان نانخواه است و جالینوس فرموده که چون او را
در وسط نابستان خشک کرده کوبیده نگاه دارند و با سی و سه مثقال عسل بدفعات بیابند و زنبور
یکروز در میان سک دیوانه کزیده بنوشند بغایت مفید است و دو درهم از بیخ او که با شیر تازه بیاشامند

بقوی رفع زهر سگ دیوانه کرده نماید هر چند که از آب نیز ترسد و گویند چون گیاه او را بجمیع اجزاء آن
سرخ دسته بر اعضای دردناک و مواضع بهم بندد رفع الم میکند و صاحب جامع انطاکی مخصوص
درد سر انسان میداند و گویند تعلیق او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آن خانه است و مؤلف
جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و حشیشة السلحفات
نامند خوردن او بغایت مقوی باه و نگاه داشتن او بغایت مورث تعشق زنان است عبدی که
ممانعت مجامل او نکند **انیس** حنین بن اسحق در الفمع الواذ کرده و آن پوست درخت درشاه است
در اول گرم و در دوم خشک و باقوت بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و طبیخ او مقوی
جگر بارده و مفتح و باقوت زاد عده و جرم او با شراب چهته درد جگر اگر تب باشد و با آب سرد با
وجود نیابت مفید و بدستور شراب و سرکه در آن جوشیده باشد همین خاصیت دارد و طبیخ
او در رفع کرم جگر گوسفندان مجربست و حقنه بطبیخ او منقی جگر و فرجه امعا و مضمضه
او بجهة قلاع خبیثه و درد دندان و تقویة لثه و اکتحال او مقوی باصره در جمیع افعال
مثل ما میران و قطور خیسانیدن او در آب کلاب جهة تجفیف رطوبت و حفظ صحت چشم و رفع
بقایای رمد مزمن بغایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضیض و
قدر شربت از جرم او دو مثقال و از طبیخش تا سی درهم و مضر صاحب سعال و مصلحش عسل است
آبلیلس بلغة یونانی و مغربی بنا نیست دشجوی و در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر
قامت و زیاده از آن و برگش مانند مورد و نیم و ثمرش بعدد بار سرو و سبز و چون برسد
سیاه و نیم شود و جوف او بسیار صلب و اندرون او سفید و در مایل بسرخی و مستعمل
از او ریشها با برگ او است مرکب القوی و برودة و یبوسة در وغالب و بسیار قابض و اب
خیسانیده او که برنگ آب بگرد در جهة استسقا و زردی رخسار مجرب دانسته اند و بدستور
چون با گوشت طبیخ نمایند و گوشت را بر ابیا شامند همین عمل کند و جرم و طبیخ او مقوی
جگر و سپرز و مفتح سدد آن و قدر شربت از جرم او دو درهم است **آبار** لغة عربی و آن شربتی
است و طریق احراق او دستور ات مذکور است در دوم سرد خشک و مغسول او جهة قرحه چشم و

آبار مقدار یک چهارم برجه رفتن و نون و سکون و فارسی

در دستور ات

جوشش

جوشش آن و جراحت خبیثه و اعضا و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف و سیلان رطوبات و تقاطر غذا
گل سرخ جهة زوج مفید و با سرکه جهة تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش سریع و خورد نمک شده است
انزروت بلغة یونانی اسم سماقست **امولن** یونانی اسم نشاسته است که دشنا نامند **اغریون** یعنی
طاهر یونانی اسم فنجنکشت است **انیسون** انیسون است **آوزن** بلغة یونانی لوف الکبیر است **الارن**
صادرن یونانی لوف الصغیر است **الاغلس** یونانی دوسر است **انوبیس** یونانی ابراش است **ابی**
یونانی بنا نخواه است **اجنوس** معرب ابادس یونانی درختیست شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انگور و زرد
و با حلاوة و برگش شبیه ببرگ صنوبر و عریض تر از آن و خوران نمیکند و تخمش مانند تخم حنا و قسم هندی
با خطوط سفید و قسم حبشی سیاه و صلب و املس و بهترین اقسام است در اول سیم گرم و در آخر دوم خشک
و ملطف و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و محلل نفخ معده و مفتح سدد سپرز و اکتحال بحکر او
باب و در درد پشت جهة بیاض و قیء و قرحه و بثور و رمد و موی زیاده و جرب و حکه و مدر بایض و حفظ صحت چشم
و رویانیدن مژگان و نشان او جهة جبر خون و زخمهای تازه نافع و محرق مغسول آن شاره او الطبیعة
و در افعال مذکور اثر آن مربع تر و طلا مسحوق و مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است و گویند الحاقت
الطفا خون جاری میکند و با سفیده تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با نقره جهة تجفیف و گوشت او در
قروح خبیثه و منع جوشها بر ابیا و قبل کردن اعضا مجربست و قدر بیش تا سه درهم و مضر معده و
مصلحش عسل و بدلش جوز کنار است **آزاد دارو** لغة فارسی و آن سلق جبلی است **الوبخارا** اسم فارسی
اجاص است **الوجد** اسم فارسی ادرکست **آب دارو** مومیائیست و محمد بن زکریا دوای دیگر را باین اسم
خوانده اشرحکان اسم فارسی جند است **آهن ربا** اسم فارسی مغناطیس است **آرد میده** اسم سمید
آرد بیوداد فارسی خشکار است **آهن** اسم فارسی حدید است **آرد جو بریان کرده** اسم سویق الشعیر است
آب شکر اسم فارسی عسل القصب است **آرد کنجد** سویق البنوق است **الوی سفید** اسم شاهلوج است
الوی بالو اسم فارسی فراصیاب **آهو** اسم فارسی غزال است **آمله** اسم فارسی املج است **آرد جو** سویق
الشعر است **آب باران** ماء المطر است **آب جکیده** از کوفه و غیره ماء القطر است **آب جو شیده**
اسم فارسی ماء الشعیر است **آب جو فشرده** اسم کشک الشعیر است **آب بنبر** اسم فارسی ماء الجبن است

آب الحمن فانه اسم فارسی الحجر باست آب امی نماک بود اسم فارسی ماء النوفست آب درخت کافور ماء
الکافور است آب کامه بفارسی مرو است آهک اسم فارسی نوره است آب اسم فارسی سفرجل است آب دیدر
اسم فارسی حربا است ابلک بیا موجه باصطلاح اهل کیمیا زیبق است آنک بنون رصاص است
آبنه جیبی از مس و نقره و برنج سازند آرد وج بلغة ترکی اسم درخت اجل است آغوز بترکی اسم لبا است آفاج دلو بترکی اسم سوداء انا است آلبوج بفارسی قند مکرر است آذربه
بفارسی کل اشنان نامند آبتو باصطلاح اکسیریان ذیبق است آروس اسم فارسی اجل است آرس
بترکی بند آلک و آلد اسم فارسی سنبل الطیب است آهور بهندی خردل است آل بلغة هندی
اتش است آنه بهندی اسم سویقست الفرع الثا البقر بفارسی شوره گویند و ان بخار مائی بود که
زمین شوره زار بهم میرسد و بعد از تصفید ان با اتش شبیه بملح میشود و در اخر سیم گرم و خشک
و مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل در نهایت حدت و قوی تر از نمک و بدون در افعال
و جهت علل سپرز و درد مفرط نافع و محرق داشته اند و مضری کرده و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش
تا نیم درهم و بدلش ملح اندرانی و ربع درهم اوتاد و درهم باشکر جهت احتباس بول که هیچ چیز نفع
نشود مجربست و از خواص او سرد کردن آبست بعمل مخصوص که ابرا در ظرفی روح تو تیا کرده در آب
شوره حرکت دهند و او جزو اعظم بارود است ابل بهندی اسم هال است ابو بفارسی اسم
اسفنج است ابو خلسا هو جوبه نامند و اصناف میباشد قسم اول انبا نیست شبیه بیرک
کاهو و باریکتر و با خشونه و سیاه لون و ملاصق زمین و ساقش مزغد و کلش اشقر و دانه
او سیاه و بیخش بقدر انگشت و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند در اول و دوم گرم و خشک
و محلل اخلاط مراری و مالخه و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده و مجفف و طبیخ او جهت درد
سپرز و جگر و تقریس درد کرده و حصاة بوقان و تبهای کهنه و طلا او جهت بخور و سوختگی اثر
و جراحات و تحلیل خنازیر و با آرد جو جهت حمرة که با درسرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن
بنفشه و کدو و قدر شربتش دو درهم است و چون بیخ او را در روغن بجوشانند و قیر و طی
ترتیب دهند جهت سوختگی آتش و حمول آن و بدستور حمول بخش با ماء العسل بیخ چنین

در جمیع

در جمیع افعال بیخ او قوی تر است و قسم ثانی برابرک بزرگتر و خشن و ساقش دراز و خشن پر شعب و کلش
مایل بسفتی و دبره و قابض تر از قسم اول و مضاد شرب تحرز و منع عرق انفع و بسیار حابس طبیخ است و
قسم سیم برابرک بزرگتر از اول و خشونه کمتر و شاخهای او زبر و کلش بنفش و بیخش دراز تر و سرخ و تند طعم تر
از همه و جهت گزیدن افعی و مثقال از بیخ او با شراب بهترین اشیا است و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم
شبیه بثالث و از ان کلش و بیخ تر و بغایت سرخ در اخر دوم گرم و خشک و یکمثقال از نیم او با مثل او زوفا
و فرفیون و اقحوان و سابوکرم اعما بغایت ضاد شرب پا بید بزیا پیه خواه جهت خنازیر و نقرس و اورام
صلب و عصاب او با عسل جهت فلاع و حول و جلوس در طبیخ او جهت اورام صلب رحم و احتباس حیض و
اخراج جنین و سعوط او جهت تنقیه دماغ و رفع اثار و غلیظ طبقات چشم و با سرکه شیره یا و ضماد جهت
سپرز مفید و قطور روغنی که در او جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه نیز بر او دیده و
جلای بیاض چشم و محلل ورمها است و کلش در جمیع افعال قوی تر از برک او و اشامیدن بیخ و کل او
تخم از بقدر یکمثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است ابریشم بکسر اول و ثالث و فتح
سین مهمله ابریشم است و گویند مراد از و فیل است که کرم ابریشم سوراخ نکرده بیرون نیامده
باشد چه سوراخ کرده او را قذ نامند و انچه در اب بجوشانند از و کشیده باشند از قسم ابریشم خام
نیست بلکه حریر عبارت از او است در اول گرم و خشک و با تقطیع و تنشیف و بغایت مقوی دل
و روح طبیعی و باه و مسمن بدن و جهت خفقان و ضعف معده در بیه و اب مطبوخ او با شکر جهت
نفخ سدها و نیکو کردن رنگ و رخسار نافع و محرق او ضعیف تر و جهت قرحه و معده و سلاق
و جرب چشم و پوشیدن حریر جهت منع بهم رسیدن قمل از موده و محرق او مضر کرده و مصلحش اسارون
و قدر شربتش یکدرهم تا سه درهم است و بدلش دواید سوخته شسته است و بهترین طریق
استعمال او بسیار دبن بفراغ کردن و با جواهر مسایرا و دیه بر روی سنان شانید نسخه ابصل
نفخ اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز امده است و ان قسمی از سرو کوهی است و
مراد از و بارا و هست شبیه بتوک نازه او سرخ و رسیده اش سیاه و اندک شیرینی و قبض و
خدر و عطریه و نزدیک از بارع عرعر که قسم اشهر سرو کوهی باشد و برگش شبیه برگ درخت کرو است

در سیم گرم و خشک و بنایت لطیف و باقوت مجففه و قابض و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط
جنین و زایل کننده عقونه قروح خبیثه مزمنه و مسحوق او با عسل چون ربو و بواسیر و مطبوخ
او چون استسقا و چون ده درهم او را دانه بیرون کرده با روغن گاو و آن بقدر آنکه او را
گیرد و بر آتش یکنار نهند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درهم فانید مخلوط نموده هر صبح
دو درهم را با آب گرم بارد المزاج بنوشد چون در دهها سافل بلد و بواسیر و باد بواسیر را طرفه
اقسام گرم اما نماید تیمار نافع بود و چون با عسل سرشته هر روز از یکدرهم تا سه درهم او را
ملاومت نماید حیض منقطع را جاری سازد و بجهت ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن
زیتون مجوشانند تا روغن سیاه شود قطور او چون کری تازه و کهنه مجرب است و ضماد او بر سوختگی
ضماد برکش چون او را ام حارره و سیاهی جلد و جرب و انارهای که از فضول تهیه شود و سرخی که بعد
از نیشتر شدن زخم در عضو بماند و چون قروح ساعیه و اکله و غلیظ و اندمال جراحات مفید و طلا
او با سرکه چون داء الثعلب مجرب و با انجیر چون جرب اعضا و با عسل چون جراحت بدندان و تعفن و اکله
ان و لعوق یکوقیه با نصف اوقیه روغن بادام و مثل او در عسل که تا یکهفته مداومت کند چون ربو
مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حماما و عسل و بدلش بورن او جوز الرود
و مثل ان سلیخه و در تلطیف و زدن اخیر و قلع شریش تا سه درهم **ابو قاسن** یونانی اسم غاسول رومی
است و ابو قاوس و اقاوس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتی
مابین درخت و گیاه برکش از بن زیتون بار یکنی و مابین برگها خارهای سفید دارد و شکوفه
او سفید و شبیه بگل البلاب و شاخهای او پراکنده و بیخش قوی و بر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی
بیخ و عصاره و رطوبت او است که بارد گرسنه امیخته خشک کرده میباشند و برگ و شاخ و گل
او را سائیده دست بان میشویند و باین سبب غسول نامند و مولف تذکره اولو الالباب او را شان
دانسته و مولف جامع بغدادی را غالط حمل نموده و ظاهرا غاسول رومی غیر ایشان باشد چه ایشان را
برگ نمیباشد و عطر بدنمارد و مسمی بغاسول فارسی است و در اکثر صفات مشابه هم نیستند در اول
سیم گرم و خشک و مقطع و تلطیف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبت خالص بدستور دوازده قیراط

از مخلوط

از مخلوط بجفت مذکور با ماء العسل مسهل مرار و بلغم و ذرداب گویند چه استسقای جان مجربست و مجنین سه
قیراط از بیخ و یکمثقال از غصان تازه با ماء العسل سموم عمل میکند و مضر احشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد
و نشستن در ان قاطع اسهال اداست **ابو قطین** نباتیست شبیه بابو قاس و بی شکوفه و مفروش
بر روی زمین و بخش مطیر در سیم گرم و خشک و چه منبق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع و مصلحش
عسل است و مضر مثانه و قلع شریش تا یکمثقال است **ابیل** نباتیست بخش شبیه بثلغم و خوش طعم و
برگش مثل اسپست و شاخهای او دبیاد و بخش شبیه بتخم زردک و در کنار دریاها روید و مولف اختیارات
گوید برگ انچه در زمین خشک رسته باشد قاتل است در دوم گرم و خشک و مدر بول چه سر از موی
و قلع شریش تا دو درهم است **ابو کاکشاب** دام عنکبوت است و در حرف عین انشاء الله تعالی مذکور میشود
ابرون لغت یونانی و بمعنی دایم الحمرة است و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار است از جمله
ریاحین و همیشه سبز است کبیر او را منبت بیشتر کوهها است ساقش بقدر زرعی و زیاده بسطبری
انگشت مهین و برطوبتی که بدست مجسد و برکش شبیه بزبان و با برگهای و با برطوبه و گلش مابین زردی
و سفیدی و بستانی او بهتر از کوهیست و صغیر او را منبت سنگلاخ و محوطها و مواضعی که سایه داشته
باشد و شاخهای او رنگ و یکجا بیرون آمده و بر برگ او رنگ و پراب بقدر نیزی و گلش کوچک و زرد
مایل بسرخی و تخمش مثل خبازی و در باغها اصفهان و غیر بلاد بسیار است در اخر دوم سرد و در اول
خشک و باقوت قابضه در ادع و مفتح سدد جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام گرم امعا و معده
و مسکن جمود خون و مقوی معده حار و مانع نزف الدم و چه سحج و اسهال یکوقیه از اب او با شراب نافع
و ضماد او با ارجوان چه قروح خبیثه و مفاصل حاره و زخمهای کهنه و سوختگی اخشن و غلیظ و اورام
حاره چشم و فقرین محرق و قطوع اعصاره او چه گویند که بر تیلا و تر و غرغر گل سرخ و دیسر و الخال الوحیه
و مدر حمول او چه قطع رطوبات سائله رحم مفید و طلا او چه باد سرخ که تیغ زده خون انموضع باز قطع
کرد و مجرب است و با خاجه خارش بدن بدستور آزموده و برگ خشک سائیده او را چه دفع امها
مزمن مجرب دانسته اند و قرنجه برگ او چه سیلان رحم و قطور و غرغر زیتون که برگ با عصاره
او را در او جوشانیده باشند چه درد گوش حار بسیار نافع است و گویند مضر سپرز است و مصلحش

کل ارمنی و قدر شربت از عصاره سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برکش تا پنج مثقال و بدلش کاهو
وارد یسقون بیدوس منقولست که نوعی از حی العالم میباشد که در دو پر شبیه بغرغر و مزغب بخار
الوده و در نهایت کرمی مفرح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل خنازیر است **ابزار** کیاهیست سافش نازک
و شکننده و در انتها ساق هر کهای بهم پیچیده بجای گل و در بهار و بلاد بارد و موجاهای سایه
و مکانیکه نمناک باشد و مواضعی که مدتی آب در او استاده باشد میروید و در بنداد و موصل در بهار بخته
میخورند باندکی تلخی و تندی در اوست و در صورت شبیه بهلیون و دوم گرم و مشهی و بر هضم و عصاره
اش چشم را رام دهد و رعشه و رکبه و رنانع و چون در ابزمک بخیسانند تا تلخی و تندی او زایل شود بنابت
محرک باه و مصلحش بجهت دفع ثقل او نعناع و شونیز و سرکه و کویا است **ابکس** بلغه مغربی کوشت بالنداست
اترج مذکور میشود **ابرعس** حیوانیست بری و معروف بفارسی راسو و موش خرما مانند شبیه
بموش و سر و پا او دراز تر از موش است و از و نیکو و موی دمش افشار و در مصر خانها بسیار الفت میکیرد
و در انجا عرسه نامند در سیم گرم و خشک و کوشت او محلل ریاح غلیظ و مبهی و مقوی جکر و موافق
صاحب استسقا بارد المزاج و پادزهر سموم است چون با شب دروغی کنجید یا روغن زیتون نارس پاخته باشند
و چون پوست او را کنده جوش را بعد از پاک کردن بنبات اندوده در سایه خشک کنند و مثقال او با شراب
جهت سموم هوام و رفع زهر طفسیقون و چون بجای نمک کثیر بر کوه خشک نموده باشند جهت صرع و کزیدن
هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند خاکستر او با سرکه جهت تفریح بسیار مفید
خوردن دو مثقال از خون او با ربع عسل جهت صرع و طلا نمودن خون او جهت خنازیر و صرع و ضماد کوشت او
جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم بیکان از بدن و مضر جکر و رین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و صرف خنا
و اصلاح او در روغن کنجد و زیتون پخته است و کویند چون کسی او را در زندکی او بپرورد و او را در زنان تعلیق نمایند
منع حمل کند و چون او طعام زهر دار را شاهین کند بلرزد و موبرتن او راست شود **ابازیر** انچه در طعامها
کنند اعم از انکه بقول باشد یا ادویه یا بسر **ابم کاجی** بتر کی اسم خیاری است **ابش** بهندی زنجبیل است
ابراش بهندی طبلی است **ابزاز** مؤلف تذکره کوید بلغه شام کیاه سوزنجانست **ابوفروه** اسم بلوط است
ابراوی کلمه بر دست مثقال نامند **ابوثرون** بلغه رومی نمر است **ابزاز الفظ** بلغه مغربی ابرون صغیر است

ابو الاجساد

ابو الاجساد اکبر بدلست **ابو الارواح** زیبق است **ابلیوا** بلغه عربی ابرون است **ابریز** بهاء مهمله کوه
وزاء معجمه ذهب خالص است **ابرویون** بلغه یونانی اسم اشنه است **ابیشون** بیونانی راسخ است **ابارزن**
بیونانی وج است **ابکون** نشا است **اک** سنبل الطیب است **ابوقلون** حجر البشف است **ابلیرطین** مرزنجوش
ابرو شقیقه چوبست **ابوعمار** صغر است **ابومیون** بروی اسم ابوسا است **ابرقلیا** بروی اسم اسفاج
است **ابرغلس** بروی کل خیری است **ابرنی** بروی اسم لوف الصغیر است **ابوطامون** بیونانی اسم فقر الیهود است
ابریخ بریخ کابلی است **ابراسمیه** از جمله اغذیه و ان اشی است که با آب خورند و قند و عود و ادویه حاره و مقیاد
و کلا ابزیت بدهند و مقوی معده و دل و جکر و مفرح است **الوضع الثانی اترج** بفارسی بالنج و ترنج نامند
و پوست او در دوم کرم و خشک و تخمش در اول سیم کرم و در دوم خشک و برک و مشکوفه او در اخر دوم کرم
و مجفف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در اخر دوم سرد و خشک و قابض و مسکن قی صفراوی و مقطع
مرة الصفراء و باقی تریاقیه و ملطف و مشهی و مسکن و کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده
و امعا و جهت خفقان حاره و تقویه معده و جکر و تسکین حرارتها حشا و یرقان و دشنکی و اسهال صفراوی
و کبدی و خمار او کزیدن عقرب و مار شاخ دار نافع و طلا او جهت کلف و قوبا و جهت قلع زنان سیاه
و مرکب از جامه و قطور او جهت یرقان که در چشم باقی ماند و غره بمطبوخ او در سر که جهت اخراج زلو که در حلق
مانده باشد مفید است و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت مشمشاتن و شراب النبر و بدلش ابنا مرو
لیمو و چون جواهر و مروارید را در ان بخیسانند و مضمضه سازند در بلو در افعال قوی تر از ترنج و پوست او
و جهت غلبه صفرا و تشنکی و قطع قی و دفع سموم را کفال او جهت بیاض و طلاء او جهت قوبا نافع و کوشت او
کشنیز نامند در اول سرد و تر و در هضم و مضر جکر و مغز بری معده و مانع صعود بخارات از معده بدماغ
و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و مشهی و باقی
تریاقیه و معطش و مفرح و محلل نفخ معده خصوصا چون با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او مسکن
غیر صفراوی و مضع او جهت خوردن دهان عصاره پوست و کوشت او که با سم کوبیده باشند
جهت کزیدن افعی نافع و بخیسانیدن ضماد ان همین اثر دارد و طلا پوست محرق او با شراب جهت برص بسیار
مفید و غیر عرق او را چون در جامه بکدازند مانع کرم زدن ان و چون پوست بکیرد و او را بالتمام

ابو اسحق است
بعضی بمشرب
ابهرک بعضی طبق است

بعضی یسقون ضماد کرده اجابه
کنها ترش کرچون الات حریر
ان اب اهبت اتش کنند یه

در شراب انداز و در ساعت ترش کند و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش
بنفشه و قدر شربت از خشک او نیم درهم و از تر یا هفت مثقال است و تخمش در افعال مانند پوست او
با قوت مسهل و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی تر از تریاق و کهربا اب کهربا شربت کردن
عقرب مجرب بدستور ضماد او و اشامیدن یکدرهم از مقشر او بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج
ان و طلا او جهت تحلیل ورم بلغمی ستون او جهت تقویه لثه و روغن تخم او جهت بواسیر طلا و شربا بغایت مدر
و مفتح سده کوش مربع النفوذ در او و محلل قوی و ملطف و جوک کسی ان ندهین کند کویند عفریت بدیدن باو
نکند مجرب و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه با شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برای
اورام طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سده و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه او در انفعال
مثل برگ او و از ان لطیف تر بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت رفع ضرر هوا و باد انبوده و همچنین فرش
کردن برگ او مبرای اثر دارد و مولف جامع انطاکی مرارید محلول در اب ترنج که در قاروره کرده در حمام
کذاشته تا حل شده باشد جهت رفع سموم و امراض اعضا رئیس و جهت زحیر مجرب میدانند چون با شراب بیامیزند
بنوشند و روغن ترنج که بوست خالص شرعه داو را در روغن زیتون و روغن خیری ازهر یک کطل با دو رطل
روغن کنجد انداخته و بهر سه شبانروز زیر و بر و اورده پوست تازه ریخته تا شد تا سه دفعه و بیز کرم
و خشک و محلل و تدهین او جهت امراض بارده و عصبانی و درد مفاصل و رفع لرزیدن تب ربع و برای سفال
قدم جهت رفع برودت هوا در اسفاد و بریدن جهت استرخا و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه و
اختلاج و عرق النسا و درد کرده و مشانه و جهت رویانیدن مو و سعوط او جهت درد سر و علل سوداوی
و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان نافع است **اتنکی** بهندی بنجره است **اتریک** بهندی درونج
است **الفع الثاثری** بهندی بهم اسما است **اثبالطون** شرابیست کذاز انکور و عسل او دو
حار ترتیب دهند بسیار کرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مر طوبین است **داناوزن**
بیونانی اشترغاز است **اثانقون** بیونانی اسم اشنو است **اثروهو** بیونانی نقشیح است **اثاطیقون**
بلغة روم مو است **اثمد** بفارسی سرمه نامند سنگیست سیاه و بار صاحبیه اهل الکبیر را اعتقاد انست
که چون چند روز با صابون مسلک نمایند قلعی خوب میشود بهترین او اصفهانی است که از نواحی قریه

خبرد در دوم سرد و در سیم خشک و کویند در چهارم خشک است و مراتب درجات در او اختلاف نموده اند
قابض و مجفف قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی اعصاب و مقوی بصر
زخمها و کوشت زیاده و جهت تقویه باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و فروج و اندمال
ان و التیام سایر قروح اعضا و با اندکی مشک مقوی باصره پیران و حمول او جهت قطع جریان حیض
و مخرج مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و با بیدانه جهت
سوختکی اخته با روغنها چون بر بدن طلا کنند جهت کس و رفع شیتکی و قانا مند و ذرور او جهت جراحات
تازه و قطع خون و قروح ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت مفید و محرق او که با پیه بر شیشه
بر افتد کذاشته باشند تا شعله در کشد و بسوزد لطیف تر و مغسول او الطف است و با مروارید
سرکین جرد و شکوفه غشاوه و بیاض چشم مجرب و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب مجرب است
و مضرش و مفاصل و خوردن او قاتل است و بدلش ابار و مصلحش شکر و کثیرا **اثل** بلغة اهل بادیه
اسم ابنریار دیس است **اثل** بلغة عربی اسم نوع بزرک درخت کذاست بقدر درخت سرو و عظیم و برکش خشن
و با زغبی اندکی و ثمرش مشکوفه و بقدر بنوذی و بزرکتر از ان و تین و رنک مایل بزردی و در جوف او دانهای
بین بهم چسبیده و کویند آب او سرخ است و عذبه و ثمرة الاثل نامند و مولف اختیارات و جامع اطبا
و مغنی و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و قانون اقسام سرو کوهی و درخت کز را
مشتبه ذکر کرده اند و جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که اهل او عرب اقسام سرو کوهی
و طرفا و اثل اقسام کز است و جوز الابهل غیر ثمر العرعر و عذبه غیر ثمرة الطرفا است و اثل در اول سرد و در
دوم خشک و با قوه قبض و اندک ملوحت و مرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت
جذام و سده و ورم سپرز و منع سفیدی مو و در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین و مهیج طبع او
باب و مغص و پوست انار قایم مقام حب رسوت است و در ازاله قروح خبیثه و اکتشال و اکله و نمله
و مضمضه او جهت درد دندان و ضماد ش جهت تحلیل ورم جگر و مجوز او هفت دفعه جهت سقوط دانهای
ابله و بواسیر و جوشهای بدن کداب از و تر او و دخاکستر و اب طبخ او جهت خروج مقعد و تقویه
مو نافع و در قطع خون مع اعضا خاکستر او مجرب و قدر شربت از طبخ او تا چهل و پنج مثقال و از عصاره

اوقیه تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش جوز السرو و مسلحش صمغ عربی است و شیخ داود انطاکی فرموده که
چون بکربیت را با ابال ده و زن آن تسعیه نموده هفت بار تقطیر کنند صمغ الاول را بعاء و ترش در دوم
سرد و در سیم خشک و بعضی گرم در دوم میدانند و اصلی ندارد قاطع اسهال و مسیلان خون و رادع
مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعضا و اشامیدن او جهت نفث الدم و ریو و منع انصباب نزلات
و اسهال صفراوی و رطوبتی و بوداده او با کل خوردنی و بدستور در دو درهم و نیم او با یکدرهم و نیم کلنار
که در سه دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ
بکوفیه او و خیسانیده اش در آب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان و کزاز و تهلا و جرب رطب و طوبات
رحم و در مزاج اطفال جهت دفع رطوبات متعفن نافع و چون بقیع سه روز تا هفت روز بنوشند و از عقب
و از عقب او دوغ و نان میده متناول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی رنگ رخسار و تقویه معده و تنقیه
رطوبات فاسده آن میشود و چون با سندان و افسنتین جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورده جهت
تقویه اعضاء غذا و اعصاب و سدد سپرز و جگر و جهت مغص نافع و چون در کلاب خیسانیده در
چشم بچکانند جهت ورم مواد و تقویه اجفان و حدت بصر مفید و ذرور او جهت قطع خون جراحت و بردن
گوشت زیاده و غسول او جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و حوال او جهت رطوبت رحم
و فرج و مضمضه طبیخ او و بدستور خاشدن آن جهت تقویه لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه
و آب جهت درد سپرز نافع و مضر سرد و مصلحش و قرو قدر شربتی از سائیده و دو درهم تا چهار درهم و بدلش
بوزن عشر عفص یا پیه انار است **اثل** بعربی اسم بخنکست است و بسوریانی اغیس نامند بمعنی ظاهر و بالک
نباتا و مابین شجر و گیاه و در مواضع صلب قریب بها میروید شاخهای او قوی و صلب و بر کش از
برگ زیتون و بن و کمر رنگ تر و بر سر هر شاخی پنج عدد شبیه بپنجه انگشت چون بدست بمالند بوی
او در عطر شبیه به دساسه و گلش سفید مایل بسرخی و از رفو و تخش از فلفل کوچکتر و سفید و
بعضی سیاه و شاخ او را نفعی نیست و مدام تخم او قاطع فسل و کاسر باه است در دوم گرم و خشک
و گویند در سیم خشکست و بعضی در دوم سرد و تر دانسته اند و بعضی در دوم سرد در اول خشک میدانند
با قوت قابضه و محلل و ملطف و مفتح و مدر حیض و تحش لطیف تر و باد زهر سموم و مجفف منی و شکننده

بادها

بادها کشنده شیر و جهت گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و سدد جگر و سپرز و صاحب جنون با شراب جهت
کشودن جفن نافع است مفید و ضماد او جهت نخالیل درهم صلب و اعیا و درهم سپرز و جراحات و التوای عصب و درد
سر رطوبی و در مرمی مثانه انبطش و انیز عسوس نافع و بدستور رطوبات طبوخ او در سرکه با روغن زیتون و طلا او با آب
در دشقاق و معده و حول و بخور و ثمر و برگ او با مثل آن بود و نیز او جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم و
مقعد و درهم او با کره تازه و برگ تازه جهت صلابت انثیین و درش کردن برگ او و جهت کسر قوت باه و کرانو زائیدن
هوام مؤثر و بخور او نیز باعث کریختن هوام میشود و مضر کرده و مصدع و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش
یکمثقال و گویند بدلش وزن آن شاه دانه است و هفت عدد ثمر او مسهل قوی و مجرب است و گویند یکی کرده
بر جرب او و در پخته فراش گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ است **اثاناسیا** یونانی اسم مجهول است معنی
منقذ الامراض و گویند اسم جگر گرگ است و چون مجهول بود بر ابکر جگر گرگ بنا بر آن باین اسم موسوم شده
الفتح الجیم اتجا بلغت هندی درختیست و کشن از برگ آن چنانچه در هیمانهای سرخ گذشته
او بخته و با برش شبیه بهلیله و جوش در آتش نسوزد و چون دو درهم بیخ او را نیم کوفته بجوشانند و با دو
درهم نبات یا شهد بنوشند جهت حبس بول بسیار از موده است **اجر** بلغت یونانی دو درهم یا الف حمد و دو درهم
بفتح الف مستعمل است در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع باب کردن اشامیدن مفتت حصاة
و ضماد او با اعضا جهت رفع شری و منع ظهور آن و با غذا و سرکه جهت جزاز و با سرکین گاو جهت اورام و بثور
بلغمی و استسقا لحمی و زق و سوء القنیه و ذرور او جهت قطع خون جراحات کهنه تازه و جلوس در دوی او گرم
جهت زحیر رطوبی و بارده و در حمی محرق خصوصا وقتی که رعشه کل بدن باشد و چون آجر آبدیده را بسیار
تافته در آب بادرشرابا بنا زند که آب را بجوش آورد و سر را هم به بخار آن بدارند موق قوی در تحلیل مواد بارده
دماغی و نزلات مزمنه و در سر گذشته در عدیل و مجرب است و قدر شربتش تا یکدرهم و روغن او که اجر را بقدر
یکمثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده مروغن زیتون انداخته بعد از آن کوبیده با قرع معکوس تقطیر کرده
باشند بغایت گرم و سریع النفوذ در ملاطفه و محلل و اشامیدن او را جهت نفث سدد مشاهده مجربه اند
و سدد بواسیر جهت سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعاء و جهت مغص باد و در ریاح و نفخ بالطنی و طاهری
و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق النساء و مفاصل و تحلیل خون منجمد و باشربت زوفا

جهت ضیق النفس و رفع فضلات رئه مفید و اکتحال او جهت تحلیل آب نازل شده بعد از حمول او جهت کشودن
خون بواسیر و ساقط کردن دانه بواسیر و رفع کرمهای مقعد و فرنجه او جهت کشودن خون حیض و اخراج
جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و سعوط او جهت صرع و نسیان و دلوک او جهت کشتن کرم دندان و
تکمید الم ان و طلاء او جهت زخم اشک و عدیل قطور او جهت ثقل سامعه و نشوق او جهت امراض دماغ
بینی و دماغ و ضماد او با اشق جهت ورم سر و نبات مفید و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال است و مضر
معده و مصلحش سرکه و مضر کرده و مصلح ان کثیرا **اجود** بلغت هندی اسم کرفس است **اجوابن** بهندی اسم
ناخواه است **اجری** بهندی کرش است **اجاص** بفارسی الوبخارا نامند اگر چه شامل اقسام الوی
زرد و سیاه و الوجه و الوی ترش جنگلی و شاه الوچ و الوی سرخ است و مراد از و الوی سیاه نزدیک
است مراد اسرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرا نیز و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی
و جهت تبهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل او در دو رطل آب که نصف رسد با
قدری شکر مسهل خوبی و بواقیت است و موافق سینه و مثل سایر ترشیهای مضر سعال نیست و نفوع او مطر
معده و جهت قی و غثیان حار مفید و غرغره طبیخ برگ او بیخ او جهت درد لهات و منع تراکم دماغی و ورم
لوزتین و تقویه بن دندان و اشامیدن او جهت دفع کرم معده و ضماد بر ان او با سرکه جهت کشتن کرم
امعا مجرب است و مضر دماغ و مصلحش غاریقون و مضر معده و مصلحش کلهند و در بیهو و دیوسطاری کند و
عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و الوی صحرای و جنگلی مجفف و مطبوخ او در کلاب نافع
طبع و صمغ الوکرم تر از صمغ عربی و پوسته ان کمتر از ان و مفتت حصاة و جهت سرفه نافع و اکتحال او جهت جرب
بصر و ضماد او با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و رطبا و سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی در
تبهای حاره و التهاب و اورام و سایر اثار مثل آب او و است **اجوان** بهندی بیخ است **اجلا هندا** بهندی صندل
ابیض است **اجولا** بهندی خوبیز بری است **اجلی** کردی و کلکوی کاشیر بهندی عصاره قثاء الحمار است **اباس**
ابیض ادرکست **الفمع لثا احیون** بحا مهمله لغت یونانی و بمعنی راس الافعی است و ان ثمر کیاهی است
شبیه بسر افعی و بی ساق و نبات او خشن و باریک و برگش از نوع ابوخلسا و کاهو و بزر تو و با طوبی یکی
بدست جسد و خار ناک و زغب و شاخهای او بسیار و مایل بسفیدی و بزر و از دو جانب او بر امید و بد

دو برگش

و برگش با رهای باریک و بزر و گلش مفتوح و ثمرش شبیه بسر افعی و بعضی تقدیر انکشت و مایل بسیاهی و
با رهای دراز در دوم گرم و در اول تر و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و شیر و عرق او مقاوم جمیع سموم
حیوانی خصوصا افعی چون با شراب بنوشند اگر با شراب جهت هایی مناسب باشد مانند کوبند جهت درد
کمر مجرب است و صورت مخارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش دانه نوخ است **اجریض**
بفارسی کل کافیه در هند نخعزان و بلغت دیلمی کلجین نامند بستانی او در دوم گرم و در اول خشک
و بزر او در سیم گرم و فرنش تا سه سال باقی میماند مفتح و بافع قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی
جگر و کلیه زنده خون منجمد و طلاء و ضماد او با عسل جهت قوبا و ماست بر مشانه جهت احتباس بول مجرب
طلاء او با عسل جهت بهق و برص و فالج اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حار و با سرخ و در هیچ جگر مفید
و مضر بهز و مصدع و مجفف و مضر معده و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال و چون با گوشت بخورند
باعث زود سیر شدن ان و لذاذت الطعم میشود **اجداف** المرضی بهتر است و ان نوعی از انجیر اوی مذکور
خواهد شد **اجداف** البقر عنب اسود است **اجلکیا** بسریانی اسم شبرم است **اجیدیا** و **اجادیا** بیونانی
افعی است **الفمع لثا اخشاء** البقر عنا مهمله سرکین گاو است مراخواه کرم و در دوم خشک
و محلل و جاذب و اشامیدن دو مثقال تا سه مثقال و نیم از سوخته او جهت استسقا و رفع سموم بسیار
از موده ضماد تازه او کرم را دشد باشد جهت ورم جراحات عارضه از کار و امثال ان و قطع
سیلان خون و منع ورم و التهاب مال جراحت و در مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام و دفع
و بالا دجوجه بجوشتها و با سرکه جهت ورم حار و با عسل جهت اورام با زهره و با کوکرد و امثال ان جهت
و با زعفران جهت کشودن خراج و با فلفل جهت ورم جسان و با اب اسفیدا جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب
مجرب و با سرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و ثولول و گزیدن زنبور و ورم و درد زانو و تکرار ضماد مجرب
در روغن زیتون و گذاشتن بر بدن تا خشک شود جهت بیرون اوردن خار و پیکان و امثال ان
از بدن و بزر او نافع جهت اخراج جنین مرده و هر گاه مدتی بگذارند باعث کشتن جنین زنده
و بر پشت زهار و تهی گاه جهت رفع تولج ذرب و هیچ سریع الاثر است و بر موقعه جهت زهاف و با روغن
زیتون جهت نفرس و عجز و جهت عسر ولادت و گریزانیدن پشه و قطور بهکاسانیدن او با روغن

منفتح کرم

جهت درد دورم اثر طلاء سوخته او بسرکه
بر پشت ابله قطع اعلاف نفوذ او در پشت
بر ستور زانیه و اعلاف کم

بادام تلخ وجهت الم وضربان گوش با شراب بسیار مفید است **اخروس** سونانی اما دیطوس است **اخروس**
سونانی کثیری بری است **اخیلوس** سونانی نانخواه است **اخل** یلنه مصری بستاج است **اخسینه**
خردل بری است **اخریط** کوات بری است **اخربطوس** کرنب بری است **اخیروس** نباتیست غیر کندم بحرانی
منبت او کنارها شبیه بکیاه ارزن و ثمرش سیاه و برین و کلش سفید و ثمرش در اوبه چنبه گوش
مستعمل و باقوه مجففه و محلل و قابضه است **اخنیوس** اخیروس است در اعرب بسب بفارسی الوجه
مسلطانی نامند در اول سرد و رسیده او در دوم تر و مسکن حدت صفرا و ملین طبع و ریاح و قابض
و اب بریان او کشنده کرم معده و نافع سهل بصر و قاطع قی و نفاخ و مفسد معده و مصلح کلقند
و اب الوجه رسیده جهت سرفه حاد و صاحب دق بغایت نافع است **الفمع الذال** **اداد** بلد بربری است شهری
کرسد الاهر عبارات از و باشد **ادفوس** سونانی نوع عراس است **ادرافس** اذریون است **ادویه حاره** عبارت
از انانیز است **ادویه** خوشبو عبارت از افادیه است **الفمع الذال الذرکون** بفارسی اسم اذریون است
اذارقی بدال مهمله لغت سریانی و بفارسی کچوله در تنکابن و مازندران کلاج دارو نامند نجی است در
دهن بسیار تلخ و خشک او و بغایت صلب بعد از آنکه آب خیسانیده پوست او را گرفته باشند بسوهان و نیز تا
کرد و برکش از نوی بنشد و در غایت سرخی و سافش از ساق بنفشه و سطبر تر و سرخ و در آخر سم کرم و خشک
و سم حیوانات دم دار و بالخاصیه مبدل اخلاط بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدو از احتراق خلط و جهت
فالج و درد کمر و امراض بارده عصافی مجرب و ضماد او جهت کلف و جرب و قوباء و عرق النسا و مفاصل و امراض
بارده مفید و مشویش ذهن و مسکر و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و قدر شربتش از یکدانک تا دو دانک و
یکمثقال او کشنده است و در کتب هنود از خواص او بسیار ذکر کرده اند و چون بصحت پیوسته بود ذکر نمود
و حقیقت مجوز از ان ترکیب نموده و در دستور ثانی مذکور است در رفع فالج و استرخا و دردهای بارد و
و عدیل است **اذریون** سونانی بجنبت سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر وی او جبه هامنل کره دستد و گیاه او خار
دارد و بقدر شبری و بسیار شاخ و برکش شبیه بکرنب و ثمرش شبیه بنلاز نخود و در ان دو عدد یا سه
عدد دانه مایل بزردی و منبت او کشتزارها است و بسیار بادغرطیثا نامند و بفارسی جوده صباغان
گویند و او غیر جوده کازران است و قسمی از نخود مریم است و در برد و حرارت کبشمیه و جامه مثل

صابون

صابون است در وسط سم کرم و خشک و مجالی و معطس و منفع و مسکن نواق و مدر بول حیض و مسقط
جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی با قوه تریاقیه و کریدن هوام و تسکین درد ان و رفع
مواد مفاصل بعنوان مسهله و جهت احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب و درهم سرزدن
او جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و ذرور او جهت جراحات خبیثه و سعوط او مفتح سده و مصفا
و بغایت معطس و طلا خاکستر او جهت مفاصل و درد دراک نافع و مضر احشا و مصلحش رب مورد و کثیرا و قدر
شربتش تا یکمثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در رفع سم بوزنش دانه ترنج و ذرور او بدل طین ارمنی است
اذرقی عبر اذارقی است در رتبه باهر و مست جواهر مذکور است که ان شبیه بزبد البحر و در نهایت حدت و تیزی
محلل و مسکن دردهای بارد و مهذب است و خوردن ان بقدر دانگی کشنده و در اطعمه مستعمل است و ظاهرا
قسم بحر زبد البحر باشد **اذخر** بفارسی گیاه مکی و گویند دشتی نامند بانیب شبیه بکولان که نوعی از اسلاد
بخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برکش زرد تر از کولان و از ان در حجم و قد کوچکتر و مایل بسرخی و در زردی
و ثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار و انبوه و سفید و با عطریه و تند طعم و گزنده و در دیسقوریدوس دو نوع
که قسم او ثمری میباشد سیاه رنگ در دوم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع
اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقام و سموم هوام و جهت ورم جگر و مسده
ان و ورم فم معده و رفع نفث الدم و بادها و جهت استسقا و علل کرده و ریشه شیخ عضل و با مصطکی
جهت تنقیه فضلات دماغی و با نرجین جهت سرزدن یکمثقال او را با فلفل یا السوبه جهت رفع غشیان
مجرب دانسته اند و جهت اذا آلجوز نافع و ضماد او جهت ورم بارد جگر و مثانه و معده و سرزدن ریاح جمیع اعضاء
و جلوس در ماء حار و جهت ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه و سنون او جهت درد دندان و تقویت لثه و
عمود و رفع رطوبات و مداومت اشامیدن طبیخ او جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهت
اواخر تبهای بلغمی مجرب و شکوفه او لطیف تر و در افعال ضعیف تر است و مضر کرده است و بسبب شدت ادرار
و مضر جگر و مصرع و مصلحش کلاب و قصب الذریره است و عرق او در اخر بغایت لطیف با قوه تریاقیه و
در افعال شبیه باو است و قیروغن او کرنگوفه اذخر را در روغن نیتوان بقدری که در اهوشانند گداخته
باشند و دو ماه تابستان در آفتاب پرورده و سه چهار مرتبه صاف نموده و شکوفه را تازه کشته در سم

کرم وخشک و یاقوت قابضه واشامیدن وجهت تحلیل ورم بارده باطوق طلا او وجهت درهای بارده و برص و
رویانیدن مو او انواع خارش اعضا و رفع ماندگی و دلوک او وجهت دردندان و دراشه و جوشیدن دهان
نافع است **اذاراقیس** باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبدالبحر است بر سواحل و بسیار سبک و از زبد
اوزنده شبیه بزهرهٔ اسیوس در افعال از زبدالبحر اقوی و از موم قوی تر و قدر دو دانگ او کشنده و طلای او
باب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف میشود و اکتحال او جهت رفع ناخنه و بیاض قوی چشم بود
بسیار از موده مؤثر است **اذریون** بفارسی گل آفتاب بر است نامند بنابنت مابین شیح و کیا پیدا
ذرعی برگش بی زواید و ورم و قدر برگ جرجر و با اندک زغنیه و گلهای او بزرگ و پهن و مدور و
زرد درخشنده و در وسط او برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه روی بآفتاب
دارد و بحرکت او در میکند و بری او قوی تر از بستانی است و تشریح اقوال مؤلف اختیارات بر آرا
بصر و پیشین نخواهد بود و در ورم گرم وخشک و محلل و جالی و یاقوت تریاقیه مدر حیض و فضلات و مسقط
جنین و مبتهی و منضج و قوی و مفتت حصاة و جهت جراحت بد و تقویه و جگر و وجع فواد و بواسیر
و کزیدن هوام و کنه ایندر او و تنقیه دماغ و احشا و رفع قولنج و تفتیح سده دماغی و نقصان شم
و استسقا و یرقان و ام الصبیان و امراض بارده و چهار درهم از آب برگ او با آب گرم مقوی قوی
و یکدرهم او مقوی دل بارد المزاج و مورث غضب در محرور المزاج و دو درهم از برگ کوبیده آفت
اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد او جهت درد مفاصل و عرق النساء و خنازیر و برگ
جهت نفوظ و حمول بیخ او مسقط جنین و مهیج آبستنی عافر و آب بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و
مضر سپرز و مصلحش فانید و عسل و مضر محرور بین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب گل او برگ
و بیخ او تا چهار مثقال از تخم او یک مثقال و بدلش مثل او و نصف او سلیخه و ربع او زعفران است و از
خواص او است که مگس بر گل او نمی نشیند و از دود او موش و جلب ساه میگریزد و چون حامله
قدری از آن در دست چپ گرفته دست راست را بر روی او بگذارند بطفل او زحمت عظیم میرسد و
اگر مدتها بدستور نگاه دارد باعث اسقاط طفل میشود و از آن الفار انجه در کنار رها و در
بیشها و سایها روید بستانی نامند برگ او مایل بدوری و شبیه بکرش موش و گیاه او بی ساق

وی گل بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او سه پهلو است و چون بدست بمالند بوی خیار از ظاهر
میشود و این نوع را مراج در سیم سرد و تر و یاقوت قابضه و اندک قوت محلله و صمادش با ربع جهت ورم
حار چشم و سایر اعضا و حمره و جمره و قطور آب او جهت درد گوش و ورم حار آن سعوط او جهت صداع
حار نافع است مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است و بری او سه قسم است قسم اول اقتصاص
بسیار باریک از اصل میروید و شاخهای اسفل رخ و مجوف و برگها باریکتر و درازتر از نوع بستانی
مایل بسیاهی و وسط و پشت برگها محدب و اطراف برگها تند و زرج زرج بر شاخها رسته و ساق و شاخها
بر شاخهای بزن و کش لاجوردی و بعضی را کلش زرد و بیخش بقدر انگشت و بر شعبه و فرق میان
میان این قسم و اسقولوقندریون است که این را برگ نرم و دراز و زبر است و اسقولوقندریون غلاف
او است در حرارت و برودت معتدل و در ورم خشک و جهت رعاف و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و
مقوی معده و محلل و منفع و مدر بول و ضماد او جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت لقوه و طلای او جهت بواسیر
چشم بسیار مفید و غرغره او با ماء العسل جهت تفتیه رطوبات دماغ نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش
و قدر شربتش تا دو مثقال است و دو بند مصلح آن مخروط است و قسم دیگر اشبه بدرازها است و شاخهای
او بر روی زمین پهن میشود و برگش مایل بدوری و گل و بسیار شبیه بنوع بستانی و از آن بدتر و با
حرارت است و گویند که گل نیست بلکه جهت نهایت دین که جسبیدن او بشاخهای جندان مرئی نمیشود و در
سیم گرم و خشک و جهت سموم و اورام بارده و رفع اثار و جذب سنگ و خار از بدن نافع و ضماد اعضا
او برگرم و قضیب و مراد باعث تحریک عظیم باه حتی بیران و مایوسان را بحال می آورد و مطبوخ شاه
او را چون ضماد کنند در بیرون ضعیف تر است و قسم سیم را برگ مایل بدوری و خارناک و مرغوب
شاخش شیردار و مفروش بر روی زمین در اخر سیم گرم و خشک و یاقوت سمیه و زبون ترین اقسام
و مقوی قوی و مسهل او زیاد اکشن و الصاق برگ او بر رخسار باعث سرخی و شیرا و مقرح
جلد و مؤلف مالایسع گوید که چون سه مثقال و نیم او را چوشانیده آب او را با قناع بنوشند
و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع میکند و دیگر متکون نمیشود و مؤلف تذکره
این خاصیت را جهت نوع بستانی او ذکر کرده است و ابن نفیس در مغنی مورها یدکه اقسام او از الفار

غیر در بخوش است و بخیر از نسا بو کنند نیز همین معنی ظاهر چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله تیاب
و با عطریه و برگش شبیه بکوس موش نیست و مایل بزرد و سفید و گل او سفید مایل بسرخی است و تخمش شبیه
بتخم رجاز و شقاقل باشد و قشرش قوی اصاحب اختیارات نهایت ظهور دارد اذان الارنب بلغة
بربری لصفی است اذان الفهد عصبی الراعیت اذان الثور لسان الثور است اذن رباس بلغة عبرانی نافسیاست
اذن العبد بلغة بربری مزمار الراعیت اذان الفیل الوف الکبیر است اذان الجلد نوع بزرگ لسان
الحمل است اذان الشاة و اذان الغزال الصیفی است و گویند لسان الحمل است و بلکی را اذان الغزال نامند
اذان الدب قلوس است اذان القسیس نوعی از آبرون است اذناب الخیل بحیة النیس است الف مع الزاء
ارمال و اما رک و بربایی ارمالی نامند و او بخشی است شبیه بقرفه و با عطریه مناسبت او هندوی
و نبات بقدر زرعی و برگش نیز رنگ کاشی کبود و بیخ او مستعمل پوست او است و مایل بزردی میباشد
در اخر دوم گرم و خشک و نایب مناب فرنفل و دارچینی و مقوی دل و احشا و معین هضم و جمیع قوتها
و حابس طبع و مانع انشار رخها و آکله زهره فضلات و ضماد او جهت بثور و اورام و اندمال
قروح و منع نفض اعضا و بوییدن او جهت تقویه دماغ و مضمضه او جهت استحکام لثه و امراض
دندان و طلاء او جهت اصلاح ناخنه و اشامیدن او جهت قطع بخارات کریهه و بوی دهان
و دفع زهر باردنافع و مصدع محرور و مسطحش کربوه قدر شربتش دو مثقال و بدلش سلیخه و در بوی
دهان کبابه ارقیطون معرب اذارقیشون یونانی و آن نباتیست مزغب با قشر مربع و سنت
قریب بنه عمر و برگش مایل باشد باستدارة و اکلیل او مایل بسرخی و تخمش بقدر زیره و از او دیگر
و سیاه و تند طعم و بخش نرم و سفید و شیرین در دوم گرم و خشک و لطیف و حالی و مجفف و در اورام اذن و دهان
و درد دندان و درد سینه و نفث دم و تسکین درد مفاصل و تعدیل و نیم رطل الطبیخ او جهت عرق الدم
و عرق النسا و ضماد او جهت سوختگی آتش و مفاصل و شقاق و فوجه سرانگشتان که از برودت باشد
نافع و مضر کلیه و مصلحش رعنها و قدر شربتش تا شش درم و بدلش بیخ و مؤلف ما الاسبع گوید که صنف
دیگر از و میباشد برگش شبیه به برگ کرد و او از ان بزرگتر و صلب و مایل بسیاهی و مزغب و تخمش بزرگ
و سفید و مجفف با قبض و محلل و در دیرک او جهت قروح خبیثه نافع بدستور ضماد تازه او و طلاء مقوف

ان جهت در مفاصل که با حکه باشد و جوزه و در بیخ او را با مثل او حب صنوبر بنوشند جهت تنقیه جرب
شش نافع است ارمنین یونانی اسم نباتیست که بری و بستانی میباشد و بری او غیر مستعمل و بستانی
انرا برگش شبیه به برگ ابهل و ساقش مربع و بقدر نصف ذراع و غلاف تخمش شبیه بغلاف لوبیا و مایل
بطرفی سفید و تخمش سیاه و دراز و تخم بری او مستدیر و اغبر و گویند ارمنین درخت قلقلانست در سیم گرم
و محلل و جذاب دیگر هم او با شراب بمایت محرک باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب بکار و خار
از بدن و مخرج جنین و قطور او با عسل و حب جنین تخم نافع است ارد قیانی بلغة یونانی نباتیست شبیه بکرد
بسیار و تند در اخذ و لاذع و در غایت حرارت و احتناب از ان اولی است مکرر الطلیه که با مصطکی استعمال
نمایند و مؤلف اختیارات گوید قیناء الحمار است که بدقناء الحمار است و صاحب منتخب گوید ثمر او در اغلاف
میباشد ارمک درختی سوال است شجر او قریب بدرخت انار و برگش عریض و خوار نمیکند و خار دار گلش
مایل بسرخی و ثمرش بقدر فلفل و بعد از رسیدن سیاه میشود و با اندک حلاوة است در اول گرم و در اخر تا
خشک و حالی و محلل و مقطع و مفتح سدد و جهت ریح مرطوبات و جهت ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ او در وجع
زیتون جهت تحلیل ورم و ریح رحم و بواسیر و صعفه و طبیخ او جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تخم او جهت تقویه
معده و رفع اسهال و نبات نافع و ضماد برگ او محلل و مانع نزلات و مباشرت او غلبه و سوال او کردن بجوب او
حالی دندان و مقوی اثر و اکثار او مورث جوشش لهات و بیخ و مسلحش کثیر او قدر شربت او طبیخش تا نصف
رطل و از تخمش ناسه در بیم و بدلش صندل است ارزیکان بلغة فارسی سنگریزه های سبک است در رنگ و
کوچک و مرغ او لطیف و طلاء ان با آب کشنیز و مانند او جهت اورام حار با محللات جهت بودن گوشت زیاده
و با قیر و لحم جهت رویانیدن گوشت و با مدرات جهت رویانیدن حصاة نافع است و اجتناب از خوردن او در
است ارد مرب از او دیر یونانی است و بفارسی بیخ نامند در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل
و با الخاصیه در محرور المزاج برودت احداث میکند و ظاهر انچه ابن تاثیر فرما و اکثر متاخرین مرجوع از زن
از بیخ نفرموده اند و مخصوص اعتماد انست و اند چه در مرضی احداث کیفیه منضاده در اصحاب کیفیه
متوافقه شرط است و حکما هند متفق اند بر انکه او باعث طول عمر و صحت بدنست و در حدیث مغیرة این معنی
در رود یافته و بیخ هندی لاذخت تکیز و او را جنبا نامند و بیخ مرخ فارسی رافض بیش و سفید در نقد

قوی تر و اقسام او مستدر و قابض و بتنهای قلیل الغذاء و جهت زحیر و اسهال صفوی و اختناق رحم و امراض
کرده و مثانه مفید و با شیر کثیر الغذاء و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با روغن نارد و سماق مسکن حرارت
و جهت اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان نافع و با شیر بز جهت زحیر و با سرکه بزور دغن مضر و اکثار او مسلح
حال بد در رنگ و رخسار و مولد خلط صالح و مورث دیدن خوابهای خوب و مولد قولنج و سده و اعتقال
طبع و مصلحش خیسانیدن آن در آب غاله و خوردن او با شیر بز و چون در آب قطر بجوشانند رفع سده او
میکند و اشامیدن آب مطبوخ او و مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط حرارتی معده و امعا و با شیر زنان بالتنها
در روز خوردن جهت قولنج مزمن مجربست و حفظ باب مغسول الجهت بیخ و قرحه امعا نافع و در جلا دادن جواهر
عدیل آب غاله او در بر قوی و طلا او با قرمز جهت کلف و آثار و ضماد او با به جهت کسودن دمل و در ورش
جهت جراحات تازه و اشامیدن آن در بیخ که بسیار بجهت باشند با سرکه بزور جهت افراط اسهال صفوی و اسهال
دوائی و بیخ نبات مجرب و آب مطبوخ شلنوک مسقط جنین و پوست شلنوک که بسیار بزم صلابه
نکرده باشند از جمله سموم و کوبیدن بکشقال او کشنده است و مؤلف تذکره منکر این اثر است و مکرر و
مصلح میداند و سعوط کردن بیخ که در جنین سفید کردن او بهر سه جهت قطع رعاف مجرب و بدل بیخ ارد
جو مغسول است **ارز** بضم اول و سکون را درخت صنوبر است بی بار و زفت طبیعی از آن حاصل میشود
ارسطون شراب غلیظی است که از خرما و دوشاب ترتیب دهند موی تر از خمر و معنوی احتیاط
ارسلبوند بخیست شبیه به پیاز شکافته و از سیستان آرند مؤلف تذکره گوید که آن بیخ سوسن
سفید است که بفارسی آنرا سوسن آزاد نامند و زنبق بهار نامند و است بغایت کرم و جذاب
تا یکدرهم است و مؤلف مالابع گوید که بیخ او سوسن احمر بری است که دلبوث نامند **ارجوان**
معرب ارغوان فارسی است کرم مایل باعتدال در مزاج اخلاط لزجه و جهت برودت معده و کلیه و تصفیه
لون و طبع او و تقویت منقی الات تنفس و معده و سوخته او حابس نزف الدم و جهت آن نیکو است و زیان
از و خطا طمیانزند بیشتر بیخ او اجون بقدر ده درم بجوشانند مقوی است و مصلح بزر
عناب و تمام بدلش صندل سرخ و نصف آن گل سرخ و دانه از غوان مراد و دیه عین فایم مقام

ارقوا

ارقوا سوبانی بخیست سیاه و مدور تلخ و در میان گندم و عدس میباشد و بفارسی سیهان نامند
ملین و محلل اورام و با سرکه جهت اورام صلبه جاری و تسکین دردان نافع و در دی العقا و نفاخ و
مورث قولنج ریحی و مصلحش سرکه ممزوج بشیر بز است **ارنب** موی بفارسی خرگوش نامند و عربی خرگوش
و ارنب معرب آن است با سرمایی است و آن چیزیست معروف و گویند مثل زنان حایض میشود و متقلب
میگردد و نوا و بادکی و بالعکس و بهترین او سفید است در اول اسیم گرم و در دوم رطب و گویند جنان
است پوشیدن پوست مسخن بدن و معدا خلط و قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت بر بدن
و موی محرق و غیر محرق او حابس خون همه اعضا و خون بر شد او جهت اسهال و قرحه امعا و رفع
سموم و طلا خون گرم تازه او جهت کلف و بهق و پیشه ری که آب سفید از آن ترشح کند و جوش
خشکی که در سر بهم رسد و مسکن درد های کهنه و مغز سر او که مشوی باشد جهت رعشه و مرض
دلوک او جهت اصلاح امراض لثه و درد او با عانت بر دو بایند دندان اطفال و خاکستر دماغ او با آب
خربه و ماء العسل و با آب از غصل جهت دفع داء الثعلب و بیز مانند او و اجون بقدر قیراطی تا نیم مثقال
با سرکه بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و سعوط او و با شراب جهت
مرض مجرب دانسته و طلا او جهت سرطان مجرب الفعل و دو مثقال او را بجون بنوشند جهت دفع سیلان و طوبات
رحم و شکم و اشامیدن و حمول او بعد از طهور سه روز هر روز نیم مثقال او را بنوشند مانع حمل زنان و هر
او را تاثیر بعکس بنیر مانند است و جلوس در طبخ او جهت تقریب مضاصل و خوردن گوشت آن مولد خون غلیظ
و بهتر از خوردن که از گوشت گاو و بز و میش مهر سد و جهت بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج و
ادرار بارده نافع و اصلاح او بختن او است بر بخار آب با روغن و شبت و مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی
و سرکه و انار و جوش و جون مجموع او را بخته جهت حدت نافع و هر کا مجموع او را بسوزانند و سنگ
آن را بنوشند جهت سنگ کرده مفید و جون جوف او را پاک نکرده در طرف بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا
نمایند جهت روبانیدن موی بسیار بسیار و موثر است و ضماد او خاکستر استخوان او محلل خنازیر و بیله او جهت
شقاق در بیخ موی را مانع شود و بول او جهت حدت باصره و سرگین او بقدر نیم درهم تا یکدرهم شربا
جهت سلس البول در فراش نافع و تعلیق هر دو چشم او صورت هیئة در نظرها و مؤلف تذکره گوید که جون

بدل ارز سوبر شیر
مسول است تبدار

گنجشک هم در نوع خود از خواص جوهر آن است که اگر
بخورد و از زهر ضرر نرسد و اگر آن را بخورد آن زهر
بخورد و از زهر ضرر نرسد

هفت روز و چند ادرمغز سر او بار و او قیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی میکند و مجرب است و مؤلف
جامع الادویه گوید که چون حبه الغار را بمدت نطفه در بن نمک سوده کنند و دو دانه از آنرا سعوط نمایند چه لقوه
مجرب است و خوردن او با روغن بید جهت اخراج مشیمه است و بلیناس گوید که چون زهره او را بنوشند
خرابی او غلبه کند که تا سرکه با وندهند و استشاق فرمایند بهوش نیاید و بنشر آبه او را با شکر پاره‌ای هر
جمیع سموم میداند و گوید چون زن فرج او را بخنثا و آنها بدر مهال الجسن کرده و مجرب حمل سرکین
او را در بر باب بسیار مؤثر دانسته است و نگاه داشتن کمیه او را جهت رفع چشم بد گوید موثر است ارنبجی
حیوانیست صورت شکل مایل بسرخی و مابین اجزاء او چیزی بتر ماند بدن ایشان و سر او در صلابت مثل سنگ
و از سم قاتل در نهایت حرارت و احراق و مصادر گوید او بتنهای و با تخم اعمی مستزند موی و مجرب
طلا روغن طبیخ او و سوخته او حالی با صرع و دندان و طلا آخر او جهت کلف بسیار نافع است و خاکستر او
با بیه خر بن و به تنهائی جهت داء الثعلب بغایت مفید است و این تلبید طلا او را جهت گزیدن زنبور قاتل
سریع الاثر میداند ارجیقون معرب آن از جیقنه یونانی دارو زهر است ارغاموس یونانی قسمی از نامیثا است
ارجن بعبرانی عنکبوت است ارلاة مصطکی است ارطاماسیا یونانی بخاسف است ارسطولوخیا یونانی
دراز و طویل است ارمانیا یونانی لاجورد است ارسطا یونانی نباتی بزرالبنج است ارهاط درخت کاج
است اریصادون یونانی دویره است اریبان بلغه شام بهار است و ارغ بر و بیان است که ماسی بر میان
گویند ارتیفس یونانی فلفل است ارمینا یونانی شادنه است ارقون حنا است ارمانیوس یونانی بزرالبنج است
ارسانیقو و ارسانیقون یونانی زنجبیل است اروسم و اروسمین یونانی قودریست ارکسن یونانی فاربالیس
بعبرانی حبیصل است ارطوناس یونانی طین ارمنی است ارقب بعربی تین جبلی است ارهد یونانی عوسج
نباتات است اریطیس یونانی قوهاست ارونیس یونانی نوعی از قرواست ارفلس یونانی تمام بیتانی است
اربعة و اربعین سقمونیا و قند بابلست ارزیز بعاربی رصاص ابیض است ارفان اسم حنا است و روغن بلوط
را نیز نامند ارجان اسم لوز البر و روغن او است ارطی یونانی درخت عفص است ارما دارو شیرازی دارو
شیرازی و رماهوس است ارطیسا یونانی عنقود است ارمیاقی یونانی شمشیر است ارمیس یونانی
علیق است اردس یونانی کرسنه است ارقلیا خشخاش است زیدی ارمحلا بترکی عنکبوت است اروک

بترکی

بترکی شمش است اربا بترکی شیر است ارغیلم اسم عبرانی بقلة الحمقا است ارغوان کافور یونانی است ارمنی
یونانی شقایق النعمان است ارشد و غشیثا است ارروم اذریون است ارفولس یونانی ابهل است ارمونیا
یونانی اقاقیا است اهیار یونانی ابلج است ارزوا یونانی اذر است ارخس یونانی خصی الکلب است ارونیا
یونانی زعرور است ارند الثلوث است ارسه ابو خلسا است ارجالون فاشرا است ارتوتی یونانی خلج است
ارزن بفارسی زفت رومی است ارواند بفارسی خیری بحرانیست ارندی بهندی خروع است ارزن بفارسی
دخن است ارده بفارسی رهشی است ارزک بفارسی بطی است الف مع الزاء ازاد درخت بفارسی اسم درختی
عظیم ثمرش شبیه بزغ و رو با خرشد و تخمش مثل تخم زعرور و در اخر بهار میرسد و مدتها در درخت میماند
برگش سبز املس مایل باسود شبیه به برگ ترنج و خوردن نمیکند و در تنکابن جلی دارند و در طبرستان
طاخلا نامند و نوعی را شبیه بفندق و این نوع از سمومات است و بعربی سیبان و بهندی بکاین نامند و گلش
سرخ شبیه بخیری و در غایت خوشبوی گلش در سیم کرم و در اخر اول خشک و مفتح سده و مانع بول اگر کشند
فعل و جهت ذرا کردن موی موثر و ثمرش از سموم و عصار برگ او با عسل جهت باد قولنج نافع و مفتح و مدر و سموم
باره و عرق النسا و احتباس بول و حیض و تحلیل جرن منجمد در مثانه مفید و قشر تنش تا سه درهم و عصار خیار
او با عسل و با سنبل مفاد جمیع سموم و برکش سم حیوانات و بدلش در دراز کردن مو شهد تلخ است و جهت درد
او را با شاه تره و هلیله بسا دبجوشانند و طبیخ او را بنوشند جهت تبهای بلغمی از موده و نگذرد هم تخم او
کشنده است مؤلف بدکره گوید که عصاره او مفتت حصاة و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل
خنازیر و نطول او مسکن صداع یا ره است مؤلف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصاره او بهار و
پائیز است و در دو فصل دیگر ممنوع و ثمر و ورق او منفی قروح متفحه سر و چون عصاره برگ و ثمر او را
قدری مرداسنگ ساشیده با روغن گل سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر بمالند و هر روز یکبار عدد
کنند و بهر سه روز یکروز بحمام روند و بعد از حمام بدستور بمالند و سر را به لباس خفیف بپوشند موی
برویاند از موده و قروح او را زایل کند ازاد کافور یونانی است ازدرد بلغه بربری فوفا است ازدرج
دارشیشعان است ازوا بترکی کوهبر است الشین مع السین اسرنج کرمیست در سبزی از درید زار میباشد ضماد او
مقطوع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بفارسی سفیدباب نامند آنچه از قلع ترتیب دهند اسفیداج

گویند و بهترین اقسام است جهت قلع و اصفاح کرده با نمک کوبند و با تخم ان اغشته بر روی یکدیگر گذاشته
در خم سرکه باطل نکه سرکه تندی داشته باشد گذاشته سر خم را محکم نمایند که بخار سرکه قلعی را دارد نیم
بریزد پس از سرکه بیرون اورده خشک کنند پس سائیده بپزند و همین عمل سرکه کنند تا تمام قلعی حل شود و غسل
اسفیداج را علت یکی زایل شدن ترشی سرکه است و ایجاد سرب بترتیب دهند یکی بهمین دستور است
و یکی احراق و است و ان بار است نه اسفیداج و در احراق او اگر مبالغه شود سرخ حاصل میشود و در
دوم سرد و در رسم خشک و غسل او شرط است تا لطیف و مجفف خارج شود و مبرد و مسدد و منوی و فالج کوشت
زیاده و مدمل قروح و جهت سوختگی اتش و با سرکه و روغن گل سرخ جهت درد سر و با شیر جهت درد بهای حار
و معاصل حار مجرب و جهت زخمها و شقاق و درد چشم و بثور ان و بیاض و قروح چشم حیوانات با شیر زنان
و سفیدی تخم جهت رمد حار و با عنب الثعلب و مراد عاج جهت باد سرخ و بثور و نزول الدم و حکه و در بهم با
اقلیمیا و ابیض جهت منع روئیدن مو مجرب دانسته اند و جهت رفع بدبوی زیر بغل کنج ران و حمول او جهت
منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و اشامیدن او مورث خناق و زیاده از یکدرهم او کشنده است و بدلش
ابار و سرخ است اسفیداج الصباغین بفارسی سفیداب یزدی نامند و از اسنکی بر او صفائح کج
و امثال ان در یزد و نواحی اصفهان جای ایرند حالی و مزی و رافع اثار جروح و صاف کننده بشره و قاطع نزف
الدم جراحات تازه و رعاف و طلا او با ابجهت باد سرخ و ادرام حار مجرب است و خوردن او کشنده است اسل
بفتح اول و ثانی لغت عرب اسم نباتیست که از ان حصیر میبافند و در ابها و زمین اب دار میروید و بدو و ما دمیباشد
نمر اکولان نامند و دانه او سیاه مایل باستدان و بزرگتر از تخم ماده و کیاه او خشک و مسطبر تر از ماده
و هر دو در امزاج مرکب او برد و غالب و حرارت قلیل و محلل در دها ضماد او جهت استسقا و سهر و مالیخولیا
و خاکستر بیخ ان قاطع نزف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهت حکه نافع و ثمر زبین او بقدر سه درهم با
شراب جهت اوجاع سال و نزف الدم و با قوت مدره و ضماد بر کهای او مورث سباته و مصلحش کل ارمنی
و عسل و فلافلی و فوشر دقیق او کرده است جهت ابدان قویه و مستسقی و غلیظ او جهت ابدان ضعیفه
مفید است اسلج کیاهی است و منبت او بر دیوارها و شاخش دراز و زرد رنگ و برگش
شبیه به برگ تره تیزک و مستعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه به نی و با تخم و برگش با رهاب

واغیر در

واغیر در رسم کرم و در دوم خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظه و در رفع ادرام و سموم و مغص و ریاح و عدیل و ضماد
مطبوخ و در قلع اثر رفع ادرام بلغمی مجرب دانسته اند و طلا مطبوخ او با ابرجوجه جهت حرق نافع و قسمی از در ان
دیزه تر و ساقش بر شعبه و بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای او غلافهای بسیار و مثل اکه مانند
غلافهای بیخ نی دارد ان کوتاه تر و نرم تر و خارهای سیاه بسیار دارد و بسطبری انگشت و رنگش مایل بسرخی
و زردی و بسیار طعم تند دارد و از قسم اول اکرم تر و تند تر و در بیاض زهرها و کرمها مبرد و بدرهم در هم ابیض و بخش
جهت درد احشا و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج بجوز دیگر درهم او را جهت کوبیدن عرق و سموم قتالة مجرب دانسته اند
و کویند ضماد اکل او انتشار اکوجات میکند و جهت مفاصل مفید و چون او را با شیخ بالسویه و جندبیدستر
از هر یک مثل نصف او حب بسازند هر روز دو درهم بنوشند ریاح انتنین را زایل کند و هر کاه مداومت نمایند
و بیضتین را بالکلیه رفع نماید و مضر دیده و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو مثقال و بدلش
مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس و قردمانا و در مباغی بدلش عصفر است و مستعمل از دیو و تخم
او است اسفنج بفارسی ابر مرده کویند و او چیزی است که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسم
از و که مخلخل و وسیع الثقب است و نرم و شبیه بیمد و بر سوراخ است مساده کویند و قسمی که با صلابت
باشد و ثقبهای صغیر تر نامند و در اول کرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و با قوت جاذبه و چون نان او را با شیر
نمرج یا با شراب تر کرده بر جراحات تازه بکذارند التیام دهد و بالخاصیه قاطع نزف الدم و با عسل مطبوخ
و مطبوخ با جهت التیام زخمهای کهنه و خشک او مجفف قروح عمیقه و سوخته او جهت منع نزف الدم
قوی تر و جهت رمد یابس و جلاء باصره و فیل زنان او بتنهائی و با بید و کتان منع افواه عروق مضمومه و
و جراحات جاسیه و عرق مغسول او در ادویه غیر نافع نیست و چون قطعه او را بقدر یکدیگر توان فرو برد
بخیاط بسیار غایند و یکدیگر خیاطه را بدست نکاه دارند و لحظه صبر کنند که جذب رطوبات کند بالید
کرد و بعد از ان خیاطه را بکشند با از کلو او را بیرون اورد در اخراج زلو و خار که در حلق مانده باشند
و عدیل است و سنگهای که در جوف او بهم رسد در نفثت حصاة مجرب و چون خواهند که جهت زینت اسفنج را
سفید کنند باید قسم ماده او را با تر کرده و مکرر در افتاب نهند و ماهتاب کذاشت اشنان یکسر او ایلند
مزوالاسم نبات شجریست منبت او در ابها ایستاده و سواحل دریا و خصوص دریای قلزم و ساحل

و در ابتداء دویدن یکسان بقدر فرعی و شبیه بحال العالم است چون بحاذی روی آب شود از برگ و شکوفه
شبیه بود و ظاهر میشود و ثمرش بقدر فندق و مستطیل و مرغوب و با اندک شاعه و چون بخورند از قلیل الوسد
و از کثیر تهوع سبات عارض میگردد و ثمر کبار القوی و مسخن دماغ و جزو ادویه جهت درد دندان و اشامیدن او با انزروت
و مجرد و با شراب مدر و بنایت عرق باه و محلل اصلابات و مفتح سدد و منقی رحم و ادرار و تغریز و حابس بخارات
و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است صمغ او لزج و بعد از خشکی شبیه بکندر در قوت و با رطوبت فضول جهت
امراض باردة و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است **اسد** بفارسی شیر نامند گرم و تر و بر هضم و مورث
شجاعت و ضماد پیه او بر گرگ زدن و انتین و قضیب و مقعده مقوی جماع و قطور او با ارد عنبر تخم اغرض در احلیل آن
نفوظ بعد از وطی او جهت کلب و زهر او مقوی باصره و اشامیدن یکدانک او که از زنبار باشد و از دو تخم نیم پوست
جهت کسی که از زنا دست باشند که بند محرب است و وقت استعمال او را و نیز هلال ماه شرط دانسته اند و گویند هلال
بر جلد او جهت رفع فقر و مواسیر قرب است و بستن پوست او با مو بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازالهٔ صرع و نحو
مری او جهت گریزانیدن سباع و رفع تب دیوی نافع و طلا پیه او زهر او بریدن باعث گریختن سباع از آن شخص و
ضماد پیه ما بین دو چشم او بر روی مورشها بنظرها و قضای حاجات و کلداشتن قطعه از جلد او در میان
جامها مانع کرم زدن او و اگر کرم در جامها موجود باشد باعث قتل آن و چون یکدرهم سرگین او را در شراب
حل نموده بمشاربین شراب دهند سبب رفع خواهش ایشان گردد و گویند شیر از او از خروس سفید تاج دار
میگریزد و مؤلف جامع الادویه از ارسطو نقل میکند که کباب خصیه شیر نهایت مقوی دل و باه است و چون
بشکافند و با نوره سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بر وعن زنبق حرد نموده و با آب گرم ناشتا بشنند
جهت جمیع دردهای مفرد مثل قولنج و مفصل و مواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر نهایت مفید است **اسطرنوذوس**
بیونانی بمعنی حافظ الارواح و آن گیاهی است برگش شبیه به برگ صعتر و از اوی دراز و باریک و برگش
مایل بسفیدی و شاقول احمر و با برگ و شاخ و درد بکمتر از شیری و قبتر او مترا کرار الجراب بیجوده تخم
و مائل بسرخی و تند طعم و اندک تلخ و اول و دوم گرم و خشک گویند مرکب القوی است و اجزاء باره او کمتر از برقول
اقرب است محلل و مفتح سدد و جالی و باقوه قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و در تقویت ارواح دماغی و
عدیل مانع عفونة اخلاط و منضج و منقی مرة سوداوی و دماغی و طبیخ او در امراض سینه و سعال و نزله

قوی تر

قوی تر از زوفا و مفرح و مسهل بلغم و سوداء و مقوی الاعضاء و باقوه تر یابسه و مسموط یکدرهم و باعسل
منقی قولنج و دماغی و اشامیدن یکدرهم با ماء العسل جهت جنبیدن مؤثر که از ضربه و سقطه حادث
شده باشد و به تنهای جهت رعشه دماغی و دو جزو او با یکجزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهت برودت
معده و بواسیر نهایت مفید و ضماد مجففه او جهت درد مفاصل و نقرس و نقروح و مطبوخ او جهت استسقا
دو درهم با درد جگر و منقیه کرده و طحال او را مانع مفید نافع و با سکنجبین و غلهٔ هندی مسهل قوی و جهت صداع
مفید و با عاقرقرحا و سکنجبین جهت صرع و با شراب جهت نفث دم و درد اعضا و اضلاع و سموم مشروبه نافع و مضره
صفراوی مزاج و معطش و مقیء و مدر و مسطش و سکنجبین و گویند مفرد شبش است و مصلحش کثیرا و ضعف و قدر
شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش در آلات نفس و اسیون و در تنقیه سودا انتیمون و مداومت بر آب کل او با شکر
و عسل کهنه و زیکتمال از کل او خورده شود و جهت رفع سودا و تفریح محرب دانسته اند و مؤلف تذکره گوید که
چون او را با ثلث او کشنیز خشک و ربع او مرزنجوش و نفع از هیاز و مصطکی و حلبه یکدانگی کنند و معجون کنند با
بجوشانند و هر شب دو وقت خواب مداومت نمایند جهت رفع نزلات و رمد و ترهل و ریو و کراوسا و ضعف
باصره مجرب است **اسیون** بالفتح و دو بلغه یونانی اسم نمک هیبی است و از نمکی است که بر روی سنگ سفید که
سنگ و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از نم دریا بهم میرسد و آنرا اسیوس و فلک نیز از هر اسیون نامند و شبیه است
بنوشادر و قوی تر از سنداد است و بهترین سنگ مربع الثقب است که رگهای زرد قلیل غایر داشته باشد
در سیم گرم و خشک و بالذع و معفن و جهت قروح کهنه یابس عسیر الاندمال و بر دو گوشت زیاد با عسل منقی تخمها و
با موم روغن مانع انتشار قروح خبیثه و آرد با فلی جهت تفریح و طلاء آن با سرکه جهت سبز زدگی و با صمغ البطم و
رفت جهت تحلیل خنازیر و مغسول او در بدن سنور جهت ازالهٔ بیماطف و جالی بصر و جهت بردن بیاض و رفع اثار و نافع
و با لحاصیه زهره اسیوس قاطع خون و طحال است و خوردن او با عسل جهت قرحه شش نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی
و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم درهم است **اسفیداج** بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه و آن قرابه
از ادویه حاره و گوشت مرغ و غیر آن و امثال و بقول آن که طبخی غالب نداشته باشند ترتیب دهند لطیف و
مرطب و صالح الیکموس و موافق امزجه سوداوی و صاحب سعال و قرحه ریه و امثال آنست **اسفیل** لغت یونانی است
بیاز عنصل و بیاز دشتی و بیاز موش نامند برگش شبیه به برگ نرگس و ساقش بی تجویف و صبر گرمابل و تیز

و بجنبش مسل بیاز و بزر او در هوای سرد سبز شود و بماند و محتاج بغرس نیست و هر چه در زمین بروید تنها
سم قاتل است در اشتر سیم گرم و خشک و رطوبت فضلی و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضا
و جالی و جاذب غذا بظاهر بدن و محرق و مفرح اعضا و ملطف اخلاط غلیظ و تریاق زهرهوام و جید
النفس و سرفه کهنه و ریو و استسقا و سرزه و عرق النسا و مفاصل و نقرس و درد کوش و شقیقه و درد سر بارد
و نسیان و قی الدم و سنگ کرده مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوداوی قروح باطنی و محرق المزاج و اسهال
دموی نافع و مشوی او که بخمیر کرده در آتش پخته باشند بحدی که خمیر منفتح گردد در مشروبات مستقل
و مسهل اخلاط غلیظه بالخاصیه مقوی معده و چون تخم مرغ را در جوف او گذاشته بپزند و تخم را بشوند
مسهل اخلاط غلیظه و معدل آن و چون کوبیده او را با نطرون بقدر ربع او در بار چه دیسه موضع داشته بر
بار چندان بماند که چون آن درد موی بر و یابند و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نماید
و هر گاه نصف اوقیه او را در دو اوقیه روغن زیتون بجوشانند تا پخته شود آن روغن را صاف نموده بر کف
پاها بمالند و گفته اند یا را تا صباح بر زمین نگذارند تا یکهفته همین عمل کنند اعاده شهوت باه ما بوسیر کند و
اکثر مجربین مجرب دانسته اند و اشامیدن شرطاط او که در عسل پخته باشند جهت احتباس بول او درد معده
و سوء هضم تقویه معده و یرقان و سرفه کهنه و ریو و نفث دم و ریه و مغص نافع و اب برگ او اگر با چوب
عسل بقوام آورده باشند جهت ریو و ضیق النفس و باشیدا آب طبیخ او در خانه و بدستور قلیل آن جهت طرد
حشرات و هوام موثر و چون زرنیخ کوده در روغن مرزنجوش جهت جود اطراف و سرما زده کی و درد مفاصل و
نقرس و درد کوش و سنگ او و با موم و قلیلی کوکرد جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و با بسرکه و حکه و خارش او با
و ضماد بجهت اوجهت ثالیل و شقاق که از سرما عارض شده باشند مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه جهت گزیدن
افعی و بوی او کشیدن مگسهای کنند و بالخاصیه فاتل موش در ساعت داشتن آن با خود موجب هرب
صباع و هوام و مار و قمل و مور جه و مگس و چون او را کوبیده با آب او را در گوسند را خبیر نموده بنوشند
جهت استسقا مفید و چون جوع عسل لیا سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند بهق را که بیخ دوا برط و نکید
زایل سازد و مجرب است و چون نوزد بار تاک غربی نمایند تکرر ایا صلاح او درد عرق مرا از درهای دهن آنا و قه

مانع رعشه

مانع رعشه مشکوفه آن و تخم او و ملین طبیعت او جهت مغص و درد مقعد و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه جهت ساسا و نفخ
و یکعدد از او در میان انجیر گذاشته بکوره در عسل و قبوخ نشانده بپزند و انجیر را بمکند و فضلات
آب گرم بر آن بنوشند بالجمله در ابو نه جوشانیده باشند یا شانده نافع و نوع صعب غایه و مجرب است
و عنصل مفرح و زین و مکرب و مضر عصب صحیح و مصدع و مورث غشیان و مفرح و مقطع و مصلحش شیری
که بسه تفته داغ کرده باشند در بوب فواکه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بلبوس و گویند سیر و گویند
آسقوریدس که سیر صحرا است و قرده ماناو وج و مولات تذکره قابل بدل ادنیست گویند خاکستر او با زعفران
کلج جهت شقاق و حکه و اسقاط اند بواسیر نافع است و سرکه عنصل که او را با کاهو جوی بین کوده بر دیمانی
کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشند یکرطل او را در هفت رطل و نیم سرکه گهنه انداخته مرطوب بیاب
مستحکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده بپزند و آن عنصل تازه تا شش ماه در سرکه نیز
اندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده و حلق و قوه هاضمه و جهت صاف کردن و از و بدبوی دهان
و سواد سودا و مالیخولیا و جنون و صرع و تفتت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویه اعضا ضعیفه
و اعاده صحت بدن و رنگ رخسار و حدت بصر و مضمضه او جهت سستی بر دندان و استحکام دندان موکرد
قطور او جهت کرانی سامعه و اشامیدن او جهت تنقیه سینه و ریو و یرقان و دفع سموم نافع و قدر شربتش
از مقدار قلیل تا دو اوقیه و نیم است بتدریج اضافه شود و تا شش ماه استعمال نمود و شراب عنصل در
جمیع مذکوره بیشتر نافع از سرکه او و مضر اعصاب نیست بخلاف سرکه و جهت تب ربع و فالج و استسقا و
درد سر زوعرق النسا و تشریح نافع و مضر عرد و بن و صاحبان قرحه است در دستور ساختن شراب اشکل
عمل سرکه است که بجای سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارند تا تمام شده بر کار آنجا مذکور است
مرو بهار آسا بسر باغی و بغارسی مورد نامند درخت جنانی و بلند بزرگ در درخت انار و برگش زین
و سبز تر از برگ انار و مایل باستدار و تخمش سیاه و خوشبو نمیکند و با عطر بر است در اول سرد و در دوم
خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش یاقوت تر یاقیه اکبر جهت برص و بهق و قمر و کلف و جرب اعضا
بسیار است بیکدیگر در مراتب مودت و پیوسته تفاوت هست و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم
و مقوی دل و معده و احشا و باصره و مدر بول و قابض و محلل و منضج و حابس اسهال و جهت نزلات و

صفت نوع مورد و بهترین مورد نوع شیرین

برگ مورد

ضماد بعد از آن که بعد از آن تخم شود و بعد از آن تخم شود

نفثیت حصاة و قطع خون حیض و ضعیف کردن بواسیر و رفع جمیع سموم خصوصا جهت تبلاد و عقربی با شراب
بنوشند و طلاء او جهت درم حار و قروح نافع و ریشه او که آب تخم از لیحوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین قی
و رفع خمار و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و اشامیدن تخم و عصارهٔ او جهت نفث الدم و قرحه
مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفه رطوبی و قی و تشنگی و سرفه حار و ذرب مفید و حماد
پخته او جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت قروح یا و کعب و با آرد جو جهت درم حار چشم و ضماد بر کشنده غله
و جمر و شری و درم خصیه و جعر به و سقطه و بواسیر و داخس و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و گل ارمنی
و سرکه جهت حکه و جلاء و ناخن و اثار در عاق و درد سر و با عصفر و صدر و گل سرخ و اما جهت تقویه اعضا
ناقهین مجرب و عجوز او جهت رفع و با و دفع هوام و سقوط اطفال و بواسیر نافع و ضماد بر کشنده و نیز نافع جهت اسهال
مراری و چون ریم و ظل از آب برگ او که با روغن کنجد بپزند و مسهل قوی بلغم و جلوس در طبیخ او جهت قروح مقعد
و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و شستن مو با آب او جهت منع ریختن مو بسیار و مؤثر است و چون با اسلیک
هفت خیسانیده در روغن کنجد بالسویه بجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن و مجرب است و قطور آب
او جهت برص و کوش و خاکستر او در رفع ناخن و صلاق و دمه قوی تر از توتیا و جهت کلف نافع است و ذر در برگ
او جهت رفع جراحات و بیخ جلاء دبری زیر بغل و داخس و مفید و در ساق درخت مورد که می بهم میرسد شبیه بکعب
دست و او را بنگ ابن نامند و مؤلف احتیارات حمل بر صفت این نمود و اسن بنکه نامیده و ابن دلیل
عایت چون او میتواند بود و بنگ ابن در جمیع افعال اقوی تر از برگ و ثمر او است بعد از انکه او را کوبیده و
سوزانیده با شراب بفارسیده زخمها ساخته در سایه خشک کرده باشند و بیوشیدن مو در سایه نافع
صعود بخارات حار به دماغ و مؤلف تذکره گوید که مسواک که در بعضی از مفتح بنام است قدر شبر
تا سه درهم و از عصارهٔ او تا سه اوقیه و بدلش در احتباس ادرار قیا و در ادرار حضض و گویند بدلش مطلقا
برگ توت است و مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث بخار او و مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ
تازه یا مطبوخ او را با مثل این روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا
و مانع قبول مواد و جهت التهاب زخمها و قروح سرد بشور و شقاق و بیخ و استرخا مفاصل و سوختگی
آتش و تقویه مو و سیاه کردن او و منع عرق و بخار و درهم بواسیر نافع و گویند که چون از جوب تان او انکه

ساخته صاحب دره کج را ان و خصر و موافق کند بالخاصیت تسکین باید آس بری مورد بری است که را بوی ترش
و عریض تر از بستان و طرف او تند شبیه به بستان و چون او صلب تر و در قد کمتر از زعرور و ترش نما به سرخ
و سبز و از وسط برگ میروید و شاخهای بسیار از یک اصل بر می اید و مدت آشنه نمانند و بلغت تکاب
جز گویند و در زمستان برگ نمیریزد بسیار قابض و اشامیدن ثمر و برگ او با شراب مفتت حصاة و مثانه
و جهت یرقان و تقطیر بول طوبی و اسهال و رفع ادرار شیر و تقویه معده و جگر و دماغ شربا و جهت اخراج کرم
مقعد حمولا جهت صرع و رفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافع است و ابو ماسرجویه قوة او را مثل باد اور
میداند و بعضی بقوة افسنتین دانسته اند و ابن تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر احشا واقع شود بالخاصیه
مفید دانسته است اسقولوقندریون یونانی بمعنی مزیل الصفار است اسقولوقندریون گویند
بمعنی کاو و بی سر زنجه کاوی او و خورده بود و سر زاو و طرف شده بود و او نباتیست بی ساق و بی شکوفه
و بی ثمر و منبت او بشکل اخیها که سایه باشد روید و برگش شبیه به برگ بسفایج و طرف اسفل برگ مایل
بسرخی و طرف اعلی سبز و مشروف مزغب در دو کرم در سیم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهت نفث
سنگ کرده و مثانه و یرقان و نواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهت سر زشربا و ضماد او سعد بالجوش
چهل روز با سکنجبین تا اول نمانید در رفع درم سپرز گویند بدل است و تعلیق او مانع حبل و قدر شربتش تا سه
درهم و مضر او بر و مصلحش عسل و بدلش بوست بیخ کبر و گویند دو وزن او جاوشیر یوس است که گویند در جان
سوخته بدل او است و بعضا بخنا اعتقاد دانسته که اسقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ الرئیس باین معنی
اشاره نموده است اسفوریون میر محرانیست هر چه را بوی نجر دندانه باشد جبلی نامند و انچه برگ ان دو
دندانه تیز باشد بستانی گویند و هر چه بی دندانه و بسیار کوچک و بوست از وجدا شود مصری نامند
و سفرد یون یونانی عبارتها و واسطه تلخ و قابض و لذاع و برکش زین و اغبر و کم عرض تر از سیر و بستانی و
کلش مایل بسرخی و ساقش دراز و قسمی را کلش و ساقش سفید در اخر سیم گرم و خشک و تریاق زهرها و
و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال اقوی از سیر بستانی است و در دوم چون خواص مشروح است
تکرار باعث تطویل میگردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اشقیل و تخمش بغایت منتهی مبرد الزاج
است اشارون بلند سر یانی بیخ کبا سی است برگش و درازی با ریاحین و کج و از در جوبه با ریکتر و مانند

عطریه و هندی و سفید مایل بزردی و بعضی اغبر مایل بزردی و منبت او بجنب کلها و گیاه او و منبت بر روی
زمین و برگش شبیه به برگ بید و لبلاب و از آن کوچکتر و باریک استدارد و گلش بنفش و در زیر برگ
شبیه به گل تیغ و بیخش مثل تخم کاجیره که قوطم عبارت از اوست و قسمی از آن اسافیقدر زعی و صدقه بر برگش
مثل برگ قنطوریون دقیق و اعلا و سافر بر شعبه بعضی بر بالا و بعضی بر اطراف شعبها مثل اندکی دم
در چون از جزری نعمی و بیخش طبری خشک و کرکی و خوشبوی و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول و اغبر
صلب و شاخهای او پراکنده و باریک و گلش بزرگ و بنفش و تخمش مثل تخم کرد در چون از نخی مثل تخم خطمی و بزر شجار
می بجد و بیخش سازی در تحلل الاورم و برگش و قوی الرائحه و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است در دفع سموم و گزیدن
مارها و قسمی را برگ از همه اقسام بزرگتر و شاخهای او منبسط بر روی زمین و گلش بنفش و بیخش نرم و بی
کرن و زرد و تلخ و با عطر به و منبت او در کوهها ساده و این قسم ضعیف تر از اقسام اربعه است و مجموع این در آخر
دوم گرم و خشک در مرتبه اول و قسم اول است که از زنان و افریقیه و شام خیزد و ملطف و محلل و مدر و منضج و منقی
معده و جگر و سپرز و کرده از اخلاط بارده و ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر بول و احتباس حیض
و درد و رک و مفاصل و عرق النسا و قرنفل نافع خصوصا که در ماء در آب انگور خیسانیده باشند و باید
بازای هر سه مثقال آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و کوسفند مبتهی قوی مبرود و در جراحت
و جهت تسکین دردهای باطنی استسقا و یرقان سدی و در هر نوع جگر و تنقیه آلات بول از رطوبات
و امراض بارده دماغی و سدد جگر و صلابت سپرز و اکتحال او جهت امراض طبقه قرنیه و ورم و جهت کرنوا بیدن
عفوت و ضماد او با شیر تازه بر کنج زان و پشت ها و جهت نعوظ بسیار مرور و مضر به دیده و مصلحش مویزج و قدر
شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش زرج و مثل وزن او بار نجیل است یا خشقاد و خولنجان و نصف او
وج و حکمای هند را اعتقاد آنست که چون قبل از بلوغ نیم درهم او را با نبیذ برنج بنوشند آبله بسیار کم
بر آید و تجربه نموده اند میلانج اسد العسدس گیاهی است شبیه بگیاه عدس و نوعی از طراثیث
دانسته اند برگش مرغوب و بالوجه و گلش سفید و زرد شبیه بگل بلادر و بسیار از آن کوچکتر و ساقش
مثل دیسمان باریک اغبر مایل بسرخی و بیخش مثل خردل و بسیار کوچک و برگیاهی که در حوالی او بهم رسیدی
بجد و فاسد میسازد و لهذا هالوک نامیده اند در هم خشک و باقوت بارده و در دوم گرم و محلل

بلغم و سودا

بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصاة و با سکنجبین جهت بروان و الا آب کرفس جهت حصاة و طلای
او با سرکه جهت غلظ و ضع زیاده شدن و موثر و چون با سرکه مداومت خوردن آن کند بیخ و خام او باعث لاغری
بدن و فربه میشود و اصلا مضر قلب نمیساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را ذوب میسازد و گویند
مکرب و مغشی است و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش افتیمون و در هر اشکال و صعفه و ربع آن سدس
اسفاناج بفارسی اسفناج نامند و بیونانی سوسنا خیوس گویند و بری در افعال مانند بستانی او
مرو و در اخر اول سرد و تر و گویند معتدل است و ملین طبع و قوت جالینوس و رازی در ربع الهضم تر و کم نفع از آن است
بقول و جهت جمیع امراض سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و درد شش و سل و عصار او با شکر جهت بروان
و حصاة و عسر بول و بخته و جهت درد سر و درد گردن و لذع اخلاط مراری و خام او جهت درد گلو و لهاة و بخار و بلغم
جهت تولد حجاب و ضماد بخته او جهت درد مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و تحلیل
خام او جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انجار و مدل و طلای مطبوخ او با سفیداب جهت بثور و مفید
مضر بارد المزاج و مصدع ایشان و مصلحش بی تن چاید و دغن بادام و داجینی و بدلش کامد و قدر شربتش از
عصار او تا ده مثقال و بدلش خرفه و قطف و تخمش جهت وجع الفؤاد و درد احشا و تبهای حاره و
شیره او جهت تب و سل محرق و ضماد بخته او جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه بسیار موثر و مفر
سبز و مصلحش گل محمدی و قدر شربتش دو درهم است اسقیوب بلغه فارسی انیم مرد رخت پیوندی بیاخ
و تریخ و لیمو است که با یکدیگر پیوند کنند و بعربی ورنبوع نامند و در افعال ضعیف تر از تریخ و قوی تر
از لیمو و مقاوم سموم و مفرسینه است اسطرطیقوس اطراطیقوس است اسرج تریخ است اسرب
رصاص اسود است اسفغت معرب اسفیت چند نوع است اسفیوش لغة فارسی و آن بزر قطونا است
اسفندسفید اسم خردل ابیض است اسد الارض اشخص است و حربا را نیز باین اسم نامند اسقولوبندریون
اشراس است اسقال و اسقیلا اسقیل است اسقلبس اسقولوقندریون است اسماء الارض
بیونانی سوسن بری است اسقنط خراسه است اسغیر قثاء الحمار است اسفراج اسم اندلسی هلیون
اسطرمونیس حجر الشفا است اسقلیا اطیفوس جلنار است اسابر یانی اسرایست اسرغم بفارسی
شاسفرم است اسلیون بیونانی سلیخه است اسطرخیلس بیونانی سنبل مرار است اسطفلس و

واسیرطم فقر الیهود است استخا زرنیخ سرخ است اسود شاخ فارسیاه است اسودون یونانی خیر الحدید
اسطافالس یونانی خیر است و بلغه دوم اسطفلیس و بلغه شام اسطون نامند استی یترکی اسم فلفل است استوانس
بروانی است اسلی بلغه تنکابن اسم جوی است سال بلغه تنکابن حماض است اسطام نوعی از حدید است
که انرا فولاذ نامند است الثبات شیشه است اسحار بلغه بیت المقدس و انجماعت قدری است اسرنقوس
زنجفر سوخته است اسمار و اسفرم آس بری است اسبندار بفارسی اسپاطور است اسفلیتا یونانی
قثای بری است اسطافیوس یونانی زیبق است اسطافیس لغیریا زیبق الخیل است اسکن بهندی اسم بهمن سرخ
اسبرک بهندی اسم اکلیل الملک است اسبرزه و اسفول بفارسی بزرقطونا است اسفد بفارسی چرمالات
اسفناج بروی قطف است اسپرک بفارسی زیره است استخوس خرما بفارسی اسم ذی الثمر است اسکتو
بلغه تنکابن سعد است و کرمهای ریشهای کیاها را نیز باین نامند و کرمیدان مدور و بسیار لذیذ
شیرین و بعد نخودی میباشد و برکشی با رنگ از برگ کراه و زیاده بر سه عدد نمیباشد و بی عرق و گل
و در دیگر ارهای حریم ایها میروید استر اسم فارسی فیل است الف مع الشین اشق مرو یا زاد آشق
فارسی است و ان صمغی است مایل بزردی نبات شجری و کوچک و ساقش باریک و مرغ مایل بسفیدی
و کلش مایل بسرخی و ارزقی و مناقب او بلاد سرد سیر و گویند صمغ نبات اشق غاز است و در دوم گرم
و در اخر اول خشک و محلل و ملطف و جاذب از عفونت بدن و جالی و مفتح سدد جگر و سپرز و افواه
عروق و مسهل بلغم غلیظ و ذرداب و مفتت حصاة و مخرج جنین و کشنده کرم روده و یافوخ مخفف
و ملین فضلات حتی خون و با سرکه اشامیدن جهت سپرز و ماء الشعیر جهت ریو و عرق النسا و صابر
و با عسل جهت صرع و تنقیه رطوبات سینه و سعال و دفع ضرر و دفع ضرر ادویه مسهل و در درد
تهی گاه و در کبد و در مکر و عرق النسا و تحلیل ریاح و فالج و خدر و ضماد او جهت تلیین صلابات
و مفاصل و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و ریاح تحت الذقن و بهق و کلف و خنازیر و جرب و ریاح الثدیین
و اورام بلغمی و باطرون و مرغ و جناح جهت اعیاء امتلائی مواد بارده و اکتحال او جهت بیاض و رهد
و جرب و شعیره و رطوبات چشم و مرهم او جهت بردی گوشت زیاده و در ریاحند و گوشت تازه
عرعر او جهت تحلیل رطوبات و بلغم دماغی و خناق سوداوی و بلغمی نافع و مضر معده و کرده و

مصلح اول

مصلح اول انیسون و قالی زوفا و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش سکنج است یا جاوشیر یا
بر موم اشق غاز معرب از اشق خیاز فارسی است و نباتی شبیه بباد آورد و کلش زرد و سفید و خارهای
او دراز و دانه او کوچکتر از دانه بادآورد و بیخ او شبیه بیخ انجدان خراسانی و بدبوی و بدطعم و تند و با
تلخی و مستعمل بیخ او است یکیا تازه او را مثل کاهو در موصل و مضر بجزند و کلش بلاد بیخ انجدان خراسانی
در سیم گرم و خشک و جهت بهترین او دیر کرده است مفتح سدد و مدر بول و یافوخ تریاقی و مسخن معده و مشهی
و هاضم و یکمثقال او جرم او جهت تب ربع که از رطوبت جماده بلغمی باشد نافع و طلاء او با سرکه جهت ورم بارده
و تسکین دردها و سرکه او در قوه مثل سرکه عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربتش از سرکه او تا پنج مثقال
و از جرم او تا دو درهم و مضر کرده و مفتق و مصلحش شربت عدس و ریباس و بدلش انجدان و عرق او جهت کرده و سکر
و سپرز نافع و قدر شربتش تا سه او است اشنه لغه عبریست بفارسی والد نامند و ان چیزی است
مرجمانه با برگی در بهن بهم پیچیده و در شاخهای درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات متکون میشود و بزرگ
او سفید و خوشبو و تازه و زبون تر و سیاه او است در اول گرم و خشک و انجاز درخت بلوط بهتر میدهد و
مجرح ان افوق قابضه و محلل و ملین و مفتح سدد و رحم و ملین جنین و متوم قوی خصوصا با شراب و مقوی باه و فرج و
مقوی معده و دارچینی جهت ربع غشیان و خفقان و فتح و حفظ روح حیوانی و ازاله اعیاء و سدد تا ندرشتن
در طبخ او جهت نیکی در دهان و ضماد و سحق او با آب جهت تقویه اعضاء ضعیفه مثل پاها کوبیدن و کنج دان و زیر بغل و مابین
کتفین و رفع الم انها و جهت تلیین صلابات در ورم او رام و نفوذ جگر و مرغ بدبوی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز نافع و بعد
متوم اطفال و اکتحال او جهت تقویه چشم و نفع انجاز درخت بلوط ماشد جهت حرارت و حرج چشم مفید و مضر امعا
و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و برکش قرمانا نوذش و بعزر او جهت اختناق رحم مؤثر است
اشخیص لغه عربیست سفید و سیاه می باشد بول نافع سفید او سفید و بحسب اماکن کاهیست سرخ و از ان
نیز باشد و بدستور بیخ او و کوسی میباشد مجرع را بول شبیه ببول کنکر و بی ساق و مخشن سفید در میان
برگ نباری شبیه بخار کنکر و کلش بنفش و مخشن شبیه بقطه ضع او را مثل مصطکی زنان استعمال می نمایند و شرش
مثل غرکه و نوع سیاه را برگ از ضم اول نرم تر و زبون و تازه تر و سرخ و خشکش سیاه شود و ساقش بقدر شبری
و سرخ و قدر کلش خاردار و نقطه دار و بخش سطبر و سیاه و کاهیست در اخاد اشته باشد و اندرون او سرخ

ولاذع زبان و مستعمل او بیخ او است و هر کیاهی که در حوالی او روید فاسد میسازد و خراب میسازد صاحب اختیار آن
در کمال ظهور چه تصریح نموده که نوعی از مازریون است و مازریون از نوع عاقرقرحا است بخلاف اختصاص و اختلاف
مهیه قسم دیگر از کتب ظاهر است که سفید او در دوم گرم و خشک و یاقوت و زیاقیه و بجمد فیراط او با تریاق بعض
طبع و با طبیخ فوذنج جبلی جهت خراج حب القرع و یکمثقال او جهت رفع جنون و صرع و طبیخ او جهت عسر البول
و کزیدن هوام نافع و مسهل تر رابی ضعف او با بیخ مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلاء او با سرکه جهت
تحلیل اورام ظاهری با برده و قدر شربتش تا پنج درهم و مصدع و مسلحش شکر است و سیاه او در اخر سیم
گرم و خشک و دو مثقال او کشنده و محرق و تند و در هشر و بات تجربه مستعمل و طلاء او جهت جرب و قوبا و
و با روغن ها جهت تحلیل مواد با برده و ضماد آن بر دندان منفعت قوی و بر جراحات مآکله منقی آن و
لطوخ مطبوخ او با سرکه و کوکرد و فقر الیهود جهت قطع نا لیل مؤثر و خاکستر بیخ هر دو نوع مراجهت قاطع
مجربه اند از اندا **اشنان** گیاهیست بی برگ و شاخهای او دیر و شبیه بکرهای خشک شده و کاهی زبان
بان جامه شویند و سفید او را خوار العصافیر و سبز او را غاسول نامند و آن غیر ابو قاسم است و
مؤلف تذکره اشتباه در او کرده است در سیم گرم و در اخر دوم خشک و جالی و محرق و منقی و مفتح
و ملین قوی و سدر هم سبز او مسهل زرد ابی یکدرهم ملین حیض و نیم درهم ملین بول و در نیم او
کشنده و بیخ در سیم آن مسقط جنین زنده و در ده و طلاء او جهت بردن کوشت زیاد زخم او مسوس
او جهت جلاء دندان نافع و ملاء و مدبا و مفسد دندان و مصلحش مقدم تخم کدو و بروغن بنفشه و مزر
مثانه و مصلحش عسل است **اشتر آس** بفارسی بیرشتر نامند و آن بیخیست بغیر بیخ خشخاش چه ساق خشخاش
کوتاه و کرد جالی و کلش سفید است و بیرشتر ساق بلند تر و عریض تر و برگ قوی تر و کلش سفید مایل
بسرخی و ثمرش تند بو و تند طعم میباشد و با عفص صبر است در اول گرم و خشک و محرق او در دوم گرم
و در سیم خشک و ضماد او جهت جرب کس و فتق و فتیله و دمل و قروح خبیثه و درهم خصیه و کوفتگی عضو او
عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلیین صلابات و ادرار جوجه جهت سعفه و اشامیدن او جهت
درد پهلو و سر فرد بر قان و صفراء سوخته و بیخ و خشونت حلق و محرق او و مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی
با سرکه نافع و اه الثعلب و بهترین سفید و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظ و کرم تر از اصل آن و جهت نفث الدم

و ماء السلیخه جهت تنقیه جگر نافع و مورث سدد و مصلحش سکنجبین و مرخی مدن و مصلحش کلقند و قدر
شربتش تا پنجدرهم و از بیخ او تا یکمثقال و از تخمش تا دو درهم و بدلش در اکثر افعال عرق السمک است و کزنه
مفاث و کرسنه **اشیران** اسم یونانی خصی الکلب است و مؤلف تذکره کثرت ظاهر اغافل شده مکرر ذکر نموده
اشموسا نوعی از خردل و کرفس تر از اقسام او است **اشقاقل** شقاقل است **اشنا و اره** اسم فارسی زردک
خشک است **اشلا یون** در اشیشعان است **اشقون** اسم ترکی بهاس است **اشاق و امتا** در مامیثاء
انشاء الله مذکور میشود **اشنیون** بلغه مصری بسفایج است **اشترکیاه** اسم فارسی سلجه است **اشکانی**
بلغه تکابن و طبرستان بقله بمانند است **انشیل** بلغه کیلانی نوعی از بطارخ است **الفصل الصاد**
اصابع فرعون مسکی است بقدر انگشت شبیه بهنو و کن دارد مجوف و با اندک پهنی و از زمین بر دو قسمی از آن
با رطوبت سیاه لون و آن در افعال قایم مقام مومیا ثیست و بهترین او مخطط بسیاه و زود شکن است در سیم
گرم و خشک و قاطع تر و الدم و محلل اورام با برده و چون با خون جراحت سرشت ضماد نمایند جهت آلام عدیل
ندارد **اصابع مریم** بیخیست بقدر کف دست اطفال و بقدر بیخ انگشت دیوار رطوبه و چون خشک شود آن رنگ
از زردی و سفیدی میگردد و با اندک حلاوت و منیت او و میکلند و نزد یاد ابها و بوکش شبیه ببرگ کندنا
و ساقش با ریاد از زمین با سر بکل و کلش بنفش و تسمی دیگر بجهت تشبیه بسنا خوابانک و در دوایی کرم تر و تند
تر است و مؤلف تذکره گوید که آن بزرگ مریم و کف عایشه است و بیخ دیگر و صفت نموده در دوم گرم و خشک
و بغایت محلل فضول غلیظ و منقی اعضا عصبانی و تریاق سموم هوام و جهت جنون و امراض سوداوی
و بلغمی و تقویه منابت اعصاب و ضماد او جهت تحلیل صلابات و مجوز جهت کرز اندیدن موش و سام ابرص نافع
و قسم اخر مسقط جنین و مضر الآت بول و مصلحش مورد و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
یکوزن و نیم او هزار چشان و دو ثلث او سعد است **اصابع مرس** شکونه سوسمار بجان است و در سیوان
موصوف خواهد شد **اصل الاقلفل** فلفل مویا است **اصل القلت** بیخ تسبیهی بفارسی نامند و آن بیخ ماس
هندی است گرم و خشک و مسکر و مخدر و جهت معده با برده و درد مفاصل و امثال آن شربا و ضمادا
نافع و محرق خون و مورث سدد و مشوش حواس و مصلحش در شیر خیسانیدن و قدر شربتش یکدانک
اصابع الاصص مؤلف مغنی گوید که ابو ریحان و صف نبات او را نکرده است و گفته که آن دوایی است هندی

وتخمش مستعمل بلادما وشبیه است بشلوک وچون در دهان ساعتی نگاه دارند پوست او مشوش شده
مغزی از وظاهر میگردد مثل پنبه دانه در تحریر باه بسیار مؤثر است **اصول الاربعه** عبارت است از
بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی **اصابع العذاری** نوعی از انگور طویل الاصبع است **اصابع الغزال**
زنجبیل است **اصابع الملک** اکلیل الملک است **اصل الغدان** الکراسانی اشترغاز است **اصل السوسن**
ابیض است و در سوسن موصوف است **اصل السوس** اسماغاذیج ایرسا است **اصل الآس** نوعی از
فیجلجوش است و بترکی اندکی گویند **اصف** بیخ کبر است **اصطرک** میعه یابسه است **اصل الرجاز** بسد است
اصل النیلوفر سکنج الشیبه است **اصلامیعه** سایلمه است **اصل عرطنیثا** اذربواست **اصل الفاخ البری**
یبروح الضم است **اصمولیه** بتر است **الفمع الفساد** اضراس الکلب بستانج است **اضراس العجوز**
خسل است **الفمع الطاء** الطرطیفون یونانی است بمعنی شبیه الکواکب است و بعربی حالبوتا مند
وان نباتیست سافتن کنزاز زرعی و صلب و خشن و براطراف کله شبیه بسیابونج و بعضی از و مایل به
سفتشی در دو رادبر کها و مجموع کلا و برکها شبیه بکواکب و برکهای ساق او با رهاست و در از و مرغب
و تخمش اغبر و تلخ در دوم گرم و خشک و با قوه مبرده و قابضه و محلل و مجفف ضماد برای او جهت ورم
حار چشم و برامدگی حدقه و تسکین درد او و طلاء کلا او جهت تسکین ورم حالبین و کنج دار و ورم
او و بغایت مؤثر و اشامیدن او جهت خناق و صرع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درهم است **الطربه**
بفارسی اشترآزه و رشته نامند از اغذیه معروفه است و ماهیچه و رشته قطایف و بقراط اشاره
است بتجنب از آرد گندم و درغن بادام و خرفه و اسفناج و امثال آن تغذیه دهند و بفارسی اماج نامند
جهت سرفه و نفث الدم و خشونت حلق و سینه و جهت امعا و مستانه نافع و مرغوب بارد معده است و آنچه
با کشک و ماست و ترشیها استعمال نمایند بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم
غلیظ و مصلحش سیر و ادویه حار و با ترشی جهت اخلاط موادی و نمکین جهت خون و اغبر با گوشت شاب
کثیر الغذاء و مرطب بدن و مستمرا با شیر بز کثیر الغذاء و مولد خلط غلیظ است و قطایف بفارسی حلوای
گویند و بدون طبخ با شیرینها استعمال است آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم تر از آنچه با آرد
گندم و خشکه سازند و قابض تر و سبک تر است و از گندم کثیر الغذاء و از خشکه بدو آنچه ترتیب

اصل الکرس بیخ تهمک است بفارسی در مغلوان بیخ مزرقوش

و آنچه از آرد جو ترتیب دهند جهت سل و تبهای حار مرغوب است

الطباء الکلیه

الطباء الکلیه سپسان است **الطاط** و **الطوط** و **الطیوط** اسم بربری بته است و قوقل را نیز نامند **الطرغا** اسم
سریانی ترنج است **الطرخبا** اسم سریانی دارچینی است **الطربون** عصاره قثاء الحمار است **الطیطون**
اسقیل است **الطرفون** خسل است **الطیث** اقیصوم است **الطاء** سریانی درخت خرما است **الطفار الطیب** الفمع الفاء
بفارسی ناخن پریان گویند و ناخن خرس و ناخن بویا نامند و آن جسم صلبی است صدفی شبیه بناخن و مدور
و خوشبوی سفید مایل بسرخی و از سواحل بحر هند خیزد و از اقسام جلزون است و بعضی او را سرخ
با نقطه و بعضی سفید بزرگ و با رهسومه و کم بوی و قسمی بزرگ تر از اول و کوچک تر از ثانی و سیاه
و ناخن بو گویند و بهترین از قسم اول هندیست و اقسام او را چون بسوزانند بوی جند از ظاهر شود
در دوم گرم و خشک و مدر فضلات و خون و ملطف اخلاط غلیظه و جهت اختناق رحم و صرع و خفقان
رطوبی و مدر بول و مدر بار جگر و رحم و اخراج خون منعقد در کرده و جمیع امراض بارده رحم و
بخور او جهت صرع و سکته و نزلات و عشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع و مسلخش
سکنجبین و مورث سحج و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از یکدرم تا سه درهم و بدلش قصب الذریره است
الطفار الجن نباتیست بی برگ و بی گل شبیه بناخن جن و اغبر مایل بسیاهی در اول گرم و خشک جهت
یرقان سیاه و سرفه بارد و بالخاصیه جهت رفع هیجان نافع و طلاء او که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل
اورام مفید و مضر دماغ و مصلحش عناب و شربتش تا سه مثقال است **الطحن الاسود** **الطحن الاحمر** **الطرطان** گویند اثلو است و
گویند سنگسوییه است **اعبون** حلبه است **اعلوطوس** بهبرانی طلو است **الفمع الغین اغریوس**
قثاء الحمار است **اغیس** یونانی و بمعنی طاهر است و اسم اثلو است **اغالوجی** اسم یونانی عود
البخور است **اغرابیون** یونانی حنظل است **اغیر الطوس** یونانی حلقاست **اغش** بلغت حجاز و
یمن اسم نشادر است **اغرسطس** یونانی نیل است **اغلیفس** یونانی دوسر است **اغیرس**
بیونانی خوز و روی است **اغردیا** یونانی بمعنی ارض است **اغلیقی** یونانی منتخج است **اغیر**
عبارتست از شیح و نبات و توتیای کرمانی که با یکدیگر سائیده باشند **اغلاذناشی** بهر
مری اسم جند است **الفمع القاف افنیقطس** اسم یونانی و بمعنی عسل است و آن نباتیست که از زرع
و سافش با ریگ و کلش مایل بسفیدی و بر کشرع بیض و پر شاخ و مرغوب نخش مر کو از تخم شلغم و در

غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و بخش و ریشه و نرم و عطر بد بوی کیاهش شبیه بوی ترنج و منبت او
ساحل بحار و ممرها و جای که جو و عدس کشته باشند و در مصر و ساحل دریا شام بسیار است
و در سعید مصر او را شلجم نامند در دوم کرم و خشک و با اندک حلاوت و بر کش و سابر اجزای او جهت
سده جگر و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظ او عیا و صلابات و درد پای و نفخ سپرز و احشا و ضماد
عنه او جهت جمیع سموم قتالة نافع و باید سه درم از شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو مثقال
و از تخمش نیم مثقال و عصاره بخش در منافع قوی تر و بعد از فصل بهار در ربیع او در طوبی بماند که
عصاره توان کرفت و روغن او در اثار مثل اوست و ذنب الشلجم نامند افنیقون بیونانی نباتیست
شبیه بر افنیقطس مکر در بوی او و در زراعات میروید بغایت سرد و مخدر و در اطلیه برای دعه مستعمل
و شربه او جایز نیست افیمیدون بیونانی اسم نباتیست سایه بن بحور و کیاه و مخصر در ساق و بر کش
زیاده بر دوازده عدد نمیشود و بی کل و بی ثمر در پیشهای او بارهای و سیاه و ثقیل الرایحه و بی طعم و
تو و ضمادش مانع بزرک شدن جنان خصوص با روغن زیتون نارسیده و اشامیدن او مانع
توالد زن و مرد و قدر شربت از بوک و بیخ او جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب نوشند افعی
اسم عبرانی مار است و بر چند است و اقسام او را اسامی میباشد و بزرک و کوچک و سیاه
و مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بتیرکی و مایل بتیرکی و بافت و غیر ان یافت میشود و بهترین او ماده اشقر
مایل بسرخیست و ماده را چهار دندان میباشد و نر را دو دندان و باید جوان باشد و علامات
جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض
و جسدش صلب و مایل بتاریکی بوده و از اب عمارات و جنکل و شورستان زار دور باشد و در اخر
بهار صید شود و بعد از صید بی امتداد در زمان قطع کند و طریق انست که سر را با دنبال بایم
بسته و مقدار چهار انکشت از سر و دنبال را بسیل ضرب قطع کنند و هر چه که خوف باز از قطع
سر و دنبال بحرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع باید پوست او را بخوبی انداخته بعد
از ان استعمال نموده بغایت حار و یابس و مجفف و محلل است و چون با ابر و شبید و روغن زیتون طبخ
نمایند و با کندنا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد رفع کرده به تحلیل میدهند و در جزو دوم این

معنی تجربه

معنی تجربه رسیده است و از خوردن بسیار او بدن منقرح شده مثل فلس ماهی پوست میریزد کم
او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل به قمل و کثیفه را به تفشیر جلد رفع میکند و خوردن او جهت
سمومات مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و برص و منع زیادتی جنان نیز و حفظ جوانی
و تقویه قوتهای حیوانی و حواس و طول عمر موثر است هر کاه هر سال یکبار تناول نمایند و
ضماد کوشت خام او جهت رفع سمیت افعی کزیده و اقسام مارها بغایت نافع بجهة داء الثعلب و داء
و تحلیل جنان بر داء جاع مزمنه بارده نافع و اکثار ان محرق اخلاط و مصدع و مصلحش شیر و رب
میوه هاست و چون هفت عدد افعی را بریسمان پشم سرخ مرغوبی خفه کرده بازای هر بابکی بر بندند
بستر ان ریسمان را بر کردن صاحب جنان و جهت رفع علة بالخاصیه تجربه دانسته اند و نمک افعی که
جوف او را پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از کوشت اوست و فرص افعی در قریب باد طریق ساخته
او اند که بعد از اخراج جلد و جوف او چند بار بآب شوینده و خشک کرده در دیک سفال با مس قلعی
با آب بقدری که او را بپوشاند و اندکی شبت و اندکی نمک چند بار بجوشانند که مهرا کرد در پس کوشت
او را از سخوان جدا ساخته در هاون سنک بکوبند و بقدر ربع او با مثل او نان خشک میده با کنجد
اضافه نموده با مرق کوشت او خمیر کرده قرصهای تنک بوزن یکمثقال بسازند و با اندک روغن ان
تدهین کنند تا متکوچ نشود و قدر بار اکر ربع او باشد بهتر است و بخوردی که جبن جوشانند و کوشت
او با او بجوشد و در افعال قریب بفرص است افنیون بیونانی اسم نباتیست مابین بحر و کیاه و ساقش
مرغوب و شاخهای او بار ریاد از سه عدد زیاده نمیشود و بر کش شبیه بر بر کسداب و بسیار سبز
ثمرش مثل خیار کوچک و شنوبری شکل و سیاه و کلش زرد و حدقه و بخش بقدر امرود و بر از طوبه
و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه میباشد در دوم کرم و خشک و لذاع و اشتهاء
اعالی او مقی و اسافل او مسهل و مجموع او مقی و مسهل بلغم و قدر شربتش بقراط و از طوبه و بیخ و قرا
است و مؤلف تذکره کوید که طوبه در ثمر او است و جهت تحلیل صلابات و جلاء بیاض چشم نافع است
افتیمون بیونانی و بمعنی دواء الجنون است و ان نباتیست بسیار و سرخ و فروع او مثل خیار و برکهای
بسیار ریز و کل سرخ رنگ و تخمش از خردل ریزتر و سرخ و مایل بزردی و بر نباتات و اشیای که نزدیک

با او باشند بمنده بخش شبیه بزرداد و نصاری گویند که در حوالی او چیزی نمی‌روید و طعمش تلخ و
با اندک تندی و گلش نمی‌بخشد و اندکی بند در سیم گرم و در دوم خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا
و بلغم و جهت نفخ و امراض دماغی و گرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصه جهت
امراض سوداوی و تنقیه سودای عدیل و چون یکنیم هر روز ده درهم او را با نصف رطل شیر تازه
خیسانیده و با نوزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون
ده درهم تخم او را بلیله بسته در دو ثلث رطل شراب بکشب خیسانند روز دیگر افشرده صاف او را
با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال من سودا در نهایت قوت کند
بدون مضرتی و باعث ضعف نمی‌شود و مؤلف تذکره ثلث رطل او را بثلثین رطل آب انداخته و قدح
برمیافته مؤلف مالا یسع نموده و او را اعتقاد آنست که یک رطل را در سی رطل تا چهل روز باید
خیسانید و مطبوخ او با مویز جهت مالیخولیائی که از سدا و مشتراب بهم رسیده باشد نافع
خصوصاً که با بنفشه و اصل السوس و با مربی بوبه و گل گاوزبان باشد و چون ضعیف الکبد
است زیاده از یک جوش نباید زد و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه
و کثیرا و موافق بیماران و گویند مضر ریه است و مصلحش صمغ و کثیرا و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخ
تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است تا یک وزن و نیم او حاشا یا مثل او حاشا و دو ثلث
او تربد و تخم او را نباید نرم کوبید افسنتین بلغه یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه شبیه
بابونه گاو چشم برکش مثل صعتر و غبار ناک و سفید و شاخش مثل بریحاسف و انسوم و ساقش
بلند و گل او مثل گل بابونه و از زمین تر و تخمش شبیه باسپند و تلخی و قبضی و بوی او با عطریه
ثقیل و قسمی را برک مثل برک زردک و سفید و گلش زرد بی او از و سفید و در هر مسیده نامند
و زبون ترین اقسام او سنه و بهترین آن رومی طوسی و سوری است که با حرارت و تلخی و قبض
باشد در اول دوم گرم و در اخر اول خشک و مفتح و ملطف و مشتهی و مسهل صفرا و سایر اخلاط
معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدر بول و حیض و عرق و شیر
و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملدوغه و محلل ریاح و جهت برقان و رعشه و سکته

و تبهای

و تبهای عفنی مزمن و ماء اصفر و طحال و بانارین جهت درد معده و با افتیمون جهت تنقیه سودا نافع
و چون چند روز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها کار در طوبه باشد
مجرب و دو درهم او جهت کردن عفن عجیب النفع و با شراب جهت سم شوکران و با سرکه جهت قطر نافع و جهت
بواسیر شقاقه و قعد و اخراج اخلاط حاره که به سبب او و به مشروبه در معده بهم میرسد بسیار
مؤثر و قطور او با زهره بز در روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم مجرب و فرجه او با عسل
مدر حیض و حمل او با موم جهت جرب الفرج و ضماد او با آب جهت شری و بخار مطبوخ او در شراب جهت درد
گوش و طلاء مطبوخ آن در سپستج جهت درد چشم و با عسل جهت رفع اثر بنفشی تحت تالک چشم و در
سرکه جهت مفاصل حاره و سائیده او با موم و روغن گل جهت درد تهیگاه و درد جگر و درد معده
کهنه مجرب است و محلل صلابات و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابت رحم و درهم سرطانی
نافع و اکتحال او جهت دمعه و غشاوه و استرخاء جفن و کتاشتن او در میان متاع مانع کرم و زیادت
و آمیختن او با مرکب باعث منع ارضه از کتابی که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلاء او با روغن زیتون
بر بدن مانع مقاربت پشه و دود او جهت گریزانیدن هوام و باشیدن با طبیخ او کشنده کیک و مصلح
و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در مجرور شربت انار و قدر شربتش یکمثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از
پنجدرهم تا ده درهم و بدلش جهت معده نوزدش اسارون و نصف او هلیله زرد و جهت جگر و
غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او میشود و عصاره افسنتین که آب او در افتاب خشک کنند
در اعمال قوی و منفع سده جگر و جهت تبهای کهنه و مرکبه و تقویه معده و تنقیه آن از اخلاط مرده و
و استسقا و نیکو کردن رنگ و حسن و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش بزور
و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش سه وزن او افسنتین است با غافث یا شکاعی و شراب او مقوی معده و
مدر بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و دیو و تشنج سده و برانگیختن اشتها و تقویه هضم و ازاله
گرانی و نفخ باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی و مشروبه نافع و تب و امراض
طریق آنست که نوزده مثقال افسنتین را در شش هزار مثقال آب نیکو و جدا در بجوشانند تا به ثلث رسد
پس سه ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند و اگر سی مثقال آب با پانزده مثقال افسنتین و پانزده مثقال

سنبل الطیب و یازده مثقال سلیخه نیم کوب کرده در ده هزار و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده در
ظرف استحکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است در روغن افسنتین که در هر چهار طلا
روغن زیتون یا روغن کنجد یکرطل گل افسنتین کوفته چهل روز در آفتاب بگذارند جهت برودت ظاهر و
باطن بدن و اشامیدن هیچ در هم او جهت رفع یرقان و سده جگر و سده سپرز خصوصا با سکنجبین
عسلی و جهت تقویت معده و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب
مانع مستی و بعد از او دافع خمار و قطور او جهت کرم گوش و درد باح آن و طلاء او جهت درد چشم و با قیروطی
جهت تقویت معده و درد آن نافع است **افسون** اسم یونانی و بمعنی مسبب است و بفارسی تریاک و بعربی این
الشحاش نامند و گویند مراد از و شیر مجمد شحاش سیاه است سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صاف
که در آب زود حل شود و از افیون زود مشتعل گردد و در آفتاب بگدازد و قوی المزاج باشد در چهار
سرد و خشک و از شحاش سفید در آخر سیم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع بعض
اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهت اسهال ریح و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس و سدد و تولد و صداع
که از حرارت باشد با طبیخ نانخواه و اگر از مواد بارد باشد بسبب تخدیر مضر و ضماد او جهت درد سر و تجفیف
قروح و درد مهاء حار با زرده تخم بجنه و روغن و جهت سرفه و با شیر دختران و روغن گل جهت قرحه حار در مد
و قیل او با مو صاف و زعفران بالسویه جهت زخم مجتهد و قطور بشیر با روغن بادام و در روغن گل جهت درد
گوش و با موم و روغن جهت جرب و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه و قوت حافظه و در مسقط اشهاط
قوت باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصطحی جند و فلفل و فرنجمشک و دارچینی و قدر شربتش یکدرم با چهار
قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و در درهم او کشنده و بدلش سه مثل او بزر البنج و بکوزه بیخ لفاح
و در احتباس طمث با سنبل و کافور و کهربا **افلیخ** تخمیست شبیه بحرف او تند بو شبیه بسوی سیب و با علاقه
و نبات سرخ و طوس تلخ و نباتش بقدر زرعی و برگش مثل برگ بادام و کلش سفید و غلاف تخم او مانند
غلاف بزر البنج است و از هند خیزد و زرد و سیاه او زبون و گویند او قسم کوچک اکبا بیراست در دوم
گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده دماغی و نرباق زهر عقرب و مر تیلا
و محلل ریاح و مشتهی و با قوت قابضه و مفتح سده و احشا و مقوی دماغ و مسخن معده و مقاوم سایر

سموم

سموم و اروغ ازهره و طلاء او با روغن زیتون و قدر شربتش تا دو مثقال است و بعضی گویند افلیخ برگ جوز بوا
و اصلی ندارد **افشرج** معرب از افشره فارسی و بعربی عصیر نامند از مخصوص اب فواکه است **افیلون**
و بحذف واو اسم شیح جبلی است **افغراسیقون** بونانی است که قوتا باشد **افربیون** فرنیون است **افسنتین**
بنونین و با اسم دو فرنیون است **افراسمون** نعنع است **افارنیقون** دبق است که گیرنده مازو بیونت **افیتس** یونانی
اسم فرنجمشک است و از عشک نیز نامند **افردیجان** قسم اول و بزر و جبل است **افاسون** اسم درعن مرمت
افلاطون مقل ازرقست **افرسالین** حجر القمر است **افاویه** او دیر خوشبویست که در طعامها کنند **افیقرن**
اخنیس است **افردیس** اسم یونانی جرادیست **افنقس** اسم یونانی عصفر است **افیون** یونانی اسم بزر
افیون سیفسا یونانی تخم خیار است **افثیمون** یونانی بادام است **افیمون** یونانی دارچینی **افیعان** یونانی
سدا است **الف مع القاف القبون** اسم عربیست و یونانی او بیانس و بفارسی بابونه گاو چشم نامند و نوع
صغیر ابهار گویند بری و بستانی باشد شاخهای او با ریاب و برگش شبیه ببرگ اکشیز و در از یانه
و گلش زرد و مدقری و در اطراف او برگهای زبن و سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرایحه و با اندک
تلخی و فی الحقیقه صنفی از بابونج است و فرق آنست که بابونج تخم میدارد و او ندارد و مستعمل گل او است
در سیم گرم و در دوم خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و اعراض و ملطف معده و مقوی
بول و حیض و مسقط جنین و با قوت نرباقه و مفتت حصاة و محلل خون منجمد در مثانه و در هم مقعد
و جهت درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و قراقر معده و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و لقوه
او جهت ریو و سرفه و نفث الدم و طوس در طبیخ او جهت صلابت رحم و طلاء آب آن او بر انثیین و قضیب
کنج دان مقوی باه و جماع و ضماد او جهت التواء عصب و با موم و روغن جهت درد صلب و شربتش نیمثقال او با
سکنجبین جهت برانکیتس اشتها نافع و فرزجه او مدر حیض و منقی رحم و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین
و مکرر معده و مصلحش انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونج است و قسم صغیر او
در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول و با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل
درم صلب و اکتحال خشک او جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلاء آثار و قرح و دفع نزول آب
نافع است و روغن افیون که گل او را در چهار مثل آن روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز

بدرالزنبق فرانفیون

فلفل و اسهل و صلابت مساوی جند
ممزوج بسکن و تریاق بدل افیون نیکو

بیضه افیون و نرفیون نوع اهم مخلوط
مسموم در دهان سند کاه گذارند
هر چه کلمه که ... بزرگ افیون
... بسیار و سعد منوم
و معنی خواب ... منوم
س الله

در افتاب کذاشته باشند جهت نضج جراحات اعضاء عصبانی و التواء عصب و ورم اسافل بدن و
مقعد و صلابت رحم و درد کوش و تفتیح مسامات و ادرار بول و عرق و شامیدن بخور ورم اومد عرق
وجهت رفع قولنج مفید است **اقاقیا** بلغ یونانی اسم عصاره قرظ است و ادرار بول و عرق از مقبلا کرده قرظ
نامند قبل از رسیدن ان افشرده میکنند و میکیرند و قبل از جفاف و یا فوق مرتک است و بعد از ان سیاه
میشود در دوم سرد و در سیم خشک و مغسول او در دوم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و مجفف و مراع
و غیر مغسول او بالغ و حابس نزلات و اسهال اکلا و ضمادا و مقوی بدن و اعصاب و جهت از غبار و سبب
امراض و ضماد ش جهت ورم حار و بارد سرخ و ورم رحم و مقعد و داخل و برامدن کی حدقه و سوختکی اش
و با کلا سرخ دیوان مورد جهت قطع ادرار عرق و بالادن در وغن کل جهت قطع اسهال اطفال حرب و مورد سده
و مصلحش دوغ و ادام و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش بوزنش عدس و صندل است و کویند حضض و اخیران نسب
است **اقسنی** بیونانی نباتست شبیه بباد اورد و اهل مغرب راس الشیخ نامند برکش مثل باد اورد
ساقش کوتاه تر و غلیظ تر از و و کلش مثل او بر حار و خارهای جوانب برکش مثل سوزن و ساق تازه
او را پوست کنده میخورند و تخم اش از قرطم رین تر در دوم کرم در اول خشک و بسیار لطیف و چون خشک
شود تلخ و باتندی میباشد و کویند جهت کرا از و تشنج غیر بسیار باشد مجرب جهت ورم مزمن و شرخ عضل
ضماد ش مفید و تخمش با شراب جهت رفع سموم نافع و مضر کرده و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از سه
درهم تا یک درهم و بدلش شکاعیست و نزد متاملان فرقی میان اقسون و نباتات غاز نخواهد
بود و طاهر اسم یونانی کیاه اشتر غاز باشد **اقط** بفارسی کشک نامند و ان دو غست که از
طبخ منجمد کرده پس جکانیده بعد از رفع مائیت خشک کنند سرد و خشک در دیم هضم و قابض و مدر
و بریان کرده او جهت اسهال مزمن بغایت نافع و ضماد سوخته او جهت داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر
مفید و با پشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهت خراز مجرب است که اول سر را بروغن کل سرخ چرب
کرده بعد از ان طلا کنند و مولد ریاح و بلغم غلیظ خام و مسدد و مصلحش جوارشات و کلفند
اقلیمیا بیونانی اسم انجیر است که از کداختن اجساد منطرقه مانند مس و نقره و طلا مثل
مثل کف و زبد بر روی ان در حین ان منجمد کرده و انجه در تحت ان بهم رسد باز جمله کف او است که

ازنی مسئول است از شخص مرد که بسیار برای اراده بود
جهت رفع ورم کرده و هاوف زده بود تخم کشنه
در از ریم شکی از و بیش و شنا بر همان
کشند بحد رفع قدر از ان نقابان
باری نفع بسیار بسیار چنانی
کرده اند منتفع
شد اند
۹

بعد از

بعد از کداختن در هم رسیده و کف جبیر جرکدان فلز بعضی بطرق مخصوص بیشود و بهترین او طلای انجه
در زنا شبیه باصل ان فلز باشد و طلای مایل بسبزی و فضی سفید و سیاه طلای از غلیه بوره است که
بر طلا میزنند و کویند کافی هم میباشد و مرهشیثا نی نیز هست هر بار در طبخ مثل معدن ان بپوسته
زیاده بر او غالب مجفف و مقوی باصره و منقی جراحات و جهت بودن کوشت زیاده و روییدن کوشت تازه و
رفع نتوء خنها و بیاض عین و بهق و جرب و سیل و ناخنه و در مقعد و عشا و در نزول اب و طلاء او رافع اورام و جالی
کلف و اثار سیاه و رافع سپرز و زعفران و افیون رافع مفاصل و نقرس است و خوردن طلای او بدل قبر اط جهت
خفقان و تقویه دماغ و مستعمل از او محرق و مغسول و بدلش مرداسنک محرق و مغسول است و مؤلف تذکره کوید
که چون جمع کنند ذهبی و مرقشیا و ارا در کداختن و بعد از کداختن در عسل بریزند تا سرد شود بکیرند و او با نرجمود
مشتری و اشمس کند و مجرب است و حفیر ابو معنی را موقوف بشرط مخفیه میدانند **اقاع الرمان** المعندی نام
مشک است **اقروقوما** قوقوما است **اقرس** بیونانی کشنی است **اقسیا** مازدیون سفید است **اقاقالس**
بیونانی تشمیرج است **اقرونس** و اقروس بقول است **انارون** اسم روی مج است **اقربطن** ماطس کل علیق
القدیس است **اقرنوبس** زعی الابل است **اقارو** اکروبا است **اقطی** بیونانی خمان کبیر است **اقتنا الراتنی**
بیونانی شکاعیست **اقتنا الرقی** بیونانی بارا ورد است **اقربلامنی** دهر بلشان است **اقیمارون** بیونانی
سورنجان است **اقیبطس** بیونانی خانق النمر است **اقطن** بیونانی ماش است **اقومارثون** برازیانه بری است
اقرقرا بهندی عاقرقرحا است **اقراص الملک** جوز الکوتل است **اقلامروطس** بیونانی طرفا است **اقلابونس**
بیونانی انجره است **الفرح الکاف اکلیل الملک** نباتست برکش مدور بقدر درهم و شاخهای او باریک
و درشت و صلب و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی راست و بقدر زرعی و کلش زرد و بین و بعضی ارغوانی
و بعضی سبز و پراکنده و ثمرش مثل غلاف تخم ترب و هلال شکل و در غلاف تخم مدوری بین تر از خردل
و بعضی انجم شبیه بجالی و بعضی در غلاف غیر هلالی مرکب القوی و حرارت و پوسته در غالب و محلل و منفع
و قابض مجفف و مطفی و مقوی اعضا و ملین اورام و جهت صداع و شقیقه و حبس نزلات و در حکم و مدر
و سپرز و امراض مقعد و رحم شربا و ضمادا نافع و جهت تحلیل فضول باطنی و طلای مختلف با مینخ جهت اورام
مرکبه و حار و چشم زرد و رحم و مقعد و انثیین و مطبوخ او با دبیر ابجهت فروج شهد بر سر و با افسنتین

جهت ورم جگر و سپرز و مدن و قطور عصاره او جهت درد گوش و اشامیدن سده رهم او با تخم او با مستفرغ جهت
ورم احشا نافع و عصاره او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب و طبیخ او جهت ریو و نفث حصاة و جهت
او جهت تقویه امعا و تنقیه و تسکین او بست رهم و بدلش بابونج است اکلیل الجبل نباتست بقدر زرعی
و برگش دراز و باریک و انبوه مایل بسیاهی و شاخ او صلب و کلش در بسیاری برگها و مایل بسبزی و طرفی
و ثمرش صلب و مایل باستدارة و تخمش ریز و برگ و شکوفه او با اندک تلخی و تندی و خوشبوی و اخضر
قرونا است در سیم گرم و خشک و ملطف جهت و حیض و محلل ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و منقی ریه و جهت
درد جگر و یرقان سودا و سرفه مزمن و استسقا و سنگ گرده و مثانه و ضماد او جهت تحلیل اورام مزمنه
نافع و مضر عروق و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش افسنتین است و چون شکم جید
احشا خالی کرده و از این گیاه برگشته منع تعفن او میکند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است اکنمک
بلغه هندی سنگی است بقدر مهاز و مستدیر و سیاه و سبک و قسمی مایل بطول بقدر بلوط و چون
حرکت دهند صدا از جوف او مسموع میشود و در جوف او سنگی که جلا موجود است و قسمی انطاکی و
مستدیر و کرجکی و قسمی دیگر شبیه باو و بزرگتر و سفید و در جوف هر دو چیزی سفیدی مثل
در سیم سرد و خشک و محلل اورام و حابس نزف الدم و چون در پوستی بسته بر پای چپ زنان ببندند
جهت عسر ولادت بغایت ازموده و قلیل او با ریسمان سرخ جهت حفظ جنین و منع اسقاط و نگاه
داشتن او در دست راست جهت غالب شدن پسر خصم و قلیل او بر درخت جهت منع ریختن ثمران
و حیوانی که با شیر دختران سایه باشند جهت حامله شدن زنان عقیم بسیار موثر است و مراد
از اکنمک دو قسم سیاه است و دو قسم سفید در احجار مذکور میشود اکاع جمع کراع و آنرا
بفارسی پاچه نامند بهترین او پاچه گوسفند و بزیکساله است لذیذ و در هضم و بعد از
انهضام مولد خون صالح و رقیق و معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محترقه
و مبح و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم
و عسر البول و هزال مفرط و صاحبان ضعف و التیام شکستگی استخوان و باصع و جهت تخشن و اسهال
مراری و منع لذع مواد حاده و رفع مضرت دواء حار مشروب و آب پاچه جهت سرفه حار و تابین

طبع با بدن المزاج و حقنه او جهت معص و نیم سدی مجرب و فطول او جهت یبوست دماغ و ضعف ان
و تحلیل خنازیر و اورام صلب و طلای روغن جوز و پاچه با فرنیون و دعران در روغن گل جهت
تسکین درد سر و زبان خاصل مجرب و مولد قولنج و مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن او با کرفس
و داچینی و ماندران و استخوان سوخته او رفع نزف الدم جراحت و با پیر جهت ساقط کردن دانه بواسیر
موثر است اکشوث کشوث است اکروهاء انزروت است اکرونس حوز رومی است اکرالبحر لسان الحمل
اکل نفسه فرفیون است و کوبند کافور است اکرار نوع کبیر صامر یوما است اکسیالوس بیوناجند
است اکسوبیلیه بیونانی خوجمانه است اکسومالس اوخلسا است اکرفس کرفس است اکیراسم ترکی
وج است اکریغ الف مکسور کاف اسم هندی عود است اکردن جوز است الف مع اللام الیه
بفارسی دنبه گوسفند است گرم و تر و محلل اورام صلب و ملین اعصاب و چون با گرده دنبه گوسفند
نر را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و تربد بنوشند جهت رفع عرق النسا قریب
دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند تا متعفن شود جهت تشنج بیسی و کزاز و مواد منجمده
مجرب و بر هضم و مکروه ردی الغذا و مضعف قوت هاضمه و مؤلف تذکره گوید که بسا باشد در
مبرود موجب فجاءة شود و مصلحش آب گلاب و سرکه و ادویه حاره است الوبن بیونانی اسم
نباتست کمتر از زرعی مایل بسرخی و شاخهای او با ریاب و صلب و پوست او سیاه و برگش ریز
و کلش نرم مایل بسرخی و زردی و بختش شبیه بچقندر و با رطوبت و تند طعم و تخمش شبیه تخم افسنتین
و منبت او در دیگزار و کنار آبها در سیم گرم و خشک و جالی و عسال و مقطع و مفتح و یکدرهم از تخم
او با دو مثقال بایکدرهم نمک و چهار اوقیه آب یکاوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت دفع خنازیر
مستحکم رفع العلاج بغایت موثر و پوست بیخ او در بن فعل قوی تر و جهت یرقان سودا نافع و موت
بیخ و مصلحش کثیرا و عناب و قدر شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است الب بیونانی اسم
درخت خاردار است شبیه بدرخت انزرج و برگش ریز تر و شبیه به برگ زیتون و خارش بیشتر و
نضارت و سبزی او زیاده تر و سم کل حیوان و از فلی قوی تر چون داخل غذائی گشته هر حیوانی که
بخورد در ساعت بمیرد و اگر بکوبند و بخورند در ساعت کور و کر شود و منبت زیبون ترین ابن بنا بلاد

تمامه وجبل شراه است الوسن والوسون بیونانی بمعنی یذهب بالکلب وادکیا هیست شبیه بکیاه تبر
وباخشونه برکهای اسفل او مستدیر ومابین برکها تخمش شبیه بتومس وان در میان دو برگ است
رنگش مایل بسیاهی وسرخی وگویند نوعی از عکرش وثیل است در دوم گرم وخشک وجالی الثاد ومحلل
اورام وباشوکران چند درم خصیه عجیب النفع وبالخاصیه چه گردن مسدد دیوانه مجرب دانسته اند
مصدع ومصلحش مرزنجوش وقدر شربتش تا یکمثقال است الیخ بلام ساکنه ونون مفتوحه لغة یونانی
وبمعنی الاصل است وایخ نباتیست شبیه بزرک وساقش سطبر وبقدر شبری وگلش سفید مانند
گل زردک وتخمش سفید وطولانی وخالدار وطول کمتر از یخ ودر هر شاخهای او قبه مثل جوز و
بهترین او هندی در اخر دوم گرم وخشک وبا اندک تلخی ومؤلف تذکره گوید سرد وتر در سیم میدانند
وبالخاصیه تخم او را چه شربتی از هر خلطی که باشد مجرب میدانند وبایدر دو اول نیم درم او را با سه
اوقیه سکنجبین بنوشند در روز دوم نیم مثقال در روز سیم یکدرهم ویکمثقال بول فرس ساوم بر ایدر
کباشد با شراب وعسل چه سقوط مشیمه مجرب دانسته اند ویخ او چه تقطیر بول رطوبی نافع است
الومالی بیونانی بمعنی عسل شجری است ورطوبی است شبیه بمیعه سایله که از ساق درختی حاصل
میشود وبهترین ان براق صاف شیرین غلیظ است در سیم گرم ودر دوم تر وسرا وقیه یا بنا وقیه آب
مسهل فضول خام ومرة الصفرا واخلاط ردیه وچه جرب وقروح ودرد مفاصل نافع وروغنی
که از شاخهای درخت از جوشانیدن او با روغنها میکنند طلای او چه درد عصب وجرب
متقرح واکثال او چه تطلیه بصر نافع وشارب العسلی را کسالت وسباتی رسد ویاید بخوابد
وحرکت کند ومصلحش سکنجبین ومیعه است السفافی لسان الابل است الیاه بیونانی خطمی است
الیخ زعرور است الیون بیونانی اسبد است الط سوسنبر است الاه بیونانی زیت است الوف
بیونانی سنا مکی است السین بیونانی ملح است المفطرون بیونانی کهربا است السانا نخواه است
السنة العصافیر لسان العصافیر است الاطینی لبلاب است الیج مولف جامع الادویه گوید که او
شبیه بیش است در شکل در بلاد عجم کازرک نامند ومؤلف اختیارات دعوی از خاصیت شجره
الابنوس بیونانی نراسن است الماس ماست است البطوط کشت برکشت است الاکلنا اسم

ترکی

ترکی زراع است الوه اسم فارسی عناب است الملد اسم ترکی تفاح است الاملاک بلغة دیلمی فاشرا است
البلت ترکی ملح است السنی اسم هندی بزرکتار است الاجی اسم هندی فافل است الفم المیم
الماق بیونانی خیاسد است املج ثمر درخت هندی دمرو است ومستعمل مقشر بی دانه وچون در شیره
خیسانند شیره املج نامند وگویند شیرهاست که تازه او را چند روز در شیره بخیسانند وبعد از ان خشک
کنند وانچه در پرورده نشده باشد تلخ وبسیار قبض در دوم سرد ودر سیم خشک بشیر پرورده در اول
سرد ودر دوم خشک وقابض ومانع رعاف بین مواد بمعده وامعا وحافظ اخلاط از تعفن وفساد واختلاط
سودا بروح وغلیه سواد ومحرک باه وقاطع فی وتشنگی وادبه هر چون بواسیر ونزف الدم وبخفقان رطوبت
معده ومقوی دل وچشم ومعده واحشا واعصاب ومشتهی ومسهل سودا وبلغم در قولنج بعصیر وبالزرکنا
وادبه قاطع اسهال مزمن ومسکن حرارت سخون واشامیدن سفوف او با قند بالتسویه هر روز نیم درم
با اب گرم چه تبخیر وحرکت بواسیر وتواصیر وضعف معده وباصره وفاریکی چشم مجرب وقطور اب منقوع او که
کوبیده خیسانیده باشند چه ازاله بیاض عین ازموده است حصرم ساهرکاه بعد از دو ساعت اصله
را افشرده ناسه بار املاء از تازه کنند وشربت معمول از املاء دانسته بین در تقویه معده وعدیل در روغن او که
با برگ مورد با پوست بیخ صنوبر بالتسویه بجنند واب طبیخ انرا با مثل او روغن کنجد وزیتون جوشانیده باشد
چه تقویه مو وسیاه کردن ودر دیانیدن در رفع اعیا وتقویه اعصاب وخروج مقعده وسرعة نضوج
اطفال مجرب دانسته اند وچون حنا را با اب ملح خضاب کنند مو را سیاه کند وقدر شربتش از سه درهم تا
پنج درهم ودر مطبوخ ناده درهم ومضوسپرز وبیرودبرن ومصلحش وعسل ومسبل ومولد قولنج ومصلحش
روغن بادام شیرین وبدلش در اکثر افعال بوزن هلیله کابلی است فاملد پرورده ملین طبع و
ومقوی اعضا باطنی وهاضم وقاطع نزف الدم وچه بواسیر وتواصیر نافع ومدار مرا در حافظ
سیاهی مو است املیلان درخت خاردار دیست منبت ادبادیه وعوام اطلع نامند واهل بادیه سمر و
بفارسی مغیلان کویند صمغ او را صمغ عربی وشربتش را قوط وضغط وعصان مرا در افاقیا گویند قسمی مقدر
درخت سیدلان کوچکتر وساقش سطبر ودر اول سفید وچون کهن کردد مثل ابنوس سیاه شود وقسمی بر شاخ
تر وساقش سیاه ودنان بسیار بلند میشود وبرگ هر دو قسم دین تر از برگ سیب وگلش سفید وثمرش مثل

غلاب یا قلاو لوبیا و دانهای پس و بقدر شرسس و سرخ با آن پوست حیوانات را دباغی میکنند جمیع اجزاء
او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات در اربع و نطول طبخ خار و برگ او جهت تقویه اعضاء مستحیه
و اشامیدن او قاطع اسهال و مفتح سدد و ضماد برگ تازه او جهت التحام جراحات و ربع او رام و جلوس طبخ
او جهت بیرون آمدن مقعد و رطوبات رحم و قدر شرش و برگش جهت دباغت تایم مقام مازو و عصاره برگ و ثمر تازه او قاطع
نزف الدم و نفث الدم و پوست شاخ و ساق او جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و عمده اجزاء دوشیخ
صنعا است و بیخ او جالی و سنون و جهت استحکام لثه و مسواک او مقوی دندانهاست و اغذاکثر اطبا در کتب
ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرط و امبلاج طبع غیر یکدیگر باشند و بعد از تامل رفع
اشتباه میگردد امبلاج یونانی اسم شجریست برگش شبیه ببرگ کبر و رایحه برگ با تندی و ترش
بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب بسیاری کمتر از او و آنرا تسبیح میکنند منبت او اکثر مغاربت القدس
و آن نواحیست و بهوع ابوب و شجرة التسبیح نامند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده و لطیف و
محلل و مقوی جگر علیل و ادرام باطنی و مسکن درد بخش که مغض گویند و تعرش در غلافی و بقدر دانه کنار و
مایل بسرخی و خشک و ابار تازه و ابار مطبوخ برگ و شاخ او جهت ربع سموم هوام و مسکن بول خصوصا
گزیدن عقرب و ضماد و شرب او جهت اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلاء او جهت کلف و قطع عصاره
او جهت سیاهی چشم و درد و برگش جهت جراحات تازه نافع و قدر شرش از عصاره تازه او هفت مثقال و از مطبوخ
او چهارده مثقالست امسوخ لغه بربری است بمعنی انا بیبی و آن نباتیست بحاری بی ثمر و گیاه و مثل نی بند
دارد بحوز و منبت او سند لاخ و کنار آبها و کبیر و صغیر میباشد صغیرش بقدر یک شبر و زیاده و ساقش
خشبی و بقدر سطبری انگشت و از ساق او شاخهای بسیار منجمع در بیخ و بنا دو چون کشتی بهند
بندها از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ترش بقدر نخودی و سرخ و از خشک شدن سیاه گردد
و بخش خشبی و صلب مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضاء باطنی و مانع نزولات
و باشرابی قابض جهت اسهال و طبخ او جهت فتق و قیلا و منع علل مثانه و کرده و مطبوخ او بالخیر جهت سرفه
و تنگی نفس نافع و چون خشک او را بجوشانند تا آب نصف رسد و صاف کنند و اطفال بنوشند جهت
ضعف جگر و احشا و اول مفید و هرگاه با آب انگور بجوشانند و هر روز نایکر طل بنوشند جهت قرحه کردن

بدن لاغر

بدن لاغر و بنکوئی جسار و تنقیه رحم و درد پشت جهت قطع نزف الدم جراحات و ربایند کوشت
موثر و قدر شرش تا پنج درهم است و مؤلف تذکره منبت امسوخ را محصور در اندلس میداند اما ربلوس یونانی
اسم نباتیست از نوع فیصوم قدش کمتر از ذرعی و برگش با ربلی و پراکنده و قبه او مستدیر و سفید و
بعضی سرخ بقدر فندقی و بر گرد قبه دایره زردی و بیخش بی ربلی منبت او کوه های جنگل و در تنگ
لیار و نامند و در بلاد روم و فرنگ جهت بت الزناج ترتیب میدهند گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط
غلیظ و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات آن و با ماء العسل و محلل الغذی در معده
و مثانه بجوشد باشد و با شراب ممزوج با بیخ جهت قطع نزلات مجرب دانسته اند و مستعمل از او قبل از طعام
در میان جامه مانع کرم زدن آن و مضر مغز و مصلحش آب به و قدر شربش نه قیراط است اما روح الکبد
اقنیقطس است و مؤلف جامع بغدادی غیر او دانسته است اما الکلب شجریست بی ربع بقدر ذرعی مایل
بزردی برگ شبیه ببرگ لاغند و با اندک خشونت و کلش زرد و شبیه بکل لاغند و بدبو و منبت آن مزارع
و در بلاد مصر بسیار است عصاره تازه او را دو مثقال و بر اخشک او را دو درهم جهت گزیدن سگ
دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته اند و باید با روغن زیتون بنوشند امعا جمع معاء آن ذی
حیوانات است از جمله اعضاء عصبانی و قلیل الغذا و دیر هضم و در سیم سرد و خشک و مولد خلط
و مصلحش جوارش عود و شراب و مطبوخ ادویه کوشت و شرکه روز عزاز و ادویه حار جهت معده که سنوا
رقیق مولد شود نافع است امیریادیس بفارسی زرشک نامند و معروفست و از مطلق او مراد
دانه بیرون کرده او است در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن
مواد با عضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و ادویه حار خون شو
مثل سنبل الطیب و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر احشا جهت اسهال کاذری
و ضعف جگر و احشا باشد و بجهت استسقا و با ادویه حار جهت مبرودین و با افسنتین جهت تقویه ها ضم
و با آن و مانع قوت عشیان و باز غزاز جهت صلابت جگر نافع و ادویه او بتنهائی و با ادویه مناسبه
جهت قرحه امعا و اسهال که از ضعف احشا باشد نافع و ضماد زرشک براربع اورام حار و شرب آن
که آب زرشک و آب سیب مساوی بوده آب لیمو نصف یکی باشد و با شکر بقوام اورند جهت مغص مقاله

جن بوت در حقه زرشک علوکه سیب آب انرا
ان فذ زرشک شانده شعفده دو درهم
زرشک شکر شکان بهزار و مساکر
دانسته و کنیز از دو مثال
با شکر بریکی
سوم بیاب
و بجهد از دو از بلکه کرده داده شانه
زود تر جان شر
و بجو بر
ش
٩

وکریدن نافع خفقان وعشیان وضعف اشتها مؤلف تذکره مجربست وکوید بجوش آب ریخ ورم وارید
اضافه کند در اکثر ادرار این قایم مقام تریاق فاروقست در زهشد مولد ریح ومصلحش فرنفل وقابض طبع
ومصلحش شکر وشیرینیها وقدر شربت از ابا تا بیست مثقال وحجم او تا پانزده مثقال واز دانه او
تا سه مثقال وبدلش مثل او کل سرخ ودو ثلث صندل سفید است ومحصار زهشد در افعال قوی
تر والطف است وبدلش دو وزن ان زهشد دانه بیرون کرده است وبهست بیخ زهشد اربعین است
ومذکور شد ومؤلف مالا یسع ذوقال را غیر قبر انسا دانسته ودر خواص مثل زهشد بیان فرموده
وظن جیز انست که قرقاط قریب الطبع با زهشد باشد وذقال اقرانیا است ومذکور خواهد شد امرون
یونانی اشق است امبوس نا خواه است اماموت یونانی حماما است اماء الارض خراطین است
امرویا عنقود است ومجرز انیز نامند ام الخلود نوعی از حلزون است بلغه مصر وان لیس است
اماغیرون بعبرانی خربوب بطی است اماطیطس یونانی شادنج است امولیقون یونانی ابا راست اناسا
یونانی نور است امورغ بروی عکر الزیب است امغاسین بروی ابغوره است امرود اسم فارسی
کمثری است امله سار بهندی کوکرد فارسی است انفح الوز انبلیس یونانی اسم نباتست باین شجر کیاه
ودر شوره زار ومواضع افتاب بدرود برکش مثل برک سرو وساحتش بقدر شبری وبخش با ریاه
وکوجک وکلش سرخ مایل به بنفشی وبدبو وتخمش در غلاف رقیق وقسمی از وکوجک برک وساقش
مرتفع نمیشود در اول کرم ودر دوم خشک ومنفع محلل ومدر بول یا قوی قابضه وتخم وبیخ وکلش جهت
عسر بول ودرد کرده بنابت مفید وباسکنجبین جهت صرع وفرنجه ادبار وغش کل وشیر بز جهت صلابت رحم
ورحمان بسیار نافع وزهر برکش جهت زخمها ورویانیدن کوشت مؤثر وقدر شربتش از یک مثقال تا
نیم تا دو مثقال است انغرا یونانی اسم نباتست که جکنر از درخت انار وبرکش مثل برک بادام وبزرش
تر از ان وکلش شبیه بکلنار واز ان بزرکتر وبخش سفید وکوچک وجوف مثل شود بوی شراب واید وبنیت
او کوهها است ومخصوص بزمانی نیست مقدار مفرح در نشاط واسکار قریب شراب وبالخاصه جهت رفع
توحش وجنون وتقویت حواس وذهن بهایت مفید حتی این که چون جوانی از بیخ وبرک وشاخ او بخورد باعث
انسی او میشود وضماد برک او جهت نفخ زیادتی قروح خبیثه نافع ومؤثر است انف العجل یونانی اسم ترکی

مشبیرم

شبیه به بنفشه کا ونبات او مابین شجر وکیاه ودر همی وبرکش شبیه برک کاسنی واز ان بیرون تر وکلش بنفش
شبیه بشب بوی بنفش از وزن تر معتدل در باقوت محلل ومدر حیض واشامیدن طبخ برک او بالخاصه
جهت دم سموم نافع ونطول او محلل اصلابات ومسکن درد کزیدن هوام است انده روطالیس یونانی اسم نباتست
منبت او ساحل بحر روم شبیه باشنان وبسیار سرخ دو برک وبخش در غلاف مثل غلاف بخور وتلخ
وتند ودر مزه کجا وملح نامند وظاهر انبغی از قاقلی باشد در اول اسم کرم وخشک ومدر بول ومنفع وعلل
وتخم او وطبخ او جهت استسقا مجرب الطبا وجهت نفرس وسنک مثانه وعسر بول واحتباس حیض شرابا وطلاء جوشیده
نافع وقدر شربت از بخش یک مثقال است باشراب مثال او واو طبخش باسکر یا شراب یا سرکه تا ربع رطل انکین
مؤلف جامع الادویه امین الدوله کوید که ان کیاهیست منبتش حریم جبال کیلان چون بر روی خاک نشسته
وبر روی زمین بخوابانند روز دیکر انچه قسم نر است باز راست مشاهده کنند واکر ماده است بهمان هیات
میماند وبلغه صفا الیخا وانی نامند کرم وخشک وضماد برک تشنج او با آب کوکرد در بادشه روز بهتر واز ایل می کند
وتخم او وبنایت مورث تفوظ مردان واز قسم ماده موجب شدت شبق زنان واندکی از ان با شراب منوم قوی
مجری که تا سه شبانه روز شارب او بیدار نشود وخوردن دو غرز بیرون با آب کرم دفع جواب او میکند
وقدر شربتش تا دو درهم است اناغالس یونانی اسم کیاهیست برکش شبیه بزبخش ومایل باستدار و
شاخهاء او منبسط بر روی زمین ومربع وثمرش مثل غلاف ودانهای او بقدر خشخاش وبسیار تند وتلخ و
کل قسم ماده لاجوردی وقسم نر بنایت سرخ میباشد هر اخر دو کرم وخشک او بحالی مجاز ومجفف
لذع ومفتح سده واشامیدن اب او وتخم او جهت کزیدن افعی وضماد ش جهت بیرون اوردن خار وپیکان از
اعضا ومنع زیاده شدن قروح خبیثه وجلاء انار وعزر آب برک قسم ماده او جهت تنقیه دماغ از بلغم متوسط
او در اطراف مخالف جهت درد دندان واکتحال او با عسل جهت قروح چشم وجلاء باصره وجرب وحکه وسعال
نافع ومورث سبع وعرق ومصلحش صمغ عربی وقدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال وبدلش عرطنیثا است اذان الفیس
نباتیست بسوی شبیه به جوجیر وبرکش نشبه بکلش مثل نرمیترک زرد نمیباشد وبرکهای سفید احاطه
برکل او دارد وباحرکت افتاب میل میکند ومثل اشاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید وساقش
مربع ومایل بسیاهی ودر مصر واطراف شام بسیار است در بحار بجا میروید وچون جوان شیر دار از و

بخورد شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور میگردد در دردم کرم و در پهلو سنه مذاب
و در فعل نایب شرابی مفرد فضلات که عبارت از بول و شیر و حیض و عرق باشد و مقوی حواس و طبع
او در ازاله هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی و خمار و اندکی از کلس بدستور همین اثر میبخشد و خیال
بعقل میرساند و مقوی حافظه و قطور عصاره او جهت قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او
میبختج با شیر کوسفند مهیه با شخص صد ساله است و مجرب دانسته اند و مفتح سده در تنگ خسار را بیرون
کند و بدن را نرم سازد و یرقان زایل گرداند و مقرر کرده و مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل
و قدر شربتش تا بچهار درهم و از عصاره و طبیخش تا بچهار درهم و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران
و چون کوبیده آب او را با شکر شربت بسازند جهت مالیخولیا و مواد سوداوی بغایت نافع است اشتهاء
چرک گوش آدمی مولد باد و کشنده و ضماد او جهت شقیقه نافع و استخوان او مولد امراض مهلکه و
مداومت آن مورث کری و زردی استخوان بوسیده در منع زیادتی اکله مجرب و اشامیدن استخوان
سوخته سرد و زهر و زیکتفال با مثل آن شکر جهت صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت آزموده است و آب
دهن ناشتا کشنده کرم و هوام است و جهت قوبا و آثار قروح و طرفه و بیاض و باسر کبوتر عصفور جهت
قطع نالیل و قوبا و بینهای جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحت و با عسل جهت کلف و جلاء آثار قروح
نافع و ضماد کندم مصنوع از انسان خصوصا که ناشتا باشد جهت نقرس و تحلیل اورام و بستن دندان او در
وجهت دستوار از اشدن و رفع جوف و موش و زهره او و مستمر بدن و خون حیض سم قتاله است و مورث
جذام و طلاء آن سکر در دهای صعب و حول آن مانع حمل و مجرب است حیض را جهت رفع تب لرزه و بجرب
آزموده است و بول انسان خصوصا اطفال جهت سرفه کهنه و جرب و متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه
و عسر النفس و با آب مغذ و ماء العسل جهت یرقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منعقد از بول جهت رفع
بیاض چشم مجرب و در افعال مثل شیر زنی و در صناعت بدل الدا است و فضله طفل را که غذاهای لطیف داده
باشند خشک کنند تفریح او در خلق جهت حقاق و ورم کلوی بدستور ضماد او با عسل محلل قوی است و طلاء
او جهت جرب و جراحات و التحام آن در رفع عفونه اعضا و اشامیدن یکتفال او جهت یرقان و قطع
اسهال و رفع سمیت جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه بعدیل او با عسل و شراب جهت رفع کزیدن

هوام و

کرم کوشی

و فضله مسکن نقرس مفاصل و عرق النسا و اشامیدن او مورث بلاست او سم

هوام و اورا و قتاله دوبهای دارین و یکتفال او را با یکتفال نوشادر مصعد جهت رفع سموم مصعد مثل
دارا شکر و زیبق مصعد مجرب دانسته اند و معجون محرق آن جهت قطع تعفن بر دندان و اکله و نقصان
استخوان و پاییدن گوشت بر دندان مجرب است و چون در معدن ناخن دست را سوزانیده با عسل شخصی
بیاشامند آن شخص در محبت صاحب ناخن بجد تعشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن پا نیز همین خاصیت
دارد و موی سوخته انسان شیر با جهت منع سفیدی موی و استسقا و رفع سموم قتاله و ریزانیدن
سنگ گرده و مثانه در رفع ریو و بهر و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او با روغن گل سرخ جهت درد دندان
و در رکوبی و زهر او جهت اکله و نزف الدم و تخفیف جراحات و منع زیادتی زخم و قروح خبیثه و شاعیه
مجرب است و چون بول انسان از نزف مرباعسل بیاشامند جهت بیاض چشم و طرفه نافع و عرق مرد انسان
کدبا کبریت دیدکاتن بنگرد در رفع مفتاح تقطیر کند در صناعت نظیر ندارد و در دستور انسان
مذکور میشود و ارسطو گوید اشامیدن آب خصیه انسان را آشنه باشند جهت تب و در هر کرد رفع
فواد نفع عظیم دارد و چون طفلی را سموم باشد بتدریج تغذیه کند جمیع اجزاء و انفاس او قاتل گردد
و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و منی انسان حالی بهتر بوص و کلف و خوردن مشیمه حیوان نام
است و مجرب دانسته اند ابو طلوت نباتیست شبیه به نبات کو و ابن تلمید گوید جهت جراحات تازه
بغایت نافع است و در حال التیام دهد اند و طوت شبیه است به برگ بید خشک شده و از آن عریض تر کرم
و خشک و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافع است انبج بهندی ابنه نامند ثمر درختی است هندی
بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اول تکون تا رسیدن سبز است و بعد از آن سبز
زرد میشود و بعضی را ثمر مثل سیب و نارس او با عفوصه و اندک ترشی و چون برسد سرخ و ترش شیرین
گردد و در آنها نه زرد و شیرین شود و هر دو قسم آن خوشبو میباشد و در دوم کرم و در سیم خشک
و گویند عبیر رسیده او در اول سرد است غاسل خلاط آنچه و بی ثقل و مقوی نفس و جهت نیکو کردن
رایحه دهان و منع خفقان و درد سر بارد و رفع بواسیر و تقویه مرجی و ترشی او قطع طحال و مزاج تلخ
اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و دانه او جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب او
جهت نزف الدم و طلاء شاخ و برگ او جهت دراز کردن و سیاه داشتن مو نافع و گویند مضعف

جگر است و مصلحش مویز منقا است **انجدان** نباتیست برگش شبیه ببرگ برطیشه و با اندک تلخی و غبغبی مثل غار
و شاخهای برطیشه و مایل بسرخی و بقدر قامتی و در اکثر بر علیق منشعب میشود و انجدان نزدیکی
او باشد گلش سرخ و بعد از بختن گل غلافهای کوچک از و بهم میرسد و در آن تخمهای بزرگ
و بخش خشبی و سرخ و مستعمل از و عصاره تخم نازه آن در ریشهای باریک او است و انزالحاء انجدان
گویند در سیم سرد و خشک و قاطع خون جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر و حابس اسهال
مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی امعا و اعضا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها
و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق و مقعد و سل تازه و کهنه جهت زبوان آنانه
و ضماد او و اشامیدن او جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فتق و هنگام
ادرار و زور و شرجه و یا بند گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر شربتش یکمثقال از عصاره
او یکدرهم و از برگش سحج در هم مضر و درین مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زهشک و ربع از گل ارمنی است
انجدان بفارسی انگدانی و بلغه دار المرز کولد برنامند تخم نباتیست سافتش مجوف و سطبر و بلند تر از آنچه
نیز میشود و برگش شبیه ببرگ کلم و از آن بزرگتر و گلش جتری مثل او سفید و عرش بعد از رسیدن
سفید و مدور و بهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و ساق او زبرگ کبلدغان و بخش او بزرگ و مجوف و
صمغ او در احلیت طیب تر اند و قسمی از آن از تخم سیاه و بدبو و برگش مثل صحتر سوخته بر سر راح و ساقش
ضعیف تر از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلیت منتن و بفارسی انگزن و گیاه او گیاه نامند و سبدش
بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سیم و مدر بول و حیض و شیر و مسخن کرده در درد
و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت تسهیل بول بلغمی و ادویه سمیه و
احلاط غلیظ و دستهٔ سهر و سکنجبین او با مبضع جهت تب ربع مجرب و بدستور جهت تب بلغمی و تبهای مزمن
بغایت مؤثر و جهت درد سینه و سر و درد عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و ربع و فواق و حمی و بیدن
او مجرب باشد و در اخراج جنین و مؤخر الاثر و خارش با موم و روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و ادرار
و با روغن زیتون جهت کمر تحت عین و طلاء مطبوخ او بر سرگ و پوست انار جهت بواسیر و زرد و برگ او جهت سرگ
نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا ده مثقال و بدلش مجروت و بزور

اودود دانکر

اودود دانکر است و گویند بوزنش و فوا او برابر است و مضر عروق و مصلحش شربت انار و سکنجبین
و ترشی او کرا از سا و ربخ ان با سرکه تربیت و بعد بسیار گرم و خشک و حالی معده و قاطع اخلاط غلیظ و مجفف
و رطوبت معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف مضمضا غذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب
مصلحش گلاب و سرکه و بدلش ترشی اشترغاز و ربخ او در افعال قوی تر از سایر اجزاء او و طلاء او محلل اورام
و مانع زیاده شدن خنازیر و مسکن زخمها و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر شش است و مصلحش عسل و
صاحب جامع انطاکی گوید که چون بعد از حیض بلا فاصله هر روز یکدرهم از آنجدان بنوشد تا یکهفته هرگز
آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه **انیسون** بفارسی بادیان و رومی گویند تخم
نباتیست بلند تر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل بسفیدی و تخمش در غلاف طویل
طویلی و از اندازه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و زردی در اخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و شیر و
عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضا و مبهی و فایق طبع خصوصا بر مشتکی دماغ و مقوی کرده و مفرح
جگر و سپرز و جالی بجاری نفس و جهت صداع بارده و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا
و حصاة و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع و با فوه نوبافه و مجرب تخم جهت درد سر
و نزلات بارده و اخراج جنین و شیر و مسنون او جهت جلاء دندان خصوصا محرق او مرهم بدبوی دهن و
اکحال او را جهت رسل کهنه مجرب دانند و قطور روغن گل کرانیسون در آن جوشانیده باشند جهت کری و
ثقل سامع و خایدن او جهت خفقان و طلای مطبوخ او در سر جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ او
با سرکه جهت ربع و درد چشم زدن زائیدن نافع و مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصدع محرور و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا چهار درهم و بدلش تخم شبت در ربع او رازیانه و در تقویه باه مثل او الخمر است
انجم لغه فارسی است و بعربی قرنص و بلغه دار المرز کرنه نامند و بترکی کیمت کن نباتیست برگش بر شریف
و اسپرغم و با خارهای بسیار زنبق و خارهای ساقش اظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمرة جلد
و سوزش و خارش گردد و گلش زرد و تخمش براق و نرم و با اندک تری بهم رنگ طلا در رازیانه کوچکتر و اولا
از انجم مطلقا تخم او است و اول سمیم گرم و خشک و ملطف اخلاط لزج و جاذب و مفرح اعضا و مدر بول
و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و منقی رحم و سده جگر و سپرز و محلل و کدانات

بر اسکوبیده او در بینی قاطع ریحان و حمول نیم مثقال او و صافیا بالمناصفه بغایت تدر حیض و ضماد بر کاف
او جهت برامدگی رحم و غلبه دیسله و کشودن قتل و قطع ثالیل خصوصا با عسل و جهت الثواء عصب و با
نمک جهت جراحات سگ دیوانه کزیده و با قیر و طبیخ جهت درم سپرز و بخور او با روغن بنفشه جهت درم جراحات و درم دست
کوش و طبیخش با ماء الشعیر جهت تنقیه دمشق و سینه و تخمش جهت دیدن و لادت تنفس و استسقا و علل کرده و سپرز و
اخراج ماء اصفر و بلغم لزج و با سکنجبین جهت درد سپرز و درد پهلو و درد کرده و سکون او در حال طبیخ
او با اصل السوس جهت تنقیه مثانه از حرک و اشامیدن او با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت منفع
باه و با شراب مسهل اعتدال بلغم و قتل او و با عسل بدستور مسهل است و ضماد او بدستور بر کش محلل
درمها و با مراسم جهت کلف و قروح و سرطان و با عسل جهت بزرگ کردن قضیب عرب دانسته اند و طلاء او
با عسل بر قضیب و کنج دان محرک باه و مقرر کرده و امعاق و مصلحش صمغ عربی و کثیرا و مغز مقعد و مصلحش
عناب و قدر شربتش تا سه درم و بدلش قرمانا با سرفه و مضمضه عصاره او محلل درم لهاة و زرد
تخم و برکش مجفف زخمهای متاکله و سرطان منفرج است و بی بلغ و حدها انزروت در منهان کنجد و در
تنکابن کنجد نامند صمغ درخت خاردار است بقدر دو زرع و برکش شبیه بیرک مورد و در حکم کتیرا
و منبت او در بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مایل بزردی میباشد و بهترین او قسم اخیر است
که در بالبدو کی مشابه کند صفا و زود شکن و در طعمش تلخی باشد در اخر و دم گرم و در اول دوم خشک
و مجفف بی لذع و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظ و مفتح سده و مسقط
جنین و کرم معده و امعا و جهت مفاصل و درد عرق النسا بالخاصیه نافع و جاذب بلغم غلیظ از عمق
بدن خصوصا با هلیله و زبیب و سکنجبین و امثال این و در تسمین مهزول بغایت مهیج چون بچه نیم
او را با سه قیراط حب البقر که عوام اند زاکویند و در درم نار جیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار
روز بعد از حمام و بعد از خون چند عدد فرو ده تخم نیم پوشت بنوشند باعث تسمین عجیب کردد و بنقادی
الهوی کوید که زنان مصر انبوه را در اب صندل دانه تا نصف روز خیسانیده بجهت تسمین نادر درم
او را می اشامند و کوید پنج درم ساتیدن ان بسبب تبدید سام و چسبیدن او با حشا کشنده است
خصوصا با طلوع محلول و از ساتیدن بسبب تبدید سام و چسبیدن اسرار مکتومه شمرده و مصلحش

صمغ عربی

صمغ عربی و روغن بادام است و هر کاه مفرد استعمال نمایند با الوعی و سندان او باشد و قدر شربتش
مفرد از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات یک مثقال و بدلش بزرشت صبر است و استعمال او
استعمال او در خارج جهت الثام و زایل کردن کوشت زیاد و بالک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون
و رفع اثار جدری و با نطرون جهت درم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد و با عسل سرشته و
بفتیله الوده در کوش کذاشتن جهت پاک شدن چرک کوش و بسیار مؤثر او الکحال او خصوصا بعد از اکحال
در شیر الاغ یا شیر دختران بر وده کرده باشند جهت رمد و چسبیدن پلک چشم در رمد نزلی
و جرب و سلاق مفید است و چون با مروارید و مرجان سوخته و شکر یا السوده زر در بسازند
جهت ازاله بیاض عین مؤلف تذکره مجربی دانسته است انجده بفارسی بنفشه نامند و از
هر حیوانی در حین ذکر ان حیوان مذکور میشود و مجموع ان نادر جهت سم کرم و خشک و ملطف
محلل و با قوت تریاقیه و مجفف کننده کل زایت کل منجد مثل خون و مشیر کرده در رمد و اعضا منجمد شده
باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع
احتناق رحم و درد شکم و روده و با سرکه محلل خون منجمد در رمد و مجرب دانسته اند و بنیر مایه
خرکوه و برکوسی و اهو و شتر و کوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت مهیج اند انشله جدوار
اندلسی است بلغه انجا اسم بنجی است صلب و قسم از و سیاه و کثیر الفروع و بزرک بقدر نخود
و زوع او شبیه بوشه بنطافلن و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانه شفتالو و برکش مایل بسرخی شبیه بیرک
عنب الثعلب و انبوه و قسمی سفید و برکش مثل برک سناء مایل بزردی و خشونه و طعمش شیرین و تلخ
برک او اندک تند و با عطر بد و منبت اشتر بلاد اندلس و چین است سفید او در اخر دوم و خشک در رفع
سم هوام ضعیف تر از قسم سیاه و مستعمل از و برک او است و جهت تحلیل ریاح و تسکین دردهای باطنی
نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و بچش کشنده حیوانست بغیر انسان و مجرب باه و سیاه او در اخر سم کرم
و خشک و مثل جدوار تریاق و سموم و از ان ضعیف تر و مبهی و مسخن معده و جکر و محلل مواد بلغمی و
بخته او در شراب قاطع بواسیر و حمول او مفتوی رحم و محلل درم ان و درم سایر اعضا و ندهین روغن
او موجب درازی مو بغایت مؤثر ضماد و کوب و مجفف رطوبات و مصلحش روغن کنجد و شیرینی

قدر نیم یک قیراط است و بغدادی گوید که در حوالی اوکیا می‌روید که چون گوسفند بخورد بمیرد
مثل گیاه بیش و از خوردن گیاه انتلیه رفع سمیت او میشود و بلغه انجا گیاه مذبور را طواره گویند
و مؤلف تذکره گوید که گیاه انتلیه کشنده حیوانات است انذیا بدخان است انذریا اسم رومی بلاذر
است انخدان رومی سیالیوس است و گویند کاشم است اندراسیون بحرور الاکرد است اندروصاذن
و اندروسیلون یونانی اسم فارسی است و مؤلف جامع تمیمی اندروصاروس را یونانی اسم لسان
العصافیر میداند اناغوزس اناغالس است اناغلیس یونانی از ان الفارسیست انفوانفوس مرجه است
انجات اسم اقسام مرباست مثل انجیر و مورد و املج و غیرهما انفاقیس بروج حمروست انجل او
خطمی است انوریا عصاره قثاء الحمار است انارکیوج خشخاش است انوسیا شقایق النعمان است
اندیفیا یونانی و انطولیا بروج کاشی بیتانست انفلیس بهاروان یونانی نوعی از انجوان است
انالبی انجر است انجر السودا حشیشة الزجاج است انبوب الملاح و انبوب الراعی نوعی از ابرو است
انجوج عود است اندروساس فارسی موز است و بلغه شامی اندرونیا گویند ادنس بری است طوخ دوس
است اناکیر اسم بنطی اناغالس است انداموس یونانی اسم ماش است انخفطیا جلنار است انفاق
روغن زیتون نارسیده است انجرک مرزنجوش است انجیره فراسیون است انیوس ناخواه است
انسانا مویج است انفون درمنتن و یونانی دریاس است انباریفن خنثی است انبالس یونانی
یونانی فاشرا است انبالس مالیا فاشرستین است انجسا و انفلیا و انجرسا و انبسا و بوس
ابو خلسا است انفافیون اب غوزه است اناطیطس یونانی اکمکک است انبرودج است
انجیر بفارسی بن است انکور بفارسی عنب است انار بفارسی رمان است انارجه بلغه مازندرانی
قسم از خرا است انوزن نخه است انجیر بغدادی بادرنج بمانیست و در مصر او را انجیر فرنگ گویند
انارداشیر بفارسی حب القلقل است انجکک اسم دانج ابروج است اندرزا اسم فارسی حب القرا
انکبین بفارسی عسل است انتلی بهندی اسم تمرهندیست انکوزه بفارسی حلتیت منش است
اندن اسم هندی بیض است اندران بهندی حنظل است انولا بهندی اسم املج است اندرجو
بهندی لسان العصافیر است الف مع الواو اوز اسم جنس مغاربی است و گویند مراد از ان

انقوذ اسم فارسی نمک است
انار دان بفارسی حب الرمان است

هیوفاریقون

لنبع کبیر او است و مجموع ان نادوم کرم و تا اخر دوم تر و مسمن و غلیظ الغذا و دیر هضم و در
مبرود و محرک باه اند و هر گاه با دویجان بپزند بهتر است و با کامه و اب انار و مصلح او است و
طلاء مغز سر او جهت درهم مقعد از نموده است و پیه او جهت صلابات شقاق و مقعد و جلد و تقشیر
و داء الثعلب و جهت دفع اذیت ابی که در گوش رفته باشد و با اردبا فلا جهت درهم پستان با انجاصه
مفید و زرده تخم او جهت افزودن عقل و قطور او با دوغن زیتون نیم گرم کرده در رحم جهت دفع احتباس
حیض نافع و گوشت او که مهر انجر باشد جهت التیام قروح و زیاده کردن و دیر انبیدن سنگ کرده
و مثانه مؤثر و مؤلف جامع الادویه گوید که خون او را چون با اب نمک بسوشند جهت درد مثانه
و حصاة بسیار نافع و پوست تخم او مسحوق جهت اسهال و موی بهترین ادویه و بیضه و زبال او
جهت سر فرخشک مفید است اوقوما یونانی بمعنی مسقط الاجنه است و ان نوعی از ابو خلسا
که هر چوبه نامند بر کش دراز و باریک و نرم فراز برگ هر چوبه و پی گل و پی ساق و نیم درمابل ایام
بغایت گرم و قند و تلخ و با سمیت و خوردن او خطر زال و طلاء او محلل مواد غلیظ و گویند شش
درهم او جهت عسر الولاده نافعست اوقیسون بلغه یونانی بمعنی حدق است جگل او شبیه بزرگ و بی بار
کوچک و انبوه و بیخش و اندرونش زرد و برگش شبیه ببرگ کدنا و سافش بقدر شبری و بسطبری انگشت و
مثل شمع و بخش شبیه بهر بازنرگ و گویند در شام و مصر بسیار است و در شب مبدء خشد در اول سرد و در
پوست در طوبه معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در سیم خشک و جهت اسهال زمن گویند بحد بست صحه تیر و قان
زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم و بیخ او در اخر دوم سرد و در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال و
جهت سموم و گزیدن ریلا و حادثه شیاشرا جهت و روشیدن موی کفیل از بلیغ طلا کنند و مؤثر و قدر شربتش تا
درهم و مضر کرده و مصلحش کثیرا و گویند عسل اوسبید اسم فارسی نوعی از نیلوفر هندیست در سیم گرم و
خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش یکدرهم و بخش سرد و خشک و در فصل ربیع مثل الفاح و جهت
بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش بیخ لفاح است اوفیمونداس
یونانی اسم نباتیست شبیه ببادرنج شاخها او بقدر شبری و مزغب و مایل به تیرگی و تخمش شبیه بشونیز
و سیاه و در غلافی مثل غلاف بزر انیج و مستعمل بیخ اوست در دوم گرم و خشک و ملطف و مجفف ورم و

یکدرهم تا دو درهم او چه نیش فهو و هوام با شراب نافع و یکدرهم او را با مر صافی فلفل چه نیز و النساء مجرب
دانسته اند اذونوماليون یونانی شراب عسل است که شراب و چند اجزای عسل باشد و مجربات تا بقوام ابدیا عسل را با
با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلاء و تحلیل و انضاج قوی تر است و هر چند کهنه شود و تلیین او کمتر گردد گرم و خشک
و مفتح و محلل و ملین طبع و مدر است و بعلاج طبع بدا استعمال نمود که قاطع اشتها و موجب انقلاب معده میگردد
اونیا یونانی اسم عصاره نباتی است منبت آن بادی خرد قریب بعیر برگش شبیه به برگ تنه ترک بر سر او
کرکوبا او را کرم زده است و کم آب در زمین و کلش زرد و بزرگ شبیه بعصاره مامیثا کرم و قند و چه طلیه چشم و تنقیه
ان و سلاق و مرهمه بنابت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره شخاش و غیر آن دانسته و مؤلف
تذکره تصریح بعصاره مذکوره کرده است اذمالیون ابو خلسا است اذوفیس یونانی ابو رج است اذرسالیون
یونانی که نمش حبلی است چه او را بعضی حبلی و سالیون که نمش است اذوکر یونانی اسم آب است اذرمالی ماء العسل
اوماذیا یونانی عصاره قناء الحمار است اوکسومالی یونانی سکنجبین عسلی است اوماج بترکی طربیدی
ترشی است اذرمالی یونانی دهن عسلی است و عسل او و گویند دان مرد عنی است غلیظ و با اندک شیرینی
از ساوذ رخنی حاصل شود هر چند کهنه گردد بهتر است قان الومالی است و مذکور شد و اذمالی ظاهر الومالی باشد
اوبیاذس یونانی اجوانست اذونسالیون یونانی قوة البول است اذیرا ارزاست اذونو یونانی خیر است اوماتیا
یونانی رازی رومی است اذفاربون غافنست اذمرا لوف الصغیر است اذریفاس صعتر است اذرپاباک
یونانی فاضل الماء است اذرن یونانی بعض طیور است اذفلیس یونانی نیخ است اذفلس یونانی لسان الحمار
اوماتیاتا یونانی شمش است اذفخرس یونانی زیتون است اذبوذس یونانی کرم القدس است اذجا
بلغة تکاین درخت عرعر است اذهیره بهندی ماس است اوت بهندی ابل است اویقس یونانی اسم الطفاء
الطیب است اوجی بلغة مازندرانی حشیشة العلق است اذرکلیک بترکی اسم وج است اوراک
بترکی حرمل است اونلکو بترکی اسم زنج است اوبکم بترکی اسم زنیاست اوس بهندی اسم نیل است
الف مع الطا اهلیلج اصفر هلیله زرد است بهتر بیاد ابالیله زرد مایل بسرخی یا ملائسته است در آخر
اول سر و در دوم خشک و مسهل بعض صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و مطبوخ
و منقوع او بهتر از جرم او و سایر هلیلجات مضرت قولنج اند بسبب دفع رقیق خلط و باقی ماندن غلیظ

وجوع از قوی حواس و ذهن و جهت خفقان و صداع و غثیان و جذام و حمیات مرکب و در دسر و استسقا و ابلج
بواسیر و منع صعود بخار بدماغ و تصفیه رنگ رخسار و اطفاء نایره سوداکه از احراق صفرا باشد نافع
اند و بعضی در حمیات منع کرده اند و ابن قول حقست مگر انکه خلط غالبی را صفرا و بلغم رقیق باشد و
بدستور در حقنها منع نموده اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است
که هلیله در حقنه ان میباید کرد و ابن قول پسندیده است و حقنه در حقنه اسهال کوائی که با سده و نهایت
وجع امعا بود مکرر کرده و باعث رفع علت سده و استدلال مانع بسبب عصران صورتی ندارد چه
حقنه را اثر در اقصیه است نه مسام که باعث انضمام و بقای مواد غلیظ گردد خصوص ساکه با او دیر
منیه و مفتح و جاذب اضعاف او باشد و عصاره خشک هلیله قوی الفعل و قلیل المقدار است
و در دستورات مذکور بیشتر و در هلیله زرد چه جهت معده و مخفف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا
هر کاه در خیر گرفته بسوزانند و بدستور قطور ابشیانیده او بمین انار دارد و ده سنون او و در اناء و جهت
تقویه لثه و خون بن دندان و ربایند و کوشت ان مفید و مضر ثقل و مصلحش عناب و سپستان و
مصلح قبض لازع عصاره و روغن بادام و قند و ترنجبین و قدر شربتش از جرم تا پنج درهم و در مطبوخات
و منقوع او هفت درهم تا ده درهم و بدلش در عنوان اسهال بوست انار و گویند عفص بدل او است و از
خواص مجربه او است سرعت کداختن مادن خصوصا حدید را اهلیلج هندی و اسود نیز نامند و
بفارسی هلیله سیاه است و او بی دانه و بقدر مویز سیاه و صلب است در دوم خشک در وسط اول سرد و مسهل
سودا و منقی خون بدرو از خلط سوداوی جهت بواسیر و تقویه احشا و در دسر زرد و رطوبت معده و دماغ
و بوی داده او چه اسهال مفید و نگاه داشتن او میشه در دهان باعث سیاهی مو و تقویه ان و تقویه
لثه و بنایت قوت و گویند مضر جگر است و مصلحش عسل و قدر شربتش از جرم تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال
و بدلش هلیله کابلی و در قبض ضعف و در نفع عفص و خیس ان تخم مورد است اهلیلج کابلی بهتر بر او بالید
و سیاه مایل بزردی است و بر بورت مندل در او اخشک و بعضی او را هلیله سیاه را کرم باعتدال
میداند مسهل بلغم و سودا و صفرا شی مخلوط با خلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و در اقسام
قوی تر از هلیله زرد و سیاه و مجموع خواص در هلیله زرد مذکور شد و گویند چون بکسال

مخفی نماند مشهور است بلیله بکسر بای غلط است
و به ثبوت رسید مهر در کابل نیست
در سواد صوم ابلیج سیاه تر و به
سمیه کابلی بای فارسی
و در تشریح
دیگر

هر روز یکدرم را تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی
مخصوص هلیله زرد و کابلی دانسته اند و بالخاصیه جهت دفع ضرر ادویه و بسیار خوردن بادنجان و دانه هلیله
مدر بول است و درد مجاری را جهت قطع بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب و قدر شربت
از جوش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش هلیله سیاه است و هر بای او کدر زیاده از یکسال بر
بگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفرح سدد بلغمی و مقوی جگر و حواس است اهلیج هندی از صفت کابلی
است در دماغ بلغمی و سیاهی و کوچک و درشت اند و کم گوشت و مایل بزرد و ضعیف الفعل بر دیگر
سایر هلیلجات استعمال آنست اهال از جلاء غذیه است و از دو گوشت و بقول مطبوخه است که صافی کرده
بیاشامند و بعضی را نوشی رسیده بلغم داخل کند و خواص او و تابع نوع بقول و امثال آنست اهلیم هندی
حرمل است اهمرین یونانی اسفیداج است ابارزالان یونانی بمعنی عشبه مکومنه مقدسه است و ظاهر آنست
گیاه عبارتها و باشد و در مصر و نیز نامند بنات زیاده بر زرعی و شاخهایش برگ و ساقش باریک
و برگش از دم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و گوچکتر و اطراف آن بر و فرا آید و بخشن باریک و دراز و گلش زرد و چون
بر تخمه مس ابر کیاه را طرح کنند بزنگ فرق کرده ملاعبون در اسود دوم گرم و خشک و کوبنده مقدار است مجفف
مفتح و جهت تحلیل ریاح و درد دهان و بشوران و لطاه و استسقا و با شراب جهت یرقان و سپرز و بعوض
مسقط جنین و ضماد و شربت برگ و بیخ او جهت تشنج هوام و طلای برگش جهت اورام حار و قروح و اشامیدن کره
اسفل مذنب بوی کره تا نه جهت نیلفر و ثالث جهت غرب و رابع جهت ربع گویند مجرب است و تحلیل این بنا بر اهل و
و زنان و جهت اکرام و اعزاز دانسته اند و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر سقل و مصلح او کثیرا است ابلاذر
یونانی بنا نیست برگش شبیه برگ اس بری و اصل برگ چیزی طویل شبیه بخیوط تا آن کدر رسته و شکوفه او
بر سر آن خیوط میباشد و طعمش بسیار قابض در دوم سرد و در سیم خشک و قاطع نزف الدم و اسهال و قروح
امعا و حادث حیض و بعضی سرد تر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت و قدر شربتش تا دو مثقال
است ابلیقون یونانی و بمعنی هندی است و آن چیزی شبیه بصبح کبر صدف و فربه جمع شده خشک سرد
و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغان است مبرد و دماغ تحلیل جهت ورم حار و قروح عین نافعست ابریغاروت
یونانی بمعنی الشیخ فی الاربع است و آن نباتیست ساقش زبر بدرنگی مایل بسرخی و برگش شبیه برگ مرزنگوش

بموی سیب
است دیدار کوچکتر از آن و گلش مایل به بنفشی و اسود و در بوشبه بصبح و در وسط گلش چیزی مدور بکی موی بر سر است
غیر مضغی و در بهار سفید میشود و منبتش قبرهای خراب و زمین شور باشد و در هیچ نقوب بسیار سرد و اندک
تحلیل و خوردن نالهٔ او در سال مورث خناق و در فصل مثل اطرضماد و تشنج شده و هم خصیه و معده و با کندر جهت جراحت
عصب و سایر اعضا نافعست ابرسا یونانی بمعنی قوس و قزح است و مراد از وی سوسن کبود و بهر نکس کرانی
سفید دست در دوم گرم و خشک او کمتر و ملطف و مسخن و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و مرمر صفرا و جهت بینه
و شش و معده و در جگر و سپرز و لوزه که از بود و نباشد و ضیق النفس و بر و اعیا و احتباس حیض و استسقا
و یرقان و بواسیر و عرق النساء و اورام رحم و با سرکه جهت کزیدن هوام و ورم و سدد سپرز و با شراب جهت باره
شدن عضل و شراب جهت بوی خرخور و ضع کنند و ضمادش که بخته باشد جهت درد رحم و صلابت و انتفاخ
رحم و اورام صلب و مرمنده و خنازیر و با سرکه جهت درد سر کهنه و با چندان و خردق سفید جهت کلف و فرو خوردنش
با عسل جهت اخراج جنین و در درشت چند و با بدن کوشت بر استخوان و التیام زخمهای غایر و بدبوی اصود
با عسل جهت پاک کردن جرکه زخمها و جلوس در طبخ این جهت صلابت منعقد و رحم و اورام بارده آن و قطور طبیخ او
با سرکه جهت تولات و دردی کوش و مضمضه او جهت درد دندان استلاء و مرهم او جهت کشودن افواه عروق بواسیر
و اشامیدن او جهت رفع سمیت قطرانی و کشنیز و دیگر او قیه و مسهل قوی و عرعر آن با ماء العسل جهت خشونت و تصفیه
ریه مفید و بدلش دهن الغار و بدل ابرسا در اسهال ماء الصفرا ثلث درنش مادر بون با بیست مثقال شیر
و قدر شربتش تا دو مثقال و کوبنده و مضرش است و مصلح او عسل است ابرهامیر یونانی جنبر است شبیه
بدشم و مایل بسبزی و بر ساقش و شاخهای درخت جنگلی متکون میشود و در تنکابن دارچینا نامند در
دوم و خشک و جهت اسهال مجرب و در درد مجاری و جهت نزف الدم جراحات آن و کمند و محرقش جهت قروح بنایت مؤثر
قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است ابل بغار سرکا و کوهیست و انواع میباشد نوعی زرد رنگ و نوعی
هیکل و در بیشهای گرم سیر میباشد و بقر الوحش نامند و بغار سی کوزن کویند و در بیابانها و نوعی در
دامن کوهها که در جنگلها باشد میباشد و در جنگلها از هر دو کنزه و در زمستان موی او مایل بسیاهی و در
فصل گرما سرخ میشود و دبی و بنا الداست و عال نامند و در تنکابن شوکا و بنزکه جو بر کویند و نوعی که در کوهها
گرم سیر میباشد از و غال نیز کنند و بنا له دار است و مجوز کویند و نوعی که در کوههای سرد سیر میباشد بزرگ

نامند و ممتد ان هر سال در بایز شاخ می اندازند و قوی تر از اول بر وی ترب می زند و بنایت طویل العمر میباشد
و گویند که بعد از هزار سال مثانه دیگر در او بهم میرسد و بعد مثانه عمر او معلوم میشود و والد جعفر از جد خود
نقل نموده که او صاحب هفت مثانه را دیده و از خواص ابل است که ماده را به نفس از سوراخ بیرون آورد و تخم زد
و در خواص تفاوتی ندارد و گوشت اقسام او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم مدر بول و مقوی باه میرود و ب
و در بالا دهم انواع از جمله سموم و گوشت انجه در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح کرده باشند باسمه است
و مصلح گوشت انها بنایت ملح اوست تا روغن اشامیدن و شراب و ماء العسل بعد از ان نوشیدن و شاخ اخرج
او بلک مثقال تا یکمثقال و نیم کثیر اگر مصلح خرد او است بمثانه جهت نفث الدم و قرحه امعا و قطع خون و اسهال مزمن
و قولنج ضعیف و یرقان و درد مثانه و سیلان رحم نافع و چون بر سر کوره در کوره سفال گذاشته در تنور
حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در افتاب بنشیند بهق را زایل گرداند و بار و غن جهت
شقاق انف و هر گاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهت تقویه باصره و منع سیلان رحم و تنقیه قرحه جشم مفید و
سنون او جهت تقویه و جلاء دندان و قلاع بنایت مؤثر و طلای ان بر عانه دندان مدر حیض و تعلیق
شاخ و پوست و قضیب و خصیه او هر یک جهت منع گزیدن مار و هوام مجرب و یکمثقال انجون بر شنه او جهت
اسهال مزمن و قرحه امعا و طلاء دنبال سوخته ان با شراب بر دکوکنج ران و عانه باعث نعوذ فی الفور
هر حیوانی بنایت مؤثر و بخور شاخ او جهت گریزانیدن هوام مجرب بخوری که در چوب تخت جشم او جمع میشود
و عوام تریاک گاو گویند نامند و در دفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق است و هر گاه طفلی بعد از ولادت
قبل از انکه شیر یا و دهند قدری بر جسد او جرک که در شیر حل نموده در کام مشک کنند مادام که حیات در طفل
باشد از گزیدن هوام ایمن باشد و از روئیدن طفل مار سست شده حرکت نتواند کرد و مجرب است و خصیه
مجفف و مسحوق او با شراب و امثال ان جهت تقویه باه نایب مناب عنبر و یکمثقال او تریاق گزیدن افعی و
مفتت حصاة است و پنیر مایه او مقوی باه و حصول او سه روز که بعد از طهر باشد مانع ادسینی زنان
و بیرا و جهت تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات است ابلوسا رون فارسی است ابطا مابر درخت
غریب است ابقا فالزعفص سبز است ابرقان حنا است ابرز اعشبة النار است ابدع دم الاخوین است ابرقان
جرجیر ابیس است ابیسون اسقولوقندریون است ابرس هر نانی غماس است ابرس تربجار است ابلیس سرنانی

شلجم است ابلسلین بروی مجنوس است ابکد بتر کی غیر است و بعربی است ابیک بتر کی ابریشم است
ابوک بتر کی کافم است ابنک بتر کی دفر است ابشک بتر کی حمار است ابار اسم ترکی مشک است ابلوا به
هندی صبر زرد است ابرم سار بهندی بابونج است **حرف الباء بابونج** بفارسی بابونه گویند در جمیع
اجزا مثل القیوان است مگر در بکل که کوچکتر از القیوان است و دوم گرم و در اخر او خشک و لطیف و محلل و مدر
و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعضا و باه و با تریاق در جهت نب بلغمی و سوداوی و مزمن
و تنقیه سینه و در درد سر و زلات و امراض دماغی و غلیل و ریاحی و مدر ریاح کوشش در درد جگر و احشا و مقعد
و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه و تسکین درد ها و ورم جگر و ریه
و یرقان و اعیا و عفونه سودا و بلغم و قولنج ایلاد سر شیر با و ضماد انافع و طلای ادملین و اورام صلبه
نشستن طبیخ او و بدستور نطول الی مدمر اکثر علل مفید و مضر خلق و مصلح او عسل و شیر تنا و خایدن
او جهت قلاع و درد او جهت عنب الثعلب بنایت نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و برنجاسف
و القیوان و بیخ او گرم و خشک و در افعال قوی تر از گل او و یکمثقال او با شراب العسل بسیار محرک باه است
در روغن بابونه گرید بدستور روغن گل سرخ ترقیب دهند گرم و محلل اورام بارده و مجفف و طلاء او جهت
رفع تب از و بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیا و تسدید مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل
ریاح اعضا و کرانی سامعه و درد کمر و کوره و مفاصل و نقرس نافع است و گویند بخور بابونج باعث
گریزانیدن هوام میشود بادنجان مورباذ فارسی است و بعربی مدو و عدو و گویند بستانی او در
دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم است و مقوی معده و مفتح سدد و که از غذا و هم سدد خون بنفسه
مسدد و ملین صلابات و با روغن بلسان طبع و با سرکه نافع بضر و مدر بول و الخامیه مسکن صداع حار و
خوشبو کننده عرق و دافع صنان که بوی بخیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث غرب در
بهلو و عانه و بواسیر تر و اگر سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح او طبیخ او است با روغن گوشتهای فربه و
سرکه و خوردن او با آب انار و ترش شربت نار دان و کوکنار و کوکنار و یا و امثال ان و ضماد دنبال او که اقاع
گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعد و درد دنبال و شکوفه او و عدار جرب کردن مقعد و روغن
بادام با روغن بابونه جهت ورم ان و بواسیر مجرب و چون بادنجان را مهرا انچه مضمحل شود و صافی خود

آب او را با روغن زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود برص را تا یکسال از بدن میدارد و در رفع
ثالیل مجرب است خصوصا شب از ثفل او به بندند و روز با آن روغن چرب کنند و اگر آب او را با روغن تخم
کتان بجوشانند چه شقاق و ورم صلب و رفع فسادی که از سرما و برف بر دست و پای رسیده باشد
بغایت موثر و چون رسیدن را که تخمش زرد شده باشد مهرا کنند و تخم او را با موم و روغن بمالند شقاق
میان انگشتان در حال زایل گردد و هر گاه بادنجان زرد شده خالی کرده جوفش را پر از روغن تخم کتان
کرده تربیت میکرده در تنور و تنور گرم بگذارند و روغن را از آن استخراج نمایند چه نافع درد گوش مجرب است
و چون با قاقیا و گلش را اضافه نمایند چه بواسیر و عدیل است و از خواص او است که سبب رغبت کنان از
معادن میگردد و چون موشها در آن را گذاشته اند در جای نم ناک از اصل کنند و مشتری را گداخته
در آن محلول ریزند بغایت تنقیه نماید و مجرب دانسته اند و بدستور سائیدن کبریت را در شب محلول
با و باعث سفیدی کبریت و ثبات او دانسته اند و بادنجان بری را سائق و مقدار فرعی و نرشبه در آن او
شبیه به برگ اسفناج و مثل بوی قمر ش مقدار زیتون و گرد کان و برخار و سبز است ملطف و جالی
و گرم و خشک تر از بستانی و ضماد تمر ش چه آرام ملتهب و سیاه کردن موی و اکتحال برگ خشک او چه بیاض
چشم و جلا بصر و رمد نافع است اقول تازه اش در اول سرد و تر و خشکش در اول سرد و در دوم خشک
گلش گرم با اعتدال و لطیف و بوسرانند و مجفف و قابض است و با قلی مقوی باه است و مریح الاعضا از
معده و غیر مسدد و با قوی محلل و منضج و با رطوبت فضول چه قرحه اما و اسهال و قه و تنقیه سینه
شش و تقویه آن و منع ریختن مواد رقیق که از دماغ و تسکین سعال و اب طبخش تخشونه خلق و
جلا و رطوبات و منع تولد حصاة و تفتیح سده و ضماد ش با آرد جو چه شرنه و در بهتان که از چه
انجار شیر باشد خصوصا هر گاه با نعناع و سرکه بخته باشند و با حلبه و عسل چه تحلیل ورم و در
بن گوش و با کندر و گل سرخ و سفیدی تخم مرغ چه برامدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن چه ورم خصیه
و اورام حاره و پخته او با شراب چه ورم حالبین و کلف و غش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شبت
و روغن زیتون کهنه و با بیضه خرک چه نفر مجرب دانسته اند و چون با قلا تازه را در حیض کنند و طرف اندام را
بر زخم زنند و امثال آن کنند قطع سیلان خون نماید و بستر او بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جلب

مجرد

سمیت آن و در هر ش چه منع ریختن مواد بچشم و طلا او با ربع او فاوزهکا و بیجه سرخ و سطبری بلک چشم
بسیار نافع و ضماد برگ او پوست بیرون او چه سوختگی آتش و گلش مسکن جوارش دماغ و چون در هوا
قلوی شده در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و خوردن با قلی مدر ریاح و اخلاط چه و ثقل دماغ و نسا
ذهن و مجرب با فراطست و مسخ او و جوشانیدن او با روغن بادام و با قدری نمک با طعم داد و در بحران اضافه
نمودن و خاکستر گاه با قلی چه رفع آثار جرب سیاه نافع است اقول قلی و با قلی نوع دیوه با قلی مدر و قلی
ترش و سیاه لون منبت او در بهای ایشان و بیخش سطبر مثل بیخ نی و برگش بزرگتر از برگ با قلی بستانی
و گلش سرخ و بقدر گل سرخ بسیار قابض و موافق معده و بهتر بها و دیه فرحه اما و اسهال مزمن است و در
افعال بلیغ تر از با قلای مدر و قلی مدر و شامی ترش است بادنجویه مدر باد رنگبویه فارسی است و در بری
مفرح القلب نامند نباتیست بی شبیه به بادرنگ و خوردن و بستانی میباشد نوعی ابرکش لطیف و طلا
و اطراف برگ مثل اره و ساقش بی شبیه و ریحان و گلش نقش مایل بسرخی و بجای سبزی با طعام بخورند
در بری و صنی میباشد هر سال تخم او سبز میشود نه ریشه و نقش شبیه بتخم کتان اغبر و بقلط از چه نامند
و ریحان گرمند و نوعی دیگر در بری با شبیه و از آن بند بوی تر و برگش مایل بسرخی و بر و صحرای و بستانی میباشد
بی ساق و شاخهای بسیار از زیاد بیخ میروید و برگش اخشونتی و عرضی و از برگ نعناع بزرگتر و گلش سفید
و گرم تخم و دار المرزا در آبادی بخوبیه بار بگتر از تخم ریحان اغبر است و حقیر تخم بالنکو را کشت کیاه و در آن از
جمله است ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگتر در بری مثل شاهسفرم و بادرنجبویه در
دوم گرم و مقوی دل دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مدر بول
و کاو حنظ و چه عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی و کابوس و معفن و امراض
در کبد و گرده و رفع سموم مطلقا و چه حسن سودا و سدد دماغ نافع و برگ سحق و اصرار از بیخ در هم
نادره در هم باشراب چه گزیدن سگ دیوانه و تهلاشر با و ضماد امفید و حائیدن او چه ازاله بوی کاو
و بد بوی دهان بسیار مشتر و مضمضه طبخش چه فساد دندان و جلوس در آن چه احتباس حیض و ضماد

جهت درد مفاصل و طلاء او جهت جرب سوداوی و ملاء و نار فارسی و اکلد و رفع لور و قشریره و با نمک جهت
خنازیر سه درهم او با نیم درهم نطرون جهت قرحه امعا و با یکمثقال نطرون جهت رفع ضرر قطره و سعاد و رفع ورم
او با عسل جهت عسر نفس و انتصابی نافع و مضر مرکب و مصلح او صمغ عربی و کندر و بدلش دو وزن او بوسیم دو
ثلثان بوست بیخ و قدر شربت از نخستش او ناده درهم و از تازه اش تا بیست درهم است و گویند چون بکسان
او با ریشه و تخم خشک کوده در پارچه ابریسمان بر دشیم بسته با خود نگاه دارند باعث محبت و طالبی کرده
و تخمش مر افعال ضعیف تر از برگ اش و یکمثقال او جهت رفع لور و قشریره و مفصل نافع است و قدر شربتش تا
دو مثقال است **بالنکو** نوعی از ریحان در هر شبیه با و و سبز مایل بسفیدی است و برگش بی لکه و
قشریه و تخمش از تخم ریحان بالین تر و در افعال قریب تخم شاهسفرم و جهت اسهال مقوی و مدری کدا از اما
باشد با کلابر تجربه جهت معنی و جوع مفید و قدر شربتش دو مثقال است و بدلش تخم ریحان است **بادروج**
لغه سنطی است و در بی جوت و بعارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان و برگش دبن و ساقش مربع و بر
شاخ و گرد بوی تر از ریحان بکلش مایل بسرخی و در هر ریحان احمر نامند و بوی و بستانی میباشد و خریفی است
نه رسمی و ظاهر انخس تخم شربتی است که از شیراز می آرند و با شربت قند بخورند درد دم کرم و در اول خند
و با رطوبت فضلی و مفرح و مقوی دل و فم معده و مبهی و مدر شیر و بول و حیض و مفرح و مطلق اورام و اشتاق
کوبیدن او معطش و قوی و ملین طبع و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر با برد و سدد سپرز و تقویه
قوه شامه و دبوانیدن سنگ مثانه و مسعوط او با سرکه و کافور جهت رعاف و قطور عصاره او جهت
جلاء بصر و مدر و طلاء او جهت درد چشم و منع نزلات و گویند عمر بن زنبور و تنین بحری با او در جور و روغن
گل و سرکه جهت اورام حار نافع و تضمید او بر پستان رادع اورام او و مولد شیر است و خائیدن او
جهت رفع کندی دندان و زایل کردن رطوبات عارضی سینه و شش و در گوش گذاشتن او جهت درد آن
مؤثر و اکثار او مولد خلط مراری و طلاء مصر و باعث سدر و دوار و گویند مولد کرم معده است و مصلح
او خرفه و خیار و سرکه و قدر شربتش از آب اش تا ده مثقال و بدلش بوزن او سوسن است و از خواص او آنست
که چون خائیده در آفتاب بگذارند کرم از و متولد شود و چون در اول نزول آفتاب بمالند ایکسال
درد دندان نکشد و تخمش مانع تولد سودا و جهت عسر بول و محلل نفخ نافع و ضماد او بر پستان مولد شیر

وقدر

وقدر شربتش تا سه مثقال و روغن او که آب او با مثل آن روغن بپزند و جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند کرم بندد
و جالی و نصف او قیه او با آب کرچه اخراج کرم معده و طلاء او جهت مواد بارده و تحلیل طربان تنفیذ اعضا
نافعست **بادرهم** اسم فارسی تر با فست و بعربی حجر الشم نامند و مراد اطبا اراد حجر یست کاندر کاه بادرهم حیوانی
استعمال نمایند مراد از او حجر النفس است و مؤلف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و منوجهان رشته و ابن بیطار
دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره و ابن تلمیذ در این معنی گوید که معدنی او برای ارسطو و غیر او قاصر هند
و او بال چین است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و اغبر و منقط و مرازی در طب ملوکی بیان نمود
که ما بین زردی و سفیدی و برنگ و سمه مشاهده در رفع ضرر بیش تجربه کرده و ابن مندویه گوید که زرد
مایل بسبزی و سفید بست و در تجنب مسطور است که معدن او در کرمان بکوه زرنداست و سه قسم میباشد سبز
نیم رنگ و زرد مایل بسفیدی و مایل بسرخی و چیزی با او هست که در آتش نمیسوزد و او را لحاظ الشیطان
نامند و حقیر قسم سبز نیز و زرد مایل بسیاهی و زرد کاهی و اشاهده نموده است و گویند امتحان او آنست
که زرجوبه را بر روی سنگی بسایند و بعد از آن بادرهم را هر گاه رنگ زرجوبه سرخ شود خوب است و الا فلا
و گویند علامت مجربی او آنست که در افتاب گرم عروک کند و چون سائیده بر موضع گزیده افعی و مانند آن بپاشند
سم را بطریق رشح رفع نماید و چون قدر و جرا با آب ساشده در کلوی افعی و مار کند بکشد و با حیوانی
بیش و امثال آن داده فاد زهر را بدهند هر گاه از سم او خلاص یابد خوب است و حقیر این امتحان را بهتر میداند
در حرارت معتدل و در اخر دوم خشک و تا دوازده حوان مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و
مداومت آن هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع مرض هوام و باقی و اختلاف میاه و اهویه و نگاه داشتن
او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضا رئیسه و حافظ حرارت غریزی و مانع
تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مبهی و مقوی اعضا و قوی و معاصل و محلل و رادع اورام
بارده و حار و جهت خفقان نهایت مجربست و قدر شربتش در رفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص
از یکقیراط تا یکدانگ است و گویند اشامیدن بعد از آن از عرق او که تابش آفتاب بر سد جهت ازالت خفقان
فی الفور مجرب است **بادزهر حیوانی** مراد از مطلق او حجر النفس است و آن سنگی است در شیردان بز کوهی متکون
میگردد و اکثر او طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین او سبز مایل بسیاهی و براق و قوی بر تو مثل سیاه

در چوبش چوب مخالف باشد و آنچه مدد رهشاهده شود در چوبش تخم مخالفت یافت کرد و چون با سرکه بریان
مایل در خوابانند و نوع هندی او را سیاهی بسیار غالب بی سبزی و در چوبش نیستم و سایر اخشاب با قوت بیشتر
و در چوب او بسیار ضعیف تر از نوع شبانکاره شیراز است و فرق میان عملی و غیر عملی آنست چون سوزنی
کرم کرده در اصلی او فرو برند سر سوزن تر شود و دودی نه مشاهده کرد و از عملی دود بسیار
آخر دوم کرم و در اول سیم خشک و مقوی جمیع اعضا و مبهی و تریاق سموم مانند در خواص مثل امیدی
است مگر آنکه در محرور المزاج بغایت مضر است و محرق خون و موجب التهاب و اسهال دموی و محلل اورام
بارده و با آب کشنیز جهت حار نافع و طلاء او با کلاب جهت طاعون و نفوذ و بواسیر و با شراب و به تنهائی
جهت گزیدن هوام مفید و با آب رجان جهت گزیدن زنبور و محرب فدر هر بیش از یکنیم اطنا و از ده درم
است و نوعی از فادزهر حیوانی حجر الایل است که از کاو کوهی گیرند و ابن جمیع گویند که بهترین فادزهرها
و موافق جمیع امزجه است با لماء سه چون سه روز هر روز نیم دانگ از آن بنوشند هیچ سمی در مقدت حیوانی
در او اثر نکند و در سایر افعال مثل فادزهر مدینست و نوع دیگر حجر الخنزیر است و انشاء الله آمد که ذکر خواهد
شد بارد لغه فارسی است بعربی قنته و بترکی قاسنی نامند صمغ نباتیست بر کش شبیه به برگ خیار و شاخ
نبات سکبینج و ساقش باریک تر از سفیدار که مایل بزردی باشد در بالیدن کی شبیه بکندر بهتر از
سرخ و زرد ثقیل است در اول سیم و گرم و در دوم خشک و قوتش تا ده سال باقی است مفتح و محلل
و ملین و مسخن و مدر حیض و مسقط جنین و با عسل مفتت حصاة و منقی سده کرد و بتریاق سموم
و جاذب جهت عسر النفس مرفه کهنه بر و احتناق رحم و صرع و بواسیر و قطع غصل و ام الاعضا عصب و سعال بلغمی
معده و جگر و سپرز و با شراب جهت سموم و طفسبقون نافع و ضماد بر جهت دمل و خنازیر و اعیا و کزاز و کلف
و قلع آثار و با مومیا جهت ریاندن کوشت و گذاشتن او بر دندان کرم خورده جهت رفع درد آن و مجرب
جهت صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلح روغن بنفشه و کافور و مفسد
کوشت صحیح است و قدر شربش یکدرم بیم جهت سموم یکمثقال و بدلش نیم وزن او سکبینج و ربع آن جاوشیر است
و قطور او با روغن سوسن جهت درد کوش و درد سر بلغمی مفید است بادآورد بلغه فارسی است و کنکر سفید
نیز گویند و بعربی شوکة البیضا نامند و مؤلف جامع تمیمی او را عصفر بری میداند و آن نباتی خاردار است

بقدر دو زرع و ساقش بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مثلث و سفید و مزغب و خاردار و ثمرش مثل
قبه و پر خار و گلش بنفش و در چوب قبه چیزی مثل آن هم و خارهای قبه بقدر سوزن و نخش شبیه بقرطم و
مدور و بعضی شکاعی را غیر بادآور دیده اند و میگویند شکاعی اسم عربیست و بادآور اسم فارسی
او و تحقیق آنست که یک جنس اند شکاعی را گلش مایل بزردی و برگش عریض تر و سفید تر و قبه او
بزرگتر و ساقش کوتاه تر است و تخمش با اندک نهنی در او کرم و خشک و گویند در اول سرد است و اظهر
حرارت او است و تخمش قوی تر و قوت تر میبرد و مجفف و محلل است و تخمش کرم تر و لطیف و مفتح و قوی تر از
برگ او است مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول و مفتت حصاة و منقی سده و محلل و باقوت قابضه
و مقاوم سموم و دیگر هم از تخم او جهت نفث الدم سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و گزیدن هوام
و تبهای مزمن و بلغمی و سوداوی و ضعف معده و استسقا و یرقان و فتق و جهت گداز و تحلیل ریاح و درد
درک و کرم و سرفه و مالیدن ساق تازه او بر اورام التهابی جهت ازالت آن مجرب ساخته اند و مضمضه بطبیخ
او جهت درد دندان و ضماد شیره جهت ورم بلغمی و با جهت رفع تشنگی و التهاب نافع و مضر شش و مصلح او زنجبیل
و بدلش شاه تره و قدر شربت از تخمش تا دو مثقال و از ریشه سه مثقال و از بیخ است جوابش او در چون در هنگام
بیاورند هوام بگزیند بارهنگ بلغه اندلسی عینیه گویند و آن نباتیست بی ساق و برگش شبیه به برگ
لبلاب کوچک و در شعبه برگش ثمری شبیه بدبوی بار طریق دهان چسبنده و مزغب و تند بوی و در
و سایر اشیا بچسبد گرم و محلل و مقطع و مجفف قوی و تخم و برگش مدر بول و اکثار او مدر خون و یکمثقال
آن با شراب جهت سپرز و ضیق النفس و ضماد شگوفه بر اعضا مانع تشعر و تبهای مجدی مجفف قوی است
که چون سی هفته بر و زنتا او را بیاید قطع نسل کند و طلای او محلل مواد بلغمی و سوداوی است بارد
باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسبوس است و در اسبوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق
اسم شوره است و در ابقر مذکور شد کران بحار و مائیست که در شوره زار منعقد گردد و بعد از رفع آن
کثیفه شبیه بنمک سفید بشود و مجرب تحریک اشیاء ثقیله و تنقیه معادن سالیوس صقلی استخراج نموده
و بالفعل مرکب او را با کوکرد و زغال چوب بید با روغن مانند از سموم و در طبع غیر مستعمل است و در او
حاد برخی جراحات تازه است با کمال سوزش و از خواص اقرار است که چون آهن را بر زنج بیالایند

دار و فرنج است

وبا مثل الدمسن بکذارند وبعد از آن شوره بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن در کمال نمی گردد
بازی بفارسی باز نامند و از سباع طیور و مرغ و فاست گوشت او در دوم گرم و در سیم خشک و
بطی العضم و در دی المزاج و محلل اورام و جاذب سموم بخور پر وی سوخته اندمال جراحت و قطور خون
او جهت بیاض عین و طرد و بخیر ذهر او و بنابت قبد و طلای سر کهن او جهت دفع آثار آبله و کلف و
حمول او جهت اخراج مشیمه و جنین و اعانه بر حمل کردن مجرب است باشق معرب از باشه است و عربی
صقر نامند و در دوم گرم و خشک و لطیف تر از او و ذهر او جهت نزول آب و بیاض عین و طرفه قوی تر از
ذهر باز و سر کهن او جهت ازاله کلف مجرب و گوشت او را چون نمک سود کرده بسایند و سه روز با آب
سرد بشویند جهت سعال مزمن و ربو نافع و قدر شربتش یک مثقال و جگر عکسو او مهر اثر دارد و جون
باشد با پر و جمیع اجزا بخورشانند تا مهر اشود و آب صاف کرده او را با روغن زیتون بخورشانند تا روغن
بماند جهت عزوبت النساء و مفاصل و اعیا و تعب نافع است و از خواص او است که چون چشم او را به پارچه پوست
بسته بر بازوی چپ ببندند از طمع مسافتها مانند نشود و مهر پارهٔ سر کوبیده که سنم درهم از ذهر او
و بدستور دماغ او جهت خفقان سوداوی مجرب است بان در جب البان مذکور میشود بان اسم
هندی بتبول است بابچ عنب الثعلب است بابچ نارجیل است بارسفا بفتح زنجار معدنی است بارزد علاء الدین
بزرگتان است باربهوز مشکران است بالمس نوعی از غلیتول است باردو بعربی اسفیداج است
بابلیس سونا و خشخاش زنبری است بابلور ابلیوا است باس بهندی اسم تراشه است باری سونا نی
فلفل است بابرطاربون سونا نی بمعنی حمامی و ادعی الحماست باسیور و بانیون سعله است بالقس
ابو خلسا است بادامار بفارسی نوعی از خلاف است بالکس بهندی لوز است بانی بهندی ماء است
بابرناک بهندی بزغل کابلی است باث بهندی بدرک نیا نیست باخلاری قسم اخیر فسخ است بابری
بهندی ریحان است بار بهندی زنبق است باک بهندی اسد است باج بهندی دهر است
باتر بهندی اسم حجر است بابره بهندی خبازیست بال بهندی شعر است بادل بهندی کوزه
بالک بهندی اسفناج است باجن بهندی منفحان است بازه کاری بفارسی حجر البقر است بادرج
کوهی بفارسی ابهل است بالسار بفارسی نرگس است بادیان بفارسی زرنباج است بادیان رومی

بفارسی

بفارسی انیسون است بارکل سمراشی بفارسی دلیک است بارمو بهندی دوقو است باوزبکاو
بفارسی لفوان است بادام بفارسی لوز است باردخت کز بفارسی ثمرة الطرفا است باردخت سرد
بفارسی جوز السرو است در سرد کهنه می شود باردخت بقم بعضی گویند بفارسی عیون الدیک است
باچه بفارسی کراع است بارتنک بفارسی لسان الحمل است و بترکی ایاغ موباغی نامند باردخت سدر
بفارسی بنق است باردخت عود بفارسی اسم هر نوع است باربس اسم ترکی بوز است بادام کوهی
بفارسی جلوز است بالدغان بترکی ساق الجدا است باربار اسم ترکی بزر البنج است بال بترکی
عسل است بالغ بترکی سمک است بافرساو بترکی امعا است باذی بترکی کبد است باز بفارسی اسم
بازی است باشه بفارسی باشق است باذبره اسم ترکی قطاة است بیناء بفارسی طوطی نامند
و از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زود تر قیام سخن گوید و بیکبرد در دوم گرم در اول خشک و بدل
بطی العضم و گوشت او جهت التیام قروح مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهت دفع ثالیل مفید و خوردن
دل او زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و دفع لکنت زبان و سرگین او جهت رفع کلف
و آثار و نیکو کردن رخسار و خون او جهت ازاله بیاض عین نافع است بیر شیر بلاد هند است و
در جمیع خواص قوی تر از اسد است بیرالد نر اردند طویل است بری بهندی مثاسفرجم است بنج
نبید القرا است و نزد بعضی نبید دخن و گویند نبید عسلی است بیکد بترکی قانصد است و بفارسی
سنگدان طیور است بنبل بهندی بقم است بنکری بهندی شبعانی است بنج بهندی
مرارة است بشر بهندی حجر است بشانه بهندی خلر است بتاوی بتاء مثلثه سونا نی حرس است
بجم ثمرة الطرفا است بج بهندی وج است بجناک بهندی بش است بجور بهندی اترج است
بجهو بهندی عرعر است بجحات بجاء مهمله از آن القنزا است بج بلغه اندلس قطلب است
بخور مریم قسمی از عرطنیثا و غیر او است و آن نباتیست برگش شبیه به برگ اسلاب کبیر بلند روی او
سبز و یکروی مایل بسفیدی و مزغب و ساقش بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و از بعضی
سم کبود میشود و بخش مثل شلغم و عریض و سیاه و گیاه او را بخور مریم کردند و منبت او بجای
سایه و مستعمل از آن بیخ و عصاره او بیخ قوی تر از بیخ است و گیاه عرطنیثا خار دارد و ساق

باء مع الباء

باء مع التاء

باء مع الثاء

باء مع الجیم

باء مع الحاء

باء مع الخاء

دراز تر و برکش شبیه به برگ کلم و بر شاخ و بخش شبیه به بخور مریم و سیاه و در او مثل کرویچیزها
برامده میباشد بخلاف بخور مریم در اول اسیم گرم و خشک و در اخر آن مفتح و محلل و جاذب و ملطف و
مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهت یرقان و تفتیح افواه عروق و ماساریقا و دفع نضول
از اقطار بدن و مناقذ رهو و باشد جهت دفع مزاد و به قتالد و زیاد کردن مستی شراب و با ماء العسل
مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضماد شیاد زهر و واهای کشنده بقوت جاذبه اسر و با سرکه جهت نیو مقعد
و کلف و داء الثعلب و بجهت نقرس و النوء عصب و با روغن زیتون کهن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده
باشد و حمول و قیلوس او جهت عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد و محرور و مصطکی کبیر او را نار و
قدر شربت از عصاره او نصف درهم و از بخش تا دو مثقال و از خواص او است که چون بر شکم ضماد
نمایند اطلاق نماید و جنین را ساقط کند و طلاء تازه که کوبیده باشند جهت درهم سپرز و بدل
و سعوط او بنابت منقی دماغ و تخمش جالی و ضماد او جهت کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب
و اکحال اثر جهت نزول ابیض و عصاره و بیخ او در این افعال اقوی تر است و قسمی از بخور مریم را نباتش
شبیه به ثیل و برکش با ریک و عسالی او بقدر زرعی و با ریک و در اطراف او مثل شعیر از شبها
کل شبت و تخمش شبیه بتخم شبت میباشد و تعلیق بیخ او را در مبع حمل مجرب دانسته اند بخور الاکراد
نباتیست غیر حماما ساقش شبیه بساق رازیانه و برکش در حوالی بیخ و انبوه و کلش زرد
و بیخ اش بالید و سیاه و صلب و پر طوبت و منبت او کوه ها درخت دار و صمغش که از ساق او
بهم رسد سرخ و بدبو و بایتدای در اخر سیم گرم و خشک و عصاره اش در اول سیم و بخش در اخر
دوم و کیاه او در دوم مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و مفتح و صمغش جهت سینه
و شش و سرفه و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهت سرسام بلغمی و عرق النساء و
کزاز و ماشتدار بخور هر جهت اختناق رحم و سیاتیک و کویزانیدن هوام و عسر ولادت و سده
زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و نزلات هوائی و بائی و قطور او جهت ثقل سامعه و درد گوش
گوش با روغن گل سرخ و سنون او جهت دندان کرم خورده و ویزانیدن او مؤثر و بخش ملین
طبع و جهت جراحات خبیثه و اندمال آن و جهت عسر بول و مفصل و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلای

سوخته او با زفت جهت قروح رطبه و یابسه سرطانی و در سایر افعال ضعیف تر از صمغ او و کیاه آن اضعف
و مضر دماغ ضعیف و مکروب و مصطکی او بلوط و قدر شربت از صمغ او و نیم مثقال و از عصاره یکمثقال
و از جرم او دو مثقال و بدلش سب الفار است و گویند حمول ایکبیر الحاد در ساعت اسقاط جنین میکند
بخور السودا هندی رستنی مانند نباتیست مشتبک و بقدر شبری و شاخهای مشتبک او مایل بادجوری
و کلش سفید و با رطوبتی است که بدست بچسبد در دوم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظ
و مفتح و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون محلل اورام صلب و بلغمی و سوداوی
و مورث بیخ و مصطکی صمغ عربی و قدر شربتش تا یکمثقال است بخنجب مطبوخ است بخنجب بوان شتر عراب است

الباء مع الدال

بداسقان معرب از بدسکان فارسی و ان کیاهیست شبیه به برگ بردی و زرد رنگ ذهبی و
با ریک تر از بردی و از ان بزم تر و منبت او طرفهای رهها و دریاهای ایستاده و اهل رنج دست و
رنجیر از ان میسازند و گویند دراز بچهار بسیار است سرد است گرم و خشک ملطف و محلل و مدر
و بدل اکشت برکشت و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش بکوردن
و نیم او در بیخ و بوزنش زیره کرمانی است بدرانا امله رانیست بدلبوس مقل است بدن اسم

الباء مع الذال

فارسی غرب بدکسکان و بدکسان و بدشقان بداشقان است بدجاسنب بوما دران نامند
نباتیست ساق دار قریب بذرعی و شاخهای او با ریک و برکش زرد و کلش زرد مثل کل شبت
چتردار و سفید مایل بکبودی نیز میباشد و ثقیل الرایحه و با عطر بید و با نبات آن اندک
چسبندگی هست و در کوه و صحرای سایه دار میروید و بدو او غیر فیصوم است چه فیصوم شبه است
با نستین و اکثر یکساق از بیخ میروید و بدو شاخ و زیاده بر شبر بلند و برکش پیه برگ
ساق و نیز و از ان بسیار دین تر و با چسبندگی قلیلی و کلش زرد و سفید میباشد و با عطر بید
قوی بی ثقل رایحه و منبت او مخصوص کوهها شک باران انجا بیشتر شود و اکثر اطبای عشا بیت
مشوش ذکر کرده و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته بعضی از صفات
فیصوم را در بدخاست و صفات او را در فیصوم مذکور ساخته اند در اول دوم گرم و خشک
و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و دو درهم کل او با عسل مخرج اقسام کرم

معده و مجرب است و اشامیدن طبیخ او و جلوس در آن جهت احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم
رحم و اخراج سنگ مثانه و ضمادش جهت درد سینه و اقسام درد سر و تفتیح سده دماغی و تقویت دماغ
در مشام بلغمی و سیاه احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین دردها و بدستور نطول او جهت
امراض مذکوره سده خیشوم و زکام و سده رود و احتوال و بالقرصا و جهت رفع فضلات رحم و ذرور
سوخته او جهت تجفیف قروح و استنشاق طبیخ او جهت زکام و امراض دماغی نافع و گویند مضر کرده
و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغ با بورق و گویند در مجرب
مثل او افسنتین است **بر سیاوشان** لغت یونانی و بمعنی رواء الصدر است و بفارسی بر سیاوشان
و عوام سنبل نامند و بربری شرالجیاد و شرالارض و شرالجبل و شرالخنازیر و حمدة القناشر
الکلاب و کزیره البر و ساق الاسود و صیف نامند و آن نباتیست برگش سبیه بکشیده و
ثمر و شاخهای باریک و صلب و سیاه و در مواضع نمناک و سایه میروید و قوتش تا شش ماه
باقیست مدر اما بایل بکری و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و منضج و مدر بول و حیض و
مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و
برقان و حصاة و اخراج مشیمه و خون نفاس و ضمادش که پخته باشند با رد عرق جهت داء الثعلب و
خنازیر و بواسیر و دنبلات و خایدن او جهت تغریب و مجرب قرش جهت منع ریختن موی و روباندن آن
و خراز و سفوف خشک او جهت اسهال و طلاء غازه او جهت قروح خبیثه نافع و جهت گزیدن سگ دیوانه
شراب و ضماد او مفید و طلای کوبیده او با مغز سافکا و جهت درد سر بسیار نافع و ذرور سوخته او
اندمال قروح اکله مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش از جرم او تا هفت درهم
و از آب طبیخش تا بیست درهم و بدلش جهت الام شش بوزنش بنفشه و نصف او اصل السوس است
بردی در اصفهان بزر گویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بوزن عود و مدور و بوم
و او را دین کرده و بسمان ترتیب میدهند و گلش مستدیر و منجم و سفید و ذهبی و خوش
منظر و برگش مثل برگ خرما دراز و نخش زرین تر از حلبه و تلخ و بخش با حلاوت و کاغذ مصری
از آن و از بشنین که پخته باشند ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی از کاغذ است

در دوم مدر و در اول اول خشک و اول خلاف ندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سپرز
و بدستور بیخ او و خایدن او جهت رفع بوی سیر و شراب او ضماد او جهت تحلیل اورام و محرق او جهت زخمهای
مزمنه و قروح خبیثه و اکله دهن و اعضا و نفث الدم و نزف الدم جراحات تازه اشامیدن آن
با سرکه جهت سپرز نافع و گویند مضر احشا است و مصلحش عسل است **بر طایقی** بلغت یونانی نباتی
غیر بستانی افزون در سبعی و برگش شبیه ببرگ حماض بری دارای بن ترسیاه تر از آن و مزغ و ساقش
باریک و گلش مایل بسرخی و قسمی از آن شبیه بخوبست مرکب القوی و با قرع قابضه گویند در اول
دوم گرم و خشک است و محلل اورام و منقی آثار و برگ او عصاره او جهت التیام جراحت و مضمضه
طبیخ خشک او جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم لوزتین و اشامیدن آن جهت تبهای نافع و قوت
غشیان و مصلحش عناب و بدلش آب جمند راست **برنگ کابلی** دانه ایست مدور و سیاه و املس و از
فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی در آخر اکله گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعا و
مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و قروح و مضر امعا و مصلحش
کثیرا و مستعمل آن و مقشر آن قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزنش ترمس و نیم وزنش فلفل است
بر یا مصری بر یا بلغه مصر بمعنی بقله است یعنی بقله که در مصر با این اسم مسمی است و آن شبیه است بکرفس
و خوش بوی شبیه ببوی ریحانه و با اندک تندی و تخش سبز و باریک و در دوم گرم و خشک
و مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول
و مسمن بدن و کرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع و مضر دماغ و مصلح
او نیلوفر و قدر شربتش دو مثقال و بدلش دیباسه و مداومت خوردن نبات او جهت رفع
زردی رخسار از موده است و در سبا بر خواص در دفع خار ضعیف تر از تخم او است **بر سیان**
اسم فارسی نباتیست بنجب او بلاد بابل که حوالی کوفه باشد و در شکوفه و گل تخم میکند و
در تموز میرسد و از ادویه غیر مشهور است گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر و روح
نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلاء آب او با گل سرخ جهت رفع سیاهی جلد که از جرب و غیر آن
باشد مجرب دانسته اند و آب مقطر او که عرق او باشد بوی تر نقل میدهد و در خواص مثل آب بهی است

بوم مؤلف معنی شکوفه امیلان میاند و مؤلف جامع بعلامی شکوفه درخت خاردار می‌باشد
شبیه بامیلان بقدر زرع و روزه با سفیدی و خوشبو و منوم و مفرح و نازه او مسهل و شکش
قابض و جهت سرفه کهنه و نفث الدم نافع و عرق او جهت قرح در عطریات مستعمل و گویند درختی
مثل عرق بید مشک است بروف بفارسی شاباناک و معرب او شاباخ است درختی است
قریب بدرخت انار و برشاخ و برکش شبیه بورک اذغر و روازان تیز و مزغب و رایحه او
تند و بدبوی و شکوفه او مثل خوشه و بازهری و وسط شکوفه او زغب دار مردوم گرم و
خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده بادها و عصاره برگ او جهت
اطفال و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشاء و اثنا
شرب او ضماد او نافع و سده درهم او با بکدانک حاو شیر مسهل قوت و یکمثقال او با یکجیاز
مسکن مغص کل حیوان که از سردی باشد و سعوط او با عصاره سداب و جند و روغن بادام
تلخ جهت رفع نسیان و جمود و تنقیه دماغ و بوییدن بوی او جهت سدد منخرین و اغشیه دماغ
و زکام و زرور برگ خشک او جهت التیام قروح و ضماد او با زفت جهت خراز نافع و مزمار
و مصطکی صمغ عرعر و بدلش مر نجوش و قدر شربت از عصاره او تا سه مثقال و از برگ خشک
او تا دو درهم است بروا و بلغه اهل مغرب اسم خشنی است و بعجمی اسم سنگبست سبدی و زرد
و چون بسایند مایل بسفیدی باشد و در عراق منکون کردد و مثل کهربا و سنده بر کاه
رامیربا بدر دوم گرم و خشک و مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و دوز
شرب او و ضماد نافع و زرد او جهت التیام جراحت و تر و خاتم او باعث ایمنی از غرق شدن
و بجیدن او در بار جهت باسنک حجاق و در زیر سر کذاشتن او باعث خواب دیدن هر چه در آن
روز ساع کردد و گویند مجرب است برلک شیرازی برک قسمی از عنب الدب است و تخ او عود بوی
بسیار گرم و خشک و مسکر قوی و زیاده او موجب جنون و کشنده است بروان بلغه
عجمی است جبر بانی عیر و رس و بیونانی اسقولسنا مندبا نیست برشاخ و شاخها مثل
کمان و خمیده و کلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او تند و بیخش سفید و بوسیخ او

بازهری

بازهری در اول گرم و تر و با تفریح و موافق شیشه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و
بواسیر و ضماد او جهت بهق و داء الثعلب و اورام و سوخته او با عسل جهت نقوبه جگر و عصاره او جهت سدی
و درمنه چشم نافع و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش پانج درهم و بدلش بقول مؤلف تذکره
جاپس است برسیس بلغه مصری اسم رطبا است برسیلون از جمله نوعات کویند قسمی از ابلیوا است
برسیون ثمر درخت شبیه بامرود و منبت او باسکندریه و در مصر تا او اسپاهان و در سایر بلاد
بعید سم است برتو و برنج کابلی و برنداست برنوی حنظل است برغوثی بیونانی بزرقطونا است
براش بیونانی عمومه مرتا است و کواث را بابن اسم نیز نامند برنفش اشق است برقوف بلغه مغربی و شمش
و بلغه شامی الوچه است بربوعربی ثمر اراک است برهفاج اسم مرو است بربطوره بلغه اندلس مجوز
الاکراد است برادالحدید در حدید موصوف است بردة سلام بلغه مغربی لسان الحمل است بروثا بسریانی
و برساسون و بروثون بروی و بروانی بیونانی اجمل است بروانیا بیونانی فاشرا است برسیا الو
سیون است برس قطن است برشوم بروی قسب است برزوی اسب یابو است برطسیقون طین
مفره است برابوان بفارسی سطاریون است برنی بیونانی ابریشم است برکنه قصب الذریره است
بردیرلوس قنبر است برمس حیر است براجیس کرفس است برشاذ دارو عصی الراعیت برسیفالا
بیونانی مرجبل است برغال چیتغی است برنیس بیونانی بهش است بریوطالون بیونانی ادریوبیا است
برهمن هندی ساج است برنج بفارسی اسم ارز است برف بفارسی اسم ثلج است برغیس بلغه
خراسانی قنابری است برموم بفارسی عکبر است برک نیل بفارسی وسمه است برستوک بفارسی
خطافست بری هندی شش است که بوی بره است برمون بواما اولی و بلام الوس است برسرخ
بترکی دزنبل است برمی هندی قسمی از بیش است برغی براء اولی بلام اسم فارسی حشیش است
بریا بفارسی هدیه است برام حجر البرام است برزقطونا مشهور است و در اصفهان اسپرزه و
در شیراز بنکونامند سفید و سرخ و سیاه میباشد و بهترین ان سفید و زبون ترین سیاه است
و شکوفه هر یک برنا اصلا او است در سیم سرد و در دوم تر و سیاه او موسته و اجتناب از خوردن
او اولی است و سفید او مسکن تشنگی و حرارة و قوت محلله و ملین طبع و بود اده از فا بعض وجه

برطیقون

برهیا بدینه تخم از زیاده است
تر بیون بیرنج آشنه است
بترش بیرنج تند حبس است

بیاض

بیاض

مع الواو

تبهای حاد و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض دموی
و اخلاط سوخته و سرفه و معض و قرحه امعا و جهت ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد مفاصل
و نقرس حار و ورم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و جمر و حمره و باد بهمن جهت دمل مجرب و با
روغن بنفشه جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضاء و شق شدن موی و دراز کردن ان ضماد کوبیده
او که با مثل او روغن گل پوست خشخاش مخته باشند جهت اورام حار و تسکین درد ان مجرب و
مضعف عصب و مفسد اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسل و قدر شربتش از دو درهم تا دو درهم
و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونت حلق و امثال آن بهدانه و ده درهم کوفته
او کشده است بزغج بفارسی اسم بار درخت جنبا است که پسته نبسته باشد و گویند درخت
پسته یکسال بار میدهد و یکسال عمرش دانه می بندد و او را بزغج نامند و در خواص مثل پوست پسته
پسته نیست بلکه سرد و خشک و بسیار قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است بزر کتان
در کتان موصوف است و بفارسی بزرک نامند از بزر مطلق است مراد او بزور تخم بنا آنست و هر
تخمی در ضمن اصل ان موصوف است بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است بزر الجزر البری دو قواست بزر
الارجون در ارجون موصوف و غیر تشریح است بزر الهندبا الاسود حرف جبلا هندبا است بزر العصفر
قرطم است بزر العنب شاهدانج است بزر بلاسقیس حرف بابلی است بزر رازیانج بزر رازیانج
است بزر الفیجنکشت در اثلوق مذکور است بزر الورد تخم گل سرخ است در ورد مذکور است بزر فا
رعان است بزر الخرم تودری است بزر رمان البری حب القلقل است بزر الحجری قلی است
بزر القرحم القرطم است بزر الصوف تودری است بزاق بصاقست و بفارسی اب دهن بزاز بفارسی
بسباسه است بز بفارسی مرزنبش را شامل است بزجه بفارسی اسم دل و بزیست بزغاله
بفارسی جدی است الباء مع السین بسفایج بخیسا بابل بسیامی و باریل دکر دار و ازهر کوهی رشتها
برامدن و اندود فش سبز و نبات او پیساق و بلن شاخ بوک دار شبیه به بال طیور و مانند کیاه
سرخش و هندبل شبه و از همان شاخهای درختان و از بیخ انجا رمیروید و در تنکابن دار حمار نامند
در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم است و در پوست و معدل و مسهل مرة سودا

و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کننده شیر و منجمد
و مفرح بالعرض از جهت دفع سودا و جهت جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهت الدواء عصب و
شفا دهد ان انکشتان را و خوردن او با شکر و با اطعمه خصوصا با نخت او در هنفتح با ماء العسل
موجب اسهال مواد و در حمر راست و مبطوخ او با اصل السوسن و انیسون جهت سرد و ضیق النفس و بر
و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت مؤثر و چون سه مثقال او را جوشانیده
با فلوس خیار شنبر و با ماء نخجبین جهت ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجرب است و مفتی و مفرح
سینه و کرده و مصلح ان برسیاوشان و جوشانیده او با ماء الشعیر و فواکه با دبه و با خوردن
سالها رو قدر شربتش از جزو او تا درهم و در مطبوخ باشش درهم و بدلش جهت مواد سودا و
نصف و زنش افتیمون در ربع ان علی هندیست بساسه بفارسی بزیار کویند و ان پوست اصل ان
جوز بواست بجوز چسبیده بهتر بوی او تند بوی اشقر مایل بسرخی تلخ چسبیده است در دوم گرم و خشک
و گویند در اول گرم و در دوم خشک است محلل ریاح و صلابات باطنی و مفتح سدد و مجفف
رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کنند دهان و جهت سلس البول و سحج
نفث الدم و قرحه امعا و رطوبت سینه و شش و اسهال کهنه در دو سبز و منع ریحان فضلات معده
و تقویه رحم و رطوبت او را مع صلب و مرجان و با عسل ابعاد ظهر و معین حمل و با زعفران مسحق و مصلح
رحم و سعوط او جهت صرع و شقیقه و طلاء او با عسل در حمامه جهت درد پشت و زن زائیده و درد
ریاح نفاس مجرب و مصلح و مطحش کلاب و گویند مضر جکر است و مصلح او صمغ عربی و قدر شربتش تا سه
درهم و بدلش جوز بواست بسد بتخفیف سین اسم حبوبی الاحمر است و بهترین سین بلغه هندی
اسم مرجان است و بفارسی ریحه مرجان و در جامع ابو حنیفه و انبر گویند و ان معرب از فرد الیون یونانی
است و ریحه مرجان را بعربی خشف نامند و ان سنگیست ماقوق نباتیه که از قعر دریا میروید و رشته
او سفید است و هر چند بلند تر میشد سرخ تر میکردد و شاخهای او مرجان است و بیخ او سفید
و سرخ و سیاه نیز میباشد و سیاه قوی تر و سفید اضعف است و بهترین سرخ او است که صاف
و کم سوراخ و صلب و خیر مهل باشد در اول سرد و در دوم خشک و مفرح و قابض و مجفف و قاطع

بهترین بسد سرخ و زرد است که او را
دلیق سرخ نامند و در کوه مقوکنند و بعضی جلیک
در رشتها نان مرزنکوش زنده
ریزه زنی

نزف الدم ومحلل خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصاً محرقان وجنه وسواس وجنون وخفقان
وصرع وضعف معده وفساد اشتها ونفث الدم واسهال دموی وسدد مثانه وکرده وسپرز
وبواسیر ونیم مثقال او که با نصف او جمع کرده با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند ویا آب
نوشیدن جهة قطع نزف الدم باطلی مجربست خصوصاً سوختن او محرق مغسول نوع سیاه
او بغایت مقوی دل او در دزدیدن جهة بردن گوشت زیاده از زخمها ورفع آثار آن ومحرق او
جهة نزف الدم ظاهری وتقویة دندان وزایل کردن درد دندان وبشور آن چشم وتقویه
باصره ودمعه وجرب وبیاض وسیلان وقطور او با روغن بلسان جهة ثقل معده وکری نافع
وامین الدوله گوید که سه روز هر روز چهار دانک او را با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم
وسدد سپرز میکند ومصرکرده وموجب تهوع ومصلحش کثیرا وبدلش حب حبس خون
بوزن دم الاخوین وقدر شربتش تا یکمثقال او اولی استعمال محرق او است در جمیع مذکورات
ومحلول الدم او رفع جذام مجرب دانسته اند واز خواص او است که چون طلاء نقره را از زهر بازنقد
بسد در هم گداخته انگشتری یا انگبیر دانی ترتیب دهند وبسد را در آن نصب کنند وقرو شمس
در حد اعتماد خورد مقارنه با زهره داشته باشد یا خود نگاه دارند در حال صرع قطع شود و
دارنده او را هرگز عمی نرسد واز چشم بد ایمن باشد بسنان الذهب بلغة فارسی است وهر دو جنوب بسانی
گویند وبفارسی تاج خروس وگل جلد انیز نامند واو تحاحم است که جنب منطی باشد حاحم را
برکشرع بیض والوان ونبات او قوی تر وبزرگتر وگل میباشد وبستان افروز برکش سبز و
زرد وبوی گل وکلش سرخ مایل به بنفشی وجذر اجه وتخمش زرد وبراق وسیاه است در دو مرد
وتحشک وقابض وراد ج وادام واجلاء وسکنجبین جهة حرارت معده وجگر وسدد سپرز و
رفع سمیت حانق الغرنا نافع وحرم او وثقیل ومصلحش سکنجبین وقدر شربت از آب او تا یک اوقیه
نیم وبدلش حاحم وتخم اش جهة اسهال نایب مناب تخم بارتنا است وچون گوبیده در پهلو طلی شود
خیسانیده شب در مهتاب گذاشته بنوشند وسه روز بدستور روزیاده بران مداومت کنند
جهة رفع حرقة البول وبول الدم مجرب است وقدر شربتش دو مثقال بسر غوره خرما است که در

وما یل

وما یل بسیر رنجی شده باشد ومراتب هفتگانه خرما در تعریف مذکور است وبسر رسیده چهارم است
واول مرتبه حرارت وهر چند شیرین تر شود گرم تر گردد در اول گرم ودر دوم خشک وقابض
ومقوی معده وحرارت غریزی وجهة بواسیر ونفث الدم وخاییدن او جهة تقویه اشتها نافع ومسدد
ودیر هضم وموجب خلط خام ونفخ ومصلحش سکنجبین وانار ترش شیرین ومضر سینه وشش و
مصلحش خشخاش است مرتبه بسر در مزاج مثل او وجهة قی واسهال وضعف معده نافع ونبیذ
او مسکر وقابض ومقوی معده وامعا است بسناج بفارسی خلال مکه وبرو سدی نامند و
نباتیست خاردار وبرگش ناخسونه دوین وگلش سفید وارزق وثمرهای بقدر شیری از
یک تخم میروید وباریک واو را خلال میکنند وبر سر هر شاخی چیزی مثل قیه وخشن وتخمش شبیه
بناخن واو طعمش تند واو را خشیز گنامند گیاه او در اول ادوم گرم وخشک وبالذات عطریه
وخلال کردن او جهة تقویه دندان نافع وطلای آب او مجلل اورام وجلوس در طبیخ او صلح
حال رحم ومدر بول وتخمش در اخر دوم گرم وخشک وصد عدد از خوشه او کشند وافسام کرم معده
وامعا وجرب واو را بفارسی در هند ترکی نامند ومنفع سدد جگر ومدر بول وجهة سعال وفواق
ورباح ومغص وحصاة وضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة فالج واستسقا ودر مفاصل
نافع ومضر ریه ومصلحش کثیرا است ومضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان ومضر ریه ومصلحش
وقدر شربتش نادر ومثقال است وبدلش شیح ارمنی بسنج کندر است بسیل بلغة مصری نوعی از جلنار
وآن خلگوبی است در عایت تلخی بسالحر مل عربی است بسیلا بصل است بسفیس بیونانی بفسنس
بسفساسا هتوج است بسورنون بیونانی نوع ثقیل توتیای مصنوعست بسنار بفارسی اسم
ضرعست بسته بفارسی فستق است وبهندی پستی گویند الباء مع الشین بشام درختیست حجازی
ودر عراق ومصر نیز میباشد ودر بیابان نجم او را بجای حب بلسان استعمال مینمایند وثمر او
بقدر درخت توت سفید وثمر او از آن کوچکتر است برگش مثل صعتر وبار طوبه چسبنده وبا
شیرینی وکلش زرد وتخمش شبیه بکابه وبوی تمر وثمرش مثل خوشه ودر او دانهای او ومایل بزردی
واز بعضی سرخ واز بعضی طوالی مثل حب صنوبر وچون جزوی از او قطع نمایند از آن آب سفیدی

الباء مع الشین

تراوش کند و بعد از خشک شدن مایل بسرخی گردد و بهترین اجزاء او در مواد است و مسواک جهت
او مقوی و دافع بدبوی دهانست مجموع اجزاء او در دوم گرم و در اول خشک و برکش بارطوبت
فضلیه و در مغز او جهت بیاض عین و تنقیه و تخمها و تخفیف آن و قطع نزول الدم و عرق و درد دندان
و ادرار فرمودن بول و حیض و حمل او باز عفران جهت اعانت حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح
نافع و دانه او مقوی معده و اعضاء باطنی جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا مفید و روغن دانه
او مسهل بلغم و مرة السودا و مورث مغص و برکش بنبهای و بارد عنها خضاب میکنند
و جوارش او را با خود داشتن موجب قضای حوایج است و باین سبب او را خشب الیسر نامند و
چون حب او موجب مغص و کرب و مورث امراض بد است اجتناب از خوردن او اولی است دشتن
نوعی از نیلوفر و مضرتست و در چین زیاد رقاب بنل میروید ساقش بقدر عرض آب و طلی سفید
و بقدر قبه خشخاش و در طلوع آفتاب از آب بیرون بیاید و در غروب نهان میشود و تخمش
شبیه بجاورس و بخش مثل شلغم و از آن کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغست و اهل
مصر از آن بخته و خام میخورند در دوم سرد و در اول سیم تر در جمیع افعال مثل نیلوفر و بخش مقوی
معده و باه و جهت ضرر و اسهال صفراوی و باسیر جهت سرفه نافع و کلش یا قوت محلل و روغن مغسول
از گل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه مسعوط و طلاء مفید و شربت او در
افعال مثل شربت نیلوفر دانه او محلل ورمها و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش
عسل و قدر شربتش تا بچهار مثقال و بدلش نیلوفر است دشیش بعربی اسم بوراحنظل است دشبه
تشمیر است دشلک خیطیانا است دشلوه بسریانی برزقطونا است دشنان بلغه بربری
بسفاج است دپنم بلغه فارسی اسم صوفست دشبلک اسم ترکی سنور است دشبه اسم
فارسی دوا است دسم رنج بفارسی طحلب است دشاش بهندی اسطوخودوس است
بصل بفارسی پیاز است و بری او بی بوته و در چشمه سارهای کوهها کثیر الوجود و طعم
و بوی و برکش مانند پیاز و ترکی کوهران نامند و فوق از بستانیست و مجموع آن در آخر سیم گرم و در
اول سیم خشک و گویند در چهارم گرم است و بارطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین

خصوصا مجفف او و با گوشت جرب در افع مضرت هوا و بائی و طاعون و اختلاف ابها و مدر بول
و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مهراه او کثیر الغذا و ملین طبع و بخته او با جروح جهت تنقیه شش و
سینه از اخلاط لزجه و بخته او در سرکه با پرده بسر گرفته بر قان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت
هاضمه و منع غشیان صفراوی و بلغمی و به تنهائی نافع غشیان داد و بنه گریه در افع سموم و اب او جهت
رفع ضرر سگ دیوانه گزیدن نافع و خصوصا چون یکچهار یک بوزن شاه در عرض سه روز خورده
سود و بنابیت مجرب است و قطور ان جهت دمعه و حکه و جرب چشم و ابتداء نزول آب و با عسل جهت
بیاض و سعوط ان منقی دماغ و بوشیدن او جهت رفع ضرر هوای وبائی و مسدد دماغی و چکانیدن
آب ان و گذاشتن بخته او در گوش جهت ثقل سماع و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضماد ش
جاذب خون نظام جلد و نیکوئی رنگ و جسار و با بارده و عسل و نمک جهت بوص و کلف و نمش و ثالیل و
قروح شهدیه گویند مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب
و زنبور و ضماد بخته او جهت تفتیح اورام بارده با زرده تخم مرغ نارعن از جهت درد و ورم مقعد و
حکه و با روغن گوهان بشتر جهت شقاق مقعد و بواسیر و ذخیره مجرب و حمول او جهت گشودن رگهای
بواسیر و سیلان فرمودن خون مؤثر و جهت کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق او با موی سوخته و
کاغذ جهت کلف مجرب و قیر و طحال او با پیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش و موزه مفید و مضر حرارت
و اکثار او مورث بیخوابی و بثر و غش و ریاح غلیظ و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده
و موجب فتکی و مصدع محرورین و مصلحش نشستن او با نمک و باسرکه خوردن و بعد از آن آب انار
و کاسنی تناول نمودن و دافع بدبوی او با قلی نان سوخته و کردکان مشوی است و تخم او در آخر
دوم گرم و خشک و بارطوبت فضلی و منتهی و ضماد ش جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یکمثقال
است الباء مع الصاد بصل القی پیاز بست دیزه و پوست او سیاه و برکش از برگ یابوس دراز
تر بغایت گرم و اب طبیخ او نبات مقوی و اگر قدری زیاده خورده شود فضله بقی دفع کند و بسعوط فوقه
و خناق کشنده و اولی استعمال نکردن او است بصل العنصل و بصل الفار و بصل الهر اسقیل است
بصل الماکول یابوس است بصل الزیز و بصل الذئب یابوس است و گویند صنفی از یابوس است بصل الرس

الباء مع الشا

پیاز خیس است در حرف نون مذکور و بدستور سایر پیازها در چین ذکر نباتات مذکور است
بصاق آب دهن است در انسان مذکور شد بصاق الفرج حجر الفراست بصل الحب و بصل الخنابل اسم است
و گویند بلبوس است الباء مع الطاء بطم بفارسی و ترکی درخت سقز نامند و آن عظیم میشود و دیر
خزان میکند و برگش و بارش عطریه و تخمش سبز و شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه
و مغز تخم سبز و پوست او ترش و بفارسی بن نامند و بحب الخضرا موصوف است و صمغ او را بفارسی و ترکی
سقز نامند و در علل البطم مذکور است اما درخت و برگ و شاخ او در اول اسیم گرم و خشک
و محلل و قابض و قطول پوست او محلل اورام و برگش بار و غرغره با سرکه جهت روبانیدن مو
و دراز کردن آن مؤثر است بطیخ بلغمه روحی است بفارسی خربزه نامند و هو نانی و تیش
ناشیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر و بقدر شیرینی مایل بحرارت و بهترین او شیرین که
آب ناذاق جرم است و بهترین ناشیرین او ملیون است که خربزه کوهک باشد و مثل سایر
اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب مولد و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی
و در برودت و حرارت معتدل و رطب دماغ و بدن و مفتح سدد و جلاء او زیاده از سایر
اقسام و مجموع اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ و ملطف
و رطب و مدر بول و مخرج غرو و شیر و مسهل الخ یا و رسد و مصلح حال کرده و قروح باطنی
و جالی آن مرخی احشا و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و آب
انار ترش و ناشتا خوردن مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و باغذا
کشفه مثل پنیر باعث سدد و بهترین اوقات تناول او ما بین دو طعام است که طعام اول
از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهت ورم تسکین ورم و در جهت ورم
صلبه و بابوز جهت کلف و آثار و ضماد مجموع او جالی جلد و جهت کلف و بهق و ضماد پوست او
جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو درم پوست خشک او
جهت اخراج حصاة و انداختن آن در دیا باعث زود پخته شدن گوشت بغایت آزموده
و یکمثقال تا دو مثقال از ریشه خربزه منقی قوی و ضماد او با عسل جهت قروح شهد بافع

و تخم او در اول گرم و در دوم تر و ملین و مبتهی و مفتح سدد جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و
اما وجهت سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی جهت البول
و جهت بلغم شدن فوق او و بجگر و مجاری بول و تسکین حرقه و خشونت قضیب که از جهت
حصاة بهم رسیده باشد و ضماد گوبیده خیر مغشی او و نیابت جالی بشره و جهت کلف و بهق است و
گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم بطیخ هندی بفارسی
هندوانه و بعربی دلاع و دابو قه نامند در اول دوم سرد و در اخر اول تر و مسکن حرارت صفراوی و
و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و ابا دباعسل و زنجبیل جهت قطع بلغم و باشیر جهت امراض سوداوی
و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و حرب و حکه و با سکنجبین جهت تفتیح سدد و ادرار بول و بریان
و سوداوی و مرقه و اعانه بر هضم و با شیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و رفع خلط ردی الکیفیه
که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و با رمان الزهر
و مضر معده سرد و مصلحش کلقند و عسل و قند و امثال آن در مزاج که صفرا بسیار غالب باشد
هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود مثل ابکه و در مبرد بدن مصلح
مورث ضعف باه و در مفاصل و امثال آن است و چون هندوانه را سوراخ کرده قدری
عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یکهفته در زیر سرکه آب دفن کنند ادرار مثل
شراب میکرد و اما مشتی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال
مانند تخم کدو است و قدر شربتش تا پنج درهم است و در اخراج حصاة و اخذ خربزه از معده
گویند مجرب است و مرهای پوست هندوانه بعسل و شکر جهت برسام و سواس و بهر بیهوشی و درد
سینه و ضعف معده که از خلط کراذا باشد و تقویت هاضمه نافع است بط بفارسی اردک نامند
از جمله طیور آبی و الوان مختلف اهلی و وحشی میباشد و در دوم گرم و در اول خشک و
مرطب بدطوبت فضله و کثیر الغذا و مشمس بدن و کرده و مبتهی و مصفی صوت و دافع ریاح
و مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم و مصدع و مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه جان
و سکنجبین و ضماد گوشت او با نمک جهت ثالیل و خاکستر پر و بال او جهت تحلیل خنازیر و ذبل

از جهت کلف و نمش و خنازیر نافع است و بهترین بهها و کرم و لطیف و ملین و محلل و با
قوت نافذه و جهت خناق و ورم لسان با آرد باقلا بمجرد و جهت سرفه شربا نافع و جهت ادرار
بول و ادرار مولد خون صالح و جهت خفقان مفید و تخم او غلیظ و دیر هضم و در افعال ضعیف
تر تخم مرغ و جهت دفع هزال و سرفه و درد سینه و کمر با جهت قطع سیلان خون و ذیحوشیه
او با سیلاب و روغن زیتون جهت زود بجر فرامدن اطفال نافع و پوست او با مروارید
و شکر و نوشادر جهت دفع بیاض چشم بغایت آزموده است و سنگدان آن دیر هضم و از
تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده و احشا است بطارخ اسم ماده تخم ماهی
است که هنوز تخم نشده و جامد او بقدر انگشتی و سایل او نیز میباشد مثل ریاد و بهترین
او آن مایل بزردی سیاه است که کسود او در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قشبه
ریه جهت کرده و سپرز و ریاح نافع و سریع النفعن و مضر مجرورین و مصلحش زنجبیل است
که بالخاصیه قطع تشنگی آن میکند و سکنجبین و ترشیها مطلقا و آنچه در کیلان تخم
ماهی را اشبیل میسازند قریب الفعل است بطراخیون بطارخ است بطیخ ذنی براو بواو جهت
بطیخ سندی و هندی و فلسطینی بطیخ هندیست بطرا پونانی اسم سنگلهاست بطرابانون
پونانی بمعنی کرفس جبلی است و آن فطراسالیونست بطراخوا پونانی اسم ضفدع است بطریون
پونانی خونوبرالشوک است بطیطس پونانی بیرج است بطسفا پونانی مومیانست بطارس
پونانی سرخس است بطراالاون پونانی نفط است بطینه بالست بطباط عصی الراعی است
الباء مع العین بعیر اسم جمل است بعوض بن صفیر است که بفارسی خاک پشنا مند بورم
سر کبیر جوانات است که خشک کنند و از سم منفرد باشد مثل سرکین کوسفند و شتر الباء مع الغین
بغل بفارسی استر نامند از فرط حرارت تولد نمیفاید و بندرت واقع میشود و مشاهده
شده و بهترین او دانسته که مادر بهر مادیان باشد و زبون ترین آنکه پدر اسب باشد و مادر
الاغ در هیم گرم و خشک و گوشت و جهت درد مفاصل و بیه او مسکن نقرس و عرق النساء و چون
با روغن زیتون دل او را طبخ نموده سه روز با اعصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانب

مرد میشود و چون زن سه مثقال از جگر او سه روز بعد از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل میگردد و
بدستور بول او همین اثر دارد و بدستور موی او و فرج چرک گوش بخور رسم او و مسقط مشیمه و
گریزانیدن هوام و همچنین بخور زبل او جهت گریزانیدن هوام و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون
ذکر او را با عفص کوبیده در روغن زیتون جوشانیده در موی بمالند جهت دراز کردن موی و سیاه نمودن
آن مجربست ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و ضعیف تر از و است بغرا غذای خراسانیست که آزارد
کنند خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب دهند و با فلفل که از سرکه و دوشاب و ادویه حار و گوشت
ساخته باشند استعمال مینمایند گرم مایل باعتدال و مشتهی و مسکن قی صفراوی و التهاب
تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و احتراز باضت و مولد خون صالح و بطی
الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است و مؤلف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده
و همین خاصیت دارد اش و ماجه دانش اگر اکه در صفهان آش بران نامند الباء مع القاف بقلة الحمقا
بفارسی خرفه نامند و بعربی آنرا رغیلم و بترکی بوغال صالی گویند بنا نش کمتر از ذرعی و اکثر او
مفروش بر زمین و ساقش بقدر انگشت و بسیار نازک و شکننده و برگش رین و مایل بسیاهی
و گلش سفید و تخمش سیاه و رین و طولانی در هیم سرد و تر و گویند در دوم تر است آب او مسکن
حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و جرب که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصا
و ادرار و فرو دن بول محرور فسان و دوا صبر و بواسیر و حرارت جگر و تبهای حار و دفع حب القرع
و درد مثانه و قرحه امعا و تبرید دماغ و درد سر حار نافع و ضماد او با روغن گل جهت صداع
حار و سوختگی آتش و اورام حار و با شراب جهت بثور سر و با آرد جو جهت مقدمه شقاق
قلوس و ورم چشم و ورم دماغ و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و اشامیدن
آن با دیوبند جهت قطع تب مجرب و حقنه او جهت درد انثیین حار و سیلان رضه امعا و جهت
و ضماد بخش جهت تالیل قوبتر از نباتات و نباتات و در هر دو صاحب امراض حار بنا
نافع و مضر باه و مبرد بدن و ضعیف الحرارة و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی
چشم و مصلح او مصطکی و گرمی و نفاع و قدر شربت از آب او بیست مثقال است و فرش کردن نبات

الباء مع القاف

الباء مع العین

الباء مع الغین

او مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیف تر و در بزر جهت قلع الطحال
و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قوی تر از نبات او است و گویند مضر تیر و معده بارده است و
مصلحش قند و قدر شربتش تا پنجدرهم و بدلش در اکثر امور برزقطونا است و بوی داده او قابض
و غیر بوی داده ملین طبع است **بقل الوحش** نوعی از بابل است و مذکور شد **بق** بفارسی چغندر است
در دوم گرم و خشک و با اندک سمیه و بوشیدن او جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سرخه
او با عسل جهت سعال مزمن و بلغم نمودن زنده او جهت رفع عسر بول و نفوخ او در مجرای بول جهت احتباس
بول و تفتیت حصاة نافعست و گویند چون هفت عدد او را از ثقب باقلی مثقوب بلع نمایند قبل
از نوبه جهت تبرید مجربست و طلاء روغن با آب او رفع اذیت گزیدن او میکند و چون زر بیخ
و نوشادر را با سرکه و جند روز در مکانی بخور کنند منع تولد او نماید و مجرب دانسته اند
بقم درختیست عظیم منبت اهند و زنگبار برگش مثل برگ بادام و گلش بسیار زرد و ثمرش
مدور مایل بسبزی و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه و شیرین میگردد چون دو سه
شب آنرا بخیسانند مداوی در غایت خوش رنگ میشود و از چوب او صباغان استعمال میکنند
قرنک یعنی مشهور است در سیم گرم و در چهارم خشک و بیخ در هم او کشنده است و گویند علاج
بدو نیست و زهر او جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه که قطع نزف الدم و غسول ایاما بلیغ جهت
نیکوئی رنگ رخسار و تقویه مفاصل نافعست **بقم** بضمها و تشدید قاف و فتح آن بلغه یمن اسم
هر زمانی است **بقس** بفارسی درخت شمشاد است برگش مثل برگ انار و از آن کوچکتر و سبز
رو ساق او سفید و شاخهای او پریشان و خزان نمیکند و گلش سفید و در غایت عطریه
بخش سیاه و مانند فلفل است در دوم گرم و خشک و برگش سم حیوان خصوصا اشتر و
نمادش شاره او با حناء جهت تقویه موی و در دسر و تفرق شعور که در استخوان سر است و با
تسفیدی تخم مرغ و آرد کندم جهت استحکام مفاصل و وثی دهن او و نطول طبخ برگ او جهت تبرید
معده مجرب و بخش قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب دهان و ضماد
طبخ او با شراب که مجرب عوام رسد جهت باد سرخ و نمله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع

آثار جلد

آثار جلد نافع و قدر شربتش از تخم تازه او که دانه را بیرون کنند تا یک اوقیه و از خشک او سه مثقال
است و مشکوفه او مقوی دل و دماغ و عروق او قوی تر از مشکوفه نارنج است **بقلة فرش** بهوتانی
نباتیست برگش شبیه بتر تیزک و از آن سطبر تر و تند طعم و ساقش مربع و گلش شبیه بگل بادرنج
و تخمش مانند تخم کتان و بخش مدور و سیاه مایل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی او شبیه ببوی
شراب و منبتش سنگلاخها است گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد برگش جهت جراحات عظیم
و تالیل منکوس و جذب بخار و بیکان از بدن و بخش محلل قوی و بخش با ماء العسل مسهل بلغم
و مرة السوداء و قدر شربتش تا دو مثقال است **بقلة یمانیه** نباتیست شبیه بکاسنی و از آن دبن تر
در کنارها میروید مایل بسرخی و بطعم است در تنکا بر و طبرستان را شکنی نامند و ابن
تلمذ گوید بخش شبیه است بتخم بستان افروز و قسم ماده سرخ مر است در دوم سرد و تر و ملین
طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی و شاننده حرارت غریبه و مولد اخلاط صالح و مسکن تشنگی
و سرفه حار و ضماد شرح مجرب و حکه و اورام حار و در دسر و خراج و قروح و درم چشم و تالیل و
قروح باطنی و غلیان خون نافع بطی الهضم و مضر مبرود بن و قاطع باه و مصلحش جوارشات
و بخش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حار و اورام شرها و ضماد امعند و مضر کرده و مصلحش
شکر و قدر شربتش تا سه مثقال است **بقلة حامضه** تر خراسانی گویند قسمی از حماض بزرگ است
بی ساق و از برگ کرنب کوچکتر و ترش مزه و در جای نمناک میروید در افعال مثل حماض و
مضر عصب و مصلحش عسل است **بقلة البراری** نباتیست از کاسنی بری کوچکتر و بخش بر روی
زمین پهن میشود و گلش تر و بخلاف قثابری که بخش بر زمین در رفته است و طعم این اندک
شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر نیسان میخزند و بخش شبیه بدانه بنه و در
اول سرد و در رطوبه معتدل و گویند گرم و خشک است مقوی احشا و معده و جگر جهت خفقان
و بوی دهان و تقویه اشتها و هاضمه و تب ربع و بلغمی نافع و در جامه خواب گذارنده موجب دیدن
خوابهای خوبست **بقلة الدماء** نباتیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ و از آن دبن تر و بخش
باریک و بر شبه و بیرون سیاه و اندرون سفید و اکثر منابت او در ارمنیه و بلاد مغرب و حوالی آب

دهر سال در بهار سبز میشود تا اواسط تابستان میماند پوست تخم او را میپزند تا مثل زفت میشود چون
به پیکان در حربها بمالند بهر حیوانی که بخورد و بخون او مخلوط شود در ساعت او را بکشد و در ایلس
بیض مغشر از پوست او را بجای کندش استعمال مینمایند و در نهایت گرمی و خشکی و سرد در هم او کشنده است
بقله خراسانیه بقله حامض است بقله الرمان بقله البرار است بقله مبارکه و بقله الزهر او بقله الذیه بقله
الحمقا است بقله الرجبه نرخانست و او قسمی از بادرنجبویه و مذکور شد بقله السانیر و بقله
فارسیه بادرنجبویه است بقله عربیه بقله یمانیه است بقله یهودیه هندبا بر دست و گویند قرصنه است
بقله الغزال مشک طرامشیع است بقله باره لبلابست بقله الانصار کرنب است بقله الخطاطیف
دواء الخطافی است و گویند عرق و صفر است بقله الفرس فودنج بر دست بقله ذهبیه و بقله الروم
بقار سطاخیس است بقیسیس بونانی بقس است بقسمات خبز الکلب است بقله الاوجاع بونانی
او را فالیانا مندیا نیست مغربی و بوادی افریقیه در طعم شبیه بانیسون با اندک تلخی در دوم گرم
و خشک و جهت درد شکم شخصی در هر زمان مفید است بقله الضب بادرنجبویه صحرائی است بقله وشی
نفاق است بقر گاو است و بهترین او گوساله یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوسفند
سه چهار طبیعت دارد و زرد او بهترین سایر الوانست گوشت گاو زیاده از یکساله در دوم گرم و در سیم
خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم نام مقوی بدن و سمین و
قاطع مواد رقیق و جهت اصحاب ریاضات و فتوق نافع و سبب تعفن خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل
و قاطع حیض و مسدد و اکثار او موجب فوت فجاة و مصلح او مهر آتشین و با عسل و سرکه و ادویه
حاره ملطفه مثل دارچینی خوردن و معجون سکنجبین و شربتها سوای خرما موافق است و مرواد
امعا و انتشار صفرا است و مدر بول و جهت یرقان نافع و خوناب کباب بجرب او جهت کشتن کرم گوش
و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دوم سرد و خشک و اشامیدن بکثمال سوخته او با آب سرد
مانع رعاف و با شراب قاطع اسهال و زردان و سوهان کرده غیر سوخته جهت نزف الدم و جلاء دندان

والنیام

والنیام قروح نافذ و سحج سوخته او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهت اخراج جنین و تقویت
باه و مدا و مثل او هر روز نیم مثقال یا سکنجبین جهت رفع سپرز مؤثر است و بهسا او در افعال مهر بیجوک
و زهر او تا چهار درم گرم و خشک و در مداجین جهت صاف کردن منی و اشامیدن او با عسل جهت جمله
و مرض اکثر و طلای او جهت قروح خبیثه و گزیدن جانوران و تسکین درد خرها و در قضیب و درج
و غلاف خصیه و تحلیل ورم آن و با بوره و طلای او بهم لبا جهت جرب متقرح و بورش و سبوسه سر و فرجان
با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اکتحال او با عسل جهت بیاض چشم و قطور او با شیر زنان
و شیر بز جهت جرب گوش و کرانی ساعه و جراحت گوش و با مرهم جهت منع جریان نخرها و غرغره او با
عسل و مالیدن در خارج جهت حناق و طلای او جهت قروح مقعد مفید و با نطرون و سندان خام
جهت خراز مفید و قضیب مجفف او را سوهان کرده با تخم مرغ نیم بریشت خوردن بغایت مهیج و مخور
شاخ او جهت گزیدن ایدن هوام و اسقاط جنین و مغرسا و او جهت تلیین اورام صلب و شقاق و
بواسیر و شقیقه و استخوان سوخته او مانع زیاده شدن اکل و اشامیدن خون او بقدر یکوقیه
گرم باشد کشنده و ضماد شوبا او جهت ملین اورام آن نهایت مفید و ضماد خون تازه او که با خون
حیض ممزوج کرده باشند جهت نقرس و درد مفاصل گویند مجرب است و در دست کردن انگشتری که
از شاخ جیل او ساخته باشند و در دست چپ کنند جهت رفع صرع بالخاصیه مؤثر است و چون
گوشت او را مهرا بخته و با خون او در شیشه کرده چهل روز تفتیش نمایند و یکتا مرتد اکرم پیدا
کند و کرمها یکدیگر را خورده یکی بماند نیم درهم او سم قاتل است و چون با بزر البنج قدری از آن
تفوح کنند بیهوش میسازد و گویند از موده است و خواص بول او در مطلق و سرگین او در احتشا
و شیر او در اعین مذکور است

الباء مع الکاف

بکا در خبیث مجرب و در مکه معظمه شبیه بشام
و بوکش از آن دینه تو و شرش از آن ادویه سفیدی که از این معجد از ماندن سرخ نمیشود علامات
دمعه دشام در دوم گرم و خشک و منضج صلابات و مسوال حبوب او در معده از جهت تقویت
و منع افات دندان و خاکستر او جهت النیام قروح و بوکش محلل ورم و تخش مقوی معده و جهت
و اورام بلغمی و سوداوی نافع است بکین لغه فارسی و بدرنج فرنامند از جمله بیتوعات در کنارها

میروید شبیه بدرخت سماق و شاخش زیاده بر پنج عدد نمیشود و مابل بسرخی و شیرداره و خواص اغصان
از جهت کوبیدن و برکش شبیه ببرگ کاج و بجبین و کلش سفید و در هم و تخمش شبیه بنباهدانه و او را حب
الفقد دانند در هیم گرم و خشک و مفتح سدد احشا و بجهت سپرز بغایت نافع و چون زن در سالی
یکمرتبه از آن تخم تناول نماید در آن سال حامله نشود و اگر هفت سال ادامت کند هیچ وقت حامله نگردد
بکام حب الاس است بکاین بهندی از ادرخت است بکردیشه غوشه است بکیر بهندی خیار شنبر است
بکری بهندی مغراست بکوتر نکن بترکی غلیق است بکاین بت بهندی خسک است بکابت بهندی بیخ کنا است

الباء مع اللام

البابونج اللام بلسان درخت است بقدر درخت سفرجل و برکش شبیه ببرگ سداب و از آن سفیدتر و در
بوی شبیه بآن و منبت او عین الشمس توابع مراست در طلوع شعرای یمانی صاق و درختها را شکافته
ابهای او که مثل صمغ منجمد میشود در روغن بلسان است و مؤلف تذکره ساکن مر میفرماید که بالفعل
معدوم است و از جوب بشام و سایر اجزا میسازند و بدستور بجای حب بلسان بشام و اطراف
میفروشند ضماد برکش جهت کزیدن عقرب و طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظ و قطور و طبوخ او
جهت درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور که سوزانیده باشند با سرکه جهت ثالیل و مرتبای پوست تازه
او با عسل جهت تقویه معده و رفع رطوبت آن نافع و چون شاخ و برگ او را بجهت و ابلغ با روغن
بجوشانند قایم مقام روغن او است و خواص حب و عود و دهن او در مقام خود گفته میشود بلیوس لغت
یونانی است بفارسی زیرو تخم بیاز نامند و بعربی بصل الذئب و آن مثل پیاز نوبر و تر نیست بلکه مثل
یک دانه سیر و پوست او سیاه و بجبین دار و متشنج و برکش مثل برگ پیاز و عریضتر از آن و در طعم و
بوی شبیه به پیاز و بترکی داغ سوغانی و در لرستان طرم نامند و بچشم از باران بوزک میشود
و اندک تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولات است و ابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است که جگر مطاول و
رنگش اغبرانی و زنان از و کلاه کوزه میسازند و چون تخم مرغ را با او بجوشانند مثل رماس رنگ
میکند و به پیاز نرگس سبه و برکش مثل کراث و کلش شبیه به بنفشه و طعمش با حلاوت است در اول
سیم گرم و خشک و گویند در آخر او نیز خشک است و مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن و
ضماد او بر کرد حوالی تضنیج جهت تقویه باه بدستور جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهت

تقویه

تقویه بدن که سست شده باشد و کزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ
جهت کمه تخت چشم و با ادویه مساسه جهت ثالیل مسامار تیز و با سکنجبین جهت سپرز لینه و با آب جوز
شکافه عضل و ناخن و با خاتون النوم جهت کلف بهق و آثار قروح و با سرکه جهت غرب و طلای بجنا و در زیر
خاکستر پاپوره را جهت نخالهٔ سر و زخمهای تازه و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه نافع و مولد اخلاط
غلیظ و مفرح عصب و مورث مغص و مصلحش کاشنی و شیرینا زه با عسل و ترشحی که در سرکه پرورده
کنند محرک باه مرطوبین و مشهی طعام است بلیلج ثمر درخت هندیست مایل باستدارة و بزرگتر از اغصن
شبیه بهلیله چهبی و پوست او رقیق تر از پوست هلیله و مستعمل پوست او است در اخر اول سرد و در آخر
دوم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسفر و قاطع
رطوبات و مصداع و بخار است جهت بواسیر و بوداده او جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال او جهت رمد مفید
و مضر مقعد و حوالی او سفل و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش اهلیله مقشر است بعدد
ثلث و گویند شکر و خیاشیر او و ثلث او مورد و سدس او هلیله سیاه است و چون روزی نیم درم
شکر و آب گرم بنوشند و مداومت نمایند جهت قطع سیلان آب دهان و تقویه باصره بسیار مفید است
بلوط بلغت طبرستانی دارمازی نامند و بفارسی بلوط گویند قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر میباشد
و مستدیر را بهش نامند و او از قسم مستطیل الذنب تر و درخت او شبیه بدرخت فندق و آن شاه بلوط است
و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و مولف مالایسع
سه قسم ذکر کرده و این اصوب است و در این صورت شاه بلوط نیز از اقسام او است و مستطیل دو
قسم میباشد یکی ماکول و دیگری الا بامرارت و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است
و امین الدوله از محمد بن احمد و او جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط
بار میدهد و یکسال اغصن شیرین ماکول او در اول سرد و در دوم خشک و تخم او در اول سیم خشک
نابت مناسب اغصان است و قابض و مفتح و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و ثوران الدم و جهت سحج و سلس البول
و تقطیر البول و قرحه امعا و خفقان و غشیان که از ضعف معده باشد نافع و ضماد او با بیضه خوک عکسو
و جهت ورم حالب و ورم بلغمی سوخته او جهت قلع ثمر و قروح ساعیه و حمول او جهت قطع سیلان رحم نافع

مسهل م

دو را با نیم درم م

مذکره م

ونان او ثقیل و مسدع و مولد سودا و مسدد و مصلحش سکنجبین و فند و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده
و بدلش خرنوب بطی است و درخت بلوط را جمیع اجزاء بارد و یابس است و درختهای بارد او یابس تر و در قطع
سیلان رحم و امثال آن نافع و برای او جهة التیام جراحت تازه و خاکستر چوب او حالی و ندان و جهة
اکله مفید است و چون بلوط را با نیم وزن او کندر بارد و غرز بستون سرشته مداومت شربت کنند قاطع
سلس البول و بول خون آور و ادرار مذی و منی و مجفف نازه رهی است و مجرب دانسته اند و آنکه در چین
سوختن چوب بلوط ظاهر گردد جهة خضاب ابرو بهتر بخط الحسن و جهة البلوط که پوست آن قبوض است
و بر مغز او ملاصق است تجفیف قوی در ادرار و جهة جراحات و حبس سیلان خون در طوبات شربا و ضمادا
و جهة فتق ضمادا نافع و بدلش کلنار است و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل او است و قدر شربتش
مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض و بس او کمتر از بلوط است و غذا اندک
غالب و با قوت جالینوس و مسمن بدن و مولد بیشکوه و مشوی او با شربه مبتهی و مهیج باه و مقوی بدن و قوت
رفع سموم نهایت مؤثر و در بسیار خواص ضعیف تر از بلوط و بقاح و اقسام بلوط مقرحلق و مثانه است و
مصلح آن بزنجبیل و قرفه و شکر و سکنجبین و چون پوست درخت او را مرتجه بخته و بکشب بموی کماد نموده
و قبل از آن با طین قموس آمیخته باشند بغایت سیاه کند جفت شاه بلوط در سمیت مثل شلتوک است **بلوط** پرست
الارض اسمیست مشترک بوکمار و بریس و بوریج بنا فی که برکش مثل آن کاسنی و بعضی منبت او در بکزارها و
بخت کولان که نوع تراسل است و اجود او سفید اندلسی است و طعم او شیرین با اندک تلخی و مزه و کرم در
در اول خشک و قاطع فضول و مفتح سدد اعضای باطنی و مدر بول و حیض و رافع علل سپرز و مصلح
جهة پاک کردن زخمهای متعفن و کوشت زیاد و منع زیادتی قروح نافع و قدر شربتش از یک درهم تا سه
درهم است **بلوطی** نباتیست برکش شبیه بوک سیر و سیاه لون و بدبوی و شاخهای آن مربع و سیاه و بدو
شاخ و برکش چیزی شبیه بپشم و کلش مدور و زرد و اغبر است گرم و محلل و ضماد برگ او با نمک جهة گزیدن
سگ دیوانه و بخته او را در زیر خاکستر جهة بواصیر مجرب دانسته اند و با عسل جهة پاک کردن زخمهای نافع
و در افعال قایم مقام فراسیون و دو وزن او بدل فراسیون است **بلح** بجاء مهمله ثمر درخت خرما است که
سبز بوده زرد مایل بشیرینی شده باشد و غیر خرما نامند و داخل اکثر طیوب میکنند در اول و دوم مرتبه

و در آخر از خشک و با عطریه و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع قی و صفراوی و اسهال مزمن و ادرار
بول و سیلان رحم و خون بواسیر و مقوی لثه و ضماد او ملصق جراحات تازه و مقوی عصب مسترخی
و خوشبوی کننده عرق و مدا و مت اکل او قاطع جذام و مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ و مولد ریاح
و مصلحش عسل و شربت خشخاش و بنفشه تر با و قدر شربتش دو درهم و جزو اعظم سنا و مزاملا است
و چون با او را با اربعه مجوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهة قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب
است **بلحنه** بحای مهمله بلغه مرغی کیاهیست که بر روی زمین منبسط میشود و شاخهای او با برگ مرخ
و بهم پیچیده شبیه بپیچیدن کرمها بیکدیگر و بر روی زمین مثل دایره مستدیر میباشد و گلش
سرخ و سفید است گرم و خشک و مقطع و محلل و غرغره عصاره او و طبیخ او جهة اخراج زلوی
که در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در رطب مستعمل نیست و ضماد او محلل اورم است **بلادر** بلغه هندی آم
خیار هندیست بزرگتر از خیار رکبر و تخم او تلخ و مضر جگر و پوست ثمر سیاه و اندرون او سفید مثل
بزرد و مستعمل تخم او است در آخر دوم گرم و خشک و قوت قابضه و مقوی احشا و محلل صلابت و عصب
و جهة فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جراحات جهة تحلیل ریاح
بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مبهی و غیر او جهة باد بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش تا یک مثقال
و مصدع محرور بود و مصلحش کشنیز است و مؤلف اختیارات بدیعی بل و مثل و فل الجزاء بلادر آنچه
و ندانخانست **بلادر** بلغه هندی است و بعربی حب الغرم و ثمر الغرم نامند و آن بار درختی است شبیه بشاه بلوط
و بهن و مستدیر و سیاه و مغز شش مغشو و در درون او مثل مغز بادام و شیرین و مابین پوست و مغز او ملو
از رطوبه سیاه و غلیظ که عسل بلادر نامند و درخت او بعد درخت کوکنار و برگش عریض و اغبر و
تند بو و خوابیدن سایه او باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست او
در سیم و مغز او در سیم گرم و در اول خشک و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و عسل او را مخلوط بروغن
کاو باید استعمال نمود و محلل و مسخن و ملطف و مفرح جلد و جهة امراض باردة دماغی و عصبانی و رطوبات
و نفوذ بحفظ و زهر و رفع رطوبات و ریاح و تقویة اعصاب و رفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه
و رعشه و حکه و اختلاج و قطع نالیل و وسم و سایر اسار جلد نافع و مضر محرور و محرق خون و مورث

بپوست دماغ وجوشش دهان ودیدن وجنون وسرسام وماالیخولیا ومصلحش روغن کردکان ومغز
کردکان تازه وماء الشعیر وروغن هندوانه ودو مثقال اوکشنیز وقدر شربتش از درم تا نیم
درم وبدلش بیخ وزنا وفندق وحب الاس وسدس لوقط است واکتحال او در چشم جهت بیاض
موی وبیاض در افراد خوبی وضماد او با ادویه مناسبه غیر مفرح جمیع امراض بارده نافع وبخور او
زایل کننده بواسیر ومسقط دانه اواست وبعوست بلادر مبتهی وجهت حفظ سیاهی موی بنابیت مؤثر است
خصوصا هرگاه با روغن بطم تدهین او کرده باشند بلسکی نباتیست بر شاخ وخشن ومربع وساق
شاخهای او دراز وبرکش متفرق شبیه به برگ وناس مایل باستداره وگلش سفید وتخمش صلب
وصلب در میان او مایل بکجی وجریانات شیرابا وصاف میکند ولهذا مصفی ادعاء نیز نامند کب
الفوی وحرارت وپوست او غالب وملطف وبیخ درم از جرم او وبدستر نیم اوقیه از عصاره او
جهت کزیدن افعی ومرتیلا نافع وقطور عصاره وآب مطبوخ او با روغن گل جهت درد گوش وضماد
با پیه خوک جهت ابتداء مخاریر مفید است بلبل مرغیست معروف بقدر عصفوری وخوش الحان در سرم
گرم وخشک وبغایت محرک باه وخصوصا بیضه ومغز او وسرگین او دیبا رجالی وباقیه وضماد
جهت زنگ رخسار وازاله کلف وشعر زاید اجفان وحول او جهت اسقاط جنین مؤثر است وخاکستر
پر او جهت التیام جراحت وخوردن خون گرم او جهت تصفیه صوت وشش مفید است بلور بلام
مشدد مفتوح سنگیست سفید وشفاف وسنگ وبفارسی بلور نامند اکتحال او جهت بیاض و
سبل وجرب وتعلیق او جهت ارتعاش اطفال وانخراب جسم مؤثر است بلوط الملک شاه بلوط است
ودر بلوط مذکور شد بلکس عدس است بلکش بعربی تین ابیض است بلوسیطون کلنار است بلخشک
بجیم وکاف فرغشک بلنطس بلنه اندلس نیز نامیده است بلسامن سوبنانی اسم بلسان بلسنی سوبنانی
حرف بالی است بلاسقین بلنه بربری جرف بربری بلاورعطینا است بلبون دیکون بفارسی اسم عرج است
بلطاون بقلی نامیده است بلغ یونانی بلیوسا سوریانی است بلواسه سنجراست بلاج لغلوا است بلاسیر
بسریانی بلیوس است بلخه بخاء معجمه مهراج است بلخاسف بزبخاسف است بلهر بلنه هندی باقلی است
بلیل مور بلنه هندی فلفلمویه است بلاده هندی بلادر است بل هندی بزرة الحماقه است بلی هندی

مسنون است

سنور است بلد هندی فراسیون است بلوت بزرگی اسفنج است بلاذ اودی بترکی حرف
الماء است بل شربی بشیرازی طراثیث است بلنک بفارسی غرا است بلاخوار بلنه تنکاج جوشیصا
بلیم بلنه دیلمی غالیسس است الباء مع النون بفتح معروف بنفشه فارسی است وبعربی فرنیا مندوبه
یونانی ابو در اول سرد ودر دوم تر است وگویند در اول سرد وتر است ومصفی در اول گرم وتر است
مسهل صفرا ومسکن عطش ومعدن خون وحیات جان وخفقان وعشی ومنوم ومحلل اورام
لطیف وجهت صداع جان وسرفه وخشونت سینه وحلق وجهت مثانه وبول ودرد گرده واحتباس
بول وذات الجنب وخناق وذات الریه وصرع اطفال وتولات وزکام نافع وجند روز مداومت نمودن
دو درم او تا چهار درم با آب سرد وجهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است دو مثقال سائیده
او با شیرخشت وشکر وامثال آن مسهل سریع العمل وسرشت او با شیر کلفند جهت تبهای مرکب بی عدل است
وگویند کاتازه فادزهر موست ونظر الطبیخ او جهت رفع بیوست دماغ واعضا وضماد او جهت صداع حار
واورام حاره وشقاق ودرد معده ومقعده مفید واکثار او موجب ضعف دل باعث کرب وثقل
معده وغشیان والتهاب تبهای جان ومصلحش انزروت است وبدلش بنفشه وبرگ خبازی ودر
سعال کلکاوزبان است وقدر شربتش از جرم او تا پنج مثقال در مطبوخ ناده مثقال وخوردن آب برگ
او با نشاستان شکر جهت قروح مقعد اطفال بغایت مؤثر وضماد آن جهت اورام حار والتهاب معده وجرب
وتنوء مقعد وجرب وحواره جسد وخشکی دماغ وسینه وسرفه ومریخی موذم کردن اعصاب وبقاء
وحفظ صحت تاخر ومکرر اشامیدن دو درم او بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس وضماد او با
موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت مؤثر وقطور او در احلیل جهت حرقه البول وحرارت مثانه وسوط
او جهت درد سر حار وبخور او مفید وبدلش روغن بنفشه است وقدر معین نافع جهت رفع سعال مجرب است وبجای
اسفنج با پنبه ابر وغن بنفشه الوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل آن سرد وطریق گرفتن روغن
بنفشه آنکه با کنجد مقشر ویا بادام مقشر در یک کوزه باسی مکرر کرده بمالند وخشک کنند تا مغز بادام وکنجد
سرنگین گردد پس او را کوبیده روغن بگیرند دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر طلی سی مثقال
کنند وبعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه نمایند تا رنگ وبوی بنفشه را بوداره مثقال

الباء مع النون

اسم یونانی و بمعنی ذو خمسة اصابع است و بنطافلون بنا بنیت شبیه بیخ کشت و شاخهای او مار بکرد
بقدر شبری و برکش شبیه برگ نعناع و در هر شاخی بچند دطرف نیس برگ او مثل ابره و کلش مایل بسفیدی
و زردی بخلاف ثلوق که کلش مایل بسرخی و مارق است و برکش شبیه برگ زیتون و از ان رنگ تر و چون
بدست بالند بوی او با عطر شبیه بود باشد و نبات او قریب بدرخت انار و نبات بنطافلون بقدر
او میشود و در شاخهای او بصلابة شاخهای اثلق نیست و ثمر ندارد و اثلق را بزری بقدر فلفل
میباشد و منبت هر دو نزدیک ابها است و بیخ بنطافلون مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعة
است و جمیع اجزاء او در حرارت قریب الاعتدال و در سیم خشک و بعضی در دهم گرم دانسته اند جهت
قوی دماغ و حدت و محلل و تریاق سموم ادویه قتالة و عصاره بیخ او جهت اسهال و در جگر و
شش و زهره اسدا و مفاصل و عرق النسا و صرع و غرغره او را جهت خشونت حلق و درد دندان مجرب دانند
و ضماد بیخ جهت تبخ زیاد و قروح خبیثه و طلاء مطبوخ او و سرکه جهت خنازیر و اورام صلب و حمره و آن جنس
بواسیر که دانه او ظاهر باشد و جهت نافع و سه مثقال عصاره بیخ او جهت سموم ادویه و نادر و مثقال
از برگ او با ماء العسل جهت تب ربع و غب غیر خالص تب بلغمی و ملاء و مستسقی و قیراط عصاره برگ
او جهت یرقان مجرب دانسته اند و ضماد نمودن او جهت قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهت
قیل الامعاء و با نمک و عسل جهت جراحات و نواصیر و داخس و زهره او جهت السنام جراحات بقاء
مفید و افتراش او باعث تقلیل احتلام و سعوط او جهت خدر است و چار پایان که بعد از سعوط
انمقدار حرکت دهند که عرق کند مجرب یافته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از یک
مثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زهره و چون برگ چهار عدد
شاخ او را جهت تب ربع و برگ سه شاخ او جهت غب و دو شاخ جهت تب بلغمی و یک شاخ جهت تب یومی
بنوشند با الحاصه رفع میفاید و چون یکماه هر روز برگ یک شاخ او را بخورند صرع مزمن را رفع
میکند بیخ بلغمی کبیر یعنی کوچک و کوچک جهت علاج او و تسمیه بفقیر کوچکی و ان بنا نیست برکش شبیه برگ
مادر عنبوبه و غلیظ و مشقق الاطراف و ساقش غلیظ و مانند پنج چیزی بر او ظاهر و ثمرش را
علاقهای مثل اکه در تحت او را و شبیه بگل انار و مملو از تخم غیر مدور شبیه بحبه و بسیار از ان کوچکتر

دقیق

وقسم سیاه را کلش بنفش میباشد و قسم سرخ را کلها مایل بزردی و قسم سفید را کلش سفید و مستول
در شرب سفید و است و بعد از یکسال فوق کرمیشود و اقسام او سرد و خشک اند سیاه او در چهار
و سرخ در اخر سیم و مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضا و مانع نزلات و مراری
و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضماد عصاره او با ارد جهت
اورام حار و درد گوش و چشم و با شراب جهت نقرس و ورم خصیه و پستان و طلای ابا و بعد از کندن موی
مانع روئیدن ان بشرط نکرار و مطبوخ او و سرکه و ثلث ان افیون مجفف قروح و طلاء رماد او با ارد جهت
و زنجبیل و عسل بهترین ادویه درد معده و شرب و مجرد او قاطع نزف الدم و فیلا و با انجیر بهترین ادویه
بواسیر و امراض مقعد است و چون برگ شاخ تازه سبز او را در عصابه طبخ دهند بنا بیت مستمر اعاده
اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن سه چهار عدد برگ او با شراب رافع تبی است که تا خرارت
و برودت هر دو باشد و بمجرد او جهت تجویف دست نافع و شش قیراط او جهت نفث الدم و سرفه و ضماد و کش
جهت اکله استخوان و طلاء بخته او با زرده تخم مرغ با پیه جهت درد مقعد و کچ زدن و خصیه نافع و با ارد نافع
جهت منع برگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و فرنجه او جهت قروح رحم و رطوبات
ان مفید و بزر الیخ جهت سرفه و نزله و نفث الدم و تسمین بدن و با ماء العسل و سم و زدن اشخاص جهت
منع ادرار حیض و نزف الدم و سایر اعضا و با افیون جهت رفع بخار او و سنون او با قطران جهت درد
دندان و اکل ان مجرب جهت کرم دندان و مضمضه طبخ او و طبخ بیخ او جهت درد دندان ضماد
جهت درد مفاصل مزمن نافع و قدر شربت از سفید او از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او تا شش قیراط
و از سیاه او تا چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون و مورث سدر و رود
و خناق و جنون و مصلحش عسل و انیسون است و روغن او که بزر الیخ سفید را کوبیده با اکه خرد کرده
در افتاب اندک خشک نموده افشرده باشند و ذهبین او جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه سعوط
جهت رفع بیخوابی و درد سر حار و قطور شش جهت درد گوش و چون اشج جهت صلابة رحم نافع است و چون
بزر الیخ را با نصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده و روغن بکنجد در هنا نافع تریاق سرسام و
مالیخولیا و سواس و تندی نفس است شربا و تدهینا و سعوطا بندق مرهبا زفند و فارسی است

و بعد چلوز نامند در اخر اول گرم و در اول خشک و مبهی و مقوی امعا خصوصا امعاء صایم و زیاد کند
جوهر دماغ و قلیل الغذا و بگویند او با ماء العسل جهت سرفه مزمن و بو داده او را اندک فلفل منبع تزاید
بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال کلیه و حرقة البول و تقویة باه و سموم بارده
و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته او با پیه و روغن با سوخته جهت داء الثعلب و مار و غن زیتون چون بر یافوخ
اطفال عالیند جهت امن و چشم اطفال شیر خوار و سرخی موی بغایت نافع و موثر است و اشامیدن او با
انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم اغذیه و با شکر و عسل جهت سرفه و کفاشتر چهار عدد او
در چهار رکعت خانه بجنین نگاه داشتن او با خود مانع کزیدن عقرب و مولد ریاح و اغاظ مزها
مضر معده و مهیج قی و مصلح شماء العسل و فانید و سکنجبین و جلاب و بدلش مزکر دکان و حب الصنوبر
و قدر شربتش تا بیست درهم و چکانیدن مصنوع او در چشم جهت ظفره و پوست سبز او بغایت قابض و در
دانه او حابس اسهال کهنه و جفت او بدستور و غن او گرم و خشک و جهت سرفه بارده و درد سینه و
جگر که از برودت باشد و تنهیین او جهت کزیدن عقرب و تیلا نافع و مضر معده و مصلحش میبه است
بندق هندی جهت استرخا دانه ایست بقدر فندق و پوست سیقلی و صلب با رقت و شفاف و تیره
رنگ مایل با بنفشه سبزی و مغز او سفید مایل بزردی در اخر و دم گرم و خشک و مقوی هاضمه و معده
اعصاب و اعضای مسترخیه و جگر سرد را و ضماد او قاطع رطوبات و تراکمات و جهت فالج و لقوه و
هیضه و صرع و ریاح غلیظ نافع و مداومت او بغایت مهیج باه مایوسین و عصاره او مسهل
سودا و بلغم و زرد آب و صفراء جمیع بدن بی اکراه حتی اینکه باعث رفع برص و کلف و نمش و بروفان
میکردد و مجدد قیراط او با شراب یا سکنجبین رافع قولنج و یکمثقال پوست او جهت کزیدن عقرب و
تیلا شربا و ضماد او جهت تبرید و اسهال و هیضه شربا و جهت صداع و شقیقه و ریح سیلان و غشاء
و لقوه و فالج و صرع و سدد و ریح الطحال که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفل او
بخور پوست ملاصق مغز او جهت جنون و ام صبیان و ضماد او با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت
و صرع اطفال و اکتحال طبیخ او با سرمه جهت رفع احولی و نزول آب و در درهم از بیخ درخت او جهت دردهای جنب
با درد و ریو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز او جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم او جهت درد

رحم نافع

رحم نافع و قدر شربتش از نیم مثقال است تا یکدرهم و چون در هر یکمثقال او نیم دانه محموده مخلوط کنند
در اسهال بغایت سریع الاثر کرد و در هر گاه دو درهم او را بکوبند در سکنجبین با جلاب مدفع بخبث اتلاف
آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر و گوشت مرغ طبخ بلیغ داده مرقی او با قدری سمو نیا بسرشند باعث
اخراج اخلاط مختلفه میکردد و در انتفاع و تعدیل اسب بنک پوست درخت خوشبوی شبیه بپوست
درخت توت و گویند پوست درخت امغیلان بمعنی است و اکثر اعتقاد آنکه بنک اسم نوعی از هندی
و در اسم مشروح گشته در اول گرم و خشک و از عطریات و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع اسهال
صفراوی و غثیان و مبتهی و مدر بول و جهت طحال و تجفیف رطوبات نافع و طلاء او مانع عرق و
خوشبو کننده آن و قاطع رایحه بوزه و منقح جلد و رطوبات تحت آن و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش
آس است بنفشه دانه ایست شبیه بعدس و از آن مالیده تر و بیشتر از ی مشکو کویند قسمی از حلزون
بسفیدی و تدویر او نیست سرد و خشک و باعتدال قابض و در خواص مانند عدس و ضماد مرخی فتق
و اسهال و زرد او جهت قروح ساعیه نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش دوغن است بنات وردان
حیوانیست سرخ لون و بر او رقیق و در حمام و قریه ایها و جایهای نمنمه میباشد و بعضی او شبیه
لوبیا است در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و اشامیدن سوخته او تا یکمثقال و نیم باعث احتباس
بول و رفع سموم و اسقاط مولد جنین و عسر النفس و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ جوز
او بروغن زیتون جهت درد گوش و با صافه موم و زرده تخم مرغ جهت درد رحم و کرده و احتباس بول ضماد
بغایت مفید و چون او را با فرمانا و اندکی افسانتین که بفارسی ساس گویند و با روغن زیتون بمرهم
تا مدت اکر در جهت بواسیر و اورام مقعد کویند مجربست و با انجیر جهت قروح ساق نافع و بعضی او جهت قروح
مذکوره بی عدیل و مجربست و خوردن او با ماکولات موجب شهوت و در زنیخ و نوشادر باعث کویند
او است بن بسکون نون مرتی است بن بتشدید نون بلغت یمن اسم فهو است بن بفتح با و سکون
ثانی بلغت فارسی اسم جهت الخضر است بنج جبلی مروحی شوکران است بنفسه بلغت اندلس اسم خرفطان است
بنیر سبستان است بنفسج الکلاب شابانج است بنات الرعد فطر است بنات النار انجر است بنج شکروان
بلغت فارسی اسم لسان العصافیر است بنجران بونانی بورق است بنات الشیخ هدهد است بنا است بلغت

فارسی علک البطم است بنجنگشت بفارسی انامل است بنطا دقطران اسم یونانی او است و بمعنی خمیر
اصابع ج بنطافلون یا بنطافلون یا بر اسم نامند بنداوش بلغة تکابر نبتل است بنطاطلوس یونانی
بنطافلن است و بمعنی ذو خمس اقسام بنطاطانیس یونانی بمعنی ذو خمس اجنحة و اسم بنطافلن است بنکاکا
اسم سریانی جسفاغ است بنکی اسم هندی باربخا نست بنوسا اسم هندی منتج است بنوولا اسم
هندی حب الغطی است بنا اسم هندی مزداست بنیرماده اسم فارسی انقوزا است بنیرک اسم فارسی خیار دست
بنیر بفارسی جوز است بنیرخرما بفارسی جمار است بنید بفارسی قطران است بنیروانه بفارسی حب
الغطی است بنشه سرای اسم فارسی شاباخ است بنفوق اسم ترکی قطران است بنکهنا اسم فارسی قیصوم است
بنک اسم فارسی قنب است بهندی بهنگ مثلا تو اینرا بر اسم نامند بنیرکی بسانی اسم فارسی ملوخیا است
بنکو دشیرازی بزقطونا است بهنی اسم هندی حاوسپند است بنکوه بهندی حضض است بندری
بهندی ساقلست بنیروجن بهندی طباشیر است بندنکر بهندی سارا نست الباء مع الواو
بوزیدان بخی است سفید و اطول از انکشتی و صلب و صمغ و با خشونت و بعروق مستحل نامند و ان نوعی
از مستحل است فرق میان دو نوع خطوط اکثر بوزیدان است بخلاف مستحل که عدیم الخطوط است و
کویند بعد بر بیست و فرق میان هر دو و حلاوت بوزیدان است و تعفیر کن دارد و شدید بسوی بحاست
در اخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و محرک جماع بالخاصیه مسهل ذرد اب و ملطف و
تریاق سموم بارده و سمی و مفتح سدد جکر و سپرز و منقی معده و عصب و مسقط جنین و جهت استسقا
و رفع کرم معده و اذابه اخلاط غلیظه و درد مفاصل و نقرس و با فودنا جهت بواسیر نافع و مضر
انثیان و مصلحش عسل و خردل و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دو وزن او زبیب سفید و کویند
بوزنش دج و در تریاقیت نیم وزن او زرنباد و زراوند طویل است بوش دربندی قرصی است
منحلل که از نباتی ترتیب میدهند و ان بقدر شیری برکش مثل بوی حنا و تخمش مدور و از نشاء
دانه کوچکتر و مایل بزردی در دوم سرد و رادع و ملین و طلای او جهت اورام حار و تحلیل
و منع زیادتی ان و اوجاع حار و نقرس و مهدی و صداع نافع و بدلش شایان مامیثا و مضر
بونیون بونانی نباتیست ساق او بقدر انکشت و برکش شبیه بیرک کرفس و لطیف تر از ان و کلش شبیه

بکلش

بکل شبت و تخمش بزر و خرشبو در دوم کرم و خشک و منذج و جالی و مفتح و محلل ریاح و مضر
و مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و مستعمل برکه تخم و عصاره او و جهت کرده و مثانه و سپرز
نافع خصوصا با ماء العسل و ضماد او با شراب و نمک جهت خنازیر و حمل او جهت اوجاع کرم معا
مفید و مصدع و منقی و مصلحش عناب و شیر تازه و قدر شربتش تا یکمثقال و از تخمش نیم مثقال اولی
کنده است بولامونیون بونانی قسمی از نخله است و کیاه او ان مابین درخت و حشیش و شاخ او با برای
و بسیار شعبه و برکش از برکهای سداب اندک تر و کنده و بواطن شاخها چیزی مستدیر و کوچک و در ان تخم
سیاه و تخمش شدید بدبوی و سفید و دراز و باصلابه و تلخ و منبت او در میانهای درخت و کوهها
و مستعمل بیخ او است در اخر دوم کرم و خشک و لطیف و مجفف و جهت درد و رک و قرحه امعا و با
سرکه جهت صلابه سپرز و با شراب جهت کزیدن هوام و با آب جهت عسر بول و عرق النسا و با شیر تازه جهت
نفث حصاة نافع و سه قیراط او را چون ناشتا بنوشند هر کزا و را عقرب نکزد و مکر انکه عقرب
را بکشد بر باید تا نیاشامد تا او را نماید تعلیق او مانع کزیدن عقرب و مضع او جهت درد دندان با برد
نافع و ضماد او بر انثیان محلل ریاح ان و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر معده و مصلحش عناب و بدلش
بادزهر است بوره بفارسی بوره نامند و ان نمکی است که از اجسام شور نمک متولد میشود و اقسام
میباشد سرخ او را نطرون و سفید سبک بر سوراخ را ارمنی و بسیار سبک شبیه بکف باران
بنفشی و صلب را فریقی و زیدی و سفید سنکین را بوره الصاغه و معمول انرا کراس و اخیر او را
بوره الحنا زیر و سفید رقیق کف مانند غیر صلب را و مرمی کویند و مصنوع او یکی از درخت
غرب که بطبخ او را غلیظ کرده قرص میسازند و این بسیار خفیف و سفید مایل بسوی غبر
مایع است و مسمی بوره القلوی و یکی از زجاج و قلوی است که بالسویده ساشده تسقیه باب
قلی میکنند و بعد از تسقیه در اب مذکور میجوشانند تا بجامد احمر او مرسد و این بارزانه است
و تنکار از این قسم بعمل می اید و بهترین اقسام او ارمنی و منذج و بعد زیدی است و رسیم کرم و خشک
و محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و اشامیدن ارمنی و قاطع اخلاط غلیظ و مسکن مغص
و رافع قولنج و مهیج باه حتی طلاء ان و مقلی سموم و با نیم وزن او زبیب کرمانی و ماء العسل

برک ج

خارج

الباء مع الواو

باطیخ زوفا و امثال آن جهت تحلیل ریاح و با آب جهت رفع سم فطر و ذراریح و با نبیذ اعداد جهت رفع سمیت
خون کرم کاو و تحلیل خون منجمد در معده و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و
با آب و روغن زیتون جهت قولنج بادی و ضماد شق جهت ازالهٔ جرب و حکه و اوساخ بدن و بر ضرس نیکوئی
رنگ رخسار و با روغنهای گرم جهت رفع فولوز و قشعریره تبهای بلغمی و سوداوی و با بخور و خوک
جهت گزیدن سگ دیوانه و با بیدار رک جهت کشودن دمل و با انجیر و سرکه کاو جهت استسقاء
و با روغن بابونه جهت ادرار فرمودن عرق و ضماد او با روغن بر ناف و شکم و شیر بز نیک
اشتر جهت شکسته شدن کرم معده و اخراج آن نافع و طلاء او با روغن زیتون ذکور و عانه نبات
نعوظ با عسل نیز همین اثر دارد و با ادویه مناسبه جهت فالج و التوای عصب و فطور او با شراب
آب جهت سدهٔ گوش و درد آن در طوبه و روی و طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال
او با عسل جهت بیاض و تقویه باصره و غرغره او با سرکه جهت اخراج زلوی حلق و ماندن شتر بر آب
او جهت خراز و با روغن بنفشه جهت کرم گوش و فرنجمشک او جهت رطوبه رحم و احتباس حیض نافع و مفید
معده و محرکی قوی و مسطح مصطکی و صمغ عربی و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و از قسم سرخ او از
نیم تا یک درم و بدلش یکوزن و نیم و اغلب است مداومت استعمال او بره موجب سیاهی لون و ریشه
او بر موی باعث قوت او و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع دانسته اند و اهل صناعت را اعتقاد آنست
که چون او را با پاسمن مضمضه کرده سفال بسوزانند و تا نه مرتبه تکرار عمل نموده پس با حنظل
تقطیر کنند از آب عطر حال جمیع احساد و تنقیه اوساخ و الحاق و ضع بشریت ایدو و جهت تبیض
بول الابل رصی است که از سمین البر و بول شتر ترتیب میدهند و از بر مکخیز جهت الصاق
جراحات خبیثه حیوانات نافع و بغایت کرم و خشک و در امراض باره بغایت مؤثر است بول از
جمیع حیوانات گرم و خشک و حالی است و تفاوت بحسب امزجه مختلف است و بول انسان و بعد از آن
از سایر و بعد از آن بول شتر و گاو است و چون هر بول بجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد
جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف عمل است و بول انسان جهت قروح عمیقه و رطبه
و ساعیه و حکه و جرب و حرکه و خراز و سعفه و آبله و منع زیادتی خبیثه و شوره پوست و بر کدهر هم

بر سر

میرسد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را بشویند و داء الثعلب و بر ضرس و
جلد و اشامیدن او جهت دفع فساد هوا و گزیدن جانوران و سموم ماکل از نافع و مداومت او
صباح بقدر دو دانگ جهت رفع سیری و بعد بول و شستن و مقعد بول کرم جهت درهم آن در مرض آتشک
شستن موی با او مانع ریختن و قساوت و سرد و حقنه او جهت معض و حمول و ثقل بول با روغن جهت
درد رحم و قطور او جهت کرم گوش خصوصاً که در پوست آماده کرده باشند و با روغنهای گرم چکانند
و اکتحال او جهت غرب و رمد و طلاء با صبر و مطبوخ او در طرف مسن با عسل جهت قلع بیاض که از جهت
بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر رزک با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزول الدم اعضا مفید
و اشامیدن بول اطفال تا بالغ جهت تعسر نفس انتصابی و طلای کف او جهت ثالیل مؤثر است و بول گاو ماده
بغایت جالی و جهت روح اطفال و نواصیر و از کاو نیز جهت درد معده باره و بواسیری و امراض
جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو با خردل و بول گاو جهت خنده مجربه دانسته اند
بول خوک جهت قلع بیاض عین و بر بوانیدن سنگ کرده و مثانه بغایت بعید بال است و بول خر جهت درد
گوش و بول بز با سنبل الطیب که در دو قدر بول جمل منقال باشد جهت استسقاء لحمی و قطور او جهت
درد گوش و طلای بول سگ جهت ثالیل و بول شتر جهت درد چشم و سده آن و استسقاء و صلابه سپرز
و تقویه باه و امراض باره احشا و قطور او جهت جراحت گوش نافع و بول حمامش با مرصاد و صبر جهت
درد گوش با بر دجر تجربه است بولا جبر با و بافلی است بولو و بوس بروی خرس است بولوطا و قیطن سپید
سلق الماء است بولوطا رجوس هونانی بر سیاوشان است بوصیرا فلوس است بولوسیتی هونانی
ابلاب صباه است بوتی قنطوریون غایظ است بولوقیمن هونانی در صمغه است بوغاصی هونانی لسان
الثور است بوت هونانی در حق است شق شبیه بزعرور و ظاهر او رخت کند پس طبری باشد بوطل اسم
خرفه است بوبانس فلفل و است بوسفاس نرفه یابس است بوطیس هونانی مرقشیثا است بوقیصلا
دردار است بوشاد شلجم است بوحا هندی پیش و مش است بولوخودیون هونانی بسفایج است
بوزیاد ادرج است بوطانید فاشرا است بوادر اسم اصطلاحی نیز بقول مشایخ قند و زرک شانم
و ترشی کو است بورقا الغرب بورق الکتان زیره بورق الصاغه از اقسام بورقند و در بورق ملکوت

بوکر بهندی تبن است بوبچا بهندی اسم تمر است بوره سلماسی اسم فارسی نطرون است بوره سفید
اسم فارسی بوره رومی است بول بهندی اسم مرصافست بولبای فارسی اسم هندی درواست
بوم اسم عربی جغد است بوف بفارسی قسمی از جغد است که بیرکی سار و فوش گویند بوکه بهندی اسم
کلیه است بوسی و بوره بهندی نخاله است پل بهندی بقلة الحمقا است بوی مادران بفارسی بوی جات
است بوست اسم فارسی قشر نباتات و جلد حیوانات است بوست کشت هندی اسم فارسی دبل بوست مار
بفارسی سلخ الحیة است بول بزکوهی بفارسی سلاجه است بوزنه کوهی و جوئی بفارسی فوزنج جبلی و
نهری یا مند بوتیمار بفارسی شفیق بوبست بهار خرمای ماده کذا است بوره اسم فرد است
بوزنه صحرائی اسم مشکط امشج است بوست بیخ درخت در شل اسم ارغیس است بوزنه بفارسی
اسم فرد است بوزیوکی جغد است بوزقی وزن بالنی بترکی دلفین را نامند بوی نوز اسم ترکی در بوست
بوزاد بترکی اسم عجلست بولاد قسمی از خدید است بودله اسم ترکی حنظل است الباء مع الهاء
بهمن بلغه فارسی اسم بیخی است مثل زرک و با اندک صلابه و کج و با خشونه قلیلی و ناسوار و با عطریه
و سفید او را ظاهر و باطن سفید و سرخ او را ظاهر سرخ و از باطن و منبت او کوهستان و نباتات او را
ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و بر کنار مثل ابر الجاص و منبت قفار ناک و کثیر البذر و
سر ساقش بر کی هندی با هم پیچیده و بیکل و در تموز میرسد در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و
گرم و تر و هر دو مقوی باه و مقوی دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین جهت
خفقان و سنگ کرده و مثانه و بر قان و ضماد او با نمک نفع و عسل جهت نیکو کردن رنگ رخسار و
کلف و طلاء او جهت کشش قمل و خوشبو کردن موی سر و فرنجمشک او با زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبو
کردن او نافع و اشامیدن آب طبیخ مهرای او با شکر در چهل ناشتا بغایت مسمن خصوصاً با بادام
و نخود و مضر سفلی و مصلحش انیسون و کثیرا و قدر شربتش از جرم او دو مثقال و از آب او تا
و قید و هر دو بدل ایکدیگر و بدل ام دو و بوزن او و هر دو نصف و لسان العصافیر و بدل الجراد
در نیخ است و سفید او در نباتات است بهمن کوه بلغه هندی از قول امین الدوله صاحب جامع کل
کیاهیست در هر شکل شبیه بانجدان و از نباتات انجدان بزرگتر و مایل بسرخی و بیرکی و طعمی و بوی بابونه

ندارد

ندارد و مخصوص بلاد هند است و بوجس را اعتقاد آنکه سرد و تر است جهت شری صفراوی و حمره
و حمیه نافع است و اهل صناعت از آن خواص بسیار ذکر نموده اند و بدل شری که بدل انجیر امیدانند بهی
نباتیست شبیه به نبات جو و از آن کوتاه تر و باریکتر و خوشه او شبیه به شیلم و منبتش مواضع سایه
ناک است و سرد و خشک در دوم و بسیار قابض جهت اسهال نیز و نزول الدم که مرض البثر باشد و
سلس البول نافع و قدر شربتش دو درم مسمس و چون در ابریشم ملون بر کی سرخ از عراق یا در شال سرخ
بسته بر عضوی که خون نزف کند به بندند در قطع خون مجرب دانسته اند بهشت اسم شاه بلوط است و
مقل نارین را نیز باین اسم نامند بهراج بید مشک است و در خلاف مذکور بهره و بهرمان بفارسی اسم
کل عصفر است بهترالحمر خراز الصفرا است بهار اسم صغیر الجوز است بهرمان صاحب جامع تمیز کرده
اسم فارسی یاقوت است بهج بوزیدان است بهر اسم فارسی سرخ گل است بهار درخت خرما اسم
فارسی یاقوت است بهاذنسم نرخها اسم قصور است و در اکثر نامند بهرات صورات هندی دوغ از
بشر و در اجا مذکور است بهر هندی غنم است بهین هندی بلیله است بهلا هندی لسان
الثور است بهوکبیر و بهدی بوث هندی سعد است بهلانو هندی بلاذر است بهرت هندی
ذئب است بهتکوی هندی زاج است بهین چهر هندی فطر است بهین توبه هندی سنا مکی است
بهند هندی قند است بهول گل سرخ است بهوبو هندی بهل است بهطاه هندی است بهارنگی
اسم هندی برنگ نیلوفر است الباء مع البا بیض مراد از مطلق او تخم مرغ خانگی است و حرارت
هوا مفسد او و حافظ او از فساد در رنگ کاه داشته است و بهترین او بفرا مفید است که در همان
روز از مرغ متولد کرده باشد و نیم پرشت او و معتدل بزین اغذیه و مایل بکوچی و مرکب القوی و پوست او
در اول دوم سرد و خشک و سفیده او در دوم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل
الفضول و مولد خلط صالح و مهیج و مقوی دل و بدن و جهت خشونه معده و درده و مثانه و زخم
کرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حار جیده و اصلاح آن و مقوی شخصی که خون زیاده از نفع
شده و ضعیف کرا فصد بهم رسیده باشد و موافق مزاج سوداوی و مخنا و در سرکه قابض طبع و مانع
ریختن مواد بعده و باسماق و مازو و دانه مویز و انکه و اشامیدن او جهت اسهال مراری و با مصطکی

بیچه بسیه و بیدانه که در دوا از آن بر دو قسم است مثل
زنگ طلا نقطه ای شود و بعد از آن کلیه بر طرف
دیگر اگر بر بیرون کنند بجای قند از آن بر آید

رمانند اجزا در شکم و با تخم ترب و فلفل سفنقور و دشاره قصب کاوکوهی و پنیر مایه شیر و زیتون
با ه بنابت نافع و خوردن زرده خام چند کزیدن مار و جرعه مثانه و تصفید صوت مفید و مضر معده
و اکثار مداومت آن مولد حصاة کرده در بهق و کلف و بسیار بخشاد و بر هضم و مورث قولنج و مطلق
ادویه حار و آب کامه و نیم بخته او در مزاج اطفال نابینا ضیاء بیشتر و با کندر اجزا سرفه و با تخم کتان اجزا
ضیق النفس و با اندک عکر کندر و انزروت اجزا تسمین بدن بعد یل و مادم الاخوین اجزا تغیر و با قلقند
و کهربا اجزا سیلان خون و تسدید نوتا بخرد و قیح و با نیم مثقال جرم لاک در زکران نمو نامند و
الآن را با استحکام میدهند اجزا قطع سیلان حیض و در رحم مجرب و ضماد شیر با روغن گل و با بونه
اجزا ورم چشم و انثیین و مقعد و با موم و روغن اجزا تلیین اورام و اعصاب و طلای مختبا و با زعفران
و روغن گل اجزا ورم بواسیری که در مقعد و ضربان آن و ضربان چشم و با عسل اجزا کلف و آثار سیاهی
و با روغن بنفشه اجزا اورام حاره و با مرو زعفران اجزا جرب و رمی که از خون غلیظ بهم رسد و بتنهائی
اجزا شقاق سفلی نافع است و سفید تخم مرغ مینوی خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر
هضم و خوردن زرده با سفید موافق مزاج و اشامیدن او با ارجو قاطع نزف الدم
و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد او اجزا ورم چشم و جراحت مقعد و قروح خبیثه و سوختگی آتش
و آب بسیار گرم و منع ابلگردن آن بر شیر اجزا منع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قابضه اجزا منع
قطع خون و رعاف از بینی و دماغ آید و با کندر اجزا جرب طلا کردن منع نزله چشم و بدنهای لاغر
و مسدد مسام و اجزا اورام حار نافع و حقنه او با اکلیل الملک و امثال آن اجزا فرجه امعا و بیهود
اسهال مراری و حول او با روغن گل اجزا ضربان مقعد و رحم و اکتحال او اجزا تبرید چشم و منع بخار
مواد مفید و با کافور و بزر البنج اجزا صداع حار مجرب است و پوست تخم مرغ عجالی و مجفف قروح و قاطع
رعاف و جرب و حکه با صدف اجزا بیاض چشم و نفوخ سوختن بقدری که سیاه شود و قاطع
نکرد اجزا رعاف مهلک مجرب و سوخته مکلس او که مانند آهک سفید کرد و با عسل اجزا قلع بیاض چشم
بنابت سریع الاثر و خوردن پوست تازه مسحوق او بعد دو درم بهیج ماه و طلای او با عسل و سرکه
تحلیل اورام و زرد و اوقاطع خون و اجزا التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و پرده ملازم

قصب را

و طولانی و غیر مخروط است شبیه به بیخ نی و کره دارد و بقدر انگشتی و برهمو نیز گویند و مهره نیز نامند و با
دانه او قنال است و قسمی را هندی اکوبند شبیه است بزرجوبه و در زرجوبه کاسی یافت میشود و
رنگش بزرگتر و با اندک تری و مقطع بسیاری و کالوت نیز گویند و بقول بخرناک است و قسمی شبیه
بزنجبیل کوهی در و نیز یافت میشود و بقول بخرناک نیست و قسمی را ماجلیل دو نوع و اکبر او قسمی را
در و سمنا گویند و هر سه شبیه اند به بخرناک در جمیع اقسام مذکوره سوای جوز بوا و دیگر
نمیرویدان همه بجند زرعی در ترازان و هر چه کمتر از بیست زرع دور باشد باشد بسبب ذب
جدوار کشنده نیست و کسی که مداومت بهمیا نکرده باشد در آن مکان میتواند تحصیل این اقسام
نمود و مهره در جهار هم گرم و خشک در اطلیه بر صداع و جذام و جنون بزرجلی مستعمل است و گویند
استنشاق اقسام او مورث عرسه است بیش موزش جلوانیست شبیه بموش در مکان او و مواضع
که نبت بیش است و تریاق اقسام بیش و سایر سموم حیوانی و نباتی و جذبه جنون و بر صرع و جذام نافع
و بعضی گویند که آن نبات است که در جوار بیش میروید و فاذزهر او داشته باشد بجدا کرده اند
و او را بوجانیز نامند بیل بلغه هندی ثمر درخت هندیست بقدر سیب و بی تخم با عفوصه و قبض و
رایحه او شبیه بخمر و بسیار خوش بو و درخت او قریب به درخت سیب و برکش از آن کوچکتر و
دوم سرد در سیم خشک و قابض اسهال مزمن و نزف الدم امعا و مقوی معده و قاطع لزوجات
و مرباهای او کبار نجیبال باشد بهتر است و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و
مصلحش شکر و بدلش سکاق است بیسم ثمر درختی است شبیه به بهی کوچکی صدف و زغ او بسیار
زیاده از نبه صاحب تذکره گوید که درخت او بیوند سیب و امرود است و نهال بلوط و به درخت
بید و تفاح الصفصاف نامند کثیر الوجود و تا اواسط زمستان باقیست در دوم سرد و خشک
و حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل مجلی اورام و
طبع او با ذهر سموم حار و مضمضه او جهت تقویت دندان و جلوس در آن جهت قطع نزف رحم و
برکش جهت التحام جراحات تازه بنابت مفید و اکثار او مولد سدد و عسر بول و مصلحش روغن
بادام و بدلش بلوط و عفص و قدر شربتش از سه درم تا یازده درم است بیخ نی اسم فارسی اصل

القصب است

پوست و حمولا مید البکاره است با جوز بچه کبوتر و از اسرار است و عکس پوست تخم مرغ در جمیع
اثار مثل اهک است و در علم صناعه از آن بهتر و با بورق و نوشادر منقی مشتری است و در مغز تخم
مرغ کذرده او را در تابه آهنی تا تش سوزانیده گرفته باشد کرم و محلل و مطلق جرب در مقعد و بیهود
و در دندان در و یا بیدن موی بنابت مفید است و گویند چون زرده را با نوشادر تابه بریشت کرده
روغن بکیرند در قطع اجسام مجرب است و هر گاه اصل حادر ابا او حل کنند اصل بار هر ثابت کند و
جالینوس در تجربه تخم بخت کردن تخم قرار داده که هر گاه در آب جوشیده بگذارند و تا صد شماره کنند
و یا در ابر سرد کرده با تش کفارند و تا سیصد سماره نمایند نیم بخت میشود و قدر شربتش از بیست عدد تا
با نزده عدد است و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم تذرو و بیهو و دراج و
کبان شبیه تخم مرغ خانگی اند بیش هندی بسر نامند و آن بجهت مفرق بلاد چین و کوهی هلاهل
نامند و لهذا از هر هلاهل عبارت از او است و آن سریع النفوذ در تراسم فنو و قلیل اقسام از کلمه آن
دو ساعت قاتل است و در بلاد هند بنز اقسام او میباشد و یکبر ابلغه هندی سنکیا نامند
و جبال نیز گویند و آن بجهت شبیه شاخ آهو برکره و بر روی آن نقطه های سیاه و کاه باشد
که مانند طلق سحر و مشک اقفر سود چیزی بر آن نشسته باشد و در آن بعضی سیاه و بعضی
وصل و بعضی سرخ و بعضی زرد و مایل بسفیدی و قوی تر از نیم سیاه او است بحدی که اگر بر کاه طلا
کنند در آن تاثیر کند و بوی او کشند و آن بسیار نایاب است و ملوک ضبط مینمایند و چون آن قسم
او را بر شاخ کاو یا بند بجای شیر خون دوشیده شود و قسم دیگر را بجهت آن نامند و آن بشکل
جدوار است بر و نش بسیاهی مایل و در و نش بسفیدی و کباهش بقدر زرعی و برکش شبیه برگ
کاهو و کل او سرخ و بعضی را زرد و بعضی را بنفش و بیکبار اینها کشنده است و بقدر نیم ساعت
تحش مثل شبت و قسمی صنوبری الشکل و کوچک و بر و نش مایل بزردی و شبیه بسدر و اثر مرگ
نامند و در غایت تندی و تلخیست و مبرد و قسم شبیه بجدوار است و سایر اقسام سوای مهود را
تلخی و تندی نمیباشد و قسمی شبیه بعقبط و بسیار سیاه و قسمی شبیه باکلیل الملک و قرون السنبل
نامند و کاهی در سنبل نیز یافت میشود و قسمی را بهراة صوراة گویند و آن سفید مایل بزردی

بیخ جلمودیه
حماض حشاک و در
حماض مذکورست و در
حرف جلمو مذکورست
و آن را از ازاد دارو
گویند و آن همه مشهورست
بعد الام قسمی
بیخ ازاد الش

ناموا و نملوان نابنواست ناکوب فرفیون است ناغندست عاقرقرحا است ناسمفت نوشادر تربخ است
ناتینا صقر است ناسنبس حرف است ناتوره اسم فارسی جو زماثل است ناند اسم هندی مخاس است
نال هندی نقره و مس و برنج است ناک اسم هندی درهم است که چهار دانگ و نیم باشد نادانه بلغم
و بلغم حب الغار است نبض بفارسی کاه نامند و مجموع ان در اول سرد و در دوم خشک و جلوس در
طبخ کاه کندم و قرنفل بخار ان جهت رفع ازار بسیار که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و
محلل اورام و شستن بدن بطبخ او جهت رفع سستی نافع و بشرط اشیه به بشر مرض مبارز
و ضماد خاکستر او با نیم وزن ان نمک و قلعی سرکه جهت قروح ساق نافع و کاه جو مبرد و جهت
افزایش محرر بن مفید و مجون کاه با قلح جهت حفظ شکوفهای درخت از سقوط مؤثر است
و بالجاسیه مجموع کاه مضر عصب و خوابیدن بروی کاه بغایت مضر و عرق کاه کل کیای آبکلاه
کرده باشند بغایت قوی در ادمغاع و جهت رفع غشی و ضعف محرر بن بغایت نافع است
الناموع البارتیز ذهب است نیز که انخواست الناموع الثانی سوی بهندی سما و است الناموع الکبیر بهندی
دارچینی است الناموع الثانی نخم کابلین و تخم کانبشر قطم اند نخم نوشه بفارسی قطر سالیوس است
نخم کاج فارسی و حب الصنوبر صفار است نخم مرغ فارسی بیض است نخم خیری فارسی و بیخ ذراوند است
نخم زرک بری بفارسی دواست نخم کنب بفارسی شهدانج است نخم زرد ارب بفارسی تومر دشت است نخم
بلوط فارسی حب البلوط است نخم کوخ با قلی مرغ است الناموع دال اندرج مرهبا زنند فارسی است
و بترکی قرقاول و در هندکابن و ما زندران تورزال نامند در دوم کرم و در اول خشک و بغایت لطیف
و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی جرم و دماغ و رافع وسواس و اکتحال زهره و خون او جهت بیاض
و نزول اب و زرد را استخوان او جهت رفع قروح مجرب و طلای سرکین او جهت بهق و کلف و برص و اصلاح
بشره زنان حامله نافع و مسقط زهره او مفتح سده دماغی و در رفع نسیان مفید و اکتحال او مصدع
و مولد حرقة الصفرا و محرر بن و مصلحش سکنجبین است ندا بهندی اسم جراد است و بلغ کرنیل الناموع
الفال بفارسی اسم مندج است الناموع الزاء ترس بفارسی با قلی مصری نامند و از ما قلی کوچکتر و سفید
و وسط او اندک فرو رفته و مایل بزردی و بوی او دیره تر و مذهب تر و طعم تر و در دوم کرم و در اخر

خشک

خشک و بستانی در اخر اول کرم است مدر بول و حیض و جالی و مفتح و محلل و مسقط جنین کشنده
اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه
و جذب سم هوام و اکل و نان بفارسی و تضمید بخشا و با سرکه در عضل جهت عرق النسا و درک و اثار
ضربه و سقط و با آب جو و ارد و سرکه جهت تسکین اوجاع عان و مطبوخ او در سرکه و اب خاکستر
جهت اورام بارده و نهیج بلغمی و مفاصل و با فلفونیا جهت ثالیل و بروز مقعد و شقاق او و قطع
دانه بواسیر و اب طبخ او با حنظل نانکه بدو دشت و مجرب است و غسل اشرم با و و باعث سرخی لون و تنقیه
اوساخ و مصلح احوال اموی و خوردن او صباح و مساء جهت قوت باصره و قطع صداع مزمن و
امان از نزول آب و باعث حسن النفس و سرور مزمن و استسقا و تقویه سپرز و مثانه و رفع
حصاة و حمول او با مر مسقط جنین و اکثار او باعث نزدی رخسار و در دی اعضا و دیر هضم
است و مصلحش شربتها و قدر شربتش ادویه از سه درهم تا پنج درهم و مفرد او تا هفت مثقال
بدلش در چلاندن او با قلی و تخم خربزه و در رفع کرم بودن او در هندوستان و در سایر افعال اشبه
است و مشهور است که چون توسن را مقشر کرده در ظرف مس با شیر بعقد پوشانیدن او بجوشانند
تا شیر را جذب کند پس با دو دن او روغن کاو بجوشانند تا منعقد کردد و بهمان کره مجوف کنند و ان
ضماد کنند اسهال صفرا نماید و بیالا ناف اسهال سودا و بر دو کبی نهی کاه اسهال بلغم کند و
کاه موضع را با آب سرد بشویند قطع اسهال شود و تو صوری در جمیع امضال قوی تر از بستانی است
تربد بجنب ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و صفت او حمول و مسار و بهضم و نبات او ساق و اوراق
مرکش شبه ببرک لوبیا و اطراف او مجدد و کلش اسمار مجوف و مرش مثل لسان العصافیر و جرم
اندرونش سیاه باشد و مثل خربزه سم است و در دو او نیز بدا است و بهترین او سفید و صبل و صمغ
دار است در اول سیم کرم و در اخر خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و با نجیل قابض بلغم
غلیظ و لزج از عسو بدن و منقی معده و جرم و مفتح سده ان و منقی دماغ از بلغم و حدت ذهن و
و امثال او و فایج و سرفه که بسبب رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال ان جهت تقویت
و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعا و مجفف عصا

بوست تربد را بجوشانند و بر تخم بادام بریان سیکنند و بعد از ان سکو بند و بعضی طبایع سکو بند و از برای جهت تربد دیگر دست دارد اند فرا شیدن بوست او و مرطبات و مجمعین ترب بنود ن
تربد طعم بادام
برای
مرطبات
مرا از تربد زایل بوست که کنند تربد را بعد از ان
و روغن بادام و روغن شیرین و مجمعین ایدم خرید
طبایعات تربد شناخ تخم از تربد بریان کو
نفت و طعام اصطفیه
بیالا می نگه دارم ابو نوح
جهت و بات
ابراد
شمول
حی

ترباق طبیعی یا دزهر است تربا بان غاندست تربا و اردساق نوعست ترفاس فطراست ترنج طرنج است
تربون بونانی دفلی است تربا و ترکی مؤمیا است ترودم بلغم تنکا بر اسطوخودوس است تریاک اسم
فارسی افیون است تریتوک اسم فارسی جرجیر است تردید اسم فارسی تردا است ترخوان بفارسی
طرخون را کویند تربد بفارسی فی است تره بلغه اصفهان کراث است ترنج اترجست تری بهندی
شاهسفرم است تری پهلا هندی عبارت از هلیله کابلی و بلیله و املج است ترشه و اشن بلغه تکاب
حماض است التاموع الزاء ترک بترکی زبل است التاموع السین تساغه بترکی سلحفاة است تستریه
ظفر است التاموع الشین تشیون و تشیمن بسفایج است تشیرنج مربا زشیمن فارسی است
و ابراجشمک و چشم اندک حدت بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و جهت
و تصبیب و اعضای عصبانی نافع و چون در جوف بازیا خمیر کذاشته در زیر اتش بجوشانند پس مقشر کرده
با نبات و زعفران و ما میران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض چشم قوی الاثر التاموع الفاء تفیر اسنکه
است سفید و سبلک که در میان سنک رخام یافت میشود و جهت قلع بیاض چشم نافع است تفاح بفارسی
سیب نامند شربا و در اول کرم و در دوم تر و ترش و در اول سرد و خشک و ترش شربا و کم
مبخر ش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و مجموع او مقوی دماغ و دل و جکر و جهت
خفقان و عسر النفس نافع اند و شربا و مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله و صوم
کدر معده باشد و نوع تریا فه و بخار جهت سرفه بسبب ابی و با شراب و کوشت اب جهت رفع غشی مجرب و
او در مساجین مرخه مقوی فعل ان اکثار خوردن او باعث تهیای مرکب و دستان و مولد ریاح و
مصلحش اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن عطش و موافق معده صفراوی و مخمه او در
خیر جهت اسهال مزمن و مصلح او و به سمیه و خشک کرده او با آب انار و ادویه مناسب جهت تقویه
معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و صوت و ذات الریه و ریاح غریزی
و مصلحش کل هند و دارچینی است و ترش شربا و مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و قابض
و در مزاج او مولد خلط خام و ضماد او در ابتدا و اورام حاره نافع و سبب قلع قابض تر از ممر عصاد
سبب و عصاره برک او جهت سموم مفید و قدر شربتش هفت مثقال است و مشکور او با ادویه موافق

و منقی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و در رغن بادام و پشتجوب کردن و با کثیرا
استعمال نمودن و قدر شربتش از جو او تا سه درهم و در طبوخ تا پنج درهم و بدلش بوست بیخ
توت است بوزن او و در بعضی از جهت غاریقون و در غیر مساجین مبالغه در کوبیدن او بیان
کرد تربخبین شب غیست که بخار مستی بهاج منعقد میکردد شیرین و در اول کرم و تر و جالی
تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت و جهت سرفه و درد سینه
و غشیان و تبهای حاد و تشکی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و با رغن کرکاو
جهت عسر البول و با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش زنجبیل هندی
و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش شیرخشت است و بدستور آب
باشکر مرخ تراب بفارسی خاک نامند و ان عبارت است از انچه از زمین بسبب افتاب
و صدمات نرم شده باشد سرد باعتدال و خشک و مجفف و مدرع است تراب الربعات
خاک چهار راه است و از تراب الطرق که خاک راههای غیر چهار راه باشد لطیف و
اعلاست بسبب مصادمات مختلفه بغایت مجفف و منقی جراحات جرکی دار و باعث التیام
ان جهت استحکام اعضای مستر خیه نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است و از
خواص او است که چون قبل از طلوع افتاب در دو رشید بدست چپ بردارند و در خرقه
کبود بسته تعلیق کنند سحر را باطل نماید و چون در ساعت سیم از روز چهار شنبه بردارند
جهت رفع عداوت و تفرقه مؤثر است تراب الصیدا خاک صحرای صید است که در بلاد شام
است و خوردن یکمثقال او با تخم بهمن شب جهت التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند
تراب الشاره جزیره است در دوم که در انجا هوام متکون نمیکردد و خاک او جهت
اسقاط ذلوی که در حلق چسبیده باشد از موده است حتی کندم و جو مزروع انجا نمیروید
و این خاصیت دارد تراب الغار و تراب الضالک اسم سم الفار است تراب اللحی کنکر زداست
ترنجان نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی بخورند ترمایلوس علفا است نرمسی الوس
ترقیة العسل با نبات جو جندم است تریاق جبلی تخم نوعی از خلنجه است تریاق فارسی و

تریاق

جهت رفع اخلاط منعقد سینه و با ادویه مفرحه جهت تفریح مؤثر است و گویند اقسام سبب هر گاه غلط
حاد که در معده باشد باشد رفع آن میکند و ریت سبب تنش که ابدا بدون شیرینی مواد او در
باشند در اخر اول سرد و در رطوبه و یبوسته معتدل و جهت علت صفرا و غلیان خون و اسهال
صفراوی و قولنج و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و شش و مر شیرینا و در انفعال
قوی تر از سیب شیرین است و شرب سیب جهت سموم و وبا و تفریح قلب بسیار موثر است و مربای او
در جمیع اعمال بهتر از مفرد او است تفاح بری ذعر در است تفاح الاترج نارنج است تفاح نوعی از
هندی بی بو است که بقلب یهودیه نامند تفاح ارمنی شمشمه است تفاح فارسی خوخ است تفاح اقیون آب
تفاس سیب نانی است تفسیقون طحشقون است تفاح الجن ثمر الماح است تفاح ماذ ارنج است
تفسا نانسا است التاء مع القاف تقده بقاف گنبذه است تقزم کرویا است التاء مع الکاف
تکرکب بفارسی اسم جلیل است تکان اسم توکی شوک است که بفارسی خار گویند تکرا اسم هندی
اسارون است التاء مع اللام تل اسم هندی سمسم است تلی بهندی اسم انزروت است و بعضی انزروت
نامند تلسی اسم هندی حسنوه است تلیا اسم هندی عود است التاء مع المیم تمر بفارسی خرما
نامند و او را از ابتدا تا کون تا انتها هفت مرتبه میباشد یکی طلع که ذایع نیز گویند دیگر بلح
خلال چهارم بسر پنجم رطب ششم تمر هر یک در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم
و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند و سبب مهر دین و موافق تبید و شش و کثیر الغذا
و مولد خون متین و مقوی کرده لاغر شده و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیا و درد درک و امراض
بارده و بلغمیه و در دکر و طبع او با صلابه جهت تب بلغمی و حصا بخرد و مولد سودا و سدد جگر و سپرز و
محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث فلاج و مهدد درد دندان و مصلحش و عنها و
خشاش بادام و سکنجبین و آب انار و محرر در ابتدا و در بلدی که خرما حاصل نشود و
اهل آن بلد را باید بسیار تقلیل نمایند و در آخر مار کب القوی و قابض و مسخن و اجهت سوء
و زهر و سوخته او جهت رویانیدن مژه و قروح خبیثه و القاء جراحت تازه و قرحه چشم و
بسل و جرب و حدت بصر نافع است و خون تمر را در شیر تازه خیسانیده تا او آمایند و از عقب

ان شیر

ان شیر بنوشند در تقویه باه بسعدیل دانسته اند تمر هندی بارد خشک است در غلاف و بعد رشیدی
و دانها بشکل نافلی کوچکی و در خنثی مثل درخت انار و برگش مثل صنوبر و طعم مائی الغلاف ترش
و سرخ تیره در سیم سرد و در دوم خشک و مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط
محترقه و در حموضات مسهل سوداء او نیست و طعی بچاه خون و جهت خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و
عطش و تبهای حاد و تبهای غشیه و کرب و قولنج محرور بر بیعدل او اکثار او مورث بیخ و سعال
و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کثیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه و عناب و قدر سرشتن از هفت
مثقال تا سی مثقال و بدلش الوسیاه و در غیر اسهال از رشک و دانه او در سیم خشک و قابض و مقوی
او جهت امساک مغوی مجرب و ضماد او جهت خلع عضو و وثی و تقویه سستی عصل و پاسه و امثال آن جهت
نفخ و کشودن دمل آزموده و تضمید طبوخ او مسکن اورام و دردهای حاده است تمساح
بفارسی نهنگ نامند جیوانیست بحری و مرداب چند و دست و پا دارد و پوست او در رشت و دهاج
آب نیز تعیش میکند و کوچک او در دریا تعیش کند و در آب عالی نامند و آن سفقوره است و در دوا
گرم و در سیم خشک و گوشت او محرک باه و مسمن بدن و رافع قولنج و طلای پیه او جهت رفع آثار
گزیدن او نافع و با روغن گل جهت درد گرده و تقویه باه و قطور او جهت درد گوش و قوی و
صداع و شقیقه و تدهین او بر بدن جهت تب ربع و سوزانیدن او جهت درد چراغ مانع صداع
وزغ و طلای خون او با هلیله و اما جهت تغیر دادن لون و وضع و بهتر سفید و انتقال سرکه او
جهت بیاض مزمن و تازه چشم و زهره او در بن باب بغایت قوی و مجرب جهت رفع جنون
و تعلیق چشم او جهت منع تزاید جذام و بستن آن بر پای راست جهت تقویه جماع مؤثر است تمیم
سماقست تمر الغرم بلادر است تمن اسم عربی ارز است تملول قنابر است تنبل بلغه دیلمی بنات
نانسا است تورش اسم دیلمی علیق است تمش دانه نوف العلیق را گویند تمالسی بهندی جنب الخضرا
را نامند التاء مع الزاء تنکار قسمی از بورق و نوع معدنی او قسمی شبیه بیرنج و آن بورق هندی
است و بشیر ازی بخدی نامند و قسمی شبیه بیرو و آن زبد البورق است و بشیر ازی بوزاکر بند
و نوع مصنوعی او قسمی لجام الذهب مصنوع است و قسمی که بالفعل متعارفست مرکب است از نمک

ضع حرکت کردن استخوان از جای خود بسیار
و وقی حرکت استخوان است اما نه یک حرکت
چشم راست خضبه که در دو چشم راست چشم
صبیه اگر در دو چشم صبیه بنهند و دو لوله
کنند و بیم دارا بنهند مغزی نهند در کتاب
سازند و نهاد زاد بکنند و بیم دارا بر گوشه
نهند و دو دارا سازند نهند در کتاب
کرزنه شود و نهرو دارا بر خون گرفته
از نوف رات اگر بر بالینند و بر بالا قوت تمام
دهد

هشت درهم ریشهای او و یاسه و فنا انجیر که در بود مثقال ابطیخ یافته باشد و بنصف رسیده
مسهل قوی سودا و غریب الاثر است و رطوبت بیخ او را کخراشیده و رخم کرده انجیر در عرض شبانه
روزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرگ نافع است
و از ضعف قوت تهیه بیماری اثاری بدو جهد آب ریشه تو تزاکه از شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت
اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یکوقیه در دیگ کنند و سرپوش او را انجیر بگیرند و بجوشانند تا
بدس رسد خضاب بغایت قوی و مجربست و مضمضه طبخ پوست درخت و برگ او جهت دندان
نافع و خائیدن صمغ او نیز همین اثر دارد و عصاره برگ او بقدر یکوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا
و هوام و ضماد او با سرکه در حرام جهت شری مزمن و طلای برگ او با روغن زیتون جهت قروح و
سوختگی آتش و ضماد قوت تا رهاسر که جهت رفع شقاق و شری آزموده است توابل اسم اصطلاح
ادویه یابسه است که در اطعمه کنند مثل کشنیز و زیره و امثال آن توتیا اسم فارسی است و یونانی
آنرا و سکمی نامند و بعربی بوزخمخم نامند نباتی است و برگ دراز و پرسان و شاخهای او سرخ و صلب
و با اندک خاری و بیخ او بزرگ در غلاف باریک و لطیف و مخفی از عدس کوچک کوچکتر و اندک بین و
سرخ و زرد و سفید میباشد و بهندی در اصفهان قلدمه گویند و سرخ او را قلدمه کلان گویند
و او غیر خبر است چه خبر او خاکستری نامند و حقیقی نباتی هر دو را مشاهده نموده است هر دو را بنار
قریب یکدیگر اند در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشتهی و مسمن و جهت بر و دت احشا و رخ
کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال دموی و بیسی
و مطبوخ او در ریشه جهت تسمین اعضا و زدن رخسار نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش بهمین
است و نباتی او قابض و در غایت رفع است توتیا معرب او در دهای فارسی است و یونانی تولوس
نامند و آن معدنی و آنا ببیو میباشد و معدنی قسمیست بکی سفید شبیه به پوست تخم شترغ
و بر چیزی مثل بدل طاهر و بهترین اقسام او است و بکی زرد و بکی کبود و شفاف و آن غلیظتر
از همه است و مشهور بتوتیای هندی در غایت حدت است و آنا ببیو که مشتق از انبوه است ای بدل
بفارسی توتیای قلم نامند و مراد آنکه بمعنی شبیه نباتی و آن باشد عبارت از او است و چند قسم میباشد

وکره و الوند همدان کیا گرد کنند چشمها
بهر چه هم غبار بر سر آن نشسته بود
انجا اثر بکنند بکنند نزد زنانیا سمر
به توتیات

یکی از دو مس

یکی از دو مس است که در کداختن سنگ مس در کوره دو طبقه بهم میرسد قسمی سفید و بسیار
بی ثقل و قسمی ثقیل و کثیف و اول اصاعد و ثانی از راست و استوان از ذاتیه اقلیمیا است که
بتدریج در ذایب مس بر بندد و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم رسد و بدستور آزموده است و از جوب
درخت زیتون بری و از بید بعد از اخراج دانه او و بعمل آید و بدستور از غضب و خرنوب و توت
سفید خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی و حب الخضرا و شمشاد و انجیر و از گل بوره
تازه و از شکوفه تاک و از سر ریشم ماهی و از غری الجلود بقر و از ریشم غیر منسوج تنبید میدهند
اما طریق اشجار آنکه بعد از نیمکوب کردن آن ظرف سفال جای داده سرپوش سوراخ داری بر آن
مستحکم نموده چند آن آتش کنند که دود او بر طرف شود اما طریق ریشم و سر ریشم آنکه بر فنیا
بسل آلوده بدستور آتش کنند و صاعد هر یکی استعمال نمایند و بهترین مصنوع او نابینی کرمانی
و بهتر بی معدنی سفیدان و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تفصیل استعمال جایز
نیست و طریق عمل آن در دستور آن تحریر یافته است و امین الدوله ذکر نموده که توتیای بحری
نیز میباشد و آن سفید و مستدیر شبیه بسنگریزه است و جالینوس توتیا را در اول درد
و در دوم خشک دانسته و مغسول او را برد و مجفف بی لذع و شوی او لطیف تر و مقوی چشم و
حافظ صحت او و مانع انحدار مواد و جهت تقویه روح باصره و قرحه چشم و قضیب و بعانه و مقعد
و سرطان منفرج و جراحت بینی و سایر اعضاء و اندمال قروح و با روغن گل جهت التیام جراحات
عصب و تشفیف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده مسترخی جهت قروح ظاهری و
باطنی شرا و ضماد او اکثر امراض عین و اکلر و شیاف او جهت حرقة البول و سیلان الرحم و سیلان رحم نافع
و مولد سرد و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است و اقسام معدنی او قابل و بدلش بوزن آن
شادنج و نصف او توبال النحاس مغسول و گویند قشیشا و اقلیمیا بدل او است و طریق تشویه آنست
که توتیا را با ساییده فرش کنند و بر آتش نرم در زوی سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود
توبال معرب از تفال فارسی است و آن چیزیست که از مس و آهن تفته در حین کوفتن آن بر زوال مطلق
او مراد توبال مس است و بهترین او مایل بسیاهی و سرخی و براق و رقیق است که قبر سنی نامند در سیم

وقلی بالسویه وسه برابر هر دو بوره ارمنی که مجموع را در شیر گاو و کامیش بقدر بپوشانیدن
بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسمی است بلجام الذهب مصنوع آن
از بول غلمان نزدیک بلوغ که در ظرف مس بول کنند و با دستمس در آفتاب در موضع نمناک
مدتها بسایند تا صلب شود و اقسام او در آخر سیم گرم و خشک و از سموم مس و ادخال او باعث
نزول و زود کداختن طلا و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات
و درد دندان و تاکل آن مفید است و معدنی او را خاصیت آنست که تنقیه قلوب و تلیین آهن میکند
چون آهن را یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن کنجد تطفیه نمایند
آهن مذکور مثل مغناطیس جذب آهن میکند و فرقیان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعی آن
در آتش بجلاء و معدنی تنبین بغایت سرد اژدها مانند و عربی او را زنبالا مثل عقرب میگزد و دوری
او با دهن و هر دو نوع را دست و پا و چنگال میباشد در چهار هم گرم و خشک و قتال و ضد دماغ
سوختن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص و جهت گوشت تازه او بر موضع گزیدن او را نفع است
و جاذب آنست تن ماهی بزرگیست که در دریای مظلم و دریای شام بهم رسد و نمکسود مینمایند
و خوردن نمکسود او جهت سم مار شاخ دار و ضد دشمن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است و خوردن
او فی کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است تنباکو ظاهر اصلی از ماهی زهرج جبلی
که فلوس نامند بوده باشد چه در مهیه بقسم سیم او شبیه و در تمیت نسبت بماهی تا او مشابه
و قسم سیم فلوس را تعریف کرده اند که برکش مثل برگ کدو و از آن در از تر و با اندک طول سپید
و سامش زیاده بر زرعی و با اندک زغر و خمشی در غلاف و مایل بسیاهی است و مؤید دیگر آنکه در زمان
بقراط جهت رفع و یا کیاهی را مقرر کرده که او برده در خندق و اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث
گردید که صد بیوانا شر نکردند یا کیاهی از فلوس بوده و این اثر با تنباکو بیباشد چه در هر بلادی
که تنباکو شیوع یافته و باشد بیع که شده و بالفعل نایاب و الله اعلم بحقیقة الحال او در آخر سیم
گرم و خشک و مطبوش و مجفف و سم اقسام ماهی و دود او مصلح فساد هوا و منقی
رطوبات دماغی و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی و مربوبلغمی خاکستر او جهت زخم دواب

و بارد عن

بارد عن کل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع نزول الدم جراحات تازه و تخفیف قروح مؤمنه از موضع
و از جمعی نقلات مسموع شده که آب غلیان که کشیدن تنباکو در وی شده بود صاحبان استسقا از خوردن
آن بسبب ادرار بول و قرحه مثانه در زنجات یافتند و مضر دماغ باید و مغلظ خون و مورث سده
و خفقان و مسکه جراحات مجربین و سوداوی است و اشامیدن او از سموم و او معیار تبها است
معتادین او با اندک تبی باشد در آن اندک تاذی نمیکند تنوری خطائی قرصی است مصنوع سرخ
مایل بتن کی و بعضی مایل بسبزی و اغبر و این قسم عصاره کیاهی است و سرخ منقوش بطین ارمنی
و امثال آنست مرکب القوی و مدافع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و اوجاع ان و لذیذ
هولم و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزول الدم جراحات و
اشامیدن یکدانک او و نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیری و نفث الدم و فی الدم و ذرور آن
قرحه چشم و مقعد و قضیب و فرنجه و جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل ان که از رطوبات باشد
نافع و مضرشش و مصلحش کثیرا است تنبول تانبول است تنوب قسم کوچک صنوبر است تنوم
قسم صغیر صامر بوصا است تنوی اسم هندی حنظل است تنکرماد اسم هندی تنکار است
التاء مع الواو توت شیرین ادرانبطی و ترش او را شامی نامند و شیرین او را اکرم و در دوم
تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مبتهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در اتضاج
شبیه بانجیر و مفتح سده و مصلح حال حکر و فساد سپرز و مسمن و مقوی بیکرده و جهت ابله
و حصبه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله بخلاف حاضران و مصلحش سکنجبین است و ترش
او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت خون و قامع صفرا و رادع دماغ زهرجات
مواد با عضا و مواد حاره بجلو و زبان و مسکن عطش و مهیج اشتها و عرق آب او جهت رفع
و تحلیل مواد و تقویه حلق و خشک او جهت قرحه امعا و اسهال حاره و رب او نایب آب او در
خشک او و مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و حوامضات و آب مطبوخ بوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال
طبخ یافته باشد و بیخ حب الغرع خصوصا کبرک ثقفا الواصا فه کرده باشد و طبخ او با عسل
انجیر جهت سموم و ورسام و جنون و در دکر و پشت بغایت نافع و طبخ برگ او نیز مبین اثر او در مطبوخ

کرم وخشک و ملطف جالی و جهت جرب وحکه و سبل و قلع بیامن و منع زیاده شدن قروح خبیثه
والتیام قرحه چشم و خشونه اجفان و بردن کوشت زیاد صلب جراحات و اشامیدن منول
او با علل البطن با اردکندم یا صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج ماء اصفر نافع و
زیاده او باعث تیج و قرحه امعا است و ناشسته او را نیاید استعمال نمود و در اسهال غمود و آب
منسول او در نهایت لطافت و حدت میباشد و نومال الحدید در جهاد خشک و حابس سیلان خون
و مانع خفقان و ذربه ضعف باه و در سایر خواص قریب بتیر بال عباس است و چون در استسقا جای
نمال خصوصا تخم رمانیکه بغدیکذارند و عفران بیشود و اگر جهت بردی عین و جلا احمر او و بیان
او نیز شاد جهت رفع بیامن و سبل الامور است و با سرکه و عسل محلل اورام است و هر کاه او را با سرکه مکرر
تقطیر و در کدکه مادن بر اسب بکر نقل مینماید خصوصا مشتری او چون با عباس در نکون و عفران
زعفران ممزوج کردد و بعد از ان تقطیر شود و شیخ فرا با سرکه مقطر مکرر ان تسمیه کند بعدی که شتر
حل شود و بهترین اعمال دانسته اند **نوت العلیق** و نوت **وحشی** ثمر علیق است **نوذریون** شوکران است
نوجوم بلغه مغربی بقلة الاوجاع است **نوزه** فارسی و جوز رومی است **نوت** اسم فارسی فصاد است
نولکی اسم ترکی شلب است **النون مع الهاء نهبن تلهن** اسم هندی باقلی قبطی است **نهبن الاسحق**
اسم هندی هیل است **نهواء** اسم هندی لماب است **نوبه** اسم هندی طوطی است **نوبیره**
اسم هندی قرعه است **النون مع الیاء نیتن** بفارسی انجیر نامندیری و دبتا و میباشد و هر یک ان
نرومادهٔ و بری ان غیر حیوتر و برک و بارش کچکند در تنکابن دیوانجیر نامند با سمید و بیاد
کرم و تند و محلل قوی و ضماد او در رفع سال و ثالیل نافع و شیران در اعمال قویتر از شیر بنانی است
در اول ادم در دوم تورم و کثیر المنافع تر از سایر میوها و سریع الاعتدال و مسکر ادرار و تشکی
و مفرح و ملین طبع و مسهل بزور و کاسر قوت عضبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون جوانب
با قدری بانیسون تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سده و مقوی جکر و رافع سده و ورم
طحال و بواسیر و عسر بول و مزال کرده و خفقان و هر هو و سعال و در دسینه و خشونه قصبه ریه با
کردکان خورده جهت امان از زهر سموم قتاله و با سدر نایت مناسب تریاق و با بادام و بیه مصلح

بدنها

بدنها ضعیف و زیاده کند عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او با مغز قطه و بکدانک و نیم بوزن
ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظ و خشک او در دوم کرم و در اول تر و در جمیع مراتب مکروه و مضعف
از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفن بطرق مسامات جلد و لهذا اکثر ادویه
قتال است و با مغز کردکان جهت معادین قولنج و صاحبان هبوط طبع و تفتیح مجاری غذا و تسمین
بدن کزیدن عقرب و سوزش رباح مؤثر است و ضماد او با اردکندم و جوز منضج و محلل ورم بنا کوش
و دملها و با پوست انار جهت داحلین و با زاج جهت قروح ساق و با خردل جهت خارش کوش و روی
و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال ادواب مطبوخ او با حلبه جهت سینه و ربه و با سداب و انیسون جهت طلی
وسده نافع و مسوخ او در سفید کردن دندان بعید بل و مقوی لثه و قاطع نزول الدم و با موم مدعن
جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حقنه او با سداب جهت مغص مفید است و انجیر نارس و ملین
محلل و جاذب و با تر یافیه و ضماد پخته او جهت خنازیر و نقد عصبین و با سرکه و غلا جهت قروح طبه
و با عسل جهت کزیدن سلک دیوانه و با کوسنج جهت کزیدن ابن عروس و طلای او با بول خشخاش جهت
اخراج استخوان شکسته ریزه شده مؤثر و شیر انجیر مسهل قوی و خطرناک و مجدد کننده کل دایه و اکثر
کل مخدر است و اکحال او جهت نزول اب و حمول با زهر و تخم مرغ و موم مدر حیض و منقی رحم و مخرج جنین و
ضماد او با حلبه جهت تفرس بارده با اردجو جالی جرب منضج و قوبا و کلف و بهق و طلای او جهت کزیدن هوام
و سلک دیوانه و سنون او جهت دندان متاکل و در دان و با بهه جهت قلع ثالیل مفید و برک تازه او جهت
کزیدن سلک دیوانه و جهت التیام جراحات و خشک ان با سرکه جهت تقشیر جلد و طلای او با اجزا جهت
ریختن موی و طبخ او جهت تقویه استخوان کوفته یافته نافع و سایر اجزاء او و اقی الجلد تقوی هر نوع جنون
و وسواس هست و بیش قویتر است و چون انجیر را نه روز در سرکه خیسانیده و هر روز سه عدد او را
با قدری سرکه او بنوشند و بعضی ضماد کرده اند جهت تحلیل سرطان و دانسته اند و چون با
مساوی او مغز کردکان کوبیده روزی سه مثقال او را بخورند بالخاصیه اطلاق مینماید و مجرب است
و مغز جکر ضعیف و مصلحش کردکان و مصعتر و انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت تمر
و ریباس و بدلش مرادویه شش مرزنجوش و قدر شربتش از خشک او نا سی مثقال و از تازه او

تا یکرطل **نبواج** پوست درختی است شبیه به پوست درخت چنار و کویند پوست درخت لسان العصافیر
بلا خطا است و ظاهر اطالیسفر باشد در اخر دوم کرم و خشک و قابض و بسیار تلخ و با ماست مکیده
در بوتا بضد جهت اسهال مزمن بارده و قطع خون بواسیر و ضماد او با سرکه جهت درد سر و اورام رحم
و سنون او جهت درد دندان و تقویه لثه و نزله رطوبی و بخور او جهت رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و بدری
جهت بواسیر و شقاق و تقعد و در ان در درد رحم و فوز جه او قطع سیلان رحم و حیض مفید است تنقیه
مثقال او با یکمثقال نیلوفر در حبس اسهال مجرب است و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر مجرب بن موسطش و
موزیالنها بالحشا و مصلحش کثیرا و بوب قواکه است **نبهوا** اسم فارسی نهوج است **نبال** نبهوا
نیز کویند و ان شکر نیفال است **نبن الحمق** جبن است **نبن العقل** جوز الشرک است **نبن بزر** انیسون **نبقلیس**
اسم یونانی خشخاش است **نبدی** اسم هندی جرا است **نبجیات** اسم هندی سلیخه است **نبج** اسم هندی
ساذج است **نبدوکی الکوی** اسم هندی بنبوس **نبرافرنجی** بلغه مغربی رفع یمانی است **نبرول الشاه قانیا**
صمغ نباتیست سفید رنک شبیه با نزروت و تند و تلخ و بسیار تند بو و نبات او شبیه برازیانه و
کلش سفید و نحش مثل الخبز و با اندک عرض در اطراف شعبهای مثل اکلیل شبت و بخش غلیظ و بسیار
تند و تلخ و منبت او کوههای سخت در تنکابن و الموت تجربه و بدلی تمیلی نامند و بیخ او را نیم کوفته
رطوبه او را بعد از بخار میکرند و بعضی مجموع ان نباتات افشرده عصاره میکرند و اخرین
متخلخل و سبز مایل بسیاهی میباشد در اخر سیم کرم و خشک و با رطوبه فضلیه و منقی و مسهل
بلغم غلیظ جهت درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و سده و ضماد او جهت داء الثعلب
و رویانیدن مو و در زانو و امثال ان با سم و زن او موم و کندر جهت اسقاط بواسیر و جهت
قلع اثار سیاهی و بفتنی و کبودی جلد و با عسل جهت جرب متقرح و با کوکرد جهت انجار ریه
صلب نافع و زیاده از دو ساعت نباید کذاشت و قدر شربتش تا پنج قیراط و پوست بیخ او در
افعال مثل صمغ او است و چون دین کرده در روغن زیتون بجوشانند جهت تقویه عصب و درد
مفاصل و اشامیدن او جهت فالج بغایت مفید و قدر شربت از یوسنج تا دو درم و اثاره قیراط
و اکثار او موجب ورم حلق و معده و احتباس بول و عروض ضیق النفس و غشی و مصلحش سنبل

تازه و نار

تازه و لعاب بزرقطونا و بدلش در داء الثعلب حرف بابلی کویند بالخاصیه تخم سداب رفع مضرت
او میکند و چون کیاه و ساق او را داخل اغذیه کنند و بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان
محتاج بپوشش نباشند و رنک رخسار را سرخ کند و جهت اکثر امراض بارده و رحم نافع و اوضع صمغ
سداب بر دست جهت سداب بری را صفاق و غیر او است **ثاقب الحجر** سفایج است **ثامر** لوبیا است **ثامرتیس**
بیونانی رنجبوش **ثالسفلی** سرنافی در بابلی است **الثاء مع الجیم ثجیر** بجیم لای جیرهای افشرده است
و قوتش متوسط است مابین عصاره و جرم ان جزو از مطلق تجیر و لای اکثر است و ان
قابض و ضماد پش با بنک جهت ورم حار و ورم صلب و ورم جسان و حقنه او جهت قرحه امعا و اسهال
مزمن و سیلان رطوبات رحم و اشامیدن بر شد کرده و با دانهای مالکه که در بیاض شود
جهت قرحه امعا و تقویه معده و اسهال الغایت نافع است **الثاء مع الخاء ثخین** انچه غلیظ باشد
الثاء مع الدال ثدی مرغ است **الثاء مع الراء ثرید** بالغه اندلس ابریقا مرد است **ثرید** نانیست که در
اب کوشت بریزند تا او نمایند و شامل است بر انچه در روغن و شربتها و غیر ان کنند **ثعلب**
بفارسی روباه نامند و ان حیوان معروف است پوست او در کرمی قریب بسمور و جهت مبرودین
و مرطوبین و بطول الطبع زنده و مذبوح او جهت درد مفاصل و طبع زنده قویتر خصوصا که در روغن
زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد و صلابه مفاصل نافع و باعث سرعت راه رفتن اطفال و
رفع اعیا و اشامیدن یکمثقال از شش او که خشک کرده باشند با اب و عسل جهت برص و مرض
و طلای ان با پوست سوخته تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب دیده او جهت درد کوش و با روغن زیتون
و امثال ان جهت تفرس و درد رهای بارد و سقوط زهره او با سم و زن ان با کرفس و هر روز
یکبار جهت ابتداء جذام و زیاده شدن ان بغایت موثر است و کوشت او جهت مبرودین
مجربات و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست او جهت سوختکی اتش و نواصیر
و قروح حاد و بندهین دست و پا به بید او مانع مضرت سرما و نکاه داشتن دندان
او را جهت منع قرار کردن سلک مجرب دانسته اند و مالیدن بید او بر جوف و نصب کردن ان در
موضعی از خانه بسبب اجتماع کیک بران جوب **ثعبان** مار عظیم است **ثغاریه** بعین مهمله در

ذاب است الثاء مع الفاء ثفا بلغة عبرانی اسم حرف یا بلی است ثفودنس هندبای بری است
ثفل اسم جرم چیزها است که آب او را فشرده باشند از انچه غلیظ تر در افعال مشابه او است
الثاء مع اللام
ثلج بفارسی برف نامند در سیم سرد و در دوم خشک و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده
زلوی که در حلق مانده باشد و جهت کرم معده و تقویت هضم معده حاره و تبهای حاد و
وحکه و صماد او بر پیشانی جهت قطع رعاف و اشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده و مخلد
و معطش و مورث سعال و مضر احشاء ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و آب
برو رده با و بهتر است و مصلحش قرنفل و عسل و از خواص او است که چون غلیان بر وی بشیشه
بر آب بدستوری بگیرند که شیشه در ان پنهان شود در یک ساعت آب شیشه یخ گردد ثلج الحبی
رطوبتی منجمد برفی است شبیه بنمک که از هندل از جهت بیاض عین و ظلمه بصر و ضمادش بر بدن جهت تبرید
و نافع است و این اسم را نیز بر باره استعمال میکنند ثلبان عنب الثعلب است الثاء مع الیم
بر وایج بنایتست شبیه بکندم و قدش کوتاه تر و ساقش باریکتر و بی بند و غیر محوف و خوشه او
شبیه بارزن و طعم او شیرین و در تکاپو زراعتش نامند و در مازندران باز میل در دوم گرم و در
اول خشک و ضمادش تازه او جهت ورم چشم و منع ریختن مواد و اشامیدن او محلل ریاح و مفتح
سدد و خاکستر او جهت تقویه مژگان و رویانیدن ان و تقویه باصره نافع و مضر کرده و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش تا پنج مثقال و بدلش تودری است ثمرة الطرفا بار درختی است بزرگتر از
عدسه که ثمرة اثل باشد و مثلث شکل و کرمانج عبارت از او است در افعال مثل ثمرة الاثل و خالی
از حرارت لطیفه و جلاء لطیف و تقطیع نیست ثمرة الاثل نوع کوچک باز کرا است که غذیه
نامند بقدر نخودی و از ان بر کنز و غیر مثلث در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و قاطع
نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و اطباخ او که یکویه انرا در دو رطل آب جوشانیده باشند تا
بنصف برسد مقی رطوبات عفنه اطفال و جهت کزیدن زنبلا و رفع جرب رطب و یابس و جهت دردهای
و دردی رخسار و رطوبت رحم و بر و سعال و ضعف جگر و احشا و اکلد و حکه و امراض مقعد
و روح رطبه شربا و ضمادا و طلاء نافع و مضمضه او جهت تاکل دندان و استحکام اسنان مفید است

ثلج الحبی

ثمرة الاثل

ثمرة الطرفا

ثلبان

ثمرة الاثل

ثمرة الطرفا

ثلج الحبی

ثلج

وجهت بهای کهنه و قروح شش و درد معده و مفاصل و رنج کرم شکم و زلوی در حلق و اندر رفع نشکی
از بلغم و از سدهٔ مارسا رهیا باشد و تقطیر البول و بیکوئی ریاه مرخسار و تلطیف غذاهای
غلیظ و جهت نضج النفس و فالج و رعشه و تقلیل الاورام و حصاة کرده و باشد اجهت سم افعی و دوام از ماء سقوط
موی سفید و روئیدن موی سیاه و با انجیر و سداب با متر کردکان قوی تر از فادزهر و مطبوخ او با
زبیب و بول صنوبر جهت نقرهٔ دندان و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با عسل
سرشته باشند و بخربا یاه بعد یل و اکثار او و عدم مراعات مزاج و سن و فصل مجرب خون و مضر هوا و
زنان حامله و شیره و صاحبان خیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باصره و بهیج امراض
نابسد و مخدر و مضر شش و مصلح او است در ابا قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و روغن گل
و استعمال کشنیز و سکنجبین و ابا ترش شیرین و امثال آن و نشستن و طبخ برای و سا و اجهت احتباس
حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهت شق لبنیه قویا و فروج مرطبه سر و فالجه او و بهتر و جوز مقرح
و با بول انجیر سیاه و زیتن جهت گزیدن ابرص و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با برگ
جهت تحلیل طوبه غلیظه و ورم اعضا و ضماد بجهت او با شیر جهت کشودن دمل و تضمید محرق او با عسل آنچه
از اثر نمک خورده مخدر تحت بلال جشیم و با روغن بان جهت داء الثعلب و روغنی که در سیر مکرر جوشانیده باشند
جهت جمود خون و امراض بدن و شقاق که از برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و جهت شرایا و ضماد
نافع و غرغره با سرکه توتیا سیر جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد و جهت زنجه مفید و مضمضه طبیخ او کندر
جهت درد دندان با رمفید و بدل شیاف غصل و سیر صحرائی و طلای او با نوشادر جهت برص و بهق و ذرق جهت
و خشونت اخر و تجفیف او طبیخ او کشنده قمل است **ثومون** نمی است شبیه به جبهٔ بفارسی تخم زراب گویند و
بترکی طفرا و دی نامند نبت گیاه او امکنه سایه ناک و او شبیه بسداب و برگش دراز تر و گلش سفید و نخش
نخل و تند و ریزه و گویند تریاق زهر و بخ او است و در افعال مشابه بخربون سم گرم و خشک و مقوی و مسهل خلاط
غلیظ و اقسام گرم شکم و تخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده و قدر شربتش نیم درهم و مصلحش
کثیرا است **ثوم** سونانی از خراست **ثمر بون** بونانی دلی است **ثمر** اسم دو ابیض است **ثیل** بلغه ترکی بلان
اودی در ترکابن کرکجر داش گویند و آن نباتیست که در کنار ابها و زمین نمناک میروید و مخصوص

شیل لیس نبات ی

زمانی

زمانی نیست و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او دراز و بندهای بسیار و برگش بسیار و زین و
هر بندی رسته و گلش ما بین برخ سفیدی با برگ ایخته و طعمش مایل بشیرینی و اول سرد و خشک و قابض و طبع
او جهت مغص و سرسام و قروح مثانه و طبع بخ او جهت سدد کرده و آب گیاه او از نیم رطل تا یک رطل در رفع سم افعی
مارها و سلدیها و ماء کرنبه مجرب و نافع جهت قولنج البول و احتباس بول و حصاة و تبهای حاد و سل و بغایت لذیذ است
و ضماد او جهت جراحات تازه و کزیده هوام و اورام حار و منع نزلات و ضماد خاکستر او جهت قطع خون بواسیر تحلیل
اورام و تجفیف قروح بغایت مفید بود و جهت قطع قی و اسهال و منع ریختن اعضا نافع و قسمی از آن ابرک مثل
لبلاب و گلش خوشبوی و فرش بزن و عروق او در غایت تعقید در انکشتی در عدد بیخ باشد و بهاء عصاء
او با ادویه مناسبه جهت سعال یبس و تحلیل مواد و تحش بغایت مفید بول جهت قطع قی و اسهال و منع ریختن مواد معده
و احشا و تفتیت حصاة کرده و مثانه و قروح آن مفید است و قسمی از آن میباشد که هر گاه او از ای بخ
اعضا او ورم میکند سوخته او و نزف مسرح جهت قطع خون بواسیر ضماد او از مجربات شمرده اند و گویند زیاده
سر بار احتیاج نمی افتد و ضماد تازه او با روغن گل بغایت ملین و منضج و محلل است **حرف الجیم جاورس**
بفارسی کاورس گویند و آن نوع دخن است که بفارسی ارزن نامند رنگ او اغبر و از ارزن دین قوه اول
سرد و در آخر و خشک و بسیار تبرید و قلیل الغذا و از ارزن لطیف تر و سریع الهضم تر و مقوی بدن و با روغن
و جوز و غذا ئیدا و بیشتر خوردن مهرای او جهت الثواء حجاب و زلات نافع و حابس اسهال مراری و کمار کرم کرده
او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و مولد خون سودا و موریث سدد و مصلحش روغنها و شکر **جاوشیر** بونانی
نباتیست ساقش زیاده بر دو ذرع و سرخ و برگش مایل بنفشی گرم باعتدال و تر و ملین و منضج و مقوی هاضمه
و ضماد بخ او جهت اورام صلب و تسکین درد بواسیر نافع و نطول او مقرح و منوم و مضر معده با ترطیب و مصلحش
با دیان خشک و رازیانه است و این تعلیل کرده که جای فرسی است که چون میخورند و مسهل او دافع ضرر شراب آب
و از کبار اخیار الصبر ظاهر میکرد که نباتیست شبیه بطیه و خوشبو و با اندک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل
میشود و طبع او مسکن التهاب و صاف کننده خونست **جاوشیر** صمغی است بدو ظاهرش سرخ رنگ و باطن او
سفید و نباتش در ساق غلیظ تر از زرعی نرم و برا و جوزی شبیه به دشم و سفید و برگش شبیه
بول الحمیر و مایل باشد اره و خشن و بسیار سبز و قبه او شبیه بقبه شبت و گلش زرد و خوشبو و تخش

بلند هندی جوبیست تر و رنگ او از جزاء کلکدانج هندیست و در بعضی نسخ بجاء مهمله مسطور است **جبلات**
فطراسالیون است **جبین** بترکی اسم دبابست **جبن** و **جبه** هندی اسم شیطرج است **الجیم مع التاء جتل**
بهندی اسم ابل است **جتجات** بهرجا اسم نباتیست شبیه به نبات درمنه ترکی و از او خوشبوتر و شاخهای او
باریک و بسیار و گلش شبیه بالغوان و تخش مانند بزرگی کوچک تر از عدس و با اندک تلخی در سیم گرم و خشک
و مفتح و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین و طبع او و بدستور سه درهم از جرم او جهت شکستن
بادها و رفع مغص و تجفیف و معدل بخار او مسقط مسبه و مصلحش هلیله کابلی و قدر شربتش نیم درهم و بدلش
بزنجاست **الجیم مع الحاء** بلغه شنکابن ابدهامیر است **جدوار** بغیست مخروطی شکل بقدر انکشتی و از آن
و از آن کوچکتر بفارسی ماه بروین و بیونانی ساریوس نامند و اربع قسم میباشد یکی اطاهر تیره و باطن
برنگ بنفشه و مایل بسرخی و عمر تر شکل و در طعم اولا شیرین و بعد از آن تلخی محسوس گردد و این نوع را خطائی گویند
و یکی ظاهر و باطن تیره و رنگ مایل بزردی و عمر تر شکل و یکی ظاهر و باطن سیاه و سائیده او بوناپل دهد و
واهندی گویند و یکی بقدر زیتون و مایل بسامی و یکی بنزار بلاد دکن خیزد و قسمی اندلسی است و یکی را انتلیه نامند
بقدر شیری و سیاه و نرم و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اول است مدر ادسیم گرم و خشک و قایم مقام تریاق کبیر
و مفرح و مقوی دل و اعضاء رئیسه و احشا و ادرار زهر نیش و افعی و سایر سموم و مفتح و محلل و منضج و مسکن
اوجاع و مقوی باصره و باه و اشتها و مدر جهت اورام حاره و بارده و صرع و فالج و منع عفونت اخلاط
و تشنج و استسقا و عسر بول و تسمین بدن و درد احشا و حصاة و بیرقان و قولنج و اورام بارده نافع
و طلای او حال جلد و جهت بواسیر و درد دندان و درد چشم و با سرکه جهت طاعون در رفع برص و منع و با میده و مصلح
مخدر برص و مورث جراحت معاء و مصلحش سکنجبین و شیر آهو نافذ و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانک تا یک
دانک و در تبرید دو دانک و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا چهار دانک و بدلش نوع سوزن ان زیبا
است **جبال** نوع سبز بلح است **جبا جد** صر راست **جری** و **جبا** بر خاله و در همین ملکور است **جدر** و **ا** بلغه سهرا
اسم جبر سقوطر نیست **جرجیر** بلغه اصفهانی نرنج بترک گویند و بیرعا و بهنا نیز و دو قسم میباشد یکی
ساق دار و برگش از برگ ترب ریزه تر و گلش زرد بسیار تند و در اخر دا بری گویند و یکی بسیار تر
او نرم و گرم جزو و گلش سرخ بیانی او سه قسم میباشد یکی شبیه بترب و ساق دار و برگش با خشونه و در

مازندران

مازندران شاه تره و کوله تره و در ترکابن خامه تره نامند و تخم او سفید و حرف با طلع بارتر از او است و قسمی
را رشاد و بفارسی تره بترک شامی گویند و برگش بزرگ و گلش مایل بسرخی و طولانی و قسم دیگر
زین برگ و تخش زین تر از جرالوشاد است و مراد از مطلق او قسم اخیر است سرد در سیم گرم و در آخر
دوم خشک و بسیاری در دوم گرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و مفتح سدد جگر و سپرز و مفتت
حصاة و مولد منی و محرک جماع و ضماد او با زهر کاه و جهت ازاله قروح و خوردن ان ناشتا جهت رفع
بدبوئی زیر بغل نافع و مصدع و مورث سدد و مخرج و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در جرم ملکور
قوی تر از ان و با آب گرم مقی بلغم و با مرزه و تخم خربزه جهت تخریب باه مؤثر و ضماد او جهت کلف و با عسل جهت بهق
نمش و با زهر کاه و جهت شقاق ناخن نافع و موجب شرارت خون و انصباب مواد با عضای ضعیفه و
مصلحش شیر تازه و قدر شربت از بسائی او سه درهم و از بزرگ سه درهم و بدلش مثل ان تره و دست با تخم
در دل بری تخم بیاز و هر کاه در خت انار ترش را با آب تره تبرک سقایت کنند بار او شیرین شود و هر کاه
خسل و تخم را با ابا و مکرر پرورده کنند در تولید مبی بدیل است **الجیم مع الراء جبلا** بلغه کوهستانی
لرستان اسم دو اثیست که نزد کان بیان انجا از ارنا مند بخیب بسطیری انکشت و طول او زیاده بر شبری و
طعمش شیرین و مایل بسامی و باطن سفید و با صلابت و مسافتش قریب بطیر عربی و برگش شبیه بزبان و طول ابقدر
شبری و سبز و لطیف و نرم و برگهای ساقش از اطراف علی بقدر بواسیر و گلش کبود و دراز نیلوفر
هندی بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ او است نافع جمیع زخمها و تشنج ان جوین و برین دندان باشد
نبهی مجسد که از اکل و شرب مایل نمیکرد و سنون او یکدرم و دو نخود با برگ کرد و شیر او در افتر و حرارت
باطنی و اورام احشا است **جری** بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلور است و ان ماهی عظیم الجثه است
برنگش سیاه و بیفلس و شارب او مثل ماری و دراز و در ترکابن اسپلی و در مازندران کلیس نامند
نمکسود او گرم و خشک و ضماد او جاذب پیکان و خار از بدن و طبع او جهت تعفیه صوت و قصه بر سوء
بظاهر جلد و حقنه او جهت عرق النسا بعد یل و تازه او ملین طبع و جهت تصفیه صوت و قصه بر سوء
و قی الدم و خون او بقدر سه درهم و قدر باشل ان سرکه قاطع خونست که از خلل بدو مولد بلغم لزج و یطی الهضم
و مضر کرده و مصلحش صعتر و نعناع و ابکامه و سکنجبین است **جراد** بفارسی ملخ نامند در دو گرم

و تربیا بنفسه و خرشنو و مند و بخش غلیظ و شبه دار بدبو و بیرون او سیاه و اندرون سفید و درهم
کرم و حشا و محلل و مفتح و مدر حیض و بول و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب مجبوب و مسقط
جنین و فاتل ان و یاقوت تریاقیه و جهت تنقیه دماغ و اثر و کونکی نفع عسل و در رد مفاصل و درد کمر از صدمات
بهم رسیده و فالج و صرع و امراض بارده و سالخوردگی و عشق که بعد از جماع بهم رسد و مفصل و سرفه بلغمی و نفث بول
و جرب مثانه و نفخ رحم و قولنج بلغمی و بی اشتها و حساسه و دفع سموم و منع ترلات و جهت شکستگی استخوان
و ضماد او جهت جراحات خبیثه و ریاشیدن گوشت بر استخوان و سایر اعضا و منع ان از قبول الفاظ و در دهای
بارده و ریاح و بارد و غیر ها جهت اعیا و بارد غیر و بنتوج جهت کزیدن سگ دیوانه و حمول او و مسقط جنین جهت
امراض بارده رحم و اکتحال او جهت بیاض و فرو آب سفید او جهت درد دندان و منع تاکل ان و طلای او جهت قروح
تازه کهنه سوی فیده و مفرا شیاد و مصلحش ماجو و جنسا بندن او در مطبوخ عنبر و قدر شربتش تا
یکمثقال و بولش بودن او وقت با شیر انجیر و با اشق و بخش جهت قروح مزمنه و حمول او جهت کشودن
حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است و اشامیدن تخم او با شراب جهت اختناق رحم و نیم
مثقال او و یا نیم مثقال از او و طلی او جهت کزیدن هوام و یا نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض
بسیار نافع است جاموس بفارسی گاومیش نامند و قسمی از گاو است و گوشت او گرم و خشک
و بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضت و هر اکلیه نافع و مولد سودا و مضر در مفاصل و امثال
ان و مصلحش آب کامه و دارچینی و ادویه ملطفه و اشامیدن سم سوخته او جهت صرع و کمیخ
او با عسل جهت تفریح دل و فربه کردن بدن و بقویه جگر و ذرور او بجهت قروح و رافع حکه و
مقوی باصره و قدر شربتش تا سه مثقال و ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با
سرکه جهت داء الثعلب نافع و بخور موی او و شاخ او باعث گریختن افعی است مجاصا بلغه سریانی
اسم اجاص است خار النهر سلق الماء است جادی زعفران است جاسب با فلای قبطی است
جاوزیر و جاوزمج جزر البقر است خاسوس خشخاش زبدیست جاذکون اسم فارسی بیاسه است
خاکسو بهندی قشنیز است جادل بهندی اسم اسفاناج است جالکری اسم هندی فواست جاجری
اسم هندی بیاسه است جابهل بهندی جوز بوا است جاری بهندی ذره است جاذبل بهندی بلاذر

است

است جال بفارسی درخت سوال گویند جامع اللحم قنطوریون است و جبن را نیز گویند جاوشیر هندی
ذرقه است الجیم مع الباء جبن بنشه بدبوی بفارسی بنیر نامند تازه او در دوم سرد و تر و مقوی
معده و روده و مقوی کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و خون و دیر هضم و بعد از هضم ربع السلوک
و در اعضا و با مزکوکان و مصعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و بر شدت او بعد از طبخ و فشردن حاجت
اسهال و ضماد شش انفه و رهم جراحات و مضر مرد و دیر هضم و رافع اشتهای طعام و غیر و صنوم او و باعث قولنج و سده
و ظلمت بصر و مصلحش عسل و نعناع و صعتر است و بنیر نکسو دکه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی
اشتها و اما و بجهت رطوبات و ضماد او با عسل جهت انفخار و سل و رفع داخر و با نوشادر جهت کلف نافع
و مولد اخلاط مراری و مصلحش و مولد حکه و جرب و مضر صدر و دیر و مصاحبان سن احتیاط و بسیار کهنه و متعفن
او اقرب سعید و مصلحش مزکوکان و در محرور بریان مبوها و ترشیها است و غیر چکیده بنیر که از دانه گویند در
غایت تر طیب و منوم و جهت تبرید و بیل و التهاب معده و رفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب
خون نافعست جبن بلغه مزی اسم بنایست طولش سه چهار انگشت و بر کش شبیه بر لوپیه و بخش مثل مرزنجوش
سفید و بی طعم کاری و تر است و در هر شبیه بخیر در او دوم گرم و تر و مقوی بدن و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف
کردن خون و التیام جراحات شرها و طلاء و با شراب و درهم او جهت وهن عضل و با رد شدن ان نافع و گویند
بخش را چون با پارها گوشت طبخ نمایند قطعه ای گوشت را با سم ملاسن میسازد و مرزا در اجهت درمان جرب
دانسته اند جبین بفارسی سنگ نامند و ان سه قسم است و بجهت دو قسم او را کدبکی سفید غیر براق و دیگری
سرخ لون باشد جص گویند و بجهت بر اق صفا بجی را اسفیداج جصاصین و اقسام او در سیم سرد و خشک
و اشامیدن او کشنده است و طلای او مفرد او با سفیده بیضه مرغ و غبار اسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه
جهت رعاف و بریدن جهت منع عرق و کل منی و عدد و لحیه الیتیم و ارمه و در سرکه جهت مهر دموی و منع ریم مواد و آلا
کشنده و جهت رفع بادسرخ و اورا مصلح ملتهب و جرب و جرب و بارد غیر و نیتوز و اندکی بخور و شب عبابی بسایند
و بر نوشجات بالا بند از الکتاب بیکند و جامها باعث قلع جرک و جربی ان میگردد و طلای او بواسیر را
رفع مینماید و سفیداب جصاصین و رافعا افعی بیزاز نمو و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است جبلاک
لغه فارسی است و جلیج سر باد و ان تخم خار پشت زرد رنگ شبیه بشیوران و بنزکی صوراوی گویند و ان مؤثر است

ثومون

ومفتح و یاقوت تریاقیه و مدر بول و حیض و ملطف و طبخ او جهت گزیدن هوام و بر قاء و سیاه و استسقا و تبهای
بلغمی و سوداوی و رفع کرم معده و جهت القرع و تحلیل ریاح و عسر بول و مفاصل و حصاة و تنقیه رحم و رفع
نسیان و با سرکه جهت سپرز و ضماد او جهت تنقیه قروح مزمنه و التیام ان نافع و مضر معده و سر و مصدع و مصلحش
حامض و قدر شربتش تا سه درهم و از طبخش تا بست مثقال و ملتش بود نه کوهی در تحلیل ریاح شیخ در اخراج کرم
پوست بیخ انار و سلیخه است جدوقا بلغه دمشق پرسیاوشان است جعده صغیر جعده کوهی است جاکرم
جعده بستانی است جعل اسم فارسی قسم بزرگ خنفسا است جبغل اسد العدس است جبغری بلغه مازندرانی
قسم کرفس الورق خرا است الجیم مع النون جندبیدستر بفارسی اسم سلتوا است جندا اسم فارسی پوست دان خیار است
که در روز فرق بصر ندارد و اقسام میباشد یکی را بفارسی بوف و بترکی سار قوش گویند و ان عظیم الجثه تر از
سایر استان است و شاهبوم نامند و یکی را بترکی بلاق گویند و ان کوچکتر از همه است مگر مرغ خوکی و از
سایر جنس تر و بقدر قری است و قسم اوسط سیاه لون مسمی بجندا است و در تکاپو کمتر بود نامند و بر یا بر کرد
که لطیف دال در جیم نیز با وجود کمی ان بر روی صاحب لغوت و بر کردن او رافع ان علت و قطور مزاج و با
روغن بنفشه در سر و ابنه بسوط مرض و افع صاحب شقیقه از جربا بست و جون در هر او را با خاکستر جوب کرد و سل الجثه
بنوشد جهت سلس البول و بول او برای اشرا مورد است و طلای خون او با روغن نهاد جهت کشتن قمل مؤثر است و اکتحال خون او
و زهره او جهت شکری نافع و جون او را ذبح کنند پاره شبیه او مفتوح و یکی مطموس میباشد نعلین مفتوح او
بیماری و مطموس او مورد شعراب است جنزاب بلغه خراسان اسم ماسا است جنفاذیه مؤلف ذکر کرده
که اسم بوانی است و بمعنی مزاج و بحسب ظاهر فارسی بودن او اظهر است جنانکه مؤلف الابیع بیان نموده
و ان بنایست سافش مفید شیری و شاخهای جسبا و بارید و برکش و بیخ تر از بیرون نمود و مثلا صنوع مزمن
ساقش علاقهای شبیه بلیله و بادام از عدد و تا چهار عدد و اطراف علاقها خار دار و درون هر علاقی سه پرده
و نخش شبیه بلیله و در هر پرده پنج غدد میباشد و دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضله و در تقویه باه
قوی تر از خصیة الثعلب است و جهت دو هفت مثقال تخم او را با گوشت بره یکسال بجوشانند و صاحب استسقا با کهنه
مداومت بآب او فایده بلیغ و تخم او رفع کند و مرباى او با عسل بغایت تحریک باه و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش شونیز است الجیم مع الفاء جفت پوست ملاصق لوب است و بر طبع هم اطلاق

میکند

میکند و جفت البلوط در بلوط مذکور است و از این اسم مراد او است جزری کمری است جفطوط بفارسی شوکران
است الجیم مع الکاف جکاوک اسم فارسی قبر است جکو بفارسی اسم کبد است جکورتکه اسم ترکی
جراد است جکردک اسم ترکی دانه بوها است جکنا اسم هندی جاجدا است جکی امیر الدوله گوید بر
هندی است بقدر جوز بوه و سبز بریان و خار دار و در بیخ او بعضی روی او دانه هائی بقدر کرکان و در زرنباد
و شیرین دلوج و در ان دانه تخمی بکرچه و صلب و مفرا و سبز و جربی او مایل بتلخی و در بیخ او قیام است و
بالخاصیه مفرا و مولد منی و محرک باه است جلید بفارسی نکرک نامند و در طبع و انار و مثل ثلج است و اکثر
الجیم مع اللام جلنار بفارسی گلنار گویند و او غیر گل انار ثمر است اگرچه در جمیع افعال مشابه یکدیگرند
در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت اسهال موی و صفراوی و رطوبی و
زلق الامعا و سحج و قرحه امعا و نزف الدم هر عضوی و نفث الدم و جرب و حکه و منع ریحین مواد بمعده نافع
و ضماد او جهت بدبوی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید او رام و سقوط موی و مسنون و ضماد او
با سرکه جهت بدبوی دهن و استحکام لثه و اسنان و قلاع مؤثر است و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش بودن او پوست انار است و انحو اص او است که جون رو جهاد شنه و قطع
اقنا بکند و عنق شکفته او را صاحب بصر و مبتدا دین ان از درخت بهر جدا کرده فرو برد تا بکسال مرد
نکشد و از نجیات شمرده اند جلد پوست حیوانات است و نسبت بگوشت سرد و خشک و هر چه در طبع مهرتر
غذا شده او بیشتر و اصلاح دیر هضم او به ابکامه و در دغهای کرم باید خورد و بعید از عضوی که صدمه
و ضربه باو رسیده باشد پوست تازه گرم حین ذبح گوسفند و بز و امثال ان بغایت مسکن اوجاع
و ورم او است و بدستور جهت اورام بارده مفید و الصاق پوست سر بز غاله بر سر صاحب سرسام
بجرب و پوست تازه بز جهت جذب سم افعی و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه
پوست بز قاطع خون جراحت تازه و خاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر و سوختگی اتش و سحج جلد و ضماد
سوخته پوست اسب ابی با ارد گوسفند سرد و زمتوالی جهت دفع سرطان از موده است و تعلیق پوست فیل
جهت فکیکی تبهای سرد و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن و از اب و سوخته پوست
قنفذ بوی با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست افعی جهت داء الحیه مؤثر است جلوز اسم

وخشاو ومبهی وجالی اخلاط غلیظ وجهة تقطیر البول وامراض تهیئه به وخوردن دوازده عدد از که اطراف
وسر آن انداخته وبا یکدرهم مور دسائیده باشد جهة استسقا مجربست وانسان وجهة جذام بالخاصیة مفید
وبخور او جهة بواسیر وعسر بول وضماد پاهای او که کوبیده باشند جهة ثالیل وکلف مجربست خصوصا سوخته
ان با سرکه بغایت نافع وطلای جوف وتخم او جهة کلف وخوردن قسمی بالا جهة گزیدن عقرب مفید وبوی
نوع سبز کردن در انرا که در مزارع بهم رسد وصاحب تب ربع بالخاصیة نافع او است وملح قلیل الغذا ومولد
خلط بلغم ومورث تجربه وحکه ومحرک اخلاط ومجفف ومصلحش سکنجبین وانار دین است جراد البحر بفارسی
ملخ دریائی گویند واو جوانست سرش مربع واز حوالی سر تا نصف تن صدفی واز هر طرف زده باشد به
پای عنکبوت بر سرش دو شاخ ودو شاخ دیگر بر تحت چشم او بیرون جسته است واز جراد بری کرم وحشی تر و
خوردن او هر روز از سه عدد تا هفت عدد جهة منع زیادتی جذام مفید واشامیدن دو مثقال از سوخته او با
نخود سیاه تا هفت روز جهة اخراج سنگ کرده ومثانه مجرب داشته اند جربوز جلبوب است جربوز بفارسی
است جرجر باقلی است جرامه مشط الراعیست جرمانز وجرمانز کرم دانه است جرجیر الماء قرة
العین است جرجیر بری ترمس است جردان فاره است جراسیا فراصیا است جرذ بلغة دیلمی نانا است
جرهندی سنبل الطیب است جرول هندی جنجل است جرهل هندی اسفناست جرغول بفارسی اسم
لسان الحمل است جربه هندی اسم عصفور است جرغ بفارسی اسم زنج است جردی گوشت بفارسی سمین
است جرجیش بترکی سراش است جرانه هندی قصب الذریره است جرهندی بمعنی بیخ است جزر بفارسی
گزر وزرک گویند بدانکه دیگر طویل میباشد ویکی مستدیر در دوم کرم وتر وگویند در او تر است ومتوجه
ملطف ومدر بول ومفتح سدد جگر وقاطع بلغم ومقوی معده وملین وجهة سرفه ودرد سینه ومعده وجگر
واخراج حصاة ونطول اطبخ ریشهای او محلل خون جامد ورتبای او بغایت مهیج ومقوی احشا وجهة
وهاضم وبر درد او وبسرکه وعنه جهة اذابه سپرز سدید بل ومقوی معده وجگر بارد ودو شاب او قرحه
برپای ان وبنبذ او که آب فشرده او را بریوان عسل جوشانیده درهم ریخته بگذارند تا مسکر شود بغایت
مست کند وبطی الانحدار ومصدع وعرق او که با او دیده مناسبه گرفته شود مستوری که در دستور
مذکور است وجهة اثار نابینا بخراست مکرر اسکار وضماد بر او جهة اکلة نافع وجرم او بطی الهضم

وتفاح

وتفاح ومضر مجرور بن ومصلحش او وبیحان وابکامه وبخته او با گوشت بز غاله مولد خلط صالح است و
قدر شربت از جرم او تا صد وشصت مثقال واز بیخ هفت مثقال واز بنبذ او تا پنجاه مثقال وتخش محرک باه
واو را تا مثل اصل او وجون با جزو او را با جز وتخم شاهتره جون تربد در زیر اتش لطیف دهند جهة اخراج
سنگ کرده ومثانه وعسر بول مجرب دانسته اند وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش انیسون ودو قواست وبوی او
را در بلاد قزوین کذر انامند بخش بقدر انکشتی وکلش زرد وغلاف تخم او خاران ودرد وقوید کوبند است
اول سیم کرم ودر اخر اول خشک وبا اندک حرارتی در افعال سوی تحریک باه قوی تر از جستانی وجهول او مخرج جنین
وخوردن خام او جهة سموم وضماد بیخ او اصل بول او جهة انجماد خون که از برودت باشد نافع واو بجهت
او در منازل باعث کریختن هوام ومضر معده وحلق وعصب ومصلحش انیسون ومحول او منقی رحم ومورث
برص جمل است الجمع الزاء جزع سنگی است که از یمن وحبشه خیزد ودر او شبیه بچشم وطبقات او خطوط سیاه
سفید وزرد وسرخ وسیاه ظاهر است وبفارسی قسم او را با با غوری نامند وقسمی سلیمانی است وظاهرا
عین الهر از جنس او باشد در سیم کرم وخشک وجالی او باحدت وباعث بیداری جهة بیرقان ومنع خواب شربا
وجهة عسر ولادت بجیدن او وزی زنان موثر وتعلیق او بر اطفال مورث سیلان اب دهن ورفع ام صبیان ودکا
داشتن او مورث مخصوصت مردمان بادارنده او ودیدن خوابهای هولناک در اول لقوه وسنون او جهة تنقیه
وجلا دندان ودر دراو قاطع خون وجهة دویانیدن کوشت بود در لحم فاسد واکحال او جهة رفع بیاض ونزول الماء
جزنابج ثمرة الطرفا ومعرب کرمانی است جزور شتر پیر است جزر غلیظی وجهة بری کوبند شفا قائل است الجیم
مع الیم جساد زغراد است جبس خسک است جسار اتر هندی است الجیم مع الشین جشیش بفارسی لغوی
نامند واز نیم کوفته کندم وامثال او است جشمیرج وجشمیرج تشبیه است جش بلغة فارسی اسم مهره کوچک است
کبوتر کرد الطاها الجهة رفع چشم بدی بندند جشوم تشبیه جست جشم ودر اسم فارسی عبور الدار است جص
جبس مرقت بفارسی گچ نامند الجیم مع الدال جمد کیاهیست که تر از نیم ذرع وبرگش مغروش وبکردی الاذن
در دی بکر الطرا بخیط بخارهای دین وبطرف شاخهای او مثل قبه دیوار خیوط شبیه بموی سفید دیوار
تخم وکلش سفید مایل بزردی وباعطر بوی واین نوع جبلی است وجمد صنیع نامند ودبنانی جمد کوبند
وبرای او بزر کنز وکرنب است ومستعمل او جبلی وبعد از هشت ماه قوتش کم میشود در اخر دوم کرم خشک

وجمد

فندق است وبعضی بادام کوهی استعمال مینماید وحب الصنوبر کبار انرا کوبند وابر بحر تاشتا وجیم بحا ر جیم بحای
مهمله اسم حب الصنوبر است جلنطیط دوغ غلیظ است جلاب اذا شربه است ودر انجا مذکور است جلیا دو نوع است
جلمون اسم فارسی تخم سوسن است وغیر حب الصنوبر است جلوب نوعی از بلاب است جلجلان
سمسم وکنجد شامل است وبلغة جش مخصوص سمسم ومؤلف قدکر کوید اسم ربانی سمسم است جلبنج اسم
عربی شیلم است جلاجم قسم سیاه مرجع است جلنز حلفا است جلنزبین مربی کل زبرین است جلبان خلر است
جلجلان الجش خشخاش سیاه است جلجوج فودنج بری است جلاناذ شاه است جلوجا جاوشیر است جلجان مرعی
پیش است جلجلون صعتر است جلنجسبین کلقند عسلی است جلیل اسم ترکی نطاه است جلبان سلنزجیل است
جلتاغوج اسم ترکی حب الخضر است جلفان اسم ترکی جداه است کوکرد کوکنه جلوداز بلغة تکابین از درخت
است جلبن هندی اسم اشنه است الجیم مع الیم جبز نوعی از انجیر است وبونانی السیفون نامند وبعضی تین
الاحمر او غیر انجیر بری است جبز انجیر بری از سومات وماکول نیست واو را در دیلم دیو انجیر نامند وجبز را
سلکا انجیر کوبند وماکول است در حق ضیب بدرخت انجیر وبرکش مربوک نوشانند وشاخ پوشیر و
ثمرش بقدر الوجه وزنان او بعد از رسیدن مرج وجمن ودر بعضی بلاد در سالی مکرر بار میدهد در
دوم کرم ودر اول تر وجهة سرفه بیسی ودرد سینه وکرده وسپرز ووسواس نافع ولعوق او کوبرک
وشاخها وثمرش را جوشانیده او را باشکر بقوام اورده باشند جهة دیو وضیق النفس وسرفه
وکونکی او از انجیر بات است وبکتفال بول مسحوق او با آب قاطع اسهال ومجرب است وباسم وزن او
شکر در رفع سرفه ازموده است ومشیر او محلل اورام وملین وملصق جراحات وجذاب ومسهل اخلاط
غلیظ واز شیر انجیر بستانی ضعیف واشامیدن نیم درهم او جهة سپرز وتبهای بارد وخاکستر
چوب او جهة قروح ساعیه واکحل وبفارسی مجرب وثمرش بری الغذا ونفاخ ومضر معده وسطش تین
وسکنجبین وآب سرد است جمشت سنگی است که در حجاز وحوالی مدینه طیبه بهم رسد وسفید رنج
واسمان کوبی میباشد وبهتر او سرخ ارغوانی شفاف است در سیم کرم وخشک ومحلل ورافع خفقان
وغشیان وغشی ومسنی وطلای او جهة خراج ودرم چشم وخاتم او جهة فتر ودفضای حاجات مجرب
نزد خلا او تو ثوه وزیر سر کذاشتن باعث بدلک خوابهای مشوش است وقدر شربتش تا نیم درهم ودر طرف

اولی

اولی او اکلی وشربی نمودن در اثار مثل الشامیدن او است جد بفارسی بخ نامند در طبع مثل ثلج واز الطیف
تر وجهة هیضه وتبهای صفراوی ومحرقه بغایت نافع وضماد او بر بثرات جهة رعاف مجرب ومضر او را مبالغی
واعضا است جمار بفارسی بنبر خرما کوبند واز اعالی درخت وموضع طلعت وقال الغافقی بر کوبند
سفید وشیرین وقریب بطعم شیر است در اول سرد وخشک ومقوی معده وقاطع اسهال وجهة علیه مزا
ولاغری کرده وغلیان خون ونفث الدم ودرد سینه وسعال ورفع ضربه بنبذ ورفع حمار وقی صفراوی وضماد
کردن او از ورم تحلیل ارواح وجذب حرارت غریزی از بدن وضماد او جهة کزیدن زنبور نافع ومضر شش و
مولد ریاح وبطی النزول ومصلحش عسل وخرما وخیار بوده است جمهوری شرابیست که مثلث باب
بجوشانند تا ب بسوزد ودر مدتی بگذارند واستعمال نمایند وبعضی شراب انکوری سه ساله را جمهوری نامند
وکویند آب انکور بیست که در جوشانیدن بنصف رسیده باشد کرم وخشک ومنضج ومحلل ومشهی ومعین
جماع وسریع الانحدار ومولد اخون غلیظ ومسخن احشا است جمجم بخیست شبیه بزر بری وبوی نامیده ودر
واندران او سفید وبیرون اش مابین سفیدی وزردی وخوشبو واندک تلخی وتندی وشیرینی واز بلاد
چین خیزد ودر لرستان کرمو شان نامند ساق برکش شبیه بزر دارد است در سیم کرم وخشک وفرح
باه خصوصا مر باه را وجهة دیو وسرفه ونزول الدم وذات الریه وذات الجنب نافع ومضر سپرز وسطش
صمغ عربی وقدر شربتش تا دو درهم وامین الدوله کوید از یکمثقال تا یکمثقال ونیم او با جلاب اخ
در حال از مجربات است جمل بفارسی شتر نامند بجهة کمر درد وسالها وبهتر از شتر نر وکوشت او در
دوم کرم ودر سیم خشک ومقوی باه واعضا وجهة تب ربع وعرق النسا وبرقان وصرع وفالج
نافع ومولد امراض سوداوی واخلاط غلیظ ومصلحش ابا زیر حان وشراب کهنه وترشی کسر سکنجبین
است وبول شتر مسهل ومدر نزد اب وجهة سرفه ودکام ودرم جگر وسپرز واستسقا وبرقان
وسدد جگر وتقویه باه ودرفع مستسقی وبوثیدن او جهة سدد مصفاة ونطول جوشیده او با
حرمل جهة نقرس وفالج وحله واورام مجرب ومشیر او جهة استسقا ازموده است خصوصا کرما
بول او امیخته باشند وطلای کوشت سوخته او جهة قوبا وضماد شش تازه او کهنه در کم
جهة کلف مجرب ومداومت اکل شش او مورث کوبری وحمول مغز سازد وبا پشم بعد از ظهر سرد

متوالی مبین حل و بفتح سرکین او قاطع دعاق و اشامیدن او با ادویه مناسب جهت صرع و ضماد نازه او جهت
تحلیل خنازیر و بشور و بخور و طلای او جهت نا اهلیل مؤثر و آشامیدن رکف دهن او در جهت مستی او مورد تدهون
و چکانیدن آب بوزنه در دماغ او باعث زوال مستی او و کوهان شتر جهت تنقیه رحم و اسهال قطع
خون و شقاق و موی نازک او جهت اندمال قروح و سوختگی او جهت دعاق سعوط او و سیلان خون جراحت
در دو را نافع و بستر کشیده شتر انجمان دلک بوده بر استین عاشق جهت دفع عشق کوبند او موده است
و چون کندم را بعرق او تر کرده طیور بخورند بیهوش شوند و کفدهان او نیز همین اثر دارد و پنیر ماده
شتر در تقویت باه بیعدیل و مسمی بلاست جمان مروارید اسم لؤلؤ است جسفرم ریحان سلیمان است جرجیس
اسپوس است جار الله سلق الماء است جمر تمر هندی است جل الحی جرجیس است جاز بلغه تنکار
سرخس است جودری اسم هندی حقاش است جبل بلغه دیلم جیکلک است جلدال اسم هندی فلفاس
جبلی اسم هندی یاسمین جنگلی است جنطیانا الجبل النون بیونانی اسم بیخ است در از و غلیظ و مایل
بسرخی و بیرنگ و تلخ در و مجاور اساس و بعد از آنکه شود در طول قریب بذرع و بوکش شبیه بیرون کردکان
و سرخ و زرین و با شریفات و کلش سرخ مایل بکبودی و ثمرش از اغلاف شبیه بکنجد و غیر و موی اخضر
نامند بوکش شبیه بحاض داو غیر مستعمل است در اول اسیم گرم و خشک و بهاء تلطیف و منقی و جالی و مفتح
و محلل و مدر و تریاق سموم و مخرج جنین و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم و مشروبه و در
جگر و سپرز و عسر بول و احتباس حیض و ضماد او جهت گزیدن جانوران و جراحات و قروح خبیثه و ورم
بارد احشا و جهت زهر و سقطه و کسر اعضا و وثی و ازاله بهق و طلای او با سرکه بر کف دست قاطع خون
جنون و استعمال او با سداب در تریاقیه اقوی است و مضر بسینه و مصلحش اسقولوقندریون است و بدله
شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل یکوزن و نیم او اسارون و نیم وزن او و بیخ کبر در بسیار
مواضع قسط و زراوند او و بقای قوت او تا سه سال و عماره او در افعال اقوی تر و قوتش تا هفت
سال باقیست و طبرخداد او دانست که او را کوبیده پنج روز در آب خیسانیده بجوشانند با آب غلیظ شود
پس صاف نموده طبخ دهند که منعقد گردد جند بفارسی اشبخ کاندر و تر کی اغلاناشی نامند و آن
شبیه بحب است و جوان آن مایلی در ازنهار عظیم بیشتر یافته میشود از سد جبار کوچکتر

و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج ارتفعیش میکند و در بلم او را شبیه نامند و فیما تقاضای
آن میکند که حب آن بعظم جند باشد و حقیقتا زنده او را ملاحظه نموده که صیاد قطع نموده بود اصلا
بود و لون او نداشته بعد از لمس شانیدن او در آب خاکستر و بر روزه کردن بدو دکاه بعد از مدتی صاحب
بوی و لون شده و اینکه در او نوعی استحاله هست شکی نیست و آن جوان غیر نسل اجوی است و بهترین
او سرخ و بعد از آن زرد او است و سیاه او از سموم نافع الدست و اخرسیم گرم و خشک و منفع محلل
و تریاق او در بارد نافع الدو اکثر هوام و مجفف جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه جنین و نفخ فوق
و منفعت مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان و فالج و رعشه و سنا بر امراض
بارده دماغی و عصبانی نافع و بیخ حرارت غریزی و سعوط و طلای او جهت درد سر مزمن و سیاه کردانیدن
صرع و تشنج و سرسام بلغمی و مرغن او و بدستور تضمید او با روغنها جهت تحلیل اورام مزمنه و
دردهای بارد مثل مفاصل و امثال او و کذا شاهتر ان در کوبش جهت ریاح و ثقل سامعه و وجع باه
ان و اکحال او جهت طلاء بر دو معده و سبل و حول او و مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر بول و اشتهاء
بقدری که افیون خورده باشند در اقل سمیت افیون و چون با مساوی او افیون بسایند سمیت او را
زایل کند و مضر جگر و ریه و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یکدانک و بدلش مثل او و بیخ و نیوف
ان فلفل و در بعضی مواد بوزن او و مثل او در امراض جگر و فیون و جهت تحلیل حلوبات از جهت سه
وزن او فلفل و ثلث او دارفلفل و ثلث او زرنباد است و جند سیاه تقدر یکدرهم کشنده است
در مدت یک روز و تریاق او ترشی و بیخ و شیر الاغ است جمال قسمی از فلیون است و از دمشق
خیر و در افعال مثل او است جنبل غنچه نا شکفته هر درختی را کویند و اکثر استعمال او در جند لادن
است جنار اسم فارسی دلب است جناح بلغه اندلس راس است جنوبه قنطوریون است جنا الفهر
حرشف است جنی احمر قطلب است در قانون مذکور میشود جنجر از ان العشر است جنبل صعتر است جنبه
هندی زنبق کوکبند جنکال اسم فارسی جس است جندن اسم هندی صندل است جن اسم هندی
قرنفل است جنه هندی بخور است جندال قسمی از بیش است جنبل هندی مقاطیس است الجیم مع
الواو جوز بفارسی گردکان نامند مغز او در دوم گرم و در او خشک و با طوبه فضیل و ملین

طبع و محلل و منبهی و مانع تخمه و خوردن ده مثقال او با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجربه
بریان کرده او با پوست جهت سرفه کاذ هوای بر دباشد مفید و مفرکه او را بیرون ناشتا بخایند و طلا کنند
جهت تشنج بارد و با بسرو او نادوساق و قوبا اطفال و عاقر ایاکه بر پی است و دوی موت عضو و جهت جرب
و غریدا التواء عصب و داء الثعلب و ورم پستان و خوردن با انزروت مانع فرار انزروت و مخرج کرم معده و
عدیل ضماد او با نمک و عسل و بسیار جهت گزیدن سگ دیوانه و حوام مفرح و تریاق با شراب جهت منع ادرار حیض
خوردن مغز او در ناشتا باعث سهولت و با انجیر و سداب قبل از سموم بخورند موجب عدم تاثیر سم
و بعد از آن سدید و نفع سم است و اکثار او مخرج حب القرع و مورث دم حلق و بشور دهان و مصلحش آب
انار بری و مضر جگر و ریه و مصلحش خشخاش و کمثرا و اسمیت است از خواص او است که جرب را مسن کوبند
و با بوره و بالمه و مس را دبغ کند و اشامیدن سوخته گردکان که با پوست سوزانیده باشند بعدد یکمثقال
با رتبه مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجربه و اکحال آن جهت ریه و سیل و در معده مفید و بدستور ضماد
مفرکه مجرب او و با زفت جهت قروح سر و جرب شانیدن صحیح او در روغن متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره
باعث دفع تعبیر او و بر تا و کاب گردکان سبز و عسل با ریاکه بر بند و هند جهت حمای و شور دهان و مخرج دندان
و اورام و سستی اوبیدل و طلاء تازه او امثال آن بر اشاد و بر اسحاق جهت زلاق و سداع مزمن و شقیقه و کل اوجاع
بارده مثل نقرس جهت فالج و امثال آن و قطرات بر اشاد و کرم کرده باشد جهت جرب گوش و آشامیدن و حول کردن
خاکستر پوست نانی جهت زخم ظلام و زرد او جهت جراحات و صع او جهت قروح خبیثه و درد دندان و تباهی و اسهال
جهت نسیان کرده و خرید ماه و زندان طبع و تقویه روده اعور و خوردن محرق پوست نانی و هر روز نا دو مثقال
جهت تقطیر بول نافع و پوست تازه او که با خبث الحدید بسایند و با سرکه طبخ دهند و بایدهند خیسانیدن هر روز
بهم و تند حضاب قوی و باد وام است و ضماد پوست تازه او جهت خنازیر و قوبا مفید و طبخ نیم و قیه تا یکوقیه پوست
پوست جهت او در معده مثل از غذای منقی و قوی و قاطع اخلاط لزجه و جهت درد شکم و اسافل نافع است
چون پوست بیخ او را در روغن زیتون بجوشانند تا مرا شود جهت بواسیر و امراض معده بغایت مؤثر و مسواک
کردن با پوست بیخ او و بهر بیخ زردی منقی دماغ از اخلاط و رافع دندان و مسواک پوست فرد او مقوی لثه
است و طلای قشاره جوز او با سرکه که جهت سرخ کردن رخسار بجرب و بارفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و

خیسانیدن او جند روز در روغن زیتون جهت منع نزلات و رمدیات دانسته اند و شربت او را جهت سرزنجه یافته اند و
چون در فصل خزان پشته درخت او را بکنند و در روغن زیتون و ماء زاد او را انعقاد بجوشانند و کرم و غرب سیاه کرده
در روغن مذکور را صاف نموده در شیشه کرده و پشته کنند بر و شی در شیشه کنند که بقعر شیشه برسد و دهن او را
مسدود کرده بحال بپوشانند و وقتی که درخت بارد کرده دیدن او زند بیرون شیشه عمل در شیشه باقی شود
و این خضاب است که مدتها اثر او باقی ماند و مؤلف تذکره تا یکسال اقرار نموده و چون قبل از موسم اعلاء بر
انتیان در حمام طلا کنند مانع روئیدن مو میگردد و کندی مجرب داشته اند در روغن گردکان اخواص مثل
که خوشبوی او است و محلل و مسخن و آشامیدن او در روزی سه درهم تا یکهفته جهت درد و رحم مجرب و جهت
امزیه بارده نافع و طلای او جهت اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعضاء و رفع دردهای بارد مبدل و زایل
نمودن قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهت لقوه و فالج و تشنج نافع است و بدل او مغز گردکان جهت الحصر
و بوزن او و بدل روغن او در بعض مبادی بالخاصیه مغز گردکان مسکن و مضر و مصلح قروح است شربت او
ضماد اجوز بوا بفارسی جوز بویا گویند ثمر درخت هندیست بقدر تخم عنب چون مقشر گردد بقدر عضوی
سرخ بزن و زرد در درخت او بقدر درخت انار و بهترین او تازه خوشبوی بتداست که خطوط سیاه داشته باشد
در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم است قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و قمل و مدر
و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده ان و دخان و خوشبو کردن
عرق بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و عسر بول و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعا
و اسهال مدری باره و رطب و از اندر طوبات متعفن معده و استسقاء لحمی و ضماد او جهت ورم بارد جگر و آدمی
بارده و کری کوش و اکحال او جهت تقویه باصره و سبل و جرب نافع و مضر بشش و مصلحش عسل و مصدع محرق بریان و مصلحش
کشنیز و دبیا رخه بردن او و مورث سوء خلق و حزن و مضر جگر و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
بوزنش بسا سد جهت سدد و صلابات یکوزن و نیم او سنبل الطیب و قوتش تا سه سال باقی است جوز جنبی
بنجست معروف و کیاه او یکال و ثمر بوکش شبیه بیرون زنبق و ساقش شبیه بسیاق و بهترین او قطعه ای زرد
املس سرخ نیم زند شاخ جهانیده بی کرم بی کرم است و بسیار صدف او مانند و رو سیاه و ثقیل الوزن بجد
افراط که صمغی مانند خوب نیست و کرم زده او ضعیف القوه است مرکب القوی و مایل بحرارت و بیوسته او زیاد

برحرارت و نهایت تجفیف رطوبات غریبه و ملطف و منع تحلل و مدر بول و عرق و باطوبه فضلیه و مقوی باه و منقی خون و مع
ازکافات و یاقوت قابضه و مقوی جرارت غریزی و صریح النفوذ در عروق و بدن و مقوی اعضاء رئیسه و اعضا متناسل و مدر
وجهت علل آشامیدن و قرح خبیثه بعد ابدال و در رفع امراض مزمنه و اکل و علل سوداوی مثل جرب و حکه و تب ربع و نوائب و درد
مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه و اورام صلبه و داء الثعلب و حیه و سرطان و بهق و برص و ساه
و مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد و جهت قطع عادت افیون بنظر و در رفع مواد نزلی زکام و منوم و مخدر و بنگ کرده و نیک
بهسازد و مسهل اکثر ایدان و در توالد و تناسل قوی الاثر و در بهبود زفر و مدر و حبس و رفع سمیت خلط لطاف و اختلاط هر کدام
حقیر تجربه نموده است و علاج مایوسین باوشده و مستعمل در اکثر مواد از طبخ او است و جرم او مسدد و قوی
التجفیف است مکرر تا زاد و کشف شده باشد و مغز درون غلاف در ایام خورد و اکل نیست جهت اعادت آن و اعتبار باید
حال مظنه زراست در اکثر امر جهت و همچنین اجتناب مجرد بین از ربوب جامضه و اشربه کثیر تشنی لزوم نظر و تجربه
حقیر مکرر رسیده است که جمعی بجهت علاج چندی از ابتدا متفرد بیشند بجای آب طبخ و نقیع جو چنین دنها آشامیده اند
خصوصا قلیل اجتناب نموده اند و بسیار منتفع گردیده اند اقسام استعمال او اخذه و نقوع و غیره از در سنوات
تجربه یافته و مرتبای او در جمیع افعال ضعیف تر از طبخ او است مکرر رقیق معده و دماغ مقوی است جوز ماثل بفارسی
تاتوره گویند و آن مرباز کوز ماثل فارسی است و آن خورد و مزروع میباشد نبات و بعد نبات آن دخان
و برکش از آن کمکر و کلش سفید و شبیه بیوق و کل لیلاب و از آن مرازتر و تیز تر بعد کرد کان و دخان ناک
مثل ابید انجیر و در جوز او دانهای شبیه بدانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم او است در اوایل بهار بر
در دم حشد گویند در خشکی قریب الاعتدال است مسکر حرارت علت تهیه و مفرطه در غایت تنویم و مسکر
در اوجاع اورام حار و مسکر صداع صفراوی و دموی و ضماد او در وغن دانه او جهت بواسیر و اوجاع
مقعد و اکثار آن قاتل و قدما یکدیگر او را سم دانسته اند و طلای طبخ او با سرکه و عسل محلل اورام و استسقا
و ضرباد و قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد مجموع نبات او جهت تقویه اعضا مستخرج و مانع ریختن موی
و مجفف رطوبات غریبه و خوردن او جهت دفع صداع مزمن مجرب و قدر شربتش تا یکدانه و بدلش لفاح و
وزن او و مورث جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل و از بانه و عسل است جوز القی ثمر شجریست مخصوص بلاد
یمن بقدر فندق و جوز او مشتمل بر دو دانه او بقدر مغز چلغوزه و با اندک بلوری در دم کرم و خشک و مقوی

و ملین و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و قدر شربتش تا یکمثقال از بانه و ابکرم و شیر
و هرگاه بیست درهم شب در آب بگذارند و صبح آن آب را بنصف رسد و جوز القی مجفف بسیار و مقاله از باقدری غلط
ساختن بعمل رشد با مطبوخ شب و بقدر ثلث و مدر و بسیاه و خالدار و پوست او نامسواد در جوز او
داخل بقدر ظلی و زیاده از یک عدد نمیشود در دم کرم و خشک و مسهل بلغم و زجاج و سودای محرق و قدر شربتش
تا دو درهم است با ابکرم و مصطکی جوز البیر دانه ایست مدور شبیه با مل و در جوز او مقوی شبیه بدانه الوالوج
زند و با اندک شیرینی و قبض و با نیکرمی و خشک و قاطع اسهال صفراوی است تا بهر مرد و جهت او نافع است جوز القطا
دانه ایست شبیه بکاکج و قطاه در خوردن و حریص و کیاه او بر شاخ و منبسط بر روی زمین و برکش و ورم و برکش
شبیه بوی خرمه و از آن بعض قرو و غیان نال و منبت او در زمین غسال و شرش مثل کاکج بوده دارد و در جوز او بر غلاف
کوچک مایل بطول و در آن غلاف دو دانه کوچک است مایل بکری و خشکی و خوردن برکش جهت تقطیر البول و جرب مثانه
خصوصا با طبخ هلیون و عصاره بزرالبنج قولنج ریحی و خلطی نافع است جوز الشرای ثمر شجریست جهت کثیر البول
بقدر جوزی و اندک طول لاغر و مستدیر و انتهای او تند و پوست خشک او و بیس دارد در فرنو در بخت پوست جسمی
صلب و در جوز او دانه شبیه به دانه انگور و بر عدد و خوشبوی و با اندک تندی و اهل مصر او را فلفل السودان
گویند و رنگ او مایل بخرمه تیره کی در سیم کرم و خشک او با ارکم و مدر حیض و مسقط جنین و رافع درد
مثانه و اب طبخ او و مفتت حصاة و در وغن کرا اب طبخ او و در وغن زیتون ترتیب و هندیه جهت درد کمر و ساق و ران
مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مهیج استهاء و باه و مصدع و مضر بنده و مصلحش کثیرا و بدلش نصف او
دارچینی و فلفل و در عربی باه انجره است جوز الکوثل و بعضی جوز القی نیز گویند ثمر نباتیست هندی شبیه بجوز
در شکل و رنگ و مستدیر و بعضی و پوست او نازک و در جوز او غلافی شبیه بغلاف شاهبلوط و طوش
مثل ابید فلفل و او شبیه بلبلاب و کلش سفید در آخر سیم کرم و خشک و نهایت مقوی و مسهل و منقی بدن
از اخلاط ردیه جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و حصاة نافع و در خواص اعضا بر تبا است که
بعد از خوردن او تا یکهفته حال اصلی خود باید و مصلحش فواکه و بریزه و قدر شربتش تا یکدانه و بدلش هم او
کشنده است و بجهت و اسهال و مصلحش ربعش آب سنو تر بدن داشامیدن بهر دانه عطر مرات جوز جندی
بضم اول و راء مهمله و مد باز کوز ماثل فارسی است و کل کندم نیز گویند جوز جندی شبیه بترکه و کان که بر روی سنگها تکون

میشود و سفید و مایل بزردی جوز و در عسل کفارند تخلخل شده قدر قلیل و حجم عظیم بهم رسانند در اول اسم کرم و
خشک و باطوبه فضلیه و نهایت تهیه و محرک او و مسمن و مع هذا اکثار او جهت تجفیف قوی مطفی باه است و جهت
حصاة و رفع عسر بول و قطع خواهش اکل خوردن و امثال آن و با آب بوید جهت قطع نزف الدم و ضماد او جهت قوابد
سعفه و نزف الدم نافع و مفتت و مقوی و مصلحش و پاسمن آن و قدر شربتش تا دو درهم است جوز بکر طلی و اراباد
رطل عسل و سی طل آب کرم بسیار بوسم زنند و سر ظرف را بپوشانند در روز شرابی مسکر شود بعدی که در تبرید
و اسکار مثل خمر قوی تر از آن باشد جوز ارقم بیخ کیاهیست مستدیر بقدر کرد کان و سفید و مصدع زود
شکر در طعم شبیه شاهبلوط و با اندک تندی و جوز خشک شود از آن پوست رقیق سیاه ظاهر میشود و سایر
کیاه او مایل بسدید و زیاده بدتر عرق و مجوز و خشک و اغبر و کلش شبیه بقبه مشبک و سفید و تخش بسیار
و تند و برکش شبیه به بول آن در دل و در مزارع و جبال میروید در دم کرم و خشک و مسکر و مفتت
حصاة و مخرج کرم معده خصوصا جوز با جنسل مطبوخ نوشند و نافع کرا از ترتیب مصدر نباتیه و ضماد
او محلل اورام بلغمی ساقط در بیکشب مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو مثقال و مصلحش در تغذیه شیر تا ازاد
جوز شیطا ابلغه بنطی بارد درختی است قطر بنوری بشکل غرور و درختانش بسیار کوچک و بعد از رسیدن سرخ
لون و شیرین و با قبض است و در رخ او بقدر جهت الوبا لو و جیری و برکش شبیه به برگ سیب و کلش سفید و در زمستان
خزان نمیکند و در تنکابن بلا خوار نامند در دم کرم و خشک و مشهی و ارخاء او بنده بقدر مسمن بدن و
خوردن او قبل از طعام و بعد از آن مسکر در معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص درد کمر و تهیکاه و هاضم
طعام در کل حال و مانع نفض الهضم معده و مضر مجرب و مصلحش انار بید و قدر شربتش تا دو درهم جوز ابه طعامی
کدا از دکندم و سبزیها ترتیب و هندیه و بنر کاه و ماح گویند و آن مطب و ملین و موافق سینه و شش و قابل الغذا و نیخ
در طوبه معده است جوز الرفع رفاع یمانیست جوز الابهل اجهل است جوز الطیب جوز بواسیر هندی نارجیل است جوز زماما
و جوز زماثا و جوز زمهاثل و جوز مقاثل جوز ماثل است و جوز المرج حبکاکج است و گویند فلی است جوز السرو
مار درخت سرو است جوز الرنه بندر هندی است جوز شیراز فلوس است جوز الجبشه جوز الخس است جوز الانهار
و جوز البر جوز القطاة است جوز ارمانیوس قیمی از تخلص است جوز شافی جوشیطا است جوز ابلغه اصفهانی کاشم
را گویند جوز مباغان اسم فارسی آن رهو است جوز غان اسم فارسی اشنا نست جوز ابیض اسم فارسی شاهبلوط

جوز کازران جوز ایلک است جوز القاق را گویند

است جوز اسم فارسی شعیر است جوز هند اسم فارسی سلد است جوز الشان اسم فارسی طبنشا
جوز اسم ترکی علت جوز انی اسم هندی نانخواه است جوز ابی اسم هندی ذره است جوز نوی اسم هندی
بیاسه است جوز اسم هندی قل است جوز اسم هندی بلوزه است جوز هه اسم هندی فارسی جواز
اسم هندی علو است جوز کهار اسم هندی نشاسته جواست جوز کا اسم هندی حاصل است جوز لاق اسم
هندی بقلا بیانه است الجیم مع الهاء جهو اسم هندی طرفا است جوز کهل اسم هندی کدمانج است جهنکا
اسم هندی جرار الجوار است جیار اسم هندی شجر اشراست جهاج اسم هندی محیض است جهلرا اسم هندی
فشر است جهلی اسم هندی بیخ است جهوهری اسم هندی شیخ ارمنی است جوز کاذران شجر ابو مالا است و
صابون القاق است جیدلا الجیم مع الیا اسم ترکی ثمر شجریست بدل الکحشال در دردانهای کوتوت میباشد
و رسیدن او سرخ تیره و ترش شیرین و در بوی شبیه بوی خرمه کرمک لازید و کیاه او بقدر یک زیاده از آن
و برکش شبیه بر دل کل سرخ و با اندک خار و کلش شبیه با بچال و مثل نشد کیاه او میشه سبز و در تنکابن دانه
در دریا جبیل در کیلان و ما زندران خورند کانا مند و ابن نلیز تجوز تو نامیده است و کیاه او دیگر اکدانیم سرخ
و دانه سرخ شفاف بقدر نخودی از وسط بر آن او بموی باریک متصل و برکش بقدر درهمی و با تعبیر دانهای او مثل
سوزنی و از جمله خارها است و او را کوهن نامیده و هر دو قسم آن در طبرستان موجود است و انیز در تنکابن
نامند و آن دانه آن بری است و جگیل سرد و تر و مقوی دل و مطفی عطش و مرطب و مقوی دماغ و جهت امراض سوداوی
و خفقان و مسهل یبسی و جرب و حکه و نواسیر و تصفیه خون و جدری و حصبه نافع و در جمیع امراض کیاه او مثل
علیق است جیدار بلغه فارسی نبات تجربه کی برکش مثل ابلوط و با نهایت سبزی مایل بزردی و ترش شده عصبی
مایل بزرد و بوی او شبیه بخوی نشیند و از آن دانه سرخ چند عدد مسمن منعقد کردیده تمر میکند و سرخی او زیاده
میشود و از اجب قرمز گویند و در حرف فا ذکر شده اند امذکر میشود و نباتا و در سیم سرد و خشک و نشنه
ابلغ برشا و جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد بول تازه او جهت اورام حار و تسکین درد و منع زیاد ذوان و هنا
عضل و اشامیدن خشک او با آب جهت اسهال و رعاف جهت دخیر و زرد او جهت التیام جراحات و طلای
او جهت تقویه اعضای مستوخیه نافع و قدر شربتش یکمثقال است جیس اسم فارسی نیق است جیل اسم ترکی
صهر است جیوان اسم ترکی غزال است جیفر اسم هندی جوز بواست جیبال اسم هندی دندان است جیه آم

دخو است حب الهیل اسم هندی جوز بوا است حب الهند اسم هندی غل است حب بلادر اسم فارسی خرس است
حب میدیون اسم یونانی شاه تره است حب بغدیه است حرف الخاء خاشا نوعی از بزر کوهی است شبیه
بصعتر و بقدر ریاشیر و شاخهای باریک مایل بسرخی و برگ پر برگ و زبر و باریک و کلش ریز مدور و سفید
مایل بنفشی و سرخی و در سنک لاخها میروید و بدو تخش کوچکتر دلست در اول بهم کرم و خشک و سوزنده
و مدر بول و حیض و غرز و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سدد احشا و منقی شش و سینه و مقطع بلغم
و اقسام کرم و مقوی معده و کرده و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده جوارش و نبات و شکوفه
خالص و مسهل سوداوی و قایم مقام افتیمون و حب جاشا اند و سرکه شوشنده مسهل بلغم و خلط
بارد و طبیخ او با عسل جهت عسر النفس و تنقیه بلغم سینه و مسحوق او با عسل جهت قولنج و تحلیل فضول در درم
و کلو و تقویه کرده و تنقیه دماغ بلغم بیاه و رفع صرع و صرع و تقویه قلیل او با طعام جهت رقوت با مرو و ضماد او با سرکه
جهت غشی و ثالیل منکوسه و اورام تازه بلغمی و با آرد کندم و شراب جهت عرق النساء و امثال اینها نافع و مضر ریه و
مصلحش ضماد و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج درهم و بدلش نیم وزن او افتیمون و در غیر تنقیه یکوزن و نیم
صعتر و حب بلادر او با ده جزو آب انگور بجوشانند تا ثلث او بسوزد در جمیع افعال اقوی است و چون صد مثقال
او را کوفته و بیخته در لک بسته در شصت رطل آب انگور اندازند تا آخر شود جهت تقویه هاضمه و ربع سقوطات
و اوجاع عضلی و برودت اسیار اوجاع ماده و زن تهیکاه و قشعریره تبهای بارده و رفع صرع تبهای
و بروز و سموم بارده بغایت مؤثر است حاشیه بفارسی حسن یوسف گوید چیزیست که در ابهای بیشه و مایل
بسفیدی دهد بمن مایل بشیرینی و حاد و بسیار تند و قوی تر از فنیون در جمیع کرم و خشک و نیم درهم او مقوی
و بکدرهم او کشنده است تقی مرطوب و ضماد او حالی سرخ کننده رخسار و مستعمل زنان است جهت امراض بارده
استعمال او در خارج بدو چیز است سلح بفارسی اشتر خار و بترکی دوه تیکانی نامند کیاهیست که تر غبیر براو
منعقد میکردد کرم و دبیر رخشک و رادع و حالی و مفتح و تریاق و سموم و شربت و بخور و ضماد او رافع بواسیر و
طلای عسار و سوخته او جهت قروح ساعیه بعد ابدال و مرهم کرده و مصلحش کزیره و بدلش چند قوقا و روغن او کداز
ایتاز او ترتیب دهند جهت فساد جمیع علل بارده بغایت مؤثر است و اکتحال عصیر او جهت بیاض خوف چشم و قطور
سه قطره او در بینی و بعد از آن استنشاق و روغن بنفشه رافع صداع مزمن و مجربست دانند و شکوفه او جهت بیاض

نافع است

نافع است حاذر الرما اسم سریانی ابو خلسا است حافظ اللفظ بن است چه مانع صعود آواز
حافظ الجوز نوعی است حفظ جوز بوا از فساد میکند حافظ الکافور فلفل است حافظ المودة و حافظ الاحساد
قطرانست حافظ الفل و حافظ الالطاف فی فنون است حالق الشعر جالینوس کوید در تنقیه است و بعضی کویند جهر القبشور
و بعضی کویند ماشر است حالی الاس اسم یونانی اسفیج است حالی الطحلب مس است حافر سم حیوانات است حب الایل
نخم یاموز کویند و آن دارکیاسی است شبیه بلبلاب و بر بجاده خودی بیچد کلش کرد و شکل کل بلبلاب از انتها بیچیده
اید و در غلاف هر کلی سه دانه مثلث مباشد در سیم کرم و خشک و مسهل اقسام کرم و باتر به مسهل بلغم غلیظ
با سقمونیا مسهل اسفرا و خلاط غلیظ و با هلیله مسهل سودا و مفتح سدد جکر و سپرز و جهت مرض بهق و تنقیه
درد مفاصل و سایر امراض بارده منافع و قدر شربتش از یکدانه تا نیم مثقال و بکدرهم و زیاده او کشنده بعضی
نصوص با سارقیا و اسهال مفرط و مصلحش هلیله و سعتر بلیغ و الوه او و روغن بادام و بدلش بوزن او
شحم حظل و سدس آن جوارش مثلث و مفرد او بعد از تکشانه روغن حل میکند و با مجکی سریع العمل است و قوتش تا
سه سال باقی میماند حب الکلی بارنبات تا ماغ بر سر است و ذکر مذکور شد و این شبیه است بکرده کوچکی از نافلی
بزرکتر و مایل بطول و در وسط او خطوط در نبات او و مزوج از الوان مختلف است و قوتش تا سه سال باقی و در
اخر دوم کرم در او اخشک و مقوی بلغم و مدر حیض و مخرج جنین و مخدر و مسکر و مفتح حصاة و جالی
آثار و باشراب جهت صداع مزمن و قلیلی هفت عدد او را بر آب جهت عسر ولادت بجرب دانسته اند و بدستور
خوردن هفت عدد و بخور هفت عدد او را و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و مکرر و مقوی و مصلحش و مضرها
و صمغ عربی و مصطکی و زیاده از دو درهم کشنده است الوهم غیر نخم کنکر است که مؤلف اختیارات بیان کرده و
مؤلف تذکره کوید که نبات او کمتر از ذرعی و برکش مسدد و مثل درهم و حب الشمس قسم صغیر او است و او سرخ
رنک و مایل بسبزی و در خود پوست او دانه صلبی مدور و مفرد او سفید و نرم و باطن پوست او مایل
بسیاهی و سرخی و قسمی بزرکتر از نخودی و مفرط و خوش مزه و در مصر بسیار است در دوم کرم و تر و اطوت
نضیله و مرکب باه و مسمن جهت تسمین کرده و تقویه جکر ضعیف و امراض سوداوی و خشونت سینه و سعال
و جهت البول نافع و مولد سده و مضر حلق و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش حب الهند
حب السمنه بفارسی نقل خرجه کویند دانه ایست تقدیر فلفل سفید و سیاه لون و ملسا و مرتش سفید

و باتفاق حبه نسر از استکوانات مذکور شد

و شیرین نبات او بقدر ذرعی و شیرداره بر کش سفید اغبر در دوم کرم در اول اخر و کثیر الغذا و مبهی و مسمن
و بلغم و قیئا و اماء العسل مسهل ضعیف بلغم و صفرا و ربع رطل از آب برک او مسهل قوی و قدر شربتش
تا ده درهم و بدلش بیست و کنجد است بالمناصفه و بطی النزول و ثقیل و مصلحش سکنجبین و عسل الشم
بنون بعد از میم و سین مهمله اغبر و ابیض دائر ایست خوشبو شبیه بحب البطم و از آن کوچکتر بقدر فلفل
از جهاز و بین خبر دو کویند فلجه از سرخ و شبیه بشاداست در دوم کرم و خشک و مقوی معده و سینه
و مبهی و مفرح و مجفف رطوبات غریبه و مقوی هاضمه و مفتح و مفتت حصاة و مدر و رادع بخارات
مصدع و مصلحش شیر و شربتش یکمثقال و بدلش کبابه است حب القلت بفارسی ماش هندی کویند دانه
سیاه مایل بازرقی و براق و شبیه بتخم کتان و از آن بزرکتر و مایل بسدور و شیرینی در چین خانه در بخارات
حرارتی میکند کرم در دوم و خشک و کویند مایل برطوبت است بغایت مفتت حصاة کرده و رافع نواق
و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سدد سپرز و ضماد او جهت نکوفی رخسار و
رفع بواسیر نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش یکدرهم است با آب نبات و اعتقاد اهل هند آنست
که چون او را کوبیده بسنک بالا بندسنک را قابل قطع میکند حب الراسن دانه ایست شبیه بحب زیره و ملسا
و غلاف او شبیه بقرطم دهن و با اندک تندی و عطریه و کل نبات او شبیه بسوسن و راس در جزیره اندکرد
است در دوم کرم و خشک و مبهی و مقوی موی و مانع ریختن او جهت امراض بارده نافع و قدر شربتش تا
دو درهم و بدلش راسن است بقدر نیم وزن او و مؤلف ما لا یسع موی اج راسن راسن دانسته
و اشتباه کرده و از جهت مشابهت با او است حب بلسان تخم درخت بلسان است قدر فلفلی و مرکب
از آن و مایل بطول و مقرش سفید و رنک او اشقر و در وزن ثقیل و طعمش تلخ و تخم بشام و بین و بهترو
صلد و راست و بالفعل چون حب بلسان در درخت او مفقود است تخم بشام را بدل او میکنند و فی الواقع
بدل او نیشود و حب بلسان در دوم کرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و باقوت و جهت
تریاقیه و مجفف رطوبت معده و امعا و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده
و جهت تحلیل نفخ و سرد و ورم ریه و رقیق النشا و ورم و سده جکر است مقاوکند و در هوام نافع
مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یکوزن و نیم او عود بلسان و اکر نباشد

بوزنش سلیخه و عشر او دبسا است و در بافات هم و وزن او زیاده طویل با حب الغار حب الباره دانه ایست
کوچکتر از ذرت و مدور و در غلاف مثل غلاف لوبیا و با اندک تلخی پوست او سفید و قبوض و در خشک و تر بکدار
درخشک کردن او شبیه بر بوا دبسا و سعتر و کلش مثل بشمار و از ده در دوم کرم و خشک و مفتح سدد جکر
و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره او قی و اشامیدن جرم او با آب سرکه جهت سپرز و جهت فساد او جهت رعاف و سنون
از جهت استحکام لثه و ضماد او جهت اورام صلب و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابه جکر و سپرز و مواد او و بلغم و
کلف و جرب و مکر و با بوا جهت ثالیل نافع و مقوی و مفرح جکر و معده و مصلحش رازیانه و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش بکوزن
و نیم او سلیخه و عشر او دبسا است و در عرض اجمالی و عمال جهت درد کوش و مردی و طین و مرض ثالیل و شفای مزمن و ترحم کردن
عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال این و تحلیل و برهم جکر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهت قی بلغم و ضماد
او با عنب جهت زلاز بارده و سردی مفاصل و درد جکر و قفنر جلد و قلع آثار و قروح نافع و اشامیدن یکمثقال او با آب
و عسل جهت قی و مسهل با آب سرکه جهت تنقیه جکر و سپرز و ریح و برهم او و مسهل رطوبات رقیقه و مضر معده و مصلحش
انیسون و چون داخل طبور کنند و منکوح نمیشود حب الخضرا بفارسی برنامند و آن بار درخت خرما است و در طعم
خوامی درخت او مذکور شد تازه او در اول خشک و در دوم کرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و خون بواسیر که
منقطع شده باشد و مسخن کرده و معده و محلل نفخ و ریاح مسمن کرده و منقوی بدن از فضلات بلغمی و جهت
سرفه و فالج و لقوه و استسقا و با سرکه اشامیدن او جهت کزیدن بر تیلا و تنقیه جکر و در سر ضماد محرق
او را جهت روایندن موی رداء الثعلب مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مضر جریر و قاطع اشتها و مصدع
و مسهل خلاء و مصلحش کثیرا و خیر بنفشه و سکنجبین و ربوب بخامضه و بدلش مغز کردکان و کویند جهت
بادام است بالمناصفه و در عرض مزاج او در دوم کرم و خشک و مبهی و مصلح بلاد و مقوی اعصاب و موی
و جهت مواد بارده مرطبه نافع و اشامیدن او جهت تصفیه ماء و از و تفتیح سده و یرقان و عسر بول و تحلیل حصاة
در مکر و زانو و فالج و لقوه و با سرکه جهت جمیع سموم و بر و دت اعضا و تدهین او و بدستور جهت امراض مذکوره
و اعضا و تقویه هاضمه نافع و مضر بر تشنکی و مصلحش طباشیر و قدر شربتش تا سه درهم است حب الحلبه بفارسی
ملهوبا مانند دانه ایست با عطریه و بوی سپرز و سرخ و در درون و صلب و مغزش سفید و بعد از خشک
درخت خوشبو و قریب بدرخت قطم و زیاده بر قدر تا مثنی در جبال کرم سیر یافت میشود و در ایران

بسیار است برکش دراز و خوشبو و از برای درد الوکه چکنند و مایل بحرارت در دوم گرم و خشک و مبتهی و مدر
بول و حیض و منع سده کرده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و مفتت حصاة و مسمن و مخرج ریاح
گرم و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه باشد و اخراج رطوبات سبز و شش و مفرح و مقوی حواس و جهت
خفقان و درد کرده پشت و قولنج و غشی و بادام و شکر مسمن بدن و تقطیر بول را نافع و جون داخل ان کنند
باعث شهوت انعظام او و مراهم مرزاری و مدامومت باغتسال او در حمام مانع نزلات و بنایت مجرب و لذیذ اند
و نگاه داشتن او در دهان جهت کوکوند سر بجز او مبطل صرع و مداومت بجز او موجب الفت معانی و طبع او
جهت تقویت و طلای او جهت کلف نافع و مضر دماغ و احشا معان و مصلحش کلاب و ربه ریاس و قدر شربتش
از سه درهم است تا پنج درهم و بدلش مغز بادام و تخم جوز و بیدانه و در اول کرم و حل و مقوی بدن و جهت
رفع رایحه کریه بدن و کریز انیدن هوام و نگاه داشتن جوز او با خود جهت قضا حاجات و مجرب پوست
او را جهت کریز انیدن هوام و پشم مجرب باشد و جون با سداب و مصطکی و قسط در دغن بجوشانند
جهت فالج و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل او را مهرها و ضمادا و طلاءا و جهت جبر کسر و ضربه و سقط
بغایت مفید است حجر ابرهم درختی است در عمان از نار جبل بزرگتر و بسیار جون شکسته شود اجزاء
او مشتمل میشود بقدر نخودی و بزرگتر از ان و جیزی بزرگی تیر بارد و مهیا عزند لذاع و دبیا و نهض
و ترش و مادی که در ثمر او است قوتی تا هفت سال باقی و جون بر دو دار و بر بدن یکسال در دوم در
و در سرد خشک و قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و قی و غثیان و جهت دکانه
مداومت نماید جهت رفع صداع جان و منع نضاعد بخار دماغ و سدد و دوار و باعسل جهت زحیر
نافع و مضر سینه و صوت و مورث سعال و مصلحش کثیرا و شربتش یکدرهم و بدلش سماق است حجر باجب
بفارسی کرم شب تاب باشد جون انیست انکس که جگر و رگش اغبر و زرد و مقعدش در عابت سبزی
و در زیر بال او مستور و جون پرواز کند مکشوف میگردد و در شب مانند اخگر میدرخشد کرم و خشک
و حار و از زاریح قویتر و سه عدد او قتال و یکعدد مقطوع الراس او را کشنده باشد و او زن
مثقال تقیع حلتیت جون در روز بنوشند اخراج سدد کرده و مثانه مجربات اند و قطره یکعدد از
خشک او با روغن کل جهت رفع کوش کری و با سرکه و سفیداب مسقط بواسیر و تهیج او با روغن کنجد

بر خسار مورث دستی و مرهم و قضای حاجات مؤثر است حجاب جوانیست بسیار کوچک و سیاه و شبیه بعقرب دراز
جسم او را بکوزه در غیر بیدا نجنبد بهم نرسد و جون کسی را بگزد در یکشبانروز اگر نکشد ارسه روز نمیکند و دوکلا
تبرید و غذیه قویست حباری بفارسی هوبر نامند و غیبت بری حاکستری رنگ و منقش بسیاهی و منقارش
دراز و سر او کوچک و خشک و موافق مهرورین و کوشت و بیضه او جهت دیو و جنی النفس و مهر و برده مسکن او در جنگلها
و اکثر اوقات سبز و اکتحال ادویه مثل ان غذا سند جهت ابتدا منزل الریفیات نافع و جون بهر او را با اندک نمک و سبز ترشه
بقدر نخودی جهت خشکی کشت بیخ عدد او در قلع اسهال دری که در بیابان بعد بیدا است و جون او را شقایا آب و
شراب جند دیو و عسر النفس و خاکستر او جهت تالیل ضماد انافع و کوشت او در هضم و مضر مجرور بری و مصلحش کرد و آب
است و کویند جون ناخن او را با سم و زن راحب الشیم سائیده با عسل بکسی اطعام کنند باعث تحبت مفرط میشود و
تعلیق او موجب فیض او و تعلیق جشم راست او مراهم جشم زخم و تعلیق سنگی که در جنبه او بهم رسد قاطع رعاف و مضر
او خضاب خوبی است حبرج دو نیست شبیه بجباری و از ان کوچکتر و در کنار ابها میباشد کرم و غلیظ و مولد
خون سوداوی و مصلحش مرزنجوش و بادام جهت و بادام جهت و ابکامه بدون رضها استعمال نمودن حبوب بفارسی دانه سالا
را کویند و در طی ذکر اصل هر بابی مذکور است حبق بری کل نبات ماء بن شجر و کیاه و خوشبوی است و از مطلوا و مرزنجوش
بوی حبق الفیل و حبق القنا مرزنجوش است حبق الراعی بر نجاسف است حبق زنقل او بنجشل است حبق الرحمن و حبق
نرنجانی مادر نجبوبه است حبق الفرا بابونه است حبق خراسانی بقله خراسانی است حبق صعتری و کرمانی و حبق
بستانی نشاهسفرم است حبق نبطی حاحم است حبق التفاح و حبق الماء فودنج نهری است حبق الشوخ
مرو است حبق جبلی فلفل بری است حبق النهر لوسیما جنبوس است حب البئر کرسنه است حبر مداد است حب الفلفل
در جزری ذکر شود حبق بر نجانی شبج است حب الغیب شهدانج است حبا فا حنظل فو فا بر دیست حب الکلاب
التمر است حب الفهم کاکج است حب الادم حب الغار است حب الدود کرمدانه است و ان ثمر شاتانست حب الفهم
بلاذر است حب البرشاد تخم نوعی از نجر جبر است که حرف بطی مانند حب الطحلب خفر است حب البلوط لسان العصافیر
حب الاشا بزر الحماض است حب الفقد تخم فجمنکشت و کویند ثمر یکوتست حب جاتی دانه قلفل است حب الحنظل و
حب السلاطین و نداست حب النافع بلغ بغدادی بیخ دلبوشخش است حب الآل عدسیه است حب البرد اسهال
حب الخراط مازریون است حب الجرس کبابه است و کویند تخم بندقه است حب جلوس انیسون است حب السودا

وسفید و مخطط بسیاهی و سرخی مثل دستنبو به و بقدر جوزی است و جهت حصاة زنان محرب و از اشکل
بلوط و مخصوص حصاة مردان است در اول کرم و در دوم خشک و کویند معتدل است و مدر بول و مانع
قولنج حصاة و از یکدانه تا نیم مثقال او با بنجاه مثقال آب مفتت سنگ کرده و مثانه و طلای او جهت التیام
جراحت و باعسل جهت تلیین صلابات نافع و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل است و کویند مضر جگر
و مصلحش صمغ است حب الفلفل نوعی از فلفل است حب جیشی جیشی است و ابن تلمیذ کوید کسنسال زیر فلفل
بفلفل است که جیشی خشک کردن فلفل با ان مخلوط شده کیفیت او را حاصل میکند و در اطلیه مثل کاف است
حب الفی سنگی است که نقوره لجد میکند و در جهیز زیادتی نور قمر اغبریه و امیدل اسفیدی میشود و مالک
شفافی و سبل است در مرو و بلاد عربیه یافت میشود در دوم سرد و در اول خشک و جهت صرع اکلا و سعال
مجرب دانسته اند و جهت خفقان و نزف الدم و تعلیق او در بازو جهت دیو و جنی و باعث قبول جاه و رفع خوف و فزع
و ایجاد محبت و بر درخت خرما حافظ ثمر او و مثمر او و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکدرهم حب ازرق
سنگی است مابین جفیه و فلق و اجزاء او مختلف است و صلابت دارد و با خطوط سفید مثل اقلیمیا و
ازرقیه جید و با نقوش مجفف و اندکی قابضه و بالذع و محرق مطفی او و سیار خرفیل او و قوی و مجیه قرح جیشه
و متعفن مفرد او شراب عسل نافع و محرق مغسول او با موم و روغن جهت سوختکی انتشر و امراض جشم مجرب
حجر الاساکفه سنگی است ملون بسرخی و زردی و سیاهی و شکننده او مایل بتیرکی کبودی و مستعمل
کشتن و دوا است در زرد او جهت دم لطاه و جراحات و قطع نزف الدم نافعست حجر البجره سنگی است زیبنده
سیاه و جون در اتش اندازند اندک اندک تهدید کرده و دوا از نواحی شام خیزد باعلاج محلل و با جفقات مجفف
و جهت ریاح و مرکب و التیام جراحات نافع است حجر السلوان سنگی است سفید و شفاف و شبیه بلور
و نرم و میان او و بلور نرم شدن او است در جراحت خفقان و نزف الدم و حرارت معده و اشامیدن
او در افع مرض عشق است و قدر شربتش یکدرهم و نوعی از و مایل بزردی و بسیار دبراق و نیز و از جمله سموم است
حجر الکلب سنگی است که جون بر طرف سد اندازند بدان در کبود و در افکند در عداوت مؤثر است حجر
در اب با شراب اندازند و از ان بنوشند و حضور در مجلسی کنند باعث عربده اهل مجلس کردد و کذاشتن
او در برج کبوتر باعث کریختن کبوتر است حجر خزانی سنگی است سیاه و دبلوی و از صقلیه خیزد و از ان

شونیز است و تشمیز را بغو نامند حب الصفر قرطمست حب الملوک ماسودانه و کویند دنداست و کویند حب منیر
کبابه است و بعدادی کوید و بلغه بعدادی اسم فراصیا است حب الصفور دیوانست و کویند اثلوز است حب الغنا
عنب الثعلب است حبن و حبین دفلی است حب الساکین لبلاب است حج بلغه اهل مکه بطبخ هندیست الحاء مع الثا
حثلم بناء مثلثه در درد غراست حشرم عنوره انکوراست حشرها به سرپا فی اسم نبتاء است الخاء مع الجیم
حجر اسم هر جه از زمین صلب کرد دار تولی رطوبات و جفاف مرتبه بعد اخری تا رفع مزاج ارضی او کرد و در اختلاف
زنان او بحسب محل او غالبه رطوبه و حرارت و امثال ان میباشد در رطوبه و برودت تعالج هر دو موجب یاس اندوطه
هر دو باعث شکستن و حرارت و یبوست باعث حمزاند و قلت ان سبب صفرا و حرارت و مرطوبه در رطوبت صفرا و سرد
و محل در غیر مستحکم المزاج بخلاف زنان ظاهر او میباشد حجر لبنی سنگیست اغبر و با اندک شفافی و جون بسائند
مثل شیر میکردد در دوم سرد و در اول خشک و قاطع نفث الدم و حیض و مفتت حصاة و جهت قرحه معده
و مضاد او رادع مواد و اکتحال او جهت منع نوازل او و جهت و سلاق و نافع و مورث شیر و قان و مصلحش عسل و قدر
شربتش سه درهم و بدلش شادنج است حجر علی سنگی است سفید و سائیده او غلیظ مایل بزردی کوئی
مایل بحمرت و منقوش قروح در افعال ضعیف تر از حجر لبنی است حجر مشقق سنگی است زعفرانی رنگ و تو بر تو
و زود شکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه بسرع و در قوه قریب شادنج و اندک از او ضعیف تر و با
دخول جهت قروح جشم و التیام طبقه قرنیه و بر امدکی حدقه و منشوت اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر ظلی
بلغه مصر او سنا مندوان سنگی است مایل بسبزی و سست و بیاض و در شکل و کار زان با و جامه میشوند
در اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون در ظاهر و باطن و محلل اورام و مجفف قروح و اشامیدن او با آب جهت
اسهال مزمن و درد مثانه و نفث الدم و قرحه قطع سیلان حیض و رفع دبلوی رحم و در دو قطع
سیلان خون جراحات و اکتحال ادویه مفرح جهت قرحه جشم و با موم و روغن جهت منع زیاده شدن قروح
خبیثه و التیام جراحات نافع است حجر جنی سنگی است شبیه بزجاج و تیره و کویند نوعی از زبرجد است و از
بلاد حبشه خیزد و سائیده او سفید رنگ میشود و کرم و بسیار تند و منقوی حالی جهت ازالت اثار قروح الوجه
و بیاض و انتشار بدون ورم و لطخه نافع است حجر الیهود سنگی است شکل با خطوط مایل بسفیدی و بخطوط
متوازیه و در اب نرم میشود و طعمی ندارد و محمد ابن احمد کوید که نر و ماده میباشد و ماده او سفید

مشتعل کرد و از آب که بر او ریزند شعله در گرد و از روغن الحفا باید تعلیق و جهت مرغ و در درهم و جهت
زنان عاقر وضع اذیه جوانات موذی و مجرب جهت گریزانیدن هوام مؤثر است حجر الاعرابی بفارسی شکر سنگ
و سنگ فرخ نامند سنگی است بسیار و از باد بیرنج خورد و حالی و قاطع نزول الدم جراحات و سنون
جلاء دهان و تقویت لثه نافع است حجر فلاطیس سنگی است که از دوری شهر بیفا غاما بین
بحر و الجزیره فلسطین و طوبی خیزد و مرمر و اصل است مجوف هم چون در اخش کنار زند مثل حوب سوخته گردد و دراز
بکرطل او یکوقیه میماند با صلابت و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل بکبودی و بسیار صلابت
و بوی او در هیچ احراق نماند بوی شاخ حیوانات و بعطاست در دوم گرم و خشک و محلل و ملین و شرب
او قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و مجلو او جهت تشنجی که از امتلاء رحم باشد و گریزانیدن هوام مؤثر
و مضر به و مصلحش زعفران و مربی مرمر و عین و ضماد او جهت نقرس و ریاینیدن سنگ و شیر و عجز
او دافع کرم اشجار و قدر شربتش تا نیم درهم است حجر الاسفنج سنگی است که در او یافت میشود
و اسفنج مذکور شد و بهترین او سفید صلب است و اقوا کرم در دوم خشک و مجفف و سلاق و قاطع
نزول الدم و زرد او جهت التیام جراحات و طلای او جهت تحلیل اورام و اشامیدن او بقدر دو دانگ
با شراب و اشامیدن آن جهت حصاة کرده و ویران نافع است حجر زن سنگی است شبیه بجزو و صحابی و رزد
از هم بریزد بغایت خشک و گرمی او کمتر و با قوت قابضه و اندک حدت و قایم مقام حجر قیشور در سوختن
موی و در درهم با شراب قاطع خروج حیض خوردن آن چهار روز بعد از نظر باعث قطع حمل و ایجی زنان
و ضماد او با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن مؤثر است حجر الیس سنگی است
که بان کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان گویند و او الوان مختلفه میباشد و به ترین او
سرخ و سیاه براق است و سنباج قسم زبون او است و سرخ او صحارا است و اول باقی بهم سرند
جهت حکه و حربه و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و خشنه ساختن او
با آهن جهت رویانیدن موی و اشامیدن یکدرهم او با سرکه جهت درم سپرز و صرع نافع و مفرکرده
و مصلحش کثیرا و ساشده قسم اغبر آن بوی مس جهت قروح که دفعه بهم رسد و محرق قسم سبز تیره
او جهت سوختگی آتش و بیاض چشم با سرکه و نطرون جهت خنازیر و قوبا و جرب و حکه و با قیر و طرح جهت سرطان
و اکله و شقاق و خروج مقعد و اورام حار اعضای عصبانی و التیام جراحات عصب و درد

نافع و سائیدن

نافع و سائیدن او در چشم بر روی او باعث زیادتی قوت و جلاء آن مؤثر است و در قسم سرخ او جهت بیاض چشم
و قروح سوختگی آتش مفید است حجر الجبل بفارسی جرخ مار گویند قسمی از مار بهم رسد بقدر نصف ذراع
و مایل بدرازی و بر نگ خاکستر و بعضی سیاه و صاف و مخطط بخط سفید و بعضی سفید و سست میباشد و قسمی
معلق است مانند مرغ نامند و بعضی گویند سنگی است ملون و از معدن بزرگ بهم رسد و جمعی گویند کرمی
است در تیر آفتاب که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بر موضع مجسب و بعد از آن چون در شیر اندازند
شیر را منجمد کند و چون جذب غمامی سم کرده باشد دیگر نجسب و در حین جذب لون او متغیر گردد و
بعد از آن که در شیر اندازند بحال اول او جهت گزیدن عقرب و هوام دیگر صعب الفعل است و جهت سنان
مثانه رفع نمود و بفارسی نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق مخطط او جهت صداع و لثه غسل نافع
حجر هندی سنگی است که از هند خیزد مایل بسیاهی و سرخی و سائیدن او مایل بسرخی و زردی و مثال
هندی نامند و زرد او جهت قطع خون بواسیر و جراحات بعد از اشامیدن یکدانگ و کمتر از آن
جهت قطع اعضای باطنی و بواسیر و سم عقرب مفید است حجر مثنی مثنی بعد از نیم و قبل از آن سنگی است که از
ه نواحی حرارند شبیه بسنگ زین و ابلق از الوان مختلفه طلای سائیده او و آب باعث بعضی عفونت شود
حجر البرام سنگی است سیاه که از دیدن و ظرف میسازند در خراسان بسیار است جهت تقویت لثه دندان
و نزول الدم مؤثر است حجر الکرک سنگی است بسیار سفید و از هند و ساحل دریای انجا خیزد قبل از رکاب
با کدر بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بحجر سلوان و در اخر دوم سرد و خشک در اخر دوم و بسیار
و وجه خفقان و غثیان و عطش و التهاب و زرد او جهت رفع نزول الدم و اکتحال او جهت رفع بیاض و منع
نازه و ازاله اثار و قروح چشم و اعضا و سنون او جهت جلای دندان و دفع زردی او و جمیع امراض دیده
ان و اشامیدن طعام و شراب در قدح او و مورث صرع و رفع شر و مجالس و اشتن او رافع هیضان و سحر
و چشم بد و مورث دوستی در میان زنان و کدا شتن در میزر اعتبار اعضین بدستوری که دنا سبب
الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر الحل سنگی است ثقیل الوزن و سیاه و کوبنده مانند
نیز میباشد و چون بجادهان متواتر یا و برسد طعم زعفران از و ظاهر گردد و چون با او عضاء آمیخته
چرکو ازایل کند و بعضی از آن مسند با ترنیب هند در دوم سرد و خشک و جهت درد گرده و عسر نفس نافع و جهت

رفع بیاض چشم باشد و جهت اکتحال نهایت نافع و قدر شربتش یکدانگ است حجر الدیاک سنگی است مقدر با نقطه
و از آن کدبکو و سفید مایل بزرگی در شکر خورس متکون میگردد در دوم گرم در اول خشک و تعلیق و شرب
او جهت رفع حزن و هموم و وسواس و درهم داشتن او جهت رفع تشکی و اشامیدن آب که او را شسته باشند
جهت تشکی مرطوبات بسیار مایل است حجر النار سنگ آتش نامند است و سنگ حماق نامند و او اقسام و الوان
مختلفه میباشد و در اول سرد و در سیم خشک و زرد او مجفف خنازیر و جهت التیام قروح عسر الالتحام و جمیع
اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که در ایام بسته باشند جهت عسر ولادت مؤثر است حجر المغناطیس سنگ اهن ربا
است و از انواع عمان و صحالی جرم هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و زبون ترین او سیاه است در
خشک در اول گرم و گویند سرد است و چون قوت جاذبه او از بردن اهن ساقط گردد و از آن البدن بر قوت
او شود در بیماری حالی که کاه در خون گرم اندازند اعاده قوت کند و حصوصا چون در خون بزرگ اندازند و در زنی
تعیین هند تا سه روز و عرق در طرف بینی مسقط قوت او است و شربا مقوی بحرکت و سر زمین حصاة
و قاطع و نقرس و مفاصل و عرق النساء و عسر ولادت و با ماء العسل مسهل اخلاط غلیظ و با قوابض
قاطع اسهال و زرد او جهت رفع مضر جراحات الاناهی زهر دار عجیب الاثر جهت قطع نزول الدم و التیام جراحات
و محرق منسوب الدم و جمیع افعال مثل شادنج و قدر شربتش تا نیم قیراط و داشتن او در جیب و سفید باعث قبول
و جاه و هیبت و قضای حاجات و در دست نگاه داشتن رافع کزاز و در دست دیاو تعلیق او و طرف
چپ جهت عسر ولادت و در زائیدن مؤثر است و گویند چون حایض مس او کند دایه آن از زایل میگردد
و چون فصل در سینه باشد و او را با کلاه پوشند مهر موتیب داده اکتحال نمایند و مرغ در میان آن
بوده از اهن نیز مهر موتیب داده دیگری از و اکتحال نماید و شخص مکحول اعضا طبیعی و مدید نظر در تشخیص
مکحول ما هو کند بر تبه باعث مجبت ثانی باول گردد و ما فوق منصور نباشد و جهت انتفاخ جرب
سنگی است شبیه بجزو از منی و از ابوج تر و ملح و با نقطه های زرد و سفید کرم و محلل فوری و ذهبین بر وضع
دیسوری که در اجوف شانه باشد جهت رفع ما ماند که بسیار مفید است حجر المثانه سنگی است که در مثانه متولد
میشود کرم و خشک و اشامیدن او جهت تفتیت سنگ و کرده مؤثر و جهت سنگ مثانه منفع است اکتحال او جهت
رفع بیاض چشم مفید است حجر الحمام جرمیست که در بام حمام بهم میشود و بنیو و نباشد و سست و کرم و خشک و ازاله دیده

بسم الله

قوبه سرطان

قوبه سرطان رحم است ضماد او جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر حجر البقر سنگی است که در زهره و شیر دان گاو
متکون میشود و با زهره گاوی اندر زانا مند و مایل بسیاهی و مایل بزرگی و سست و منقد بسیاهی و بعضی
بزردی و باطراف و مایل بسفیدی و زردی و بیشتر در گاو پیر بهم رسد و هر گاه متکون گردد چشمها گاو بزردی و
سفیدی مخروط و مستدیر گردید لاغر میشود و اکثر اوقات فریاد میکند و باد زهره بزرگ بعضی و بعضی
طولانی و بعضی مدور و اجزاء زهره او متکون شود از یکدانه تا چهار مثقال میباشد و قوتش تا دو سال
باقیست در اخر دوم گرم و خشک و در افعال حجر الشبس قطع سیف تر و محلل و مسمن و مدر بول و حیض و حلال
حصاة و اکتحال او مقوی بصر و رافع بیاض و طلای او جهت بهق و برص و نانا و بواسیر و التیام جراحات و باطراف
کشنده جرحه و غذا ساعیه و امثال آن با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب و بسیار
کشیدن موی و بعد از آن بهار است و سعوط یکدرم او با آب چند جهت نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه
جلاء بعد از حمام بلا فاصله یا بعد حمام تا چند روز از عقب آن گوشت آب مرغ فربه اشامیدن باعث تسمین
بدن و از جهات دانسته اند و مضر مجرد برین و مصلح و مصلح کثیر او و قدر شربتش تا دو قیراط و یکتکفال او فالج
و اجزاء درد و کاه متکون شود بزرگی و بسیار تر در افعال ضعیف حجر الابل سنگی است که در کاه و کوه میشود
میشود و در بادزهر مذکور شد حجر الیهود جسمی است که در سرواهی متحجر شود سفید و صلب و بیرون میباشد کدر
حاد در بیرون اندر سنگ دکده نهایت قوت است حجر بحری جسمی است سفید و مدور و صلب و در جوف آن اندک
کدا بعلی با سنگ حرکت میکند و او را سواحل دریا خیزد و قسمی از آن کمتر است و یکدانگ تا دو دانگ او قوت
حصاة و عسر بول نهایت مؤثر است حجر الازرج سنگی است که مانند قیشور بر روی دریا بهم است و از اسنول
خیزد بجفت و قابض و یکدانگ او در حال رفع سم عقرب میکند حجر الوحی سنگی است سیاه و با سوراخها مانند
اسفنج و با صلابت و از جبال طرف مشرق جلب خیزد در اخر سیم گرم و خشک و محلل و حابس خون جهت کرم
کرده و سر کدا بر و بجهت عضو ابیض بخار او و آنکه دارند باعث ازاله ورم و رافع نزول الدم و رعاف خون بیرون
مقعد بر که در ان نانه او را انداخته باشند جهت بر و مقعد و نطول او جهت حکم نمودن اعضا و قطع قروح
رفع اعیا و حمول جرم او جهت بواسیر و منع حمل و طلای او جهت استسقا نافع است حجر الهیمی سنگی است لاجوردی
اغبر و با رمله و نرم ثقیل و قسمی از او سرخ رنگ و او را و تیه خیزد در دوم گرم و خشک و مفرح مسهل قوی مدر

سیاه

نیست

واقع از لاجورد و اسلم از خوبی سیاه و جالی کرده و مشابه و الخاصیه تیره جلا نام میدهند و مستعمل او منسوب
او است و مضر معده و مفتی و مطحل کثیر او عسل و سلیخه و اسپوس و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول
است حجر السم سنگی است سفید و مدر و صاف و از حجاز خیزد و قسمی از او کمک است حجر الابر و حجر الحمار
بترکویند چه در اشیان نسر و عقاب یافت میشود و امین الدوله قایل این کلام است و مولف تذکره او را کمک
دانسته و ظاهر آنست که قسمی از او باشد چه اکمک سه چهار قسم است و قسمی سیاه و در حرف الف مذکور شد
و دو قسم سفید بالجمله اشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت حصاة و تقیلوا و مقوی دل و مبرد شاره مدر
بول است حجر بارقی سنگی است سفید مجوف خیزد و بقدر کف دست و سبک و اندکی از او جاذب آب کند و بوی
آب اسید و بعد از جذب آن بغراب رود و چون در افتاب کذارند ابرا بس دهد چه استسقای زقی نافع
است که چون موضعی از حوالی ناف را جراحت کرده بران به بندد جذب رطوبات کند حجر الفار قسمی از حجاره
و چون رافع خمار است یا بزن اسم نامیده اند حجر الابیض سنگی است سفید و ساده او مثل شبر و چه عربی
در جمیع انحاء زهر حیوانی نافع است بدستور او نافع و کویند و از حجر لیلی است مراد اکسیر یاران از حجر ابیض نیاج
آبیه است حجر القشور سنگی است تخلخل و سفید شبیه باسفنج و بیرون ابیاض و کویند نوعی از بلاد الکرد
و سیاه و انیز میباشد و از اسکندریه اعمال صعیدی در اول کرم و در سیم خشک و محلل جامد و قاطع نزف الدم
و سرکه کداز او کرم کرده و در ان سرکه انداخته باشد چه تنبیه النفس و طلاء او چه سترت موی و تحلیل طوبات
و استسقا نافع و چون ملح خورد از نوشخانه ان کند اصلا معلوم نکردد و مجرب او چه جلاء دندان
و استحکام لثه و بردن کوشت زیاد و زوج غایر و شکوری و رفع اثار و مالیدن او مثل سنداب بارکرت
باجره رفع صداع و تقویه بصر مؤثر است حجر الشیف فارسی و حدید عبارت از رسیم فارسی است و ان سنگی است
در بیابان صلابه و تهرین او زیتونی جس سبز مایل بزردی جس برصاف و بعد از ان سبز مایل بسفیدی است
در اخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قروح باطنی و خفقان و حرقة البول اشربا و با
شراب سفید مفتت حصاة و تقیلوا و برکردن چه خناق و برص و معده چه تقویه معده بوران بعد ولاد
و درد پشت و چه سرد رفع چشم بدو در صاعقه مؤثر و کویند چون قمر در روح انثی باشد و بر او صور بر انسان
نقش کند تقیلوا و چه الام باطنی نافع است و بعضی را باثر ان دیکر که مذکور شد نقش صور بر انسان الشرط

دانسته اند و قدر او یکمثقال بود و نزاع بر خوی شرط میدانند و قدر شربتش کدانا است حجر الخطاطیف سنگی است
سست و بقدر سر انکشت و مایل بزردی و سفیدی و از سر اندیب خیزد و کویند چون بچه خطاف را بر عرفه ان زده
کنند و کمان بر قان کرده ان سنگ را باشیان خود میاورد در دوم کرم و خشک و شریا و طلاء چه بر زنان
مجرب دانسته اند و مفتت حصاة و فتح سدد و چه خفقان نافع است و مولف مالایع تصریح نموده که ان
سنگی است که چون بچه خطاف از ایام فتور و نور ماه شکم بشکافند و عدد از ان یابند و در مجمع بیان
خواص خطاف مذکور خواهد شد حجر الاحمر نوعی از الماس است بر نایج جریان و بدلها نال اسم نال است غلیلی
سنگی است سیاه و مثل خون و چه رمد و طرفه نافع حجر او فغیر افس سنگی است که کاز ان بر ان حاجت
میشوند ساشن او بخفقان سالغ و چه قطع سیلان مواد و تخفیف جراحات و اسهال و درد مثانه و نفاخ
نافع است حجر الزهر سنگی است ابانی شبیه بسوسن تیلند و بقدر مرزبادام و از ان کوهکر و از بلند ماده حاصل می شود
و چون در شیر انغاز ند شیر بریده کردد و طلاء او چه جراحات و تقیلوا چه منع ابستن زنان و مؤثر است حجر سرابد
سنگی است ضماد مجرب او و بازنت چه تحلیل اورام صلب و باموم روغن چه درد رحم معده و سنون او
چه تقویه لثه نافع است حجر الرخام سنگی است سنی است که از بر قبرها نصب میکنند و اقسام بسیار دارد
از و قسم سفید است در اخر دوم سرد و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و چه جراحات و باسرکه چه تحلیل اورام
و رفع استسقا و با سمن و نوشادر چه تبهوی و اثار و زرد و اجه قطع نواسیر و اشامیدن عروق او با عسل
هر روز بقدر یکمثقال چه رفع دملهای موی مؤثر است و کویند اشامیدن سنگ مقابر که منقوش باشد
باشد باعث نسیان و شرب او هر روز شنبه و چهارشنبه قبل از طلوع شمس با سم مشرق و قصد رفع عشق
رافع تعشق است حجر اسود باصطلاح اهل صناعه موی است حجر البرقان حجر الخطاطیف حجر الزنار و
حجر الاصم حجر النار است حجر الباذزهر حجر الحیه است حجر السم باذزهر معدولی است حجر ان باصطلاح اکسیر یاران
نقره است حجر الازورد لاجورد است حجر الحدید حجر الهنود سنگ مغناطیس است حجر العاج سنگ عراق است
حجر الغاطیس سنگ غاطیس است حجر الماء سنباده حسن کویند شبه است حجر الصنوبر حجر الاندر حجر الس
حجر الدم و حجر الطوبه شادنج است حجر النور و حجر الروشنائی ارشناست حجر الدراق سنگ الحال است حجر مشوم
کلس است حجر الشاد و حجر الماسکه و حجر الولاده اکمک است حجر الهبت و حجر النسر و حجر العقاب حجر البدر

الحجری را شامل است حجر الشقاق و حجر الشعر سنگ الغیش است حجر الرحا و حجر الکحال نیز نامند حجر ثوری
حجر الیتیم باذزهر جوانی است حجر البلور سنگ بلور است حجر جلدی حماها است حجر الزیتون حجر الیهود است
حجر فردی سنگ الاذرج است حجر الزیتون نخود مخلوق است حجل فتح است حجر اسپوس اسپوس است حلید
بفارسی آهن نامند و نرو ماده میباشد و نرا و فولاد و ماده او نرم آهن است در دوم کرم و در سیم خشک
و فولاد طبیعی را شابورقان و مصنوع از نرم آهن را اسطام نامند و چون شاخ سوخته و حجر الرشاء
را با سوبه براهن مالیده در اتش سرخ کنند بسیار نرم شود و فتر عبارت از او است و هر کاه با مرارس
یا مر قشیشا با بیخ الفار یا زنج بکذارند بترتیب رصاص و در کداز کردد و بدستور چون اغاس بکذارند
و بعد از ان با شوره خاس از او بسوزانند بغایت و در کداز کردد و فولاد مصنوع که متعارف و
بسیار است طریق ساختن انست که آهن متعارف را در کون مخصوصه با اتش بسیار شدید بنا یکه نفت نیابد
حنظل و سیر و هر چه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات سایده بر او و بچه انعقاد نیابد که چه نیم او داخل
شود و کویند چون آهن را بجو جذب کنند و آب آهن نافع نیابت مقوی ماء و بعض چه جراحت اسهال و اسهال
مزمن و بواسیر و درم سپرز و تقویه معده و سلس البول و درد مفصل و کویند سلاح و نوانند رفع زهری
رخسار و هیضه نافع و شراب با آهن نافع در رفع خفقان و استسقا و ضعف جکر و معده و باه و تقویه اذان نافع است
و دوغ با آهن نافع اسهال و مدری و نزف حیض و استرخای مفعد و تبرا است و خبث الحدید و نعل الحدید و اشاره
مذکور خواهد شد حداء بفارسی غلیواج و بترکی جلقان نامند در دوم کرم و خشک و کویند در اول
خشک و طبوخ او با کدنا و مبدا و مست خوردن ان قاطع بواسیر و اشامیدن قدری از خرق او که موی را
سوزانیده باشند با اندکی مثل او بکلاه چه ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند و طبوخ منزاد
با کدنا و عسل چه زحیر و بواسیر و سوختن بر او و بقدر یکدانک تاده و دانک با آب اشامیدن چه قرحه سپرز
و مجرب است در رفع عذر بلغمی و سلعه سعدیل ندهین بر و عنی که بسفید او در دیبا رجوشانیده باشند تا مهرا
شده باشد چه برص مجرب دانسته اند چه تلخ و نفرت و تقویه اعصاب نافع و خون او چه ربو و اکتحال از فقه
او کحل کرده با آب میل چشم مخالف نظر و مسرح بکشد چه رفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصا در
در ایام دبان سه هفته در افتاب کذاشته باشند و چون چشم او در زیر بالین کسی کذارند که او ندانسته باشد تا

خواب رود مشوش حدقه اسم باذنجانست و باین اسم چیزی را که شبیه باذنجانست و مینامند دارو ثمر بیضه
است بقدر چهار مثقال بخارد بدانه در تابستان بهمرسد و زود فاسد میشود و نباتا و از نبات باذنجان
اندک بزهر کرو رسیده ثمر او زرد و اهل قدس اورا باذنجان بری و اهل حجاز شوکه العفریت نامند در دوم کرم
و خشک و اهل شام جامه باد شوند بسیار جالی و قایم مقام صابون و مجرب او چه بواسیر سعدیاد
طلاء بحاری او را چه کزیدن هوام و عقرب و اجزاء ثمره اند و بدهین بر و عنی که در وجوشیده باشد
چه اعیا و تقویه بدن در دکوش نافع و حوالی دباغ او چه کرم مقعده مؤثر و خوردن او با خردل
مورث کوب و مطحل و سکنجبین است حدید هندی خاها نست حدید جلا نام است حدیج حنظل است حدیج
کلی کمستد بود شبیه بچشم باشد حرمل ابلغه بر بالین نوعی از سداب که موی است بفارسی اسپند نامند
نباتا و بقدر زرعی میشود و ایکبود تیره چندین شاخ میروید و بر کشن چند بر و بر غلاف انتهای او مدور مثلث
الاضلاع و بخط دبا اندک سرخی و تخش سیاه و بقدر خردل و تقیل الرایحه و از مطلق حرمل مراد او است
و قسمی از ان بابول عسل بیدا و از کوچکتر و مایل بسفیدی و کلش مثل اسپرغم سفید و غلاف او
او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او نامند در سیم کرم و در دوم خشک و فوتش تا چهار سال
باقی میماند لطیف و محلل ریاح امعا و مواد غلیظ و مبهی و مسهل و مقدر بول و حبس و مسهل
سودا و بلغم غلیظ و حب الفرع و حالی سینه و شش از لزوجات و قوع او چه تحلیل سودا و صاف
کردن خون و نرم داشتن طبع و جرم او چه صرع و تسمین بدن و اعضا و دماغ و رفع قولنج و مرض الشا
و تاخیر و امراض ریاح و استسقا و رفع جنون و اعیا و صداع و زیان و نسیان نافع و چون بکوفته او را کوفته
با چهار او قیه بجوشانند و با ابار ابار او قیه و داو قیه و عنی کنند بنوشند مقوی بعد بلا
تنقیه سینه و اعلی بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال طوبی بعد بلا و هر کاه او بقدر یکدرطل در شراب یا
آب انکور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند و ربع بهند و روزی او او قیه از ان با سی روز بنوشند چه
رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و اعاده زنانی که حمل در وقت حامله میشده باشد بعد از ان
نشوند نمیشود و باید سر و منه الی از ان مطبوخ بنوشند و چون با نوزده روز صاحب عرق النسا
هر شب یکمثقال و نیم از حرمل ناکوفته تناول نمایند چه رفع ان علت کرده و مجرب است و چون با تخم کتان مخلوط

نموده با عسل سرشته مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس و بلاست و چون دجاج محرق را ضماد نمایند تفتیت
حصاة کند و اکحال او با زعفران در دهن مرغ خانگی که عسل و شراب و آب دیان بسرخه مصنفه بصر امتلائی و
نطول ابیض طبوخ او جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی و ازاله حمره و مطبوخ او با آب در روغن کنجد
و مداومت اکل آن جهت رفع امراض کوسه و ضماد او با روغن شبت برای فوایه تهیکا جهت قولنج مزمن و سعوط
عصاره و آب طبوخ او جهت نقطع نزله و حرج چشم و قطور او که در آب تر در روغن زیتون جوشانیده باشند
جهت کرانی سامعه و کری و دردی طنین و بخور او جهت درد دندان و تعلیق او در رانکبور رافع سحر گویند
افشا شدن او در خانه باعث فرقت مجبور او و مبطل این اثر است و مؤثر غشیان و صداع و مضر در بدن
مصلحش بهوی میوه‌های ترش و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و بدلش قرمها ناد
گویند تخم سداب است و حمل آن که با رد عنبر او در سیم گرم و محرک باه و مفتح سدد دماغی و جهت فالج و لقوه
و صرع و رعشه و ریاح اعصاب ثرها و ضماد انافع و جهت قولنج او و دکر بود و دکر کرده و جهم
مفید است حریت نباتی بحتانی و نای فرفانی نباتیست که بزمین پهن میشود و برگش دراز و باریک و مایل بزرد
طویل بی گلهای کوچک و خوشبوی در سیم گرم و خشک و مفتح سدد جهت بوی عفن دهن و بخار ها و خوشبو کردن
دهن و رفع اقسام دردهای شکم و قولنج نافع و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش
بوغا سف است و چون کوسفند از بخور دکوشت و پشم آن بذیر و خوشبوی میشود حرمل نباتیست حجازی
و از جمله نبوعات و بقدر قامتی بر میشود و برگش دراز و از برگ بید که چکر و تین و رند و صماد او در اجهه
جرب بسیار مؤثر و افسرده اند حرف اسم نبطی جبل الرشاد و نباتی است از جنس ترنج کوهی و بستانی
و در شاد قسم بستانی و ماکول است و در جرجیر صفت او مذکور شده و تخمش اشفر و باطول برگش مایل بسرخی
و با قشر نبیذ نباتی او در دوم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب الفرع و محلل ریاح و مقطع
بلغم و خشک او و قریب الفعل با تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسنی و در کر
است بری او شدید الحرفه و شبیه به بستانی و از آن بزرگتر و قویتر از آن در افعال و بدستور
تخم او و نسبت به بستانی اقوی و مستعمل بستانی او است و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و بغایت
محرک باه و مدر بول محلل ریح سپرز و قولنج جنین و اقسام کرم و مقوی ذهن و تریاق هوام

دفع

و مخرج فضول سینه و جهت انصداع ریاحی خام بطرق مشانه و رفع استرخاء مقعده و اخراج مواد فاسده رفع
سیلان جراحات امعا و معده و تقویت اشتها و استیصال سودا در پهلو با تخم لیطن و فتیت سدد و با آب گرم
جهت قولنج و با عسل جهت سرفه و درد پهلو که از خلط غلیظ باشد و با زرده تخم مرغ نیم برشت و عسل جهت شکاف عضل
سینه و تنقیه مواری که بسبب سدد سینه باشد و بود داده او و نبات او بعض حرج بیخ و اسهال بلغمی با مر و مرکزه
و معده و مصلحش شکر و خیار و بدلش خردل و تخم تربزد او و قدر شربتش تا چهار درهم و با تخم مرغ نیم برشت غایت
مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بز بقدر دو درهم تا دو یوم جهت ازاله بیض بغایت مؤثر است و ربط
نهایت اسهال از اطعمه و نطول او شراب او جهت منع ریختن موی و ضماد او مسکن درد کزیدن عقرب و با عسل جهت زهر
سبز و جرب متقرح و قروح شهد بر سر و قوبا و نارفه سر و ریختن موی و با سرنج و سرکه جهت عرق النسا و اورام
حاره و با آب و نمک جهت نفخ دمل و با سرکه جهت بهق و برص سفید و با خرج خطاطی جهت زنگ کرده و در صحه کهر کوه ابن سینه
و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد اسنان و کرگاه و با صابون و عسل جهت رعشه جرب و در انفجار و بدل او مؤثر است
و نطول طبوخ او جهت بالا کردن جرب است موی و رفع رطوبات از جهت سفید حرف بابلی نباتی است جهت سفید و قدر شیری و برگش
شبیه به برگ زرد با خشونت و کلش زرد و تخمش سفید و مدر و در تنکابن خالص تر و در بسیار نمند او کلش و
شاه تره نامند کرم و تر و تند و از حرف نطق که حب الرشاد باشد و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج آن مضر و مورث
وجهان ابرام بارده و عرق النسا و مقوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و در سایر افعال قریب تر از
حرف بستانی و شاه تره و قیراط کلا و مسهل و مقوی اخلاط تهه و قدر شربتش یک درهم است حرف ابیض گویند قسمی
از حرف بستانی است عریض الورق و بخش برگ و کلش سفید و حدت او کمتر از شاه و حرف ابیض فارسی مشهور
دارو عرابه و در سایر افعال مثل شاه است حرف السطرج حرف مشرقی است حرف شجر قسمی از حرف بستانی
بقدر درخت و باشاخهای باریک و بر آن از جانبین مثل نبات حرف و شبیه به برگ شیطرج و از تخم و سفید
و ترش مثل فلک و تخمش سفید و قریب بجذر الی در حدت تا یم مقام فلفل و در اطوار بدل او و کلش سفید و در
اطراف شعبها و در جمیع افعال قریب تر از حرف بستانی و مطبوخ نبات او با نبات جهت نزلات و رفع انحلال
سینه و تحلیل نفخ مؤثر است حرف الماء نباتیست که در کنارها میروید و برگش شبیه به برگ ترنج اول
اول نکوس مستدیر و در آخر با تشریف میشود و داو غیر جرجیر الماء است جرجیر الماء در میان رهها

ایستاده میروید و برگش بی قشر و برگ استاده او در دوم گرم و خشک و یابس او در سیم و سخن و مدر بول و حیض
و جهت علت باردة باطنی و ضماد شرجه قروح و شور و کلف نافعست حرشف اسم نبطی بری و هشتر نامند و بعضا
کنکر است بستانی او در اول بر کنار برک کاهو با رطوبت جسبند و املس و با لیاسی و ساقش بقدر
انگشتی و با دو زرع طول او و در سراو چیزی شبیه به سینی مجتمع از اجزاء زرد برگ و بخش مایل بسرخی و با لزوجه
و تخمش طولانی و از جرجیر بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلی و تهیج
و مدر بول و حابس طبع و مسخن کرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قرحه شش و
انقلاع اطراف عضل و جراحت امعا و ضماد او و جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم روغن را که
با سه مثل او با کنکر ممزوج کرده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برش نافع و نطول او جهت
خارش بلد و ضماد بیخ او جهت سوختگی اخرش النواء عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و تقاخ
و مصلحش او دیرجان و در روغن و سرکه است و قسم بری را که مرادازه مطلق حرشف او است برگ سیاه تر و
کوچکتر و ساقش بی برگ و خارش تند و در سرش چیزی بقدر انار و خارها در و بخش سیاه و غلیظ تر است
دوم گرم و در اول از خشک و در جمیع خواص قویتر از بستانی و مصلح مواد متعفنه و مخرج مواد غلیظه
سینه است و مضر مجاری بول و مصلحش سرکه و ترشیها است و طلای اجزاء لطیف کل او با سرکه جهت بیرون نطول الخ
جمیع اجزاء او جهت خراز و رفع قمل است نافع و قسمی از بری که بی ساق و کوچک و بر خار است خوردنی نامند محلل
مقوی است و صمغ حرشف بفارسی کنکر زهر نامند و انشاء الله مذکور خواهد شد حرذون جرولی از شبیه
بوغد در لیبری و از آن بسیار کوچکتر مثل مار کوچکتر است و با دار و سرش با رطوبت طولانی و در عرض زرد
متلون بالوان مختلفه میگردد و در طبرستان مایه لول و در اصفهان مال مالی نامند و از جمله سموم است
و در بخارا و کوهها باقت میشود در سیم گرم و خشک و تعلیق آن اگر در لهله سیاه دبسته باشد جهت درد چشم
جلا بخشد و با عسل بحس کننده اعضا است بحدیکه از قطع و ضربت متالم نگردد و اکحال خون او جهت نقوه
باصره و سرکین او جهت بیاض و کدر چشم و ضماد او جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار و سفیدی
سبک و بر بوی شبیه بشراب میباشد و امین الدوله فرموده که ضماد به دکوشت او موی را میبرد و تعلیق دندان
بر بازوی راست صرع باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق موی دست او که در پهلو کرده او باشد بدرد شکم

باعث

باعث قیراط از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع منی است و با آب قیراط از چشم چپ او با
نخود سیاه طبوخ و دواسار و روغن کاو و با غایت محرک باه و سخن کرده است چون خود و نی را با اسم صاحب عرق
النسا صید کرده باطن بدن او را چسبته موضع را شکافته آن کرا با اسم صاحب عرق النسا قطع کنند و بعد
از آن با دست دین نمایند بدو الی بالجاهیه رفع آن عمل شود و گویند بدو جست و بکر نیچه رسیده و خون و کوشت
و مرق او مورث جذام است حربا بفارسی افتاب پرست گویند و جنس انیست شبیه بعرش و دنبالش بلند و موی او
افشان و نظر او میل بافتاب و جهاد رم گرم و خشک و از جمله سموم و مخدر او مانع روئیدن موی که کنده باشند
و رافع آثار جدری و طلاء آب طبوخ او بر بلده دراز جنده و زنبور میدارد و کوشت او مورث سل و دواست
یکدرهم او کشنده است حجون ملح بری است و در جراده مذکور شد حرز البقر حجر البقر است حرز الحمار حجر الحمار است
حرجلج نوع بزرگ سبز است حربیث شاه مثلثه مار ماهی است حربوالیس بلغه اندلس طیبوری نامند حربر بضم حا
خال خالص و بکسر و فتح خال سفید دارا است حرفه طحامیست که بفارسی کاچی نامند حرمل ابیض و حرمل عربی قسمی از
حرمل است و مذکور شد حرمل طیری سیاه است اعلی الحرمل و در اجود و متعبر شده باشد حرمط اسم عربی ازاد درخت بستان
حرمانه اسم نبطی مرباقلی است که خرسیل نیز گویند حرشا و حرثا بشین و بشای مثلثه خوردن بری است حرض
اشنان است حریر ابریشم است حرفقان اسم شل است حرطاب طلع است حرلاب اسم عربی شوغار است حرز الاصبع
علف اطرابلس است حربه بجیم بطول است الحامع الذاء حزاز بستانی بری میباشد و از مطلق او مراد بستانی است
و در بهانه ذکر آن نامی کردیم سافتن و در آنکه ذکر آن با برگ و شاخهای او با برگ و مشتبه از بلدی ساق
تقدیر بری و مایل بزردی و تخمش شبیه بزرگ و سفید و با اندک تلخی او و بدستور
میشود و قبر او شبیه به برگ کشنیز و از آن بسیار دین و تخمش شبیه بزرگ و سفید و با اندک تلخی او و بدستور
برگ او مرکب نظم در دل در ارزیانه و صهبا بهجه و سعد جانی و ابن قلیب گویند که در طبرستان او را سعد و
نامند و ظاهر اجفری قسمی از بری او باشد چنانکه مشاهده شده در اول دوم گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض
و کاسر ریاح و مصلحش و جهت رفع سم بارد هوام و بدبوی دهان و تقویه باصره نافع و مصدع و موجب صداع
و جرب و بثور و مرحرین و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول ابا مرده است حزابری خرابری
دو قسم میباشد و از جمله اسباب بری شمرده اند یکقسم او را در میان ذرا جمیزی نامند برگش شبیه به برگ
کرفس و بقدر بید و کشنیز و تخم او سبز و خوشبو و بهترین اقسام و گرم تر از بستانی و جهت ریاح و ادویه قتالکه

قوه تجمع دیگر قولنج

وسم عقربی تقویه هاضمه نافع و بجفف مثانه است و قسم دیگر اسافش را بهلاد بقدر نخودی بورکن و بورکش شیر بزرگ
سفید با زغب و خوشبو و طعم او تلخ و خشن بیاجدان و زود فراغ بار تا از تخم است بفارسی دیناروبه
نامند در سیم گرم و خشک و نایب بنا بحاد و شراست و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و
سپرز و مسخن گرده و مستمرا بن بستهی و منقی ثانه و مجاری بول و نافع خار و بیوشید از جهت ذکام در طوبات دماغ
و بر دوم دماغ و ضماد او جهت تشکیل درد ورم بواسیر و طلای کل او و برات و باعسل جهت جراحات کلیه و
جمیع اجزاء او با شراب و روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و نیم در هم او با اندک شراب جهت گزیدن هوام شرکا نافع است و
جالینوس بالخاصیه از او جهت سعال ابیض مفید میداند و تخمش در افعال قریب از اکثر اجزاء او است و مضر بجفف مثانه
و مصلحش بارنجبویه و بدلش سداب است هر گاه از اقسام دیگر جدا یافت نشود و قدر شربتش تا سه درهم و از تخم
او تا یک مثقال حزاز الشجر چیزیست که بر روی سنگهای غسال متکون میشود و سبز مایل بسفیدی و همچون بدست
بمالند برنگ حنا مشابه گردد و مر حنای فرنجی و بفارسی گل سنگ و بدیلی سنگ حنا گویند سرد و خشک و
با قوت جالینوس و ضماد او جهت اقسام قوبا و قطع نزف الدم و تشکیج جراحتها عضا و اورام حاره و در هر زمان
و باعسل جهت یرقان نافع است حرنیل الفرنجی و کل الدابه و کفن الدب و بهونانی برافلی نامند در اواز رخصت مطبخ
و سفید مایل بسبزی و در زبری و طعم و شیرین مایل بتلخی و امین الدوله نوعی از بهی بیفده از سیاه او بنوعی که
شبیه بر برگ بید و بعض بزغب و بیاض و بعضی از وسط آن بسته مایل بزردی و سرخی و مزغب و بکهای بزرگ ساق
ساق نود بلندی او تا دو ذرع و بیخ بجهت اسفل بعضی که ملاصق زمین باشد و در سر او چیزی مخلخل مثل انجیر
و در دشش با اندک رطوبت و خارهای بزرگ در اطراف او و کلها مایل بسفیدی در زردی و تخم محیط ساق او مثل
فراسیون و بیخ شبیه شاخ و منبت او نزدیک انهار بلاد شام و کوهها و بیشه العقد و طبرستان و بهترین او
نرم تند بوی شیرین است در وسط دوم حشک در اول سیم گرم و با نزاقه و قوت نافع است آن اقسام و مفتح
و محلل و ملطف اخلاط و مبتهی و مقوی احشا و جهت رفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار و تقویه دماغ و قطع
نزلات در مدد در لطاهه و لثه و سینه و سعال در بیو و ضیق النفس و فوایج در ریاح غلیظ و ضعف جگر و سپرز و با
عسل جهت حصاه و مدلاء مزاج نا یکهفته و دو هفته جهت استسقای لحمی و دقی و سکتهی جهت نیکو کردن حافظه
و با مزه تخم خربزه جهت کرد و با کلنار جهت قطع سیلان خون و با اکرکن جهت ساقط کردن بواسیر و مداومت خوردن

بالرکن

با اکرکن جهت تحلیل الخدر انشیان بمرهم و با سرکه جهت رفع مفاصل و دق النساء و ضماد مطبوخ مهلهل و با سداب
و سیر در روغن زیتون جهت قلع و لغوه و کلف و دمه و دق النساء و قطور او در گوش جهت کر کردن نساء مدد و اکتحال
او جهت قطع بیاض ناخن و سلاق و اشامیدن او جهت سموم حیوان و نباتی و تقویه باه اجامی الجاه است حشیشا
باشراب بدستور طلا کردن او و اشامیدن منقوع او در شیر زنان بقدر یک حب جهت عدم تاثیر سموم است تلمیذ
یکسال او کوبند تا مدد العمر و با آب مندل جهت سقط و ضماد تازه و خشک او جهت منع ورم جراحات و التیام آن بتا
مفید و کوبند مضر بدیر است و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک مثقال او و مثقال است و مؤلف مالا یسع
بیان نموده که منفی از او در شام بهمین سد که شبیه بسوسن بخار و عظیم و صلب است و رفع اثر سموم را در مرض
سال عضو او داده است حزم سراج القطر است الحاء مع السین حسک بفارسی خارخسک نامند بری و
بستانی میباشد و بستانی بهتر است شبیه بسنان هندوانه و شاخهای او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه
بر برگ زیتون شاخهای او خار دار و ثمرش صلب و سه پهلو از نوع کوچک و سفیدی و اطراف او متدمرک
القوی و خشکی او غالب جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و انزاینده منی و مفتت حصاة و منفعه و زراع و بلیون
و رافع فواق حاره باشراب جهاد و به سمیت و ضماد عصاره و طبخ او جهت ورم حار و منع حدوث آن بجهت
مواد با عسل و با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و ورم عضل حلوم و درد لثه و اکتحال عصاره او مبرود
و مجفف و رادع است و در مثقال عصاره خشک بری او با شراب جهت سم افعی و با شیر و با شیر طبخ او جهت بر طرف
شدن کیک بغایت مؤثر و چون بخور دارد آبنیاز او و مکرر در ده کند در تقویه باه بسعدیل و قدر شربتش تا
پنج درهم و مضر بر و مصلحش بادام و مر عربی کهنه است و تخم او در افعال مثل عصاره او است و مر عربی او که از آب آن
در روغن کنجد تقدیر داده باشد طلا نمودن و حفظ او اشامیدن او جهت تقویه باه و در مفاصل و بنگ کردن
زنان جسار و در رکر و کرده و عسر بول چکانیدن و مالیدن او در احلیل و عانه و کرجه حصاة کرده و شانه
و مؤثر و قدر شربتش هفت مثقال است با میخچه با نبیذ عسل و چون خشک دانه را با شیر تازه سه بار جهت خشک
کند در تقویه باه بی عدیل است حسو نبت بدیوا و اسم ما یماق است که از حبوب بغیر ان ترتیب دهند و
بطریق قمر توان خورد حسل بفتح اول و دوم کیاهی است شبیه بصعتر و بر کش دراز تر از تر و بزرگتر و تیز و تلخ
و بهونانی حسمی گویند در دوم گرم و خشک و بخار و مقوی معده و هاضمه و مصلح طعام فاسد شده و جهت

خوشبوی دهان و در رفع و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر شربتش تا پنج درهم و استعمال زیاده
بنزیاب است حسل بکسر اول و سکون ثانی اسم بجوسوسا راست حسکه بلغه مر بنیاست حسلیه اسم فارسی
حصی لبان است حسن یوسف اسم فارسی حاشیش است الحاء مع الشین حشیشة الزجاج کیاهی است که در شوره زار
محوطها میروید و بدشاخهای او باریک و مایل بسرخی و برگش شش و مزغب و بر شاخهای او چیزی شبیه تخم
و قدر ربع و خشک و بسیار تلخ و بر جامه چسبد در دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع و منفع سده و جالی
و با بعض چون دجاج را بالکلیه زایل میکند و از این جهت با این اسم مسمی است و زایل کننده بواسیر و در
او قیه عصاره او با شکر و عسل جهت سرفه کهنه بسیار موثر است و ضماد عصاره او جهت اورام حار و با سرکه
جهت بهق و نمله و با قیر و طی و مر عربی جنا و با سرنجه جهت نقرس و مالیدن بر او جهت قوبا و عرغر ما و جهت ورم
لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید و مضر بر و مصلحش نبات و خشاش و قدر شربتش حشیشه اسم اصطلاحی
فسد است حشیشة الناعس کیاهی است بتنش سنگلاخ و برگش شبیه بر برگ عدس و از آن بر کرده انجیر و در کرم
و حشک و محلل و لطیف و ضماد او جهت دانحس و قروح شهدیه نافع است حشیشة الملوک ابن الدوله کوبند کاو را
در کیلان و خشن نامند و از جمله بود در ناسب و در هر زمان در جی کوبند و آن شبیه بسوسنبر و مایل بسیاهی
و خوشبو است و بالخاصیه اخراج زلوی از حلق مانند نمایند و در سایر افعال قریب از اقسام قوبه است حشیشة
العقرب الملوک صاحب بوما است و با جهاز بولا مونیون است حشیشة الکلب فراسیون است حشیشة البرص کیاهاء بلا
حشیشة الکرات و خشیر کست حشیشة الطحال حشیشة الدوله اسقولوقندر بود است و حبوب او نیز با سم
اخبر نامند که در قدیم مشهور بار بعد از بعین بوده و الحال سبعة و سبعین خوانند حشیشة السلحفاه و حشیشة
اللحاه السن است حشیشة البواغیث بلغه شام کیاه دو قسم است نامند در عراق و آذربایجان کیاهی است که
کیلان را دفع میکند و در طبرستان کیلان را کشتن کوبند و قسمی از دو قسم شده اند حشیشة المعدن کیاهی است
سفید و صلب قریب بسنبل و چون شکسته شود اجزاء او و بین میکرد دو با روغن چون مشتعل کرد و شعله
او بر طرف نشود و در بیش سمند نامند و داخل ضمادات ملوکی میکنند و اجالی و مر بر شعر و طرا است
حشیشة الاورام امد بود است حشیشة السلطان حرف بیض است حشیشة الاسد اسد العدس است حشیشة السلیمان
فجر بود است حشیشة الاذن بلکی است حشیشة السنور بادرنجبویه است حشیشة اقاقیا شقاقل است الحاء مع الصاد

حصرم

حصرم بکسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره نامند و آن انگور نارس سبز است در اول و دوم سرد و در اول
خشک و عصاره او سرد و خشک تر و مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و قطع بلغم معده و مقوی جگر
و بدن و صاحب طبع و مانع انصباب مواد در رافع سوی اعضا و خشک و ضماد خشک او جهت خوشبو کردن عرق
و جوش بدن و حصه و خارش و سوی بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر باه و مولد ریاح و مفصل و مورث
عطش و بعضی امر جهت بجهت نکشیدن و مصلحش کلقند و انیسون و انجیر و بدلش ریباس و ترشی نیم است و بر عدد
قاطع قشکی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال حاری و بر انگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویه احشا
و غثیان صفراوی و رفع خار و منع قولنج و دیابیطس و بر بیان و مجرب جهت صفراوی مجرب و عصاره او که در اقداح خشک کرده
باشند و بسوی اثار دارد و جهت خفقان و ورم جنین و قی الدم و رعاف و سقوط لهاة و قلاع و طلای او با آب کندنا
جهت تخفیف بواسیر و فرجها و جهت تنقیه و اصلاح دم نافع و با سرکه جهت نواصیر و چرک گوش و مغرغره او جهت ورم حلق و خوف
او جهت قرحه امعا و سیلان طمث و با آب رجم و اکتحال او جهت دمعه و انتشار و خشونه اجفان و تاکل مفید و ادرار بول
افعال مثل عصاره و مقوی قوت ماسکه معده و جهت قوبا و با آب او در دمکت و بدستور بهار او و جهت بحران
بغایت مقوی فعل الانس و مضر بینه و مورث سعال و مصلحش کلقند و شراب خشخاش و قدر شربت عصاره او یک مثقال
و بدلش آب سیب ترش و سماق و شربت او کرار آب عنب و قریب بسیب بی جوز و عسل کهنه که در نیکو ترتیب داده یک سال او
کهنه باشد جهت رفع ریاح و تقویه هاضمه و قولنج ثقل بغایت مؤثر و در سایر افعال مثل عصاره است حصی لبان الحاء
بفارسی حس لبان نامند و اصح صمغ بعضی است که حکام عبار ساز و مؤلف تذکره کوید که از اهل صناعت
تحقیق نموده اند و میبعد از مشقت بسیار مشخص کرده ام که صمغ خرما است و در اول انکور صمغ مذکور بهم
دانه کندم ظاهر شده بتدریج بقدر خردل میشود و بوی او در کل انبوی مصطکی و کندر و خوشبوترین
صمغها و سفید مایل بسرخی و سیاهی و محلل و جاذب و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی دل و مورث سرور
و خیال و جهت تقویه لثه و طلای او جهت جمع کردن نزلات و قطور او با روغنها جهت درد با برگ کوش و اشامیدن
او جهت مغص و تقویه معده و دماغ و اذابه بر طوبات و تحلیل ابن افع و قدر شربتش تا دو درهم و مصلح مجربه
مصطکی و روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و مصطکی المنا صفه حصی الاسفنج حجر الاسفنج است حصی مرس
بحاء مهمله و غای معجمه حلیون است حصرمس است حصاة بفارسی سنگریزه نامند رادع و مجفف و صاعد او

مثل غبار چه تنزل الدم جراحات درنج درم ان عنید است و انداختن او در کوزه آب صلح غلیظ او و مقوی ساق

الحاء مع الضاد حضض مکی هندی بیاشد و مکی او را بیونانی لوفیون نامند و داغ عصاره برگ و تخم

نباتیست خاردار قریب بصد نوع و پوست او کاهی زرد و برگش شبیه ببرگ شمشاد و ترش شبیه بفلفل و سیاه و

املس و طعمش تلخ بتر بود و بیرون و مایل بسیاهی در درونش مایل بسرخی و چون در آب اندازند کف او بزنگ

خون گردد و از آتش ملتهب شود و با تعفن و رائحه باشد و مغشوش او که از دوشاب و آب مورد و صبر و زعفران سازند

محلول او بر باغن بنشود و با طن او را قوتی نباشد و او معدل در حرارت و برودت در دوم خشک در دوم و بعضی

ناضج و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از ربع و اشامیدن او جهت ورم باطنی و اسهال و قطع سیلان طوبات و عرق و

احتباس حیض و نفث الدم سبز و سرد و ادرار حیض و بواسیر و در جگر و یرقان سیاه و تبخیر و کبد و سدد و تو

و حرارت کرده و التهاب و تشنگی و حقنه او جهت اسهال زنی و قرحه امعا و غرغره او جهت درم حلق و مضمضه او جهت

تقویت لثه و قطور او جهت تحرک کوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و داخس و تقویت موی و منع نزلات و ورم و اکتحال

جهت جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و مدد و رهد و منع نزله نافع و مضر سپرز و مصلحش انیسون و مقدارش

از نیم مثقال تا یک درهم و بدلش حب هندی بیاشد و ان عصاره فیل زهره است در جمیع افعال او و بقول بعضی

عربی است تکرر در ربع و او سیاه نوازد قسم مکی میباشد و مصنوع او از زرشک و افسنتین و امثال آن آمیزند

بیاید که و بدلش صندل سفید و قول المناصفه است **الحاء مع الفاء حفا** بفا اسم عربی ابروی است **حفیر**

بفتح حا و سکون فا اسم رودی است که بفارسی شیر دان و بعضی ارخانه گویند **الحاء مع القاف حقو** بقاف

اسم بقل الحمقا است **حنین** اسم نباتیست است **حوقوشی** اسم ترکی صنا فراست **الحاء مع اللام حلبه**

کیلان بخاء معجمه و در اصفهان شنبلیله نامند و از حجر بعد و فراست و موش تا و سال ایاق است و او در

گرم و در اول خشک و دوای امعا و منضج و ملین و محلل و منتهی و مدر حیض و مقوی رحم و با طوبه تضمید

و با عسل جراح و طلاح یابد مسهل و منقی امعا و جهت سواد محتبس و سر و در بواسیر و اورام باطنی و

مطبوخ او با نمک هندی و انجیر و مویز کبار او را با عسل بقوام او جهت درد سینه و زکام و قروح او و ضیق النفس با

آب و بسیار شاد محرب و حلوش و قطور طبخ او جهت قسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و ضماد

جهت اورام صلب ظاهری و باطنی و درم سپرز و درم رحم و بجنز موی و بجنی ناخن و شقاق با روغن و سرخ

اتش

اتش و سعفه و غالی و کلف و سایر اثار و حقنه او جهت ضیق و طلای او جهت ورم جراحی و خوبی برگ حنا و با مویج

جهت منع تولد قمل و قطور بقیع او در کلابه جهت مدد و سلاق و حمره و بغایی درم چشم و او و با بوره محلل الحال

و با انجیر جهت کشودن مل و با روغن گل سرخ و سرکه و ارد جهت ورام حان و با عسل جهت بارده و مدا و حمره و

او کبا اختشاش و با دام و ارد کندم و شکر و با عسل سرشته باشند جهت تسهیل بدن و اصطلاح کردن

موثر و مصدع و مضر و مضر انسان و مولد خلط غلیظ و مصلحش کمیتی و انیسون و قدر شربتش از یک ماشه تا

ده درهم و از تخم او تا پنج درهم و بدلش تخم کتان و نبات و مولد خون و جهت درد کمر و حکه و سردی مثانه و تقطیر

البول و در رحم و ضماد او جهت تقویت موی نافع است و در روغن او کبر و بدکرم و تند و محلل و ملطف و با

صلابات و منضج و بسیار جهت تحلیل و قوی و موی و قرحه حار و با مو جهت شفا و با او و بیکلف جهت جلای زشت

موثر است **حلق** جبر حبشی بمعنی سیاه لون و ترش طعم که در بعض از بلاد رخی که در تنور کنند باشند و بدلش

و با اتش بسیه بعلیش و ترش مثل خوشه انگور و دانه اش مثل عنب الثعلب و برکش مانند برگ تاک است اشامیدن

او با آب جهت رفع صفرا و از الدخان و التهاب معده بسعدل و قدر شربتش تا پنج درهم **حلیب** سای موجه

قبل از بای تحتانی و بای بعد از ذال و الف است هندی و حشی شبیه بسوسن و در روم گرم و خشک و سهل

بلغم خام اقسام کرم و اخلاط غلیظ و مقوی بدن جهت نفرس و درد مفاصل نافع و قدر شربتش تا سه درهم و

مضر سپرز و مصلحش کتیرا و کاسنی است **حلفا** نوعی از بوریا و دست کاه از حصیر و امثال آن ترتیب میدهند در اصل

قسمی از بوریا زنامند در اول گرم و در دوم خشک و بیخ درهم او با عسل و سرکه کشنده اقسام کرم است جوش

رودنیو سته بسوشند و شستن سر با مجرا و جهت خوزاز و قروح ابو به و داغ کردن باشاخهای او کبا آتش

افروخته باشند جهت فلج ساعیه و چون بسیار تکرار نمایند جهت منع زیاده شدن اورام چون نافع است **حلاذ**

کیا سی است و بعد شیری و در اکثر اسکه و معمول میروید بدرکش بسیار و با برگ و بدستور شاخهای او

و کلش زرد و سفید و تخمش بعد خردل و مجرا بهتر است در سهم سرد و خشک و ضماد اب او با ارد کندم جهت

استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع ان و با حنا جهت خارش کف سر و با مفید و مانع زیاده شدن ان

و جهت سیلان در داء صعبه است **حلتیت** بتای فوقانی بعد از یای تحتانی و قبل از ان اسم صمغ انجدان است

و او را حلتیت طیب کنند و مقدار غیر صمغ کوبند و بدبو است و کویند از انجدان سیاه حاصل میشود

و بفارسی کیاه کویند و طبیبان سفیدان که مشهور بکوله پراست و بهترین اقسام است و خوب او مایل بزرد

و صاف و تند بوی باشد تعتیر کیجون در اب حل کند مانند شیر شود و در مهالم کرم و در دریخ خشک و نوش تا هفت

سال باقی است و منتن او در سهم خشک و قوی او شبیه بیوی کنرا و بغایت کرم و با قوت سمیه و تریاقیت و غالب

بفارسی انکزه و در صفها را نکشت کنده نامند و اقسام فاخر جنین و مخرج ان الحال قوی و مدر بول و حیض و جاذب جنین

بفاسد حلیل و منتهی و جهت تحلیل ریاح و خون منعقد و نضج و رفع رطوبات و درد مفاصل و کریه هوام و سدد بول و اسهال

رطوبی و مغص و عرق و بلغمی و ناخ و صرع و لمر انوبارده و ماعی و بحه الصوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی و مخرج اقسام کرم

معده و منفخ خون بواسیر و باز و تجشم و خ جهت سرد و خشک در پهلو و با انجیر جهت یرقان سدی و با شراب و فلفل و سداب

جهت کزاز و با سکنجبین جهت جوش شیر و با آب کشتر و آب و با جهت شکاف و فصل و با مر و فلفل جهت کشودن حیض و با زراوند

جهت امراض عصب و حنظل با سرکه جهت کریه و سدد بول و با آب رشاد جهت رفع جراحت و بلاذر با طوبی و با قوا بیض جهت

اسهال رطوبی و با ادویه مناسب جهت برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سوء مزاج و کمون و خاری و کمون و خاری

او جهت داء الثعلب و دندان که جوره و ریزانیدن او و طلای او در خارج جهت تسکین درد دندان و زخم کرنده و کریه

عقرب و با فیروطج جهت نالیل و عرق و با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و بخار و زلج جهت بزرگی کوش زیاده که در بینی متکون شود

و کذا شش او در احلیل باعث نموطشد بدو اکتحال او با عسل جهت قوت باصره و نزول آب و باصر و ظفره و مضمضه طبخ او

با انجیر و زرنا جهت درد دندان کرم خورده و کذا شش او در اهم خبیث بعد از شکافتن ان جهت اخراج اجزا خبیثه ان

و غرغره او با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوی حلق مانده و بخور و حمول او جهت اخراج جنین میشد بسیار

او در باجره و کذا شش ان در مهرا بی نافع نکردن کرم در ان موضع و مرغ زعفه و باعث کریختن هوام از موضع و بر سوی

بر هر چه بمالند هوام از ان کریزان شود و قطور جوشانده او در روغن بنفشه جهت کری کهنه و درد کوش و مروری

و طنین نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش انار بیرون و انیسون و مضر سفل و مصلحش کشر او نوی او مضر حرین و

مصلحش نعنع و فیلو و آب سیب و شربت صندل و اکثار او موجب اسهال او و قدر شربتش بدی و مصلحش او مرد

و سیب و صندل و قدر شربتش از یک درهم تا نیم مثقال و بدلش حاشیه و شیر و سکنجبین و گویند مطبوخ محرب و بیخ بلغمی

باشد بدل او است **حلبوب** بلغ بتحتانی کیاهی است مقدار شبری و بر شاخ و بسیار کرد و شعبها از کرمهای او بسته و

برکش کمتر از بادرنج و مزوش و بکردی او بیخ و ثمر نوع ماده او خوشتر تخم دارد و تخمش از بطم کوچکتر و مدور

عدد بهم

عدد بهم دسته و سست و با طوبه و ثمر نوع نر او بخلاف انکه جلد و مسند بر و بیخ او دو و مسند بر بقدر چکوتر

بکی سست و در یکی صلب و بهم بسته مثل خصیه حیوانات در دوم گرم و خشک و محلل او را مهارده و ملین طبع و مسهل

از اب مطبوخ او و مسهل رطوبه مائیه بمرة الصفرا و حمول بر اماء او بعد الطهر و خون و بیخ صلب او باعث حمل بعسر و

اشامیدن و حمول او از باعث حمل و جراست **حلزون** بفتح اول و ثانی اسم کل حیوان صدفی است بری و بحری و نهری

میباشد و اعم از صدف دار بخصوص حلزون بحری حیوانست و شیخ و ربع و اطفار الطیب و طبایع و خفقان و خفقان

و دانیس صدف مرواریدی و نظام و غیرها از انواع حلزون اند و جلد بحری او در دوم سرد و خشک و صفو اسرار

در صدف اشاء اللهی مذکور میشود و کوشت طبع در دوم سرد و تر و کوشت فلیس که در مهرام الحلو کویند از اقسام

بری و مستحیل الطفر و مع الاستعمال مجون صالح است و جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سوداء نافع است و

کوشت سیاه حلزون مولد بلغم و سرد و فالج تشکی و التهاب صفرا و ضماد ان حاذ بیکان و امثال ان از بدن

و تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم تقریح جذب زهر سگ دیوانه کزیده و طلای رطوبه او کبوتر

سوراخ کرده نزد بدل اتش و اشته کرفته باشند با مرساف و صبر بالسویه سر شیه جهة التیام جراحات خبیثه و

تحلیل اورام مزمنه او مفید و بعد بدل است و کوشت مجفف مسحوق او مدر حیض و با مر و کندر جهت التیام

جراحات خصوصا عصابی و اکتحال سوخته مجموع او با عسل جهت رفع اثار و جهت چشم و طلاء او جهت جرب و منتج

و بهق و جلاء دندان و با سرکه جهت قطع رعاف و مالیدن بر طوبه او بر جهه جهت منع رعشه مواد بجشم او بر

حوالی کوش و درم و رفع رطوبات غایره کوش و طلاء کوشت محرق او با قطران بعد از کندن موی و شمس

منقلب جهت منع روئیدن ان و مثوث و فرو بردن کوشت خام او جهت درد معده و با مر جهت قولنج و درد مثانه

نافع است و کویند بالخاصیه منظر فان صلب را بسیار نرم میسازد و چون کوشت او را با مثل او بوشاند و

نصف ان کبریت و سدس و غلی ساخته و تقطیر کنند افعال قریب بهشتری نماید و هاربه بعقد که

حلیتا نوعی از بنوغاث و برکش مثل برکه زیتون و شیرا و جهت ثالیل نافع است **حلبغه** خزاه تری است **حلبوس** اسم

فارسی تخم حانوبری است **حلال** مصطکی است **حلم** قراد است بضم قاف **حلبابلا** غذا است و کویند بلدی است **حل**

بلغ جاز سمسم غیر مقشر است و لغه اکسیر یان و نیوق نامند **حلاق الشعر** نوره است **حلحل** و **حلاحل**

بصل است **حلوسا** کنیز است **حلاوبیون** اسم بونانی مامیثا است **حلوای** قبیه اسم فارسی نان طفان

حلوای زلیا اسم فارسی زلابیا است حاما بلغة نبطی اسم نباتی است شبیه لذ شاخهای سرخ یاقوتی مانند
خوشه و باصلابت و کلان بن بن مثل خیری سرخ و رنگش شبیه بلون اشراه شراب و تند و خوشبو و تخش بسیار لذاع و صلب اطراف
ارمینیه بهترین اقسام است و قسمی مائی که در آبها میروید و در شام یافت میشود مایل بسبزی و بوی او شبیه
و قسم نبطی و غیر و شبیه بمستطیل و پرنخ و تند بوی و سفید مایل بسرخی و بهتر از مائی است و قوه حاما ناهضه اسالاة
میماند و اولیم کرم و خشک در تفریح سده شبر زوجکر و معوی او و مدر بول و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح
و منقی معده و مورث شهوت در طبیخ او حد تفریح و درهم مومن جگر و ضماد او جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حار و
گزیدن عقرب و امومزجه درهم احشا و با خردل جهت درهم و حمی الکمال او جهت زاهر چشم نافع و مقرر مدت و مصلح تخم
کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش و اجیوز قدر شربتش یا درهم و بدلش نوزن ان ساسرو راست بلسان او
فرنفل و یا مرح و حبوب او یا سدر او و اجیوز جمیع و تکیه و عرق او یا اصل اجمه در افا بیکار بدو جمیع اعمال او
تفریح زیادی و بخرمیکند حمص بفارسی نخود گویند بری و دستانی میباشد و بری او اکیاه شبه بکیاه دستانی و
تبرن تر و کیکه و ترش مایل بسرخی در از و باطنی آبی که وحشی از دستانی و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه
و حالی جرب تفریح و قوی او ملین اورام بر کوبند و انتبار و با اصل منقی زرع و جراحت سرطان و دستانی و بهترین جید
است تر و نیز اطلاه در دم گرم و در اول اختلاف نازه سبز او در اول و نوش تا سه سال باقی میماند و ملین طبع و مدر بول
و حیض و عرق و زیاد کننده شیر و منی و مقوی شش و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح
و کثیر الغذا و منبه اشتها و اطبخ او با قدری عذ یا قوت تقطیع از حاقه و منفع سده است و سبب بیت حاقه او مدد
بولس و سبب حلاوت و الخاصیه جهت درد سینه و زرع شش نافع و با شیر تازه جهت کرفتکی ابازکه از خشکی باشد و تب
با او نباشد و جهت باتیلیشه جای شیر بالا بر نشد و جون بکشت بهر که خیسانند تا شناشا تا و اغا نماند در آن
رود جیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده مجربه افتاده و جون در آب خیسانند خام تا و اغا نماند دان منفرج او را
با انزل عسل نوشند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین بعد یاس است و مجرب هر جیزی از ان نوشند و
در طبیخ او نوشند جهت اصلاح امراض معده و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه است خوردن او
مابین دو طعام معین هضم و طبیخ تخم و سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر بول او و فضلات در اعمال
قویتر از سفید و یاقوت تریاقیه جهت استسقا و جذام و دوران سدی و سده جگر و تحلیل ریاح و غسول او طلاء

اقسام او

اقسام او جهت خارش اعضا و صداع و زرع در دری بسیار و سعفه و حراز و کلف و تقویه موی و زرع بهمی عضو
و امراض مفاصل و خوردن بر شنه او که سرد نشده باشد جهت بواسیر و موی زموده است و روغن تخم او که باز جهت
که در دستورات مذکور است که فشرده در سیم گرم و خشک و تند با فوه ناقوه و نهایت مقوی موی و متهیه جهت
تنکی و درد دندان و امراض لثه بعد یا جهت درد های بارده و جذام و قوبا و امثال این نهایت موثر است و مجرب است
مولد فضول و تقیح او جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است و اخواص مجرب است که جون در او هلاله در نالیل
بهر یا از ان بکعد و نخور امالیه و مجموع را در ابتدا از ماه هر دو یا با از بالای شاذاب لثه را عاجز میباشد
در اخر ان ماه جمیع نالیل بر طرف میشود و مضر جهت مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و تقیل و مصلحش
جوز بوا کرو و زنیان و شبت و کلقند و مجرب بن سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش فوقه یا ملوبا و در بیاه
اعمال و سم است خوردن او بعد از تناول عود و نخور نهایت مضر است حماض بری دستانی و مائی مبیاشد و نوع
دستانی قسمی ابول تر نوش و ترش و نوع بی ساقش سرخ و خوش او مقرا کرو تخش سیاه و بر او قوه علاجهای بری مشتد
سرخ و بری که عروق علاجی و بهار بی ترشه نامند و قسمی را تخش بدون کل سکوت میشود و هر دو قسم ترش و
بهترین انواع اند در دوم سرد و خشک و اقوی قابضه و مسکن و غثیان صفراوی و مشتهی و جهت رفع خمار و خواهش
کل خوردن و امثال این در بهار و تقویه جگر و التهاب نافع و مخدر او ملین طبع و ضماد او با روغن کل و عرق او جهت ترقیه
شهد به خوردن و طبیخ او جهت جراحات بیخ اسما مفید و مضر با و مصلحش شیرینها و قدر شربتش تا یک درهم و
بدلش ترشی ترنج و تخم او در اول سرد و در دوم خشک و فی بعض جهت قرحه امعا و خفقان حار و یرقان و التهاب
و گزیدن عقرب و بر شنه او جهت اسهال کبدی و موی و صفراوی و تقیل او و بازوی جهت زنان مانع ادستی و مضر
کرده و سبز و مصلحش را زیانه و قند و قدر شربتش دو درهم و بیخ او جهت سیلان رحم و یرقان و اسهال موی و
سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهت جرب منقرح و قوبا و شقاق اخر و داخر و با ابر جوجه خارش بدن طلاء
بخته او با سرکه جهت درهم سبز و تقیل او بر کردن جهت خنازیر و اشامیدن طبیخ او جهت تفتیت سنگ مثانه و اعتبار
حیض و یرقان سدی نافع است و قسم بری عرض العروق شبیه بار شاذ مزه و در شکل شبیه بیک چند
و سلق جبلی یا مند و بیخ او در اورامهای ملیم گویند در اعمال قویتر از بیخ دستانی و با سانه جهت سرفه و ضماد
او جهت مفاصل و کرفتکی اعضا و فقر مجاری نافع و خوردن با کیاه و مولد بخار او جهت سحج صفراوی و سپ منفی

در طبیخ او بقدر یکمثقال آب خیار الحدید جهت بواسیر مجربه فتیله او با مثقال از زقوم و مومیا در روغن تخم کتان جهت بواسیر الطوی
بخور او با بیخ کبر جهت بخشاش کردن و انداختن بواسیر ظاهری مجربه و قسم مائی که در کنار آبها میروید کنیل الملا
و شبیه بکاسنی است و نباتش شبیه بنلوفر و بخش شبیه بخشش بیخ مجربه در سرد و خشک فی بعض جهاز الفقرا مندرج و فضل
تزیل دستانی جهت خفقان و غثیان و نافع است و جهت جراحات و زرع خبیث و اورام حار و منع زیاده شدن
زخمها مفید و بدلش طبطب است حماحم جیوق تلخی و خوب بسیار افزوده است مگر شبیه بر اجسام افزود و از ان بکیر
و ساقش بدستور بسیار قوی و رنگ بول المختلف الالوان خوش منظر و در باغها و باجسان افزود و خوش مینماید
و مشهور است بالا الحلقی و بیخ بر کل عاشقان در اخر اول سرد و خشک و با قوت محلل و اورام حار و مانع سده و مانع
و زکام و ضماد بر کشی جهت سوختگی آتش نافع و تخم او مقوی دل و بر شنه او با روغن کل و آب برجهت اسهال مزمن
مفید و اکثار او مضر مثانه و مصلحش کندر و قدر شربتش تا درهم و بدلش نسان افزود و روغن او که از ان
در روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده جوشانیده باشد با آب سرخ و روغن مانده باشد و محلل و با قوت قابضه
خوردن دو مثقال او جهت ریاح مدن و طلاء او جهت ریاح اغشیه دماغ نافع است حماحم بفارسی کبوتر نامند
محلل و خلاکی میباشد در احر دوم گرم و در اول دوم خشک و با رطوبت فضل و بجهت اهلی این بهتر خصوصا نارینه
و اکل او در دو باشد و موی کرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و
استسقای زق و طبلی نافع و طلای خون او بر شانی جهت قطع رعاف کار جهت دماغ باشد و بدستور اشامیدن
قدر با قلای او خون عفص او و بخیر جهت گرم او در جراحت سرکه با استخوان ریشه باشد باعث التیام او
اکحال او جهت جراحت چشم و کمند و غثیان و طرفه خصوصا خوردن که در بالان باشد و سرکین او در سیم گرم و
و با ابر جوجه اورام صلب و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلل خنازیر و بدستور با تخم
کتان و با عسل و تخم کتان جهت کشتن دود و قطع خلط بدیشه دخمها و با جرو خوردن جهت تفریح و شقیقه
و صداع مزمن و در پهلو و مفاصل و با ابر جوجه و آب سرکه و عسل که با هم بخشانند جهت دمل و خنازیر و اورام
صلب و با ابر دکنده و آب قدری قطران که هم کرده سه شبانه روز زیر بوس ضماد نمایند و با زبد سقر
بخدر نمایند در از الدبوص بنهایت موثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و اشامیدن ان از یکدرهم
تا سه درهم با سکنجبین جهت استسقا بارده و دو درهم او با سه درهم دارچینی جهت حصاة مجربه و شوستن

در طبیخ

در طبیخ سرکین او جهت عسر البول بنه او جهت رفع اثار زرع و اکحال او سرخ و اکه با موی سوخته باشند جهت غشاوه
و ظلمه مجربه و بستن زنان بمجکوبه که شکم او را شکافته باشند جهت رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرکین و خته او اکر
بر اطراف بنهی جهت قطع همان بدیل و طلاء بیخ عدد از تخم او با به خوردن احلیل جهت مجربه با نهایت موثر و جهت الحفاظ
تناول نمایند زود بسعی ایند و تمام او جهت خشونت شیشه و نیکو کردن خنازیر و قسمی بدن مفید و سکون صاحب الم
در بیماری که کبوتران در زیر او در بالای او باشند و الخاصیه موثر شفای ابلاد ریحا در بنان سبب اعمی و نافع
مسکنه و سبب زیاد قوی و رنگ بول المختلف الالوان خوش منظر و در باغها و باجسان افزود و خوش مینماید
و مشهور است بالا الحلقی و بیخ بر کل عاشقان در اخر اول سرد و خشک و با قوت محلل و اورام حار و مانع سده و مانع
و زکام و ضماد بر کشی جهت سوختگی آتش نافع و تخم او مقوی دل و بر شنه او با روغن کل و آب برجهت اسهال مزمن
مفید و اکثار او مضر مثانه و مصلحش کندر و قدر شربتش تا درهم و بدلش نسان افزود و روغن او که از ان
در روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده جوشانیده باشد با آب سرخ و روغن مانده باشد و محلل و با قوت قابضه
خوردن دو مثقال او جهت ریاح مدن و طلاء او جهت ریاح اغشیه دماغ نافع است حماحم بفارسی کبوتر نامند
محلل و خلاکی میباشد در احر دوم گرم و در اول دوم خشک و با رطوبت فضل و بجهت اهلی این بهتر خصوصا نارینه
و اکل او در دو باشد و موی کرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و
استسقای زق و طبلی نافع و طلای خون او بر شانی جهت قطع رعاف کار جهت دماغ باشد و بدستور اشامیدن
قدر با قلای او خون عفص او و بخیر جهت گرم او در جراحت سرکه با استخوان ریشه باشد باعث التیام او
اکحال او جهت جراحت چشم و کمند و غثیان و طرفه خصوصا خوردن که در بالان باشد و سرکین او در سیم گرم و
و با ابر جوجه اورام صلب و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلل خنازیر و بدستور با تخم
کتان و با عسل و تخم کتان جهت کشتن دود و قطع خلط بدیشه دخمها و با جرو خوردن جهت تفریح و شقیقه
و صداع مزمن و در پهلو و مفاصل و با ابر جوجه و آب سرکه و عسل که با هم بخشانند جهت دمل و خنازیر و اورام
صلب و با ابر دکنده و آب قدری قطران که هم کرده سه شبانه روز زیر بوس ضماد نمایند و با زبد سقر
بخدر نمایند در از الدبوص بنهایت موثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و اشامیدن ان از یکدرهم
تا سه درهم با سکنجبین جهت استسقا بارده و دو درهم او با سه درهم دارچینی جهت حصاة مجربه و شوستن
ناخن بر بوص او بخور جهت بسر ولادت و با خردل جهت جنون و ضماد به او جهت رفع اثار زرع و جهت التیام جراحات

نیم کرم خورد بعدیل است و عصیر سرکه تازه او مفتح سده و مخرج جنین و مشمه و قطور آن در بینی جهت رفع جراحت
و بدستور طلاء او بیشانی که با سرکه سرشته باشد و مجنون بشستن شانه خشک که در سرکه بران باشیده باشد و
خوردن نقیع او با شراب جهت گزیدن عقرب و تعلیق و بستن بیشانی او بر اطفال جهت رفع فزع مؤثر و چون عقرب گزیده را بلاغ
معکوس سازند و بالحامه مسکن در دان و بدستور چون بر گوشش بکوبند مر لعقرب گزیده باعث رفع درد میشود
و حالینوس گوید که طلای نطفه او سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و چون قضیب او را در کوزه آب پنهان
با آتش کنار بعدی که قریب بسوختن شود و با آب جهت درد و غرغره بستور طلا کنند جهت درد و با بیدن موی دراز کرده
او بغایت مؤثر و چون قضیب او را زنده او جدا کرده با او دیه حار بخته در حمام بنادان عابد باعث بر گزیدن قضیب
گردد و از بجابات شمرده اند و نیز جهت خشک او را جهت شب بول بجریانست اند بشرطی که بعد از نوبه تدخین کنند
و اند که بخوابند چون نظر دون و عاقر قرحا بران باشد خشک کند نیم مثقال و با ماء القطر ابیض الی
است حرب بشدید بیم و بضم حابله تجاز تمهید دست و فقر الیهود در اینزمانه حمل الابه بلغه مرزه حمل حاضر حبلی
حاضر بوی است حامض نوی حامض نباتی است حامض دانی حامض المالی است حامض الفرنجی گویند خصر اسم مجموع النجار است
که ملوحتی داشته باشد و گویند بخصوص ایشان است حمار الیهود هدهد است حمص الکرب حمص بوی است
حمضیض نوع صغیر حماض است شبیه بسر کوه در نکاس ترش و اش نامند حامض الاترج ترشی ترنج است حامض الاتریب
کشوث است حمار الاخر خراطین است حجم بنا بخته است و مجاهد نیز آمده و بلغه شام و دیار بکر اسم لسان الحمار
حماط نوعی از خیار است حمل و حملان بفارسی بره نامند و در تحریم مذکور میشود ان شاء الله حمر اسم عربی ابن
خلسا است و بکر جا اسم فاس است الحامع النوی حنظل ثمر کیا مواست بقدر هندوانه دیار که بکی در نهایت
تلخی و نباتش شبیه بنبات هندوانه و بوی کشاز ان کچه کوز سبز و اند و بن در او و است ایجه در بوی متعفن کالا
از جهت سموم و شحم او مداوای که در پوست باشد فوتش تا چهار سال باقی است و اجود بوی دار و باشد تا دو سال
و بهترین او سفید است که آبوته کثیر التر گرفته باشد و مستعمل تخم او است و اول چهارم کرم و در اخر دوم خشک
و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل و جانب اخلاط از غور بدن جهت تبخیر و
امراض برده دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا و مفاصل و تولات مزمنه غلیظه و شیم و سیز و عسر النفس
انتصابی در بوی و سرفه مزمنه و امراض برده کرده و مثانه نافع و مضر مماع حار و معده و مصدع و در حواس

بسیار سر موش مغفور کرده در هوای بسیار گرم باعث اسهال موی و التهاب و مسطش کثیر او مقلوی و مثانه
و مضر ابدان نحیف و مسطش آب فواکه و قدر شربتش از یکدانک تا نیم درهم و بهتر بوا اصلاح افسنتین که سائیده با
العسل سرشته بخشل نموده چس با کثیر او غیره بسایند و بدلش بوزن بیدانجیر و ثلث او حرمل است و جهت طبخ
او در بست که او را جوشانیده باشند جهت قولنج بلغمی و برجی و عرق النساء و وجع الورک و اشال الدم و شباب و مسهل قوی
و زرنیخ او قاتل جنین و طلای سبز او جهت عرق النساء و درد های سرد و عجوز را و مدد جیض و صداع او جهت تقیه
بر کف پای جهت جذام و سعوط آب او جهت نزول چشم و باشیدن آب طبخ او در دهانها جهت گداشتن کیک و منع قولنج
مؤثر است و چون حنظل را سوراخ کرده دانها را بیرون کنند و بروغن بنفشه مملو کرده تغذیه را مسدود ساخته
بخمیر کرده بر روی آتش گذارند تا چند جوش کند خضاب او و اشامیدن او در ادرار حمام جهت سیاه کردن موی
و منع سرعت سفیدی او بجریانست اند و قطور و دغن زیتون که حنظل در و جوشیده باشد جهت درد گوش و
مالیدن ان بر دندان جهت اسانی کندن دندان مؤثر و سعوط او منفعت دماغی و طلای او جهت ربع اثار
و بریان و نیکو کردن رخسار و اکتحال رماد او جهت سیاه کردن چشم ارزق و بنابت مجید و جهت درد مقعد نافع
و تخم او مسهل و منق و مورث درد و اور و چون مکرر بشوند و در آبی که عنب ثعلبی و انجلی و زایل شود و چس کبوتر با
شیر بخرما مجوش شانه خوردن ان مورث صحت بدن و بر اخشال او بعد درد و درهم با نشاسته و منع سهل
سودا و را انیسون و افتیمون و اباره فیقرا حمد الیخولیا و صرع و داء الکلب و جذام و امراض سوداوی و
طبخ او جهت استسقا و گزیدن عقرب و افعی و خوردن بنج و داء الفیل و صداع و برص و اشامیدن او جهت تحلیل اورام
و قطع سیلان خون و منفجر میشود و چون چوب حنظل را خالی کرده سرکه در ان بریخته بجوشانند جهت درد دندان
و تقویت لثه بغایت نافع است و روغن حنظل که از دو جزو آب تازه او با یکجزو روغن کنجد و زیتون و تنقیه داده
ان در دندان جهت شستن و اشامیدن یکدرهم و مسهل بلغم و افسام کرم و تدهین او با زهره گاو
نافع جهت اخراج افسام کرم و حقنه او جهت قولنج نافع است و اگر تازه او باشد درهم مهلل از تخم او را بایدبجر تازه
و با یکمثال روغن طبخ نمود حنظل بفارسی کدو نامند بهتر بوا و تازه مایل بسردی و بعد از ان بنفشه
او است و اول کرم و در پوست و در ملوث و معتدل تازه او کشیده شده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای تنها

کثیرا کرم مصلح شحم حنظل است اما منع
ان جز میکند پس در هیچ کرم مطلب
علی بن کثیرا و اقل ملتفه
و اگر کثیر مقدار سی
کثیرا بر تخم

استعمال شحم حنظل

مطلعا جاب نیست

استعمال شحم حنظل

وکثیر الغذا و مسمن و مسدد و مضر صاحبان سده و عروق و احشا و خام او مولد کرم معده و مسطش کرکه و مضر زنان
حامله و بخار او نفاخ و در هضم و مولد ریاح و مسطش شیر بها و خوردن آب بر بالای ان مورث قولنج ریحی است اگر کدام
که بخته باشند و نان طبرزد بنفس اند دارد مطبوخ او با شکر و بادام جهت سرفه و نفث الدم و در کرده و سبز و شیرین بدن
بغایت موثر است با نعناع و روغن تازه و جهت خشونت سینه و ضماد کدام مضرع جهت نفخ دمل و طلای او بر کدام با کمچین
جهت شور لبنه و با عصاره ریح او جهت منع ریختن فضول باعضا و نفخ امعا و با شراب و سرکه جهت سم هوام و با آب سبز
جهت ورم و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد بیجوده و بخار او با آب روغن زیتون محلل اورام حاره و ذرور او
بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مجید و چون خیر کدام را بر موضع گزیده سگ چند ساعت بسته نزد سگ
اندازند هر گاه سگ دیوانه خبر تا دانکه ظاهر میشود که سگ گزیده دیوانه بوده است و روغن کدام کدام با نوع
کوفته شود و طریق او در دستور ان مذکور است جهت قولنج و سعفه و خراز و کلف نافع و ضماد کدام سوخته با موم
و روغن گل جهت جذامی چسار بعدیل است عنزروتا اسم نبطی است دارچینی بیخ دیوی و بستانی میباشد و دیوی
را بعربی جیا قا و بفارسی بواسیب مجهول نامند و بستانی او را بعربی زرد و در صفهان شبدر گویند و در بلاد
شروبست نامند و کلش خوشبو است و با سفیدی و سرخی و برکش بقدر ناخن و شاخهای او با ربابد و تا قدر بقدر نیم
ذرع و تخمش مایل باستدارة و رنگش مثل ناخن و مستعمل از دیوی تخم است در دوم گرم و در اول خشک و با
قوت جالیه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرم تر از بن الی و بستری باشد جهت ربع سوم قاتل سبدیل و مسکن سموم
و قولنج و رافع برقان و استسقا و اکتحال اعصار و اباعل جهت نشان و وجع مانع و اکثار او موریث درد کلی و مسطش
کاهو و کاسنی تازه او موافق مزاج دوار و منفی اخلاط فاسد ان و قدر شربت از تخم او تا سه درهم و روغن او مسکن
درد مفاصل است و مرهم او را بر زنگ کرده و ساقش را از تخمش و بیخ او کرده طعم و کلش سرخ بفارسی و بیخ کوهی
و بواسفسنت نامند در دوم گرم و خشک و دارای قوی مدد و مدد بول و حیض و شیر و عرق و جهت هیضه و درد معده
و پهلو و ریاح ان و ربع و تقطیر بول و بر درد مثانه و طلوع عسر او جهت تسکین درد عقرب گزیدن بغایت مؤثر
و بر عضو صحیح موجب اعلت در است و نشتر و طبخ او باعث حرکت اطفال و روغن او و تخم بیجی او و ذرور
و سعوط آب او جهت ربع و حیض و غسول ان منفی شیر و مصدع و مضر مجرد بریز و مسطش کشنیز و بقول او بر است
و تخم او کرد و مشل تازه زیانها و جالی و منتهی در جمیع افعال قوی تر از بستانی و قدر شربتش تا سه درهم و مورث

جرب و مسطش کثیر او مضر سینه و مسطش شکر است حنا بکسر حاء و تشدید نون نباتی است ساقش بقدر نیم ذرع
و برگش شبیه برگ مورد عریض تر از ان و تخم و گلش سرخ مایل بسفیدی و فاعیه تا مدت و خوشبو و در طلا
و دیا رکل میکند و کیل القوی و مایل بسردی و در دوم خشک و گویند در اول گرم است منفع افواه عروق و سدد و مجفف
بیلاغ و محلل و در الحام قریب بیلم الاخوین و با نوع قابضه و اشامیدن آب تفع او روزی سی مثقال با هفت مثقال شکر
جهت ابتداء جذام بغایت نافع و چون بدل مداومت کند و جذام زایل شود قابل سایر علاجات نیست و روزی
هفت مثقال و نیم او را در صد و بیست مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا نخمیر بهم رسد و اشامیدن آب تفع ده مثقال
او در دو روز باعث روییدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن متاکل و جهت قروح و سپرز و سدد کرده و مثانه و
عنزروتا نافع و مسقط جنین و اشامیدن جرم او بقدر نیم مثقال با الحاجه برای قولنج و مغز جلوز و مرهم و مسطش کثیر او
لباب بزر قطونا و گویند باده از یکمثال او کشده است و ضماد او در کف پای ابله و اورمان برود زایل جشیم اصفر صا
چون اندک عصفر و زعفران او بخمیر باشد و نطول آب مطبوخ او جهت تحرم و سعوط خشک او کشش و مضمضه او جهت ورم دهن
و قلاع اطفال و طلاء او جهت اورام حاده که زرد ابازد اید و با روغن جهت ربع حرق و با آب بدل بدل او جهت حرقه تفاق
مزمن و در دزانو بجربزه و صدعین جهت منع ریختن مواد چشم خصوصا چون با آب کشنیز و شیر شتر باشد
و قطار بدروغن بنفشه جهت ربع و با بیدن موی سر و کل و جهت نفث و قبل و با نفث در روغن کل جهت قروح سر و بالا
کردکان بالمناصفه جهت بیضه و خوره و شقیقه و صداع ربحی و بلغمی تجربه بدستور و با آب نعناع بغایت مؤثر و زرنیخ
او جهت تجفیف قروح و حور دن تخم بقدر یکمثال با عسل و کثیر او جهت تفویه دماغ بغایت نافع و کل او مقلد
و لطیف و یکمثال او با سه قیراط عسل جهت قطع نزلات و انواع تجفیف و طلوب و طلای او جهت انسام قروح و
رنج حناق و قلاع و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و با سرکه جهت درد سر و با موم در روغن گل سرخ جهت
درد پهلو و کوفتگی اعضا و با او و بخصوص سر زنجه در دم و در دان و کذا شتن او در میان لباس و منه
مانع کرم زدن ان و جدا او را نیز صاحب این اثر دانسته اند و در روغن گل حنا که دهن الفاعیه نامند بدستور
روغن گل سرخ مکرر و روغنهای بر درده کت و کرم و محلل و مقوی موی و نیکو کننده رخسار
و بدلش و روغن بزرگ و روغن حنا که از جمله یکمثال است و دستور نافع ذکر است حنظل روی حنظل و سوت
حنا زهر حزاز الصخر است حنا بحزن بلغه مرسوم است حنفا بلغه اندلس حشیشة الزجاج است حنا الزرا

بلغة مصر ابو خلا است الخاء مع الواو حور بواء مهمله و بضم حا و بزای معجمه نرامده از حمأ اشجار است قریب
بدرخت خرما بر کش مثل لیه پیدا و از آن بار بکثرت و در از تر و دانه او مانند کسکره و بلغة اندلس او را سرو دلر نامند
و کلس خوشبو و نیکو روی و بیاض و صمغ دارد از او کنند که مرا است و بفارسی درخت تموز گویند و آن پوست آن
که کمانگران و غیر او استعمال مینمایند درخت روحی او بزرگ و بر کش بر از تر از نیلوفر است او و صمغ در اول گرم
و در دوم خشک و بکثمال از پوست او جهت عرق النساء و تقطیر بول نافع و ریاح حمل زنان را سود کند و اینچنین
اثر دارد گرم تر از پوست او و قطور آب او جهت درد گوش مفید و اکتحال ثمر تازه او با عسل جهت نخشاء و مفید
قطرای که از حوالی او در دیده غایلات و درد او را مفید بلغارد و سوس بسیم گرم و خشک در اول
و شاخ او کبریند قوی الناثیر در افعال قریب بدرغ بلسان و خوشبو است و او را و سی می آرند و مشهور بروغن
کهرا است و کلس نافع طرح تزوالدم جمیع اعضاء و صفاد بر کش بلسر جهت تفریح و فرجه او و مبین حمل و تخم او جهت منع
سیلان رطوبات بمعده و امعا و خفقان و عرق النساء و تفتیح سده و باسر که جهت سرع شر با نافع و ماء اصل
و قدر شربتش یکمثقال و طبخ چوب او مجفف قرح و اکلا است حوامل از حمل طیور است سفید و نیز و زنان نیز
میباشد و از سفید او پوستین ترتیب میدهند و پوشیدن آن مجرب و موافق و گوشت او غلیظ و بر
هضم و مصلحش مر انجیر و بادام چهره و دیگر چاره نتاول او و در است و روغن او محلل و ملین و مقوی
اعضا و جهت دردهای بارد نافع است و خوردن پیه خام او جهت قولنج و مفص مفید است حوم قرب است
حوم قرهند بیت سمک است حوم مریح است حمانه اسم عربی طریفل است حمار بری ابرد کند بسیار گرم
سفید است حوسیم اسم عربی کل سرخ است حوران و حوران طرخون است حوراسفندار حاحم است حوا باد رنج
است حوز الشر شقیقین مجری است الحاء مع الیاء حبه بفارسی مار گویند و اقسام میباشد در اخوسیم
گرم و خشک و بغایت تجفیف و جذام قوی الاثر است و خواص انی مذکور شد چون ده عدد مار سیاه
را با چهار رطل روغن زیتون با گنجد در طرفه مسکوده مر آن را مسدود کنند که بخار بیرون نرود در دبس
بجوشانند تا مهرا شود و طلای او جهت قوبا و استرخاء سفلی و ریاینده و در از کردن موی و تحلیل
خنازیر و رفع جذام مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار خانگی سیاه که زنده در کوزه نو کرده در تون
حمام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال

او با عسل

او با عسل نهایت مقوی باصره و مالیدن پوست و خشم مار با روغن تخم کتان که جند روز مخرج نموده لذا
باشد جهت نواسیر کهنه بسیار مؤثر و قطور مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشد جهت درد گوش
و مضمضه جوشانیده او در سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان او که در حال جنون او کنند باشد و بدستور
تعلیق دال جهت رفع تب ربع نافع و الطهور بن دیغه الطیس گویند که چون شکم مار را از سر تا دنباله شکافته
احشاء او را بیرون کرده از شاهسفرم خشک که با آب خیسانیده نرم کرده باشند و مملو ساخته بحل شق را
دوخته در آفتاب گذارند تا پخته شود و بس شاهسفرم ابو رص ضماد کرده بعد از یک شبانه روز بکشایند با کلیه
زایل کند و مجرب است در مغنی که درد دندان مار و سر و زهره او جوشانیده باشند طلای او جهت جذام
و تالیل ربع الاثر است و امین دوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در بیع امری خوب نیست
و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخ دار جهت رفع تب مؤثر و تعلیق سلخ الحیه که عمارت از
پوستی است که مار هر سال می اندازد بر دوران زنان موجب عزوبت و لادت است و بخور او مسقط جنین و
مجفف دانه بواسیر و تخم مار طبوه با سرکه و بوره سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال
بسه مار مانع نزول الماء است حبس غذا شتر کاز و روغن زنان کرم و عسل با شیر باشکر میسازند و بفارسی
جنکال گویند غلیظ و بر هضم و کثیر الغذا و مستدر و مستمن و مصلحش که و عسل است حوت بلغة کسیران
زبیر است حیتن الموتی قطران است حیصل بادنجان است حیفا حشیش الزجاج است حیمیون اسم یونانی
باقلی است حیوس طیر حبا است حی العالم ابو دود است الحرف الخاء خانق النمر گویند باز بیرون سیاه
و بعضی اعتقاد آنکه استقبال است و بین الدود کل سرخ و انی دانسته و مؤلف الاتبع و صاحب تذکره
گویند که آن کیاهی است تخم مار از بیرون بر کشی شبیه بیرگ تنا و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد
زیاده نمیشود و ساقش بقدر شبری و بخشش شبیه بدم عقرب و لامع مثل شیشه و جهت جذام و بهرد و خشک و از سموم
قتاله و ثابت او در سباع اسرع و مقاربت با او کشنده عقرب و در اطلیه برادع او را جهت چشم
و مسقط و اندر بواسیر و نیم درهم او کشنده است بسه درهم خناق و تریاق او کیا اقطوس با شراب صفر
و او دو چاره است خانق الذئب نوعی از خانق النمر است بر کش شبیه بر دل باز و کوچکتر و نیزه مرو
نشریفات او زیاده تر و از ساق او شاخهای بارهای دراز بسته و با لخاصیه کشنده کرک است در سایر افعال

مثل خانق النمر است و ابن ماسویه گوید او اسقیل است خانق الکلب ادراقی است که بفارسی کچو را نامند
و مؤلف تا الاتبع غیر او دانسته و بیان نموده که کیاهی است بر کش شبیه بلبلاب کبیر و اطراف او تند و بوی او
بدبوی و بار طویل و خوشه در زرنباد باشاخهای بار بلند و دراز و دیر سنگی و ثمرش و غلافی شبیه بغلاف زیاد
و در جوف آن دانه کوچک سیاه و صدف و رجهار کرم و خشک و از سموم قتاله و بر کش کشنده سدد
سباع و ضماد او جهت تحلیل اورام بارد و نفخ بغایت مؤثر است خاماسفی پونانی خاما بمعنی زمین
و سوفی بمعنی انجیر است و آن نباتیست سیاق و کل و شاخهای او بر شیر و بقدر چهار انگشت و منبسط
بر روی زمین بهیئه استدارة و بر کش شبیه بر دل عدس و در تخم بر آن مسدیری و بخش با برگ و سرکم
و خشک و تند و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظ و خوردن قدر قلیل او با نان مسقط اکثر
و ضماد شاخ و طلای شیر او جهت اسقاط اقسام ثالیل و خیلان و گویند عزوبت و اورام بلغمی و قلع آنها
و اکتحال او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلیه و ابتداء نزول آب و حمول او با شراب جهت درد جهم
نافع و مضر سینه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکقیراط است خاصیصی شبیه است بفارسی دوی تو بنا
نامند خاولیخان خولنجان است خاماداقنی پونانی بمعنی غار الارض است و در حرف عین افشا الله تعالی
مذکور خواهد شد خامیر قرص کاچ سرد شده است که از دعن صاف کرده باشند خاماماليون
پونانی بمعنی تفاح الارض و آن بابونج است خاقوه اسم نباتیست که تازه روییده باشد گویند مراد
از دمرغ بیض الدر و است اهل مصر مر آن را بابن اسم نامند خاصون اسم یونانی کداد خاماالاه
پونانی زیتون الارض و آن مازریون است خاماالاوس مالس پونانی اسم اشخیص سیاه است خامیس اسم ترکی
خس است خاکستر اسم فارسی رماد است خاریشت اسم فارسی قنفذ است خایه قندرو اسم فارسی جندبیدستر
خاکنین بلغة اصفهانی اسم خیار است خاماالاوس لوس اشخیص سفید است خاماداد بلغة صقالبه انکبر است خاماالاوس
اسم یونانی حربا است خاماانطی پونانی خماهن صغیر است خاماسطر پونانی بمعنی صنوبر الارض و آن کماطوس
است خاماذریس پونانی بمعنی بارط الارض و آن کماذریس است خاماودیون پونانی بمعنی خطافی است و آن
ماهیران است و گویند عروق الصفر است خاماالاوس پونانی خنزیر است خام الملک صاد او دران است
خامسه بلغة شام سطرج است خارخسک اسم فارسی خسک است خاکینه اسم فارسی حیض البیض است خامرة

بلغة نبطیان

بلغة نبطیان حرفه بابلی است خار بلغة هندی اسم خیار است خالصوفی حمد در طین بلکه است الخاء مع الباء
خبز بفارسی نان گویند و از اکثر حبوبات ترتیب دهند و بهترین نان گندم سفید منسوب است که بمعدل
پخته باشد و سبوس بقدر اعتدال جدا باشد و با شیر و روغن و زرد تخم مرغ پخته و غلیظ و بر هضم و مقوی
کرده است نان گرم مسخن و مجفف و طوبات صعده و ثابت بودن او جهت رفع کندی دندان مؤثر و نان سر در طبیعت
تازه و سریع الانحدار و خشک و بر هضم و مجفف اقسام و صورت تشنگی و باد زیاده و زین و حلق و سیاه دانه
مشتهی و منضج و مجفف و محلل ریاح و باختشاش منوم و خالد و باعث سدد نمیگردد و نان جو سریع الهضم تر
از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال و بنهای حاره و کبد و ضعف معده باشد نافع و صورت قولنج
مبرد و بن و نفاخ است و مصلحش ماء العسل و مرق گوشت و نان برنج سرد با خشک و مصلحش و مسدد
مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و موسوی و نیکو کردن رنگ رخسار و مؤثر و نان گندم و برنج
و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانها است و باعث سرعت هضم آن خاد از نخود
و باقلی و بلوط و ارزن بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذا و بعضی بازنشی بغایت مضر و مصلحش روغن
شیر بنها است خبز الطابق نان ساجی قرص است که بر روی ساج آهنی پزند و بعضی در ربع اعتدال
و موافق اسهال بواسیری است خبز الفرنی نانیست که بر روی تابه پزند و در قرص نباشد و مشهور بجاجی
جهت زیاختن و ضماد حیات اعمال شافه موافق است خبز الملة نانیست که بر روی سنگ پخته کرده و اکثر
پزند و مشهور بنان سنگک است و بهتر از نان ساجی است خبز المراری نانی است که در کوفتن سبوس مبالغه
بسیار نکرده باشند بهتر از اقسام دیگر است خبز السمید نانی است که در کوفتن سبوس او مبالغه بسیار کرده
باشند کثیر الغذا و مشهور بنان میده است ربع اعتدال و صورت سنگ کرده و مسدد جگر است و مصلحش
انیسون و رازیانه و سکنجبین بزوری و شکر است خبز المشکار نانی است که کنه ناشته و سبوس نا کرده
ترتیب دهند ربع اعتدال و عمو مسدد و در بعضی از جهت لین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و صورت
و اسهال جرب و مصلحش سرکه بنهار و روغنها و شیر تازه است خبز الکمد نان میده و دوا قشا است و بسیار نافع
غلیظ و مسدد و طلای او اکتحال و منضج جهت درد مفاصل نافع است خبز الطابون نانی است که در کوفتن سبوس
مبالغه کرده و بروغن ترتیب دهند و مشهور بکعک است بر هضم و کثیر الغذا و مضر جگر و بدن و مسدد و مولد

خلط متین است خبز الفطایر نان روغن دار است که مبالغه در سبوس گرفته او نکرده باشند و رقیق مثل کعک
و بهتر از دست خبازی از جنس خطمی است و بفارسی نان کلاغ و بهندی بر کی ایم کاجو در مازندران کباله
اجمله نامند و بتازی او ملوخیا است و بری او را بفارسی خبز گویند و از مطلق او را بری است و کش شیر
و پی زن و کلش کوچک و سرخ و مایل بسرخی و تخش مایل بسیاهی و مدور و پهن در وسط او و تقصیری و نبات
او کوچکتر از خطمی و اول سرد تر و گویند در دوم و بابرد و قوت متضاد و ملین طبع و لطیف تر از ملوخیا و
بول و منضج و رادع و منفع سدد و نیم رطل از طبیخ شاخ او با شکر جهت حرقه امعا و زحیر و حرقه مثانه
و بول و عسر البول و درد سپرز و یرقان و طبع بول و ریح او جهت داء و به قتال و درد کرده و ضماد او جهت ورم
حار و شکستگی اعضا و با عسل جهت عقبه نواصیر چشم و بی عسل جهت البثور و کزیدن زنبور و مگس و
و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرخ و ضماد خشک او با بول جهت قروح سر و بیخ عکاله نافع و تخم او سرد
تر و کثیر اللعاب و مرطوب و مفرق و ملین جهت سرفه گرم و خشک و قهقه کرده و مثانه و بیخ و کرفتگی آواز و تقویه
امعا و دفع اوجاع او و به حاره و گزیدن زنبور و رفع قوله و با تخم چند فوقه بری بالسویه جهت درد مثانه و حقنه
او جهت سوزش امعا و رحم و مقعد و با عسل جهت درد جگر و ضماد او جهت اورام حار نافع و مورمه منیف و
تخم مجفف بود و بغرا که قدر شربتش نا پنج درم و بدلش تخم خطمی و قدر شربتش از چهار تا پنجاه درهم و او مولد
ریاح و مصلحش بهی او با کوشت مرغ و او به حار است و خبازی بساطی زابر کش دراز و کلش زرد و
کوچکتر از کل خبازی و بهتر از بسیار سبز و بدید و قدر کیاه بهتر بشود و تخش سیاه و دراز شبیه بشوینیز
و بسیار تلخ و غلاظ و شبیه بکرم و مایل بسبزی بود و در طوبه او زیاد باز بری و ملین طبع و سیذ و
بیخ او در تسبب لطافت و جهت خشونت سینه و تبهای حاره و تصفیه صوت نافع و مورمه بارده و مصلحش
او به حار است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظ و منفع سدد و جهت عرق النساء و ورا و باشکر جهت درد اخلاط
محرقه و صنع او جهت تحلیل اورام و تسکین درد کزیدن عقرب نافع و قدر شربتش دو درهم است خبز بلغه شیرازی
شعر ترا و در اصفهان خلکشوی و بترکی شیتوران و در مازندران کیاه او راشلیه نامند و تخم بسیار دیزه
دراز و مایل بسرخی و تخش کی و بوکش طولانی و تند و شبیه بپیراهن چیزی و مشاخش باریک و متفرق و ساقش
بقدر نیم و تخش در غلاف رقیق مردم کرم و اول تر و میهی و مشتهی و مقوی معده و هاضم و جهت معده سرد

وغلیل

وغلیل مواد تجاع و بابل و حصبه و شری و برودت احشا و با شیر مسقی بدن خصوصا چون با دو وزن او شکر
ده روز بنوشند و جهت نزول الماء و کرفتگی آواز و سدر هم او جهت رفع سمیه ادویه و یکمثقال او نیم او جهت
نفث اخلاط سینه و ریه و ضماد شرجه او ورم حلق و سرطان و قروح و جهت چشم و درهم بر کوش و پستان و
اشیان و مشوی او در خیر جهت چکر و شش و سرفه مزمن و زخم او عسل جهت اعانت حمل و قروح رحم نافع
و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش با دو مثقال و بدلش نوشادر است که نزد خشم نامند خبث حدید
اجسامی است که در بین کداختن آهن جدا شود و مجموع خبثها که در خبث است خبث الحدید بفارسی زنگ آهن
کویند بهتر بیخبثها و مسقل از او دست که با سرکه ساییده و خشک کرده باشند و بسیار مبالغه در سحق او بخورد
در دوم کرم و در سیم خشک و بنابت مجفف و مقوی معده و مانع نزول الماء و او را در حیض و حامله شدن است و جهت
سلس البول و استرخاء مقعد و معده و بواسیر و طحال طبیخ و مرهم رطوبات باطنی جهت قرحه امعا و مثانه مجرب دانسته و با
زرد تخم مرغ بقدر یکدانه مال او جهت سوختن پاه مرطوب که مایوس باشند بغایت مؤثر و با سکنجبین جهت او درد قتال و
ضماد او جهت تحلیل اورام حار و سرد منعقد و بسان و اکحال آو جهت خشونت پلک چشم و قطور او جهت پاک کردن چرک
کوش نافع و مفرش و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش دو دانه و درهم کشنده است و چون او را بسلاب آب
عسل بسایند و بخشک کنند و بعد از او با روغن زیتون بقدری که انکشت بر بالای او برابر بخورشانند تا ثلث عین
بسوزد با حرف بابلی و عسل العوق بسایند و هر روز یکدانکشت از آن تا دو انا بسایند جهت صاف کردن آواز
و تقویه بدن و فیکوفی خسار و اخراج فضلات بدن بعد بال است و هر کاه روغن زیتون بخورشانند و با عسل
مجرب کنند و بستور همین آثار دارد خبث الحدید ثقل سوس است و در فوق قوت بخبث الحدید و ملطف و جالی و
خوردن او سم قاتل و در ادویه چشم و زخمها مستعمل است خبث الرصاص ثقل قلعی است نهایت کا بعض معسول او
جهت التیام جراحت چشم و تقویه باصره و منع ریختن مواد چشم مؤثر است خبث الفضه ثقل نقره است لطیف و قوی
القبض و طلای او جهت قروح چشم و سفف مجرب و بواسیر و نواصیر و التیام جراحت نافع است خبث الذهب ثقل طلا
است لطیف تر از سیم و در افعال قوی تر از خبث الفضه و طلای او با آب جهت رفع بدبوی زیر بغل و کچ دار مجرب و در افعال
نار بنار اقلیمیا است خبیص اسم عربی حبس است و ماند کرشد خبیص السمن بفارسی خاکینه نامند و با شیر بها
کرکد کویند کثیر الغذا و دیر هضم و مسدد و مولد اخلاط غلیظ و با داجهی و خولنجان و ادویه باهیه

باه است خبازی بری خطمی است خبز الذباب انغوزه است خبز رکی خبز الکلب است خبز الشایخ نبات بحر بریم است
خبیز اسم جمیع نباتاتیست که بکردش آفتاب در کردند و خبازی مشتق از او است الخاء مع التاء خترنا نام شاه
افسنتین است ختم الملک طین مختوم است الخاء مع الثاء خشا شای شلاشر کتر است و از مطلق او مراد کرم
کاو است و در اختا مذکور شد خشو بلغت اهل ختا بمعنی بزرک است و بدستور خان و ختمه ترادف اند و ان
اسم مرغی است که بفارسی رخ نامند و بقدر کرکدن و از آن بزرکتر میباشد و طعم او کذر او قال و قیل اسرب و بلاد
ما بین چین و رخ یافت میشود و دارا استخوان شبانی او ملوک فلج میسازند و خاصیت او آنست که چون
بالای حمام مسموم کذارند مرغ و کرکس و مجنبین است سایر استخوان و امین الدوله کوید ان شاخ اهوی
مشک دارا است و همین اثر بعینه او بیان نموده و کوید جهت اسهال بزیت طاعم است و مؤلف تذکره کوید
که در هندوستان میشود و خوردن بیضه او بقدر ده چهار حکه و حبوب و سدد جکر نافع و بخور استخوان او
باعث افاقه مصروع است و بدل او جهت مرغ انار و سنکدان او جهت بواسیر ضماد او مفید است الخاء مع الذال
خذرنو عنکبوت است خذاع الرجال بزر الیخ است الخاء مع الراء خرنوب نباتی بری و بساتین و دشتی
دو قسم است یکی اخرنوب شامی کویند درخت او بقدر درخت کردکان و برکش مستدیر و با غلاظ و کلش
زهبی و غلاظ او بقدر شبری و کوتاه تر و سیاه و تخم و دانهای او شبیه بافلاطون و از آن در سام و مرت
میسازند و در اسهال استعمال میکنند و با وجود شیرینی او سایر شیرینیها ابو داست و قسمی درختش خاردار و
برکش نرم و مایل بزرد و غلاف ترش شبیه بافلاطون و از آن رقیق تر و دانهای بقدر تو سی شیرین طعم و در
تنکابن کرات کویند و در مازندران و کیلان الکی نامند تازه و قسم مسهل مصر و مدینه بوی تند
او در حرارت و برودت معتدل و در دوم حلو و شیرین او و مایل بحرارت و دانه او سرد و خشک و بسیار تا بیز
و مقوی بدن و معده بول و ضماد بخز او جهت صدمه و سقطه و امثال آن و تا لیل و حفر دن ناز و خرنوب نباتی
کدار سال کذشته باشد و بر هضم و بعد از انهضام مولد اخلاط صالح و با دانه جهت فتق و تسمین بدن و چون
داخل شیر کنند شیر را لذیذ و اشتها آور و جهت سرفه مزمن مجرب دانسته اند و تخش عن الاورام و جهت بوز
مقعد و ترقوالدم نافع و مضر مثانه و هضم و اعضا و مطحن دانه و نبات و بدلش بوزن از هر یک از فرفیون و طراثیث
و عصفر و قدر شربتش نا پنج درهم است خرنوب مطلی غربتا جنس بحر است و آن دو نوع میباشد درخت قسمی شبیه بزیتون

فرنوبه طرثیث است از زهر یک از هر
کنه الوجه و است و در عراق مثل
همدان و تبریز و شیراز
انا باورکنه
میکو
شد
تلو

شامی خاردار و ثمرش کوچکتر و بطعم و بسیار فابض و آن را قوط و سنط و امغیلان نامند و قسمی خرنوب بری است
بقدر یک زیتون شاخهای او پراکنده و خارهای او سفید و برین و کلش زرد و داغ دار و بارش شبیه بکرده کوچک و در
فروین کیاه او را درک نامند و مراد از خرنوب بری در نبطی نوع اخیر است در دوم و خشک و بسیار تا بیز و مقوی معده
و قاطع خون عضوی و حابس اسهال جهت زنان و مغص و منع ادرار بول و حیض و بواسیر و مغص و سنور او جهت
درد دندان و استحکام آن و پوست تخم نباتات او قال دندان کرم خورده است و محتاج بالت کندن بیشتر و چون با حناخضاب
کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویه آن و طلای او بر بدن جهت اعیا و تقویه اعضا مؤثر و چون خرنوب بری
را کوبیده در آب بخیسانند و جامه رنکین را با و بشویند رنک را میشوید و مجرب است و با او بالا بعد و متوالی مبتلا
و ثابت کنند صاعد است خرنوب الشوا و خرنوب بری و بری خرنوب نبطی است خرنوب مصری و قبطی غرنوط است خرنوب الجبل
انا عر است خرنوب صلاح خرنوب شامی است خرنوب هندی خیار شنبر است خرنوب اسم جنس خرنوب است و کویند مخصوص
بر دیت خرو اسم فارسی خیار بنی است خرول تخم کیاهی است بر کش شبیه بر رل ترسیا و از آن کوچکتر و خشن و مربع
الساق و کلش زرد و قسمی از بری و ابر کوفی نامند و تخش مدور و سرخ و قسمی را کلکو کویند بر کش و بن مرا زدنا
و تخش غربه مدور و سرخ و تند طعم و سفید او را اسفند سفید کویند و از جزء بیض اسفند و بدکر شد و از مطلق
خرو نوع سرخ است و او را جهاد کرم و خشک و حاذ ان عفن بدن و هاضم و محلل رطوبات مانع و معدی و سنا و اعضا
و منفع سدد و معده و فضلات و مفتت حصاة و جهت درد پهلو و سرفه و رفع نسیان و امراض بارده و دماغ
و تیم درهم تخم او با شراب جهت سرد و تقویه باه و با عسل جهت برد و سعال رطوبی و کرم معده و تب بلغمی و سوداوی
و ضماد او جهت نقرس و درد مفاصل و ورم سپرز و جذب مواد بنفاهم بدن و از الدواء الثعلب و با عسل و
بدستور با موم بر دمل جهت تصفیه رخسار و از الدرنه خون مرده و کنه چشم و با سرکه جهت جرب منفرج و قوت باه
مهیا و بر سیاه جهت نزلات بارده و در سرسام بارد و در بیهوشی فالج و استرخا و با روغن طلا کردن او بر قفیه جهت
نفوذ بخور و با سکنجبین و آب کرنج جهت زیر و با او به مغناسیه جهت او را صلبه و سوداوی و برص غرغره او با
ماء العسل جهت درم تحت زبان و خشونت مزمنه قصبه ریه و ثقل زبان و استرخاء و ارد دندان سوخته
او مورث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و فیلة او با انجیر جهت ثقل ساعد
و طنین و اکحال ضرب او با آب عسل جهت غشان و خشونت پلک و محجر او جهت کرکیز امید و حشرات

ولطوخ او چه درد دندان و ورم مجرب و مضر مجربین و مورث خشکی و فشار و مصلحش کاشنی و روغن بادام و
سرکه و بدلش و وزن او چهار درم و قدر شربتش تا سه درهم است و چون در باب انگور اندازند و منع جوش
او کنند و سرکه شیرین در کیلانات از او ترتیب دهند و مطبوخ نباتات و جمشد چه ورم و سده و امراض بلغمی
نافع و در سایر امراض ضعیف نمی‌آرنجم او است و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون بر یک خروار ابعده مفاصح الانبیا
احرابیر الاذکیا بین خوانده شود بعد از ارصد و دو بار یا سه بین گفته و بدستور تا صد مرتبه پس آن خروار را
در خانه که دفینه کان داشته باشند افشانند و یک شبانروز در خانه را بسته بندند و روز دیگر خروار را در جای
که دفینه باشد بجمع باشند و روغن او که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بنابت ملطف و محلل
و طلای او چه درد دندان و احتراق رحم و تبهای مزمن و دردهای که بتحلیل دهد کرش او و ام صلب و
تفتیح سده اعضا و چه نسیان و فالج و کزاز سامه که مزمن باشد و اشامیدن او بدستور چه درد پارد
و مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درهم است **خردل بری** گیاه در ایرکی تخم مانند مرار فش کز از بستان و مغنت مجتمعا
و حالی جلد چه زهر مزمن نافع و مقوی خوف و صداع و باهاست چه سعه مجربه در سایر امثال مثل استانی است **خردل فارسی**
و **خردل ابیض** و **خردل خوف** **خردل** بیض است **خردع** بکر چاه فتح و اوبغار سی ابد ابغیر و بتر کی که جلد نامند بر کرسی
شبیه بوی انجیر و از آن بزرگتر و نرم و ساقش تا قدر دو ذرع و بخش مثل تخم خوش شربتش دهنه شهای و بخار و
مدر و دانه اش تا قدر چهره و منقط و منقرش سفید بر روغن در انجو در هم گرم و خشک و محلل و ملین و مصب و
مسهل قوی خلط بارد و منقوع و دو مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه چه فالج و لقوه و امراض بارد
نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کثیرا و مصطکی و صناع و قدر شربتش از پنج عدد تا ده عدد و
بیست عدد و مسکر قوی و مطرش و مضر و مضرت تریاق و بجاه عدد او کشنده است فقاد زهر او رهاس و مرتبه رهاس آب
و بدلش شیران و نده است و صداع او چه تا لیل و کله و او ام بلغمی در دان و نقرس و مفاصل و نابی آبا
و باسر که چه درم بستان او احمر بار سرخ و صداع بول و آنچه چه درهم حار چشم و درهم زیر کلاب سایر
اعضا و باحتاجه در مفاصل در روغن دنیوس چه دردهای بارد و در روغن او کرم تر و لطیف تر از زیت
دیتون و سقی و دو مثقال او چه تنکیس و جمع الفزاد بارد و با ماء الاصول محلل بلغم از پنج اعضا تبعید و
و شدید النفوذ و طلای او چه تلیین صلابات و تشنج و انضمام فم رحم و انقلابات و بیرون منفرج و مرج

رطبه سرد و درهم معده و رفع آثار کبودی جلد و در کوشش و بازد البحر چه داء الثعلب با آب کندنا چه نوا سر پاشوها
نافع و بجوشانیده او با سالح الحیه و خردل زندمین از چه داء الحیه و اقسام توبا و کواز و کلف سپید ال و بدلش
روغن بنفشه و کوبند چون سپید انجیر با خردل و سیر و طلق تعلیه کنند و مقطر او شربت افرکند و مجرب دانند
خردع جبلی نداست **خرنوا بیض** بیخ گیاهی است مکش شبیه بر ابا بر تهل و از آن بزرگتر و کلش سرخ و ساقش
بقدر جهار انگشت و مجوف و چون خشک شود پوست او متقشر شود و بخش شبیه بیازه و مستطیل و با رشاخ
با ریاد و سفید و با ایل غبرة و نظر و از شکستن او غباری از آن ظاهر شود و در جوفش مثل ادام عنکبوت و مسهم
کرم و خشک و مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و مدر حیض و قاتل جنین و مفتح سده
مفتح سده و چه فالج و مرسام بلغمی و امراض بارده و مانعی و مفاصل و اکتحال او حالی عشا و طلای او با بارکه
چه قوبا و بیرص و بهق و قلع دندان متاکل و بوشیدن او باعث عطسه و فوز چه او مدر حیض و قاتل جنین
و مضر مجربین و منقی زیاده از قدر شربتش کشنده بجناق و تشنج و مصلحش بی من او در خیر و با مصطکی
روغن بادام استعمال نمودن و بدستور خیساندن یک روز در آب و اشامیدن آب آن و با شکر و
عسل منعقد ساخته بنوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش چه و الفو در خلاء معده نباید
تناول نمود **خرنوا سود** بیخ گیاهی است سیاه و بزرگ و کرمهای او مجوف و اکثر او مایل بسرخ و بر و بر و بر
سیاه با ریاد از آن بر است و بر کش شبیه بر اجار و از او کوچکتر و زوایدا طراف او بیشتر و با خشونت
و ساقش کوتاه و بنفش و کلش سفید مایل بسرخی و بشکل خوشه و ثمرش شبیه بدانه فلفل و تخم او مسهل
و دفع ضرر تریاق اصل او در اخر سیم کرم و خشک و بر خلط او خوب سفید و تیز و مسهل سوداء
و بلغم و صفراوی امتحنه بلغم و جذاب او غنی بدن و چه امراض بارد قوی تر از سفیدان در جمیع علل که
سفید او مؤثر است و خوب سیاه اسرع التاثیر از آن و چه بزر سودی و تنقیه مثانه و ورم و حشا
و قصبه ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و صعتر و فوذنج و مصطکی و قنطوریون
او کشنده بجناق و اسهال و قدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خوب سفید و کوبند مازریون
و جهار دانه و زنشخار بقول است یا ماهیزهج و صداع او چه بهنو و انجیر و با بیر سفید او مذکر شد
و رفع نایل و بودن گوشت زیاده فاسد و خمار او چه تا صرصلب طلاء او و دو سه دفعه مجرب و مضمضه

و در هر بار که خشک او و سوختن او چه قوای مجرب است و بر طرف کرده و مضر او با بول و غذا عدی و بشوید که خون ظاهر
گردد و کوبند مسهل الخلاء و بنابت مجفف و اسهر است **خرنان** بن تازه و مروج و اسهال است **خرو** خلر است
خروا اسم انجیر است و کوبند فاوانیا است **خرو الحمام** چو جزو است **خریع** اسم عربی ابرص **خرو الصفار** لحب است
خرفا اسم فارسی بقل الحماقت است **خرع** ثمر عشر است **خرو العصافیر** اشنان است **خطاف** طحال است **خروسان** اسم
عبرانی عقرب است **خرو** ذنبل است **خرم** بکسر و ابوست مخم مرغ است که بجهت او دیده عین مغسول کرده باشد بشد و با
سامل بجهت سراج القطر و جلای است **خر** اسم فارسی حمار است **خرکوره** اسم فارسی حمار الوحش است **خرمار** اسم
فارسی تمر است **خرکوش** اسم فارسی ارنب است **خرهذا** اسم فارسی هدهد است **خرما** اسم فارسی تمر است **خرزهره**
اسم فارسی دفلی است **خرمانو** اسم فارسی رطب است **خرطرک** اسم فارسی قسب است **خرماهیزن** اسم فارسی خشک
خرجنبل اسم فارسی رطان است **خرنوب** اسم فارسی طبغ است **خرزه کوره** اسم فارسی بلور است **خرس** اسم فارسی
دب است **خرس** اسم فارسی دب است **خرو هلا** اسم فارسی جمار است **خرغوله** اسم فارسی لسان الحمل است **خرامنا**
با الف اخر و بیا اسم گیاهی است بسیار خوشبو و بفارسی خیری و شتری نامند و صاحب تذکره غیر خیری و بی
دانسته و از فلاحه بیان نمود که چون او را بعکس بیخ صلبی غرس کنند بنفشه و متکون شود چه کلش بر است
بنفشه و منبت او جبال و میان رودخانها و کلش مایل بکبودی و اجود زردی و بسیار خوشبو و اندر زمین
و تخش سیاه است و مؤلف ما لایسع خیری بری دانسته و بسیار عود که شاخ او دراز و برکش کرد چاه
کلان سرخ است و مؤید قول صاحب تذکره است انجه امیر الدوله در خیری ذکر نمود مازقول جالینوس کرده
او مختلف القوة و لطیف صافی و کلش سرخ میباشد بخلاف خزامی و او را صفات و خواص خیری ظاهر شود
کخزامی غیر اقسام او باشد و او خوشبوترین گلهای محمرا است سفید نیز میباشد و در رفع مشاکل کل
حنا و در اول دم کرم و خشک و بعضی رطب دانسته اند کل او ملطف و مسخن و مفتح سده و مقوی او
جاذب رطوبات دماغی و محلل ریاح و رافع درد سر و مقوی جگر و دل و سپرز و کرده و مدر و فضلات مزمنه او
منوم چه و چه خوشبو کردن شعشعه رطوبات و سیلان بنوس و بر و دنه چه و اعانه بر حمل و احداث کودکی
تنکی فرج و طلای خشاء او چه خوشبو کردن و رفع و تقویه عصب سفید و بیاض و بر اسهال و ضعیف
نزد غیر مستعمل اند کل او و مقوی که از و سالانه قایم مقام نفط و مصلح مجربین و مصطکی مورد و رشت

از کل ادناست درهم و بدلش بابونج است **خزف** بفارسی سفال گویند بسیار خشک و با اندک حرارت و ضماد اعضا
او جهت دردهای نرم و قروح اعضا با دهن الزاج مثل خزف و قدر و جهت استرخاء جلد و سفال شور با مرهم
جهت التیام جراحت و با سرکه جهت حکه و جوشها و خراز و سفعه و جرب و نقرس و با موم بر دغ جهت دردهای
و نشانیر و غدد و سفال پنبه جهت جلا دندان و تقویت لثه و قطع خون بر جلاء باشد طبقه قرینه مفید و مضر
دماغی و مصلحش دهن بنفشه است و دهن بلوط **خزر** اسم لباسی که از ابریشم و پشم و کج ترتیب بصد و خزر
خالص لباسی است که موی بسیار نازک که بفارسی کرک نامند ترتیب یابد و در یمن نام مراد از خزر بوی حیوانی است
از سمور و کوچکتر و معروف است در روم گرم و خشک و پوشیدن آن جهت نقرس و فالج و ضعف باه و زیادتی
و حکه سریع الاثر و موی سوخته او جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات و اشامیدن او جهت اعصاب و عضلات
عصبانی نافع است **خزر** بفارسی خزه فارسی مرغابی است بعربی ساق خزر و آن جوانیست که چند است و گاه است این اسم چند
مراد باشد **خزنباش** مهملو است **خزاز الماء** طحلب است **خزاز العنب** جراز العنب است و ذکر شد **خزران** اسم
خزر است **خسلاقانه** اسم فارسی قیلم است **خلا** بسکون سین اسم هندی کبریت است **خرد دار** اسم فارسی
خولنجان است **خرس الحمار** ابوخلا است **خسف** اسم بعربی جزر است **خسوا** احرس است **خس الکلاب** بنا نوس است
خس بفارسی کاهو و بزرگ خاس نامند بری و بستانی میباشد بری او سرد و بستانی و برکش در بدن قطع
اوخلط در بدن مایل بسبزی و شیر دار باشد بری و جلا و قسمی از و بستانی و قسمی را ساز زیاده مرد و شیر و
شیر او کوست و مدر حیض و کیاه او در اخر دوم سرد در اول تر و شیر او بقدر نیم درهم با سرکه و آب مسهل
خلط مائی و طلاء او با روغن گل جهت درد سر و انفعال او جهت قروح طبقه قرینه و جلاء بصر با شیر و حیض و نیم
و جهت درد چشم و بیاض آن و بر صر و اشامیدن و طلا کردن او جهت سم عقرب و نیلا نافع و بر ابتلاء ساق و درد اعضا
مثل خشخاش سفید است و بستانی او نیز بسیاق دارد میباشد در روم سرد و بر و سریع الانحدار و مواد
صلح رفتن و دافع مزاج هوای و بائی و مسکن حدت خون و صفرا و مفتح سدد و مدر بول و منوم و رابع
او را مهار جان و مسکن تشنگی و التهاب و دافع حمار و مانع مستی و مسلین طبع و جهت امراض حاد و بیوست سوداوی
و صرعاوی و حکه و جنون و جذام و یرقان و درد پستانها و نیهای حاره و حرقه مثانه و بول و درد سر و منع
صعود بخارات بدماغ و نزله حاد و سرفه که از گرم و خشکی باشد و با سرکه جهت رانکیختن اشتها نافع و اکثار

او مضر باه

او مضر باه و لدر باح و مضر صاحب سل و بر و مور پشتیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و هلیله
بود در دو زین و قدر شربتش از ابو تا سی درهم و از تخمش دو درهم است و مطبوخ او را غذا شد و سرعت هضم
بشرب جهت درد سینه و زیاده کردن شیر مرتو و ضماد او جهت اورام و التهاب در چشم و درد و سوخته و جهت الشام
جراحات و قلاع نافع است و تخم او در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جهت نزله و زکام و درد سینه
و قطیر البول و سیلان منی و طلای او جهت منع ریختن مواد چشم و جهت درد و ورم در کردن عزر نافع و مضر باه و مصلحش
مصطکی و بدلش دم الاخوین است و دهن او محلل اعلاء است و طلاء صماع و منوم و جهت مالیخولیا و صرع و سبی و مسمع
شراب مؤثر است **الخاء مع الشین خشخاش** **خشخاش** معروف است **خشکار** خیر الخشکار است **خشل** مفلوکی است
خب الشونیز نزد بعضی سیاه بر بوی است **خشف** بعربی نوبه شتر است **خشخاش بیض** خشخاش بستانی است **خشخاش بری**
خشخاش اسود است **خشخاش بستانی** بفارسی خشخاش سفید گویند و کلش سفید میباشد و خشخاش باه را کل نقش
و سرخ و سیاه و کبود و این الوان تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بری را بدر کثیر التشریف و مرغ میباشد بخلاف
بستانی و تخم خشخاش سفید در اخر دوم سرد در اول تر و مخدر و منوم و منضج مزاج رقیقه سوداوی و در دو تخم او
باشد که خشونت سینه و سر و حاران یابد و نفث الدم و تب دق و حرقه مثانه و امراض حاران ادمعوی بکوبند
و کرده و مسمن و باعث منی و صداع و مضر او قطع باه و بیوشیدن بو داده او را نفع بخواری و با مثل او مغز بادام مر او
خوردن صالح و دافع هزال چون خشخاش تازه را با پوست او کوبیده فرو بسازند جهت سرفه و درد سینه و حرقه البول و
اسهال کهنه و تشنگی کثیر باجه بخفیف طوبات و تحلیل اورام ضماد او نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و از تخم او تا ده
درهم و از پوست او تا یکمثقال و نیم و از کل او تا یکدرهم و مضر مبرودین و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل
و مصطکی و شکر و پوست او با آب کشکی که رامج و سرد و یکمثقال او که صبح و شام بنوشند جهت اسهال موی
صفراوی و التهاب مایحرق و ضماد او جهت درد سر و باجله و کلاب که طبخ یافته باشند جهت ابتداء رمد و تسکین درد
او و منع دمعه مواد با عضا و نطول و مطبوخ او و مطبوخ بزر او جهت سحج و با آرد جو جهت اورام حار و بارد
و لعوق او با عسل که رب خشخاش گویند جهت سعال نزلات و سرفه و اسهال مزمن نافع است خصوصا با آقاقیا
عصاره بیخ النبی و طبیخ او جهت جکر علیل و خلط غلیظ مفید و عصاره پوست که کوکنار گویند مر و با بل
و طوبه در دانا رقیه از تخم او و مداومت او در خفی اعضا و شوش چشم او و قطع باه و مفسد اشتهاء

جهت سرفه و تب عفنه و منع ارتفاع بخارات دماغ نافع و در بزن قرین و خشاب زرد الوا است و مجموع مولد
ریاح و مصلح انیسون و مصطکی است **خشکنجبین** مربا از انگبین خشل است و او عسلی است و غایت خشکی
و سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در تنکابن شکری نامند و در دیلم و طبرستان آنرا بندان
گویند سفید و سبز او دسار و کم مایل بتلخی و سیاه و قریب بسل یا در جهارم گرم و در غایت جلا و تقطیع و
تحلیل و زیاد او محرق اخلاط و مهلک و قدر شربتش تا یکدرهم است **الخاء مع الصاد خصی** مرسی است **خصیة البقر** **خصی خر** اسانی جند اند **خصی الدیک** حب البان است و مؤلف تذکره گوید غیر او است
و کیاه آن شبیه بعنب الثعلب و اطول و دانه او بقدر الوبالو و سفید و در دوم گرم و خشک و مسهل بالطبع
و محلل ریاح و ضماد او جهت تحلیل صلابات و مفاصل نافع و مصدع و مکرب و مصلح او بنفشه و شربتش تا
یکدرهم و بدلش زبیب است **خصی الثعلب** بفارسی ثعلب کوبند و آن بیخی است سفید و از سر آن کوچکتر
و طعم او شیرین و با لزوجه و اندک تندی و در بوی شبه بسوی منی مثل دو پنجه که کوچکی با هم ملصق باشند و
از هر یک ریشه باریکی دراز بسته و در اخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند آن دانه بزراعت و پنجه او
کوچک کرده و از این جهت قائل اخیه نامند و مستعمل اصل بیضه است سحیق کرده و بر کش بقدر انکشه و از
بر آن بهاز اندک و بیض و بهن بر روی نرم و ساده او بقدر شربتی و بر بالای آن دو عدد کل زهر مار و در
وسط کل چیزی سیاه و منبتش جال اما کن غالب و تخم است در اخر او کرم و قوی و مبهی و مقوی عصب و
جهت کرازو تشنج با آب و تولید منی و تقویه نفوذ طلای او با روغن گل قوی و مضر آن و مانع سقوط
و قدر شربتش و مثقال و مضر فم معده و مصلح او سکنجبین و بدلش تخم رطبه و تخم زهر مار است که گویند بوی عاز
او را کلی است که در اثر چیزی شبیه بکس میباشد بیخ او در تقویه باه ضعیف تر است و نوعی دیگر میباشد
بر آن و ساخش سرخ و بر سر او و عدد کل بسیار کوچک و در درون او و سیاهی در بیان میروید و دو
سال میماند در دوم گرم و تر و گویند جهت امراض سوداوی مجرب است و هر که او را قلع کند و دست آنشخص
بخش و حرکت کرد و چون آنرا بسوزانند و با موم و روغن زیتون یا سرکه بزهر بین کنند و بر آن شود و
نوع چهارم او را برگ سعد و مایل بطرف زمین و شبیه برگ سوسن سفید و از آن کوچکتر و رنگش سرخ
و ساقش چهار بال و بقدر زرعی و کلش مثل جوس آزاد کرنش است و بخش مدور و بقدر جوزی سرخ در درش

سفید و بالزوجه و شیرین در دوم گرم و تر و نبات مهتری است و نوع بیخم از نبات مهتری و بیخ مثل نوع چهارم و تخم او
شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و براق و صلب در سیم گرم و با رطوبت فضلیه و در تجربه با قوت از سقنقور و
چون بیخ هندوبه را در دست دارند باعث نعوظ گردد و جهت قالع و لعق و تسمین بدن و زائید حساء چون
او با زعفران و اندکی مثل موجب حمل در همان ساعت مجرب دانسته اند و تخم او با شراب نبات موجب نعوظ
و مکرر چون او مضر مجرب بر مصلح او و سکنجبین و قدر شربتش از بیخ او یکدرم و از تخم او یکدرم است **خصی الکلب**
بیونانی ارخس نامند و از بیخ کیاسی است مثل او و زیتون بهم جسبیده یکی ماده و بزرگتر و مثل او دیگری
نر و کوچکتر و غیر مثل او و سفید لون و بر کش شبیه برگ کدنا و ساقش و بیرل و نابیم ذرع و کلش بزرگ
با سم متصل شکل سر و و بنفش و شبیه بکل اصابع صغر و حقیر در قبر و زکوة هر دو را مشاهده نمود
بهمه صفات با سم شبیه اند مگر اینکه کل اصابع صغر بسیار بهم متصل نیست و برخی از خواص آنست
در لمکوم و خشک و محلل اورام بلغمی و مسخن بر ماده او با رطوبت فضلیه و زمان او که با شیر بخته باشند
بغایت محرک باه و خشک قسم تر او قاطع ان گویند هر یک از نر و ماده که بعد از دیگری خورده شود فعل
او را باطل میکند و مصلح در بخور نه بر صمغ و خشخاش است و تصریح نموده اند که قسم ماده او باعث
تولد ذکور است و نوع دیگر را مثل نوع اول و عریض تر و با رطوبت جسبنده و کلش بنفش و بخش دو
عدد و کوچکتر از اول هر دو مثلی و دراز در سیم گرم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و خشک است
او و نوع اول محلل اورام بارده و منقی قروح و رافع عفونت ان جهت غلبه و قروح خبیثه و قلاع را مفید
و مفتح سده و رافع اثار جلد است **خصیه** از جمیع حیوان و نون و تین اعصا در رطوبت در اعلا
منقی بهترین همه خصیه خروس فربه است تهی و مولد خون صالح و مصلح سایر اوعیه و باعث صفرا
استعمال عود نشد و خواص خصیه حیوان در خصی او مذکور گردد **الخاء مع الصاد خصلة** بضاد معجمه
درخت مقل است و گویند مقل مکی است **خضف** خربزه نارسیده است **الخاء مع الطاء خطر** و سمی است **خطمی**
معروف است و سفید و سرخ و الوان مختلفه میباشد و انچه بیکل باشد خطمی نامند جالینوس در تر
دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر کیف القوی و مایل بسردی و تری و انواع خیاری شمرده اند
محلل و منضج در اورام و مرخی و کل الوضیف تر از برگ ساق و هر گاه بول و ساق او را خشک کرده گویند

استعمال

استعمال کنند بهتر دانسته اند و طبیخ او جالی امعا و مقعد و رافع مزبندی ادویه مسهله و بکثقال او
چند تحلیل اورام و خون و کشودن بول و حیض و قهه امعا و نفث الدم و سرفه حار و اسهال و مغص و مواد سوداوی
و خلط خام و ضماد او جهت التیام قروح و تسکین درد و مرهمها و تحلیل ان و خنازیر و نضج جراحات
و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات و خراز و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل و
تقریح و با روغن زیتون جهت کوبیدن هوام و سوختگی اتش با ادویه مناسبه و در عنها جهت ذات الجنب و
ذات الریه و ضماد بخته او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در اورام حاره و نطول او جهت نرم داشتن
موی و جلوس در طبیخ او جهت ورم مقعد و انضمام فم رحم و زنان عقیم مفید و تخم کوبیده او جهت ورم
کج زبان و سنگ کرده و لعاب باشکر جهت سرفه حار و ضماد او با سرکه در افتاب نشسته جهت بهق و با روغن
زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و بگزیدن تخم او با دو جزو دانه خرما که با سرکه طلا کنند جهت مورمه تناسل
مجرب و بپوست بیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ ان جهت مغص و حجر و سدد امعا و زحیر ان
با شراب جهت سرفه و حساء و دفع قشعریره حمام مثانه و عرق النسا و ابتهاش و شکاف عضلات مجرب
در طبیخ او و بدستور تضمید ان جهت نخر مفاصل و صلابت اعضا و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد
دندان نافع است و جوش بیخ او را کوبیده در انبه بسته در اب کناشتن در زیر اسمان چندان بگذارند که
اب مجمد گردد طلای او جهت رفع بثور چشم مؤثر و جهت سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ او را بنوشند
اثر است و مضر معده و مصلح او عصاره فرنهشک و عسل و در ازبانه و گویند مضر مثانه است و عسل
مصلح او است و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سی مثقال و بدلش خبازی و صمغ
خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع و رافع قی صفرا و یبست **خطاف** بفارسی پرستو و بترکی قلا
نقوح و بدلیلی چلا نامند و از طیور مرغوب است گوشت او در سیم گرم و خشک و کبابش مفید
و دافع سنگ مثانه و رافع برقان و امراض سبز و اشامیدن یکمثقال از خشک او جهت قولنج باشد
و غرغره ان با آب جهت حناق و جمیع امراض حلق نافع و طلای او بین اثار دارد و اکتحال بخون او مقوی
باصره و دماغ او با سرکه بر خاکستر اهل اعسال جهت ابتداء نزول ماء و باضر مجرب و سیل و طرفه نافع
و بدستور چون کرم او و سرکه بن او بغایت جالی و جهت بهق و اثار و نیکو کردن رنگ رخسار و با زهره

سوق

کا و جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن ان مصور مدقوق را با قدری باد روح جهت
اخراج جنین میت سریع الاثر است و بدستور یکمثقال خاکستر اشیان او که سوزانیده باشند جهت عسر بول
بغایت مفید و خوردن خون او سبب دفع شبق زنان و طلای او بعد از کندن موی سفید باعث روئیدن
موی سیاه و مجرب دانسته اند و طلای او کردن چشمهای او با روغن زیتون برنانی زنان جهت عسر ولادت مؤثر و سوط
زهره او جهت سیاه کردن موی سر و پیش سفید و مهر بار بس گویند مجرب است مؤلف ما لا یسع گوید بخصوص
سفیدی قبل از وقت است و باید شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود و در سالی دو بار چه میکند
هر گاه در چین زیاد تر و نه فرشکم مجرب ابشکانند و سند بین ظاهر میگردد یکی سفید و یکی ملون
چون غیر ملون از او بسر گوساله که در چین زائیدن بهم کوفته باشند که بدن سال بزمین نرسیده
ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا بگردن او به بندند رفع صرع جمیع الطبا مجرب دانسته اند
و سند ملون را چون در حریر سفید پیچیده نگاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوایج میگردد
و امین الدوله گوید سند ملون سرخ میباشد و تعلیق او موجب رفع فزعست و گویند چون بخار او
بر عزاء و امثال او زرد کنند بدستور یکدانه او در چین زنان کردن بنیند جهت رفع زردی پسند
برقان باشیان را و چون وقت صلوة جمعه اشیان او را خراب کرده بار اخراج کرده باشند سال دیگر
کشد باعث بطلان سحر و شر ان است **الخاء مع الفاء خفاش** شب پره گویند بفارسی در سیم گرم و در
چهارم خشک و مرقه بخته او مسهل فضلات غلیظه و زهر و اب و رافع استسقا و مهرا او در زهر و غرغره چون
و زنبق جهت قالع و عشه و مفاصل و تفریح و درد کمر و درمهای بارد و طلای و طبوخ او بر احلیل جهت
احتباس بول سریع الاثر و حلوس در طبیخ او جهت قالع و حمول بر او قاطع حیض و طلای خون او قبل از تاخیر
قاطع برامدن موی و بزرگ کشیدن پستان و مالیدن زهر او بر فرج جهت عسر ولادت مجرب نهمین
بر عضوی که در نظر و عین قلع او را مهر اخته باشد جهت روئیدن موی و در از کردن ان بعد از انقطاع
مغز سر او را با آب باز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و طلای او بر کف پای مبهوت باه و سرکین او جهت قوت و بیاض
چشم و خاکستر سوخته او جهت منع مستی مؤثر و شیر و بول او بغایت جالی در اشیان او و مجذوبان بهمرسد
و شیر زنان نامند بعد از انکشتن و سفید و متخلخل شبیه بفلوس و سوراخ دار است یکمثقال او قاتل و

ربع درهم و بخور حصاة و اکتحال او رافع بیاض عین و طلاء او باعث خراجات جلد و ستر زدن موی
و قالع ثالیل است و کناشتن سر او در زیر بالین که عالم بران نباشد و مهر بخراب و بدستور در چشم او
اثر دارد و دفن کردن سر او در بوج کبوتر موجب جمعیت کبوتران در مهر و راخ موش باعث تفرقه ایشان از ان مکان
و داشتن او مهر مقبول است **خنخ** خرزی است **خنفساء** نوعی از حلزون است که از زهر او دفع و زهر کژدم از ان **خوخ** میوه
است **الخاء مع اللام خل** الزبیب ترشی است که از روغن زیتون و غیره با از سرکه و روغن با دام و نان خبز و شکر ترتیب
دهند **خلال** ابهم جزیری است **خلال** ان نوعی از اطر بلال است **خلال خلیل** نبات الطربلال است **خلون** زعفران است
خلال یاموس اذخر است **خلبان** اسم یونانی بارزد است **خلفیس** اسم یونانی زاج است **خل الخمر** سرکه انگور است
خل العنصل سرکه عنصل است و در اسفیل مذکور شد **خلال** در بلخ مذکور شد و ان غوره خرما است که احد طرفین
باشد و بسیاج را نیز با این اسم نامند **خل** بفارسی سرکه نامند از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و
امثال و از جوابات مثل بیخ و غیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق او سرکه انگور است و خل خمر او را از ان جهت
گویند که مادامی که او لاخمر نشود سرکه نمیگردد بخلاف سایر که او لا ترش میشود و بهترین همه سرکه انگور است
و بعد از ان مویز و خرمای و موزی و انجیری و سرکه طاری و نارجیلی و عسلی و سرکه خمر کرم و خشک اند
و سرکه انگور بر مرکب القوی در دوم سرد و خشک گویند خشکی او در سیم است و بعضی و بسیاری بخفف و مرقع النفوذ
در رسانند قوت او و به با عضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و دافع تشنگی و مسهل هضم و قاطع نزول الدم و
محرک اشتها و گذارند بلغم و سبز و زرد و افرو معده ملتهبه و بلغمیه و جهت قطع صفرا و تفتیح سدد مارسا ربها
و سبز و مداومت خوردن او ناشتا قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهت نفس الانتصاب نافع و فکر
بعد از خوردن کرم او جهت او و به قتال او رفع حمو خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع مرض فطر و سدد و بواسیر
گزیده و مکیدن او بند بیخ جهت زلوی که در حلق مانده باشد و سرفه کهنه رطوبی و غرغره او جهت منع سیلان
فضول بحلق و خناق سقوط لهاة و درد دندان و مضمضه او با نمک جهت خون اشه و سبب ان و طلای او جهت
منع انتشار و زوج خبیثه و بادسرخ و حجر و غلظه و مجرب منفرج و بواسیر و داخس و ورم ظاهری و باطنی و بانی
در هم جراحات تازه و درد سر حار و خارش بدن و کردن حیوانات سمیه جان و سوختگی اتش بغایت مجرب
و چون بر عضوی بمالند و قبول ماده از عضو مجاور خود میکند و نطول او جهت کردن حیوانات سمیه موضع

ربع درهم

نزف الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان خون و طعامی که با سرکه پخته باشند منع سیلان فضول بشکم میکند
و ضماد بخیری که در آن طبیخ یافته باشد جهت سوزش مخصوص و خشونت آن مجرب باکوکرد جهت نزف دم و باعسل جهت
رفع آثار رمد چشم و خون مورد و با روغن گل جهت درد سری که از آفتاب حادث شده باشد و با ارجوجه بخناق و
ورم بستان و با کوشت و با خاکستر کوچه جهت غدد و ورم با برد و با خردل جهت جذب و کرا از و مفاصل و جرب شاید
او با کلابه که با برجه را بان ترکرده موسر کاه دکند جهت درد سری که از صفرا و خون و بخار از حمام حادث شده باشد
عرب باشیدن سرکه بر سنگ گرم کرده و بدو سوزن سنگ را در او اندازند جهت درد سر مزمن و زلات
و سرفه مزمن و بواسیر و خوردن اغبره و مویزی که در آن خیسانیده باشند جهت سیر و مصفی طبیخ او با زیره و
صعتر جهت فسکین درد دندان و قروح لثه مجرب و قطور او جهت کرم گوش و حجر او جهت دوی و طنین در گوش
سامو و فتح سده خیشوم و بوشدن و جهت سده مصفاة و با کلابه در روغن بادام در روغن گل جهت سرسام
و هذیان نافع و جهت یرقان و قبه بسیار عنصل خشک را در تر کرده در سر کرده موشانند تا مو تراشود و دیگهنه در آفتاب
گذاشته صاف نمایند و هر روز ناشتا دو درهم از آن بنوشند جهت رفع بدبوی دهان که بمشارکت معده باشد
مجرب در جمیع اعمال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل مذکور شد و مضر بیوان سوداوی مزاج و فرق باد و شیاطین
سرد تار و سعال یابس و مضر اعشاء و اعضای عصبانی و رحم و نافع مبرودین و صاحبان ریاح غلیظ
و درد مفاصل و مداومت او مورث باسنسقا است و مضر صاحبان ضعف احشا و شش و ضعف معده
و مورث قرحه در حنجره و سحج و لاغری بدن و مصلح او شیرینیها و کوشت آبجو و شراب سرخ غلیظ و در
رفع خمر و سرفه شیرینی در روغن بادام و ادویه ضعیف الحرارت در ضعف اعصاب عسل و ادویه حار و سحج
لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است و سرکه طری تا آخر
مضر عصب میشند خلنج درختی است شبیه بدرخت گردو در چین و بلاد روس بسیار بزرگ میشود و کشش
مثل بلوط و کلش کوچکی و سرخ و زرد و سفید بنظر میباشد و قدرش مثل خردل است در دوم گرم و خشک
و شکوفه او تندتر و قوی تر از سایر اجزاء او و شکوفه و برگش جهت نوزادی که هوام در روغن او کشکوفه
را در آن ریخته سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهت اعیا و درد مفاصل و نقرس نافع و نشاء جوارش
سم ابرص است و یکمثقال از تخم او با عسل حافظ دل است از تسموم حرز و خوردن جوزی مرطوب و جوز

ارمانی

او مانع خفقان است خلاف شامل سپه مشک و بید بری و بید مولا است و از مطلق او بید بری مراد است
و کل او بعد از برگ بهم رسد رنگش زرد و قدری خوشبو و ثمرش مثل خرنوب که از ساق و شاخهای
او میرویدن و کثیر میماند و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم نر او بدکل است و صفصاف اسم
خلاف بری است کلش در دوم سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و ثمرش در اول سرد و تر بیده و مواد
در افعال ضعیف تر از او است منع سده حکر و ملطف نافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معده
حار و تبهای محرقه و صفراوی و جمیع امراض حار و رمد و صداع نافع و عرق او الطف از جرم
شکوفه او و خاکستر چوب جهت نزف الدم و با سرکه جهت ثالیل و نمله و ورم بستان و ورم اعضا نافع
ظاهر میفید جرم و برگ او قابض در ادرع و عصان او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول جهت
سده جگر و یرقان و صلابه سپرز و مرع و منع لرزتها و احتناء رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن
عقرب و ادویه سمیه و قطور او در گوش جهت بال کردن جرب ان بسیار و مفید و مضر تهیکاه و مصلح او آلو
و شکر و قدر شربتش سه درهم است که با شکر بنوشند و طریق آشامیدن آب او در دستور اول گذشته
است و صمغ او مقوی باصره و جالی و ثمرش جهت اسهال دموی مجرب است و جلوس در طبیخ برگ و شاخ او جهت
رفع فساد اعضا بغایت مؤثر است خلاف بلخی بنا بر هوشک گویند در شام شاه بید و کل اول
از بول بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی داند که سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار متعفن شود
جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در او اکرم و مایل بخشکی بان نموده اند محلل ریاح و ملطف
و مفتح سده حقیقه دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حار باشد و ملین
طبع و عرق او در جمیع افعال قریب از عرعر بید و کلاب صلبی طبع و مقوی دل و مبین باه و مقوی احشا
است و مجرب بول او در خواص و مصلح و قدر شربت مثل آب و است و روغن بید مشک و مشکوفه بید سرد و
مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و مخدر و مانع غلیان خون بسیار و گرم و بدلش
روغن گل و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون با منزه بادام بطریق بنفشه یا بادام کیرند الطف است و
بدل عرعر بید او است خلاف بری بید طلق معروف است خلاف بضم خا و فتح لام جای بهی موش کوچکتر و در اصفهان
دارد سنبالک و بدیلی کاهیش گویند جدول است بچشم و پای و دم و از موش کوچکتر و سرخ

مزاج و در بیشه اشجار بیخوابند و زمینهای غنال را سوراخ میکند و گویند چشم او در زیر
جلد است و اشبال او بیند و طعام تا دو سه کاه در سوراخ مسکن او بسازد و کند تا کذا زیر و
از بیرون آید از سموم قتاله و بنا بر کم و با رطوبت و حرص و ضعف و بنا الاوجه خناق و مرض چه از بیدی و دود
کند بسیار و قاطع رعاف و سیلان خون هر عضوی و محلل اورام و خون او نیز همین آثار دارد و اورا
چون سوخته با زاج سفید در گوش کنار زند جهت از اذیت بوی آن و طلای او جهت درد سر مجرب است و جهت عرق
و سعوط زهره او با آب بیخ رطبه و قدری زعفران جهت رفع لقوه از جهات شمر داند و نفیلق لب بالای و جهت
تبخیر و رعاف و باسلی جهت پیرون آمدن دندان اطفال و کویند خوردن دل او اعانت بر اطاعت و حیا
کند و دفع کرد آن در استانه در مانع اثر سحر و اندا خرنه دندان و در بیماری جاعی و جهت قرقره ادیشان و
همچنین دود آتش او اخراج خلر بضم خا و تشدید لام دانه است شبیه بکرسنه و کیاه او کمتر از زرعی
و برگش مزه کلش مایل بسفیدی و زردی و غلافش شبیه بلان نا قابل و سفید و این هر قسم است ایجاد از
غلاف نا قابل که جگر و پوست او غلیظ تر و عریض و بسیار سفید باشد و دانه او بقدر عدس کوچکی او را
جلبان ایشان نامند و دوم مضاعف الغلاف و خشن و دانه او در سفیدی و کوچکی و تدویر کمتر از او و بسیار
و او را سفته نامند و مذکر رشد سیم طویل الغلاف قریب باقل و سیاه رنگ و دانه او مستدیر بزرگ مایل
بزردی است و جبار نیز و در مصر جبلیه کویند چهارم را دانه او کوچک و پهن و اغبر است و جلبان
اسود نامند پنجم رقیق الغلاف سفید دانه است و او را قصاص کویند و همه اقسام او در اخر دوم خشک
و در اول سیم سرد و طبع او باعسل مدر بول و حیض و منقی امعا و محلل اخلاط فاسد و ملین سینه
و جهت و قصبه ریه و درد سینه و رفع فضلات غلیظه و ادرار عرق و شیر و ضماد و شرب جهت تقویه اعضا
و وجع کلف و باعسل جهت تحلیل اورام و مجرب او در موضع مرجعیه و جهت است و مضر اعضاء
و مولد سودا و نفاخ و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش ماده درهم است و نوع بری او و نبات
غلیظ و مدر شیر است خلال کذا اسم ماهی بسیار است خلنوری بلغه مصریه نامند الخاء مع المیم
خمر اعصار بکسر است خیط کوشت بریان است خمار الابهر نوع صبغ خمار است خمامیطوس کاهیطوس
است خمخم نبات نوری است بلغه نبطی اسم خباری است خلبوس مازریون سیاه است خمر سوریانی است

خمر ابراز

خمر ابراز بخنکش است خیر بنفشه اسم فارسی بنفشه بری است خیر مایه اسم فارسی خیمن است خیر نقاس
خیر نوش و خیر مایه کویند و ان ارد کندم است که با روغن کنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغنها
دماسته از هر یک که باشد سرشته کذارند تا نرش بدبوی شود و قدری از ان داخل خیر نان میکنند فاطیر شود
مرکب القوی و در دوم کرم و خشک و بنا بر جالی و ملطف و جاذب از عفونت و بانمک که زیاده باشد منضج
منفخ و محلل اورام بارده و مسکن درد ان و سی مثقال الجیه که در خیر مایه که نمک بقدر چهار مثقال
حل نموده باشند با چهار دانه طباشیر و مثل طباشیر شکر و کلاب زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تب و
التهاب مجرب و چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند و جهت اسهال صفراوی و احتراق مفید و مزغ محلول
او در دارچینی ان روغن بنفشه جهت درد حلق و ضماد او با خنا در روغن و نمک جهت خلیل صلابات عظیم مایوس
مجرب و چون بکجزاب نعناء و بکجز خردل سائیده و نصف عشر خردل و سه چند ان مجموع خیر مایه اضافه نموده
در ده مثل سمه آب جوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن عسل بقوام اوزن جهت نفوذ
هاضمه بر تبلیست که صبر نتوان کرد و موضع معدا از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مسهل است و هر کاه بعد از معاجین
با هیزه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر و چون خیر مایه را بر کوبیده و با آب انار ضربه و امثال ان بسرشند
قابض مقام خراست و از اسرار مکنونه و مضر بنفس علل و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا دام است خمر الارز
در شرع ما بخمر العقل است یعنی بنفس عقل را بیوشاند و در عرف از مطلق و شراب انکوری مراد است کما یب
انکور صاف را در خم در دن بزفت اندوده کرد مدتی در انار بعد از ان در سایه کذارند و غیر انکوری را
نبیذ نامند و اصناف او بحسب افعال زیاده بر شش صد قسم میشود و چون خرد را داخل کنند بدون جوشیدن
خمر میشود و شیرین میباشد و با زعفران باعث شدت سرور و نقوی بجگر و دل میکردد و چون با دانه انکور
باشد قابض میشود و بریانی آنست که خم را بعد از اندودن بزفت و با بقیر و موم بپوزد و کشنیز بخورکنند
و در آب انکور و مورد و مصطکی و به شیرین و سیب بقدری اندازند و بعد از آفتاب کذاشتن ظرف را
در زمین دفن کنند و با خمر و شش ماه بکذارند مسطار نامند و بفارسی ولاف کویند و چون انکور
را بجوشانند با ربع او بسوزد و در خم کنند او را جمهوری کویند و چون غلیظ را دو سه نامند و اکلیل
باه است و شرابی که از نیکل انار و سال کذشته باشد عتیق کویند و او را در سیم کرم و در دوم خشک

وقدیم او که زیاده از دو سال تا چهل سال است پیوسته او در بیم و تازه او که مسطار است در دوم گرم و تر
و از شماره تا یکسال در اخر دوم گرم و مالح طوبه است و اولی آنست که بعد از جوشیدن و افلاک ماه
بکذرد استعمال نکند و قویترین اقسام نوع عتیق دقیق و ضعیف ترین همه تازه سفید است و قوی او
سریع النفوذ و مفتح غلیظ ان دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و شریان و ثقیل و غذائیه او غایت
ترش شیرین او مفسد هضم و مضر عصب و مورث وحش و قسم ثالث بعض خرما بس طبع و باعث خشونت سینه
و دباغت معده قوی الحمار و تلخ او جالی و مفتح و هاضم و سیاه او دیر هضم و مولد سودا و سرخ خوشوی
او که عبارت از بجافی است معتدل و بهترین سایر و مصلح است و بدبوی او مورث امراض مهلکه و شمس
او در افتاب رسانیده باشد بعد از جوشیدن و بسایه برده شده و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد
تبهای حاد و امراض حاد و مطبوخ او که جمهوری باشد با غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصلح
است و معدود او که خرم او در زمین دفن کرده باشد و اصلاح افتاب نکذاشته باشد غلیظ و دیر
هضم و متعفن و ولد تبهای زهر است و شراب که نه مرو موذی بعضا و مورث بیخ است و مزج
باعتدال مصلح حال بدن و مزج با بر کثیر باعث بسستی اعضا و استسقا و ثقیل الدیر هضم
و خفیف و سریع النفوذ و قدیم او مضر حواس و اعصاب و تازه او فتاخ او دیر هضم و مورث امراض
بلغمی شراب تازه تیره مولد سنک مثانه و مسدد و صافی و مفتح و مدر است و بهترین شراب ما یکی الا
دو سال معتدل المزاج مایل بسنکی و خوشبوی است که در زمان پیش خود در دی باشد و در نجی و شیرینی متوسط
و کام را هم نیاورد و در قدر استعمال اختلاف بسیار است و تا شش صد درم تجویز کرده اند و خالد بن
و شیخ الرئیس مقدار بحسب ایرنجه و اکثر اشد بحسب المزاج قدری که مدت طعام شود و در فتکی
کذرد و بعد سرد و نشاط مفرط نرسد و از قسم سفید ترش و در دو سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج و
مبرد و بعد بهایت سرد و اقسام غیر ممزوج باشد و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که
از حد طرب بتثقل اسر و خواب برسد و مراعات اوقات هم از لوازم است باید در تشنکی مفرط و کرسنکی
بسیار و بعد از تعب و حرکات قویه و در سیری مفرط و غضب و در هوای بسیار کرم و وسط سرد و هوای
تابستان استعمال ننمایند و بجهت مستی مفرط نرسد مکر در ماه یکدفعه که باعث استراحت ارواح و

قوی کردد

قوی کردد و اکثر فرموده اند که اکر در استعمال ایام بعد بعد از یازده روز و یا بیست هفت بیاشامند اولی است
و بدستور شهر است که در مکان استعمال اعطریات و نفحات و اب بدان و اسباب سرور و بهجت و مشاکل
مرغوبه و بقای عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشند و خیام مجلس و طرار در بن رباعی و رج طرار
رباعی کر باده خوری قبا خرد مندان خور ٭ پس باشم لا ارج خندان خور ٭ بسیار بخور و در بهمن
ناش مساز ٭ اندک خور که کاه خور و پنهان خور ٭ و سبب مستی نعمت بدن حواس است به بخارات بدی و در
کتاب تحلیل اجزاء متصاعده او اجزاء دیکر شود لهذا ضعیف الدماغ زود مست میکردد و در قوی الدماغ
چون تحلیل بخارات بیشتر است و بعد کثرت جمعیت غیر سرد دیر مست میشود و سبب در کثرت روح حیوانی و قوت
که سبب اخراج و تدبیر بخارات ظاهر باعث سخاوت و شجاعت و خوبی ادراک میکردد و در هر اخراج خروج بخارات خلط غلیظ
از خلط است چه کثیف الخلط را باعث ملال کریه میشود و در لطیف الخلط سبب خنده و سرور و صاحبان اعتدال
حار را موجب عجز و اختلاط باده رطبه را علت کرمی و خوفی و همین را عادت استعمال خرمی بعد مقدار و سن و
فصل و مکان و وقت کرده شود چه خلط صفت و سنکی کردن فکر و زیاد خسار و تقویه فهم و هاضمه و دل و مثانه
و حکر و نفوذ و هموم غذا در ماسا ریقا و زیاده کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف ان باطلاق و الطیب ان
باده را و عرق و اخراج کردن صفرا بسول و عرق و دفع بلغم و سودا به تلیین طبع و جهت تفتح حواس و اعضای
و نشاط و فرح و دفع جوع کلبی و وحشت و خیالات ناخوش و الحزن و الحزن و سکو کردن اخلاق و دفع
غل و غضب موثر و باعث شجاعت و سخاوت است و زیاد اکثر سموم و مفتح سدد و مقوی باه و مانع پیری و دفع
تهیج بدن و مدد بلغمی است و ممزوج قسم سفید او چه تب دق و تطلب اعضا و تشنجی و حرق او چه تب تهیج و بلغمی
و دفع مرهوای و باقی و در تبها دات چه تحلیل مواد و نفوذ و فرو رفتن و بدن فرو شدن فوق او و به و خوردن او تا
بقدر ربع رطل را با سبب و کوشت ابجو و چه غشی و بیهوشی عرب است و منافع جوف او زیاده از عدد و
کاه مراعات شروط و مقدار نشود مضر است و بر اینت باده از منافع است بالجمله سبب مدت غذا و منافع
و امراض دماغی مثل سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه و امثال ان و درد چشم و امراض کوش و
خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال موی و ورم جکر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و ملازم
باه و اورام خطرناک و اکل و جوشش و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث

تبهای عرقه و مرکبه و غیبه و استسقائی که علاج بذیر نباشد و مولد سنک مثانه و کرده و حرقة البول و ضعف
اعضا باشد و سایر مضرات او را حدی نیست از انجمله که مضر بعاجل و سهل العلاج است علاج اخراج است که با
تقلیل نفس و دور الحرارة و غشیان و تهوع و اعراض هولناک میباشد و مضر بهای اجل بدن را اکثر علاجی نمیباشد
و امراض عقلانی از غیر متناهی و از اجل تعریه قوای تهی است و ضعف قوت نفس ملکی که امتیاز اشرف
خلق و است خان لغت نطی است و بیونانی اقطونا مدنیا نیست که صغیر و کبیر میباشد کبیر او شبیه بدرخت
شاخهای او مایل بسفیدی شبیه برفی و مسدید و بر کش مثل ابر اکه دکان و از ان که حکر و ثقیل الرایحه و
شاخ و سه عدد تا پنج عدد و بر هر شاخ چند و کلش سفید و ترش شبیه بخیه الخضر و بنفش و مایل بسیاهی و
شکل مانند خوشه و در بوی شبیه بشراب محلل و بسیار بجفف و مستعمل از و بر زنان زاده و در التیام جراحات
متداول است خمار صغیر شبیه بکیاه و مساقی مربع و بر کرده و بر کش شبیه بیرا بادام و مشرف الاطراف
دارد کرد ثمری ظاهر و ثقیل الرایحه و قبر ان شبیه بخمار کبیر و بخش مثل خردل و بخش دراز بسطحی لکنه
تیره رنک و سرخ و از مطلق خمار نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ او در دوم خشک و سردی مراد غالب
با اندک کرمی و راح و مسهل الخلاط لزجه و بسیار بجفف و باقی محلل و اب طبیخ برک و ساق او مسهل
بلغم و مرة الصفرا و اب اشتره او و مطبوخ بیخ ان و بدستور و مثقال از ساشیده بیخ او چه تشنکی
اعضا و اجا بیرون رفتن استخوان و افتادن جشم بغایت موثر و مطبوخ بیخ او با شراب چه استسقا و
کزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سدد و حصول او چه درد رحم و امراض مقعد و نواصیر و مضعف اخراج جنین
کرم دندان و سعوط او سه روز رفع خرچنک چشم و جلوس در طبیخ او چه مصالحه رحم و انضمام قسم او و خارش
چه نواصیر و با او چه جرب و رهم حار و سوختکی اخذ و کزیدن سد دیوانه و با پیه بز چه تفریح و خوردن ثمر او
چه مصالحه رحم و طلای بخته او چه سیاه کردن موی و بیخ بختن ان مضر بدنه و مصلح او عسل و مرتبه تا
دو درهم است و مؤلف اختیارات بدیعی در خبایصندی داشته و فیه ما فیه خاماهان لغت فارسی است خاص
نیز کویند از اجار است بزرکی و ماده میباشد حدید صیقل جنس نر او و حجر الخمار قسم ماده است مایل بسرخی
و در دوم خشک اند و از او صدف و تیم در زمان سیاهی غالب و چون بسایند مخلوط کنند او در زمان شبیه بزان نیج
میباشد و در دست کردن انکشتری ان مقوی ان رافع وحشت تاریکی کانها و تبرین کشت بدکاه کردن او

چه حفظ

چه حفظ صحت چشم موثر است ماده سرد و تر او حدید صینی در زمان سایشده او و بسیار سرخ و مایل بسیاهی
و یکمثقال و نیم از سایشده او چه رفع خمار مجرب و باعث تبرید و فرو بخور است و هر دو قسم چه تحلیل اسرار
و وصول و در رحم چشم و تقویه عضو عین بکار بخش مواد متوسط دشوار و دو درهم از سایشده او چه رفع
شکم که از دوای مسهل حادث شده باشد بغایت مفید و مسدد و مصلح عسل است الخامس النوشادر
ملغه نطی اسم نباتی است شبیه بکاسنی بوی مساق و بیخ او باریکه از ان و کلش در مایل بسرخی بر شاخهای
او صمغ متکون بیشتر مثل سقطری و بابلی و بسیار جسبند و فوق او نابکال ابلق است و صمغ او تا هفت سال ثابت
او و بغایت بجفف و حرق و مثقال او با شراب بدستور ضماد او چه کزیدن افعی و آب او که با شراب طبخ دهند چه قطع
اسهال و طلای او بر ران و قبل بواسیر نافع و چون مجموع کیاه را با بیخ ان بکوبند با عسل قرص سازند و با
و بوره ارمنی طلا کنند چه بهر موثر و صمغ او در بیم کرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصاة و محلل ریاح و چه
الدراق شعر نقلت چشم و بردن کوشت زیاده از جراحات و فرجه او با مصافکه لنه و با طلا و آلوده باشد و
بقدر زیتون حوا غایت چه کشودن حیض و اسقاط جنین بغایت موثر است و اکتحال او چه سبل و بیخ او چه کزیدن
عقرب نافع و مرهم بیخ و چه و مصلح او دشناسه و قدر نیم مثقال با کلاب خشک روس بقار هندی ذره مکه کویند و
حنظل بر هم نامند و در تنکابن کندم مکه خوانند باش شبیه ببی و ترش در برکهای بعید و شکل خیاری
دانهای او متصل بهم و زرد و سرخ و سفید میباشد و مایل بحرارت در دوم خشک محلل بلغم و خون جامد
و قابض طبع و ثقیل نفاخ و غذائیه او عالب و صماد بخته او در سرکه چه جرب متقرح و دشنق و قشر ناخن
و طلاء بمصنوع او چه نواصیر چشم و کزیدن جانوران و حقنه طبع او چه قرحه امعا که با حرارت باشد و
تقدیه با او چه سل و اسهال نافع و بدلش ذره است خشی بتشدید نون بلغم ربانی کیاهیست با شراب که
بفارسی سرکش نامند و ظاهر انوعی از و باشد بر کش شبیه بکرات و از ان لطیف تر و ساقش قریب بذرعی و
نرم و بر سر او کل سفیدی شبیه بلوط و بجنس سدیر مثل بیخ نسوس از او و از ان بزرکتر و در تخم او در قبه
مثل تخم بیاز و در احر دوم کرم و خشک و قوتش زیاده سال با قیمت میخرند و بند و باقوت بجفف و محلل و لطیف
و جابر کسور و مقوی باه و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی و بکلاب و هم
او مدر بول و حیض و در دم چه در پهلو و سر فرد و سستی عضل نافع و ذره کل او ملین طبع و با شراب چه کزیدن

بشهای مانند نیمه از او در دفعه شبیه
و بود کیسه و بزرکتر بایک شاخ
ان از شهای بلوط شبیه است
بهم مشی الشق هم و نافع است

عقرب بخوردن ساق تازه او چه بر نیش خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و اورا با سفیدا
و سفیدی تخم مرغ چه سوختگی یا کوکر چه قوبا و اورد تو سر چه خنازیر بدن و بیخ او در افعال قوبه و
در هم او چه کزیدن هوام و ضماد مطبوخش با درد شراب چه قروح خبیثه و درم بستان و خصیه و حار جراحت
دارد و مال و طلای او چه قوبا و داء الثعلب و باعث اجزا استسقا و بهق سفید و سوختگی او با روغنها چه زهر بیان
موی و اکتحال او چه بیاض چشم و مطبوخ آبیخ او شراب و قرحه و غرغره چه رطوبات چشم و سلاق و سوزش مالک ایم
و قطور آبیخ بتنهائی و با کندر و عسل و شراب و مرهم چرک کوش و بیخ کاندن و مطبوخ او در روغن زیتون در کوش
مخالف در دنال چه تسکین الم کوش عسل مؤثر و شفائی از سرما بهر سیلن باشد و سوختگی آتش و ثقل سماع
و طلای او با سرکه بر انگشت ابهام طرف نعوا فرو ندان در دنال بالخاصیه مسکن درد او است و مصرکات و مصلح او
مصطکی و شربتش تا سه درهم و بدلش ده یا شقاقل و در هموم اسهال است خنفسا بفارسی جعل نامند سه
دارد چه بر دو زنگ و کبد اهلی بیاشد و بر دارو تیز است در دوم گرم و خشک در محلل و مدر و ابقوع او بقدر یک
شب مسهل اخلاط سودی و کبدی و مساق چه استسقا مجربست اند و بدن سکانه او و بر موضع عرق کزیده
رافع سمیت او است و ضماد او دافع قروح ساق و در روغن زیتون که در او جوشانیده باشند چه در کوش تسکین
او سریع الاثر و محلل خناق و بواسیر و کوبنده او و آب چه قلع تالیل و اکتحال رطوبة او که از قلع دنبال الدماغ
شود چه تقویه بصر و ریح غشاوی نافع و کذا شرب رهای جعل در موضعی کذارند که کبوتر باشد باعث حسن کبوتران
کردد و کوبند جعل که در هفت شهر در بر بطاس سرخ مس موجب باریدن باران و هوای سرد و ظهور رودت
ظاهر کردد و جعل و چون کذاشته بر دوان بهبت رافع عسر ولادت است بولش که بیدهم مسحوق و جعل که
در تنور بنازی بهم رسد چه در چشم مجربست خندیقون مثل او است که از خرد او دیه تو بیت دهند و از
مختصات حکای قرنس است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در دوم گرم و در اخراج حصاة و مولد خون صالح
و مقوی هاضمه و مفتح سدد جکر و سپرز چه تب ربع و تسمین بدن و امراض مزمنه نافع و قدر شربتش ۴
است و بهترین فنجرهائی که منهاج و غیره مذکور است این است و زنجبیل از تفاح اهل مکه و نیم عرق
فلفل سیاه و مثل دارچینی عود قسط شیرین مصطکی مکه یکمثقال و دانکی انیسون با خواص الفارسیه
۴ اجزا رمانی لاجورد یکدانه نیم زعفران و مثل لاجورد را در کلاب و آب بهترین و آب سیب و آب انار شیرین

کذا در هر

کذا در هر یک چهار اوقیه باشد حل کنند و او دیه دیکر را کوبند در ده بسنده هزار و سیصد و پنجاه مثقال
شراب سرخ صاف بیوشانند تا بنصف بهر دو بس صاف کرده با کلاب و آب سیب ها بیامیزند و هفتصد و پنجاه
مثقال عسل صافی را بر افتش نوی کذاشته سراب جوشانیده مذکور را با ابها جند جوش نوی داده استعمال
کنند و هر کاه تریاقیت عظیم مطلب باشد قدری با درهم بعد از سرد شدن آن در اوحال کنند منزیریاس
خول کویند از سطو منقولست که اکر او را در استخوان منزیا باشد و بعضی زهر ندارند کوشت او در اول
دوم کرم و در سیم تر و شیرین و در طعم کویند قوة از کوشت انسان ندارد و قبل از ظهور نور اسلام جمعی
کوشت مقتولان را بجای کوشت حیوان میفروختند و او موافق تر بجسوم است بمزاج انسانی و مولد ابدان
انهضام جزو بدن میشود و منع مرض و غیره است و تجربه بیان نمودن و سبب صداع مزمن و داء الفیل
و مفاصل و مفسد معده و مصلحش خرد کب سوخته او بقدر دو مثقال با شراب چه کزیدن هوام و طلای او
او با عسل چه برص مجرب دانسته اند و بیکمثقال از آن که در احراق بجد سفیدی رسید باشد چه تحلیل نفخ
امعا و مغص قدیم و بول خون و حشی شانه در سایر افعال مثل بوراک و اسد و بکین خشک او با آب بارد
چه نفث الدم سینه و ریح در پهلو و با سرکه چه وجع عضل و با روغن کل چه التوای عصب و زهرها و چه قروح
و قطع بواسیر و با عسل و فلفل چه ریاحیین موی سر از ریح و حقنه کردن با او چه وجع امعا و ضماد او
چه درد رحم و مقعد و سوختگی آتش و سرما و برق و پیکه او که مدقق او کذشته باشد و بلیس و مسحون
و مغسول او با شراب چه ناسور حاره و سوء و ناقع و از جالینوس منقولست که بیدی بنمال و با موم مبای رفع
کری سامعه میکند اکر چه مادر زاد باشد و خون او در جمیع افعال مثل خون انسان و طلای او چه درم بستان
و شیر منعقد ران و تحلیل او را بالخاصیه مفید است و از مهر یارس منقولست که در در استخوان سوخته او رفع
بواسیر میکند و اشامیدن هم سوخته او قاطع سلس البول است و موی سوخته او که با زفت احراق یافته باشد
با روغن کل بجفت قروح مرفوع العلاج است خربق الجبل دلغین است خربق ابیض خراسانست سخنتف سداب است خرنب
اسم فارسی لسان الحمل است خرنی بکسر نون جناه است خرنیش بلغه بلخی حشیشة العلق است الخاء مع الزاء و الجیم
یخی است سرخ نیز و بر کرد و تند طعم و لذیذ و با اندک عطر هر دانه و دوم خیزد و کویند از اشیان باز در هوا حل
در بر میدارند و نیات او معلوم نیست و مولد خون کویند بار او تقدم زهری و بر کرش مثل برک قرنفل و کلش

مهر بار خیار چنبر فارسی است و بهندی بکبر نامند ثمر رختی بقدر درخت کردکان و برکش کوچکتر و اطراف
برک تند و کلش زرد و بشکل یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و با برهای قریب بلدی و در جزوها و روها
خشبی و بران رطوبت سیاه منجمد و پردهای او رافلوس و رطوبة او خیار شنبر نامند و مستعمل عسل او است
و شیرین بدن میباشد در اوکیم و تو و عطل و ملین و با ادویه مناسب هر خلطی مسهل ان و مسکن حدت بدن
و منقی مصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل بر فوق و بطی العمل و چه تحلیل در اظاهری و باطنی نافع
و با تمر هندی مسهل صفراوی سوخته و با زبد و مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برک بید و آب شاهتره
مسهل سودا و چه تفتیح سدد جکر و در ران و بر ران و تبهای مزمن و رفع سدد امعا و زحیر و مغص مفید
و غرغره او با آب کشنیز رافع خناق صعب و محلل ان و با آب انجیر و شیر مخیر و محلل ان انتها و طلای او چه درد
مفاصل و تقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و منقی و مصلح ان مصطکی و انیسون و مورث تمغن و تسهیل
جسیدن او با معا و مصلح ان دو غرغره ادام و قدر شربتش از بیخ مثقال تا بیست مثقال و بدلش سرو زاد
مویز بیدانه و نیم و در زاد و تخیص است و جوشانیده عسل او باعث رفع قوة او و شدت التراق بود و مشرود
و استعمال تازه او که بکسال نکذشته باشد مورث بول الدم است و دانه او از بیخ عدد تا هفت عدد که کوبند
باشند و تفتیح بیست خوردن مسحوق و بیست سیاه و با زعفران و شکر و کلاب چه عسر ولادت و اخراج مشیمه
مجرب دانسته اند الخاء مع الباء خیری اسم یونانی شب بوی فارسی است تخم بوی عاد در شب بیشتر ظاهر میشود
در عراق عرب منشور تا مند از جمله کلهای خوشبو است سفید زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق
او مراد قسم زرد است و مراد از بوی او و قسم سرخ او و غیر خوش بوی است چنانکه کذشت مجموع ان در دوم
کرم و خشک و محلل و مدر و حالی و ملطف جذاب از عرق بدن و مسکن قولنج و سه درهم از ان بدن
از ساید او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین و مخمر و بیخ و جلوس در طبخ او و حمل
ان در امین او میباشد و اکتحال او چه بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه چه صلابه سر زد چه در داخل ام
کشن چه قرحه صلب مفاصل درحم و کشودن حیض و با موم و روغن چه شقاق مقعد انکشاف بدن
او محلل بلغم و مماع در ریاح غلیظ و ضماد بیخ مطبوخ او چه درد دندان با رد نافع و مصدع و مصلحش عرق
کل سرخ و سرکه است و بر غرغره او که مطبوخ در روغن کل کنند مؤثر و بغایت محلل و شربا و حمولا مدر بول و حیض

زهر است و غلیظ بر کرش را خوانچان قصبی نامند و بیکر را که با برهای صلب است عقاربی و قسم بهترین او و فرش تا
هفت سال باقی میماند در اخر دوم کرم و خشک و مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و ماسلیون و بنات
کار الاجاج و چه قولنج و اوجاع و تورش و برودت کرده در بر کرد و تقویه اعضای باطنی و رفع بدبوی دهان
خنازیر و سرطان و دردهای بارده بلغمی نافع و نکاه داشتن او اندک زمانی در دهان موجب شدن نعوظ
یکدرهم سائیده او با ادویه تیز کرم مضر نباشد و بجرب باه مجربست و ضرر او بجاب میزند
مصدع محرور بین و مصلح او صندل و طباشیر و کوشت آبی مرغ قوبه و انیسون و جاوشیر و اصطلخودوس
و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دارچینی و کبابه است خوخ بفارسی شفتالو نامند اجکوشت او
از ذاتجا باشد و هلو کویند و غیر او را کاری و بهترین او هلو است در اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن
تشنکی و غلیان خون و صفرا و بخارات جان باید و چه تبهای صفراوی خالص و موی در رفع بدبوی
دهان و خشکی دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از اخراج او اخلاط باشد و در انزجان معین باه
و مشتهی طعام و ابا و نیم و طلا با شب کذاشته تا صاف شده باشد و با شکر و تبخیر و امثال ان مسهل
صفرا و چه شرخ اخلاط سوخته نافع مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن و مورث تبهای مزمنه اکر
بعد از نکاه و دو ماه باشد و مصلح او عسل و مرتبای زنجبیل و قسم کاری او غلیظ تر و دیر هضم و با
قابضه و مفاخ و مورث قولنج و بدستور خام و تلخ او و معین انا دارد و خشک کرده قابض نهایت
دیر هضم و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بعد و دوا و قیه آب بر ان شفتالو او شکوفه
او و بات چه تسکین کرم معده و چه القوع بسیار مؤثر و طلای او بر نافع کرم شکم و بر بدن
کرت چه قلع تالیل نافع و ابن رضوان تصریح نموده که یکدانه تا سه کوفه او اسقاط جنین زنده میکند
در روغن دانه او چه درد کوش و کرمی و تفتیح سدد ان در بواسیر و خائیدن مغز او چه رفع کرمی دندان
و یکدرهم از استخوان دانه او چه اسهال مجربست خوص اسم عربی برک درخت خرما است و بول درخت خرما
و نا چیل و امثال ان اکر در ان باریک شده شامل است خولان بلغه مصر اسم حضض هندی است خوام الملک
طین مختوم است خوخ اقرع شفتالو کاردی است و کویند اسم ساج هندی است خوصی بوری است
خوع بعربی نوعی از خرشف است خوکن بلغه اصفهان زنبور است خوکلا اسم هندی خبز است خیار شنبر

مهر بار خیار چنبر فارسی است و بهندی بکبر نامند ثمر رختی بقدر درخت کردکان و برکش کوچکتر و اطراف
برک تند و کلش زرد و بشکل یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و با برهای قریب بلدی و در جزوها و روها
خشبی و بران رطوبت سیاه منجمد و پردهای او رافلوس و رطوبة او خیار شنبر نامند و مستعمل عسل او است
و شیرین بدن میباشد در اوکیم و تو و عطل و ملین و با ادویه مناسب هر خلطی مسهل ان و مسکن حدت بدن
و منقی مصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل بر فوق و بطی العمل و چه تحلیل در اظاهری و باطنی نافع
و با تمر هندی مسهل صفراوی سوخته و با زبد و مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برک بید و آب شاهتره
مسهل سودا و چه تفتیح سدد جکر و در ران و بر ران و تبهای مزمن و رفع سدد امعا و زحیر و مغص مفید
و غرغره او با آب کشنیز رافع خناق صعب و محلل ان و با آب انجیر و شیر مخیر و محلل ان انتها و طلای او چه درد
مفاصل و تقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و منقی و مصلح ان مصطکی و انیسون و مورث تمغن و تسهیل
جسیدن او با معا و مصلح ان دو غرغره ادام و قدر شربتش از بیخ مثقال تا بیست مثقال و بدلش سرو زاد
مویز بیدانه و نیم و در زاد و تخیص است و جوشانیده عسل او باعث رفع قوة او و شدت التراق بود و مشرود
و استعمال تازه او که بکسال نکذشته باشد مورث بول الدم است و دانه او از بیخ عدد تا هفت عدد که کوبند
باشند و تفتیح بیست خوردن مسحوق و بیست سیاه و با زعفران و شکر و کلاب چه عسر ولادت و اخراج مشیمه
مجرب دانسته اند الخاء مع الباء خیری اسم یونانی شب بوی فارسی است تخم بوی عاد در شب بیشتر ظاهر میشود
در عراق عرب منشور تا مند از جمله کلهای خوشبو است سفید زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق
او مراد قسم زرد است و مراد از بوی او و قسم سرخ او و غیر خوش بوی است چنانکه کذشت مجموع ان در دوم
کرم و خشک و محلل و مدر و حالی و ملطف جذاب از عرق بدن و مسکن قولنج و سه درهم از ان بدن
از ساید او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین و مخمر و بیخ و جلوس در طبخ او و حمل
ان در امین او میباشد و اکتحال او چه بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه چه صلابه سر زد چه در داخل ام
کشن چه قرحه صلب مفاصل درحم و کشودن حیض و با موم و روغن چه شقاق مقعد انکشاف بدن
او محلل بلغم و مماع در ریاح غلیظ و ضماد بیخ مطبوخ او چه درد دندان با رد نافع و مصدع و مصلحش عرق
کل سرخ و سرکه است و بر غرغره او که مطبوخ در روغن کل کنند مؤثر و بغایت محلل و شربا و حمولا مدر بول و حیض

وتخرج جنین و طلای او جهت درهم رحم و مفاصل و تقویه موی و باعاقرها و تخم اخیر چون بر کرطلا کشند
تقویه باه و سعوط او مفتح سده دماغی و قدر شربتش تا چهار درهم است خبز عجمی نوع سیاه خبزی است با
اعتدال افزاید و هضم او اکثر مستعمل است خبز ارز خبز ارز نامند بفارسی و آن نباتی است شبیه بدیسمان
بسطبری و لین کشتی و بسیار نرم و بی برگ و بی غمز و از کرسی و طرفه نیسان زند در دم کرم و خشک او اشتهاء
ساشده او جهت قطع نزف الدم و طلای او در اورام و محلل او در اورام است و چون در هیاکل اندازند از حرص
خبز ارز البدی قسم سرخ خبزی است و گویند خبز ارز نوع بری است خبز بری اسم موردبری است خبل فرس
خبط بکسر خا نام است خبز روج خیاری است خبز بوا فا قاصفار است خبز فوج حب القطر است خبار
اسم فارسی قثاء است خیارزن اسم فارسی قثاء است خیار کبر اسم فارسی ثمرة الکبر است خیار شنبر اسم
فارسی قثاء الحمار است خیار چنبر اسم فارسی خیار شنبر است خرز الدال دارچینی بفارسی دارچینی
و بیونانی ابنمون او در یافی مرسلون نامند پوست شاخهای درخت هندی است شبیه بدرخت انار
و برکش مثل برگ کردکان و از آن بار یکنز و بی گل و بی تخم و بهترین او سطبر خوشبوی تند سرخ مایل
بتیرگی کاست که با قبض و شیرینی مایل بتلخی باشد در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقی است
و بغایت لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و موادبارده و مفتح و ملین و منضج و
مفرح و مصلح عفونه اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی
و طبیعی و جالی باصره و جهت نزلات و سرفه رطوبی و سوء القنیه استسقا و خفقان و وحشت و وسواس
و جنون و تقویه اعضای رئیسه و سدد جگر و سپرز و قوتهای عروق و درد کرده و عسر بول و اورام
دهان و تقویه باه و تجفیف رطوبات دماغی و تصفیه صوت کرا بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات
لزجه قصبه ریه و حبس و اقسام قولنج و عفونه زخمها و امراض بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ او و ماء
جهت نواقع بحر ماء الکحل او جهت قوت باصره و رسانیدن اثر او و بر بطیخ چشم و طلای مضغوط او بر شقه
جهت التذاذ جماع و ضماد او جهت بحوشش لیسه و کلف و رفع لوزتهای بلغمی و سوداوی و جهت رعشه و بیاض
مفید و مضعف بواسیر و مسکن آن و طلای او بر بیاض چشم جهت اختلاج آن نافع و مصدع محرور بی
مضر شانه و مصلح او کثیرا و اسارون و قدر شربتش از دو تا پنج درم و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویه

اعضا مثل دزنا و ابهال و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان است و وغن او کدر هر سه
مثقال و وغن زیتون یا روغن کنجد پنجاه مثقال ادرجنبو کوبیده کرده اقلا یکهفته کذشته و مکرر بوهم
زده صاف نموده باشند در جمیع افعال مثل او و جهت رعشه و فالج و کزیدن عقرب و تهیلا و رفع قشور بوسه
و این نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است معرق دار چینی سریع الاثر از جرم او است و جهت برقان و ریاح
رحم و مقعد و قطور او جهت کرانی سامعه دیار مؤثر است دارشیشعان اسم فارسی است و فعلا
و عود البوقا نامند جهت کاه بوق و قوس قزح باد رسد خوشبوی تر از عود هندی میشود و در اداز زیت
سطبر و مایل بسرخی و سرخ صعب خوشبو و آن شاخهای درختی است خاردار مرکوناه و کلش زرد و خوشبو
تند و قسم سفید و بی بو و ضعیف است در دوم گرم و خشک و باقوت بارده و قابضه و تند طعم و با
تلخی و قوتش ساقط نمیشود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی مثانه و اعصاب و معین
اخراج جنین و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع تولانات در اورام در بارده
و در سینه و باد اخرجنه جهت سعال رطوبی و شرب آب مطبوخ یکدرهم او با شکر نافع در معده بارده
مایوس العلاج و مجرب است و طلای او جهت قروح متعفنه و خبیثه و ساعیه و فلاغ و خصوصا طبیخ او جهت
حفظ صحت دندان و با شراب جهت قروح خبیثه دهان و سنون او جهت تعفن لثه بسیار مؤثر و بالخاصیه
جهت قروح عجاز که ماء پرخ خبیثه و مقعد است نافع و کفاشتن او با فتیله در پنبه جهت بدبوئی بواسیر
الانف و خوردن طبیخ او قابض طبع و قاطع نزف الدم و نفث الدم و اورام سوء اعصاب و نفس اخلاط
و قدر شربتش تا دو درهم و مضر بسپرز و جگر و مصلح او دقوا و مصطکی و بدلش بوزنش اسارون
و دو ثلث او در اوبند مدحرج و نصف آن در روغ است و امین الدوله بیان نموده که حمول او باعث
حمل زنان عاقر و مجرب است و اخواص او است که چون شاخ او را با کندر بخور نموده در آنسه دست در شب
چهاردهم ماه قمری بر تخت جامه جواب بکذارند در خواب شخصی را بینند که از حاجت او جواب کوید و غنی
شکوفه او که نور القند و ایاشد و بطریق روغن کل با شفته یا بادام کنجد یا مغز باشد
کیرند بسیار خوشبو و در آخر دوم گرم و خشک و خوردن نیم دقیه او با شراب نزدیک با میبه مقوی قلب و معده
و حقنه او با ادویه جاذبه جهت اسهال رطوبی و طلای او جهت تقرس و فالج و اورام دماغی و عصبانی

باره و تقویه باه و نفوذ در تحلیل درهم صلب و تفتیح سده دماغی و شقیقه و تحلیل ریاح تقویه بر بعاء
دماغی نافع است دازی بلغه فارسی قسم از هیوفا فارسی و اسم از مطلق او دازی فارسی است و آن دانه
ایست مثل جو و دراز تر و با ریکتر از آن و طعمش تلخ و تیز و رنگ او از جبال فارس خیزد و نبات او زیاده از
شبری و سرخ است در اول گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقی است و باقوت تریاقیه و قابضه
و مسکر و ملین صلابات جهت درد مقعد و استرخای آن و بواسیر و اسهال و رفع سموم و تفتیح سده
و تحلیل ریاح و درد رحم و لعوق او با عسل جهت رفع کرم معده و سیلان آب دهان و جلا دهنده طبع او
جهت خروج مقعد و علل آن و بر و زرحم و با روغن زیتون جهت بواسیر نافع و مورث سدد و دوار و کثافت
او کشنده و مصلح خربق بنفشه و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف
او بادام و دو ثلث او اهل است دازی رومی قسمی از هیوفا رومی است و نار قیصر عبارة از آن دار فلفل
بفارسی فلفل دراز کویند و آن بارد خشک است مثل درخت نعنع و تربتش مثل لوبیا و در فلفل از دار فلفل
میباشد و بعضی کویند شکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سال باقی میماند در آخر دوم گرم و خشک
و مسخن اخشا و محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین
و جهت خوشبو کردن دهان و درد رحم و قی و تقویه معده و تحلیل ریاح و کزیدن عقرب و تهیلا نافع و اکثار
او کرد در جگر بزکذاشته کباب کرده باشند جهت شکوری و طلا بر بصر مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع و
مصلح او صمغ عربی و صندل و کلابه و بدلش فلفل سفید است و کویند بوزن او و تحلیل و زنها و اسارون
دانج و ابوبج در اصفهان انجلک کویند دانه امرود جنکلی است و مایل بشلشی و سیاه و مزهش سفید
و شیرین و بوشته او را شقل میخایند در اول گرم و در رطبه معتدل و بر شته او مایل بخشکی و بسیار و مدر
بول و مسمن بدن و عذابیه در روغالب و موافق سینه و حنجره و اعصاب مشنجه و اکثار او مضر معده
و مصلحش تربتها است دانک امین الدوله کوید که تخمی است شبیه بتوری هرچ از آن بوی تورکیاه او
بقدر شیری در کوه ها طبرستان و نواحی آن یافت میشود گرم و تر و جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون
بچاه در هم او را ناصدر هم با خیار از هر کندم و قدری و غنا نهاد تربیت داده تا او را غایند و در تسمین
بدن بعدیل و فرنجه او در غایت حمل مجرب و مخرج جنین است دانج البحر سراس جبلی است دارهک

و دارها نوع سفدا شمو سا است دارهرمی سولان است دارهرنیا بقم است دابوه طبع هندی است
دارکبه بلغه شامی بسباسه است و کویند طالیسفر است دارادش اسم دیلمی غنم است دراج بلغه دیلم اسم ابدو آبرا
دارون هیوفا فارسی در خت است دارفیل اسم فارسی قرصعنه است دارتو اسم فارسی طرطیر است دانه موبز
اسم فارسی عجم الزبیب است دارالشکه اسم فارسی سلیمانی است دارکو اسم سودانیان است دکاک اسم
هندی عنب است دانیا اسم هندی کزبره است دارچاز بلغه نکابر بسفایج است دارو اسم ترکی ادویه است
دام عنکبوت ابو کاکنا است دانفوز اسم خنزوانه است دارهله اسم هندی عرق و الیستا عیس دکاکا و بالی
اسم هندی مثلث است الدال مع الباء دبوتی بفارسی مویزه عسلی و کشمش کابلیان نامند و آن دانه
انجوز کوچکتر و سبز مایل بسیاهی در جوف او پهلو به چسبند و دانهای بقدر خشخاش و کیاه او از درخت
امرود و غیر آن منکوس میشود و چندین شاخ از یک کان میروید برکش شبیه بر برکل مورد و لطیف
و سبز نیم رنگ در آخر دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و حادث ریاح و تحریک و مالطف و محلل
سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده و پوست و تخم او را از عسل او افشرده
صاف او را با مغز کردکان و بدستور با مغز دانه بید انجیر سرشته سوشند جهت تنقیه سودا و بلغم و
تفتیح سدد و مرقه الانسا و امراض بارده نافع و طلاء او منضج و مخرج و جمع کننده مواد اورام و مسکن دردها
بارده و با زنجبیل و زوفا جهت قلع ناخن و با رانباج و موم جهت نضج دملها و حاکند جهت قروح خبیثه با
آهک و عسل جهت روانیدن ناخن و جوشانیدن او در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز و با حنا جهت سعفه
و ابریه و با روغن کل جهت دراز کردن موی بسیار مؤثر است و بالخاصیه مضر او مصلح او با دنجبویه و
قدر شربتش تا یکمثقال و زیاده او مورث مغص و دوار و ثقل اعضا است و بدلش تحلیل نصف او با ابهال
و چهار دانه از آن بادام و در سایر افعال نیم وزنش عاقرقرحا و چون دبق او با عسل و دو ثلث او با
طبخ داده مثل خیاطه ترتیب داده بر روی اشجار کذارند طیوری که بر آن نشینند بآن بابست که دزد و
صید شوند و چون با قدر نیا بیزند باعث شدت رنگ او کردد و در سایر یکها اسم بسیار دبیل
دبیدار بلغه نبطی کیاهی است که از هند خیزد ساقش بقدر ده غوشی و اسافل شاخها و اخیار دارد
برکش بسیار سبز و ریزه و تربتش بکل شبیه بتخم کیاه بنه و در جوف او تخم مدور و تیز رنگ در طعم و بوی

با سندی و اندک تلخی الطعم و خوش طعم میسازد و در دوم گرم و در سیم خشک و قابض و مسطح و محرق و مقوی معده
و باشد محرک باه و جهت تلوع فالج و تفرق و امراض بارده شربا و ضمادا و جهت سرخاه مفید و سنگ مثانه را ریزه کند
مضر جریر و مصلحش بقول بارده و قدر شربتش از نیم درم تا سه درم است **دوس** بفارسی دوشاب گویند و شامی او دوشاب
انگوری و خرمائی است و مراد از مطلق او شیره خرما و رطب است که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ را سیلان
نامند و دوشاب انگوری مسمی بسفیخ است و خرمائی او در دوم گرم و در اول خشک و کثیر الغذا و موافق
بارد المزاج و بلغمی و جهت سرفه و فالج و درد مفاصل و طلای او بتنهائی و با قسط و نمک جهت نکلان و باشوبین جهت
جمود اعضا از سرما نافع و مولد سودا و محرق خون و مصلحش کدو و بادام و شحمش در تشبیهات است و دوشاب انگوری
کدو خوشانیدن را مانع میرسد و با کل و شاب جوشیده باشد و شیر بریکشته موسوم بدوشاب است و هر کاه
بکل جوشانیده باشد موسوم بمطبوخ در تالعنبات است و آن با اندک ترشی میباشد و مذکور خواهد شد
و دوشاب انگوری را خواص او در دوم گرم و مولد خون صالح و مشمس و مفتح و مدر است و با شیر تازه اندک
با دام جهت اسهال مفرط و ضعف و ضعف اشتها عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و شیر زن و با اندک زعفران
جهت رفع سهم و غم و غضب شدید و با سداب جهت صرع مجرب دانسته اند و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با شیر تلخ
جهت رفع سرخی در همان روز و با انجیر و حلبه جهت سعال نوم و درد سینه و با ماء الشعیر و مقشر حصاة و مدر
بول و شیخ الرئیس قدس سره فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندک حمرا در جمیع اقسام قیام مقام آن
سوای اسکار و ضماد و مطبوخ او با خطمی جهت تحلیل اورام و کشودن دمل نافع و قدر شربتش از ده مثقال تا
مثقال و اکثار او محرق خون و مصدع و مصلحش تخم ریحان و شحمش است **دب** خرس نامند و بترکی آیو گویند
از سایر حیوانات مجمل تر و شدید الفوت و کثیر الخوف و در دوم گرم و در سیم رطب و مسن و با بارد المزاج و حیوان
اوشدید اللزوجه است و طلای بخیه او را و لاکس و قی معلوم نیست و چون کمر بلیدی و صوص و اوزان زوجات
بیرون آمده ظاهر گردد و جاحظ را اعتقاد آنکه عدیم الصوت و مولد میگردد و این محصل اشتباه است زیرا
او فتح قوی الباه مبدن یکدانه او با سکنجبین و با عسل و فلفل جهت درد جگر بارد و استسقای لحمی و ریحی
و صرع و نیم مثقال او جهت قولنج و دوا بنابت نافع و طلای او با نیاز مهر با عسل و فلفل جهت زحیر و تشنج اکا
و حزاز و ریاسیدن موی مجرب و اکتحال آن با عسل و آب لازیانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و ریاسیدن موی

و بینوایا او جهت فربه کردن بدن مؤثر و خوردن او بقدر یکمثقال جهت صرع بلغمی و طلا کردن آن که کرم باشد جهت
تفتیح دمل سریع الانضاج و اکتحال او بعد از کندن موی زیاده چشم مانع روئیدن آن و بدستور نافع رستن موی
اعضا است و پیه او در سیم گرم و خشک و ضماد او جهت درد مفاصل مزمن و درد داء الثعلب و مرهم باره و بیرون
رفتن و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع و چون جوز الثار را بنمائی
کرده پیه او را با مثل آن و روغن زیتون در آن گذاشته یا بشیر گرم کنند جهت روئیدن موی ابرو و داء الثعلب
بواسیر و نواصیر و سعفه و صالبدن پیه او بدن اطفال و چون ولادت جهت عدم مزاج از مضرتهای خارجه مؤثر
پوست او و بیار خشان و جلوس بر آن جهت فالج و تفرق مطبوخ بر مصاحب بیاسیر و قشعریره و تعلیق چشم راست
او باعث گریختن و خوش و تعلیق هر دو چشم که در آن دیده باشد بگردن صاحب تب ربع نافع از او و تعلیق
ایشان او بر بازوی چپ مانع سحر و تجر موی او جهت گریز ایندر و هوام مؤثر و چون خصیه او را سکاف خنازیر
و سماهی باشد خشک کنند جهت رفع اسهال غایت نافع است و سر کیس او محلل خنازیر و اورام و خوردن او
جهت رفع مغص مفید است **باء** بسکون مهمز جراد است **دباب** بتشدید بای اول سوسنبر دیسانی است **دبا**
بلغه عراق شفتین بری است **دبا** بتشدید بای اول نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی گویند **الدال مع الجیم و ج**
بفارسی مرغ خانگی نامند و خروس او نسبت بمرغ حرارتش کمتر و هوسش در رطالب و خروس بمرغ اعدل و اسهل
بر طوبت و مرغ جوان فربه در اخر اول گرم و در رطوبت مساوی مرغ بچه ارطبانی و بر طوبت فضله و قوایم بروت
خروس بیچه خلاف قیاس و تجربه است جهت کل کلوم غیر مائی خارند و مزاج این کثیر الغذا و لطیف تر از آن که طیور
و مولد خون صالح و غیر مرتجه الخلاف او است و گوشت آب خروس سال ارتجال و ملین طبع و مخرج سودا
جهت قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را بانگ و قطران پر کرده بسیار بجوشانند و بعد از یکشب مرغ را
بنوشند جهت بهای مزمن و درد پهلو و مفاصل و نقرس معده و سوء القنیه و قولنج نافع و خروس
جوان زیاده کشنده و صاف کننده منی است و خروس بچه جهت نافهین امراض حار و مرغ بچه با مرغ عجوز قوی تر
جهت تسمین بدن و تضعیف نهال رخسار و هزال او زیاده کردن جهت رماح و فهم و رفع خیالات فاسد
و بخار او با روغن تازه جهت درد پا و مداومت بر گوشت آن با کمفه یا بار بیده جهت رفع زهری رخسار که سبب
او معلوم نباشد مجرب و کباب او جهت رفع خواهش کلی و امثال آن و موافق معده رطب و جگر و پیه او جهت تورم کردن

کفته آدم بخاری بال راست لوس
باخود داشتنی موش قبول و در راست
راست داشتنی سوسمار ظفر منظم

صلابات و مواد سوداوی و طلای نیم گرم او بر سر جهت بالغول یا عجیب الفهم و جهت شقاق و سعفه و جمیع امراض
یابس و پیه او مملوس بقولنج جهت ابتداء جذام و سرکه بجالی و تند و خوردن او با شراب با سرکه جهت قولنج و رفع سمیت
فطر بقدر یکمثقال مفید و طلای او جهت بهق و برص و امثال آن با سرکه ضماد او جهت سل دیوانه کننده مفید و سکر
او کثیر الغذاء و سمی و دیر هضم و خوردن مغز سر او را بدون مغز جهت گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب نافع
باشد مجرب دانسته اند و بخار او تقویه دماغ و قوت مفکره و برده جیده دان او کشنده کرده باشد با شراب جهت
رفع درد معده و مجربات و اشامیدن خصیه خشک او با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویه باه بسیار مؤثر و
بدستور ضماد او با روغن زیتون بر پشت دهار و کج زاج مقوی نعوظ و خوردن مرغ را اشامیدن و خشک
کرده او را سعوط نمودن جهت قطع رعاف مجرب و چکانیدن خون بال رسیده او را فع سیاه چشم و نور
است و چون شکم مرغ را شکافته بخنان زنده بوده مرموضع کرده هوام بسته اند جهت جذب سمیت آن و سایر
مواد جهت جذب آن بظاهر در آنچه بهوشی سرسام است و تناول نمودن مرغ با شیر و کشک و ماء الشعیر
و مورث قولنج و مداومت آن باعث تفرس و مصلحش او و بجان و شراب مطبوخ آن نکو است و در
تحریر بن سکنجبین و استخوان سوخته نوع مرغ سیاه با مثل او جوبنات که با هم سوزانیده باشند با دوم
سرشت حمول کشنده اعاده بکارت کند و از اسرار شمرده اند و خوردن سنه متولد جوف او منقی حیضا
و استخوان بال راست خروس را با خود داشتن موجب قبول و در دست راست داشتن موجب طرد خصومت
دج بفارسی کبک دری نامند و در تنکابن کوکرک از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ و مخطوط
مخطوط سفید بسیار بین و در کوهها بسیار بلند میباشند گرم مایل باعتدال و لطیف و در افعال
از کبک قوی تر و مجرب بر او با لخاصیه جهت رفع طاعون و وبا موثر نگاه داشتن بر او یا خوردن با عسل و مجرب
است **دجر** اسم نبطی لوبیا است **دجرباثا** اسم مرغی است **الدال مع الحاء و خ** بحاء مهمله کوزه الحمام
دحیا زعفران است **الدال مع الخاء و خ** بخاء معجمه بفارسی ارزن نامند و آن تخم ارجا و برس است و آن را
بوره کرده در طبیخ مثل او و در افعال و خواص مانند آن و مطبوخ مقشر او با شیر در رعونت زنان مولد منی و ملین
سینه و صالح الغذا و اسهال و قی بعض طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولد سده و سنگ مثانه و صلابت و عسل
و عسل و بدلش مرغ است **دخان الکندر** دود کندر است که او را سوزانیده طاسی منکوس کنار زنا دود

طبع

او در آن جمع شود جهت درم و فرد جهت چشم و ریاسیدن مخ و رفع موی زیاده و التیام قروح اعضا نافع
دخان القوابر دوده شیشه است گرم و خشک و مقوی جامع و جالی جهت سل و ناخن و بردن گوشت
زیاده و خمها مفید است و دوده مرصاف جهت بهلویه چشم و تاکل گوشتهای او نافع و دود و طعم را بنزمین
اثر است و دوده مبدو قطران مثل دخان القوابر است و دوده هر چیز حکم اصل آن دارد باشد و لطافت
دلفین است **دخیثا** **الدال مع الراء** بلغه نبطی مامل و رغن بلسان و بنداد است **درعلیون** است **درافیطون**
لوف الکبر است **درقطولیطس** زراوند طویل است **دراسج** نوعی از اسلاب است و گویند خندریلی است **درافیقن**
فلوس است **درشوماسر** یونانی دجاج است **درافی** بلغه شام اسم خوخ است **درغن زیتون** اسم عکلانه
است **دزنجف** اسم فارسی جرالغراب است **دزخکاج** اسم فارسی صنوبر است **دزخرسلا** اسم فارسی دردار است
دزهنوکی اسم فارسی تخم دیسباج است **دزهنخاثا** اسم فارسی کیاه و خشیر کسی و تخم ارجا دیسباج **دزهنه** اسم
فارسی شیخ است **دزوسا** اسم هندی نوعی از نیش است **دزنا** اسم ترکی کرکی است **دزناق** اسم ترکی ظلف است
دزدار لغه فارسی است و دار او درخت چشه و نارون بزرگ و چون درخت خشک کرده او چوب تیر منکوس کنند
و نوعی از عرعر است در اول سرد و خشک و قابض و اقوی جالی و جابر کسر اعضا و التیام دهنده جراحات تازه
در دل تازه و مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و مجفف او ملین طبع و ضماد او جهت جراحت تازه و با سرکه جهت
جرب رطب و قطور عصاره برگ او که تخم گرم کرده باشد جهت درم کوش و اکتحال او با عسل جهت ظلمه بصر نافع و بوست
بیخ او در افعال او بیرون بکمثقال او با شراب و با آب مسهل بصر بالغم و طلای او با سرکه جهت تعبیر دادن زهار و بیس
مؤثر و در طوبه جهت جالی جلد و بشره و جهت تبرد و مسر فرمود مجرب با آب جنبانیدن تخم حشک تا یکم مقام طرفه
او است و چون ریشه او را در آتش گذاشته بر طوبتی که از طرف دیگر آن بهر سد در گوش بیجا کاشت جهت رفع زهری
که از امتداد امراض بهم رسیده باشد از دوده است مجرب و مولد خون و مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش
تا یکمثقال و بدلش و خشیر است **دراب** بفارسی دستنبو به گویند از جنس خیزه است نفایت خوش شکوفه
در افعال مثل اخرین گرم است که ملیون نامند و در طبیخ ملکه رشد و اکثر ملیون او در دادن است اند و
غلیظ است و بیندن او و سحق دماغ و مقوی آن و مفتح سده دماغی است **درونج** بلغه فارسی بهی است عجوزی شکل
خاکستری رنگ که دارد و عدد کره او زیاده از دو و سه نمیباشد و با اندک تلخی خوشبو و با صلابت و اندک ترش

اسم فارسی غریب است
درست اسم فارسی الوس است
درخت نارون اسم دردار است

ادرآن

سفید و برگ کیاه او شبیه برگ بادام و مایل بزردی بر زمین فرش میشود و نباتی عنبر و سافتن بجفت و بقدر
دو درم و از میان برگ بیرون و برگهای ساقش متفرق و بار یکی و در آخر آن برابر است و از بیخ عدد ناهفت عدد
میباشد و کلش زرد و جوف دارد و مستعمل از بیخ است و قوتش تا ده سال باقی است در سیم کرم و خشک و محلل
بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی حواس و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و باه و تریاقیه و جهت خفقان و ضعف
و کزیدن عقرب و ریبلا و تقویه هاضمه و مالیخولیای مراقی و باشد که جهت درد سینه و صداع بلغمی نافع و اگر
قطعه او در دهان خازن بلکه امیه جهت رفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده او با رهیما نوبت تکرار کاه و زخم حامله
باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین از افات و بستن عدد اثار بر سر که بطول اسوراخ کرده باشد و جهت رفع
قرع خواب و خوابهای بد و مخوف بدن است و مصدع و مصلحش و ازیانه در مجرد اشربه بارده و خفقان
و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بزنش زنبا دو و ثلث و زنفل است دردی تدنین عصارت
است و بفارسی لای نامند و بهترین لایها لای شراب است که خشک او را طرطیر و بفارسی دارچینا نامند
در سیم کرم و خشک در تحلیل اورام مجرب و جهت رفع حمره و قروح و فلاع و بردن کوشت زیاد از زخمها
و منع نزف الدم و التیام جراحات و ضماد او بر زیر شکم جهت رفع سیلان حیض دایم و در سایر مواضع
کلف و نمش و سایر اثار سیکر کردن رنگ رخسار و خشکی در دهای بارده و مفاصل و ورم و خارش
و محروق او که خشک او را بر روی اخکر یا در کرون کذاشته سوخته باشند بحدی که سفید شده باشد
بغایت تحلیل در جمیع اثار و قویتر و مستعمل تازه محروق او است و کهنه محروق ضعیف است و مغسول سوخته او جهت
عشاء و جلای بصر و ناخن و باشد و با بول مر و جهت درهم بلغمی معده ضمادا مفید است و بدلش زنجبیل
سرخ است و جهت او را باقلی شب تدبیر کشت جهت ازاله سرخی مس بغایت مؤثر و چون با بارود کران شوره سرشت
سفید کند در اصلاح نقره و ذوب و دن رنگ مس بدل است دردی الخل لای سرکه در جمیع افعال ضعیفتر از
او است مکرر و منع اکله که قویتر است دراج مرغی است که جلد فربه بخشکیدن خوش منظر و مؤلف تذکره
اشتباه به سمانی کرده است در دوم کرم و خشک و لطیف تر از کبک و تذرو و کوشت او زیاده کشنده جهت
دماغ و دهن و حفظ و ماده منوی و مقوی معده و اعضا و مضر مجرورین و مصلحش تنها و خوردن
زنبق و زهره او جلای و اورام باطن عین و اثار جلد و بقول مهر بابر بس سه او با برغن جهت درد کوش

عجب الاثر

عجب الاثر است دردقیقون اسم یونانی است و بعربی دیقون نامند و کیاهی است بدکش شبیه برازیون
و از ان در ازو و بار یکی و شاخهای او کمتر از زرعی و کلش نارنجی و تخمش مستدیر و از کرسنه جکلکون و
مختلف رنگ و در علاقی کنفی در شب و شبیه بفلاذ نمود و بخش و بسیطی انکشتی و بقدر زرعی و منبت او
زمین سنک لاخ نمناک و نزدیک دهها میباشد در سیم کرم و خشک و بغایت مجفف و دود و سم قاتل
است در همان وقت کمتر از ان تا هفت روز قدر شربتش تا یکدانک و مصلحش فی کردن با سرکه و شیر تا
است و زود رسانیده او قاطع خون و التیام دهنده جراحت و فطول او محلل اورام و جون در زعفران
زیتون بجوشانند و مسقط دانه بواسیر و قاطع دندان و فطور او را نافع کری و حمول او مکرر بسود
مجرب دانسته اند و جهت درد مفاصل و امثال این بسیار مؤثر است و ابلد در تنقیه معادن و تقیل کردن
خفیف الوزن ان از اشیاء مشهوره و مجربه اهل صناعت است و ابن بیطار و غیره او را سرد و قویتر
از لفاح بیان نموده اند دردیطارین یونانی بمعنی دلة البلوط است جهت ان کیاهی است که از درخت بلوط
میروید و بروی بچه و نوعی از جسفایج و بخش مثل درهم بچیده و زعرب و شیرین با عفوصه و صلب
و براق و سیاه و سرخ و تیره رنگ نیز میباشد و بر کش مثل برک بزکس و با حلاوت و تندی و تلخی
است در سیم کرم و خشک و یکدرهم او کشنده است بالتهاب در شکم و بغایت قابض و معفن و ضماد
او جهت کرازو فالج و مفاصل و خارش نافع و قدر شربتش تا یکدانک و مالیدن ساتند او بر بدن
و زود زوال کردن و باز تازه نمودن او در سترد من موی عجیب الاثر دانسته اند دربابس معربانه و رس
فارسی نوعی از درمنه است کیاه او بقدر شبری و زیاده از ان و انشا و او شاخها رسته و بر کش شبیه
بیرون کنار و سبز مایل بسیاهی و عدد برکها هر شاخ از سه تا هفت عدد و کلش زرد و مستدیر و
پهن و کرجاه و بدبوی و تخمش شبیه بفلفل کوچکی در سیم کرم و خشک و با برودت و نیم درهم تازه
او مسکر قوی و زیاده از ان کشنده بخناق و محلل بلغم و سودا و مفرح سده و رافع برقان و ریاح و
کویند چون در روغن طبخ داده بر زن او را و کندم اضافه نموده باعث بقوام او بند و بعد از طعام
ناشتن در هم او را تناول نمایند در تسمین بدن مجرب است و مضر بسینه و مصدع و مصلحش کتیرا است
و مؤلف تذکره دربابس را تفسیر بجز دیکر نموده است و نه اغنان است شنبلیط اسم فارسی و رباب

الدال مع الشین

الدال مع الشین دشیش وحشیش است الدال مع العین دعیا اسم یونانی افاقیا است دعیا عشب اقوطوس
دعثا علل البطم است الدال مع القاف دفلی بفارسی خرزهره نامند و یونانی شیر بون و بسریانی نیرون
و بعربی جیس کویند و ان نباتیست و بقدر دو ذرع و زیاده از ان بر کش نزدیک و عریض و بی تشریف و در اول و صلب
و بدبو و تلخ و تند و کلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی هم زرد و سیاه میباشد و در خشنده و در لی
و جیزی مثل موی بر او مجتمع شده و ثمرش طویل و تقریب شبری و مراد حسبی مانند پشم و بخش زیاد بر بار
و شور و سرخ و او بری و نهری میباشد و در همه سال اصل او باقی و در پائیز کل میکند و بر عالم عظیم
تواست و در اخر سیم کرم و خشک و بغایت محلل مجفف و جلای و برای تفتیح او سم جمیع حیوان و بغایت ملین
زیاده از نیم درهم او کشنده انسان است استعمال او مخصوص بخارج بلدان است و اشامیدن طبخ او با شراب
بقدر نیم و قیراط سم هوام و طلای بجنا او که بعد از ان سائیده باشند جهت درهای صلب و درد زانو کرم
و عرق النسا و مفاصل و جرب و کلف و جمیع اثار و حکه و مطبوخ شاخ و بر کش با روغن جهت جمیع حیوان
و با انبور و اشق جهت درد سر و جمیع قروح ان مجرب دانسته اند و در بر دخشک او جهت دخنها و حمول او جهت
درد رحم و آب برک او جهت جلای بهسار و اصلاح موی بعد از آب مطبوخ او کشنده کیک و ساس و
ارضه و بغایت مؤثر در رعشه کل و برای او در او مهتر انجیخته باشند و بدستور آب و خته باشد جهت قرحه که
مقدمه کلی است و جهت درد حکه و رفع بر سر از بخار بات یکدرهم او کشنده بخناق و التهاب و مضر شش و
مصلحش عسل و بدلش و تحلیل او زنش جلد و نیم و زن او برک انجیر است و اخراج او است کسی و با موی سر
تقطیر کنند و قطع شعر او کرد کند و باعث عرض او شود هر کاه در افتاب تسفید بخمر کنند جاری سازد
و جهت او را با او زن او حنظل تر و مور و ریاز با سرکه در دو بعد عشر فلع القلوع عشر نوشاد در عشر از زیر
حل کرده باشند بسایند و تقطیر بر جهت و ثلث کنند و مکرر اعاده تقطیر مجدد نمایند و تسفید کنند عدد اثر
هاد و نمایند و تسفیه معقود بمقاطر او و بعضی ان باعث تسمیع دانسته اند و مؤلف کتاب برهان در تنقیه و اقامه
مجرب شمرده اند الدال مع القاف دفاقی الکندر دیرهای کندر است کمار و متفرق در دو بعد عشر فلع القلوع عشر نوشاد در عشر از زیر
دقسا بلغه زیرانی جوز است دقطا ماوری بلغه زیرانی شکل اشیع است دقیق الخل بفارسی و اراکی جهت ماکوید
و ان طلع رسیده است الدال مع اللام دابیا بفارسی چیار کویند و ان درختی است مرو و سرد و تر و با قبض و برودت

و نرمش بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله و جالی و ضماد برای تازه او جهت درم و رافع و بخنه او در شرایت
درم چشم و منع ریختن مواد طبیه و رفع بلغمی نافع و مضمضه او که در سرکه بخته باشند جهت درد دندان و در
شرایت سموم حیوانی و ضماد خرقه او بنبات جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبه منعفنه و خنها و اب
نقش جاده مفید و ثمرش با به جهت سوختکی اتش و تفریح کل او که از ثمرش کرفته باشند قطع رعاف و مؤثر
مجرد او و باشیدن اب و جرم مطبوخ ان کشنده جعل است و غباری که بر برکش می نشیند بغایت مضر
و سم و بعد رقصه بر اب و مصلحش شیر تازه دلالی نوع کبیر و تفاوت است و قطعه جعل نیز کویند و برکی که بچه در
مانند ان شال اتشی و در دیلم شال کرد نامند و ان بوانیست قریب جلد در پشت و بجای موی خارهای
ابلوز سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده میباشد و از قلم با ریکی و طرفین او باشد و در هر دو شق
او جهت جراحات بغایت مفید و در سایر خواص مثل ان قند است و ان شاء الله در ذکر خواهد شد دلیلث
نرکل سرخ صحرائیست مثل بارکل سرخ بستانی و با اندک شیرینی و عفوصه و زرد مایل بسرخی و بقدر
زیتونی و در تنکابن کلیل یا مانند و بیرکی کابت بر وی کویند و با صفهانی بن کل نامند و کل نبات او
بخار تر از کل بستانی و کلش بی بو و مشتمل بر چهار ورق و خوف ثمر مرغب و محتوی بر دانهای خوردتر
سفید است در دوم سرد و خشک و قابض و رافع جهت اسهال صفراوی و دموی و تقویه معده و
جکر و دل نافع و مضمضه او عرق طبخ او و سنون او جهت تقویه لثه و خناق مفید و بدلش
کل سرخ بستانی و قدر شربتش تا دو درم و جرم او مورث سعال و مصلحش کلقند است دلبوت اسم عربی
بیخ سوسن سرخ صحرائی است مثل و بسیار کم ملاصق هم باشند و بی برد های که با بازاء بالا
بر کنار زمین و بعد از خشکی بسیار صلب میشود و کلش شبیه بسوسن کبود و سرخ مایل بنفشی
بر کش بسیار کوچک از ان رسانش و زیر زمین عرض و ثمرش سند بر و منبت او اراضی صعود مزارع او در
اخر دوم کرم و خشک و با رطوبه فضله و جاذب و محلل و مستعمل مهیج کویند بزرک فرفانی محرک باه و
زیر زمین قاطع باه و زنان و اشامیدن بالای جهت قلة اطفال نافع و جهت بیخ او را سه عدد در یکرطل انبیذ
خیسانیده هر روز از نیم رطل تا یکرطل از ان بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و رفع ریاح و
داخل اند و بدستور اشامیدن یکدرهم از بیخ او با ماء العسل تا چند یوم میل اثر دارد و ضماد او با

کنند و شراب چه جذب بکار و خارا از اعضاء و باشیم و ماء العسل جهت تحلیل غرب نافع و طلای او جهت
سرخی رنگ رخسار و دفع اثار و فرزجه او جهت کشودن بیض مؤثر و مضر حلق و مصلحش شیرینی و قدر شربتش
تا دو درهم است **ولق** اسم حیوانیست شبیه بسمور در اصفهان و موسوره و بفارسی لنه مانند کوشت او بیشتر در ساعات
افعال مثل سمور است **لفین** اسم بوتانی نوعی از سمل است و بفارسی ماهی چوبی و از دیلمی کچی ماهی نامند
او شبیه بحیوان و بی پلس است در دو نوع در افعال و مواد خلط غلیظ و مقوی اعضا و سبه او کرم و مضر
و مالیدن روغن او جهت رده مفاصل و جوز در جوف نقل کرده باشند جهت کرانی ساعد و اوعیه زندان
او برای اطفال جهت رفع فزع مؤثر است **لم** بلغه مصر اسم درشان است **ولنس** نوعی از صدف است در مصر المحمول
نامند و ان دو نع بر دست **لاع** اسم عربی بطبع هندی است **ولاع** بلغه اهل بیت المقدس نوعی از کلم است و بیونانی
سنند و لیون نامند **لله** اسم فارسی لوز است **الدال مع الیم دم** اسم عربی خون است و بحامیه خون و بیونانی
در طبع کرا و مذکور است و مجموع ان محلل اورام و حالی بیاض عین و برشته او قاطع اسهال و دافع سموم است **دال الاخر**
بفارسی خون سیاوشان نامند و ان صمغ است احمر الحجر و ابل بر نفشی و فرشتن مقربها باقی میماند و بر دیگر عصاره
کیاه سرخی است و از سقوطرا و نواحی هند جزیره و کیاه او معروف نبیت در سیم سرد و خشک و قابض و قاطع خون
از جمیع اعضا و منبت لحم در اورام سیلان فضول و جهت حرارت جکر و احشا و التحام جراحات مشتمل و امثال ان
مؤثر و جهت دبیر و اسهال موی و صفراوی و بیج و شقاق مقعد و تقویه معده و لثه و باز دو تخم مرغ جهت
قروح امعا و الکحال او جهت تقویه باصره و قرحه نافع مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش از نیم درهم تا یکمثقال او
بدلش شادنج و عصاره خرسی است و چون بلور و شیشه را با و بزند کند و صاف تر و در یکی تر از عین میشود
و در بیمار عدیل ندارد **دماغ** مغز سر حیوانست سرد و تر در درهم و یاقوت تر یافته و مقوی دماغ و مولد مغز
طلای او جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق و تافه و مضر معده و مصلحش نعناع و مرکه و ابکامه و ادویه
حاره است **دمعة الصخر** کویند صمغ لبلاب است و بغایت الحی جهت سردی موی از مورد است **دمادم** نوعی از نوبیاهای
است بقدر ماشی و سرخ شفاف و بر سر او نقطه سیاه می باشد و بهندی مسور نامند کرم و خشک و مقوی بیاه
طحال و قاطع سیلان آب دهن و قدر شربتش در مزاج اطفال نیم دانک است **دمیا** بیونانی نوعی از ماهی است که
سیبا نامند و مذکور خواهد شد **دمیسه** بلغه مصر نوعی از نون افسنتین است **دم الثیران** و دم الغزال

دم الاخوین

دم الاخوین است **دم الفار** حب النیل است **دمیجه** اسم فارسی صنوبر است **دمه** اسم ترکی حدید است **دمو نیکا**
اسم ترکی خسل است **الدال مع النون دند** بفارسی بدانچه خطاطان نامند و مشهور بحب الاطباء این است و کیاه او
بقدر زرع بر کشن مثل ابلیاه بخار و از ان رقیق تر و کلش بزاغ شن و دانه او در غلاف رقیق مایل بسبزی
قرشش تا سه ابلیاه است و قسم چینی او بزرد مانند شبیه بدینه و قسم شیری شبیه بدانه بیدانجیر و منفط و سیا
و کحل و بطی العلل است و مورث مضر و قسم هندی متوسط المقدار و اغبر و مایل بزردی و بدار زار هند و سیاه
در اول چهارم کرم و بغایت تند و بادی در جوف و مغز او بوده ایست در سمیت مثل بیش است و بدستور بورا و زیاد
جدا کرد و هر چه بی پوست مرد و مانده باشد بدستور از سموم قاتله است و اقسام ان مسهل بلغم و سودا و جمیع
رطوبات خام از مفاصل و مضر جهت استسقا و یرقان و قبض و مسدد کرده و شاند در مرکه و در مرکبی و سایر
نافع و طلای او حافظ سیاهی موی و مورث فربه و نقش جلد و چون بر لب رسد سرخی و از ایلک و تکرار
ان موجب بول و ضماد او با ماست جهت شقاق و بر برص حیوانات و با او دو به مناسبه جهت جمیع اورام باره و
اوجاع مفید و قدر شربتش در قوی الابدان یکمد و در غیر ان نصف عددی است که با مصلحات باشد و مضر
محرور بر دیگر و بهم او کشنده باسهال مفرط و قطع امعا و مضر مصلحش بعد از جدا کردن برده در ان او
کثیر او شاسته و کل برج و یکشب در آب لیمو کذاشته و معین فعل او بزرد و عصاره عاقرقرحا و هلیله کابلی
و انیسون و بادیان و زعفران و بسفایج است و بعد از ان خوردن آب سرد و شیر و بر بوت نامه و مشوی
او را مضر کلمه و در هوای بسیار کرم و بلاد حار یا بس و بضعف الابدان استعمال او جایز است **دندان** ارا قوا
دنقه سیدا است **دنوق** بستان است **دنیر** ابقر است **دنبه** اسم فارسی الیه است **دندان فیل** اسم فارسی عاج است
دنبلان اسم ترکی کشنیز است **الدال مع الواو دوا اغریا** بیونانی نباتی است که بر سنکلاخ و زمین سخت میروید
ساقش مثل اسارون و بسیار و طولش زیاده بر شبری و مایل بزردی و زغب او نیز مایل بزردی و بر سر او چهار
برک مرتع شکل و سبز مایل بسفیدی و بر لای برکها چیزی میروید یکی کل و تخمش بران خوشبوی و طعام تخم
او از ماکولات در اول اثانی کرم و خشک و با اندک تندی و مقوی معده و مدد بول و ملین طبع و محلل
جهت رفع اورم و رباح شکم و خوشبو کردن دهان و نافع است **دوسر** نباتیست مثل کندم و منبت او کنار راهها
و از ان دراز تر و در هشت دانه او زین و با برک خوشه او منفرد و بر پوست او سیاه و بعضی از ان رخ

و در مخوشه و غلاف باسد شکل فیلیه و دانه او در میان پردهای غلاف و خوش طعم کرم و با اندک شکری
منضج و محلل و مسهل اقسام کرم معده و ضماد او جهت اورام صلبه و داء الثعلب و با اردکند جهت تنقیه زنانه
و مضر انثیین و مصلحش کثیرا و قدر شربتش دو درهم است **دوقوا** بیونانی اسم تخم زردک بری است **دیلغوا**
و از ان بزر تر و با اندک تندی و کیاه او زیاده بر شبری و بر کشن مثل ابرایانه و از ان بزر تر و جهت اوجاع
جنب کشنیز و کلش زرد و تند و زغب دار و خوشبو و بخش مطبوعی انکشتی و باریکتر از ان و در پشبری و
طعم او مثل زردک و در قرویین کرا کویند در جمیع افعال قوی تر از جنسانی است سوای تحریک باه و در جهت خواص
نباتات او مذکور شده مرارا و دو تخم او است در سیم کرم و در روم حشک و مدر بول و حیض مضر و مضر
مقوی معده و باه و هاضم و محلل قوی و باقوه تریاق و جهت رفع کننده فضول سینه و سل مثانه و در مفاصل و
حب القرع و تحلیل نفخ و مضر و تنقیه رحم و اعانه حمل کردیدن هوام و رفع عسر ولادت و بیج اطفال و جهت استسقا
طبلی مجرب است و ضماد او و محلل ورم بلغم و قدر شربتش باد و درهم و کویند مضر باه و محرک بول است و مصلحش مرزنجوش
و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و بدلش دو درم از تخم کرفس و تخم زردک و کویند **دوقس** بلغه یونانی شامل و دوم
نبات است یکی شبیه بکرفس خوشبو و تند و بخش شبیه با بخدان و بی بو و دیکر برابر ان مثل کشنیز و طعمش سفید
و جهت او مثل تر زردک و تخم شبیه بزیره و باندری و بخش در طعم شبیه بزردک و بر کشنی و زغب در سیم کرم
و حشک و تخم در قسم در افعال و خواص مثل دوقوا از ان اندک ضعیف تر و تخم قسم اخر ابلیکی کیاه
و اش کویند چون رسانیده و بر جامه خواب باشد رفع اذیت کیک و جالی نویس و قرد و دوقوا را
یکی میداند و دیقوریدوس دوقس را از اصناف زردک بری میرد و ابن بیطار تحقیق او قرس و مقوا قسام
او را مشاهده نموده است **دوالبقل** بفارسی کرسنی نامند از حیوانیست شبیه بهر اریاه و از ان بزر تر
و در غایت سبزی و در سبزی دارها و در برکهای سبز بهم میرسد سرد و حشک و تازه او با رطوبت و مالیدن
او با روغن زیتون جهت کزیدن جانوران و اشامیدن او جهت رفع سموم مشروبه نافع است **دوالزیا**
کوهی است زهر ناک که در منزل متکون میشود تکرار ضماد و مطبوخ او در روغن زیتون جهت فربه کردن
مقدمه تحلیل است و رفع داء الثعلب مجرب است و مالیدن روغن او جهت بواسیر و امراض مقعد مفید **دوادم**
بالفارسی و بالعربی است مثل اصبع و سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختهای کهنه متکون میشود در افعال

قایم مقام

قایم مقام مومیائیست **دوخشب الصنوبر** کرم درخت کاج است و زیاد الطبع بذر ابریم و بکشفال او سنوی تا
و ضماد کوبیده و در کشودن درمها و از الکلف و ضخم کردن اعضا عجیب الفعل است **دود الکل** کرمی که از سرکه
شراب بهم رسد ضماد او در اورام و محلل و مقوی اعضا است و معوط او جهت رفع کرمی که از دماغ بهم رسد قوی الاثر است
دود الحریر کرم ابریشم است و اول او تخم است بدن و مدقه کبود زاده که در ابریشم است و در زیر بغل نکاه داشته تعلیق
بیست روز در اوایل فصل بهار متکون میکرد و دو شبیه عبر چه است و بندریج قریب چهل روز بزرک شده سفید
میکرد و در بیست ایام شش روز اصلا بول توتیخور و بار اول یکروز و بار دوم دو روز و بار سیم سه روز
و بعد از ان بر خود تنیدن رنکش سرخ و بر پیشه دانه خوما میشود و بعد از ان چند روز که پیله را سوراخ کرد
بهر دو ایام سفید بول و بیرد اهیا باشد و نر و ماده او بهم جفت شده در عرض سه چهار روز تخم خود را بخشد
مبمیرد و از عدد رباح مغز و مدر زن حایض فاسد میشود در اول کرم و در روم تر و سرد در سیم حشک
ساننده او با برقرار کردیم کرچند و دیدستور پیاشا مند در تسخین بلدن نیکو کردن خسار نباتیه
و تعلیف رغ با و بغایت مسمن از ان دخاکستر سوخته و جهت التحام زخمها و بطوبه او جهت رفع اثار و ضماد
مطبوخ او در روغن کنجد جهت اورام خنازیر و اشامیدن او جهت خفقان نافع و تعلیق حشک او با پاچه سرخی
رفع تب مؤثر است **دوام** شامل درخت مقل و بلوط مستدیر است **داء الثعلب** بلغه مصر ابهم سلیمانی است
دوراس اسم فارسی دریا بس است **دوس** شوکران است **دود الجراد** نبات دریا است **دوجولی** ابلوت است
دونوبری و **دوفواغریا** دوا اغریا است **دوس** ماه الحدید است **دوم** بلغه مغربی خرما است **داء الحظافی** خالد
بنور است **داء الحیه** جنطیانا است **دول** طالیسفرات و بلغه هندی اسم خال است **دوابر وج** کاکنج است
دود الغرم و **دود القساغین** قرمز است **داء النمر** نیج نزوک است **دوبن** نوعی از نون است **دوفونیا**
بیونانی حنظل است **دوفص** بصل است **دوبرا** دخراست **دوقطاس** منشط الاشیع است **دوالد** اسم فارسی
اشنه است **دوشاب خرما** دبس است **دوشاب** اسم فارسی منفخ است **دوغ** اسم فارسی مجبن است **دوده**
اسم فارسی خان است **دوکی** اسم ترکی اکر ز است **دولی** اسم ترکی حلیله است **دوشاب** اسم ترکی اربب است **دوشان**
قوردی اسم ترکی خنفسا است **دونا** اسم هندی مرزنجوش است **دود** اسم هندی ابن است **دولی بنکی** اسم
هندی بادنجان بری است **الدال مع الهاء دهن بلسان** کیفیت تکون او در بلسان ذکر شد بهترین

اوتاره هوی الرعاف الحالی از حموضه است که شبیه باب جبار تین مایل بی خرنا باشد و زود حل شود و اب الجبوا
شیر کند و در تهه آب خشیده و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس شیر چکد از شستن باز اثری از ان نماند و
چشیدن زبانرا اندکی بگزد و با قبض باشد و هر چه در این اثار نباشد و مغشوش است و خوب ان را قوی تجلو
سال باقی است و انجا از شاخ و برگ بلسان و روغن بزر و مال اورند قریب القوت با واسات و انچه بالعقل مشابه
است انچه بعلم درخت بلسان که در عین الشمس بوده از شاخ و برگ بشام و میعه سایله و بسباسه و روغن تخم
تربا بالسویه کوفته در مثل ان از روغنهای کهنه مجرب شاب ربع بماند و صمغ درخت کاج را چون در روغنها حل
کنند اکثر اثار را دارد و بسیار شبیه باو میباشد و در بیم کرم و خشک و مدر بول و حیض و فرج جنین
و مشیمه و تریاق سموم هوام و خانوق الغر و سایر سموم و ملین سلابات و محلل مواد بارده و مقوی عصب
و رحم و قوت باصره و اشامیدن او جهة اخراج ذوی حلق و سرفه در عشر و امراض مانی و عسا و عسر بول
و اخراج حصاة و قرحه شش و ضیق النفس و ربو و نفس الانتصاب و درد کلی و حرقة البول و سلس البول
و امراض مقعد و ضماد او جهة استرخای قضیب و رفع لرز و تغییر رنگ و مخ و دردهای مطوی و جراحات
و بالک کردن جراحات و حمول او جهة اعانت حمل و در رحم و قطور او جهة درد گوش و اکتحال او جهة ابتداء
نزول آب نافع و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش یکوزن و نیم تا دو وزن او روغن زیتون کهنه است یا
روغن راز و کرچک بلسان و ان چوشانیده باشند و روغن قرب بهتر از سایر ادهانست در بدل ان
چون روغن زیتون را هفتاد بار با مثل او آب صاف بجوشانند تا ابها سوخته روغن نماید در جمیع مواد
و خواص بدل او است و اکثر جربن بهتر از او دانسته اند **دهن** باصطلاح اکسیریان زیبق و بعربی الطیا
جوهری است که از اشیا بطرق مخصوصه حاصل شود و روغن حیوانات و انجا از گلها و شکوفها
و غیر ان کبریت دهریا در مکان خود مذکور شده و میشود و انچه از قرع معکوس تقطیر کنند و نیز
از سایر اقسام و طریق باب در دستور اول مذکور است **دهن السوسن** الاسمانجونی و هو ایرسا
و در حرف الغین مذکور شد **دهن الاترج** در حرف زا مسطور است **دهن البزر** روغن تخم کتان است و در کتاب
مذکور است **دهن البارد** و **دهن المنفذ** روغن اجر است و مذکور شد **دهن الاترج** روغن ترنج است
و مذکور شد **دهن الحل** بحاء مهمله و دهن السمسم است **دهن الحل** بخاء معجمه از کبابه در باب دهان

در دستور

در دستور ثانی مذکور است **دهن الجلجل** بجیم روغن گل سرخ است **دهن حسی** او مالی است **دهن الحلوة** روغن
زعفران است **دهن الحجر** نفط است **دهن البطم** روغن درخت بطم است **دهن حب البطم** روغن حبة الخضرا است **دهن**
رصاص اسود است **دهنا** اسم شبه است **دهسنا** اسم فارسی عاراست **دهن الصنوبر** روغن است که از
روغن تخم کنار و روغن زیتون و سندروس و میسا زند و در سندروس مذکور است **دهنج** بفتح
دهنه فرند نامند و ان سنگی است که در معادن مس و نقره و غیر ان از بخار ان معدن متکون میگردد
مثل زبرجد که از معدن طلا بهم میرسد و دهنج اسود بخار معدنی است و بهتر ان سبز تیره است که
در چین صافی هوا صافی نماید و در تبهوکی ان بنره و فرنگی عبارتها از او است و مدار او طاوسی مایل بسیاهی
و شفافی و بعد از ان زرد باشد و زیون تر ین او طاوسی مایل بسیاهی است و انچه سائیده او در دشت
طلای نامند و هر چه محک او سفید گردد نقره و سرخ ان مسی و تیره و سیاه انرا آهنی گویند و در چهارم گرم و خشک
و بعضی سرد و خشک دانسته اند و حال و ملطف و نیم درهم و فاد زهر سموم و سم قاتل غیر سموم است بحیث
کردن اما و علاج بقدر نیت و اکتحال او جهة تقویه باصره و قلع بیاض چشم مجرب و رافع احتباس بول و اب
اکتحال او از خواص غریبه است و طلای او با مرکه جهة قولنج و سعفه سودا وی و بهتر و برص و سعوط بحکول او با آب
سداب جهة رفع صرع پیدا و بدستور نفوخ او با مشک نافه دفع عین اثر دارد **دهانوج** اسم هندی جوز تال
است **دهلی** اسم هندی ماست است **دهون** اسم هندی دخان است **دهاماسا** اسم هندی شکاعی است **دهرنگ**
اسم فارسی دهج دهی است **دهنوداء** اسم فارسی است و در بحر الجواهر و اهل هندی و صنو بر هندی نامند و
منبت او بلاد هند است و او درختی است کوچک و مایل بسیاهی و شاخ او شبیه بشاخ درنا و بالاتر
تندی و تلخی و شیرا و تند و محرق و معطش و در چهارم گرم و در سیم خشک و او سموم قاتل و صمغ او مشکی
اهل صناعت و گویند نگاه داشتن او باعث اطاعت جن میشود و ضماد او حالی مفرح جلد و جهة او ریاح
نافع و سایر اجزای دیو دار در سیم گرم و خشک و اشامیدن سائیده او جهة استرخا و فالج و لقوه و امراض
باردة دماغی و سکته و صرع و ریزانیدن سند مثانه و کرده و رفع اسهال بلغمی و نشستن در طبیخ او جهة
خروج مقعد نافع و مضرتش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش تا یکدرهم است **دهن سیس**

بونانی بمعنی صناعة الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی و ان خاکی است که از تاه قبرس بیرون آورده
در انتاب خشک کرده میسوزانند قسمی خال مس است که بعد از گداختن در بوته میماند و در طعم و قبض مانند
مس است و قسم دیگر مرتیشای سوخته است و قسم اول او تا فی مستعمل گرم و خشک و بسیار مجفف و جهة جراحات
خبیث و قلاع و جوشش دهان و التهاب رحم و لطاة منقطع و حبس خون او و قروح عانه و مقعد و بیرون
گوشت زیاد و ورم کردن دو گردن موی و یاموم و روغن جهة تحلیل و بیاه و خشک کردن قروح سر و نفوخ ادوار
حلق جهة انتهای خناق نافع و اشامیدن او کشنده است **دینساقوس** بونانی بمعنی دائم العطش و انهم
قسمی از خار است سافس دراز و خار دار و بر کش مجعد ساق و شبیه به برگ کاهو و برهم بندی از ساق و عقد
در انخار دار بر غب و بیرون و درون بر کش بر آمده کبها مثل حباب خار دار و طرف برگ اصل بیاض و مرض
و عمیق و با باران در آن جمع میشود و سر شبیه کد از ساق رسته چون شبیه بر خار دار و بعد از
خشکی سفید میشود و چون بشکافند در چوب او کرمهای بین سفید شفاف میباشد و قوتش مدبر
با قیست در دوم گرم و خشک و مجفف و با قوت تریاقیه و حالی و اشامیدن تقیع و حلول او در آب سه روز
متوالی جهة سیر و تحلیل خلط غلیظ و تفتیح و رفع لرز و بخته او مقوی قصبه ریه و جگر و مدر بول و رفع
گرم معده و محلل خناق و ضماد او جهة تا لیل و فروج شهد به سر و ضماد بخته او جهة بخش کردن عضو کاه
الدر بیدن در سوختن نکند و طلای و مطبوخ بیخ او با شراب جهة شفاق مقعد و نواصیر و تضمید برا و
کدبای ثمر است بدان بخش بر موضع گویند اقوی و غیر ان جهة رفع سمیت نافع و چون در پارچه بسته در
شیر جوش کنند و از ان قدری در شیر دیگر بریزند باعث انجماد ان میگردد و چون کرمهای جو و ثمر او در پوست
حیوانی بسته بر گردن و بازو بیندند جهة رفع تب ربع مؤثر دانسته اند و مضر کرده و مصلحش صمغ و ترشی
تا سم است **دیاریوذیا** اسم فارسی است و هر کب موش عملی نیز گویند و ان زنجی و اهل و زنجار و سرب
است که مجموع را سائیده در دو دیال مضاعف تصعید کنند از جمله سمومات قویه و قتال است و جهة ترشی
گوشت معفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و اکله و تخفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات
و باعث جهة قلع اثار جلد و دانه بواسیر مؤثر است **دیامرون** اسم یونانی شربت توت است **دیسیم** جماجم است **دیا**
سقولیطون جوارش کمونی است یونانی **دیاقودا** اسم یونانی سرب نخشماش است **دینار** اسم سریانی تخم کشوث است

دینار رومیه

دینار رومیه اسم فارسی قسمی از خراة بری است **دیک** اسم عربی جزر بری است در دیباج مذکور شد **دیوافرنطس** اسم
یونانی اصل اللوز است **دیفرجانس** دیفرجانس و جس است **دیوسیریلیوس** است **دیوانجیوتین** بری است **دیواسب** جند
قوفای بری است **دیوخار** اسم فارسی عرج است **دیوجه** اسم فارسی علت است **حرف الذال ذافنی** اسم یونانی
غار است **ذاماسکینا** اسم رومی اجاص است **ذانی الاسکندرانی** کیاسی است بر کش و برگ بید درخت غار و جبلی شبیه به
برگ مورد و از ان بزرگتر و سفید و طول اشاخها بقدر شبری و از ساق و ما بین برگ غری رسته بقدر بحوری
و سبز و مدور و بیخش خوشبو و شبیه بعود و نداطم در دوم گرم و خشک و مدر و مخرج جنین و جهة تقطیر و حبس
البول و حبس نافع و قدر شربتش از بیخ و ثمر تا دو مثقال است **ذافنی و بلاس** یونانی بمعنی شبیه الغار و قسمی از
مازریون عریض الورق است و مزبور مازریون در شام بقلب مانند سافس بقدر ذرعی و شاخهای او بسیار و
با ریشه دار نصف اعلی مورب و بدو پوست شاخها قوی و لزج و کلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن سیاه و آن
او کجکتر از جلنار و در اخر سیم گرم و خشک و حار و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظ و مقی و مدر حیض
و محلل و مفتح و جالی الطحال نافع اثار و استعمال او شربا جایز نیست و قدر شربتش از بر تا سه قیراط و از ثمر تا
پنج عدد و مقطع و محرق خلط و مصلحش اسارون و کثیرا و بدلش دو وزن او مازریون است **ذیل** بفتح
سند پشه هندی است و گویند استخوان او است نهایت سیاه و بعضی اجزای او مایل بزردی و براق و صلب
در دوم سرد و خشک و حالی و بنابت قابض و شربت محکول او مسقط بواسیر و باعث جهة انجام فرجه قصبه ریه
و نفث الدم و تب ربع و ضماد او جهة اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط بواسیر و طلای سوخته
او با سفیدی تخم مرغ جهة شقاق کوب و مشق جهة کدا از ولادت بهم رسد و شقاق مقعد و خروج ان نافع
و زرجا و مانع سیلان رحم و اشقاط جنین و جهة تسهیل ولادت مفید و مضر کرده و مصلحش سیب
قدر شربتش تا دوم و بدلش استخوان نخل و سنا او بالخاصیه جهة رفع نخالین موی و قول قائل بر تحقیق
موی مؤثر است و چون اورا با جوب داری که ادم را از کلو کشیده باشند و قدری خال قرص مفتول بجوز
کنند و رنج سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور در اصلاح منیا غضبین مؤثر است **ذباب** بفارسی مگس
و تکون او از فضلات و اول کرم سفید بدست و کمتر از یکهفته بوجود میاید و از کافور و زیبق و روغن
زیتون بیکبرد و کوبند چون صورت قسمی از کرمش و زیبق ساخته در محلی یکذارند او منع مگس میماید

نوردن کرمی مگس کم از نوع
وضع رفیق نشده بمیزد بر بدست

در اول کرم و تو در بهر بر او سیاه و بعد از آن سرخ و است و در داخل الزبیه بیست مجرب جاذب و ضماد او حال
او رام و رافع گوشت زیاده جراحات و مانع انتشار موی و داء الثعلب و کلف و قوبا و چون سرد را اندازه بر موضع
گزیده زنبور بالذر رافع الم آن جاذب سم است و نگذارد ضماد او چه داء الثعلب مجرب است و چه مجلی ظلمه
چشم و رفع گوشت زیاد بلک و شعیر و ان آرد و ره و نفوح سوخته او در چرای جراحت رفع احتباس بول
موثر و اشامیدن او را با شراب چه سر لاد رجه مجرب دانند و محمد بن احمد گوید که خوردن پشم و ضماد او را
هنود چه تقویه باصر و منع جمیع آفات چشم مجرب دیده اند و سرکه مکس را چون با آب عسل بنوشند چه
ازاله مغص و قولنج و ضماد و مجرب یافته اند چون جنه و زنجیر بند در آفتاب بنشیند و مجلی و مرهم بوست انار خشته
را ایلم میکرد و دو بهر از اطراف بلال السوس و عنب او که مکرر مکس را در دغن کنجد کرده در آفتاب گذاشته صاف
نموده باشند چه دو یا بند و موی مجرب است در ایلج بجاء مهمله جوانیست بقدر زنبور و بهر و بدبو و با
نباتات تازه مبتلا شده تر کی الاکلنل و بدلی دارد سر نامند و بلغاء اصفهان فتیل ابن است و زهر
او موجود در کندم زار است که مایل بسیاهی و بهر خی با خطوط زرد باشد و سبز و سرخ و زرد منقط
بسیاهی و سایر اقسام مجرب مستعمل اند در آخر سیم گرم و خشک و بسیار تند و مفرح جلد و از سموم قتاله
و مقطع و منفخ و مفتت حصاة و مدر بول و چشم و رافع سبز و مجرد او شربا مستعمل است و خوردن
مجرد او با مرق گوشت گاو و بدستور با برد غن زیتون چه رفع خوف سل دیوانه کرده و مشاند بنات و خرابات
است و قطعهای خورد مجرد ابول اشتار بدل رفع میشود و عوام را اعتقاد آنکه سگهای کوچک بیت
سل دیوانه متکون شده و این دوا اخراج آن میکند در اخراج سل کرده و مشاند بنات و خرابات
و بجای احراق هر گاه بپارچه پیچیده بخار سر جوشان بدارند باعث تلطیف او میشود و استعمال
جایز است و ضماد او چه داء الثعلب و بر عنا خن و با قیروطی چه قلع ناخن فاسد و روباند بر ناخن
صحیح و با سرکه چه مجرب در تقشیر الدهو و برص و قوبا و کزیدن عقرب و نالمل و رفع قمل و بقایای بیماری
و غش و انکحال او چه ناخنه و در دغن زیتون که در او جوشانیده باشند چه روباند بر موی ابرو و داء
الثعلب و کلفی سامه و در دکوش نافع و قدر شربتش یکدرم از سوخته آن و زیاده کشنده است و بدبو
مشانه و مغص و بول الدم و غشی و تب بسیار تند و اختلاف عقل و خون قسم سیاه منقط بسرخی و در دغن

کنجد

خوردن سرکه بر کسی که تب موجود
وضع نفع شود که تب کند بدرایت

کنجد شش ماه در آفتاب گذارند و هین او چه منع ابتداء کلی و قلع مزمن آن مجرب است و روح بشنید
را واحد زرایح است و قسمی عنب الثعلب مجرب است و قوبنه او رفع تا نوی چه قوتهای بسیار تا نوی است زرقة
جاورس هندی است خان داشته است شیرین و سفید و نباتش مثل کیاه و سرد و خشک و قوی الغذا و غلیظ
تولد دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خنده رس و مصلحش روغنها و شیرینها زرقة مکه
خنده رس است زرنب طبع موج است زرباس ثافسیا است زرقیجه ثانی مرکبی مجهول است زرقة الطیر خرفطانا
الذال مع الفاء ذفری اسم عربی سلاب تری است و هر چه کریه الرائحه باشد بدستور زفر نامند الذال مع القاف
ذقل فطر اسالیون است الذال مع الکاف ذکر مجرب ثانی در اوند طویل است الذال مع النون ذنب الجرذ ایخ نباتی
باصلابه نوعی از نجم النبی دانسته اند منبت او کنارها و شاخهای او دیبار و موی و مایل بسرخی و با
خشونه و بوکن و کره با اسم متصل و بوبرک و با برک شبیه بیرک اخر و از کرمها رسته و در اطراف
شبیه بدم اسب و اشجار جاوه و هشت میکرد و دو بیکل و قرد بعضی گویند کلش و ابن سفیدی و کوتر
و قوتش در تها باقی بماند و او دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض و لذع و قاطع نزف الدم و نقی الدم
و چه قرحه امعا و جراحت مثانه و سرفه و عسر نفس آن و اقسام اسهال حار و استسقا و در بیمار
جگر و امراض سینه و کثرت شرب او چه اخلاط و التیام رود و مقطوع موثر و ضماد او چه التیام
جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قبله امعا و در هم مفعد و ادرام حاره اعضا و سعوط او چه رفع
رهاق نافع و قدر شربتش یکدرم و مولد سودا و مصلحش شکر و روغن بادام است و بدلش افسنتین ذنب السبع
کیاهی است سافش بقدر و درج و اسفل این مثلث و اعالی مستدیر و با خارهای نرم متباعد و بر کش
شبیه بیرک کاوزبان و مزغب و ازان کوچکتر و مایل بسفیدی و اطرافش خار دار و در سرهای او چیزی
مستدیر و مزغب و بفش مدور و جسمی در وسط او رسته مانند موی و تخم در دوم خشک در اول گرم
و قوتش اسهال باقی با بهلوبه از خبه و قوت قابضه و چه رفع او ادرام بعد از و چه التیام جراحات و
تسکین درد معاصل و بیخ او چه مستحکم نمودن استخوان شکسته شده او ضماد او نافع و طلای عصاره او
چه اشتهاء اجفان و هندو و مصدع و مصلحش کتیرا و بدلش عنب الثعلب و قدر شربتش یکمثقال ذنب العقرب
نزد جالینوس صابر بوما است و بعضی گویند ثمر کیاهی است شبیه بدنبال عقرب و زهر بدن و نباتات او

کبر در دین و در بلاد سرد سیر بسیار شده در دوم گرم و خشک و چه سم عقرب و سایر سموم بارده نافع است
ذنب القط باصطلاح شام کیاهی است بدل شبیه بدم بلوط و کلش زرد و بیخش شبیه بفلغم و ظاهر او شاخ
و باطن او بنات خون و ضماد او با سرکه چه کزیدن نسنین بحری نافع است ذنب الخروف کیاهی است بیخش باریک
و شاخهای او سفید و مجوف و بر کش مثاعد و شبیه به برگ راس و کلش زرد و شبیه بگل بهار و بزری
تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی و با اندک ترشی و چه در اخر دوم گرم و در سیم خشک و عصاره او
و بدستور ساشیده بر کنج چه باصره چشم بعد از و چه کزیدن سگ دیوانه قبل از آنکه از آب خود کند
بسیار موثر و مسکن و مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سبز و مضر کرده و مصلحش شاذنه
شربتش تا یکدرم و بدلش ربع او بحر هر یک ذنب الحردون ذنب الحزوف است ذنب الفاره لسان الحمل است
از چه شبیه بدرن خوشه او و نباتش موش ذنب الفرس بلغه شام ذنب الخیل است ذنب اللبوة ذنب السبع است
الذال مع الواو ذوثلث حبات زعرور است ذوالف دقاق ریافل است ذوماثه شوکر ذوماثه
قرصعنا است ذوخمسه او را و ذوخمسه اقسام ذوخمسه اغصان ذوخمسه انجیر بنطافلون است ذوخمسه
اصابع الثلوث است ذوثلث درقان مشامل حنذقوقا و کیاه حبة الثعلب و صعصعه و طرنجبین است ذوثلث
شوکات شکاعی است ذوثلث الوان ذوثلث او را و طرنجبین است الذال مع الهاء ذهب بفارسی
زر و طلا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی دل و حرارت در طوبه غریزیه و مفرح و چه خفقان و وسواس
و جذام و جنون و انواع بواسیر و امراض سوداوی و صفراوی و بر قان و سپرز و ضعف کرده و سنگ
مثانه در رفع هموم و محلول اخلاط او کبا مرد ارید بدر آب برنج حل کرده باشند چه جذام مجرب بدستور چه
زحیر و اسهال موی و محلول ادیان و شاد در فقط چه اخراج سم مجرب و طلای او محلل ادرام و چه داء الثعلب
و داء الحیه و بر موا کتحال او چه غلظ اجفان و پاشیدن غشا و کز و انباتش او در ثقبه در برج رفع
او مجرب و میل سرمه که از آن بسازند چه تقویه بصر و منع رمد در چشم و در ادرار چه کاه و سنوا و
چه درد دندان و استحلاب او در دهان چه رفع بدبوی آن و انکشتری او چه داخس و ادرام صبیان و مفاصل
موثر و تعلیق خالص او را چه رفع فزع اطفال مجرب دانسته اند و لیثا و سن ابن خاصیت و بالخصوص و اخبری
نقد خود کی که نهایت صلابت میباشد و طلای صدفی تکرار میکرده دانسته است و او را با طلا و

دیدن او

دیدن او مور رشد رفع هموم و باعث سرور و تقویه دل است و چون کوشش را با سوزن طلا سوراخ کنند رفع وقت
التیام پذیر نگردد و کوبنده مضر مثانه و مصلحش عسل و مثل است و اکثر را اعتقاد آنکه اضلاع زری در دست
و چون طلا بنهی سحق نماید کدا از جسد و جیزی داخل نباشد خصوصا او و به سمیه در ان دفن نمودن و ادرار
طوال و رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت و در هیا مرجیزی عدیل او نیست طریق حل او بعض دستور
مذکور است و قدر شربتش از یکقیراط و نیم است تا یکدانک و بدلش یاقوت محلول و چون از طلا بشکل هلیله ساخته
در خرابی بیماری صاحب وحشی مزمن و ضعفاء و خیالات سوداوی و در دهان کاه دارند رفع جمیع اعراض
مذکور میشود ذهب بفارسی کرا و ترکی قوه زنا مند حیوانی است مدور و در اخر شی سم کرم و خشک و محلل
چه امراض حکر و یابس نافع و با آب و شراب رافع استسقاء و تبهای بارده و با سکنجبین چه سرفه و با آب کرفس
سبز نافع و غافث مقوی افعال الات و قدر شربتش کدانک و سر کبر او بسیار کرم و محلل قوی و بهر بواسیر و بسیار
سفید بسته که با خشونه باشد و اشامیدن او با یکمثقال با آب کرم و با شراب چه بدستور با فلفل و نمک
چه حمی نافع و بلغمی و نبات چه سفید و مجرد او باعث جمعیت موش در او و موضع و بول و خون او و طلع حرانی نان است
شربا و حمولا و بدستور خمیده و سمی ان او در دو قاطع شهوت ابتدا است و از سطوح و مورد که یکمثقال
خشک او با آب قرنه تیز اخراج چه در بهلوی و سینه و با صعتر چه در نهیکاه بسیار نافع است و زهر مار و تبهای
دانکی با عسل چه تب ربع و قولنج و استسقاء و بدن مخدر او با مطبوخ چه تقویه باه و نظیر و بدستور طلای
ان در ان باب موثر است و رافع تشنج و کزاز و جراحت عصب و سعوط او چه نزلات عظیمه و آب چه نزلات
رافع خرچشم در بیمان ساعت است و با فلیلی مشد چه صرع و اکتحال او با عسل چه تبرید کیشم و نزول آب و
ضماد شیا و بر بهن چه بهق و برص و با او و به مناسب چه تقشیر جلد و داء الثعلب و در مفاصل و قلاع
دانک از نشش خشک کرده او با شیر ناز چه تب ربع و امراض شش بغایت مفید و به او چه داء الثعلب
داء الحیه و در هم مرض و بکتیر اطراز دماغ او با شیر مانع صرع و مجرد موی او کر بخش هوام و ضماد او استخوان
ساق مجرد او کر باد کرش سوخته باشد چه بواسیر و طلای موی محلول او بنوشانند محلل او رام و
او غش و مبالغه او در چراکاه باعث نفرت کرک از ان مکان و بوشیدن پوست کوسفندی که کرک کوفته
باشد مورث خارش بدن و تغلیظ هر دو چشم او مانع صرع و از ذبح هوام و سباع و در ران و چون در پوست

پیچیده نگاه دارند چه غلیظ بر خصم و محبوبی در نظر خلق مؤثر و تعلیق کنند ابریز از او چه تر در دهن نهند و
و خشت حرکات مفید و چون سرا در خواب گاه کوسفندان دفن کنند کوسفندان از خوف هلاک شوند
در هر موضعی که از تفرج گریزی نداشته باشد و چون در برج کنبر کذا مار و سایر موذی داخل نکردند
و چون سرا در هر سیلاب دفن کنند دیگر سیلاب آن را جاری نکرد و مجرب دانسته اند چون صداق
زنا از او بوست کوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد هر که مابین زوج زن الفت باشد چون دندان
او را در آن پوست بپیچند در منزل دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و گویند چون زهره او را طلوع کرده
بجامعت نشانند و دیگری قاذورهای آن زن نکرد و گویند تا گرگ دیوانه نشود داری نمیخورد **حرف الراء**
راس بیخ نباتیست خشبی رنگش مابین یاقوتی و سبزی و سافش شعبه دار بر کنگر عریض و دراز و قسمی را شبیه
به برگ عدس در هیئت و لینوه و از ساق او روئیده و بر روی یکدیگر و کلش مایل بکبودی و دانه اش مانند
قرطم و با اندک حموضت و طعمش با تندی و خوشبو و گویند بخش زرد و بسطری انگشت خنصر و پوست او سیاه
رقیق و سطبری بالای او بیشتر از اسفل و مستعمل بیخ او است و بعضی گویند که او بیخ سوسن کوهی است
در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلی و جالی و مقوی معده و دراز مثانه و مزاج و مفتح سدد جگر و سپرز
و قوت تا دو سال باقی است و با فوت تریاق و چه قطع اخلاط غلیظ بسته و شش و تقطیر بول و طوبی
و مالیخولیای مراقی و درد مفاصل که تقویت باه و فم و معده و هاضمه و رفع اختلاج و تحلیل ریح و
طبع او چه احتباس بول و حیض و قوت خشن و حزن که بمشارکت معده باشد و مطبوخ او با شراب چه
زهر هوام و سموم بارده و نطول او چه شقیقه و امراض سر که از بلغم باشد و تحلیل اورام و قطور
او چه دوری و طنین و عجز او چه کستوره حیض و صداع و کشنده و عضل نافع و مفرح و مقوی و مصبع
و اکثار شهوت خورد و قاطع ماه و تعلیق سر که و بر بوی جامه مفید و خمیر بنفشه و قلعه شهر تیشه و درم و
بدلش نوزده ابریسا و گویند قسط شیرین است و مراد که از آن تو بید هند مرو و است و مراد ملکه
و با عنقا و جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است چون نکشانند روز اسن خشک و احوشانیده
از آب بیرون آورده بکشانند و در ابر مرد گذاشته بعد از آن در ملاکه قسمی از خرما است پست و دو
خیسانیده هر روز دو مثقال تناول نمایند چه تقویت معده و فساد هضم و در انکعتش اشتهاء

عدیل

عدیل است و از دانه راس که عدوی بلغم نمایند چه هر سرعت انزال مجرب دانسته اند و بخور او چه تقویت مذاق
و اندام خرم او و طلای او چه تنکوفی رخسار و باعسل چه دفع آثار مؤثر است شیخ الرئیس فرموده که
قسمی از راس که بر کشش شبیه بعدس است و زهر زنان و کوچک مقدار و کیاه او بر بوی و شاخهای او بسط و بر روی
زمین و منبت آن کنار دریاها و زمین غنا است خصوص در او در کوندی هوام را در ساعت تسکین میدهد **راوند**
بفارسی ریوند نامند و آن بیخ رهبا است و بهترین آن چینی است که سرخ مایل بزردی ثقیل الوزن باشد و
بعد از آن قسم ترکی و غفارقی زنگ کدوی و بعد از آن خراسانی و زبون ترین او رنجی سیاه و او صدا بی در و بوید
و دواخشبی کثیف میباشد و بیخ رهبا است که قریب بظاهر زمین است بار بلد سیاه و بغیر مشابه بر بوی است و چون
بقدر دو سه درع خفر نمایند و بوی ظاهر میشود و مرکب القوی در اول دوم گرم و خشک و مسهل بعض اخلاط
غلیظ و رقیق و خام و با قوت قابضه و مقوی قوت جاذبه جگر و با دهر سموم بارده و مجفف و محلل ملطفه و جالی
و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح معده و سدد جگر و سپرز و امعا و مبرد بالعرض و بیشتر در علل
و چه تنقیه امعا و تحلیل ریح از او انواع استسقا و نخه و مغص و درد پهلو احشا و یرقان سدی و مرض
اسهالی که از سدد ماساریقا باشد و با کل سرخ و قوابض چه اسهال دموی و بالخاصیه رافع تهاوت
غریبه و چه درد کرده و مثانه و جرب و خفقان و قرحه امعا و نواصیر و بواسیر و قبض ریح نافع و با جاوشیر و
مطبوخ زبیب و بسفایج چه قولنج ثقلی و بلغمی و با پرسیاوشان چه سنگ مثانه و با آب لسان الحمل چه قطع
نزول الدم و با هلیله کابلی و غار بقوت و صبر چه تنقیه دماغ و انواع صداع بارده و صفراوی و شقیقه و
فالج و دوار و کذا زمهریر و تولات و با شراب بهی چه تفتیح عضل و عصب و سستی آن و با طبیخ اسارون
و قنطوریون چه عرق النسا و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد آن و با زرشک و صندل چه درد حار در
اعضای باطنی و مقوی او با انیسون چه فواق و لوع و تورم و تمدد تهی کاه و فتق و در هر داشتن آب
او را و بدن چه تفتیت الدم و سده و درم سپرز و بهر و بهر و طلای او چه ضربه و سقطه و ضماد شن با سرکه چه
کلف و قوبا و اثار ضربه و با العابها چه درم حار مرض و با فوایض چه استحکام استخوان مخلوع و طلای او
با بن الکنفی چه رفع خوف قلبی نافع و مضر سفلی و مصلحش صمغ کوید و مضر مزاج اطفال ضعیف است و شربتش
دو درهم و بدلش در امراض معده و جگر بکوزن و نیم او کل سرخ و خمیران سنبل الهند و عصاره ماء کراث بر بوی

و فلفل یا روغن بادام طبخ داده ضماد نمایند در ساعت دانه اسر را ساقط کند با الوشید و تدارک آن بسفیدی تخم
مرغ رسیده و بخوردن شیر تازه باید نمود و گویند طلای راتیانج مفرد در ابدان نرم باعث ورم و درد میشود
و بخور او که بپارچه آلوده در آفتاب خشک کرده باشد چه زکام بارد و تب ربع سریع الاثر است و قسم مطبوخ
او در اصلاح شعر زهره و مؤثر است **راهلی** از ادویه مرکبه است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره ریع بلغمی ساخته
و در این زمان از مازو و وشاجه مرتب میسازند بهتر او آنست که یکجزو مازو و نیم جزو پوست انار
را سائیده در آب دو سه روز بخوشانند و بر هم زنند تا مثل خمیر شود و ربع جزو راج و مثل آن صمغ بحلوای
جزو و نیم روشاد یا عسل اضافه نموده قرص سازند و اگر بوزن پوست انار ریع بسیار زاد اضافه کنند
عدیل است در دو درم سرد و خشک و قابض مجفف و ملطف و مقوی معده و امعا و مسکن ارتعاد و مانع نزول
مواد باعضا و چه اسهال کبد و مقوی نزول الدم و زیر و مرهم و بسیار ضعف جگر و تخفیف قرح شرجی و
ضماد آن نافع و طلای او مقوی جلد مستخرجه و رافع درد چهار و نقرس و درم مقعد بر وزان و جالینوس عرق
رافع عفونه و بخار ناشی و با حسد اشمود موی و قاتل قمل و مسکن او مقوی ریش و قاطع خون او و قلع ثوبش
تا دو مثقال و بدلش سدر و مضر مثانه و مصلحش عسل است **رازی** در قدیم سوسن از دارا مینداند که ترش
باشد و متاخرین اشتباه بسوسن سفید نموده اند **راج** نام چهل است **راتاج** و **راتیج** راتاج است **راتی**
نوعی از سمسار است و بلغت هندی اسم خردل است **راک** بلغت هندی اسم رهاد است **راتوبه** یونانی اسم آن دانه
راتا یونانی رهاد حلو است **راتاج رومی** و شامی انیسون است **راذ** حلتیت است **راح** حمر است **راخلاد**
نوعی از عرطنیثا است **راطیوس** یونانی اسم مخروط علکها است **راس الشیخ** بلغت اندلس افسوس است **راس الهند**
بلغت اسکندریه فسی از خلاصه است **رال** فنقعون است **راج هندی** بهندی پرسیاوشان است **راج کبری** اسم
هندی عصی الراعی است **راج کبرا** هندی از آن الغنز است **راسو** اسم فارسی ابن عرس است **راسن رومی**
سوخته و سنجیج است **راطیوس** عبارت از آب میوها و نباتات است که نضج بعوام آورده باشد و در هر چه
در تحت الخیر مذکور است **رانو** عجمی اسم افسنتین است و گویند نوعی از بخاسف و قیصوم است و در هم
او را چه تر رفع زهر هوام مجرب دانسته اند **رتاج** صمغ قتیج است و در دیلم دوشاب ترش نامند **رتاج الحرم**
صمغ کمکام است **ربان** ارهبان است **ربوت** عجب الثعلب است **ربیثا** نوعی از ماهی کوچک است در افعال آن تیز

جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد و در مرض یکسال قوی تر از او دست و مرهم بر بوند که در دستور ات مذکور است
بهتر از عصاره او است **رازیانج** بفارسی بادیان گویند هشتاد او در اول سم گرم و در آخر او اخشک و خشک
گرم تر از بزر او و بخش قوی تر از سایر اجزا و مجموع او مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سدد جگر و سپرز و
کرده و مثانه و سینه و مقوی معده و با مر و محلل ریاح و اخلاط غلیظ و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با
قوت قابضه و چه خفقان و غشی و با کل کاوزبان مجرب و با پرسیاوشان و انجیر چه سدد جگر و بهر و عرق نسا و با اروه
مناسب و به تنهائی چه ریاح غلیظ و قولنج و درد پهلو و تهیکاه و مرض طحال و اسهال مزمن و غثیان و مرض بلغم
حامض و بدهضمی و قوت ادویه و ایصال آن باطراف بدن و با سکنجبین چه تبهای کهنه نافع و مضر مرض دین
و مصلحش صندل و سکنجبین چه جرب عصاره او و با زهر غلیواج در پشت کرده هر چه زهر افتاب بیاویزند لکها
او مانع نزول آب و رافع صعفه با مر و انتشار و چه زهر سال در اول او تا آفتاب بحمل تا وقت تحویل حوت
هر روز یکدرم تخم را زیانه را با مثل آن شکر تناول نمایند در آن سال اصلا مرض بادی عارض نگردد و
ذرور سوخته او مانع انتشار قروح و طلای بیخ او با عسل چه تکزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ او
افعال مثل اصل عصاره او است و منفعت عصاره و مقوی با مر است و قدر شربتش از تخم او یکمثقال و از بیخ او در
مطبوخات دو مثقال و بدلش تخم کرفس است و زیانه بری را شاخهای بیضه و شیر بر بیاض تخم و بیخ
و بسیار خوشبو و در آخر سم گرم و در دوم خشک و چه تقطیر بول و تنقیه رحم و چه اول قروح و اسهال مزمن
و رفع احتباس حیض نافع است **راتیاج** صمغ جنوبی است که بنفسه مثل صمغ بخور کرده و با آتش طبیخ با قیه
منعقد شود و تا ثانی را یونانی فلنوبیا نامند و سیال مجفف او و رفت طبیعت است در آخر سم گرم و خشک و قوم
آتش بده گرم تر از قسم اول است بدین نیم مثقال او را در دو تخم مرغ که نیم پخته باشد و بدستور با آب طبیخ سرکه
کنند و هر روز دو جرعه است و طوبه شش و مضغ او چه مرهم طوبی و چه بصور و نافع و ضماد او چه
التیام جراحات و ازاله حکه و جرب و خشونات جلد و با کلنار چه فتور کها نواصیر و با تخم کتان با السویه
چه ورم قالیل و بواسیر و چه شقاق و کجی ناشی و تر و کشیدن او و مانند آن کرد او اول کرد و در دوم
دو مرتبه و در سیم سه بار چه سر و در بهر و چه شش عجیب العمل است و بعضی گفته چون از بیخ و به نوشته
بخور کنند اثرش قوی تر میشود و مولف تذکره گوید چون راتیاج را با نصف او بیخ الغار و نصف دردن

ارمامی بریان دانسته اند بریش علیل است بیلا بفارسی کوبرا نامند از حیوانات است بدین کبیر
و دست و پای او کوتاه و از اقسام میباشد و از سموم قتاله بارده است و گزیدن خوردن عدوی از آن
قاتل است و ضماد کبیدا در موضع گزیده باشد و مرهم سم میکند و الطمر بقیل بستن زدن او را بر بازو و ساق
تب دوری چه نرم نیز مجربه دانسته اند و گویند ملسع او چون در نظر و طلا نظر کند نیز از تب او میشود بقر
بلغم بر بنیانست سفید و سیاه و میانست و سیاه او را شاخها زیاده بر نرعی و بر اصل و ساقه و میانه دو نیمان
بر چوبها میتوان بست و کلش زرد و ثمرش مثل لوبیا و دانه او مثل عدس و قسم سفید او را ثمر و گل شاخ ماند
قسم سیاه و رنگ شاخهای او سفید است و بسیم گرم و خشک و جذب و محلل و با قوت قابضه و تندی در
دم و ثمرش مقوی قوی و حقنه و بصاره او و مسهل خون و چه نرعی النسا نافع و ضماد شرح جهت نمش و گزیدن
سگ دیوانه اشامیدن او و بدستور چه سگ دیوانه و اخراج جنین میت نافع و قاتل جنین زنده و قوه
قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن هفت عدد دانه او کرنا سه روز متعاقب بنوشند بسبب اسهال منع بروز دمل
میکند و مضر معده و مصلحش کبکبین و قدر شربتش یکمثقال است بردی اسم نبطی نیز و هندی باست برقی
اسم هندی حی العالم است بنک متکلم اشیع است بقرت اسم خازنی کبار است الرابع الجیم رجل الطیر و رجل الزرد و
رجل العقعق و رجل العقاب کیاه اطیر بلا است رجل الحمامه ابو خلسا است رجل الدجاج انجوان است رجل
الراعی جزر نیو سیا است رجل الحمار زرنب است رجل الغرنج و رجل العلوس قاتلی است رجله بقله الحمقا است رجل
الزاغ رجل الغراب است رجیع فضله حیوانات است رجل الذباب کوبندیات الطیر بلال است و اکثر تصریح
نموده اند که عنبر او است و در نواحی بیت المقدس بسیار است کیاهش بقدر شبری و برگش بسیار سبز مایل به
سیاهی و مشقوق شبیه برشاد بستانی و وسطا و منشور ماند چنگال غراب و شعبه او متفرق و باشد
و اندک قبض و شیرینی ماند طعم زرد او و بخش بسیار غایه در زمین و مستدیر و ظاهر شرش زرد و سائیده
او مثل سوسن بخار و بریان برنگ قاز یا نحو به پهلوی کلاغ بابی نامند در او اکرم و در روم خشک و مفتح
سدد کرم و مفتت حصاة و مسکن ریاح و محلل چه قولنج و مغص و در رکه دست بغایت مقوی و چه مسهل
او در ربع اسهال زمین بمدبل و طلای عصاره او کرباتش بهوام او در دبا باشند چه در مفاصل بارد
و با نیم و زخش لقاح چه مفاصل حار مفید و بدستور روغنی که در رجوب شاید باشد و بیرون او دارد

دمعه در

و مضر مجرور و مصلحش کاسنی و امثال این و شربتش تا دو مثقال است رجم حمرا است رجم مجای مجاری عرق
مرغ دار حوار اسوان قسمی از کوکش و نیز است و سفید مایل بزرد و باطنهای سیاه و حشیش بسیار زرد
و مسکن اوجاع و بنا بار و بغایت خایف میباشد در دوم کرم و در اول خشک و تخم او بهترین اجزای آن
و گفته اند که اگر هفت عدد بهنند او را بطریق حامی صاحب جذام در اوایل خمسه بخورد و به نگرد از آن بتر از دو
دیگر ما بوس باید بود و طریق آنست که بعد از تنقیه یکبار بهنند او را تمام تناول نمایند تا شش ساعت
اصلا چیزی نخورند و بعد از آن مرتجر بیاشامند و بعد از یکفرسخ تکرار عمل کنند و زرد و پوست تخم
او قاطع نزف الدم و باعث التیام جراحات و بابر کچه قوبا و خوارنافع و سرکین او با سرکه چه نرم و بوس
بسویل و حمل او در دوا و را اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای او چه گزیدن عقرب و مار
و زنبور و قطر او با روغن زیتون چه کرانی سمع و رفع کری و بخور کوشت قلیدا و با خوردن او هفت دانه
چه کشودن کسی که از زبان بسته باشد و مؤثر دانسته اند و قطر و سعوط زهره او با روغن نیشه در
کوش مخالف چه درد شقیقه و در طرف موافق و با روغن زیتون چه رایحه کری و اکحال او با آب برچه رفع
بیاض چشم نافع و بخور برا و چه گریزانیدن هوام بردار نافع و بدون حکو مشوی و با سائیدن حمام او در
زهری سه دفعه و بفعه یکدانه با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی چه رفع جنون مجرب دانسته اند و اشامیدن
پوست اندرون سنگدان او و کشک کرده سائیده باشند و با شراب چه رفع جمیع سموم و دور کردن
سرا و مور و جنون و دلالهت است و تعلیق سر او و بخور موی انسان باعث تسهیل ولادت و طلای سر او
با روغنها و در سرنافع و از سطوالدس منقولست که چون رخه احفه کرده با چهار قسطه روغن زیتون بر شاه
نامهتر اشود تدهین آن چه رفع جذام مجرب است الرابع الجیم لغه سرباز بفارسی قرنیه و از غرض و مصل است و از
مائیه پنیر که بطبخ غلیظ کرده و بچکانند حاصل بیشود در اول اکرم و در آخر اول خشک و کثیر الغذا و مقوی شرب
و مسدد و بطی الهضم و ثقیل است و مصل میباشد و روغن است که بعد از کشتن مغز از جدا کرده و از خوردن بسیار
منعقد و سیاه کرده و به ترکی قراقروت نامند و انشاء الله تعالی در هم مذکور میشود رخ اسم فارسی خنزاست رخام الطیر
طین بیضه مرغ است رخیبه از نباتی است رخا حجر الرخام است الرابع السین رساطون شرابیست که از دو عسل و آب و جاز
ترتیب هند که بزود قوی تر از شراب رساطون و در اخر مذکور باره نافع است رسالجن اسم هندی حشیش است

رسن اسم هندی بیل است رسیت اسم هندی عنبر السودان است رصاص سنگی سفید غیر جنس در روم سرد و تر
القوت در طاس و چه جلای امراض و دمعه نافع است رضیه قطایف اسم نباتی الطرفه است رشاد معروف حنا است
الرابع الصاد رشیه انتاج است الرابع الصاد رصاص شامل قلعی و سرب است و از بطلیوس و مواد قلعی است و رصاص ابیض نامند و
بفارسی ارزیز نیز گویند و نکوی او از زیبق غالب و کبریت قابل و بدی الجرم و زبون ترین فلزات است در سیم سرد
و مجفف با جوهر و طبع حامد از بزودت و قابض و اشامیدن او کشنده است و طلای سائیده او با آب کشنیز
و آب کاسنی و آب بارتنگ و آب عنبر و حی العالم و عنب الثعلب و امثال آن در روغن گل سرخ چه نرهان و تفرج و درم
مقعد و جرب و بواسیر و جراحت چرم و دستان و قصبه و بیاد سرخ و ادرار حار و منع ریختن مواد اعضا
و باشراب چه درد عصب و ادرار مرکب نافع و دستن صفحه او بر کرم مسکن شهوت جماع و بر نعقد عصب و النوای ان
محلل او و با الخاصیت انکشتری او باعث لاغری در و طوق کردن او بر درخت بارور او موجب حفظ ثمر از آفت
است و چون بر و غن جرب کرده بکنارند با زنگ بر سازند و از آن روغن زنگ کرفته بر هر آهنی که بمالند هرگز
زنگ نگیرد و گویند دوغ با زیره تنقیه او میکند و بعد از تنقیه چون با قاطر اراج سحر عدی که تشمیع بدن
نمایند و یاد از آن نیست که مناسب او باشد لحق یاد آن کرده در تجربه است رصاص اسود بفارسی سرب نامند
و بعربی آنک در نکوی از رصاص ابیض دون تر و از سوخته او بارد و سرد حاصل میشود در دوم سرد
تر و با قوت قابضه و رادع و از تدهین در زمین غسال منفخ و بوا مده کرد و سائیده او با روغن گل و
عصارات نباتات در خواص مثل رصاص ابیض است و دستن او بر کرده هفت مثقال و نیم چه منع احتلام
و دستن صفحه او بر عنده و خنازیر و النوای مفاصل اراج و محلل ادمه او با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز
چه نرهان و تفرج و ادرام حار و قروح مفاصل نافع و چون سرب را بر کرد دست بمالند و سیاهی او را
که بر کرد بمالند با آب عنبر آن بر و مد و چه رد و سوزش چشم طلا کنند در رمال ساکن کنند و تجربه و تنج در هم
چون در زیر بالین کسی فرو کنند و او نداند انکشتری ها بر دیشان بندد هفت درهم و اهیون مغسول کرده
کوزه کذاشته و قتی که نسل در شرنا باشد در رمال خاری فرو کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و چون
سحاله او را بجدری بشوند که سیاهی او بر طرف شود چه قطع نزف الدم و التحام قروح خبیثه و دمل و کرم
بغایت انفع از آنها و مجفف بلیغ است و اشامیدن سرب کشنده است هرگاه سائیده باشند و فربه و

کلو لذا و با الخاصیت رافع درد معده مزمنه است و از زمرد او از مجربات است رطب خرمای تازه است و نسبت او
بخرما مثل نسبت میوه های تازه است بخشک اند و مداومت او با بادام بغایت مسقی و مجلا باه و مقوی کرده
و کرم است و سایر خواص و ثمره مذکور شد رطبه بفارسی اسپرغم باغی تازه است و بترکی او بنجه نامند و خشک او
بر دقت کنند در اخر اول کرم و نزله و سینه و سپرز و فتاح و ضماد مجفف او کرد روزی دو بار کشد چه رعشه مفید
و مداومت خوردن او با شوم مستمر بدن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده او با عسل محلل ورم بارد و با
سرکه محلل جان آن و تخم او قوی تر از سایر اجزا و قابض و مولد منی و شیر و مسقی و مدر حیض خصوصا چون در
و بعد از آن تناول نمایند چه تخشونت سینه و سرفه نافع و قوتش تا پنج سال باقی میباشد و قدر شربتش از دو
تا پنج درهم و در روغن تخم او و روغنی که از آن او در روغن زیتون و بید و هندی چه لقوه و رعشه شرابا و ضمادا نافع
و خشک او قابض و کلش مجفف تر از تخم او است رطوبة الصبح الرابع الصبح رطوبة الصبح است رعاد بلا اسم بابلی عرق الابل
رعی الحمام کیاهی است کلش زیاده بر شبری و برگش دندانه دار مایل بسفیدی و از ساق روید و سرش
مخروطی و بخش قدر شبری و رنگ مایل بزردی و تخش شبیه بکرسنه و کمونه و بیخ او کیاه است و مؤلف مذکور
کوید که برگش مایل بسیاهی و بیخ او در اصباغان استعمال مینمایند و نار قبص عبارت از او است با عطریه و
در مصر بسیار است و مساو الحمام نامند در دوم کرم و خشک و مجفف قوی و محلل و با برودت قابضه و
اشامیدن او مدر حیض و ضماد بر ادمه چه التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و
تازه چه اقسام دردهای رحم و با سرکه چه نرهان و با عسل چه التیام قروح عفن نافع و مضر کرده
و مصلحش کثیرا و شربتش تا دو درم و بدلش قوة الصبح است رعی الابل کیاهی است و مؤلف مذکور
و برگش شبیه بر اول درخت سفرجل و از آن با برگ و درشت تر و ساقش بر شعبه و بیخش شبیه بجزر شبت
و کلش سفید و زبر و تخش مثل شبت و وسطان شکافته و با اندک شیرینی و بخش وسطی مانند کنه
و در طول ده قدم رسانند سفید و شیرین و خام او را بدستور سایر فواکه تازه او مخدر در دوم خشک و در اول
کرم و کویند در سیم و خشک است و مفتح سده و محلل الخلط بارد و در ریاح و مقام سموم حیوانی و ضماد او با کرم
چه درم سرد و خایسه او چه دستکیر درد دندان و مرهم عسر النفس و مؤثر و تخش مدر کردیدن هوام و سلان
رحم و بواسیر نافع و مصدع مجرور و قصر احشا و مصلحش زنجبیل و قدر شربتش دو درهم است و بدلش

وخشیرات و کوبند چون شربت مسمر کرد و از بن گیاه خورد و خلاص میشود و باین جهت رعی الابل نامیده اند
رعی الحمار خاری است شبیه بالا در دنیات تند را همچه شبیه بر ایجه و بجش تند و نخش بیرنجی و سیاه
باغصه و چون حمار را نخورد در دی هر سال از خوردن بر گیاه خلاص یابد و بسیم کرم و خشک و نبات
مدر و جلا بد و جور و ریح او مورث جانفرط و بد بستن تخم او و ریح در هم او جهت سبز نسبد باد و جمیع
اجزاء او جهت اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و بر سام نافع و قدر شربتش تا یکدرم و مصلحش شیانی
و از شدت او را مسقط قوت است رعاد نوعی از ماهی است مجهول و کوتاه و پشت او پهن و مایل
بسیاهی و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد میلرزد و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود
در دوم کرم و خشک و بستن زنده او را بر سر جهت رفع مرغ و صداع مجرب است و عرق چون پوست او در
از آله در سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب و بسوختن او شهوت بیرون از اعاده مینماید و قاطع
بلغم در انف بر قان و سر زد و قاطع خون بواسیر و اعضا و بخته او جهت سل و مطبوخ او در درد و عرق زنسون که
مقرا شده باشد جهت مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهت تحریک باه مؤثر است و ابن بیطار گوید
که ماهی شبیه بر عاد ملاحظه کرده ام بغایت عقد و خوردن او کشنده است الراء مع الغین رغوة
کف ابیاض است و آنچه از جامدات بر سر آبها مثل صابون و غیره رغوة الزجاج القرا است رغیدا
ارانی است رغوة الحج زهرة الاسیون است رغوة الحمامین و رغوة البحر اسفنج است رغث جلنار
الراء مع الفاء رق سلحفات بحری است رفش سلحفات بحری نر است رقیب الشمس صیام بود و نوعی از
یتوع را شامل است رفع فارسی خرفطان است رقما اسم عربی حمار صغیر است و گویند رخم است
رفاقس لعیب بر بیست و گویند جفت آن بود است و بعضی اسم خصله الشدیدا دانسته اند رقون و رقان حنا
است رقعه عربی شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح اطبا
بجی است صلب در رنگ و سرد و خشک و دو مثقال او با زرده تخم مرغ بیرشت جهت سرفه و سقط و ریزه
شدن استخوان نافع است و باید سه روز متوالی تناول نمایند رقع مالی گویند درختی است بقدر درخت
گردکان و برگش مثل برگ درخت چنار و ثمرش شبیه بانجیر و بعد از انار و دانه ثمرش مانند دانه انجیر و با
شیرینی و ماکول است و مؤلف تذکره گوید که او را در هر انجیر فرنگی یا مند باشد زیاده بود و زرع

مجلس

مباشد و برگش بسیار سطبر و خشن و پهن و دایم سبز و چون برگ را در زمین مرکز کرد میروید و
ثمرش از بیرون بر آید و بقدر خیاری که جلد باشد و با شیرینی و شیرا و مثل شیر انجیر و از آنش
بطعم انجیر است و این صفات ظاهره یکرد و که انجیر بغدادی باشد و در لار و کرم سیرات در هاز ندران
موجود است در دوم کرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و صوت و شیرا و جهت قولنج و اثار و تخلیه
اورام بارده و سقوط بواسیر نافع و سایر اجزای او جهت دق و جیر کش ریا مفید و قدر شربتش از تخم
و ریشه او در هم و مضر معده و مصلحش کثیرا و ابیخ او مقی بلغم و اختلاط غلیظ و ضماد بر کنج الشام
جراحات نافع است الراء مع الکاف رکب صدف البواسیر است رکفه بخور مریم است رکبه دن اسم هندی
صندل احمر است رک اسم هندی درخت نیم است الراء مع الهاء رهان بفارسی انار گویند و اقسام آن
شیرین بد انار اکدا املسی نامند لطیف تر از سایر و سرد با عتدال در اول تر و با قوت قابضه و قلیل الغذا
و مولد خلط صالح و نفاخ و از این جهت باعث نفوذ مجرد بر است و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و
مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب اختمار آن و جهت تصفیه روح کبدی و تقویت جگر و
استسقای لحمی و زق و سوء القنیه و بر قان و سر زد و خفقان و الم سینه و سرفه حار و صاف کردن
آواز و فربه کردن بدن و نفوذ و فرو بردن غذا در رفع حرب و جگر و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و
اکثار او مفسد غذا و مورث معده و مصلحش انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل بورده است و بر انار
شیرین در اعمال قویتر از آب او و مرخی معده و مصلحش مصطکی است و چون سر انار شیرین را سوراخ
کرده بدو فعات بقدری که گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در آن ریخته مروی آتش کنار نه
تا روغن را جذب کند و بحدی برسد که دیگر چیزی نتواند کرد و مکیدن آن جهت درد سینه و سرفه از
مجربات است و بدستور انار شامیدن آب او با شکر و قاشت و مع عرق و روغن بادام که نیم گرم باشد
همین اثر دارد و انار ترش شیرین که بعربی حرو و بفارسی مخوش گویند در سردی و تری مایل باعتدال
است و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و
مانع سیلان مواد بمعده و جهت رفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود بخار و مجع و مضر بود
و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلحش انار شیرین و زنجبیل بورده و اشال آن و آب انار بر که با سه

افشرده باشد از نیم رطل انار یکرطل و بیست و شش درم مسهل صفرا و مقوی معده و جهت تنهای
صفراوی و یرقان و حرب و حکه صفراوی مجرب و طلای مطبوخ در شراب جهت تحلیل اورام بعد بلاس و مضمضه
آب او جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و اکحال قروح ناخن و سبل نافع و ضماد عصاره او کرد رمع غلیظ
شده باشد با قدری عسل جهت قروح خبیثه و قرحه بینی و گوشت زیاده و زخمهای و درد گوش مفید است
و سویق او قابض و جهت رفع خواهش خوردن کل و امثال آن زنان حامله را مؤثر است و پوست انار ترش
در اعمال قویتر از آب او است و چون آب انار بین دار ظرف مس بقوام آورند جهت سلاق و حرب و تقویت
و جراحات مزمنه و خبیثه نافع و چون چوب انار را خالی کرده روغن گل سرخ در وی ریخته باتش نرم کداز
در گوش چکانند جهت درد آن بغایت مؤثر است و پوست انار بغایت قابض بارد و مجفف است و سفوف او
با عفص و مسهل بعد اختلاط سوخته جهت رمد و اشک بغایت مفید و جلوس در آن طبخ او جهت رفع سیلان
حیض و جرح مقعد و ضماد او با عسل جهت رمد انار آبله و طلای سوخته او با عسل بر سینه و معده جهت منع
نزف الدم و قی الدم و نفث الدم و حقنه بار او که با بیخ و چوب مرد او جوشانیده باشند جهت رفع اسهال و
سحج و مضمضه بار طبخ او جهت تقویت لثه و اشامیدن آن جهت سلسل البول و شستن مقعد با آن جهت قطع
خون بواسیر و امراض مقعد و اشامیدن مسانیده او بقدر یکدرم با آب گرم در رفع کرم معده بعد بلع
بیخ انار در بین بابا از تجربیات است و جهت لثه حان و درد دندان و ضمضه آن بعد بلست و صوت و تجربه انار ترش را
با ماء و بالتسویه ساییده در سرکه جوشانده تا مرتا و منعقد گردد و بقدر نخود حب نموده با زرده
عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخروق و قرحه امعا و مقعد مجرب است و پوست انار بین در دوم سرد
و در اول خشک و قابض و جهت التهاب و تشنگی مفرط و تبهای تند و قی و خمار و رفع فساد خواهش و اهل
و فساد رنگ رخسار و دفع خمر نافع و انار بریان قابض تر از رب و رب انار در اعمال قویتر است و گویند ترش
او با مویز بالتسویه و خسل آن زیره کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب است و مضر سحج و سرفه و مصلحش
مویز و کردکان و بدلش سماق است و کل انار در اعمال مثل گلنار و فارسی و جهت قطع خون بن دندان و
التیام جراحات و فتق و قلاع و ضماد او با بول بز بر ورم معده جهت قی مفرط و عصاره او با کل جهت
منع ریختن مواد بچشم و رفع ورم آن و با آب بارنج جهت قرحه احلیل و با آب جهت ابتداء داخس و خواب

باکدار

باکه از موز و کشتن شده باشد و با سرکه جهت باد سرخ نافع و عصاره پوست و بیخ او قایم مقام گل
است و خوردن هفت عدد از او که هنوز نارس شده باشد و بر نیچی بدست نکوفته گلها را ناشتا بلع کند
جهت قطع بر وز و مالیدن و مهره با یکسال از موده است و در انهاء زرد لوی که در اقاع انار و مباشد شیرین و در
در جمیع افعال مثل تخم گل است رماد بفارسی خاکستر زامندران مرکب از چوب و ارضی و دخانی است و از
شستن چوب و دخانی و زایل شده ارضیه باقی میماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و
خاکستر کرم چوب بال و غیره با سرکه جهت بهقه و خوره و شقیقه و تحلیل اورام و بواسیر بعد بلاست
و خاکستر نی مفتح سدد و جهت التیام قروح و قلع انار و ثرها و ضماد آن مفید است و مضر شش و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش بمثقال و خاکستر بلوط حاد جمیع نزف الدم و مسکن اورام و مانع اکلة و رافع قرحه
قصبه و مقعد مجرب است رمل بفارسی ریگ روان و با صعفها و ماسه نامند در سیم خشک و مجفف و گرم شده
او جهت تشنج هلویات و استسقا و حمول سایده او جهت قطع حیض و منع حمل بغایت مؤثر است و بالخاصیه
خوش مزه را بدمزه و آب بدطعم را مزه میکند رمیث مرد و اسم نباتی است از جنس نخود و شبیه بدو منه
و بقدر نخود و چون خشک شود بسیار تر میگردد و از چیزها را زنال نوان نمود و گویند از عادت
او زنال ادمی زیر میشود و دود او جهت نکاح مجرب و باعث گرمی هوام و قلی که از سوخته او بر سر کنند
بهتر از قلی اشنان است رمان فرطم بری است گویند و صعفه است و قلی که از و حاصل میشود ضعیف تر از
قلای اشنان است رمان ذابوت شامل درخت قلقل و حلبا است رمان الثعال خشخاش سفید است
رمازه الانهار نوع کبیر هندی ریقون است رماد غسل الخطاطیف خاکستر اشیان خطاف است و مذکور
شد الراء مع الذال رند بعربی اس بری است و بلغت شام غار گویند صندل است رعف اسم عربی بهرامج است
رنگبت اسم صدری دم الاخوین است رنگ اسم هندی افاقیا است رنگ گلاب اسم فارسی اصفهان است
الراء مع الواو رود بیون اسم یونانی فلی است روات بیونانی خشخاش سیاه است روری اسم یونانی
ارزاست روبارس اسم یونانی اذاد درخت است رود اسم یونانی ورد است روسی اوطا
اسم عبرانی سماق است روبین اسم یونانی قرن الصبح است روبا اسم یونانی عنب الثعلب است رواسم
بنطی قرة العین است روحانی و روح بلغت اکسیریان زیتون است روث سرگین حیوانات است روفون

نوعی از عنب الثعلب چیلی است رودامالی بیونانی شربت رواست که با عسل ساخته باشند روشیا نابیای بود
از شین و نون بعد از الف یونانی اسم کحلی است و بسریانی اسم مرشیثا است رواصیر انجار بفتح اول در آب
طبخ نمایند در روغن و ترشیها و اورو بجاره اضافه کنند روهس اسم هندی اخراست روفا اسم هندی
خبز است روبیا اسم هندی قطن است روی اسم فارسی طالقون است روی توتیا شب است که مسهوره
بروح توتیای چیا و توتیای غیر مصنوع و معدنی است بخلاف سایر اقسام توتیا که روبیان معدنی نیستند
رویثیا اسم هندی فضا است روبها اسم هندی بهرتا است ره اسم فارسی مناست روس اسم هندی
حجر البقر است روبا اسم فارسی ثعلب است روغن کنجد و روغن شیرج و روغن بنفشه دهن الحل است و
دهن سمسم نیز نامند روغن زیتون اسم فارسی زیت است روغن فیستون یا پسر زیت الانفاق است روغن
بادام کوهی زیت الجبل است روغن چشار زیت السودا است روغن اسم فارسی سمن است روشاد
اسم فارسی شاطلا است روناس اسم فارسی فوة الصبغ است روغن رفت قسا و لاد است رودا بیا
لغت یونانی و معنی اصل الورد است و ادویه تخم است شبیه بقسط و سبکتر از آن و معدن ساشدن بوی کا
سرخ از ظاهر میشود در روم گرم و ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد مجرب است روبیان بفارسی
ماهی روبیان نامند و آن جوانست که جدید دست پا دارد سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ است تازه
او در روم گرم و تر و خشک نگسوش گرم و خشک و مبهی و مولد خون صالح و مقوی رحم و مبرد
حمل و باسکنجبین مسهل جهت قرح و مطبوخ او با پیاز و کندنا که بهار آن بروغن کردکان سرخ کرده
باشند با زرد بیخم مرغ بغایت محرک باه و جوش مسخن رحم و مسمین حمل و ضمادش محلل اورام صلبه
و جاذب بیکان و خار از بدن و طلای موی را بجا آورد روغن زیتون جهت مفاصل و نقرس نافع و
مضر محرورین و مصلحش ربوب حامض و مولد سودا و حکه شدید است روس کلو مغز سر
حیوانات بسیار کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف و مولد منی و مسمن اند و بهترین او کلو گوسفند جوان
و خفته باب کلو و پاچه جهت تر طیب اعضا و امعا و کرده و تلیین اورام صلبه بالخنی و نطول او جهت رطوبت
دماغ و جنون و بخار و دانها در سر نافع و مضر و مضعف معده و هضم است و مصلحش آب کامه و خردل
صعتر است روسخج معرب انزروی سوخته فارسی است در اسخت نامند و طریق عمل او در دستورات

مذکور است

مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسرخ است در سیم گرم و خشک و اشتها آورد و زیاده او کشد و بسیار
مجفف و قابض و تند و جذاب و منضج جراحات و مدمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت
بردن گوشت زیاده مؤثر است و مفسول او ملایم تر و اشتها آورد و جهت ریح و اورام و روغن کنجد بسیط
او است مسهل قوی و ماء اصفر و جهت استسقا جیاز نافع و با آب باران و عسل مقوی است الدواء المعروف
بفارسی ارده نامند و آن کنجد بود اره مقشر است که از سائیدن جیاز رسایع کرده در روغن از آن جهت که
گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و منضج و منضج دمل و مبهی و مفسد اشتها و غلیظ و مصلحش
عسل و سرکه است و آنچه مغز جیاز و نه دالو و شفتالو و غیره ترتیب دهند در آثار مثل اصل آنست رهج
و رهشفا و رهج الفار شلاست الدواء الباء ربجانی نوعی از خراسان و مذکور شد ربناج رسناج
ربحان القصاریین و ربهسفت سعد است ربحان داود از آن الفار است ربحان الشیوخ مرزنجوش است
ربحانی بابونه قطف است ربحان الغنم بلیه مضر تنها نفت ربحان الثیران اس بوی است ربحان ابیض شبت است
ربحان الملک شاهسفرم است و از مطلق ربحان مراد او است ربحان الجمال سلیخه است ربحان الشیطان
شاه باغ است ربحان سبو ضیمران و آن نوعی از شاهسفرم است ربیا کوکنار است ربیثه و الا اسم شلا
جبلی است ربیاج اسم فارسی ریباس است ربحان نکوی بادروج است روند راوند است ربیثا
اسم فارسی خبز الحمار است ربیم اسم هندی ابریشم است ربیثه اسم هندی فیصوم است ریباس اسم
معروف و مشهور است و بیخ او بریوند است در روم سرد و خشک و ملطف و با قوه قابضه و مقوی معده و احشا و کبد
حار و مفرح و قاطع قی و دشکی و عطشان و مسکن جوش صفرا و جنون و جهت زخم و خمار و مستی و بواسیر و
طاعون و وبا و خفقان و وسواس و اسهال حار و بخار اشتها و منع بروز دمل
و اکتحال او جهت قوت باصره و بیاض و ضمادش طلا بر وجه جهت جرب و باد سرخ و نارا نافع و مضر سینه و باه و مجفف
اعصاب و مضر شقیقه و در مهر و دین و مصلحش شربت عود و رانیسون و عسل و قدر شربتش از ایلیا تا نیم درم
و بدلش ترشی بیخ و آب غوره است و ربه ریباس قوی تر از آب او است شربتش جهت وحشت و جنون و بخارات
و احتراقات نافع است ربله بفارسی شش ماهه نامند و بترکی ایکه نامند قبل الاند و خفیف و بهترین او شش
بره و بزغاله بیخ شش ماهه نا یکساله است و جهت ناقهین مفید و گویند مداومت او مورث سل است و مصلحش

سرکه و کرفس و ضماد گرم او جهت درد چشم که در بیاض او قطع خون ظاهر باشد مجرب و بی جهت سبع و در مرکه در باد کهنش
و امثال او بهم رسد مفید و طلای خون ناب کنار او که در نمک و از بز یکساله باشد جهت ثالیل و قوبا و باد بنا مفید
و سوخته او جهت رفع بیخ مجرب است ربه الجبل جنوب است پشت و در کنار دریاها یافت میشود و ضماد او جهت رهاب
و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد نافع است ربیش عبارت از نبر طبور است و در سوخته اقسام آن جهت
التیام زخم نافع و موی بسیار نرم باز کرکی که در قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است
و چون از بیخ بر طبور انجیر بزرگ که سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند نفوخ او جهت
قطع خون از رعافی که هیچ چیز منقطع نگردد از ده ورده است ربحان الکافور نباتیست که در کلساد و شاخ
شبیه بشب بود و برگش مثل انار و از آن بزرگتر و گلش کبود مایل بسفیدی و از جمیع اجزای او بوی کافور آید
دوم گرم و خشک و بریدن او محلل رطوبات دماغی و ضماد او جهت درد سر و قلیل او اورام و اشامیدن آب او
مغص سدد و جهت بیرون قطع سیلان خون از اعضا و زرد او جهت قروح و جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش یکدرم و از اختر هفت درهم است ربحان سلیمان گیاهی است از جنس عشبه و بر درخت
می پیچد و همیشه سبز و شبیه ببرگ ابلاد و دانه اش مثل فلفل و سیاه و گلش سفید و در اصفهان و دار المرز
بر درخت انجیر میروید و در بیلم و تکاب و الحکام نامند گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل صفرا و غایلسودا
و مسقی خون از احتراقات و مسکن تهیج و محلل ریاح در رطوبات از جهت معده و طبخ و ضماد او جهت بواسیر و
امراض سوداوی در رحم و طلای او با عسل جهت ورم بلغمی با سرکه جهت ورم حار و اشامیدن و طلا کردن
آب و شکوفه او جهت گزیدن عقرب فلقون و فالج نافع و قدر شربتش از برگش سه و از اختر شانزده درم است
و آنچه در بعضی کتب ادویه مذکور است گیاهی است که در اصفهان و مشهور بگل عقرب است و جهت گزیدن عقرب
و بهتر او و نیز جهت ضماد او و شربتها مجرب برگش از ابلاب کوچکتر و گلش مثل خوشه و بنفش و اندران زرد و کوچک است
اما سیاه سبز نیست و اوسطا رهون است و مذکور میشود و گویند قسم جبلی او برگ مثل نبت و گلش سرخ
و با سفیدی میباشد حرف الزاء زاج معرب از زاک فارسی و از معدنیات است و اقسام میباشد و
اقسام او غیر از شب و از یکمعدن اند و سفید و سرخ او زرد میشود و زرد منقلب بسبز میگردد و زاج
سفید را فلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را فلقند نامند زاج اصفر از سایر زاجات افضل و بهتر بود و

سرکه و کرفس و ضماد گرم او جهت درد چشم که در بیاض او قطع خون ظاهر باشد مجرب و بی جهت سبع و در مرکه در باد کهنش
و امثال او بهم رسد مفید و طلای خون ناب کنار او که در نمک و از بز یکساله باشد جهت ثالیل و قوبا و باد بنا مفید
و سوخته او جهت رفع بیخ مجرب است ربه الجبل جنوب است پشت و در کنار دریاها یافت میشود و ضماد او جهت رهاب
و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد نافع است ربیش عبارت از نبر طبور است و در سوخته اقسام آن جهت
التیام زخم نافع و موی بسیار نرم باز کرکی که در قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است
و چون از بیخ بر طبور انجیر بزرگ که سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند نفوخ او جهت
قطع خون از رعافی که هیچ چیز منقطع نگردد از ده ورده است ربحان الکافور نباتیست که در کلساد و شاخ
شبیه بشب بود و برگش مثل انار و از آن بزرگتر و گلش کبود مایل بسفیدی و از جمیع اجزای او بوی کافور آید
دوم گرم و خشک و بریدن او محلل رطوبات دماغی و ضماد او جهت درد سر و قلیل او اورام و اشامیدن آب او
مغص سدد و جهت بیرون قطع سیلان خون از اعضا و زرد او جهت قروح و جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش یکدرم و از اختر هفت درهم است ربحان سلیمان گیاهی است از جنس عشبه و بر درخت
می پیچد و همیشه سبز و شبیه ببرگ ابلاد و دانه اش مثل فلفل و سیاه و گلش سفید و در اصفهان و دار المرز
بر درخت انجیر میروید و در بیلم و تکاب و الحکام نامند گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل صفرا و غایلسودا
و مسقی خون از احتراقات و مسکن تهیج و محلل ریاح در رطوبات از جهت معده و طبخ و ضماد او جهت بواسیر و
امراض سوداوی در رحم و طلای او با عسل جهت ورم بلغمی با سرکه جهت ورم حار و اشامیدن و طلا کردن
آب و شکوفه او جهت گزیدن عقرب فلقون و فالج نافع و قدر شربتش از برگش سه و از اختر شانزده درم است
و آنچه در بعضی کتب ادویه مذکور است گیاهی است که در اصفهان و مشهور بگل عقرب است و جهت گزیدن عقرب
بهتر او و نیز جهت ضماد او و شربتها مجرب برگش از ابلاب کوچکتر و گلش مثل خوشه و بنفش و اندران زرد و کوچک است
اما سیاه سبز نیست و اوسطا رهون است و مذکور میشود و گویند قسم جبلی او برگ مثل نبت و گلش سرخ
و با سفیدی میباشد حرف الزاء زاج معرب از زاک فارسی و از معدنیات است و اقسام میباشد و
اقسام او غیر از شب و از یکمعدن اند و سفید و سرخ او زرد میشود و زرد منقلب بسبز میگردد و زاج
سفید را فلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را فلقند نامند زاج اصفر از سایر زاجات افضل و بهتر بود و

ذهبی درخشنده در سیم گرم و خشک و سوخته او لطیف تر و محرق و مفسول او احدث کمتر بجلدی سایر اقسام
که از احراق قوی تر میشوند و طلای آن با آب کشنیز تر و سلاد و جرب و حکه و زرد و ترشی جهت قروح خبیثه و
جمیع نزول الدم و ورم بن دندان و تفتف و حمول او با آب کدو نا جهت نزول الدم و رحم و نفوخ او جهت رهاف
و اکتحال آن جهت تنقیه چرک گوشهای چشم و با عسل جهت سطبری پلک و غیره او با عسل جهت بواسیر و نواصیر و
گوشت و رفع جراحات آن و اشامیدن او جهت کشف اقسام گرم مؤثر است و زیاده از یکدرهم او کشنده است
و مورث سبع و سرفه قوی و چون دو جزو او را با یکجزو اقلیمیا با سرکه سائیده در طوس مغال که چهل روز
تا بستان در سرکه اسب دفن نمایند بغایت تند و جالی میشود و از آن ناخن و بیاض غایت چشم میکند و در
بردن گوشت زیاده جراحات و مدمل است و جهت اقسام زاج با سرکه جهت رفع زلوفی که در حلق مانده باشد
مجرب و در رنگ کردن موی مؤثر و قدر شربتش که بحفظ باشد تا یکدانگ و مصلحش شیر تازه و روغن تازه
و شکر و بدلش در نکاح او و مقطر او را با سرکه جهت تکمیل سحق کبریت و زنبق و در صاحبی الاشیع
مجرد افتاده و در رصاص اشاره بان شده زاج اخضر گرم و خشک تر از سایر و محرق و اکال اسوخته
او لطیف تر و اشامیدن یکدرهم او جهت رفع سمیت قطر او با عسل جهت اخراج کرم معده و با آب عنب قوی
و چون صاحب تب قوی مرطوب از آن بنوشد موی سفید بر نگ سیاه بر می آید و مجرب دانسته اند و چون با
مضر شش آب طبیعی بسیار بیاید نمود و طلای او جهت کلف دهان و بینی و صفدع زیر زبان و بواسیر الانف و
نزول الدم جراحات و قطور او با آب جهت قطع رهاف و تنقیه دماغ از رطوبات و در گوش کرمها باشد
نافع و مضر جراحات و قطور او با آب جهت قطع رهاف عصبانی و زیاده او کشنده است زاج ابیض از سفید
مایل بزردی است و خفیف الوزن میباشد و ابریشم را بان رنگ میکنند و بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال
مثل زاج زرد است زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است و چون او صیاه و با نجاویف و قشرها و
غلیظ تر از سایر و در افعال مثل سایر است و اینچه صیقل بنفش است از جنس احمر و ضعیف تر است زاج الاسکندرانی
قسمی از زاج ابیض است که نیز و کثیر الاهبه و چون آب او بر سد سیاه شود و قابض تر از سایر و باقوت جالی
و در مزاج مثل سایر و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و آب او جهت جوشهای رطبه و حکه آن
عرق النسا نافع است زاج المقطر و قاطر نیز نامند از جنس زاج اخضر است که مائیه لطیفه آن در زیر

زمین معدن منعقد گردد و بهترین اقسام و امتحان آنست که چون بر فولاد بمالند نار مصل کند زاج الجلا
از جنس اخضر است که در ظاهر معدن بر او بیرنگ جیده منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر است
که حلول بخار آن را بجوشانند تا منجمد گردد و بهتر شمس نزد بریده استعمال کنند زاج اسود زاج مطبوخ
است و گویند زاج الاساکفه است زاج الجبر زاج الجبر اسفید است زاج سوری زاج احمر است زاج الکبریت
و گوگرد مانی از جنس زاج قبرسی است زاج قبرسی زاج زرد مایل بسبزی است زاج بلور اسم فارسی شب یمانی
است زاجه اسم فارسی قنفذ است زاغ اسم فارسی زاغ است زاغ اسم غراب کبیر اسود است و بیرنگی
قوز قون نامند زادن مرزان است و گویند مرداسنگ زاوند اسم زینوار است زاج اسم فارسی انبر باشد
زبیب بفارسی اسم مویز گویند و بهتر بر او مرگوشت و گردانیدن او زرا مقدار است و دانه بیرون کرده را منقی نامند
در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلل اعتدال و جالی معده و امعا و محرک باه مبرد و دین و
موافق قصبه ریه و مسقی و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و امراض کرده و مثانه و وجع امعا و باکل کاوزبان
و خرمای سبز جهت خفقان مجرب دانسته اند و با حسن لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت بوی دست و جهت
وجوه بجای دانه در هر عددی قلفلی جای داده مداومت نمایند جهت سرفه کرده و تعطیر بوی او مستلذ کرده
و مثانه سعدیل و جوز با انیسون بخته و مهرا کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب و ضماد
با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و کشودن دمل و قلع ناخن منخلخل و با اثر با فلوس و زیر جهت ورم انثیین
و با شراب جهت قروح شهدیه و جدری و عفونه مفاصل و جرب شتر و سرطان و غافقرا که مفسد عضو است
مفید و با جاوشیر جهت نقرس نافع و مضر مجرب و مسطش کبیر و میوه های ترش و خشخاش و مذکور
و مصلحش عناب و قدر شربتش ناسی درهم و نوعی که بدانه است و کشمش نامند بهترین او سبز و زبیب و
ان سیاه است و مهران لطیف تر از دانه دار و مستوی یاقوت مسهل و آب نضیج و مطبوخ او کرد با فاید بقوالج
باشند جهت سرفه و مواد و سینه نافع و منقی صوت است و ضماد او با زعفران و زرد بیخ مرغ و عصفر جهت کشودن
دمل و تحلیل اصلابات بی نظیر و گویند او را صبر جهت تجلی مجرب است و در جمیع افعال او بکر مثل مویز انبرون
کرده و اکثار او مضر خون و مسطش مذکور شد زبیب الجبل الرازی زبیب الجبل بفارسی مویز نامند و مویز صور آن
کیاه او و مثال آن و از آن ضعیف تر و شاخهای او راست و سیاه و کلش مایل بسفیدی و ثمرش بغلاف

مثل غلاف

مثل غلاف نخود در و سه دانه بهر غیر مستدیر و با خشونت و سیاه مایل بسرخی و متولد سفید و طعمش تند
در آخر سیم گرم و خشک و بسیار جالی مفرح جلا دهنده و منضج و مسقط جنین و خاشیدن و غرغره کردن
او جاذب رطوبت دماغی و منقی بلغم و رافع لکنت زبان و جهت درد دندان و رطوبت آشوب و با عسل جهت قلاع
و با قطران جهت کرم دندان و خاشیدن او جهت درد دندان و خورد دل و دود و پاندود بعد با ماء العسل قوی
قوی و اخلاط غلیظ و باید بعد از شراب بعد از مفات ماء العسل بنوشد و حرکت کند و با مصطکی و کندر جهت تعفیه
صوت و با ادویه مناسب جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد او جهت داء الثعلب و تفتیح جلد و با زعفران
زیتون و زنجبیل سرخ و زراوند طویل جهت جرب و حکه و آثار و دمنج تولد قمل و مطبوخ او در روغن زیتون جهت
کشودن دمل و نطولش با طبخ سدا جهت درد کمر و ساق و فیدر و مضر سپرز و مصلحش کثیرا و زیاد از
مثقال او کشند بخناق و جراحت احشا و بدلش وزن او عاقرقرحا است زبد البحر بفارسی کف دریا نامند
و از آن قسم است یکی شبیه باسفنج و زرد و با زهومه و کریه الرایحه و ثانی مایل بسفیدی و بسیار متخلخل
و رایحه او مایل بکراهت و سیم بشکل کرم و سبز و مایل بنفشی و دودی نامند چهارم بسیار متخلخل
شبیه بچشم چرال الود و سفید مایل بزردی و او را افیون نامند پنجم سفید و سبز و ظاهرش املس
و باطن با خشونت و با تندی طعم و بوی و از سایر اقسام بهتر است سیم گرم و خشک و از ادویه
قتال و قاطع قوی و غثیان و هاضم الطعم و مضر صوت و قصبه ریه و مصلحش اعابر ها و صوغ و قدر شربتش
یکدانک و بدلش شبح است و ضماد شرجه کلف و بهق سیاه و عنش با موم و روغن گل سرخ جهت قوباء
بثور لبنیه و قروح و جرب متقرح و جهت سترد موی و جلای دندان و طلای او با سرکه بر بدن جهت
لاغر کردن و اذا به لحم از خوبا است و اشامیدن یکدانک از قسم سیم با مثل او کثیر جهت سرسام او
سنگ کرده و در دکمر و استسقا و سپرز و ضماد محرق او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و محرق و مغسول
او را حدت مکثر و لطیف تر و جلای او بیشتر است زبد البورق و کف بوره است و او عنبر بوره زبدی و بیاض
سفید و غیر جامد و شبیه بارد است و بوره زبدی جامد و مایل بسرخی است و در جمیع افعال شبیه بوره
و از آن لطیف تر و تند تر است زبد روغن تازه پی نمدار است و مسکر و روغن کرده نامند و مراد از
روغن تازه گوسفند و گاو و بز است در اول گرم و در آخر آن تر و ملین و منضج و مسمن و منفخ سده

وقسم دوم بیل بیدکرنه هم

وجهت تصفیه صوت و قصبه ریه و خشونه حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار ذهب و قیحات
و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و منضج اورام سینه و دمنه و اسالیدن بر بدن و با شکر و خشخاش
خوردن او و بنایت مورثه بهی است و با بادام تلخ جهت دفع فضلات صدریه و با قرا بیضه جهت اسهال و سحج کاذب
اخلاط باشد و با شربت کل جهت قطع فضل و ای مسهل و با زرد بیخ مرغ بیخ بشت جهت ادفع اخلاط و با ترنجبین
او با هفت مثقال شکر جهت رفع عسر بول مجرب و طلای او با لخامیه تقذیه بدن میکند و موقوف بر ورود الات
غذا شیر و جهت نضج ورمها و کزیدن افعی و تریخ او بر بن دندان جهت سرعت بیرون آمدن دندان اطفال او
رافع حصف تازه و کهنه و با ادویه مفتحه جهت ورم اعشاب و حجاب دماغ و جراحت مثانه و قوبا و سفعه و جرب
خصوصا جون بعد از تطلیه صاحب جرب متقرح خود را بپوشانیده و عرق کند در روز رفع علت شود و
حقنه او جهت ورم صلب امعا و قولنج از بیضه و دوده و روغن تازه جهت منع سیلان مواد جشم و التیام قرحه
و جرب و حصبه و غلظه بلغم نافع و مضعف ممعده و مسقط اشتها و مصلحش قرابیض و نمد و شکر و عسل و
بدلش شیر تازه که در جوشانیده خرما و سوخته باشد و قدر شربتش سی درم است زباد موی از عطر ایاس سیاه مایل
بسرخی و سایل در بلاد حبشه و اناطولی هند از حیوانی که در مشهور بزباد و بفارسی کربه زباد نامند و آن حیوانی
قریب بجثه سگ و با خطوط سیاه و جون حرکت دهند از ما بین دو ران او از عضوی شبیه بدبانی مانند
مشهور بغایت خوشبوی و در سیم گرم و در سیم سنه معتدل و منشف و مقوی دل بسیار و مفرح و مقوی حواس و
جهت نسیان و لاغری و عسر نهم درهم او را با قدری نعنعا در مرغ کرشت فربه مرغ مجرب دانسته اند جهت غشی و خفقان
و ترحش و جنون و درد فم معده و مقعد و طلای او جهت تفتیح دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت
و تقویه ان جهت بدبوی بدن او جهت زکام و تریخ او بر قضیب مانع حمل زنان و ملاوست بوی بدن او و مورث بدخلقی
و ضیق النفس و مصلح عود و مسطش سندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش خالیه زبرجد ارسطو زرد زبرجد
را از ایلکان میدانند در معدن طلا متکون میشود و سبز صاف کمرنگ را مصری و زرد مایل بسبزی را قبرسی
نامند و بیرون نیز مه زرد مایل بسرخی است و راهندی گویند در سیم سرد و خشک و در افعال مثل فیروزه جالی و
مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و هفت حصاة و جهت رفع جذام بهترین او به و مقوی باصره و تعلیق او
جهت عسر ولادت نافع و مسقط باه و مسطش عسل و قدر شربتش نانیم درهم و بدلش زمرد است و جون با اندکی

ورشادر

وجهت تصفیه صوت و قصبه ریه و خشونه حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار ذهب و قیحات
و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و منضج اورام و دمنه و اسالیدن بر بدن و با شکر و خشخاش
خوردن او و بنایت مورثه بهی است و با بادام تلخ جهت دفع فضلات صدریه و با قرا بیضه جهت اسهال و سحج کاذب
اخلاط باشد و با شربت کل جهت قطع فضل و ای مسهل و با زرد بیخ مرغ بیخ بشت جهت ادفع اخلاط و با ترنجبین
او با هفت مثقال شکر جهت رفع عسر بول مجرب و طلای او با لخامیه تقذیه بدن میکند و موقوف بر ورود الات
غذا شیر و جهت نضج ورمها و کزیدن افعی و تریخ او بر بن دندان جهت سرعت بیرون آمدن دندان اطفال او
رافع حصف تازه و کهنه و با ادویه مفتحه جهت ورم اعشاب و حجاب دماغ و جراحت مثانه و قوبا و سفعه و جرب
خصوصا جون بعد از تطلیه صاحب جرب متقرح خود را بپوشانیده و عرق کند در روز رفع علت شود و
حقنه او جهت ورم صلب امعا و قولنج از بیضه و دوده و روغن تازه جهت منع سیلان مواد جشم و التیام قرحه
و جرب و حصبه و غلظه بلغم نافع و مضعف ممعده و مسقط اشتها و مصلحش قرابیض و نمد و شکر و عسل و
بدلش شیر تازه که در جوشانیده خرما و سوخته باشد و قدر شربتش سی درم است زباد موی از عطر ایاس سیاه مایل
بسرخی و سایل در بلاد حبشه و اناطولی هند از حیوانی که در مشهور بزباد و بفارسی کربه زباد نامند و آن حیوانی
قریب بجثه سگ و با خطوط سیاه و جون حرکت دهند از ما بین دو ران او از عضوی شبیه بدبانی مانند
مشهور بغایت خوشبوی و در سیم گرم و در سیم سنه معتدل و منشف و مقوی دل بسیار و مفرح و مقوی حواس و
جهت نسیان و لاغری عسر نهم درهم او را با قدری نعنعا در مرغ کرشت فربه مرغ مجرب دانسته اند جهت غشی و خفقان
و ترحش و جنون و درد فم معده و مقعد و طلای او جهت تفتیح دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت
و تقویه ان جهت بدبوی بدن او جهت زکام و تریخ او بر قضیب مانع حمل زنان و ملاوست بوی بدن او و مورث بدخلقی
و ضیق النفس و مصلح عود و مسطش سندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش خالیه زبرجد ارسطو زرد زبرجد
را از ایلکان میدانند در معدن طلا متکون میشود و سبز صاف کمرنگ را مصری و زرد مایل بسبزی را قبرسی
نامند و بیرون نیز مه زرد مایل بسرخی است و راهندی گویند در سیم سرد و خشک و در افعال مثل فیروزه جالی و
مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و هفت حصاة و جهت رفع جذام بهترین او به و مقوی باصره و تعلیق او
جهت عسر ولادت نافع و مسقط باه و مسطش عسل و قدر شربتش نانیم درهم و بدلش زمرد است و جون با اندکی

ورشادر

نوشادر بسائیده و بقطیر نمایند تا مخاکرد دهها بر اعضا نماید و اجساد و ضیعه را بر آتش دفنه
رسانند و جون صورت کبوتر کبوتر او نقش کنند و قدر جبین عمل رجوت باشد و انگشتری او را در نیز جرکشند
باعث فرح و از آن سیم کرد و جون در طالع سرطان بر آن صورتها نقش کرده در رصاص بجهت در رام مانع نصب
کنند ماهان از قعر جهت بدام آیند و گویند شراب بیالد زبرجد بدست بخشد زبل سرگین حیوانات است و مجموع آن
گرم و محلل و مجفف آن و زبل هم بر اصل آن مذکور است زنجبیل جیوانیس بقدر سه کرجکی بر روی او بالق از
خطهای سفید و سیاه و بعضی از پوست او نیز بدستور ابلق و بعضی بر سوخ و با صفرهای خوکی نامند
و مشهور است که هر جند او را بر نند و فربه کرد در سیم گرم و خشک و ماده ای که مینه تخم رو باشد کوشت او مصلح
و جهت ریاح و سردی احشا و اذا به بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن بر سل و جهت نقرس و مفاصل و رعشه و سل نافع
است زنجبیل الجبیر او را افیون است زبد الطرا اسفنج است زبد القصب و طبیعی است که ریح و نجع شود زبد الملح
زهره اسیوس است زبد الزهر حجر الفرس است زبد الفوارس سحوقونیا است زبش طبیخ زوش است زبیب بری زبیب الجبل است
زبار کیشد اسم لسان العصافیر است الزاء مع الجیم زجاج تخم کشوث است زجاج بفارسی بلکیتوث نامند
و معدن و مصنوع میباشد و معدن آن سفید و الوان مختلفه اند بدستور مصنوع آن و از سطوطوس را از جنس معدنی
او دانسته و آیینه سنال نجلو معدن و غیر بلور است بهترین معدن سفید و در اول گرم و در دوم خشک و در افعال مثل
مصنوع است و مصنوع او از سنگ برنی سفید و قولی است که با المناصفه کنار رود انجا مینا کداخته باشد آن
و شفاف او و قول رنگها میکند و شیشه نکو الوان مینا از انجا اند و زجاج فرعونی است که بوست تخم مرغ را بکنند
در شیشه تازه بجنبانند و روزی دو بار و تغییر شیشه دهند و بهر هفت صد مثقال از زجاج بیست درم جهت ادمثال
از آن در جهت کداز اطعام او کند اقسام مصنوع کرم تر از معدن و مجرب او مخفف بلغم و منقطع و محلل و جالی او
اشامیدن او هفت حصاة و قوی الاثر و جهت ضعف کرده و مثانه و حرقة البول و رفع سپرز و طلای او جهت
خراز و با روغن بنفشه جهت روانیدن موی و اکحالش جهت رفع باطن جرب و سبل و جلای جهت و سنون او جهت
رفع دردی دندان و ضماد شرجه احناجه خنازیر و امثال آن بسیار نافع و محلول او در افعال مذکوره قوی تر از با
مغفر و کرشیدا در پوست بشود و مضر مثانه و مفرح اعضا و مسطش شکر او قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش شبی و سنگ
و مستعمل او مسحوق مثل غبار باید الزاء مع الزاء زحل بلغه اکسیر باین رصاص سود است زخم الملاح سازد او را

الزاء مع الفال زداواش بلغة تکابن تمام است زدوار جوداهست زدار اسم فارسی انبر باشد پس است الدالس الزاء
زدرا اسم فارسی ذهب است زدرال اسم فارسی جوز است زدجوز اسم خراست زدرفون اسم مرزنجوش است زدرا
بقلة مبارکه زدرقوری نبات الطریالست زدتاب بتا و بدال آبی صغیر است زدتخ خواستاسی شکل است زدرنطی ریسباب
زدرنج ترنج اسم فارسی نخ البیض است زدرد در درد موصوف است زدردجوبه اسم فارسی عرق الصفر است زدرالو
اسم فارسی شمشمش است زدرین وجف لعین الدوله گوید که او را در خراسان کلاه اشقان نامند نباتی است از یکذرع
زیاده نبود و برگش مع بیض مرغ غیر گلش زرد و شاخهای او بزرگ و دراز چون نزد او غنا و سرد و نماید که گلش زرد
گرم و خشک و عرق النسا و اخراج خون مجمد شانه و احباس بول و کزیدن هوام نافع است و بعضی گویند اسم ازادرخت
است زدرپوه بفارسی اسپرک نامند و پیوند نافی از جنس قصبات ان از جبرها از زرد کند ساقش قدر شبری و گلش
زرد شبیه بگلاع صغیر بری و مستدیر و با اندک خارها نرم و برگش زرد مایل بسفیدی و کوچک و بخش زیاده بر
بوشبری و طعم گیاه او شبیه بکنکر است سرد و خشک در با اندک حرارت فوق جالینوس و محلل صلابات در اثر اثار
مسکن درد ها و مدر خون و مفتح سدد و نیم رطل آب مطبوخ او با مویز کسر سه دو متوالی بنوشد چند سیر بزرد و
واستسقا مجرب دیگر تیز از مجون او با عسل مهیا شود ارد و ضماد آب طبخ او با آرد جو جهت اورام حار بدایت مفید
و خاکستر او جهت جرب و جراحات نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و بدلش نصف وزنش فوه و قدر شربتش در
مطبوخ تا پنج مثقال و از جرم او تا سه مثقال است زدرنبا درنج است عطاری که او را مستدیر و مرقوم میکنند تا الاکرم
زدرن محفوظ ماند ظاهر او اغبر و باطنش مایل بزردی و از بلاد چین و بنکاله و دکن ارند نباتش قدر دو شبر
و برگش زرد بیضی لنا نار و گلش زرد و شبیه بخم گل و بخش مثل زراوند و طعمش تلخ و اخر شیرین باشد و منفعت
و قوت تا سه سال باقی در اخر دوم گرم و خشک و مرطوبه فضلیه و مفرح و مقوی دل معده و دماغ و محلل ریاح
و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و زیاد و نفع سحاق
و مفتح سدد و جهت وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و تریاق ریاه و نفوض و خراطفال و مرغ
سیر و بازو شراب مرغ در درد دندان و حفظ صحت از نافع و ضماد تازه او بر پا بلخاصیه رافع جمیع علل
و طلای او بر ورم جهت داء الفیل و مجرب او جهت گزیدن مورچه که دیگر عود نماید مجرب و تعلیق قطعه
بزرگ مقدار او بر حنجرین و گرباعث اعاده ماه و مانوسیس و مصدع و زیاد او مخرج او و مصلح بنفشه

دیگر

و بدلش دانه تربخ و جهاد دانه اداخشقوق و در تفریح دو مثقال اد مرغ و در ربع زهرها مثل او در تخ و دنبه و زنش
دانه تربخ و قدر شربتش یکمثقال تا دو درهم است زدرن برگ نباتیست از صمغ و بیض تر و مایل بزردی و خوشبو شبیه بری
تربخ و گلش زرد و نباتش کمتر از رجوع و سافش مربع و مجوف و طعمش با حدت و نوشش تا چهار سال باقی و مبتش جبال الاکرد
او را سرتکستان نامند در اخر دوم گرم و خشک و ملطف و بغایت مفرح و یافوت قاتب و مقوی بعده و جگر و قایم مقام اوجبی
و جهت امراض عصب باسهال و تصفیه صوت و ازاله بلغم و تقویه هضم و تحلیل ریاح و تقویه اعضای رئیسه و رفع عرق و ارسری
مثانه و دافع سموم نافع و عصاره تازه او در تفریح مثل خمر و سموط او با آب مرزنجوش نیز جهت درد سر بارد نافع و مجرب و
مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش مثل او در تخ و گویند کبابه سلطه است زدراوند لغة فارسی است
و قسم نر اطویل و ماده را مدحرج نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است و ان عجاست بسطیر و لکشتی و زیاد از ان دور او
ظاهرش تیره مایل بزردی و باطنش سرخ مایل بزردی و طعمش تلخ و با اندک ترشی و مومتی و برگش شبیه بیرگ بلسان کبیر و از ان
دراز تر و بیض تر و شاخها بقدر شبری و باریک و گلش بشکل شکوفه امرود و فسمی از ان ضعیف و غیر مستعمل الطبا است
و بجهت عطر به و حدت اخلاط و عفن امیکند و از جنب دجله از نوع زرد باریک و پوست او غلیظ و گلش شبیه بگل سداب
او اولی رسیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و نباتی و قاتل اقسام کرم و مولد و جالی او
جاذب و محلل و مقطع بلغم و نفع سدد و مفتت حصاة و کشنده قولنج و جهت بواسیر و نسیج و استرخاء عضو و تنقیه
سینه و صاف کردن رنگ رخسار و رفع ریاح و تنقیه جگر و باشراب جهت سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم
و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سیر زدیاد شغال و با شراب العسل مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مجدد مرح و کرا و ضعف
احشا نافع و ضمادش جهت کوبیدن عرق و هوام و در پاشیدن گوشت مرده جهت رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح
مزمنه و با سرکه جهت سیر زیغایت مخدر و سنون او جهت تنقیه رطوبات اشد و فرنجه او جهت احتباس محیض و در اخراج جنین
و موثر و قدر شربتش از دو درهم تا دو مثقال و گویند در تحلیل صلابت سپرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف او است
و در تخفیف عسالج الاکرم است زراوند مدحرج بفارسی زراوند گرد و با صفهای مخروط الوندی نامند بعضی امیرود
و با برگ بقدر فندق و شاخهای گیاه او زیاده از ذرعی نیست و برگش شبیه بیرگ زراوند طویل است و از ان کوچکتر
خوشبو و با اندک تلخی و نرم و گلش سفید و چون او سرخ و بدبوی و قوت اقسام او تا دو سال باقی است در دوم
گرم و خشک و تحلیل و تلطیف زیاده از طویل او ملطف اخلاط و منقی قصبه ریه و فادزهر سموم حیوانی و نباتی

بهترین زراوند زرد مدحرج و بعد از ان طویل و بعد از ان مدحرج ١٢

ومنقی مدن و دماغ و جهت بیوضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و رسوا و تنقیه جراحتها و دندان
و نسخ و درهم عنصل و درم سبز و درم پهلو و لرزه‌های بارد نافع و در سنا بر افعال قویتر از ظوبا و ضماد و سحاق
پیکان و خار و استخوان بیرون شدن در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و باعسل جهت ریا شیدن گوشت فضل و عفونت
مؤثر و قدر شربتی تا درهم و مضر بهر و مخفف اعضا و مسطحش عسل و روغن گرد و بنفشه یا بام و بدلش تخم طرطیر
بوزن آن و نیم وزن آن ریوند چینی و کوبند بوزن او و زنها و نصف آن قسط و تلث او و بسا باشد زرنیخ لغوی سرخ
و سونانی و ساطیس نامند و معنی کبریت الاحمر است و پنج قسم میباشد یکی زرد و بهترین او صفایی براق و نرم است
و زرنیخ مورقی گویند سرخ و بهترین او شبیه بسرخ و صافی و زود شکن است و یکی سفید و او را زرنیخ النور و هو الزاج
نامند و دبوتیون اقسام و بدستور سبز و سیاه او نیز مستعمل است و قسم زرد و سیم کرم و خشک است سرخ
آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز قویتر از اقسام زرنیخ از سموم نامند و محرق آن لطیف‌تر و در بردن موی زرنیخ
و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق و در سمیت و اعمال قویتر از همه و مجموع آن مفرق الاعضا و محرق و باقی جهت
و ستردن موی و گوشت بادزهرها و کشتن اقسام کرم معده و حالی آثار خون مرده و در رافع جرب و سعفه
و اکله و بار انباج جهت داء الثعلب و باماسها و آهک و خاکستر و امثال آن جهت ستودن موی و باز نشستن و ناخن
و بار روغن گل سرخ جهت بیشتر مردن و بواسیر و جراحت سبعی و بار روغن زیتون و امثال آن جهت تمام و باب جهت تحلیل
جراحات و با ادویه مناسب جهت بردن گوشت زیاده و در ریاندن گوشت بن دندان و مجوز او بار انباج
بدستوری که در آن بحلوی نرسد جهت سرفه کهنه و با میعه و مغز حلقوم و مغز بادام با السو و چون مکرر
کنند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر است و شرط است که بعد از بخور هر بن ارکند یا مغز بادام
و روغن تازه جهت رفع مضرت دو و استعمال نمایند و طلای زرنیخ سرخ با بوال حمار و بدستور با آب بیخ ناده سبز
بعد از کندن موی جهت منع روییدن آن مجرب است و بکار آید و باعسل جهت تصفیه او از ورم کردن کسیکه
و اشامیدن او را با بیضه و قی کردن جهت تب ربع مؤثر دانند و احتیاط آن است که اشامیدن او هیچ
و چیزی نمایند و طلای او با زهر مکاو و ارجی العالم و شب جهت منع سوزانیدن آتش مؤثر و چون او را
صبیان برشته بسوزانند سنون او جهت بردن گوشت متعفن دندان و مرد یانیدن مجمع آن از موره است و
با سرکه کهنه جهت ثالیل مجرب و با صبر و حب البان و آب کندنا جهت سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها

معلوم

بسعد بل است و چون در سرخ کنند هر کسی که برای عبور کند بیرون و بدان زرداو نصف آن زرنیخ سرخ و بدان
در اکثر افعال کبریت کلوکه از تسمیه بهمرسلی و مانوالطلای عصفور و از ورنیخ مینماید و چون زرنیخ زرد را سند بوات
تصعید سفید کند یکمن او و در جزو هر را فرسازند و از خبا بتدا دانند از دو طرف تدبیر بدستوری که گذشت
دراق نیسوانیست و بغارسی شتر کاو و بلنا نامند چکردن او و دراز شبیه بکردن شتر و سرش مثل سر شتر و زنگی مثل
اهو و منقط بسفیدی و شبیه به پلنگ و پای او مثل پای گاو و شاخش بدستور و دستش دراز تر از پا و در بلاد
حبشه یافت میشود گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و سوداوی است و نفوذ آن در جلد نگرند و اند بلکه گرم
او کم جهت تنزه آب مفید است زرزور از حلوا طبور است و بغارسی ساو و بترکی سفرچین نامند گرم و خشک او
مبتهی و مقوی بصر و مضر دماغ و مسطحش اکامه و سرکه و سرکین او جهت کلف و نقش و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه
بصر مؤثر است زربق مرغی است سفید و ابی دیری میباشد و گوشت او بطعم و بر لیف و عصب و طی الصم و مسطحش
بروغن بختی و با آب جغندر مطبوخ استعمال نمودن اسر و گوشت او گرم و خشک و محرق باه و سرکین او و بیا
حالی و جهت رفع آثار نافع و زهره او با سمیه و جهت بیاض و استرخای قضیب کلا و ضماد آن نافع است زعفران
معروف است در سیم گرم و در دوم خشک و مفرح قوی و مقوی حواس و منضج و مفتح و محلل و مصلح عفونت
خلط بلغمی و مدر بول و باقوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و محرک و احشا و آلات تنفس و رشد
نشاط و محاق و منفی کرده و مشابه و بشره و منوم و جهت سدد جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه باعضا
و یکشقال او جهت عسر ولادت مجرب و هر روز قیراطا شامیدا و جهت اذابه سپرز و با مجیج جهت بخار و با ادویه
مناسبه جهت درد رحم و مقعد و باعسل جهت بیرون آمدن حصاة و ضماد شرح منع سیلان طوبا بجهت
تسکین حمره و ورم گوش و درد سر با بردوغ بخواب و حمول او جهت درد رحم و مقعد و اکحال شرح جلای بصر
دمعه و غشاوه و رفع رزه چشم و سلاق و جهت قصبه و زرد او جهت قطع نزول الدم و طلای او با فوفیون
جهت نقرس و مفاصل و نطول او جهت رفع بخواب و صداع شدید نافع و مصدع و مجفف و مضعف اشتها و مفتح
مدا و مدمن او مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا دو درهم و سم
او کشنده بتدریج مفرط است و بدلش مثل آن قسط و مثل آن دانه نرنج و ربع او سنبل و سدس و بدل آن
سلیخه است و چون دو درهم او را با آب سرشته مثل کردکان مدور ساخته تعلیق نمایند جهت عسر ولادت

واخراج مشیمه زنان و مادیان و بالجمله مجربست و غرا و کبها مثقال او را در سه طاس آب و غرغره کنند یا زرنیخ
زنبور نیخ و زنجیسانیدن هر روز بر سر زده صاف کرده باشند و بر سر کرم و خشک و ملین عصب و صلابت رحم
و مسخن و منوم و محلل ندهین بنی سعود طاس آب جهت ذات الجنب و طلای او جهت تنقیه قروح رحم و اعضا و قیح
خبیث و حمول او یا موم و مغز استخوان جهت قرحه خبیثه رحم نافع و برگ کیاه و جهت التیام جراحت تازه و بر بخور
با عضا مفید و چون اندران سیب را حالی کرده و زعفران بر کرده بر کشند جهت خناق و ذات الجنب و خفقان
سعد بلیست زعفران الحدید زنگ آهن است که او را سوهان کرده بر روی سنجه بهر نموده و تکشد و در هاون
بکلدان زنان زر شود بعد از آن کوبیده اجزای زر شده او را بگیرند و باز کداز کنند و تکرار عمل نمایند تا او و زعفران
گردد و بهترین اقسام او عصر شاد و صناعات است که براده حدید را با ربع آن نوشادر بسایند در هاون
تمثال دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران بشود گرم و خشک و قابض و از جهت اسموم و صداع و جهت تقویت دماغ
و داخل و خشونت پلک چشم و ناخن و داء الثعلب و با سرکه جهت بادسرخ و جوشهای حار مجرب و فرنجه او جهت قطع
حیض و زرد او جهت قطع خون بینی و اندام و تقویت آن نافع و خوردن یکقیراط و منع آبستنی است و در مشاعر
جزو اعظم است زعرور در اصفهان کوچ نامند و بترکی کیشان و در تنکابن کرجیل کویند از جنس نرب
طبری است در آخر دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و فی و جهت اسهال و تقطیر ادرار
و بکر و معده حار نافع و مقوی اشتها و آب او با شکر جهت درد سر حار مجرب و صداع او جهت اورام حار و یا مرغ مفید
و مضر کرده و مصرش فولنج و مصلحش انیسون و عود و قدر شربتش از آب او بیست مثقال و از جرم آن دوازده درم
و بدلش سیب ترش است الزاء مع الغین زغبر مرداسنگ و اسم فارسی تخم کتان زغار خطمی است زغن اسم
فارسی غداف است الزاء مع الفاء زفیر و اسم مزو عناب است زفت بری و جبلی زفت یابس است زفت رومی و زفت
زفت یابس و زفت بحری است و از مطلق او اکثر زفت بحری مراد است و کویند اسم تنفهر است زفت و ارمنی
سایله درخت صنوبر و یا که قسم تر است و طوبتها دارد آن که غیر درخت جلنوز است و سوی تیر
حاصل میشود و مجمد او را تباخ است و از درخت شربین که از اصناف سرو است و قدر شربت او تر
و از آن بکر جکر است بهر بهد قطران نامند در سیم گرم و خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات
و اشامیدن او جهت دیو و تنقیه جرب سینه و حلق و رفع سمیه ادویه قتال و با شکر جهت نفث الدم و موت

سیند هم

سینه و سرفه مزمن و صداع و جاذب خون است بظاهر جلا و جهت قرحه کردن اعضا و با ملح جهت کریدن جانوران
با موم جهت بر بر ناخن و قوبا و تحلیل اجربان صلب و صلابت رحم و شفا و قعد و جراحت فم و شانه و با عسل
جهت بال کردن جوی و خرها و خشک دبش و الصاق او بر مسان و بعد از تشبیر با قیح جهت تاخیر زنگ
کرده و ملون مانده باشد بجربه دانسته اند و با شکر جهت اقسام خراز مفید و جهت جرب جولان و تمدد اعصاب و الثعلب
و داء الثعلب و اسهال و جهت خناز و بادویه مناسبه جهت ربا بند و کوشت نخود و شاهدانه و غیره و جهت ورم مفاصل و تقویم
و مری و قطور او با روغن بادام جهت رفع ملون بلک کوش و حقنه و جهت درم حاره و صلب امعا و رحم و کرد بدن غیر
مؤثر و مضر بشش و سرد و مصلحش کثیرا و بنفشه و قدر شربتش تا سیم و بدلش مثل او و قیراست و کویند ربع او قیراط
در رطل دفن کرده ملون بخار او است که در چین جوشانیده بشی بر بوی او کذارند و با نجه در دیم جیم شود
افشره اخراج نمایند و صداع او با ارجوجه خناز و در پایدن موی و داء الثعلب و جرب انسان و حیوان
و تمدد اعصاب و مرقالدم و امثال او نافع از زنان است و قاطع نزول الدم و مسهل و نزیف سموم و جالی آب
و دوده زفت جهت تنکی کردن مژکان و در جهت شیم و تقویه باصره و دمعه و سوزش چشم و رفع ریختن مژه بنات
مؤثر است و فرنا بدی فرنت رطب است بحری خوشک شود با بطبخ خشک کنند در سیم گرم و در دوم خشک
تجفیف او زیاده از رطب و در اختناج ضعیف و جهت التیام قروح و ضربه و سقط و اشامیدن او با زاج
تخم مرغ نیم بر فشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کرده و تقویه رحم نافع و در سایر اعضا ضعیف تر از
رطب و قدر شربتش تا دو مثقال است زفر بحری شبیه بقطران و سیاه و سیال و از زمین مثل نفط حاصل
میشود و صنف سیال قیراست و کشتی و ابان استحکام میدهند و داخل مراهم میکنند و به بهترین اوصاف
و نرم است در سیم گرم و خشک و محلل و مقوی مفاصل و جهت عرق النسا و فالج و جذام و التیام اعضاء
شکسته نافع و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و مضرش و مصلحش کثیرا و بدلش قطران و کویند جاوشیر
و سقر است تاریخ الزاء مع القاف زقوم اشجار است و حجاری مشابه میباشد حجاری او بعقد قامتی و برکشی از برد
انار عریض تر و با شریف و کلش در اطراف شاخهای او بهیئه یاسمین و زرد و ثمرش سیاه زاد و شبیه بیلد
در چون او دارد مثل کبد و این نوع را بولی و با زاده و جهت جراحات تازه نافع و قوی القبض و لاع
در درخت نوع شامی بزرگتر از حجاری و خار دارد و کلش زرد و ثمرش از نصلیه بزرگتر و رسیدن او شیر بیمزه

زقوم

و با عفوصه و منفی است در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی و رافع سدد و سپرز و جهت فالج
و نقرس و امثال آن شربا و ضمادا نافع و مصدع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر زاز و قدر
شربتش چهار قیراط و بدلش نقط است زقال اسم فارسی قرانیا است و ثمر درخت است بقدر
زیتون و یا قوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میباشد و مرش و با اندک عفوصه و قبض در مایل اسهال
و جهت اسهال قرحه امعا و تقویه آن خشک عطش و التهاب معده و غلیان خون و صفرا و منع صعود
بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک و نارسیده او که سبز باشد جهت اورام
و قروح مزمنه بغایت مؤثر است و خاکستر برگ او جهت رفع آثار مفید است و مؤلف الاسیع قرا قاطرا
اشتباه بزقال نموده در اسهال بر زقال ایراد کرده و نهایت مناسب فرشد دانسته است و ظاهرا
قرا قاطرا با مین بار هیس شبیه است زقاط اسم بوریای جهت الظلم است الزنج الاول لا بید بفارسی جلوای دلیبا نامند
مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن بدن خفیف و مقوی کرده و جهت طول بر شش
و سرفه نافع و مسدد و مصلحش سکنجبین و انار زلابیة الملک نوعی از بوداد که آنها باشد
بفارسی زلف عروسان نامند زلج اسم عربی جبش است زلو اسم فارسی علق است زماة الراعی آن
الغنم است الزاء مع الیم زموم از اسامی زیبق است زمج بفارسی مرغ و بترکی اوندکو نامند از جمله
سباع طیر است کوشت او بسیار گرم و جهت ضعف اطبی و خفقان و عارضی و زهره او جهت عشا و
ظلمه بصر مجرب و مسکین او جهت کلف و رفع آثار مؤثر است زمرد از کان طلا و غیر او هم بنی سیر
و اقسام میباشد یکی زبا بست یعنی در رنگ شبیه بزبا بست بزنه انکه بجا حامل او مکس نشیند و آن
بغایت صاف و ابدار میباشد و ابش منموج و رقصان و یکی را بجانی نامند که در رنگ شبیه بجانی
و مشهور بزمرد نواست و یکی را نستقی است که کویند آن سبزی بسامی زند و زمرد کنه نامند و یکی را صابری
کویند و آن سبز نیست که بسفیدی زند و بعضی این قسم را از جنس بر جد دانسته اند بجرخ آن در دوم سرد
و در سیم خشک و فوقش مبشابی است و مقوی ادجو هر و تریاق زهر هوام و مفرح و رافع هموم خفقان
و جذام و اسهال دموی قاطع نزول الدم و مدر و مفتت محصاة و جهت برقان و ضعف جکر و آسقا
نافع و انکحال او جهت تقویه بصر و سبل و طلای او جهت سعفه و قروح خبیثه مجرب و نکاه کردن او رافع کلال

بصر و انکشتری او جهت صرع در شخصی که مصروع نباشد مؤثر است و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون
و تعلیق او بطلا سحر است و چون بکشتال او را انکشتری مزوج از طلا و نقره که با الماس سفید و دو مثقال ناصب
نمایند در طالع میزان و آفتاب بروج هوائی باشد باعث قبول دلها و هیبت در نظرها و قضای حوایج بود و آنرا
و کویند چون بطعام زهر دار رسد عرق کند و کویند حامل آنکه روزی یک دفعه چون افعی را نظر او افتد
کور میشود و قدر شربتش در رفع سموم یکدانک و بدلش زبرجد است الزاء مع النون زنجبیل بلغه عرب و اسکندریه
قنابیل الرهبان نامند زند بلغه شام اسم غار است زنجار الحدید زعفران الحدید است زنجرور زنجفر است زنطاح
حلزون بری است که در اشجار و بقول میباشد و بقدر یا فلافلیست و غیر اینجنس است که در بیلم سند کاجوله کویند
و در حلزون مذکور شد زنجبیل الیم و زنجبیل فارسی اشتر غاز است زنجبیل شامی و زنجبیل هندی بر اسی است زنوع اسم عربی
استبوبست زنکار اسم فارسی زنجار است زنجار مجرور و زنجار دوری از اقسام زنجار مصنوع اند زنن دو سرست
زنبق اسمر کویند و یاسمین زرد است زنجی بلغه اصفهانی مرزنجوش نامند زنجبیل بحری است و زنکیاه او شبیه بکیاه
شقاقل و از آن بسیار کوچکتر و بسکل و ثمر در دهان نهادن بنی میباشد در سیم گرم در اول خشک و با جهت
قضیه و مقوی هاضمه و ملین طبع و مفتح سدد جکر و مبتی و محلل ریاح غلیظه معده و امعا و جهت فالج و طوبات نافع
تشنکی بلغمی و مقوی معده و جکر و قوت حافظه و جهت سموم حیوانی و اخراج خلط غلیظه و طوبات صلبی و حلزونی
رفع بر دو در صواعق فالج و کرم معده و یرقان قطرب و بول و اسهالی که از فساد غذا باشد و با نبات و کندم جهت
رفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معده و با در و تخم مرغ بنیر شت جهت زیاده کردن منی و با تربد مسهل طوبات
مفاصل و سایر و با خولنجان و پسته جهت تقویه تباه از اسراف مجربست و اکتحال او جهت عشا و صاحب
سبل و صاحب شرح تقویه اعصاب و کرازه و رباح بواسیر سعد بل است و در تهان داشتن او نافع تشنکی بلغمی
و مضر حلق و مصلحش عسل و روغن بادام و قدر شربتش در درهم و بدلش ارمنی قلفل است و تریاق باه و مجرب و مقوی
و جهت تقویه هاضمه و بنیه پیران و تجفیف بلغم قوی تر است زنجبیل الکلب کیاهی است بسیار زند و کشتن سکان و کزش
مثل بیل سیاه و در از تر و بزرگتر مایل کرد و شاخهای او سرخ بسیار کرم و خشک و ضمادا و جهت کلف و رفع
آثار بسیار قوی الفعل و بر کشش محلل الدم صلب و مجرب و جایز نیست و مؤلف اختیارات بدیعی و بعضی فلفل الماء
دانسته و اوصاف فلفل الماء ظاهر میشود که غیر او است زنبق از ریاحین مرغوب فراست و بفارسی سوسن

ازادنامند و اغیر سوس ابیض و غیر سوس اسمهیر است در سوس مذکور میشود و اثبات عظیمی بر ان کرده اند
درد دم گرم و در پیوسته معتدل و ملطف و مقوی دماغ بیاز او در افعال مثل پیاز مذکر و قوی تر از اوست
و روغن او که مثل روغن کل و قدر کل در افتاب گذاشته سه روز یا زیاده از ان کل زیتون را تجدید نمایند درد دم
گرم و در اول خشک و لطیف و ملین و مقوی اعضا و نفع درم او مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای او جهت
رفع تشنجین و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع و بدلش در همه احوال در روغن ابیر سادر و غیر
اسهال و غیر ذلک است زنجار بفارسی زنگار گویند معدنی و از کان مس بهم میرسد و در هفتصد عبارات
اذا و مصنوع او اقسام است بکبر از نجار مجرد نامند و ان رنگ مس است که سر پوش مس را بنظر فرسرکه
گهنه نهی منطوی سازند که مانع صعود بخار سرکه گردد و بعد از چند روز از ان سر پوش زنگ را بتراشند و
جمع کنند و یکی از نجار دودی نامند و او را از صفایح مس که هر روز بران سرکه پاشیده در هوا بگذارند
تا زنگ گرفته هر یک مثقال زنگ را در سرکه کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ گردد و شب عیانی و صبح اندرانی
و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده در افتاب خشک کرده بهیئت قیراط بسازند و اقسام دیگر بنویسند
دستور ان مذکور است بهترین ان معدنی و دودی است در چهارم گرم و خشک و از سموم فنا و اکال
و معفن الدماغ و سترند گوشت و موضع بریده قرحه و قالع اثار و با موم روغن بلادغ و مانع زیاده شدن
قروح خبیثه و ساعیه و درم جراحات جهت رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب
متقرح و برص و بهق و با عسل جهت تنقیه جراحت و دانه بواسیر و ناصور مفید و مطبوخ او با سرکه و عسل
جهت قروح لثه و جوشنها بغایت مفید و ساییده او با شیر خواران و سرکه و عسل درها و موی سر که
غلیظ و خشک شود جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخن و مفید و سبل و سلاق مجربه و محرق او که در هوا دود شود
بتوتیا گرد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق و نافع و طلای او با فندق و سوخته و کثیرای سرخ و سفید
نخم مرغ جهت کلف جراحات بسطح بدن مجرب و مضر اعضای عصبانی و یکدرهم او کشنده بفرجه جگر و بعد از او
نجاوز از او از معدن عدیم العلاج و باید قدر قلیل او را با ادویه مقرر استعمال نمود و چون دهن را با ب
مملو ساخته از نجار دودی در بینی سوراخ کنند جهت رفع بدبوی قروح خبیثه ان مجرب با ادویه مناسبه
جهت قروح شهدیه سر مفید است زنبا اسم گیاهی است که در بلاد ری در تابستان میکارند در اول اوسط

میرویند

میرویند بسیار گرم و تند و مصدع و موجب حرارت بدن جلو که از هوای سرد منفرد شوند جهت دفع
وحدت بصر و درد سر بار و نافع و خام او بنایت مضر مجرد بر و مصلحش در سرکه بجوش و انار و بعد از ان زرنب
زنجبیل بفارسی شکر و نامند معدنی و از معدن جیحون و طلا و مس بهم میرسد و بعضی او را بجوب ابرا خواند
و مصنوع او از زیبق و گوگرد است و در دستور از اقسام او مذکور آورد و گرم و در سیم خشک و بعضی در دوم
سرد دانسته اند از جمله سموم قتال و رافع او رام حاره و نافع بعضی تراشیدن ناخن و قطع نزول الدم و جهت زیادتی
گوشت زخمها و اکال و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوشنهای حاره و حکه و ممش و حصف و رفع
قمل و تاکل دندان و با موم روغن جهت شقاق مجرد و در درم او کشنده بحناق و کرب و بدلش شاذنج و کوسنه
مراد اسند و سفیداب بدل اوست زنجفر نوع سرخ او را سمیت غالب و طلای او جهت برص و او رام باره با عسل
و عمل نافع و گزیدن ماه و صاحبان امراض مزمنه عصبانی مثل فالج و امثال ان را بنایت نافع و از جهت باد اشامیدن
و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهت برص و بهق و اثار غایر موثر و گویند اشامیدن ان شل
ساییده او بقدر یکدرهم موجب فربهی بدنست زنبور بخل است زوفرا اسمی از جرا بری است زوفا بلغت جرجان
قوا است زوند بلغت مازندران قسم اخیر و قسم عالیست زونای یابس گیاهی است مشابه روش مهروی زمین بر کش
شبیه بیرک صعتر جبلی و مرغ بخوش با عطر بد و شاخهای او بر گرد و بر هر گرهی گلی مایل بزردی و تخم
و تلخ در دوم و در اخر خشک و گرمی او قوی تر از جبلی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظ و گرم
معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن در یک درهم شش و نزله و عسر تنفس و درد سینه و معده
و حکه و قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت رفع نکوت گرم معده و طبخ او
سکنجبین مسهل خلط غلیظ و قوت و ماناو ابر سا اسهال او قوی تر جهت نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت
استسقا و با طبخ انجیر جهت حناق امتلائی و ضماد ش با آب جهت درم حار و با شراب جهت بارده و رفع خدر و که
در بلاد چشم باشد و بخار جهت نزول الماء و با بوره و انجیر جهت درم سپرز و بخار مطبوخ او جهت ریاح گرم و تنفس
او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و انار ترش و قدر شربتش و مطبوخ
تابع درم و بدلش صعتر است زوری رطب جبلی است که در بنه و صوری و نیوشکم و کنج زاران کوسفند جمع و
منعقد میگردد و بفارسی سنگل میش و بترکی شقلداق نامند بهترین او آنست که در اب جوشانیده زنبیم

و زن دوم او عمل هندیست و قسمی از ان که مایل بسرخی و مانند دانها بهم چسبیده باشد از جمله سموم قتاله
بکدرهم او کشنده است و علاج بقی برنیست زهرة الخلیل گیاهی است شبیه بدانها و دارای زهر بخش ابیض روی و
تفتیه ظاهر شود و ان از کان مس و از مس گداخته بهم میرسد در قوت قریب بنیکار و اشامیدن مقدار
او مسهل خلط غلیظ و ماء اصفر غرغره او با عسل جهت درم بارد لهاة و تنفس و مری و بارد زهرها و مرها
جهت بریدن گوشت زیاد و تحلیل اورام و خشک کردن دانه بواسیر و با شراب جهت بثور و وضح و بهق سفید
و قطور او در گوش بارد زهرها جهت کر و کهنه نافع و از سموم فنا الست الزاوج البابونه گیاهی است باسم
فارسی زیره رومی اسم فارسی انیسون است و گرم و با انیزه با این اسم نامند زیت الاصحاب و زیت فلسطین
و زیت مکابی زیت الانفاق است زیتون الاخرس مازریون سیاه است زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است
زیت ماج طراثیث است زیتونیه بلغت مصر ایمارا انوطالی است و گویند اسم درو فینیونست زیت الطرجان
زیت السود است زیبرقون بلغت و مشتق عربی از درخت بیخدی نمراست زیت کتان است زیت الشیلم روغن
تخم شلغم است زیره رومی است زیتون الحبش و زیتون حبلی و زیتون الکلیه زیتون بری است زیتون الماء
زیتونیه که مزید ابها رو بدر جمیع افعال ضعیف تر از سایر است و بعضی گویند زیتونی که در اب نمک پرورده
باشند و مسمی بزیتون الماء است زیبر هجرانی اسم کمون بری است زیبر فارسی کمون نبطی است زیت بان
نانخواه است زیرباج از اغذیه ملتقط اصحاب و مسکن مرة الصفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم
و مفتح سدد و موافق صاحبان جگر جان و نهایت نافعه و شرابه و مضر امعه جهت بارده است طبرزد بیت او
جنانکه در شفاء الاسقام مذکور است که گوشت مرغ بخند و اب جوشانیده و بیم رطل کرد
و ربع رطل بلا ماء شکر سفید و بدل او قیه بادام محلول در کلاب و یکدرهم کشنیز خشک و مثل او عود و سداب
و قلیلی زعفران اضافه کنند زیتون بری و بستانی میباشد بستانی از درخت بزرگ و برکش ابدار و سبز
تر از بری و بعد از چهار سال میدهد و تا هزار سال میباشد رسیده او گرم با عتدال و با قبض و مسهل اورام
و بنایت خشک و سیاه او گرم و خشک و سریع الاسخال السودا و صفرا و مرخی معده و مفتح و بهترین او
سبز رسیده است که در اب غلیظ پرورده باشند و با طعام خورده شود بقبل و بعد ان در بنوت مقوی
معده و رایحه ان و بیشتر و حابس طبع و مبتهی است و مورث خمار و لاغری و مصلحش مزکر دکان و بادام

را از ان جدا کنند و جمع نمایند و با گوسپند پشم را اخراج کنند و هر گاه منعقد او بهم رسد پشم میان را کوسفند
و بزر را بجوشانند جوی از ان بگیرند در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است منضج و ملین و محلل و مضر معده
صلابت جگر و سپرز و بیرون اخشا و کرده و استسقا شربت او ضماد انافع و طلای او جهت درم معده و رحم و ساق
و جمع اورام صلب و تحجر مفاصل و تعقد عصب و اکله و جرب چشم و ریختن مو و ابرو و تشنج و شکستگی اعضا و دشی
و با پیه مرغابی و طبوج جهت قرحه گوش و قضیب و فرج و شقاق مزمنه و حمل الدبا اکلیل الملک و روغن از جهت رفع اسهال
جعفر و عصر و لادت نافع و مضر مجرد و مکروه و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش لادن و مرزنجوش و کاو
و گوسفند و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال است و چون او را از پشم جدا کرده بسوزانند جهت قروح و مفاکیر و
اعضای عصبانی بهتر بود و بد است زوان نوع از کشنیز شیلم است و موافق جامع بغدادی و عنبر ابی زید و
نایل است کمان دانه ابست نایل دیبا می داند اسبزی مثل ماش و کوسه کبر و طلای او جهت و سرش با سرکه و غالی
مخمر مثل غلاف شیر و نخل و مسکر قوی بلا نفع و قسم بهن نیز میباشد در سیم گرم و خشک و اسمیه
و باقوت جاذبه و ضماد ش جهت بیرون آوردن پیکان و امثال ان از بدن بنایت موثر و خوردن او
موجب بیهات شدید و مصلحش زبیب حامض و طلای او با عسل جهت درد یا بدن و موی داء الثعلب و تحلیل
اورام و کمادا و جهت درد و سر بارد مفید است زهرة الذراع الطیا نوع اول و قبل شامی و در مغرب قبایت نامند و بلکه
خواهد شد و بلغت فارسی مراره است و بعربی بر عرض اطلاق میکند و روح را بعربی نامند زهرة اسیوس
است و زهم اسم زیاد است و گویند زیاد اسم جابر بن زید و زهم اسم عطار است زهرة الحجر جوز هندی است
حرز الصرا است زهر زمین بلغت جاوا زاد درخت است زهره بضم الزاء بلغت اکسیر یاران نحاس است زهر
اسم فارسی سم است و بعربی اسم شکوفه است زهرة الماء چیزی است شبیه بشوره و شور الحم و زعفران زهر
نند و بدبوی لقاع در چیزی که اب الحیات کرده در زمینهای پست بماند و در اب ها بماند کرد و زهرة
الماء حاصل شود و ابن فارس گوید که کدان سوره ابست که مثل غبار بر روی ماء مدقق میباشد بنایت
گرم و خشک و تند و مجفف و محلل قوی جهت قروح خبیثه و اکله و تفتیح جلد و بهق و کرکوش تراود و جهت عشاء و
اثار قروح و منع روئیدن موی و بارد زهرها جهت اعیا که مانند کیا باشد نافع و اشامیدن او نایکدرهم با
شراب مجرح در اسهال قوی تر از غلهندی و مدر بول و با سکنجبین جهت رفع مرح نافع و مضر معده و بدلش

دوزن دوم

در روغنها و سرکه و کوبند مر دبشش و مداومت او مجرب اخلاط و مصلحش شربتیها است و ضماد او جهت رفع
سبوسه سر و ضماد نارهن او جهت سوختگی آتش و طلای دانه او با پیه و آرد گندم جهت برص ناخن و بحر ساده
ان با دانه او جهت بهق و ام ان شش نافع و برکش در دم کرم و خشک و ضماد شوخ جهت جرب و فلاد و منع زیادتی
او و شری و نار فارسی و غرب چشم و ام حار و التیام پوست سر که منقلع شده باشد و با عسل جهت دمل
ما ار جو بر ساختن ناف طلا کرد در جهت اسهال و خائیدن او جهت قلاع و ضماد بجهت او با آب غوره بجری که بقوام عسل
جهت دندان کرم خورده و بر ایندن او مطبوخ او در شراب جهت نقرس و مفاصل و بدستور مضمضه آب طبیخ او جهت دندان
کرم خورده نافع و خفقان آن جهت قروح باطنی و مقعد و رحم و عصاره ان در افعال مذکوره مثل بول او است و حبی آن
جهت قطع سیلان رحم و نزف ان و ضماد او جهت برامدگی جود و قطع ریحی مواد چشم و اکل بلال نافع و زیتون
زیتون را با قدری بوسا ابجو شانیده مضمضه نمایند جهت خشکی در سر و نطول او جهت دکام و تحلیل رطوبات
و عجائز او جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر و تغلیق بیخ او با لحاء متجه سم عرب از ذوده است
و چون شاخهای باریک و بر الدرار کرده کرده در کوزه را بگل گوزه کری احراق نمایند پس از یکروز از کوزه
بیرون اورده مشراب بر و یا شنده با ریکی احراق کی کند در همه افعال قویتر از توتیا است و ضماد خاکستر وی
او با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عرق در اجانب وحشی و قدیم چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع و رفع علاقه
از تجربات بیان نموده اند و مؤلف مذکور ضماد مدفون بر اول شاخ اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته است
و ضماد خاکستر او با عسل و آب غرا جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوشها نافع است و طوبت شاخ
تازه او کرا از سوختن ان بهم رسد جهت جرب و سبوسه سر و قروح ان نافع و نطول او طبیخ سم اجزاء او جهت
صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن ان در خانها جهت گریزانیدن هوام و نگاه داشتن عصائی جود
او جهت قولنج عام و قضای جراح و برکت مؤثر است و مضمضه آن بعد کردن زیتون در ان خوبیانیده باشند جهت
استحکام لثه مفید و صمغ او در صورت شبیه بسقمونیا و مایل بسرخی است و او کرم و در دم نشتر او و تقویت
ذهن قوی تر از کندر و رافع سعال مزمن و اخراج بلغم و جهت رفع رطوبت جراحات و بام مهما جهت و رباند و کوفت
مؤثر و صمغ بری او قوی تر او مدر بول و محلل او جهت رفع احتباس حیض و ضماد بش با سرکه جهت قرحه متقرح و سنون
او جهت نسکین درد دندان کرم زده مفید است و چون زیتون در ادویه کاهها طبخ داده باشند بخیسانند در روغن

رافع

رفع میشود و بجهت راندن زیتون قاطع بول و سعال نیت بفارسی روغن زیتون کویند انجیر از زیتون رسیده
کیرند تیز بی ذبح باشند و غیر و مشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن میباشد و اجزاء او از یکدیگر منقطع میکردد
بخلاف مشوش و این رفع درد دم کرم و یابوست و قبض است و قبض او بطوبت او اصلی ندارد و مغسول او که با آب گرم
بسیار بر هم زده صاف کنند بلذع و الطف است جهاده مثقال او با یک رطل آب گرم و ماء الشعیر مسهل او و
جهت درد احشاء و عرق النسا و اشراب آب کرم جهت مغص و اخراج کرم شکم و فرکردن با او جهت رفع سمیت ادویه
و حقنه ان جهت قولنج و درد مری و درد مفاصل و عرق النسا و در دکر و بام مهما جهت التیام و اصلاح جرحها
و طلای او جهت دردهای باردة و مسلح او و بخور ضعف قوت ان و مانع جود اعضا و دافع مرد سرما و اکتحاش
مقوی بصر و جهت رفع بامزه تیز و جرب و سلاق و نافع جهت نزول الماء مقام قرح و طلای کردن کرم او مسکن
الم کوبند عمر است و جهت روغن تازه زیتون را بجوشانند با نصف دسد عنبر و ابدل میشود و قدر شربتش
تا هفت مثقال است زینة الانفاق و روغن زیتون نارسیده است و او مستولی قابض است و کوبند اغراق او
سرد و در او خشک است بدن و مدر و منفت حساسه و مواد و مقوی اشه و دندان و مانع اورا رعوق
صاف کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مقوی اعضا و مغسول او مرا فوجه جهت اعضا و مواد آن
و نیکو کننده رنگ رخسار است و روغن زیتون بری قایم مقام روغن کل سرخ در اوجاع و بسر و دوم انفع و حافظ
سیاهی موی و انتشاران و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لطاف و قاطع خون اشه است و جهت
مطلق روغن زیتون را در افعال مذکور نافع میدانند و مخصوص نوعی از ان نوعی دانسته اند و هر چند کهنه
ترشود و قویتر میکردد و انجه از هفت سال کذشته بهتر از روغن بلسان یافته اند و بعضی قایلند که تا چهار هزار
سال میماند و کوبند چون بسه دو در هم او را با مثل ان عسل و ثلث ان کندر و روغن شود نیز با لمنا صفه
حمام سر و زینت شود و اب سر در ان روزها نخورند از جیع در دهنا با برده و حدة و تاکح و امثال ان عجائب
با بند و پران مدسالها را هیجان شهوة شود و مجرب دانسته اند و روغنی که از زیتون متعفن کیرند مولد
خلط فاسد و بسیار مخرج مواد حکه و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن زیتون را با مثل ان بجوشانند
تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند تا شصت بار و بعد از ان که ابو طوخته باشد چند ان بجوشانند
که بنصف رسد بمراتب شتی بهتر از روغن بلسان در اوراسرار عجیبه است نیتار ثقل روغن زیتون کف او در

محلل اورام حار و با آب باریک قاطع نزف الدم مراعضا است شرابا و ضمادا و حاب اسهال مزمن و التیام
دهند و خرما و با سرکه جهت ورم قضیب و انثیان و با شراب جهت اورام با برده با رغن ورد و جهت منع ریختن موی و نوشتن
و بنا بیت مستوی او است و زنجبار با سرکه و خشک او با سرکه جهت قطع خون بینی و تقویت رحم و رفع اسهال و دیابیطس
خوردن او مولد سودا و مصلحش شکر و مدر شربتش یکمثقال و بدلش دو درم ان مدر است سالامندرا اسم یونانی
نوعی از عضایه و ان جیوب شبیه بسمور و دست و پا او مرد و سنها کرنا و ترب الماکه و بابلز از زهری و سیاهی و دبش
کرنا و ترکیب بلاذر اغرو بری کوبند و آتش در ان تاثیر نمیکند و اکر در تنور آتش افتاد زیاد افروزد کرد و یکمثقال از موم
قتاله و بنا بیت کرم و خشک و معفن و مفرح جلا و بدن و روغن کرد در ان بهم انجبا باشند ستر بدن موی و قرحه کرد عصوت
و جود دست و پا یا جلد را قطع کرده احشاء او را اخراج نموده در عسل جذب و در یکماه از عسل مدبوج جهت رد مفاصل
و اورام با برده ضماد او نافع و خوردن ان قتال فادزهر او فخم سنا دشت سامابور اسم دزد بری است و دزد بلاری
مستوی بجلا سیاه است و او کوچکتر از جلا سیاه و شبیه بجرد و در با نقطهای سیاه و سمیت جلیا سبز و ملاقات خون او
بر بدن موت بر بدن است در سیم کرم و خشک و ضماد او کبود او بر اعضا جاذب یکان و خاور و رافع ثالیل و تصنیف شاه
او بر دندان کرم زده مسکن الم ان و چون شکافته بر موضع کزیدن عقرب یکبار زده بر راسا کرد و طلای خشک
او با روغن زیتون جهت دیابیطس و رفع احتباس بول و قطره زبل و خون و بول او با اندک مشاق را سلیمانی
رفع فتور بسیار مؤثر و مجبوب جلوس در طبیخ او حیض اندازد و خوردن او مورث سل و امراض ریه و مصلحش
رهبا سر و امثال ان است سامان اسم فارسی نوعی از بزدی است و بسیار و سم و با رباده مایل بزدی و از حضیض
مبدء هند سرد و خشک و جلوس بران باعث خروج دم بواسیر نافع و سوخته او قاطع نزف الدم است سانا البوج معرب
از فارسی و اسم بیوج است سانا البوس و سالیوس سبسا لیوس است ساجی اسم هندی ملح القلی است سانقه
و ساق اسود بر سیاه شاه است ساسا کرشت بزر الانجره است سالیون اسم یونانی کرفس است ساوس اسم
یونانی عضایه است سناطوریا و ساطوریون اسم یونانی حشیشة الثعلب است ساق الحمام بلغه مصری عرق الحمام و انظاکی
کوبند و ان نارقیر است ساغیون و ساغانیون اسم یونانی سکبج است سافرنس اسم یونانی فیروزج است
ساروا اسم یونانی عضایه است سالطریس اسم یونانی جدوار و بمعنی مخلص الارواح است سارمیون اسم
یونانی شیح است ساری اسم هندی حب النیل است سالیطس اسم یونانی حجر الغراب است ساسم آبنوس است

وکوبند

در ظرف مس بجهت غلیظ بجوشانند و بدان روغن بیفشارند در دوم گرم در افعال قوی‌تر از حضض و ضماد شیح جهت
درد دندان و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام زخمهای بدن لاغری و با شراب و ماء العسل جهت درد
و با قیصوم و حجر تجربه دارد نافع و هر چند که شود در افعال قوی‌تر و در ابدان مرطوبین و ولد قرح است **السوسن**
روغن و هیئت مثل بادام کوهی و لوز البر و نامند و از درخت خار نال هم میرسد و خار او را در آب بجوشند و در آن نمک
کوبند و بادام کوهی و نامند و طعم روغن شیرین و خوشبو است در دوم گرم و در اول تر و کوبند خشک است و مواد
خون صالح و سلطف اخلاط و جهت امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و سکته و ادرار فضلات و تفتیح
و سدد و اورام بارده نافع است و مؤلف اختیارات بدیعی غیر لوز البر و دانسته است **ذنب الطبا** بلند و ابی مرام
نقط است **زیبق** بفارسی سیماب جیوه نامند از جمله فلزات و معدنی است بنقره که اخذ و از کنار سنگها
سرخ شجر و بهم میرسد و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم فطر از است که از حال تکون
میکرد و در روغن طرفه شیشه و سرب و قلعی و جلد سر آبی و طلا و نقره معدوم میشود و در دوم سرد و
سیم تر و باحدت و قبض و اشتاق و دمحرق و مولد فالج و بطلان سامعه و نوری رخسار و موجب
فساد قوتهای دماغی و کزلزانیدن هوام و طلای کشته او با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و مرهم
جمیع اثار و اکال و سعفه و بلغم و فرح سایله دفع قولنج با کلد و اراتیاج و روغن زیتون جهت دانهای دشوار
از مجربات است و بار بستور دو میمی او دویه و ممیز اثر دارد بشرطیکه بجلوه بینی و گوش نرسد و در یکهفته زیاد
بخور کنند و غذای نمکدار و غیر لطیف مخورد و بعد از نیفته و دو دهند و چون زیبق کشته را بر دماغ ادم
بر کردن بندند مانع نکون نمی‌کرد و ضماد غیره مقتول او نیز جهت خشک کردن دانه آتشی و قروح خبیثه
و خالی نیز که در ظرف آب بهم میرسد و جمیع اثار مثل مقتول او است و در همه مانند او و اشامیدن
غیر مقتول او وی سمیت و در عرق اثار ما مرتفع میشود با معضون و در قوی و چون ناکشته او را در هوا سالی
چند روز و هر روز بقدر حبه تا بکلدان سه شد و بسه رسد زیاده کنند که شت آب بعد از آن بخورند با
مغض غسل شود و جهت حفظ صحت و تقویت باه و هاضم و قوت بینه بعد از سال است و قدر شربت غیر مقتول او تا دو
درهم بدلش رصاص محلول است و صعد او دیا رکرم و باحدت و از سموم قتال و محرق خلط و محلل و با
و مقطع است و طریق تصعید در سوریات اول مذکور است و طریق عمل در سوریات مرقوم است **زیت الشلجم**

بلغم صعب

بلغم صعب و مرد و غرافیقطس است **حرف السین** **سارج** بهندی بر بن نامند بر کب بی‌سال
و کل در ابهای استاده بلاد هند میرید شبیه بیرا کردکان و مایل بسیاهی و کریه اغبار بر آن نشسته و
خوشبو و بخط و کوبند در غیر بلاد هند بنفر هم میرسد و قوتش تا سی سال باقی است و در سیم گرم و در دوم
خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال مدن و مقوی احشا و اعضا و حافظ ارواح و اخلاط
و مفرح و مفتح و مسمن و محلل ریاح امعا و جهت سیلان آب دهن و بدبوئی آن که از شرکت معده باشد و خفقان
و وسواس و جنون و وحشت و در حکم زمین و عسر ولادت و مشیمه و وجع فواد و تقویت حواس و زبان و اشتها
و سپرز و حصاة و منع داخس و جمیع امراض مقعد و رحم و در اکدار جهت سیلان و ظلمه بصر و تاخیر
نافع و دیکاه داشتن او در زیر زبان جهت لکنت زبان مفید و طلای جاه و با سرکه جهت احتباس حیض و شیر و
رفع دبوبی و بزیر بغل و کج زاد و تضمید کوبیده مطبوخ در شراب جهت تحلیل ورم اجفان و کذاشتن او در میان
جامه و نقش جهت منع کرم زدن آن و نوشه مضر بدن و مصلحش مصطکی و مضرش انار و مصلح آن شربت بدر و شیر
تا یکهفتال و بدلش دو وزن آن سذاب هندی است **ساج** درختی است هندی و اهل هند ساکوا نامند بعد از
جنار و سرخ و نامند و مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو و ثمرش قدر فوفل و مستطیل و مؤلف تذکره او را
قند هندی دانسته است جوار او در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت و ضماد سایند او با آب سرد جهت درد سر
و اورام حار و خوردن شاره او مسکن تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج کرم شکم قوی
الاثر است و طلای محرق او که بعد از احراق در ابر ما میشوا و امثال آن انداخته و سایند باشد جهت ورم اجفان
و تقویت بصر و حدت نافع و قدر شربتش از یکهفتال تا سه مثقال و مضرش مصلحش عنا است و روغن او غلیظ
و خوشبو و جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید است و چون نافه مشک را در آن کذارند حافظ بوی او
و وزن او در ازدیاد میسازد **ساداوران** معرب از سیاه داران بمعنی بسامی درختان چه دار بلغت فرس
است و بعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی مداد از و ترتیب میدهند و سواد القضاة که صاحب تحفه
ذکر کرده اسم عضو است و آنچه گفته که از درخت طلع حاصل میشود اصلی ندارد بلکه چیزی سیاه مایل بزرد
و براق شبیه میشود و با اندک تلخی در چوب درختان هند و بلاد حوالی آن هم میرسد مخصوص ابن البیطار
و مؤلف تذکره آنچه از درخت ناچیل بهم میرسد بهتر دانسته است در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت

السجاج الدال

بارده و چون بارد روغن بجوشانند جهت اخراج کرم شکم و طبیخ او در شراب جهت استسقای لحمی و خوردن با ماء جهت حبه
بصر خاشیدن او و انرا بوی باز و سیر و قدر قلیل او مقوی هاضم و مشتهی و با انجیر و کرکدان جهت سموم مشروبه و
سموم هوام و صداع و مشاهده روز بقدر یکدرهم جهت ازالت فالج و رعشه و تشنج مجرب و تخم او نیز میرانند و اورد و اب
طبیخ او بقدر سه او قیه بار و دنیه عسل جهت قولنج مجرب و چون داخل نبیذها کنند باعث خوشبوئی آن و شدت سکار
و رفع مرار میکرد و موجب صداع و نقل سر و مصلحش انار و مخوش و شیرین است و شامیدن تخم او بقدر یکدرهم
با شراب جهت رفع مغرب و قیه قتال و نیم درهم او جهت عرق النسا و دو درهم او جهت از الدرد کوبیدن عمر و بر تیلا مجرب
بدستور جهت کریدن سدی و بوانه مفید و مانع حمل و حقنه طبیخ بوی سداب با روغن زیتون جهت رفع اعمال و تفریح
ضماد او و محلل خنازیر و باعسل جهت درد احشا و ورم و مفاصل و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت بعسر بول و با
انجیر جهت استسقای لحمی و متنها و جهت تهیج مجرب و با سرکه جهت جذام و با در قلفا جهت ورم انثیان و با موم و
روغن مورد جهت ورم صبیان و با نطرون جهت بهق مفید و جمیع اقسام ناشل و با شبت و عسل جهت قوبا و با سرکه جهت
و روغن کل سرخ جهت حمره و غلاء و قروح رطبه زانو و با خود داشتن باعث کریختن حیوانات موذی صاحب شاه
قطوع عصاره او که در پوست انار کرم کرده باشند جهت درد گوش و اکحال او با آب رازیانه و عسل جهت ضعف باصره و سعوط
عصاره او که جهت ام صبیان اطفال نافع و مدادا و متغیر خوردن آن ضعف باصره و مصدع و محرق اخلاط مفتی و مصلحش
سکنجبین و انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش حب معتر است و صمغ بستانی و بری سداب نهایت کرم و خشک
و غیرتا نسیا است و جهت ورم چشم و تحلیل خنازیر و بصر و فرنجه او بقدر یکدانه جهت اخراج جنین مشیمه مجرب
و کویند بوئیدن بری او باعث عاق قوی قتال است و روغن سداب که بکجر و او را با چهار جزو آب و جزو روغن
زیتون بجوشانند و با روغن بماند جهت بر و درد کرده و مشانه و در دکر و ورم و استرخا و ورم پهلو و تحلیل
ریاح و رفع لرز و کرانی سامعه و خوردن او بقدر نصف او قیه در حمام جهت رعشه مجرب و حقنه او جهت مغص و
قولنج بحبی خاطی نافع است **سداب بری** بر کش با ریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر و تند از بستانی و در حمام
کرم و خشک و سموم افعی و جهاد در هم او کشنده تر از دفلی است و از ملاقات مطبوخ او دست و هم میکند
عصاره او را چون بر آهن بر آهن بکنند با لمه و مانع زنگ آن میشود و چون در مکان که سفندان و مرغان بیرون
حیوان موذی مغاربت آن موضع نکند و ضماد پوست ثمار او با شراب جهت داء الثعلب نافع و چون بر الوان

جهت درد و زانو و ساق پا و جهت ورم و نقرس و سرفه و تشنج و جهت ورم و درد و سوزش و سرفه و تشنج و جهت

کوبیده حنا دمانید و موجب جذب مواد احراق و موتا و عضو میکرد سدی بستیاج است سدوس نج است
اغریا اسم سریانی فراسیون است السین مع الراء سرخس اسم فارسی است و یونانی جلاریس نامند در تنکابن
دیلمجا زکوبند و آن بخلاست سیاه مایل برخی و برکن و برادر دیشهای باریک و بی ساق و بی ثمر و بیکل و شاخ از آن بیخ
میروید بقدر زرعی و کمتر از آن و برگهای او باز و ابد و خشونت و نزدیک بهم بشکل برهای که در بالای غار میباشد
و نوع ماده او دیشاخ و مختصر در بلند بر مرتفع در روم کرم و در اول خشک و مجفف بلاذع و حالی و منقی و دافع قمل
و مسقط جنین و مسهل قوی اقسام کرم شکم خصوصا با خردل سیاه و سقمونیا و عسل و شراب و امثال او مفرح و
دافع بخار سوداوی محلل نفخ و ناچار سال قوتش باقی است خفقان و عسر البلاع و جراحت کرده و مثانه را و اسهال
بکمثقال او با سه عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت سه روز متوالی جهت رفع کوفتگی اعضا و سقط و ضربه نهایت مفید و چون
از نوع مرزا و شش مثال از آن بقدر ماقلی بزن کرده در دو اوزه رطل عسل بجوشانند تا مهتر اسود و با عسل
یکسان گردد و دو هر روز چهار درم مثقال بنوشند جهت رفع درد و رکین مزمن مجربه و در رشح جهت جراحات بلیغه
العلاج نهایت اندوه است و بر اندازه او ملین طبع و چون جند و زیاد باشد مواد صنب چشم را به بالا رفع میکند
و ضماد شش هر عضوی موجب اخراج فضول آن و چون با خاب بر طلا کند جهت منع نزول آب مجربه دانسته اند و چون
خانه بوک او را فرش کنند یا آب طبخ او را بپاشند کیک را طرد میکند و مصرعه و مصطکی و سنج ارمنی قدر بیست
ماده و مثقال او بلش قبیل است سرخ از قلعی سوخته و سفیداب سوخته هم میرسد و شبیه بشنجرف و از آن کمتر باشد
طریق ساختن او در مستورات مذکور است سردی او کمتر از سفیداب خشکی او زیاده است از او سموم قتالی و ملاذ
او با روغن گل سرخ و روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت مرفع در هر زخمها و تنقیه جراحات و بدن و کوشش زیاد
و گوشت مرده و قطع بدبوی تخم و سوختگی آتش و بازداشتن سیلان خون و حفظ او باید با آب باریک جهت زخم
اعمامیفید است سرو درخت سرو و شبیه بحور روی در او اگر کرم در هیم خشک شود او کرم توان بار اخراج او
کمتر از ثمر تند در بلوبه سایله او ضعیف تر از قطران درخت شربین است و فشار و جرب او جهت منع سیلان فضول
و با هر صاف جهت تقویه مثانه در رفع بول و مرزاش و اشامیدن دو مثقال از بوک سایده او با نیم مثقال از روغن
جهت تقویه مثانه و عسر البول مفید و مضر زیاده و مصلح کثیر او محرق و مفسول او جهت سوختگی آتش و غیره مفسول آن
جراحات بلیغه و عصان عمر تازه او جهت بواسیر الاف و ضماد پخته او در هر کرد با زمس مخلوط کند جهت قطع اثار

بهوی

بهق و سفیدی ناخن و با او دیه مناسبه بتنهایی جهت فتق و التیام جراحات و تقویه اعضای سست و قطع
نزول الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و دفع اعیا و با آرد جو و آب چهره و غل و سوختگی آتش و غرغره
و طبخ او جهت درد دندان و قروح لثه و استرخای آن و بخور او جهت کرمینه هوام خصوصا پشه و ملوه او
او با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده است و اشامیدن او با شراب جهت قطع نزول الدم و رحم اما و منع
انصباب و فضلات بعده و رفع نفس الانصباب در درد صفتش جهت رفع نواسیر و مقعد و بواسیر الاف و
کلنا جهت قروح مهلک و خاشیدن او جهت رفع سیلان آب دهن نافع و چون ثمر مبرک او را با امله و آب و کم
طبخ نمایند تا مهتر اسود و پس با روغن کنجد بجوشانند و تقل او را با موی ضماد نمایند در وعر را طلا کنند آن
سیاه کردن او نافع و در از کردن احفظ سقوط او و مجرب و تضمید او با موم و روغن و دیتوس جهت تقویه معده
نافع و بدلش مثل او از زرد سرخ و نصف او بوست انار است سطان نهری بفارسی خرچنگ نامند در وقا
سرد و تر و با جذب و تحلیل و بهتر بوا و قسم ماده است و ملاماتش انکه چون سوزنی بر دیش او فرو بری آب
سفیدی ظاهر گردد مهیج محرور بن و کثیر الغذا و بطی الهضم و سد و قیاز طبع او با کوفس و رازیانه و نعنا
حصاة و مدر بول و حیض و فضلات مسحوق او با ادرج جهت سم عقرب و باشر آب جهت عسر بول باشر الاغ
گزیدن بر بلا و عرق و غرغره شیره کوبیدن او بقدر یک سر جهت خناق و در دلوزین سریع الاثر و ضماد آن
کوبیده او جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدگی عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حار
نافع و تعلیق چشمهای او جهت تب غب و تعلیق پارهای او در درخت میوه دار جهت حفظ سقوط آن و مطبوخ
دو سه عدد او که اطراف او را قطع کرده جوش او را با آب خاکستر تا آن خاکستر شده و با آب صاف تطهیر نموده باشند
با دو و مشتطبخ داده بنوشند جهت سل و دق و بوسه اعضا و هزال مفرط حار مجرب بدستور مجرب او با ماء عرق
و او دیه مناسب همین اثر دارد و مجرب بواسیر نهایت نافع و ضماد مجرب او جهت سرطان جنابی از او نوشته است و چون چند
عدد از آن در ریاس سرخ قلمی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز با ملعقه را بانه و قیاز بنوشند جهت
رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب است و باید بدو موضع زخم مرهم از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر کفاشت
و اگر موضع را گزیدن سگ گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق او جهت ابراء و شفا
که آفتاب در اسد باشد و با مقابل قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هر کاه بیکی و چون

سرسوخنا اسم فارسی ابا را است سرپیل اسم فارسی اشراس است سرپیه ماهی اسم فارسی عرق السماک
است سرکه اسم فارسی خل است سرپیه پوست حیوانات غری الجلود است سرم لعه شیرازی دان فتاح است
سرلی اسم هندی حب النیل است سرس اسم هندی بجر النیس است سرکه داک اسم هندی عنب است سرمون اسم هندی
خردل است سرا اسم هندی حمر است سرها اسم هندی اغدا است سرمانش اسم ترکی عشقه است سرمای
مجهول اسم نبیذ الحنطه است ذهاب الهداد السین مع السین سنالی معرب انساسالیوس یونانیست سیسه
اسم هندی ارنب سفراس بلغه فرنگی حوطاست که بجای حوجینو مؤلف تذکره گوید جوص منصور را
نایب صناب جوجینو بیان نمود است و جینو مشاهده ان نموده و فرق بنا و اقرا است سطرهیون الیونانی الطاء
نباتیست که اکثر در کنار دم زار هر بود و با کثرم میرسد با بین کیاه و شجر و ساقش باریک بوکن و شاخ
و برگش بقدر انگشت ابهام با بین استداره و طولانی بر برگها او بخه و از بکدیگر متباعد و در رنگ شبه
بکلم و در اخر ساق شعبهای دین و بجای ثمر قبها بران شعب و سفید منوبری و کلش سفید و در
و بخش و از و سفید و با اندک تلخی خوشبوی و تندی و مطشی و غیر کندش است و تخمش مثل زیره
در اخر سم گرم و خشک و بخش قوی تر از سایر اجزا و مستعمل است نهایت جالی و مدر حیض و
قاتل جنین و محلل قوی و جامه با او شسته می شود و اشامیدن او با عسل مسهل رطوبات باردی جهت
امراض سکته و عرق نسا و یرقان سدی و با جاوشیر و بیخ کبر محلل اورام سبز و مدر بول و فتت حصات
و ضماد شیر او با رجو و سرکه جهت برص منفرح و مطبوخ او با شراب جا رجوی محلل اورام حار و سعوط او جهت
تنقیه دماغ از فضلات و قطور بر در بینی جهت درد دندان و در فرد حات منقی جهم و در اد و جهت چشم
و مقوی بصر و طلای او رافع بهق و جمیع اثار دهاکل ارمنی جهت حکه و جرب نهایت مفید و سعوط ربع
درم او با پنج عدد زین کوهانی و زیب الاقفا و جهت لقوه مجرب دانسته اند و قدر شربش نا نمه درم و
مضر بسینه و محرق خلاط و مصلحش کثیر است و مؤلف اختیارات او را بیخ عرطنیثا و مؤلف تذکره گوید
دانسته است در ایشان سمیه غالبه است بخلاف سطرهیون و بنوس و بحسب ماهیت ظاهر میکرد که بعد از
اذیت و کندن می باشد سطاخیون یونانی نباتیست مابین کیاه شجر و شبیه بیرا سیون و از او دراز تر
و سفید تر و بوکش تر و بوکش زین و سفید و خوشبوی مایل بکراهت و با اندک زغبه و شاخهای بسیار

مذکور نیم جزو جنطانا و عشر جزو کندر اصافه عود سه درهم روز و زیاده بر اراهر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند
رفع اذیت سگ دیوانه گزیده و میخانه و بدستور چون سه مثقال خاکستر مزبور را با یک مثقال او نیم جنطانا با شراب
بنوشند مهیج اثر دارد و ضماد خاکستر او با عسل که با نیم طبخ داده باشند جهت شقاق و مقعد و شقاق و کداز
سرما بهم رسیده باشد و شقاق صاده سرطان نافع و گویند خرمشاند است و مصلحش کل زهری و کل مختوم و قدر
شربش از سوخته مثقالی و از خام و بخته او بیخ مثقال است سرطان البحری خرچنگ دریائی و قسم است یکی انکه
از آب در اینده بخشکی شود و آن مسکی است تعدیه سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم در روم سرد و خشک و
سوخته او را جلا و تلطیف بشره جهت رطوبات کوکه طبقات چشم و بزرگ نافع و مقوی عضلات چشم جهت باخره
سلاق و معده و قطع نزول الدم جراحت و سنون او جهت جلاء دندان و طلای او جهت کلف و نمش و بیداست و زیبا
شبیه بسرطان نهری نیست نهایت سفید و شبیه بخلاست و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن او را بعلاج
نصب غرقه و صید ماهی بان میکنند سرد و تر و مرقی او در جوامع ضعیف از قسم او او خوردن او کشنده است السین مع القاف
هر کیاهی که در شب در خشد بان اسم نامند و قطرب اسمی است شامل کرم شب تابه و شامل حیوانی جهت مکوکه
بر روی آب بحرکت کند و سراج القطر شامل او افیتمون و بخیله است و اخیر بلند مزبور نباتی است کبیر الجرم
میان کنار کلش ماند کل سرخ و بخش بقدر کردکان و ماکول بعضی مردم است و او افیتمون ماکول شد و مؤلف
مالایسع گوید از مطالعه این اسم مراد بیروح صنعی است سرکه هندی اسم کاهی است و ذکر خواهد شد ان شاء الله
سرق معرب از سرج فارسی او قطف است سرو بدل اسم شامی کوهی است سراج القطلب حباحب است سرطان
فالوذج است سروله اسم اندلسی جوزه و مجاسه است سراج القطر را نباتیست که اخشاف شده باشد در شب درخشنده
و گویند بیروح الصنم است و گویند اسم مشتری است مثل سراج القطر است سرا اثاثی است سراخلا الاسراج
الظلام کندس است سانیون اسم یونانی اسارون است سرهون اسم یونانی پرسیاوشان است سرجانیون
اسم یونانی شیطرج است سرجیل عرعر است سرمان دنب است سیفون زنجبیل است سرجه اسم ترکی عصفور است
سرین بدل اسم از اسمار بس است سرخ مرد اسم فارسی اذان الفیل است سرکیشرین شیر بریست سرنه
اسم فارسی اشمد است سرکیکا اسم فارسی حشاء البقر است سرکیرا اسم فارسی نیل است سرابیل الاطلوا
قسم اخیر ابلاب کبیر است سرکیرس و سمار اسم فارسی هر الاصنب است سرکیرخرس اسم فارسی حرد الابل است

کبیر

از بکار رسته و کلش بن مایل بزردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنهای کوه و زمینهای خشک
در جبال هرکرم و در اخر خشک و مدر قوی بول و حیض و مفسد جنین و مخرج او و مسکن خفقان بارد و منفعت
مزاج السوداء و جهت ترش و الخفقان و وسواس و دردهای بیخی شکم و تقویت دندان نافع و قی کردن با سلیخه
او جهت سدد دیوانه کردن قبل از انکه از آب ترسد مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون جوشانیده در
گوش چکانند و بدستور بر دندان طلا کنند جهت رفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا یکدرم است سطرطوس
بونانی نباتیست که بر روی آب بهم میرسد شبیه بباد نجویه و در تخم شرو و مزاج او ارام حاره و جهت قرحه
التوا و ارام خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب مطلب است سطاریون بونانی اسم
نباتیست مابین شجر و گیاه و شبیه بشقه و بر اشجار بر پیچد و تنها نمی بزند و بدکلش شبیه بنفشه
و جنین عدد نزدیک بهم مثل خوشه و اندر ان کلها زرد و سافش سرمایل بسیاهی و بر کش مثل اوراق بنفشه
و طعمش در اصفهان کل عرب و بعضا رسی بدان نامند و در بلاد غربا دیبا راست و اغیر شهر شیراز
مرکب القوی و مزاج او ارام حاره و بارده و بول و کل او را جون کوبیده ضماد نمایند جهت عقرب گزیده و زنبور
و بر بلا و سایر هوام شرها و ضماد او مجرب است سطرکا بلندر بانی سعد یا بلسان است طراثیث فرنیاد است
سطیون اسم بونانی جلنار است سطیلیون اسم بونانی دو فراست سطیلیون اسم بونانی جدوار است سطیلیون اسم
سریانی جوز است سطاح اسم جنس گیاهی است که بر روی زمین پهن شود السین مع العین سعد نجم
بقدر زیتون و بزرگتر از ان سیاه مایل بسرخی و اندرونش سفید و خوشبوی بفارسی مشک زمین
و بترکی طیلان و در تنکابن اسکتو نامند بر کش شبیه بر اکندنا و از ان دراز تر و باریکتر و باصلابت
و اندک خشونت و کرعرض در اخر دوم گرم و خشک و مجفف بلغم و مدر بول و حیض و مفتت حصاة
و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهت سم عقرب با ضماد نافع و بدستور جهت تقویت اعصاب و مجرب
باه بسیار مؤثر و اشامیدن او جهت زیاده کردن فهم و عقل و رفع رياح و تقویت معده و نیکوئی رنگ و خفقان
و بریان و صداع بارد و بواسیر مفعد و بواسیر الاف و تقویت هاضمه و بار روغن جهت اخراج جهت هر کرمی
کرده و مثانه و تقطیر البول و تبهای کهنه و قطع فی و جهت برودت رحم و بهم آوردن فم ان شریانها و جهت
و جهت تقویت دندان و لثه و خوشبوئی دهان و رفع فرج ان ستون و جهت کوشت اندرون جراحات و منفعت

و مجفف عرقات

کبیر

کبیب یا دق رطوبت باشد و جهت دردهای بارده و رنجی زردرا و ضماد انافع و قطور او جهت بزرگ کردن ساق
و طلای او با زفت جهت جوشش سر و غسول او جهت سرخ کردن کونه و اشامیدن با کوفته زراب یکدرم از ان
در بلغم طلا تراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده مجرب دانسته و استعمال کردن او با بیخ باعث
فساد قوت او است و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر به و مصلح ان انبوه و مدا و مضر جزوی
و مواد بدام و مصلح ان سرو و زرد سر کجبانیده است و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش مثل ان سنبل الطیب
و نصف او مرو ان دارچینی است و قسمی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است و مضموم او بزیت غرب
از جمله سموم و محرق و مفرح جلد و دانا تا دو مورث جنون و زیاده از ان کشنده است و طلای او در ساعت
موی بر استره و باعث جراحت جلد میکردد سعدان اسم عربی گیاهی است شبیه بکتاه خسک و خار دار
و سفید تر از ان و بر کش از ان بزرگتر و ترش مدر و بر خار و تخم او بهن است و اعراب معتقدند که بیخ و ثمر او
مدر بول و قاطع و خیر و اسهال است سعوط انچه در بینی کنند و مایع باشد یا این اسم نامند و از اختر اعات
جالینوس است و عود العطاس و این را این اسم مینامند سعالی و سعلی فنجر بونی است و حشیشه الاستعمال
نیز کویند سعتر عود بلسان است السین مع النون سغبر بعین معجمه خرس است سفین بدستور نون
معجمه سکنج است السین مع الفاء سفرجل بفارسی بهدانه و بترکی جیوانا مند و مروف است شربت او در حرارت
قریب الاعتدال در اخر اول تر مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی
و نفسانی و طلای آب او کرم کرده استعمال نمایند جهت رفع تهیج اطراف و سوء النفس مجرب است و ترش او در
اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین جرم هر دو قابض و اکثار ان مسهل بصر خصوصا
بعد از غذا و حابس طبع حار المزاج اند در خلاء معده و بوی بد اقسام و مفرح و مقوی قوتهای
روح حیوانی و نفسانی و خوردن ان جهت تفریح روح و وسواس و کسالت خفقان و حفظ حیات ان اسقاط
و برانگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و فم ان و جهت بزان در دسر بزمین و زلات و منع صعود بخارات
بدماغ زود ان و انصباب مواد و رفع خواهش کل خوردن و امثال ان و اسهال و تشکی و التهاب و رفع تشنج
حرقة البول و غثیان و دوم معده که از بهترین مواد محترقه باشد از ادویه و رفع نافع و ابلو
جهت رفع نفث الدم مفید و جرم او مسدد و در هر خرها قویتر از ابلو و مصلحش بریان کردن او است با عسل

قطور ابلو در احلیل و فرج جهت حرقة البول و جراحات مجاری بول مفید بنابت بریان کرده او در آتش بعد از
کرنکش پزد شود جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصا چون جوف او را خالی کرده جوز بوا بزه کرده
در ان جای داده پخته باشند و مضر احشا ضعیف و مخش قصبه ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا
جرم غیر مرتبای او و مصلحش عسل و انیسون و امثال ان و قدر شربت از ده درمی تا سی درهم است و در ربه
ترش در اخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و
حرارت و در دمعده و امعا که خلط موجود باشد و مسهل بصر و مضر صاحب سعال است و در ربه شربت
قریب الاعتدال و بیوست و در غالب قبض او کمتر از قسم ترش و جمیع افعال مثل ان و در احشا ضعیفه
انتساب او است و قدر شربتش از هر یک از ان تا بیست درهم است و شکوفه تازه به معتدل باقوت و مضر
و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مرتبای او جهت تقویت احشا و سپرز و
خفقان حار و منع صعود بخارات متوثره و ضماد جرم به و شکوفه او بدستور بر کشیدن جهت فلان از
انصباب بلغم اعضا و اورام حار چشم و سایر اعضا و تضمید بر اشان جهت تخفیف ورم ها نافع است و بوی که
بوی وی به میباشد که زغب و خمل کویند بسیار قابض و غایت مرخی و صوت است و در ورش جهت نزول الماء
جراحات مفید و خاکستر شاخهای تازه درخت به و برکهای تازه روئیده او در همه افعال بهتر از دیگر
و جهت سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن به که آب به مطبوخ مرتبای او را با ضعف ان
روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی ماند سر دی قابض و جهت جرب بلک و بسور سرد و
نمله و قروح دهان و دوار و طنین و ماند کی و جهت رحم و بول و منع ادرار عرق و مفید اشامیدن او
جهت نفث الدم و صداع حاره و در هم حکه و اسهال مزمن و ضیق حاره و قرحه امعا و رفع سم در اریج و
دور خشب العنصر نافع و حقنه او بنیم جهت اثر دارد در غثی که از شکوفه به بطریق رعوغن کل سرخ تنقیه
دهند در افعال ضعیف تر است و بهدانه در دوم سرد و تر و با اندک قبض و لعاب او جهت خشونت
حلقوم و حلق و سرفه حار و یابس و تسکین حرارت معده و تبها و سوزش زبان و دهان و بیوست
ان و طلای او جهت سوختگی اتش و رفع ضرر از قلفاء بغایت نافع و مضغ دانه او جهت رفع کرزی
دندان مفید و معزز دانه به مهری مجربین و موافق اعضاء تنفس و جهت سل و قرحه امعا و سعال و

کرفتکی

کرفتکی او از نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعاب او تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده و مصلحش در
محرورین شکر و در مبرودین از بابه و بدلش بزر قطونا اسفاذیکس اسم بونانی نباتیست که در مقوی و نیز
میرود بدساقش تا بقدر دو شبر و بر کش مشرف و متفرق و شبیه بر اشاهتره و از ان بزرگتر و کلش بزرگتر
از انجوان و وسط آن زرد و بعضی را کل زرد و وسطش سفید و در بلغم بابل بندی و تلخی و خام و بخار از
ماکولات است و بعضی او را اقسام پیاز بری دانسته اند در اخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مفتح
سده احشا و مقوی معده و مسکن درد کرده و مانند تریاق سموم و سی مثقال از اب او با شکر و پنج درهم
هلیله زرد و مسهل اخلاط غلیظ و بدستور پنج درهم کل او با مثل ان هلیله و عسل مسهل قوی است و مضر کبد
و مصلحش کثیرا سفیدروبلون اسم بونانی نباتی است بر کش شبیه بر اخبار و بر اجاو شرسا قرا بقدر زرعی و
شبیه بساق از بابه و تخش شبیه بسیالیون و از ان بهن تر و سفید تر و ثقیل الرایحه و بیخ او شبیه بزنجبیل
او اما کن بر طبایست در دوم گرم و در اخر اول خشک و مسهل بلغم و مفتح و جهت بزان سدی و قولنج و در بیکر
عسر نفس و در بوص و بواسیر احتناق رحم و قطور آب تازه او جهت تقیح جراحات کوش و ضماد او جهت بواسیر و نیز
نافع و اشامیدن تخم او و جلوس در طبخ ان جهت اختناق رحم و بخور او جهت افاقه بسوخته و اثر غرغره و سکته و
صداع مزمن نهایت مؤثر و نطول او با روغن زیتون بهمین اثر دارد و ضماد کل او با شراب جهت منع زیادتی قروح و جهت
و نمله مفید و مضر کرده و مصلح او کثیرا و قدر شربت از ده تا دو مثقال و از بیخ او دو درهم و جهت بزان بیخ او
بهتر از تمر است سفیدرز و باصفهان سفید سلمانا مندران اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است سفیدراسفند
اسم فارسی حرمل ابیض است سفند اسم فارسی حرمل است سفامن بونانی اسم خیار است سفنج اصفهانی اسم
شال است سفندیلوس اسم بونانی شاهترج است سفلیون اسفولوقندریون است سفیس اسم بونانی که
صبد است سفیوش اسم فارسی بزر قطونا است سفش الکرم عسالیج الکرم است سفیداد اسم فارسی اسفیداج
است سفیدابزری اسم فارسی اسفیداج جصاصین است سفیدمهره اسم فارسی قسمی از وده است سفال اسم
خوف است سفیدخار اسم فارسی خیج است السین مع القاف سقمونیا اوراریعی محمودی نامند عصاره نبات بیشتر
کشاخهای بسیار از ان بکیهم میروید و بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین پهن میشود و در بعضی مکان کاهی
که راست ایستد و ظاهرا و با رطوبت چسبنده و بر کش مثل ابن البلاد بزرگتر و سبزتر و با رکیتر از ان و کلش شبیه

ومسدید و میان تهی و ثقیل الرایحه و بخش سفید و بقدر زرد اعظم جسیم کوتاه و بدبوی و دراز طوبه و موی
ابتدا بیخ او را قطع کرده ما الطرافش و الرخاک خالی نمود بر کها فرش کنند طوبه لبنی او در بر کها جامع شده بر دارند
و بهترین او صاف سبط و زن بر سر و رایح شبیه یاسمین است که دور بر پوشد و مایل بکبودی و زردی و سفیدی
باشند و محلول او در آب سفید شود و زبون ترین او جرمانی است که از بلاد جرامقه خیزد و سیاه او قاتل است
و هر چه بصفات مذکوره نباشد و صنوع از شیر و توعات و اهد بود و قوت غیر شوی تا سی سال باقی است
و بعد از آن قوت مسهل از بل کردیده مدبر بیشود و مشوی او را تا سه سال قوت باقی است و شرط است که در میان
سیب و بیخ و خمیر نشوی بر کنند و با مثل او مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کثیرا و زنجبیل و صبر و
روغن بادام و ابن تلمیذ سماسکی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته اند در محرورین باعث صاف کردن
و در بیه استعمال نمایند و باید مبالغه در سائیدن او نکنند که باعث ضعیف اعمال او است و در محرورین ضعیف
القلب و الطحال و ضعیف الاحشا و در هوای بسیار سرد و بسیار کرم استعمال آن نکنند و اولی است در کرم
و در اخر دوم خشک و مسهل اصفرا و توجات مخلوط بان جاذب آن فاضی بدن و مقوی فم و مسهل و بنات
سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و مفتح و مدر و فضلات و جهت کردن عرق بشرها و ضماد آن نافع
و با مثل او تربد جوش باشیر بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا بخوردن بالاجور و جهت امراض سودا و
و با نخیل و تربد جهت مواد بلغمی و زیاد او و مفرح او معده و امعا و مولد خون و مورث تشنگی و کرب و غم و رایحه
و زیاد از نیم درهم کشنده است و ضماد او جهت بهق و برص و با روغن بادام جهت درد سر و با روغن زیتون جهت
و با عسل جهت غرق النسا و با سرکه جهت قوبا و صداع مزمن و با زهره گاو و ترمس و ملوخ چون بر جوانی ناقی طلا کنند
جهت اطلاق دردن اطفال و ضعیف الاحشا مؤثر و بیخ او محرق و محلل و ضماد او جهت ورم و درد مفاصل و تحلیل
اورام نافع و ضماد برگ او در اعضا ضعیف خارج او و زنجبیل جمیع اجزای او مخرج جنین و قاتل آن قدر شربت
از نیم با نان یا دو دانگ از نوکشتن کدر هم و بدلش بکردن و نیم او صبر زرد و نیم و زن او هلیله زرد و کوبیده
و بدل او است و چون سقمونیا را با کلاب و آب سماق و به سائیده و مرکب کنند بهم جهت مقابله است و خمیر و مثل
از بهی که در آن محمود و الوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تبها مفید و موثر
است و خواص او است که چون سائیده او را فرش و لحاف بسوی نموده در شد و صل بوطه احتیاط بلیغ کنند او را

عقده منقاد

عقده منقاد کند و مجرب است **سقولوقندریا** اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت و پاهای بسیار دارد و جهت
او را بسیع و سبعین و منقدمین از بخار بهمون نافیده اند و از سموم است و طلای مطبوخ بر بحر آن در زهر
زنبور سوزنده موی و جهت رفع حکه نافع است **سقنقور** حیوانی است شبیه بوجه و دنبال او دراز و در سر و پاهای
و ابو القاسم عبد الرحمن غنیمی بیان فرموده اند که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو ذرع سوای دنبال او و
زیاده بر نیم ذرع و ملون بزردی و مؤلف شفا الاسقام و خضر بن علی مصری مخصوص بلاد نوم و بیاد و مهره
و اکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند میباشد و جنس ابی او مرد و بول مالوفی
بری مروف بوبرک طلق است و ضماد او تخم او در بلک سواحل نهاد کرده زیاده از بیست عدد متکون میکردد
بشتاد ملون بزردی و سیاهی و نزاد او و قضیب و ضماد او زاد و ذرع میباشد و خصیه او شبیه بخصیه خروس و
جوف کرکاه او و در آب در سواحل نیش میکنند و خواص مشهور او در جنس نر موجود است که در هوای نیل
از جفت شدن بمار صید کرده باشند و شکم او را از حشا تهیه کرده بنمک نموده با نمک انبا شته باشند
در سایه خشک کرده و قوی تر بین اجزای او در تقویت باه کرکاه و نافع و منبت نبات است و مدار او بر تاثیر عظیم
میباشد تازه غیر مکسور در دوم کرم و تر و بغایت مستمی و مکسور او در سیم کرم و در اول خشک و نبات
مبتری بجدی که بسبب شدت مغموط و او را مبتری مرتبه هلال رساند و اطفال آن کافور و تخم کاهو میکند و
جهت فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش بوره خانه مصدع و تخم
کاهو و ملیخ عدس و معین فعل او عسل و شراب و نبیذ زبیب و تخم مرغ بهمه شبات و شربتش تا سه درهم بدلش
سمک جیدا و قضیب مجفف کاو کوکی است و جمیع خصب الشعر بدل او دانسته اصلی ندارد و مهره بارهی کوبیده
کطلای خون او با هلیله و املج تغیر رنگ و رفع و برص میکند **سقرقیس** و بصاد اسم عربی و شاهین
است و در قانون الادب بصاد آمده و اطبا آنچه بصاد است اسم باشه میدانند **سقنقس** هم اسم سقنقور است
سقی رعلا اسم سریانی بسفاج است **سقرونیس** اسم یونانی عرفیست **سقرغاسون** دلبوب است **سقرقیون**
اسقوردیون است **سقرالهیون** اسم یونانی قبیل است **سقفلوس** اسم یونانی خرشف است **سقفونیا** اسم یونانی
صابون است **سقفهین** اسم ترکی زرد است **سقر** اسم ترکی علک البطم است **سقلمان** اسم ترکی طلیق
است **سقرقوبروق** اسم ترکی ماهی زهره است **سقر** اسم ترکی بقر است **السکوع الکاذب سکر** بفارسی شکر

نامند و ان عصاره نباتی است شرابی و بتحریر که بعد از طبخ منعقد کردد هر کاه بدون تصفیه باشد سکر
نامند و چون بار بکر طبخ داده صافی نمایند آب سنوبری بیزند و ادرا نامند که بند و اکثر طبخ ثالث مبالغه نموده
ابلوج خوانند و بفارسی قند کر کویند و هر کاه در تالب مستطیل مسادی القرنین بیزند مرد و نقلم است و چون
طبخ دیکر داده در شیشه بریزند موسوم بنبات قراری است و چون با آب طبخ داده با کچ بسیار بر هم زنند منعقد
کردد و بر دیسمان کشند مخصوص با اسم فانید خراسانی و بحری است و چون در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر نارجیل
نموده بجوشانند تا منعقد کردد و از اطبر زد نامند و اکثر قسم صلب قند کر بالخصوص و این اسم دانسته اند
آب شکر در اول کرم و در آخر تر و ملین طبع و حلو و سیند و شست و جالی رطوبات آن جهت زرد احتباس بول و
آن نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و صفی که مثانه و کلیه شکر ظاهر میشود و جهت جلای ناخن نافع است شکر
سرخ در دوم کرم و در اول تر و ملین طبع و در آخر کرم و در اول تر و طبع زرد و نبات در ذیب الاعضا و بهترین اقسام
است و هر چه صاف تر باشد جرادت تر کمتر است و هر چند کهنه شود خشکی در او غالب میشود و انواع شکر صالح اند
و مستمی و جالی و ملین طبع و اعضا تنفس و مقوی ارواح و قوی و مجفف و محلل ریاح امعا و مبتهی و سریع النفوذ
بدن و مانع بری و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استخوانها و رافع خلط سوداوی و امراض
آن و مغذی و مرضی بریع الاخر و با آب کرم در روغن بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج زیاد و مثل آن روغن کرم
نیم کرم بنوشند جهت رفع سدد جوف و تفتیت زنان صاحب نفاس نافع و مجرب و مدر و مجرب در دیابیطس
در روزی بقدر یکوقیه رافع سر درد و خشونت آواز و خشونت سینه و در روان دارنهاش و صفقان که از کثرت جماع
باشد و اکتحال او جهت جلای باصره چشم و تخم زاید و بام و ارید و سرکین سوسمار جهت سلاق و مجرب و مجربه و مالیدن
نوع صلب او بر بلک چشم رافع جرب و ضماد او با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت نوبا و برص و سایر آثار
غیر الفعل و نیز در آن جهت بردن کوشت زیاد جراحات در و بیابیدن کوشت تازه و مجوز اقسام او جهت زخم کاه
بغایت مؤثر و مضر صاحب سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصا کدر جهت کوشکی
مفرط استعمال کنند و اقسام کهنه او محرق خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیرزنان و تربه او البانه
و به و طباشیر و کاهو و اما شال آن و بدلش در تقویه باه تلبینی و تطیب مثل او تجبیر و در تسکین قولنج سل
و قدر شربتش تا سی درهم **سکر العنز** شبنمی است که در جنت عشر منعقد کردد شبیه به پارهای عنکبوت بفارسی او را

بماذو

بماذو و سیاه و اجازی نامند و مؤثر او مستی مخرج فم است و بهترین او بمانی است که او لا بدایه شیرین باشد و ضرر
و بعد از آن احساس تلخی نشود در او کرم و خشک و ابن تلمیذ مدرک الطفال شکر دانسته و جماری او
کرم تر از بمانی و اقسام او مفتح و مقوی جکر و ریه و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و جهت درد سینه
و سرفه و درد معده و جکر و کرده و مثانه و رحم شش و باشیر جهت استسقا و یابس کرسفه جهت سعال
بهتر از هر فاوندی و مدا و مساد با آب کرم تا بکاه هر روز بقدر یکوقیه جهت برد و ضیق النفس از مخرج باشد و
و اکتحال او جهت قوت باصره و باضماد نافع و مصدع محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش بعضی کویند شکر نبات
و قدر شربتش یکوقیه و قوتش تا بیست سال باقی است و مؤلف اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر نبات است
و غلط او اصرح جنبات او از اشجار یا بدیه و پر شیر است بعدی که از قطع یکدیکر خنک او زیاده بر یکرطل شیر میشود
و سه درهم از کشنده است مجراحت شش و جکر و شاخهای او و بیار و در از و با رباب و بوراک او و نرم و در بعضی
مکان عرق بعد بوراک از خون و شب آب در بلاد کرمان بافته میشود و کلش نیش و بوراک در بعضی بلاد
با ربایل و کلش ایل بزردی و شبد بکل زهره و ثمرش شبه بانجیر و بسیار بزرک و در جوف او شبیه بوشت خرمو
پنبه و در غایت نرمی و او را بادیه از آن بالش ترتیب میدهند و برای شاخ او در سیم کرم و خشک و طلای مطبوخ
آن در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و زرد بوراک خشک او جهت منع فروج خبیثه و اکل و رفع جرب و تخفیف
قروح و بردن کوشت زیاده نافع و بنبه غرا در احوین در حین تری و نازکی از جسم باز کرده بر جراحات کذارند
قاطع نزف الدم و جهت روباییدن کوشت مؤثر است و شیر او در چهارم کرم و خشک و سترنده موی جراحت
و در ابرعمل مستعمل اهل حجاز است و قالع دانه بواسیر و رافع کلی و قوبا و سعفه و مصلح ارواح صاعده
علم صناعت است **محمد بن احمد بن ذکریا** کوید که در طرف کشمیر او را جمع کرد بودم سفالی و بعد از آن ظرف
را مکر با آب کرم و اشنان شست جمعی کثیر از آن ظرف آب خوردند و مهلک هلاک شدند و قسمی از ابو شجر را
سمیت عجیبی است که جلوس در سایه او کشنده است بوراک شبه بلاذر و مدر و قسمی از شبه بیرک
درخت کرد و کلش سفید و ثمرش مثل خرد و مایل بسرخی و کبوس بن ثالس کوید که از این قسم شکر کوید
اندکه با وجود شیرینی قدر دو مثقال او در سه روز قاتل بوده و در جزایر ملوک ضبط اقسام سکر کنند
این جهت میشد **سکباج** غذائی است که با سرکه ترتیب دهند و آن ملطف و مقطع و مبرد و قاطع صفرا

ومسکن غلیان خون و مضر بجیف البدن و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و ضعف معده و مثانه و
جرم و قولنج و درد مفاصل و مضر شاربان و دیر هضم است و مصلحش حلویات و بالوده و طرق تدبیر آنست
که گوشت بره و سطبین کرده اگر مرغ باشد از زیر رها جدا کنند و نیم پخته سازند و باز و زرد او کنند با
راجن جوش داده لزوجت آن را کرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه داده و به خوشبو مرا بخته با عسل و
شکر حاشی داده قدری زعفران اضافه کنند سکوجه امین الدوله گوید بنا بیست بر کش شبیه بود و مرد
و در وسط آن خانی شبیه بچشم و محل الماء اکبر شبابیه دارد گرم و خشک و جهت صلابت سپرز نافع و مسهل
سودا است و مؤلف تذکره گوید حب الشوال است سکبج معرب اذفار سیه است و یونانی ساغانیون نامند
و آن صمغ نباتیست در شکل شبیه بخیار و بهترین صمغ او صافی بودن سرخ اندرون و سفید است که
با رطوبت ظاهر در بوی مایل بحدیث و قشر باشد و گویند قشر مستحیل با و بشود و در فرو میان ایشان
رطوبت او است و قوتش تا بیست سال باقی میماند در سیم گرم و خشک و بعضی خشک اند در دوم و اذیت
و سخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام صلب و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب ادرار عرق
بدن و مفاصل و مسهل ماء اصفر و باقوت تریاقیه و مصلح او دو مسهل او قاتل اقسام کرم معده و جنین
و مخرج آن و جهت امراض بلغمی مربو و سعال و درد سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و تبهای
بلغمی و سوداوی صرع و فالج و صداع بارد و مغص و با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت تبخیر
باه و ضماد او جهت جذب بیکان و خارها از اثاثا رجل و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا
و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و فرنجه و جهت احتباس حیض و بخور او جهت احتباس
ترم و صرع و اکتحال او جهت نزول آب و ظلمه و نافع و مضر مرین و مورث اورام باطنی و مضر مثانه
و مصلحش اشق و مضر کرده و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا یک درم و بدلش قنه و گویند در غیر رفع
سموم و انابیع بدل او است سلاء عصاره آملیه است در دوم سرد و خشک و حابس قی طبع و مقوی
ماسک اعضا و قاطع عرق و مرا بخور و زهره و بدبوی بدن و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش ایمل است
ستة السلاء چون سلاء اصلی و غیر اصلی را با قدری شاه اسپغول بدیا بن اسم خوانند و بخور در بالا و شد
کفارهٔ مستحی و جلد الجلود است و چون نافه در آب خیسانیده و مثل را با آن آب بسرشند سک الماء نامند

بخور نافه را کوبیده با او بیامیزند سک الاکراس گویند و اقسام او با بابل کرمی و در افعال او بیست و
قسمی از سک المسک که از جانب بود مؤلف شفاء الاسقام گوید که او مقوی احشا و محلل و مفتح و منتهی
مفتح و جهت درد مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع و طریق ساختن او آنست که دو طلا آغوز مرها
را با سه دطل ماء زوی سائیده بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد و از آتش بردارند دیگر طلا از دو هر یک از
سنبل الطیب و لسان العصافیر و بیاسه و بیاسه و بیاسه

داخل جنبی و قلهٔ شریشتن نادر در هم است سلق بفارسی چغندر نامند الحد رغبت شریف و سبزی و بزرگی برگ باشد
سلق اسود گرنبد و اجد بزن برگ و مایل بزردی و ساق و برگ بارید باشد سلق را پیش نامند مرکب القوی و
حرارتش در اول با برقه و فوق نافضه و بلوبه ماثیه و جالی محلل و مبرد و مطلق و جرم او حابس طبع و مانع
اوملین از قبیل الغذا و نفاخ و مفتح و مقطع بلغم و جهت رعشه و تخدیر باه موافق و بهترین اجزای او آب برگ
ساق های برگ او بهتر از بیخ او است و او طبخ بورقه او زایل میکرد و خورد و او که با سرکه و خردل طبخ یافته باشد
جهت رفع سده طحال بسیار موثر است و جهت درد کرده و مثانه و امراض مقعد نافع و آب او با آرد و بسرشته
اخراج بلغم و جهت مفاصل و نقرس نافع و سعوط آن جهت تنقیه فضول دماغی و بازهر کلتاج لقوه و صداع
و شقیقه و حمره عین و قطور بنیم کرم او با روغن بادام جهت درد گوش و نطول طبخ برگ او بیخ او جهت خراز و
غاله سر و قمل و نسان که بفارسی ریشه نامند مفید و ضماد آن نیم کرم او با بوره ارمنی جهت نهیج دست و پا و
استسقا مجرب و حقنه آن جهت اخراج ثفل و سحج و بر و زمقعد و طلای برگ بخته او جهت سوختگی آتش و
جوشش باد سرخ و ضماد برگ خام او جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل
جهت قوبا و ثالیل و با خنا جهت خوب کردن موی و با روغن بادام جهت تلیین اورام نافع و خوردن او بعد از
وابکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکثار او محرق خون و مورث قولنج و مفصل و مفتق و مصلح بیخ او با
عدس است و استعمال خوردن او آبکامه سلق بری و صلی قسمی از خلاف است در جائی ذکر شد سلق الماء ماء سلق
مذکور شد سلت جو برهنه نامند بفارسی و بزابلی جو کدم گویند و آن دانه ایست متوسط میان جو و گندم مقشر
بیشود و سرخ و سفید میباشد در اول گرم و در دوم خشک و مقوی قوی القبض و نان گرم او طلی بطبیخ
و مولد خلط صالح و چون بگرو و زیر او بگذارد بعد الانهضام و مولد نفخ و مضر معده و سطوح از آن
و جهت بهها و شربتها و مطبوخ او با شیر مسمن بدن و مولد پیه کرده و هر بن او با روغن زیتون بسیار جهت
مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و کرده و مثانه و رفع سرفه شدید و ضماد او محلل اورام و رافع طحال و کلف
و نمش و جلوس در طبیخ او مسکن درد و اسیر و آب پوست او منقی و شرح است سلح الحیه پوست مار است که در
بهلو اندازد و بهتر بنا و پوست نازک است و از غلیظ و سیاه مایل بزردی و براق میباشد در اخر دوم گرم
در سیم خشک و یکدرهم او که با دو درهم ارجوانه نان بخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب

دانسته

دانسته اند و بدستور یکدرهم او با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثالیل و سقوط آن
موثر و با زجاج مکلس جهت ویرانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضه سرکه نیم کرم که در آن جو شانده
باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور او که در روغن زیتون طبخ یافته باشد جهت درد گوش و
رفع سیلان مواد او و جهت درد معده و استرخای جفن و انتشار و سلاق و تقویه باصره نافع و مجرب او با
کرنجن هوام و خرج حنین میت و شیمه در ساعت و بعقف قروح رهلها است و ضماد او با نوشادر جهت بهق و برص
و اثار و طلای سوخته او با روغن زیتون و یا با شراب جهت ریا شدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی
که در آن جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد مفید و بستن او بر دو رانهای زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن
او مظلم بصر و مصلح کثیر و قلهٔ شریشتن با یکدرهم است سلدانیون لغت نبطی است و در مصر سندیان نامند
درختیست قریب بدرخت بید و برگش شبیه بدرخت عرعر و سرخ لون و کلش سرخ و نقش مثل شاهدانه
و با شیرینی و قبض در دوم گرم و خشک و برگ و تخم او بهتر بنا و در سموم حیوانیست خصوصا افعی و جهت تنقیه
قصبه ریه و صاف کردن اواز و قطور او برگش محلل اورام است سلحفات بفارسی کشف و سنگ پشت و بزرگی
تباغ نامند حیوان بحری و نیست و بری و بحری و نهری میباشد گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و
خشک و مقوی باه و کم و بسیار او حابس جفن و با جند محلل ریاح غلیظه و التیام دهنده فتق و ربا المهدو
ضماد ش محلل اورام و خون بری او شرب او جهت صرع و تشنج نافع و چون با ابرجو و عسل بسازند و بقدر
فلفلی صبح و شام بنوشند جهت صرع بعد از طلای او جهت تفرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ
و روغن گل و روغن کنجد جهت ربا شدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع او که بحد سفیدی برسید با شیر
و با روغن گاو و غیره او جهت سرطان متقرح بنظیر و صبح دوائی در بن امرا و بمیرسد و با سفیدی تخم مرغ
جهت شقاق مقعد و سایر اعضا و دنبه او جهت زخم پای عسر العلاج مفید و چون با خاکستر اشنان
فلفل اضافه کرده با عسل بسرشند و صبح و شام یک لعقه بنوشند جهت بر بودن کرنگی نفس و سل متوتر و
طلای زهره او محلل خناق و قروح خبیثه دهان و سعوط آن جهت صرع و اکتحال بجفف آن با عسل جهت زوال
ابیاض و دمعه نافع و بعضی او بقدر فلفلی با هر بهای موافق در قطور بنیز مرالطمال مجرب و طلای او با عسل
زایل جهت ورم انثیان بعد از و بیه او جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او جهت فتق الطفال و خوردن او نزع

شدن بطوبه معدن سوداوی محرقه و لذع ادویه مشروبه مجرب و خوردن دو درهم او تا یکدرهم کرد کاکاو خوشه
جهت قطع خون و اسیر مجرب و ضماد او محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و شم اخضر و سطبری
عصب و سوختگی آتش و قولنج و مغاقیر و بنطوا با آب برگ او باعث درازی موی و سیاهی آن و رفع جوش
سوداوی سر و ضماد مطبوخ او با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن و آب مانع کبد را بخورد مدر حیض و مسقط
جنین بود و قیء مانع او با آب نعنع مویز بکوبند و نیم روغن کنجد و نصف آن قیء آنسون که ناشتا بنوشند جهت
رفع خارش بدن و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مرخی اعضا و مورث بدبوی دهان و
صداع و مصلح عسل او بود آن و قدر شربتش نیم درهم و بدلش تخم کتان است و مغز او مرقوق تا هفت سال
باقی و در روم کرم و مقوی در تفتیح و تسمین و تلیین مطربه و رفع اختراقات خلط محرقه البول مثل اصل او و
رفع ضیق النفس و سعال یابس و تنشج با شیر و قهوه مقوی تر از کنجد و در بزوره مریض بهتر از اکثر ادهان
مدا و مستحب خوردن او جهت قهوه شش و رفع هزال مجرب و طلای او با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات اورام و با
روغن بنفشه و زرد تخم مرغ رافع ورم چشم و بالعاب بزرقطونا جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی
آتش و جراحتی که از زرنیخ بهم رسد مجرب و جوشانیدن او با فلفل سفید و مصطکی جهت کشودن سدد کوش مفید
و بطی الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و مزید الاسهال الصفراوی و مصلحش جوشانیدن
او است با انجیر و خوردن آب آلبو و آب کاسه و امثال آن بعد از آن و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش روغن بادام
شیرین است **سفرطل** بعضی ایشان در خرخ نظر بدون میدانند و اکثر گویند نباتیست مجوف و سهلی و مخری
که در سال لاخها میروید و بدو کش صلب و شبیه بدانه و شاخهای او صلب و برهای شاخ مثل برهای نباتات
حاشا و باعطر بد و طعمش با حلاوت و بخش دراز و سطبری انگشتی و نقش و مستعمل از و برگ و برهای
شاخ است حار و با قوت قابضه و محلل و مفری و با سکنجبین عسلی جهت فتح عضل و عصب و با شراب جهت لسعا
و رفع سیلان حیض و مدر و کرده و حصاة و مطبوخ او با ماء العسل جهت تنقیه قصبه او با آب جهت نفث الدم و
و آب او با جهت قیلا و ضارش جهت فتق نافع و شربتش تا یک درهم است و قسمی سهلی که در هر سال قوی میروید
شاقش بر اکثر و خشک و نعت دارد و طولش دو ذرع و دو کش با برید و با طول نصف ذراع و تر و بلکه بکوبد
شبیه بزبان حیوانات و در کجهای برگهای او برگهای زبر که بیرون آن بزرگ ملاصق باشد و کلش زرد و

جون بیرد و ساق او دست رسانند خارش احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن سفید و بالزوجه
و مستعمل ریشه است و قیء عطر بد و بی شربتی و جون کوشت را با و طبخ دهند بارهای او با هم ملاصق کردد
در قوع شبیه بعنصل و حرارتش کمتر از آن و با بطوبه فضلیه و مقوی باه و دو مثقال او جهت نفث الدم سبزه
شدن و قطع غلظ و ضماد او جهت جراحات تازه او رام مقعد نافع است **سماق** بترکی بیلدرجین در بازنان
و تردد در بلم و شم نامند و از طیبین مهروفه و غیر سلوی است و اخود دم کرم و خشک و کوبند غذای اکثری
او خریق است و اصلی نارد و کوشت او کثیر الغذا و مستمن بدن و مدر بول و مفتت حصاة و مورث تهوع قلب
خصوصا دال و مبهی و مهیج باه زنان و بچه او بهتر از کباب و اکثار و مورث صداع و کداز و مصلحش روغن
کنجد و بادام و سایر روغنها و آب انار و ضماد شق کرده او جاذب سم هوام و لعوق زهر او با عسل و روز
بقدر حبه جهت مرج بعد بول و قطره خون او مسکن الم کوش و جالی انار و بیماری چشم و سرکین او جهت کلف و خوش
و بیضه او مورث قساحت و تکلم اطفال قبل از وقت و مجرب بر او رافع تبها است و امین و دلیل از خواص او بیان
نموده که جون بکیرند سماق و مشوی را بتمامه بدستوری که جیزی از و طرح نشود تا دل غایند باعث شفای
سل و بواسیر کردیده میشود **سمندر** مهر یاس کویند و حیوانیست که از آتش متضرر نمیشود جنانکه ماهی از آب
و بقدر عصفوری و آتشی زنان و خوردن زهره او بقدر دانکی با آب مجذوب و مطبوخ و یا شیر تازه مراقه
مشروبه و اکتحال ماء او با سرجه جهت نزول آب حفظ بصر و طلای خون مانع زیاده شدن وضع و مغیر زنان
او است **سمک** بغار ماهی و بترکی بالیق نامند و اقسام او زیاده از حد احصی است و بهترین ماهی
است که در ابهای سرخ شکوار سنکدار بعد المنبع صید کنند و فلس او بسیار و کوچک حجم و بزرگ
استخوان و شکمش سفید و پشت منقط بسیاهی با خطوط بسیاهی یا با چیزی باشد و در همه اوقات
تناول نمایند و هاضمه مضبوط را بهتر دانسته اند و در ولایت ایران قول الاکه منقط بسرخی است و
اسلف که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در جین طبرستان صید میکنند بهتر از
سایر اقسام است و انواع او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان
مختلف میباشد و بعضی از انواع او اکرم دانسته اند مثل حری و ماه ماهی و غیر آن و مراد از مطلق
او اقسام لطیف است که وصف شده و تازه او که زیاده از یکروز نکذشته باشد در روم سرد و تر

وکباب او بهتر از بریشه در روغن است و لطیفه ترین اغذیه و صالح الغذا و رطب و مهتر مجرد بن و مصلح احلاط
حاره و مسمن و مهیج قصبه ریه و خرمه شش و سل دیرینه ان دو و قوت سر را بسیار و ضعف کرده و زنجیر و منفعت حار
کباب او با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی مجرب و نخم او در تقویت باه قوی الاثر و جهت سعال و زحیر حار مفید
و ضماد کمی کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب مواد بظاهر و رفع اختلاط ذهن صاحب سهام و اورام
حاره بعد از خوردن قدر کثیر او و قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظ و اخلاط فاسد و جهت
درد مفاصل و عرق النسا و بهق و اثار مجرب و زهر او خصوصا زهر شیوطرا فیه بیاض چشم است و مضر بر و درین
و معده بلغمی و دماغ و رطب و عصب و مصلح مجفف او بارد و غرغره جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل بر درد و عسل و
کلقند و صعتر و انجکامه و او دیجاره و بالخاصیه مورث تشنگی و مرافع ان سرکه و آب کاسه است و خوردن آب بید
از او بغایت مضر و آشامیدن شراب مفید و بدستور خوردن او با تخم مرغ و لبنات و گوشت خصوصا لحوم مروی بغایت
مضر و مورث امراض مزمنه است و اقسام کثیفه و غلیظ الجثه و انچه زود زاد صید او گفته باشد اما بلکه
و خشکی و قاطع بلغم و مورث سده احشا و مولد خلط خام و منکسر او که با نزدیک روز بیرون نکذشته باشد
و مورث اشتها و موافق مبرودین و انچه مدقق برو کذشته باشد سرد و مولد اخلاط فاسده و سودای
سوخته و قدید نمکسود او را که سمار دیس زبون ترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی مخل معده
و ضماد سرخ او جهت درم مقعد و شقاق او کزیدن عقرب و سگ دیوانه و بارد و غرغره او لعاب او جهت درم حلق
لحاة و طلای استخوان سوخته او جهت بر ص نافع و مامی شود که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف
در بر مضم و مقوی ماسکه و منافع انضباب صفرا بعده و مورث جرب و شوره سودا و ای است سمار صید او نوعی
از ماهیست شبیه بوزغه کوچک که خیس کرمای او و طرف و حشی دران است و نر او با ریش دراز و سر بزرگ و
دو بال او دراز و زیر چند استغلی لاحظ و خال او در چشمه قریه ثوا نزدیک شهر صیدای بلاد شام یافت میشود
و بعد از ده یوم ماه شباط ظاهر میشود تر با ماده جمع شده و بهمان هیئت تا آخر آذر ماه مرئی اند و از ناکاه
ایشان کمی متکون میکردد و در داخل آب میشود و از امر دم جمع میکنند و یکبیه او تخم نیز میرشد و مرغ در تقویت
باه و شدت نفوذ بعد هلاک مبرسانند ان بمرانب خوبتر از ماهی ملکور است و تیم در هم از نمک سود سمکه زهر ماست
فوق و در انفاط چیزی با و نمیرسد و کزیدن او در کرم ماده در انات این خاصیت دارد و اکر کزیدند رها و او تو

شق

بزرگ

نیست و انچه از دیگر ادهای حوالی چشم ها صبه میکند و سفید و بهتر مذکر است غیر صید الس و ایرا بزرگ
نیست سمی بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهتر بهترین روغن کاو و کوسفند و بز است و نیز او را
زبد نامند و کفته شد و روغن کاو لطیفتر از سایر و مجموع ان در آخر اول کرم و تر و هر چند کهنه شود حرارت
زیاده و رطوبت کم میشود و دو ساله را خشکی بدرجه اول میرسد در افعال قویتر از زبد و محلل و منضج و
مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بدل و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن
و بدن و رافع یبوست خشیوم و حلق و جهت سرفه و یرقان و طحال و حصاة و بکوفیدا او با نیم وزن شکر
جهت عسر بول مجرب و با آب کرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروبه و حقنه او با آب خاکستر جهت زحیر و قرحه
امعا و حمل او با بیه مرغ منقی رحم و قاطع نواسیر و شقاق و نزف الدم و سقوط او جهت خناق و سقا
و دوا و طلای مکرر او با آب عنب الثعلب جهت نزول چشم و چون با شیر بجوشانند جهت درد مفاصل بغایت مؤثر
و مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا و مجرب و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه و مصلح
در مبرد و جوارشات و قدر شربتش بر ندادی تا و قیه است سمر حیوانیست شبیه بدلق و از ان سیاه تر و جمع
افعال قویتر از ان و پوشیدن پوست او مقوی باه مرطوبین و کرم تر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف
قروح و ضماد پیه او مسخن کرده و سینه است سمین بفارسی چربی و فربهی است که بر ظاهر کوشت روی و رده
غیر ان باشد از شحم ارطب و قریب الفعل است با روغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع
الاستحاله و بصفرا است در صفرا و بین و در مضرت و در مصلحات مانند روغن تازه است سمور اسم لعب
نخب کوید قسمی از ماهی زهره است و در دریا ربیعه موجود و شبیه بکاسنی و بقدر ماهی و مرکش در غایت سبزی
و اغبر و بخش بقدر کرمانج و سم حیوانات است و ابن تلمید کوید در میان جزایر بهم میرسد خوشتر از شبیه
بفاس و سم حیوانات و بغایت کرم و در اضمد مواد بارده مستعمل است سمار بیل اسم یونانی ماهی شور است سمار ابلیه
مصر اسم اسل است سمر درخت امغیلان است سمنه و سمیتون حب التسمنه است سمنو بضم اول و فتح دوم و
یا سمین است سمسم بری جبلاهنک سمسم الجارد فلی است سمم السمندر ماهی زهرج است سمم النار شلل است سمم الاسم نوعی از
سدر و ای است سمور بون کوفس است سمک الیهود شبح البحر است سمنو اسم فارسی بنده است سمونیون یونانی اسم اسفراج
است سمونیلس نوعی از عنب الثعلب است سمک سابه او قابد است سمطاوس اسم یونانی اهمد است سمیقا اسم سریانی سندروس است

بزرگ

سمارغ نوعی از فطر است سمکه النزلد و سمکه نول سمکه صیدا است سمافیل سماق الدباغین است سمن اسم
فارسی و شیراست سیم بضم اول اسمی فارسی ظلفل است سموک اسم ترکی غلم است سمندر صین اسم هندی زبد البحر است
السین مع النون سنا کیا سی است بر پیوسا فش بارید و شبیه بکیاه حنا و کلش مایل بکبودی و دانه
او بهم مایل بدرازی و کجی در غلافی شبیه کرده و حجازی او را برگ بزرگ تر و کلش زرد بر لا و مستعمل است
و قوتش تا هفت سال باقی در اخر دوم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی
دماغ و شدید الصفرا و مغص بعوق بدن و مقوی آن و حالی جلد و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سودا وی و جنون و صرع
و درد سر و شقیقه و درد پهلو و شرب مطبوخ او در چهار مثقال ان روغن زیتون که بنصف رسد جهت درد کر و درد کمر
و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ او در سرکه بجهت که قوام بهم رساند جهت حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه
و منع ریختن موی و با حنا جهت سیاه کردن موی مؤثر است و آب مطبوخ او بهتر از جرم آن یکمثقال از مسهل و آب اصل
کدان سنا یکمثقال هر روز سیاشامند جهت مفاصل و امثال ان مجرب است و معده شکر و مغص و غثیان و مسهل خوش
پاک کردن از جوب و شاخ و الودن بروغن بادام و با هلیله زرد و انبسون و بنفشه و آب میوها استعمال نمودن
و قدر شربت از جرم او دو درهم تا سه درهم و از مطبوخ تا ده درهم و بدلش مثل او تربد و نصف او هلیله زرد
و ربع ان بنفشه است سنبل بضم خوشه است و بعربی الطیب شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی است
و بیونانی نارد و بیرنامند و از مطلق او مراد سنبل هندی است و او گیاهی است بی ثمر و بی گل و شبیه بنالهٔ
سمور و دارد و از بار یکتر و بدرازی انگشتی و سیاه مایل بزردی و خوشبو و بچشم صلب و از هندوستان خیزد
و قوتش تا سه سال باقی است در دوم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و
مجفف رطوبات معده و سینه و عضو اماعی و مانع انصباب مواد با معا و معده و دافع لذع ان و مفتت
حصاة و حابس طبع و جهت بزنان و بواسیر و سرفه و درد سر و سینه و تحلیل نفخ و استسقا و اورام
باطنی و با افسنتین و صندل بغایت مشتهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غشیان و خفقان و ضماد بر طلع
عرق و باعث خوشبوی بدن و اکتحال او با آب نوشادر جهت حرارت چشم و تقویت باصره و روباندن مرکان با عضب
جهت دمعه مجرب و زنجبیل و جلوس در طبخ او جهت تنقیه رحم و کشودن حیض و زهر او جهت التیام جراحات طلا
مطبوخ او در خرجهت سیاه کردن و دراز کردن موی مؤثر و مضر کرده و مصلحش کثیرا و شربتش تا یکمثقال

بدلش

بدلش انجروشیر ابلد که طلی با در بازند و طلی آب انکور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب بگذارند
در جمیع افعال مذکوره بالا ترش قویتر است سنبل رومی بیخ و ساقی است گل دار و خوشبوی و با صلابتی و در شکل شبیه
بسنبل الطیب بنظر رود و حرارتش زیاده از ان و قبض او کمتر و در افعال ضعیف تر است و مدر بول و با تریاقیه محلل
نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رانه درد مثانه و کرده و مثانه و کرنیم من را در سی رطل آب انکور بپزند و از دو ماه صاف کرده و در روزی سه مثقال از ان با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده مکرده و معده و جگر
و یرقان و عسر بول بغایت مفید است و غنی که سنبل از و سنبل بر و مجربه دهند و سستی بارد بر و از سنبل هندی
قویتر از سنبل اغلیطی است و ساذج او را بطریق سیاه دهان بسازند و ان لطف و محلل و جهت جمیع امراض بارده
اعضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا یکدرم بفارسی جشه و الاکوینده و مؤلف تذکره
کوید که ان مواست و بغدادی غیر او دانسته و کوینده برگ نبات او شبیه بیرگ قرصعنه و شاخهای او مثل
شاخ ان و از ان کوچکتر و بخار و بسیار و بخش زیاده بود و عدد و دراز و بیرون مایل بسیاهی و از زیر
سفید و خوشبو و بی ثمر و بیگل است قریب القوة بسنبل و مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی فم
ماسک و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا و قی بلغمی و شراب او در منافع مثل شراب سنبل است و قدر شربتش
یکمثقال سنبل فارسی شامل بر سیاوشان و قسمی از ریاحین است که با نرگس و بید و در غایت خوشبوی
و برگش و بیارش قریب بهم و بیاز نرگس و کلش بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و بشکل یاسمین وی
هر ساقی چند برین عدد بر بالای یکدیگر در افعال قریب بنرگس و بیاز او ضعیف تر از بیاز نرگس است سنبل ایلی
سنبل برومی است سنبل الاسد انطاکی کویند ان سنبل جبلی و ان مواست سنبل بری شامل فوتو است سنبل ارمنی
سنبل ارمنی و سنبل سودی سنبل جبلی است سنبل الطیب و سنبل العصافیر سنبل هندی سنبل الکلب
ثمر بردار است و کویند شکوفه لسان العصافیر است سنکسبوید اسم فارسی است و معرب او بجیم بجای
کاف است و او دانه ایست مخالف از دانه انکور و بغایت صلب شبیه بسنبل و کویند از فارس خیزد و در تذکره
عبد و سی دانه سپسان و در بعضی کتب و شفاء الاسقام اثلوق تصریح نموده اند بر سیم کرم و خشک
و طلای او با سرکه جهت بر صرو اثار مفید و خوردن او جایز نیست سندروس سنکی است که از سواحل دریا خیزد
و کویند صمغ درختی است و محمد بن احمد بن ذکریا کوید که در وسط بحر هند چشمه ایست که مرم او مثل عسل

غلیظ و در میان آب دریا بجوشد و چون بر روی آب آمده سرد و منعقد میگردد و مخصوص هندوستان و
شبیه بکهربا و از آن سست تر و سرخ تر و با اندک تلخی بخلاف کهربا و سه قسم میباشد زرد باطن سرخ و بیرون
و یکی مایل بکبودی و سست و بکر سیاه و سبک و صلب و قسم اول بهتر است و مجرب او مثل کاه ربا بینکه کاه
قوتش تا بسه سال باقی و از او دیده جلیل القدر و در دوم گرم و در اول سیم خشک و مجفف رطوبات دماغی و
سایر اعضا و قاطع بلغم معده و امعا و مدر بول و حیض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و نفث الدم و نزل
گرم معده و امعا و اسهال ادموی و جهت استرخای عصب و بواسیر و خفقان در بهو و ضیق النفس بلغمی و
تاثیر و اسهال مرض و سبر زومد و مثانه و باسکنجبین جهت رفع فزعی مجرب و مانع عرق و حافظ قوه و
گران و مسقط جنین و مجرب او با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و سنون او جهت درد دندان و حرکت آن و
فرح لثه و قطور او جهت درد گوش و گرانی سامعه و اکتحال او جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق
مجرب و ذرور او جهت التیام جراحات و جوشانیده او را با روغن بادام گرم که بعوام آید جهت شقاق
مرغوبی مجرب دانسته اند و با شکر و کبوتر و قطران جهت قوبا مجرب و مفرد کرده و مصلحش صمغ عربی و ترنجبین
یکدرهم و بدلش مثل او نصف کهربا و ربع او ساذج است و روغن او گرم مرخی بدهن الصوت او جهت قوبا
در رفع آثار و التیام جراحات و اورام مقعد و نواصیر غایره و جرب کهنه بعید بل است و طریق آن کیر
و باید اجتناب مجامعه نرسد که مسقط جنین بلکه قاتل حامله است **سندروس** اسم یونانی و عربی
شبیه الحدید است و بر نانی سیمقا گویند و آن کیاهی است رسمی و تسمی ابرکش شبیه ببول بلوط و خوش
و شاخهای مربع و بقدر شبری و در اطراف او جبری و کروی و در آن تخم سیاه و منبت او سنگلاخها
است و قسمی را شاخها بقدر دو زرع و برگش شبیه ببرگ سرخ و کثیر العدد و از دو جانب شاخ جدا شده
و در انتهای شاخ شعبه های دراز بار بلند و در اطراف آن اشیای مستدیر کروی و در آن تخمی شبیه تخم
جغندر و از آن مدر و مقوی و قسمی را منبت قریبا لانگور و برگش برگ و شبیه ببرگ کشنیز و
شاخها بقدر شبری و مایل بسفیدی و با اندک سرخی و کلش بسیار سرخ و وزن و تخمش با ریاد
و تیره رنگ مایل بسرخی در دوم سرد و در سیم خشک و قسم اخیر قویتر از اقسام او و همه آن

قاطع نزف الدم

قاطع نزف الدم و قابض جهت التیام و قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شرابه جهت قولنج
و اسهال نافع است **سنا** بفارسی سنک سنا و گویند و مستعمل حکما کان است و نوع از حجر الملس و قبل الوزن
و براق و کرباریاد مجتمع مجید با انحلال است و بهترین او نرم صلب ثقیل مایل به سبزی است و دوم سرد
خشک و سوخته او در قطع نزف الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضماد شش محلل اورام و مسکن
التهاب با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر و سنون او جهت جلای دندان و حک
با دجالی مادر و چون در آب ساییده مرجانرا ماد جلا دهند بسیار بیرون آورد و مضر عصب و مصلحش تخم
و خوردن او جایز نیست **سنجاب** حیوانیست از نوع موش صحرائی بزرگتر و دنبال او کوتاه و بر موی و سیاه و زیر
شکم او سفید و باقی خاکستری و در تبکاب اشکو انا مندو در مهاز ندران اشنیده در جهت اجذام
میدارد در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد
قولنج و مصلحش روغن بادام و بوشیدن پوست او معدل مزاج و رافع درد عصب و مقوی او جهت التیام جراحات
و قطع خون و باعث جهت رفع اورام مفید است **سنجد** بفارسی کرنبه و بتر کی دشیلا نامند اهلی و وحشی
میباشد و اهلی در دوم گرم و در رطوبت او غالب و بوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او مولد خون و
نقرس و فتق و طلای مجرب او بتمامه که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان پای بعد بیل و سرکه
او شدید الحرارت و طلای او با روغن گل سرخ در روز نوبه رافع تب و جهت جرب و بخور آن مسقط جنین
و ضماد گوشت تازه او رافع نقرس و قدیم و مسحوق او جاذب کان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته
نافع و مجاور تفس او و خوردن گوشت آن موجب اسهال و سل است و مهر با بهس گوید مغز سر آن با آب
جو جهت شربا جهت تقطیر بول و درد کرده و سعوط زهره گربه سیاه با روغن بنفشه جهت لقوه و سیاه
کردن موی سفید مؤثر است و با سعوط سعوط خصیه او را جهت جذام نهایت نافع دانسته و نوع وحشی
او بزرگتر از اهلی و زجاجی رباد در جمیع افعال قویتر از اهلی و در دوم گرم و حشک و مخدر و مغز او را
جهت سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ او جهت درد کمر و نقرس نابینا و طبیخ کفتار است
سنبوسه بیونانی اذرابر ما و در انا مندو از غذیه مرغوبه و مقوی اعصاب و مهیج اشتها و سمین
بدن است و مولد سدد و ریاح و قبیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق تربیت او آنست که

آرد کندم را با روغن بر کرده بهم کنند و گوشت قیمه کرده را با پیاز و ادویه حاره در آن بجوشند و در روغن بیخ
کنند یا در تنور طبخ دهند سندیان بلغه شام درخت بلوط و بلغه مصر سلدانیون است سنا اندلسی سینا
بلدی عیسوی است سنانیه بلغه مصر آلهاست سنت بهندی کاوست سنفر شقراق است سخنیس مصطکی است سنطرفاط
است سنم زهر شوینده است سنبالاهر فارسی نوشادر است سندوس بیخ است اسم یونانی نوشادر است سنام الجمل کرهای است
سنیا بلغه مصر سمل لسان الحمل است سنونو بلغه مرخطا است سنکیا بلغه هندی قسمی از بیش است سنه بلغه هندی
رازیانه است سنتا اسم هندی زنجبیل است سنتر بهندی نارنج است سنا بهندی کاهو است سندهی و سندهان اسم
هندی عود است سنکر اسم هندی غار است سنبل الطیب بهندی اثلوت است سنبل کبیر بهندی بیخ سنبل است سنک
بهندی شاخ حیوانات است سنکهار بهندی قلی است سنکهار بهندی سم الفار است سنبل بری بهندی
توتیا قلم است سنبل بهندی دارشیشعاد است سنکاره اسم فارسی حجر الیس است سندی شرابیست که از درخت
ناجیل هم میسازند و در ناجیل مذکور است سنبل مغربی اسم فارسی اصطلاح شیشه گران و مینا است سنکی
اسم فارسی جسبی است سنجاقاق اسم فارسی و ترکی حجر النار است سنزنهم اسم فارسی حجر حیوانی است
سنگ دشم اسم فارسی دیشب است سنزنهم اسم فارسی حجر العاج است سناده اسم فارسی سنبارج است سنکل
بلغه فرس و فای رطبلست سنجد اسم فارسی غبیرا است سنجد کوهی بلغه اصفهان بارد درخت نیم است سنکلان
مرغ اسم فارسی فاصله است سنادیت اسم فارسی سلحفات است سنبل الکلب سبتان السبع الواو سوغان
بخی است شبیه بسیر صحرائی و مایل استداره و پوست مایل بسرخی اندرون سفید و شیرین طعم و بسیار طیب
و خشک است و صلابت و قسم باطن سیاه و باطن سرخ از سموم است و بر کش فریب کات و از آن قوی تر و خوش
بعد شیری و کلش زرد و بفارسی شنبلید نامند بزنبور کوچکی سیاه او را کلش سرخ میباشد و
منبت او کوهها در سیم گرم و در روم خشک و قوتش تا سه سال باقی و مسهل اقسام بلغم و قاطع او
خصوصا از مفاصل و مفتح سده و جاذب اخلاط لزجه از عروق بلند و رافع بوقان و سبزه و باصره
عروق النسا مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مبتهی و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با عسل
و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حصول او با روغن گنجشک و سفندج جهت بواسیر مجرب
و در دردها و مجفف قرحها و خوردن نیم درم او با شیر تازه و فایده تا سه روز بغایت محرک باه است سنجاب

سنبادر

بسیار مرمده و مورث مغص و مضعف جگر است و مصطکی کثیرا و سنگ و زعفران و قدر شربتی از
مغز او یکدرهم و با او و یا نیم درهم و بدلش مستعجل است و در نا و دوز نجبیل و فلفل مقوی فم المعده
و بوئیدن کل او مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بارده است سندوس در اصفهان مژو نامند و کرمان
شیرین بیان گویند و در اکثر بلاد موجود و معروف و تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین با بال تلخی آن مستعمل و
قوتش تا ده سال باقی است و باید پوست سیاه او را جدا کرده استعمال نمایند چه تصریح نموده اند که مار
او را دوست میدارد و خوردن او با وبیماله جهت اسهال خلط جلد و قسمین بدن و تقویه بصر و بیخ او در ادرار
کرم و مبا با بخشکی و منفتح اخلاط غلیظ و مرکب و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل طوبات و مغاسل
اعضاء باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهت اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده
و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز و تاوزی
کردن باطنی او مخرج رطوبات و اگر چیزی از و باقی مانده بقوت دفع شود و با سهال او را خارج میکند
و هرگاه مداومت خوردن او بقدر یکدرهم با مثل آن شکر و نصف او را زیاد نماید اول حمل تا اول طمث
نماید در تمام سال علت طاری نگشته موجب جلای بصر و رفع شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهن
میشود و اکتحال او جلای بیاض و ضماد بر لثه او در رفع بدبوی دهان انگشتان با او و نیز بغرغره
ابن ماسویه گوید بجوز او کرم خشک و تر از سایر اجزای او است و با قوت قابضه و محلل است و سیب و نزا
عبارت از و دانسته و امین الدوله نیز با او متفق است و محمد بن احمد گوید تخم سوسن قوی تر از سایر
اجزاست و یوحنا بن سرابیون معتقد آن و داخل معاجین کرده و گویند مخصوص صرع و فراسی
فارسی است و از سوسن اما کردی دیگر تخم بهم نمیرسد و گویند اصل سوسن مضر کرده و سپرز است مصلح او
کثیرا و عناب و ثانی کل سرخ و شربتش تا پنج درهم و بدلش نصف او بزبد و ثمن او زنجبیل است و در سوسن
کذا آب مطبوخ بیخ مغز او بجهت انعقاد جوشانیده باشند در جمیع افعال بهتر از آن در امراض حرارت مسهلات
و لذع ادویه است سولان بلغه یونانی بیخی است سرخ لون و بشکل کرم و از روم و سقالیه خیزد
چهار درم کرم و خشک و محرق جلد و سم قاتل و مسعوط او جهت لقوه و طلای او با روغنها جهت تحلیل
اورام بارده و رفع ریاح و اکتحال او جهت بیاض غلیظ است سنوس مرب از سوسن است سرباق است و بری

دبستانی و هر یک از آن سفید و کبود میباشد و بیخ قسم از اقسام او متعدد و باتدویر و طولانی
و سفید و خوشبو شبیه بوی بنفشه و لهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند و کل سوسن سفید با عطریه
قوی و غیر سوسن آزاد است چه آن اسم فارسی نیست و اشتباه جماعت از عدم فرق اقسام او است
و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است کلش بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی و بیخش کوچک
و پهن و دراز و بر کن و در حرف الف مذکور شد و قوه اقسام سوسن مرکب از حرارت معتدل و ارضه لطیفه
و رقوق مجففه و قابضه است و مدر حیض و در جمیع افعال مثل الرایحه رحم و اندمال زخمها و رفع جراحت
و بواسیر و درد جگر و امراض شش و سپرز و خنازیر ضعیف تر از ایرسا و ضماد او با سرکه و آرد جو جهت ورم
حار انثیین و برای محلل ریاح دمانی و محرک شهوت زنان و در تفریح قرب نیز عمران و عصاره او که با
خمر او سرکه و عسل در ظرف مس بجوشانند و باشند جالی و مجففه بلاذع و جهت جراحت
اطراف عضل نافع و در روغن او مثل روغن ایرسا است و جمیع افعال و خوردن آن جهت قولنج بلاذع
صفراوی و جهت امراض رحم و درد عصب شریانی و ضماد آن مفید و خائیدن بیخ او جهت رفع بوی خوش
ضماد برگ او و خوردن تخم او جهت کزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخ
و روغن او تا یکونیه است و قسمی از سوسن که در بخت در بخارا میروید کلش زرد و کوچک و بیخش
بسطبری انگشتی و خوشبوی با تلخی است و قوی تر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا و کلش
کرم تر از سیم و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی جهت درد دندان نافع است و بغدادی
گوید این قسم عدس المراست سوبوا اسم عربی آن رجیع ماء الاصل است و بعرف اطبا مراد از آن بوداده او
و شرط دانسته اند که بعد از بوداده جوبیات یکبار با آب گرم و یکبار با آب سرد بشویند و انگاه آرد کنند
و سویق جو و گندم تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید
و تجفیف و تسکین حرارت و سویق گندم در تبرید و تربیت اقوی است و مضر شایخ و مبرودین و
مولد نفخ و مصلحش فانید و عسل و مرزنانه و امثال آن و در روغن گردکان و سویق شعیر با آب آن
جهت قی صفراوی و صداع حار و احراق و رطوبت معده باشد مفید و باشربت در دو روغن گرده
جوسیج عظیم و تقاضای بسیار و اطلاق قی و اسهال اطفال و تقویت بدن ایشان بغایت مؤثر است

سوبرنیس

سوبرنیس بوها آنچه خشک کرده و بوداده سحق کنند جهت اسهال و حرارت و غلیان خون و سوزش کار و انا و
و سیب ترش و به ترش جا بطلع و بهر دو مسکر حرارت اند سوبقیه مؤلف تذکره گوید شراب کوچ
را که بپزند و بخت بخورانند تا بسیار غلیظ شود و با شیره مویز یا عسل یا شکر و اندکی آب انار بر آن افزایند
و در اجهنی و قرنفل و بسباسه اضافه نموده دو روز یا پنج روز در ظرفی کرده و مکرر بهم زنند و استعمال نمایند
از جو و گندم و نان خشک نیز ترتیب میدهند و بهترین همه از برنج و عسل است در سیم گرم و خشک و قاطع
بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و مبتهی هاضم و جهت برقان و استسقا و عسر البول نافع
و مصدع و مبخر و معمول از ذرة محرق اخلاط و از جو و مسکر حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد
قولنج و مصلحش سکنجبین است سوفال ابو جریج گوید که آن شکوفه و بوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت
لسان العصافیر است گرم و خشک و باحده و حلاوی و جهت درد مفاصل بارده نافع است سوالیسه
المعده کشنیز بر کشنیز است سوبهری زاج سرخ است سوج مرو از شوره فارسی و آن بارد است سوبرون بیخ الرشوه
گویند شجر ارمنی است سوبابره نار مشعل است سوبانیانه مرغی است که بفارسی دار کوب و بعربی مرد نامند گوشت
او مبهی و مضر دماغ است سواد الحکام سادا و آن است سواد القضاة عفص است سوابس حرمانه است سوقولون
ابرو است سوبغس هندبای بری است سوجیلی شامل است سوابس ایرسا است و هر یک قسمی از آنند سوسن آزاد
اسرسوس بری سامل ایرسا و سوسن مرد و لبوث است سوسن آزاد اسم فارسی بیخ او است سوطلیس اسم یونانی
سلق است سونانون و سوماخیوس اسم یونانی اسفناج است سوقی اسم یونانی نیل است سوسنبر سیسنبر است
سوقطون خیطی الشعل است سوسلان سولان است سوسه ریفون اسم یونانی قسمی از قوتنا است سوریغار هندی حلبیت
است سوسمار اسم فارسی ضب است سوسد اسم ترکی ابهل است سوغاری اسم ترکی بصل است سوسنه بهندی دهمن است
سوناموا هندی یا بوبج است سوندهی اذخر است بهندی سوی هندی شبت است سوه هندی خنزیر است
سوجیلی هندی دلفین است سوسنه الهند هندی تکاوا است سوکی بهمن احمر است سوهن دارچینی است سیه هندی
فلفل سفید است السین مع الیاء سیب البنس بفارسی کاشم رومی نامند نباتیست و حیاتی قسم است
گیاه یکی شبیه برازیانه و از آن قوی تر و قبه او شبیه بقبه شب و ثمرش از غرایب آن که گول میباشد دراز
تر و تند طعم و بخش زیاده بر شیری و با عطریه و بیخ این قسم در افعال قوی تر از سایر اجزاست و بکار برند

شبیه بلیلاد یکی بزرگ و دراز تر و یکی کوتاه و مثل قبه شبیه و نقش سیاه و شبیه بکندم و بزرگ تر از آن و تند
تر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم او قوی تر از سایر اجزا و یکی را شبیه بیرک زیتون و درشت تر و سفید تر
تر از دو قسم اول و قبه او بزرگ تر و نقش عریض و بزرگ مقدار و فربه و خوشبوی و قوتش از قسم اول و دوم
و از ثانی ضعیف تر و یکی را نبات شبیه باعجدان و نقش سفید تر از آن و مسند و دراز و قریب بآنکه در طبقه شاهدانه
باعطر بود و قندی و چون خشک کنند از آن تر از آن باشد و مایل بسبزی در طعم شبیه بزنجبیل ظاهر کرد و در این
قسم نقش معمول است و مستعمل از سیاه الوس مغز آن است و مجموع اقسام در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن
دردهای باطنی و مدر بول و حیض و مفتح سدد و مقوی معده و جگر و نقش و تعطیر بول و اخراج جنین و درد رحم
و تقویت هاضمه و دفع ریاح و تقویت باه و اذابه بلغم و بکشفال ادویا طفل و شراب چند نفع مضر هوای سرد و آب
سرد و اطعمه تخم او با سفیدی تا ده روز چند مرتبه کرده و لعوق و نفع اخیر با عسل چند نفع فضول سینه و شش و قرحه
و امراض کرده و شاهدانه نافع و مضر محرور و مصلح آن کثیرا و اکثار او و مضر جگر و مصلح آن زنجبیل و قدر شربت یک مثقال
و بدل آن تخم فاذنج سیاروان ابن ماسویه و امیر الادویه گویند چوب سوس است که بفارسی تلخه گویند و حبین
اسحق و جمعی دیگر آنچه اشتباه مناخ سوس را سوس نیز دانسته و گفته اند که چوب شیرین است و مؤلف معنی گوید
در او تحلیل و انزال فضول و طبخ بلغم و جهت سدد و در ادرار مودن بول مفید است و جمعی گویند فلفل است و بعضی
و انطاکی گفته اند الله اعلم میدانند سیسنبر اسم فارسی نام است بری و بستانی و نباتات و بری مسمی بدارچینی
شبیه بیرک سداب و قوی تر از بستانی است و بستانی شبیه بنعناع و از آن سبزتر و خوشبو و تخم زیون تر از تخم
ریحان و در آخر دوم گرم و در اول در خشک و مفرح و مفتح و مقوی احشا و رحم و ماخی و در او مدر بول و حیض
و مفرح گرم شکم شربا و جنین با سرکه و در عرق کل و امراض بلغمی و درد سینه و سدد و ورم جگر و سپرز و باعسل
چند گرین عقربی با سرکه چنین چند گرین زنبور بخور و طبخ او چند نفع قول عقربی و بدبوی و درد رحم و فواق و زلاق
مثانه و با سرکه چند مثقال نافع و مضر زیاده و مصلح آن کثیره و قدر شربت خشک او یکمثقال و بدل آن زعفران
و روغن او که آبله را با روغن گل بهم شاشند با گل ادرار و روغن گرم کرده در آفتاب بگذارند چند روز و داغ
و مخزن بنات مؤثر و در تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو کردن موی سر و تقویت آن مبدل است سیسنبان
بیای موحده قبل الف اسم درختی است بستانی و بری میباشد بقدر دو ذرع با چهار و ذرع عسل اما کرده غیر

سبسان بسای موحده بعد از سین اول است و گفته اند ابرج بعض العرب و ما بهار و بری و بری هم جسیده میباشد
و گلش زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه بر شاخ آنها بقدر حبه ابیض زردی و سیاهی در بهارهای مرغ خوش
منظری خوش میکند و بعضی دانه او را حب الغفد و جمعی ثمر آن را فستق اند و اصلی نباتات و مایل بگرمی و در دوم خشک
و مقوی معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و لذع سبز و با شیر تریاق سموم و با شیر در آب و مانع تولد کیسه
و دیدن انکشتر عاد و در انگشت خنصر چپ و زهار شب قبل از طلوع آفتاب بالخاصیه موی زهار و چشم و قبول نظرها و صداع
محرور و مصلحش کثیره و مضر بشش و در هم و بدلش بادام و در اسهال سبب نوعی از ماهی است و بعربی لسان الحمل و بفارسی گل
مرکب مانند و در بحر فارس میباشد و شبیه بر ماهی و ظاهر شش صدفی و باطن چربی و در چون او هر طوبی سیاه کمش اسهال
کتابت نتوانکرد در آخر دوم گرم و خشک و در هفتم و طلای طوبه را و چند ذالثقل و خاکستر استخوان او محلل اورام
و جهت امراض بلال چشم و بالاتر که کلی جهت بیماری چشم کل حیوان مسنون او جهت جلای دندان بسیار مؤثر و در زهرش
مختلف فرمها است سیلان بعربی اسم عصاره حرفها است که بدو در اجزا در افتاب غلیظ سازند و در اجزا در آن و در
جمیع اعضا مثل ادویه و الطلف از و محرق خون و سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرور و مسدد است مصلح آن
بهلیله کمسدد نیست و مصلحش میوه های تر شل است سیم ابن تلمیذ گوید شبیه بزنجبیل و بالخی و فیض است و در افعال ضعیف
تر از آن سمقه بلغم صرد و غرق و بحر ابیض سیاب خلال است سیاب اسم ماهی است سیف الذهب دلبوت است کوران هم است سیکران
الحرف فلوس است و گویند ماهی زهرج است سیسنبر حرف الماء است سیاسفت افستین است سیاه قرهندی است سیاه فرقه
العین است و بلغه فرس اسم قوم است سیفه و مورد جمیز است سیاسفت سیاسفت بیونانی مسمی است سیسفل ایاد رسیونانی بمعنی خیار
بستانی است سیسقل اغریون بمعنی خیار بری است سیفا فطریس سیونانی آب یونس است سیم اسم فارسی فضه است سیمرغ
اسم فارسی اسقوبه بود نسیهال اسم فارسی اراقوالا است سیاه دانه اسم شونیز است و باصفهانی سیاه مرغ نامند
سیماب اسم فارسی زیبق است سین اسم فارسی نوعی از ذراریح است سینجا اسم ترکی کاهو است سیب اسم فارسی تفاح
است سیندر اسم هندی سرخ است سیقه اسم هندی مرقشیثا است سیالی اسم هندی شقاقل است سیتا اسم هندی
اسرب است سیطل اسم هندی اشنه است سیاه دانه اسم فارسی سادابران است سیم اسم هندی کندر است

حرف الشین ۵ شاهترج

معرب بلشاه ترود و نوع میباشد یکی ابرا بسیار کوچک و بزرگ شبیه بکشنیز
و گلش بنفش و یکی دیگر ابرا غریض تر و گلش سفید و هر دو قسم را طعم تلخ و با اندک تندی و قبض و بر لای و زاز

سایر اجزاست مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم و سرخ الرئیس در اول
سرد دانسته مفتح سدد جگر و مقوی معده و مدر بول و مفرد و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و
محترقه و صاف کننده خون و باعث اشتها و خشک اندام و تقویت معده قوی تر و چه تمام امراض سوداوی و بلغم
شور و تبهای کهنه و باسر که چه تر و صفراوی و غثیان بلغمی و آب تازه او با تمر هندی چه تنقیه معده و امعا
رفع قوبا و بوقات و جرب و حکه و اکثال اعضا و اوجه تقویت باصره و باصلح چه تمنع رویدن شعر منقلب
کنده باشد و مضمضه او چه حرارت کام و زبان و تقویت لثه و ضماد خشک او خناک در حمام استعمال آن
چه تجربه و حکه تجربه شستن سر با آب مقطوع او چه رفع قمل و صئبان که بر شکل باشد و ابریه نافع و ابریه سلاح
ضماد تازه او را چه تکریدن زنبور بسیار مؤثر دانسته اند و تخم مندل المراره و در افعال محمد بن احمد و
جالینوس قویتر از سایر اجزا دانسته اند و گویند مضر شش است و مصلحش کاسنی و قدر شربتش از جرم او از
درهم تا پنج درهم و از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال و در مطبوخ تا ده درهم و بدلش نصف وزن
او سنا و دو ثلث هلیله زرد است و قسمی از گیاه شبیه بشاهتره است و از آن تیره مهلک تر و بر کوه
بارکتر و شبیه یاسمین و گل او مایل بسیاهی و بمن و با اندک بدبوی ثاکل او است و او غیر شاتر و غیر
مستعمل است شاه صینی عصاره جامه سیاه صفایی است و او نقش شبیه نقش خاتم گویند عصاره تر بند
است و بعضی عصاره حنای جبوه دانسته اند و مایل بزردی او بهتر از بلاد هند خیزد سرد و مجفف و قابض و
طلای او چه تر در سرحار و ادرام جان و ابتدای فتق و شرب او چه تر در سر و منع صعود بخار و ضعف معده
و در دو او چه نفث الدم جراحات نافع و او غیر تنزوی خطائی است شاه سفرم ریحان سبز مایل بزردی و بوی
بول است و قسمی هم بزلال بول و سبز تیره در اول گرم و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سدد
دماغی در بخار او مانع و باد رافع در سر چه در بن و مسافرین و گریزانیده هوام و چه خفقان و ضعف
معده و ریاح غلیظه و عصان او با شکر رافع درد سینه و ریه و سرفه و مضمضه و خائیدن او چه تلاع
و ضماد تر کرده او با آب مبرود و مقوی اعضا و تخم او مقاوم سموم و بالخاصیه مدر جمیع امزجه و دود او
قالع اسهال و زحیر مزمن خصوصا که در کلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم جاذب فضلات و قدر شربتش
تا سه درهم و از عصان و جرم او تا ده درهم و مدام و متعود شدن او مضر دماغ و مصلحش سلوفر و بدلش دارچینی

اسشاه نیم مرب از شاه و نفه فارسی است و بعربی حجر الدم نامند چه قطع کردن سیلان خون نماید که در رنگ شبیه بخون
باشد و آن سنگی است بشکل بهدس و از در شکر و الوان مختلفه مشاهده شده تیره مایل بسیاهی را هندی
گویند و سرخ را مصری و آن بهترین اقسام است و بعد از آن زرد و ابلق و سفید و زبون ترین اقسام حاکستری
رنگ تیره است و چه نوع سفید را در بهر و زکوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی خوارزم و قسم هندی را در
جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوع از مغناطیس محرق است سیاه و زود شکن تر از
معدنی نمیباشد و در جمیع افعال مثل معدنی بخلاف مصنوع از حجر الحمار محرق که اغبر و ثقیل الوزن است
و شارح غیر مغسول او را و در آخر دوم خشک و مغسول او را اول سرد و در دوم خشک و مغسول
او مستعمل و قوتش تا بیست سال باقی است و مجفف و قابض و رادع و رادع و ختام و مقوی عضو و عضل و فوق
باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و خوردن او با آب انار بهین و امثال آن چه نفث الدم و با
شراب چه عسر بول و حیض دایم و در دو رمنی و با ادویه مناسبه چه اسهال مزمنی و قرحه امعا و خیر و سل و طلای
او با سفیدی تخم مرغ و امثال آن چه تمر هندی و معده و سوزش بالای چشم و سلاق و جرب و حکه و قرحه و آب او چه
امراض بلغمی چشم و در دو او چه تبرید گوشت مجروح و با آب شیر و ماشدان چه تبرید و قروح حاد و مزمنه و جراحت
معقده و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بعد از استرخا و قدر شربتش از یک تا نیم مثقال و مضر مثانه و مصلحش
کثیرا و بدلش مقناطیس سوخته و در ادویه عین حصفر و در غیر آن دم الاخوین است شعار و اسم هندی بعضی است
بتر و طمش و حدت و ذری مقراطیس گویند در اول گرم و خشک و مسهل بلغم مائی و چه تمام امراض بارده و قطع
است شاطل و ساتاپر گویند و بفارسی روشنک نامند و اینست هندی شبیه بقطر خشک و بعد از اقلاد
و بزرگتر و کوچکتر و با تلخی و پوست او بسیار چین دار مابین سیاهی و سرخی و املس در آخر دوم گرم و خشک
و مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفاصل و اعصاب چه نقرس و لقوه و صرع و امراض بارده دماغی و نافع
و مورث درد سر و مصلحش فواکه بارده و شربتش تا نیم مثقال است با مثل او نبات شاه ملوط در بلوط
مذکور شد شابنج معرب سابنج و آن لفاح است شاهرقان اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد
و در حدید مذکور شد شاهلج بجیم و بکاف معرب شاه لوی فارسی و آن الوجه سلطانی و در لوی
مذکور شد شاهلج بجیم و بفا و خم فارسی است و در الفا مذکور شد شاباج بر وزن ساج و جسفرم بر وزن

وشجره ابرهیم را بعضی باین نامیده اند شاصلی صاصلی است شاربا اسم سریانی ابریشم است شاذرخت
ماهو دانه است شاهسفرم رومی اسطوخودوس است شاب رومی فلفل سفید است شاذنه اسم فارسی هرهدا
شاذنج هندی شامل حجر هندی و قسمی از شاذنج عدسی است شالکه بلغه دیلمی و شال قشی بلغه مازندرانی
دلدل است شالخی اسم مازندرانی و سم است شاه ماهی اسم فارسی بطارخ است و اقسام سمک مذکور شد شاغ
اسم فارسی فرشت بکسر اول و فتح ثانی و تشدید مثناة ثالث که مؤلف تذکره تصحیف نموده کیاسوست
مورد و بفارسی شویت گویند شبه بوا زبانه و اهل تجربه تصریح نموده اند که هر بار از زبانه و شبت در بصر را
راضی منقلب یکدیگر میشوند و فرشتاده سال باقی است در اخر دوم کرم و در اول آن خشک و از ادویه کبار
و علاج منضج و مدر بول حیض و شیر و تخم و در بزر فسل قوی و مسکن مغص و مفتح سدد و هاضم و باترتیب
وجه بر فاد و امراض بلغم فالجیت فواق و ضعف معده و جگر و سپرز و در بول و سنا کرده و مثانه و قولنج و منع
فساد الطعم و جهة امراض الاحتباس نافع و با عسل جهة سموم و اعانت قی از آب طبوخ او و تخم او مسکن مغص و
محلل نفخ از اقطار بدن و دافع غشا نیکی که از جوشیدن طعام باشد و جهة فواق بلغمی و درد کمر و مثانه مفید و خرقه
او در سیم کرم و خشک و با عسل جهة امراض مقعد و بواسیر ضماد او و شربا نافع و خوردن آن با ماء و دجاج و عسل جهة
مزاج بدن حصاة و عسر بول مجربست اند و زهر را مجفف قروح بحران و جهة قرحه قضیب بدل و قطور عسل
او جهة امراض گوش و جلوس در طبیخ او جهة امراض رحم و ضماد مسحوق او با عسل که در طبیخ بعد انعقاد رسیده باشد در
مقعد باعث تلیین طبع و تخم او در اطعمه و ترشیها جهة اصلاح معده و خوردن ترشی او بعد از طعام مقوی و
مدام و مستحضر را و اکثار آن ضعف باصره و قاطع منی و مفتی و مضر جگر و سپرز و مصلحش آب لیمو و امثال آن
قدر شربتش نا هفت درهم و از تخم او تا ده مثقال و بدلش از زبانه است و گویند بر سر گذاشتن اکلیل شبت مانع حمیت
و مانع امراض مادی و بدلش از زبانه است و گویند و مورث قبول عامه است و دهن او که عصاره او را بالمناصفه با
روغن زیتون جوشانیده باشند نافع ابلو شود و با تازه او در درد و عرق بجهة و بعد از یکسانه و رضاضه
و مکرر شربه و لرز و تلیین مبلات بغایت موثر است الشربه الثانیه نباتیست شوکه دار و بنفش و مورد
سافش شبیه بخیر برگ و بقدر زرجوب و برگش شبیه بطرخون و بیخ کاج و گلش بنفش و دانه او شبیه بعدس و تیز
از برگ و بهتر زیاد و خفیف الوزن خرسک شبیه باشد بپوست پیچیده در سیم کرم و در اثر و دم خشک و مدر

ومسهل

و مسهل قوی بلغم و سودا و زرد آب با قوت قابض مفتح دهن رگهای و سده و مدر اخلاط از عرق بدن
و هوافق معده و جهة قولنج و درد مفاصل و استسقای قوی و ضماد او جهة قوبا بعد بدل و بغایت مضر مری
و ضعیف البدن و مورث تبهای تند و محرق منی و مضعف اشتها و یکتفال او کشنده بقو کرد و عشی و
خناق و شیر او نیم مثقال قاتل و غیر مستعمل است و مصلحش در شیرین جسانیدن و استعمال او با بلغم
و مقل و هلیله زرد و صبر و قدر شربتش تا یکدانک و بدلش مازریون است شبت اسم عربی روی تو بنا
فارسی است و سبیج را بفارسی شبینا مندوان یکی از معادن و فلزات است و بعضی اسم اصطلاحی
مصنوع از روح توتیا و مس دانسته اند که بفارسی از برج گویند و مراد از مطلق او معدنیست و ان اشبه
بقلعی و بکبودی مایل و از رنگ دیگر تراست در دوم کرم و خشک و اکل و شرب جهة زوال قوی
دل و معده و در افع خفقان و مسوخته او جهة زرق بسائن عین و سلاق و مجرب و در اطلیه جهة کلف و آثار و اوجاع
مفید و مضر طحال و مصلحش عسل و قدر شربتش تا یکدانک و در بتدبیل اسود و ابیض و صاص بالعمل
مخصوص مجرب و مؤلف تذکره گوید که چون رنگ زیبا و شود قلعی و اسطخودوس بفضه مسک و خاصیت
او است که هر گاه آب را در ظرف دهن تنگ از آن کرده و در ظرف دهن بازی قدری شوره ریخته ظرف آب را در آن
مقدار دهند ابرا بغایت متحرک و معمول هندست شبوب از جمله معادن است بغیر کامل الصورت
که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شبوب باشد و آن جسمی است شبیه بزاج و با ترشی اندک غلیظ زاج
که بیطعم ترشی است و در اکثر افعال قریب بزاج است و از ارمینیه و کرستان و بمبو و مسایر مواضع خیزد و اصناف
او را هفت قسم شمرده اند و آنچه موجود و متداول است یکی سفید شفاف مایل بزردی و بی زردی است که
بمانی گویند و آن آبیست که در بلا بمن جکیده میشود و قسم ثانی بی زردی و شفاف ابغار بهی زاج
بلوری نامند و با رجهای مربع شکل را مکعب و مشقق و مایل باستدارة و زاج مدرج نامند و قسم
نرم ملمس زود شکن که باز هومه را جذب باشد زاج قرقر گویند و ابن اقسام در تداوی مستعمل اند و قسم
مستطیل و قسم سرخ غیر مضبوط الشکل و نوع سبز شبیه بزاج که شوره طعم باشد در تداوی مستعمل نیستند
و قسم ارزق شفاف و سیاه مایل بتیرگی از جمله سموم اند و ظاهر را توتیای هندی عبارت از آن باشد
ان در دوم کرم و در سیم خشک و مجفف قوی و قاطع نزول الدم و خرما و زایل کننده گوشت زیاده و التیام دهنده

قروح و رافع جرب و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شراب مانع قی و غثیان و مقوی
ماسک و مسقوط اورام و قاطع دعاف و حمل الدرانع سیلان حیض و مانع حمل و باقطران سقط جنین و ضماد او
با روغن جهت اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقا لحمی و ترنج و با مورد جهت رفع بدبوی زیر بغل و مزوی با نمک
و عفص و در سرکه جهت قروح ساعیه و خبیثه و با آب زنجبیل جهت رفع اثار و با موم جهت داخل و با آب
رفع قمل و رشد و اکحال الدماء و اربد و شکر و کلس بیوست تخم نرنج و سرکه جهت دور بالسویه جهت رفع سایر مجرب بیاض
و عفص جهت دمعه و حمره مزمنه عین و اورام و سطبری پلک چشم مفید و تفریح اورده هر افیون کشنده ان و فلوس
او جهت طوبات و کرانی نسا معده و سنون او با فوفل جهت درد دندان و حرکت ان و تقویه لثه و خاکستر تخم کرنب
جهت قلاع و غرغره و زرد او جهت ورم لثه و لهاة نافع و کذا شتن او در زیر جامه خواب مانع احتلام و اثر
فرنج و خوردن او مورث سعال و سل و دور ورم او کشنده و مصلحش روغن بان و میوه ها و شیره و قدر بیش
بکفتر او و بدلش نوشادر است و اخراج او است که چون کسی را چشم بد برسد و شب بخور کند در ان قطعه
بصورت چشم ظاهر کرده هر گاه انرا در پهلوی قبر خانه اشخص بگذارند هر که چشم بد باهل ان خانه نرسد شب بصم
اول و سکون بای موحده اسم نوعی از عنکبوت مسمی است الصاعین قلی است شب الاسکاف و شب العصفور و الفلی
قلی مصعد است شبوط نوعی از سمک است شبوقه نوع کبر خیار الارض است شبه هذا است طباطبا عصی الراعی است
شبین فارسی خفاش است شبه در اسم فارسی خندقوقی بنانی است شب اسم فارسی سیج است شب انگیز
اسم فارسی سیج بیخ است شبرم اسم فارسی نعامه است شبر اسم فارسی ابل است شبری اسم فارسی خوردن است
الشین مع الثاء شثا مثلثه بنا تیست مثل ساق و کل و مخصر در او و مزاج او مزاج کرنوی بوتوی و با طراوت
بسیار و کریه الرایحه و زرد و منبتش کوهها و سنگلاخ و در باغات و باغات بوست ثمار و بکشد در دو سر و خشک
و آب او حابس و مقوی معده و قاطع نزولات و مسمی اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قایم
مقام مامیثا و مضر شانه و مصلحش غناب و شربتش کلنجبین و بدلش سماق است شحوم الدیک مرغ خانگی
عرطنیثا است و بری و بحری و منبتش کنار آبهای جاری و سایها است و صاف مخصر در بکی و مربع و سبز
و بعضی مایل بسرخی و برکش بعد کفی و اطراف او مثل اره و در هر عقده سافش و در برک میرود و شاخهای
او میان تهی و کلش نفش و دیزه و ثقیل الرایحه و ثمرش بعد نخودی و دانه او سیاه و بارید و بخش برک

لزج و بیرون سیاه و اندرون سفید چون بوا آب شده مثل صابون که میکند و بان جامه میشویند و او غیر
جوده صباغان است و در او بارد و کرم در دویم سنه قریب الاعتدال و بخش از او در شربت و مسهل ابرفق سود او نیز
لاجورد و رافع جمیع امراض سودا وی و در رفع جذام بعد ایل حتی تطریح نمود اند که از مداومت او جذامی که تغییر شکل
شده باشد رفع میشود و مقطع بلغم و حالی و ضماد بیخ بری او جهت خنازیر و طلای برک بری در نهری ان فصد
و التیام دهنده زخمها است و مضر شانه و مصلحش سکنجبین و شربتش تا سه درهم و بدلش بوزد شیر حجر ارمنی است
شجرة الراهب امین دوله از محمد بن احمد نقل میکند که شجره ابیض عبیر از نباتات ماهود اند در بلاد دمشق و نوع
او نیز مبیاشد ثمر شاهدانه در روغنی که از و میگیرند در طعم شبیه بطعم او و انها که در شاخهای بالا باشد
مقوی قوی و از سافل مسهل بلاغی و از وسط مقوی و مسهل و قدر شربتش از پانزده دانه تا چهل دانه است شجرة مریم
نباتی نحو بریم است در بحر بریم مذکور شده شاخهای او در هم و مشبک در یکدیگر چون در ارک فارند
دراز و بالیده شود و چون خشک گردد بحال اول عود نماید در سیم کرم و در پهلو سه معتدل و مفتح سده و رافع
بلغم محرق و حالی و آب نقیع او جهت عسر ولادت و اخراج جنین بعد ایل و طلای او جهت بواسیر و بنوی و برص
و اندمال زخم او بردن کوشت زیاد موثر و مضر ریه و مصلحش کثیرا و شربتش تا نیم درهم است شجرة الطلوع بهمن است
شجرة الیمام صامر و مالست شجرة العطر اشربه است شجرة الدم ابو خلسا است و بعضی شاه توتیا الطلاق و میمانند
شجرة الکافور شامل الجوان در بحار الکافور است شجرة البهق قنابری است شجرة البنو و شجرة النسر در اراک است شجرة سیاط
و شجرة ذو القرنین و شجرة الصنم بروح الصنم است شجرة الجرب دیودار است شجرة الدیک نوع بزرقنا داست شجرة حرة از ادرخت
شجرة الله و شجرة اکله صنوبر هند است شجرة الجبانه خنصر و است شجرة الخابضه مغیلان است شجرة الدیج جنطیانا است
شجرة بارده ابلاب است شجرة دستم زراوند طویل است شجرة موسی علیق العدس و عوسج را شامل است شجرة طیبه درخت
خرما است شجرة التسبیح امدریا است شجرة العصفور نوارس است شجرة اربعین بنفشه است و بعضی امغیلان و بعضی شاه بلوط
دانند شجرة الدنو درخت بستان است شجرة الشیخ لوف الکبر است شجرة الخطاطیف مرو و الصفر است شجرة الطحال
مرزنجوش است و کویند فاشرتیا است شجرة الضفادع کبیک است شجرة الکف اصابع الصفر است شجرة الدب درخت زنجبیل
شجرة التیس طرفا غیر و است شجرة البراغیث طباق است شجرة نوعی از اتباع است که با آتش بخته باشند و اورا انقوزه نیز
نامند الشین مع الخاء شخم بفارسی بیه نامند و سمین را فربهی و هر دو از دسوده باشد و موی انکه در سطوح اعضا

منعقد گردد و شحم اشد انعقاد و اقل مائیت است مثل چربی که در تن عدن دل میباشد و سعیر اکثر مائیت است و اول انعقاد
مثل زیتی که ملاصق رودها است و از شحم رطب و ابرد است و مذکر بشد و شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم و خشک و لطیف
تر است و بهر حیوانی رطوبی که ذکر شد و میشود و از مطلق او مراد بیه بزاست و نیز شحم در نضج و تلیین
اورام و قرحها مفید خواص را داخل بدن میکرده بر ماده را و به بخور رحم ترداه الشغلب و بهترین او در برج
جهت خشونت بان و در رحم و جون با نرم بخته شود جهت قرحه مثانه و اکحال بسر ماهی که از حرارت آفتاب کداخته
باشد با عسل جهت تقویه نابرح و بیه که کرکس جوارح و طیور و حشیه جهت مفاصل اهمیت نافع اند و جون حمامند
که شحم را مدتی نگاه دارند باید بر دهها و کتافات و اگر نه در آفتاب بیاویزند آخر کداشته صافی او را که در بالا فتد
سعد یا دارشیشعان و یا ادخر و یا سوسنبر و یا شراب جند جوش داده یا بقدر مضاعف کداخته با یکی از ادویه
مذکوره یا زیاده از آن مخلوط کرده و خورد و شحم مغز بهر خوی معدن و مصلحش در محرور سکنجبین و ابلیمو و امثال آن
و در بیهق و در زنجبیل و نمک و مانند آن و بدلش در جمیع افعال روغن نیستون و از این قرار است شحم در مرغ سیاه
منقار و پای او در زمایل در سرخ و بقدر قمری و بیرنگی او در اقرطاوخ و بصفهان نوع غاز و یمازند ذو کانا مند
در دوم گرم و تر و صالح الغذا و جهت کراز و مالیخولیا و فالج نافع و خون او با روغن بادام بغایت مدر بول و حیض
و در انفع کرنکل و از است شحم الاهن فطلس است و گویند خراطین است و بعضی جوز جندم دانسته اند شحم کشنیز اسم شحم الفحل
جمار النخل است شحیم اسم قسم اخیر لسلاکه بهر است شحم الارز البسد است شحم الارج خطمی است شحم فاوندی فاوندست
الشین مع الخاء شخیر بخای معجم قلی است شخار ابیض بلغه اهل مناعد ملح النطرون است شخت قوبال الذهب است شدخ
تخم انجیر است شراب دوخ خمر یاست که نان میده و بکسمات در آن خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند
کثیر التغذیه و موافق تا قهار است شربین الراثی از اصناف سرو است و کشتی از عرصه تر و شبیه بسار سرو و از آن کوچکتر
است و بهترین قطران از و حاصل میشود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته اند و سرو شبیه و از آن کوچکتر است
و در اصفهان و مرو و زیاد بر خت تر ش است و قسمی از کوچکتر و خارتاک و ترش تعبیر کرده کاری عرعر بری گویند شرا
او در اول اسم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهت قروح ظاهر و باطنی سستی اعضاء و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ
و نطول او منع ریختن موی در فرق و تحلیل اورام و ادرار حیض و منعقد و در زرد اورام نزول الدم و اعتیاد ایام البثرات
قروح و خوشبو کردن رایحه بدن و مضمضه طبیخ و ثمر او با سرکه جهت درد دندان و ضماد او جهت خناق و ورم لوزتین و ترش

قابض

قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال و علل جگر و کزدن مار بجری نافع و مورث صداع و هزال و مصلح
نواکه ترش و کشنیز است شرای گیاه حنظل است شربت فراسیون است شرار درخت مصعد است شراجیوش خمری است
که در جزیره جیوش بلاد مغرب آبا لنکر و آنرا بعمل می آرند با عفوصت و تندی میباشد شرابا اسم اصطلاحی
حمر است شرابشخناش اسم فارسی دیافوذ است شرابجوما اسم فارسی نبیذ التمر است شرابدنشاطه اسم نبیذ الذهب
است شرابعسلی اسم فارسی نبیذ العسل است شرابمویز اسم نبیذ الزبیب است بفارسی شیشعان اسم فارسی شیشعان
شسترة فوه است شرنداد اسم فارسی حنظل است ششعاقل است ششرهبد اسم بیخ نباتیست که در بیوت الدنیا
بلاد مضر یافت میشود سطبر از انگشتی و بیرون و مایل بزردی و جهت استسقای زق محرق داخسته اند و کرده
بدون کرد و مشقف اخراج زرد آب میکند شطیره صمغ درختی است و فارسی مرزه نامند شعیر الشین مع العین
جو گویند بهترین او سفید بالین تازه و کهنه او که بکسا الکاشته باشد بسیار بداست در اخراج ارواح و حشیش
و قلیل الغذا و اقوی جالیه و قابضه و مجفف و مراخ و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر و مانند
و مورث لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش روغنها و انیسون است و سرد بوداده او که سویق نامند فایده
شکر بهترین اغذیه الطفالست و جون خیرا و را بکذارند تا ترش شود در دوغ حل کرده بعد از یکشب از یکروز
تا یکروز طبل الزان بنوشند جهت ریح تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفراوی و حکه و تبها و اسهال صفراوی
و آب قشر مطبوخ او بعدی که مهر انجیر شده باشد ماء الشعیر نامند سرد و تر و مدر بول و مسکن جوش و خون
و اخلاط محترقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرطب جهت تبهای تند و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه
امعا و سعال حار یابس نافع و مخرج معده و مضر احشاء بارده و نفاخ و مصلح او کافور و در جهت اعتقال
طبع استعمال قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و تفتیح سده و یا عناب و انجیر و سپستان و بوشاوان
جهت سعال و درد سینه مجربست و شیره جو که کشتال الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظتر از
ماء الشعیر و جهت اشتهال صفراوی و امزجه حار مفید است و ضماد آرد او در اورام و محلل اورام و با آب
کشنیز محلل خنازیر و اورام صلب و ورم کلو و یا اتباع و ورق و تخم کتان دیوانه الطفال محلل اورام صلب
و کشاینده دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و با آب جهت نقرس حار و مطبوخ
او با سرکه جهت جرب و حکه و بانج و افیون و آب کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و یا برج

ان را صبیره و کشتر اند و مطبوخ او
با نعنع نیز تشنگی و کرده و قی و خراج حار
و یا خرفه قرطم

واستحکام دادن عضو شکسته و کوفته بردن و غرغره شیره او جهت درد دهن و درد کلو و طلای مطبوخ او با
انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی حاره بغایت مؤثر و ضماد سوخته او جهت کلف و خراز نافع است
الشین مع العین شعر بفارسی موی نامند و آن متولد از بخارات خلاط و مستحق زوال متکون میشود
بغایت طالب و خواص موی هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است موی اذا زمطلق شعر موی انسان چون در کوره
ترکرده بر زخم سگ دیوانه گزیده بگذارند رفع سمیه آن میکند و با شراب و روغن زیتون مالند درم جراحت سر
سوخته او بغایت مجفف و بلاغ و مسخن و جهت اکله و خشک کردن زخم الجرب و جهت قلاع و قروح و اکدر
و زفت جهت جراحات سر و بام و استاجهت تسکین حرق و حدقه چشم و با آب و روغن زیتون جهت سوختگی
آتش و زرد او جهت برودت مقعد بغایت مؤثر و قطور او با سفیداب و تربا مغسول و کل او بر بنی جهت دمل
مجرب و بخور او جهت احتناق رحم و رفع سدری و کریه ایشان هوام و حمول او جهت سیلان رحم و تجفیف مخاط
مؤثر و ماء الشعر که از تقطیر او حاصل شود جهت رویانیدن موی مجرب است **شعر الغول** کیاسی است
کثیر الوجود و در تنکابن کوه فنا مند در خواص قریب بسیاه و شاه تیب موی یال اسب و بار بلد سیاه و جهت
عدد تشکل رسته در بیخ ایمرو بدو بر روی زمین میشود و بی برگ و ساقص و بیخ و جود بسوزانند
بوی موی سوخته مبدهد کرم و خشک و مجفف او را جهت تب مجرب دانسته اند و گویند تعلیق او با دانه مالک
راه رد او است **شعر الکرش** شعر الغول است **شعر الاهرز** و **شعر المنازیر** شعر الجبار است **شعار بر** فنا بر و صغیر است **شعر**
الصقالی نوعی از شعیر رومی خنده روس است **شعال** بفتح مجهله اسم فارسی کلیه تری و آن بزاوی است **الشین**
مع الفا شفتبوی مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق کرد او و سیاه و نامام و بیماره و بزرگ
الافاخته نامند در دوم کرم و خشک و بغایت مسمن بدن مجموع او و مستعمل جزو صالح میشود و مقوی قوت
ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه و محرک باه و اکثار او مضر مجرورین
و مصلحش سرکه و کشنیز و مقوی فعل او شیر تازه است در حیوة الحیوان مذکور است چون شخصی خون او
بر قضیب طلا کرده مباشرت کند دیگری با آن مقاربت نتواند کردن و جالینوس گوید تخم او با عسل طلا
بوره جهت درد جگر و حمول زبال جهت درد رحم مجرب است و مهریار بر سه او جهت درد رحم و نقل سامعه بغایت

مفید

مفید دانسته است **شفغین بحری** حیوان دریائی است بجفاش در زبان بال و شکل و دنباله او شبیه بدنباله
موش و در زیر دنباله او نیشی مثل خار و از زدن نیش او عظیم حادث میشود و چون نیش او را در زیر خواب
خواب کنار زند موش بخواب مفرط و دفن کردن او در موی خانه جهت نفع قدما این خانه باشیدن مسحوق سوخته او بر
کسی باعث نفرت و بغض ایشان میگردد بلدیه جهت او احوال الشرنا میدهاند و گویند چون در مکان نمک نشیند
او را فرو زند باعث سوزش و درد عظیم صاحب نمک میشود و مادامی که رفع او نمایند ساکن نمیگردد **شفغلیا** از
گیاه کبر است **شفا الوا** اسم فارسی خوخ است **شفترک** اسم شیرازی خبز است **شفغیل** شقاقل است **شفغ دیر** فنا بری است **شفتوق**
معروف است گویند چون نعمان بن منذر در مهر نوز الاذرع نمود مسمی شقاقل النعمان گشت و آن بوی دبانی
شبیه بنبات خشخاش و برگ آن شبیه بنبات خشخاش و گوید اندازش مثل خشخاش کوچک و بعد قوی تر بال او بنبات نوی
السکر در دوم کرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مخفف و مرب کل مسحوق او بقدر دو درم منفتح
جهت تسکین درد احشا و اعضا که دفعه بهم رسد بسیار سریع الاثر و تفریح او قاطع رعاف است در ساعت
شرب طبیخ بوره و ساق او که با کیاه جوخته باشد و ملد رشیو و حیض و طلای عصاره او منقی چرک از خرها و انف
تقشیر جلد و محلل ورم چشم و سعوط او منقی رطوبات دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد کل او با بوره کرد کان
سبز جهت سیاه کردن موی و رفع قوبا و مداومت شرب تخم او هر روز یکدرهم با آب سرد جهت رفع برص مجرب و یکدرهم
از قبیله او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون ظفر فیرا از کل شقایق بر کرده و شرب و طلای
آن بواسطه خود چهل روز در سرکه بن تراب فنا کند و هر هفته سرکه را تغییر دهند خضاب صاحب شانی
شود و گویند مجرب است **شقاقل** بیخی است مرکب و بالا زجه و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و ساق آن
او بر کرد و در هر گرهی برگی هست و قشر قدر عودی و سیاه و مملو از رطوبت و گلش مرکب از نقشه و منقش
در زیر اشجار متراکم و مکان نمناک و مستعمل بیخ او و فوقش تا چهار سال باقی است در اول گرم در دوم تر
و مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کبد و مسخن کرده و معدن و جگر و مصدع و مفراشتها و مصلحش عسل
و مربای او با عسل بیمایه و مقوی ارواح و قوی و قدر شربش تا پنج درهم و بدلش در تقویه باه حب الصنوبر
و بوزیدان است **شقراق** مرغی است بقدر فاخته سبز بدبوی و بفارسی سبز قبا نامند در شکاف بوره کرد آورند
در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظ و مواد بلغمی و در هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه بن او

چه کلف نافع است **شقه دیوی** اسقوردیوس است **شقه و شقیق** اسم شقایق است **شکر تیغال** اسم فارسی تیغال است
وارغلا و خیوانیست شبیه بمکس که در خارا نزدیک مثل کرم ابریشم از لعاب چند در میندد و در آن میبرد مایل به
تدویر و سفید و شیرین در حرارت معتدل در رطوبت در رغالب و بالزوجه و ملین و مسکن حدت اخلاط سوزش مری و حدت
خشونت سینه و سرفه و سایل کردن آواز و خشکی گلو و معده نافع و اکثار او منفی و مصلحش شکر و تخم و فقد
شربتش تا پنج درهم و بدلش نبات است و مولف اختیارات در اسکر العشر داشته است و فیه و ما فیه کما لا یخفی **شکاعی**
از اصناف بارد و بارد از آن نافعتر و مجفف تر و بعضی هر دو را یکی دانسته اند و اول اصح است باد آورد بغارشی مایل
شود که بعاد شود که عربیست و در بعضی بلاد بکنه کوچ مرغ و بعضی را کل سفید و یکی را سفید و مخصوص دیگر
و در جمیع افعال مثل اسم سفید و قوی تر از آن و مستقل از زیج و ثمر و بیخ قوی تر از ثمر و قاطع تر و قاتل و نافع تر بارد و
مدر روح و ملطف بلغم و طبع او جهت تبهای اطفال و تبهای مرکبه بغایت نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و شربتش
دو درهم و بدلش بادام و مسایر خواص مرا بخامه مذکور شد **شک** بفارسی مرا موش گویند چه خوردن آن موجب
قتل موش و آنچه موشی که از او خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است و ابن حسنی است مطلق سفید و نقل الوان
و براق و از سموم قتال و اهل صناعت او را در مقام کل بدل از تخم میدانند و اخذ زر باشد و زیر و فی دش و هفت
سال فاسد میگردد و رنگش اغبر و دودش بد میشود در چهارم درم و خشک و محلل و مفتح السام و هنده زهر
است تا احداث در شدید که صبر تنزل نمود و طلای او با روغنها چه حکه و جربی با کلاب چه ادرام بارد و استسقا
نافع و اکتحال او در بکر و طبقات در طلوعات چشم را زایل میکند و نیم درهم او در یک روز کشنده و تریاق او تراشه
پوستهای حیوانات که سوزانیده بقدر ربع او با جمدان آن بیاشامند **شکوج** اسم مرجان است **شکنا**
کشوث است **شکر سنال** اسم فارسی حجر الغاج است **شکنه** اسم فارسی قطاح است **شکنبه** اسم فارسی کرش است
شکر بیز اسم فارسی فانید سجری معمول بحسب الشین مع اللام **شلجم** معرب آن شلغم فارسی و بعربی لفت
نامند بری و بستانی میباشد و بری دو قسم است یکی را شاخهای نباتش دراز و برگش مهن الکشت است
و بیخش باریک مثل بیخ اشجار و غیر ماکول و تخمش سیاه و مقرش سفید و صاحب او مراج است و یکی را منتشر
و شاخهای نباتش کوتاه و نزدیک آنها و بیخش بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول است و بری کرش بیرون از بستانی و از آن
بارید کرد و اکل و کثیر التشریح و تخمش مثل بستانی و مایل بسیاهی و تخم قسم اول منفی دشر و قسم ثانی در خواص

بستانی

بدستانی و از آن کرم نرود رطوبت کمتر و بستانی در اول تر و کثیر الغذا و مج باه و مدر بول و مقوی باه و مرخی
مفتت حصاة و در افع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن زیره و شربتها و در شربتها
بارید او کسانیده با عسل بنوشند چه سپرز و عشر بول مجرب و ضماد مطبوخ او محلل اورام است و ترشی
شلغم ملطف رطوبات و مقوی احشا و مشتهی و پی نفخ است و ضماد و نطول او مطبوخ جمیع اجزاء او چه
شقاق و نقرس و حکه مفید و تخم او در اول سیم کرم و در اول تم و مبهی نزاز بیخ آن و مشتهی و با نرباد و در جمیع
افعال قوی تر و مولد ریاح و مصدع محرور بین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و کلقند و فقد شربتش تا دو
درهم است و دفع تخم او چه ریاح در رفع اعیا و تقویه الات تناسل شریا و ضماد او مبید است **شاه بلوط** درختی است
هندی و سفرجل هندی گویند و بعربی کتیرا قندقی و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم ملین و فی دوم
کرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظ و مسهل و رافع ریاح و چه صلابت عضو و فالج
و عرق النساء و قولنج نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم درهم است **شلجم** شوندر است **شلغم**
بخار است **شلیل** بلغت خراسان و هون ایرانی بعد کردکانی و مرزکنزاران در طعم مثل شفتالو و در اخر بالا
میرسد لطیف تر از شفتالو و در افعال و خواص متر از آن و غایلة الشیر و الغم است **شمع** بفارسی موم نامند زرد و سرخ
او را بتکرار گداختن و در آب سرد ریختن و او بخشن و در ماه تاب سفید میگردد در اول دوم کرم و در رطوبت معتدل
قوتش تا سی سال باقی است و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه موم ها و موافق زخمها و خوردن و خوردن
او بقدر گندم زیره کرده و در بند و یا در روغنها حل نموده بنوشند چه قروح باطنی و سحج مجرب و چه در سینه
درد سینه و سرفه و رفع ابخار شیر و سل و درد گلو و لهاة و تصفیه او از بعد بدل و طلای او چه حکه و
جرب و خشونات و تنقیح او رام و وسیع کردن و بحرکت در دن زخمها و نرم کردن سینه و صلابات و رفع
اذیت زخم حرقه زهر دار مؤثر و بخور او چه رفع عفونه هوای وبائی و دیر قوا در دن صاحبان در ایجاد او
چه رفع بدبوئی و بینی و اذیت بوی مردار و حقنه او با روغن گل سرخ چه سحج و بغایت نافع و رافع اشتها و
مسدد است و مصلحش نان و شربتش تا نیم درهم و بدلش ارد با قلی است گویند چون اشیان مگس را
بسوزانند و بطرفی عالیه در آب دریا و سایر ابها بگذارند آب شیرین را بخود جذب میکند و موم
شمع عروسی را در بنه خانه مجرب و انچه در غرا سوزانیده باشند چه بعض مؤثر دانسته اند و از خواص آن

کچون قرص سنبله بشلیث عطارد از نحوست بری باشد یکمثقال موم شمع عروسی با سه قیراط موم بالای
یکدرم نقره مضبوط نموده نگاه دارند غلبه بر خصم او را روی دهند و زبان دشمنان بسته شود شمس
بلغه اکسیریان ذهب است شعار رایاج است بلغه شام و مصر شمشاد اسم فارسی بقبس است شماه در ادبیست شمشیر
فاقل صقار است شمعیه شامل روغن قرب و سندر بطلس است شمول اخر است شلیت اسم هندی حلبه است شمخاطر اسم
ملح هندیست الشین مع التوشند از طبوب معمول است و در مفرد بسیار معمول بیونانی رسمیلیون نامند
و گویند بمعنی خاران الفرو است و بهترین او سفید بوی و دوا است در سیم گرم و در دوم خشک و مقوی دل و مولد
فضلات و مفتت حصاة و رافع اخلاط رخبه سینه و بار غمران مفرح و جهت سرفه و ضعف معده و خفقان
و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلای او جهت قروح و اثار و حمول او جهت بواسیر و تقویه رحم مفید
مجفف و مصدع محرور و بخش سینه و مصلحش و غرغره کنند و قدر شربتش چهار دقیق الماست و در سوء مزاج اوقات
کحل با زانیم کوبیده در نظر فرو کشند و بران طرف طرف دیگر طولانی وصل نموده و بکل حکمت استحکام دهند
و اتش معتدل بر افروزند تا مسعود بظرف بالا کشند و در انجا سرد شود و اگر جهت زیادتی خط ظرف بالا را بعود و صندل
بیالایند جایز است شیخ اسم معرب جلرون و ان نوعی است کاغذ باد مره میکند و در جلرون مذکور شد شلیه
اسم فارسی شکوفه سوسن بجان است شنار فراسیون است شنبر شونیز است شنا اسم سرپائی شنداست شنله بلغه
بنطی قوری است شنکار الصناع الحمام الذهب است شنجار بجیم و بکاف بقاف ابو حلسا است شنبلیله بلغه اصفهان سکبینج
شنجرف بنجر است شنار بلغه اصفهان لحیة التیس است الشین مع الواو شونیز اسم معرب فسجی از شلجم بری ماکول است
در شلجم مذکور شد و تخمش در تریاقه قویتر از نوع بستانی در تریاق فاروق و افعال این نوع مرار و رافع ریاح و عوریات
و در افعال قویتر از تخم سایر اقسام است شوکران اسم یونانی نباتی است بالی وجه و ساقش برگش مثل سیان ابو
بزرگتر از ان و برگش مثل برگ شبت و گلش سفید و شبیه بگل شبت و بیوی و شعبهای شاخ چتر دارد و تخمش مثل
ناخونه و مایل بسفیدی و بخش محرور و مشهور بر تنفس است و از نفت بلا دیز خیزد در چهارم سرد در سیم خشک
و مخدر و مسکر و منوم و دو درهم ان قاتل و طلای عصاره او جهت باد سرخ و عملهٔ او جاع حار و ضماد تخم
بر کشف رافع احتلام و ورم انثیان و مانع نیز شدن جستان زنان و مخالط شیر و نزف الدم در حاذق
اسهال است و قدر شربتش نیم دانگ و چون بیخ او را با برنج از هر یک پنج درهم کوبیده با صد و پنجاه عدد مویز

بر برگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد و مویز را حل کرده از اردیه جدا سازند و مسکر
قوی و در استمسال مخدر است و حقیر او را مویز عرب نامیده و قدر شربتش از یکدرم تا سه عدد و زیاد از ان
منوم قوی است شوبر بغاره سیاه دانه نامند نباتش شبیه برازیانه و از ان دراز تر و باریکتر و کلش زرد مایل
بسفید و علاف تخم او بزرگتر از علاف و تخمش سیاه و مغزش سفید و قریب بانیسون و قوتش تا هفت سال
باقی است در اول سیم گرم و خشک و محلل و مدر حیض و بول و شیر و مقطع اخلاط و جالی و مجفف و منیج
و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حتی مخور او باعث اکزیخس هوا مسمومه و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه
و قی المده و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و مدا و مثانه هر صباح با روغن زیتون و جهت سرخ گردن
گویند و تصفیه بشرب و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم شکم و دو درهم او تا سه روز با آب عکرم جهت گزیدن سگ
دیوانه در پیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی و با آب عسل جهت نفس الانتصابی و سنگ گرده و مثانه و شوشه
او جهت بواسیر خصوصا که با رطوبت مورد شوند بعد از ضماد او جهت نالیل و رفع خال و نقش جلد و درد مفاصل
و درد سر بارده و سدد و خشوم و با بول الطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت تهوع و سعفه و قوبا مجرب و با
ارجنظلا کبر اطراف و نا طلاکشند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و ساینده او با خون افعی و با خوج خاص و
با خون خطاف جهت وجع نفایه مؤثر و با عسل و روغن جهت درد رحم و جهت نفاس و با روغن گل سرخ جهت جرب
ضماد سوخته او با موم و روغن حنا و ماندن ان جهت منع ریختن موی و روباندن ان و با کلاب جهت زخمهای
سوداوی سازنا مجرب یافته اند و با بول جهت شهد به سر و منع نزلات و سعوط و بوئیدن ان جهت درد سر مزمن و
کشودن سدد خیشوم و زکام و لغو و نفایت مفید و کماد گرم او بر سر جهت زکام و بر سایر اعضا جهت تحلیل
ریاح سریع الاثر و قطور بوداده او با روغن و نیتون بقدر چهار قطره جهت رفع زکام گرباعطسه بسیار باشد
مجرب و مضمضه مطبوخ او با سرکه جهت درد دندان بارد و قطور او با روغن جهت الخضر اجهت درد گوش و سوء مزاج
ان نافع و شربت روغن او با روغن و نیتون و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و طلای روغن
او که بیرج منکوس گرفته باشند بر اعضای تناسل او که جهت نفوظ بعد بیل و رافع دردهای صعب ایرد و سوء مزاج
سدد اعضا بلیست و جهت زدن ان نیز جهت باه و امور مذکوره سریع الاثر است و اکثار شربت شونیز مورث ضعف
محرور بر و سدد و مصلحش سرکه و مضر کرده و مصلح ان کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و از روغن او با قدر نیم

بدلش انیسون و نصف لاذن تخم شبت اشتر اطرا مثل الحمص است و اندر ترنکابین مثل اشترنامند و ابو ریحان پیاز خوانده
که در بلاد دیلم بابر اسم کیا می دیده ام و آن نباتیست خاکستری رنگ شبیه باشد و مختصر در اوراق زمین متواری
و از روی زمین جدا نمیشود و بیکار ساق و بخش سیاه و بقدر مسماری و منبتش سنگلاخهای کوههای عظیم
و تازه او تا چند ماه بوی مشک خالص می دهد در سیم گرم و خشک و مفرح و مدر حیض و مقوی جگر و لوح و قوی در جمیع
امثال قریب بسبیل الطیب است شوبلا اسم عربی برغاست شوشم اسم فارسی صغار است شوحط اسم عربی درخت بزرگ
و شاخهای او صلب و سیکره و برکش شبیه بیرک سیب و انجوب او کمان میسازند جمیع اجزاء او یاقوتی قابض و جهت
اسهال مفید و جلوس در سایه او منع است شوخ درخت یاد است شوکه ابراهیم بلغه مغربی قرصعنه است شوکه یهودیه و
شوکه زرقا نیز نامند شوکه منبته نوعی از طباشیر است و گویند غاذی است شوم مازریون است شوکه الدهر بلغه مغربی
و بنافوس است شوک الدهر عکوب است شوکه الملک بلغه مغربی اشخیص است شوکه عربیه مشکاعی است شوکه بیضا باذاورد
شوم بلغه حجاز اسرار است و بلغه فارسی ابقر شوکه میه و قبطیه قرظ است شوکه شهبا و صهبا و شوکه سانا کیا
خرنوب است شوغار داج سفید است شول الماء اشتر غار است و بلغه مصر عرعی الابل است شوذانیق سودانیا است شوکا
بلغه تنکابن اسم وغل است و آن از جنس ایل شهدانج تخم قنبر و در اغاموس و شیزر عسلی است که از موم
آشوب جدا شده باشد شهدانج بری عجب السرو است شهبن اطراطیقوس است شوم اسم ترکی و فارسی قاقلی است الشین
مع الیاء شیطرج اسم مریخ نباتیست خرد و بسیار تند و بار برگش شبیه بیرک و در اوایل تیر
هوا خشک شود میریزد و متصل بیخ او برگی بماند و در تابستان از شاخهای او گل و بزه بر برگ سفید
ظاهر میشود و تخم او تخم خشخاش نیاید زیرا تو و مستعمل بیخ او است و منبتش خرابها و قوتش تا پنج سال باقی است
در احر سیم گرم و خشک و حالی محرق جلد و مسهل اخلاط رخبه و استعمال او با شیر و سرکه مفرح سدد و هاضم
و مهیج باه و مسقط جنین و جهت صافی کردن آواز و رفع بلغم مفاصل و ریاح و سموم و درد مفاصل
و سیر و نافع و ضماد او جهت بوص و مهوس سفید و جرب و ریاینده موی بعد از سقوط آن مؤثر و چون کوبیده
در کف دست مخالف دندان درد زایل کرده بدستور بطرف مخالف آن تا صباح بگذارند رافع الم آن و جهت
و چون تخم مرغ را بکر و زد در میان سایند او پنهان کنند بوست او را سرخ کند و ابر علامت جهد و نار کی
او است و ضماد برای او مفرح جلد است و قدر شربتش یک درهم و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و مصطکی و بدلش

در علل سهو زهر جان و در غیر آن زیاد و قوت است شیح بفارسی درمنه گویند و خشک اقسام او را میسوزانند
و آن نباتی است گلش خوشبو و تلخ و با اندک حدت و شبیه بافسنتین رومی و اقسام میباشد جبلی و بری از شتر و
هر چه گلش مایل بزردی و برگش سبز و بسیار آب نباتش از شبت کوچکتر است شیح ارمنی نامند و هر چه مایل
بتیرگی و با ساهلو بتجسید و گلش زرد است و شیح جبلی است و عربی الوبرة که گلش سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی
نامند و درمنه ترکی تخم دستیاج است و خشیش آن نامند جهت اقسام شیح را مستعمل کل او است و تخم او بین بزرگی منه
ترکی متعارف تخمی است مع دو در دستیاج مذکور شود در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سدد و مفید اسهال
و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلل ریاح و جهت کرنده عرق بی در تبلا و سموم بارده و فواق و مفرح
درد دوران و عسر النفس و تبهای مرکب نافع و مفید و عسر مصدع و مصلحش مصطکی و ترمس و ضماد سودا و
با روغن زیتون و امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت آوردن موی مؤثر و در دوا جهت اکله و طلای آن با طبیخ آن
در هم بلغمی شیم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش بر سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل آن است
و بعضی سدار را بدل دانسته اند و در روغن او که بدستور روغن گل کنند جهت رفع لرزتها و امراض بارده
استسقا و درهم معده نافع است شیلم بفارسی گندم دیوانه نامند و آن است انجوبا بارتر و کوچکتر و با
تلخی و مایل بسرخی و سازاو شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و بدو در اصفهان کاکلاو گویند در دوم
گرم و خشک و محدر و مهیج سدد و مفسد اوا و نافی که شیلم داشته باشد مسکر و منوم و ضماد او سودا
و منی مواد و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با سرکه در روغن زیتون جهت قوبا و سعفه
حرب منفرج و طلای روغن او منوم و کرم نو و لطیف تر از روغن گندم است و مصلح خردان شیر در روغن و قی کردن
در بوره عامه اشامیدن است شیبه اسم عربی او غیر شبه الجمز و منبت او بستانها و جاتی که بار آب
شود و او گیاه سفید ساق و شاخ آن سفید و برگش مایل بسفیدی و عبارتان و گویا بمرا بزمین مکرده اند و
خوشبو و با تندی شبیه بموی صعتر در سیم گرم و در دوم خشک و مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی ضلات
و مواد نزله و ضماد او رافع ورم حار و بلغمی و مانع مواد در حمی در ابتدای در اشتها محلل او جهت ریاح رحم و
حنین بنابت مؤثر و قدر شربتش تا یکمثقال است شیخشت بتازی اخر و بکاف اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هرات
است و آن جنس شبنم مانند تر بجنین غیر مرتبه و سفید و شیرین و جیهای بزرگ است که چون در دهن

نگاه دارند کام و زبان را بسیار سرد کند و مغشوش و مصنوع از اراد جوزا این صفت شیب در اذکر کرده
دطوبت معتدل در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج و تریاق تجنبین و حالی و ملین طبع
و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و
تبهای که از مواد رقیقه باشد جهت حرارت جگر و ورم آن با ماء الشعیر و شیر بر اورده و اغذیه صاحبان
تب لازم است و ضماد او و ملین و حالی ادبیر و با شیر جهت طراوت نکوند مؤثر و مولد قراقر معده و مصلحش در غرغره بادام
در ازانه و قدر شربتش تا بیست مثقال و بدلش مثل او در تجنبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات فرموده اند
که با وجود آنکه شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه است و مضر صاحبان قولنج است **شیرسته** بالکسر بالای
اسم شیرین مصنوع است و اکثر منافع مثل خرمه و مضر و مکه با سرکه میباشد در اکثر مواضع و طریق عمل آن
کنجد را پخ با تخم شلغم بزی که شیر بتخم شلغم دستانی و مایل بسیاهی است بکه تند رسانیده با مثل آن خوب کوبند
و بعد از نیکو زده مثقال آب و دست مثقال آب انگور بسیار صاف و بخاه مثقال سرکه که مخلوط نموده تا
دو هفته هر روز مکرر بهم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد **شیخ البحر** حیوان بحری در دریای مغرب
کثیر الوجود شبیه بسگ دشت بحری و سر و بینی او شبیه بگوساله و کوبند روز شب از مکان خود حرکت
نمیکند از برج جهت سمال الیهود شاه مرشیدن نمایند از بوستان و مانع تولد نفرت در رحم موجود از مجربات
اجزای او جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن شپش که بیند مجرب است و خوردن او را جهت داء الثعلب و برص مفید است
شیرزوا اسم نطی شیرخفاش است و کوبند مراد از او بول و سرگین او است و دمن خفاش مذکور شد **شیرالیمن**
آمله مقشر خشک است جهت ادرار ازکه جهت اصلاح قبض او معمول است که مقشر کرده در شیر بخیسانند و
خشک کرده نقل بلدان میکنند **شیح جبلی** بفارسی درمنه کوهی نامند **شیح حبشی** فلفل سیاه است **شیح دوش**
پوش در هندی است **شیح الرجال** ریحان است **شیح خشخاش** شیح دهن سم است و مذکور شد **شیخ الغوراشت**
است **شیطان** دم الاخوین است **شیطاله** بلغه اندلس امسوح است **شیطان المنشر** کوبند شیطرج هندی است **شیطیه** بلغه زنگی
دجاج را نامند و بلغه هندی اسم رصاص است **شیرنبات** اسم فارسی عسل الطبرزد است **شیره** جو اسم فارسی کشاد
الشعیر است **شیرابه** اسم فارسی ابر و اسد است **شیرپان** اسم ترکی سوس است **شیرران** اسم ترکی خبز است **شیرمرغ** اسم فارسی
شیر زوا است **شیرخرما** اسم فارسی دبس است **حرف الصاد** **صامر بوما** اسم سریانی است و در عربی

حشیشة

حشیشة العقرب نامند کبیر او را از یکچه چهار پنج ساق بر دید و ساق را بر شعب و برگش شبیه بیرگ سیب و از آن
کوچکتر و زغب دارد و با خشونت و کلش لاجوردی و مخفی مثل دنبالة العقرب و منبتش اراضی خشک و صفت او را
کوچک و ملدر و ساقش مع ریش بر زمین و کلش لاجوردی و منبتش کنارها و جائی که آب بسیار در و مانده
بر طرف شده باشد و عصاره کلام در اسامی نموده با صبح عربی لاجورد استعمال مینمایند در کتاب رفقای
بصیر از آنست و مستعمل از و برگ و ساق و تخم او در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و مسهل بلغم و مرار السودا
و تریاق سم عقرب و ریتلا و ملدر حیض و مخرج جنین و محلل و حالی و مطبوخ او با عسل و فانید مسهل قوی و ضماد
و شربه او رافع سموم بارده و بلغم کردن سعد و از دانه او قبل از نوبت بلغمی و جهت ربع و ضماد مسحوق
او جهت قوبا و ثالیل و نقرس و التوای عصب با شیره و جهت درد چشم و جهت مانع اطفال و مرتوع صفیر او با اندک عمل
هندی با نطرون جهت رفع اقسام کرم و دود رحم از کبیر او جهت اخراج حصاة نافع و تعلیق برگ کبیر او بر سکر
در دکردن عقرب و مضر سپرز و مصلحش عسل و شربتش تا دو درم است و امین الدوله در حق الیمنه اصابر نا
دانسته اند **صابون** از تحت عمارت مرسل است و طریق ساختن او آنست که از قلی بکیر و از اهل نصف آن نرم شده
در نطرون با حوضی کرده با آب آن آب یا دو ساعت بر هم زنند و باید سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود
نموده بعد از تر شدن سوراخ را باز کرده مادر صاف نظر در بکر رود و باز آب تازه ریخته بر هم زده تکرار
عمل نمایند تا دیگر رجوع او نماند و ابهار اجدا کرده ضبط نموده بقدر ده مثل آب اولی در غرغره بیرون را بسوی
آتش گذاشته بتدریج اول آب آخر بخورد او دهند تا مجموع ابها تسقیه شود و مثل خبر گردد و بعد خشک نموده
ریزه کنند و در بعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و بیدانجیر و امثال
آن میکنند و بهترین همه قسم اول است و آخر سیم گرم و خشک و مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین ادرام
حالی و محلل و مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و در این امور مجرب است و ضماد او با مثل آن جهت درد
زانو و ورم الثنا و نشو و کلف بازنیو و مسلمانی جهت درد مفاصل مزمنه مجرب و با روغن گل سرخ جهت
خشک کردن زخمهای سر اطفال و قروح شهدیه که بر جنده روز از اله و تجدید نمایند و با سرکه کبوتر و
امثال آن جهت کشودن دمل و نشستن موی با آن جهت رفع جراحت قمل و رشد و العابها جهت حکه و جرب
و رفع آثار نافع و شیاف او مسهل و رافع قولنج و مخرج کرم مقعد و مدر بول و شرب دو مثقال او تا چهار درم

کشنده بجراحت اعما و احشا است **صناصلی** نباتیست شبیه بجلفای تازه روئید و از آن کوچکتر و نازکتر
و تازه او ماکول است گرم و تر و جهت الرفوا در رباح فم معده نافع و نخش در افعال شبیه بنخش و بخش شبیه بکوسج
کوچکی و بجهت وخام او ماکول و اکثار او محرک باه و رافع وجع الفواد است **صاب** اسم عربی جمیع اشباه تلخ بیاریلا
و برقناء الحمار و بر نوعی از کیاه شبه دار بسیار تلخ شامل است **صناة** مرغ حق کوچک است و از جنس بوم و کوچکتر
اصناف اند در افعال مثل الواست **صابور الفقا** و **صابور الشاب** شجر ابی مالک است **صاره** و **صنار** و **ابن**
الصغیر است **صاحیه** جزر است **الصاد مع الباء** **صبر** بکسر با عصاره نباتی است و کشن شبیه بر اکلم و بسیار
ضخیم و شبیه بهیلج رقیق بمانی که در مازندران انجیر بغدادی نامند و بخش بهتر شلغم و از یکجزء زیاده
عدد برسد بیرون و ملوان طوبه تر بغایت تلخی و چون بر وقت بکنند دارو و سطبر کها سانی بر رسید زرد بیرنگی
و بر از طوبه تعلی یا اندک تلاوت و رنگ الرایحه و ترش مائل بزرد و آنچه سرخ میشود و آنچه از جزیره سقوطرا بهتر
از هند زرد مایل بسرخی و در شکن و براق و خوشبو و بهترین اقسام است و سیم عربی مایل بزردی و درخشندگی او بهتر است
و قسم سیمی که صبر فارسی نیز گویند بدبوئی و سیاهی مایل است و درخشندگی و زبون ترین اقسام و محمد بن احمد گوید بوعلی
دیگر سنی بحضرت میباشد که بعد از سقوطرا بهتر از عربی و فارسی است و هم چنان از هفت سال بالا که از چهار سال کذشته باشد
و انجه بدبوی و سیاه و درخشندگی باشد استعمال آن جایز نیست و باید در سایه و صبر بالغه نمایند و در هوای بسیار
و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محرورین و ضعیف الاحشا خصوصا اصحاب ضعف جگر و امعا و سدد ماشا
و بواسیر و علل مقعد استعمال آن باید کرد و صبر در دوم گرم و در سیم خشک و مسهل قوی موادی که مهیا و جمع
بوده باشد و ضعیف الاثر است در تخم ریاحی نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفراوی مائی و منفخ
سوای سدد جگر و محلل ریاح احشا و محفف بلاغ خصوصا شبیه او و با مصطکی منقی دماغ و جهت مفاصل مفید
و با غار بصورت جهت ربو و تنقیه سینه و با کل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با آب سرد جهت نفث الدم سینه و با آب
مناسب جهت یرقان و جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض پیر و زرد کرده و رفع تشنگی از صفراوی
مخلوط ببلغم باشد مفید و بالخاصیه مفرح جگر و مقعد و اکثار از مورد ضرر سهال موی و دهن او و انواع زیون ان
کاه باشد که تا سه روز معده بماند و باعث کرب گردد و مصلح او مقل ازرق و مصطکی و بوست هلیله زرد
کثیر او و غرا و افسنتین و شربتش یکمثقال و بدلش در اورام و جراحات و جنان او حضض و در اسهال تخم

او تربد

او تربد و قدری ستمونیا است و طلای او حافظ جهت میت از فساد و جهت خربه و سقطه و اورام و رفع اثار
و تلاء و صداع و فالج و جهت و اکله و قروح خبیثه و با آب کشنیز و سرکه جهت بادسرخ و شری و با مغز تخم کدو
جراحت سخی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن و درازی موی و رفع قمل و رویانیدن موی که از کلی بخیه باشد
و غسولا و با سرکه جهت سعفه و خراز و داء الحیه و اکتحال او مقوی بصر و جهت سلاق و جهت و حکه و مطبوخ آن
با آب کندنا و سلح الحیه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض معده بعد یا و زرد را و مجفف زخمها و التیام دهنده
آن و جهت قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانی نهایت نافع و با استخوان پوسیده با السوده رافع نواصیر و
اکله و محرک باسه **صبار** ترهندی است **صبیره** اسم سیر است **صبتر** عصاره سناء مکی است که از او قصها میسازند و جهت
رفع اورام بغایت مفید است **الصاد مع الفاء** **صفیاة** نباتی ساها باشد و معمول الاروسا و مواضع استخوانی
میخورند و طریق عمل آنست که ماهی بزرگ را با آب نمک در خم کرده جذر و زیکدار تا متفسخ شود پس بر میدارند
و صاف نموده استعمال کنند در دوم گرم و خشک و مجفف طوبات معده و رافع بدبوی دهان که از طوبه و مدها
و جهت فالج و درد و اورام بارد و تمدد و رافع رفع بدبوی و نافع و مولد خلط سوداوی و امراض ان
و محرق خون و موجب تشنگی و نفعش اخلاط و مصلحش بالخاصه و بجل است و استعمال سرکه و ترشیها او در بعضی
الصاد مع اللام امزجه شریفه **صلد** باحلزون مراد و است که بعضی جوان او مخصوص بحلزون و بوست صدف او مخصوص
است و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق او صدف مرداریدا است در دوم سرد و خشک و سوخته او محرق و ملطف
و جالی و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و جهت نفث الدم و تقویه اشه و رفع زخمهای کهنه و اکله و جلای
دندان و نفوخ او جهت رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای او با سفیدی تخم جهت سوختگی اتش و با او و بیضه
جهت کلف و بهق و مرو نوره دشمن و اکتحال او جهت جشم و سلاق و موی زیاد نافع و ضماد سوخته خف العز ابرا
با سرکه جهت ثالیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش شاح کاو کوی سوخته
و مرداریدس کوید صدفی که مرواریدا و دست داشته باشد چون بسوزانند طلای او رافع خنازیر میکند
و جالینوس میفرماید که صدف صغیر و بخور و بالخاصیه رفع درد نواد مینماید چون صدف طرم ساشد با سرکه
بر ناکرش طلا کنند رفع صداع و ایجی نزلی کنند **صدف الفرفیر** و فرفیر انیز کویند نوعی از صدف است مایل بسیاهی و
در غایت صلابت بخور شربتش مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غلیظ الاشفه **صدف البواسیر**

بخف الغراب بحجر او وضاد محرق او داغ اعضا جهت بواسیر و نالها و خیر نافع است صدف فیروزه قس صدف الدر فیروزه است صدید
الحدید دعغران الحدید است صدید اسم سریانی الثعلب است الصاد مع الراء صرمه الحدید اسم نباتیست بر کشت بلاد
کبیر و از آن کرحکتر و شاخهای غلیظ و کرد دارد و برجها و خردی بحد و کلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل ایلان
و بلزه جهت دانهای حرافه و منبتش جبال و مواضع در شت الی در آخر دوم کرم و خشک و حرارت او غالب بر یبوست
و تحش مدر بول و مدر طمث طابع و مخرج مشیمه و مفتح و شرب او هر روز یکمثقال با شراب و امثال آن جهت عسر نفس و
تنقیه رحم و دفع مسیر زو سموم مفید و بوی کل او مقوی دماغ و موردن نشاط و محرک باه و مذکر و
و مصلحش عناب و شربتش تا دو درهم است صرصر حیوانیست شبیه بعلج و بسیار کرجل در خوانها شبیه ماهی
بسار میکند و در احشهای زنجیره و در بنکابن جبل نامند در دوم کرم و خشک و شربت خشک کرده او
از سه عدد تا ده عدد با اسم غرد او فلفل جهت رفع قولنج صعب و ریاح غلیظ مجرب دانسته اند و مشوی او جهت
درد مثانه و قطور آن جوشانیده و آن را در دو غن زیتون جهت کرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد را
در میان خط امثال آن کذشته دهن بانبوه بر آبوم کوفته در بوریا بکذارند و او نداند مانع خواب او
کردد صرفان شامل سرب و خرمای سرخ است صراخ لون الحیه است صرس نوعی لون است صربط اثر اسوار
صرد مسودا بنات است صرب صمغ است صرابه حنظل است که مایل بزردی شده باشد صربا باد درج است صرد
شوکران است الصاد مع العین صعتر نصاد و حبین اسم کیاهی است که بزرکی کلکلیل او دری و باصهان
او دیشم نامند بری و بستانی میباشد و بستانی را بفارسی مرزه نامند و برکه بری بعضی بدو در و فتنی زیره
و طرلاغی و اقسام او تند و خوشبو و کل مذکوره است در آخر دوم کرم و خشک و کویی او کرم و خشک در دوم
انفعال قوی تر از بستانی مجفف و مقطع و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مشهی و ملطف اغذیه غلیظ و منقی
معده و جکر و مدر از طرلیث و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال کل او با سرکه و عسل مسهل سودا و بلغم
و خوردن او دو درهم مسهل با آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت غذا و ترشی
از جهت غثیان و وجع الفواد و قولنج شکمی بحو و بلغمی و با ماسجین قولنج سوداوی مستمری از خرباب و با عسل
جهت کزیدن هوام و طبیخ او با انجیر جهت دیو و سرفه و با آب کرفس جهت حصاة و عسر بول با مثل او عناب که
با چهار ده وزن آن آب جوشانیده باشد و بربع رسیده بالخاصیه جهت رفع کردن خون مجرب و با روغن زیتون

جهت تولنج

جهت تولنج
مغص و سرکه که در وجیانیده باشد از آن سکنجبین سازند با نیتهای بنوشند جهت سپرز مجرب و با بنیر زاده جهت
نسیان بدن و اکحال آب او جهت بیاض و قطور او جهت کرانی سامعه و طلای او با عسل جهت تحلیل اورام صلب
عرق النسا و امثال آن و با روغن زیتون و دیر جهت برآمدکی کاف اطفال و بغ رباح آنها و آن ایشان و ضماد طبیخ
او در حمام جهت جرب و حکه و بریان و مضمضه او با سرکه و زیره جهت درد دندان و کلو و سفوف او با مثل او و شکر
جهت قطع بخار و تقویه چشم و ابخره او جهت کریز انبیه هوام مؤثر است و تخم او در جمیع افعال قوی تر و مفتح سدد
و رافع یرقان و مبیض باه و خایندن دانه جهت درد دندان و محرک باه و اشتها و روغن او تریاکا و ضماد آن جهت عرق
و نفاخ و لوز و درد مفاصل بهترین روغنها و مضار بهر و مصدع محرور بود و مصلحش سرکه و قدر شربتش تا
پنج مثقال است و بای او با شکر که بدستور کلقند بسازند جهت منع صعود بخار او بدماغ و نزول آن بقوت
ذهن و نیکو کردن رخسار و سموم هوام و سایر امراض قوی الاثر است صعتر الحمار اسم مغربی حاشا است صعقه
تخم ماهی است صعق مشاهی بود نه بری است الصاد مع الغین صغبین بغین معجمه سکنجبین است الصاد مع الفا صفرعون
اسم زرنیکی مرغیست زرین بکجشان و بفارسی دیمه نامند دانه احمر که سیاه کوشت خام و قدید و مجرب
او با ماء العسل جهت سنک مثانه و عسر بول ادبیان نافع است صفه مس زرد معدنی است که مس پست کویند صفاف
خلاف بری است صفا اودی اسم زرنیکی تو موس است صفیه عرعر است صقه بقا و باشق است عصار رطب و یابس را
سم با بوس اسم بخامند صقلبی بستیاجست الصاد مع اللام صدل اسم قسمی از ماء است که بروی او مدد باشد و کویند
نشیدن و آواز او کشنده است صلد غلافیست که از ارد کندم خمیر کنند و مثل بغز انزیب سیاه هند در افعال
مثل بغز او ان مذکور شد صلدن خرنوب نبطی است صلصل عقعق است و صفسفان اسم ترکی او است الصاد مع المیم
صمغ رطوبت منجمد نباتاتست که از نواش کرده خشک شود و صمغ هر نباتی با آن مذکور است و مراد از مطلق آن
صمغ عربی است که از درخت سیفلان حاصل میشود و بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صافی خالی است
در کرمی و معتدل در دوم خشک و با عقاقیر جالینوس جمیع صموغ کرم است قابض و مقوی و معدی معده و امعا
و مانع ریختن مواد بسوی رافع حدت ادویه جهت اسهال و سرفه و جهت ریه و در سینه و از دو مثقال تا سه مثقال
او جهت سحج مجرب و بر شکر کرده او با روغن کل قاطع سیلان خون جمیع اعضا است سولای رحم و بواسیر و ملاو
او در روزی یکمثقال با یکوقیه روغن کل و در یکهفته قاطع سیلان خون است و طلای او با سفیدی تخم مرغ جهت

صعتر نزد ما بهترین است صعتر اصفهانی
بهترین است و اطبا بر صادری
نویسند و از صعتر سبزه
تشویه اصطلاح
است
است
۹

سوختگی آتش و قطور را و با کلاه جهت رهد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضر سفلی و مصلحش کثیرا است صمغ البلاط
نشاء بلاط الکبیر ان و غری الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوارخانهای مالیده اند و
سنگ و فرش خانها را بلاط عمارتها را و است مستحکم میکرده اند و در اورام چهانیام جراحات تازه قوی الاثر
و جهت الصاق موی و یا چشم سعد بلیست و بعضی او را صعد فی دانسته اند و در مصر او را حناء قرشی نامند و صاحب
منهاج مرکبی با این صفت بیان نموده و در قلع بهق بسیار مؤثر است سیر زرد و دم الاخوین علاج آن زرد و صمغ
عربی از هر یک جزوی بسه راج از هر یک نصف جزو با آب صمغ در شد و نزد اطلای طبخ قوی الاثر است صمغ الدابا
صمغی است تلخ مایل بترخی و صاف و در غایت حدت و حبیث نفسی که بدل کرد از ناریخ بزرد و ملطف و مسخن قوی و محلل
ریاح و در مزاج و اعضا قائم مقام حلتیت است و کریه الرائحه نیست و قدر شربتش تا نیم درم صمغ السرو درجه اعتدال مثل
راتینج است صمغ کندر کهربا کاشیر است صمغ فارسی صمغ الجاس است صمغ خورد و کهربا است صمغ الطرثوث و صمغ اشتر غار اشتر
است صمغ اللبلسان دهن بلسان است صمغ الحروف شلیخه است و بفارسی زرکوا بر نامند صمغ البطم علک البطم است صمغ
القثاء کثیرا است صمغ السذاب مؤید و مضر ثافیا است صمغ الصنوبر راتینج است صمغ الشوک کنکر زرد است صمغ الزیتون
اصطرک است صمغ الکمام حصول لبان است الصابع النوی صنوبر بفارسی درخت کاج نامند و نازیر نامند و ثمر او
ثمرش صعتر و قطران او زیتون تر از قطران شریف است و ماده او بزرگ که جبل باشد و کوچک او را صنوبر صغار
تنوبر نامند ثمرش مثل او کوسفند و از آن بزرگتر و مغز ثمر او با لحم و سفید و پر پرده رقیق سرخ و قضم و قرشی عمارات
از و است و بسیار کثیر الوجود در اتباع صمغ او است و قسیم ماده بزرگ را صنوبر کبار گویند و در کبلان بافت
میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر او را باصطلاح اینجا جلغوزه درخت او را درخت جلغوزه مینامند ثمرش بیضوی
بالنکی و مغز دانهای او مثل قضم قرشی و بالین تر و شیرین است و درخت او را جلغوزه مغز میوه داد اند که
از بحرین آرند و ظاهرا ابنه باشد چه در صفات مثل ابنه است و درخت او بقدر درخت زد الو و برگش همیشه
سبز و انبوه و ثمرش بقدر پشقاب الو و مستطیل در طعم شبیه بآن و مغز دانه او دراز و با ریش و با پرده رقیق
که ملاصق مغز بادام است تخلخل و حب صنوبر که جبه برد سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و جمیع اجزاء درخت
صنوبر در سیم گرم و خشک و بوستر تخ او قابض و مجفف و در مثقال او جهت اسهال و جع مفید و زرد او
جهت سوختگی آب گرم و رفع الضربه و سقطه نافع و برگ و بوست او گرم و خشک و قصبه درخت

شش

شش و قطع بعاق و خوره جراحات تازه و بارد و غش و مور و جهت قروح سطحی جلد و بازاج سرخ جهت قروح خبیثه و شرب
یکمثقال او با ماء العسل جزو درم و علاج مزمن جگر سعد بدل و طبخ او جهت اعیا و کجلی و نفع جرب بدن و عفونت عرق
و استرخا و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعد و مضمضه طبخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج شیشه
و ادرار حیض و دوده او جهت بخش موی مژه و ابرو و دمه و ضعف نظر و سلاق و جرب نافع و بجوز او که بهسوز
جینی و عشا اسمها غایند مؤلف تذکره نابینا جوب جینی و علاج اشکال و امثال او دانسته اند و ظاهرا اسفرت
و نیکو عبارت از آن باشد جهت فرقی و شکاوی بهند و وزن نمایند و حب الصنوبر کبار در دوم گرم و در اول و قوش تا
یکسال باقی است و مسهل و مشتهی طعام و مقوی اعصاب و مفتح سدد و جهت فالج و لقوه و عذر و کوز و عرق و امراض
جگر و یرقان و استسقا و کرده و مثانه و درد مفاصل بارده و لمعوی او با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهت فالج مجرب
جهت سرفه کهنه و امراض ریه نافع و با تخم خیار مدر بول و مانع سوزش کرده و مثانه و با تخم خرفه مسکن تبه مفرد
تخم و باد و شاب انگور جهت رفع اخلاط غلیظ ریه و سینه و کرده مفید و شراب او که کوبیده در آب انگور اندازند
هاضم و مدر و مانع نزلات و سرفه و قاطع اسهال بطنی و استسقا است و قدر شربت آن جهت افتاده مثقال و از عصاره
سه درهم و از طبخ او یک اوقیه و مضر مجرب و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویه باه مثقال و حب الجلاء و در علل
معده و احشا حب الغار است و حب الصنوبر صغار است سیر العصر جهت امراض سینه و کرده و مثانه قوی تر از
کبار و در سایر افعال مثل او است و کریم و سبزی که در درخت بهم میرسد در سمیت مثل ذراریح است صندل
درخت او بقدر درخت گردکان و ثمرش شبیه بخوشه حب الخضرا و قوت چوب او تا سی سال باقی است و آن
سفید زرد و سرخ میباشد سفید و زرد او در سیم و در دوم خشک و سرخ او بعکس آن و قوی مدر
و دال و مفرح در اورام و قابض و با تریاقیه و مسدد و جهت خفقان حار و تپهای تند و التهاب و منع صعود بخارات
بدماغ نافع و طلای او جهت رفع بوی عرق و درد سر حار و بارد سرخ و نیلی و جمره و نقرس و اورام حار و
خصوصا با آب عنب الثعلب و حمی العالم و امثال آن و با نصف آن زرد و سفیدی تخم مرغ جهت نزلات
بچشم و سایر اعضا نافع و بالخاصیه طلای او مورث خارش بدن و حرارت است و با نفع آن سرکه در رفع تبهای
گرم لطیف است و نهایت مضر باه و قاطع او و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و شربتش یکمثقال و بدلش
سفید او نصف او کافور و بدل سرخ او مثل آن فوفل است و صغار صندل سرخ بارد و غش و تبوع جهت اعیا

وبا کلاب جهة قلاع مفید و در سنا بوتا رسوی تفریح مثل سفیدا است صوف الجوز وصوف آنکه بعربی ابریشم نامند و اصل
او معلوم نیست و کویند پوست جوانیست مستحی بوبر بقدر کردیه در سیم کرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و
اورامی پاره و جهة انده اجراحات جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام و حمول او جهة قطع نسل
مؤثر و طلاء مکث او بر بدن مفرح جلد و مصلحش دوغ کاست صنبا معرب ارجنا رهی است صندا جزیرة
خاهاست صنوبر الامین کما فیطوس است صنوبر هندی دیو دار است صنطر فرطا است صندل کاجر البغشکان اسم
خف الغراب دان قسمی از خلزون بری است الصاد مع الواو صوف بعاربی ابریشم نامند سیاه او کرم و خشک
و سرخ آن جهة شری بعد ادکاد آنکه شراب کرم نرکرده باشد جهة رفع صلابة جمیع اعضا و قطع سیلان
خون مجرب دانسته اند و کاد کرم او جهة رفع سرفه و تزلاق رقیقه و درد سینه مجرب دانسته اند و با روغن کل
سرخ محلل اورام و تریاق زخم سک دیوانه و پوشیدن جامهای پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش
و ریش او جهة صاحب نقرس نافع و محرق و مغسول او غیر مغسول او در خواص مثل شعر است صوف البحر جزیری است
شبیه بابریشم که از صدف بری کرفته میشود و ضماد او در قطع خون و اسهال سریع الاثر و دباغت است
صوطل اسم مغربی شوندر است صوامی اسم بونانی صعتر است صوف الجامیس اسفنج است صوف الارض فراسیون است صولدا
حرود نباتست الصاد مع الهاء صهلج تخم است الصاد مع الیاء صیقوا اسم یونانی اسفنج است صیاه فثا است

حرف الضاد

ضان بعاربی کوسفند ماده و میش نامند و بهترین الضبا مطلق کوسفند است
و بهترین او یکسال و دو سال است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد اخلاط بود
و کوشت کردن و حوالی آن بهتر از سایر اعضا است و در دوم کرم و تر و مسمن و مقوی بدن کثیر الغذا و
مولد خون متین و سریع الهضم و در اول جکر و کرده او مقوی و در جکر و کرده افسان و مقرب او مورث
بلادة الاذهان و خوردن کوشت آب مهرای او که با سرکه و عسل مداومت نمایند و غذا مخصوص باشد
باشد بغایت مقوی بدن و مانع غشی و رافع خفقان و لاغری بدن و بلغ کردن بره او که بعد از ذبح که
سر نشده باشد و کداخته او که کرم باشد جهة سرفه و درد سینه و ضیق النفس و حرقة البول
بسیار مفید و زهره او جالی الثار و جهة افسام قوبا و با عسل جهة خراز و اکحال الوجه بیاض خون و جهة
حکه و جرب و طلای سرکین او جهة تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها و با سرکه جهة شری و با مو

لاغری جهة

لاغری جهة ثالیل و لحم زاید که تو نه نامند و با سرکه جهة سوختکی آتش و رفع داخس مجرب است و ثالیل استخوان
سوخته قبر قنا و قاطع اسهال و سیلان خون و پیچیدن و پوست او که با کری نخ باشد رافع درد خرد و مانع
زخم شدن عضو و مضر بدن در ایام طاعون و دوا استعمال کوشت کوسفند بعد کشتن تو اند خورد
و سرکه و آب کامه ملطف و رافع ثقل او است ضا اسم سدر جبلی است الضاد مع الثاء ضبع مهیا بعاربی کفتار
نامند و وصف او بعد جاحظ که نامی در سحر او است و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع و خایف میباشد
کوشت او در اخر دوم کرم و در اول آن خشک و چون زنده او را در سرب یا بسته در آب کرم در دفعه مثل زیتون
و کنجد و روغنهای دیکر و شبت مراجعه در ان بنشیند جهة مفاصل و نقرس و امثال آن نهایت مفید است و حمول
جلد تهیکاه او که سوخته باشند جهة رفع ابنه مؤثر و نشستن بر روی جلد او مورث ابنه و رافع نقرس است
و شرب خون او رافع حیوان و آب خوردن در پوست او مانع وحشت از آب است کسی را که سک دیوانه کزیده باشد
و چون از ان کیل ساخته بویات را بان بیمالند کند و موجب منع فساد حبوبات و رفع فساد در انست و بکاه
داشتن دندان او مانع فریاد سک است بدبدارند ان و زهره او را با مثل او روغن الخوان سر و در ظرف
مس کداشته در هر ماه دو بار طلای کنند جهة رفع بیاض چشم و نزول آب مجرب دانسته اند جالینوس کوید نیم
درهم از سهل الخلاط دماغ غسل و مضر مران و مصلحش عسل و طلاء او بعد از کندن موی مانع روییدن آن
و کویند مجربست و زهره او با پیه شیر جهة کلف و موی سوخته او جهة قطع نزف الدم و خصیه مکسور او بعد از کیلان
با آب کرم جهة درد جکر نافعست ضب بعاربی سوسمار نامند و او حیوانیست که جکر از کربه مایس سیاهی
در دی و دنبالهٔ او بسیار کرنا و در پشت پشمی در خت سر و در سیم کرم و خشک و کوشت او مقوی باه و کرمی
او با سرکه جهة بیاض چشم و کلف و غش و ضماد شش شق کرده او جاذب پیکان و خار و سموم جانور او طلای
جلد سوخته او مورث تجعیدی مضواست بحدی که اکر قطع کنند مثل او نکردد و مضر مجرب بره و مصلحش نفط
باره است ضبر سامل جوز السرو و تر هندی است الضاد مع الجیم ضجاج بفتح او اصم درختی است بمعنی خار و
و زبل او مال بز خوی و بر اق دوم کرم و خشک و در شستن جامه و کتان بهتر از صابون و ضماد او جهة
بودن کوشت زیاده مجراحات و التیام ان با عسل جهة اورام بارده و سستی اعضا نافع است
الضاد مع الراء ضرو اسم درختی است بعربی بلاد یمن شبیه بدرخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه

بزرگتر از آن وصف او حصول بیان است و مذکور شد و شاخ و برگ و بازار او گرم و خشک و آب مطبوخ او با شکر
بقوام آورند چه خشونت حلق و سرفه و درد دهان نافع و رغوث دانه او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح
و چه مغص و تقویت معده و جریان حیوانات مفید و بدلش و غرب الطعم است و بی کشنیز و شبو و طبیخ او بقدر
سه وقیه نافع درد تهیگاه و مضمضه او چه قلاع و تقویت لثه مؤثر و غصاره او مقوی و مطلق و غنی که
در آن برگ الله را جوشانیده باشند چه درد گوش و چوب سوخته او چه قطع خون جراحات و قروح مقعد و
قضیب نافع است ضرع برگ نباتیست مدور و مجوف و مایل بزردی و در قعر و رها بهم میرسد و موجب سال
محاربه در دوم گرم و خشک و مطول و جلوس طبیخ او چه مفاصل و طلای او را چه چوب حکه بزرگ آن
اند و بدستور بخور او را چه زکام مجرب یافته اند چه التیام جراحات سریع الاثر است ضرع پستان
حیوانی است و مولد خلط کثیف و دیر هضم و مدر بول زنان و چه رفع خمار و معده که از اخلاط ابخاره
در آن موجود باشد نافع است ضرب کیکوبه را اسم دلال است و بفتح ان عسل اسفیداست ضروع الکلب یا دردنت
زقومست ضرس العجوز خسل است و گویند خار سعدانست ضرام درخت صلیم است ضرم اسطوخودوس است
الصاد مع الغین صغبوس قثاء که چلاو خربزه نارس است و بنا تیرا نیز نامند که شبیه است بلیمون
و انجیر بر روی زمین ظاهر است سبز و بر کش قاطع باه است و انجیر در زمین است سفید و شیرین و مجرب باه است
و ماکول و بیخ خوردن طعم داخل کشد و ماست میکند و چه تندی صفرا مفید است الصاد مع الفا ضفدع
بفارسی بوغ و بترکی قربا غه نامند بری و نهری و بحری و از طول و هری مراد است و بری از سموم
قتاله و مجموع ان در سم سرد و در اول خشک و شربت اقسام او موجب استسقا و کشنده است بدرد
رهنی و فی و درم احشا و درد اوصاد شق کرده او جاذب قوی بکان و امثال آن و سموم کرنه کان
و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخم خصوصا سوخته او یا زفت و چه داء الثعلب نافع و طلای
پیه او مانع سوزانیدن اشتر و قالع دندان است الجی و دماغ محرق او قاطع انفجار خون اعضا و نضج
و طلای او قاطع رعاف است و این که طلای او مانع برامدن موی دانسته اند اصلی ندارد و چون احشای
و اطراف او را انداخته با بید کرده بزهر آمیخته رغوث او را جمع کند بواسیر حار را مجرب است و قسمی از ضفدع
در اشجار میباشد سبز و بسیار کوچک و در دار المرز بسیار است و چون دار ابا مثل ان دانه پید بسوزانند کفار

چه تنزل آب از مجربات است الصاد مع القاف صفعان ثمر سعد است صفا برلین پرسیاوشان است الصاد مع المیم
صمران اسم عربی شاهسفرم است صندران بید مشک است حرف الطا طاری درختی است هندی
که چون او را زخم کنند آب بسیار از ان تراوش میکند و از زخم و سرکه میسازند و مشهور بنیر اطاری
است در افعال و خواص قریب است بشراب مویزی و در نار چیل مذکور میشود طالیسفر در مهیه او اختلاف
کرده اند بعضی او را برازیتون هندی میدانند و حال انکه در هند زیتون نمیباشد و چوبی درخت
توت و پوست درخت لسان العصافیر و بسا سه دانسته اند و حقیر فرقی در میان او و بتواج خطائی
در افعال و خواص نمی یابد و در تا مذکور شد طاووس مرغیست معروف و چه جوانا ساکامل میشود گوشت
او در اخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد خلط کثیف و در ان که با سداد
شده باشد چه درد معده و قولنج و طلای پیه او بر کرد زکر و مقعد و برص باه و طلای خون او با ازرق
و نمک چه قروح خبیثه و طلای زهره او با سرکه چه گزیدن هوام و سرگین فیل و اثار و شربت زهره او مولد
دود انال یا سکنجبین و آب گرم چه رفع اسهال و استخوان سوخته او چه کلف و تغیر رنگ برص و نوره و باهت
رویه او و باعث ضعف قوت سموم و مسموم است و گویند چون طعام مسموم را بیند زیاده حرکت میکند
و حکمای هند تحقیق نموده اند که چون موی ناله او را در کون کرده بسوزانند از صده مثقال آن در سه
بیکثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و در رفع کردن بیاض عین و امراض ان مجربه دانسته اند و حکما
غریبه و عجیبه بان اسناد میدهند طالیقون بفارسی مس رهست گویند و صفر عربی در روی بفارسی
عبارت از است چه در بعضی از معادن مس بدون کدازه بهم میرسد و خود را و است لهذا بفارسی
مروی نامیده اند و در فلزات تحقیق شده و ان مسی است زرد همی شبیه برنج مصنوع و از نافع آتش و
کوفتن و مطرقه سیاه نمیشود بخلاف سایر اقسام مس و مصنوع او مسی است که مکرر گداخته و بر او کا
ریزند که در ان اشنان سبز جوشانیده باشند و چون قدری مصاص اضافه کنند و در انجا مس میماند
در آخر سیم گرم و خشک و با سمیه و اخفاشی که از ان بسازند چون موی را بکشند و بگرم بنا
و از قلاته او مهم ماهی خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از ان نخورد و چون
آینه صیقلی از ان ساخته در خانه نار بدل صاحب لقوه پیوسته در ان نظر کند رفع علت آن شود طالیشور

صمغ انجور است طالون اسم رومی اذن بوری است طاماغا اسم یونانی قنطوریون کبیر است طاربطه ماهودانه
است طاهره اثلول است طاهریقه دنداذ است طامیثوس اسم یونانی مرزنجوش است طباشیر الطامع البا از جوز نارجیل
هند بهم میرسد و گویند چون از شدت باد ها آتش در نی زار ها افتد طباشیر بنه های فراست که از
خاکستر آن جدا کنند و بهترین آن سفید و مستدیر است که با اندک تری فرکنده زبان باشد و استخوان
سوخته که بآن مغشوش میسازند و با اندک شوری و بحدت میباشد و در آب حل نمیشود در دوم سرد
و در سیم خشک و مقوی دل جگر و باردو معده و جگر حار و قاطع قی صفراوی و اسهال صفراوی حار
و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیف که از حرارت باشد شربت اضلاع
نافع و جهت بواسیر و بتهای تند و قلاع و یابسکجبین جهت توحش و غم و مفرح کرب و التهاب مفید و سعوط
او را با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب دانسته اند و مداومت او مضر باه و مصلحش معطی و عسل
و گویند مضر ریه است و مصلحش عناب و عسل و شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن آن تخم خرفه بوداده
نصف او سماق است و کل مختوم و صندل سفید بهترین بدلها است طباهج کوشتی است که در روغنها سرخ
کرده اند و گویند مراد از او کباب شامی است مقوی معده و مجفف رطوبات و اخلاط و مقوی المعده
و مقوی اعضا و مضر ضعیف الاحشا است طباشیر نباتیست که در اندلس بجای عاقرقرحا استعمال میکنند
شجر او بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و در از تر از او و زغب دار و با چسبندگی و با تلخی و تندی
و بوی کریه و در اطباق منتن نامند و قسم صغیر او بقدر شبری و برگش زرد شکر و کلش مایل
بزردی و بوی او با اندک شیرینی در آخر دوم گرم و خشک و افعال او گریزانیده هوام و کبک
و کبر او قوی تر از صغیر و کل او مفتح و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم و
جهت درد جگر و تهیج و برک و کل آن مسهل اخلاط سوخته و جهت مغص و یرقان سدی و صرع بلغمی
و طبخ او جهت درد رحم و صداع شدید جهت درد سر و با روغن زیتون جهت گرازولر زیتها و جرب و حکه نافع و
مصدع مخدر و مصلحش کثیرا و شربتش تا دو درهم است طبقا شیلم است طبرزد اسم فارسی جمیع اجسام
صلب است مثل قند و نبات و نمک و سنگ طبرخشت اسم صمغ دامیتا است طبار اسم انجیر سرخ
بزرگ است طبخ انجیر پشانیده باشند و بتشدید بای موحده بطبخ است طبلاق اسم ترکی سعدات

طشروج

الطاء مع الحا

طشروج بثای مثلثه اسم نمک گرسنگ است طحلب بفارسی پشم و زغ نامند و باصفهان جل و زغ گویند
و آن جسمی است سبز که بر روی آبهای ایستاده و کنار جویها متکون میشود آنچه مستدیر و متفرق
باشد مسمی بخز از الماء است و طحلب لیفی و قزل الماء آنست که مانند رشتها باشد هر چه متراکم مثل
باشد جزو الضفادع است در دوم سرد و تر و ضماد آن بتنهائی و با آرد جو جهت باد سرخ و ادرام
حار و تفریق و قیلوله و فتق اطفال نافع و شربت خشک او حابس اسهال مرادی و چون در روغن زیتون
بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر است و هر چه بر روی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض
و طلای او حابس سیلان خون اعضا است و چون طحلب را بلع کرده در ساعت آب گرم آشامیده قی کند
در اخراج زلوی که بحلق چسبیده باشد مجرب است طحلب البحر خزاز البحر است طحال بفارسی سپرز گویند
غلیظ و کثیف و مولد سودا و ذرور خون او که خشک کرده باشند قاطع نزف الدم جراحات تازه است
طحاشوکران است الطامع الخاء طخیشیقون بخای معجمه و یای سحاسک در بلاد ارمن بهکان را با آب
داده زخم آن کشنده میباشد از جمله سموم است و برکش شبیه بهو لطیکر و جوز شبر و بغایت تند و ضماد
جهت قوبا نافع است الطامع الراء طرفا بفارسی درخت گز گویند بزرگ او اثل است و ثمرش غذیه ملوک شد
و بری او بی ثمر و کوچک او مخصوص بایل است و شکوفه اش سفید مایل بسرخی و ثمرش مثل و کزبانج تا مند
در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبخ بیخ او را با سرکه جهت جذام مجرب است
اند و بدستور جهت سپرز و یرقان و رفع سدد و درهم صلب جگر مجرب است و با دو درهم روز سی بیخ مثقال
بنوشند و مجوز شاخ و برگ او جهت زکام و خشک کردن آبله و زخمها و اخراج زلو از حلق مؤثر و خاصیت
او جهت استسقاء خروج مقعد و قروح رطبه و سوختگی آتش و سرد و فعه مجوز بول او جهت سقوط لاذن
دانه بواسیر و ثالیل مجرب است در سایر خواص مثل اثل و ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه و تکرار حروف
الطاء است طرخون بفارسی ترخون نامند و از سبزیهای معروف است و بیخ بری او عاقرقرحا است در سیم
گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و محدر و مغیر رایحه و مشتهی و خوشبو کننده دهان و محلل ریاح و
اخلاط لزجه و مفتح سدد و مصلح هوای وبائی و طاعون و خایندهای او جهت قلاع نافع و اکثار
او مجرح خون و قاطع باه و مصلح آن بقول ابارده و مخدر و مخشن سینه و مصلحش عسل و بطی الهضم

زهره گوسفند و زهره بز مجرب است

ومصلح آن کرفس است ومقوی فعل اورا زیاده است طراغیون اسم یونانی بمعنی شبیه به بیش است وآن
دو قسم میباشد یکی را برگ شاخ بزرگ ومانند اسقولوقندریون وبا اندک غرب وصمغ او مانند
صمغ عربی ودر جزیره اقریطش بسیار است یکی کوچکتر ودر ساحل دریا بهم میرسد وبیشتر خوراک
او دانها بقدر کندری وهر دو سران باریک ودرخ در سیم کرم وخشک ومدر حیض وجذاب مخرج حصی
شریانا وحمولا طراثیث بمعنی رب الاهزه وربه رباح وآن نباتیست خشبی شبیه بفطر در زمین فرو رفته
وسرخ وسفید میباشد وگیاه او مثل پیچیدن وبیشتر در بخور دار رود زیر درختها میروید وقسم سرخ
آن شیرین وماکول است وباقبض وسفید او تلخ میباشد در سیم سرد وخشک وبسیار قابض وقاطع
اسهال وسیلان خون وعرق ومقوی معده وجهة اعیا ورعد مواد حاره نافع ومضر ریه ومصلحش
شکر وشربتش تا دو درهم بدلش دو وزن او عفص وبوزن ان صمغ عربی است طریفل اسم یونانی بمعنی نوع
ثلثه اوراق است ومشترکست در چند قوا وبنیان خصیة الثعلب وبعربی مرادا از او حوماند است ان نباتیست
قریب بدرعی وشاخهای او باریک وسیاه شبیه باذخر وبرکش مثل برگ چند قوا ودر هر شعبه سه عدد
وگلش بنفش وبرانچه او شبیه بصفر وبخش دراز وصلب وتخمش مایل بسپهی وبا زغب ومستعمل از او
تخم وبرگست در سیم کرم وخشک ومدر بول وحیض ومقوی معده وجگر ومفتح وباسکنجبین جهت سوء
هوام وسپرز وبا آب زرشک جهت عسر بول وصرع وابتداء استسقا ودرد رحم وبخ او از ادویه کبار تریاق
است وشربتش دو درهم ومضر کرده ومصلحش کثیرا است وگویند سه عدد برگ وسه عدد تخم او جهت مثانه
وجهار عدد از هر یک جهت ریح بالخاصیة موثر است وطول طبخ او رافع الم گزیدن هوام ومفرح جلد ومصلح
او لعاب بزرقطونا است طریقولیون نباتیست بقدر شبری برگش شبیه ببرگ بیل واز ان غلیظتر و
گلش در طرف صباح سفید ودر نصف روز بنفش ودر شب سرخ تیره میباشد وبخش خوشبو سفید
وطعم زنجبیل در اول سیم کرم ودر اخر خشک وقاطع اخلاط بارده ومقوی معده وجگر ومدر
بول ومسهل اخلاط لزجه وجهت خفقان ورفع سموم نافع وشربتش تا دو درهم ومضر سفل و
مصلحش کثیرا است طرموق خفاش است ططیر در دی مجمر است در حرف دال مذکور شد طرنج اسم شاه مات
فارسی است در سیمل گذشت طرثوث طراثیث است طریفان طریقولیون است وگویند قطم بود است طریفلا

وطرستوج

وطرستوج وطرذیلون سینالیون است طراغیس سلت است طرسوس حجر الیشف است طرفوث بوطا است
است طرنجوماس برسیاوشان است طراغوریقاس نوع جبلی است طراغلودیس صمغ اغودیس طرسیلا طیلیا است
طریقون شفنین بر دیست طرشقوق وطرشقوق هدبای بر دیست طرفوفیون دغرور است طرحلیلیون اسم گلی
طرمینس اسم سریانی جطم است طراغانیثا اسم یونانی کثیرا است طراخیلس اسم یونانی خندروس است طرشوی
اسم اندلسی قسم صغیر صامریوما است طرد اسم مرگ عسل ومسکه است الطامع الشین طشیر وطشوشیر
است الطامع الفا طفل اسم اندلسی قیمولیا است طفله شاهترج است طفسیقون تخشیقون است وگویند
اسم شوکران است طفل درخت مقل است طفشیل عدس مغرا است که در هر که چنبه باشند واز اغذیه قویه
مقوی معده حاره وقلیل الغذا وجهت تبهای مرکب بلغمی وصفراوی وقطع نمودن حیض وسلس البول
ونکیس جدت خون وصفرا نافع ومضر امراض سوداوی واعضای عصبانی قاطع باه ومصلحش سرنها
است الطامع اللام طلق معروف است وآن سفید نقره مانند وزرد طلا مانند ویمانی وهندی ومغربی
میباشد وبهترین او یمانیست که صفایح آن بسیار رقیق باشد وبراق وصدفی زبان باشد در دو
سرد ودر آخر سیم خشک ومستعمل از او محلول ومحلول است وطریق حل او در اقسام حل او در دستورات
مذکور میشود وچون بتنهائی بسوزد واحراق او را بانوشادر وگلش بیض مکن دانسته اند وشربت
او جهت اسهال دموی وکبدی ونزف الدم اعضا وبتنهائی حار وبرانیدن سنگ کرده وشاذ و
با عسل جهت سرفه حار وبا آب برنج جهت نفث الدم سینه وجهت دیوانه سیدن او وطلای او جهت قروح طبه
قضیب واعضای عصبانی وحکه وجرب وجذام متفرج واثار سیاه جلد واورام حاره وبواسیر
بغایت مفید ومضر سپرز وکرده ومصلحش کثیرا وتخم کرفس وشربتش نیم مثقال است وشکر رفع
تشبث او باعضای باطنی میکند وچون محلول بر اورامش غبار رسانید ورفع نمد از نشستن مکرر
نموده باصمغ عربی دابت اگر کند در اعمال نقاشی ومانند ان بهتر از دیگر نقره است وچون زعفران اضافه
نمایند مثل ورق طلا بی محلول وبا زنگار زمردی وبا آب صفر فستقی میشود وچون با شب یمانی
وخطمی ومغز وسرکه وسفیدی تخم بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن آتش است واهل صناعت
طلق را مطهر قلع میدانند هر گاه با آن گداخته شود طلع شکوفه درخت خرما است که بعد از شکفتن

طلخشقوف قلع نوک تیز گویند

طلق بخشیر زرد تا بیش سیاه وطلق زرد را کنز سرانیع مثل بعض فلاره وطلق کوه طلق بیضا خلد

کش خرما از غلاف او حاصل شود مانند آرد و دقیق النخل نامند و بدون پاشیدن آن بر ثمر نخیل با آب غیر
بند در اول سرد و در دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک او بعد در نهم
و قبه رافع اسهال و جهت تشنگی و تبهای حار و نفث الدم و نزف الدم نافع و دیر هضم و اکثار او مولد قولنج و عرق النسا
و درد سینه و مصلح مطبوخ او در مغز کهنه و خام او را مصلح چربیها و شیرینیها است و ادویه او احرار لطیف و قاتل
محرک باه است **طلح** اسم عربی درخت موز است و اهل ادویه اصفهان انرا زیاد نام میخوانند **طلا** خمر غلیظ سیاه لون
است و بعضی مثلث را باین اسم مینامند و بعضی طبوخ را بفارسی دهد باین اسم مخصوص است **طلطلی**
طین قبرسیا است **طلبنا** نوعی از حلزون است که در شام نمکسود کرده با نان میخورند و خواص حلزون گذشت
طلحه اسم نان کماج است **الطاء مع المیم** **طمطم** سماق است **طمطرا** خروع است **الطاء مع النون** **طنباط** بلغت سوران تخم رازیانه است
الطاء مع الواو **طوایدن** عنب الثعلب است **طوطی** به بنفشا **طوبس** بقول مؤلف حاوی فقاح اخضر است **طوا** اغریون
بیونانی خربق سفید است **طوطه** بلغت اندلس کیاهیست که نزدیک اتل میروید مثل پشم که بجدوار روید و آن
بیشتر اندلسی است **طوط** حجر الحنطه است **طوط** اغریون حامض جبلی است **طوط** قنطریون صغیر است **طوفوبس** نوعی از کاذی نیست
طوماغا قنطریون کبیر است **طوطی** **طوطون** و **طیلافیون** بیونانی اسم کیاهی است شبیه بکیاه خرفه و مابین برکها
شاخهای دیزه زیاده بر شش عدد نمیروید و بر آن شاخها انبوه و سطبر چون بدست بمالند بوی تخم
از آن ظاهر میشود و کلش سفید و منتش مزارع زمین تال انکور است در اول کرم و در دوم خشک و محرق خون و
مشیمه و طلای او را جهت بر صحی و بهق سفید مجرب یافته اند و مورث جراحت جلد و مصلح طلا کردن آن بر جراحت
بعد از شستن آن **الطاء مع الیاء** **طیرانه** نوعی از قطر و از آن بزرگتر و تازه او سفید و زرد و خشک او
سرخ است و در زیر درخت بلوط و زیتون میروید و از سموم قتاله است مجرب بودن آن **طهنوج** بفارسی
تهمونا مندازکبار کوچکتر و در زنان مثل او در جمیع افعال مانند آن و جهت تاقیس و ضعف الاحشا نافع
است **طین** بهترین خاکها خالص از نزاع و شوره و کوکرد است و طین الحمرا جهت پاکی و مینا مندرنقاء
خاک رست کردیده و اقسام خاکها بعد از احراق و شستن مرد و تر و لطیف تر از او در افعال ثابت میباشد
جمیع خاکهای خالص سرد و خشک اند سوای طین بلد المصطکی و لطیف تر بر خاکها آنست که در آبهای
شیرین جاری نه نشین شده باشد و طین مصری که از آب نیل حاصل میشود بهتر از اقسام آن و مجموع ادویه

اورام حاره

اورام حار و مقوی اعضای مسترخی و رافع حرارت مقعد و اعضا که از سواری بسیار و حرکات حادث شده
باشد و چون خالص را در آبها مغشوش و شوره بخیزد بکذارند تا ته نشین شود اصلاح آن میکند و چون با
آب تلخ و شور مخلوط کردد عرق بکشند و شیرین میشود و مجرب است خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجزر و مخلوط آن
و خاکی که سمیت آفتاب بر و تابیده باشد جلای او با سرکه جهت کزیدن هوام بسدیل است و اخراج آتش بسیار دارد
باشد بنایت مجفف و منقی شره و جالی هو و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت کزیدن زنبور و مالیدن
تنور با نمک و سرکه جهت بکلی بر اطفال بر جمیع خاکها مسدد و رافع آن انبوه است و موی کاه کل که در آب
کلاب بریان باشد و مقوی دل و روح نفسانی و رافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهت کزیدن هوام و
ردع اورام حار و عرق او که کلاب و عرق کاوزبان و امثال آن بکشند جهت خفقان و تقویت دل و ضعف
معده حار بسیار مفید است **طین مختوم** از جزیره ملیوس بعد مغز خیز و در قدیم ذوالجلال انجا نقل
بقعه ابهی مینموده و بعد از شستن قرصها میساخت و صورت راهب بر آن نقش میکرده و این
چون طین الراهب نیز کویند و دیسقوریدوس و جالینوس را اعتقاد آنکه خاکیست مخزن بزر سرشته و
بالفعل از جهت احاطه دریا بجزیره مذکوره موجود نیست و بجای او سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین
او در غایت سرخی میباشد و در بوی شبیه بشیر و کریا بر بی آلوده شده و بر زبان چسبد و با شیدن
او در ساعت قطع خون و تخم نازه کند و در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رافع
مضرت هوای وبائی و اسهال دموی و جراحات و قرحه امعا و تبهای حار و نزف الدم اعضای ظاهر و
بالطلا و با شراب و آب کرم و شب مقی سموم و طلای او جهت تسکین التهاب و تحلیل صلابات الثدیا
جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و تخم سلد دیوانه کوبند و مشک کی اعضا و ضربه و سقطه نافع
و مضر ریه و مصلح عسل و مضر سپرز و مصلح آن کثیر او شربتش تا یکمثقال است و بالش زن حقیر کرا
داغست انیست و در امور مذکوره قوی تر از آن **طین نشا موس** بواو و یا و کوکب الارض نیز کویند و قسمی
از آن سفید و ناصاف با صفاح و شبیه بحجر المسن و با اندک برافی میباشد و قسمی بسیار سفید و قسمی
و سبک و بر زبان چسبد و بر چسبد و دو قسم در آب زود حل میشوند و از بلاد قبرس و صقالیه آرند
در طبع و فعل قریب بکل مختوم و یکمثقال او مفسول او با مثل آن کلنار قاطع حیض دایم و عرق و باشراب جهت

سموم حار و بادویه مناسب چه تنقیه الدم و سیلان خون جمیع اعضا و حقنه او با آب بارند و شربت او با آب
و اندکی سرکه چه قرحه امعا سریع الاندمال است و طلای او با آب و روغن گل جهت اورام حار و نقرس حار مفید است طین
المصطکی خاکستر خاکستری رنگ و با صفایح و ثقیل الوزن و در آب زود حل میشود و از جزیره جیوش که
مصطکی حاصل میشود می آرند در دوم گرم و خشک و جالی و مفتح و جاذب چون بظاهر جلد و نیکو کننده رنگ
است طین و نوقی از ناحیه و قرقای بلاد حلب آرند کبود رنگ بسیار ریاسی و با ملاست و سرد و خشک و
رافع اسهال و طلای او جهت بردن چرک بدن و موی و رفع اورام حاره مؤثر است طین قیمولیا قسمی از آن
سفید و قسمی مایل بینفشی و چرب و بالزوجه و در پرشکن و در آب زود حل میشوند و از بلاد اندلس و از
خیز دو قسم سیاه اندلسی زبون است سرد و خشک و با قوت محلله و در افعال ضعیف تر از شامی است
و بدلش طین مصر طین الکرم خاکستر که در بلاد سوریه آرند سیاه و کریه الرایحه و مبرد و محلل است
چون در ابتداء نمو تا آن انگور بران بمالند تا از آفات نگاه میدارد و با جهت طین الکرم نامنده اند
جالی بدن جهت حکه بسیار نافع و در ازالهٔ مستعمل است طین جلو خاکستر که در سنگ و ایاد رنگ میکند و سرخ با
بزردی میشود با قوت قابضه و محلله و ضماد او جهت اسهال و اورام نافع است طین ارمنی گلی از بلاد ارمن
ارند سرخ تیره مجری و با نرمی و اندک چربی میباشد در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع نزول و طاعون
و در دع اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهت ضیق النفس و سل ایضا مفید
و مضر بسوز و مصلحش مصطکی و کلاب و شربت ناردین و در هم است طین خراسانی گلی بسیار سفید و خوشبو
خوش طعم و با اندک شوری و مضر خوردن او کثیر از سایر خاکها است و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند
بجهت کمی مضرت از آن میخورند و شرب او بعد از خوردن چربیها و چیزهای رطوبت دار که فرا بنده و انزق
میگردد و جهت سیلان آب دهن و جوع کلبی و هیضه مهلکه که باقی و اسهال باشد و منع ترلات مفید است
خصوصا که مخلوط باشد با اشنه و کلاب و سعد و از خوردن آب او و قلد و قدر شربتش ناسه مثقال است
و در رفع هیضه دو وقیه بر شته آورده بسیار با آب سیب تر شربا بدهند و بدستور با آب سرد و طبخ سعد همین
اثر دارد طین اندلسی سیاه کثیف میباشد و در ضماد از استعمال او جایز است طین مرکی سرخ نیز بنده و سفید
مایل بکبودی و خوشبوی میباشد و یکنوع طین قبرسی سفید او است و در افعال مثل گل ارمنی است طین اصفر

ازمیان دو کوه حوالی قسطنطنیه بهم میرسد زرد مایل بتیرگی بدان صورت بنفش است و خاصیت
در رفع نزول الدم و نفث الدم و اسهال دموی و جریان ادرار بهتر از اکثر خاکها است طین قبرسی سرخ درخشنده
خوشبو است و بسیار زود حل میشود در جمیع افعال قایم مقام گل مختوم است طین صوفی و حمید خاکی است سفید و
خوش بو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی و حمید آرند نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و مار و از
حیوانات است و بدستور طلای او بر موضع گزیدن و شرب او سمین اثر دارد و در سایر افعال مثل گل قبرسی است
طین و اعشاقی قسمی از زرد و کاسنی بسیار کم رنگ و قسمی مغسول و سفید و مصنوع بشکل گل صوفی
قسمی مایل بکبودی است و مجموع آن خوشبو خصوصا مغسول سفید او و از داغستان و حوالی شیروان
آرند در جمیع افعال اصفر و قوی تر از گل مختوم و مفرح قوی و رافع سمیت اخلاط و تب عشی و خفقان است
و حقنه صرع تجربه نموده طین فارسی گل شیرازی است و گل سرشوئی گویند مایل بزردی و خوشبو و طلای
جلد و رافع حرک و در افعال قریب بگل ارمنی است و بعضی طین احمر را مخصوص او میدانند طین الاکل
و طین صفهانی و طین نشابوری طین خراسانی است طین الکاهن و طین الراهب و طین عجوری طین
مختوم است طین الصنم طین اصفر است طین احمر و طین مغره اسم مغره است طین حبا و طین جیوشی طین المصطکی
است طین الخرد شامل طین اندلسی و فارسی دانسته اند و مراد از و خالص است و گفته اند طین الحکمه
از مرکبات است و اقسام او در دستورات مرقوم و مجربه شده و صلح و نگاه داشتن ظروف و شیشه آن
در آتش تنقیه داده اند و ضماد او جهت شکستگی اعضا و تقویه استخوان و عصب مؤثر است طین العرب از جزایر
لحنا نوشادر است طین بلغار بلغار کسیریان زنبول طین طبقی بقاف دارد طین حسب حسب است حرف الظاء
انظار الغلا طین غزال الغلا طین نبات نباتی است مزوش بر روی بر کش مدور بشبه بناخن و ظاهرش سبز و باطن سرخ تیره
و سیاه و اکثر از میان بر کشها میروید و بدترین بشبری و بارید و کلاش سبز و بخش نقد بر بند انگشتی و سیاه و
منقش بی سفیدی در بلاد نسترن بسیار است و در چهارم گرم و خشک و بسیار تند و سم قاتل و ضماد
او رافع گوشت زیاده و نالیل و نواصیر و اکله است ظفر الثور قاطا نیقی است ظفر العقاب دبشانی شجر ابی الملاک
ظفر العقاب بری ظفر القط است ظفر القط نبات نیست ساقش مربع مثل ساق ماقلی و برگش مثل برگ ریاز بند و
در سنا و غلافهای سرکه و آمیخته بکلها و کلهای که شبیه بگل سوسن کبود بری است در دوم سرد و خشک و

با قبض و قاطع ریاح و مجرب زخمهای تازه و نزف الدم اعضای باطنی و سینه و اسهال مزمن و دیرینه و جراحات
جراحات و نزاست و مضر سفل و مصلحش صمغ و شربتش یکثقال و بدلش افاقیا است **ظفر** **العوز** حسل است **الظاهر** **الاول**
ظلیم نوع نرنعامه است **ظلف** سم حیوانات است و مخصوص بحیوانات ناطقه مذکور است و خنجر و مسهل و ماء و صمغ
و ضماد او با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت تقریح و مفاصل نافع است **الظامع** **الیم** **ظفر** نمر خوار است **الظامع** **الطاهر**
سنور وحشی است و بفارسی گربه دشتی نامند و در جزیره سیل است **الظامی** **الباطنیان** با سین بر وزن است و با سین
عبارت از وارد بلغار اندلس و مغرب عشبة النار نامند و تسمیم مغز و ابو مشهور بهشیر است و انشاء الله تعالی
مذکور خواهد شد و او نباتی است شبیه بلبلاب و در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و تسمی ابو شاخه او
خاری شبیه بخار گل سرخ و گلش از یاسمین بستانی که گل جنبلی نامند بسیار کوچکتر و بخش سیاه و بار
و بر شعبه و قوت بیخ او تا بیست سال باقی است و در چهارم گرم و خشک و سایر اجزای او در سیم و محلل و ملطف
و بوشد و گل او جهت صداع و شقیقه و مرغوب او جهت علل بارده و ربو و سعال مزمن و فالج و لقوه نافع
و طبیخ شاخ و بیخ او که نیم قبه را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف برسد و باشکر و امثال او بنوشند جهت
ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخای مزمن بدل است و ظاهر او رش خاصه که با الفعام متداول
از اینجا استنباط باشد و حول او مدر بول حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ و شاخ او بقدر سه درهم
با مثال آن بسفایج و مقل ارزق مسهل قوی سودا و بلغم کوبا است و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان
نافع و یکثقال از بیخ او کشنده بنوقه بشربتش تا نیم درهم است و مصطکی و مغز بادام و طلای او محرق و
مقرح جلد به تریاد و بیه بر مرض جهت عرق النسا و مفاصل و فالج و امثال او مفید و مرغی که در آن بیخ
مذکور را جوشانیده باشند جهت فالج و مانند آن و نهایت نافع است **حرف العین** **عاقرقرحا** لغة عربی و
تفسیر قرابونا و مشتق از عقر و تقریح است و این نباتی است مغز بکثیر الوجود در شکل و شاخ
و برگ و گل شبیه به بابونه بزرگ و با زغب سفید و مغز و بیخش بر زمین و بخش قریب بشیری و سطبری
انگشتی و تند و محرق و گویند او بیخ طرخون جبلی است و جمعی بر آنند که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود الفرح است
و آن در شام بسیار و نباتش بر دشت و کلش زرد و دانه دار مثل گل بابونه میباشد و عاقرقرحا
را قوت ناهضه سیال باقی است و در آخر سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی باه و مبرد بر و مسهل بلغم و

و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهت درد سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و گزاز و مفاصل و امثال
او و استسقا و درد دندان شربتا و ضمادا نافع و طلای او با نوشادر بر کام و دهان مانع سوزانیدن آتش و
از غرایب آثار او است و چون بر دندان کرم خورده بگذارند میریزاند و ضماد او با سرکه و غنیه جهت بحسی عصا
و لذع جراع و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت سستی لهاة و زبان و حرکت دندان و تفتیح او جهت کشودن سده
دماغ و تواتر لان مفید و مضر بهه و مصلحش مویزج و کثیر او شربتش تا یکدرهم و بدلش دارفلفل است **عرعر**
او که با عصاره آن نزیب دهند و با یکوقیه خشک او را کوبیده در یک رطل آب بجوشانند تا بدو وقیه رسد
با دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و صاف نمایند محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارد ضمادا
و جهت جمیع امراض بارده و تقویه باه شربتا و ضمادا نافع است سعوطا و جهت صرع و درد سر و شقیقه مفید **عاج** قول
عاج است و گویند دندان فیل است و در انعام مذکور است **عاق** بلغت شامی اسم بوری است **عاقر** **الدر** قوت
عاقر قرحا ابو خلسا است **عاقد اللبن** غالبوت **عالوس** غالبس است در قانون در جزء فالجین ذکر یافته **عبشرب**
شامل بر عباسف است و تبخیر مریم **العین مع الباء** **عبهر** نرجس است **عبر** اسم عربی بغراز است و مرکب از اقسام میباشد و در
دستور اول مرقوم است **عبرس** اسم سریانی بزاد انی است **عبعب** و **عبیب** کاکنج است **عبقة** اسم عربی سوسن مفید است
العین مع الناء **عتود** اسم بز غاله کمتر از یکساله است **عتر قیان** هدهد است **عتیم** زیتون جبلی است **العین مع الشاء** **عثر**
بتای مثلثه اسم عربی بنا است تقبه و فامتی و کشش بیه برای کبر و سطبر و انبوه در آخر سیم گرم و خشک
و محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده او را جوز مکرر ضماد کنند موی را مثل او نرم میبرد **عثرب** اسم
عربی درخت انار است **العین مع الجیم** **دانه** انگور و مویز و امثال او است **عجا** کوسالا است در رحم مذکور خواهد شد
عجا اسم عربی سطرونیون است **عجرب** گیاه انا غلس است و گویند حب النیل است **عجة** اسم عربی قسمی از خاکستر
که کوکونا مند و در خبیص البیض مذکور شد **العین مع الدال** **عدس** بفارسی مرجومه نامند بری او کوچک و بار
بند و بر و نلخ است و بستانی بهن و مدر و رفوش تا سه سال باقیست و حرارت مایل باعتدال در دوم
خشک و بعضی در دوم و خشک داشته اند و جالی جلد و جرم او و قابض و ارطبیخ او مسهل و مزه او
با روغن بادام بعد از رفع تبها مانع نکس و مطبوخ بهرای او با سرکه مقوی معده و مفتح است و بغیر
سرکه جهت نفاخ و آب طبیخ او جهت سرفه و درد سینه و مضمضه او جهت قلاع و خناق و فرو بردن سی عدد

مفتشر آن مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهت قروح غایره و باسفیدج تخم مرغ جهت غلبه و جرب و شفای بلغم
کرنب جهت درم بستان و انجار شیر و مطبوخ او در هر کجا جهت تحلیل اخلاط و اورام صلبه و بار و غرغره کل جهت درم
مقعد و درم حاق چشم و تخم خربزه منقی مشرف و مرافق زردی رخسار و با اکلیل الملک و آب بهترین لاذن و جنبه
او جهت سفید کردن دندان و استرخای بلاج چشم مفید و اکثار خوردن او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام
مالیخولیا و محرق خون و باشیر زنها مولد استسقا و قولنج و مضر بواسیر و موجب شعر بول و احتباس حیض و
مصلحش و غرغره کفه و بختر او با برگ جنده و استعمال گوشت فربه و سرکه است عدس الرخم نوعی از سوسن بری است
و مذکر شد و گویند اسم علقم است عدس الماء نوعی از خطمی است کبیر و الصفا و ع گویند عدسا کندمش است
عدس جبلی نیز است عذبه بذال معجمه غیر الاثل السدر و اثل گز نشت العین مع الرآء عرق الصفر بهار سی زهره
گویند و آن بیخ نباتی است برگش شبیه برگ کشنیز و مایل بکبودی و مساقش بقدر زرعه و با برابر او برشود و بیر
برگ و گل او و مابین سفیدی و زردی و آب برگش مایل بسرخی و ثمرش مثل نشاخاش و قسم صغیر او با موی است
در سیم گرم و خشک و جالی و مفتح سده جگر و جهت یرقان و استسقا نافع است و ضماد او جهت جرب و با شراب جهت غلبه
و زرد او جهت خشک کردن زخمها و خایدن و سنون او جهت درد دندان و اکحال او جهت تقویت باصره و مباض
رمد و در مرهمها جهت تحلیل اورام و قروح نافع و بغایت مضر او و مصلحش لبو و تربیخ و شربتش تا دو درم و بدلش
ماميران است گویند قوة الصبغ است عرت اسم عربی زاید بحلب است که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر میباشد
و در مزاج و افعال مانند سم اسب و بر خلاف مذکر رشد و سایده او بقدر نیم درم با سرکه جهت صرع مطبوخ و با آب
سرچه جهت سموم و بخور او جهت اختناق رحم مفید و گویند چون صاحب تب مع او را بفصد رفع تب از جوان جدا
کند رفع تب او میشود و مجرب دانسته اند و بلغة اهل شام نوع سفید هیوفا و بقول دیگر اعرن مینامند
عرعر سرو کوهی است و او از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمرش بقدر فندق و با اندک شیرینی و غیر ثمر بهار است
در سیم گرم و خشک و مقاوم سموم و با قوة قابضه و مسخن و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و جهت درد سینه
سرفه و مغص و گزیدن هوام و ضعف معده و بواسیر و درد مثانه و زردی و مدی و شکافته شدن عضل او
در درد رحم و ضماد او جهت قطع عرق و تقویت بدن نافع و مضر بخشونه سینه و مصلحش کثیرا و شربتش بکثیرا است
گویند نگاه داشتن هشت عدد ثمر او در سر باعث قبول و عظمت در نظرها است عرق الجبل از جوبات و کلها و ادویه است

و مایعه قطیر کند و مسمی بابن اسم است و مربع النفوذ و لطیف تا از اصل الجبر و عرق تا بخواه و داجینی هزار اکثر و فها
است و مفرق شکر و عرق شراب و خرما و امثال آن قویتر از اصل او و مربع الاذن اشکال از محرق خون و مورث قراحات
حاد و مهلک است و قیی که مختص حقیر در دستورات ذکر است و منافع تو بهم مقام شراب و در بعضی آثار
از آن قویتر و بی اسکار و در غایت تفریح است عرق سماء الخلا و آن است عرق کوشت ملة اللحم است عرطنا اسم برهانی از دیوانست
عروق الصبغ است عروق الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر عروق الاعزاز عروق الصفر است عروق الدم فوق الصبغ است
عرق بکسر اول ریشه نبات است عروق الیبس مستعمل است عرق الشجر اسم جنس صمغ است و گویند مخصوص علک
البطم است و جمعی مخصوص قلفونیا دانسته اند عرق الجبل قوه است عرق الحجر باصطلاح اکسیر باره هطرموی لنا است
عرق الاموس طلق است عرق الثور بلغة شام ذنب الخروف است عرق غالوذج بلغة بعد از صنف او ابو اخلاس است عرق الکافور
و عرق الطیب زنبار است عرق الجوان است عرق الصبغ حج کبر است عرق الجبار بیخ انجبار است عرق رسا بلغة اکسیر باره است
عرق السوس و عروق دارهم اصل السوس است عرق قسب است عرق مری بکوبست عرق مری قسم کوچک شریان است عرق سم
اسم یمنی بادنجان است عرق مدان اسم عرق جند قوقا و بخور الاکرا است عراد الشاب بلغة مصر دبشیس است عرمه سماق
است عرصیف کما بطوس است عرص اسم درخت مدبری است و محل جب الفار را بنیا بابن اسم خوانده اند عرق دهاب
اسم فارسی عرق شکر و نبات بیخ است عرطل خیار است عرق سال اسم فارسی طبیوث است عرق بندلیس ده اسم فارسی
حب کاکنج است عرق نیز الکبیر و عرق نیز الصغیر قنطوریون کبیر و صغیر است عسل الدین مع السین فارسی انگبین نامند بهترین آن صافی
بسرخی و قوام دار است که با اندک حدت و خوش طعمی و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین آن
و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد در غایت حدت میباشد و مورث جنون
و محرق اخلاط و مهلک اند و عسل خام مسهل اخلاط الرخبه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و در دراری دم
اما و صالح الغذا در جلا و حدت قویتر از آتش دیده و مرهم قراحات و عسل اکفر که فتر الاقوه و انضاج و
و غایت بهتر است و نقی و مدر بول و مسکن سرفه است و مجروح آن در اخر دوم گرم و در اول آن خشک
و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن و مفتح دهنهای کبد
و دریاق سموم بارده و حافظ قوة ادویه در سائده آن با عضا و جهت فضول دماغی و سینه و قصبه ریه
و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویت

اشتها دارد و مزاج او با آب طبیعی مضاد و مدر بول و منقی جهت مثانه است و بلغم خاصه مسکن مغص و شکم
و قی کردن با آب جهت رفع ضرر افیون و سموم بارده و بارد غرغره شوند جهت مفاصل و تقویه باه مجرب با آب دین جهت رفع
فطر و کزیدن سگ دیوانه و اکتحال او با آب سیاه جهت بیاض و دمعه و حکه و جرب نزول آب و با انزرود و غمد سنگ جهت
ریاح در طوبه کوشتی تنقیه چرک آن نافع و باعذیه جهت تنقیه ضخم او بردن کوشت زیاده و التیام ان مجرب و با نوشادر
جهت برص و بهق و طلای او حافظ جثه میت از فساد و مانع تعفن کوشت و سبب دوام ان و حافظ قوت سایر اشیا
و با سرکه و فلج جهت تحلیل اورام و رفع کلف و حمول الوجه علل جهم و زنان نفسا و ضماد شرجه جهت رفع قمل و رشد
و قوی کردن قضیب که بعد از حمام مسکر نصفیه نماید و با آرد کندم جهت کشودن دمل و نضج اورام و مار و اورام و بدل
و کرسنه جهت التیام جراحات عمیقه مجرب و بجلا و سایر شرب بها جهت فروخ اشد و طهاة و تقویه دندان مفید است
مطبوخ او با شب جهت رفع اثار ضربه و قوباء و غرغره او جهت بال کردن جراحات حلق و لوزتین و حقنه او با آب
بارتند تا سه روز جهت قرحه امعا بعد از اسهال و مضر مجرب در بین و سریع الاسخال الصفرا و مصدع و مفسد دماغ حاد
و مصلحش سرکه و کشنیز و دیوبوترش و ابه میوهای ترش و قدر شربتش پانزده مثقال و بدلش دو شار ابکوری است
و از خواص مجربه عسل است که چون زن حامله با آب شیر بخورد ناشتا بنوشد باعث مغص کردد و در غیر حامله
اثر مفقود است **عسل داود** او مالی است و مذکور شد **عسل طبرزد** شیرین نباتست **عسل** اسم مصری عطسیا است و صنف
انجیر بخور هم را نیز نامند **عسالی** شاخهای تازه روئیده اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد **عسل النحل**
مبغد سایله است **عسل الفصب** آب نیشکر است **عسل البلاد** رطوبه سیاهی است که چون بلاد را است **عسل خشاش** بخشاش
است و مذکور شد **عشبه** مخفف عشبة النار لغه اند لسی و آن یاسمین است بری و در طبیان کذشت و مغربی او قویتر و اسمین
بری سایر ولایات ضعیف الاثر اند و بخور به رسیدن و طریق خوردن عشبه در دستورات مذکور است و مجموع ادویه
در همه موارد یابس جب و چینی دانسته اند اصلی ندارد بلکه جهت مفاصل مزمنه و صاحبان مزاج بسیار سرد
قویتر از خوب چینی و در سایر امراض و امزجه حرار و زیاده بر نفع است و مسفوف او هر روز تقدیر یکمثقال یا سه ثلث
یا هفت و زیاده بر اجهت مفاصل مزمنه مجرب و در بعضی امزجه حقیر او را قویتر از طبیخ او نافع است و مضار او
با کلا جهت تسکین دردها و تحلیل اورام بغایت نافع است **عشر السباع** کرات نفع کاذ است **عشر** در سکر الشر
کذشت **عشرق** بلغه حجاز سناء عریض الورق است و بعضی کویند مر و است و ابن تلمیذ کوید کیاهی است که

شبیه بود

شبیه بود بغار و سرخ و خوشبو و عرب ان استعمال میکنند و در بنوری عبیر آن دانسته اند **عشقه** نباتست مثل
لبلاب بسیار کم برک و شاخهای او بنایت لبلاب قویتر و در از تر و بهر درختی که بیچد خشک کند لهذا عشق
مشتق از او است و تخمش بیجاده از ان کوچکتر و در تنکابن لوله مند و بعضی اطبای این زمان تخم او را کشوث
دانسته اند **العین مع الصاد** **عصی الراعی** کبیر و صغیر میباشد و کبیر زرد و صغیر ماده است و بنظر بهی کبیر را سرخ مرز
نامند و تخم و ساقش سرخ و برکش مانند اشنفشی و در باغها بسیار است و صغیر او را در تنکابن خال توه کویند برک
و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و تخمش سفید و کویا خاکستر بر برکهای او پاشیده اند و تخم هر دو قسم او در زیر برکها
و انبوه و در افعال کبیر از صغیر قویتر و در سیم سرد و در اول خشک اند در اخر و مدر بول و مسهل و مسکن
حرارت باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نفث الدم و آب او قاطع حیض و جهت قرحه امعا و نفث الدم سینه و اسهال
مراری و قی صفراوی و تبهای دوری و ضماد آن جهت باد سرخ و اورام حار و منع انصباب مواد و جراحات تازه
نافع و حمول ان قاطع حیض و مضر ریه و مصلحش انجیر و قدر شربتش از ان تا هفت مثقال است **عصفور** بفارسی کنجشک و بترکی
سرچه نامند بری و اهلی میباشد در روم کرم و خشک و بری از اهلی یابس تر و محرک باه و مسخن بدن و موافق مزاج
کرم و بر قاری جهت ضعف باه خصوصا تخم و مغز سر او که در هیجان کبر بنایت مفید و تخم و شحم بدن مبدل
و مغز سر او با زرده تخم مهیج باه و شربت حمول او باشیر اسب باعث شرح حال زنان عاقر و خون و زبال و حالی اسباب
غبن و زبال جهت تکلف فالج مفید و مضر ریه و مصلحش آب انار و امثال ان و استخوان سا شدن او مقوی
معده و جهت اسهال نافع و نا شدن او بغایت مضر احشا است و بری مقوی مقعد کنجشک را پاک کرده در تقنیه کوشش بیاندازند
در حال در انرا ساکن کند و مجرب است و چون مجموع او را از موی بال غوره سوای سر و زنده در اشیانه زنبور عسل اویزند
تا از نیش مکس کشته شود و انکاه در روغن عبیر شانند و بعین و غرغره مذبوح جهت استرخاء قضیب و نعوظ مجرب است **عصیر**
الرطب سیلان است **عصاره سوس** رب سوس است **عصاره** آب افشرده نباتات است عم از انکه خشک کنند یا نکنند و مذکور
در ضمن اصل ان مذکور است **عصب و عصاب** شبیه طرح است **عصفر** احریض است **عصفر بری** باد آورد است **عصفره** بمعنی کوید بلغه
مصر اشنر غاز است **عصیه** ریحان سلیمان است و کی بند نفسوس است **عصب** فارسی است **عصاب** خخاش اسود افیون است **عصاره**
الفرفر افاقیا است **عصاره مامیثا** شبافوا مامیثا است **عصفور الشوک** نعزاست **عصفوره السباح** صفراغوز است

عصفر خیری زرد است عصفور الجنة خطاف است عصیر هو س جلبوب است عصلان خنثی است و گویند اسقیل است العین مع
الضاد عضاه بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک خاردار است عضایا اسم جانوران کزنده است عضابه ضبان عض خطی
بر علت العین مع الطاء عطشان دینار فوس است عطر قطوس است عطشان بهرامی است عطان اسم نبطی سنبل رومی است عطرد
اسم عربی جماز و حشی است عطارد بلغه اکسیران مرح تونیا است بعضی زیبق را بدین اسم میخوانند العین مع الظاء عظم فقار
استخوان پشت که سمول نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات در عظم اصل او مذکور است و ای استخوان انسان که در
خواص هر یک عظام است در دوم سرد و در اول سیم خشک و سوخته و در آخر سیم خشک و مشهور در جهت مرغ بهاست
خصوصا بوسیدن او و جهت عرق النساء و مفاصل و اسهال و قطع نزف دم نافع و جهت نیز مرغ دشت که شاهرآن
ندانند مجرب دانسته اند و در زرد جهت ناصور که مجرب است خصوصا با اندک صبر زرد و اشامیدن سوخته کشان با
سکنجبین جهت درم سپرز و با عسل نهایت مقوی باه و در روز آن جهت روح اعضای عصبانی و با سرکه جهت سوختگی
آتش و ابناء الشعلی جهت آثار آبله و غیره نافع و قدر شربتش نادر و مثقال و کداشتن دندان اسیای انسان
ما استخوان بال راست شده در زیر سر نایم موجب عدم بیداری او است مادامی که بر دارند یا خود داشته او در
زیر سر کذاشتن مانع احتلام است و فی کردن کاسه در روح کبوتر سبب کشته ایشان میشود و چون در دندان
نیش کوبه دارد بر جماعتی بیندازند و ایشان ندانند باعث خصومت آن کرده میشود و چون استخوان
سال بر ایجای استخوان آدمی کشته و بر طرف شده باشد و بکذارند الیام میباید و صمار استخوان سند و شبت
با صبر موی را مثل نوره میبرد و در رفع دخه با سعد بلیت عظم السبع عربی است عظایم اسم عربی الاصل است عظلم
کیاه نیل است و قطلب را نیز نامند عظا نوعی از صدف است العین مع الفاء عفص نوعی از بلوط است و مذکر شد عفار ام
عربی قطران است عفص بفاء رهی از نامند درختی است مثل درخت بلوط است و در معنی بلاذر بکسر ایلوط بار میدهد و بسال
مازو و بهترین او سفید و سوراخ و قوتش تا سه سال باقی است در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و حابس حیض
و اسهال و عرق و طبیخ او جهت سیلان رطوبات رحم و سقوط او با زرد تخم مرغ جهت قرحه معاوا اسهال که رحم
بخنده او جهت جمیع اورام مقعد و خروج آن و رفع بدبوی عرق و با سرکه جهت قوبا و باد سرخ و سیلان حیض و بر آمدن
ناف اطفال نافع و سوخته او قاطع سیلان خون از جهت همه اعضا و مجفف قروح و مانع نمد و اکله و سنون و مضمضه
طبیخ او جهت قلاع و تقویه لثه و دندان و کرم آن و اکتحال او جهت دمعه و سلاق و جرب و آبله و جهت سیاه کردن موی
و استحکام دندان و مؤثر و نافع او قاطع رعاف است و در سینه و حلق و مصلحش کثیرا و شربتش یکمثقال و
بدلش بوست انار است عقرب العین مع القاف بهترین مرح و زهره و سفید است در دوم سرد و خشک و سوخته او بطور
و مقوی دل و مفتح سده و سپرز جکر و دیر ابتدا و حصاة و رافع خفقان و اشامیدن و زهره او زیاد طرد
جمیع اعضا و سوخته او مقوی اشد و رافع سستی آن و دندان مخرب و مقوی باصره و انکشتری او با عقرب
در نظر خصم و استجابت دعوت است و مضر کرده و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم درهم است عقربا اصطلاح کبریا
اسم کوکب است و بعربی اسم کردم فارسی دان شباله و جزان و الوان میباشد و اجزه در جهت حرکت دنباله را
بلند دارد شباله نامند و اجزه دنباله را کشد جزان و او از شباله کوچکتر میباشد و زبون زبون انسان
او سیاه و دیو دار است و بهترین او در هند و از دشباله است بنحوی که هر سه که چون آجرهای آن بدین را
اندک آب باشیده بر روی هم بکذارند خصوصا در تابستان عقربی بسیار از او متکون میشود در حوض
سرد و خشک و شکافته او را بر موضع کزیده عقربی بندند جذب سمیت آن میکند و آشامیدن بر شکرده
او جهت قرحه سینه و سرفه و ربع سنک کرده و مثانه و عسر بول بعد پلک و اکتحال او را با فلفل و ادویه حار
جذب باضه و ناخه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با سرکه موثر و بقدر نصف او جهت نقوبه بصر طلای
او جهت ساقط کردن دانه بواسیر و رفع برص و بهق و نشر کلف و قروح خبیثه قوی الاثر است و روغن او که زدن
او را بعد از بیست و شش ماه مار و غیره زیتون در هم مخلوط کرده بازای هر عدد دو مثقال باشد انداختن در
در افتاب کذارند جهت عرق النساء و مالیخولیا و بواسیر مجرب و طلای بر شکرده او بر روغن زیتون که بعد سوختن
نرسد جهت رویانیدن موی داء الثعلب بعد بال و بستر یکبار عقربی قلیه کرده بر آن زنی که بعد استقاط
جنین شود مانع سقوط میکردد و کزیدن عقرب بغیر عسل رافع فالج و از مجربات مشهوره اند و اشامیدن
او مضر به و مصلحش کل رهی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درهم است عقرب بحری ماهی صدفی خاردار است و سرش
بزرک و خاری سفید دارد و شربتش آن جهت انبساط و کزیدن او باعث سوزش عظیم میکردد و اکتحال سوخته
او جهت نزول آب و غشاوه و باضه و قرحه چشم و طلای او جهت داء الثعلب مفید است عقاب بالاصطلاح کبریا
نر شاه در است و بعلم اسم طایر سبعی مرد و است و بفارسی اله و بترکی قرا قوش نامند در دوم کرم و خشک و
خون او محلل اورام و زهره او جهت نزول آب و باضه و تقویه بصر و زیل الاجالی کلف و جوشش رخسار و محلل

خنازیر است **عقعق** از طیور مرموز و از کلاغ ابلق کوچکتر و مطبوع تر و بتر کی صفصفان در صفتهای غلیظ
نامند گرم و خشک در دوی الکیفیه در خواص قریب بغراب البقع است و اکثر از زهر او موت بحسب نظر خلاف است
عقار کوهکا عاقرقرحا است و گویند فاوانیا است **عقار** خمر است **عقار** عطینا اسم سریانی از بهر است **عقار** بعربی
بسریانی اسرائش است **عقار** اسوسار لی اسم سریانی ایرسا است **عقاقیری** اسم جنس ادویه است **عقار** اسم مطلق دوا
عقیلی اسم عربی ذهب خالص است **عقیلا** اسم عربی خوره است **عقربان** بلغه اندلس سفولو قندیل بود است **عقل الیهود**
میفتح است **عقلان** بلغه مغرب جوز نیز شد است **العین مع الکاف عکرب** نوعی از خرشف بدیس برکش باسیدی
و تخمش سبز و مستطیل و چون بر شکسته کنند لذیذ میشود و با فهوه مغشوش میکنند و بغایت مبهی است
و سایر خواص در حرشف مذکور است **عکسه** لعبه بربری است **عکه** عقیق است **عکرش** اسم صفت خیر شیل است و بعضی
گویند اسس است **عکر** ثفل و در دخیرها است و فی الاطباء الخصوص ثفل روغنها است و آن اکثر امور قویه روغن
او و غلیظ تر کثیف از آن است **عکبر** تو در جمعی موم که عسل است کاشیاند زنبور عسل یافت نیشود و نزد بعضی
و سنخ الکوا است که بفارسی موم گویند و آن موم سیاهی است که رخنه های اشیانه زنبور آبان سرد میکند
در اخر دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب و قوی بسکان و خاراز بدن و بجز او جهت سرفه کهن و ضماد در جهت
اقسام قوبا نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقط و رفع خون بایه ضماد و مسانی است لطیفا
موسانی غلیظا نامیده اند و قدر شربتش یک مثقال که باده مثقال انبانه و با عسل که با آب شربت کرده باشد از بیوشند
العین مع اللام علق نباتیست خاردار در بر او شکل بیضه بکل رنگ و ثمرش بشکل طعم مثل توت سیاه و
در دیلم ثمرش بترکی کوهر بیکان نامند مرکب القوی و سردی و خشکی در غالب مجدد در دوم و جمیع منافع
او را بحرب یافته اند هم اجزای او ادرع و حادس نفث الدم و سیلان رحم و بجنت و مبرد و مقوی احشا و مخاط
مسخون بول و مسانی و نار او با اندک صمغ جهت جمیع امراض چشم و بارد چشم حصی صاف رحم و رمد و در هم و
ثمر تا خرنافع و کشایند و مل و التیام دهنده زخمها و حادس اسهال و فضلات و خون است و جهت نواسیر و سحج
مفید و خایند بر ال و جهت قروح لثه و قلاع و بدبوی دهان و اشامیدن او با کلاب در بیض حیض نافع مل
و ضماد بر او نافع زیاده شدن اکلا و عمله و رافع زخمها سر بر آمده کهنه و نواسیر و مقوی معده و نافع
انصباب مواد بآن و مذاق و بعض تراز سایر اجزا و مقوی امعا و نیج او دیر اینده شده کرده و طبیخ بر او

ثمرش سیاه

ثمرش سیاه کشنده موی و مضر کرده و مصلحش شکر و قدر شربت از عصاره و شکوفه او در درهم است
و قسم کوهی او دیار کخار و ساقهای او سفید و ثمرش مایل بند و بر و افعال اما تند غیر حیلی و شکوفه او
محلل است **علیق الکلب** نباتی است بسیار بزرگ تر از علیق و شبیه بدرخت و بر کش عریض تر از بر اصر و دو شاخه
او با خارهای صلب و کلش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و در خوردن او
چیزی مانند پشم و خورده چون او مهلک در التیام جراحات مجرب دانسته اند و مستعمل از او ثمر او است
که جوانه را پاک کرده باشند و طبیخ آن با شراب بغایت قابض طبع و حابس بول است و کل او سرد و خشک و بعض
و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفث الدم سینه نافع است **علق** بفارسی زلو
و در وجه و به بترکی سلوان نامند کرم سیاهی است بقدر انگشت و از آن بزرگتر و با خطوط سبز و در آبهای
و زمینها منعقن هم میرسد و در امر جه و اعضای ضعیفه و صغیره که قابل مجرم نباشد مثل پلک
و بن دندان بدل حجامت است زود موی سرد و خشک و سوخته او جالی الثار و مفتت حصاة و قطر او را
بارد غرغره بقشر جهت خرفه البول و قهر مثانه مجرب یافته اند و مسحوق او با صبر مجفف نواسیر و اموی او با عسل
محلل خناق و طلای بخته او در رو و غرغره زیتون جهت قوی کردن قضیب بغایت مؤثر و ضماد سوخته او با سرکه
با آب بیخ جهت منع رویدن موی که کنده باشند مجرب است **علیق القدس** علیق الکلب است **علک** اسم جنسی است
که قابل صمغ باشد و از صمغ نیز در مثل سقز و مصطکی و امثال آن **علک الانباط** علک البطم است و اسحق بن
عمران گوید صمغ درخت بسیار در منافع مثل سقز **علک البطم** بفارسی سقز و با صفهانی قیلدر و نام
و آن صمغ درخت البطم است در آخر دوم گرم و خشک و محلل اورام و ملطف و مدر بول و مقوی هاضمه
و باتفاق حکای یونان در دوم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است و شربت او با عسل جهت زخمهای ملتهب
و یابسند و رسوب و زرد تخم مرغ بهمین شربت شکسته کی اعضا بهتر از نوم میانی در رافع اعیا است و جهت بیکوفه
با دو قیه سرکه و بزور قدر مضاعف بکذارند و مجموع انرا در دو شبه و قت خواب بنوشند جهت خفقان و سرد
رطوبی چه بدل و جهت ضماد کشنده جهت شکی ناخن و در داعضا و شقاق مرو و خصوصا با قدری شجر مجرب
و تضمید علک البطم جهت تنقیه زخمها و کوشت آورده و جهت زخمها و سکان و رطوبات غایر از دن
و بارد غرغره زیتون جهت تحلیل اورام و سکان عصل و قوی کردن حصه نافع و حاذب و ادجه جهت زیاده لعم و مانع

وتحلیل رطوبت معده و تنقیه جلوز از خلاط ردیه مفید و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر عصب است
و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال **علقه** طفسیقون است و گویند اسم صراست **علقه هندی** اسم بارهنگ است
علو او علق صبر و نباتی است **علی** سیاه است **علوفن** بیونانی مفتح است **علک** بادیش فلفونیا است **علک رومی** مصطکی است
علف مرطوب خشک است **علقم** اسم جنس نباتات تلخ است و گویند مراد از او قثاء الحمار است و بعضی گویند حنظل است
علم بلغت اکسیر یا ان زرنیخ است **علونیس** خیاری است **علیسی** نبات صبر است **علت** خندریلی است **علمار** قرابه است **العین**
مع المیم عمر کوهی است **علیم** نوعی از خرزه است که با تخم او خورند **عمار** نبل است **عنبر العین مع النون** طوبی است
که مانند مرمیائی و قمر منجمد میشود و از چیزهای دریای عمان و بحر مغرب و جنوب مرد و چیز مرد و مواد
دریا داخل میکرد و دو صاف از دبر و آب از عقر بار موج مجتمع و مایل بتدریج میشود و او را شمامه نامند
و اغلب مخلوط بخال دریا است مجتهد نقل در قرابه نشیند و صافی و سیاه میباشد و عنبر تخته نامند
و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است که بادهنه و خوشبوی باشد و بعد از ان مایل بارزق و زردی
و بعد از ان مایل بسبزی و زبون ترین او سیاه صفایی و قسمی بلغمی است که ماهی ابزار و بوی بجهت
اضرار مرد کرده باشد با انکه از جهت افراط خردمایی را کشته باشند و از شکم او بیرون اورده باشند
از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکل است و خالص او در خانه دن منقطع نمیگردد و مصنوع او را که
از لادن و کچ و موم و عنبر سیاه با وزن ان مخصوص ساخته باشند و عنبر مرد و موم گرم در اول
خشک و حافظ ارواح و قوت و بقاست مفرح و محرک اشتها و باه و مفتح سدد و اعاده کننده قوت باشد
کذا اثر در دو او از جماع کم شدن باشد و باد زهر سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و بالطبع رافع
امراض بارده دماغ و بالخاصیه رافع امراض جان از جهت جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و کثرت
و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و برقان و درد
معده و سپرز ذکر کرده و ریاح و نواح و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النسا و تقویت حواس و انفاس حرارت غریزی
نافع و مداومت او بماء العسل جهت اعاده باه مایوسین و طلای او با غالیه در رعشه های حار جهت تقویت
اعضاء تناسل و تحریک باه و برای حلیل باعث شدت قذف جماع طرفین بعد از اخلاط و شربت یکدانگ او هر روز تا
سه روز جهت درد معده و فم معده جدید و قدیم مجرب و بخور او مصلح هوای وبائی و گریزاننده هوام و بوی بد

او در جمیع

او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت ان و تولد شری در محرورین و مصلحش کافور و
میوه های سرد و تر و سعوط او با روغنهای حار در اخراج امراض بارده و مانع و مسدد ان و گویند مضر اعصاب است
و مصلح او صمغ عربی و تر و بعضی ضعف روح کبد و شش و قدر شربتش یکدانگ و بمثقال او کباد و جندان بنفشه و نیم
مثقال اصمغ عربی و سه قدح بر یک روز خورده شود تفریح او جهت مستی میرسد و بدلش بوزن او مثل او زعفران
است **عنب** نظر بسیاه انگور و بیرتو که از دوم نامند بهترین او شیرین نازک پوست بزرگ دانه کم تخم است و آخر او گرم و تر
و در غذا بهترین میوه ها و بغایت مسمن بدن و معده و ملین جهت غلیظ و صاف کننده خون و مولد خون صالح
و جهت افزودن بهره کرده و تر مواد و اختراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معده رطبه و عجم
و مصلحش زبیب و رازیانه و مضر سدد جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلحش تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی
و مصلح ان سکنجبین و غذاهای ترش است و آب سرد بعد از انکه بغایت مفسد او و مورث استسقا و تبهای
عفن است باید بعد از جیدن آن بدو روز تناول نمایند و مابین دو طعام خورده شود و دانه او در دوم
سرد و خشک و مولد ریاح و مضر ریاح و بسیار بطی الانحدار است و انکه در تابستان و عفص مایل بسردی و کثیف است
در رعن انکور که مکرر آب نقل او را بار رعن نیستن جوشانیده صاف کرده باشند و باد را فتاب برده
باشند بغایت محلل اعیا و مسخن و ملین جلد است **عنب الثعلب** بغایت سیاه انکور و بیرتو کی فوق او و نامند او را
اصفهان تاج ریزی گویند و انواع میباشد هر یک بری و بستانی و هر یک از ان نوع نر و ماده میباشد و قسم نر او
کانچ است و بر بستانی گویند بلغه مزدی نامند عنب الثعلب مع و نوس و از مطلق او مراد همین نوع است نبات الثعلب
شجره کیاه و برشاخ و برکش مایل بسیاهی و عرض بضد از برگ ریحان و دانه ان زرد مایل بسرخی از نخود و حلبه
و با اندک شیرینی و لزوجه و تخم او سفید و بقدر نخود و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد و تر مایل
بخشکی و تر و بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانه او است رادع و مبرد و ملطف و افتوه قابضه و مسکن تشنگی
و رافع ادرار حاره و جهار و قید آب و باشکر محلل ادرام باطنی و امراض احشا و مسهل خلط مراری و رافع
مغص و نحیف و ورم مقعد و استسقای حار و حقه او جهت جنون و شری و تنقیه امعا و ضماد او جهت ورم
معده و التهاب ان و سایر اعضا و ادرام حار و باد سرخ و سوختگی اتش و خم بارد و قروح ساعیه
سرطان منفرح و در درد عضلات او جهت تقویت باصره و فرزجه او جهت دفع سیلان حیض و رطوبات و طلای

او با نمک چه حرب و حکه و با نار چه غرغره با روغن گل سرخ و سفیداب چه جمیع ادرام حاره و غرغره او چه ورم
حلق و درد دندان بغایت مدرّ و مجرّب و منظول او چه تولات و قطور او چه امراض گوش و سنبوزه نافع و گویند مضر
مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نوبه بعضی بطباطا و قدر شربتش تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده
مثقال و از آب او تا بیست مثقال است و آب غیر مطبوخ او بغایت مقوی است **عنب الثعلب** بجیم بنات او را بپارسی شکل
کنگر و بخارا و ده دوازده شاخ از یک ریشه میروید بقدر ذرعی و در اطراف شاخها غلافی شبیه بزیتون و بزرگتر
از آن عریض و با غلاف مثل انار درخت خیار و بعد از شکفتن غلاف سکونه او سیاه و سست و شبیه بدانه توت و
بخش سفید و مسطبر و میان تهی و بقدر ذرعی و منبتش کوهها و جاهای سرد و خشک و کمتر مثقال او بغایت مسکر
و زیاده از آن تا چهار مثقال کشند باشد و در ضمادات مواد حار استعمال او را جایز دانسته اند **عنب الدب** بترکی
مه در اغاجی گویند درختکی است نرم و ماده میباشد نر او بقدر قامتی و شاخهای او بسیار که چاک دار
بزمین و چوبی و بخار و برگش مثل برگ انار و مایل به پهنی و نرم و ثمرش بقدر کنار و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ
و در چوب او چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم او با شیرینی قابلی و تلخی و بالزوجه و قبض و گلش زرد مایل به سبزی و
از جنس نوع در است و اخراج او سرد و خشک و رافع نفث الدم و بعضی مایل بسرخی و بسیار بجفف مجاری و محلل او
است مسطاران پوست او را در ورم دو آب میکند راست تا جرات او زده به شود و ماده او را بر ورشت و شبیه
بیرک شمشاد و از آن کوچکتر و غیر چوبی و بیخ او عود بوسیست و سایر اجزای او یاسمینه است و در بلاد کرمان شیراز
کثیر الوجود است و برگ تا مند بر او مسکر است **عنب الحیة** شامل ثمر تا شر او تر کبر است **عنکبوت**
بفارسی کارتند و بترکی از و مجلا نامند و اقسام میباشد و مراد از عنکبوت که در خانها میباشد
و سایر اقسام را نامهای مخصوص است مثل شب و تیلا و غنوان و مزاج سم سرد و ضماد مسحوق عنکبوت مانع ورم
جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون محلل ادرام و با روغن گل رافع درد گوش حار و قلیل بکمد او و بر بازو
بخور ابن رافع تبریع و دام عنکبوت قاطع نزف الدم و جراحات و رهاف و مانع ورم جراحات غیر عمیق است و مرهم
بسرکه نرکرده در ابتداء دمل ضماد کند رفع آن میکند و مجرب است و سوخته او چه جلای با مرم و تقویه چشم و منع
قبول مواد و حمول آن با نوشادر چه بواسیر مفید است **عناب** بهترین او رسیده بالیده شیرینیت و خشک
او بهتر از تازه و قوتش تا دو سال باقی است و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظ و رافع خشونت

سینه

سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و خشکی و حدت خون و چه زرفه
در بیرون در کرده و مثانه و سینه و امراض مقعد و فساد مزاج جگر و با سکنجبین چه شری بعد بلسان کاکنار
او نفاخ و در بعضی و مصلح شکر و مویز و مقلل منی و مصلح او عسل و ادویه باهیه در هر دو بدن کلاری شکر
و برگش و مغز و ابقه بجدی که تمیز طعوم نتوان نمود و شرب آب بلیغ بر آن و هر روز نیم رطل با قدری شکر در هر
بچه و زرافه خارش بدن و تجرب بدن و در رخشد او در رفع اکله و قروح خبیثه مجرب خصوصا چون بعد از طلا
کردن عسل در زرنباید و پوست ساق درخت او بتنهائی و با سفیداب چه قروح خبیثه بعد بدل و شرب
نشاده جوز او رافع حکه و جرب و سحج و جابر شکستگی اعضا و بیرون رفتن و حرکت کردن استخوان است
و شرب عناب نباشد با دانه او رافع قرحه امعاء و صمغ او با سرکه چه خوار و با ادویه مناسب و بتنهائی چه در آن
چشم مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش سیب **عنقود** اسم جنس خرشها است و عناقید
جمع او و اسم مخصوص نباتیست بی شاخ بقدر سه شبر و برگش مثل سداب و دیره و بی شکوفه و ثمرش
او سرخ و حلو از تخم و در رایحه شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی اعضا و مانع ریختن مواد با عضا
ضماد او رافع اورام حار و التهاب آن و مسکن جدت خون و صفرا است و قدر شربتش تا سه درهم **عنم**
بلد دیلم و تنکابن دارد و اش نامند و از شاخهای درختها میروید و غیر نیتوه است برگش مثل برگ
و انبوه و گوچکتر از بیرون بادام و گل سرخ و خوش منظر در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال
و سیلان و نزف الدم و حیض است شربا و ضمادا و حمولا کرخاید بیرون و مقوی دندان و لثه و ضماد
و در ورم او چه جراحات تازه نافع است **عنز** بفتح او این ماده است و مغز مذکور میشود **عناق** بر غاله است و
در جدی مذکور شد **عنزب** سماق است **عنب الجن** تا شرا است **عنجد** عجم الزبیب است و جمیع دانه اثمار را شامل است
عنصل اسقیل است **عنتریان** از هر دو **عنصلی** اسم یونانی شلجم است **عندم** دم است و نزد جمعی دم الاخوین است
عنقا اسم عربی مرغ بخش است **عنه** و دانه نر و ماده است **عنزروسیح** فریدالدین الرازی فریدی درختانه و بن خار و برگش تند و مایل بطول
و سرخ و در درخت بسیار میماند و نمیریزد و قسمی از عوسج را بپارسی مایل بسرخی و خار او بیشتر و شاخها
دراز تر میباشد و ثمرش عریض و با غلاف مجموع او در اول دوم سرد در آخر دوم خشک و سحج او را چون هر روز
بقدر یک وقیه با مایل طلا آب مجموع شاند تا ثلث در سرد و صاف او را بسوشند چهار ربع مجلس عرق بکند و چه جذام

مجرب دانسته اند و دافع سودای سوخته است و شرط استعمال در روز قبل از آن استفراغ باید بگوشت کبک و سفیدنانی
نمایند و در روز سیم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند گاه بدستور عمل کنند و باید روز دیگر شربت مذکور روز اول بحمام
روند و مؤلف گوید که طبیخ مذکور را چه تر و چه رطب و چه خشک و چه رفع آثار بهترین چیزی دانسته است در عصاره
تازه او چه تر و چه صفرا و ضماد برگ تازه او چه تنها و چه مرهم و یا چه تر و چه خشک و عصاره خشک او در طبیخ
برگ انار که بجهت قوام رسد چه تر و چه خشک در دهای چشم خصوصا با سفیدی تخم مرغ یا شیر و خنزر بعدیل قطور آب
برگ نان او را چه تر و چه باضافه مجرب دانسته اند چون مکرر مذکور کنند و جوشیده او را در بین کرده با قدری سرکه تند
چه تر و چه خشک و امراض مقعد و منع زیادتی قروح خبیثه در دهان و موی سریع الاثر و ثمرش در جمیع افعال مثل
برگ او و قاطع نزف الدم و اسهال مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کثیرا و بالخاصیه تعلیق شاخ او در
سقف خانه و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن مورث جاه است **عود** اسم جنس چوب و شاخ اشجار
و باصطلاح اطبا مراد چوبی درختی است که از جزایر چین و هند خیزد و گویند بعد از قطع درخت مخصوص
ملقی در زمین و فرو میکنند تا بصفات مذکوره متصف شود و آنچه زیاده در خاک مانده باشد
و سبز و مشقر میباشد و او را مولد قماد دانسته اند و عود قماری نوعی است که احتیاج بدفن
ندارد و اقسام عود هر یک باسم بلدان موسوم مثل سمندری هندی و غیر هما و بهترین او سیاه
و صلب و براق خوشبوی تلخ که در آب نشیند و آن هندی است و قماری هندی کم رزانتر از آن سمندری
را دهنیه غالب و بری و جبلی او با خطوط سفید و هر چه روی آب ایستد فاسد است در آخر دوم گرم و
در سیم خشک و قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده بعدیل و مفرح و لطیف و مفتح سدد و محلل ریاح و مقوی
دماغ و دل و جگر و حواس و اعصاب و احشا و حابس طبع و دافع رطوبت معده و مغفون آن و ادرار بول
کاز بر و دشد رطوبت و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ حمل و جنین و جهت برص و خفقان و سوء هضم
و ضیق النفس و استسقا و غشی و غثیان و سپرز و تقویه باه نافع و مطبوخ او با شراب بر مجاری
باد زهر سموم و مجرب او محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر
محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفلی و مقعد و مصلح آن صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یک مثقال
و عود بری پنج قسم است ماده عنب الدب است که بترکی مرداراغاجی نامند و در گرمان بسیار میباشد و بسطوری

ساعد و از درختی بادام و بالفور و یا دهنیه و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیف تر از عود هندی و بدل او
میشود **عود الطیب** دوائیست که او را مومن زوی ذکر نموده و قبل از وکسی مذکور نساخته و آن نباتیست که از زمین
و بلاد سودان خیزد و شبیه بسوسن و بخش شبیه باصل السوس و با صلابت و خشونت مانند عاقرقرحا و طعم تند
و در سیم گرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاه داشتن و مانع گزیدن جمیع هوام و چون مار و اژدها و اثر آن
حس و حرکت از و ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظ و مدر بول و طمث و طبوخ او در روغن بنفشه نافع
عرق النسا و دردهای بارده است و بمقدار سه مثقال است **عود القماری** نزد بعضی کندر است و نزد جمعی
است بعضی را نکشی تر از سطیر و طرف دیگر باریک مانند میخی و بوی زنان در روشن سفید و شاخهای کیاه او باریک
و انبوه شبیه بکیاه بوغاسف و رنگش شبیه بلون زیتون و قبه او کوچک و شبیه بیابونه و تند بوی و عطسه آورنده
و بیطاران در جراحات دواب استعمال مینمایند تازه او در آخر دوم گرم و خشک و او در آخر سیم بادی و مطفی
و جالی و محلل و ضماد او دافع نمش و کلف و بر سر خورده و مخت لداست **عود البسر** نزد جمعی جوبلغا غوریس است
بسیار خاصیت او در بسر و لادت و بعضی بجهت قضای حوایج و بسر از جوز خطمی و جوز بحلبی و قومی او را کواد دانسته اند
عود الترج نزد بعضی عاقرقرحا و نزد بعضی وج است و برخی گویند نیخی است با حدت و نباتی و شبیه بر از یانه
و بقدر قامتی شاخهای او مثل ریاس عریض و در شام بسیار است و سیم گرم و خشک و در جمیع افعال مثل
وج است و در بعضی خواص مانند عاقرقرحا است **عود البخور** عود قماری است **عود البرق** دار شیشعان است **عود**
الریح اسم مغربی ارغیس است و نزد جمعی فاوانیا و نزد بعضی ماهیران و نزد بعضی وج است **عود سیا** اسم رومی
بساسه است **عود بلسان** شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور شد و چون بالفعل مفقود است شاخ
درخت شامرا بدل میکنند و در جمیع افعال از او ضعیف تر است **عود الفالوج** ابو خلسا است **عود الیج**
است **عود صلیب** فاوانیا است **عود الدرق** مجروث است **المبین** مع **الماهیرون** صوف است **المبین** مع **الشاهیرون** بسنای
بلادی و در مغرب کثیر الوجود است ساق و شاخهای او مانند سامی و سرخی و در او و بارید صلب و محلل
بول و دین شبیه بیرمه و در شاخی کلی و در بقدر درمی و مایل بسیاهی و بسیار تلخ و بعضی او را
اقسام مامیران و مفرح دانسته اند در اول اسیم گرم و خشک و مطبوخ تازه او با انجیر و مسهل بلغم و سودا
و جهت درد و دراز مفید و بغایت مورث کرب و ضراحت است و صنف دیگر او شبیه بقیسم اول شاخهای او

اودرازتر و مایل بسفیدی و کلش زرد است میل بالغم و سودا و بغایله تر از قسم اول چه در مفاصل و اعضا
ان نافع و مفتح و مصلح عنب الثعلب و انیسون و مرزنجوش نادر و درهم است عین الدیک بفارسی خشم خروس نامند درآن
سرخ و صیقلی و براق و مدور و مایل بسرخی و درخت او قریب بدرخت فلفل و خوشه او شبیه بسیطم و از جبال و کوه
ارند و نزد بعضی ثمر بقم است در سیم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند و مفرح و مقوی اعضا و قوت
باه و مولد منی عدی که کثرت جماع موجب ضعف نشود و حافظ قوتها و مانع پیری و مجرب و اعظم مجربون ملوک حافظ
القحه است و مصدع محرور و مصلح کشنیز و شربتش بکتفال و یا بدیا شیر تازه و تخم بهی و شکر اسعال کند عید
بکسر اول انیسون کوهی و شاخهای او بعربی دکاد ارد و رفع جراحات تازه قوی الانزال و دافع اند عین الهدهد
اسم مغربی از اراطفار رومی است و در افریقیه بجزء عزالنسا استعمال مینمایند عین البقر اسم نوعی از انگور
بلغه مغربی نوعی از الوان العنب و انجیر را نیز نامند عین الاعلی الجوان است عنب ب از ان الفار است عنبه بلغه اندلسی
الحمام است عین السرطان سپسان است عین الجمل بلغه شام قسمی سنبل الجواد عیدان اسم جنس شاخ نباتات
است و بلغه شام دار شیشعانوا نامند عیدران دغر و رجیلی است عیشام اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی
درخت چنار و نزد بعضی سفید دار است عیدان الطباطبا از ان الفار است عین الحوت بلغه اکسیر یاز بیوست
عین الهر سنگی مشهور است و در بلب نفع از ان ذکر نکرده اند حرف الغین ۵ غافث بنای مثناة و کوفا
شکوفه کیاهی است کبیر دمایل به بنفشی و طولانی و تلخ باعفوصه و برکش در از و عریض و غیر دارد
از وسط برکها شاخ مجوف خشونه دارد میروید و فوقش تا سه سال باقی است بر دوم گرم و در اول
و لطیف و جالی و مفتح سدد جگر و مقوی معده و جگر و مدر حیض و بول و شهوه و عرق و مسهل اخلاط سوخته
و حاره و رافع تبهای مرکبه و سده سپرز و جگر و ذهن و رافع و مجفف ایتام دهند زخمها و حمول
صدر قوی حیض و گویند مضر سپرز است و مصلحش انیسون و بدلش مثل او اسارون و نصف آن و شربت
و شربت او سه درهم و در مطبوخ هفت درهم است غار درختی است که نامزد سال میماند و نزد یونانیان
بغایت محترم بوده برکش خوشبو و شبیه ببرگ زیتون و قسمی از ان شبیه ببرگ سپیدار و ثمرش تند و زود
و پوست او رقیق و سیاه و مغز تخمش سرخ مایل بزردی و خوشبوی و تلخ در اخر دوم گرم و خشک و اینه
او گرم تر از سایر اجزا و طبیعت مولد او موافق جرم دماغ و شانه و ضد نیش جانور گزیده زنبور و بانان دیده سنور

بالا رد جو

بالا رد جو بوشته چه تنکیر در دهای حاره و مضر طبع او یابس که چه در دندان و یا شیدن آب در
خانها چه کریز انیدن هوام و اشامیدن ان مقوی و افزاینده آن باعث گریختن هوام و مسکن است
و حب الغار محلل و مدر و تریاق جمیع سموم کشنده و مقوی دهن و رافع ریو و ضیق النفس و سرفه
کهنه و ریاح غلیظ و مفصل و قولنج و امراض جگر و کرده و مثانه و حصاة و سپرز و وسواس و صرع و درد
کمر و مفاصل و احتباس حیض و باعسل چه قرحه امعا و ریه و قطور او با روغن گل و سرکه چه کرانی سامع
و دوی مطنین و صماء و چه بهو و تحلیل اورام بارده مفید و قدر شربتش یکمثقال و بدلش سداج است
با حب محلب یا حنظل یا نانا با دم تلخ و مرخ مدر و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلح آن کثیرا و فرحه
حب الغار و سقط جنین و سعوط آن چه لقوه و جلوس در طبخ او چه امراض مقعد و رحم نافع است و تریاق
بیخ درخت او بقدر نیم دراهم چه اخراج حصاة و امراض بارده جگر نافع و با خود داشتن حب او باعث قضای
حاجتها و قبول عامه و از دیاد جاه و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر و گویند چون قبل از طلوع
آفتاب بر درخت باریشه بخور کنند کسی که مفقود الزوج باشد از زوج میسر گردد و محرب دانسته اند که زهر
غار که دانه او را بخته اغبر بر روی ایستد بود دارند و یا از عصاره بلال تازه و دانه او با روغن زیتون
تر بدهند مفتح دهنهای رگها و محلل و رافع اعیا و درد عصب و قشعریره تبهای بارده و درد گوش
و تولات و جرب و حکه و قوبای بلغمی و داء الثعلب و قروح ابریه و اختلاج اعضا و سعوط او چه شقیقه
و سرد اوکشنده کرم مدن و مفتی است و نوعی از ان میباشد که بهوانی خاما ذاقنی گویند شاخهای او
بلند و برکش عریض تر و خشونه آن بیشتر و در هند و یا آن دباغت میکنند و حمول عصاره او
مدر حیض و شرب بول او با شراب مسکن مفصل است غالیون در قانون در حرف عین مذکور است و بلغه
یونانی عاقد اللبن است حمای آن نبات حکم بدینو مایه دارد در بستن شیر برکش دراز و کلش زرد
و درین و خوشبو و نزدیک آبها ایستاده میروید در اول گرم و در دوم خشک و حابس نزف الدم
و صداع کلال و چه سوختگی آتش و قمع خوره چه احاد و بارد و عن کل چه اعیا نافع است و مسح او در اخر اول
گرم و در دوم تر و بغایت مجرب باه است غاز اسم نوعی از مرغابیست بزرگ از ان دل در افعال مثل
بط و از ان گرم تر و غلیظ تر و روغن او محلل و مفتح و چه ریاح و پیچش شکم و استسقا و درد مفاصل

شرها وضماد انافع است غالیس یاغیس یونانی بمعنی منتن الرایحه است و در قانون در حرف ذکر یافته و غالوسیس بواو و تحتانی
در طبرستان بلهیم نامند و در هیتانها و خراسان بسیار میروید بقدر نبات انجره و برگش مانند ملاستند و بدبوی
بوی و گلش سفید و چیزی مانند گل شب و تخمش بقدر عدس الثعلب و بعد از نهیدن سیاه و بوی آب شود و در آب
سرکه را بان رنگین میسازند و بیخ آن سفید و با انجره یفد در سیم گرم و خشک و محلل خنازیر و اورام صلبه و سرطان
و قروح خبیثه و در هم مزمن انتشاج خصوصا چون بر دماغ اورا با سرکه روزی دو بار ضماد کنند و موی
ساق او بجای سبزی چه سرفه کهنه و ضیق النفس و ربو و درد سینه و حبس و محلل ریاح و چه جهت معده
و بالخاصیه چه عمل صفراوی مفید و شربتش تا پنج درهم و آب او با روغن زیتون چه بال کرد در جراحات مادون موی
و نقیع بیخ او بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم و سودا رقیق و سریع العمل است غاریقون چیز دست شبیه
بیخ و از جزایر دریای روم آرند و در چوب درختهای انجیر و جبز و امثال آن بسبب تعفن متکون میشود
مانند قاقوله و درخت بلوط بهم میرسد و بهتر او سفید سبک وزن است که اندک مالیدن از هم
دیزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد و اینقسم را انثی نامند و قسم نر او در طبقات و در صفات
بخلاف انثی است و استعمال آن جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زهر و سرخ او قریب بسموم اند و شرط
است که بدون کوفتن بر بردی پرویزن بمالند تا لطیف و بکند و اجزای سمیه او که شبیه باخن جدی است
بماند چه هرگاه کوفته شود اجزای ردیه هم از پرویزن میکذرد و قوتش تا چهار سال باقیست و در گرم الفوی
و در دوم گرم و خشک و با حلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهر یک و محلل نفخ
و مفطر مواد غلیظ و منع سدد جگر و کرده و یاد زهر گزیدن افعی و عقرب و بغایت مقوی عصب و جاذب
مواد از قاصیه بدن و مقوی دماغ و مفرح بالعرض و مدر بول و رافع دهن عضل و با هلیله کابلی و مصطکی
منقی دماغ و رافع شقیقه و درد سینه و سرهزمن و با رب سوس و انیسون چه درد سینه و سرفه و ضیق
النفس و امثال آن و با آب چه قطع نزول الدم سینه و با فادانیا چه صرع و با برنج چه امراض جگر
و معده بتنهای چه ترش شدن طعام در معده و نزلات و با راز یانج چه سدد کرده و مثانه و درد
احشا و کرم کرده و با شراب چه سموم و با سکبینج چه سپرز و یرقان سددی و با مثل او اسارون
چه استسقا و با عسل چه قولنج و انواع ریاح و با صبر چه عرق النسا و مفاصل و تبهای نوبه و لزج

و امراض

و امراض اعصاب و احتناق رحم و قرحه آن و با جندبیدستر چه اقسام قولنج و حقنه و چه تبهای دبالی و قولنجها
و غرغره و با میفختج چه درد رحم بارد و حلق نافع و داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و اقسام زبور او
مهلک و مضر و شکر بدل مصلح او در همه احوال چند است و قدر شربتش یکمثقال و بدلش نصف او و شحم حنظل
و تردد بعضی مثل او و تربد و ریع آن نجیل و نزد جمعی و جندان او بسفایج است غالیه از مرکبات و معینه
و مخترع آن جالینوس است و اصل او مثل و عنبر و روغن بان و مسک است و عرقهای خوشبو است بحسب
احوال عود و سدد و املک و موم و لادن و امثال آن اضافه نمایند و در دستورات جند قسم از یکدیگر است
چه اصلاح رحم و تقویه دل و لذت جماع و رفع امراض فرج و فالج و لقوه و خدر و تقویه قوتهای باطن
و اعضا مؤثر است غاریاغ اسم ترکی گیاه اطریلال است و در لرستان و کوهستان پای غازان نامند
غاسولروم ابو قانس است غاسول اشنان است غالی اسم یونانی ابن است غادن بفتح غین و تشدید ادغام و اهمال
است غالالوطی اسم یونانی مرمس است غالی اسم یونانی حجر الجاغیطوس است غانه فودنج است غاباز شاباج است
الغین مع البا غبیرا بفارسی سبز و بترکی ایکده نامند و بهترین او نرم مقدار شیرین است اول
سرد در دوم خشک در قابض و قلیل الغذا و موافق مزاج اطفال مقوی معده و قوت ماسکه و مانع
انصباب صفرا بمعده و صعود بخارات بدماغ و جهت قی و اسهال صفراوی و سحج و سیلان طوبای و حمی
حاد و صداع نافع و مضر قوت هاضمه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا پنجاه عدد است و شکوفه او سفید
مایل بزردی و بسیار خوشبو و محرک باه خصوصا در زنان و در دوم گرم و خشک و مفتح سدد
و محلل ریاح و مقوی دل و رافع لزوجتهای بارده و جهت امراض جگر و مثل استسقا و یرقان و امراض
سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض دماغ مثل فالج و کزاز نافع و مهرای او در روغن زیتون
چه مفاصل و استرخا و دراز کردن موی مجرب و قدر شربتش یکمثقال است و عرق گل سبحد محلل ریاح
معده و در جمیع افعال مانند جرم او و از او ضعیفتر است غاریالوحی بفارسی گرداسیا نامند
سعوط او چه قطع رعاف و ضماد شرج چه منع ریختن مواد بچشم و تقویه اعضا نافع است غاریه علف الدب
است غبری درخت مدهار است الغین مع الفا الغاف نوعی از کلاغ است بقدر زاغچه و اغبر سیاه
غالب و منقار و پای او سرخ نسر علی الاغجه که سیاه و منقار و پاهای او سرخ است گرم و خشک

وکوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او با شبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانو نافع و زیاده
او جالی و تند و رافع اثار و مقوی باصره الغراب مع الراء غراب اسم جنس کلاغ است و بالتوا و راغ آن ابقع
و سیاه بزرگ او کموسوم بغراب اسود است و بترکی قوزقون گویند و سیاه کوچک او که در کشت زارها
بسیار است مسمی بغراب الزرع و بفارسی کلاغ سیاه نامند و انچه از غراب الزرع کوچکتر است و منقار
و پای او سرخ است بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر عذاف است و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف
او است کلاغ سفید که ابقع باشد در روم گرم و خشک و خوردن او رافع باه مجرب یافته اند و تعلیق شعر
او مورث محبت است و اجتناب جهت خوردن گوشت او و الیه و رافع نهایت ردی الغذا و در سیم گرم و خشک و
در خواص مثل عذاف و جلوس در طبخ جهت ریاح رحم مفید است و چون زنده او را در ظرفی گذاشته با براده
حدید و توتیا مثل سرکه و آب نرنج چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل شود و خضاب بجهت ریاحین
گویند تا مدت دیدن نهال او تغییر نیابد و صحیح و در و بایندن موی مجرب است و کلاغ سیاه
و زاغچه را اگر گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مضر بجهت سرین و مصلحش سرکه است و در هر اقسام
کلاغ جهت بیاض چشم و ناخن و زیل آن بهتر موضع و جمیع اثار نافع است غرق بفارسی ریشم و بترکی ابوشقان
نامند و آن عبارت است از چیزهای چسبنده که وصل اجسام بآن کنند و انواع میباشد و مراد از
مطلق او ریشمی است که از پوست کاو سازند و بعد از آن ریشم ماهی و مجموع آن گرم و خشک اند
بتفاوت مراتب غرق الجلود ریشمی است که از پوست حیوانات بنگر از جوشانیدن و بعمل آرند تا مهره شود
و بگذارند تا صاف گردد و عمل را اعاده کنند تا جوری که جرم آن از آب سبک شود و انگاه در آفتاب جوشان
بریزند تا بحد انعقاد رسد و بهترین او معمول از پوست گاو است در روم گرم و خشک و مهرب او
جهت قرحه ریه و نفث الدم سینه و ضماد او جهت منع ورم زخمها و سوختگی آتش و النیام جراحات مستحکم
کردن استخوان شکسته رفع بوص و بهق و فتق و بلا و جرب منقرح و فوبا و تقشیر جلد نافع و سوخته مغسول او
قایم مقام توتیا است غرق السمک رطوبتی مخاطی است که در شکم ماهی بهتر و از کهنه تر الجرنامند و امثال
آن بهم میرسد و بعضی سیاه و برخی سفید میباشد که مرد خشکی او مکرر از غرق الجلود در جمیع افعال
مانند آن و مداومت او روزی از یکمثقال تا دو مثقال اخته سال مجرب است و ضماد شق جهت شقاق خشک و

بوص

بوص مفید و انجا از نشاسته و برنج و امثال آن تر بدهند و هنافع قرنبا اصل آن است و سر ریشم بیرون جنابه
غریب عجیب الفعل و در دستور ابن مذکور است غرب درختیست عظیم در صفهان و سال در تهیگاه و دیلم او جا نامند
و گویند ابن اسم مشتق از الماء بونانی باشد در روم مرد و خشک و قابض و مجفف بلاغ و شربه ابن الاثیر فاعل
رافع قولنج بلا درس و مضر و آن مانع حمل و گویند تجربه رسیده است ضماد برگ تازه او جهت جراحت تازه و آن زنده
او جهت رفع سیلان جراحات عضای باطنی و سدد جگر و غیر غرنا آن جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد
و زرد و خشک او جهت اکله و جراحات مرض مفید و بیخ مسحوق او که با عصارهٔ برگ آن در روغن گل بر پوست
انار طبخ دهند جهت درد گوش بغایت مؤثر و نطول طبیخ آن جهت نقرس و رفع نخاله موی سر و شکوفه و پوست
درخت او جهت نفث الدم و ضماد پوست سوخته او سرکه جهت نالیل و درد سر شکوفه او جهت خشک کردن جراحات
و صمغ و رطوبت سایل او جهت جلای بهق و بیاض و رفع وشم و اثار و بعد از جوب مجرب غسول او قایم مقام
توتیا و مذکور و مصلحش صمغ عربی و بدلش نیموزن او افاقیا است غرق نوع سفید بزرگ است
بلغه شام نوعی از کوچک عصر الراعی غرسال راس است غرب نوعی از کوهر سیاه است غرب اسم باسمین است غرم الشمس
مشی کوهی است غرنج اسم فارسی شوبزن است الغرنج مع الذال غزال بفارسی آهو و بترکی جیران نامند و بجهت ارثا
شمشا طلوی ارشمشاه تا سه سال را خشف تا شش سال را ظبی گویند در آخر دوم گرم و خشک و از سایر
لحوم صید اقرب بمزاج انسان است و موافق مرطوبین و مبرد دبر و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا
و جهت خفقان و بیرقان و فالج و امراض بارده عصبانی نافع و طلای خون او موجب درازی موی و تسمین
بوروی پوست او باعث گرمی هوام و تعلیق آن جهت سهر و زنا نافع گوشت او مصلح و کباب آن مورث قولنج
و مصلحش ترشیها و سکنجبین است جهت خصیه و ابا صعتر و نمک مکسود کرده خشک کنند و زنجبیل آن قاطع
است و سر گرمی او بسیار حالی و طلای مطبوخ آن در سر که جهت اورام بلغمی و بیخ مفید است و اهو چون کوشد
از او بهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او خط سفیدی و شاخ او منحنی و بعدی مرا از است که بدنبال آن میرسد
و آن گرم و خشک تر از سایر اصناف و اهو است غزال الماء طحلب است الغزو مع السین غسل خطمی است غسل النساء
و اذخر را نیز نامند غسلج اذخر بود است غسالج است الغزو مع الصاد غصار کاسه چینی است و حالی دندان
قاطع خون بسته و زخمهای تازه و بغایت مجفف و مضمد مطلق کاسه سفالین مرجح است الغزو مع اللام غلی

علقه است و نیز وجعی بجنب یقظه نوبه و تشنج مثل تشنج کبر و مثلث و برکش شدید با خوف در جوف و تهیج زهری مانند بدنه
و تخمیس مثل دانه مرد و صلب شیری که از او حاصل میشود مسهل قوی و مهلل و طلای او را فتیل آب
غلیجن اسم یونانی فوذنج است غلیجن اغریا اسم یونانی مشکطرامشیع است که فوذنج جبلی باشد و غلیجن
بمعنی ریحان و اغریا بمعنی کوه است غلیوفس اسم یونانی طیور را غلیوفن اسم یونانی ماهیتا است غلیوریا آم
فارسی حلزان است الغین مع الیم غلوا قنابری است غامه اسفنج است الغین مع غندر اسم عرق عنکبوت است
غنم ضنان است الغین مع الواو غوشه بلغه ماوراء النهر نوعی از فطر است که بترکی کیلک نامند بهترین
فطر و موافق محرور المزاج و در هضم و مضر معده و مصلحش مربای نخیل و کلقند است غوره ابقلی است
حصرم است غوره خرما بلح و دیگر است غوغار اسم اصفهان شجر و راست الغین مع الیا غیار زیبق است غیم
اسفنج است غیفیطس سنبل الطیب است حرف الفاء ۵ فاوانیا بیخ نباتیست کمتر از زرعی
بر شعبه و قسم نر او شبیه بر نبات زردل و بخش یکعدد و بقدر شبری و بسطری انگشتی و چون
بشکنند در خط صلیبی در جوف او مشاهده کرده و لهذا او را عود صلیب نامند و قسم ماده او را
بخش هفت عدد شبیه بلوط و جوف او در خط صلیبی و نبات اش مثل کرفس بری و گلش بنفش یا ابیض
سیاهی و غلاف تخم اش شبیه بغلاف بادام و دانهای آن مساوی دانه انار و بسیار سرخ و وسط دانها سیاه
مایل به بنفشی و با قبض و تلخی از مطلق فاوانیا مراد قسم نر او است و قوتش تا هفت سال باقی و در آخر دوم گرم و
خشک است و تصریح نموده اند که چون افتابی و بیوال بوده او را بغیر آلت آهنی قطع کنند انار بالخاصیه او
مؤثر است و الا مضر است در اعمال مزاجی و انجه با خطوط صلیبی باشد در خواص بهتر از زرد دانسته اند و او
محلل ریاح غلیظه و مدر حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوه قابضه و مقوی جگر و کرده و جهت صرع
بغایت نافع حتی تعلیق آن و مطبوخ او در شراب حابس اسهال و شرب او با شراب مسکن درد معده و مجرب
او جهت اکثر امراض دماغی مفید و ضماد او جهت صرع و ضربه و سقطه و رفع اثار بشره و نقرس نافع و مضر معده
و مصلحش کشنیز و قدر شربتش یکمثقال و بدلش در صرع زرنب است و در سباب او را خوردن زاوند مدحرج و نیز
مخرج اخلاط لزجه و حابس حیض و نزف الدم و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تابا زده عدد
او با شراب قابض جهت نزف الدم و جهت درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل کلیه
درج

و صرع و محرور تهیج جهت صرع و جنون و تعلیق او جهت رفع فزع اطفال و سعوطه و غرغره او جهت صرع مفید
و داشتن صلیبی او با خود که در پارچه زرد بسته باشد و حایض مس او نکرده باشد و بشرط مذکور قطع
کرده باشند جهت تعسر ولادت و رفع سحر و هیبه در نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانه که او باشد مار
نیوسد و خصم گذارند موجب الفت ایشان شود فالج مجهول المهیه است و رازی گوید دوا ایست که از
ترکستان آرند جهت رفع سموم ماتخصوصا شوکران نافع است فارخ بخای معجمه بلغه هندی اسم بدوی هندی
است و مؤلف اختیارات اشتباه بنوعی از حجر السم کرده گوید سنگیست زرد مایل بسفیدی و بعضی مایل بسبزی
و برگهای دیگر است که چون بر روی سنگ بادر بجوشد بسایند بزنان پخته شود و در آتش نمیسوزد فادزهر
از بادزهر است و آن غبارتست از چیزی که حفظ روح حیوانی از زهرها کند و مراد از مطلق او بادزهر است
مدوری است و مؤلف اختیارات مخصوص حجر البیض و حجر الحیه دانسته اند و خلاف جمهور است فاغره بفارسی
فاخره و کباب دهن شکافته نامند و آن بزی که از اسباب بعد بخودی و نا بتصفت شکافته و در جوف او دانه کوچک
مدور و سیاه براق و با عطریه و از هند و بلاد سودان آرند در اوایل دوم گرم و در آخر اول خشک و با قوه محلله و
بسیار نافع بضعف معده و هاضمه و جگر و مفتح سده و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و جهت اسهال مزمن و جنون
و ریاح غلیظه و امراض بارده دماغی و احشا نافع و لحلحه و بوسیدن او جهت تقویت دماغ و دل مفید و مصدع
محرور و مصطکی کافور و نیلوفر و بهروغن بادام و کلابی شربتش تا دو درهم است فاره بفارسی موش و بترکی سچان
نامند در سیم گرم و خشک و خوردن او موجب نسیان و اخلاق ذمیمه و زردی و ضمار شوکرد تا و جاذب
بیکار و خارا زبدن و رافع سم عقرب و محلل خنازیر و جلوس در طبیخ او رافع عسر بول و خون او جهت قلع ثالیل و
مسامیر مجرب و مسکین او سرا و کرسوخته باشند یا سر کوچه و باشد بوی داء الثعلب و شرب سر کین او مسهل
اخلاط غلیظه و با کندر بعجز سنگ کرده و مثانه و شیاز او بغایت مدر بول و رافع عسر بول قدر شربتش درهم
است و مجرب او باعث گریختن موشان و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بر زخمی بلند بول کند داغ شود الحرم و اگر
و مکر بیخ به رسیده است و لهذا در ولایات دار المرز جهت زخمی بلند در میان آبها مکان خواب گاه ترتیب میدهند
که موش بعید رهنوا نمود و او در ایران بسیار در بیل است فارة الیبس موش و بیدکور شد فاشرا الغربانی
است و بفارسی هزار جشان و در تنکابن و طبرستان الاملان نامند نباتش شبیه بنال انگور و خار دار و برگش

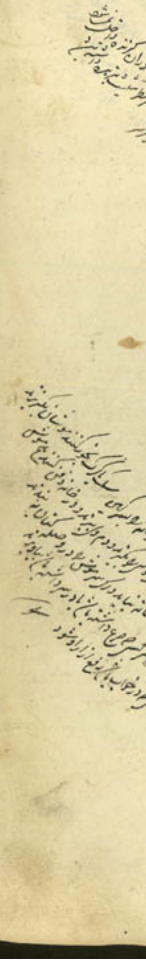

با ملاسنه و مایل بسدیر و بر جا و خود می‌چید و قدر شربتش بقدر نخودی و سرخ بر اوراق و خوشبو دارد در زمستان
شربتش مجرب که میماند در آخر دوم گرم و خشک و بخش گرم تر از شربت و بدل و با حدت و جلی و ملطف و محلل و تریاق سموم
هوام و قاتل جنین و مخرج آن و مدر فضلات خصوصا شیر و مفتح سدد خاصه جهت ورم سپرز خصوصا با کر
مجرب دانسته اند جهت صرع و نسیان و سدر و فالج و با عسل جهت سرفه کهنه و شرخ عضل و درد معده و پهلو
و رباح معده و امعا و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربتش یک مثقال است و اگر در بهار درخت انار را تخم کرده
بگیرند و مسهل بلغم و مقوی و قدر شربتش یک مثقال و از بن او و شربتش دو درهم و ضماد بیخ او جهت سپرز و با کر
جهت خوره و تقشر جلد و کلف و فالیل و بشره ابیض و آثار سیاهی و کشودن رمل و مستحکم نمودن عضو شکسته
نافع و روغنی که در بیخ او جوشانیده باشند جهت جمیع دردهای بارده و بواسیر و حصف و نزف دماء
و خرما و تحلیل اصلابات و با کرسنه جهت ازاله آثار جلد مفید و جلوس در طبخ او جهت پاک کردن رحم و اخراج
جنین موثر و گویند اگر انار بیخ فاشرا و شربتش مضر است و مورث اختلاط ذهن و مصلح آن بعد از شکر
خوردن ربوب و قرا و در افعال قریب بیخ او و ضمادش سترند موی و خوردن ساقهای تازه او که جهت
باشند رافع وجع فواد و درد معده و مسهل و مدر شیر است و بعد از بیخ و قرا بوزن آن در بیخ و نصف آن
بسائد است فاشرستین بنا تش در پیچیدن بجا و خود شبیه است بلبلاب و در رنگ مخالف فاشرا و بقاری
ششبندان نامند و ساق او سیاه و شربتش مانند فاشرا و سیاه است و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ
و در افعال ضعیف تر از فاشرا و ضماد بر کشیدن جهت زخمهای حیوان و التوای عصب نافع است فالیجقون لغت یونانی
و بمعنی دواء الرشیلا است از یکبیخ نباتی او دو سه شاخ میروید در بعضی مکان منفرد و در بعضی مجتمع
میباشد و بر کشیدن با هلیله و کلش سفید و شبیه بسوس و از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدس و
از آن باریکتر و بخش کوچک و با هلیله و زرد و بعد از خشکی سفید میشود در سیم گرم و خشک در اول
و تخم او جهت کریه در بیلا و عقرب و مرغ منفس مربع الاثر است فانید در شکر مذکور شد و در نامه بیرونی
و خراق اختلاف کرده اند و گویند معمول از شکر و آرد جو خراق است و بعضی آنرا جو سنجوی و او منسوب بسنجاست
و از تجنیس صاف و ترتیب میدهند و گویند منسوب بشهر بضم شین و جیم جای مهمل است که بلادی از عمان است
در حرارت معتدل و با رطوبت و ملین طبع و جهت سینه و سرفه مفید است فاخته مرغیست خاکستری رنگ

طوق دار

طوق دار و ترتیب بکبوتر در آخر دوم گرم و خشک و مهرای او جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و رباح غلیظ
و تفتیح سدد نافع و مورث بخوابی و کباب او در هضم و مسطش شکر در و غنها و سرکه است و قطور خون گرم او
جهت بیماری چشم موثر و زبال او جهت کلف و با سرکه جهت تحلیل و نضج اورام مفید است فاغیه بلغه فرس آنرا بزبان
کاز و کاغذ میسازند فاسی تخمیست سرخ و خمیده و تلخ و غلاف او مثل خرنوب و بر کشش مانند بوی خرنوب
و در میان کندم و جو میروید و بیونانی اندر و سارون نامند در اول گرم و تر و لطیف و قابض و
مفتح سدد احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و فوجه او با عسل مانع حمل و شرب
جوشانیده او در روغن زیتون کشنده کرم معده و قدر شربتش دو درهم است فارغه فاغره است فانیذ
اسم عربی بخاسفاس فالیخیا لغت یونانی و بمعنی حشیشة الداخس است فاغیه بمعنی مجمر شکوفه حنا است
در اینجا مذکور شد و این اسم شامل جمیع شکوفها است و بمعنی بهمل بیخ او سپید است فالیخطر و
فالابختون فالیخیقون است فاریسیا اسم یونانی جوز است فانافس فیفوس اسم یونانی دو قوی کبیر است
فانافس جرونیس زوفرای کوچک است فالاهس فاسی است فارسناخی اندر و طوس است فاهس مرزنجوش
است فارس الماء سطر الطیقوس است فاوس البونانی باقلی است فانیذ منطی جامسه است فاریفا بلغه یونانی جلبان
فاقش اسم یونانی بطیخ است فاذوس اسم یونانی هردی است فاسطرم اسم یونانی جدار است و نامی منفوط نیز
آمده است فاجه جند بیدسته است فانادیوا فاوانین نبات جاوشیر است فاغش شبط حج هندی است فالغوس لقلق است
فاها اسم هندی حنطیانا است فنا الاهبان نبات یعقیق در عرق نبین زنان مایل بسفیدی و بر کشش مانند
حنا و کوچکتر از آن و کلش زرد و مجتمع و نخش مانند نخم نرتیز او و بخش خوشبوی و منبتش کنار دریا و در
خانها و بر کنارها است در آخر دوم گرم و خشک و بنابت مقوی باه و رافع زکام و عسر النفس و سم فزر و
رباح غلیظ و ضماد او محلل اصلابات و رافع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ورم انثیان و فتح خصب
قرباری بیخ او انفع از زنجبیل و هاضم و مسخن معده و کرده و مثانه و مدر بول و محلل و محلل مواد بارده است
فنبل بفارسی شاذنامند جهت تلیین طبع و جذب مواد از اعالی بدن مستعمل از درجه کوفتی مسهل
نداشته باشند بدل حقند و اقسام آن در دستورات مذکور است فتیت نان خشک است که بسیار نرم
نسائیده باشند بدل حقند و مستعمل از زنان کندم است قلیل الغذا و بخفت رطوبت معده و مولد رباح

وسودا و برهنه و مراجعتهای ضعیف و کهنه او بسیار زبون و مورث قولنج و مسدد و مصلحش شکر است
قاطنند سبب الف الفاء و الجیم فجل بفارسی تربه نامند بهری و بتازی و شامی مباشد و شامی آنست که تخم شلغم را
در بوته تربه کرده غرس نمایند و بعکس بری او نمند و از بستانی و بدرازی و بزرگی او نیز و فوق شلغم و تربه
و نزد بعضی خردابری عبارت از اوست و بستانی را قسم مستدیر بود و سیاه اند و بعضی از سفید و طول
و تخم اقسام آن قوی تر از سایر اجزا و بعد از آن پوست و برگ این و بعد از آن برگ بزرگ و گوشت او و مرارت
مذکوره نا سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محلل امراض ریاح و ذرب
تلیین و نیکو کشنده رنگ رخسار و مدامت خوردن او باعث روشن شدن موی که رنجیده باشد و آب او مفتح سدد
و مسهل و خصوصا با عسل و مطبوخ او چه سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض و رفع ضرر
مفید و اکثار او مولد قمل گویند بعد از خوردن او چون عرق بکرد در دها و محسوس نمیشود و آب او کشنده عرق
است و طلای او بر بدن مانع مقاربت هوام و آب شاخهای او را که بدون برگ گرفته باشند بقدر یک وزن خراج
سنگ مثانه مجربه دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ و شاخ او بقدر ربع رطل با شکر چه اخراج
و مستسقی نافع است چون تربه مرغ گل رنجیده کرم کشنده و مطهر او چه در کوش سریع الاثر چون تربه سوده
خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند و اکثار خوردن تربه مضر مثانه و مفسد بصر و مضعف خلط و مفسد
حلق و دندان و مصلحش سرکه و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و ضماد او چه قروح خبیثه و کنه چشم و با
شیلم چه دردها بنیدن موی داء الثعلب و جوشهای آبدار مفید و بورده او در سرکه قاطع اخلاط غلیظ
و اصلاح زردی در رویت و تخم تربه بول و شیر و حیض و محرک باه و منقی چه قدر دیگر بارد و در هم سبز و
با شراب چه گزیدن مار شاخبار و در سایر افعال قوی تر از اصل این نیم مثقال و بعد از طعام هاضم آن
و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او چه قوبا و با سرکه چه زخم غانقرایا و با عسل در مفاصل کشنده
و سرکه چه تهوع سیاه مجربه و فقه شربت از تخم او و یکدرهم و از آب او سی درهم و از جرم او سی درهم
او بسیار گرم و مورث التهاب و خوردن او مستعمل نیست و شامی از او قوتش مرکب از شلغم و تربه بستانی
و گرم تر از شلغم و ضعیف تر از تربه و مدر بول و محلل اطوبا و اکثار او مفتی و مصلحش نمک و روغن
تربه که از تخم و آب برگ آن که در ابتدای تخم بستن تربه دهند بسیار مسخن و قایم مقام روغن زیتون کهنه

وچون تربه را بورانی کهنه
چهار درهم شلغم را در آن گرداده
و تقویه را با بارهای ترخ و بر عو

تربه بستانی
بیکی از آن بجای سرکه
نزد دانشور تربه بنا و تربه

مرغ تربه که چه تربه را بنا
کنند و انجیر و الکوره

و روغن بلسان است و لطیف و گرم تر از روغن بادام و محلل قوی و آشامیدن و طلا کردن او و فادزهر گزیدن
عقرب و زنبور و او چه رفع شپش که بعد از امراض بهم رسد و چه فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت بشره
و جلای آن و در دگوش و رباح کرده گوش بهم رسد نافع است و مؤلف تذکره گوید که چون تربه را خایه
بگذارند تا متعفن شود کرمها از آن متکون میگردد و چون در ظرفی ضبط کنند تا یکدو بکر اخورده چند
عدد بماند و آنرا حک کنند و چون معاون بمعدیل او افعال غریبه از او آید فجل باعشق تربه شاهی است الفاء مع الزا
فرفیون اسم صمغی است خاکستری زرد با ابر زردی و کهنه او مایل بسرخی و متخلخل و طعم و بوی آن تند و نبات او
شبیه بکاهو و شیردار و سفید و با شعبها و خارهای قسمی از آن ابرکش سیاه و خارش تند و شیر او
بیشتر و از بلاد سودان خیزد و بسبب تندی شیر او که بوی آن بشامه نرسد از دور چه تند باو میرساند
تا شکافته شود و قبل از شکافتن در زیر آن نبات شکنند که سفند را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند
و بعد از آن چه تند باو میرساند و بیکدفعه شیر بسیار و زهر بخته در شکنبه جمع میشود و بر خشک کرده
استعمال مینمایند و مغشوش او با قرروت و بصمع در آب در حل نمیشود و بخلاف عبر مغشوش و بدبوی
مغشوش او مختلف و تند طعم نمیباشد و زیاد تر نمیگردد و فوق فرفیون تا چهار سال با قیه و چون با قلی
مغشوش ضبط نمایند هیچ وقت از فوق نمی افتد و مؤلف اختیارات گوید که او صمغ درخت عاذر بوس است و اصلی
ندارد در چهارم گرم و خشک و ملطف و غایت محرق و مسهل زرد و بلغم و چه استسقا و سیر و دوار
الفتا و مفاصل و رفع خدر مسموم و در دورک و کرک و بلغم باشد و بغایت نافع و شرب او مسقط اطفال
جنین و فرجها و باعث بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط طفل و اکفال او با عسل چه نزول آب مفید و
حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی میماند و سقوط او با آرد چه مند چه سبل و دمعه و حمره چشم
و تنقیه دماغ و ضماد او بر استخوان باعث تقشر آن و طلای او رافع کوشت زیاد و نخرها و بر زخم سگ
دیوانه گزیده و لدغ هوام رافع سمیت آن و با روغنها چه فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و درد
مفاصل با زعفران و افیون چه تسکین اقسام ضربان مفید و حموا و بقدر دو سه حبه در آب حیض
عجیب و اکراحات سوزش نماید و روغن گل برخ رافع آنست و بیکدیگر او که با سداب سائیده باشند و زخم
آن چه اغانه خمل و نفیض فرج و تقویه جهم و رفع بدبوی آن بعد بل و مصلح او صمغ و تربه سوس و سایر

صموغ در روغن بادام و قسم سیاه او قتال و قدر شربتش دو قیراط و بدلش در استسقا مانند بیون در تولید
جند و زیاد او موجب اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی مزاج مسهل مفرط و در بعضی قابض باقراط
در افع آن تبرید قوی و آب میوه هاست فراسیون نباتیست مایل بشجر و گیاه و شاخهای بسیار از اصل میروید
در هر یک و با اندک رغبت مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت مربع و مایل باستدارة و چین دار و با خشونت
و لطیف و نخشی بحط ساق آن و بعضی را کلش مایل بزردی و بعضی را با زغب و منبتش خرابها و کوهها و در آخر
ثمره او اول جوز اکل میکند و قوت آن تا شش سال باقی است و قول اختیارات که جیلی دانسته و از جهت
فراسیون نوز عطار و در این بلاد مفقود و معدوم است در دوم گرم و در سیم خشک و منفح سده جگر و
سپرز و بغایت منقی سینه و شش از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظه و ریاقه
تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و مقوی اندام فرج حیض و مشیمه و در افع ضرر قطر و امثال آن و طبیخ او
با شکر و انجیر و عسل و ابریسا جهت ریو و سرفه کهنه و ضیق النفس و با شربت بنفشه جهت قرحه ریه و التیام آن
آن بعد از دوا روغن گل در روغن و نیتوس جهت درد امعا و با ادویه مناسب جهت درد سپرز و پهلو و تهیگاه
و سنگ مثانه و خایدن و بلع کردن آب و جهت قلاع و درد معده و ضماد او جهت جراحات کهنه و داخل ورم
گوشت فاسد از زخم او و تحلیل خنازیر و نفخ و صلابت گشودن آن نافع خصوصا چون تازه او را بکوبند
بزکوبند باشند و با روغن بنفشه جهت انتفاع بلال چشم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضا
و طلای مطبوخ او با آرد جو بر ریاح مثانه و عسر بول و درد عانه و اصلاح رحم و مقعد و تخم سداب دوانه
کردن مفید و عصاره او بهترین ادویه چشم و جهت تقویت باصره و بیرون نشدن بوقان که در چشم باقی باشد
و جرب و سلاق و دمعه و نزول آب و جساده و قطور او جهت کرانی سامعه و درد گوش مزمن نافع و مضر مثانه
و کرده بعدی که اکثار او موجب ادرار خون شود و مصلحش کثیرا و عسل و سنبل و نزد بعضی دارا نیا و زرنباد
و مقوی فعل آن است قدر شربتش از سه درهم و بدلش در امراض سینه و سیاه و شان و دوران او
در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال لزوجات افتیمون و انیسون و سعد و زرنباد امفاک کرده با آتش گرم کنند
و آتش را برداشته فراسیون را در فرش نمود علیلی را که از برودت و ریاح زمهریر گرفته باشد بر روی
آن بخوابانند و از فراسیون بر آن لحاف کرده پس بپوشانند تا گرمی مفاک بطرف شود در فم امراض شخص

دانسته اند

دانسته اند و چون در آب انگور فراسیون بپزند سه ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در ادرار
باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد باره بغایت نافع است فرنجشار مرباب زیره بخشنده فاسد و سهل است
و قفل بسیاری نمی نماند و آب بوی دستانی میباشد در هر منبت در سنگلاخها و نیاتش و ساقش مدور
و پر شاخ و برگش مثل سوسن سبز و تند بوی و با عطر تیز دستانی و اشاقش مربع و برگش مانند ریحان
کوهی و با خشونت و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند تخم ریحان از آن دراز تر و منبتش در شاخها و خرابها
در آخر دوم گرم و خشک و بوی گرم تر و قوی تر است و منفح سده دماغی و مصفاه و مقوی جگر و دل و معده
سرد و هاضم غذای غلیظ و ادرار و خوشبوی و در افعال مهر از زنجبیل و سوسن سبز و جهت وسواس و
خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و بواسیر و اشتهای و رفع سبز
نافع و مولد مرة السودا و مصدع محرور و مصلحش بنفشه و سکنجبین و قدر شربتش سه درهم است
و بدلش سوسن سبز و تخم او و بسیار خشک و محفف منی و مولد رشک که صنان کوشت و هاضم و نفوذ
ادرار و شربتش تا دو درهم است و چون در سرکه و شراب انگور و اشربه داخل کنند مانع فساد است فراخ
بفارسی جوجه و بترکی فریدا مانند و بهترین او جوجه مرغ دیکو نر است و خواص هر یک در جاج مذکور شد
و مدام مک کبابر کبوتر بچه را با ادویه حاره و سبز مولد بدام دانسته اند و بچه او با ادویه و مقوی قوای
و گویند خورش بچه با خامه مضعف باه است فرس بفارسی اسب و بترکی آت نامند گوشت او در آخر دوم
گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت قلب و مبتهی مرد و زن و سوختن قاطع اسهال بطور و کباب
او مولد خلط فاسد و مصلحش مقر انجیر و آشامیدن دوغ و آب انار است و در تقویت باه ماشیر نمودن
نمودن و بنیر مانند آن بقدر نیم مثقال رافع اسهال زنان و قرحه امعا است و خون تازه گرم او را سوم
و طلای او تغییر دهند زهد و نفخ و در زهر جلد سوخته او با موی رافع جوشها است و کمینه چون دندان
آسیای او را بر ساق کسی بندند از حرکت ماند کی نیابد و اگر پای چوب چهار پایه بدم اسب بندند
لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم او را بکشند کید داخل آنخانه نشود فرصاد اسم عربی توت سفید است
فرفیر اسم عربی بقلة الحمقا است و اندیون نزد بعضی مسمی بایون اسم است فرفخ بقلة الحمقا است فرفیون بکسر فا
اسم عربی بنفسج است فرفار در خبیث بقله بخاب برگش مثل ابادام و گلش مانند گل سرخ و بغایت خوش منظر

ودر افعال ضعیف تر از کل نار است فرشه اسم عربی شیر دست که باز ده تخم مرغ با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود
شبیه باغوز کرده و در افعال مثل البا است فرکد آش هلیم است فرو بفتح اول و جزم را اسم عربی و تنبیه بسیار نرم
مانند سموم و قاتم و غیر هما فرسطاریون رعی الحمام است فردیه جلبه است فردیس اسم مصری اربیا فرادیلون
اکسیریان زیبق است فرا بتخفیف را حمام الوحش است فرسلون طلق است فرفت شاهترج است فرسیون اسم یونانی
ارنب است فردوماها رازی گوید قطب است فرسیون اسم عربی نوعی از بادام است فردیان بصل است فرانیون
اسم یونانی زبد البحر است فرسیا اسم رومی بساسه است فرطس اسم یونانی مار شاخ دار است فرسیون تمری گوید
عجم از نبیب و عجم العنب است فراشند اسم هندی خطاف است فرنجی اسم فارسی سیمیر است فرنارد فرم اسم ترکی زاج
است فرنجی اسم فارسی مهلبه است الفاء مع السین فستق معرب از پسته فارسی است درخت او شبیه بدرخت سقز
و غیر مغز پسته را مدتی مدید فرو پوشش با قیف و مغز او را تا سه ماه و آب لیمو حافظ فساد او است مزاج او
دوم گرم و خشک و مورد بعضی در اول تر است و مبتهی بارطوبت فضله و تریاق گزیدن هوام و سموم بارد
و مفتح سده جگر و مولد خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم معده بحدی که سایر ادویه
ماکوله را و غیر سده خصوصا چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و چه در دهن جگر و
و غشیان و مغص و سرفه مزمن و تقویه دل و حافظ دهن و رفع خفقان و برودت جگر و لاغری کرده
و برقان و سپرز نافع و مصلح مجاری بول و مورث نزله و مصلحش که قوتیها و میوه های بارد و
پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست بیرون او سرد و خشک و قبا
مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و خشکی و چه تقویه دندان و خوشبو کردن دهان و
رفع قلاع و پوست سفید صلب او که طبع مفرط داده باشند جلوس در آب او چه تخریج مفعد و چه است
و نطول طبع پوست درخت دیوار او چه در دمقعد و رحم و جرب و حکه و حبس بولات و رفع قمل
و صداع و منت شستن موی بان چه ریختن موی نافع و روغن پسته مقوی غالیها و خوشبو کننده اطعمه
و بالخاصه مضر معده و سعوط او با مثل و چه لغوه و تقویه حافظه و تنقیه دماغ مجربه باعجاز
از اوسواس و مواد سوداوی و رفع سموم مؤثر است و خواص مغز درخت پسته که مغز نه دسته باشد
در مفتح مذکور شد فساقس بفارسی ساس نامند حیوانیست شکل عدس و بسیار بدبوی و در زاج

قریب زاج

قریب بذراریح و رایحه او مهیج اختناق رحم و در آن و شراب او با سرکه و شراب او مفرغ غرغره و چه اخراج ذلوی که
در کلو مانده باشد و کفاشی مسائید او در سوراخ قصبه مهیج احتباس بول بسیار مؤثر است و بلیغ کردن
بکدر ارج بر کنیدن مار شاخ دار و چون در رعب با قلاق گذاشته بلیغ نمایند چه تنب بیع سدید بار آورند فسلون
اسم یونانی در قطونا است فسوة الکلا اسم مری غالیس است و نزد بعضی شاهانج فستق الهاون حب البان است
فسوة الضبع قبیل است فسا اسم غیر اذی قلیه است فسوا بر اشین اسم عبرانی اصابع مفرد است الفاء مع الشین فشغ
بفتح فا و شین و بعین معجمه یعنی انجیر دیست که بجاوه و خود بحدی که او را سوخاند و فاش او امثال الدار
چه فشاغ نامند و فشغ از جنس فاشر است و بناقش تدبیر الشعر و شاخهای او با برگ و خار او
کمتر و ثمر خوشه دار و بوکش با خشونه و دانه اش بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم او کرنده زیاد
و بحش حد و سطبر و منبش احمام و بدستور در هوا اسع در شست سیم میروید و قسمی از آن بخار و دانه او
بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دو رو احمر سفید می باشد و ظاهر او بیاض
هندی عبارت از او باشد قسم اول در سیم گرم و خشک و شربت برگ و ثمرش رافع صرع و دیده سمیه و مفرح
و محلل ریاح و حافظ قوت غریزیست و چه بر او اثر عسل العوق کرده طفل شیرخوار را بتدریج از و بهند
در هدد حیوق سموم چوانی و سباقی در او اثر نمیکند و قدر شربتش یکمثقال است و صاحب قسم ثانی رادع او رایم
مسکن در مفاصل و خوردن او مورث دیدن خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد است الفاء مع الضاد
فضفضه معرب از اسفسفه فارسی است و در رطب مذکور شد فصیل بچه شتر است فضا بکسر فا عجم از نبیب است
الفاء مع الضاد فضه بفارسی نقره و سیم و بترکی گومش نامند و تکوین او را از کوکرد و زیبق ال داد اند
که کوکرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره از کوکرد مکلس گردد بکیر و آن کبریت تکلیس او بنده
در مثل خود زیبق را منعقد میسازند در اول سرد و خشک و گویند معتدل است در تفریح و تقویه دل
و چه خفقان و بدبوی دهان و رفع طریان لزجه و عفونه بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و بهوش
و استسقا و سپرز و سنگ کرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و با زیتیه مقتول افعی و اسیه و در اکحال
چه بیاض و تقویه باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کثیر او شربتش تا نیم درهم و کوکه رخام باعث سیاهی
او و عنک تلخ رافع آن و دیدن کوکرد عنبر خام معدل او و بعد از تعدیل موجب بیان ارواح هاربه و منتقی منزلها

مشاکل خوراست خوردن اشربه وخمر زهر فقرع باعث تفریح دل است **الفاء مع الطاء** فطر نباتست سفید بشکل نصف
تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و صافتر بسیار کوتاه و جوف او مملو از صماغ و ماکول او در ایتوری
کیلک و بفارسی قارچ نامند و فطر و کماه اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و نزد بعضی فطر مخصوص نوع
قتال او و کماه مخصوص ماکول است و هر چه از چه و بر انجیز بدو سفید و با ماء ابیض تر کیا باشد و کرمدار از
زمین خوب روید ماکول است و سیاه او در غایت سمیه و هر چه از نوع سفید و سرخ او در بیخ درخت زیتون
و انجیر و کردکان و امثال آن روید و بدستور از سرکین و جیفها و مانند آن بر آید کشنده میباشد و
گویند سفید ماکول او نیاز نوع سرخ او است و ماکول او در دوم سرد و تر و اکثال آب نازه او چه بیاض و
تقویه باصره و بیان حشم نافع و مانع نزول آن خصوصا چون سر بهر ابان بر زده کشد مسانیدن خشک او نافع
اسهال و ذرب و نزول الماء و ضماد او با سرشیم ماهی و سرکه جهت قنق و فیل و برامدگی نافع تجربه و مداومت
خوردن او قاطع نسل و در هضم و مولد خلط غلیظ و چون قبوا عفونت کند بجدا فراط منعفن میشود و
مسدد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکته و بهترین مصلح او ابکامه و خردل و پختن او است با نمک
و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل بدو درده و جوارش او خوردن
آب سرد بعد از آن بمابت تضرر بدستور با تخم مرغ و با گوشت خوردن و از خواص او است که هر حیوانی که را
بگزد که فطر ماکول خورده باشد و هنوز از معده نگذشته هیچ دوائی علاج نمیکند و هر چه در زخم
شراب سرکه و بدبوی سداب و کشنیز است و جوف خشک کرده او مورث شهوت و تریاق غیر ماکول او سکنجبین
با سرکه و مرغ خانگی است **فطراسالیون** یونانی و بمعنی کرفس کوهی است و او را کرفس صخری و کرفس ماهزدنی
نیز نامند و تخم او شبیه بانخواه خوشبوتر از آن و تداسر بهر اجزای او تخم آن در هیم کرم و خشاش و
قاطع لزوجات و مدر بول و بغایت در ادرار حیض قوی الاثر و مرخی جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم باده
و مبهی و بغایت منفخ و جهت معض و درد پهلو مفید و در جمیع افعال قوی تر از سایر اقسام کرفس است و
بالفعل تخم کرفس بطور ایجای او استعمال مینمایند و آن مدر و مایل به رازی و بقدر فلفل و بیرون سیاه
و اندرون سفید با بوی بد و تند طعم و بوی نباتی و عریض و با اندک حدت و چتر گل او مثل چتر شبت
و در تنکابن و ایلبرم نامند و این تخم را بعضی ضعیفتر از فطراسالیون دانسته اند جمعی مثل ابن میداند

واو مدر عرق

واو مدر عرق و رافع عرق النسا و تهیج و در زجه او مسقط جنین و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس
است و در حروف کاف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فطس** و **فطرس** حب الآس است **فطیرنا** بحر مایه است
و در بون بوین اقسام نانها است **فطوبلیس** اسم یونانی دجاج است **الفاء مع القاف** **فقع** تیرکی دبلان و بفارسی کشنیز
نامند و او غیر اقسام فطر است و معدود و قریب بعقد نارنج و کوچکتر از آن میباشد و در زیر زمین تر دیل آنجا
متکون میشود و شیرین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطر ماکول او غلیظ است و اصلاح آن بدستور کرفس در
فطر مذکور شد **فقاع** نوعی از نبیذ است و مسکر نیست و از ادویه مناسب و ابها حبوبات و میوها ترتیب
میدهند و در هر بیست و طل آبهائی که خواهند بگشتال از هر بابی از عود و فلفل و سنبل و قرنفل و سداب
و کزفی و بفناع و مصطکی و قاقله و بوی ترنج باید کرد و سرد تر بهم فقاع آنست که از شیره جو ترتیب
دهند و آن مدر بول و طبیدن و جهت سرفه و امراض حاره و ثیه نافع و مضر کرده و جهاب دماغ و اعضا
و مصلحش ادویه حاره است و اخیر از نان و مصطکی و سنبل و قاقله ترتیب دهند کثیر الغذا و مقوی معده
و احشا و نفخ است و کمترین اقسام او عسلی و خرمائی و مویزی است **فقاح** اسم جنس کوزها است **فقاح**
سوریانی اصابع هرمس است **فقلابوس** اسم یونانی مرهمة البدی است **فقلامیسون** بخور مریم است **فقلامیسون** قاصر
است **فقیمس** شاهترج است **فقاح الملح** زهرة الملح است و نیز بعضی ابقراط و ماسرجویه گویند که بر روی زمین
نمک معدنی شبیه بشوره متکون میگردد و الطف اجزای غدد و فضل او کمتر است **فقلیس** عنصل است **فقده**
حب الغفر است **فقعه** کازر است **فقولیون** حنا است **فقاریس** اسم یونانی سرو است **فقاح الکرم** شکوفه انگور است در
اول سرد و خشک و باعطریه و مقوی دل و معده و مسکن نواق و قوی عرق او در افعال قوی تر و لطیفتر است
الفاء مع اللام **فلز** بسکون لام و کسر فا در لغه بمعنی سفید روی است و مرغ نیز نامند و بتشدید زا
کسر فا و لام بمعنی ریم آهو و ریم معادن کدازنده است و هر گوهری که از کان خیزد و در اصطلاح
اجسام معدنیست که هر یک از کانی مخصوص باشد یا در وزن متفاوت باشند اعم از آنکه منطرق بالفعل
یا بالقوه باشد که باعمال مخصوصه قابل کدازه جکش کبر گردد و اقسام چکش کبر بالفعل را منطرقات و
و معادن سبعه نامند و فی الواقع هشت نوع اند که از هفت معدن حاصل میشود طلا و نقره و قلعی و
و آهن و مرو و توتیا هر یک از معدن مخصوص اند و مس و مرو از یک معدن اند و در وزن مختلف اند چنانکه

چنانکه بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است و مس از کدام خون جسم معدنی بهم میرسد در روی معدنی بدون گداز
در بعضی متکون میگردد و بجز خود در وقت او بفارسی روی و مس دست مانده و بسوی طالیقون گویند و او در نهایت
زردی میباشد و هر دو قسم او در وزن سبک تر از روی اند و منطرقا بالغون سیماب است که باعمال مخصوصه جیکش کرده
گدازند میگردد پس فلزات نه نوع اند و مادن منطرقات هفت از ایشان معدن و دو فلز نیز که مس و روی باشد و چون روی
نایاب و قلیل الوجود است شیاء عظیم در صنعت مس مرخ و زرد در اسم نحاس و صفر واقع شده و تا غایت تحقیق این
احدی بحقیقت علوم استقصا نتموده که ما لا یحصی و خواص هر یک مذکور شده و میشود فلج اطلفر است فلفاسیر نباتی از جنس
نامنده رخت اشیبه بدرخت سفرجل و خوشه آن مانند خوشه او و برگش رقیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیگر او
سبز است و فلفل اسفید و سیاه و هر یک در بستان میباشد و گویند تا رسیدن او بانتها نرسد سفید میباشد
و بعد از رسیدن کامل سیاه میشود و ظاهر اصلی ندارد نداشته باشد و سفید اصلی و بعضی قائل اند و سیاه
حیی دارند و در آخر سیم گرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بعکس دانسته اند و هاضم و جاذب محلل
و مفتح سدد و باسیر و شکم کرم کباه در قیوس کند خون میرود و بین و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظ را رافع
اریح قوی و مقوی جگر و معده و مسخن آب بادویه قابضه جهت قطیر بول نافع و بادزهر علتهای عضلات و اعصاب
و بانظر دون نهایت تجلی بهتر و سرخ کننده رخسار و بابیار و نمار جهت رویانیدن موی داء الثعلب و الحلاء
جهت تهیج رجوع و موشاندن درد و عنها جهت فالج و حذر و امراض بارده و ورم و قشعریره تبهای بارده مفید
و اکتحال او جهت ظلمه بصر و باسو و ناخنه و طلای جوشانیدن او در کلاب جهت رفع قولنج بارده و درد دندان
مجرب بدستور مضمضه آن با بوسه جهت جوشانیده باشند مجرب است و مسهل او جهت دندان کرم خورده و سرفه الاشیه
و خاشیدن او با مویزج جهت رفع جلوبات معده و دماغ نافع و مجفف رطوبت و مصدع و مخشن سینه و حلق و مفرکرده
و جگر حار و حمی که خون ایشان و فور نداشته باشد و جراحات باطنی الم در مجاری بول داشته باشند و مطبوخ
روغنهای سرد است در مهرو دین عسل و قلیه شربتش تا یکمثقال و بدلش نخل فلفلمویه اسم فارسی نیز درخت فلفل
و گویند اعلم از نیز و جوز درخت او است و ابن جعفل ریشه درخت غیر از فلفل دانسته و اصلی ندارد و بهترین او سفید

تازه است

تازه است و حواس و قدر شربتش و مصلحش مانند فلفل و در امراض سرد و ورم قوی قوی تر از او و سقوط او چه سکنه
و صرع نافع و بدلش دار فلفل است فلفل الماء نباتیست کوهی بلهای غیر جاری روید و برگش شبیه بخوشه طعام و تند
شبیه بطعم فلفل و بوی عطر یه و عرق فلفل در اطعمه استعمال میکنند و برگش شبیه برابه و ساقش برگش و شاخهای
او بقدر زیره و دانه او در بین او مجتمع در دو قسم کوم و خشک و مسخن معده و جگر و هاضم و ضماد بر او قولنج محلل
اورام بلغمی صلبه و رافع آثار و بیخ او در اضمده کلف و بهق مزمن قوی الاثر و قدر شربتش تا دو درهم است فلفل الدوار
دانه ایست شبیه بخلر و غلاف او مانند غلاف آن دندان و با اندک تلخی در آخر و هم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و
بلغم لزج و مفتح سدد و باعسل مجرب ایاه و جهت قولنج ابلاد و سرنافع و جهت درد دندان و حرکت آن نهایت مؤثر
مضر جلوه و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو درهم است فل هندی بعد رسته دو پوست او شبیه بپوست فندق
و مغزش مایل بزردی و سفیدی و باد هنیه و از فلاخ نقل کرده اند که او از سوند نیلوفر یا اسمین بهم میرسد
و داتش بدانه نیلوفر شبیه و بعضی نیلوفر هندی و غیر هندی و مفتح سدد و منقی دماغ و جهت خفقان و صرع
در دسر و سهر و درد جگر و حفظ سیاهی موی و سستی عصب و درد معده و استسقا و باد و اسهال نافع و ضماد
برگ او مانع تولد قمل و خوشبو کننده و اجود بودن و قدر شربتش تا دو درهم است فلاسه حب الراس است فلفلمون و زرنیخ
بود فلاذر از بواسیر فلجمون سرخس است فلجیقون سوسن بخار است و بعضی حوماند فلنشاسی تخم خلاف است فلفل الصقالبه
شامل الفلق و مرزنجوش فلفل الهرو تخم رسه است فلفل الزاهر ماهو دانه است فلفل هرنو است و گویند تخم بیخ بلکه است
و بلغه مغربی بزر الاغرق است فلفجشک و عجشک است فلفلدار اسم فارسی دار فلفل است فلون بلغه رومی بر اسانات
فلام اسم عروق قاطع است الفاوسنا الفوفنک اسم فارسی قرساو است و آن بوستی است سبز و سرخ و ابلق میباشد
و حیوان او از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آمده خوشبوی و گرم تر از سنجاب و قاتم در تولد سمور و لباس او
موافق جمیع امزجه است خصوصا حرارت اطفال و تولد بعضی حالات مرغوب است و مخدر ادجه گویند اسمر در هوام مؤثر است
و قول اقل اصح است و انجیر پوست مرغب سفید و بزرگتر از غاز و قرنامند و لباس او موجب بیداری عجلاء فنک فنجرون
اسم یونانی نبات بزرگش شبیه بزرگ ابلاکه و از شش هفت عدد بیش نمیباشد و طرف ملاصق زمین سبز و طرف
دیگر سبز و باز او ابای بسیار و در بهار از میان برگها ساقه میروید بقدر گز و بالاتر و گلش زرد و زیاده بوده رو بسیاه
و طعمها تصریح نموده اند که بسکل و بسال است و تخمش مانند بلد در موضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و تعفن

در سیم گرم و خشک و تا زاد مستعمل اند که از بیخ دبرک او در دهان نگاه دارند ورایحه سرد و نرم در بوی و النفس
و قرحه سینه و محلل ریاح و مجفف و استسقا و بدستور بهمین اثرها دارد و ضماد او محلل و کشاینده دملها
و ادرار ایام الطمث دهد و خرها است و محلل او با عسل بیخ جنین مرده و زنده و خشک او بسیار تند و مجفف مستعمل است
فنجنکشت از لواء است فتاء عنب الثعلب است فنجرون فنجیون است فنجوشیا بای بعد از جیم نوع سرخ ابو خلسا است و مسمی
بعرق الفاخر است فنجرون تمیمی گویند که آن تخم است فنجوشیا نون بعد از جیم اسم اصطلاح مجنون حب الحمد است
و عوام بادزهر کاوی را باین اسم میخوانند فندقهندی رند است فندقا اسم فارسی بندق است الفاء مع الواو
فوبنشد بدو واو اسم بوبالی نباتیست شبیه بکرمنی بزرگ برگ و سافش زیاده بنفش و عرق او ملین و مجفف و مایل آن
بنفشی و برگ و گلش شبیه بزرگس و از آن بزرگتر و سفیدی او بنفشی آمیخته و بخش سطبر و اشعه و انتهای آن
باشعبهای کج و مانند بیخ اخضر و ریشهای خرد تر سیاه و در بوی شبیه بسوی سنبل و بوی مراد از مطلق او
بیخ است و بغارسی بیخ سنبل نامند در آخر دوم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مدر بول و حیض و مقوی
و تریاقیه و جهت درد پهلو و سپرز و عرق النساء و تنقیه عروق و مفصول و علل بارده سبب و ضماد او جهت داء الثعلب
مفید و مضر گرده و مصلح او زنانه و عسل و بدلش کبابه و قدر شربت از جرم او با یکمثقال او در مطبوخات و معجونات
است فوه بغارسی برناسن نامند بخیس سرخ و مستعمل است اغان و فوه الصبغ گویند بوی دبساقی میباشد
و ثمر او مدر و بعد از رسیدن سیاه میشود در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدر بول و حیض و مشرب عروق
و مقوی معده و مسقط جنین و طبخ او با عسل جهت عرق النساء و درد ریه و سستی اعضا و بوفاء و فالج و
باسکنجبین جهت سدد و سپرز نافع و مشرمانند و مورث بول الدم و مصلح کثیرا و مضر سر و مصلح آن انیسون و
قدر شربتش یکمثقال او در مطبوخات نافع و مثقال است و بابدشار بدشار بد هر روز بحمام رود بر او مشاخ و ثمر او مجموعه
راه سم هوام و هر جزوی تنها ابو اثر ندارد و ثمرش دراز الدسپرز مانند سایر اجزا حمو او مدر بول او
و حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد برخ جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانی بهتر و قویا و سعوط و خراز او نافع
جلاء ذهن و مسقط نافع و بدلش کبابه و نزد بعضی نصف او سلیخه و ثلث او مومیا است فوفل مرواریدی و بیا
هندی و آن ثمر درختی است بزرگتر از جوز و مدر و باعفوض و اندک تلخی و مرخ و سیاه میباشد و درخت او شبیه
بدرخت نارجیل است در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و ادرع دماغ صعود و بخار از بدن او

بسیار نافع و سرخ او مسهل بصر و غیر مفرط و رافع دردهای حار و قاطع عرق و جهت سحاق و حب
سنی اعضا و وثی و فالج و امراض حاره دهان و دندان و قطع سیلان خون نافع و تخش مصلحش کثیرا و
اکثال او جهت ظرف و استرخای بلاد چشم و دمعه و التهاب و رمد و جرب مفید و قدر شربتش تا یکمثقال او بدلش مثل
او صندل سرخ و نصف آن آب کشیر است فوبخ مورباز بوزنه فارسی و بعربی جبتو نامند بری و بستانی و جبلی
و بحری میباشد و مراد از مطلق او بری است و مشکه المشیخ قسم جبلی است و صنفی از بحری که بر کش و سان
و سافش بزرگ چون در بسانها غرس نمایند بعد از دو سال انتفاع میشود و بوزنه بری را
متفرق و تند بوی و با عطریه و بر کش زرد و مایل باستدارة و تخش پنج ریاح و سیم گرم
و خشک و بغایت تلطیف و مدر عرق و حیض و مسهل اسود و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران
و محلل ریاح و جهت استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و فواق و غثیان تنقیه فضول معده و سپرز
گداز و سوزش معده و ضماد شش جهت سرخ کردن عضو و رفع سپرز و جذام و اثار و سیاهی جلد و بوی ابط
غشی و فرنجمشک و جهت اخراج جنین و بطول او جهت حکه و ریاح رحم و صلابت آن و خشک سوختن او جهت
تقویت دل مفید و مضر امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش مثل او و نصف او بوزنه است
و قسمی از بوزنه بری را بر کش دراز و نرم و مایل بسیاهی و گل او خوشبو و تند و مایل بزردی است و جمیع
افعال ضیفه از اقسام بوزنه است فوبخ نهری قسمی ابرک مانند بحال کوهی و شاخها بر اکنده و گلش
بنفش و در کنار او بها میروید و قسمی از آن شبیه بمناع و بر کش دراز و از آن و سافش فوبخ را اثر جمع
دوم گرم و خشک و مدر بول و با عسل مدر عرق و طبیخ او جهت داء الفیل و نقس الاختصار و تب بلغمی
سوداوی و جذام و شرابه جهت سموم و فتق عضل و هیضه و نطول او جهت رفع ذردی یرقان و با عسل و
نمد جهت رفع گرم مدر و حب القرع و خمول ابر او جهت احتباس حیض نافع و قاتل جنین و مجفف و فرش کردن
او جهت گریزانیدن هوام و ضماد مجفف او در شراب جهت ازاله اثار و سیاهی جلد و عرق النساء و قطور آن
او جهت کشش کرمی که در گوش بهم رسد مفید و جود خشک او را بر موضع گزیده هوام ببندند و حب
فرنجمشک آن عضو و جذب بمیه است و در عضوی که گرم متکون شود ذرور او رافع آن است و مضر او گرده
و مصلحش کثیرا و شربتش یکدرهم و بدلش بمناع و نزد بعضی قرمانا است فوبخ جبلی مشکه المشیخ

فوج مانند ابکامه است و بعضی نرشیها را نیز مانند میشود و آنرا از آرد جو و آرد گندم که با کرم
خمیر کرده باشند بی نمک ترتیب میدهند و در بول الخیر بجیبه در ظرفی کرده در سایه میگذارند تا متعفن
شود و خشک کرده دهان او با سرکه و روغن گل چرب و خارش بدن و نضج دمل مفید و محلل اورام
است و بعضی انرا ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط میسازند و ملاقی در افتاب میگذارند
و در دستورات مذکور است فوفل با قلی است فوه شامل سیر و گندم و نحو و است فوه بری بلسکی است
فوة الصبغ فوه است فوشنده غوشنده است فوهل قبای بری است فوریس اسم یونانی بواسیر است فوریون اسم یونانی
جعده است فوزیون عاقرقرحا است فوفه عشبه است فوسحولیا اسم یونانی حلزون است فولیس اسم یونانی
برگ نباتات است فولو بیونانی حنظل است فوغاریس بیونانی لسان الثور است الفاء مع الثاء فهد اسم عربی یوز
است الفاء مع الباء فیروزج معرب فیروزه فارسی است و بهترین او نیشابوری کبود صافی که رنگش
در هوای صاف غلبه دارد و در غیر آن مکرر غیر و انچه از معدن شیراز و کرمان بهم رسد و مایل بسفیدی
باشد شبابکی است و مجموع او از عرق و جوهر و بوی مشک نسبت میکرد و در اول امر و در سیم خشک
و مقوی دل و معده و باد زهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنی و جهت خفقان
و باعسل جهت صرع و سپرز و مسدد کرده و مشاذ و اکحال او جهت دمعه و ناخنه و بیاض و تقویت روح باصره
و فتق طبقه و ترنجه و سایر طبقات نافع و مضر کرده و مصلحش کشرا و قدر شربتش نیم درهم و جهت سموم قوریه
تا یکدرهم است و مدبرش درهم و بالخاصیه جهت گزیدن عقرب مجرب یافته اند و از خواص او است که دارنده او در آب
غرق نشود و صاعقه باو نرسد و داشتن او مقوی دل و مانع خوف و جبن و بالجسا دنوم بکار زند و اسهال
کند و مکلس او تکلیس مواد و تشبیت نفوس هائر میماند فیل حیوان معروف و در غیر بلاد هند
نمیباشد و در هفت یکبار میزاید و مدت حمل او یکسال است و مجرب برای جزاء او در دندان آنکه عاج
با مندرس و دبیار خشک و حابس اسهال و نزف الدم و بسرشن آب عضوی که استخوان شکسته در او
باشد جاری آید و مبین برای خروج و خوردن او در انا یکهفته یا شش روز فرجه او را بعد از طلوع خمل عاقرقرحا مجرب
دانسته اند و شربت او با آب جو دنه مانع از زیاد جذام و سوهاو کرده و کشاده عاج نامند بعد از دو روز
که روز با آب عسل بنوشند مقوی قوت حافظه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصل است و مجاور ساینده او با مثانه

آن بواسطه

آن بواسطه حدید جهت بواسیر مفید و تعلیق آن بر گردن انسان و مواشی که در باره چه مسامی دیده باشد
مانع مرض و باد طاعون و خوردن بول او و کردن عاقرقرحا نداند که بول فیل است و دیسقوریدوس عاج
حاصل شود مجرب دانسته و فرموده که زهره او با خون سنداروس و پشت و تخم او تریاق جمیع سموم است و ماسرجویه
گوید تعلیق دو سر شاخ رافع تب ربع و تب نایبه است و خرد سر کهن او مانع حمی و مجوز ان رافع تبهای مزمنه
و کبر نزاز و هوام و طلای او رافع کلف و آثار و فمل و سوختن و جهت سعفه طلیه و التیام زخمها مفید و جهت
خصیه او در اعانت حمل قوی الاثر و خوردن یکقیراط از آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن است فجل اسم
یونانی سداب است فیل زهره بمعنی سم الفیل و فسمی از لوف الکبیر است که جنس غصاره او و فاتل فیل است فلیخوش
قسمی از لوف الکبیر است که در الوف الجعدی مندرج است فیذ و فیذج حجر القیشر است فیطرسیلیون اسم
یونانی قرطه است فیقرا لغه یونانی و بمعنی تلخ است و مرادف او صبر سقطری است فیقوراغریون قرطم یونست فیقس اسم یونانی
عفص است فیقرحمانه اشطلیشا هنج است فیهوا اسم اندلسی انتلی السود است فیقا اسم عبرانی انیسه است
و بسریانی نیشانا مندرج فیقرالعیون اسم یونانی عنصل است فیسلیوس اسم یونانی سعد است فیقلیوس اسم رومی
اصابع هرمس است

حرف القاف

قاقله بفارسی هیل نامند کبار و صغار میباشد کبار او
را غلاف مقدر جوز بوا و مثلث و سیاه است و دانه او مایل بسدیر و صغار او را غلاف مقدر و دانه ها زرد
تر و هر دو باعطریه و بندی و تلخی اند و بنا نش مقدر و دفع و برکشی و بیرون باخشونه و تند بوی و مقرح
در سر شاخها متفرق میباشند و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی گویند و قوت آن تا ده سال
باقی است و کبار او خوشبو تر و تفریح و سایر افعال قوی تر است و در دوم گرم و خشک و مسخن و محلل اورام
و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سدد و یاقوت قابض و ملطف و جالی و خوشبو کننده عرق و رایحه
دهان و جهت رایحه معده و احشا و غثیان و قی و درد جگر و سدد ان خصوصا تا غلاف او جهت صرع و
سنک مکرره و اعمال نافع و تفریح او عطسه اورند و جهت صداع و صرع و جنون مفید و کرنده مضر
مرد است و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش یکوزن و نیم ان قاقله صغار است با نیوزنش
کبابه و قسم صغار او در اخر اول گرم و در دوم خشک و در تقویه هاضمه قوی تر از کبار و مسکن
و مجفف طلا و سبز و در سایر افعال مانند کبار و قوت قابضه او کمتر از ان و مضر امعا و مصلحش کثیرا

وقدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف آن کبابه و نصف حب بلسان است قاطانیقی بالمزنونانی بعضی کوکب العقاب
برگ نبات آن مانند مورد و زیتون و قدرش سه ارش دارد و شبیه بسیب کبکی و تخمش مانند بخور و بعضی مثل
کوسند و گویند در نعشش موثر است هرگاه باسم شخص و مادر آن شخص داده شود و قملیون در اماع عشق
دانسته اند قاقلی اسم قبطی است و بعربی قلام و بترکی بغارهی شور نامند بنابت شبیه باشنان و اسفند و طبیعت
او بیشتر از اشنان و از آن سبزتر و طعم آن شور و با تلخی و شتر بخوردن آن راغب و موافق مزاج او در دویم
گرم و خشک و قلیل الغذا و آب او بقدر یکوقیه با نیم رطل آب و بوی و شکر سرخ مسهل زرد آب و مدر بول و حصی
و مفتح سدد و جهت ضعف معده و تهوع و درد کمر نافع و نازه او مدر بشیر و محرک و مقوی باه است قانصه بفارسی
چینه دان و سنگدان نامند و طیور را بجای معده است و بهترین آن از دراج و مرغ پرواری است و بعضی از
اخراج عصبهای او کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و در بر هضم و مصلحش ایکامه و غلاب
و بوست اندرون او اجود خشک کنند و سائیده با آب سرد بنوشند جهت درد معده و لوق الامعاء و اسهال
بغایت نافع قار بفارسی مشهور بقیر است و آن از زمین با آب گرم از چشمها بیجوشد سیاه مایل بزردی
و اصل آن بعضی صلب و بعضی سیال میباشد و با قدری خاکستر طبخ میدهند تا قوام بگیرد و امثال آن
اندود و قوت تا سی سال باقی است و بهم گرم و خشک و در افعال فربه کننده و منضج و مدمل و محلل اخلاط
غلیظه و لزجه سینه و دماغ و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوای وبائی و مهیج هضم و جهت معده
و جگر و سپرز نافع و خائیدن او جهت رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و هر بس که در حسی آب و نان
باشد و مفید و طرف تغیر اندوده مدفن و بدل طلا مانع تغیر است و لثامیدن آب از آن تا ده و مصلح
غلظه آب و رافع طاعون و مانع استسقا و شرابی که در جرم پیوسته اندوده ترتیب دهند گرم تر اوست و مسلح
الخروج تر از بدن است و خمار کمتر میباشد و اکثار خوردن فیروزه قرحه مثانه و مصلحش صمغ و لقاح
و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش قنطوریون قار روغن بنفشه سفید بسیب بیدمشک و بوی و از جهت
نواحی بول زهره و شحم قاوندی نامند و اصل او معلوم نیست بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند گرم و
بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و لعابها و هر دو هارا رافع سرفه قدیم و درد زانو و نهیکاه و ضعف بصر
و قدر شربتش تا سه درهم است قاقم پوست حیوانی از موش بزرگتر سفید و دنبالش کوتاه و سرد و بنالد

اوسیاه

او سیاه لباس آن کمتر از سنجاب سرد تر از سمور و در خواص مانند فنک است قاتل الحیات و قاتل السمام
زهریست قاتل الذئب خانق الذئب قاتل الابه تر و بعضی بداستان و تر جمعی قطلب است قاتل نفسه
کافور و فرفیون و مانند آن است که نفس تحلیل و نقصان پذیر باشند قاتل الفحل نیلوفر است قاتل الزحاف
الفرا است و تر و بعضی مازریون سیاه است قاتل الکلاب خانق الکلاب و گویند عبارت از ادارقی است قاتل الخیه
خصی الکلب است قاتل الملوک نوعی از ناغلس که شکوفه او کبود باشد و تر و بعضی نوعی از نرجس است
قالمردم الاخوین است قاطالیا اسم یونانی بقلة الاوجاع است قاروا اسم یونانی کرویا است قافیا افاقیا است
قامرم سطاخیدس است قاطون اسم رومی نوشادر است قاسنی اسم ترکی بادزهر است قامیش اسم ترکی قصب است
قارفیاردو اسم ترکی بوزقطوا است قاد اسم ترکی ثلج است قاوون اسم ترکی طبیخ است قاربوز اسم ترکی طبیخ
هندبا است قان اسم ترکی دم است قایود اسم ترکی قشر است قارج اسم فارسی فطر ماکول است قار اسم ترکی
مصل است القافع الناتج بفارسی کبد و بترکی کلکلیل نامند و دم گرم و خشک و کثیر الغذا و
سریع الهضم و مبهی و لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض باردی
دماغی و جگر و معده و سینه و احشا نافع و در مزاج محرور و در هوای گرم و با شراب مصلح و موت
خارش بدن و مصلحش سکنجبین و قرشها است و شربت یکمثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهت بیرون
و یکمثقال جگر خام او جهت صرع و زهره او جهت تقویه و جلای بصر و با نوشب کوری و جهت چشم
و با مرواریدی و شکر بالسویه جهت سیاهی و جهت بخری و سنما او جهت چشم با روغن زیتون نسیان مفید
و پیه او که در سر که غسل بخته باشند جهت درد شکم و مغص و بخته او در غبوس که مورث نقصان است
و صافی او از زرافع و خام او با کندر مسمومین بدن و اکتحال خون خشک کرده او با زجاج
سفید جهت جرب و ناخنه با نوره و ضماد کشنوبرا و محلل اورام صلبه و طلای سرکین او رافع کلف و خشونت
است قبطه نا لحفه است قیاق اسم ترکی فرخ است قسلان اسم ترکی مرا است القافع الشافی دنای مثناه
اسم خاریست که بفارسی کون نامند و بفارسی قسمی از آن است که بفارسی قیچ گویند و کنتر اسم کون
است و مذکور خواهد شد در دویم گرم و خشک و آب او جهت سرفه و ضیق النفس و طلای آن بالعسل
جهت رفع آثار جلاء مفید است قنت رطبه خشک است قنتا الوعد سلوی است القافع الشافی مثناه

اسم عربی خیار زه است که بفارسی خیار دراز و خیار چنبر گویند در بعضی مکان طول او بقدر ذرعی
میشود در آخر دوم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و تشنگی و معده سنگ کرده و مثانه و جهت التهاب
معده و جگر مفید و لطیف تر از قثد و سریع الهضم تر از آن و تخم او مدر بول و مفتح و جالی و قوی تر از تخم
قثد و پوست و گوشت او مولد ریاح و نفوخ و دیر هضم و خلطی که از و بهم رسد مستعد عفونت و در اکثر
اعمال مانند قثد است و مصلحش عسل و مویز و زیانه و شربت لیمو و جهت سدد و یرقان و خشک
کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است **قثد** اسم عربی خیار است در شیراز خیار را بلند در خراسان زه بلند
نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفراوی و جوف و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سدد جگر
و معده بول و مخرج حصاة و غلیظ تر از قثا و رافع صفرای که از اسهال مفرط حاره بهم رسد جهت تبهای تند
و بیرون در دهن نافع و آب او تا چهل و پنج مثقال بیاشامند مسهل مرة الصفرا می گردد و معده را مضر باشد و
آب خیار زرد ترش رسیده در اسهال قوی تر از آب نارسیده او و چون قدری فرنفل در آن بسایند
بر زرد یکرسا فلا در ایام ماء العسل بنوشند جهت نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سدد و تحلیل مواد
حاره نافع و رافع خفقان است و بگرد و دفع آب او مانع قولنج و ضماد کوبیده جهت رهبد حصف
و شری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشا و در سر و اورام حاره مفید و خوردن
دو مثقال او نیم از پوست خشک او جهت عسر ولادت بغایت مؤثر و مضر بود و دین و خام کند غذا و ولد
خلط خام و در تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش نانخواه و مایه جوان
و عسل و بوره بدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و در سرحاره مفید است و ترشی خیار سرد و رطبی
حرارت و بسیار دیر هضم و باطعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد و تر از تخم خیار زه و مولد
بول و مخرج صفرای سوخته بدار و رافع تبهای حاره و در هم جگر و سپرز و درد شش و فرج آن که
از حرارت باشد و ضماد او بورم و عسل محلل اورام جلد است و مبرأ نشیان و مصلحش کشرا و بدلش تخم
خیار زه و شربتش تا پنج درهم است و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب دهند در افعال ضعیف تر از
روغن کدو است **قثاء الحمار** بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوط و بسیار تلخ میباشد و نبات او مساق
دراز و غبرا و فرش مرتفع است و برگش که چکیده از بن خیار و با خشونت و با زغب و بخش بزرگ

و سفید و سطبر و منبت او خرابها و مواضع ریگزار و قویترین اجزای او عصاره ثمر او است که اگر قشر و
با قدری صمغ یا نشاسته آمیخته قرص کرده باشند و قوتش تا ده سال باقی است و غیر منشوش او اطلی
بغایت تلخ و بمقاربت شعله میسوزد و بسیار سفید نباشد و زبون تر او کرانی نهال و خشن است و سیم
گرم و خشک و مسهل مرة السودا و بلغم خام و زرد آب و مفتح و منقی مساغ و رافع استسقا و سرد باره و ربو
ضیق النفس و ریاح غلیظ و سپرز و یرقان سیاه و سنگ کرده و مثانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و
گزاز و صداع بیضه و خوزه و درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و حول و مدر حیض و قاتل جنین و قاتل ثمر
ازرد و قیراط تا شش قیراط است و مضر مجرد بدن و ابدان ضعیفه و منقی با قیراط و مصلحش در افراط قوی السوق
الشعیر با آب سرد و سرکه و میوه های قابض و در افراط اسهال مجفف آتشی و جلوس در آب سرد و اشامیدن
قوابض بارده است و شرط است که با ادویه مناسب طبع و فعل او استعمال نمایند مثل مقل و اجینی و صبر و تربد
و انیسون و غلغدی و ماء العسل و مربای انگور و مغفران و افسام صموغ و روغنها و با سقونیا
و حنظل استعمال او جایز نیست و طلای او با عسل و بدستور با روغن زیتون محل درم جغر و با سرکه
جهت کلف و آثار و ثالیل و قوبا نافع و آب او جهت تنقیه معادن و شبانی و بیاض آن مجرب دانسته اند و تخم او
تجفیف قدیم از سایر اجزا و ضماد مطبوخ آن با آرد محلل اجیج او و اورام بلغمی را نافع بود و آثار و جرب متقرح و
قوبا و باعال البطم کشاینده دمل و مطبوخ او در سرکه رافع نقرس و با صبغ و امثال آن جهت درد مفاصل
و نقرس و عرق النساء و استسقای لحمی بغایت مؤثر و مدر و مشتهی طبع بول و تخم او رافع جذام و جهت
قبول الحمل از مسهل بلغم و مرة الصفرا و بهتر بنا و در استسقا است و فقط مشتهی طبع او تا سه درم و جهت
بطنج او جهت عرق النساء و ضمادش جهت درد دندان بارد و سعوط او با شیر دختر از جهت درد مفاصل و جهت
مزمن مفید و ضماد تخم و گل او جهت مفاصل مزمن نافع و قدر شربتش تا یکدرهم است و باید با آب جوز کشا
بنوشند و روغن قثاء الحمار که آب او در اصل آن روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب کرده و با تخم تازه او را
ریزه کرده با روغن زیتون دو وزن آن حامل روز آفتاب بگذارند بسیار گرم و محلل قوی و مدر حیض و مخرج
ولد و رافع کلف و بثور و گرم گوش و کرانی سامعه و ریاح آن با تخم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یکدرهم
است **قثاء النعام** حنظل است **قثاء الکبیر** کبرا است در اینجا مذکور میشود **قثاء هندی** بال است و نیز در بعضی خیار شنبر

فثاء الحیه زراوند طویل است و زراوند حمصی حنظل است قثاء بری قثاء الحمار است القاقیه الملاه قحی اسم ترکی گیاه خردل است
القاقیع الدآل قدیه اسم جنس چیزهای عسل است و مراد از مطلق آن کشنیز تازه و قدید جمیع لحوم بخلاف طبیخ
و خواص اصل آن است و زبون ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و موجب شوشها و قولنج و بیخوابی
حکه و جرب و قدید بکدشت حیوان وحشی چنانست اما موافق است هرگاه در هر که خیسانیده باشند و مصلح
قوی قدید خیار است و عنها و شیرینیها سرد و تر قدمیا افلیمیا است فدج الملاک خیار قبیت دواج چهار نارنج
است و تر و بعضی شکونه بلغمیه قتح نوعی از ابرو نست قدعه بلغه اصفهان تودری القاقیع الراء قردمانا
مهر بلغه در امؤمن یونانیست گیاه او شبیه بنیا تا بوته و شاخهای او بسیار متفرق و کج و کبود و از بیخ او
بوی کهربا و بخش قویتر و کلش سفید مایل بکبودی و درین و تخمش دراز و باریک شبیه بکرویا و از آن دراز تر
و بالجی و زند بوی نوع بری کرویا است و مستعمل مجرم و اسرع سیم گرم و خشک و تریاق سموم باره حیوانی
و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و درد کرده و کوفتگی عضل و با پوست بیخ غار مفتح سدها
و طلای او با سرکه رافع جرب و حکه و مجرب است حمول مجذوم و قاتل جنین و مضر سپرز و مصلح او افتیمون و
انیسون و قدر شربتش یکمثقال و بدلش از خراسانی و حمول قرنفل بفارسی و ترکی میخک نامند و آن شکوفه
درختی است و اصل نباتات او را احدی مشاهده نکرده و مخصوص جزایر جنی است که از ساحل دریا جمع
میکنند و قسم نر او بشکل دانه زیتون و قسم ماده او بشکل یاسمین است و سیاه و زند بوی و بالغ
قوی و تلخ در سیم گرم و خشک و مفرح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضم
و مفرح و رافع دغشیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و قطیر البول و مسلس البول و ریاح غلیظه
و امراض باره رحم و زلق الامعای رطوبی و نزلات متواتره و بدبوئی دهان و فالج و جمیع امراض
باره دماغی و وحشت و وسواس و خفقان و نیم درهم او با شیر تازه بشرط مداومت بقایه حیض و باه
و مداومت بکدرهم آن در هر وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و فرو بردن یکمدار قسم نر او هر روز
موجب منع حمل و اکثال آن جهت سیلان و قوت باصره و عشا و طلای آن بر اهل احلیل ملذ جماع و
مقوی هم رحم و ریا فرج جهت سکته و سدد دماغی و نزلات باره مجرب و مسوط و نفوخ او میان ابرو
دارد و عرق قرنفل که بکجز و او را بکجز و نیم گل سرخ و مثل او گاوزبان و نصف جوز و تنبوک و مجرع

طباشیر و تسفیه بکلاب خورده تقطیر کنند در جمیع امراض قایم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و مفرح
و جهت تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض باره و معدل است و شراب او که بکجز او را با شانو و جوز و آب انار
و بکجز و عسل مخلوط نموده در شیشه کرده و یکماه فتد در سرکین اسب دفن نمایند بعد از آن خمر قویه و چون همین
شراب را با شکر بقوام آورند جهت امراض باره صعب بی نظیر است و کیفیت بهار مذکوره و اما اشربه مصلح
صمغ و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل او دارچینی و نصف آن و بسباسه است قرنفل بسباسه قرفه اسم
جنس پوست هر درخت و چوب آنست و مراد اطبا پوست درخت خاص است قسمی از آن خوشبوی و سطبر و
سیاه مانند زنجفل و در بوی شبیه بادرا و از قرفه القرنفل باین سبب نامند و قسمی باریک خرد و
سطبری کمتر از قرفه القرنفل و شیرین تر از آن و در بوی شبیه بدارچینی است و قرفه الدارچینی گویند
و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و چوبی غیر آن دانسته اند و قسمی غلیظ بخطوط و قسمی سفید و
زود شکن میباشد و بهترین اقسام قرفه القرنفل است و بولس گوید در افعال ضعیفتر از دارچینی
و چوب او قویتر از دارچینی است و قرفه القرنفل مریح و افعال مشابه زنجفل و از او ضعیفتر است
در اخراج دم کرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و تقویه معده و جگر سرد قویتر از دارچینی و جهت نابینایی
لقوه و صرع و امراض عصبی و درد مفاصل نافع و ضماد او با سرکه رافع جرب و قوبا و شربتش تا دو درهم و بدل
سلیخه است قرنفل بلغه مغربی گیاهیست بر کش شبیه ببول اسلاب بول خشک و از آن کوچکتر و سفید
بقدر نهری و با شعبها و با خشونه و کلش و نقش مایل بسفیدی و در بوی شبیه بقرنفل و بخش مانند
خربق سیاه و در بوی شبیه بدارچینی و در مواضع نمناک و سایه ها و اکثر با درنج میروید در دوم
گرم و خشک و محلل ریاح و مفتح و رافع صرع و بوئیدن او جهت زکام و آب طبیخ او جهت عسر النفس و سرفه
رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و ضماد بول او جهت صرع و دو درهم بهمچنین در رطوبی
چشم و ابتدای نزله و درهم بستان و رفع انجماد شیر آن مفید و خوردن بیخ او جهت احتباس حیض و
اخراج جنین و شراب جهت کرمیدن هوام و ضماد مطبوخ او در آب جهت کوفتگی اعضا مفید و در غشی که
در جوشانیده باشند جهت لرزه کذا زنافع و او مضر جدری و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یکدرهم است
قراناط بلغه ترکی اسم تمر هندی است بقدر فلفل در شیشه بوزشتال در افعال قریب بان و ظاهرا انواع

ازاله باشد و بغدادی اشتباه نموده انرا زفال دانسته است و زفال اسم فارسی قرانیا است **قرانیا** اسم رومی است
و مرید حب الملوک و بفارسی الویا الوا نامند و کیلاس قسم شیر برنج است و الوا بالورد دوم سرد در اول خشک
و تا بعضی مسکن تشنگی حار و تخوم و صفرا و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و دانه اوچون شیر کوفته
با عشر آن زایانه بنوشند جهت سنگ مثانه و حرقة البول بعد ابل و خشک و بعضی مجوز و مغز دانه او را با نبیذ
کهنه نرم بکوبند و فتیله های باریک ساخته در احلیل بکذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی بول الدم و حرقة
البول است و کیلاس در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع استحالة بخلط غالب و محرک باه محرور بین و بعد از طعام
مورث تخمه و مضعف معده و جهت خشونه حلق و شش مفید است و مصلح جراحات و صمغ هر دو کرم و خشک
و جالی و مغری و در قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مفتت حصاة و محرک اشتها و رافع خشونه حلق و لهاة
دهنده و زخمهای باطنی و ضماد او بتنهایی کوفته خسار مؤثر و اکتحال آن مقوی بصر و رافع جرب چشم و قدر شربتش
یکمثقال است **قرالیون** بحر جیوالماء و کرفس الماء و نیوفر نامند جزو ظهر و رایحه شبیه بجهر و در برک و ساق و
بیکرفس است و در ابها میروید و کلش زرد و باعطر بهر و تندی است و آخر دوم کرم و خشک و محلل و مدر بول
حیض و مفتت سنگ کرده و مسخن مزاج و هاضم و مفتح سدد و رافع درد پهلو و برقان و سپرز و
قرحه امعا و مغص و حابس نزف الدم احشا و سرخ کننده رخسار و نطول طبع او و مسکن لرز و تشنج و
و مضر سفل و مصلح عناب است **فرع** بفارسی کلدو و بترکی قیاز نامند و دو قسم میباشد یکی را کدو و سبز و
دیگری را ری کوینده بجوع آن در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و مغرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذا
و آب مطبوخ او و اغیه بخیر کوفته بکشد در آتش نرم و تنور کذاشته باشند با عسل و اندکی نظر و در مسهل
باعتدال صفرا و با فلوس خیار شنبر و زنجبیل و خربق سفید جهت تبهای صفراوی و دموی و با نمز هندی و
شکر جهت اخراج صفرای سوخته و حرارت دماغ و وسواس و جنون و رمد و در سری که از بخار ایجاد
باشد و نقیه مراد کرده و امعا مفید و قدر شربتش تا چهل و هشتمثقال است و مجرب در کدو با مزورات جهت تبهای
حار و سرفه و جکر کرم و تر طبیب بدن و دماغ مؤثر و مرقه خروس بجه کدو با کدو و طبخ با فتر باشد و با با
مزتخم او جهت رفع غشی تبهای غشی حار و سمیا اخلاط بعد بلغ و بای او جهت مواد سوداوی و تقویه
دماغ و تولید خلط صالح مؤثر و مسیر عبارتها از او سدد ذکر میشود و تر شی او ملطف و هاضم و

مسکن

مسکن حدت تخوم و صفرا است و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر مواد
بلغمی و سوداوی کما از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و بتنهائی سریع الاستحالة بخلط موجود در معده و با
اغذیه منقلب بطبع غالب آنه یکدد و هر کاه در معده فاسد شود مانند جبار و مولد خلط سمی او مصلح
زنجبیل و دو تیجان و در مزاج صفراوی عنزن و سرکه و امثال آن و ضماد کوبیده او جهت ورم حار و التهاب
معده و احشا و درد سر حار و رفع بخار او و خشکی دماغ و قطور آب او با روغن کل جهت درد کوش و درد چشم
و صعوط او با شیر دختر آن جهت سهام و هدیان و بخار او و غرغره با آب او جهت خنا و مفید و ساینده خشک
او جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفرا در حلق و اکتحال آب کل او و آب ثمر کلدار آن جهت رمد و زردی دندان
که در چشمها باشد بغایت مؤثر است و پوست خشک سوخته او در قطع نزف الدم جراحات و رفع اکله و زخمها بجهت
است و با روغن تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و برص و خوردن آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا
نافع است و چون چوب کدو را بخشب الحدید بمالوسا خته بعد از سهل و زآب او در ابا حنا بسرشته خصاة
بسیار بیکو است و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت حرقة البول و لاغری کرده و جهت مثانه و خشونه
سینه و نفث الدم ریه و تبهای حار و تشنگی و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم او جهت رفع بحرانی
و پوست دماغ و مغص صفراوی و سل و تبهای حار بعد ابل و قدر شربتش از مغز تخم او در روغن آن
تا هفت مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف او را کوبیده آب آنرا با ربع او روغن کنجد
بجوشانند تا روغن بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهت صاحب دق و ما لیخولیا و حرارت و یبوست دماغ
و تشنج یابسی و سرفه حار و نوم کردن صلابت بسیار مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده بیاز نیه
و پیه کرده بزنکوبند و بجوشانند تا مهرا شود و جرح او را جمع کند در تر طبیب و بر و سر تر از روغن است کما
روغن کنجد تر بدهند **قرعنه** کیاه خاردار بسیار اقسام میباشد و بر اقسام آن مفروش و از
میاه بر کهاسا قیه بر و بدیکقسم را ساقوکن دار و خارها در حوالی کوهها و کلش سفید و بخوش سطبر
و طعمش با شیرینی و اندکی تندی مانند طعم زردک و بفارسی بیوه زنا نامند و در افعال مانند مسهل
و قسم دوم را برکشن بی خشونه و خار او نرم و بسیار و سافتن بقدر زرعی و از نصف اعلای او شاخها بر آید
و ان قویتر از اول است و قسم سیم را بوا مایل با ستداره و بخشونه دارد و در سطبری متوسط و سفید و قسم

چهارم ابراث عریض و مستدیر و ساقش بی شعبه و بقدر ذرعی علو از خارهای مایل بکبودی و ظاهر
بخش سیاه و باطن سفید و شدید بیهی سفید و قسم پنجم او که از اقسام قرصعنه بیضا است مرکبش بیاض
و خارهای او تند و ساقش خشن و قبه او شبیه بکنکر است و قسم ششم که قرصعنه حبلی نامند بر کش
حدبه دار و قوی الحرارت و در بیت المقدس بسیار در کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع
بیضا ابراث عریض و بسیار سفید و بخش سست و بالاندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم
هشتم ابساق بقدر شبری و نصف و چیزی و مایل بسفیدی و شاخها زیاده بر شش عدد نمیباشد
و قبه های او مستدیر و در اطراف قبه خارهای تند و بارید و شش عدد و بخش مرارتو و بسطیری از کشت
سبابه و در طعم شبیه بزرک از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و اما قرصعنه مسدس نامند و در بازندران
و لندور تنکابن شتال کویند و کویا بجفت شش شاخ باشد در آخر اقسام کرم و خشک و نرم باقی سموم و محلل
سلاسات و بلغم و معده و سدر جیفی و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصاة و از اکثر بقول اما کرم نهر است
و از آب و رافع مغص و احتباس حیض و درد جکر امتلائی و آب مطبوخ او باشکر مسکن اورام و جراحات باطنی
و صدا و مشاهده رافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شرب آب او که با مثل آن سدا طبخ یافته باشد بقدر
مثقال جهت درد تهیکاه تجربه یافته اند و یکمثقال الزنج او با مثل او تخم زرد ایمانیه تجربه یافته اند مرتبه ای و او با عسل آفات
مقوی احشا و ضماد او با مثل او با زهر جوز رافع قروح رطبه ساق و ابتدای داء الفیل است و مضمضه شاند و مصلحش کزبرا
و قدر بیش یکمثقال است قرصعنه لغة رومی است حیوانی است در غابت سرخی بقدر نخودی و مستدیر و بدبوی و در
برکهای اشجار متکون میشود و چون بجد طیران رسد شجر که حکت از خوردن میکند و زنان را مخصوص و تیم
و چشم است و یکی از او و جزو حریر ابریشم رنکین میسازد و بهترین او قبرسی است و در بلاد ارمینیه و موضع
دیکر مخصوص اشجار ابریشم رنکین میسازد و بهترین او قبرسی است و در بلاد ارمینیه نیز و در سبزه ها یافت
میشود در دوم سرد و خشک و شرب او با عسل تا یکهفته جهت قطع حیض مجرب دانسته اند و اشامیدن او با
سرکه تا یکهفته مانع حمل و ضماد او با عسل جهت التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهت شکستکی اعضاء و جراحات
عصب قوی الاثر و نرم و مجفف بواسیر و تعلیق او با ابریشم سرخ رافع نیتها و نطول آب مطبوخ او با نیم
رسیدن قراد و محلل صلابات و جهت دراز کردن موی مؤثر و قدر شربتش دو درهم است قرطمان بیونانی است

مانند فاو که در جوف اشجار کهنه بهم رسد خصوصا در جنت بلاد و در جنت مقل و ارز و کویند مخصوص در جنت مقل آن
در دوم کرم و خشک و مدر شیر و حابس اسهال و نزف الدم و ضماد او با سرکه جهت نزم کردن جلد بدن و دستور او
جهت تقویت لثه و سفید کردن آن مفید است قرط بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البقل است و در دوم کراث المائده نامند
قرط بضم اول و فتح ثانی و طای مهمله اسم مصری و صفت است قرظ بطاء معجمه و فتح اول و ثانی اسم درختی عرب از
از اعمیلا است و مذکور شد قرانیا اسم یونانی زفاق است قرطم بسنانی او را بفارسی تخم کافشه و سلکانه
نامند و در کیلان تخم کاجیره کویند و آن تخم احریض است و سفید و طولانی میباشد در دوم کرم و در آخر اول
خشک و شیر و او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و مفتح سدد و مخدر کشنده شیر و معده
و کذا زندن مخدر ان و جهت الجزلیا و وسواس و جذام و جرب و نیکو کردن رخسار و استسقای لحمی و دیکی
نافع و چون بچند درهم او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده صافی او را بنوشند رافع ریاح و تولد و امراض
بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و سمی مثقال از شیر او با افتیمون جهت امراض سوداوی و باختیار
جهت تبهای بلغمی با عسل و نطرون و بادام و انیسون و فلفل جهت تنقیه دماغ و دیدن از جمیع اخلاط فاسده
و درد مفاصل و شری و بخارات دموی و با مزوره ماش و مخدر آب منضج و محلل و مسهل بلغم و تبوشنه
و حقنه با شیر او جهت قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیده او در انوره مسهل ضعیفی است و در دوم
و مصلحش انیسون و قدر شربتش او ده درهم تا بیست درهم است و روغن تخم کافشه قریب بروغن تخم کتان
قایم مقام روغن تخم انجره و جهت ریو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده و مدر و مشرب
او و نزدیکی او امور شدید یافته اند و در طعم تری شبیه بسنانی است و ساقهای او بی برگ و سفید
در اخر ساق برگ و کل و ثمرش ظاهر میشود و کل او زرد است و در دوم خشک و در کرمی معتدل و شربت یکمثقال
از بزر او ثمر او با نیم مثقال فلفل جهت کزیدن عقرب نافع است و کویند مادامی که عقرب کزیده او را در دست
نکاه دارد در آن الم نمیکند و چون بیفکند در آن صیغه اند قرون السنبل دوای سمی است و اختلاف
در آن ذکر و اند و آنچه از کتب حکما ظاهر میشود قسمی از بیش است سیاه و بارید و باد خشنده که
از سعد بارید تر و دراز تر و در بیشه بعضی از سنبل هندی یافته میشود و قسمی از آن سفید نیز میباشد
چهارم کرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع دخهای کهنه و مغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جرب و دهای

بارده و صلابة اعضا است و مع در بیم او کشند باختلاف عقل و بول الدم است **قرقوما** اسم یونانی ثمل و بغن
و نعفران است در سیم گرم و خشک و منضج و مسخن و مدر بول و محلل اصلابات و مقوی اعصاب و اکحال الاحالی و مقوی
مقوی روح باصره است **قرطاغون** نباتیست برگش مثل برگ کندم و تخمش بجاوبر و بدبانیت و کوبند و بجوش
مرد و زن جهل و زقد بجا زان ناشتا تا و اغایند و بعد از ان مباشرت واقع شود بیر حامل کردد **قرطا**
بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از ان کاغذ مصریست که از نساوی و لعاب و پشین بر تیب دهند در خشک
و جهت قرحه بیه و سوزش معدن و امعا و بالجمله مرطان جهت قطع خونی که از شش آید مفید و خیسانیده او
در آب سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوختن و جهت التیام جراحات عظیم و تقویت لثه و سعفه و زخمی که در پا
از دوزه و کفش بهم رسد و تفرح او جهت بجاذی حفظ او جهت قرحه امعا و بخور او جهت زکام و اکحال او جهت
بیانوی دمعه و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یکمثقال و بدلش بر دی سوخته و کاغذ کهنه و سوخته در اکثر
امور قایم مقام اوست **قرطمان** معرب از هرطمانست و مذکور میشود و ابو حنیفه دینوری اسم درختی است
شبیه بدرخت جنار و در بهار اصل ان یافت میشود و بول و شاخ او خوشبو و شربت حشک انرا بقدر دو
مثقال جهت اسهال مفید دانسته است **قرفسون** و **قرفسا** اسم یونانی کبابه است **قرنبص** غذائیست که از لحوم
لطیفه مثل ماهی و برغاله و جوجه و ماچه باسرکه و ترشیها و میوه های تازه و خشک و ادویه خوشبو پزند و هند
مسکن درد خون و صفرا و قاطع بلغم و مسهل و مدر و مقوی اعضا تنفس است **قرکاه** بضم اول بفارسی کنه نامند
حیوانی است مثل ساس و در حمام متکون میشود در طبع و افعال مثل افاعی است **قرکه** بکسر اول و فتح ثانی بفارسی
ادرابوزینه و میمون و کبی نامند در خواص جمیع قریب باجنان و طلای خون ادمانع روئیدن موی در بدن
و سم مخدر کنند از انسان مخدور در کتب قدما مرقوم است از ان بنج حاصل میشود و از اسرار مکتوم است **قرنبا**
بفتح اول و جزم ثانی اسم یونانی نبات الشیخ است و کویند خنفسا است و نزد بعضی لوبیا **قرنفل شامی** و **قرنفل** است
قربطر نوبت شامی است **قرصعا** سحفاه است **قرقمه** خمر غلیظ است **قرن الزنبت** شاخ کرکدن **قرفیون** اسم یونانی مرطاست
قرانیوس بلغم زرعی است غازاست **قرنادس** یونانی اسم جنی است **قراطن** ماء العسل و سایر است **قرنا الطیب** قرنفل است
قرسیوس قراصیا است **قرامومن** و **قردمانون** قردمانا است **قرنا** قرنا است **قرنبص** بشدید بابوزالاجزا است **قرنبی**
خسک است **قرنفان** و **قرنفار** و **قرنباد** کوربا است **قراح** یابوخ است **قرنالبحر** مرجان است **قرنبص** بعضی کهربا **قرنا** و **قردلیون**

بیونانی

بیونانی بسد است **قرادمن** یونانی حرف است **قرطم** قسنکجب النیل است **قرحان** نوعی از قطرا است **قرمانیون** اقحوان است
قرنوا اسم یونانی نعفران است **قرامینی** حرف الماء است **قرقرون** سعد است **قرنوله** نوعی از بلابل است **قرقشم** اسم
ترکی صاصلی اسود است **قروط** اسم ترکی اقطا است **قرقوط** اسم ترکی مصل است **قرناول** اسم ترکی دراج است **قرانوش**
اسم ترکی عنا است **قرالطاوح** اسم ترکی شهد است **قرانوح** اسم ترکی خطاف است **قرلاوح** اسم ترکی دراوا است **قراجوا**
اودی اسم ترکی شونیز است **قرقو** بکسر اول اسم ترکی صفر است **قرباعه** اسم ترکی مفدع است **قرساق** اسم ترکی فنا است
القاف مع الزاء قزاح بقاف و زای معجم اسم مغربی نباتیست خوش شبو و شبیه بر ازیانه و از ان کوچکتر و شعبه او بیشتر
و منشبک و تخم مانند انیسون در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مسکن درد ها بارده و محلل ریاح و
تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبخ او را تا ربع مرطا باشکر بنوشند در تحلیل ریاح در دشا
مجرب دانسته اند **قزح** بکسر اول اسم عربی تخم بیاز است **قزاد** دجاج است **قزدیره** صاصلی است **قزا** اسم کرم ابریشم است
قزلاق اسم ترکی قنبر است **قزا** بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است **القاف مع السین قسط** بخاء است بیچ لغات و از
نواحی هند خیزد و نباتش مفروش و پساق و بر کشتی بعض سه قسم میباشد یکی شیرین سبک و سفید و بیاض
و قسط بحری و عربی نامند و قسمی مایل بسیاهی و سبک و سطبر و کربوی و تلخ و او را قسط هندی کویند و قسمی مایل
بسرخی و سنکین و در روز شدید بجوف شمشاد و خوشبوی و بدی تلخ است و از مطلق او مراد قسط شیرین است
و بهتر بها و سفید تازه کرم مخدر ده است که انوک زبان را بکدرد و قوت دشت تا چهار سال باقی است و فرق میان
او و راسن که قسط شامی نامند عدم عطر بیراسن است و عدم کرندکی زبان و صلابت آن در سیم گرم و خشک
و مدر بول و حیض و جاذب خلط از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی و مفتح سدد جکر و قاطع اخلاط غلیظ او
لزج و مبهی و کشنده افسام کرم معده و جهت درد رحم و درد سینه و شکافتکی عصل و تقویت معده و جکر
و دردهای مزمنه ماحی و معده و عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنک کرده و با کنجد
جهت نیب ربع و با عسل جهت ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و یرقان و علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز
و رعشه و حدت نافع و بخور او قاتل جنین و رافع باد و زکام و ضماد او جهت کلف و عرق النسا و درد های
بارده و بارد و عین زیتون جهت رفع لرز و فالج و استرخا و درد کوش و سعوط او جهت درد سر مزمن و
ذرور او جهت قروح رطبه مفسده و فرجه او و مدر حیض و قاتل جنین و طلای او با سرکه و قطران و عسل

جهت داء الثعلب و تخش نافع و مقوی نافع و مصلحش کلا انکبین و مضر به و مصلح آن انیسون و قدر شربتش یک درم
و بدلش نصف وزن او عاقرقرحا است و بعضی قسط سادج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال انیم کوفته در یک شبانه روز
در شراب خیسانیده با چهار صد مثقال روغن زیتون مجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند کرم و خشک و
محلل قوی در افع برودت مفاصل و جگر و لرزه‌های بلغمی و سوداوی و مقوی موی و قدر شربتش تا هفت درم و بدلش
سادج او در دستورات مذکور است **قسوس** اسم یونانی ابلادر کبیر است **قسطوس** اسم یونانی نباتی است که بالفعل مفقود است
سافتش ربع و زیاده بود زنجی و برکشی دراز و شکل برگ او مانند ساقه مورد و خوشبوی و برگهای اسفل
مورد کوتاه و از اعلی دبق و کلش زرد و در بوی شبیه بصعتر و تخمش در انتهای ساق مجتمع و تخش با ریاحی شبیه بحرنب
و مستعمل از آن برگ و بیخ است در سیم گرم و خشک شاید بقتل السموم و بعد از آن در افع مضرتهای و از جهت بادهای
و مدر بول و مسهل دماغ و جهت درد سینه و صدر جگر و صرع و جنون و قرحه ریه و عصاره او جهت درد گوش
و درد دندان و طبیخ غلافه او جهت قرحه فرج مجربه دانسته‌اند **قسب** اسم جاری خرمای خشک است که جای
نرسیده باشد گرم و خشک و مسکن قشکی بلغمی و قاطع اسهال و طوبی و محلل اورام سپید در مضر
و قلیل الغذا و مصلحش گردکان بوداده است **قسل** ابلادر بحر است برکش شبیه دربن و سافتش با ریاحی
و شربت برگ و شاخ او مدر حیض و قرحه او مخرج جنین و مسهل عصاره او جهت خفقان و آبش
او با سرکه جهت گزیدن زنبور نافع است **قسلیدون** کاکنج است **قسطس** اسم جنس قسط است **قسط شامی** همان
است **قسط المر** و **قسط هندی** **قسط** صینی **قسط** تلخ است **قسط بحری** و **قسط الحلو** و رومی و عربی **قسط**
شیرین است **قسوس** جنیس بن اسحق گوید بلغة النبل است **قسار** کبر است **قسطلی** رصاص ابیض است **قسطلیریون**
و **قسطوح** جندبیدستر است **قسطوس** زنجار است **قسا** سلیخه است **قسطل** شاه بلوط است **قسرا** اسم ترکی
رمان است **قسادلان** اسم رومی غرق است در زفت مذکور شد **القاذع مع الشبن** **قشور** اسم جنس سوست
اشجار و اثمار و بزور است و بعضی را اعتقاد آنکه اقسام آن غذائیه‌اند و قابل هضم نیستند **قشمش**
معروف از کشمش فارسی است در زبیب خواص آن مذکور شد **قشار** اسم اصطلاحی پوست حب الحلی است نزد
اهل بغداد **قسار الکندر** صفایح با ریک کندر است شبیه بپوست و در از کندر لطیفتر دانسته‌اند **قشر بیض** پوست
تخم مرغ است در بعض مذکور شد **قشر** باصطلاح پوست درخت زیتون است **قشف الغاذع مع الفساد**

بی دبر که فامیش نامند و اقسام مجوف اند و قصب فارسی بی سبز است که در غیر آبها میباشد و اجامی مخصوص
است و هندی آن کرناس نامند و غیر مجوف و باقی اقسام مجوف اند و قلم و نی شکر از اقسام اوست و مکرش که
قسمی از نیل است چون در زمینهای انداریود شهر یابد نیشود و اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته
آن گرم و بخش قوی تر و با اندک حدتی و حضاد نازه کوبیده او جاذب بکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه
مسکن درد کرم و ضماد بر نازه او جهت دارم و یا سرخ و شرب ساینده او با عسل جهت سرفه و سوختگی او
بقدر دانگی مفتح سده زهره و مضرتش و مصلحش کثیرا و قند است و ضماد سوخته او جهت جرب و حکه و خراجهای
جرب دار و سوزن او جهت جلای دندان و سیلان خون لثه و جلای بیخ و طلای بیخ سوخته او با پوست ان
با مثل او حنا حمره و یا بنید و موی و تقویه آن و جلای شر نافع و اکتحال رطوبتی که در بول جمع شود
جهت بیاض عین از بحر بات است و فرش کردن بول فارسی که آب بر آن باشند جهت صاحبان تجارب
رفع شدت کری و هوا و فساد او و مؤثر است و شکوفه او جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش سعد است
قصب السکر نی شکر است اول گرم و در دوم تر و آب او مسمن بدن و مفتح سدد و ملطف خون و منقی مثانه
و مدر بول و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و صلاح طبع و مبهج و قاطع انتها و معده و مولد نفخ و رافع
او کرد و سوخته داده باشند نفخ او زایل میشود و قی کردن با آب شکر منقی بدن و اکثار خوردن و غیر ملیح
آن مضر اشتها و مضر بول و مصلحش انیسون است **قصب الذریره** نباتیست زیاده بوشهری چند و سافتش
برگ و از قلم با ریک گرم و خوشبو و با قبض و تندی و تلخی در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و مفتح و مقوی
و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان و استسقا و درد سینه و جگر و معده و رافع عسر بول و تقطیر البول
و درد سینه و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل و طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و امراض کرد و رفع
سرفه مزمن و وجع الفواد با برد و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم و استنشاق و مولد حیض و داو جهت سرفه
رطوبی مجرب و در زهر و جهت خوشبوی رایحه و بنبال عرق و شکستگی اعضا نافع و اکتحال او جهت جلا
و تقویه بصر نافع و مضر کرگاه و مصلحش انیسون و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها است و
قدر شربتش یک درم و بدلش عدس المر است و در دستور الخطار الطبیب **قصدیر** رصاص ابیض است **قصید**
اعجم و عربی و عرسج است **قصیصه** تودری است **قصب بوا** قصب الذریره است **قصاص** بضم اول قسمی از خلر است

و بعضی گویند قوق بیرون آمده از سر بیرون آمده
و بعضی گویند او لیخه و گلوله قوق بر سر بیرون آمده

الفلاف وکرجدانه و بسیار سفید و خواص حرّ مذکور شد **القاء مع الضاد قضاعه** بضاد معجمه بهار هندی را
سال آخر نامند لاکتال و ضماد دماغ او جهت نارکی چشم بعدیل است **قضم** زرنیخ حب صنوبر صفار **قضیب و قضیم** طر
است مرجه تعلیف کنند اسم جنس و شامل آن است **قطاب** مصری نوعی از ان الفتر است **القاف قطران** دو نوع میباشد
یکی سیاه براق و غلیظ و متدرایحه و در اقطار آب برقرار ماند و یکی نرم و عبیر براق و ان قطران سالست و نوع
از درخت شربین و ثانی از درخت ارز و غیر آن حاصل میشود و طریق عمل آنست که چوب و شاخهای درخت
نموده بر روی هم چیده جامی در ان مکان حفر میکنند و آتش بی افروزند تا ماده او در ان جمع گردد و بدین
آب شامل اشجار مذکوره را باتش طبخ میدهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت نیز گویند
و بهترین قطران نوع برقیست که از شربین حاصل میشود و چون بتقطیر و یا بسرکه و سفیدی تخم مرغ از اسفید
کنند جهت خالها بغایت نیکوست و دخان او لطیفتر از اصل الوانست در آخر سیم گرم و خشک و حافظ اجساد و مرمی
و مانع عفونه آن کامل الاقسام گرم معده و جنین و مخرج آن و یاقوت نوبا قیه و مانع و باطلا عورت و مجفف
مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جالی الاثار و موجب تعفن گوشت زخمها است و بدون احداث جمع
و التیام دهنده زخمها و شرب او جهت درد سینه و پهلو و سرفه بارد و ضعف کبد و رفع سموم و استسقا و کرم معده
و ریاح احشا نافع و زهر خیه او مانع انعقاد نطفه و قطور او بر دندان درد نال و کرم خورده رافع الم و جع
دوالی و استسقا و صداع بارد و حفظ اعضا از ضرر سرما و گزیدن مار و رفع حناق و ورمهای و طلای
او بر قضیب جهت بوزاک کردن او و منع حمل و یا سکا و کوسج جهت منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه جهت کشتن
کرم گوش و با آب فاجهت درد گوش و دوری طنین و اکتحال او جهت بیاض که در قرنیه باشد نافع و قدر شربت
از نیم مثقال تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است و بدلش قطران سیاه و جاوشیر و گویند بوزن نفط و نیم
وزن آن بوره درخت شربین است **قطاف** اسم شامی نباتیست شبیه بلدرخت به و برگش با رهای و ثمرش عذر الوجه
و بیدانه و بعد از رسیدن شیرین و سرخ میشود و خوشبو و یا قبض و بعد از خوردن آب او مجای دانه تنبلی
مثل کاه از ان میماند در روم خشک و تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهت جمع کردن آب از ان و
طبیخ برگ او محلل اورام و جهت خوشه ها منع کثرت عمل و نطول او جهت درد مقعد و رحم و ذرور او جهت عفونت

قروح رطبه و ضرر سوختگی آتش و تالیل وضع او اگر با مشک و خوردن ان مانع اسقاط جنین و حمول و جهت
بواسیر و بخور او جهت رفع بخر و افسون موثر است **قطر** بفارسی بیدستر و ترکی بیشو و نامند در روم کرم خشک و
مجفف و مشکفه او بغایت مفرح و یکی قیدان آن باسکار و دشر بی که از ان بسازند بقدر بیست درم آن نافع
خفقان و احتناق رحم و وسواس و جهت ابتدای جنون مفید و ضماد مشکفه و برگ او بدستور بنیه سوخته
محلل اورام و رافع حکه و مانع ابلکردن سوختگی آتش و آب برگ او قاطع اسهال است و شربت سبب
بلغمات تا ربع رطل از ان بنوشند و لباس او مسخن و مجفف و بینناز مقوی بدن و موافق صاحبان عرشه و
کذا زوفا و ضماد برگ او با روغن گل جهت نقرس بعدیل است و طبیخ آن جهت احتناق رحم و بخور او جهت
زکام و سوخته او در قطع خون جراحات مجرب و مجرب قبل از آن ساخته یکطرف فانوز آتش زده طرف دیگر بر ثالیل
گذارند بحدی که قریب بداغ برسد و سر روزنکه را گشته در رفع ثالیل مجرب و چون شاخ بنیه را در مشکوه
گذاشته طرف دیگر را بسوزانند آبی که در مشکوه رفته باشد جذب کند و بنیه کهنه بوسیله رافع لوث
مرده زخمها است و ضماد جمیع اجزای او مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد است و مغز بیخ دانه
باسکنجبین بر مجرب و بادام جهت دفع بهر و بن بغایت منتهی است و قدر شربت از شکوفه او بجهت در هم و از مغز
دانه او تا پنج درم و روغن تخم او مبتهی و ملطف و جالی و رافع سرفه و مفصل و مدهون با او جهت ادرار بول و بیهقی
قطف اسفاج و روحی است و او را سهوفا نیز نامند و مانند بوزنه بلند میشود و منبت تر و بیلان آب او
برگش سبز و مایل بزردی و در از و زود شکن و گل و تخم او مایل بزردی و با اندک لزوجت است و بوی او تیز
از دیباتی در طوبه و بود او مکرر از افسردگی و دم سرد و تر و سریع للهضم و رادع اورام حاد باطلی ظاهر
و مولد خلط صالح و موافق جگر و صاحبان تب حاره و ملین طبع و ساقط و مفتح سدد و رافع اورام
و باطن و باشکر جهت سپرز و سنگ کرده نافع و با ادویه مسخنه غیر محلل مبتهی و مولد ریاح و مصلح او بنیه
خوشبو و طلای عصاره و برگ او در رافع جرب و حکه و اثار و شستن جامه حریر و پشمینه با آب طبخ او پاک
کند و چرب است بدون تعبیر بدن آن و تخم او در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتح و مسهل و مقوی و محلل
اورام باطن و ظاهر و بالخاصیه منتهی و چون تا سه هفته از ان بنوشند جهت استسقا مجرب دانسته اند و جهت
عسر البول و تقطیر البول و ضعف کرده و والتهاب احشا و یرقان و رفع سموم و تبها مفید و مسهل

در میان آن نمک و عسل است و اکحال آب باشکر جهت رمد نافع و قدر شربتش دو درهم است و نخم بوی اذاجیر و قدر
سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد اشامیدن آب اذاجیر اخراج مشیمه را بسیار
نافع اند **قطف بحری** نباتیست شبیه بعوسج و بجار و برگش شبیه بیرن دستون و از او درازتر و در شیرازه با
اندک شوری در ساحل دریا و شوره زار میروید و اجود در شام ملوح نامند بهترین اقسام قطف
و نزد بعضی قطف بحری حلو حیا است گرم و تر و مولد شیر و مدر عرق و باه و بخش قدر دو درهم جهت احتباس
بول و رفع مغص و شکاف عضل مؤثر و مفید است **قطاب** غذائیست که از خیر و روغن نانهای رقیق که بلغت
داده از مغز بادام و پسته و شکر و بدسنور از سیر بهای بجه و گوشت قیمه کرده و چون او را مملو ساخته در روغن
سرخ میکنند اقسام او مولد خون متین و مسمن بدن و کثیر الغذا و مبتری در هضم و مولد سوداست
و آنچه با سبزیها ترتیب دهند در ترتیب اقوی است و قلیل الغذا تر از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام
دیگر آن سکنجبین است **قطاه** بفارسی سنل اشکند و بترکی قرقره نامند و آن مرغیست تر از کبوتر و
مخطط با الوان مختلفه و زردی غالب در صحرای بی آب و سنل دار میباشد در آخر دوم گرم و در سیم خشک و
مقوی جگر و باه و مدر و مفتح سدد و رافع استسقا و ریاح غلیظه و فالج و برودت احشا و اعصاب و عرق
باه و در هضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و مقرا بخون او داد و بخوشبو و سنگدان او مولد
سنگ گرده است و اکحال خون گرم آن جهت بیاض عین و استخوان سوخته او که با روغن زیتون بسیار
جوشانیده باشند جهت روییدن موی داء الثعلب و بکلی از مجربات شمرده اند و باید دو از زنج
او کذشته تناول نمایند **قطایف** بفارسی رشته خطائی نامند در اطراف اشاره بآن شد و خوردن
آن با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و موافق نافهین و ضعف القوة
و جون او را با مغز کرد کان قنا و اکنند و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت باعث فربهی بدن میشود
قطوفا کیاه بود قطوفا است در افعال مثل کیاه بارهنگ است **قطاریفا** اسقولوقندریون است
قطبوس اسم سریانی سرخس است **قطالا** تمیمی گویند اسم یونانی رد اراست **قطمیر** قنبری است **قط** سنوات
قطم بنیکهنه است و در قطن مذکور شد **القاف مع العین** **قعبل** نزد بعضی از اقسام قطر است و نزد بعضی
اسم بنطی سقراطیون و آن بجنسیت بدن شلغمی مایل بسرخی با تلخی و کرنزک و برگش شبیه بیرن برگش کراث

و سوسن در سیم گرم و خشک و در بعضی افعال شبیه بیاض عنصل و عصاره او را که نقره و در نیم
آن را که سنه خبر کرده باشند و قرص ساخته جهت سرزد و جنون نافع دانسته اند و صاحب منهاج گوید با شیر
شبیه بسا و کنکر و سفید و سطبر و بی برگ و بیکل و مزمن و با اندک تندی و خشکی او و زهره مایل بسرخی
میباشد و از آنجهت با ماست شیر تناول مینمایند **قعال** اسم عربی شکر و انکور است **قعب** اسم عربی و سال الصوب
و قلقاس است **القاف مع الفاء** **قفر** اسم جنس قار و عرق الجبال است و آنچه شبیه بقیر رنگین باشد **قفر الیهود** دو
قسم است یکی در ساحل دریای یافت میشود که مسمی بحجر یا الیهود است و نوعی که در قدم کفر ابی قفر
و آن جسمی است سفنج مایل بسرخی در حجر یه غالب است از دریا بساحل می آید و قسمی از زمین کنار دریا
که حفر کنند بهم میرسد و مؤلف تذکره بخصوص بحجر طبرستان ساحل آن دانسته است و آنچه از جبال حاصل
میشود از اقسام مؤمیائی و عرق الجبال و از قفر الیهود الطف است و از مطلق قفر را و اوست و بهر قفر الیهود
سیاه براق و رو شکن است که بهمال و سنبل باشد و در آنچه شبیه بنفط و آن قسم از اجزای قیر یا قار است
و سایر اقسام در سیم گرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع
نایب مناب بخور و اکثر خواص او در آن جهات است شرب او جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقط و سرفه و عسر
النفس و عرق النسا و کزیدن هوام و رفع اسهال بطون و اقسام گرم معده و ریاح غلیظه شکم را و
تقویت هاضمه و اعصاب و جهت بهره و اخراج جرک روسینه و ربو و درم لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی
و صلابت رحم و ضعف جگر و کرده و نفطه بول و بواسیر و باجند و شراج جهت رفع احتباس حیض و ابوس
العلاج و با سرکه جهت خون مجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او جهت تقویت اعضا و با موم و آرد جو و نطرون
جهت نقرس و مفاصل و اورام صلبه و با ادویه مناسبه جهت التیام زخمها و نیم کردن اورام آن و رفع
گرم آن و منع و رهم جراحات و الصاق و موی زیاده بلا جسم و صاف کردن بشره و تنقیح خنازیر
و رفع برص و کلف با مغید و بخور او جهت گریزانیدن هوام و مار و پشه و خروج رحم و اختناق او و ولادت
نافع و بحرک صرع و مضر عین است و جعفه با آن و ماء الشعیر جهت حقنه قرحه امعا و سنون او جهت درد دندان
گرم زده و رفع رایحه کریهه دهان و اکحال او جهت بیاض و مالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن آن
و مضر جگر و ریه و مصلحش سرکه و آب میوه های سرد و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یکدرهم است **قفر** نوعی

بیخ نبات کشوث است قطوط اسم شامی کراث شامی است قفد کور است قفور اکهر است و نزد بعضی قفر الیهود قفاب
اسم یونانی کبر است قفن زنجبیل است قفعه قیفهرا قلقاس بنابت کی نزد دیلمی آبها میروید و در مصر کثیر الوجود است
بزرگش مایل بزرد و بزرگی بقدر بیل بادام و از یکبیخ چندین شعبه و شاخ بلی ساق میروید بسطبری یک انگشت
و بر سر ساقی یک برگ میباشد و بجنس سطبرتر از زردک و کوتاه و مایل بسرخی مانند و در آن سفید و با اندک قبض
و تندی و لذیذ در اول کرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذا و محرک باه و جهت سرفه و خشونت
سینه و حنجره و سحج امعا و لاخری کرده عسل و سکنجبین و ادویه خوشبو و تخم او در افعال قریب بتخم کرفس و قدر
شربت از تخم او دو درهم است و قسمی از قلقاس صلب و مستدیر میباشد و هر چند طبخ دهند بیخ نمیشود و
صفاد آن جهت قبض اورام و زخم و سوخته او جهت قروح و قلاح و تقویت موی مؤثر است قلقل نبات شبیه
بنبات کبد و چوب او مایل بسرخی و شاخهای او دراز و نرمش مستدیر و بزرگتر از فلفل و اطراف بیرون
مایل بسیاهی و مغز آن با حلاوت و اندک ترشی و پوست ساق او قویتر از پوست کنه و کلش مایل بسفیدی
و مستعمل از و دانه او است و بعضی او را حب السمنه دانسته اند در دوم گرم و تر و بغایت مسهل خصوصا
با انجیر و نبات و مسهل بلغم و قدر شربتش تا یک درم و مصدع بودن او را استعمال سکنجبین است
قلب سای موحده و ضم اول نباتیست بر کشش شبیه بیک و نیتوس و از ارتفاع ربضه و بلندی او بقدر زرعی
و زیاده از آن و شاخهای او بار بدل و شبیه باذخ و در اطراف شاخها جبوزی شبیه ساق میروید
و منقسم بدو قسم میشود و برگ او برگهای ریزه میباشد و مابین آن برگها دانه او میروید صلب
و مستدیر و سیاه و با خشونت شبیه بسندیون و منبتش کوهها و زمینهای درشت است در سیم
گرم و خشک و مدر بول جهت یرقان و سرفه و ضیق النفس و اسهال و فواق و با شراب مفید جهت اخراج
سنگ کرده و مثانه و احتباس بول نافع و ضماد او رافع براسیر و قدر شربتش تا دو درهم و بغایت
مضعف باه و مصلح حب الصنوبر است قلیه بفتح او بقاء بهی دل نامند گرم و خشک و در هضم و ردی
الغذا و بهترین او از طبرستان و از نیره است و مصلحش سرکه و روغن زیتون و ادویه حار و مهیج ای و مقوی
دل و رافع خفقان و اکتحال خونابه و مرطوبه آن که در چین کباب کردن از و جگر جهت شبکوری مجرب
دانسته اند قلت بتخفیف لام و تای مثناة حب القلب است و ذکر رشد قلوس بلغت یونانی بمعنی از الدست

و بیخ صنف مبیاشد و ماهی زهرج نوعی از و است سفید است و برگش سفید و نرم و ماده شبیه بیک کلم و سفید
نوعی ربضه از آن و ساقش بقدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق و برگش ظاهر و کلش مایل
بزردی و تخمش سیاه و بیخش در از و بسطبری انگشتی و تر او در ابرک در از و بهار است و صنف دوم را بوک
سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف سفید و صنف سیم را شاخها بسیار در از و بساق و برگش شبیه بیک
بزرگ بر سر شاخها او قبهای مدور و کلش مدور قلاقل و صنف چهارم را بوک شبیه بیک انجیر و از آن کوچکتر و بی
ساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را بوک بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تندی بوی و کلش سفید
مایل بسرخی و ساقش زیاده بر ذرعی و آب او کشنده ماهی است جمیع اقسام او گرم و خشک و محلل و حالی
و مدر و باقی قابضه و رطوبتهای آن در افعال قائم مقام ماهی زهرج و بیخ صنف سفید و سیاه جهت
منع سیلان و یکشقال آن با شراب جهت اسهال و طبیخ آن جهت شکاف عضل و سرفه نافع و ضماد بر آن جهت
جذب سوختگی آتش مفید و ضماد بوک مطبوخ صنف سیم جهت اورام بلغمی و درد چشم و با عسل و شراب جهت
فلوس و جراحات و کزیدن عقرب نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش انافغوریون
و ظاهر اقسم پنجم نبات کوه باشد والله اعلم قلی در صفهان کهلا و در خراسان شخار و در گیلان قلیا و
نامند و از اشنان تازه کجع کرده بسوزانند و بهم میرسد و از نبات رهث در حرام نیز حاصل شود
و بهترین او صاف براق سیاه است و از جزو اعظم صابون و در چهارم گرم و خشک و حالی و محرق و
شربت یکقیراط که هفت بار در آب غوره بجهت علاج صاف کرده عقد نموده باشند هاضم قوی و بغایت
مشتهی و قاطع بلغم معدی و رافع فی مابین العلاج و مقوی معده است و طلائی آن ذابل کشتن کوشت زیاد
زخمها و ثالیل و ناصور و بهق و برص و جرب و در رفع بیاض چشم حیوانات بعد بل و یکدرهم او در همان روز
کشتن و در اطراء استعمال او با نفراد ممنوع است حتی آن مورث بیوستی است که رفع آن دشوار است و
قلی را بار و غرق حل کرده بر انکور بپاشند بزودی موبز شود و ملح القلی انشاء الله ملکور خواهد شد
فلسد دار شیشعان است قلیقی فارسی است قلی نوس شبوط است قلفوط اسم شامی کراث شامی است قلام بعربی
فاقلی و نزد بعضی عربی الاصل است قلمون قیقهر است قلار ادنی است قلاری نوعی از انجیر سفید است قلی
الشاعیس قلی است قلوبابین اسم یونانی ظفر القط است و آن شجره ابی مالک قلاطالی اسم یونانی درخت

چنار است قلولا اسم عربی غار است قلی قیشا اسم عبرانی نوع است قلقدیس زاج سفید است قلقطار زاج زرد است
قلقند بال و بتاراج سبز است قلی الخلا جمار است قلقوشیا یونانی ارتانجی است که با قشر پخته باشند و بعضی
صنع صنوبر صغار و نیز جمع صنع صنوبر کبار و صغار است قلیمیا اقلیمیا است قلومن بلاسیون اسم یونانی
ریه البحر است قلقلان و قلاقل حب القلقل است قلعی مرصاص ابیض است قلاجاره بلغه اصفهان عقوبت است قلاوز اسم
ترکی جمار الوحش است القاف مع المیم قمری مرغیست انی فاخته که جگر و بطوق و بسیار مانوس و نوع سفید او
خوش منظر تر است در دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و در طریق و مولد خلط فاسد و اکثار او موجب
وسواس و جذام و مصلحش و عنها داد و نیلطفر و تدهین بروغن و بنیا و موجب سرعت حرکت اطفال و تخم
او معین نطق ایشان و بودن او در خانها مبطل سحر و چشم بد است قلا بفارسی پشت و بترکی بیت گویند
و چون با فلی را سوراخ کرده و عود او را جای داده بلع نمایند جهت رفع نسب مجرب است تلدجون
و چون زنده او را در سر راخ احلیل بدوانند رافع احتباس بول است و خواص او است که چون در بیضه
بمدت سه سال از او کرنزان بیشود و چون زن حامله در کف دست گذارد شیر بران بدوشد هر گاه در
میان شیر حرکت کند آن زن حامله پسر خواهد بود و اگر حرکت نداند دختر و از مجربات است قمز
اسم ترکی شیر مادیان است که مخصوص تزیت آن کنند در این تذکره پیشتر ذکر شده قمح اسم عربی حنطه است قمرون
اسم عربی رویان است قیل بلغه شام نوعی از دو قو است که او را حشیشة البراغیث نامند قرنبلیکه کرسان
اسم فصلست قم قردیش و قل و قردش قصم قردیش قماشیر کاشیر است قنحا اسم مصری قصب الذریره است قنحه
اسم جنسی مفرد آن است القاف مع النون قنابری در صفهان موجه و خراسان بوغنی گویند و او شبیه است
باسفناج و با اندک تلخی و تند و بقدر شیری و مشاقش با برد و کلش سفید و بین و تخمش زغلانی
بقدر مخردی و در زغلانی چهار عدد دانه و بسیار شبیه بخردل است در دوم خشک و در اول گرم و لطیف
و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مفتح سدد جگر و سپرز و موافق محرورین و مبرد و مقوی مجاری بول
و حالی و مقطع و منقی سینه و ریه از اخلاط فاسد و آب او ملین طبع و رافع یرقان و سعوط آب تخم او
جهت رفع رطوبات دماغی و مخدر و طلا کردن آن جهت بهق و وضح و کلف مجرب و جهت بواسیر نافع و
مولد سودا و مصلحش نخستن او است قنطوریون اسم یونانی و آن بنا نیست او کبیر و صغیر و کبیر را غلیظ

وصغیر را

وصغیر را دقیق گویند و کبیر را شاخش شبیه بساق جاموس و خشن و بقدر دو سه ذرع و شبیه
و برگش مانند برگ زردک و در هر شعبه قبه مایل بزردی و گل قبه گلی زرد و خوش شبیه بخرگاه و
بخش سطبر و سرخ و صلب و پر از رطوبت و بسیار سرخ و با بندی و شیرینی و منبتش دامنی که
آفتاب بسیار نتابد و کوهها و پشتها است و قوتش تا ده سال باقی و در آخر دوم گرم و خشک و عصاره
و بیخ آن قوی تر از سایر اجزا و مدر حیض و مخرج جنین مرده و مفسد و زنده آن و مجفف بلاغ و جهت سرفه
کهنه و ضیق النفس و فسخ مفاصل و عصب و شکستگی اعضا و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سبب دفع
یرقان و استسقا و سپرز و قطع الدم مزمن و در زهر هلو و جهت و مغص نافع و ضماد تازه او بتنهائی
خشک ان بام بهما جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر و در هر باب افعال اما تند قسم صغیر و از آن
ضعیف تر است و مقرر و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم است قنطوریون دقیق منبتش تر و بدل آن بها
شبیه بقوی بیخ و ساقها از هم جدا و بی شاخ و زیاده بر شبری و کلش بنفش مایل و برخ مانند گل شب بو
از آن کوچکتر و برگش شبیه بیول سداب و تمرش شبیه بکندم و بسیار تلخ و بخش کوچک و بیمنافع و قوتش
تا ده سال باقی است در اوایل سیم گرم و خشک و لطیف تر از کبیر و ساق و بیول و گل او قوی تر از عصاره
آن و مجفف بلاغ و در جمیع افعال قوی تر از قسم کبیر و طبخ او کرده مثقال آن با هفتاد مثقال آب جوشانند
باشد که بنصف رسیده باشد و امثال آن بنوشند مسهل مرة الصفرا و مرة السودا و زرد آب و بلغم
و رافع مزمن هوا خصوصا عقرب و صرع و فالج و درد مفاصل و امراض بلغمی و مفتح سدد جگر و طحال
سپرز و منقی دماغ و اعصاب و ماء الاصول رافع عرق النسا و افراط عمل او مسوی باسهال موی است
و ضماد تازه او جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و بیرجهت ورم زخمهای تازه و کهنه و با آرد نرم جهت
مفاصل و با آرد جو جهت درد های جان و شیر عصاره او با طبخ جلبه جهت امراض سینه و طلای عصاره
او با سرکه جهت درد سری که از افتاب و شیر بهم رسیده باشد نافع و چون موی سر را بنورد رفع نمود
عصاره او را با سرکه طلا کنند جهت رفع فرحه سر و رویانیدن موی سر است و با شراب جهت گزیدن سنور و مار
سد جهت نا لیل و با عسل جهت رفع شپش و رشک و با شیر دختران جهت درد چشم و در دهان با آب کاکنج جهت
سطبری بلال مجرب و با آب لیمو زیانه و شیر جهت جمیع دردهای کهنه چشم و آثار قرنیه و شعبی مفید و چون بلال بر کوبند

ارتنه قرنین بعربی
انجگ گویند
و انجگ ترکی گویند

بارو شن بالام و امثال آن

عصارهٔ او با آب انار یا با قند در حال نزع خوردن و میکند و با آب مرزنجوش جهت بریح سیال و قطوره او با روغن بنفشه
و امثال آن جهت مرباران کوشش و با آب برگ شفتالو جهت کرم ان و با آب ترب و ماست آن جهت نقل سامه و با روغن گرگیر و
خردل و سرکه جهت درد گوش کری و سعوط او با زفت جهت داء الثعلب و حکه خشک کرده او جهت استسقا و درد مثانه او
رفع انتشار و خمار او جذام مفید و شرب ابزار او موج جهت اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند و اکتحال آن ابرص
یا ضوء است و قنفذ جبلی کرم تر از سایر ان و خوردن او جهت نفرس پیدا و بدستور ضماد کوشت و خون او
طلای خون و ابرص جهت بدن و جالی کلف و حول او مدر حیض است و کوبند در موضوع کنارهای در شراب باشد
هوام نزدیک نکند و مار از اقسام قنفذ کویند ان است و قنفذ بحری لذیذ تر از بری و ملین طبع و مقوی معده
و مدر بول و جلد سوخته او جهت جرب و قروح سر مفید است **قنب** بکسر اول و تشدید نون و فتح آن مرباز
کنب فارسی است و برای اسرار بنبل و اسرار و ورق الجنبال و حشیش کویند و پوست ساق او در کتب تخم
او را شاهدانه و شکوفه و غبار زنجیر او را جرس نامند بر کش الفوی و در سیم سرد و خشک و با
حرارت لطیفه و برودت کثیفه و مسکر و بسبب جوهر حاره و مفرح و مشهی و مبهی بالعرض و مبلد
تحلیل جوهر حاره و بقای اجزای بارده مخدر و مضعف حواس و محکم و معده و مورث فساد زبان
خمار و استسقا و بلاده و کسالت و جنون و فلکه روح دماغی و اکثار او قاطع باه و مجفف منی و
شیرینها مقوی فعل او و ترشیها مفسد آنست و بری و بستانی میباشد بری ابرک بابل اسفندی
و پوست او باز نمیشود و تخم شبیه بحب السمسم و قوی تر از بستانی و قطور عصاره او کشنده کرم کوش و سعوط
ان منقی دماغ و شستن سر با طبیخ او دافع ابرص و قمل و موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره
و مسکر دهان و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و غیر معتاد را زیاده از ان کشتن است و شاهدانه
در اول اسیم کرم و خشک و محلل ریاح و مسکر غثیان و مدر بول و قابض طبع و مجفف منی و مورث
اورام زیاده بری فعل او و بستانی مفسد آنست و مضر بول و قابض طبع و مجفف منی و مورث
و پوست او باز نمیشود و تخم شبیه بحب السمسم و قوی تر از بستانی و قطور عصاره او کشنده کرم کوش و سعوط
ان منقی دماغ و شستن سر با طبیخ او دافع ابرص و قمل و موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره
و مسکر دهان و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و غیر معتاد را زیاده از ان کشتن است و شاهدانه
در اول اسیم کرم و خشک و محلل ریاح و مسکر غثیان و مدر بول و قابض طبع و مجفف منی و مورث
اورام زیاده بری فعل او و بستانی مفسد آنست و مضر بول و قابض طبع و مجفف منی و مورث
شیرینها مقوی فعل او و ترشیها مفسد آنست و بری و بستانی میباشد بری ابرک بابل اسفندی
و پوست او باز نمیشود و تخم شبیه بحب السمسم و قوی تر از بستانی و قطور عصاره او کشنده کرم کوش و سعوط
ان منقی دماغ و شستن سر با طبیخ او دافع ابرص و قمل و موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره
و مسکر دهان و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و غیر معتاد را زیاده از ان کشتن است و شاهدانه
در اول اسیم کرم و خشک و محلل ریاح و مسکر غثیان و مدر بول و قابض طبع و مجفف منی و مورث
اورام زیاده بری فعل او و بستانی مفسد آنست و مضر بول و قابض طبع و مجفف منی و مورث

و مصلح ان عسل است و سکنجبین و سوخته بری و بحری او حالی و محلل اورام کوشت زیاده و خمار او النیام
دهندان و شرب نیم درهم از او جهت تب ربع مجربست یافته اند و ضماد کوشت او جهت خنازیر و غدد و پیه او جهت
کلف و خشم و پوست سوخته او با زفت جهت داء الثعلب و حکه خشک کرده او جهت استسقا و درد مثانه او
رفع انتشار و خمار او جذام مفید و شرب ابزار او موج جهت اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند و اکتحال آن ابرص
یا ضوء است و قنفذ جبلی کرم تر از سایر ان و خوردن او جهت نفرس پیدا و بدستور ضماد کوشت و خون او
طلای خون و ابرص جهت بدن و جالی کلف و حول او مدر حیض است و کوبند در موضوع کنارهای در شراب باشد
هوام نزدیک نکند و مار از اقسام قنفذ کویند ان است و قنفذ بحری لذیذ تر از بری و ملین طبع و مقوی معده
و مدر بول و جلد سوخته او جهت جرب و قروح سر مفید است **قنب** بکسر اول و تشدید نون و فتح آن مرباز
کنب فارسی است و برای اسرار بنبل و اسرار و ورق الجنبال و حشیش کویند و پوست ساق او در کتب تخم
او را شاهدانه و شکوفه و غبار زنجیر او را جرس نامند بر کش الفوی و در سیم سرد و خشک و با
حرارت لطیفه و برودت کثیفه و مسکر و بسبب جوهر حاره و مفرح و مشهی و مبهی بالعرض و مبلد
تحلیل جوهر حاره و بقای اجزای بارده مخدر و مضعف حواس و محکم و معده و مورث فساد زبان
خمار و استسقا و بلاده و کسالت و جنون و فلکه روح دماغی و اکثار او قاطع باه و مجفف منی و
شیرینها مقوی فعل او و ترشیها مفسد آنست و بری و بستانی میباشد بری ابرک بابل اسفندی
و پوست او باز نمیشود و تخم شبیه بحب السمسم و قوی تر از بستانی و قطور عصاره او کشنده کرم کوش و سعوط
ان منقی دماغ و شستن سر با طبیخ او دافع ابرص و قمل و موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره
و مسکر دهان و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و غیر معتاد را زیاده از ان کشتن است و شاهدانه
در اول اسیم کرم و خشک و محلل ریاح و مسکر غثیان و مدر بول و قابض طبع و مجفف منی و مورث
اورام زیاده بری فعل او و بستانی مفسد آنست و مضر بول و قابض طبع و مجفف منی و مورث

عیوانی سنده و رس است در سیم کرم و خشک و مدر حیض و مخرج جنین و منقی دماغ و باماء العسل جهت
صرع و استسقا و برودت و زمهریر و آشامیدن او با سکنجبین و با آب هندسر دفع فرهی بدن و
سنون او جهت درد دندان از جهت و اکتحال او جهت ضعف بصر و رفع اثار چشم و مرهم او جهت جراحات
مزمنه و ناصور کهنه مجرب است و قدر شربتش ربع درهم است **قشعریره** حجر الغشیوم است **قصب** فارسی است **قصب السکر**
بیونانی داخشتی است **قصب** پوست تخم مرغ است **قیقاس** بسیار دست **قیقاسیا** طلای قبرصیا است
قبرس اسم یونانی موضع **قطاطرون** ترمس است **قیقوند** فاوندس است **قیروطی** سامل موم و روغن است اعم از انکه
سایج باشد و یا مرکب از بسیار ادویه است **حرف الکاف** ک **کافور** صمغ درختی است و اقسام میباشد و
ان سفید مایل بسرخی و شبیه بصطکی و مسمی باسم پادشاهی است و اج نام کرد او کافور ایافته بود و ان
قسمی است ظاهر درخت بود و نیکتر و قیصوری آن بسیار سفید و صفایح و صاف و در جوف درخت
یافت میشود و کافور موی از زیرهای جوب جوف درخت خوشبوی آن بهم میرسد و آن بوی و رنگ
و ناصاف است و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است و در غایت بزرگی میباشد بحدیکه بر صد سوار
سایه بگستر میشود و همیشه سبز و جوب او سفید و سبک و بی شکوفه و بی ثمر است و انجوب او جهت بادشاهان
سر بر میسازند و الخاصیه هوام و پشه و قمل و کیک بر او و آن منکر و کوبند سبب کریه ایست
که از جهت کوه هوا آن مکان بلند و مار همیشه مجاور و در درخت اند و گرد جبین قطع درخت از او
میچکد مستی یا ماء الکافور است در غایت تندی رایحه و غلیظ و مایل بسرخی در سیم کرم و خشک و
جالی حرارت بدن و طرد و حاقه است و یکسر تر دیکی یا و نیکتر و رافع درد استخوان و مفاصل الاسراس
بارده و مصدع و مصلح و مسکن و مغشی است و کافور در سیم سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم اعضا
در رعاف و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقه البول و
جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرور و تریاق سموم حاره و مسموم صاحبان دماغ حار و بیاند
و عنبر مقوی روح حیوانی مبرود المزاج و سعوط او با آب کشنیز جهت رعاف و با آب کاهو جهت رفع بحران
محرور و با روغن گل جهت اورام حاره و سنون او جهت دندان کرم زده و قلاع و در دراه جهت قروح خبیثه
و سناعیه با ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحت تازه و قطع خون آن و تسکین درد مجرب و

اکتحال او جهت رمد و طلای او جهت درد سر صفراوی و شدت حرارت روح دماغی و ضماد او بر انوطه و
پشانی جهت رعاف مجرب و مضر باه و مولد سنگ مثانه و اکثار او قاطع نسل و اشتها و مورث سقط
موی و مصلح عنبر و مشک او و بنجان خوشبوی و بسیار بوییدن او مورث بیخوابی و مصلح او عنبر
سوسن و گل و اشال آن و قدر شربتش تا یکدانک و از دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و کوبند اینقدر مثل آن
و بدلش دو وزن او طباشیر و یکوزن او صندل سفید است و کافور مصنوع که از موم بقدر دو درهم و حجر
الرخام ده درهم در روغن بنفشه بنجدرهم و قدری کافور ترتیب میدهند و او با کافور اصلی اشتباه و جسد
مصنوع از بوی اصلی غیر مصنوع شبیه بوی پوست لیمو و نرخ است **کاشم** اسم فارسی او یونانی
لیفسطیون و در دیلم زیره کرمانی مشهور کوهی بلند جنگل دار است ساقش باریک شبیه بساق
شبت و برگش و برگش مانند برگ الکلیل الملک و از آن نرم تر و خوشبوی بوی او اعال ساق او ریکتر و برگ آن
تر و آخر ساق جزء دارد ترش سیاه و از بادیان بالیدن تر و تند طعم و با عطر بهیه و بخش شبیه بیخ الخفان
و خوشبوی و مسمن تخم و بیخ او است و قوتش تا سه سال باقی در سیم کرم و خشک و مفتح سدد و محلل
ریاح و منضج خلط لزج و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و اما و مدر بول و حیض و تریاق
سموم بارده و هاضم و رافع استسقا و رطوبت معده و دردهای بارده و مخرج جنین و اهل رحم مجرب
فلفل اصل الطعم میکند و بسیار ملطف لحم است و جهت عسر البول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون مجتمع
در معده و مثانه و سرفه و هر و عسر نفس و مجرب اشتها و اغذیه و حمل و طلای او جهت عرق النسا و فالج و سایر
امراض بارده نافع و مضر بزرگ و مصلح او کثیر او مضر مثانه و مصلح آن مرزنجوش و قدر شربتش دو درهم بدلش
زبیب و تخم کرفس جبلی و تخم زرد است **کادی** اسم هندی است و بعربی کدمه نامند و حمل او عماد و بعمن کبار الوجود
و شبیه بدرخت خرما و برگش صلب و قوی و نرم و طرف او سر بکها اند و ترش مانند علاف و در علاج جهت عادی
دانه دارد شبیه بانجیر و بیخ او مانند شکوفه و خرما و نباتیست خوشبوی و او را کبوتر نامند و
بعد از شکفتن در دو عنها پر و رهن میدهند و مستی بعمل الکادی و جهت درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام
نافع است و کادی در آخر دوم کرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس و با نفرح و رافع
خفقان و اعیا و ماشری و بثور جگر و مسکن دردهای صعب و شهوت او کجوب او را کوبند مجرب

امراض مثانه و کرشت آب را و ملین طبع و مضر بحرم و بر بنه و مصلحش سرکه و میوه‌ها ترش است **قندرو** اسم جوز هندی
بید ستر است **قنطیس** پوست اصل رافع ریاح و جلوس بر آن نافع نقرس است **قنبط** بضم اول و تشدید نون و فتح ثانی
و کسر بای موحده اسب بفارسی کلم رومی و کلم کوهی مندرکب القوی و حلو بغلیظ و قوی منفخ و محلل و مسهل و
مدر بول و بالخاصه محلل اخلاط و مولد سودا و مضعف دماغ و مخدر و بدی الهضم و مسدد در سایر اعضا و اگر
کوبند و مصلحش مهر و انجیر و روغن بادام و زیتون و ادویه لطیفه و مائیه و مانع مستی و نطول طبیخ آن
جهت مفاصل مفید و تخم و مفسد منی است **قنباء** نوعی از اندر وطالیس و نوعی در بعضی بر طبایع و بلغه
مصری باسم اشق و بلغه مغربی کاکنج است **قنبس** و **قنابوس** شاه دانه است **قنادیل** اسم یونانی قنب است بری **قنه**
بازنه است **قنساری** بیا و بغیر یای مثناة تحتانی بخم و مضموم است **قنطاریدس** ساد اور است **قنطوریون**
اسم عربی دارشیشعان است **قنطوریون** کبیر است و صیبوان جدید و ستر ابیض شامل است **قنفور** قیصر است **قنطوریون**
بلغه اصفهان غلال البطم است **قنند** شکر طبرزد است **القانوح الاقوی** **قنطوریون** نوعی از بوزیدان با تیست بر کنس مستدیر
و با اندک تجویف و ساقش کوتاه و تخمش مصل بیاد و بخش مانند زنبور و بانوی و نطی است و مدر البول
و با قبض تعدیل و جلای مراج و تسهیل بول و مسکن التهاب معده و با شراب و عسل نافع تهیج بول و حمل
او جهت ادرام حاره و حرارت معده و احشا و شفائی که از برد رسد و بهر سه میدا است و بیخ او کرم و
حشا و مفتت سنگ مثانه و معده بول و ضماد عصاره بیخ و بول او محلل ورم و زخمها و با شراب و سیع کنده
ثقبه جراحات است **قنافر** زنجار است **قنوح** زنجار است **قنوفی** اسم یونانی و بعضی بخور است و شامل مر و شبو
نزد بعضی جوارح جدید سوس است **قنوقال** نوعی از دو فواست و نزد بعضی تخم کزنی بری **قنوبا** اسم یونانی آب
خاکستر است **قنوبیر** اسم یونانی طباشیر است **قنطوریا** اذربون بری است **قنوطیرا** اذربون سیاه است **قنوبیطلاس**
قنوماریس اسم یونانی قطلب است **قنوریون** اسم یونانی کزنبر است **قنوبیعم** اول و فتح ثانی اسم عربی فرشیشعان
قنوالبون اسم یونانی قبه است **قنولن** اسم یونانی کرنب است **قنوقالس** اسم یونانی اجاص است **قنودونیا سیلا**
اسم سفرجل است **قنوفیون** اسم فرهنگی از اجزاء شرد دیطوس و شوکران را نیز نابکار مند **قنوانطلس** طین
الکرمی است **قنوفیع** مرزنجوش است **قنوس** کیاه وج است **قنوری** اسم ترکی حمل است **قنوریغلا** اسم ترکی حمامیت
قنوز اسم ترکی جوز است **قنوقون** اسم ترکی غراب اسود کبیر است **قنوبادوس** عنب الثعلب است **قنوبر** و **قنوفر** اسم ترکی

الیه است

الیه است **قنوره** اسم ترکی دنبه است **قنوش دبلی** اسم ترکی لسان العصافیر است **قنوبن** اسم ترکی نعنان است **قنوم**
اسم ترکی هلال است **القانوح الطاقوح** اسم خمر غلیظ است و الحال اصناف از او درخت بنی است که بهمین مانند
بقدر قندق و جوز از غلاف مقشر کرده مغز او مقسم بدو قسم کرده در مابین سبزی بعضی بزردی و عفوصه
و سیاه او تلخ و غیر مستعمل است و درخت او بسیار شبیه درخت غرو و غلاف او را قشر نامند و بطریق
مغز او بوداده استعمال مینمایند و مزاج او را مختلف ذکر کرده اند و آنچه تجربه و قیاس ظاهر میکرد در
گرمی و معتدل و خشکی آن غالب است و قشر گرم و خشک تر از آن و اجفف و طوبانه و مدر بول و با قوت قابضه و
مؤلف ذکر او را منفع دانسته و جهت سر و بلغمی و تولد و تسکین غلیان خون و رفع اعیا و آبله و حصبه و
شری و دموی و تقویه معده و منع صعود بخارات بدماغ نافع و اکثار او مورث بیخوابی و مضعف باه و مبرز بول
و مزاج سوداوی و مصلحش دعوی بادام و بیه و شیر بیها است و چون بطریق نخود با بادکوبه بوشکنند
کدسیاه نشود جهت قطع اسهال نهایت مؤثر است **قنصوم** نوعی از بنجاسف است در برگ و قیمه آن
سوای انکه از ساق بنجاسف شاخها میروید و او را ساق و شاخ و اکثر از یکدیگر بیکسان میآید
و در انتهای ساق قبه او چیزی و طول ساق از شبری زیاده و کمتر نیز از آن میباشد و بر آن برگهای
دبن مثل ساق زنبق و ساق ماریطس و اراماریطس قویتر و بول اصل او مفرش بروی زمین و گلش با
عطریه و ثقل رایحه شبه برایحه بنجاسف و طعمش تلخ و زهر زنبل است و جهت این اشتباهات حبی قیصوم
بنجاسف دانسته اند در سیم گرم و خشک و محلل تولد انسانین و رافع تب لرز و در سینه و ضیق النفس
خرد او دیه قتال و ریاح و مفاصل و عرق النسا و قاتل اقسام کرم معده و امعا و مخدر و افتراش او
کریز انداخته هوام و ضماد او محلل اورام و رافع ضرر کنبدن عقرب و تهیل و حمول او مخرج جنین و نطول
او جهت صداع با برده و سوختن او جهت قطع نزف الدم و داء الثعلب و با روغن بیلا تخیر و روغن زیت جهت
سرعت برآمدن ریش مؤثر و مضر بدنه و مصلحش کثیرا و خشخاش و بنفشه مضر معده و مصلح او عسل و بیخ
و قدر سه مثقال و درهم و بدلش افسنتین و با بیخ است و روغن او که از بول و کل آن کیرند محلل اصلاب
و مدر حیض و مسخن رحم و باعث انضمام فم آن و رافع لوز و امراض بارده عصبانیه **قنوفی** صبغی است
بسندروس و بدبوی و مدلطم و بصندوی را و بفارسی لیل معربی و دیوی شجره نامند و تمیمی کوبد اسم

وآن او را باشکر بقوام آورند جهت ابلیه و خصیه بهترین ادویه است و اهل هند را اعتقاد آنست که چون آنکه را بنوشند
زیاده بر نه عدد ابلیه بی آبله و خاکستر او را جهت التیام زخمها مجرب دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و
جگر است و بر تکه رفو بیرا ذو دانه او بدلش بوزن او صندل سرخ و مثل آن بقیه است **کانج** بفارسی عرسد
پس بر ده نامند و از انواع عنب الثعلب است بسیاری در ارمنیات ما شدان و بر کشش بعضی و بزرگتر و در قوت مثل آن
و سرشاخهای آن نکوتر و ثمرش در غلافی سرخی شبیه بشاهدانه و دانه اش بقدر قندق و بعد از رسیدن سرخ
میشود و کل او سفید و مایل بسرخی است و حبیلی او برگ او مانند برگ بید و غبار الود و سیاه و ساقش با برگ
چسبیده و نبات او بزرگتر از نباتی و کل او بسیار سرخ و دانه اش زرد مایل بسرخی و در غلاف زرد نیز میشود
بسنگ لاخها و او را کاکنج منوم و عنب الثعلب نامند و در تخم بزرگتر از خشخاش و مدر بول و بکشتال او
منوم و زیاده از آن مورث اختلاط عقل و جنون است و مداوا از مطلق کاکنج بنباتی او است و مستعمل از آن
پوست سرخ دانه او و قوتش تا سه سال باقیست و در آخر دوم سرد و خشک و مدر بول و رافع امراض کرد و مثانه
و قرحه آن و مخرج صفرا بادرار و مصلح حال بکر و رافع ریو و عرق نسا و اقسام کرم معده و مدا و اورم و زنو
بقدر یکمثقال بر قان بجرب و بلع کردن هفت عدد دانه او بعد از بالکی انجیر جهت منع حمل او بر یا فرانه و محیض
و مطلق کلفند و قدر شربت از یوست دانه او تا چند درم و بدلش عنب الثعلب است **کاجی** سرکه هندی و بسیار و بوی
میسازند و بهترین با او زبیخ است و طریق آنست که جوبان امهر انجیر صافنوده در شیشه کنند و اجزای زنو
و زیاده بر آن در آفتاب بکذارند و او مجلی اعضا و مقوی اعضا و مسکن حرارت خون و مفرح و مدر بول و رافع امراض کرد و مثانه
عسل و کلفند است **کاوزبان** اسم فارسی لسان الثور است **کاهربا** است **کافور هندی** و **کافور بهر** ریحان
الکافور است و نزد بعضی کافور بهر اسم انجوان است **کافور** و **قسم** ناصافی کافور است **کافور الکلمه** زنبار است
کاسنی اسم یونانی جوز است **کاسنی** خشخاش زبدیک **کالادن** مازریون سیاه است **کاشم** زرشک سیاه آبی
است **کاسه الجمل** دلک است **کاسلی** اسم هندی اشد است **کاوجی** اسم هندی شونیز است **کاذ** اسم هندی شکر است **کالوزن**
اسم قسمی از زاج است **کالمری** اسم هندی هلیله کابلی است **کاشیرا** اسم هندی عصاره ایلک است **کاذیه** اسم هندی
جنه است **کاسه** اسم هندی طبوخات مسهل و منفخ است **کالسانوا** اسم هندی ساد او ران است **کای** اسم
اسم هندی قنای بدیست **کالی** بلغه هندی سیاه است **کاجی** اسم هندی تخم زرد ال است **کاکنج** و **کاکو** اسم هندی

سرطان است

سرطان است **کای** اسم هندی بول است **کاکوندا** اسم هندی کشتا است **کالون** اسم هندی خرچنگ است **کلان** اسم هندی کاندی
کاندی اسم هندی قصب است **کاو** اسم فارسی قرا است **کاوکوس** اسم فارسی بقر الوحش و ایل است **کاوشناسی** و بسانی اسم
فارسی هندوانه است **کاشنه** ترشی اسم فارسی خندریلی است **کاموسه** اسم فارسی خس است **کاوربن** جاوربن است **کاوهن** و **کاوشن**
اسم فارسی احریض است **کاوزانه** اسم فارسی کوسنه است **کاوداد** اسم فارسی جاوزبن است **کاوهره** اسم فارسی حجر الثور
کابش اسم دیلق خلاف است **کاغذ** اسم فارسی قرطاس است **کاف** اسم فارسی تهی است **کاشنه** اسم فارسی خنکوس است **کاشه**
شکند اسم فارسی شقایق النعمان است **کاوچشم** اسم فارسی لحوانه است **کبر** نبات خاردار و بر شاخ و بر کشش با برگ
و غلاف گل او مثل زیتون و کلش سفید و در وسط آن چیزی شبیه بموی و ثمرش کوچک خیار کبر نامند از بلوط دراز
تر و تخم او زرد با رطوبت لزجه و درختها و کوه ها بسیار میباشد و بیخ او دو پوست بیخ او قویتر از سایر اجزا
و در سیم گرم و خشک و مضر سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز
خصوصا بر درده و بسرکه و عسل و محلل ریاح و مزاج سموم و مدر هره السوداء و جهت فالج و امراض بارد
دماغی و مفاصل نافع و با او دیوخوشبوی مثل سنبل الطیب و انی خرو عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و مزمن
طبخ او رافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازه او رافع قرح عسل و عصب و جنبش او رافع قروح خبیثه و با او و بیه
محلل اورام حصلیه و حنا زبر و با سرکه رافع بهق و برص و فوبا و با آب و تو مس محلل اورام سپرز و مجوز او رافع
و مضمضه طبیخ او با سرکه و خائیدن آن جهت درد دندان نافع و بطلیموس در کتاب زینت و مودا نه کبیر آن
بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد و بوزن آن آب بجوشانند تا آب التمام و روغن تا نصف بسوزد
پس او را بر سر نهاد غلیظ کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نروید و مجرب دانسته اند و ثمر او قبل از
شکفتن که کل کبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع اعضا باشد بیخ از آن نیز
است و زهر او رافع نواصیر چشم و خیار کبر گرم و تر و تخم او در سیم گرم و خشک و خیار و رسیده او بدن
خائیدن دانه او و ملین طبع و ترشی کل و خیار او و محرک اشتها و جالی بلغم و فتح سده جگر و سپرز
و مصلح محرورین و خیار غیر پرورده او بسرکه مفسد معده است و قشر او بر کشش در آخر اول گرم و خشک
و در اعضا ضعیف تر است از کل او و محلل خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره آن کشنده افعام گرم معده
و ضماد او با زفت رافع قروح شهدیه سر و قروح خبیثه و محلل اورمی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در

جمیع افعال ساوا و قوی‌تر از بزر و غرغر طبیخ صاحب اجزای او منقی دماغ و مفتح سدد است و قدر شربت از آب او تا
هفت درهم است که با عسل و سرکه و شکر بنوشند و از بیخ او تا سه درهم و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضرش
و مصلحش و مسهوم و مضرش و مصلح آن سکنجبین است کیکم در مهلهل و موسل نامند و بتر و کاکنوا
چیکی و آن چهار قسم میباشد و نباتی هم شد است یکی کشنیزی که مایل بسفیدی و با رطوبت زجیکی و کلش نرم
و ساقش متوسط در سبطری و درازی و بخش تلخ و کوچک و پر شعبه مانند زهر بیش سیاه و منبتش در زمین
آبهای جاری و قسم دیگر شبیه بقسم اول و کلش نرمتر و بسیار نشاست و قسم سیم نباتش بسیار کوچک
و کلش زرد طلاق و بدبوی و قسم چهارم اکلس سفید است و اقسام آن در آخر سیم گرم و خشک و اجود
و محرق جلد و ضماد تازه او در اندال نمائی موجب جماع و در داء عضای و با برگ عنقه اجود جرب حیوان و
انسان و تقشر جلد و برص ناخنی و اقسام ثالیل و داء الثعلب و نطول و طبوخ او جهت سعفه و بخشد او
در عطش آورد و زیادتر از کدر و طلای او از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت ریزانیدن آن و جراحت
او جهت اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و در دو مثقال او کشنده و چون با مثل آن ارد کندم جنگی و
بر عصوری بگذارند نایب مناب دافع است کباب دانه ایست فرنجی بسیار خوشبوی مایل بسیاهی و مغز او سفید
و در خشت آورد مانند درخت مورد و از هند خیزد و افلیمون نوع صنوبر است و قوتش تا ده سال باقی است در دوم
گرم و خشک و لطیف و نهایت ملطف و منفع مری و سدد احشا و کرده و مخرج سنگ و بول و بخور آن جهت ارواح
جنگی و سرزنی و رباح و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر و نسیان و اسهال و تقویت معده و احشا و
خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد او با بیه حیوانات جهت تحلیل اورام و با غالیه جهت خوشبوی
رایحه بدن و تقویت آن نافع و طلا کردن در خاشه او بر قصد نهایت ملذذ جماع است و مضر مثانه و مصلحش سکنجبین
و شربتش یکمثقال و بدلش فاقد و در اجنبی است کبریت نباتی که کرد نامند و آن اصل جار و الید و زیتی
اصل با برگ آن چهار قسم میباشد یکی سرخ شفاف لامع و یکی زرد مایل بسبزی و آنرا
مصطکاوی و اصابعی نامند و یکی سفید و مستحق یکی کرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و آنرا
کبریت اسود و کدر نامند و بجز از طبخ آن چشمهای گرم و از خال بعضی اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی
میباشد و بهترین آن احمر است و معدنی آن احمر است و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت حرارت

دمسی

مستحق بکرد احمر است معدنی اقسام او در آخر سیم گرم و خشک است و کمی مواد غالب بخشکی و قوتش تا سی سال
باقی است و در غایت هضم و تدبیر او بدلیل محترق نگردد از اسرار عظیمه و در غایت اشکال است و محلل و ملطف
مسخن و مجفف و جالی و جاذب و شرب او مقاوم جمیع سموم و با زرده تخم مرغ بنیمبرشت جهت سرفه رطوبی و برد
اخراج جرب و بلغم سینه و شش و رفع بزان و زکام و نزله و طلای آن مسکن درد با دا عضا و سفید کننده
موی و با عسل و بدستور با بول آب دهر جهت کردن هوام و با عافر و جاذب عسل و سرکه جهت جذام و بثور شهاب
سوداوی عجیب الاثر و با سرکه و نطرون و عسل لاطین جهت قلع آثار و حکه و جرب و بهق و برص و ناخن و تقشر
جلد و داء الحیه و داء الثعلب و اکلیل و قروح رطب و با حنا جهت قوبا و با سرکه و قیموسیا جهت سعفه و با جندبادستر
تحلیل صلابات و با حب الغار جهت امراض برده و صداع و با ماست و زنگار کوکرد و صمغ عربی جهت سعفه و قرحه
سر و قوبا مجرب و با بوره و عسل او و دیه مناسبه جهت نفس نافع و زهر او بر بدن قاطع عرق و سعوط
او جهت سکته و شقیقه مفید و مجرب و قطور او در آب کوری و حاب زنگام و نزله و مسعط حنین است بسبب عفونت
باعث گریزانیدن هوام و بخور او جهت ثقل سامعه و مضر مهوس و مصلحش کثیرا و شربتش از دو دانگ
یکمثقال و رفع جرب آن بعد ابدال و سفید کردن او نایب مناب جوهر زرنیخ است و رعش کوکرد و بنهی کسانی
او در دستور اعتدال کرد است جهت درد های بارد و جرب و حکه و سعفه و قوبا بعد ابدال است و رفع و کرد بنات
مجفف و مریع النفوذ و محرق و مفتح جلد و جالی و اورام رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و مالید او
بر دندان رافع کوشت فاسد بن دندان و کشاف آنست و طبوخ عرق کوکرد فتر در دستور اثر ملکوت
کبد بکسر اول و جزم ثانی بفارسی جگر نامند و بهترین آن جگر آهو و گرگ و خرگوش و بعد از آن جگر
بز عالی است گرم و تر و غلیظ و در هفتم و خونی که از وی رسد قوت اعضا و تقویت و سرعت میکند و مصلحش
آب کامه و سرکه و کباب و با نمک و صمغ عربی جهت قرحه امعا و اسهال قوی الاثر است و جگر بز با الحاب مجرب
صرع مصروعین است و بخیر رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل این مرقوم است کبار اسم عربی نوشادر
باشد بر شدت است و اختلاف خواص آن بحسب اختلاف محکوم و بهترین آن کوشتهای لطیف است که بر عنکبوتی
و بر شکی جمیع اجزای او سبکتر باشد و آن مولد خون متین و مسمن بدن و مسخن کرده و محرک باه و
اشتها و موافق معده مرطوبین و مقوی اعضا و در هفتم و بعد از هشتم مولد خون صالح و بالمیان

خنکو و سرد و مدر بول و حیض و منقی کرده و مشانه و از قوه او در از زخم حنین و محلل ریاح و نفخ و مهیج عرق
باه و اشتها و قی و رافع حدت ادویه و معاد ع عمل ادویه مسهل و رافع هیج و جهت هر بود و ضیق النفس و فواق
و برودت احشا و درد پهلو و در کبد و حصبه و لوز بلغمی و غرق النساء و قشک بلغمی و مغص و کذا حمی مسترسل
مثانه مفید و آب او که با آب انار و شکر بخورانند جهت سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس قبل از ذکوبت
عقرب و هوام و بدستور بعد از آن سبب سرعت تاثیر سمیت آن میگردد و رافع مزخور بودن مرد اسنده
امثال آنست و ضماد او محلل اورام و با آب رجوجه در هر چشم و طلای عصاره او در انا بکه بنده با رعش کاکر
جهت درد حکه مجرب دانسته اند و بدستور با کوکرد و بورق سرخ بنفشه نافع است و با بنوشاد در و عسل جهت ثالیل
و رعاف نافع و بیخ و بدل او که با عسل بر درد ثبات شد مقوی معده و مسکن غثیان و بر درد آن سرکه
موافق محرومین و مقوی معده و احشا و مفتح سدد و محرک اشتها است و مصرخواص او در ضعیف مجرب غریب
باه ایشان و محرک صرع و عین و مفسد بشر و با عشر صرع مولود و خفت عقل آن و مجرب زنا و اوفاح و
مصلحش انیسون و قدر شربتش از بخش در مطبوخات بخدر هم و از عصاره او تا پانزده درهم و از جرم آن سه
درهم است و تخم کرفس بستانی در تفتیح قویتر از سایر اجزا و جاذب فضول عمدی و رحم و هاضم غذا و
سایر منافع مانند بیخ او و مضر زیر و مصلحش حماما و کویند تخم کاسنی است و مصدر بیخ و مصلح آن کشنیز
و قدر شربتش یکدرهم و بدلش ناخواه و زیر است و چون در هر رطلی از آب انکور یکمثقال تخم کرفس بستانی
با فطر اسالیون کوبیده اصاف کنند و بدستور در هر رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از
سه ماه استعمال نمایند جهت تقویت معده و محرک اشتها و سر بول نافع است و چون یکمثقال او را با نیم مثقال
ناخواه و یکمثقال شکر تناول کنند تقویت و رفع ریاح مجرب است کرم بفارسی تل او زد و مانند نامند
و بری میباشد و بری غرد ار را انکور او سیاه و زیره و با عصوصه و شراب او فا بیض و سیاه میباشد
و بری بمنزله در تهکابن و زنکوبند و شاخ تازه اقسام در الفاظ کرم و علاج نامند و ادوی
اخر دوم سرد و خشک و بهترین اخراج او است و بعد از آن برگ و عصاره آن مقوی معده و حار
و مانع قی و قاطع قی الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار و تقلب نفس و مدر بول و جهت قرحه
امعا و اسهال صفراوی نافع است خواه بنوشند و خواه حقنه کنند و شربت او که آب او در او افتد

وکشنیز و ادویه حار حابس اسهال و بطء هضم و مورث صداع و مصلحش سکنجبین و خوردن آب بعد از
کباب بغایت مضر است کرنب النعام نوشادر است کشت معرب کشت اسم فارسی حنظل است کبیج نطاخ است کبد نوعی از
نیتوعات است کبابت شاهی اسم فارسی لبلاب است کبر کاذر اسم شیرازی جغرنوبشاهی است کبر اسم فارسی فنج است کبادری
اسم فارسی فرح است کبلاک اسم ترکی قنبیل است کبوتر اسم فارسی حمام است کباب سکاذه اسم فارسی ذاغ است کبوتر
اسم فارسی فراخ الحمام است کنکهس اسم هندی کهربا است کبو اسم هندی کافور است کبیر اسم هندی نوشادر است کبود
اسم هندی فنج است کبود اسم هندی شفتیر بود است الکاف مع التاء کتان نباتی است بعد از زرع ساق و برگش
با رهاد و کلش لاجوردی و نبها او قرمز یعنی و هوا و تخم دیوسرای و ملنو بنفشه نابیده لباس ترید میدهند در
دخشان و لباس او را فی حرارت و باعث تقلیل عرق و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و بخور گیاه او جهت سده
زکام و اصلاح حال جهت و سوختن او قاطع خون جهت لجان و التیام دهنده و کل او مدر و مقوی ارحام و دیناو
مایل بسردی و در دوران جهت زخمها مفید و تخمش مایل بسردی و املس و بعد از آن مفید و قسمی مایل بسرخی و
نوعی سیاه میباشد در اول گرم و خشک و با طوبه فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شبر و محلل و مجلی و
ملین طبع و جهت قروح کرده و مثانه و مدا و مر او نزولی نیشقال جهت درد امعا و با عسل جهت ورم سپرز
و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه ماتوسین مجربه دانسته اند و بوداده او قابض و جهت نفث الدم و رفع
رطوبی بغایت مفید و لعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و سدر هم آن جهت تنفیه سینه و تفتیح و تحلیل
ورم جگر و اعضای باطنی مجانا و جهت ورم صلب و قروح سر و با بزر قطونا جهت تسکین درد مفاصل
و نقرس و عرق النسا و با بورق و انجبر جهت کلف و با حرف و با بلی و عسل جهت شقاق آخر و با بوره و خاکستر
جهت ناسور و با آب سرد جهت صداع و رمی و قوبا و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد لذع آن و جهت طبخ
او جهت اخراج فضول و لذع امعا و جهت نافع و جلوس در طبخ او بدستور جهت درد رحم مؤثر و سوخته
او جهت جراحت و درد لذع آن مفید و مضعف هاضم و مصلحش سکنجبین و مظلم بصر و مصلحش کتیرا و مضر
انثیان و مصلح آن عسل و قدر شربتش از نیم درهم تا دو درهم و بدلش حلبه است و مرغی تخم کنار گرم
و تر و حقنه او با روغن گل سرخ جهت تسکین درد و جراحت امعا و طلای او جهت قوبا و جراحات و تسکین
درد آن و وجع فواد و اشامیدن او و مالیدن جوشانیدن او با سرکه جهت رفع فواق انسان و

دوا کرفس

دوا آب عوش و مضعف معده و باصره و مصلحش سکنجبین است کتم و سمه است و بری و دشتی میباشد
و بری را در مازندران و تنکابن شال خنی نامند و بعربی حنای شفال و کتم غبیر و نیل است کیا
نیل شبه است بکیاه کنار و ساق نیل مجوف و برگ او و سمه شبیه بر امرود و ساقش غیر مجوف و
ثمرش بقدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه میشود و در دشتی و کوهی آن در کنار رودخانهای بزرگ
میروید و شاخهای او انبوه تر از شاخهای نیل و برگش از ارزن بزرگتر و دراز تر میباشد و بعضی از
نیل او سمه دانسته اند و خلاف واقع است در دوم گرم و خشک و با قوت جالیه و قابضه و محلل و خصاب
او قوی تر از برگ نیل است و ضماد او با آب غلیظ جهت صداع حری و بلغمی و بیضه و خوره و رفع زخمها و بخور و طلای
او جهت زکام و تقویه موی و منع ریختن آن اشامیدن او با آب طبخ او و بغایت مقوی و جهت کوبیدن سنگ مثانه
مفید است و او مضعف دماغ و مصلحش فرنقل و لادن و روغن آن که آب او را مثل او روغن کنجد بجوشانند
باشند بحدی که روغن باقی مانده باشد جهت بواسیر و امراض رحم مقعد و محرک و مانع ریختن موی و
رافع دردهای بارده است و جمع ریخ او را بسیار طبخ دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهت کنار
قایم مقام مداد و تخم و سمه در روغن و مقدار علاف شبه نجم تر و مایل بسیاهی و بهترین او و
مانع نزول آب و رافع نازل آب است کتان الماء طلب است کتان اسم فارسی تفاح است کتهوا اسم هندی حماض
ابیض است کتهونه اسم هندی اسارون است کتی اسم هندی کلب است الکاف مع الثاء کثیرا بثای مثلثه
صمغ قتاد است کرفیا فارسی کورنامند و آن سفید و مایل بسرخی میباشد در حرارت و برودت معتدل
در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغری و با تخفیف ضعیف و مغلظ
مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن اوجاع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و مصلح
ادویه سمیه و رافع قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویه رودها و تسکین درد
کرده و مثانه مفید و مدا و مرتاش امیدن او با مثل آب زهر بر از بادام و نشاسته و شکر بیمار است
مسمن بدن خصوصا چون بعد از آن شیری که در وی ناچیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار بحریه
شمرده اند و طلای او جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن شفا و لعوق با بوره و
و کوکرد جهت جرب و حکه و با سرکه جهت بهق و برص و با الماء جهت شق شدن موی و اکتحال او جهت اقسام

فضاب بسیار از آن سال بیرون میکند
و زهره و بلغم را از آن صاف میکند
بجهت آنکه در آن شیخی و تلوین
و دشتی آن بسیار است
بیاب طالقان بسیار میباشد

صحت او در بیماری و مقوی قلب آن
و یاقوت سرخ و جهت سرفه و تشنگی
سینه و قرحه ریه خوب

بعوام آورند جهت تجربه اشتها و رفع صفرا و خمار و اخلاط رقیقه معده و خفقان صفراوی و غثیان و
اسهال نافع و کاه است که بسبب قوت جالیه باعث اطلاق شود و اشامیدن غسالهٔ مانع صعود بخار دماغ
و مضعف باه است و مضر بهر فرد و مصلح آن عسل و خمار بهرام و عسالج اوجهت درد سر و ابتداء ورم حار
معده و سایر اعضا و التهاب او را خصوصاً با آب رجو و جهت اسهال یا را مدد بغایت مفید است و
صمغ و آب مجمد بر دیسا رجالی و یابس است و اشامیدن آن مزاب مخرج سندان شانه و رافع سهر و خمار
او جهت قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مفید و دوام مالیدن با روغن زیتون استرخاء موی است و آب
جوب زرد جهت ترا و ش کند رافع ثالیل و سترنده موی و خاکستر جوز او دنشار و آن با سرکه رافع نوکا
و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عسل
و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بوره با رهنج جهت بودن گوشت زیاد زخمها و با سرکه جهت گزیدن هوام و سگ
دیوانه و ورم غددی مؤثر و کاه و کرم کرده او جهت بواسیر و خوردن بیمدهم آن جهت قرحه امعا مفید است
و نوع بری زراقوت فابضه قویه و مشکوفه او بهر یک اجزای او دو مثقال خشک آن حابس اسهال و مدر
بول و قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده و خمار او رافع او رام و التهاب معده
و ورم چشم و جرب و فلج و قروح خبیثه و رادع مواد حاره و حمول او قاطع حیض است و چون او را در سفال
بسوزانند جهت درد چشم و با عسل جهت داخر و سستی بر دندان و مرهم خون آرد مفید است و آب
طبیخ بیخ او بقدر سه پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و پوست جهت قطع خون و جهت
درد عین بر ذکر شکوفه او را مکرر در روغن زیتون کرده بعد از هر دو سه روز تجدید کنند باقی قوت
و رادعه و قایم مقام روغن گل سرخ و حابس عرق و جهت قروح ساعیه و جوشش دهان نافع است کرسنه
کلم و با صفرهای قربت نامند بستانی و بری و بحری میباشد و قبیل قسمی از بستانی است و ملکور شد و
قسم مرو فی را چنین نامند جعفر و سبز و برکش سطبر و اصناف او و شامی و صعدانی و موصلی و اندلسی و
مختلف الاشکال میباشد و مجموع آن مرکب القوی و در او اکرم و خشک و سرد و سکونت رجسا
و مولد منی و منوم و مانع صعود بخار ان بدماغ و مانع مستی و باعث ترحم کنت اطفال و نیم عزوز سهل
و مهرای و فابض و رافع خمار و ارتعاش و سرفه مزمن و عصاره او با ابو سا و نطرون مسهل و با شراب رافع سم

دخوردن

دخوردن هر روز بقدر یکوقیه رافع درد سپرز و گرفتگی اوراز و اب مطبوخ او منقی بدن و عروق و
مسکن درد سر و جهت سرفه کهنه و درد کمر و زانو و ورم جایها احشا و تاریکی چشم کبد بخار ان طبایع
باشد نافع و مضر سوداوی مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ و مضر مجاری بول و مصلح بی او با کثیر
فربه و روغن بادام و شراب مخرج باد و سکنجبین و درد سپرز و دیوخوردن و امثال آن و خمار او رافع بیخ موی و
جلد و سرکه جهت نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و سمنا و بول او با آب رجو جهت اسهال و رام و آخرهای باد
سرخ و شراب سرطان و با بمد جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت بوص و جرب و سعوط آب او منقی دماغ و حمول
ان با شیلم جهت رفع احتباس جنین و درجه شکوفه او فاتل جنین و سوخته او بغایت مجفف و رافع فلاق و روی
دندان و سعفه و مانع ریزیدن موی و با پیه خوک او امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلب و دیلاک و با
سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است و تخم او در روم گرم و خشک و مهیج و کشنده کرم معده
و طلای ان رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل شبیه بنبات و سفید و ران
و با روغن و ملح و تخمش شبیه بطلفل سفید است و سیم گرم و خشک و دیسا رجالی و محلل و بیخ و تخم او زهر
و در هم رافع سم افعی و تخمش مجرب باه است و کلم بحری را برگ و سرخ و شب بیرون زاوند و مدرج
است و طبخش شور و با نمکی و خوردن او جابزیدت و در ضماد ان محلل مستول است و درد و مثقال از تخم او در کشتن
حب القرع بسیار مؤثر است کراث بفتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی در لغت فارسی است کرسی دراز و با برگ و ساق
نرم و پر شیر و در بلاد حجاز بسیار است و عشبة السباع نامند شبه او را در اطعمه کردن رافع جذام دانسته اند
کرسنه اسم عجمی نوعی از جلبان و بفارسی کاودانه و در حب القرع کوبیدن دانه ادسیه و در قریب بعد در
تخوری و پیره زنان مایل بسرخی و تلخی و تند و غیر ماکول است و او اکرم و در روم خشک و مدر بول و ملین
طبع و منقی سینه و شش و با تو باقیه و جالی و با نقطیع و منفع سدد و آرد او که بعد از خیساندن و مقشر
کردن بعمل آورده باشند مسهل و محرک باه مبرد بدن و با سرکه رافع عسر بول و جرب بکرده و با روغن
کنجد و مسکه و انجیر و منفعض و با عسل و کردکان و سمن بدن و طبیخ او با عسل جهت سرفه رطوبی و تنفیه ریه و
جهت و عسر النفس و با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد است و جهت شکستگی
اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات

و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن و در روا و قاطع خون جراحات و رشحه
کداز و ترتیب و صندل جهت سقه بری و دوا و ضع مستی تراب نافع و سفوف او که سرکه خیسانیده باشند
سمین خاسیت و آرد و خاشیدن او رافع بوی شراب و سرعت مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن
نعوظ و مقلل حیض و زیاده او مورث دنیا و اختلاف دهری و مصلح تخم تهم پوست و شراب و سکنجبین
سفرجلی و قدر شربتش از جهت هم تا یکوقیه و بدلش تخم کاهو است و خشخاش کراثکین شبیه کبر و درخت
کرد و سایر اشجاری دشنید و مانند ترنجبین و معقده میکرد و هر چه از درخت بدست حاصل شود الطف
و اخذ از درخت کز و بلوط بهم رسد با قوه قابضه میباشد و بهترین او سفید صافست که مخلوط بیرک
نباشد و در اول اکرم و در خشکی معتدل و مقوی الاعضا و تنفیه و با قوت مسهل خصوصاً بدلنگبین
و جالی و جهت خشونت سینه و ضیق النفس حار سرفه و رباح غلیظ و دماغ و نزلات نافع و قدر شربتش تا پنج
رطل است کرنوه النبات قسم اخیر سندیو بطلس است کرنوان اسم فارسی بادرنجبویه صحرائی است و در طبرستان
کثیر الوجود و مذکور شد کرنارنج بجیم و بکاف اسم ثمر درخت کرنا است کرنا اسم فارسی طرفا است کرنوالهرسا
و شاه ترج است کرنوه علام شاه ترج است کرنوه موشا بالغه لرستان حجم است بجیم کرنا دوغ است کرنوه اسم دیگر
است کرنو اسم فارسی جزر است کرنوه اسم فارسی عنزبه است الکاوع السبی کسول ابن طبلند گوید نوعی عنزبه
که آن ترشیه بعد از انکشی در زنان و شکل شبیه بخیار شنبر و اندک عریضی و دانهای او بقدر دانه خیار
شنبر و درخت او در روم میباشد سرد و خشک و بسیار قابض و بکدم هم او در قطع خون اسهال
و موی و درد و آن در رفع نزول الدم و جراحات مهدل است کسب لاد کسبل اسم نبطی جوبست بسطح بر و تاس
و در روسیاهی و سرخ غالب اند مسمع با چسبند کبک و تخم بیخ بالسنا و گویند پوست درختی است
شبیه بیلی سیاه در روم گرم و در اول خشک و مقوی معده و منع سدد کرده و رحم و مدر بول و حیض
و جالی ثانیه و در قریه کردن بدن بهتر از اندر زاو نیکو کشد رجسا و کشنده کرم معده و سوسن
او جهت دندان تحریک و در هر آن مفید و مضر بدن و امعا و مصلح کثیرا و قدر شربتش تا پنج درهم است کسنوه
اسم رومی خشنه الزناب است کسوس شخاص بالیست کسب جهم و نقل جبوبا نیست کسب زفت خشک است کسنوه
کوزه است کسبوس دلبوسا است کسبه از ان الغزال است کسبه ابن عرس است کسبه خبوز الطابوت است کسنوه بری

عینه و با دراند مدخرج جهت ریاینده گوشت بن دندان و با سرکه و انفسنتین جهت گزیدن عقرب با
شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن انسان اسد دیوانه و با آب فلی و تخم خربزه جهت برص
و با رفت جهت بزرگ کردن عضو مؤثر و در هرج کردن رخسار قویتر از سایر ادویه است و اخلاط فاسد
و زیاده او مدر حیض و مورث اسهال و مورث و مصلحش کلاب و گل ارمنی و قدر شربتش ناسد در هست کردن ناو
کبابیسه که بعد از نیم بخته کردن مرغ و امثال او با آتش پرشته کنند جهت تهاضین و معده حاره و تقویت بدن
مفید و مضر معده ضعیف و مصلح میفتح است کرویا زیره رومی و شاه و بستانی او بقدر زعجه و برگش
مانند شبت و گلش سفید با بل کبودی میباشد و در سایر صفات مانند بستانیست مذکور شد در آخر
دوم گرم و در اول سیم خشک و ضعیف تر از مانا است و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخ
و مدر بول و حیض و مرقی و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات بدماغ و محرک اروع و اشتها و مانع تخمه
و ترش شدن غذا در معده و جهت اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان با برد و ضیق النفس و ریاح کرده
و مثانه و درد معده و مفرح و تقویت بدن و قهر کردن ان و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافع و خوردن
ان بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یک وقیه باشد تا یک هفته جهت اول استسقا مجرب است
و در سرکه بر درد او موافق محرور است و قدر شربتش تا نیم درهم و مضر ریه و مصلح او عسل
و صعتر و مضر کرده و مصلح ان کثیرا و بدلش قردمانا است و انیسون و زیره کرکی بفارسی کلنگ و
بترکی درنا مانند گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج و در هضم
و مولد خلط غلیظ است و مصلحش آنست که بگذرد روز بعد از ذبح با سرکه و روغنها استعمال نمایند و
جیفه ان او حابس اسهال و مضر با برس گویند که دو درهم از خشک سیاه شده او با آب عنب و مطبوخ جهت
کرده و مثانه بجهت باسیر و سرکبین او رافع کلف و خون او مسکن نقرس و مغز سر او بجهت شبکور و یا زیه
البحر و سرکبین سوسمار و شکر جهت بیاض چشم و با آب جلد جهت تحلیل اورام و موی سوخته او جهت بواسیر
نافع و سعوط زهره او با آب جغندر سه روز یا آب مرزنجوش بدستور سه روز تا یک هفته مرفع
لقوه میکند و مجرب دانسته اند بشرطی که در ایام دوغن کردکان بیاشامند و بمالند و بر روشنی
نگاه نکنند و الکحال ان جهت نزول اب و شبکوری ناخته و انزال و طلای ان جهت برص و جرب منفرج

قوی الاشتهی

قوی الاشتهی و سعوط زهره و دماغ او از هر یک یک قیراط با روغن زیتون رافع نسیان و سفیدی موی
در پیش است شربت انگبر او در تقویت حافظه و سعیدی او اشامیدن بهه او با سرکه عنصل جهت درم سپرز و تنقیه
مؤثر است کرکدن حیوانیست از جانبش جنبه کرد و بسر او سیاه و چیزی دارد در غایت صلابت و شاخ او جهت
تخم نصیر در یکعدد بشکل کله قند دارد روی بینی او بر سته و صورتش مخروط شبیه و شاخ او جهت بوسیر و
عسر الولادت و گریز انیدن هوام نافع و اشامیدن اب از نظر تخی که از شاخ او باشد جهت رفع بواسیر
مفید است و طلای کردن بهه او مورث مهابت است کرش شکنبه و مردهای حیوانات شامل است و بهترین
او از گوسفند و بز جوان است و بعضی او را سرد و خشک و جمعی گرم و تر دانسته اند کثیر الغذا و دیر هضم و
نافع تعفن غذا در معده است و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و نابینایی چشم و
مصلح ان مهر انجیر و سرکه و ادویه حار و خوشبو است کرکم بخیست شبیه بسنبل و موی از ان مرخص
و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا است و از این جهت نزد بعضی اسم عاقرقرحا است نزد ای دیگر و نزد جمعی
فاوانیا است کرکم لغت یونانی و بمعنی اصفر است نزد بعضی مراد از ان اعفران و نزد برخی مامیرون و
نزد جمعی عروق الصفر است کرکند اسم فارسی سنگ است شبیه بباقره مرخ و نزد بعضی عبارت از لحلاح
و بعضی جنس دیگر است کروان مرغی است از کنجشک بزرگتر و با پاهای او دراز و در طبع مانند عصفور است
کرمدانه ثمر درخت مشنا است کرکبر اسم صنوبر صغار است کرسف اسم فطن است کرکشیر و کرکاش القوا
کرکمان اسم فارسی جند فوقا است کرویا بری و فارسی دروی و جبلی فردمانا است کراث رومی راسن است
کراث الکرم کراث بری است کراث البقول و کراث المائده کراث بستانی است کرفس رومی اخیر خراف است کرفس
طبرستان جفری نامند و برکش مانند کرفس بستانیست کرفس الماء قرة العین است کرفس جبلی صحری و ماقدونی
قطر السالیوس است کرمه بیضا و کرمه شایکه فاشرا است کرمه سودا فاشرهتبی است کرویا نوعی از
سیسالیوس است کرنب الماء نیلوفر است کرنب نبطی کرنب بستانی است کرون قنطوریون است کرون الغنم
فرفیون است کراع باجه است و اکارع مذکور شد کربز قثاء الحمار است و نیز بعضی قثاء الکبر است کرنجاح
است کرناج کردنال است کرلت بلغه تنکابن قسمی از خربزه بستانیست کرلک چراوش بلغه تنکابن شبل است
کرنداسم هندی سنباده است کرواکوشت اسم هندی قسط الحلو کرتا اسم هندی قصب الذریره است

اسم هندی مثل است کسیل اسم هندی زاج سیاه است کسیندا اسم هندی عصفر است الکاف مع الشین کشوث

کشوث اسم نباتیست مانند دیسمان باریک بهم پیچیده و اکثر آن بیخ عدد میباشد و کلش کم و دو مایل بسیاهی
و بزردی و بوکش شبیه بنبالهٔ عمر و بیشتر از پیچ نامند و بهترین او هندیست و اول کرم در آخر
دوم خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل و ملطف و ضماد او جهت اورام و سپرز و رباح آن نافع و آب او
با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در تفتیح و خیسانیده او در اسهال فویتر و قدر شربتش از ابا او دو
اوقیه و الخیر هم او در مطبوخات بانزده درهم و منقی و مصلحش کزاد تخم او در افعال فویتر از سایر اجزاء او
و ضماد او جهت ورم سپرز مفید بود و او قابض و قدر شربتش دو درهم و کوبنده مضر بسپرز است و مصلحش
سکنجبین و مضر بمعده و مصلح آن آب کاسنی و بدلش بارزد و دو ثلث او است و نیز اسم است کشیش اسم فارسی
و بیب و دانه است و موتین نیز کویند بهتر آن سبز بالیده است و یاقوت مسهل او خواص او در ذیل
مذکور شد کشیج فتح است کشک الشعیر شیر جو است و در شیر و خواص آن مذکور شد کشوری مرغی است
کشط قسط است کشیه اسطوخودوس است کشیث پنیر مایه خرما است و در طلع مذکور شد کشنیز ماش است کشنیز
اسم فارسی کزنیز است کشوا اسم فارسی اقط است کشش اسم فارسی سلفات است کشت کاو بیابان اسم فارسی
نداست کشنیز کوهی اسم فارسی تخم خلمه است الکاف مع الشین کشیثون بادنجان بری است الکاف مع العین کعب آن
متصل بساق است و بفارسی غاب نامند و بهترین او کعب کاو و خرکست و خواص کرجک مذکور شد و سنه
کعب البقر بهتر سپرز و تقویه باه و باعسل جهت نقویه جگر و تفریح دل نافع و قدر شربتش ناسه مثقال
و سنون او مقوی دندان و ضماد او در اورام برص و اکتحال او مقوی باصره است کعب الغزال فاسد شجر و بیخ است
کعک خبز الطابوق است کعاله اسم فارسی حریض است الکاف مع الفا کف الضبع نباتیست رسیمی
جند برگ و زرد پیش نهمانند برکش مدور و کمر عدد و منشق بعدد برگ تخم کرفس و بر روی زمین پهن
میشود و شاخهای او بار بار و بر روی زمین منبسط و از بیخ چند ساخ میروید و زغرار
و کلش زرد و سفید میباشد نزدیک آبها و زمین نمناک میروید در دوم کرم و خشک و ملطف
خلط و مقطع و محلل و مجلی و منقی و اجهر بردن کوشت زیاده در و بانیدن کوشت صحیح و تنقیه
جراحات و مرض قتالیل مجربست و افسرانده و اکتحال او در اقرباص جشم است کف الهر نباتیست شاخهای

باریک و بقدر پشمی و در زیر درشاخی بچهار برگ مستدیر و دشفق و بر زمین چسبیده کلش
زرد و بسیار برا و باعطر بود و بخش بقدر زیتون و باشعبه و در اول ابا نیز میروید در طبع و خواص
مانند کف الضبع و فرزجه بیخ او معین حمل و در او جهت قروح خبیثه و باعسل جهت قتالیل موثر است کف الراعی
نباتیست مانند زعرور و برکش مستدیر و بقدر برگ سمرد و بخش مایل بسیاهی و زردی و در روش سرخ
و تخش از تخم کافیه یا ریکتر و با تلخی است و نیز بعضی کیاه بهمن سرخ است در اول کرم و خشک در اقرب خفقان
و محلل ریاح و مقوی جگر و در افعال قایم مقام بهمن سرخ و قدر شربتش یکمثقال است کف الاجذام و کف الجذام
نیز نامند نزد بعضی درخت بحنکست و نیز جمعی سنبل رومی و نزد بعضی کرمه بیضا است و بعضی کشنیز
خصی الکلب است کف الکلیه اصابع صفرا است و نیز بعضی جرجیر است کف المغفار فاطا بنقو است کف الهر خربق است کف
الدابه نیز کویند و بلوه مراسم اسقولوقندریوس است کف الضبع نیز بعضی کیسج کف الکلب بید
اسقاد است کف الاسد عرطنیثا است کف مریم اصابع صفرا است و در عراق شجره کرایا نیز نامند و در موتین طاقرا
کویند کف الذئب و کف الارنب جنطیانا است کفری پوست و علاف شکوفه درخت خرما است و اصل شکوفه تازه
مسمی بطلع و خشک آن موسوم بدقیق النخل و کشن است و طلع مذکور شد و کفر ابا عطریه قوه و خواص
کفنه کرد و سرخ میشود و قوتش زایل میکردد در آخر دوم خشک و حرارتش کم و مدر و زیاد و تنقیه
از سنون او قاطع اسهال و طبیخ او قابض و نیم رطل نیم کوبه او در اجون با یکرطل نیم آب جوشانند تا
بنصف رسد و با وزن آن شکر بقوام آورند جهت درد مثانه و کرده و ضعف احشا و هیضه و
بنصف رسد و با دو وزن آن شکر بقوام آورند جهت درد مثانه و منع انصباب مواد بمعده و مرهم
مفید و سنون کفری مقوی لثه و مرافع اکله و قروح خبیثه است و بلسنون زهر و آن بمجاری اثر دارد
ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و مرا نباتی مرافع جرب است و شربت طبرزد چند
روز بکذارند و بغبار بسیار نرم که غیر کش در بهم میرسد در جمیع افعال قویتر از کش و بیخ
مقوی معده و مرافع نزف الدم و بیخ و فروج عفونه و اسهال است و عرق کفرا که بطریق کلاب کیرند باعطریه
و قابض و مقوی معده و مرافع اسهال رطوبی و بیخ است و بدغن کفرا که بعد از رسیدن طلع بنکوب
کرده با مساوی آن بدغن زیتون بنجهار روز حرکت داده صاف کنند مدر و خشک و قابض و

وسادس و در انواع قرحه امعا و در سرجار و مقوی موی و مانع سقوط آن و کف را با الخاصیه مانع
فساد رو غنها و مقوی فعل آن است **کفر الیهود** فقر الیهود است **کفنی** بر با اسم فارسی صنم است **کفنشه** اسم فارسی
مسحوق تونیا است **کف** اسم فارسی زبد است **الکافج الکاف کلری** اسم هندی قناه است **ککیکه** اسم هندی
نیلوفر است **ککریان** اسم هندی دجاج است **کلبل** اسم ترکی قبج است **ککلیل اودی** اسم ترکی صعتر است **ککو**
اسم هندی بنی البلاب کبیر است **ککج** اسم فارسی جرجیر بری است **الکانج الکلم کلو** اسم جربیست که از هند
آرند و فعل مانند او می آید و لهذا او را مناش هندی نامند **کلنه** بفارسی کرده و با صفرای قلوه
و بیوکی بر کون نامند بطی الهضم و مولد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی کرده و کم است و بغیر بن
او از خیوان جوان فربه و مسطح او و بجار و آب کامه و سرکه است و بیرا و ملین او رام صلب **کلب بری** بری
و اهلی میباشد بری نیز ابر بر ابر اوی و بفارسی شغال و بترکی چقالتا مند و آن کامی باسل اهلی
میشود و فوائد واقع میگردد و سل آبی و قسم است یکی بحری و دیگری بحری و او را بفارسی خرزان
گویند چه در شکل شبیه بخرز میباشد و بعربی کلب بالی نامند و چند از این قسم حاصل میشود و سال هلی
اصناف است و بجوع آن در اخر دوم گرم و خشک و بچه پیشتر روز او گرم و تر و چون او را با او و
خوشبو بخشبا شند تناول نمایند چه جذام بجر بدانسته اند و بجهت جنون و مالیخولیا موی الاثر است و بیماری
او بقدر ربع درم برانفه سموم و کلف و شیر او که از زائیدن اول باشد بمیان اثر دارد و قطره او را اسرع
البول و بیاض چشم است و چون بچه چشم نکشوده او را بتمامه طبخ دهند بدی که بر آب بکسان شود و دود و شغال
کنند را با آن آب بجوشانند و الجمیع آبها را جذب کند و پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله و چای تازه
بار کند تعلیق نمایند و بعد از آن تمام مرغ را کباب کرده و زن عاقر تناول کند و غذای دیگر با آن مخلوط ننماید عشق
حمل کرده و از بجا بات مخصوصا چون قطعه مرغ بر بوده در سر روز خورده شود و در فربه کردن بدی و بیماری
و سکیدن بچه مسل پستان از مضعه و از انواع انعقاد شیر و در پستان است و استخوان و عصب سبک با
استخوان و اعصاب شکسته و پاره شده اند ستان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات و کسان جکر
سلک دیوانه کردن بغایت مؤثر است و مضاد مو خاکستر او چه بواسیر و شقاق و حکه و زخمهای کهنه
و با سرکه چه سلد دیوانه کردن نافع است و طلای زهره او مانع روییدن موی زیاده چشم و بول او انواع

تالیل و اشامیدن آن مانع حمل و به او جهت حنا و بر مبدا است و مرغ زخم و نفوخ و ضماد سرکین شتر او جهت
خاز مجربست خصوصا چون تعلیق استخوان قطع کنند و اشامیدن خون خشک کرده او تا بقدر یک درهم و
بدستور سرکین شتر او جهت اسهال موی و در و سرکین آن جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورام و بجالاثر
و تعلیق دندان پیش او که ناب گویند مانع خزخز خوابه و حرف زدن در حالت نوم و انواع بوقان است و چون
ناب او را با ناسک که بموی ایشان بجوز کرده هر دو را در خانه دفن کنند باعث حدوث شقته در او میشود
و بجهت ذکری فرموده اند که چون قضیب سگ را خشک کرده بر ران بندند بغایت مهیج است و **کلیری**
در بیم گرم و خشک و در نهوام مانند اهلی است **کلب الماء** قسمی از بحری است از بقدر سگ اهلی و بزرگتر از آن
و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دنباله و کبیر الوجه و است و پوست او در اطراف نقطه میکند و بایشان
از زهر او سم قاتل است و علاج بدن نیست و جالینوس فرموده اند که اکتحال او را نافع باصل است و بعضی
گویند که شش تازه او جهت نقرس بسیار مفید است **کلب بحری** بقدر گربه و بزرگتر از آن و شبیه بلو
و دست و پای او دراز و دنباله او مانند گربه است و بزهر و دخانها میباشد خصوصا در دود
مسکاو و اکثر کثیر الوجود است و در تنکابن او را شند نامند و چند از و حاصل میشود و بعضی ایام
مشاهده نموده که در ابر و ان صیادی چند را از آن قطع کرده بود بعد از جوشانیدن در آب اکثر
بدو که خشک کردن نهال و بوی از آن ظاهر شد و نوعی از استحاله در آن معلوم کردید و در حواس
و افعال کلب بحری قریب بکلب اهلی است **کلب الماء البلغاری** کلب بحری است **کلب الکلب** سلید دیوانه است **کلس**
بکسر اول اسم جنس اجسام سوخته است که بعدی سفیدی رسد و اجزای او بسبب احتراق از هم
ریزد مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و از مطلق او مراد اطبا آهک
است مگر او را جیر و بزه نیز نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک
دانسته است نه غیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آنست و بهترین کلس البیض آنست که پوست تخم مرغ
را مکرر شسته بردهای انوار گرفته در کوزه گل اندود کرده چند شبانه روز در کوره کردن کوره بگذارند
تا سفید شود و بهترین مدفی آنست که سنگ رخام و دیوارهای صدف را بعمل آورند آب بدین آن
آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و نافع روز موی الفرق است و با حدت و محرق و مفرح جلد و آن

دبه قسم حجری انرا ناسر روفوة احراق افیست و بعد از ان مسحون میباشد و موی را مرد تبعید
میبرد و زیج نمر بردن موی و قوی نبل آهل است و ثقل عصفر و بول شفا لوی را فرو بری او اسرع عن
کل سرخ و اره علیش و توتیای مغسول و کل سرخ سائیده را جراحت نوره است و آهل سنه با مایل اعدا
و قاطع نزف الدم و مسکر رفوخ کردن و فیلم را بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهل مغسول آغشته
در بینی کاشتن در قطع رعاف مجرب است و بخار او و مقوی اعضا و حابس اسهال و چون سوختگی آتش و
منع ادرار عرق و با سبوس جهت کشودن دمل و ورم صلب و روغن زیتون که در ان آهل را جوشانیده
باشند جهت منع نزلات و بر و دهن عضوی مفید است و کلس البیض در جبس خون جراحات و قوی و
چون جرب و حکه و رویانیدن گوشت فخها و جبر کسر اعضا مجرب و زنجه او قاطع خون حیض است و
گویند چون او را با مثل آن نمک و بیخ آن طرطیر سائیده با نه مقابل او مرکب تسقیه کردن پس تعلیق کنند
مقطر مذکور کبوتر را سفید میکند و سیما بر امنعقد میسازد و خوردن آهل کشته مانند بدو
معدن و عسر بول و غشی و اسهال دموی و آنچه در او آهل را مکرر بخته باشند و هر چه بان آب طبخ نمایند
کشته است در اندک زمانی و از اسرار مکتوم است کلم لوسر بانی است و هندی کوید که نزد اهل
مغرب بنا تیسب بر کش شبیه بیوک درخت سیب و قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی و جهت کرمیدن افعی
و سعوط او جهت رعاف مفید و تخمش بسیار کرم و مدر عرق و رافع مغص است و ان قول او ظاهر میشود
کاندر وطالیس باشد و در اینجا تصریح نموده که مانند اشنان مجرب کرده و اینجا بیان نموده که کرش
مثل بول اسب است و بلغه مصر کلم عبارت از اشنان است کلیانه اسم اشنان است کلیح راس است کلکان کشنج ماهیست
کلیکلرون جرجیر است کلاغ سفید و کلاغ پسته اسم فارسی غراب الغع است کلاغ سیاه اسم فارسی غراب
کبیر و غراب الزرع است کلام شوی اسم فارسی انزروت است کلاغ عزیب با صفهای اسم سطار بوذ است کلوانشا
بلغه خراسانی درین درخت است و بلغه تبریزی حماحم است کلاسیا بلغه نبکاب و دع است کلانیب بلغه سمهانی
احرض است کلیشی اسم فارسی نسرین است کلنتا بغداد است اسم فارسی ادریون است کلنار اسم فارسی جلنار
کلندم اسم فارسی جو زنیدم است کلیل اسم فارسی خراز الصحرا است کلید بکسر کاف اسم فارسی طلوب است
کلنجامران طین الاحمر است کلنه زهره طین الماکول است کلحنا بضم اول اسم فارسی ناغیه است کلخوشقطر

اسم فارسی بجیم است کلمرج دره احمر است کحل عنا در الحماق است کلاوزنال اسم فارسی زهره است
کلم اسم فارسی کرنب است و کلم رومی قنبیط را نامند کلنبا اسم کرکد است بفارسی کلاب ماء الورد است
کلیلا اسم دیلی دلید است کلاکلا اسم دیلی لوذ الکبیر است کلاوخی اسم هندی شونیز است کلنده اسم هندی
بطیخ رومی است کلا اسم هندی چنه است کلی اسم هندی جناری است کلیجا اسم هندی کندر است کلیجن اسم هندی
خولنجان است کلتی اسم هندی حب القلن است کلکن بفارسی سرچنا مندا از سفیدان تر نیب هند
و بجهت صفای شره و سرخی رخسار مستعمل زنانست کلیه بلغه مازندرانی جزری است الکاف مع المیم کاشیر صمغ
کرفس کوهی است شبیه بجاوشیر و کویند اسم هندی جاوشیر است کمون اسم فارسی کرم و خشک و مدر بول و حیض و
مسقط جنین و محلل سدد و مسهل ریاح و نافع استسقای زقی و لحمی و فلد هر تیش از دیکدانا نامیده
و مصلحش کثیرا است کمثری بفارسی امرود کویند بستانی و بری میباشد و بستانی آن ترش و شیرین و اقسام
است و بهتر اقسام شیرین او امرود جبلی و نطنزی است و جبلی مخصوص بامرود بلاد دره مقان و مدرج
رئیس است و نطنزی در اکثر بلاد دری و نطنز موجود است و بهترین امرود بلاد ادربایجان بلخی است و
امرود شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دافع
رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و یاقوت قابضه بعد از تلیین و معده و بدن
و در طبع دماغ و جهت رفع سمیت فطر مفید و مولد نفخ و قولنج و مصلح او عسل و ماء و ازیاد است و بهترین
اقسام امرود نوع لطیف ابهار رسیده او است در اول امرود در دوم خشک قابض و مقوی جگر و
معده و مشتهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفراوی رافع تشنگی و بعد از طعام مسهل و قبل
از ان قابض و مولد خلط صالح و مدر و مضر شاخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر است
و نارسیده و زمختر ان غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال انجام در اکشند کرم معده دانند
و شکونه او مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال دمی و جهت درد چشم جاز نافع و بول او
جهت اسهال و التیام جراحات و جوب و بول سوخته او نابینا بقوتیا و صمغ او محلل و منضج قوی است
و نوع تری او قلیل الحلاوت و کرجال و بی آب و با عفوصه و بسیار قابض و مسدد است و در خشک او
جهت رویانیدن کوشت جهت جراحات و مسفوف آن جهت اسهال حار و خاکستر جوز او فادزهر و فطر و امثال آن

ومنع عصب ومرد ثوليج ومصلحش او ويحاره خوشبوی وعسل اسد وبرباره وتا بفطبع ومقوی معده
حاء است کماهة اسم جنبلی قسام فطر وکشنج وقیل وسمارغ است وخود درختی مخصوص نوع ماکول آنست وفطر
مخصوص انواع غیر ماکول وهر یک ذکر شد کمافیطوس معرب انما مانیطس نوعی از اسکیمیه صنوبر الاصل
باشد نباتیست بوی شبیه بصنوبر ودر طعم تلخ وبا اندک قبض وتندی وسا قشن بلند میشود وبرکشش
پیچیدگی ومتراکم وبتری از طوبه شبه است بحی العالم صغیر که بفارسی میشه بهار نامند وبرکشش از آن
دیزه وبارغن وطوبه چسبند وشاخهای او مایل بسرخی وکلش زرد وبارید فخش از تخم کرفس کوچکتر
وبخش سفید وثمانیسان تا سرطان استمرار دارد وقوتش تا ده سال اما قیس ومؤلف اختیارات
تصریح نموده که کلش بنفش وبرکش شبیه بصعتر است ودر بیشتر از ماش دارد نامند وظاهر این کلام
نیز از حمل اشتباهات او باشد ودر دوم گرم ودر سیم خشک ومستعمل از وی برگ وشکوفه وتخم او است
مفتح سده ومدر بول وحیض ومنقی دماغ وجالی اعضای باطنی ومسهل بلغم غلیظ وجهت استسقا وبرقان
ودرد مفاصل ونقرس وعرق النسا وتحلیل ریاح مفید وبا توابل لخاصه مراتبا تنقیه مسهل عظیم
در آب ومنقی رحم وسایر اعضا است ومداومت آن با آب باران وعسل شهد رافع عرق النسا
ودر دیگر وضماد او جهت اندمال جراحات وصلابت پستان وبا عسل جهت منع نزول ساعت نافع ومضر
بریه ومصلحش انیسون وقدر شربتش از دو درهم تا سه درهم وبدلش بوزن او سیالیوس و
نصف آن سلیخه است وبایلد رهوای بسیار گرم ودر مزاج اطفال ومحرورین استعمال نکند کمادریوس
معرب از جاذریوس است که بمعنی بلوط الاهرن باشد نباتیست طولش قریب شبری وبرکش دیزه ودر
شکل ورنگ وتشقق شبیه ببرگ بلوط وطعم آن تلخ زیاد اندک تندی وشکل کلش بنفش وبریزه
ومنبت او سنگلاخها وتخمش دیزه تر از انیسون وباحدت ودر تهوز یافت میشود وقوتش
تا هفت سال باقی است واین ابی خالد از رقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کمادریوس بیخ درختی
شبیه ببلوط در اول دوم گرم ودر آخر آن خشک ومدر بول وحیض ورافع امراض سپرز وسرفه
ومزمن وقاطع اخلاط غلیظ ودر سایر افعال مانند افعال کمافیطوس وجهت عسر بول وبرقان
وشکاف مفصل واخراج جنین واستسقا نافع وطبیخ ها در هم او با سه درهم روغن زیتون

دیگر طلا

ودیگر طلا آبکه بشلث بسد وجندبیدستر ومداومت کنند جهت سنگ کرده ومثانه مجربست انتهی
وسه درهم مسحوق او با جلاب با عسل وجندبیدستر رفع درد سینه وبرودت نواحی آن میکند وضماد
او با عسل جهت قروح مزمنه واکتحال او با شراب جهت غرب وبا سرکه جهت ورم سپرز مفید ودر وغنی که
آب تازه او با آب طبیخ با انزکل او ترتیب داده باشند جهت رفع برودت بدن در ریاح موثر وشراب او که
در هر یک طلا آب انکوره ومثقال از آن بخته باشد با یکمثقال نیم او در یک طلا خمر کرده ومداومت
باشند جهت تشنج وبرقان ونفخ رحم وفساد اخلاط واصلاح مزاج فاسد وبدی هضم وابتدای
استسقا نافع است وقدر شربتش سه درهم ودر مطبوخ تا هفت درهم ومضر امعا وکرده ماست و
مصلحش کثیرا وبدلش مثل آن سیالیوس وربع او سلیخه است وخود بعضی غافت وسلیخه کوهی
از خامون بونانیست وبفارسی زیره نامند بتری وبستانی میباشد وهر یک را اصنافی مختلفه است
سیاه بتری وبستانی را نیز انکوهی وکرمانی وزیره را فارسی وشامی وسفید را نبطی نامند وجنس
زیره وسبز اسپرک در اکثر مکان میباشد وبتری هم صنفی فوبتر از بستانی وصنفی از بتری سیاه
وشبیه شونیز وقوی الحرارة است واز مطلق کمون مراد کرمانیست وبستانی در ابا سلیقون
نامند وبعضی ملوکی است وبهتر این اقسام کرمانی بتری وزیره بستانی است
وقوتش تا هفت سال باقی بماند ونبات او از زیانه کوچکتر وبرکش مستدیر وبیخ او مانند
شبت است واول اسیم گرم وخشک وبسیار ملطف ومدر بول وشیر وعرق وحابس طبع وحیض
وتریاق سموم هوام ومحلل ریاح ونفخ وهاضم ومحرک اروغ وملطف خلوم غلیظ وجهت عسر
نفس وتخمه ومضر بمحرورین وخواهش کل وامثال آن وفواق طبیعی ودر هم بجی سپرز وبواسیر
او جهت اسهال طبیعی نافع وبسرکه بورده ان که بعد از آن بوشت باشند قوی القبض ودر رفع
طبیعی با تمدن قوی الاثر است وخوف قطع طبیخ او محلل نفخ وزرجه او با روغن زیتون قاطع حیض
ومضمضه طبیخ او مسکن درد دندان وقروحات خصوصا با صعتر وقطور او جهت وجع چشم
وجرب وبا سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار وطلای او جالی بشره وآب افشره او جهت طرفه وبا
نمک جهت سبل وناخن وسعوط او با سرکه جهت رعاف وضماد او با روغن زیتون جهت ورم سپرز و

وبخرج حنین مرده ونفاس زنان ومقوی جگر ومعده سرد وجالی ودباغت عفونت امزده واشاره
وطلا کردن او جهت استسقا وسپرز وبرقان وعرق النسا ومفاصل وطلای او با عسل
جهت بهق وبرص وجگر وقوبا وسعوط او با آب عدس یکدرم جهت امراض بارده دماغی وبا روغن
بنفشه جهت شبکوری وضعف بصر ورفع بهق وشوصه مصروع وسکوت وبی حسی صاحب فالج و
ضماد او با دو وزن او زرنیخ وروغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب وداء الحیه جهت
وقی کردن با آن جهت عسر نفس وبرودت بیخ کبود وجاوشیر جهت ریزانیدن سنگ کرده ومثانه
وتنقیه سودا نافع وروغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض بارده گوش خصوصا جهت
کرم آن جهت جگر آن قوی الاثر است وقدر شربتش جهت قی کردن یکدانگ تا دو دانگ وجهت سپرز و
یرقان وامثال آن یکدانگ تا بخیر اطبا واولی اجتناب شرب او است ودر هم آن کشنده بحناق
ودر دشکم وقشکی مفرط ومضر ریه ومورث کرب وغشی ومصلحش کثیرا وشیر تازه وبدلش جهت
قی اشل وجوز القی وثلث او فلفل ودر غوان دو وزن آن مقدارش نصف او شیطرج است
کنوس بلغه طبرستان قسم کبیر وغیر است وبتری از کبل نامند فاسد تر وبدتر از زنجبر ودر اقوال
قوبر ودوام او زیاده از او است کندنه اسم فارسی صمغ الرشف است که بفارسی کندر نامند
دوم گرم ودر اول خشک وصفی صفرا وبلغم وضماد او محلل اورام وقدر شربتش از یکدرم تا دو درهم
وبدلش جوز القی است کنفان اسم نبطی نباتیست مثل درخت کوچکی که کشش در زمان وحدت شبیه
سقرقو ودر بوی مانند بوی دود ودر شاخهای او از یکسال تا سطبر رسته ونرم تر از درخت الخیزران
در سیم گرم وخشک وبوئیدن او مسخن دماغ وشرب او مسخن معده وجگر ومعین هاضم وملطف
در حائیکه او باشد عرب در انجا نمیباشد واگر بر اورا بوعتر بیابند در حال امیر دو مصر مفعل
ومحرق خلط وقدر شربتش یکدرم است کندهری نباتیست شبیه بنبات مازریانه ورزدک وبرکش
عریضتر از آن ودر بوی مانند کندر در سیم گرم وخشک ودر اکثر افعال قایم مقام کندر باذا
کندر رومی مصطکی است کنجد بهرس اسم فونانی جاوهرس است کندس الدواب بجوز القطاس است کنجده
اسم اصفهانی انزروت است ودر دیلم کنجی نامند کنجد اسم فارسی سمسم است کندم اسم فارسی

برگ است

برگ است کنکر اسم فارسی حرشف است کندم دکه اسم دیلمی جندبیدستر وس است ودر اصفهان دنزه مکه نامند
کندم دیوانه اسم فارسی شیلم است کنکره اسم فارسی بادآورد است کنب اسم فارسی قرد است کندنا
اسم فارسی کرانا است کنار اسم فارسی نبق است وبلغه مازندرانی اسم درخت نبق است کنب اسم فارسی قنب است
کنجنک اسم فارسی عصفور است کندم اسم هندی کندر است کنبل اسم هندی قنبیل است کدهب اسم
هندی کبریت وکندهل وکندرت نیز نامند کنبر اسم هندی خرزهره است کنن اسم هندی نی شکر است
کندهبل اسم هندی فقاح اذخر است کندا اسم هندی صمغ است کنجنی اسم هندی خراطین است کنواشی
هندی عنب الثعلب است کندنا هندی بصل الفار است کنواشیر بلغه سیدی ساوج است کنتال هندی
طحلب است کندنا هندی جندبیدستر است کنسول هندی اشنان کنکونی هندی دخن است کنوار هندی
صبر است کنول هندی نیلوفر است کوکه بلغه اصفهان نوعی از مرزنجوش که مایه ابکامه را در شیراز بنوعی استعمال
میکنند در خواص قریب بمرزنجوش وتخفیف او کمتر از آن ومضر سینه نیست اما اکثار او باعث تبهای
عفنی وادرام مزمن است الکافور مع الواو کوسنبل لغه شکاس ودیلم است وابن تلمذ بلغه طبرستان
دیوداروبلو مازندرانی کوزن کیاه بیان الوبالو وطاهر بیشه سیاه وقدر دوش سفید وقوعی لقاح
وبالخاصیه هر نعلی که قالع آن در حین قلع او کند وبهر قولی که متعلق کرد در شاربه وبهمان فعل وقول
منیاد رنمایند دارنموده است ومستعمل از آن در ملابت دیلم برگ او است ودر الطوه استعمال بنمایند
در آخر دوم گرم وخشک ومسکن ومورث بخواب وبیهوشی ودافع سلسل البول وبواسیر وقرحش
ودر درد مفاصل وامراض بارده رطبه وقدر شربت از برکش که با الطوه طبخ نمایند تا ده درهم واز
بیخش تا نیم درهم واکثار او مورث جنون وکشنده است کواع جمع کراع است ومذکور شد کوبر
اسم فارسی مقل است کونهان کنهان است کوالم بادآورد است کوکنه جوز جندم است کوکساموس
طین ساموس است کوان خس است کوبر اسم هندی فلفل است کوکالانه طلق است ودر بعضی قبول
طین ساموس است کوان خس است کوبر اسم هندی فلفل است کوکالانه طلق است ودر بعضی قبول
کوه النحل اشیان زنبور عسل است کولان نوع تراسل است کوکبا اسم فارسی اذخر است کوشاد اسم
فارسی حنظل نانا است کنکلن اسم فارسی اجاند است کرکاندیلوس اسم سریانی اجاص است کرد بر اسم
فارسی انجدان است کوزه اسم فارسی خرنوب شامی است کیه اسم فارسی زعفران است کیش ماهی

با الدر با فلج جهت سایر ادرام نافع و مضر بنه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی ساذج
اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم کندنا است و مدا و مرجم او و عرق او مورث لاغری و
زردی جسد است و چون آب زنین را بر بدن مولود در حین ولادت بالدر با الخامیه در مدة العمر منع
تکون قمل میکند و از مجربات دانسته اند و قسم بنطی او که بفارسی زیره سبز گویند ملین طبع است و
نوع بری که شبیه بشونیز است جهت گرفتن هوام و تقطیر البول و اخراج سنگ مثانه و خون منجمد
آن بمعدل خصوصا چون با آب گرم و شیانی بنوشند و با سرکه جهت فواق و کرم معده و ضماد
او با روغن زیتون و عسل رافع زنگ خون مرده تحت جلد است و جهت ورم حار انشیوم و بدل کمون حبی
قسمی از کمون بری است شبیه بشونیز و مذکور شد کمون حلو انیسون کمون رومی و ارمنی گرویا است کمون اسود
زنین کرمانی است و بعضی بلاد شونیز را باین اسم نامند کمون هندی شونیز است کمون نبطی زیره سبز است
کمالیون مادزیون است کمام صمغ خرزهره یمنی است و بفارسی حسن البنه گویند و حصی لبان مذکور شد کما
تمیمی گویند بلغة سریانی باد آورد است و بفارسی کیاسی است و مروف که دوا بر آن تعلیف میکنند و حلیت
منتن صمغ او است کمایین اسم هندی نوع از بیش است کماره اسم هندی تخم اغرم است کمار اسم هندی
مومیائی است کموسی اسم هندی عنب الثعلب است کمیزا اسم فارسی بول است کمش اسم ترکی فضه است
الکاف مع النون کندر صمغی است مخصوص بلاد شحر و عمان و جبال ایمن و مستدیر و صلب مایل بسرخی
او را کندر ذکر و سفید و سست را انثی نامند و تازه او را که در انبانها حرکت داده باشند و بهم
کوبند و پوستهای قیمتی او را که از سائیدن بیکدیگر جدا می شود قشار کندر نامند و آنچه غبر
صفا بخش و ماسدار باشد دقاق کندر و کندر را قوتش تا بیست سال باقی میباشد و مغشوش او از
آتش شعله در نمیگیرد و در چشم او بقدر دو زرع و خار دار بول و تخم او شبیه بول و تخم مورد
در دوم گرم و در سیم خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و حدت دماغی
و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظ و مجفف بلغم و با نرباقیه و مبهی و منقی و مقوی بهم
حیوانی و دماغی و جهت خفقان و صاف کردن آواز و با مصطکی جهت رطوبات دماغی و غشیان
و قی و اسهال رطوبی و بیقدر هم او با مثل آن ناغرا جهت زحیر و با روغن زیتون و عسل جهت رفع

بود تا استخوان که مهرس شده باشد و با صمغ جهت رفع راعه گرده خشم و عسر النفس و سرفه مزمن
رطوبی و بهو و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح غلیظ و قیانی و با مویزج و صمغ جهت
ثقل زبان و با زرده تخم نیمرشت جهت تقویه باه و تولید منی خصوصا با جوز و بیاسه و کحال
او جهت جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق و بیاض چرب و سکر و ظلمه چشم خصوصا
با عسل و در او جهت قروح خبیثه و ساعد و قرحه مقعد و ضماد او جهت قوبا و ثالیل و با سرگین غالبی
جهت جراحات سوختگی آتش و شقاقی که از سردی هوا بهم رسیده باشد و با نطرون جهت قروح طبه
و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات و با روغن مورد جهت بریدگی موی و با عسل جهت داخس و بازفت
جهت شکاف عضل و با شراب جهت درد گوش و با قیمولیا و روغن گل برای جهت ورم حار بدن
و با ادویه محلله جهت ورم احشا مفید و بخور او جهت رفع وباء و سرفه رطوبی و قوبی و کوبرانیدن
هوام و خائیدن او جهت سرفه رطوبی و تقویه دندان و اشتهاء نافع و چون یکثقال الدم را در آب خیسانیدن
آن آب را بنوشند و مدا و متابان نمایند جهت رفع نسیان از مجربات دانسته اند و اکثار او
محرق خون و بلغم و مصدع محرور و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش برنج
و شکر و قدر زیاد او با شراب و سرکه کشنده است و قدر شربتش نیم درهم و بدلش مصطکی است و
قشار کندر جهت گرفتن از کندر و شدید القبض و مجفف قوی است و بجهت نفث الدم نهایت مؤثر و مقوی
معده و مانع سیلان مواد باعضا و رافع قرحه امعا و حقنه او نیز بدستور جهت قرحه امعا
مفید است و ضماد او بر شکم قاطع اسهال و کشنده کرم معده است و دقاق کندر لطیفتر از
کندر و مفتح و محلل و در افعال ضعیفتر از قشار است و تخم درخت کندر رافع اسهال و سوء
و دخان او در دوده آن باشد گرم و خشک و مسکن درد چشم حار و مانع سیلان طبع
بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده آنست کندس بیخ نباتیست شبیه بکنگر بر کشش مایل بسرخی و
سفیدی در شام لباس شمیز را با و میشویند و ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و در دشش مایل
بزردی و مندبوی و در مهرطان میرسد و قوتش تا بیست سال باقی در اخر سیم گرم و خشک
و باسیر و محرق بلغم و مجرح مرة السوداء و بلغم غلیظ و محلل ریاح و منقی و مدر بول و حیض و

اسم فارسی شیخ است کودرد اسم فارسی کبریت است کودن بفتح اول و دوم اسم فارسی قنا است کودجین
اسم ترکی حمام است کودال اسم هندی مقل است کودکد اسم هندی شلب است کوره اسم هندی فرس است کوشت
اسم هندی قسط است کوتجوری اسم هندی حب النیل است کوکری بهندی دجاج است کوکرنده اسم
هندی کمافیطوس است کوکامندی اسم هندی خصی الثعلب است کوند بهندی صمغ است کوکرا اسم
هندی خراة است کولیتن اسم مازندرانی حرف مایلی است الکاف مع الهاء کهربا سندی کوبدار
نوع مهره است و آن در دریای مغرب بساحل می افتد و بعضی را اعتقاد آنکه صمغ درخت صنوبر و عبهر است
و از بلاد اروس و بلغار و مغرب خیزد و نزد بعضی آب چشمه است در جزایر مغرب که مانند مر
منجمد میگردد و حقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده که مگسی در آن میان مانده و متحجر شده بود
و نزد بعضی و مجربان احمد معدنیست و مغربیان قویتر از طرابلسی است و از قول اقوام ظاهر میگردد
که کهربا و سندروس جنس باشند و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص بلاد مغرب
و شمال باشد و در ربودن کاه هر دو شریکند و سندروس با اندک حرارتی که از مالیدن باد
بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا از زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته
از آن ظاهر میگردد و بهترین کهربا آنست که در ساحل مغرب و از زمین مزارع مغرب بدست آید
در کوبی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل او مفرح و
قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهت اسهال
دموی و یرقان و خفقان و جهت فتق البول و ضعف کرده و سندروس مشابه و با مصطکی جهت
عسر بول و بالخاصیه جهت زحیر نافع و طلای او جهت شکستگی اعضا و با مور جهت منع
عروق ضعفا و با صبر جهت ساقط کردن دانه نواسیر و با آب جهت سوختگی آتش و تعلیق
او جهت حفظ جنین از اسقاط و رفع یرقان از مجربات است و تعلیق او بر معده جهت منع تخمه
و با خود داشتن جهت تقویه دل و دفع خوف و طاعون و در زر او جهت التیام دختر با مصطکی
و جوز بوز و جهار شعیر او را در طالع سرطان صورت بوزینه قایم الذکر نقش کنند حامل
ان از اجراع فتوری نیابد و گویند مضر بر و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و اگر با نو

نشود دو وزن ان طین ارمنی و ثلث وزن ان سلیخه در تزریق مروارید و در رفع طاعون مرجان
و قدر شربتش نیم مثقال است کهبانا اسم سریانی شاخ نبات دافا و اینا است کهیلا کسیلا است کهلا
اسم اصفهانی قلی است کهول اسم هندی خرفه است کهلو کهبرا اسم بادرخان است کهری اسم هندی زهره
فی گوشت کرکیت بهندی حربا است کهتا بهندی بمعنی ترش است کهمو بهندی اسم ثمر است کهولکنج بهندی تخم
خرفه است کهیت بهندی بمعنی قطع میوه ها است کهر بهندی اسم جانوری است کهونکری بهندی خسل است کهرا
بهندی سلیخه است کهوره بهندی سوسمار است کهونیا بهندی حب الجلد است الکاف مع الباء کیا بیهر اسم فارسی
اکلیل الملک است کیلو جالینوس استقولوقندیون است کیموس ذرة است کیوج کادبست کیلدار اسم فارسی
مصطکی است کیلوس اسم طبری مسمی از دوقس است و مذکور شد کید بهندی موز است کین بهندی انجیر
است کیسر بهندی حنظل است کیرو بهندی مره است کهر بهندی زعفران است کیتج بهندی خبث الحدید است
کیتا بهندی دارشیشعان است کیکر بهندی خار فیلان است کینکا کاشیرا اسم هندی افاقیا است
حرف اللام ٥ لادن بر طوبتی است که از درختکی حاصل میشود بقدر درخت انار و شبیه
بلدر جهت دبق و برکش غریض و بهم متصل در قیوصل و کشش مایل بسرخی و ثمرش مانند زیتون و
در جوف آن دانه سیاه باریکی در طوبه بر موی بزد و گوسفند در حین چریدن آن نبات جسد
رطوبتی غلیظ که از ساق و برگ او جمع کنند بهترین اقسام و لادن عنبر نامند و هر چه از آن رطوبت
که بر موی بزد و گوسفند جسد و از آن جدا کنند بدون تراز قسم اول که ساق و برگ کنند و
هر چه بر سم مراعی جسد و با خاک و ریگ آمیخته باشد بدون تراز همه است و بعضی تصریح نموده اند که
رطوبتیه مذکور از قسوس که از نوعی از بلاد است بر موی مراعی جسد و بهترین او نرم و خوشبوی
سیاه مایل بسرخی و سبزی است در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جاذب و نافع قابضه و منضج و مفتح
و محلل و مفتح ذهن و کهها و مدر بول و حیض و عرق و سبز و ضرر حسن و مشیمه و مقوی معده و رافع
فواق و در دهای بارده و با شراب جهت تاثر قروح و آبله و فرنجیه و جهت صلابت جهر و احتباس و
حیض و با روغن گل که بر با فوج الطفال طلا کنند جهت نزلات و سرفه ایشان و بر معده

جهت تقویت آن و رفع غثیان و سیلان آب دهان و با پیه خوک و پسه کاو جهت ورم مقعد و ذرور آن
حقنه و با روغن گل جهت بیخ با مرد و طلای او با روغن گل جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت تقویت
موی و منع ریختن آن و بخور آن جهت گریز انیدن هوام مؤثر و چون زن بعد از بول کردن بآن بخور کند
پس در حال از بول آبدان زن قابل حمل خواهد بود و الا فلا و مضر سفل و اشامیدن آن موجب کرب
و مصلحش سنبل رومی و قدر شربتش تا یکدرهم است و روغن لادن که وقتیه او را در یک طاس روغن زیتون
و کنجد بپزند و روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که فربه شود پس آن روغن بسوزد جهت بودت اعضا
و تقویت معده و زکام رطوبی و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت مفید است لاجورد معدنی است
و بهترین اوصاف شفاف است که کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ مرمر تولید دهند
و هر چه از زنج و زاج و سنگرین نو کنند و در آن لاجورد می باشد بخلاف غیر و مشغوش آن
و مستعمل او طلای غیر مغسول او است و او گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و سهل
سودا و اخلاط غلیظ مخلوط بخون و صاف کننده آن از کدورات و با لخاصیه رافع سودای محترق
قلب مجلی است و تقلیل او رافع خفقان و مفرح و مقوی دل مجلی و با قوت قابضه و رافع امراض سوداوی
و غم و هم و توحش و عبارات غلیظه و مدر حیض و اکتحال او جهت سلاق در مهد و دمعه و بیاض و جهت
ریختن مژگان و ذرور او جهت اکلة و قروح ساعیه و نفوخ او جهت رعاف و فرنجه او با روغن زیتون
جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای او با سرکه جهت تبخیر موی و قلع ثالیل و برص مفید و مضر
معده و مصلحش مصطکی و موجب کبد و غثیان و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش از نیم مثقال
تا یک مثقال و بدلش حجر ارمنی است لاذن سرگون اسم فارسی نباتیست مرکب از نبتق و مخدر در سه جزو
بیاز او را چون باد بنه با المناصفه کوبند بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای او
جهت عرق النسا مجرب یافته اند لاذن اسم فارسی نباتیست مرکب از شبت بری و مخدر در سه جزو
عدد و کلش مانند شقایق و بزر کتر از آن و بخش مانند پیاز و بقدر فندق و طولانی در چند برگ
او چیزی شبیه بابریشم مطبوخ و دیسا و نرم و پرده بیرون او سیاه و مغز نیز سفید و شیرین و
ساقش بقدر چهار انگشت است تا نرم و اسکاد محرق باه و سرخ کننده رخسار و مغموم و

قلیل

قلیل الجران و با شهوت غالیه و نشاء او در غایل و مشهی و هاضم است و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم است
لاغر نوعی از نبوغات و با سمیه و بیغالیه تر از انواع نبوغات است و ابو سرخ گوید از مطلق نبوغ مراد لاغر
است و او را در تنکابن سیبیج نامند کیاهیست بیشتر بر بیکیاه سفر نباتا و بر کشش مدور و کلش زرد
مایل بسرخی و شبیه بنرگس و مایل بخربشبوی و نخش مانند خشخاش و آنچه سم کوم دخشد و شیر او
مسهل قوی و مفرح جلد و مقوی و بدستور بول و تخم او مبهی او را دارد و کشنده ماهی و جهت استسقا
زق اخراج ذرور آن نافع و شیر او از سقمونیا قوی تر و با آرد جو جمع کرده استعمال یابد بمو و قدر
شربتش از یکدانه تا یکدانه و نیم و از آرد جو مخلوط با آن تا یکدرهم و از برکش در مطبوخات بدستور
تا یکدرهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا است لاذی گوید کیاهیست کمی از یک چیز و بخور شراب جهت سوء
و درد مفاصل و شرب او جهت رفع سیلان خون نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم مورد است لاجی صمغ درخت
هندی است خوشبوی شبیه بیوی مرکب از بوی مر و مصطکی در زنان مابین سعیدی و زردی در اخر
دوم گرم و خشک و مسخن و ملطف و مفتح سدد و رافع بلغم و جهت شکستگی اعضا و ضعف عصب
و امراض باردة و طلای او جهت جراحات و خلیل و رمها و اعیا و قطع رایحه بد نافع و با آب مورد
جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال مؤثر و بخور او مخرج اولاد و مصدع محرور بن و مصلحش
کشنیز و قدر شربتش نیم درم است لاجی اسم هندی هیل است لاجی رومی صاحب یوما است لاجی زرد لاجورد
است لاغشهر بلاسیون یونانی ابن بجر دست لاطوطاوع لهنیا است لاسهرین یونانی ظاهر دانه است
لاذ اسم هندی کرسنه است لاذ اسم فارسی لاک است لاکبشت اسم فارسی سلحفاة است لاخطائی اسم فارسی
حماحم است اللام مع التاء البلاذ اسم جنس نانا تبرکست اخشای او مندشد بجاوداید و زود هر چه
بوزن باشد کبیر کوبند و کوچک را صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه میباشد سفید را کلش سفید
و شبیه بتاج خامه و نخش سفید و بر کشش مانند بوک لوبیا در تنکابن اکرنامند و سیاه را
کلش بنفش و دانه اش سیاه و لبلاب صغیر اقسام است سفید و زرد و سرخ و کبود میباشد
و بول بیمه دین و کلش کوچک و تخم در غلاف سیاهی مایل بسرخی و قسمی از آن بیخم و ساق جمیع اقسام
کبیر و صغیر شیر دار است و در مرکب القوی و نزد جالینوس در دوم سرد و خشک اند و نزد یوحنا

ابن ماسویه گرم است و او منفخ سدد و ملین طبع و محلل و آب آن مسهل مرة الصفرا و چون بجوشانند
تفتیح او غالب و اسهال آن کمتر و آب اشترداد بعکس است و بول کبیر سفید او که مستی بحبل المساکین است
جهت جراحات عظیم و سوختگی آتش و در دسر و امراض سینه و آبله و جهت سرفه و قولنج حار و با خیار شنبر
جهت ورم مفاصل و احشا و قرحه امعا و بر بیعلی و سر درم ذکل او جهت قرحه امعا و صفاد بر ناف
او جهت درد سر و مطبوخ او در روغن جهت تحلیل اورام و درد رحم و سعوط عصاره او با اثمد
نظر و درد و غسل جهت درد سر کهنه و با روغن زیتون جهت درد گوش و جهت ادکه با موم و روغن جهت سوختگی
آتش مفید است و هضم سیاه را عصاره اش سیاه کند موی و بر کشش جهت قروح خبیثه و کل او بنوکه
بی ثمر است اشامیدن و ذرور آن مدر حیض و بخور او بعد از طهر نافع حمل و آب آن شدید الحرارة و موجب
و سرنده موی و کشنده قمل و بیخ او با شراب جهت گزیدن رتیلا و بزر تازه مطبوخ او جهت النیام
جراحات خبیثه و سوختگی آتش مفید و از صنف کبیر انجیر بر کشش با خشونت و دراز مایل بسیاهی است
مستی تسمیه است در دخشد و جهت سرفه و قولنج و درد سینه و بنهای مرمنده و ریح و سیر و زهر مار طا
از آب او با دو درهم مغز قاطع نزف الدم جمیع اعضا و خشد اورام قروح خبیثه و تازه و النیام مفید
جراحات است و اقسام لبلاب مزخه و مثانه و مصلحش کرمانی حمل و قاطع حیض است و قدر شربت
از آبش از یکوقیه تا سی درهم و لبلاب صغیر با قوت محلله و قابضه و مسهل مرة الصفرا و اسهال
سایر اقسام و رافع سرفه که با یبوست طبع باشد و قولنج حار و محلل ورم مفاصل و اشیاء شیر جهت
اورام احشا و تفتیح سدد و اکثر تبها نافع و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است تا بیست درم نبات
لج اسم عربی درخت عظیمی است در سعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت جنجار و قشرش کوچک و سبز و بعد از
رسیدن شیرین میشود و با کراهیت طعم و بر کشش مایل بدلازی و مرو و نسیمه است و اهل مصر نسیمه را بوی
اند و ابن جزله مؤلف منهاج قسمی از آن را درخت دانسته اند و نزد مؤلف حاوی الادویه سدد است
در دوم و خشک و شربت و ذرور او قاطع نزف الدم و رافع درد دندان و طلای او مقوی موی و
ناشر اورام محلل اورام و بالادن و مورث جهوری و ضربه و حرکت استخوان از مفصل و دوای جهت
گریز انیدن هوام مؤثر و خوردن ثمر او مقوی معده و حابس اسهال و مصدع و مورث ثقل سامعه

است

است لبن بفارسی شیر و بترکی سود نامند مرکب القوی و مشتمل است بر دهنیه و مائیه و جبنیه و سرم
او در اول گرم و خشک و مائیه در دوم سرد و تر و جبنیه در اول سرد و خشک است و شیر هر چه حیوانی
در کبد و در سردی و پوست در طوبت بحسب غلبه یکی از اجزای ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات
با نفراده مذکور میشود و امور کلیه و مشترکه در ایجاد مرض میکردد هر چه در تغذیه انسان
از حیوانیست که اقرب بولادت انسان باشد لهذا شیر گاو بهتر از سایر اوست و بعد از آن شیر بز و گوسفند
و آهو و شتر و از الاغ و اسب و خچر و خر و اعیره و در تداوی اقوی اند و از گاو و گوسفند و بز
تغذیه و همچنین بحسب تعلیف و سن و فصل مختلف میباشد چه هر گاه بمسکرات و مخدرات تغذیه حیوان
کنند مثل فلفل و خشخاش و مانند آن شیر او مخدر و مسکر میشود و از تعلیف بمسهلات و قوت
و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات و ملطفات و امثال آن آثار آن مبدل میکردد و شیر
تازه دوشیده با حرارت لطیفه است و آن بعد از سرد شدن زایل میشود پس باید در حین استعمال
گرم نمود تا موجب سرعت نفوذ او کردد و از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گاو است و در تغذیه بعد از
گوشت و تخم ثمر شت موافق ترین اغذیه و هر چه جنبیه در غالب باشد مسدد است و الا مفتح و مدر
اقسام آن موافق ورم مفرد و قرحه امعا و درد آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم است و
استعمال شیر بعد از ترشها و با آن و با میوه های تازه و ماهی و بیاز و امثال آن جایز نیست چه طعام
که از معده نکذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد آن و با وجود اخلاط فاسد در
بدن استعمال او را مهلک دانسته اند و قیل از نقصان چهل روز از ولادت و در زمستان بسبب
غلظت او و قرب الولادت را بسبب غلبه مائیه استعمال جایز نیست و اخر فصل بهار تا اوسط تابستان
استعمال او اولی است و اکثار او مورث تبها و تولد قمل و بخر و سوء هضم و سریع الاسهال و بخار بد
در اعماق کرمان و معده ضعیف باعث ضرر است و موافق سوداوی و یابس المزاج و معتادین
افیون و قلیل او در تغذیه و کثیر شرب در تلیین طبع قویتر است و مجموع شیرها ملطف و جالی و رافع
اخلاط سوخته و موافق اعضای تناسل است لبن البقر شیر گاو است و کاهش از جنس آن آب
و اغلظ از آن و هر دو را دهنیه و غالب مائیه و جبنیه کمتر و مایل باعتدال و غلیظتر از سایر و تا

دوشیده آن که سرد شده باشد بنوشند مبتری و مستمری و منضج و مریح الهضم و کثیر الغذا و نیکو
کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است و بغیر محافظه طبیعت
اصلی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سعال و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن و قرحه سر و سل که در
خلط باشد و امراض سببی و جرب و قوبا و حکه و جذام و مطبوخ او با برنج جهت طول عمر و با کرکاری و خرما
حبه زهرها کرده و بدن و دماغ کرده او با هم در سنگ نقره جهت اسهال و قطور و طلای او جهت اکثر امراض
چشم نافع حتی مایوس العلاج از مداوات آن صحت یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه
سبل و شرناق و طلای او با سفیداب قلیو جهت نقرس و اورام حاره مجرب و با افیون و موم در وجع عین بیرون
رافع در دفترس حار و قدر شربتش از نیم رطل است تا یک رطل و مضر صاحبان خفقان رطوبی و مجرب کلاب
و مضر صاحبان سپرز و ورم جگر و احشا و ضعف عصب و درد سر و سدر و صرع و مضر دندان زنان
آبستن و مورث سدد مثانه و کرده و قولنج و بوص و سریع الاستحالة الخلط خالی معده و مصلح
شکر و عسل و شراب با شهد و شکر و نافع ایخاد او اسهال و جهت مجفف کردن باعث لرز و تشنج
و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق و بیشود و رافع اورام در وجه فرنیا سکنجبین عسلی و سرکه و ترنج
با بادیانوج و بدستور تخم کرفس و عسل با آب گرم است و شربت هر ماهه را تا بعد یکمثقال از جهت ایشان
لبن النساء شیر که سفید است و هضم و جذب او غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین او از مدت سیاه
و در تقویت باه و تدارک و مضر جماع و ادویه سمیه و تقویت جوهر دماغ و نفاع و قرحه ریه و امعا و نفث الدم
موثر و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرات مانند سایر شیرها است **لبن الماعز**
شیر نر است و صاحب او غالب و برودت در طبیعت او زیاده و مدر فضلات و جالی و مطهر در جراحت ریه
و حلق و مثانه و تبهای مزمن و دوّ و غرغره او در ورم لهاة و خناق نافع و سی مثقال آن تا چهل
و پنج مثقال او و مثقال کثیر او نیم مثقال ربع سویق و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه مفید است
و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر و بدلش شیر گاو است و بدستور عکس آن **لبن الاتان**
زنان موافق ترین شیرها است و از هضم و دختر سرد تر است و مدر اورام طرب دماغ و جخر و منضج سدد
جنبشوم و در افراط نسل و پیوسته سینه و سرفه و سپسی و سعوط او جهت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام
واختلاط

واختلاط عقل و ضماد و قطور او جهت درد چشم و خشونت بلاد و تر طبیعت دماغ و درد کوش و درد سر و قرحه
آن مفید و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر لاغ است و چون شیر حامله را بر وقایه و شند و
قبل از بیرون آمدن بدختر حامله خواهد بود و بعکس آن پسر و از مجربات است و بهترین زنان
و سایر الیان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و با جسبنده کی باشد و با اعتدال اقوام
لبن اللقاح شیر شتر است و در هضم از همه تندتر است و مسهل از و مبا نمیشود و طعام کرم و قیوت و بالکیفیت
منضج و مدر بول و ذرب کرماء اصفرنا مند و با شکر مقوی بدن و مسافر کننده بشره و مجرب باه و اشتها
و جهت سدد و پیوسته جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و بود و استسقای زق و طبلی و علل سرد
و بواسیر نافع و چون با بول شتر با میزند مسهل ذرب و باید بنده بیخ از او و وقیه بنوشند و با سنه غنی
تا بیک رطل سد و در اورام صلبه
با دو عشای مجلله بنوشند
تا رد بن و با دام تلخ و جسته و امثال آن تا بیک رطل بستد و در اورام صلبه بر عضو مجلله بنوشند و با شد شیر را
تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف او بوز ایانه و کنکر و کاسنی دهند و امثال آن نمود **لبن الاتان**
شیر لاغ است و غالب و نهایت قلیل الجذب و هضم و سرد ترین شیرها و بسیار مرطب و مبرد است و منضج خالی
و منفع و بطی الاستحالة الخلط خالی معده و جهت سل تقو و هزال و بسی و سرفه حاره و نزلات و تندی النفس
حاره و نفث الدم و التهاب جنون و صفرا و جراحت جسم و شانه و الات بول و جرب البول و فراسعا و خیر و
حقنه او جهت جراحات مادی و جهت اسهال موی خصوصا با قابضات و منضج و جهت تقویت لثه و دندان
و ضماد او جهت اورام حاره ظاهری و با طبخ حصوصا با زعفران جهت رمد و سلاق مفید و مضر طحال
و در سرما برد و مصلحش گلاب کی و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است با شکر و کثیرا و روغن تخم
کدو و ترب سویق و امثال آن و تعلیف ماشیا مناسب هر علتی شرط است و بدلش شیر بز **لبن الوعال** شیر
مادیان است جنبا و کمتر و گرم تر از سایر شیرها و منضج و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و
موافق جهت شانه و مجاری بول و حقنه او منفی جهت وجع و حمول او با نشاء عاج بعد از ظهر و میان حمل
عاقر است و از خواص او است که در هر سال که قلیل از وبا اطفال هند در آن سال آید بر نیاید و اگر بر آید دیگر
بر چند عدد نباشد و از تجربات مکرر است و خوش کرد شیر و ادیان را قرینا مند و در اکثر افاعیل قوت
لبن الخنازیر شیر خوک است نیز و بعضی نهایت تمدح و موافق سل او دق و مورث بهق و منضج است **لبن الفرا**

ابن جمار الوحش شیر آهو و خر کوه گرم تر از شیر مادیان و لطیف تر و در تبخیر باه اقوی است **لبن الخنازیر** و **لبن الاتان**
شیر شتر بیره و شیر در نهایت کمی در غایت بلاد دراز و نفوذ زاید **لبن الماعز** بفارسی ماسا مند
در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی باه محرک و مسکن تشنگی و غذائیه او نسبت بلدع زیاده و سایر
افعال قریب باو است و بحیض مذکور خواهد شد و او مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد
خلط خام و مضر تبهای مرکب و عفونت و مصلحش ماجین جاره و زنجبیل بوده است **لبن البقر**
و بقر کی اغوز نامند و آن شیر غلیظ از است که بعد از ولادت چهار روز دوشیده شود و یکوقیه
او ده رطل شیر را غلیظ میکند و در تسمین بدن و تحلیل باه محرک و موثر است در نهایت مسدد
مورث فواق و قولنج حصاة و دیر هضم و مصلحش شیر بزها است **لبن السودا** نزد اکثر اسم فرنیون است
و بغدادی و بعضی گویند جبر دشتی بصبح و مایل بسیاهی و زردی و نهایت کرم و از نواحی مغرب
خیر و بوی بدن او باعث هزال و عطسه و سهال و از سموم و مسهل بیفتد و هر یک مذکور است
انچه اسم مخصوص ندارد در نبوغات قوم میگردد **لبان الرقیم** مغز دانه کافیه است و گویند **لبان الغوم**
و **لبان الحلمة** و **لبان الدم** و **لبان الفحم** تمامی فشا است **لبان الفحل** جاهار است **لبوب** بلغه مغز و قسمی از انجیر
و مستعمل صباغان است **لبخ** بونانی از ان الفار است **لبسان** خردل بری است **لبسوبر** و **لبسوبر**
شیطرج است **لبان** اسم مغز فرفیون است **لبان** مرهم بذلیسا نو بونانی و آن کندر است **لبان** بلغه ترکان
اسم جگر لاک ترکیست **اللاذن** **اللبیج** اسم هندی فاقلا است **اللاذن** بلغه اکسیریان زیبو است که اصناف
اللاذن اقسام گوشت مذکور است و در انجا قوانین کلیه تحریر میشود در حدیث واقع شده که سید الطعام
اللحم جبا غذیه انسان کذا و انیه بعد باشد مخصوص نباتات و حیوانات و در استحاله مشابه مغتذی
شوند نا جار است که طبیعت در نباتات هفت قسم فعل کند تحلیل و استحاله و تفریق عقد و تعقید و
تشبیه و ادخال و در حیوانی محتاج بهفت افعال نیز چه در شیخ فعل کانیست که تفریق و تعقید کان هضم
و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در نحو طیور محتاج بتحلیل و استحاله و تمیز نیست و در نحو محتاج
بدو فعل است که تشبیه و ادخال باشد پس کمیات بهتر است از سایر اتخاذ به است و بر طیور متوسط
او است که قریب بیرج خانگی باشد مثل کبک و تذرو و امثال آن بهترین مواشی گوسفند و بز است که زیاده

و بیکسال

بر یکسال و کمتر از شش ماه بر نکرده باشد و بعد از آن کو سالیکسال او و شتر جوان بهتر از شتر کهن
و از وحوش بهترین آن آهوین و بخیر کوهی است و در مزاج صاحبان تعب صنایع و قوی الحرارة نیکو
غلیظ مناسب است و هر چه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه بحد کمال نرسیده باشند و ایام
میده و سقیم و پیر سال و بسیار لاغر و مریض و شامر امن بیشمار زندگی روزی دو با چهر خوردن کوشت نیز
چه هضم آن بر طبیعت دشوار است و مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و
بلادة و عروض صفات بهیمی است و بسیار بر خوردن آن باعث تضعیف ارواح باطنی و سقوط
قوتهای او است و شرب آب بعد از آن مضر و تناول مودن در شربتها باعث تخمه و جمع کردن او باشد و
تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه در کوشت کوبیدن بخش او کنند بهتر و کوشت آب غیر ماء اللحم
و سریع النفوذ و موافق تر قهریه و ضعیف القوة است **لحم الفیل** دواء مختلف فیه است نزد انطاکی و
جمعی دیگر نباتی است بر کشش مثل برگ کدو و قلیل الغذا و مضر و پیش بر زمین و در هفهان شنگ
بسکون نون نامند و مانند سبزیها میخورند و حسین بن اسحق و جمعی دیگر گویند که دیسقوریدس
قسیوس دانسته و قول او معتبر است و از نباتیب شبیه بدخت کوچکی و شاخهای او صلب و بر کشش مندر
و با زعب صلابة و کلش شبیه بکلنار و قسمی از آن سفید و نزدیک بیخ او نوعی طراثیث سبز و بر و بمال اسرع
روشنی و بعضی سفید و بعضی اشقر میباشد و بر و محاذی طرثوث هو فسطیدا است نامند و بنونانی ابو نقلس
و او از جمیع اجزای نبات قسیوس قویتر است و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره طرثوث مذکور است و
اول سرد و در سیم خشک و بعضی از اجزای تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال ادراری و
دموی و رافع قرحه امعا و قرحه ریه و ضماد او مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال
قویتر از افاقیا و قدر شربت از عصاره او تا سه درهم و از برگ و گل او تا چهار درهم و در برگ و گل
جهة التیام جراحات و رفع نفوذ آن و گل او با موم روغن جهت سوختگی آتش و اورام چشم و خوردن
آن جهة قرحه امعا و تقویة معده و منع هیضة مواد و نافع و مضر کرده و مصلحش غناب و بدلش حضض و
افاقیا است و ابی خالد افریقی و امین الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند که شاخهائیست بر اهل
لحیة التیس و **لحیة الماعز** و **لحیة الوعل** و **لحیة الفرا** و **لحیة الحمار** و **لحیة الثور** و **لحیة الجدی** و **لحیة الکبش** و **لحیة الحمل** و **لحیة الجمل** و **لحیة الفیل** و **لحیة الحوت** و **لحیة الدب** و **لحیة الاسد** و **لحیة الذئب** و **لحیة الثعلب** و **لحیة الارنب** و **لحیة الضبع** و **لحیة الهر** و **لحیة الکلب** و **لحیة الخنزیر** و **لحیة الفرس** و **لحیة الحیة** و **لحیة الطیر** و **لحیة الانسان** و **لحیة الشیخ** و **لحیة الشاب** و **لحیة الصبی** و **لحیة الجاریة** و **لحیة المرأة** و **لحیة الرجل** و **لحیة الحی** و **لحیة الموتی** و **لحیة الحجر** و **لحیة الشجر** و **لحیة النبات** و **لحیة الماء** و **لحیة الهواء** و **لحیة النار** و **لحیة الارض** و **لحیة السماء** و **لحیة الکواکب** و **لحیة الشمس** و **لحیة القمر** و **لحیة النجوم** و **لحیة الدهر** و **لحیة الزمان** و **لحیة الدنیا** و **لحیة الآخرة** و **لحیة الجنة** و **لحیة النار** و **لحیة الملائکة** و **لحیة الشیاطین** و **لحیة الله** و **لحیة الرسول** و **لحیة الصحابة** و **لحیة التابعین** و **لحیة المؤمنین** و **لحیة الکافرین** و **لحیة المنافقین** و **لحیة الصالحین** و **لحیة الطالحین** و **لحیة العلماء** و **لحیة الجهال** و **لحیة الحکماء** و **لحیة الفقراء** و **لحیة الاغنیاء** و **لحیة الملوک** و **لحیة الرعیة** و **لحیة الاب** و **لحیة الام** و **لحیة الابن** و **لحیة البنت** و **لحیة الاخ** و **لحیة الاخت** و **لحیة العم** و **لحیة العمة** و **لحیة الخال** و **لحیة الخالة** و **لحیة الزوج** و **لحیة الزوجة** و **لحیة الصاحب** و **لحیة الصاحبة** و **لحیة الجار** و **لحیة الجارة** و **لحیة الرفیق** و **لحیة الرفیقة** و **لحیة الخادم** و **لحیة الخادمة** و **لحیة المولی** و **لحیة العبد** و **لحیة الامة** و **لحیة الغلام** و **لحیة الجاریة** و **لحیة الصبی** و **لحیة الصبیة** و **لحیة الطفل** و **لحیة الطفلة** و **لحیة الرضیع** و **لحیة الرضیعة** و **لحیة الفطیم** و **لحیة الفطیمة** و **لحیة الحمل** و **لحیة الحملة** و **لحیة الولد** و **لحیة الولدة** و **لحیة الحبلی** و **لحیة الحبلة** و **لحیة المرضع** و **لحیة المرضعة** و **لحیة الظئر** و **لحیة الظئرة** و **لحیة الدایة** و **لحیة الدایة** و **لحیة الخاتون** و **لحیة الخاتونة** و **لحیة الملک** و **لحیة الملکة** و **لحیة الامیر** و **لحیة الامیرة** و **لحیة الوزیر** و **لحیة الوزیرة** و **لحیة الکاتب** و **لحیة الکاتبة** و **لحیة الشاعر** و **لحیة الشاعرة** و **لحیة الطبیب** و **لحیة الطبیبة** و **لحیة المنجم** و **لحیة المنجمة** و **لحیة الفقیه** و **لحیة الفقیهة** و **لحیة القاضی** و **لحیة القاضیة** و **لحیة الشیخ** و **لحیة الشیخة** و **لحیة الصوفی** و **لحیة الصوفیة** و **لحیة الدرویش** و **لحیة الدرویشة** و **لحیة الزاهد** و **لحیة الزاهدة** و **لحیة العابد** و **لحیة العابدة** و **لحیة الصالح** و **لحیة الصالحة** و **لحیة الطالح** و **لحیة الطالحة** و **لحیة الفاسق** و **لحیة الفاسقة** و **لحیة الفاجر** و **لحیة الفاجرة** و **لحیة الکافر** و **لحیة الکافرة** و **لحیة المؤمن** و **لحیة المؤمنة** و **لحیة المسلم** و **لحیة المسلمة** و **لحیة الکافر** و **لحیة الکافرة** و **لحیة الجن** و **لحیة الجنیة** و **لحیة الانس** و **لحیة الانسیة** و **لحیة الملک** و **لحیة الملکة** و **لحیة الشیطان** و **لحیة الشیطانة

بسرخی و درخشندگی سرخ و مایل بسیاهی و بقدر بشیری و اکثر آن در تخم زمین و چهار انگشت از زمین
پیدا است و در شوره زارها میروید و این قول اصح مینماید چه نیکیاه مزبور نوعی از طراثیث است و یحیی بن زکریا
خوردن لحیة التیس را نافع مسموم دانسته است لحام الذهب صناعی او تنکار است و مدقوق او در بوره تلکه
شد لحاء الغول بضم اول اشهر الغول است لحاء بکسر اول پوست نباتات در پیشهای بارها آمده است لحی الحمار
پرسیاوشان لحیاء و دینشا فرس سر و گوینده رشف است اللام مع الخاء لخیسی بخای معجمه نوعی
و نوعی انجیری بزرگ است بلغت تازی بلغت عربی و کلش نیش و بری و جبلی میباشد و دانه او سیاه و تلخ و بقدر
عدسی و نزد بعضی سراج القطر است در سیم گرم و دو درهم زنجم او مسهل قوی و نافع سم عقرب شبا الدفع
سده و نافع بزرگان و قدر شربت از نبات او یکمثقال است و چون کل او را بر روی عقرب بیفکنند از کشنده او
لحیسی الاکلیلة خرای است لذا الذهب شامل لحام الذهب و اشق است لذاق الرخام و لذاق الرخم صنع البلاط
اللام مع السین لسان زبان حیوانات است سریع الاخذ و در طب بدن دبا او دیه حار مواد منی و
سریع الاستحالة بخلط منعقد و مصلحش سکر و کشنیز و زنیان است لسان الحمل بفارسی بارتنگ
و بشیر عوام بارهند و بترکی باغ برباغی نامند و از جنس مها حوراست و صغیر و کبیر میباشد
صغیر او را برگ کوچک و بار بارهای ملاسه بیشتر و ساقش بر اکنده و مایل بطرف زمین و کلش
در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه و کوچک و ساق قسم کبیر او بدستور پراکنده و مایل بسرخی
و قریب بنوعی میشود و تخمش زمین تر از تخم صغیر و کلش مانند او و بیخ هر دو سست و بارغبت و رنگ
سطبری آن تا بقدر انگشت و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است و دوم
سرد و خشک و بیرون و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتح و حابس نزف الدم جمیع اعضا
و بخت بول و بیخ او با نمک و سرکه و عدس نافع اسهال دموی و عصاره او و مسکر و شکوچه بنیاد
هضم و دو و سل و نفث الدم و سدد سپرز و جگر و ضعف آن و سدد و صرع و بتهای حار و بول
و جوشش دهان و لثه و قرحه ریه و قی الدم و سدد کرده و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر
و ضماد و زهر او جهة التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح جبیره و ساعیه

و اکل

و اکل و نارها رهی و قطور آب او جهة درد گوش حاره و امراض چشم و حمول او جهة درد رحم و احتراق
آن و بواسیر و ضماد بول او منقی جراحت زخمها و التیام دهنده تازه آن و مراد او مراهم حاره و شربی
با نمک نافع سمیت تخم سدد و دوا نه کرنیه و یا سفید آب جهة باد سرخ و مضمضه طبیخ او و طبیخ بیخ آن
امراض دهان نافع و کوبنده مفرده است و مصلحش عسل و عصاره او و مضر سپرز و مصطکی و مصطکی و
شربت از آن اوده مثقال تا نیم رطل و بدلش حامض دستانیت و کوبنده با لحاصیه عود بیخ او اجود بیخ او
و قیمه شراب ممزوج با بنوشند نافع نوعی جهار عدد آن نافع ریح است و تخم او در اهمال مانند عصاره
آن و بود اده او نوعی بنی و صغیری و مقوی امعاء و نافع نیو و قدر شربتش تا سه درهم است و مع و با ترنج
در تقویه قوه ماسکه بعد بول و در سایر افعال ضعیف از عصاره او است لسان الثور بفارسی گاو زبان
نامند بول نباتی باشند و سطبر و مایل بسیاهی و مفروش بر زمین و بر روی آن نقطهای سفید
شبیه بخار و زغرا و ساقش رهی بنوعی و مزغب و شاخهای او از زغب و بارهای سفید و کلک لاجوردی
بشکل کل انار و تخمش مستدیر و لعابی و در جبال ارمن کثیر الوجود است و قسمی که در صفهان و
بعضی بلاد کاوزبان میباشند مها حور است و کل او لاجوردی و کوچک و مدور میباشد و بول
کرم و تر و قوت ناهضه سال اقیست و کل او الطف جمیع اجزای او مفرح و مقوی اعضای رئیسه
و حواس و مسهل مرة السوداء و صفراء و جهة امراض سوداوی و سرسام و بوسام و جنون مالیخولیا
و خفقان و خشونه سینه و سرفه و ضیق النفس و نیکوئی رخسار و سدد مثانه و بزمان تقویه
حرارت غریزی مؤثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و قدر شربت از آن تا چهار دوقیه و از جرم او درهم
و بدلش بودن او از ابریشم محرق و چهار دانگ آن موسهل تریخ است و چون از آن او و آب و نوشراب بنوشند
ده مثقال آن تفریح بحد یک رطل شراب میکند بدون ازالة عقل و دو درهم گل او با یکدرهم طین ارمنی دو
درهم شکر نافع خفقان است و عرق کاوزبان جهة امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیف تر از
او است و قدر شربتش سی مثقال است و بول سوخته او جهة قلاع اطفال و سستی بن دندان و جهة زخمهای دهان
مفید است لسان الحمل غیر راعی الابل است و نباتش مایل بکیاه و درخت و برشاخ و برگ او مربع و مایل
بسفیدی و برگش شبیه برگ ابهر و از آن دراز تر و عرضش کمتر و با زغب نرمی سفید و ثقیل الرائحه مایل بخوبی و قوتش

در دماغ و بهبودی و منبت او در بیشهای درشت در دوم سرد و خشک و تردد بعضی گرم مجفف قروح ظاهر و
باطن است شربا و ضماد او نافع سم شفنین بحری و طبیخ برگ و شاخ او مدر بول و حیض و بول و مخرج
جنین و نافع لکنت زبان و با حنا سیاه کردن موی و در زهر او جهة التیام جراحات و تنقیه جبیره
آن و استنجا با آب طبیخ او و مسکن جگر و مغص و ذکر و آب بجنه او اعتاب و مرین مفتح سدد و نافع
التهاب و مضر کرده و مصلحش صمغ زرد و قدر شربت از آب او دو دوقیه و از جرم او تا سه درهم است و چون دهنفثال
او را با هفتاد مثقال آب انگور شراب ترتیب هند جهة قرحه کرده و مثانه و نفث الدم و سرفه و سستی عضل
و احتباس حیض نافع و قدر شربتش با یکرطل است لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند درخت او
تسمی از درخت در دار عظیم است بحکم تبریز با دام و تمر نوعی بیضی و طولانی و متفرق و در حرف
هر یک دانه از تخم خرمن در از نوع شبیه بزبان گنجشک و سرخ و مغز او سفید و مایل بزردی و با تندی
و تلخی و فرش شاه سال باقی است و اخر دو کرم و خشک و مسکن مزاج غلیظ و در زهر او و کرد
حرم و تبیکاه و مضر صدر و بول و مفتح حصاة و با حرارت قضیب و نهایت محرک باه و جهة خفقان و
ضیق النفس و سرفه مزمن و تقویه اعضای تناسل و فرج او با زعفران و عسل بعد از طرح تا عاده حمل
از محرکات و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و شربتش از سه درهم و بدلش جزو بوزن او و نصف
آن بهمن سرخ است و قدر بعضی کردکان و قدری سرخ بوزن او و برگش منقی زخمها و التیام دهنده
و ضماد بر پوست او با سرکه جهة کوفتگی عضلات مفید است لسان الثور نباتیست برگش دراز و اطراف او
مانند اثره و صلب و سبز مایل بسفیدی و زردی و شاخها پراکنده و بقدر دو ذرع و بر سر آن
قبه مستدیر و کلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و بیضی است در سیم گرم و خشک و طبیخ او جهة حصاة
کرده و مثانه و فرج بخش جهة گشودن حیض و اخراج جنین نافع است لسان الکلب نزد بعضی زبان
الحمل و نزد جمعی حامض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتیست برگش شبیه بول با بارهنگ و
دراز تر و با نقص و بسیار و خم و اطرافش تند و ساقش زیاده بر دو ذرع و شعبه دیبا و کره
دار و با برگ و کلش بنفش و تخمش با بارهنگ و اول انا جستار میروید و منبتش حوالی آبها است و بخش سفید
و پر شعبه و شعبها مثل ریسمان با برگ و منشبه در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ او و قدر بارهنگ

رطل رافع

رطل رافع سپرز و ضماد شرب جهة التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است
لسان نباتیست بالزوجه مسمی بازان الثور برگش عریض و مفروش بر زمین و مستدیر و خشن
مثل برگ کاوزبان و ساقی که میان برگها میروید بقدر ذرعی و بر سر گل گلی و بوی او مانند بخار
و خام و نجه او ماکول است در دوم سرد و تر و جهة علل زبان حیوانات بغایت مؤثر و نافع خفقان
و حرارت معده و امراض دهان و قلاع حاره است لسن بلغه هندی نوعی است لسنه هندی
سپستان است لسنة الابل بلغه زنگی سلوی است لسنیعه بلغه مغربی و قیمونداس است لسنوعوزنو
بلغه عبرانی و قرفا است لسان الحجر سپسا است لسنه ریطس لیلاب اللام مع الفاء لفتاد لصیتوی او
الذهب نیز گویند برگش شبیه برگ بابونه و گوچکتر و درشت و ساقش بسطبری انگشت و زیاده بر
ذرعی و مخشش بقدر فندق و مخروط و دارای برجامه مجسبه و لصیتوی از جهة گویند در زنگان
معروف بکاش است و اخر اول کرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهة سرفه بارد و خشن سینه
و ضماد شرب با روغن گل سرخ جهة صداع بارد و مرهم مقعد بغایت مفید و مفرش مقوی و غسول الصدر کشنده
خسار است لسفه کبر است و بلغه مغربی اسم جهشف است اللام مع الفاء لعبروی نجمی است بسیر بجان
و با یکدرم ماشه سرپسا و تلخ و تند و در مصر معروف بتیر است و بسیر بجان را بعضی با این اسم مسمی دانند
در دوم گرم و خشک و بغایت مهیج است و مخدر جنون و بواسیر و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهة مفاصل
و امثال آن نافع است و از جهة نفع سموم بعد بادانه و مداومت او باعث سرخی رخسار و کنار
او و مؤثر امراض حاره و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش یکدرهم و بدلش بوزن او و قدری
مثل آن مغز کدو است لعب بروح الضم است لعبه مرة مستحلبه است لعب شقایق النعمان است لعاصوری
قنقهس است لعاب مرباذ لاهندی و از ادویه مستانفه است و در کتاب احجار قدیم ذکر او نشده
و مولف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز است که بسبب
زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم گشته لعل ظاهر شد و از جنس یاقوت و استحکام مهالی او
بیشتر و بجهة اختلاف مکان مکون بعید نیست چنین فرمایا قوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را
در رنگ مانند او تصریح کرده و در منافع بحسب تجربه مثل یاقوت احمر و در تفریح و تقویه دل و باصره

قوی‌تر از یافوت و مع هذا شربت او مضر بود بواسیر و رافع سموم و در جمیع علل سوداوی و اعصاب قوی
الثانیه است و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیمه درم تجویز کرده اند **اللام مع الفا** **لفاح** اسم
عربی است و بفارسی سابیزه نامند و آن ثمر بیروج است و بیخ لفاح عبارتست از بیروج و سرمایی که
خواهد شد قسم ماده او را برکش عریض و مفروش بر زمین و شبیه برگ کاهو و از آن کوچکتر و
مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون بزرگتر و نرم و بسیار عفص و بعد از
رسیدن باعطر بو و مایل بشیرینی و در انفاح الجن نامند و تخم او شبیه بتخم سیب و بیخ او دو سه
عدد میباشد متصل بهم ظاهرش سیاه و باطنش سفید و پوست بیخ او سطبر بشکل بیخ اولاد که
شباهت صحیح بانسان دارد و لیفهای شبیه بموی که با بیروح الصنم میباشد در او نیست و
قسم نر او در اول اصلی و مانند براعجه و ثمرش بقدر خیار و نرم و بخشی و سطبر و متوسط
و صنعتی از آن امنیت مقابر و مواضع سایه دار و برکش کم عرض و در طول بقدر شبری و میان او سفیدی
و بسیار و بشکل و ثمرش بخشی در از و سطبری ابهام و سفید و آن قوی‌ترین اقسام است و قوتش
تا چهار سال باقی و قوی‌ترین اجزا پوست بیخ لفاح است و مستعمل از آن عصاره و آب سایل او و پوست
بیخ او است و در آخر سیم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او مدیم القوة و او مخدر و مجفف و
مسکن درد بادی مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسمن بدن و منوم و مسکر و گیاه او
مدر و شش قیراط از پوست بیخ او با آب عسل مقی بلغم و مرة السوداء و جهة مرة اللون و خفقان
حاره و اسهال موی در و بیخ او نافع و طلای او مولد قمل است و جمیع زمان و جهة درد سر و اورام
حاره و ابارجه و جهة درد مفاصل حاره و با عسل در روغن دیتوت جهة گزیدن هوام و با سرکه جهة
باد سرخ که حرارت نامند و طلای شبر او جهة کلف و نمش و مضمضه طبیخ او جهة درد دندان مفید و دو
درم او کشنده ماست اختلاط عقل و سبات و غشیان و مصلحش سداب و خردل تری و عسل و انیسون و
قدر شربتش از سه قیراط تا نیم درم و بدلش بزر الجزر و شرب نیمه درم از تخم او بعد گرم کردن
خشار است که اجسام بسیار کرم روی دهد و عمده دارد اندر از بانه و مسکر و مسکن انفجه
و بعمایله است و حمول او با گوگرد قاطع حیض و ضماد بول او با ابارجه جهة اورام حاره و برش نافع است

و از خواص

و از خواص آن است که چون بیخ لفاح را با عاج بقدر شش ساعت بجوشانند و مطبوخ کردد و اهل تجربه او را غالب
مارب و مقطر او را با پوست انار و مورد جهة تکمیل صاحب از تجربیات شمرده اند **لفش** در حقیقت بزرگ و منبت او
نواحی شام و در تری و شبری و مشتعل میشود و در خشکی بسیار در او تاثیر میکند و ابو ایوب خالد گوید
که مراد از قول سبحانه و تعالی و من الشجر الاخضر نارا او است طلای بر لخشک مسحوق او را رافع بوص و بهق و
عصاره آن رافع قوبا است و انطاکی گوید آن جوب سنوبر است **لوز الکرم** خوطی است که از آن اصبر و دیدم در کرم
مذکور شد **لغت** شلغم است **لفاح بری** بیروح الصنم است **لوز بعض** حنا است **لغلن** **اللام مع القاف** **لقاب** بفارسی
لان نامند و از طیور مرغ و نر است و در بسالی که و با در بلادی ماوای او شود ترک او قوطن اغنا
میکند در آخر سیم گرم و خشک و کوشت او جهة جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و مزاج غلیظ و بوت
مستحکم نافع و مضر جربه و مصلحش رو و غرکبه و بدل او در جمیع افعال قوبر و سرکین او جالی بهق
و اثار و با تخم او سیاه کننده موی در رافع مرغ است و زهره او رافع شبکوری و خون او از سموم و جهة وضع
و بهق نافع است **لقاح** شرمزاده شیر دار است **لقطه** صمغ صنوبر است **اللام مع الکاف** **لک** بفارسی زنلاک
نامند صمغ نباتی است شبیه بر ساقوکیا او پر شاخ و گلش زرد و تخمش قریب بقرطم و گویند شبیه
کبر بر از نبات میشیند و در آخر میزان جمع میکنند و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقی است
در دوم گرم و در سیم خشک و مستعمل در طب مغسول او است و طبخ پوست آن در دستور او
مذکور است و او مقوی جگر و احشا و منع سدد سپرز و جگر و جالی آثار و محلل اورام و منقی
اخلاط بارده و با الخاصیه لاغر کننده بدن و جهة استسقای لحمی و زقوقه فالج و یرقان و خفقان
و مرفه در بهر و فالج و ضعف کرده و بسیار اعضا نافع و مضر بهر و مصلحش مصطکی و قدر شربتش
تا یک مثقال و بدلش و تفتیح و دانگ تا دو دانگ و نیم و وزن او اسارون و ربع او طباشیر است و از خواص
او است که چون هر روز یک دانگ او را با سرکه تا چهل روز بنوشند بغایت لاغر کند و چیزی از او را
نمیرسد و اگر سه چهار مثقال او را در هر چهار روز با سرکه بنوشند بدستور همین اثر دارد در زنان
مخصوص ابریشم است بخلاف دیبه و غیر آن که زنان نمیکنند و باید ابریشم و پشم را در آب طبخ
اوباط طبر که صاف کرده باشند یک شبانه روز نرم بجوشانند و طبر یا بدیخ جزو و از لاصه

جزو باشد و الا بدون طبر تاثیر ندارد و چون اشنان سبز را یکشبانه روز در آب خیسانند پس
لک را اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا در دو ساعت آب اشنان سرخ و درخشان گردد
پس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و امثال آن بهتر از شجر فرست و فعل او در از برکردن
در استحکام چیزها استعمال مینمایند و مرو و فرند موی در زهر کوبیده بغایت قبض و شرب او در قطع
حیض از تجربیات است **اللام مع المیم** **لماء** عنب الثعلب است **لبا** بلغة مغربی قلب مجری است **لیمون** قنطر **اللام مع النون** **لخیطس** لغیونا نامند و شربت کوبیده او در شام منسم نامند بستانی و صحرائی
میباشد بستانی برکش عریض‌تر از برگ کندنا و بوی خوش و مخنق طرف اسفل و اکثر او از او
از بیخ میروید و ساقش بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه بکلاه و در وسط صورتی شبیه بزنگی
دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه مثلث و سیاه شبیه بزبان و بخش بزرگ و صحرائی بنفش
زمین غنال خشن است در دوم گرم و در سیم خشک و بخش مدر بول اما موس الطلاح و گویند ساق او
از او افعال غریبه سریع‌تر و قدر شربتش از جرم او یکثلث از طبیخ او در دو وقیه است و منسم صحرائی بر کش
مثل اسقولوقندریون و با خشونت و اشامیدن او با شراب یا با سرکه جهة سپرز و ضماد نازه او
جهة منع زیادتی جراحات و التیام آن و خشک او جهة تنقیه زخم مفید و قدر شربتش تا دو درم سیم
لبخ البخ است **لبن** بهندی ملسن **لنبل** بهندی قرنفل است **اللام مع الواو** **لوز الحلو** بفارسی بادام شیرین گویند
در اول گرم و تر و منفخ و حافظ قوتها و حالی اعضای باطنی و ملین آن و ملین طبع و حلق و مواقع سینه
و مبین باه و مسکن حرقة منی و بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ و شراب او
با شکر جهة سرفه و حرقت و جهة خشونت سینه و حنجره و تولد منی و رفع نفث الدم و ربو و جهة مثانه و امعا
و زحیر و رطوبة معده و با نصف او زفت و مثل او مسکر و قطع سرفه از تجربیات شریف و بدو داده او
مقوی معده و قابض و متکرج و فاسد او موجب کبد و سقوط اشتها و غشی و مصلحش بوره
حامضه است بعد از فی و نازه نارس او با پوست چغاله نامند مقوی معده و بن دندان و بول نازه
او مسهل و مسقط کرم شکم و خشک او قابض و رافع اسهال او مسکر و بادام مجرب باه مردان
و قاطع باه زنان و بادام مرتب در هند و فربه کردن بدن و اصلاح کرده قوی‌تر است و روغن

بادام

بادام معتدل در گرمی و سردی و نفاست مرطب و موافق تشنج پیری و رافع ورمی که از وطی و ضربه بهم رسد
و حقنه و شربت و چکانیدن او جهة درد گوش و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانه بر خروج حصاة آب
شربت او جهة تکریدن سدد دیوانه و درد معده و با کثیر او شکر جهة سرفه خشک مجرب و جهة تصفیه او
و قصبه ریه و رفع ضرر او و دیه مسهل او و جوجاره مفید و قدر شربتش تا نه مثقال و در دو پنجم
و دوام ندهین مهرهای چشم با و جهة تقریح و رفع خیره کی بر او مجرب دانسته اند و جهة سرسام
و زاق الجنب بدستور نافع و غرغره او با آب گرم جهة خشونت حلق مؤثر و مهر احشا ضعیف و مصلحش
مصطکی است **لوز المر** بادام تلخ است بدشت در خشک او گرم و خشک و جالی و محلل ضماد او با برگ و گلش
و سرکه جهة درد سر با برد و کلف و طبخ او جهة تنقیه سپرز و کرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر
او جهة سوختگی آتش مفید و مغز او در اول اسیم گرم و در آخر او خشک و در ازاله اخلاط غلیظه
بسعدل و جهة برص و سرفه و ورم سینه و ریه خصوصا با نشاسته و نعناع و بابی تخم جهة سل کرده
و حصاة و با عسل جهة سپرز و اراخر جگر و تفتیح سدد و یرقان و ماء العسل جهة قولنج و تشنج و
سایر دردها مفید و ضد اسها و مصلحش شکر و زنجبیل و ضماد او با سرکه جهة درد
سر نافع و ضماد او با سرکه و شراب جهة بثور الربه و قوبا و حزاز و نمله و زخمهای کهنه و جرب
حکه نافع است و طلای بر لب طبوخ او با شراب جهة حزاز بسعدل و ارسطو گوید چون بخندیم بادام
تلخ را گویند ناشتا تا و اغانیدا از شراب مست نکرد و روغن او در اول دوم گرم و مایل برطوبة
و مجفف و مسهل اخلاط غلیظ و سودا و تجدد و نواحی آن و با او دیه مناسب جهة درد گوش و عسر بول
و ورم سپرز و بول و اخراج حصاة و جنین و جهة قولنج و احشا و اورام رحم و انقلاب آن و طلای
او جهة رفع آثار خسار و کلف و چین کرده و شفا و جرب و حکه و قوبا و با شراب جهة قروح رطبه و
حزاز و قطور او جهة درد گوش و دوی و طنین و کشش کرم گوش نافع و حمول او مخرج جنین و مشروب
قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نایب صمغ عربی است **لوز بری** و **لوز**
جبلی بادام کوهی است درخت او کوچک و برگش زیتون و گلش مایل بسرخی و باعطریه و ثمرش کوچک و با
تلخی و قبض بسیار و او غیر حلو است و سیم گرم و خشک و جهة رطوبة معده و تقویه آن و بیخ

واسهال دم اضیار ده نافع و قدر شربت از کل اوقیه و مثقال و از بادام تا سه مثقال است **لوز المر** قسمی از
لوز بری است شبیه بجب الصنوبر و بزرگتر و زرد و در جوانب شعبها نی که بمغز نرسیده است کرم و خشک
و بسیار زیاده بر و غن امر از لیت السودان نامند و مذکور شد **لوز المرجان** و **لوز السودان** و **لوز**
الاجهان لغه مغربی لوز البر است **لوز ما** مؤلف تذکره گوید لغه هندی است و یونانی سیلهر و بدری
فریقانا مندبنا تا و شبه بلبلان و منبسط بر زمین و بعضی بجا و خورد می پیچد و دانه بعضی سفید
و از بعضی سرخ و از باقلی کوچکتر و شبیه بکرده طیور و غلافش مانند باقلی و از آن مرقوق و قوش
تا دو سال باقی و بهتر از باقلی و زبون تر از نخود و سرخ او در اخر او اکرم و سفید او مایل باعتدال
و بحر ایاه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن و شربت مطبوخ او با اندکی قند
و جلوس در طبیخ او منفع نفاس و مخرج جنین و زنده و مرده و مشبع و جهت درد کمر و گرده مفید
و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و اکامه و زنجبیل و بالجمله صورت
غشاء و مصلح آن را جنبی و سکنجبین است **لوز ساهدی** قسم اخیر فستق است و در عراق و مادر نامند **لوز**
یونانی نوعی از نرگس است و بطبرستان حبه الرایض دانسته اند **لوز سمانجوب** یونانی و بمعنی شبه الاترج
و نوعی از سراج القطر دانسته اند شاخهای نباتش قریب بقدر عرض با برگ و گره دار در هر گره برگی و گلها
بهسته شبیه بر بید و طعم او با قبض و بسا و کلش سرخ مایل بزردی و منبتش آبها ایستاده و نیز
در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی در دوم گرم و خشک بیان نموده و مستعمل از و بول و عصاره است
قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضا و زجر بول و جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و سعفه او
جهت قروح امعا و باحنا جهت دراز کردن موی و مجوز او جهت تکریز انیدن هوام مؤثر و در تنقیه موش
مجرب دانسته اند و مضر به و مصلحش عناب و قدر شربت از آن شش تا هفت مثقال و از برگش یک مثقال است **لوزه**
بفارسی مرواریدبر کی انجیر نامند و نیز از مقدار او مستی بدر است و انجه در صدف و مخصر یکی باشد
با وجود بزرگی در بیخ نامند و گویند تا سه مثقال عمل است و آن خواص او است که جود در صدف نهاده
بهسد باز بتدریج بتحلیل میرود مانند ثریا و بهترین او عمانی سفید مدور بزرگ است و زبون ترین
او قلزمی و انچه سیاه و دوین و مایل بسیاهی باشد و سیاه و زرد و غیر مدور و سوراخ دار او

مستعمل الطبا

مستعمل الطبا نیست و مغز و مغز و بوهای کهنه مفرد و جوشانیدن او در آب برنج که و مالیدن بسنا
رافع جرب و رافع زردی آن و از اسرار است در آخر دوم سرد و خشک و در تهیج قوت از اطلاق عرض
اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی و جهت اسهال مراری
و دموی و ضعف جگر و کرد و اورام اورده بدبوی هاد و حصاه و حرقة البول و سدد و بیرون او و تهیج
و سوء مزاج و جنون مربوط و زهر او جهت قطع سیلان اعضا و التیام زخم او اکتحال او جهت رمد و سلاق
و ظلمه بصر و بیاض و سبل و کمند و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلای محلول او بقوت
ارسطوراغ بر بول است و طلیه او و غیر محلول او جهت جذام و جمیع اثار و زیجه او را در منع حمل جزء
اند و نگاهداشتن او مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل و مؤثر و گویند مؤثر
و مصلحش بسد است و قدر شربش تا نیم مثقال و بدلش صدف سفید است و طریق حل او در طریق تهیج او
دستور او مذکور است **لوغیدیطوس** اظهر آن است که قسم بری انجیلس باشد و ابن تلمیذ و جرجانی
احمد گوید که کیا می است بری کش شبیه بول الصفو و قند بیرون و خشن مثلث و بوی و بسیار می باشد
و بوی او در احرار غالب و شرب بول خشک او و ضماد بوست او با سرکه جهت جرب و جمیع اجزای
او جهت التیام جراحات مفید **لوف** لغه فارسی و لیست و بفارسی فیلکوش نامند و سه قسم می باشد
یکی بزرگ و لوف الجنه گویند جهت ساق او مانند ما را بابونه است برگش شبیه بر البلاذر کبیر و با برگهای
مختلف و شاخهای او مانند عصا و ساق او مسطور و مرقش و ثمرش مانند خوشه در ابتدا سفید
میباشد و بعد از رسیدن زرد میشود و بخش و مانند بلوط و منبتش اماکن نمناک سایه دار
در آخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط غلیظ از جنب و ملطف آن مفتح سدد و بغایت جالی
مدر بول و حصاه و بخش جهت نقرس الانتصاب و باعسار جهت عسر بول و باشراج جهت عزیمت و قیا
او بهترین ادویه سرطان و نواصیر الانف جهت تنقیه جراحات متعفن و زخمهای تازه مفید و صوصا
بول و مزاج او و عصاره لوف جهت رفع بیاض چشم که از فرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر و شبان
او جهت نواصیر و حمول او جهت اخراج جنین و مختار او جهت شقاق مرض و رفع اثار و آن خوشه تازه
او با روغن زیتون مسکن درد گوش است و بوییدن گل او مسقط جنین و طلای آب پشیز او

بر بدن باعث منع نزول کیکهوام خصوصا و مضر بجگر و مصلحش صمغ و شربتش یکدرهم و بدلش فستق است
و شربتی عدد از دانه او با سرکه در اسقاط جنین و مشیمه بعد از محمد بن احمد گوید که چون بیخ خشک لوف را
با آرد گندم و روغن کنجد و نمک و خمیر مایه نان کرده هر روز هفت مثقال تناول نماید رفع نواسیر ظاهر
و باطن مجرب و قسم ثانی لوف ابرش کوچکتر و بی الوان بخ خلفه و شاخ تقدیر شبری و منبتش میباشد
ثمرش مانند قسم اول و او را لوف الجبل و فلجوش نامند حرارتش کمتر از اول و از آن خشکتر است
بیخ او قوی تر بر اجزا و با تقطیع قوی و جهت سپید و تنقیه آن و ضماد او با سرکه کما و جهت تقریح مفید
در بسیار افعال مانند لوف الکبیر است و جوز بیخ تازه او را در روغن مزرعه و الوجه شاند تا سوخته
شود ضماد شش مسقط دانه بواسیر است و قسم ثالث الوف الصغیر نامند و آن بسیار کوچکتر از
هر دو قسم کبیر است و برگ او شبیه بان و بخش بقدر زیتون و قوی الحرارت قریب بدرجه چهارم و
محرق و لذاع و قویتر از سایر اقسام و طلای او قاطع دانه بواسیر و ثالیل و برنده گوشت فاسد و
صحیح و طلای روغن زیتون که تهیج او را سائیده در آن جوشانیده باشند بهتر بود و جذام
و با روغن نفشه بادام در رفع شوکه مجرب دانسته اند **لوف الجید** و **لوف البسط** **لوف الکبیر** است **لوف الجید**
لوف الصغیر است **لوفیون** گیاه حضض و بفارسی فیلزهر نامند **لوفا** یونانی سکوه و حمامات
لوطوس مبس است **لوفا** بعربی حی العالم و نزد بعضی فیطوس یونی صغیر است **لوطوس اغریا** یونانی
جند قوقا بری و بعربی حشیش **لوفوبیس** حرقیطی است **لوباردن** شیطرج است **لوطوس** یونانی
یونانی جند قوقا بستانی است **لوفوفیا** عنزیع بری است **لوفاقینا** نحیف است **لیبی** بهندی آهن است
لونا و **لونیه** بهندی کیا خرفه است **لون** بهندی نمک است **لونیرک** بهندی تغلب است **لولا** بهندی
سپستان است **لوفوعرافیس** شجر مریه که گلزار استعمال مینماید و در آب زرد و نرم میشود مرد
و خشک و مجفف بلاغ و قابض و مانع سیلان مواد و جهت جراحات تازه و کهنه و نزف الدم و اسهال
و درد مثانه و نفث الدم نافع است **اللامس المثالیوره** بهندی جاو و بهر است **لهالا** بهندی بردی است
لهاریخان است **لهو** اسم هندی خوشه است **لهاجوا** بعربی ابو عرفیس است **اللامع البالیت** بهندی
است شجری محیط بر نخل و نما چیا و مقل و امثال آن و لذع مطلق و مراد لیف خرما است و بهترین او

از ناچیل

از ناچیل و نخل حجازی و زبون ترین از مقل است و اول دوم گرم و خشک و فرش لباس و جهت سفینه
و نهال او و ام و از ناچیل که سوزانیده باشند چنین از وحکه و جرب و شرب او جهت اخراج حصاة
و لیف مقل جهت تسکین بواسیر مفید و خاکستر انواع او منقی دندان و جهت امراض ذات الشیاه
جراحات و رفع بهق و برص و بیاض چشم نافع است **لیف البحر** بجیت شبیه بسعد و بزرگتر از ظاهر و باطن
او سیاه و برگش شبیه بر اسرین و در پیشهای او بر بالای هم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک او بقدر
کردکان و بزرگ بقدر زیاده و با خشونت گویا شبیه است که مدور کرده اند و از بیخ مرور بیضی و موج
با حلای اندازد در دوم گرم و خشک و بغایت مجلی اثار و سوخته او بهترین ادویه قروح خبیثه و
سنون او مقوی لثه و جالی دندان و مغسول او جهت بیاض ناخن چشم مفید **لیفه** انطاکی گوید
کیا مجاست سرخ و خاردار و بشکل خیار کوچکی و نایب مثانی قثاء الحمار است در افعال او در نواحی مصر کثیر
الوجود و زیاده از یکدرهم قتال است **لیمو** در جمیع خواص مانند ترنج و پوست زرد او در دوم گرم و خشک
و مقوی معده و دافع بیض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده کبد و محلل قولنج ریحی و
ارخ ارنده و مصلح کیفیه اخلاط ردیه و پادزهر سموم مشروبه و ملذذ معده و در بسیار افعال اگر
مقام پوست ترنج است و انچه مابین پوست ترنج و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم
سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظ و لزج و ملطف
و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهت تبهای حار و موبی
و صفراوی و عفونت خون و بثور و شری و حصفه و دمل و ورم حلق و لهاة و کرب و غم و صفراوی
و غشیان و ثقل طعام و بد گذشتن طعام و جذب مواد حاره جگر و معده و جهت درد سر
دوا سرکه از بخار اخلاط غلیظ باشد و خفقان سوداوی و غشاء اصم و غیر خالص و غیر خالص و سموم
هوام و ادویه قتال مفید و در اکثر امور نافع مقام سرکه و جهت مریضی تر از آن است و مضر عصب
صاحب سرفه و بارد المزاج و اکثار او در خلای معده ضعف اعضا و مورث بخش و مصلحش
شکر و عسل است و چون جواهر را باب لیمو بخیسانند حل شود و ضماد و دهن محلول با آب لیمو شاذ
در اندک زمانی رافع بهق و اثار جلاست و نخم او در دوم گرم و در اخر اول خشک و در دوم

مانند دانه نرخ و تفریح او بنابع عظیم و قدر شربتی یکدرهم تا دو درهم است با آب گرم یا شراب باید
مقشر از پوست باشد و خائیدن دانه او را بعضی بدان است که از ترشی او بهم رسیده باشد و بعضی
بمذاق بد و درد معده و باعث خوشبوئی اروغ است و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف است
اما مضر عصب شب و بدستور انجیر بدیدند بدخت نارنج و ترنج کرده باشند قریب الفعل اند با و و مجنین است
انجیر مورد فسیل که بجون بامور ابتمام خشک کرده باورزد و شکر بسایند جهت تنوع صوت بخار اوقیه
سدد بعد ایل و برد تاهمود و تفریح ضعیف از بوی ترنج است لیمون بیونانی حماض مذاق کسب لیمون زنبلوز است
لیمش فرمود بیونانی قلب لیمش بلغه لطینی تخم کتان لیمش طبیقدس کاشم است لیمنا لوبیا است لیمن جهرس و
لیمنا روس بیونانی دراسیخ لیمن سطیس بیونانی بلاد کرسی بحبل الساکین است لیمون بیونانی کرسنه است
لیمانوا کند است لیمی نیلی است و بعضی نوعی از فلیمیای مسی لیمار بلغه دیلمی اسم امار بطن است
لیط بجوری است که در هیاکل قدیم مستعمل بوده حرف المیم ۵ ماء بهترین آبها آب
باران و بعد از آن آب جاری کثیر المقدار که بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنگلاخ گذرد و بعید
المنبع و تند رفتار و سبک وزن و مشکوف از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال اید و آبهای بد
مانند آب زار و گودی و امثال آن داخل اوشود و در آب اجتماع ابوی صفات موجود اند و بعد از
آن مضر که مانند کلاب مغز گشیده باشد و آب مقر که از کوزه سفال تراوش کرده باشد و بعد از آن
آبی که جوشانیده بنصف رسیده باشد و آب شیر کثیر المقدار و باب کار بر وجاهات و تفاوت
آبها بحسب قلت و کثرت مواضع مختلف است و آب خالص در دوم سرد و در نهایت مرتبه رطوبت و از طب از
چیزی نمیباشد و اگر چه بسبب بساط غذای جوان نمیشود لیکن نسبت بروح طبیعی و قوت غاذیه
حکم هوا دارد نسبت بروح حیوانی و قوت ان پس مادام که آب بوقت مناسب و بمقدار لایق خورده
شود باعث حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و تقویت غذا و بدرقه وصول آن باعضا و عسل و عرق و
طراوت و نرمی بدن و تلیین طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح روح حیوانی در حین قیظ
هوا و مدد فضلات رقیقه بدن بعنوان مرافقت و مضر احشای ضعیف باشد و امراض رطوبی
قروح و جراحات و سلاقت و قولنج و اکثار او و عدم مراعات وقت مورث سستی اعضای عصب

ضعف احشا

ضعف احشا و هضم و فساد زلال رخسار و نسیان و بلادت و تهوع و تقلص و اسهال و کرانی
بدن و سبات و امراض بارده رطب است و شرط است که قبل از اغذیه غذا از معده نباشد مگر صاحب
معده و جگر حار و بعد از میوه های تازه مورث نکون مواد اکل و امثال او است و بعد از جماع و بعد از حمام
باعث تهوع و حمد و ضعف و بعد از خواب موجب اطفای حرارت غریزی و سرباد افتاده و بروی خانه
مورث ضعف معده و عصب است و بدستور ناشتا خورده داد و مورث هاء عصب مگر در هوای بسیار گرم
و امام طاعون و صاحبان احشای بسیار حار که از عدم مراعات مذکوره متضرر نگردند و مورث
بوتشکی صاحبان مزاج حار را باعث دق و اختراق است و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب و صاحبان
سدد و در بسیار گرم محلل ریاح و موافق مبرودین و آب معتدل در گرمی مسکن خارش بدن و قلیل
ادعا سل معده است چون ناشتا بنوشند و آب نیم گرم ملین طبع و مغنی و مفسد طعام و مورث
استسقا و علل و سبز و تقاعد بخارات بدماغ و جهت درهم خلق و تنقیه معده و تحریک سهر او
اذا به بلغم و تقیو آب و تشنگی سوداوی و بلغم شور و اعانت دوای مغنی مؤثر است و آب بوقت ترنج
موافق معده و جگر و مزاج حار و تبهای حاره و مضر عصب و احشای ضعیف است و مصلح ابهای
بد خوردن بیار است و جوشانیدن آن با صدف یا او سرکه و بدستور مخلوط نمودن او با کل و
خاک با کیزه و عرق کشیدن و در این صورت جمیع آبهای شور و تلخ نیز شیرین میشود و مجرب است
و چون شب بجائی بدستور زاج را در آب اندازند باعث تصفیه آن است ماء البحر آب دریا گرم تند
و ملین طبع است و مسهل بلغم و مرة و جاذب و محلل و حقنه او با روغنها جهت بحث و نطول گرم او
جهت درد مخصوص و شقاق و جرب و قوبا و جلوس در آن جهت کوبیدن هوام و امراض بارد مشوا
مفید و مضر معده و مصلحش شربت گوشت آب مرغ و مرزنجوش است ماء الاجام آب زار و بیخ زار
امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سپرز و سدد و استسقا و زلق امعا و ذا
الریه و تب محرق و ربع و دوالی و اورام رهوی و عسر ولادت در جا است و اصلاح او بنحوی است که گذشت
ماء النار آب بنزار ها در بدن مانند آب زار است ماء الملح آب شور موجب لاغری و مفسد خون
مولد جرب و جگر و اولا مسهل و بعد از ندا و مدتی قابض است و مصلحش شربتها و جربها و مخلوط

نمودن او با آرد جو بوداده و بیخ ماء الزاج آب تلخ مفتح سده و ملطف اخلاط غلیظ و مفسد خون و
مصلحش عسل و شکر و شیر مطبوخ است ماء الکبریت آبی است که از زمین گرد دار آید و آن گرم میباشد و مسخن
و مجفف و مسهل و جلوس او جهت قوبا و بهق و جرب و تقشر جلد و درد مفاصل و ریاح بارده و شخوص و درد
و درد جگر و جهت زانو و سعفه و تعقد عصب و جهت احاره کنیده سباع نافع و شرب او مضعف معده و باعث
و مسخن جگر است ماء الحیاة آبهای گرم زاجی و شبی و نوشادری و کبریتی و بورقی میباشد و کبریتی بلکه شد
و مجموع آن محلل اقوی اند و قریب بکبریتی و زاجی و شبی و بورقی مانع تولد قمل و شرب قلیل الاعتاد قمل را در باد
اوبغایت مضر ماء الزنبق آبی که از معدن زنبق قیر خیزد شرب او مفتح و مسخن بدن و سرخ کننده رخسار و
جهت قروح کهنه مفید و مورث قرحه امعا و امراض جاره و مصلح او اغذیه مرطبه و صمغ عربی و گل ارمنی است
ماء المعادن آبی است که از معدن مس خیزد یا مس نقره در او انداخته باشند جهت جوشش دهان و
درد لهاة و درد گوش و قرحه اعضای ضعیف نافع و شرب او خطرناک و مصلح او بدستور آبی است
و آبی که سر نقره در او انداخته باشند مولد قولنج و احتباس بول است و آب نقره بقلوی مرتبه او در
نیست و آب نقره بطلا و نقره مقوی معده و دل و دماغ و معین نعوظ و جهت خفقان و مالیخولیا نافع است
و آن نقره با آهن ملکوه شد و مجموع آبهای معادن مورث عسر بول اند ماء الشعیر در شعیر مذکور شد
ماء الکلاب عرق بهدانه است و در خلاف کذشت ماء البهرج عرق بهدانه است و در خلاف بلغم مذکور شد ماء الورد
کلاب است و در ورد مذکور میشود ماء القداح عرق شکوفه نارنج است و عرق بهار کوبند و در نارنج
مذکور شد ماء الدهر بلغه مصر اسم ماء القداح است ماء الکافور در کافور کذشت ماء الکشک در کشک
کذشت ماء النوشادر شامل صحناء و مانند نوشادر ماء القراطیس سالی قراطیس است و بعضی اسم خندیقون و آن
نوعی از خرفه مذکور شد ماء القطران آبی است که از کوزه سفال ترشح کند ماء الزجاج مسحوق بنا است آبگینه
بفشد بدون زرد آب شیر است که از شیر بریده و منعقد از پنیر مانند کبوتر و طریق شرب در دستور اول
مذکور است و جالی و غسال و مسهل و مرطب و مفتح است و جهت علل جان و سودا و به والتهاب و بالجمله
و جرب و حکه و داء الفیل و اختراق و حرقة البول و ضعف کرده و حصاة نافع و باید بنیر انداخته بعد
و مرطبات مثل کاسنی و خیار و امثال آن نمود و با ادویه مناسبه آشامیدن و در هوا مضر و در

سوداویه

و سوداویه تعلیف بشاهتره و امثال آن نمود و هر بار از سفوف و شربتها و حبوب در دستور
دستور ان مذکور است ماء اللحم عرق است که از گوشتها گیرند و او لطیف و مقوی دل و روح حیوانی
و طبیعی و نفسانی و زیاد کننده خون و در او ضعفی که از امراض و خوردن مسهلات و فصد
جماع و امثال آن بهم رسد و طریق اخذ او بحسب اشخاص مختلف میباشد و قویترین گوشتها
این از مرغ بکساله است و در بعضی امزجه از لحوم کبک و مرغ و مانند آن ترتیب میدهند و
دستور آن است که گوشت و دل کبوتر را از استخوان و جزو جدا سازند و مهرا انجه بجزی که
با آب یکسان و آب غلیظ کرده در سبع عزیز بکشند و اگر بقوت زیاده مراد باشد لحوم را با دوری
دار و مناسبه و از سیب و بهی مقطره بارده و در مزاج بارد مثل پوست ترنج و اشیای حاره
لطیف طبخ دهند و تقطیر نمایند ماء الرماد آب خاکستر است و اختلاف فرمان بلحاظ
اصل او است چه آب خاکستر بنوعان و اشجار حاره قویتر میباشد و مجموع ان گرم
مفتح و محرق و جالی و مجفف اند و استعمال آن در خارج جایز است شرب آن مگر قدر بسیار
قلیلی و آن بر بدن گوشت زیاد زخمها و منقی و مجفف آن و نطول او جهت درد عصب و فالج و
حقنه او جهت قرحه امعا نافع و شرب بسیار صاف او بقدر نیم مثقال جالی معده و قصبه ریه
و حابس قی و غثیان و اسهال رطوبی و مخشن و مصلح او و روغن بادام است و نیم و قبله او جهت
خون جامد خصوصا اذا بسبب سقط و ضربه در شکم بجمد شده باشد و جهت رفع سمیه
گزیدن رتیلا مفید است ماء لیطولن اسم یونانی و مالی بمعنی عسل و فواطن آب است و ماء
القراطن که مستعمل اطبا است تحریف او است و آن عبارت از ماء العسل که دو جزو آب
باران و یا ابر صاف و یا بکجزو عسل بجوشانند تا ثلث بماند ملین طبع و رافع قی و ادویه
قتاله و قراقرشکم و مقوی اعضا بارده و معده و جالی و منضج بلغم غلیظ و مقوی شهوت
و مدر بول و حیض و رافع ضعفی که از جماع باشد و مضر اورام حاره احشا و صفراوی
و مصلحش ربه میوه های ترش و قدر شربتش تا سی مثقال است ماء ملح آبی است که از بلاد هند
جبین بخارند غلیظ و سیاه و بدبوی و گویند از نوعی ماهی حاصل میشود در سیم گرم و

خشک وطلای او رافع قروح وآثار وحکه وجرب وجوشش اشه وشرب یک درهم او با شکر
اعضا است در یکروز و بدستور در التیام عصب و عروق بار شده بیعدیل است **ماقوریا**
تبای مثناة فوقانی اسم یونانی آبیست که از ماهی نکسود ترشح کند و بعربی ماء النون نامند
کرم وخشک وحقنه او جهت اخلاط غلیظه و درک و عرق النسا و قروح امعا وطلای
او جهت تنقیه جراحات کهنه مفید است **ماست** اسم فارسی لبن الحامض است **ماهودانه**
اسم فارسی دانه نباتیست شبیه دار وحب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی
بدانداست ساقش قریب بذرعی و بسطبری انگشت و برگهای ساق او دراز و شبیه ببرگ
بادام و برگ شعبها رین و مایل بند و بر و شبیه ببرگ ذراوند طویل و گلش زرد
و ثمرش در غلاف مخروطی شبیه بخیار کبر و در جوف او سه دانه متفرق از هم و هر یک
را غلافی دیگر و دانه او از کرسنه بزرگتر و پوست او اغبر و مایل بسرخی و باطنش
سفید و شیرین و حب و بیخ او با برابر و شیر او در سیم گرم و خشک و بول و دانه
او در آخر دوم و قوتش تا دو سال باقی است و گویند از هند و عراق خیزد آن مطبوخ برگ
او با خرمن سال دارد مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلغم
نمودن دانه او مسهل و شرب کوبیده او در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محترق
و بلغم خام و مرار و سودا و مضر به و معده و مصلحش انیسون و مضر سعال و
و مصلح او کثیرا و قدر شربت از حب او از سه عدد تا شش عدد و از برگش تا دو درهم و شرب
آب سرد معین فعل او است و بالفعل بای ماهودانه حب السلاطین مستعمل است و او مفقود
الوجود است **ماهوزهرج** اسم فارسی است و بعربی سم السمک نامند و قسمی از فلوس است و بزرگی
سقرقو بر وقی گویند کیاهیست شبیه دار و برگش مدور و پوست برزمین و ساقش زیاده بر ذرعی
و گلش زرد و در آخر ساق از جوانب او در بیست بهشت رود و پوست ساق او مایل بزردی و با
اندک حرارت مستعمل است جون او را گویند آن از ذهاب ماهی جیس میکرد و بروی ابلعه میبرد
در سیم گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل ریاح و جهت نقرس و مفاصل و مانند آن

نافع و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی و استسقا و قدر شربتش از حرم او تا دشاسه و
انیسون است **مازریون** معرب از ماذریون فارسی است و یونانی خاما لانا مندنباتش
بقدر درخت سماق و شبیه دار و برگش شبیه ببرگ زیتون با سر کمتر و قسمی ابول با برابر و
ورقیق و مایل بسفیدی و بزرگ و قسمی دیگر ابول مایل بزردی و گوجال و ضخیم و قسمی سیاه
لون و شیر هم آن در چهارم گرم و خشک و سایر اجزا در سیم و زبون ترین او سیاه و اقوی
مستعمل است و سفید او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی جهاء صفرا و اقسام گرم و مواد سوداوی
و بلغمی و رافع استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف کرده و طلای او جهت بهق و برص و با عسل
جهت تنقیه چرک و نخها و رفع خشک ریشها و با مورد و روغن جهت متفرج و با سرکه جهت ورم
سپرز مفید و مضر محرورین و اطفال و ضعیف البنیه و در دهم غیر مدبر او کشنده و بدان
تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و مثانه و مورث غم و کرب و قدر شربتش با مصلحات از شش
قیراط تا نیم درهم و شیر گیاه او محرق و اکال او کشنده و ضماد او در برص و بهق جایز
طریق تدبیر آنست که برگ قسم کبیر او را در شبانه روز در سرکه بخیسانند و در وسیله
سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و بنمک بنموده بروغن بادام چرب کنند و بر
مواد سوداوی و بلغمی و تبرید و افیمون و هلیله زرد و گل سرخ و ورق سوس و زنجبیل و نمل
هندی و در اسهال ماء اصفر ابرسا و توبال النحاس و اسارون و عصاره غافث و
افسنتین و سنبل و مصطکی و امثال آن اضافه نمایند و شرب او با آب عنب الثعلب و آب
رازیانه و خیار شنبر او اولی است و اگر یکوقیه او را در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد
و آب صاف او را با یکوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا روغن بماند و از آن روغن از
یکمثقال تا سه مثقال بنوشند بغایت مسهل است **ماهیتا** اسم نبطی نباتیست شبیه بخشخاش بحری
معروف بخشخاش مقرن برگش مایل بسفید و بازوایدش اغبر و با غذ و با طرف جسبنده
و گلش زرد مانند خشخاش مقرن و ثقیل الرایحه و تخمش بقدر کنجد سیاه و ثمرش مانند خشخاش
مقرن و بغلاف سخنی میباشد بعلاج خشخاش بحری و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان

میریزد و در بهار عود میکند بخلاف ماهیتا که اثری از وظاهر نمیماند و در سرطان میرسد
و او را گویند قرص میسازند بهشت بلوطی و قوتش تا هفت سال باقی است و در دوم سرد و خشک
و بهترین او زرد مایل بسیاهی قوی الرایحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زرد باشد رافع
و قابض و محلل و مقوی اعضا و عصاره مجفف او بهتر از حرم او است و طلای او جهت
اورام حار و بادسرخ و درد سر و مفاصل حار و سجی که بسبب حرکت در بغل این بهم رسد و
سوختگی آتش و منع ریختن مواد بچشم و دلو او با کلار جهت قلاع و اکحال او جهت دمعه و
استرخای پلک چشم و ضعف باصره و دمعه مفید و مضر سپرز و مصلح آن بادام شیرین است
و شربتش تا یکدرهم و بدلش سماق و تخم او بسیار مستمن بدن و یکمثقال از قاطع اسهال
صفراوی و رافع خفقان و طلای او جهت شری و حرم و درد نقرس مفید است **ماهیران** فارسی
زرجوب است ساق و شاخهای نبات او از زمین مرتفع و برگش سپید بلند و مایل باستدارت
و سفید مایل بزردی و بالزوجه و بیخ او بر شعبه و گوجال و کره دار و غیر مستقیم و در
کوهها و در پشتهای باریک شبه بموی و منبتش نزدیک آبها است و هندی او زرد مایل بسرخی
و سیاهی و چینی زرد بوزن تر از هندی و غیر هندی و چینی مایل بسبزی میباشد و بخش
شبیه بکنجد در آخر سیم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقی است مفتح سدد و مفرح حلق
حاری و ملین و محلل و شربا و جهت یرقان و بخش و ریاح غلیظه و طلای او با عسل جهت برص
ناخن و کلف و برش و جرب و آثار و خایدن او جهت درد دندان و سعوط او جهت تنقیه
دماغ و اکحال او جهت بیاض و ظلمه و بر و ناخنه مفید و مضر کرده و مصلحش عسل و شربتش
نیم مثقال و بدلش بوزن آن زرجوب و نصف آن مرا است **ماریکیاه** اسم فارسی
نباتیست قریب دو ذرع برگش شبیه ببرگ بید و گلش زرد و قبه او شبیه بسماق و منبتش بیم
جبال اذربایجان است و اکثر او متوطن آنجا یکدرهم او را گویند در شور با کنند و بخورند
و دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیشوند و شرط میدانند که بکنند بعد از آن جوی
سوای نار قطبی نخورند و احتراز در اینجا و جماع نمایند و طرح قیر آنست که از خون باشد

والله اعلم **مالیا** نزد بعضی مرآنست و یونس گوید درختی است در بلاد شام که خوردن آن
او رفع سم افعی میکند و طلای پوست او که سوزانیده باشند رافع برص و خوردن نشاء او
او کشنده است **ماش** از حبوبات معروف است در اخراج اسهر و مایل بخشکی و قوتش تا سال
باقی است لطیف تر از عدس و از سایر حبوبات کمتر نفخ تولد خلط صالح و مسکن حرارت و
التهاب صفراوی بعض و مواقف کرده و مقوی عصب و بصر بریاغذیه صاحبان تبهای حاد
و جهت سرفه و ورم لحاظه و در سر و ضعف باصره و نزلات و ضماد او با آب مورد مقوی اعضا
و رافع درد ضربه و سقط و محلل اورام و جالی کلف و با سرکه جهت جرب متفرج و منع عرق و نوشتن
وی طمع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او در هر وباء مرغ با بادام و آب قرطم و بدلش
باقلی و در هر دو این جواهرش کوفی و خردل و مصطکی است و از خواص او است که با وجود برودت
تحریک سودا و جذام نمیکند **ماش فرنجی** حب القلعه است **ماس** اسم فارسی الماس است از
احجار نفیسه و اشد والات حدیدی و امثال آن در او اثر نمیکند و از سر اندیت خورد و
قسمی از او سفید و قریب برنگ نوشادر و شفاف و قسمی بنوشادر دیت و بزرگتر از باقلی
مشاهده احدی نشده و قسمی سفید و او کدر از نوشادر و قطعات بزرگ از و یافت
میشود و او را مقاومت و زینی نماند و قسمی مسمی بجدیدی و در رنگ مانند مغنیسا است
و قسمی مسمی بقبرسی و در سفیدی مانند نقره است و اثر و اثر میکند و طعنا تر بعضی
از اقسام الماس میگویند سرخ و سبز و خالدار او است در چهارم سرد و خشک و نزد
بعضی سبز نیم رنگ بتر از او میباشد و بهترین او ماقوقی و زبون ترین او سبز خالدار
و نزد بعضی در چهارم گرم و قلیل و قتال و تعلیل او مقوی دل و رافع خوف و باعث سرعت
ولادت و غلبه بر خصم و مسدس او مانع مرغ و کناشتن او بر دندان مغنی او است بدون کلفتی
و از خواص او است که بغیر شکل مثلث شکسته نمیشود در جمیع اجسام معدنی اثر میکند و در
درمو تر است **ماکیوا** اسم فارسی است و نار کیوا نیز نامند نباتش و شبیه بدرخت کنار و
در کنارها و زمین سخت میروید و بدو شاخهای او بسیار و تا قدر نیم ذرع و در شکل و برگش

کوچکتر از برگ زیتون و نرم و کلش سرخ و شبیه بگل شبتو و مرش در میان برگها و مانند
فندق و مایل بسیاهی در جوف آن دانه سیاه بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و چون
کرسنه و بسیل و سایر حبوب را در آن جوشانیده خشک کنند طعم آنرا از فلفل تمیز نتوان
کرد در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک او بغایت سرخ
کننده و خشاد و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای او رافع کلف
و فرزجه آن مدر بول و حیض و طلای بول او با آب سرد مدی و شرب دانه او با عسل
محلل ریاح و مخرج بلغم است ماسقودیذ دوای هندی است گیاه او شبیه بریحان و برگش مانند
برگ مورد و مایل بتدویر و در رایحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه بیاسمین گرم و خشک
و لطیفتر از یاسمین و برگ او را چون عطر بر داخل رخها میکنند در جمیع افعال قریب سنبل
ماغر بفارسی بزوبر و کوچی نامند گوشت او نسبت بسایر لحوم سرد تر و کثیف تر از گوسفند
و موافق محرورین و فضل گرم هوا و مضر سود اوی مزاج و مصلح او بادام و نارجیل و خرما
و میوه های تازه و ترشیها و کشک با او بغایت مضر است و گوشت مرغ ماغر فوق شمار بسیار
با رطوبت و بهتر بی لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است و مبرد محلل و یاقوت قابضه
و مسکن درد ها و رویانیدن گوشت زخمها و شرب او جهت رفع سم زراریح هر نوع او با شنا
وارد بریخ و جاوس جهت سحج و اسهال لیکن از اغذیه بهم رسد و افراط عمل دوای مسهل
و حقنه او با آرد جهت قرحه امعا و ضماد او با سرکین او و زعفران جهت نقرس مفید و طلای
سرکین او بغایت محلل و جهت ورمهای کهنه و استسقا و ورم سپرز و سوخته او الطف و
جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب و وضع و اورام صلب و سعفه و قروح ساعیه
و شهدیه و با بزر الخ جهت کوچک کردن انثیان از مجربات و شرب او جهت گزیدن هوام و
رفع یرقان و با ماء العسل جهت کشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرکین خشک او را
با کندر جهت رفع ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای پخته او با شراب و با سرکه جهت جرب
سم هوام و داغ کردن با او جهت عرق النساء از مجربات و مشهور بداغ عربی است باید گرفت

فرزا الوحش

بزر را افروخته و در چشم بچه در موضع عینوکه تخت بدا و محاذی بهام است گذاشتن
و چون حرارتش کم شود تبدیل بدیگری نمود تا حرارت آن محسوس در مرک کرد و محرق و غیر
محرق او با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حاره آن و طلای مطبوخ او با بول
اطفال جهت قولنج بلغمی و ریاح غلیظ و تحلیل ماء الصفر او با شراب و حلبه جهت تحلل اورام مفید
و طلای سم سوخته او با سرکه جهت داء الثعلب و سنون او با مثل آن بمدد سنبل جهت رفع ورم
دندان و عفونت لثه و با سرکه جهت ثالیل منکوسه و بخور او جهت گریزانیدن حشرات نافع و
شرب سم سوخته بزر را با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو
درهم است و اکتحال زهره او رافع غشاوه و طلای آن جهت داء الفیل و توتیه معدن و زهره بزر
با زهر سموم هوام است و جگر بز سیاه را چون شق کرده زهره او را مخلوط کرده داخل فلفل
و زنجبیل باشید و خرنوب مترشح کباب او را در چشم کشند جهت شبکوری مجرب دانسته اند و چون
کرده او را شق کرده و لوکوردیا را باشید کباب کنند و آب مترشح او را بر بهق طلا نمایند در روز
زایل کند و از مجربات شمرده اند و سلیمون داغازیون گویند که چون خصیه بز را شکافته
و زراوند مدحرج و نطرون و زبره بز و باشید خشک کنند یکمثقال او با آب گرم جهت بهق
ربو و درد جگر و درد مثانه و مدامت آن جهت تقویه باه عجیب الاثر است و چون با بوره
و صمغ خشک کنند یکمثقال او با سرکه عنصل رافع سپرز است و خون بز نر چهار ساله
که در فصل اول رنگینی انگور ذبح نموده خون اول و آخر را بگیرند و خون وسط را در ظرف سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن و بزه کنند و بروی کاه و با غربال در سایه خشک
نمایند و در ایام گرما نمایند در بخت سنگ کرده و مثانه بسعد بل است و چون شاخ و سم
بز را تر و عسل و بید انجیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم میسازد
و چون سم او را حل نمایند مداوی در غایت سیاهی است و پوست سر بز غاله که بزرگ
ان بر سر صاحب بهام و اختلاط ذهن بغایت مفید و ضماد مقرس او مر طبقی و طاس
دماغ و اعضای صلبه است مالک الحزین بفارسی بوتیمار نامند از طیور آبیست گرد و دریاها

در از و کوچکتر از کلنگ و سفید و در کنار آبها مجاور و سر بر زمین بزیر افکنده میباشد
دوم گرم و خشک و گوشت او مجرب باه و مقوی کرده و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویه
حاره و طلای پر او قاطع خون بواسیر و ضماد خون او در حمام جهت منع نزلات مفید است ماشیر
شبیه باد و زیاده بر شیر بری و سفید و از دنبالها سر از دو جانب قبه دار است و مرغی آبی مانند
سایر ماهیان غنی آید گرم و تخته او مسهل جهت درد کمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون و صداع
مالیا کوس مالیا است ماذریون ماذریون است ماسقودیس ماسقودیس است مالنطریا زاج الاساکفه است
ماریش و ماریون اسم رازیانه بری و بستانی است مامون حاشا است ماذریون بیونانی مقل است
ماثراسس الطاطیقون است ماقی بیونانی بسباسه است ماریسیفا بیونانی اترج است ماساج بیونانی
مغز راست مجوع اند مالرونا بیونانی و مادرون مرماحو است مالینوردیون و مالینون زرنیخ
سیاه است ماماریون دلبوشاست الاشیرون بیونانی و ماموثان ساذج است ماقر
طالیسفر است مالی اسم یونانی عسل است مالینوفلن بادرنجبویه است مالطیون نبات
قنه است ماشیا ارغوانی است ماقدونیا قطراسالیون است ماهرزیسا اسم فارسی برسیاوشان است
ماریان اسم فارسی رمال است ماهیروین اسم فارسی جدوار است ماهرنوی دراز اسم قاقیه
دلفین است ماهرلیو فارسی سمل است ماهی شیر اسم فارسی سمارس است ماهرکوک اسم فارسی
سیبا است ماهرزین اسم فارسی شفتین مجرب است ماهی آب اسم فارسی صحناه است ماذو
بفارسی عنصل است ماسار بفارسی جیدا است ماجوبه بفارسی هلیون است ماهرزهرکوس اسم
فارسی فلوس است مالمالی بلغة اصفهانی حرد و نسب و در تنکابن ماجه کوزنامند ماستیجکی
بترکی کیکلج است ماناز اسم هندی یاقوت است ماجوبل بهندی عنصل است ماکی بهندی زبادت
ماثاناتا بهندی راسخن است ماذق بهندی طین است ماذی بهندی ثمره الطرفا است ماذیل
بهندی جوز القی است ماجابل بهندی نوعی از بیش است مانل اترج است منی نعناع است منی بهندی
کرسنه است منها بهندی بمعنی شیر بر است ماسربن بهندی جدوار است ماکمار بهندی
بیش است ماکوشت بهندی قسط شیر بر است المیم مع الشامشان بشای مثلثه اسم

عربی اسم نباتیست که کرم دانه ثمر او است طالب دو قسم یکی را شاخها بقدر ذرع و متعدد و
در شتو و برگش شبیه ببرگ مازریون و از آن بار بگیرند و با رطوبت چسبنده و کلش سفید مایل
گل و مرش سبز و بید شبیه بتخم مورد و مایل باستداره و بعد از رسیدن سرخ میشود و پوست
او صلب و سیاه و مغز او سفید و جرم ملائق و در مانه نیز نامند در سیم کرم و خشک و برگ
و تخم او مستعمل است یکدرهم او با مربها مسهل قوی بلغم و اقسام کرم و مانع صعود بخارات
بدماغ و طلای کوبیده او با جانب بریدن مالیدن باعث ادرار عرق بسیار و مطبوخ او با
زفت جهت جرب قوی او بر برص بغایت مؤثر و زیاده او کشنده و مورث سحج و حکه عظیم
و ورم حار و بول او در افعال مثل تخم او در بهر کجا بنیند آن جهت استسقا نباتیست
و با طبخ با فلی و عدس مسهل برفق و حمول او قاتل جنین و مخرج آن و مسخن فرج و مشوق
جماع و ملذذ آن و رافع رطوبات فرج و معین بر حمل و قدر شربتش در مطبوخات تا سه درهم
و با بدار و عن بادام و صمغ عربی استعمال نموده و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و صیف
الابدان جایز نیست و قسم دیگر او در مصر کثیر الوجود است منبتش کنارها و برگزارها
و نباتش بقدر دو شبر و چیزی و برگش مانند بول ابهل و در پهلوی میم و کلش زرد و بار
و تخمش مایل بسفیدی و بقدر تخم انجر در سیم گرم و خشک و برگ خیسانیده او در سرکه
با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم و ماء الصفر و بلغم خام و ضماد او منقی خرها
و رافع گوشت زیاده در بهر اعمال مثل اول است مثلث السوس است مثلث العجم زعرور است
مثلث آب انگور است که دو ثلث او بسوزد و یکثلث بماند منافع او و تربیت نجم و مولد
خون صالح و مقوی هاضمه و موافق صاحب ابله و حصبه و دات الجنب و ذات الصدر و
مقوی باه مبرد دین و اکثار او و مضر محرورین است المیم مع الجیم مج نفتح ماش است مجیت
قسمی از عنب الثعلب است مجری بر او بلام اسم هندی سمل است مجیت بهندی فوفل است
مجتری بهندی افسنتین است مجنج بفارسی کلم شنظر نامند نوعی از ریاحین در دوم
سرد و خشک و قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره

او جهت کرم کوش و قرحه و درد آن نافع است **المیم مع الحا محموده** ستمونیا است **محلب** درخت
حب المحلب است و کدشت **محروث** بیخ ابخدان است و اعم از بیخ کوکب که ابخدان سفید باشد و از
بیخ کاکا ابخدان سیاه باشد **محاجم** بلغه اندلس مخلصه است **مح** زرده تخم مرغ **مخلصه** اسم نباتی
که استعمال او خلاصی از سم هوام میدهد و لهذا باین اسم نامیده اند و او بحسب اماکن
مختلف الشکل میباشد و ناهفت قسم او را مشاهده نموده اند و مجموع آن با تلخی و کامه
انواع بالکی و منکوس و شبیه بحجر میباشد بعضی را شاخها بیساق و برگ مانند برگ
کرفس و از آن نرم تر و از او تا آخر آن مشقق و جدا نکه شاخ او دراز کردد بر او او
زین تر میشود تا بحد برگ کنان و کل کبود منکوس و بعضی کلش مایل بکبودی و سرخی و
قسمی را برگ زین و کل سفید و با زردی و اندکی سیاهی و این قسم را راس الهدهد نامند
و قسمی سا قدار و بقدر دو شبر تا سه شبر با ریشه و مستدیر و بی شاخ و برگ و کلش بصورت
عقرب و کبود و نیم زرد و قسمی را ساق مربع و برگ مدور و مشقق و شبیه بر اس یاد بخرنه
و قسمی دیگر کبیر و شاخهای او صلب و اغبر و بر آن فتر زغبی نقش شبیه بیا بونه اما
در دو رقبه مثل یا بونه او را و زین ندارد و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین
او قسم اول و آنچه در اراضی صلب آب روید و قوتش تا بیست سال یا قیب در اول اسم کرم
و خشک و شریاد و قبل از سم و بعد از آن رفع مزاجست و در نفع قولنجهای صعب عجیب
الفعل و جهت تحلیل اخلاط لزجه و کرم و مفاصل و در اول تقویه معده و جگر و سپرز و اعصاب
مفید و قدر شربتش یکمثقال است و جون در اول عقول آفتاب محل سر و زاد تخم او بقدر
یکمثقال بنوشند در آن سال صحیح باو ضرر نمیرساند و عرق مخلصه محلل و ملطف و نافع
قولنج ریحی و مقوی اعضای رئیسه و موافق سردین است و بعضی در بادکیر فام مقام
خم دانسته اند **نخ** مزاج استخوانی انا مند کرم و تر و ملین و کثیر الغذا و مسمن و اکثار او مفسد
اشتها و مورث غثیان و مصلحش صعتر و داجینی و در محرورین ترشیها است و طلای
او جهت صلابت عصب و تر و عضل و شقاق نافع بهترین او مغز ساق و قویترین او در اطلاز

کاوانست

از کاوا است **مخیض** بفارسی دوغ نامند و بترکی ایران دیه بهترین تازه ایست که دهینه او را بالتمام کوفته
باشند در دوم سرد و رطوبت در رطالب بیوست و مسکن غلیان خون و محرک باه بحرورین و
مشهی و مسمن و مصفی حدت سمومات جان و جهت تب دق و تشنگی و معده حار و التهاب جگر و یا
خبث الکبد و اطراف بلغم جهت تقویه معده و دماغ کرده او با بسنا و آهن نافع جهت اسهال دموی و صفراوی
خصوصا با طراثیث و قوابض و مطبوخ او با برنج و آرد جو بوداده بهترین اند به صاحبان اسهال
حار و جهت تسمین در بهترین قربانان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و در دوغ انار از یا از دو مثقال
جایز دانسته اند و جون تخم خرفه را کوبیده با دوغ قسقیه تا سه مرتبه کرده و خشک نموده باشند بهتر
اند که از آن دفع تشنگی و خواهش آب تا جند روز میکند و از اسرار ناضجین است دوغ در تبهای
خلطی متعفن میکردد و اصلاح آن و شرب کنجین سفرجلی است و جون در معده بارد ترش
شود مورث دوار و غشی کردد و اصلاح او با فلافلی و جوارشات است **مخاط الشطا** جیزی است که
با بعضی احجار میباشد در آتش نمیسوزد و ضماد او در تحلیل ورم و اورام حاره و بارده قوی است
مخلمه اکبر اسم معجونیست که یونانی سوطیر انا مند **مخطاطاخاط** اسم عربی بستان است **المیم مع الواو**
مولد بفارسی مرکب نامند و عمل اقسام او در دستور اول مذکور است و مراد اطبا قسمی از آن است
که از دوره درخت صنوبر بر آورده و روغن تخم کتان و صمغ عربی و باغیری الجلود و زاج زرد
ساخته شود در دوم کرم و خشک و بخلاف مداد هندی که آن سرد و خشک است و از
اجزای درخت فوفل میسازند و طلای مداد هندی جهت اورام و سستی اعضا و برکف پا جهت
جذب حرارت تبها و سقوط و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف نافع است و غیر هندی او
جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهت سوختگی آتش مفید و بعد از تطلیه رفع
نباید کرد تا خود بنفسه رفع کردد دیسقوریدوس کوید که دو مثقال مداد با آب سرد
رافع سم عقربست **مدام** اسم خمر است **مدمل الزاج** اصابع فرعون است **المیم مع الراء مرجوش** معرب
از مرزکوش فارسی و غیر از آن الفاظ است جه اصلا برای او شبه بکوش موش نیست و از جمله رباحین
و خوشبو است در خانها زرع میکنند برکش طولانی و کمتر و کلش سفید و مایل بسرخی و تخمش

کفته اند که باید زاین از جوشی
بر سر موضع بجای رو نافع از زهر مخ
الا بود

مانند تخم ریحان و شفافست و مؤلف معنی اشتباه نموده که از آن الفاظ است و مؤلف اختیارات
را اشتباهات زیاده از آنست که در اینجا باید بیان تصریح نمود و او در آخر دوم کرم در اول آن
حشک و در افعال بهتر از سوسنبر و محلل و منضج و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول و مفتت
حصاة و مفرح و مسخن اعصاب و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی و
استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و جهت خفقان و وجع الفواد و مالیخولیا مراقی
و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و رباح سبعی و درد سر و شقیقه و جنون و کام
و عسر بول و احتباس حیض و شرای بلغمی نافع و طلای او با حنا در حمام جهت درد سر بارد
مجرب و بول خشک او با عسل جهت انار خون و بخار تحت جشم و با سرکه جهت کزیدن عقرب
و جهت کلف و بد بوی عرق و با موم روغن جهت التوای عصب و اورام بلغمی و با مغز جهت ورم
حار جشم نافع و با بزر البنج جهت ورم انثیان مجرب و بوشیدن او جهت سده منخر و دماغ
و تقویه مسمی شراب و منع حمار و سقوط آب او جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع و خائیدن
او با عسل و فرو بردن آن جهت رفع سیلان آب دهن و اکتحال آب او جهت ابتداء نزول آب و
ضعف باصره مفید و مالیدن با او بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن و فرزجه او مدر
حیض و قدر شربتش درهم او نار و مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و مضر کرده و مصلحش
کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر است و روغن مرزنجوش که آب او را با مثل آن روغن زیتون
بجوشانند یا روغن بابونه جهت فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل رباح و
تفتیح سدد و کرانی سامعه نافع و روغن مرزنجوش رافع مضرت هوای وبائی و کریزانیده هوام
است **ش** ان بفتح اول و تشدید ثانی درختیست در بلاد مغرب و روم و هند و جمیع اجزای او
تلخ و بسیار بلند و رعنا و نرم و کرهای او مانند بندهای نی و میان پر و از آن بیرون میسازند
و مشهور به بنج فی است و نزد بعضی مران قرنیا این اصلی ندارد جه مران ابرک شبیه بیرا
نوت است و برک قرنیا شبیه ببرک بیخ و از آن کوچکتر و درختا و بسیار بلند نمیباشد
و ثمر قرنیا الذ و ثمر مران شبیه بثمر او و با عفونه بسیار است در دوم کرم و خشک و یکدرهم

بر اورا

بر اورا نافع سم افعی و هوام و محلل ریاح سوختگی آتش و طلای پوست سوخته او با آب نافع
جرب متقرح و سقوط سایر اجزای او قاطع رعاف و فرجه او جاذب جنین و ضماد سوخته
او را با سوخته بر سیاه و شاه جهت دراز کردن موی مجرب دانسته اند و کویند نشاد و جوب
او بقدر دو درهم کشنده است و مالیا نیز همین اثر است فتامل **مر** آب منجمد درختی است مغز بیخ
بدرخت مغیلان و خوار و از زخم کردن درخت و کرفتن آب سایل آن حاصل میشود در اول
ترشح سفید است و بعد از خشکی رنگین میشود و بسیار تلخست و بهترین او مایل بسرخی و تند
بوی و سبکوزن و زود شکن صافست که از شکستن در و سفیدی شبیه بناخن جیده
باشد و این قسم را مر صافا نامند و انچه در بهاء و درخت مانند صمغ منجمد کردد مسمی بمر
البطارخ است و آن زرد میباشد و در خوبی با قسم اولست و انچه آب افشرده اجزای درخت
را خشک کنند مایل بسیاهی است و قریب بمیعه سایله و مستی تر جنبی است و آن ذبول تر آن قسم
ثانی و هر جه آب افشرده از بیخ شانه و خشک کنند بسیار سیاه و بد بوی میشود و قسم ثالث
و شربا و جایز نیست در آخر سیم کرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح و
محلل ریاح و اورام و با قوت قابضه و مجفف بلاغ و شربا و مسهل ماء اصفر و با تر مسمی مدر
حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با انجیر بمیرشت بمدهم او رافع سیلان مفرط
حیض و از مجربات جهت سرفه کهنه و عسر نفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه امعا
در دکرده و مشانه و تفتیح معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و ضماد نیز و مفاصل و ورم سرد
و رفع مضرت سموم بارده و طلای او جهت کزیدن هوام و درد سر مزمن و با شب یمانی جهت بد
بوئی زیر بغل و کنج دان و فرج و با روغن مورد و لادن جهت ریختن موی و با سلیخه و عنصل
جهت ثالیل و کلف و با آب تمر جهت جرب و سعفه و با سرکه جهت قوبا و ضماد او با روغن زیت
مرکابی برای اهام پای راست کویند بجدی محل جماع است که تا زایل نکشد تسکین نیابد و طلای
او جهت خفقان جسد میت از تعفن و جرمهای منعفن و اعانت مؤثر و با حیوان صدفه جهت التیام
زخم عصب و رویانیدن کوشت بر استخوان و غضروف و با سرکه و آب جهت قوبا و دره

وبا آب تر جهت خون منجمد تخت جلد و با کوکرد جهت جرب و اکتحال ادویه عین جهت بیاض خصوصا
با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت ضعف مبصر مجرب و با عسل جهت سلاق و با شیر زنان جهت رمد
و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت رمد و جرب و حمی و اکندر و زعفران و افیون جهت نزیف
رطوبات و مضمضه او با شراب و روغن زیتون جهت تقویت دندان و لثه و تعفن او با سرکه
غسل جهت خشونت و ریختن بن دندان و در دهان او جهت قرحه سر و سایر زخمهای خصوصا چون قبل
از آن زخم را با آب بارد بشویند و فتیل او با افیون و جندبادستر جهت درد گوش و تنقیه جرب
والتیام زخم ان و سعوط او با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبوی بینی و حقنه
او با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوی آن در ابحاء و منوم است و او مصدع و باعث
سدر و مضر مثانه و مصلح عسل و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم درم و بدلش مغز بادام تلخ است
و نوز حالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن ان و نزد بعضی بدلش مر و میعا و جندبادستر و لعل
بحسب اغراض امراض و دوز شش لطیفه از او و مجفف قوی و در افعال مثل او است مرطولس اسم نبطی
درختی است بقدر درخت انار برگش بیار یکی مری و بهم پیچیده و بار طرنجبین مانند عسل و تند
بوی و تلخ در سیم گرم و خشک و طلای او رافع سموم و سوخته او اگر یک بار در حمام بمالند رافع
جرب و دو وقیه از آب او بعد از دو روز زائل است و سنون او جهت تقویت لثه و جراحت آن
و نزد خشک او جهت التیام زخمها و تعلیق او جهت عسر ولادت مؤثر و در فلاحه مذکور است
که چون بیخ او را غربال کنند درخت سپسان میروید و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند
بعد از چهل روز قطر باری آید مرزاد بضم اول و تشدید ثانی اسم عربی خاریست که در او اخر بهار
بهم میرسد و در هر مربع و در هر پهنه نامند برگش مانند برگ جنده و مابال دبیا می و ملاصق
زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یکنیخ میروید و کلش نرم و در آخر خاردار
و شبیه بشکاعی میشود و در ان تخم مانند تخم کافیشه و بسیار تلخ و نوشش با جهار سال ایافه
است و ساق او مربوست با ذکوره میخورند و منبتش میان زراعات و جای نمناک و محوش بیشتر
بخورد فربه کند لهذا شوق الحمار نیز نامند در حرارت معتدل و در سیم خشک و فایده صاف

عصی الراعی

عصی الراعی و شکاعی و مدر بول و آب او مفتح سدد و جهت ضعف جگر و علل قصبه ریه و زیاد
کسر و جرب و حکه و درد پهلوی من و با نانخواه و زجاج جهت سنگ مثانه و عسر بول و احتباس
او جهت رمد و سده دانه او با شراب جهت سموم نافع و مصدع و مصلحش کشرا و قدر شربتش تا سه
درهم و از ادبش با بکوه و اسم جنس است و انواع او هر یک بنامی مخصوص و برابر و
و خراق و اخجوان و لسان الثور نیز اطلاق میکنند و از مطلق او مراد نوع خوشبوی او است
که مر ماحور باشد و اصناف مر و چهار است و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرو دانسته اند
و ظاهر ان بیرون باشد و از نوع مر و نیست و نوعی از مر که بوی میباشد بسبب ماحور و ان را
اشموسا نامند و یکی را مر نبطی و ان مر ماهوس است و یکی را مر مال نامند و ان مر ماطوس است
و ماسر جوبه جر بار نوع او را مر و نیز مر ماطوس و مر ماداد و مر ماحور نامیده و در حالینوس
بجوع اصناف ان گرم و خشک اند و محلل ریاح و بلغم و مفتح سدد و مقوی معده و منضج و رافع
صلد و دمل و مدر بول و عرق و رافع ریاح جوف و استسقا و در اعضا و تخم آن لمامی و
ملین طبع و بوداده ان قابض است خصوصا با تخم حاضر و رافع اسهال موی و در جهت امعا
و سحج است و سرو محرور ذکر یا تخم هر دو گرم و در اول تر است و گویند چون قطره قطره آب
ریخته با نکشت بمالند و لعاب او را بالند که روغن با سمین سر و در ناشتا بنوشند شفای
سوداوی را بالکلیه رفع میکند و مجرب است مرماداد بفارسی مر و از ادنا مند ماسر جوبه گویند
که ان یکشاخ با ریاحین میروید بقدر شبری و قریب بجمد و زغب بجدی که گویند که ساق نابالغ
در میان پنبه مجلوج بسیار دقیق است و کلش نیفش مایل بسرخی و دیزه و از ساق تا آخر انتهای
بسیار دین امیخته و بسیار خوشبو و حقیر در جبال فیروزکوه مکرر مشاهده و اخذ
نموده است و سطوالیس حشیشی که او را کمتر از کرمی دانسته و او مدر حیض و مقوی اعصاب و محلل
ریاح و رافع امراض بارده رحم و سکر و معده است و سعوط آب او با روغن بنفشه جهت سدد
و تقویه دماغ و صداع بلغمی مفید و ماهوس بفارسی مر و سفید و مر و تلخ نامند بابا
او شبیه بمر ماحور و برگش مانند برگ ابلیلج و از ان کوچکتر و کلش مایل بسفیدی و تخمش

مدر و بخلاف سایر اصناف که طولانی اند و مراد از مطلق تخم و تخم این صنف است که خرد و خشک
و نزد بعضی معتدل و مجفف و مفرح و در همه افعال مانند مر ماحور و سنگوفه او را امین الدوله
سرد و تر دانسته است مرماطوس مر و بری است و قسمی از مر و سفید و بفارسی دارمال نامند
بنا نش مانند مر ماهوس و برگش شبیه برگ خبازی و از ان کوچکتر و با شیر زیره در افعال مانند
مر ماهوس است مرماحور برای معده و مجفف مر و جبلی است و بفارسی مر و خوش گویند ساقش زیاده بشبری
و با صلابت و برگش با خشونت و مایل بدیر و درازی و مایل بزبره کوسبری و مایل بر
اسفل و خوشبوی و ملاصق ساق و طعمش تلخ و با لذاعت و تخمش در غلافی قریب تخم کتان
و کلش مایل بزرد کوزردی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و امعا و مفتح سدد و مسکن شراب
و مفتح سدد و مانع جهت خفقان سوداوی و فرغشیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهت
درد رحم و در حوامل و بدستور نطول طبیخ او و جلوس در ان و فرش کردن بر ان تازه او و حرام
بهترین ادویه صاحبان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنی است و قدر شربت از بزر او کالدرم
او دو درهم و از ادبش با بکوه و مصدع و مصلحش مورد و بدلش یا در مجبوب است مرجی اسم
عربی و مشتق از مر است و بفارسی ابکاه نامند از ادویه قدیمه و اختراع اطبای کلدانیست
مادتا در افوه نامند و مذکور شده بهترین او دانسته که ارجو و فودنج بر برابر تا بستان
خمیر کرده نان ساخته در تنور بپزند و در ابا هوزن او و فودنج و مثل ان نمک و بیخ او را با آب
و جهت مهرو بن قدری تخم نرفس و دارچینی و قرنفل و غیر آن با آب خمیر کرده سه روز در افتاب
گرم بگذارند و هر روز بهم زنند و آب بر و بیاشند تا سیاه و متین گردد پس در ابا حمل
نموده صاف و در ابر شیشه کرده چند روز در آفتاب بگذارند گرم و خشک و هاضم
و مشتهی و رافع تخم و مرجهها و ملطف غذای غلیظ و مسخن معده و جگر و مجفف رطوبات
معده و امعا و جهت گرم معده و اخلاط لزجه و ادرار فضلات و شرب بلد جنده و زیاده
قدر و لا جهت لاغر کردن بدن از تجربات است حقنه او جهت قرحه امعا و فوایج و در درد
نطول او جهت قروح خبیثه و غرغره او جهت ورم لهاه و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع

دانقه

دانقه موثر و مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحب خارش بدنست و مصلح او لعاب او
جو بها و شیرینیها است و قطور او در چشم مانع بر و زآبله و اکر بر و بکرده باشند در ازالت
از تجربات دانسته اند و بالفعل آبکاه مشهور در آن بلاد که بجای مری استعمال میکنند بجای
آب ماده ابکاه را در سرکه حل نموده در ثیشکاه زاید و او را فو مسهل ضعیف و قوت تفتیح غالب و در امتنا
و در حقنها استعمال او جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و مر و فست بکوه در
حرف کاف مذکور شد مرهبطس سنگی است سیاه و مخطط و سبک و بعضی از ان لاجورد و چون
بسایند رایحه خراز و ظاهر میشود و از مغرب اند نما داد و جهت نمله و شرب شعیر او را جهت وجع
الفواد مجرب دانسته اند مرداسنج معرب اذمرداسنگ فارسی است و آن از سرب و قلعی و سایر مواد
سوای آهن بعمل می آید و معمول او را از رصاص ابیض و اسود است غیر مغسول او مایل
بکبودی و در آخر سیم خشک و مغسول او سرد و خشک و سفید کرده او الطف و اقوی است
و طریق ساختن و احراق و غسل و سفید کردن او در دستور ان مذکور است و اقسام او
ستم قتال و باقوه محلله و قابضه و مغری و بغایت مجفف و مسدد و حابس و برنده کوشت زیاده
و رویاننده صالح آن و التیام دهنده زخمهای عمیق و چون در سرکه کنند توتیای او را از بکرد
قریب بشیر بنی عسل سازد و طلای او با آهک سیاه کننده جلد و سفید کرده او در حقنه مسهل
اسهال قروحی و سحجی است و حالی کلف و مسکر جرب او و دیده تند و جهت رفع بدبوی اعضا و عرق
منع ادرار عرق و سحج جلد بغایت موثر است خصوصا با روغن مورد و روغن گل سرخ و
طلای او با روغنهای مذکور بر جوالی قلب و زیر بغل مانع رعشه مواد است بدل و جهت رفع اثار و
حکه و جرب و تحلیل خوره جامد تخت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن زیتون و جهت
رفع قراد و در اکتحال جهت سبلاق و جرب فاخته و قرحه مفید و چون با روغن زیتون بسیار بجوشانند
تا غلیظ گردد بهتر بود و شقاق است و سائیده او با مثل آن کوکرد که با سرکه و روغن مورد طلا
کنند جهت شری و جوشهای بر آب نافع و امین الدوله التیام و تنقیه زخمها را بالذات او
نمیداند و معین ادویه مناسبه دانسته است و تصریح نموده که خوردن بدرهم از سفید کرده او

باجلاب مخرج اقسام کرم شکم و بجرب است و شیخ الرئیس نیز فرموده اند که زنان در بلاد ما بالطال
چه قرح و اسهال میدهند و حقیر نیز در بلاد دار المرز دیده که جهت رفع کرم باشیر میدهند و حرکت
میفرمایند و ان باکره ها دفع نشود و مانع سکون اند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بسعد بلاد و در
درهم او کشنده است باحتباس بول و انتفاخ شکم و بجشی عظیم و ضیق النفس **مرغزی** لغت سرباکی
و بفارسی مرغ نامند از انواع مغز و موی او دراز و بسیار نرم و اکثر سفید میباشد لباس او
سوافق جمیع امزجه و محرک باه و سخن میبود و بن و مصقوی کرده است **مرقشیشا** اسم یونانی سنگی است
و اوزنی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد و هر یک در رنگ شبیه بکی از معادن اند بخلاف
منیسا که براق است و کبیند هر یک در معادن و بهم میرسد و بقدری مخلوط بجوهر آن معدن
میباشد و آن جوهر را از و استخراج میکنند و بترین مه نحاسی در آخر دوم کرم و خشک
و محلل و جالی و قابض و منضج و شرب او جایز نیست و مادامی که مانند غبار نسایند در اطلیه
تقی نافع و محرق او که بسل الوده در آتش سرخ کرده باشند الطف و مغسول آن بهتر است
و طلای او با سرکه جهت بهق و برص و نمش و تنقیه دخنها و حرارت عضل و مارالتباج جهت تحلیل
اورام و اکتحال او جهت تقویه بصر و ظلمت آن و تعلیق مر اطفال را فع فرع است **مرانه** بفارسی
زهر نامند و خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شد خواص کلیه و غیر مذکور جزئیه
در این جا مذکور میشود مجموع آن کرم و خشک و مفتح سدد مصفاة و دافع ظلمت بصر شدید
النفوذ اند و طلای آن بر نابینا و شیاد او مسهل الطبع و فرزجه آن مدر حیض و بهترین آن زرد
مایل بسرخی و موزن زنبور آن زنگاری و لاجوردی است و استعمال آن جایز نیست و قوی ترین
همه زهرها شبی و ضعیف ترین همه زهرها خوک است و هر یک بحسب اختلاف احوال مختلف میباشند
چه زهر مذکور و او بحالت تشنگی و کرسنگی و حرکت مفرط قوی الحرارة است بخلاف آن ضعیف
و طریق حفظ زهرها در سه اول مذکور است و طلای زهر شیر را عسل مرافق حنا دیر و از
کرک را فع برص و بهق و از زهر هدر با عسل مانع و رهم جراحات و سعوط زهر تنفذ با
خصیة الثعلب را فع صرع و شرب یکدرهم او با یکدرهم مومیجح جنین میت از جربات

شمرده اند

شمرده اند و شرب زهر آهو و الاع با روغن قاز کاو ناشتا در حمام را فع بهق و برص است و سعوط
زهر مار در اول خانکی با روغن بنفشه در جانب شقیقه موافق سر را فع درد شقیقه و نیم مرود و زهر
جعد را با خاکستر چوب کرو و عسل را فع بول در فراش از مجربات دانسته اند و طلای زهر مرغ سیاه
خانکی بر احلیل مورث لذت عظیم زنان و محبت مفرط میشاند و طلای زهر کنند بلعاقر و حجا
و قلدی روغن و نبق و قنبیر و عاقر و کنجد و ان و خصیه باعث شدت نعوظ است و تاکید باراتوین
نکذا زهر فوران نشود **مرجان** مروف است بلبندی جسد نامند و نزد بعضی مراد از بسد بیخ
مرجان است و مرجان درختی کمتر از جسد و در بسیار افعال مانند او است و یکدرهم او از زهر جمیع
سموم دانسته اند **مرحج** السطرطیط است **مرطیس** قسم سیاه مرمیطس است **مریخ** بلغة اکبر یا
حدید است **مریخ** بحای مهمله و مشتق از ایجه وان خرم است **مرغ** بحای معجمه بسنور است اسم خرسه است
مریه بلغة مصر تراد است **مرنوش** و **مرنخوش** مرغ بنوش است **مرواطا** بیونانی اذان الفار است و مروس
و مسوس بمعنی موش اطا بمعنی کبش است **مرانیه** هو الجرس است **مراهله** اسم فارسی هو الجرس است
مرباهان و **مرو** جبلی و **مرا** شیر بر ماحور است **مرو الثلاثا** و **مرو بری** مرماطوس است **مرو الحمر** و **مرو حرم**
و **مرو تلخ** و **مرو سفید** مرماهوس است **مرو آزاد** مرماذاد است **مرنک** مرداسنگی است که سفید
کرد ماشند و مطلق مرداسنج **مرهوی** احریض است **مرناعی** کصنوبر است **مرافلن** یونانی و بمعنی
هزار برگ و آن خرنوب است **مرافلن هندی** طرفیلون است **مرقوشا** شامل جوز ماثل و افیون است
مرسیا اغریا بیونانی آس برقیس **مرسیا اعاریس** یونانی آس بستانی است **مرطوش** نزد مولف
حاوی الادویه مرماحور و نزد بعضی مرطولس است **مرموا** شبلم است **مرسیدن** یونانی اشنان
مرسلون بلغة سریانی دارچینی است **مرسیا** یونانی بمعنی بحار است **مرار الصفرا** و **مرار الصبی**
حنظل است **مریخ** بجیم نارجیل است **مرویه** نزد بعضی خندریلی و نزد بعضی کاهو تلخ و شیر دار است
مرباکدو اسم فارسی سیر است **مرار آفاجی** بترکی اسم نبات عنب الدب است **مروش** نزد مولف
مرغابی اسم فارسی اوز است **مرو دشت** اسم فارسی مرو کوه است **مرتبا** اسم فارسی اسحاق است
مرغ خانکی اسم دجاج است **مرواریدخواه** اسم فارسی خرمه است **مکدوش کاوی** اسم فارسی شلاک

مکوش علی اسم دیکر دیکر **مرزنه** فارسی صعتر بستانیست **مرجه بلک** اسم فارسی عدس است **مرغ اشکلک**
اسم فارسی قطا آنه است **مرجان** بفارسی ماهو زهره است **مروارید** اسم فارسی لولو است **مرالیه** اسم
ترکی ابل است **مرکب** اسم فارسی مداد است **مرغ خرکه** اسم فارسی صاذ است **مروا** اسم هندی مرزنجوش
است **مرج** اسم هندی فلفل است **مربوا** اسم هندی غزال است **مرنابلی** اسم هندی برغش است **مروی** اسم
هندی اذان الفار است **مرسدل** اسم هندی جعد است **مرز** برای مجوفی است از نبیذ است که در مصر از جو و
بصر از برنج میسازند و در نبیذ مذکور میشود و بفارسی بوزه نامند **مرمادرای** بنانیست مرکش
شبیه بدرک با رهنده و از ان بزرگتر و مخفی بطرف زمین و ساقش ربا دو پیکر و دو برک و بقدر
ذرعی و بار طوبه جسبند و براطراف سر ان کلی مابین سفیدی و زردی و خوشبوی و بخشی بار بار
و سیاه شبیه بخرنوب اسود و بسیار خوشبو و منبش اما کرم رطبه در جوز لمبو سرد و خشک است
تخم کل سرخ در اول دوم کرم و خشک و نزد بعضی کرم و تر و محلل اورام و رافع سموم و مفتح سدد
و مدر بول و حیض و قابض طبع و دو درهم از بیخ او جهت ضرر افیون و سم ضفادع و از بیخ بحری
و بخش و قرحه امعا و طبخ بیخ او جهت تفتیح سدد جکر و سپلک کرده و در درهم و شربت تا جهت اسهال
و ضماد او جهت اورام با رد احشا و بلغمی و مغسول او جهت دراز کردن موی مؤثر و طلای او از بیضه الحیل
در روغن زیتون مانع تولد قمل است تا یکسال و مضر سر زود و مصطکی باد آور و قدر شربتش از ارب
او یکوقیه و در مطبوخ تا یکدرهم و از بیخ او از یکمثقال تا دو درهم و بدلش لسان است **مرج** درخت
بادام تلخ است **مرزه** بلغة اصفهان سوس است **المیم مع السین مسلخ** خورد بیخ بید کار خوار
کوچکتر از آهو در بلاد چین و هند و تر او حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند دستهای او
کوتاه تر از پا و دو دندان پیش او کج بطرف زمین و شاخ او مخفی و سفید و دراز و یکدیگر با
او رسد و در ان سوراخها که او نشسته و بان کند و مسلخ چهار قسم میباشد یکی از ترکستان
و ان خوشبوست که از ان حیوان بطریق جبس یا بواسیر دفع شده بر روی سنگها میخه میکرد و ان
در غایت خوشبوئی و بوی او رعاف میکند و رنگش زرد و قطعات او دراز و باصلابت و قلیل
الوجود است و مرا تبتی نامند و ان نافه است از جمعیت خون او در حوالی نافه بهم میرسد

بعد از

بعد از رسیدن بسبب خارش با بوسه که طرف او دست می افکند و یکی را چینی نامند و آن
خوشبوست که بعد از صید و موضع نافه او را شکافته اطراف او را بدست میمالند تا خون اطراف بیکجا
جمع شود پس خشک میکنند و ان سیاه باصلابت میباشد و قسم چهارم راهندی نامند
و ان خوشبوست که از زیج آن حیوان بهم میرسد یا جکر و سرگین او خبر کرد خشک میمانند و ان اشقر
و غیر صلب است و عملی را از بوی و عود و سنبل الطیب و جس و جکر خشک کرده بزو برک مورد
و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک تر بدبوده در تابها میکنند و علامت مغشوش از سیاهی مفرط
و ثقل او معلوم است و انچه در نافه باشد و سیما بر اجزوزن اول از نافه کذرانیده پس او و سطه
یکذارند هر کاه بوی سیر بیار خالص است و الا فلا و انچه در غیر نافه باشد و کرد دست قدری از ان را
با آب دهن بمالند اکر حل شود خالص و اکر فیه کرد در مغشوش است و از سطرکو بخالص شناسند
مثل در طرف طوبه دار بقدر یکساعت و دنش زیاد میشود و بهترین او تبتی و فرونش تا سه سال
و از نافه بیرون آورده او تا یکسال در سیم کرم و در دوم خشک و در چهارم کرد خشکی او فعال
میشود و مفتح سدد و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضاء رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهره
و باطنی و حواس و مفرح و مقوی باه و حابس طبع و مسکر و جهت ضعف دل سودا وی و غشی و رفع
ضرر ادویه سمیه و مسهل و سموم مائه و غم و وحشت و خفقان بارد و ماء الجزر لبا و حذر و
فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان و ریاح امعا و نیکوئی رخسار و رسانیدن قوت
او دویه بعوق بدن در الحال بطبقات چشم مؤثر و شرب او در رفع سم بیش و قرص السنبل اسهال
و فرزجه او معین حمل و طلای او و سعوط او جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی و بارد عضو
بان بر مقدم دماغ و بوئیدن او جهت منع نزلات و صداع بارد و بارد غیر خبری و احلیل
جهت تهییج باه و اکتحال او جهت ظلمت بصر و یاقوت و دسوم و ظفر نافع و مضر مجرب و مصطکی کافور
و روغن بنفشه و بوئیدن او مورث دردی رخسار و شرب او باعث بدبوی دهان و مصطکی
کلابی در قدر خوشش نامند درهم و بدلش مثل الوجند و نصف او مساوی است **مسحقونیا** شامل کف
شتر ادیست که بعد از کذاشتن بر روی خان مانند شبیه بر قبقی ظاهر میشود و شامل الجار

مطبوخه است که شیشه و سفل سرمه و اقلیمیا در آن سخت بسایند و تسقیه با آب آهار و آب قلی
کرده صمغ البلوط اضافه کنند و بجوشانند گرم و تند و جالی در رافع گوشت زیاده و فاسد زخمها
و کشاینده دنبلات و رافع آثار جلد و جالی دندان و در اکحال رافع بیاض و ظلمه و ضرر ناخنه و
ناخنه و سلاق و شرناق و طلای او در جرام رافع خارش بدن و شرب او قتاله و بدل آن بکینه
مسنجله نزد بعضی بوزیدان و قرحی سوختگان و انطاکی و بعضی گویند که او فروع
لعبه بویری و رجشیانی است با بجید که و صلیب هندی او بهم بجید مربع سبزی که چون باز کنند
او را مربع متساوی الاضلاع مشاهده میکردد و بهترین او خوش جوهر صلب شیرین است در دوم
گرم و در اول تر و مسخن بدن و مربح با بجدی که استعمال فرمایند و حافظ قوتها و مقوی
اعصاب و مانع فساد اخلاط و شرب او قبل از سم مانع تاثیر آن و مضر خلق و مصلحش عسل
و شربتش تا سه درهم و بدلش خیبر مایه است مسبی اسم رباعی که واسطه انطاکی گوید و اضعف آن
بقراط است و عسلی و معتدل و محرک باه و مسمن بدن و مفتح سدد و مدد فضلات و ملطف
اخلاط و مقوی احشا و کثیر الغذا و رافع اخلاط سوخته با مرار و شکری او در اول تر و در
حرارت معتدل و مولد خون صالح و مانع صعود بخارات بدماغ و جهت مالیخولیا و سدد
و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و قوة البول و باختصار جهت
خوابی و با بادام جهت تسمین بدن مؤثر است یا بکدر از بوست و تخم بیه پاک کرده نیم بریان کنند
و آبش سوخته قریب بخشکی شود و عسل و یا شکر را در جندان کند و علیجه بقوام آورده اضافه
نموده طبخ دهند و با اندکی صندل و مصطکی خوشبوی سازند مسنین بیونانی فراج سبز است
مسک الجن شامل سواد او جمله صغیر است مسک الرمان نار مشل است مسک لیف درخت
معمل است مسوحات ادهان و کیراست مسک الکواع شامل زوفرا و شیطرج است مسک المسیح
نوع بزر نوادر است مسک الفرود داشنه است مسوال الدیک نوع بزر فنا و در عربی الابل
را شامل است مسقلن زعرور است مسقوره و مسحقاد و مسقاران مسعقران بلغات عجم اندک
دراز و ندطویل است مسن حجر المسن است مسنکر آبنوس است مسطار خرمنا رسیده است مسطاطرون

عود هندی است مسطکی مصطکی است مسل اسم فارسی نخاس است مسوخه اسم فارسی انجدان است مسوس
اسم فارسی طالیقون است کد بفارسی زبد است مسنار هندی افسنتین است مسو هندی عدس است
مسی هندی کاکج است در بعضی بلاد هند اطریلال را با این اسم میشناسند المیم مع الشین مشمش بفارسی
زرد آلو نامند و بترکی اروک و اقسام میباشد بهترین او شیرین و بی آب که جرم و خشک او بهتر از
تازه است در دوم سرد و تر و مفتح سدد و مولد اخلاط و شربت او ملین طبع و موافق محرورین است و ملاج
کدر معده فاسد نشود و جهت تشنگی التهاب معده و تسکین غلیان خون صفراوی نافع و رافع امراض
خصوصا ترش او و خیسانیده خشک آن و صاحب تب چار و بار و از آن خورده آب گرم و عسل بعد از
او بنوشد و قی کند اخلاط کرانی و زنجاری دفع شده رفع تب گردد و از مجربات شمرده اند و هر گاه
بعد از خوردن مرد الو فصد کنند خون سفید زنان مشاهده شود طفل آمد و مدت او را با غذیه صب
دانسته اند و ان سریع النفوذ و مولد اخلاط و رافع ترش و مضر معده و دیر است و مصلحش سکر و آب سرد
است و جمیع امزجه و خوردن او بر بالای طعام و خوردن آب بعد از او و نیابت مضر است و مغز دانه
آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع درشتی جلد و خشونه حلق است و روغن مغز آن بعد از تقطیر
کشنده کرم معده و مسهل قوی ان و محلل اورام معده و مفتت حصاة و جهت وجعی و ابرد و
ظاهری و باطنی و با انیسون جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد گوش مدبل و در سایر افعال قریب بهم
بادام شیرین است و اجزای درخت او در دوم سرد و خشک و طبع بر او مدد و مسقط کرم معده
نطول او محلل اورام و برکشنده قاطع نوازل ظاهری و باطنی است مسطا الغول نا بتیست شاخهای
او با برهای و بکش شبیه بزر کشنیز و صلب و سبکل و ثمر او خوشبوی در دوم گرم و خشک و محلل
قوی رماح غلیظ و مفتح سدد و سرد و قیه آب بوک او را جهت کزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند
مشکه الشیخ قسمی از بوزیدن و قوی تر از اقسام آن سرد و بکش انبوه و بزرگتر از بوی بوزیدن
و با خشونه و مایل باستدارة و چون کوسفند از آن بچرد آب و بوناک خورد شود در آخر سکم
و در وسط آن خشک و نهایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت حصاة و جهت خراج
رطوبات غلیظ از سینه و شش و درد شکم و قولنج و تقویه اشتها و شرب او جهت عشق و کرب

بادام شیرین ذهبی جهت از روغن بادام شیرین ذهبی جهت از روغن بادام شیرین

و جلای دیشه و سرخ کردن رخسار و با او دیه مناسبه جهت درد شکم معده و امعا و علل جگر و
تفتیح سدد و قی ناف و بخور و سعوط او با روغن زیتون جهت درد سر با برد و مضمضه طبیخ او جهت
استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنها گرم بر عضو در دناک و با شیدن مصطکی با او
بخور بسر ان جهت تسکین و تحلیل در دیابت مفید است و خایند او جهت جذب رطوبت دماغی
موثر و کوبیده مضر مثانه است و مصلحش گرد کاو و کشیر او و بدستور یکشبانروز در سرکه خیسانیدن
ان و بدلش بوزن او کندر و با یکوزن و نیم ان علل الطحال و در تقویه معده و جگر و اخراج و قدد
شربتش تا یکمثقال السر و روغن مصطکی که یکوقیه او را در یکرطل روغن زیتون با قدر مضاعف حل کرده
باشند محلل و مقوی اعصاب و شرب و ضماد او جهت امراض رحم و معده ضعیف و اسهال رطوبی و
علل جگر و دو مثقال او جهت قرحه ریه و حقنه او جهت قرحه امعا و طلای او جهت انار رطل و نیکوتر و جزء
مفید است و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمرش بسازند جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد و
اذخر جهت جرب انسان و حیوان و اخراج کرم شکم و لوز و جلاء نافع و قدد شربتش تا مثقال است مضغ
ثمر عوسج است مصباح الروم کهربا است مصاریر امعا است و مصران واحد آن مصاع زعرور است مصع
الرعاة بلسکی است مضغ نبید بیست کنار آب میوها و انار و زبیب مصابیر کی فراقر و طنا نامند در مصر
قارا گویند و آن ماشه و مجی است که طبخ داده غلیظ او را کشک سازند و ماشه او را با دیکوشت
منعقد نمایند بسیار ترش و سرد و خشک و مسخن و صفراوی کشکی و مراد ع او مرام حاره و طلای
او در رفع ورم زبان و غرغره او در دوم حار و کلو از مجربات است و مضمضه او جهت قلاع حاره معده و
مضر معده سوداوی و مولد نفخ و قولنج و دردی الغذا است و مصلحش او و نیجاره و جوارشات المیع الضاد
مغش بسناء عجمی بسان البرا است و مغش حب القلقل است المیم مع الطاء مطبوخ آب کوهر است که از طبخ صمغ
رسد و او را منصف نیز نامند الطاف در مثلث و در افعال مانند آن است مطر بجنگ است
مطحیثا لوز است و لعوق لوز را با این اسم نامند مطرا باران است المیم مع الظاء مظ نطاء عجمی
کلنار است المیم مع العین معا بفارسی رود و بترکی مافرها و نامند و امعا مالکوش شده معشوقا
شامل جست و طهو داده است معا خرما است معاینوس بیونانی یاس است معفار صمغ الو است معد

خصی الثقب است **مهین** مازریون است **المیم مع النون مغاث** بیخ است مازو سطبر و پوست او سیاه
مایل بسرخی و جوفش مابین سفیدی و زردی و بهترین او خوشبوی مایل بشیرینی است و بیخ و سعوط
او بیخ رهان بری که آن کلنار است و زند جمعی سوریخان است و اظهر آنست که غیر هر دو باشد و از
جبال کرج خیزد و بر کشن با خشونت و عرض بهم مانند بوی تند و بکلش سفید و تخش مانند حب السنبل
و انطاکی گوید از کوه نواحی شام بهم میرسد و در مصر مستعمل و ضعیف الاثر است در دوم گرم و
در اول خشک و قوتش تا هفت سال باقیست مسمن بدن و محرک باه و باقوه قابضه و مقوی اعضا و
با سکنجبین جهت صرع و خلط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النساء
و نقرس و تنقیه سینه و ریه و کرفتگی آواز و شکستگی اعضا و عصب و تشنج و استرخای آن
و صلابت رحم و صداع و مرات آن با آب عناب و کثیرا جهت تسمین بدن و ضماد او با کل الرمنی جهت
جبوب کسر و دق مضر به و مسقط نافع و نخم او در تحلیل باه قویترین اشیا است و او مضر مثانه و مسطش
عسل و شیرینش دو درهم و بدلش سوریخان و عاقرقرحا است و ضمادات قلت **مغرم** و او را
طین مغرم نیز گویند و نوع دیگر بعضی بهتر از طین مختوم است و آن خاکی است که از روم خیزد و سرخ
مایل بزردی و باغ و نه در دوم سرد و خشک و قابض و محلل و نافع جمیع اعضا و حبض و اسهال و قال اقسام کرم و حب القرع و بازرد تخم قرع
نیمبرشت و آب برگ با رهنگ جهت قرحه امعا و مثانه و باشکوفه جهت فربه کردن بدن و طلای
او با سرکه جهت جرب و غلو و درهم خار و سوختگی آتش و زخمها و با روغن کنجد جهت بوی دهن
و بواق کردن آن و حقنه او جهت قرحه امعا نافع و اکثار او مضر مسدد و مصلحش سرب بنها
و شربتش تا دو درهم و بدلش مثل او کل الرمنی و ربع او کثیرا است و جهت دست رها و خضاب
کنند و او را شست حنا به بندند تا بیست روز رنگ حنا باقی میماند **مغنیا** اسم نبطی سنگی است
فربه و خشن و بفارسی رنگ کاسنامند و کاسه کرا از ظرف و با در رنگ میکنند و از اکثر
آن سرب حاصل میشود و آن پنج نوع میباشد یکی سیاه و یکی مایل بسیاهی و دیگری سرخ و
یکی سفید و یکی بیرون زرد و اندرون سرخ و محدود نیز گویند که آن دو نوع است یکی را
اشهب نامند و اشهب است و بانو میباشد و دیگری سرخ مایل بسیاهی و حدیدی و آن کوه

دیگر

دیگر گوید یکی او سیاه و ذهبی زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و در جمیع
اقسام او نقطه‌های سفید و عیون ظاهر است و بقدری در خشند که در اندرون کلنار نهند
زجاج و صاف کنند باشد و او را قابل رنگ کردن میسازند و با آهن نیز این فعل میکنند
در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی معده و منقی رطوبات و در افع حصاة و عسر بول و
زهر را و التیام دهنده جراحات و با سرکه و عسل نافع کلف و بهق و در ازالهٔ چرک و روغن
و امثال این غریب الفعل و مفرد او و مصلحش عسل و شربتش تا یک درهم و بدلش مرقشیثا است **مقد**
باد بخانست و ثمر افاح بری را نیز نامند **مفافیر** و **مغفار** سکو العشر است **مغربه** قلیه بادنجان
مغناطیس حجر مغناطیس است **مغاث** خشک کلز است **مغلیاثا** ملد سریانی اسم حرف با بابونه
داده است **مفرسیر** اسم فارسی دماغ است **مفراسخوان** اسم فارسی نخ است **مفی کاهطبن**
مختوم است **مفرح یمانی** و **مومن ملینه** نیز گویند **مفرح تخمه** اسم فارسی لبوب است **مفرح** مفرح
لسان الثور است **المیم مع الفاء مفرح القلب** المخزون باد بنجبو است **مفرود** اسم نوعی از فطر
المیم مع القاف مقل مراد از وصف درختی است مانند درخت کندر و بسیار عظیم و در شحر عمان
کثیر الوجود است و مایل بزرگی و سیاهی و اصقلی و آنچه از نواحی جنوب و باد بخانی میباشد او
را مقل عربی گویند و بهترین او زرد صاف براق که زود حل شود و در آتش و نطع نیندازند
خوش بو باشد و تلخست و قوتش تا بیست سال باقی است در اول سیم گرم و در اول دوم خشک
و محالی و محلل و ملین و مدر بول و شیر و حیض و در افع حدت تا و بسیار مسهل و با تریاقیه و قیت
سنگ کرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و شربتا و جهت سرد رطوب و کرنیدن هوام و کرازو
تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و تقویه باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا
و نقرس و احتباس حیض و مشیمه و عسر ولادت و درد کلیه و بول و ضعف جگر و رباح آن و
نافع کرده جهت رفع تشنج مفرط و ضماد او ملین اورام صلبه و تفقد عصب و درهم جنجر و منع ها
عضل و درد پهلو و رباح غلیظ و خون منجمد تحلیل و امراض رحم و مقعد و بواسیر و با
آب دهن صایم جهت درهم بلاد چشم و با دفتق و با لاندکی سرخ جهت استسقا طرد انه بواسیر و

ثالیل و بخور او جهت بواسیر و حمول او جهت رفع انضمام فم رحم و جذب جنین در طوبات رحم و ضماد
مسحوق طبوخ او سه چندان سبوس گندم که بجای آب رب انگور باشد و با قدری روغن گل
جهت درهم تنقیه از مجریات و مفرد بیه و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلح او زعفران و شربتش تا یک درهم
و بدلش دو مثلش او در ربع او و سبر است **مقل** کی اسم ثمر درخت دوم است و با عفص و خشونت و
او را بعضی و خشک او را و فلفل نامند و ماکول است و درخت او در شکل و در ثمر شبیه بدرخت خرما
میباشد سرد و خشک و قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبخ او جهت تقطیر
البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت رفع انجار رکها مفید و شرب طبخ درخت او جهت قروح مثانه
و تنقیه بلغم و نطول الیف سوخته او جهت جرب و حکه و منع تولد قمل و نیز است **مقنقه** عبارت از شیر کاو
که کرم کوله خصار جهت بثای اضافه نمایند و او مسکن اورام و نافع نهشها و لخی و هوس و خشونت سینه
و ماء الجبن با او اخلاط معده ضعیف و ضعف جگر و حرقه البول و جرب و حکه و اخلاط سوداوی است
مقدونس و **مقل** السایل البول است **مقلقل** قسیس است **مقلوبا** ملیون که خرین کرده باشد **مقل** اسم
نبات مصر است **المیم مع الکاف مکسر** فلوس است **مکیا** این بلغه سریانی نقش است **مکسر قرطش** تخم
است **مکری حاله** اسم هندی دام عنکبوت **مکوبه** اسم هندی عنب است **مکوس** اسم فارسی دیاست
مکشیل اسم فارسی غل است **مکم** هندی تمساح است **مکهاد** هندی تودری است **مکوس** عنکبوت
المیم مع اللام ملح بفارسی نمک و بترکی دوز نامند معدنی و نباتی میباشد و معدنی نمک در
آب متحرک میگردد و آن جبلی و بری میباشد و ما فی آن آبها نیز که مجدد و معدنی او
اقسام است و هر یک را نامی مخصوص است مذکور میشود بهترین او ملح اندرانی معدنی است و
اقسام نمکار و قلی و بورد و نوشادر را ملاح نامند و مستحسن نیز میباشد و از اکثر
بعضی نباتات که آب او را صاف نموده باتش یا با قناب منعقد میسازند و بدستور از اول
حیوانات و از نمک طبخ و عقد میکنند و بهترین او محرق و محلول و مصفی و صافست
و مراد از مطلق ملح نمک طعام است و مجفف آن مسهل بلغم و سودا و ماء الصفر و اورام
رطوبات لزجه و سدد و تخمه و طعام و فساد آن و مشتهی و نیکو کننده رنگ و خسار

و مصلح

و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج آن و بعضی در اسهال خلط حاهی فربه تر از سایر ندجنانکه مذکور
خواهد شد و بیوداد مان ناقص و سوخته او الطف و سمراد غاسل اسما و معین قلع سودا از اقاصی بدن و نافع
بدزیکی الطحال و مانع حدوث جذام و با سکنجبین نافع مضر سایرین و سموم مخدر و کرنیدن هوام و حیه و سنتها
و اراض سوداوی و بلغمی نافع و قی کردن با نمک و سکنجبین منقی معده و با مسهل از جهت قطع اخلاط و با صعتر
جهت رفع عفونات و اخراج ریاح با آرنج و با سفرجل و مصطکی از جهت قطع عفونات و دندان قلع کرده و ضماد او
با صبر جهت قلاع و با روغن نیلوفر و عیوان و عسل و زفت جهت فسخ و کوفتگی اعضا و وقی و با سرکه کوفت
صابون جهت ورم بلغمی و مرجی و نیم و با تخم کتان جهت کوبیدن عقرب و با سرکه و عسل جهت گزیدن زنبور و با
مشکه اشیخ جهت گزیدن افعی و با زفت و قطران جهت مار شاخ دار و بهنه و با زفت و عسل جهت اورام
بلغمی و با عسل جهت خون منجمد تحت جلد و با روغن بنفشه جهت سوختگی آتش و حکه و جرب و زخم آب جوشان
و با جنا جهت داخس و با جوز نیا قلیل جهت درهم انشبان و با خیر جهت دمل و با سرکه جهت قوبا و سعفه و اکثار
جهت بیاض و سلاق و سبل و قوبه و سوخته او با سوخته نوشادر و شب سوخته جهت سبل و با مرداسنگ
جهت بیاض مجرب و در پاک کردن دندان بعد ازل و شستن نمله ساعیه و اکل و جوشهای با نمک و سرکه
رافع آن و بستن او با پشم بر زخم قاطع خون آن و بستن کرم کرده او بر اعضا جهت دردهای بلغمی
و در بچه مضر و مضر دماغ و صورت نازک چشم و اکثار او مرخی خون و مقلل منی و صورت قاریش
بدن و جرب و مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و جرب و اشیاء بارده مرطبه است و از خواص مجربه او
کجون سه درهم او را در جنبی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض در آتش کنار زند الوجه
جستن میل بدر آن خانه کند آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته
او را بطرف مشرق بینداز رفع چشم بد کند و چون او را بسیار جهت سرخی بنه بوطرف چپ زنان
تعلیق کنند باعث سرعت ولادت گردد و عرق نمک و بقرع و انیسون تقطیر کرده بغایت ترش و خوش طعم
و مجفف رطوبات معده و امعا و منع سدد و رافع استسقا و سپرز است و اکثار او باعث لاغری بدن
و دلوک او و بغایت جالی دندان و رافع کرشف فاسد است **ملح اندرانی** بفارسی نمک سندی بلوری
نامند و او بهترین اقسام و در آنچه دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویه فم و هضم

و

ورفع تخمه طعام قوی دارد و به عین استعمال غیر او جایز نیست و سایر افعال سایر نمکها مثل نفطی
از جهت معدنی و سیاه و بدبوی و با نفطیه است و از آتش نفطیه اولی باشد سفید میگردد و در سیم گرم
و خشک و مسهل این بر اقسام نمک و مضر و در آخراج بلغم و سودا قوی‌تر از سایر و چون با روغن گل
طلا کنند در رفع حرب و جوشش و دیگر عجیب الفعل و قدر شربتش تا یکدرهم است ملح اسود از اقسام ملح
العجین و از سیاه و نفطیه است و در افعال مانند ملح نفطی است ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه
میباشد و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی بابل سیاهی و بعضی مایل بزردی است و بهترین او سفید
صافی و در آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی ملح هندی نمکی است شفاف و سرخ مایل
بسیاهی و قطعات او بزرگ و در اول سیم گرم و خشک و مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها
و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش تا یکدرهم و نیم است ملح المرنک
تلخست مایل بسیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از نیم اقسام گرم تر و قریب بدرجه چهارم در
اندمال ایاصمغ دنیوی قوی‌تر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یکدرهم است ملح الطبرزد نمک معدنی
جبلی است و بهترین او سفید مستحق باندرانی ملح الزرب بوره است که از درخت عرب بعمل آید و در
افعال قوی‌تر از بوره ارمنی است ملح حجری بلغه مصر اقرا است و آسیجی شوره است و آبی مذکور شد ملح
الدباغین قشر سیاه ملح الجبلین است ملح الصاغ و ملح الصاغه نمکسار است ملح مخزوم نمک هندی است
ملح النار نوشادر است ملح نوشادر هم نوشادر است ملح القلی نمکی است که قلی را در آب حل کرده صاف
انرا با آتش منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون او را در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر
بسایند در نقل معادن بمراتب اعلی میدارد افسرده اند چون بازای هر سه درهم نوشادر یکدرهم و در ربع
اضافه نموده با آتش و شیشه با فشردن روغن او را بکیرند در عمل صاحب مجرب شمرده اند و او بزودی کوشت
فاسده لثه و منفی آنست ملح بحری از اقسام ملح مائی است و تا آب بدو رسید حل میشود و اکثر او سیاه
و در افعال قریب بملح اسود است ملح نوعی از عرسیح و بر رنگ برنج سرخ است ملح خیا و ملح خبز
خبازی بسایند ملح مدین ملح نوعی از خربزه کرمی است ملح مطن بلغه اندلس بطلیموس است
میاطنی هیونانی نامند است ملح طرباز ملح سیاه است ملح نیون زنجفر نمکی ملح نیون قطرون

جرامات

مرتبوا است مل سیسالیوس است ملکا اکلیل الملک است ملطاطاه دینسا قرس است ملح بضم اول
و تشدید ثانی اندر وطالیس است و اندر مغرب قاقلی ملح بلغه شام قطف بحری است ملخ بفتح اول و ثانی و
خای معجمه اسم فارسی جراد است ملیون اسم هندی کندس است الیم و الیم مسل الارواح اسطوخودوس
است مستدل الوامل و المثل است ملولا بهندی طرغلودیس است الیم مع نون اسم عرق جمیع
شبهلست که منعقد کرده و شیرین باشد تر انجبین و کزانکبین هر چه نبات شمعی منعقد شود و سیم
مانند قسمی از سکر العشر و اینجا از نبات تا بعض حاصل شود فا بعض از مسهلات است منیخ بفتح اول
بیخ است و بکسر اول درخت بادام تلخ منیخ در اوشان اسم فارسی است و از تخم شب بنا خواه و سرخ
و بالیده توزان و نزد بعض تخم خیری بر بست مسکر و مفرح و اکثار او مفیر عقل است منیخ درخت
المنسم مذکور شد منطرا بندل آبی است منتند بلغه مرغالیس است منصف اسم مطبوخ است منتجه شه
نار دیوانست منداغیرس هیونانی بوره است منشه حجری و خشخاش و اشامل است منبل شیرازی اسم
نیم است منبل بهندی ماش است منده بهندی نوعی از خوش است منبر بهندی طباشیر است منبل
هندی زرنیخ سرخ است مندکی بهندی ضفدع است مندهال بهندی جوز القی است منجی بهندی
نوه است الیم مع الواو مواسم یونانی بیخ نباتیست برگ و شاخ و ساقش شبیه بشب و ساقش
از آن سطبرتر و تا قدر دو زرع و بیشتر بار بلند دراز و مایل بزردی و متفرق و بعضی راست
و بعضی کج و خوشبو و در خاشیدن دهان را گرم کند و با اندکی کوندکی و بفارسی ریشه
و الاکی بیدان سنبل جبلی است چنانکه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال باقی است
دوم گرم و در سیم خشک و با قوة قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن درد
مثانه و کرده که بسبب اجتماع فضول باشد و جهت ریاح معده و بیخش و در مفاصل و رحم
و سبز و ضعف جگر و معده و تخریب باه و نضج منی و در رفع بخار بدبوی و لزوجات و تصفیه
اوراز عصب نافع و جلوس در طبیخ او جهت عسر البول و احتباس حیض مفید و مضر سر و خوش
تخم کرفس و عسل و مصلح و مصلحش خیسانیدن در سرکه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
وزن جوز بوا است و کویند قطر اسالیون و بوزن او شیخ الرئیس در تعریف مر فرموده که

وزن اوسیزن الطیب

ندیده بلغه نوشادر است و از آب مرغ و زنجبیل و بعضی از آن بعضی طلا و اقراص

بیخیست مختلف الشکل در رنگ شبیه بفارسیون و ابن جزلة کوید بیخیست سفید مایل بزردی و دراز
و خوش بوی و بغدادی کوید و ابن تلمیذ و جمعی کثیر نمیجیکه در اول تعریف او مذکور کردیده قابلند
و تعریف مزبور بر رشید و الاصادق می آید و الله اعلم مومیا لذ یونانی و بمعنی حافظ الاجساد است
و بفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود و در بعضی جبال
کیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریای مغرب یافت
میشود بخوبی فارسی و بلاد ایران نیست و بهترین او سیاه براق است که بوی بدی نداشته باشد
و ارسطو افزوده که بهترین او آنست که چون جگر کوسفند را در اول سیم گرم و در دوم
خشک و نزد بعضی خشک عالی بر کرجی او سرد و قوتش تا چهل سال باقی است و او مقوی دماغ
و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ
ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و سمومات شربه و
درد معده و وجع الفؤاد و تقویه معده و احتناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحات
مثانه و سلس البول و ابتداء جذام و داء الفیل و ثقل زبان و کزیدن عقرب و شربت محلول او در
روغنها و ضماد از جهت شکستگی اعضا و بیرون و در جهت مفاصل و کوفتگی و بارده سنگ عجیب
و عضل بدن و با عناب و امثال آن جهت شرب و با سکنجبین جهت خفقان و با آب کرفس جهت
سیوز و در هر علتی با معاون و مناسب آن آشامیدن بهتر است و قطور او با روغن گل برخ
جهت کرانی سامعه و با کافور جهت امراض بینی و سعوط او با آب برنجاسف و مانند آن جهت شقیقه
و صرع و امراض دماغی و غرغره او با سرکه و مانند آن جهت درد کلو و با شیر جهت امراض اعضای
تناسل و یکقیراط او با روغن گل و دو دانه گل ارمنی و یکدانه زعفران جهت صداع حار و معده
با آب کاسنی و عنب الثعلب و طلای او با روغن کاو جهت کزیدن عقرب و حمول او با روغن زیتون
یا زیتون جهت تقطیر البول و استرخای مقعد و غذیوط و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان
و مسوخ او با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و با آشربه
مناسبه جهت تب ربع نافع و مضر محرورین و مصلحش کمجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضا

نیم درهم و در سایر امراض از یکقیراط تا یکدانگ و بدلش فقر الیهود است و ارسطو کوید که چون
مومیائی خوب را با آب خوک غیر نمکسود در کوش اصم مادر زاد کذارند رفع کری میکند مومیائی
افسانه در از منه سابقه بجهت حفظ جسد میت از تعفن بمرهم و غسل و مومیائی و فقر و امثال آن طلا
مینموده اند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب را از آب بحر محیط کرفته هر چیز از اجساد و اعضای
موتی را امواج بحر بساحل رسانیده و میرسانند و میرسانند انرا جهال بجای مومیائی صرف نموده مینمایند
و از رصد الاقالیم بلینا سظاهر میشود که مومیائی طرف جزایر خالدات میرود و بالفعل بسیاری
مغرب و مغربین در جهت معمور در آب معمور است و از تقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیائی دو قسم
است یکی از جبال و یکی از قبور و جمعی کویند که جهت حفظ جسد بران طلا میکرده اند و آن بعضی
افسانه است اکر جهت کسر نفعی میکند لیکن شراب آن حرام و مورث کوری و فساد بدن و
مضرهای بیقیاست مورد معرب اسم هندیست و بعربی طلح نامند درخت او شبیه بنبات
ذرة و ربع ساق و ناسه ذرع میشود و برکش دراز و مربض و تا بقدر دو ذرع و ثمرش
سبز و بقدر خیار کوچکی و نامرس او را جید در میان کاه میکذارند تا ذرد شود و شیرین
کردد و ثمرش تا هفتاد روز میرسد و موقوف بزمانی و فصلی نیست و رطوبت ثمر او لزج
و شیرین و مانند عسل است و در فلاحه مذکور است که چون دانه خرما را در نلفاء عرس
نموده تسقیه کنند و سرکین اسب در محل عرس بزمین زند درخت موز میشود و او در کوری مولد
و در دوم تر و مسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد
خون و محرک باه محرورین و جهت لاغری کرده و سرفه و خشونت حلق و طلای او با سرکه
و آب لیمو جهت جکی و سعفه و حرب و حکه و با آب تخم خربزه جهت کلف و بکر کرد در خسا
و خاکستر پوست او و پوست درخت او جهت التیام زخمها و دفع نزف الدم و ضماد
برکش جهت تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سدد و ضعف هاضمه و مصلحش عسل
و شکر و ترنجبین و زنجبیل است مولو بدانا مرد اسنان سفید کرده است مرو طبیعی
بلغه عبرانی فطر است مم اسم فارسی شمع است مو قد النار کبریت است مهریون نوعی

درکوی جهت باد بزن
شکسته شود کاه بران
بالله التیه باید م

از پیروج است که بر کش سفید و شبیه بیرک جغندر باشد موزهی سیرنانی طرفا است
موغالی سونانی ابوعریس است مولیفون بروی ابا راست موطی سونانی خرمل عربی است مون
و میون مواست موزد اسفرم آس بر دیدی کیند اسم فارسی او اذخر است موسر امون
پرسیاوشان است موفون نوعی از سموم فریب بعش است موبرد اسم فارسی اس است
موش بفارسی فارا است موش کوه بفارسی خلد است مویز بفارسی زبیب است موبزد
عسلی اسم فارسی دیز است موبزک و مویز کوهی اسم مویز حاست موصاذکوس دهن الهوا
موجه بفارسی نمل است موسر اسم فارسی بصل الفار است موشی دشتی بفارسی بیوع است
موجه بلغه اصفهانی فنابری است موجه بن بهندی شکوفه فوفل است موز بهندی سمالات
موطی بهندی نخل است موفی بهندی لوز است مورت ماش هندیست موساکی بهندی اذان
الفار است موبر نوتیای هندیست موندی بهندی کماذریوس است موندا بهندی ماش است
الميم مع الهاء بها بضم اول بالف آخر و بدستور بهای آخر اسم بنطی سنکی است که از نواحی
روم و صعید مصر خیزد سفید و شفاف مانند آن بلور بسیار و صلب و مثل سنگ
آتش از و ظاهر میگردد و در خون کرم حل میشود و در جایی که مغناطیس بهم برسد
او نیز یافت میشود و قسمی از آن غیر شفاف میباشد و او غیر حجر سلوان است و در
دوم سرد و خشک و مرواریدی و شکر قابل بیاض چشم است بالمی و جذب از و یا فلک
نوشادر و زعفران و سرکه و عسل رافع ثقل زبان و از بحر باقی سرد و اندوه و مفرح خصیا
و مدر بول و تعلیق او بر ران راست بجهت عسر ولادت و بر اطفال جهت از خواب جستن
ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و داشتن او در دست راست جهت
قضای حاجت و ضماد او پریشان جهت زیاد کردن شیر و رفع انجماد ان مفلات
مهلبیه بفارسی فرخ نامند از جمله اغذیه لذیذه است که از ارز و برنج و شیر و
شکر ترتیب دهند و او را در هند بابل جهت مهلب این معتبر اختراع نموده بجهت رفع
قی طعام که از بختن سودا بمعده ناشی شده بود کرم و تر و جهت مالیخولیا و جنون

و درد سر سوی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح موتر اسم است مهدا زنبور عسل
مهلبی و مهلوک اسم هندی سوسن است مهار اسم هندی حنا است مهلبه بهندی عسل
مهرکیاه اسم فارسی بروج الصنم است مهرمار اسم فارسی جرالخیل است المیم مع الیاء
اسم عربیست و سونانی او طوس نامند درختیست در بیخ بحر رودی و بر کشتی بار بر و زود
او بیشتر و شبیه بیرک کوفی جوهر دشت بابل بسیاری و سرخی و صلب و خوشبو و دانه او سیاه
و از دانه کنار کوچکتر و باندی در دوم گرم و خشک و مقوی معده و کرده و منفق طربات
و حقنه بانشا و حب او جهت سحج و قرحه امعا و ضماد او از جهت داء الفیل و تحلیل اورام از خرباق
دانسته اند و طبیخ او جهت استحکام موی و دانه اش جهت سرفه نافع و بیخ و شاخ او را چون سه روز
بر او در صلب بیندود هر روز تجدید نماید در رفع و فتق مجرب دانسته اند میعه سایلا اسم
عربی مصر درختی است بسیار خوشبو و انجا از درخت او وش کنند اشتر بابل بزرگی و بقوام
عسل و بهترین اقسام است و جهت از افشردن اجزای درخت حاصل میشود و بابل درخت
و غلیظ تر است و انجا آب او را طبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیعه یابسه است و
مؤلف کتاب مرشد گوید که یکنوع او سفید میباشد و یکنوع سرخ و محمد زکریا گوید که آن سمغ
درختیست مسمی بعبهر در بلاد شام شبیه بدرخت بید و فوقش ناده سال افتیست و در سیم
گرم و در دوم حشا و محلل ریاح و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعضای باطنه
و سده در سیم تا چهار در سیم و اجهار و قیراط گرم مسهل قوی بالغم و جهت جذام و سرفه
و نزله و زکام و درد سینه و ریه و استسقا و سپرز و کبد و مثانه و درد کمر و درد کلیه
و کرفنگی اندام و طلای مطبوخ او با روغن زیتون جهت مانه کی و لرز و تبهای باردو
خفه و کزاز و عشا و بحران و بخور او جهت درد سر و نزلات و زکام و جذام و قطور او
جهت امراض گوش و رباح غلیظ و فرزجه و بخور او جهت احتباس حیض و طلای او جهت
بهترین ادویه و باضمادات قوی و معاصل مقوی فعل او در مضرت و مصلحش و مصطکی و
شربتش از یکمثقال تا سه درهم و بدلش دو عرق یاسمین و جند و نزد بعضی بوزنش قطران و فتن

در درهم سرسی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح موتر اسم است مهدا زنبور عسل
مهلبی و مهلوک اسم هندی سوسن است مهار اسم هندی حنا است مهلبه بهندی عسل
مهرکیاه اسم فارسی بروج الصنم است مهرمار اسم فارسی جرالخیل است المیم مع الیاء
اسم عربیست و سونانی او طوس نامند درختیست در بیخ بحر رودی و بر کشتی بار بر و زود
او بیشتر و شبیه بیرک کوفی جوهر دشت بابل بسیاری و سرخی و صلب و خوشبو و دانه او سیاه
و از دانه کنار کوچکتر و باندی در دوم گرم و خشک و مقوی معده و کرده و منفق طربات
و حقنه بانشا و حب او جهت سحج و قرحه امعا و ضماد او از جهت داء الفیل و تحلیل اورام از خرباق
دانسته اند و طبیخ او جهت استحکام موی و دانه اش جهت سرفه نافع و بیخ و شاخ او را چون سه روز
بر او در صلب بیندود هر روز تجدید نماید در رفع و فتق مجرب دانسته اند میعه سایلا اسم
عربی مصر درختی است بسیار خوشبو و انجا از درخت او وش کنند اشتر بابل بزرگی و بقوام
عسل و بهترین اقسام است و جهت از افشردن اجزای درخت حاصل میشود و بابل درخت
و غلیظ تر است و انجا آب او را طبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیعه یابسه است و
مؤلف کتاب مرشد گوید که یکنوع او سفید میباشد و یکنوع سرخ و محمد زکریا گوید که آن سمغ
درختیست مسمی بعبهر در بلاد شام شبیه بدرخت بید و فوقش ناده سال افتیست و در سیم
گرم و در دوم حشا و محلل ریاح و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعضای باطنه
و سده در سیم تا چهار در سیم و اجهار و قیراط گرم مسهل قوی بالغم و جهت جذام و سرفه
و نزله و زکام و درد سینه و ریه و استسقا و سپرز و کبد و مثانه و درد کمر و درد کلیه
و کرفنگی اندام و طلای مطبوخ او با روغن زیتون جهت مانه کی و لرز و تبهای باردو
خفه و کزاز و عشا و بحران و بخور او جهت درد سر و نزلات و زکام و جذام و قطور او
جهت امراض گوش و رباح غلیظ و فرزجه و بخور او جهت احتباس حیض و طلای او جهت
بهترین ادویه و باضمادات قوی و معاصل مقوی فعل او در مضرت و مصلحش و مصطکی و
شربتش از یکمثقال تا سه درهم و بدلش دو عرق یاسمین و جند و نزد بعضی بوزنش قطران و فتن

او و فتن قطرا است میعه یابسه نزد بعضی ثقل اجزای درخت او است که سایلا از آن افشرده
باشند و نزد بعضی آب مطبوخ آن و گرمی و خشکی او زیاده از سایلا و در همه افعال مانند
سایلا است و با قوت قابضه و حمول او مدر خون بواسیر و حیض و مسقط جنین و جهت رفع
انضمام رحم و صلابت آن و بخور پش جهت رطوبات دماغی و لقوه و رفع ضرر هوای وبائی
موش است و مصدع و مصلحش بر از یاد و بدلش جاوشیر و شیر و شربتش تا دو مثقال است مفتح
مورانی بختیه فارسی است و در بعضی الفنا بنامند و آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث
بسوزد و غلیظ گردد و آن را بابل بیز شی میباشد و در کیلانات و شاب ترش کنند و در بلخ
و دشاب میباشد شربت میگردد و از او دوشاب کنند و مذکور شد در دوم گرم و در اول خشک
و محرک باه و ملین طبع و موافق سینه و شش و آبله و حصبه و در بحر و بر اکثار او مولد صفرای
غلیظ و مصلحش آب و موهای سرد و تر و بدلش دوشاب انگور بی است مسلسون نوعی از زبا البحر
گرم او بنامند جهت احتباس حیض و حصاة و درد کرده و سپرز و استسقا نافع و در سایر منافع
مانند زبد البحر است مسلسه اسم فارسی شربتیه است که با شراب یا آب انگور و دوشاب انگوری ترتیب
دهند مسفنج مقلی بختیه است که با شکر و عسل یا در دیگر جوشانیده باشند مسفنج مسقوی
بختیه است که در مقدار اصل و جوز بوا و قرنفل و امثال آن اضافه کرده باشند مرزنج زبیب الجبل
مجوش اسم فارسی شرابیست که با سنبل رومی یا سنبل هندی ترتیب داده باشند المطوس مزاج است
میغوشیون شوکران است مسوس شرابیست مسبب شهبا را بر دست و نزد بعضی انجیر بن است مجاذه
اسم فارسی فرنقل است مسعود اسم فارسی فرداست مینهل بهندی جوز الکوثل است مسخ بهندی جاوشیر
است مرفسنب النون ناخواه اسم فارسی است و زنبیان نزد نامند و بدر و کرمی
ملوکی گویند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است شبه بانیسون و از آن کوچکتر و اسفر و بابل
بزرگی و هندی و باجرانه و شتری طعم و قوتش تا چهار سال باقی است در اول اسم گرم و خشک
و مجفف و مدر بول و حیض و مقوی و تریاق سموم و محلل ریاح و دافع فواق و رطوبات زجه و درد سینه
و صلابت جگر و سپرز و معضل ریحی و انجه بسبب دوای سمی مسهل باشد و منقی جرب و از جانب بدن

دجنبر نوعا عادت انیون و مضر بآلت و عسر بول و حصاة و دی و عثیان و اورغ بدبوی و تخمه و فساد آب
و تبهای مزمنه خصوصا ربع و سرسری احشا و بهق و برص و باعسل جهت احتباس بول و بر بدن گرم
معده و حب القرع و سکبینج جهت مجرب و بجهت جمیع امراض رحم و کسی که اطعمه بلایقه او از بدن نافع
و ضماد او سفیدی تخم مرغ جهت نافع بر اسلان مجرب و با عسل جهت در جمیع اعضای تحلیل و مهم او از جرب
خصوصا باطنی بهمولیا و بدستور در رفع خون منجمد تحت الجلد بمدیل با ادویه برص و آثار مقوی
فعل این دوا رغنهای جهت شرب اسهال و نرمی و عفار جهت ورم اشیاء رطب الاب و جهت
رفع درد گردن عقرب سریع الاثر و قطور او جهت کرانی سامعه و بخور و فرزجه و حقنه او جهت تنقیه
رحم از رطوبات بدبوی نافع و خوردن و طلا کردن بر بدن الخاصه موجب تزیدی جلد و شربت سه
مثقال او و یکدیگر طل شیر جوشانیده و بنصف آمده باشد با یکوقیه شکر و با لای گرم خورده
شود باعث فربهی با فراط کرده و ناشتا خوردن بهمین نافع سنگ کرده و مثانه و از جرب
و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و مثل شیر بز ضعف و مصلح ان ترمس و قدر شربتش تا درهم
و بدلش تاسه درهم و بدلش در عین تسمین شونیز است و عرق و ناخوا جهت فالج در عشا و امراض عصبانی
مفید و عسر نفس را در حال رفع میکند و بخور با دارچینی و کاو و نار عرق بکشند و تفریح نامند
خمر است و در عرق او که تفریح گرفته شود بهترین ادویه برای ریاح و درد های مزمن و اورام بارده است
و بخور در ایلیمون قدر یکدانگ و اورا بسوشانند بجانب و خشک کند و هفت بار تکرار نمایند جهت
اعاده اشتهای مایوسین مجرب است ناچیل او را جوز هندی نامند درختش را تدریج خشک
و بعد از هفت سال ابار میدهد و تا صد سال عمر میکند و در آبادی میباشد شیرین و لذیذ و جوز در
اول طلوع ثمر او شاخ از آن قدر او بر دیگر کوزه بر آن نصب کنند آب در آن ظرف از یکوطل تا پنج رطل
جمع میشود و او را سندی نامند و حلاوت او تا یکروز باقی و در هر سکار و تقویه باه و تفریح
بهتر از خرما است و بعد از یکروز و ماند سرکه ترش میشود و آنچه که از شاخ ناچیل بار کرده قسم تر او
باین قسم گرفته شود طاری نماند و لیف درخت او و مدتها فاسد و مندرس نمیگردد و ظرفی که از آن
ترتیب دهند حیوانات موذی بر او مور و مطر و فان نمیکردند و ناچیل را تخم و در اول آن

کرفنگی و درد پشتی

خشک و متکرج او بسیار کرم و خشک و با مضرت است و آبی کرم تر و سرکه او در اول کرم و در سیم خشک
و مقرنا چهل و اول منی مسخن کرده و کرم و مسمن بدن مهرورین و مدر خون و جهت تقطیر البول و سرفه
مثانه و درد مفاصل مزمن و خوشبوی دهان و رفع مواد بارده بلغمی و سوداوی مانند فالج و جزری
و امثال آن و ضعف جگر و قروح باطنی و بواسیر و باشکوجه تولید خون صالح و تقویه حرارت
غریزی نافع و جهت اورده هضم و مولد خلط غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مفرح و مربی و مصلح
میوه های ترش و لیمو و فاسد و منکرج آن مهر و تعشیان و غشی است و قدر شربتش از چهار او سه
مثقال و از آب او سه وقیه و شراب جهت جنون و امالیخولیا و تقویه باه و سرکه او مسهل کرم شکم
حب الترنج و جهت تقویه هاضمه و مقرا کردن لحوم مؤثر و خاکستر پوست او جالی دندان و کلف و
نیکو کند رخسار و رافع نمش و جهت جگر و باحنا مقوی موی و در روغن او که کوبیده و جوشانیده
و از آن اخراج کنند شرها و ضماد او جهت تقویه فرج و تولید پینه کرده در رفع درد مثانه و در اوجاع
و درد کمر و زانو و بواسیر و تعریق باه مفید و شربتش تا سه مثقال است **نارجیل هندی** عربی غلاف او
مانند غلاف نارجیل و بقدر خربزه و طولانی میباشد و منبت او معلوم نیست و از دری در آن تند
میکند و مغزش مفید مایل بزردی و سطبر و بسیار صلب و پوست او نیز مایل بزرد و مانند تار
و غلافش سیاه و سطبر و خوردن آب او غلاف او رافع سموم و مفرح قلبها است و او منی قوی و
بلکه طرا و کدر موی سند سائیده باشند در رفع سم هوام و افعی و افیون و امثال آن مجرب و
قوی تر از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم رفع فواسد و تاقی کند با بلغه کرد او و ضماد او بر موضع
گزیدن عقرب و زنبور و هوام رافعه آن است و در ساعت و بقدر یک نخود در هفت دیگ و باران بلکه
بنوشند حافظ صحت و رافع لزوجتهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است و رافع مضرت
هواء وبائی و اختلاف آبها است و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و دافع او است سکرات
و جون در بدن خلطی نباشد تحریک نمیکند و کوبیده او داد و قاله است **نارنج** معرب انبارنج
فارسی است ریشه و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم گرم و خشک
ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و بالزوجتی که موافق سینه و نزلات و سرفه حاده است و در

بول

بول و بواسیر و تفریح عظیم و جمیع اجزاء او در همه امور بهتر از نرنج است و ضماد پوست ذرد او با سرکه
جهت درد سر بحرقه و شرب یکدرهم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب گرم جهت تهیج و اخراج کرم شکم
و قی و غثیان از مجربات و ضماد تخمه برای نارنج بتمامه جهت برص و حکه و جوشنهای سر و نرم
کردن موی و جلا دادن بعد از بوییدن او و بوییدن آن رافع طاعون و فساد هوا و آب جوشانیده
پوست شکوفه او جهت ولادت مجرب و حمل آن در حیض و شربت او رافع سم عقرب و هوام و ترشی او با
شکر مسهل صفرا و مدر آن و رافع حمار و امراض جان عصب غیر صحیح و اکثار او مضعف جگر و
مصلح عسل و شکر و در هم از تخم مغز او تریاق گزیدن جانور او بدستور شربت و شربتهای
با ریاحین و درخت او با شراب بسیار اثر دارد و در بهار نافع مانند نرنج و لیمو است و مضر و نارنج
با عصاب کمر است و روغن نارنج که پوست او را با شکوفه در روغن نارون در دو مثقال او با دو
سموم با ره حیوانات و بوییدن شکوفه او مقوی دماغ و محلل زکام و عرق او که مسمی بزهر
بهار است در دوم گرم و خشک و جهت ضعف دماغ تفریح و تقویه اشتها و باه و سدد مصفاة
و نزلات و در سینه و قولنج ریحی و بهق و خفقان و غشی و مداومت هفت روز در روزی دو
وقیه با شکر و مربی در هم و جان جهت رفع سموم از مجربات و با آب گرم و سرخ اخراج سند مثانه
و کرده و شرب او با شتا جهت قطع اسهال رطوبی نافع و حمول او با چشم با رجهت اصلاح سرخ
و با شیر با دیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوییدن او مورث تهیج او و هوا
مضر عرق بهار است و مصلح او کلاب و فوتنج و ظرف مس تا هفت سال او قیه و در شیشه تا یکسال او قیه
نارقیر اختلاف عظیم در او واقع است و انطاکی گوید نباتیست مایل بسازد و بسیار سرخ
و کلش مایل بزردی و خوشبوی و از روم آورند و در مصر آورد اساس الحمام کوبند و آنچه در کهنت
هنود معلوم میگردد قسمی از هیون فارقیون را که دارای روی کرند بلند ایشان را کبیر نامند
و او مفرح و مقوی اعضا و با منافع بسیار است چنانکه در هیون فارقیون مذکور میشود و در طالع
است که مریخ را کبیر هندی باشد و بجهت سرخی ساق نارقیر در مصر ساق الحمام نامند **نارمشک**
اسم فارسی شکوفه نباتیست مایل بزردی و از تحدب بزرگ در شکل شبیه بنار کوچکی که شکوفه

نرینه باشد و در هر لسان کثیر الوجود است و درخت او بقدر درخت انار و چیزی تر در بعضی او و نار
قیصر را چیزانند و آن اصلی نار است و در همه رسوم و ارسطو هر دو مذکور نه و آن در اول دوم گرم
و خشک و مانع صعود بخارات بدمانع و مقوی دل و جگر و معده و امعا و ملطف اخلاط
و مانع تحلل ارواح و جهت امالیخولیا و اسهال و نزف الدم و ضماد او جهت رفع عرق و تخفیف
زخمها نافع و مضر مثانه و مورث زردی رخسار و مصلح دو غنه بادام و کاسنی و قدر شربتش
دو مثقال و بدلش نیم وزن او و پوست پسته و بوزن او و خیبل و سدر و آن مسل الطبیب است
ناطف فارسی حلوای قبیده نامند کثیر الغذا و موافق سینه و ریه و سوزش و خلط بلغمی و
مسمن بدن و جهت انصباب سودا بمعده نافع و مضر مجاری بول و مصلحش ترشیها است **نارفاک**
ابن جزله گوید چون مرد با یاسوعات مخشوش شرکت دارد این اسم مسمی است و بغدادی نار را بمعنی انار
فارسی گرمها دانسته حمل کرده و وجه تسمیه را نه بسندیده و محکی است که بمعنی آتش باشد
جهت مغشوش شدن سوعات از حمله سموم و در احراق خلط مانند آتش است چنانکه نار فارسی
اسم مرهم حار است **نافوخ** بلغه بغدادی اسم بیخ دلبوت است **ناموس** بوی است
نافعیت نافعیت اسم یونانی نار مشک است **نارد بن** بری شامل اسارون و دواست
نارد بن اسم یونانی مطلق سنبل الطیب است **نارد بن اقلیطی** سنبل رومی است **ناعم** بلغه
اندلس لسان الابل است **نافذ** بلغه اهل اکسیر زیبق است **نارکیوا** مارکیوا نیز گویند و نزد
ابن بطار دو چیز نزد از تعریف او ظاهر نمیشود که دو چیز است نباشد و نزد بعضی خشخاش
زرد است **ناکسیر** اسم هندی کبابه است **ناکسیر** بلغه هندی نعنع است **ناکدون** هندی
عود الخیر است **ناخن بوریان** و ناخن دیو اسم فارسی اطفار الطیب است **نارکلاع**
فارسی خیار بیست **نارسنکک** فارسی خبز المد است **نارکسمان** فارسی خبز الکعک است
نارمرغی خبز القطایف است **نارسبوس دار** خشکار است **نارسبوس** خبز الشوا است
نارکسه خبز الطابق است **نارساج** خبز الطابق است **نارکاج** خبز الفرنیست **نارو** اسم
فارسی صنوبر بری است **نارکیل** نارجیل است **نبیذ** اسم عربی جمیع مسکر مایع است بعد خمر

هر یک

هر یک از مخصوص و فقاع قسمی از دست که از آب انار و سایر میوه ها و حبوب ترتیب دهند
و انمار نگذارند که بجوش شود و مسکر گردد و هر گاه مدتی بگذارند او را صنع نامند و از جمله نبیذ است
مجموع نبیذ مرتو خون و بخور و مضعف دماغ و مکدر حواس اند و اقسام او از مویز و خرما و عسل و قند و
و شکر و جو و برنج و ذرة و ارزن و سجد و امثال آن ساخته میشود و طریق عمل آن
نزد متقدمین آنست که هر چه از مویز و خرما و سجد و امثال آن باشد آن چیز را در مثل آن آب گرم
روز خیسانند بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده او را بجوشانند تا ثلث رسد و باقی را دور
و بعد از آن در ظرف کرده سر آن را محکم نمود و تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متاخرین آب پنج مثل آن
جوشانیده بقدر نصف است و هر چه از حبوبات سازند باید آن مقدار بجوشانند که بآن یکسان گردد
و باشد مثل آن شیرینی که خواهند مثل شکر و عسل و مانند آن آنچه بعد از یکهفته صاف کنند و نیز
بجهت تقویه و اصلاح آن از مفرحات و مقویات نمایند جوز بوا و دارچینی و زعفران و عود و غیره از
هر یک بمقدار بازای هر دو رطل و ریاحین چند از او جوشیده تا آنکه صاف کردن آن اضافه نمایند
و هر چه از عسل و شکر و امثال آن ترتیب یابد با مثل او آب جوشانند تا ثلث یا نصف او بسوزد
هر چه آب شکر و امثال آن او باشد بدون آب جوشانند تا ثلث بسوزد و بدستور جهت تقویه آن آنکه
خواهند بدستور مذکور او دویه مناسب اضافه کنند **نبیذ الزبیب** فارسی مویز آب نامند در دوم گرم
و در اول تر و مولد خون متین و مفتح سدد و هاضم و مسمن و مقوی معده است و جهت قلعه مثل عسل
اضافه نمایند مدر بول و محلل ریاح و محرک باه و منقی سینه و ریه و مسخن کرده و امثاله و مربع
الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد استسقا است و جهت حمامات و جهت جوش
اضافه نمایند جهت جوع بقری و تقویه بدن و هاضم مفید است **نبیذ العسل** شراب عسلی است در سیم
گرم و در دوم خشک و محلل اخلاط غلیظ و بجفف و طوبات و حافظ صحت مربی و دین و مقوی حواس
و جهت امراض و بارده مثل فالج و رعشه نافع است و جهت طبخ نفوذ که مذکور میشود ساخته شود و افضل
از خرما دانسته اند و عسل و جوز و نان خشک بکر و جوز بوا و اعشار زبیب باشد و قبل از هر یک نصف
عشر زعفران و سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر
ثلث او بماند

عشر او عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث او بسوزد **نبیذ السکر** شرابیست که در لطیف
از مویز آب و بکری او نیست و موافق نافرهین و سودا وی است و انجیر از آب بی شکر سازند و خلط
و مولد صفرای کراث و بخاری و جذام و خنازیر و سرطان و موافق پیران است و هر چه از بیرح
سازند در اول اکرم و در دوم خشک و بهتر از خرمائی و قابض و مقوی معده و مدر بول و بهتر از
مویز آب بهتر از سایر نبیذها است **نبیذ الدبس** و السیلان شرابی و شابی است که از شیره خرما
سازند در افعال مثل شراب خرما است **نبیذ الارز** بفارسی برنج نامند و در مصر مزر کویند
و آن شامل نبیذ ذرة و ارز و جو و گندم و سایر حبوب است و ادمان طبع و بنکو کننده
خسار و محرک اشتها و بسیار مست کننده و قاطع باه و جوع عسل اضافه نمایند بحرارت آنست و
مورث سل و مضر ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و انجیر خوب تر بدهند تفاح و بی قرنج
و مسهل و مدر و مفتح سدها و رهاضه است و بهتر از ارز و ذرة نیز مانند او است **نبیذ الفواکه**
شرابیست که از آب میوها بعمل آرند مثل بهترین شیرین و سیب شیرین بهتر از امثال خوب نبیذ
حبوب و مسکر و سریع الفساد و تفاح و مصلحش عسل و او در چهار خوشبوی است **نبق** بادرخت
سدر است و مذکور شد و بفارسی کنار نامند **نبات الملائکه** راسن است **نبات الرعد** فطر است
نبات الاشیب شیر است **نبات** اسم فارسی فایده است **نجم و نجیل** اسم مثل است و هر کیاهی که ساق
باشد و برو پنجه نامند **نجیب** اسم جنس بر دست نباتات است و اسم مخصوص سلیخه **نحاز** اسم هندی
قسمی از بیش است **نحاس** بفارسی مس نامند و نوعی که در معدن می شکوفد میشود مس رست کویند و
روی عبارت از او است و بعربی صفر و بیونانی طالیقون نامند و آن زرد درخشنده است و در
طالیقون مذکور شد و نوعی که از کداختن سنگ حاصل می شود بعضی از آن مایل بزردی و اکثر
آن سرخ میباشد و از نحاس مراد همین نوع است و چون او را با عشر آن روی و توتیا بکدازند زرد
میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع کویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابران
مصنوع او را باین اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی بکدازند بفارسی سفیدروی و مفرغ
نامند و چون با روی توتیا و قلعی ممزوج کردد مسمی بجامست و او در سیم کرم و خشک و محلل اورام

ماء اصفر

ماء اصفر و طلای او چه تجربه محکم و سستی بدن در مع ماند کی تحلیل اورام نافع چون در مهره که
چند روز بکذارند و حنا را بان سرکه حنا نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی محرک است
و خوردن غذا از ظرف قلعی او بسیار بد است خصوصا ترشیها و لبنیات و در قلعی او مدقق
کذاشتن غذای کرم جایز نیست و انجیر مس را سفید و پاک کند تا فتر صفایح برقیق او در ترشیها
مکرر انداختن است خصوصا آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره که بعد از کداختن او را بخلط
آتش و تخم باد نجان باعث زود کداختن او است **نحاس مینی** طالیقون مصنوع است **نحاس قرمزی** مس
سرخ مایل بزردی است **نحاس محرق** روسختج است **نحاس** نوعی از طیور است و بترکی و فارسی انقود
نامند از عاز کوچکتر و از اردل بزرکتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مایل بزردی است و در
فربه میباشد کرم و تر و در هیئت و غالب و مولد خون متین و محرک باه و مقوی بدن و منفع محرق بر
و در هضم و مصلحی در سرکه مجتمع و فایده بعد از و تناول نمایند **نحل** زنبور عسل است و رسم کرم
و خشک و طلای رطوبت او را فرو برد کزیدن زنبور و محلل اورام است و چون بجوش بر و بر او را
با بالوده آرد کندم کرده مثقال یا شش مثقال بنوشند در اندک زمانی بدن را فربه کند و محرک است **نحاله**
سبوس جو بدست و از مطلق او را در سبوس کنند و او را از ارد کند خشک و مرارتش کمتر و اجلی او
ملین طبع و ادمان مطبوخ او یا شکر و عسل چه سرفه و ربو و خشونت سینه و تغذیه نافرهین نافع و
نان او قابض و مجفف رطوبت معده و ضماد مطبوخ او در شراب و امثال آن چه تسکین درد بدن و
ورم ان کذا انعقاد شیر باشد و با نمک کرم چه کزیدن افعی و تحلیل ریاح اعضا و مطبوخ او در
سرکه چه تحلیل ساعیه و جرب متقرح و اورام حاره و با روغن زیتون و سرکه چه ضربان مفاصل و مطبوخ
او در آب بول تر چه درد کزیدن عقرب و بخور خیسانیده او در سرکه چه زکام نافع و نطول نخاله
جو چه نحکه و بخور نخاله عدس چه رفع قمل در سر شل و بخور نخاله ارباقلی چه منع ریختن شکوفه درختان
از موده است **نخاع** بفارسی مغز حرام نامند و جمیع افعال قریب بجماع و ملین صلابات است
در جوف او و در دن ذخرهای بعد ال است **نخود** اسم فارسی حمص است **نخود مربع** ملبقه
اصرهای ذراوند بدرج است **ند** بفارسی کشنه نامند و مخرج از بخشونت عینه اندوان مقوی

در سایه خشک کنند و بسایند و بر
بکدوهم او را

دل و حواس و محرک باه و مصلح هوای وبائی و در افعو زکام است بخور او و شربا و طریق عمل آن در دستور
اول مذکور است **ندیع** صعتر بری است **ندبکا کبری** اسم هندی سرطان دریائی است **نرد** اسم فارسی
بخیست تخت بلعبه بر بوی و از آن بزرکتر و سفید و از کرمان خیزد و امین الدوله کوید که بخور صاحبی
بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصا جای که بلند بسیار میباشد در اول بهار نباتی میروید که
برکش شبیه بپرنج خوبه و چون بقدر شبری شود بشکل برف منقلب میکردد و بنابران در آن وقت
اهل مکان از آنشان میکنند و بعد از خشکی کیاه و رسیدن بیخ او با آن خشان بجوشند و بیخ را اخذ
مینمایند و علامت مجوف او است که چون بر بالای چیزی جرشان بکدازند در ساعت از جوش باز ایستد
و چون در تنور اندازند نانها از تنور بیرون رود و از خواص او است که چون بلند از زاشدن
بسیار از ار میکشد هرکاه از انجیر بدو بخورد دیکر حامله نکردد و هر چه را بلند جست و خورده
باشد باز سال دیکر از آن مکان آن بیخ میروید و با سبزی میباشد بر خلاف انچه بلند او را
نیافته باشد چه آن سفید است و در سر کین بلند هم کاهی یافت میشود و بدستور در رفع
آن چون دو شعیر او را تا یکطسوج زن بخورد با فرنجه نماید تا تعلیق کند هر کاه بستن نکردد
و اکر مرد تعلیق نموده میباشد تکرار بدستور مانع حمل او و زن و تعلیق او را چه رفع حیاب
و ریح الشوک مجرب دانسته اند و زیاده از یکطسوج او مورث لاغری با فراط است و هر دست
داشتن آن باعث سرعت ولادت و چون بر ناصور بندند حجم او زیاده شده ناصور کمتر
میشود و بعد از آن رفع ناصور بالکلیه مینماید **نرجس** مهر یا نرکس فارسی است قوی را
بوی و مضاعف را بسیار اشتها مند چون بپاز او را بشکل صلیب شق کرده غرس نمایند و قوی را
مضاعف کرد در سیم کرم و خشک و بخش سیاه و در دوم کرم و در اول تر و فوقش تا سال
یا قیست حالی و جاذب و کشنده اقسام کرم شکم و محلل قوی و شربیخ مطبوخ او و نمایند منقی
خصوصا با عسل و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج هر چه در مهره جمع
باشد و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی و ضمادی و چه التیام جراحات عظیمه
و تر در رباط و عصب مقطوع بعد ال و مسحوق او با عسل چه دردهای مزمنه مفاصل قوس

و با کرسنه و عسل چه تنقیه قروح و کشودن دنبله دشوار نضج و با آرد کندم چه اخراج بیکان و
امثال آن از بدن و با سرکه چه داء الثعلب و بتوتیا و آثار جلد و بیضه ها و چه قوی کردن قضیب و بر
مادون احلیل چه رفع عنت از بجیات است بشرطی که او را سه روز در شیر خیسانند خشک کنند
و ضماد او چه سعفه و منع نزلات و شکستکی اعضا نافع و زهر او قاطع خورد جراحات و
التیام دهنده آن در افع سیل و ناخن و بریدن او چه درد سر بارد و کشودن سدد دماغی
مفید چنانکه جبر شل ابن بختیشوع کفته که هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرسد ملاوت
بیوی نرکس کند و مضر محرق بر و مصلحش بنفشه و کافور و در سایه او افعال کل او مانند بیخ او
و شربتش یکمثقال و تخم او بقدر نیم مثقال محرک باه ما بوسین و با سرکه رافع آثار و فرزجه ساز
او مدر حیض و مخرج جنین و منقی رحم و روغن نرکس که مکرر کل او را در روغن کنجد بجوشانند
باشند بحلل و مسکن درد سر سودا وی و مربی و مفتح رحم و رافع دردهای او موافق امراض
عصب است **نرشقس** بولس کوید نباتست که مانند حنظل چوز او تخم دارد با حاره بسیار
خشک و عضو و مالیدن او با روغنها مدر عرق و ضماد او با شراب چه تکزیدن افعی و سعوط او
چه بدبوی بینی و قطع رعاف بسیار مؤثر و مضر او قاطع اسهال است **نرد** درخت غار است **نرسی**
بهندی جدوار است **نرم آهن** اسم فارسی حدید انثی است **نرسنداد** اسم فارسی عدس است **نرین**
کل سفیدی است کوچک و مصاعف و درخت کل سرخ و بسیار خوش بوی و او را کل مشکی
در بعضی بلاد کل عنبری نامند در دشت و کوه میباشد و در بلاد حاره نا او بسیار و ام میکند
و عرق او بکفی مذاب چه از جهت لطافت لطافت آتش رفع آن میکند و معتدل الحرارة و تر در بعضی
در دوم کرم و خشک است و بوی او مقوی دل و دماغ و حواس و مسامات و در خلخال باعث
خوشبوئی آن و او مدر حیض و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و عطسه آرند و مفتح سدد دماغ
و محلل ریاح و موافق جکر و چه قولنج و غشیان و یرقان و فواق و ضماد او چه کلف و آثار
بدبوی عرق و مرهم بوی نوره و سقوط دانه بواسیر و منع اشتداد داء الفیل و با حنا چه تعریق
موی و قطره او با روغن زیتون چه کرمی و رباح آن و سنون و مضمضه او چه درد دندان

نافع و از یکدرهم تا چهار درهم برای او مسهل قوی و مداومت نیم مثقال تا یک مثقال او از
ادخال تا یکسال نافع سفید شدن موی دانسته اند و انطاکی بجهت این امر هر روز دو مثقال
مربای سکر او را از کتاب تجربه بیاد نموده و در روغن او کدبد ستور و روغن نرگس کوبند سعوط
باعتدال او مقوی دماغ و بالخاصیه نافع دوار الجنب بلغمی و سوداوی و قدر شربش تا یکوقیه است
نسرین بفارسی گل کسر کبید و بتر کی قیچی از سباع طیور و بزرگ جثه و در زنار فریب بعقاب و بابل
بسرخی است و گویند در یکروز زیاده بر دو هزار فرسخ قطع میکند بدلیل آنکه بجا و آرام آن
آلوده اند و او بجان بر قان کرده در یکروز سند بر قان را از سر ایذا برده مسافت آن
رفتن و مراجعت بعد دن زیاده بر دو هزار فرسخ میشود و از خواص او است که بجهت حراست در وقت
خواب یکچشم را نمیبوشد و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یکلخم در یکجه نمیکند در سم
گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظ و قولنج ابارد و سرفه و مفتت حصاة و قطع
بلغم و مرهی الغذا و غلیظ و مصلحش دارچینی و شربت بیدانجه سرفه و ضماد شربت مفاصل و
قطور او جهت کری قدیم گوشت و خون و زهره او قاطع پاسور و رافع نزول آب و ظلمه بعد جراحت چشم
و سرکه او و جلای کلف و خاکستر موی او رافع جرب و حکه و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلای
بیضه او در عرض سه روز دیبا را مقوی قضیب است و مهربانی گوید که سعوط دماغ و زهره او
از هر یا بقدر نیمدانگ و مثل آن قطرات در روغن زیتون و رافع جنون و جذام است و از جربات
شمرده اند **نسج العنکبوت** بفارسی دام عنکبوت نامند در جزو عین گذشت **نسر بن الساع** گل عاشق
العدس است **نسوت** بهندی تربد است **نسری** بهندی باتست **نسرعا** بهندی سنسای است
نسرین سفید اسم فارسی و در ابیض است بری و در افعال یعنی از تفریح و تقویت دل مانند نسرین
نسرین بری اسم ورد الاصفر بر دست **نشا** بفارسی نشاسته و بیونانی اموله نامند و او را از
گندم خیسانند که بعضی بعض بسد پوست او باز شود و از پوست جدا کرده صاف نموده خشک
میکنند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است و مفرحی و رادع و نافع بعض موافق اسما و مصلح
ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصا بوداده ان با شکر و روغن بادام تلخ گرم بنوشند

جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و هر بره او با بیه بزرگ بیجو و
رفع افراط عمل و ای مسهل و حقنه او جهت قرحه امعا و طلای او با زعفران جهت کلف و با سرکه جهت
داء الثعلب و اکتحال او جهت دمعه و قرحه و جرب و منع رعفین مواد چشم و با شیر زنان و با سفیده
تخم مرغ جهت رنه بلاء چشم و حوارشه مدنافع و مقلل منی و مسدد و در بوهضم و مصلحش
شیرینها و کرفس و فرنجمشک و بدلش بیخ مغسول و غبار الرحی و شربتش از یکمثقال تا پانزده مثقال
نشاء اسم ان چیزیست که از اشجار بسوهان و بسا بنده جدا کرده و یا بسبب کم زدن
غباری او بهم رسد خشکی او نسبت باصل آن چوب بیشتر و بیمار ان فابض و جالی و منقی قرحه اند
و ضماد محرق مجموع ان که با وزن او انیسون و سوزانیده باشند با سرکه مانع زیاده شدن
قروح ساعیه و اکال و التیام دهنده زخمها است و مجربست شمرده اند و خواص هر یک در اصل این کلمه
است **نشف** اسم عربی بیخ مرجان است و گویند غیر او است و آن سنگی است سبک و پر سوراخ
مانند اشیان زنبور و سرخ و از ساحل دریای جده نواحی مکه معظمه خیزد خشک تر از بسد
و در التحام زخمهای و با شب در قطع خون قوی تر از ان و در بسیاری افعال مانند او است **نشافه**
اسم عربی اسفنج است **نشاسته** اسم فارسی نشا است و نشا بیخ معروف او است **نصار** اسم و هبت
و درخت کذکونیی را نیز نامند **نطرون** بورق احمر است و گذشت **نعام** بفارسی شترمرغ نامند و
معروفست در آخر سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه و فالج و در مفاصل
و امثال ان و خدر و استسقا و جمیع امراض بارده و بطی الهضم و مضر محرور بن و مصلحش سرکه
و روغن و طلای پیه او محلل اورام مزمنه و استسقا و تهیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث عفت
حرکت اطفال و جون بریدن بمالند انسام مار از ان شخص بگریزد و اگر نوزدیا او شوند
بچسب کردند و شربت آن باعث زود تکلم کردن اطفال و سرگین او رافع کلف و اثار و مخاتر
موی او رافع اکال و از خواص او است که از بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نگردد **نعنع**
معروفست و لطیف ترین نباتات و در همه افعال قوی تر از بودنه و در آخر دوم گرم و خشک
و بغایت مقوی معده و دل و قوت ماسکه و هاضمه و فم معده و مفرح و در قوت خون غلیظ و محلل مواد

باره و ریاح معده و محرک باه و ادرار و کشنده اقسام کرم شکم و اب او با سرکه قاطع نقرس
و شرب دو سه شاخ او با آب انار ترش مسکر فواق و غثیان و قی و هیاضه و مشهی و مسکن
درد معده و خفقان معدی و وجع الفواد و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و
سینه و تنقیه آن مفید خصوصا جون با بوسیا و شادنج و جون دو سه شاخ او را
در شیر اندازند مانع انجماد ان و با سرکه و نوشیدن رافع ضرر اشیاء بلغمی و بالنبیات رفع ضرر آن
میکند و ضماد او مقوی معده و با ارد جوجه جهت حاد و ادرار و مورد شیر جهت دبیلات و نضج بزل
و با نمک جهت کزیدن سگ و بوانه و مضمضه او جهت کزیدن عقرب و بنتهائی جهت بواسیر نهایت نافع
و رافع درد سر بارد و با مویز جهت ورم انثیان و درد ان و حمول او قبل از جماع مانع حمل و قطور او
با ماء العسل جهت درد گوش و سعوط بکلدانه از عصاره او با روغن گل سرخ ناسه روز سه دفعه جهت
خنازیری که در گردن ظاهر گردد بغایت مؤثر و گویند مولد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش بوته
نهری و شربتش تا دو مثقال است **نغر** بضم اول و فتح غین معجمه اسم جنس عصفور است و نزد بعضی
مخصوص گنجشک است سیاه لون و بسیار کوچک و دنبالا و بسیار کوتاه و دایم الحرکه و کثیر الصوت
و در تنکابن جهت نامند کرم و خشک و نمک سود قدیم و جهت اسهال و غیر نمکسود جهت عسر البول
و سنگ مثانه کوده بغایت نافع است **نفط** دهنیتی است که از بعضی زمینها میجوشد و سفید
و سیاه میباشد سفید او لطیف تر و کرم تر و سیاه او بنفط سفید میشود در چهارم کرم
و خشک و قویتر از اکثر روغنها و مفتح و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهت جرب مراهم
بارده شربت طلای او نافع خصوصا جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و تقعد عصب و سستی آن
و بواسیر و یرقان و سپرز و درد پهلو و سرفه کهنه و حصاة و اخراج کرم معده و مقعد و رفع سموم
و تحلیل ریاح احشا و بجشی و درد مفاصل و اکتحال او جهت نزول آب و بیاض و قطور او جهت کری
ریاح گوش و زنجه و بخور او جهت سردی رحم و اختناق ان مفید و مضر محرورین و مصلح ان شحم
و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش از سفید او دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه تا یک مثقال
و بدلش مثل او میعه و نزد بعضی قطران است و مخرج دن سیاه آن بالخاصیه مسمی قیر الاشد بدن است

نقل نباتیست در عربستان کثیر الوجود است شبیه ببوته و با کرمی مانند خار خسک اما بجای
و با سرخی و بنفش و در بوشبیه بشکوفه بید کرم و خشک و تخم گل او مدر بول و رافع سپرز
و طبیخ او در افعال ضعیفتر است **نقد** احریض است **نقعابن** حب الکاکنج است **نقره** اسم فارسی فضه است
نقل خواجه اسم فارسی حب التسمه است **نلاذغر** و راست و نزد بعضی قراصیا **نام** سوسنبر است
نمام الملک و **نماما** نیز گویند **نمقولس** بیونانی قسمی از نوتیای مصنوع است **نمارق** شامل قدح
و یاسمین سفید است **نمیقس** گرسنه است **نمل** اسم فارسی مثل است **نملة** بلغ اضعه بالی روغن
نارد است **نمور** اسم عربی ارزیز است **نمس** اسم هندی جامس است **نملة الان** بهندی حب الباروت
نمل بفارسی مورچه نامند و بتر کی قارنجه و انواع مختلف میباشد بزرگ سیاه را بوی و کوچک
را بلدی و کبار پرند را طیار و سیاه دست و پای بلند را نمل فارسی نامند و همه آن با سمیه
و در سیم گرم و خشک و فوق شامه او غالب بر جمیع حیوانست و طلای محرق او و رافع مراهم
موی جون با دو اقلیم کرده باشند یکبار مالیدن رفع بر و زا و میکند و اگر موی را دیکر قلع
کرده باشند محتاج بتکرار طلای او است و جون صد عدد مورچه مقابل ارد نیمو قدر و غرابه
با روغن دنبق کرده سه هفته در اقتات بکار برند طلای ان بر قضیب و حوالی او بغایت مجرب است
ما بوسین و رافع غشی و مور بصلابت و بزرگی قضیب و از جربات دانسته اند و خوردن آن
موجب تیز و کردی و مصلحش کمی است و از خواص او است که الطمه و غیر آن و شربتها را در جائی
کذارند و در جهت کذاشتن ضبط نفس کشیدن و کشتن مادانی که دست کسی بان نرسد مورچه
بر امون ان بکردد و مهربانی گوید جون مور را در روغن زیتون جوشانیده در گوش
بچکانند دفع کری و ریاح و طنین مینماید و طلای مور مقابل ریاسه که رافع خنازیر و ضماد
تخم او با سرکه رعفها مسقط موی و مانع بر امدن ان دانسته است و گوید جون از تخم او بخورند
باعث تهیج باه و ریاح شکم و بطن و اسفل عمدی کردد که ضبط نتوان نمود و زیره کرمانی رافع است
نموس جمع نمس و ان جیوانیست قدر مثقال و صورت او شبیه بدلق و رنگش مایل بزردی
و با خطوط سیاه مانند پر و مرغ و موش صید میکند و در حین مستی او از او ماند کرد و

در غیر انوقت بنهج دیگر است و قدما ماوراء النهر را الاکنجه گویند در بلاد مرو نیز یافت
میشود و سر او که موی دیبا رجب و مطنه دار میشود که تدهین کرده باشند و نفوسکه
علتی است در سر نها بر شرکت این صفت مسمی باین اسم است جالینوس گوید طلای به او
بدستور موی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب است و ارسطو گوید که چون رافع
در بیخ دیدار شرفا باشد چشم راست او را کوفته با خرقه کتان بر صاحب رمد بندند شفا میشود و اگر
چشم چپ او را ببندند تب عود نموده مفارقت نمیکند و فیثاغورس گوید طلای سر کهن او با
خردل رافع داء الثعلب است و مهریارس تصریح نموده که طلای زهره او با سفید تخم مرغ رافع دمه
و سعوط خون او بقدر یکقیراط با شیر زنان رافع جنون است **نمر** پلنگ پهن پلنگ و بزرگی و پلنگ
نامند گوشت او گرم و خشک و بیخ حیوانی گوشت او را تجفیف و تصریح نموده اند که او کثیر الحیات
و زهره او سم قتال و دود آنان در سه ساعت هلاک میسازد دخون او رافع دکلف و بهق
و اثار است و مهریارس طلای خون او را رافع جمیع علل چشم دانسته اند و چون پوست
او را با آب زیتون مهرا کنند طلای او در ازاله شری و دخمها و خزاز سعیدی و قطور مزمن او
با آب جرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و حمول آن در بدستور حمول مقرا استخوان او
رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا سمه او بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و
حلوین بر جلد او مانع گزیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص او است که چون کسی
تمام جسد خود بدکفتار بمالند بلند قصد او نمیکند بحدی که نتواند او را بدست گرفت
و او بسیار محب خر است و چون به بندند رهبر پیشانه بنوشد و بخر به رسید یکه چون بر
زخمی بلند موش بول کند بخار بنیاید و لهذا در بلاد دیگر لامات زخم دار بلند را در جائی که
میدارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش نتواند که نمود **نوشادر** بلغه فارسی است
و او معدنی و مائی و مصنوع میباشد و معدنی او در بلاد حاره مثل حبشه قطعات آن
مانند شوره یافت میشود و مائی او از آب کیسه که چون بدست حرکت بسیار دهند کف
میکند و از جوشانیدن آن آب قطعات سفید بر روی او دست میشود و انطاکی گوید

در نوع

در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و معدنی
و مائی غیر الموجود اند و مصنوعی او از دودهای کثیف حمام بهم میرسد و نهایت او لاله
اغبر است و از دو قصعید سفید میگردد و چون سفید صاف او را با مثل او زاج در دلاری
و عشر او زنگار تصعید کنند سرخ میشود در آخر سیم کرم و در اول احتیاط و ملطف و جاذب
از عفونت بدن ظاهر و مجفف قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و منع سدد و التیام دهنده
زخمهای باطنی و رافع چرک سیه و صلابه سر زیر طلای او چه حناق و با روغن تخم مرغ چه درد
و با عسل چه داء الثعلب و چه و سعفه و با روغن کنجد چه جرب و عرعر او با آب سدا چه زلوی که
در حلق مانده باشد و اکتحال او چه التیام قرحه و رفع بیاض و مقدار برده مفید و در خواص منکوبه
مذکور است که چون او را با مثل او فضله انسان بتصعید کنند شربت یکمثقال او در ربع مطلق سم
مجرب است و باشیدن محلول آن در جای نمناک اگر باشد حل کند و با سرکه حل نمایند و بدستور
بخور او باعث کریختن مار و هوام است از آن مکان و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده در
اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگردند و سد در هم او فاتل است بقطع احشا **نوار** اسم
یونانی نرعی از قنا داست شاخهای او دراز و باریک و نا بقدر سه ذرع و سرکش ریزه و مستدیر
و بر جمیع اجزای او زغب شبیه بپشم و کلش زرد و خوشبوی و طعمش تند و خار او مانند سوزن
و صمغ او مایل بسفیدی و سرخی در دوم و حلب کثیر الوجود است صمغ او در انفعال قریب بکثیر او
تخش در دوم گرم و خشک و بیخ او در سیم قریب بین اجزای او است مجفف و قابض در التیام
عصب از بجر بات و از بن چه او را شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه و سائیده آن و بدستور
صمغ او در التیام عصب ضعیف تر از بیخ اند و شرب و ضماد او چه درد عصب و کوفتگی اعضا و از
جای بیرون رفتن و شکستگی او و قطع نزف الدم موثر و عصاره او چه قرحه قضیب زیر
ذات الجنب سدیل و تخم او رافع سموم و او مضر کرده است و مصلحش فندق و شربتش یکمثقال است
نوره کلس حجری است و کلس بلد گویند **نوفلن** اسم یونانی زنبور است **نوف** شتر ماده است **نوبر** بلغه
اکسیر یان نوبر است و بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه و گلها است **نواة القندل** شکوفه

در نخله دار شیعان است **نواة** بنوی دانه اثمار است و از مطلق او مراد دانه خرما است خصوصا
در اوزان **نوال** بصندی ابن عروس است **نوح** لبلاب است **نوما** اسم نبطی درختی است که بوی سداب
مرتع و بقدر قامت و زغبی مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل او درخی
و عمیق و میان تهی و با عطر بدبوی بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بی ثمر در دوم گرم و خشک
و بوئیدن او چه زکام و ضماد او چه اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویت موی و با
عسل چه داء الثعلب نافع و شربت او مدر حیض و خون و با قنفج در رافع خفقان و با سرکه تریاق سم
سموم و خیسانیده او با مویز و خوردن او معدا زاد با بادام مسمن بدن و فرزند او منفی حرم
و خوشبو کننده آنست و از خواص او است که چون یکدرهم او را با هفت عدد دانه کشنیز در پارچه
کبودی بسته در چاه بیندازند در تابستان با دسرد بوزیدن آید و چون در جو بر سرخ بجیده
بر بازوی چپ بندند رفع سحر و چشم بد کند **نوف** فرة العین است و نزد بعضی جرجیر بری **نوشل**
اسم عربی شقاقل است **نهشل** اسم فارسی تمساح است **نیلوفر** اسم فارسی است و کرنب الماء
عبارت از او است بیخش مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر عنق اهاو برگش قریب بسطح
آن و ثمرش بقدر سیبی شبیه بقبه خشخاش و در آن تخمهای عریض سیاه و بالوجه و کلش بی بدن
آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و آن هندی است و بعضی مایل بزردی و نیز کی و بعضی گویند که
بری او نیز میباشد جمیع اجزای او در دوم سرد و تر بعضی بیخ او گرم و خشک و تخم او سرد و خشک
است و مراد از مطلق او گل نوع کبود او است و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف
مقوی دل و مسکن حرارت تاب و تشنگی و منوم و مانع احتلام و چه درد
سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حاره و نزله و باد غفران
دماغ چه تقویت دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح آن
انیسون و قدر شربتش از درم او سه درم در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش بنفشه و خطمی است
و بیخ او چه سرزد و اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و ضماد شرچه در دمثانه و مثانه
و با صبر چه تهوع و با دافت چه داء الثعلب نافع و اکثار او و شربت بخشش مضعف قضیب و مجفف

کنند

کنند منی و شربتش از درم یا دو درم و تخم او رافع ادرار حیض و نزف الدم و در دمثانه است و روغن
نیلوفر که مانند روغن بنفشه مجلا آید سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه در تسکین درد
سر چار قریراط است **نیل** تر در بعضی عبارات از وسمه است و ظاهر آنست که غیر او باشد و در کتم
مذکور شد و ممکن است که از نیل جنس باشد و مستعمل هندی او است و آن بری و بستانی میباشد
نبات بستانی شبیه بکتان و ساقش سه شعبه یا زیاده و برگش شبیه ببرگ کبو و تخمش ریز و مایل
بسرخی مانند تخم خربزه و از آن ریزتر و بری او مانند بستانی و ماخشونت زیاد و سیاه تر
از آن و بی تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده اند که نباتش شبیه بنبات بابونه و
بسیار سیاه و ساقش زیاده بر زرعی و برگش بری او مانند برگ کاهو و بر شاخ و شاخ او
مایل بسرخی و در اطراف او غلافها مانند زبان و در آن تخمهای ریز میباشد در اخراج اول گرم
در دوم خشک و تر و بعضی معتدل است و محلل اورام و مانع ابتدای اورام و قابض و رافع نفث الدم و
نزف الدم و شربت او بقدر چهار شیر با آب سرد مسکن هیجان و اورام و مانع خروج دمل و
چه سرفه شدید اطفال و درد سینه و کرد و ریاح غلیظه و با سکنجبین چه سرزد و با او و مینا
چه قرحه رحم و ذات الجنب سودا وی و یکدرهم او با یکوقیه کلقند چه قرحه ثدی و خشونت و سموم
خفقان و با خیار شنبر چه استسقا و ضماد او چه سعفه و نقش جلد و قروح خبیثه و با سرکه
نیل و التیام جراحات و رفع کلف و سوخته او چه داء الثعلب و با نیمو زن او در داسنا و قطره
روغن گل سرخ و موم چه تا کلا از بجر بات و باید از قبل از طلا موضع را با آب یا رنهند و عسل بشنوند
و با سرکه چه قروح سر و خنازیر و متقرح بعد بول و مضر ریه و مصلح او عسل و قدر شربتش تا دو
درهم و بدلش بوزنش از حجر و ثلث او مامیثا است **نیلوفر** لغه مضر است و بفارسی سمنو نامند از
اغذیه شیر بوا است که بدون شربتی در روغن بعمل می آرند انطاکی گوید در اول گرم و در خشکی
معتدل و مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم و چه بخار سوداوی و مالیخولیا و رفع
خشک و در دسینه مفید و دیر هضم و قبیل و مسدد و اکثار او مورث تبهای مرکبه و اجتنا
کردکان و با دام جوشانیده باشند و بدون تو و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل

انکه کندم خیسانند سبز کنند پس بشیر دیش سبز او را کوفته طبخ بسیار دهند و بدفعات
قطعات یخ در اندازند تا غلیظ و شیرین گردد **نینیا** ناخواه است **نیمقا** اسم یونانی نیلوفر
نیل نیل است **نیطافوس** گویند نباتیست بر کشش شبیه بیرک صعتر و در روی زمین پهن میشود و
در حوالی دربند بلاد شیروان بسیار است و قرص او را چه بیاض چشم بسعد بدل دانسته اند **نیطافلی**
مؤلف مغنی گوید که از جمله یتوعات و غیر نیطافلی و بیخ کشک است و مؤسساخهای او بیخ عدد
برگ میباشد و نبات او شیردار و بغایت مجفف و بلذع و بجهت قرحه و طبخ او جهت درد جگر و
اسهال بواسیری و ضماد او جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و صلابات و داخس مفید و
عصاره بیخ آن سم قتال و قدر شربتش سه ابولوس است **نیلوفر** هندی او سپید است **نیشوا** در ابات
و نزد بعضی فراصیا **نیفج** اول و سکون یا اسم فارسی قصب است **نیشکر** اسم فارسی قصب السکر
است **نیمبو** اسم هندی روغن تازه است **نیم** اسم هندی آزاد درخت است **نیم** اسم هندی درختی است
و آن بزرگ و کوچک میباشد گلش مثل خوشه کجندین بنفشه بار او باشد و وسط گلها
زرد و با عطر بهر و خوش منظر و در اصفهان ثمر او را سنجد گویند و جهت زنان دهان را کنار کردن
و بقدر سجد کوچکی است مایل بسبز و بزرگ و در بعضی بلاد مرو و نیشابور خت نوز است ضماد بر
و گل او محلل و مراد ع و جهت اورام بغایت مفید و جهت مفاصل و نقرس و درد سر نافع و در دو خشک
او جهت التیام زخمهای و قطع خون آن و روغنی که از جوشانیده باشند نایب مناب روغن
شیخ صنعا نست و شربتش بقدر یکمثقال حابس اسهال مزمن و ادویه است **حرف الواو**
واز اسم مرغیست که در کنارها میباشد بنره مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سرش
سیاه و در کاشر او سه چهار عدد موی مانند کاکل رسته در غایت سفیدی و نوک
و قریب شیرین و تر کان با زلف قمار جمع کرده بر سر میزنند و اکثر صید او ماهی است و
تنگابن او را اوین نامند و کوچکتر از حقار است و در دوم گرم و در اول خشک و گوشت او
موافق مهرودین و درد زانو و کمر و روغن او جهت فالج و امراض عصب نافع است و گوشت نکسود
او جاذب پیکان و خار از بدن و زهره او جهت بیاض چشم و بهق مفید است **واوی** کلب بری است

واجد ابلاب است **وافتیس** یونانی کنگر زرد است **واث** اسم فارسی صرد است **وارموکیلنه** تنگابن
قنفذ است **وایلیهم** بلغه تنگابن کرفس بری است **والابنه** بهندی مرازیا است **والاکوحد** شبت است
الواوع الباء و **والاهر** فطل است **وبر** بفارسی دشم نرم نامند و گویند مخصوص دشم شتر است
الواوع الثاء **وثیر** بنای مثلثه اسم عربی در دابیض است **الواوع** الجیم **وج** بفارسی اکبوتک
نامند و آن بیخ نباتیست در آبها میروید و بفارسی سوسن زرد گویند برگش از بول نزدیک دراز
تر و عریض و با خشونه و انبوه و ساقش بلند و گلش بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد
مایل بسرخی و بنفش کمرنگ دار و بعضی مضی پیچیده و کج و ماهیش سفیدی و سرخی و تند طعم و مایل
بعطریه در اول سیم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست کاسر بلغم و تریاق سم هوام و
مقوی معده و جگر و هاضم و قوت حافظه و منقی دماغ و مبهی تجفیف رطوبات فاصل و مدر
بول و حیض و محلل ریاح معده و اماء و جهت درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و مغص و درد پسر و
شکافتگی عضل و تقطیر بول و حصاة و لکنت زبان و نیکو کردن رخسار و تسمین کرده و
ضماد او جهت مفاصل و اورام بلغمی و فتح تخت سپرز و بهق و برص و تشنج بلغمی و فالج و فتق و قیلا و
فرنجه او با شیر مادیان و زعفران جهت اعانه حرام و گفال او جهت بیاض و خاشیدن او جهت ثقل زبان
بی عدیل و جهت درد دندان مفید و جلوس در آبخ او جهت درد رحم نافع و مضر سپرز و مصلح او در ازیاد
و محرق خون و مصلح او سکنجبین بکثمال و بدلش مثل او زین و ثلث او در او بدل طبرزد است
الواوع الحاء **وحید** بلغه مغربی مازریون سیاه است **الواوع** الخاء **وخشیزل** و **وخشیزل** تنگابن
اخر و بقاف تخم بستیناج و در هند تو که عبارت از واسه و نیز در بعضی در هند خراسانی است **الواوع**
الدال **ودع** از جمله اصداف و حلزون است بهندی گودی و در دیلم کلاجک و در اصفهان کس
کریه نامند پوسته او زیاده از سایر اصداف و مدر ماشه و جالی جهت عسر بول و حصاة
نافع و ضماد محلول او در آب لیمو با قدری نوشادر رافع جمیع اثار جلد و مجربست محرق او در هم
افعال ماشیخ و مضر دیده و مصلحش عسل و شربتش تا نیم مثقال است **ودود** اسم مرزنجوش است
ودین یونانی کماه است **ودج** دو فای رطب است **الواوع** الراء **ورد** اسم جنس گلهای اشجار

وازمطلق او مراد در اخر بنا بجهت اقسام ورد سفید و زرد و سرخ میباشد و هر یک از آن
بری و بستانی و هر یک بنای مخصوص دارند و بستانی اقسام او مضاعف و بری هر یک غیر مضاعف اند
ورد ابیض بری بفارسی او را نسترن سفید نامند و ذکر شد **ورد ابیض بستانی** نیز گفته اند
نسرین و مضاعف بعد گل سرخ و درخت او بی خار است و رنگش سفید و گرم و خشک در افعال
ضعیف تر از نسرین است **ورد اصفر بری** نسترن زرد درخت او خار دار و گلش زرد و غیر مضاعف است
و در قوت مانند نسترن سفید **ورد اصفر بستانی** درخت او بی خار و بعد درخت گل سرخ و گلش مضاعف
و بزرگ و رنگش صندلی و در قوت مانند گل سفید بستانیست **ورد احمر** بری درخت و لیل است گلش سرخ
و غیر مضاعف و مذکور شد **ورد احمر بستانی** بفارسی گل نامند بهترین او تمام نشکفته است و آن
مرکب القوی و نزد بعضی و اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل
و مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل اسرار و بلغم و قیء و باقوت قابض و خشک او را قبض زیاده و
مفتح ماسارقا و جهت ضعف معده و جگر و کرده و خفقان حار و غشی و جهت ریه و رحم و مقعد
و طلای او قطور عصاره آن جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهت تقویت لثه و ضماد گوبیده او
جهت اورام مراق و رطوبت معده و سائل او جهت تالیل و بیچ جلد که بسبب حکت بهم رسد و
رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او جهت اعانه بر اخراج پیکان و خار از زرد و
زرد و خشک او جهت جوشها و التیام زخمها و قلاع و زخم ابله و سیلان رحم و خون و گوش
آن با بول مور جهت قطع عرق و ضماد بول در درخت او جهت خنازیر و اورام حاره و ورم مقعد
و شکستگی اعضا مفید و تخم گل که عبارت از ثمر او است در افعال مانند و لیل است کمان
عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و آنچه در میان گل شبیه تخم و زرد است آنرا
انزرد گویند و در هم او با آب رافع اسهال عسر الاعلاج و رافع نفث الدم و سیلان
خون خصوصا چون با انواع گل بسایند و حمول او مقوی رحم و رافع رطوبت آن و
مضیق فرج است و بوییدن گل بهم زکام و عطسه و ماشری بعضی ابرجه و در بعضی مسکن و
مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلح او انیسون و قدر شربت از تازه او تا

ده درهم و از خشک او چهارده درهم و آب او تا هشت درهم و بدلش مثل او بنفشه و ربع
آن مرزنجوش است و گویند ده درهم غنچه تازه او ده بار عمل میفرمایند و روغن گل که گل را با انواع دا
در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل بخندید تا هفت مرتبه کنند و
با آب افشرده تازه او را با مثل آن روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند و روغن
مزبور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و باره و باقوت مسهل و مسکن
التهاب معده و رویانیدن گوشت از زخمهای عمیق و مجفف رطوبات و رافع مواد خبیثه و موافق
او رافع قرحه امعا و مضمضه او مسکن درد دندان و فطور او مقوی دماغ و حابس اسهال حار و
و مسهل ماده لزجه و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و در شکوی دردهای عجیب الاثر و طلای
او با سرکه و لخلخه او با سرکه و گلاب مسکن درد امعا و جرب کرد را و در حابس اسهال با و مقوی
فعل ان و قطور او جهت درد گوش و قدهین او با سرکه و آب و در رافع عرق و باد زهره و قرح و جوش
حاره و شرب او رافع ضرر خورد آهک و در بیخ و صابون و در ابریق و امثال آن و بدلش تیموس
او روغن بنفشه و بودن او در هن الخلاف و قدر شربتش تا یکوقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل
بسردی و با حرارت لطیف و مایل برطوبت و باقوت قابض است و بعضی سردی و خشکی او را بیشتر
غالب دانسته اند و او مقوی دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و نیکو کرم او جهت نفث الدم و
خشونه سینه و عوارض نزله و درد معده و امعا و مفرح بارد و حار و در جگر و سر و او جهت
خفقان حار و تقویت بدن و با شراب جهت زیادتی تفریح و بوییدن و طلا کردن او جهت درد سر
حار و درد چشم و با قرنفل جهت باردان و لخلخه او جهت تقویت دل و رفع خمار مفید و بالجمله
مضر باه و باعث سفیدی موی و مصلحش جلاب نبات قدر شربتش تا محدد مثقال و گلاب گل
بقدر دو وقیه او مسهل است **ورد منتن** دریاس است **ورد الحماز** بفارسی گل رعنا نامند
اندرون او سرخ و بیرون زرد و بدبوی و از اقسام ورد منتن است گرم و خشک و بیخ او
محلل قوی و بسیار گرم و در اطلیه استعمال او اولی است **ورد السباح** گل علیق الکلب است **ورد**
قسریست **ورد الجار** و **ورد الحمار** و **ورد الغراب** و **ورد الحمار** و **ورد الحمیر** نزد بعضی گل

خطمی است و بلغة مرب فاوانیا است **ورد الوانی** بلغة مرب گل خطمی است **ورد فراو** شقایق النعمان است
ورد بهت کسیکلم است **ورد اناق** سقنقور است **ورد اجالوز** فاشرا است **ورد طوری** سرطا جنس است **ورد النیل**
وسمه است **ورق الذهب** هندی طالیسفر است **ورده** بلغة مازندران سماق است **ورک** بلغة مرو بن نبات
خرنوب نجلی است **ورطنیثا** غنم است و در عین کدشت **ورل** بفارسی وتر ترکی بز بچه نامند و او حیوانی است
بزه کتر از خرد و دنبال او دراز و جلد او سیاه و در پشت و ابلق از خطوط زرد و در آخر سیم کرم
و خشک و فایم مقام سقنقور در همه افعال و مبهی و محلل ریاح و ضماد کوشت او جاذب بکار و بخار از
بدن و جاذب کزیده حیوانات بجزو جاذب جون بضماد جلد و باعث فربهی عضوی که بر آن بندند
و طلای روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند و مهرا شدن رافع اثار جلد و کلی و سکه و داء الثعلب
و قوبا و سرکین او فالج بیاض جشم و طلای او تبخیر عظیم کند قضیب و طلای خاکستر او موجب بی عنینی
ورشان از جنس کبوتر صحرائی و از آن بزرکتر و طوق دار است و بترکی الاخته نامند و خواص او مانند
کبوتر صحرائی و از آن بهتر است و جون در روغن زیتون بهر اکنند طلای او در افعال مانند بوشترغ
و ملاوت خورد او موجب بدی خلق و مصدع و مصلحش کراست **ورمو** بارسی نباتیست مانند نبات
بنبه و مخصوص بلاد یمن و نبات زهره تا بیست سال کل ثمر میدهد و تخم مانند کنجد و بعد از آن
با درنگ میکند و بهتر آن او زرد مایل بسرخی است و قسم سیاه او را کجشی نامند سرخ نیز کی
او که هندی کویند از بوش تر و نزد بعضی که کرنج آن نباتست و او در دوم کرم و خشک و
قوتش با جهال سال باقیست مقوی باه و با تفریح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظ و حصاة
و حالی و شریان و رافع بهق و برص سفید و طلای او رافع کلف و سعفه و بثور و قوباء و صورت
لاغری و مضر ریه و مصلحش مصطکی و کثیرا و شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل او زعفران و نصف
آن ساوج است **ورغ** اسم مرد سام ابرص است و بفارسی صفدع را باین نام میخوانند **ورق**
بفتح اول و ثانی برک نا تست و بضم اول و سکون ثانی اسم طیور است و بفتح واو و کسر را اسم
فضه است **الواوع السین و سخ** بفارسی جرک کویند و از مطلق او مراد جرک انسان است و طلای
جرک کوش جهت شقاق لب و کوش و رافع و جرک بدن جهت بواسیر و شقاق مقعد و داخس و با

بوار رسیدن شیر بیوزد باشد
لبر فرشته رفتن از شرط
و او بلوسیه هم

موم و روغن جهت تحلیل اورام نافع است **وسم** کنم است و کدشت **وسنج** کو زهر نخل بفارسی بوموم نامند
و در عکبر کذشت **الواوع الشین و شیح** اسم نباتیست که در جبال الارسنک میروید و در بوی شبیه
ببوی لیمو است و جون او بسیار صلب و از آن بزر میسازند برکش شبیه ببرک کشنیز و شاخهای
او با ریاحین او کرم دارد و شیر بسیار در آخر دوم سرد و تجفیف و رادع و مقوی اعضا و
مثقال ساشه او با تخم نیمبو شت جهت شکستکی اعضا و ضربه و سقطه و جلوس در طبیخ آن
جهت سیلان رحم و نواصیر مقعد مفید است **وشق** حیوانیست بسیار کوچک تر از بلند و در
رنگ و شکل مثل آن و دنبال او کمتر از شبری و در تنکابن بلند موان نامند در خواص مانند بلند
و لباس پوست او مبین باه و مقوی کمر و مانع عروض قواسیر و موی سوخته و جهت جراحات مضمضه
نافع است **وشح** اشق است **وشح** بسکون ثانی اغرطس است **وشم** بضم اول و ثانی بلغة نکاب و
دیلم اسم اسمانی است **الواوع الصاد و صف الاسود** بر سیاوشان است **الواوع الطاء و طوا**
خفاش است **الواوع العین و عل** نوعی از زلیل است و بترکی جیرو در دیلم شوکانا نامند و در ایل
کذشت **الواوع الغین و غد** بعین معجمه اسم عربی بادنجان است **الواوع الفاء و فل** اسم عربی ترخشک
درخت مقل است **الواوع الکاف و کو** اشیای طیور است **ولع** طلع است **ولب** نوعی از زیتونات و بعد از
ذرعی و برکش تین و بلخشونه و شیر دار و در بعضی اماکن شبیه ببرک درخت شریش و از بعضی
شبیه ببرک مورد و او غیر شجرة الراهب و ماهو و اند است و او مقی قوی و مسهل و کویند جون او را
از جهت اعلی قطع کنند مقی و از جهت اسفل مسهل و او هر دو جامع قی و اسهال و مسقط کرم شکم
و زیاد او و قاتل و مورث غشی و مصلح ان سیب و شربتش تا نیم درهم و بدلش لاله است **الواوع اللام و لکام** بلغة
تنکابن جیسفرم است **الواوع الیاء و یو** انکور سیاه است **حرف الهاء هال** فافوصطا
اسه **هاب** جغد است **هالول** سنبل است و بلغة مرجغیل است **هادی** اسم تریاق فاروق است
هالیتوطس اکلیل الملک است **هامرد هات** اسم هندی استخوان **هاذ** بهندی فیل است **هاذن**
بهندی او زاست **هاسیونا** بلغة نبطی اسم نباتیست بخشی مانند شلغم و سیاه و هر جند در
زمین فرو رود و در بهار میکرد و تا مقله موی رسد و خام و پخته او ماکول و لذیذ و با بلیه

تندی و سا قش بار طوبه لزجه و زغب دار و بر شاخهای او برکهای و بزه مانند خار کو جلد و
بر شاخ ملاصق بدون میلی بچش در دوم کرم و در اول خشک و نزد بعضی کرم و تر و ملطف
اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل و حافظ صحت و جهت سرفه و در رسیده و سبز و کرده و مثانه نافع
و کویند خوردن او با کما خاصیه باعث تولید پسر است و نطفه منعقده قبول صورت انوثی نمیکند
و نطفه او جهت سرعت حرکت اطفال موثر و تعلیق او در بارجه سبز قبل از طلوع افتاب در جهاد شب
رافع سحر و جشم بد است **هبد** از حنظل است **هناجوری** بهندی اسم کف مریم است **هدهد** در اصفهان
خرخدا و پریا نامند و آن حیوانی است بقدر باقلی خاکستری رنگ و زیر شکم او سفید با های او
بقدر سر سوزنی و کثیر العدد در دوم سرد و تر و شرب او با شراب رافع عسر بول و یرقان و طلای
او جهت خناق و سقوط لهاة و مطبوخ او در پوست انار که ثمر رض کل سرخ بجوشانند بنکرم او را
در کوش چکانند رافع کری قدیم و درد کوش است و جون در کوزه نو سفال بسوزانند و با عسل
مخلوط کرده بر روی از او او قدنا و او تر بنوشند جهت عسر النفس مجرب است **هدهد** در اصفهان
کنان و امثال آن رافع تب ربع و قطور و طوبه او در اخلیل رافع حرقة البول است **هدهد** تعریف نیست
و او مرغ سلیمان نامند در دوم کرم و خشک و مهیج الجنه او با شب جهت بهش و فرج و سدد
و جون مجرد و حصاة کرده و مثانه و زهره خون او جهت بیاض جشم و بهق و سعفه و استخوان
او جهت تب ربع نافع و تعلیق بر و زبان او و مورث جاه و دوستی مردم و بدستور تعلیق
لحیه اسفل او در ابواب امور موثر و تعلیق استخوان او بر بال حرب او جهت بستن زبان بدکویان
و دوستی دشمنان و با خود داشتن جشم او جهت تقویه حافظه و بیاد آمدن فراموش شده
و ایمنی از جذام و او بختن مذبوح بتمامه در زان خانه جهت دفع سحر جشم بد و ام صبیان و بخور باو
جهت خفها و سحر و جنون و بلع کردن دل او یکمو نی زبان جهت قوت حافظه بغایت موثر و ناخن و
پر او را در جوین زرد بسته در زین سر و خصم کذاشتن جهت الفت ایشان خصوصا در وقتی که
قمر در سنبله و نظر و دوستی با زهره داشته باشد نکاه داشتن پر او جهت نصرت بر خصم موثر است
هدل حنظل است **هدیه** از اغذیه مشهوره است و بهترین حبوب و کمتر کی آن تر بدیا بکنند

دکوش

و کوشت مرغ است کرم و تر و کشنده غذا و مسمن بدن و کرده و مقوی عصب و باه و موافق سرفه و
خشونه سینه و یابس المزاج است و بر هضم و مسدد و مصلحش در محرور بن سکنجبین و در مبرودین
انکور و بالخاصیه افکندن قدری از انکور در پر دیده رفق قوام او است **هرب** بلغة هندی
بجست و در جبال کشمیر کثیر الوجود قسمی سیاه و قسمی سفید مایل بزردی و طولانی و غیر مخروط
و در جیم مقابل است عدد جلد او بیشتر و نیم خورد او قاتل است با سهال و غیر خفیف و بالخاصیه مغذی
سم اقسام و سایر سموم است **هرن** نزد بعضی ثمر درخت عرعر است از فلفل کمتر و با اندک
نزدی و طعمش تند و بوی عرعر از وی آید و از حوالی شجر و عمان خیزد مرکب القوی و در دوم کرم و
درخشکی معتدل و مقوی احشا و محلل ریاح و حصاة و با تفریح و مدر بول و ملین طبع و مسخن
کرده و مثانه و محرک باه و مهیج هضم و خائیدن او بهترین انواع استعمال او است و مخدر او مانع
زکام و نزله و کذاشتن در میان متاع و جامه مانع کرم زدن او و بخور او بجهت رفع دردهای
شراب یا سرکه نار هرن بکنار نهد بسان سیاه میشود و از عود قماری نفرت نمود و قلیه
شریتش تا دو درهم و بدلش فلفل است **هطمان** دانه ایست شبیه بعدس و نزد بعضی از خلل است و برای
کوید فلی است و ظاهر آنست که قسمی از خلر باشد جنانکه انطاکی او را بسیکله دانسته جواب
تلخ تر از آن و سرخ مایل بسیاهی است و نباتش مانند کندم و ثمرش در غلاف منقسم بدو نصف
در برودت معتدل و با قبض و مطبوخ او با روغن غیر یابس و موافق سرفه و در سایر افعال مانند
خلر است **هفوانین** نام مست **هرشقا** اسفنج است **هد** اسم عربی عرق الصفر است و نزد بعضی بجلسا
و نزد بعضی قرصعنه **هرابزه** مرانیه است **هرنال** بهندی زرنیخ است **هرن** بهندی اسم آهو است
هرانونه بهندی توتیا هندی است **هری** بهندی بخور است **هشفغل** اشقاقل است **هشت دهان**
اسم فارسی نوعی از عود است **هنا جشان** و هزار رقشان بفارسی اسم فاشرا است **هسکنیه**
بهندی لوز است **هفسو مور** اسم سریانی افتیمون است **هکل** نفع است **هلیه** اسم عربی
کالاصق و نبتی است و بفارسی عبارة از مرو کوشت و کندم مهر آمیخته است و امثال آن مانند
هریسه **هلام** نوعی از غذا یه است که کوشت کاو و کوساله و امثال او را بعد از پختن با آب

ومدر جانی کنار نهند تا آب او چکیده رفع گردد و بحسب احتیاج بقول حاره یا باردها بکرم
بخته گوشت مذکور را در دران سرکه اندازند و بمول بر دارند و اگر با بقول بجوشانند قسمی از
فربهی خواهد بود در افعال مشابه مراج بقول مطبوخ است هلیون بفارسی بارجوبه نامند قسمی
دیگر کش شبه بکبر و باشیر قلیلی و کلش مایل بسفیدی و تخمش از قطم کوچکتر و صلابت در دوم گرم
در اول تر و تخمش در دوم گرم و تر و بخشی در دوم گرم خشک در اول گرم و بری او در اخشکی غالب
تر و هلیون مفتح سده جگر و مدر بول و مبهی محال انفتح و غذائیه او غالب و هاضم و مغیر رایحه
بول و عرق و مفتت حصاة و جهت درد سینه و ظلمه بصر و درد پهلو و استسقا و طبخ او ملین
طبع در افراط و با شراب جهت سم بهلا و تقطیر البول و مصحح ادجهت درد دندان نافع و مات
او مهیج درد مفاصل و مفسد طعام و مفتی و مصلحش عسل و کرنب او کشنده سل است و تخمش
مفتح سده سپرز و با عسل در رعن بلسان مخرج حصاة و فرنجه او مدر حیض و در ادرار قوی تر از
هلیون و قدر شربتش تا دو مثقال و مضر سر و مصلحش عسل است و تخمش مسکن درد دندان و طبخ
او بسنهائی و با عسل و تخم خربزه منقی کرده و مثانه و مجاری بول و مخرج سنگ و ریگ او مدر
سر محرور بزر و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم است و در فلاحت مذکور است که چون
شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر آرد هندهلیون میپرورد و از مجربات شمرده اند هلمان
زعفرانست هلیفا هندی است هلیج اهلیج است هلیانه شاهترج است هلیون و هلیمو
سلق جبلی است هلال قرن السنبل است و نزد اطاکی هیچ الفار است هلا اسم هندی عروق
الصفر است هیج نوعی از دیبا و مشهور بخز یکسر است همیتریهار و همیشجوان ابو و دست هنگ
بهندی حلیت است هندوا بهندی نوعی از پیش است هنگن بهندی ماهی زهرج است هنکاجهار
بهندی میسالیوس است هندبا کاسنی است بفارسی نامند و او بستانی و بری میباشد
و بستانی او دو قسم است یکی برگ او بزرگ و دراز و با خشونت و مایل بسلحی و کلش کبود و برگ
و او را هندبای شامی نامند و نبرید و مرطب و زیاده از قسم صغیر او است و دیگر برگ او جعد
و کلش کبود و زرد و تلخی او غالب و او را هندبا البقلی نامند هر دو قسم در اول سرد و تر

با اجزای حاره لطیفه که از شستن رفع گردد و از جهت لطافت مفرط بحسب اختلاف هوا و زمان
و مکان تغیر طعم و رنگ و طبع او میشود و او مفتح سده و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و
تشنگی و صفرا و التهاب معده و آب برگ او و آب بیخ او و بیخ او قوی سده و مدر بول است و چون
آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه و تقویه معده و رفع بعض
رطوبات و با کلقند جهت تب ربع نافع و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال
او زیاده میشود و طلای آب او جهت اورام حاره و درد چشم و با شراب ساذج و برگ او جهت
سرطان متقرح بعد ایل و غرغره او با خیار شنبر جهت ابتدای ورم حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ
او جهت ورم حار مجرب خصوصا با روغن بنفشه و ارجو و سرکه جهت مفاصل و تقریحات و اورام حاده
بعد ایل و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و مجرب صاحب برهه و مصلحش شکر است و تخم کاشی در دوم
خشک و مایل بحرارت و با اجزای بارده جهت تبهای صفراوی و سدی و بوقان و خفقان و صداع
و امراض حار و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف کرده و سپرز و قطع نفث الدم و
نخامات شهاء و تواست و بغیر طبیب در بهار افعال آب او مناسب بدل کاسنی و قدر شربتش از دو درهم
تا چند درهم است و او مفتی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و او دوبخوشبوی موافق از بیخ کاسنی در
اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تبهای
مرکبه و مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و نضج و تحلیل اورام
نافع و قدر شربت از سه تا یکدرهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنجدرهم تا پانزده درهم و
عرق کاسنی نسبت بآب او بسیار ضعیف تر است هندباوری عبر خندبلی است بفارسی نامند در آهو
بستانی و کلش کبود و طعمش بسیار تلخ و برگش در پشت و پنجا است او را بقلة یهودیه نامند در آهو
اول سرد و خشک و در سیم زیاده بود بستانی و قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال بعبر مرطب او تر از
بستانی و قاطع نفث الدم و آب او با روغن بنفشه رافع اکثر سموم هوام و سموم مشروبه و مدر شیر و حلی
عصاره او رافع ورم حاره فرج و ضماد بیخ او جهت کندیدن عقرب و زنبور و مار مفید و با ارجوان و بیاد
سرخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ او در افعال قوی از کاسنی

هلیون در
خوج مذکور است

و هر یک بدل دیگر می‌ایستد هندباء الفیل نوعی دیگر از کاسنی بستانی است هوم بلند تر از نباتی است
شاخهای او برگش و با برش شبیه بعنب الثعلب و کبیر از آن بسیار محفوظ است و بی برگ و بیخ و با شاخهای
ضعیف غیر غلیظ و از سموم قتاله و چون بمکان نما آب او الود حشک کنند و خشک کنند است هوالجوز
کیاهیست ساقش یکدرد و با برگ و صلب و کلش زرد و تیس و شبیه بیاسمین و برگش بزرگ و ماش ظاهر
از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی بخر هریم است در اول گرم و حشک و جالی و مفتح سده و حالات
و بسیار مجفف و طبخ گل او جهت حصاة مثانه و احتباس بول بسیار مفید و زهر کلار جهت جرب و حالات
و قدر شربتش یکمثقال و زیاده از دو مثقال او کشنده بتخفیف قوت هوا رنجوت مرواریدی و بزرگ
یونانی است و آن سه قسم میباشد و هر سه قسم را ثمر مانند جواست صیفی را سال و تقدیر شیری و زیاده
و برگش مانند بول سداب و بسیار سرخ و کلش سفید و شبیه بگل شب بود و در بوی شبیه بوی
صنوبر و تخمش سیاه و دراز و مدور مانند جو و منبتش در میانهای سخت در اول اسیم گرم و خشک
و قوتش تا ده سال باقیست و مجفف و ملطف و مدر بول و حیض و مخرج جنین و محلل و مفتح سده و جهت
درد ورک نافع و برگش جهت التیام جراحات و تنقیه زخمهای متعفنه و رفع سوختگی آتش و
عصاره و طبخ او جهت تبهای معدل و مداومت شراب او را هر روز یکدرهم با ماء العسل مجرب
النساء مجرب دانسته اند و جهت تب ربع با نیم وزن و سداب بدستور مجرب شمرده اند و بدل تخم
شبت و انیسون است و صنف دوم بزرگتر از اول و برگش مقدد بفناع و پر شعبه و شعبهای مستقیم
و ساقش سرخ و کلش زرد و تخمش زغلی مانند تخم شاهترج با خطوط و در بوی شبیه بر انباج در
آخر دوم گرم و خشک و در دوم تخمش مسهل صفرای غلیظ و خوردن آب سرد منقی معده و اوست
و در بهار افعال مانند قسم اول و چون در شراب بجوشانند طلای او رافع جراحات عظیمه است
و صنف دیگر او از بری و عبارت از او است بنا تش بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و بسیار
سرخ و پر شاخ و برگش مانند بول سداب و کلش زرد و در بوی مانند قسم اول گرم تر از
اول و مسهل رطوبات معده و مجفف آن در جمیع افعال قوی تر از اول و ثانی و سرخ کننده رخسار
و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و حصاة و مسقط جنین و مدر حیض

هندباء شامیه
و هندباء هاشمیه
نوعی از کاسنی است

و مقاوم سموم و جهت استسقا و قولنج و تب ربع نافع و طلای او جهت بهق و آثار و بواسیر و مرهم
مفاصل و التیام و قروح نافع و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و اقسام او
بدل یکدیگر و بدل هم آب برزد او اذخر و نصف ایج کبر است و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که تخم
هوفاریقون شبیه بسماق است و او قوی تر از مخالف قوی هم و جلا و است و نزد جعفر برادر ابا کهرشدی
قسم اخیر است که جد ابن جزار و حکما هندهوفاریقون و در ازی روی را یکی دانسته و ناکیس را
عبارت از آن و از اقسام آن زرد کامل را دانسته اند هوفسطیداس طرثوث است که در تحت
التین میباشد و غیر تحت التین است و ذکر شد هرجره و هو فقسیداس مزمار الراعی
هوجوبه و هو فلیوس ابو خلسا است هوبرا سیتی اسم مزرد بفناع است هوره اسم فارسی
خیاری است هوبر بهندی ابهل است هوا نسبت با بدان افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی
و تروح آن چون نسبت آبست بروح طبیعی و نفذ هوا در اجسام مکونات و ثقل
و ضعف است و هیچ یک از آن خالی و عاری نمیتوانند بود و فساد او باعث فساد موالید
ثلثه است بقدر احتیاج هر یک از آن و تغیر او نسبت بطافت از هر مغیری صورت پذیر است
چه از اسباب اجرام علوی و چه از اجسام سفلی و تدبیر هوا در کلیات قوی میان است
و ایراد او در اینجا لزوم ندارد بلکه ایراد مصلحات او بقدری و چیزی مطلوب خروج او
بالکلیه از حالت صحت موجب و با امراض از مجربات است و خوردن و بوییدن تخم و
و قطران و خوردن طین مختوم و امثال آن و در زهر معدنی و خوردن و بوییدن تریاق و
تاریخ و سرکه و مورد و بیاد و فناع رفع ضرر هوای وبائی میکند و از موده است هیابرا
قافله است هیبرون نوعی از خرما است که میبید مواد او و قسب است هیتسر عربی است جنس
حرشف است و نزد بعضی خصوص بری آن هیضان اسم عربی فجل است هیزار اسم فارسی فناع
هیری بهندی اسم لحم است هیرا اسم هندی الماس است هیرا دکهن اسم هندی دم الاخوین است
حرف الیاء الیاقوت بهترین آن سرخ شفاف کلنار بی کدورت
و رمانی نامند و بعد از آن خمری پس وردی و لعل از اقسام سرخ او است و بعد از صنف سرخ

او زرنا رنجی است پس زعفرانی پس ابیض و بعد از زرد کبود اسما کوفی است پس کمی در پس کبودی
پس نیلی پس زیتی و بعد از همه سفیدان و غیر سرخ و مانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند و
سرخ او از آتش رنگین تر میگردد و گویند چون با سفیدی او شائبه سرخی باشد از آتش
معتدل که او را بوروی سفالی گذارند تمام رنگ میگردد و یاقوت صلب تر از همه احجار است
بغیر الماس در آنچه گویند و دود و عرق مضر او است و مالیدن او بجذع سوخته و آب سنباده
باعث جلای او و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و در ذره او در دوم گرم و خشک و کبود در
اول دوم و سفید در اول خشکی در همه غالب است و او مقوی دل و دماغ و مفرح و سرد بکدم
او تریاق سموم و تعلیق او بالخاصیه چه رفع طاعون و تغییر هوا و وسواس و صرع و خفقان
و رفع انجماد خون و نزف الدم و انکشوری او جهت قضاء حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق
و طاعون و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوئی دهان مؤثر و قدر شرب تش از
یکقیراط تا یکدانگ **یاسمین** بری و بستانی میباشد بری او را طبیان نامند بفارسی یاس
سفید و مذکور شد و بستانی او چنبلی است که یاسمین هندی باشد و آن زرد و سفید و
امین الدوله گوید از عروق نیز میباشد و سفید او بنزد اطبا مسمی بزنبق است و سوسن
آزاد را بخصوص سوسن سفید دانسته اند و سوسن سفید نزد اکثر ایشان مفتح الاسنه
است و این از جهت اشتباهی است که در سوسن مذکور شد و جمهور اطبا تعریف یاسمین
نموده اند که درخت او مانند درخت مورد و الماس و برگش نرم تر و پهن تر و بسطبری برگ
مورد نیست و درخت قسم سفید او ضعیف تر است و گلش سفید و با شائبه سرخی و بسیار
خوشبوی و از وقت شگفتن بزرگش تا اواخر عمر گل بدهد و در بلاد حار همیشه و درخت نیز
زرد و عظیم چتری مانند درخت مورد است و در بعضی قسم زرد او مسمی بزنبق است و آن
در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سدد و ریاح
غلیظه و فالج و مفاصل و امثال آن و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و مخرج
اقسام کرم شکم و بوشیدن او جهت درد سر با برد و لقوه و رفع ریاح دماغی و

نطول

و نطول طبیخ او جهت دردهای بارد و صداع و ضماد او جهت کلف و سرخ کردن رخساره و بزرگ
کردن قضیب و اعانه بر نفوظ و سفید کردن موی سیاه مؤثر است و صداع محرور بن و مصلحش
بنفشه و گل سرخ و سرکه و قدر شربت از جرم او سه درهم و از آب او ده درهم و بدلش یاسمین زرد
بدل هر دو یاسمین بر دست و در و غرب یاسمین بر دسود مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی الناس
است و جهت او را در حنظل سبز و مر بخت بگذارند تم او را با یکوفه غسل چند روز بدستور ملاوت
نمایند جهت استسقا و در دکر و مفاصل مجرب بیان نموده اند **یاسمین بید** اسم فارسی یاسمین بری است
یاسمین بری عشب الیاس است **یاسوشقان** اسم ترکی عرق السمک است **یاسهوز** اسم ترکی فودنج است **یاغ**
لماسی اسم ترکی حجر العاج است **یاغ** اسم ترکی دهن است **یافوخ** لغت سریانی و بمعنی ذروه و صورت و اسم
جنس هر دو بخو و شامل پنج لفاح جبلی و بری است چنانکه لفاح شامل ثمر اقسام او است و آن مطلق
او را دو قسم جبلی و چون پنج هر نوع لفاح کبوتر باشد بشکافند شبیه بصورت انسان و شاهد
کرده و او را از این جهت یافوخ نامیده اند و پنج لفاح جبلی از نوع شابهی بصورت انسان دارد
بخلاف بری او که بسیار مشابه است **یروح الصنم** پنج لفاح بری است بشکل دو انسان که روی
روی یکدیگر گذاشته باشند و او را مهر کیاه و سلک کرنز نامند چه در میان عوام مشهور است
که هر که او را قلع کند باعث هلاک او است لهذا بعد از خالی کردن اطراف پنج او سکی را با او می بندند
تا از حرکت سلک منقلع گردد و این معنی اصلی ندارد و در خواص او احدی بیان ننموده بنابر نوع
شبیه بعلیق که بتر کی کبوتر کن نامند و بقدر زرعی و برگش شبیه بورق انجیر و با برگش از اول فرش
سرخ و بقدر زیتونی و در بوی شبیه بحمید سایه و طعمش سفید و گویند در شب مبدل خشد و عیش
بصورت دو انسان مواجه و مستوی بر بلیغ ای اشقر شبیه بحوی بخلاف سایر اقسام پنج لفاح
کلیفهای مذکور را بنار دمادامی که سر ابر صورت جدا نکنند قوتش تا شصت سال باقی
در اول سیم سرد و در آخر آن خشک و مخدر و هر عضو قسم ماده او دوای همان عضو مردان
از قسم نر او دوای زنان و شرب او با زعفران جهت مفاصل و عرق النسا و نقرس و با مقل جهت سوء
و با سکنجبین جهت خفقان و با کاسنی جهت حرقة البول و ذرور پنج و ثمر او جهت اکله و قروح خبیثه

صح
و شیخ سدید الدین شیرازی نظام الاطباء شیخ
گفته قبله الاجابت بیان کرده
سبع ایام اجابت بیان کرده

نافع و مغلظ خون و مبلد دهر و مصلحش دهنها و قدر شربتش چهار قیراط است و در تهیه جات
و اعمال زهبه بغایت مؤثر و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع او آنست که مریخ در خانه زحل
یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین یا احدی از سعدین و با قمر در برج مریخ باشد و روز
سه شنبه وقت طلوع بهتر از سایر اوقات چوبه عضوی از اعضای او را با اندکی از ثمر او
قلیلی روغن بان یا زیتی یا روغن خلاف نرم سائیده بیشانی و چشمها و روی را بان
تدهین نمایند نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی که روی دهد برآید و چون
مجموع او را با عضو بریده از آن شکسته و با آلتی قطع نکنند و بر بازو بسته بندند یا بگردن او بندند
کل آفات و غرق و حرق و صاعقه و راه زنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جهت اخراج صرع
و تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه یا بدو تعلیق نمایند و
بخور او جهت دور شدن شیاطین و جن و رفع فساد عقل و جنون مؤثر است و جهت ثمر سرسام
او را با روغن گل سرخ سائیده زن حامل بر کمر و شکم طلا کند از اسقاط جنین ایمن باشد
چون یکعدد گل شکفته او را بپیچد در روغن زیتون بجوشانند طلای آن رافع عسر الولادت است
و هر گاه یکعدد گل شکفته او را در کتانی بر میان کشی که هفت زنا باشد بپیچد بر طفل مصروع
تعلیق نمایند رفع صرع او کرد **یروح الوفا** یروح الصنم است **یروزه** بقله نمانیه است و نزد
بعضی چلم **یروحا** بادنجان است **یسد** اسم سریانی نبال است که بفارسی استرکنیه **یشرع** اسم جنس
جمیع نبات شیر دار است و گویند از مطلق او مراد لاغیه است چه آن بهترین اقسام او است چون هر چیز
مخصوص داشته مذکور گردید لهذا در این جا ذکر خواص کلیه آن بیان میشود جمیع تبریدات و تطلیات
گرمی و خشکی را کنزان در مرتبه چهارم و با سمیه اند و جراحت کننده جلد و مسهل قوی در همه امزجه
مورث اسهال موی و قرحه امعا و زحیر و بحث و غثیان و انقلاب معده و تقلب نفس و غشی و
استعمال آن را در خارج بدن جایز دانسته اند و اگر بخورند بعضی از آن احتیاج افتد زیاده از
دو سه قطره از شیر او بدون صلحی نباید آشامیدن و مصلحات آن نشاسته و ارجو و
روغن بادام و گل سرخ در تب سوس و کثیر است و دفع سرد کرده رافع افراط عمل او است **یشم** اسم

محمد الوهاب

حمار الوحش است نزد اطبا نوعی از ایل است و در الف مذکور شد **یعضیض** کرفس بزرگ است و در
بستانی است **یلاالله** خون بز چهار ساله است که در اول ایام بز گرفته باشند و در ماه غرند گرد شد
یلغر قسوس است **یلوفر** درخت بلسان است **یراع** قصب است **یرمه** عشب الیاس است **یرنا** اسم عربی
حنا است **یرامیع** هلیون است **یربوع** بفارسی موش دشتی نامند و او مانند موش و از این موش بزرگتر
و دستهای او بسیار کوتاه تر از پای او و دنبالش بلند است و در سیم گرم و خشک و کثیر الغذا و ملین طبع
و مدر بول و مبهی جهت امراض بارده مثل فالج و عرق النسا و مفاصل و اخراج سنگ مثانه و کرده نافع و محرق
و مصلحش موهای تازه و ترشیها است **یشع** حجر الابشه است **یعقوب** کبلو نیز است **یعضید** حندبا یکی
یغبصا بغین معجمه اسم سریانی پرسیاوشان است **یقطین** اسم جنس کلبانیک که بر ساق نابسته مثل
نبات خربزه و لبلاب و امثال آن و عوام را از مطلق او مراد قرع است که بفارسی کدو نامند **یخرج**
بر وزن عود هندی است **یلو** بترکی اسم سلوی است **یلغون** اسم ترکی طرفا است که بفارسی کز نامند
یلم اسم فارسی غرب السمک است **یامه** اسم کبوتر خانگی است **یمام** شفنین بر یسب یار اسم
ترکی کمیة التیس است **یمشان** اسم ترکی زعفران است **یمسو** بلغه اکسیان با تقراست که شوره نامند
یمرنا مرصاد است **یمطورا** اسم ترکی بیضه است که تخم مرغ باشد **ینبوت** بلغه نبطی اسم نبات
است **ینبوت** انفخه است **ینطورا** اسم سلیه است **ینبوت** خرنوب نبطی است **ینبه** نبات شبیه عنبه بلی
و برگش از بول کاسنی کوچکتر است و ساقش زیاده بر شبری و گلش زرد و مولد اختیار زرد بهی
گوید بر شیر از او امتیاز دارد مانند تازه او جهت الصاق جراحات تازه و ذرور خشک او
جهت زخمهای کهنه مفید است و نزد بعضی بهمه خندبلی است **یوز** اسم فارسی فهد است و بترکی
پارس نامند حیوانی است مانند پلنگ و او را رام نموده مانند سگان شکاری صید و
خوش باو میکنند و حرارت و یبوست او کمتر از پلنگ و در جمیع افعال قریب باو است **یشان**
شیح است **یوم بحرانی** اسم ترکی فارسی فصفصه است **یخدستانی** اسم فارسی فهد است **یوزک**
اسم ترکی صوف است **یلان اودی** اسم ترکی ثمل است **یرکوکی** اسم ترکی جزر است که بفارسی
زردک نامند قدم بحمد الله تعالی و حسن توفیقه و استعینه بکرامة المفضل المنعام علی

امام المعالجات والدستورات انه علی ما یشاء والله قدیر بالجود

والافضال جدیر والحمد لله رب

العالمین

تلخیص رابع در مداوای سموم و مشتمل است بر پنج فصل اول در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز
از آن دویم در تدابیر مشترکه سموم سیم در تدابیر سموم مشروبه چهارم در تدابیر سموم ملذوعه
پنجم در بیان آنچه حشرات از و گزیده فصل اول در تدابیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن از جمله بحرانیات است
که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر جزء از مشک چشم گاو کوهی که در تعفیر تحت چشم او
منجمد میگردد و مستحق بتریاک گاو کوهی است و در ایل مذکور شد بر کام طفل بمالند در ایام حیوة از سموم مشروبه
و ملذوعه متضرر نگردد و بدستور در آنوقت از فادزهر معدنی بر کامش بمالند و سه روز متوالی هر روز
بقدر نخودی شیر بدهند همین اثر دارد و از این جمله شربت نارجیل بحریست که در ماهی دو بار بقدر نخودی
با گلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فادزهر معدنی در هر ماهی
دو سه بار بقدر قیراطی تا یکدانک همین اثر دارد و از این جمله شربت تخم خلمساست که در اول تحویل شمس
بحمل سه روز و روزی یکمثقال از آن تناول نمایند بحرارتین را مستاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردد
و بعضی مخصوص سم هوام دانسته اند نه مطلق سموم و متفق علیه اطبا است که چون خرنوب را یکشب در شیر
خیسانیده بنوشند در مقدار العمر هیچ سمی در او اثر نکند اما احتراز از سموم منوط بر آنست که از اطعمه و اشربه
که بی سرپوش در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور از چشیدن چیزی که مجهول
الخاصیه و غیر معروف باشد و بدست گرفتن حیوانی که معلوم نباشد هر چندی که او حقیر نماید و خواب کردن
در مواضع قریب بآشیان هوام و خزامها بدون بخور بشاخ گاو کوهی و امثال آن و خوردن ترشیها که مدتی
در ظرف مس بی قلعی مانده باشد و کوشت گرگ و سود نخودی به شاید باشند که منفعتی بجهت خروج بخار داشته
باشد انفذ از بعاند که سر دکرده و خوردن اکثر میوه بدون آب کشیدن آن خصوصا انگور پوشیده نماند
که تا بزیر در جمیع امزجه یکسان نباشد چه با یبس المزاج و معتادین انیون و اثر سموم اکثر متضرر میگردند
بلکه بعضی اصلا متضرر نمیشوند چنانکه مشاهده شد که عقرب معتاد افیون را گزیده و عقرب در ساعت

هلاک

هلاک گشت و آنشخص متضرر نشد و ادراک الم نیز چنان نمود و بدستور معتادین شرب تریاقا تریاق
همین خاصیت است و در خانمانکه داشتن مرغ و طاوس و کبوتر و مرغ آبی و مرغ خانگی و امثال آن که
حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و با خود داشتن شاخ گاو کوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره
مار و خاک صوفی حمید و خاک داغستان که کمتر از طین مختوم نیست و نارجیل بحری از ضرر و ریاست
و در منع گزیدن هوام و ارتکاب اشیای مذکوره از مجربات و محضور آن جهت مداوای سموم مشروبه تاثیر
مقام تریاق اکبر خصوصا مساقرین را داشتن یکی از آنها از واجبات است فصل دویم در تدابیر مشترکه سموم
باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانیست نرسد باعث هلاک نمیگردد پس در جمیع سموم
مشروبه و ملذوعه مراعات دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرطه محرقه و معفنه است یا بجهت
برودت مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و بیوسته و قتل مفرطی باعث سد طرق او گردد و صورت
نوعیه که اثرش مضاد روح حیوانی باشد و آنچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیت
پس تدبیر در رسیدن آن باشیای قوی ذو الخاصیه بحسب کیفیت و کمیت زیاده باید کرد و در مداوای آن بتریاق
دل بضمادات بارده خوشبوی مانند کلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال آن و در باره تحسین
باشیای عطره حاره و در افراط بیوسته ترطیب بمثل شیر سرطان نهری و آنچه در اقسام آن بالخاصیه نافعست
فادزهر و تریاق فاروق و نارجیل بحریست و منع خواب نابکرد و لازم است و تدبیر عضوی که اولا سموم
بآن رسد شرط است تجاوز سرایت بجاورانکرده بتدریج بدل نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی
مبالغه نمایند و اگر ملذوعه باشد در بستن محل آن عضو سعی کنند و مکیدن آن و ریختن آب دهان و باید
آنشخص ناشتا نباشد و الا مضمضه روغن گل سرخ و زیتون و یا شراب کرده و بعد از آن بملح و آب دهان
بریزد و یا ادویه تریاقیه مثل زراوند و امثال آن مضغ کند و بدستور موضع گزیدن را حجامت کنند که
باعث جذب سم گردد و ادویه جذابه ضماد نمایند مثل سرکین کبوتر و بوره و زفت و سرکین بز و سیر و کوکرد
و امثال آن یا بول و روغن زیتون و عسل هر آنکه حاضر باشد و مهره مار در این باب عجیب الجذبیت
و باید بعد از چسبیدن مهره شیر بر او ریخت و تاثیر بیست بار تکرار ریختن آن نمود و چون شیر منجمد
نگردد و مهره نیفتد علامت نجاست و در بعضی قطع آن عضو لازم است اگر عضوی ممکن القطع باشد

نمانند دست و پا و اطراف بدن و داغ کردن موضع گزیده بسیار نافع است و تدبیر سموم مشروبه و ملذوعه
که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد اما تدبیر آنچه معلوم نباشد کلی آنست که اگر مشروبه باشد در
که اندک تغیر ظاهر گردد باب گرم و روغن گل سرخ یا روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل
و بوره مکرر قی کند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد حقنه کنند و ادویه تریاقیه آنچه معتاد
باشد بدهند و هرگاه با التهاب و حرارت و تشنگی مضرط بوده باشد علامات حرارت هم است در این
صورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و دوغ و ماء الشعیر با شکر و قرصی
کافور و آبیخ و امثال آن از ضمادات نیز با وضماد نافع است و مکرر باید بر موضع در دناک و حوالی دل
صندل و کافور و گاهو و خیار و طلیهای سرد کرده ضماد نمود و اگر علامات برودت ظاهر گردد مثل یخی
اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل و بیتوبی رخسار در این صورت مشروبه دیلوس و
تریاقات حاره و پیاز و سیر و خیطبانا و حلتیت و جعدار و امثال آن باید داد و طلیهای حاره مانند مرهم
فستق و عرق بهار و جند و امثال آن استعمال نمود و حقنه با وجود خشک جلیج بمطبوخ خردنج و شیر و عسل و بخیر
و بوره و روغنهای حاره باید کرد و اگر علامات ثقل و بیوستر ظاهر گردد مثل بر آمدن یکشکم
و درد معا و احتباس بول و طمث و تهوع و خشکی دهن در این صورت حقنه بملینات قوی مثل سنا
مکی و بیفلج و لعاب حلبه و شیر تازه با حلتیت و مقل و سکنجبین و شکر سرخ و بوره و امثال آن باید
نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند مانند شیر
و شکر و کوشت آبکه ادویه مناسبه بآن طبخ یافته باشد و اگر قوتش ساقط شده باشد غشی و بیهوشی
و عرق سرد و کشتن سیاهی چشم باشد نفع معده او را بیقوت تمام بمالند و باد درد هنش بدهند
و ادویه قلبیه بر دیدی سینه او مکرر طلا کنند و آنچه در علاج غشی مذکور است بعمل آورند و اگر
با اسهال مفرط و بیخش باشد تدبیر آن بدادن روغنها و لعابها کنند و بعد از آن ادویه قلبیه و تریاقیه
با آب میوهای قابض و رب به و سیب و لیمو و دوغ و داغ کردن و امثال آن باید داد و هرگاه سم
ملذوعه باشد بدستوری که گذشت بعد از بستن موضع و حجامت و مکیدن از تریاقات مذکوره
بدهند و دو مثقال تخم نانخ که مقشر کرده با پنج تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و این

دوا

دوا جهت سموم مشروبه و ملذوعه مشترک النفع است مغز کرکان سیه مثقال نمک برگ سداب
خشک از هر یک پنج مثقال دانه تربد مقشر ده مثقال انجیر کوبیده بقدری که اجزا را خمیر کند
قدر شربتی تا ده درهم است تریاق الطین که بدستور مشترک النفع است باین صفت است
طین مختوم و اگر نباشد خاک صوفی حمید و خاک داغستان با مساوی آن حب الغار بروغن گاو
چرب کرده بوزن ادویه عسل بسرشند و دو درهم او را بنوشند و هرگاه علامات زیادتی جنون
در سموم ظاهر باشد فصد بغایت نافع است و سایر ادویه مشترک النفع که سابقا مذکور شد
فصل سیم در مداوای سموم مشروبه که معروف باشد و در این فصل چند بیان مداوای بعضی
از آن که اشهر است مذکور میشود و غیر مشهور را استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود و بحسب
اعراض و علامات هر یک بمداوای مشهور آن عمل کرد چه اکثر از اعلاج بیک طریقست بیش قدر حبه
او در عرض دو ساعت مهلکست و او را سریع الاثر تر از سم افعی دانسته اند و علامت او ورم
زبان و سد رو و دوار و درد سر و بر آمدن یکحدقه و غشی بی درپی است و علاج او قی مکرر آب
مطبوخ تخم شلغم و روغن گاو و اگر نارجیل بحری بهم رسد بهتر از هر مفیدیاتست و بعد از آن شرب
فادزهر سبز و زرد خالص است برای محمد بن زکریا و اکثر اطبا یخ کبیر را فادزهر او دانسته اند و دوا
المسک حار را در این باب قوی تر از تریاق فاروق میدانند و جعدار را اثر عظیم است هرون الشبل
از لوازم شرب او بول الدم و سیاهی زبان و اعراض سرسام است و در غایت حرارت و مداوای او
بعد از قی شربت یکمثقال کافور با گلاب و آشامیدن دوغ سرد کرده و آب میوهای سرد است مثل
انار و سیب ترش و آب خیار و ماء الشعیر و آب حب الثعلب و امثال آن با جلاب و ضمادات
بارده مثل صندلین و کافور و شیاف مامیثا و گل ارمنی و آب خیار و کدو و کاسنی و امثال آن مرارة
الثعلب زهره پلنگ تا سه ساعت کشنده است بقی سبز از سموم حاره و مداوای او بدستور قرون
الشبل است و بیزمایه آهو را تریاق آن دانسته اند که کافور را مرارة الاوعل در سیر مانند بیشتر
و مداوای او بدستور آن و با روغن قی مکرر کردن انفع است و شرب او کوشت آب مرغ با قدری
مشک مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل از این مذکور شد در جمیع سموم نافعند مرارة کلب الماء

قدر یکعدس آن بعد از هفت روز کشنده است و تریاق او پنیر مایه خرگوش است و روغن گاو
با خطمیا نا و دارچینی دنبالهٔ کاو کوری مورث غشی شدید و کرشت و تریاق او بعد از قی کردن با
روغن گاو و آب نیم گرم و تریاقات مشترک النفع است مذکوره و فندق و پستر و فیلزهرج است
که در یکروز چهار مرتبه و هر مرتبه یکمثقال بدهند عرق الذابه مورث درد سر روی و سری آن و خناق
و عرق بسیار و بدبوئی آنست دوای او بعد از قی با ماء العسل شربت می پختند و روغن گل سرخ است
که مکرر بنوشند و تریاق الطین مذکور ارنب بحری از سموم حاره و اگر نکشد مورث سل است و
امراض او درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و سر بول و عرق بدبوی و نفث الدم است و مداوای
آن آب خیار و شیر الاغ و زنان و آب برگ خطمی و سرطان نهر نیست و بعد از تسکین عوارض خوردن حب
خربق سیاه و غاریقون و کثیرا و دبس سوس با شوید بقدر درهمی با جلاب ذراریح که بترکی الاکلنک نامند
از سموم حاره و علامات او مانند امراض ارنب بحری و با التهاب و اختلاط عقل است و مداوای او
مانند ارنب بحری قی کردن با آب گرم و روغن گل سرخ و شرب شیر و تخم خرفه و نعناع و لعابها و شیر
زنان و جهت احتباس بول جلوس در مطبوخ خطمی و چکانیدن روغن گل با سفیدی تخم مرغ در احلیل
و تغذیه بروغن بادام و نان سمید و پالوده با خیر خشک و هر روز از آن کندم و شکر و روغن بادام
و مداوای خوردن زنفر و حرباء و تخم حربا بدستور مذکور است و تریاقات مذکور و رواء المسک و
مثرودیطوس و تریاق او بعد نافعند بلادر و جند سیاه و امثال آن مورث احتراق و جنون و
وسواس و التهاب معده و تشنگی مفرط اند و مداوای آن شرب شیر دوغ و گوشت آبهای چرب و شیرهٔ
تخمهای سرد مثل خرفه و اسفناج و روغن کدو و بنفشه و چرب کردن سر و غذاهای مطبوخ و مغز گرگان فادزهر
بلادر است خوردن خون گاو و پستگی شیر و خون در معده مورث کرب و اضطراب شدید و غثیان عنیف
و درد احشا و عسر النفس و گاز و احتباس بول و طبع است و مداوای او حقنه و شرب پنیر مایه حیوانات
با سرکه و طبیخ و بورد و فلفل با سرکه تا رفع التهاب آن نماید و درین قسم مواد قی چاره نیست مگر در شیر نا
و جوارش عود و مضغ مصطکی و ماء العسل درین باب مفید است نوعات و حب سلاطین و امثال آن
از ادویه حارهٔ مسهله مورث التهاب و غثیان و اطلاق بسیار و بهش است و مداوای آن دوغ و اشیای

بارده

بارده نافع است بعد از قی و در معالجات کلیه مذکور شد سائند و غنها و لعابها و یوب نافع است
اغاثیا آبا دره محذرة مثل افیون و بزر البنج و شوکران و لفاح و ناتون و امثال آن هم مورث
خارش بدن و ظلمة بصر و سدر و دوار و سردی پا و دست و بهتی اعضا و سستی است و چون بحد
عرق سرد و خشکی اعضا و ثبات مفرط رسد علاج ندارد و مداوای آن قی کردن با ماء العسل و نمک
و بوره و سکنجبین و روغنهاست و شرب شراب با حلتیت و دارچینی و فلفل و طبیخ ناخواه و ناردجیل
در بان و تریاق کبیر و حقنهای تند و سرکه با صعتر و افسنتین و روغن گل سرخ و شرب سرکه کاکنج
و تدهین بدن و دماغ بروغنهای حاره مانند روغن نارون و سوسن و استنشاق جند و حلتیت نافع است
و گرم مساوی افیون مشروبه شود در رفع مضرت افیون از بحر باشد و مداوای خوردن تطونای
کوفته و آب کشنیز بعد از قی حلتیت و شراب و شربت افسنتین کافیست و در مداوای فطر و کاه و امثال
آن مانند ماهی سرد شده که در موضع نمناک مانده باشد بعد از قی معالجتین حاره مثل فلافل و کوکنار
و زراوند و صعتر و امثال آن مفیداند اغاثیا آبا مسدده مثیله مانند مرداسنگ و اجرام
معادن و مرکت موش و شنجرف و زیبق و امثال آن مورث احتباس طبع و نفخ شکم و درد احشا
احتباس بول التهم و مداوای آن قی و با وجود احتباس طبع حقنها است و نارزه اسرکین کبوتر و شراب بغایت نافع است
و طبیخ انجیر و تخم کرفس و زوفا و افسنتین و ترنجبین و مسهلات و گوشت آبهای چرب باید داد و در روز
مفتول و مصقد بود از حقنه و مسهل و شرب ماء العسل مداوای بیح باید نمود زرنیخ و اهلک و زنجار و
و امثال آن مورث قرحه امعا و بهش و خشکی دهان و بول الدم و درد معده است و گاه هست که آهک
بول دم شود و مداوای آن بعد از قی خورد جلاب آب گرم و شربت طبیخ مخرکان و خیار و تخم مرو
و تخم تره تیزک است و بدستور آب مرنج و شیر و گوشت آبهای چرب و انجیر و ارنب بحری مذکور شد
نافع است شوای مغمومه که گوشتهای پخته و کباب برادر حین گرمی مفرط آن بنوشانند که خمار و دم نشان
سرد کرده اکل آن باعث سدد و دوار و هیضه و بهوت میگردد و مداوای او قی و بعد از آن سکنجبین سفرجلی
و شراب و مقویات معده است و منع خواب و حمام لازم است و هرگاه باعث قی و غثیان شدید و استسقا

مضرط کرده بعلاج هیضه مبادرت کنند زاج و قشر نمک تلخ و شوره و امثال آن مورث
سرفه شدید و علل شش و سل است و مداوای آن بروغن تازه و شکر و لعابها و شیر و امثال آنست سنداب
و جبین دیگ و امثال آن مورث تولیج قوی و خناق و خشکی دهان و برآمدگی شکم است و مداوای آن
شرب ماء العسل است با آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام و اسهال خوردن بلادر
و انک محموده با جلاب و بسائر مسهلات و هرگاه تشنج کرده بعلاج آن مبادرت نمایند و در جمیع
سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد رعایت باید نمود و میل هر یک بهر چیزی که باشد بآن چیز رفع باید
کرد و امثال آن از عضو شریف بعضو خسیس شرط است فصل چهارم در سموم ملازم معروفه و جراحات
الات مسمومه باید دانست که سموم حیوانات بد سلوک بسموم مشروبه قوی ضعیف میباشد و قواعد
مذکور شد در این مکان بعضی از صور آن مذکور میگردد تا غیر مذکور را بآن طریق دانا نماید حیات
اقسام مار بسیار است و مجموع آن از سر تا پا بیرون نمیشد یکی آنکه حملات بداوانند هد و یکی ضعیف
که قتال نباشد و یکی قتال و مهلک در بدن پیدا و باشد و از یک هفته بیش نکذارند و از قسم اول ماری
میباشد در بلاد ترک از و شیر تاسه شبر طول بسیاری و زردی و چشمش سرخ و سرش باریک و پیران تا
و مستی علکه و ناظر تیز گویند چه دیده او بر سر حیوانی افتد هلاک میگردد هر چند که دور باشد و جوش و
طیور از آن خایفند و در حوالی مکان او گیاه نمیروید و قوی و قتی از آن بعد در سر زدن تا بیخ دزع و
چشمش درخشنده و گزیده او در عرض سه ساعت هلاک شود و قسمی از آن شاخ دار میباشد
و قسمی از و مستی با غیبت و صفت آن در حرف الف مذکور شد و علامات گزیدن او آنست که از آن
موضع آن خون روان گردد و بعد از آن زرد آب و پس از آن سرخ و زنگاری و تدبیر او بدستور است
که در قواعد کلیه گذشت و شرب تریاق کبیر و روغن کنجد با عسل و سیر و شراب کهنه و نکراوی و دو مثقال
حلتیت با شراب و شرب شاهدانه و مهره مار و بستن آن بر موضع گزیده و پنیر مایه خرگوش و نیران کرکاره
باشد با سرکه مزوج با آب و فاشرا و اسپند و تخم بوجند و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و زراوند مدحرج و طویل
و کرفس کوهی و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر افسان و الاغ مفید است و این دوا را در سم افعی
مانند تریاق کبیر دانسته اند افیون ده درهم فلفل سه درهم و نصف زراوند مدحرج جند بیدستر از هر یک

یکدرهم

یکدرهم و نیم بابی پخته سرشته بقدر جوزی استعمال کند و خورده آب تیل تا بصد دیگر طلا و بکتر چوب
آن از بحر باشد حیات متعطشه و امثال آن و تنین و هر یک بالوان مختلفه و بزرگ و کوچک میباشد
و تنین که بفارسی اژدها نامند نوع عظیم آنست و کوچک تر از نیم ذرع نیست و زیاده بر سی ذرع می
باشد و چشمش بسیار بزرگ و در تحت خاک زهر و زن او تغییری نماند ذقن و دندان او بسیار و بعضی
از آن بال دار مانند بال شتر و علاج غیر اژدر مانند مداوای افعی است و علاج زخم گزیدهٔ اژدر و سا
آن باد و آکل و قروح خبیثه باید کرد و ضماد نمودن بباد روح و بدستور بر صاص بالخاصیه و مضادات
عقارب بفارسی کژدم نامند و اقسام میباشد و گویند نه قسم است و زبون ترین او سیاه
و جراره و اسلم و طیار است و گزیدن او باعث درد شدید و سردی اعضا و گداز و اختلاط
عقل و انچه قتال باشد موجب حدر و غشی و عروق سرد و انطباق فکین و ورم قضیب و تزول
مقعده میگردد و اگر بشرایان گزد موجب غشی و برعصب باعث تشنج و بزرگ موجب عفونة
خون در تجاویف رگها است و مداوای او بموجبی که در قواعد و ادویه مشترک النفع کلیه ذکر شد است
باید نمود و شرب سیر و ضماد آن و شراب کهنه و ترنج و دینار و بهر و غافر قرحا و برگ سداب و بسیار
عنصل و تخم بوبنج صحرایی و فاشرا و بیخ حنظل و فاریقون و اسپند و تره تیزک و تخم آن و جاوشیر
و سطاریون که در اصفهان نامند از بحر باشد و ضماد او بغایت مسکن درد و بدستور
ضماد حدقوق و طلای کوکرد با راتینج دید سور عسل بلادر با روغن کرکان همین اثر دارد و تدهین
بروغن زیتون گرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع الاثر است و عقرب جرار بسیار کوچک
میباشد و دنبالهٔ او در حین حرکت میکشد و مانند سائر عقارب بلند نمیدارد و در روز اول چندان
ضرری از و ظاهر نمیگردد و در روز سیم اعراض هولناک بهم میرسد مثل غشی و خفقان و بول
الدم و ورم زبان و بهش عظیم و مداوای او بعد از مکیدن و داغ کردن موضع شرب آب سیب
ترش است و با خاصیه آب او و سویق آن تریاق او است و قرص کافور و دوغ و شیر تخم خرفه و امثال
آن با سکنجبین مفید و هرگاه باعث ورم گردد فصد کند و در ورم زبان رگ زیر زبان را بکشایند
و در احتباس طبع حقنه و در بیح امعا روغن گل سرخ بنوشند و تریاق عسکری درین باب قوی الاثر است

العالم وطحلب وامثال آن است وشرب آب کدو وخیار وکاسنی وگل قبرس وطین مختوم واخذ در سموم
حاره مذکور شد زنبور ومگس وعسل ومور بر داد وبشر وامثال آن مداوای گزیدن همه آن
مانند سموم حاره است وتبرید در آن شرط است شربا وضمادا وچون مگس را سرکه تمثه
او را بر مواضع گزیده مذکورات بمالند در دراد ساعت ساکن کند وبدستور گل ارمنی با سرکه وپوست
بادروج وامثال آن نافعند سام ابرص وعضایه بضاد سوسمار است وبطاء مجهد سالاسند را واز گزیدن
اینها دندان ایشان در موضع گزیده میماند وما دام که اخراج آن شود درد دایم میباشد ومداوای آن
در آب گرم گذاشتن عضو ومالیدن آنست بروغن وخاکستر تا دندان بیرون آید وبعد از آن خاکستر
بروغن خمیر کرده ببندند سگ دیوانه وسایر سباع دیوانه وانسان که از گزیدن آن دیوانه
شود وهر حیوانی وگویند لاغ واستر از گزیدن حیوان دیوانه دیوانه نمیشوند وگاهست که بعضی
مانند سایر حیوانات دیوانه شوند وسگ وسایر حیوان دیوانه گزیدن اولا تا چند روز بعوارض
مبتلا شد وبعد از آن در وفکر فاسد ووسواس وخوابهای هولناک وگرفتگی آواز وخلوت دشمنی وخوف
وضعف وکرم عارض میگردد واز آب خوف میکند وچون در آب وآیینه وامثال آن صورت حیوان
در نظرش می آید بنا بر آن آب نمیخورد وچون از عرض قوی تر گردد باعث شنج وکزاز واد وارمنی بی
شهوت وگریختن از روشنی وجنون سبعی وفریاد کردن مانند سگ وحمله نمودن بر آشنا وبیگانه
میگردد ومتقدمین اطبا متفقند که بعد از خوف از آب ودیدن آن ولرزیدن ممکن العلاج نیست
ومتاخرین ایشان اکثر آنرا قابل علاج میدانند مگر آنکه بنهایت مرتبه جنون رسیده باشد واکثر را
بحران وطغیان ونقصان تا چهل روز است ومی شود که زیاده وکمتر از آن نیز باشد چه بحسب مزاج
در یابس المزاج بعد از یکهفته ودو هفته وچهل روز خوف آب بهم میرسد ودر مزاج مرطوب تا چهار
ماه وشش ماه وبعضی تا یکسال وزیاده از آن نیز گفته اند وبتجربه بحر بین رسیده که گزیدن اول بار
او با خطر است ودر سایر مخاطره کمتر اما علامت دیوانگی سگ یکی آنکه ترک مسکن خود کرده
بیرون اهل آن خانه نمیگردد وچیزی نمیخورد واز آب میگریزد دیگر سرخی چشم وبیرون آوردن
زبان ودویدن بسیار وگرفتگی آواز وافتاده یک گوش وبر آمدن یک پشت وکج کردن آن بطرف که حرکت

بآن جهت کند وحرکت بی نسق وشبیه بحرکت مستان وحمل کردن بر هر چیز ودیگر گریختن سگان از او
ودر هین ملاقات او وبجز کردن ایشان اما علامت زخم واز زخم سگ غیر دیوانه که حالت سگ
مشتبه باشد ودیوانگی آن مشخص نباشد باید پارچه نانی را چون زخم آن آلوده پیش سگ غیر دیوانه
انداخت هرگاه نان را نخورد علامت زخم سگ دیوانه است واگر تناول کند غیر دیوانه وبدستور مغز
گردکان را کوبیده یکشب بر زخم ببندند هرگاه مرغ گرسنه را خوردن او نفرت کند علامت دیوانگی است
واگر تناول کند ویک شبانه روز هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد بود العلاج اول موضع زخم را
حجامت کرده مبالغه در کشیدن وجذب سعیه واخراج آن باید نمود وتضمید باشیانی نمود که زخم تسبیع
کشته به ذنوب مثل پیاز وترب ترک وجعفد مخته در روغن وسایر مراهم آکله واگر واقع کنند در روغن چرک
آن مبالغه نمایند بغایت نافع است اما بعد از سه روز بهر نفعی ندارد چه سعیه او سرایت کرده در این صورت
بر زخم آن جاوشیر داشیای جاذب سم باید چسبانند نطرون با بول انسان وخاکستر تاک با سرکه وترب ترک
با روغن وتکاریدن سرشیم مایی نافع دانسته اند ودر ترطیب تقویه اعضاء رئیسه باید کوشید ومعالجه
او بدستور مالیخولیا وجنون باید نمود واز جماع وخوردن ترشیها وهوای سرد اجتناب بسیار لازم است
وتنقیه سودا بمنضج ومسهل مکرر باید کرد واغذیه داروا جالینوس فرموده که بهر که داده شد خوف از آب
نکرد وباعث نجات گردید دوا النطاف سرطان زنده را در ظرف مس سرخ بتدریج باید بر شیشه
کرد که توان سایید ودو جزو آنرا با خطمی نانی جزو کند دیگر ونرم سایده در آبی که روز مسهل
نباشد با آب سرد ودو درهم صبح ودو درهم شب تناول نمایند ودر تفریح وترطیب وفضاط طبع سعی
کنند وحقنه بماء الشعیر ودو روغن گل سرخ وآب برگ خرفه ولعاب بزرقطونا وامثال آن بسیار مفید است
وآبرا در ظرف لوله دار دهند که آنرا بنوشند وچون ظرف آب پوست کشنا را باشد از خوردن آن اجتناب
نمیکند ودر آب گرم نشستن وبول کردن در آن بغایت مفید است واز غذاها گوشتهای لطیف مثل مرغ
تیهو واری وبره وبز غاله فربه ودو روغن کره وشیر دبالوده وحلواهای فستاستر وامثال او تناول نمایند و
شراب ممزوج با آب بسیار بغایت مفید است ودر هین سردیدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع
دانسته اند وخواب بسیار مفید است وخوردن آب بوده نهری روزی صد مثقال بسر وقصه از سر روز

تا یکهفته از بحر تا دانست وآب پیاز بدستور سر روز روزی صد مثقال بسر جاوده فصه بنوشند پی
عدیل دانسته اند وآب شیل از بحر تا دانست وچون هاتیر که بترکی پیلدرجین نامند بتمام کباب کرده بخورند
وچیزی از طرح نکنند با خاصیت عجب دانسته اند وبدستور کباب جگر سگ دیوانه را واگر گزیدن باشد
نافع یافته اند وپیش آن بتر زهر موضع جراحت بسیار موثر است ودوا الذرایح بالخاصیه رافع جمیع مضرات
از بحر تا جمیع اطبا است وچون از آن بنوشند اجابی با بول دفع می شود شهر بحران بسیار کوچک عوامرا
کان می شود که چهاپی سگ است دوا الذرایح گه ذرایح بترک فربه را که بترکی الاکلنک نامند سر و
پاها را انداخته بجگر ومدس مقشر کرده وفلفل فرنجل دارچینی سنبل الطیب زعفران هر یک سدس جزو
مجموع را سایده با آب قرص بپازند وهر روز دو دانگ با آب گرم بنوشند قسم دیگر ذرایح را سر وپاها
وپاها انداخته سر شبانه روز در دوغ خیسانیده بعد از هر یک شبانه روز تجدید دوغ نموده پس خشک کنند و
بعد از آن با مثل او مدس مقشر سایده با آب قرص ساخته بتدریج دو دانگ هر روز با آب گرم بدهند مداوای
زخم سباع وسگ غیر دیوانه وبوزینه وامثال آن بکشانه روز پیاز ونمک
وعسل را با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم ببندند پس بر هم سود ضماد نمایند درهم مزبور جهت زخمهای که
از گوفتگی اعضا وسقط بهم رسیده بدستور نافع است مرهم اسود قنه روغن زیتون پیه بالسویه استعمال
کنند وموضع گزیدن پلنگ وشیر وبوزنه را قل با دویه جذاب ضماد کنند مانند سرکه وخاکستر وپیاز وعسل
وبعد از آن با سرکه وفلفل بشویند چون درهم اسود معالجه کنند وبستن باطل تازه که دو نیم کرده باشند بغایت
جاذب زخم سگ را مثال است واز آب باطل با سرکه بدستور موثر وجاذب است وجهت زخم دندان انسان نیز
مفید وشب محرق وبدستور کندر با روغن زیتون وشراب جهت گزیدن انسان نافع است وهرگاه موضع
زخم حیوانات ورم کند طلای مرواسنگ رافع آنست موغالی نزد بعضی خیروش خرما است وگویند
کوچکتر از این عرس وخاکستری رنگ ودندانش سر طبقه بر یکدیگر میباشد وچون به حیوانی مسلط
گردد بر خصیه آن می چسبد وگزیدن او باعث درد شدید وآبله کردن حوالی آن وکاهست که مورث
ورم معاء وعسر بول گردد ومداوای او بستن قنه با سرکه وبدستور سر ماهی قرخار وتخم ترب ترک وامثال
آنست واگر ورم بهم رسد بدستور شیر تیر را مهر آنجهت ضماد نمایند مداوای زخم آلات زهردار

بدستور شد که در سموم مسلند و عمل کنند و در مقناطیس عجیب الاثر است و اصل در آن ضاد
جاذب تم است در بنکردن زخم تا رفع سمیت آن بالکلیه شود و شرب تریاق کبیر و فادزهر و شستن آن
موضع با آب خاکستر چوب انجیر و نمک و حجامت کردن آن و بستن ملیهی تازه که شکم او را شکافته باشند
و حلزونات و کوشت سلحفات و امثال آن **فصل پنجم در بیان ادویه که حشرات از و کریزند** مار
انواع از دود شاخ کوزن میکریزند و بدستور بخور سم و بز و کوگرد و موی لثان و زفت و مقل و سکبینج
و چوب انار و قشر هر بن اثر دارد و باشیدن آبی که از نوشادر و در آن حل کرده باشند و چون در سوراخ مار
بریزند باعث هلاک او است و فرش کردن بر بغاسف بغایت آزموده است و طبیخ خسک را بر موضع
بپاشند مار ترک آن مکان کند و چون ریسمانی را قطران آلوده بر رو و خود حلقه کنند هوام داخل آن
حلقه نشکرند و از دارنی زمرد فوق کریز داشت و چون چشم او بر زمرد افتد هامت چشمش از حدقه
رفع می شود و آنچه در فصل احتراز سموم مذکور کردیم با خود داشتن مرکب از آن و پیاز عنصل باعث حفظ
از جمیع حشرات است **عقرب** از دود کبریت و آنچه مار از و کریزد در عقرب نیز مؤثر است و سوزانیدن
چند عدد آن در مکانی باعث کریختن سایر میکردد و چون چراغ بسیار روشن در جایی کذارند حشرات
متوجه آنجا میشوند و مکان بعد از چراغ محفوظ میماند و بدستور بخوری که مؤلف اسامان الاحطار فی الآثار
ذکر نموده در کریزانیدن هوام و پشه بعد یک ساعت زاج سفید شوند نیز زین سکبینج چند مقل سم نر بالتوتیا
کوفته جمع بسازند و در مکانی سکرد دود کنند و باشیدن آب طبیخ بابونه و حنظل و اسپند و بنجکشت
بغایت مؤثر است و طبیخ پیاز عنصل از بخور باشد **پشه** طلای روغن با آب لیمو رفع از تم
کردن پشه کند و بخور تیز چون زرنیخ و نوشادر را با پیه کاو چند روز در مکانی بخور کنند منع
تولد پشه کند و مجرب یافته اند **کیک** باشیدن طبیخ خسک را جهت کشتن کیک از بخور تاب داشته
و بدستور است طبیخ حنظل و افسنتین و شونیز و کیکواش از جمله ادویه مشهوره است **قمل**
طلا کردن مولود در روز ولادت با آب زمین باعث عدم تکون شپش در تمامی عمر او و کرد زیق را
چون بر جامه یا بر بدن بمالند در ساعت رفع آن میکند و از بخور باشد **ذباب** چون صورت
مکسی از زرنیخ و کندس بسازند با چوب بدل کندس کنند و در جایی بکذارند مکس از آن مکان

کریزان

کریزان شود و طبیخ خربق سیاه کشنده او است و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مکس از بخور
بران هلاک کردد و بوی بیاز عنصل کشنده اقسام مکس است و بدستور از کافور و روغن
زیتون و زرنیخ میکریزند **ساس و رضه** باشیدن آب مطبوخ خردهره در کشتن کیک و ساس و رضه از عجائبات
جعل آب مطبوخ شکوفه درخت خیار و بخور او کشنده جعل است **فاره** چون موشی را
خایه کنده یا دنباله او را بریده سر دهند جمیع موشان آن خانه را و بر طرف میکند و پوست روی او را
چون کنده سر دهند سایر موشان میکریزند و بدستور از دود زاج کریزانست و پیاز عنصل کشنده
او است در یکساعت **مورچه** از حلیت میکریزند و از دیمان آلوده بقطران تجاوز نمیکند و چون شیرینی
و سایر اشیا را در مکان کذارند و در وقت کذاشتن ضبط نفس کشیدن و سادی که دست احدی بان چیز
نرسد مورچه بیرامون آن نکردد و از عجائبات شمرده اند و در جایی که زرنباد بخور کنند مورچه هرکز عود بانجا
نمی نماید و از عجائبات دانسته اند و داشتن پیاز عنصل موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه
و مکس است والله ولی التوفیق هههه

تشخیص پنجم در اوزان

و آن مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در اوزان صغار **فصل دویم** در اوزان کبار **فصل سیم**
در تحویل بعضی از اوزان بعضی **فصل اول در اوزان صغار** پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد
معروف باوزان صغار و ما فوق آن موسوم بکبار است و کیل عبارت از پیمانه باشد از جمله قمع زائیت
و اختلاف در هر یک از اوزان صغار و کبار عجب امکنه و از منه و مصطلحات واقع شده و در این معنا
هر چه بحسب کب معتبر نطب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بآن می شود و باید دانست که جنس و طوسی
و قیراط و دانک بحسب درهم فضه و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای
مثقالست و نزد اهل تجربه ثابت شده که قدر عیار فضه که در مقدار دنانیر ذهب داشته باشد
وزن ذهب سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر اساطین اطبا بر آنند که در زمان قدیم وجدید
قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که در اختلاف آن قلیل قایلند و اختلاف هر یک در طی تحریر
آن مذکور میکردد **اوزه** که بفارسی برنج نامند مراد از وزن دو دانه خردل بر نیت **شعیره** دو اوزه
حبه از درهم عبارت از سدس ثمن او است که یکی از چهل و هشت جزو درهم باشد و از مثقال

مکرر ح

کشتن

عقرب

ذباب

وسیر

کشتن

عبارت از دو شعیره است که چهار اوزه باشد **طسوج** از درهم دو جزء است و از مثقال دو جزء و نیم
کرده اوزه باشد **قیراط** از درهم دو طسوج است که شانزده اوزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم
که بیست اوزه باشد **دانق** بفارسی دانک کویند و آن از درهم دو قیراط است که بیست و دو اوزه باشد
و از مثقال سه قیراط و یکچهارم که چهل اوزه باشد **ترمسه** دو قیراط مثقالست **نواة** دو دانک مثقالست
و نزد بعضی نیم درهم فضه است **غرامه** بغین معجمه از یکدانک و نیم تا دو دانک است **عرجی** بعین مهمله
هفت و قیراست **کرمتیر شامیه** نزد بعضی یکقیراط و نیم است و نزد بعضی سه قیراط و یک حبه خرنوب
از مطلق او مراد یکقیراط است **خرنوب شامیه** چهار حبه فضه است و سه حبه ذهب **باقلا** از مطلق
او و از باقلای یونانیه مراد نیم درهم است **باقلا اسکندرانی** نه قیراط است **باقلای صغیر** چهار و هشت
جو متوسط است که یکدرهم باشد **اوبولوس** نزد بعضی یکدانک مثقالست و نزد بعضی
یکدانک درهم و یوحنا بن سرابیون کوید سه قیراط است **اکونافن** از مطلق او مراد هشت قیراط
و هرکاه در روغن مذکور کرده مراد شانزده درخم است و از شراب هجده مثقال و نیم و از عسل سه قسط
و ربع دهن و قیه **درخمی** نزد اکثر یکمثقال است و نزد قلیل یکدرهم و درهم را معرب از آن دانسته اند
جوزه بنطیر از مطلق او مراد نزد درخمی است **جوز بنطیر** یکمثقال است **جوزه ملکیه** شش درخمی است
بندقه یکدرهم است و نزد بعضی یکمثقال **ملعقه** دراو و نیم مراد یک مثقالست و در عسل چهار
مثقال **سامونا** بسین مهمله یکدرهم و نیم است **ادینوس وادویه** یکوقیه اند **قیاسا** و آن
هفت مثقالست **فلجارین** بقول دیسقوریدوس یکدرخمی و نیم است **بردار** مانند ملعقه
از عسل چهار مثقالست و از ادویه یکمثقال **بردار صغیر** یکدرهم است **جرجر** بجیم و رای
مهمله دو ثلث مثقالست و نزد بعضی یکثلث **حاماي صغیر** بحاء مهمله دو مثقالست **حاماي
کبیر** سه مثقالست **حمصه** سه درهم است **حزمه** بحاء مهمله و زای معجمه و تیب بشش مثقالست
و کویند قدر دست که کف دست را ملو سازد **خرما** بخای معجمه یکدانک و نیم مثقالست **دینار**
یکمثقال و ثلث است **کف** شش مثقالست و آنرا قبضه نیز کویند **یمینا** سه ربع
اوقیه است **رسبعون** دو مثقال و نیم است **اوقیه** که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است

استار چهار

دویت دو

استار چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال و مخمدی کوید حذاق اطبا چهار
مثقال دانسته اند **ناطل و نیطل** دو استار است و نزد مخمدی دو وقیه و در مفتاح الطب هفت
مثقال **سکرجه** از مطلق او مراد شش استار و چهار دانک استار است **سکرجه کبیر** نه اوقیه است
سکرجه صغیر سه اوقیه است **صدفه** بوزن سکرجه کبیر است **طولفه** سه مثقال و نیم و در خراطیه
لسطون کبیر سه وقیه است **لسطون صغیر** بوزن جوز ملکیه است که شش درخمی باشد **قوانوس**
از روغن دوازده درخمی است و از شراب یکوقیه و نیم درخمی و ثلث آن **درهم تام** در قدیم
هشت دانک بود و در زمان جدید شش دانک است که دوازده قیراط فضه باشد و بطسوج
بیست و چهار و بحبه چهل و هشت حبه است و آن نود و شش شعیره و یکصد و نود و دو
اوزه می شود **درهم ناقص** که از درهم طبی مراد او است عبارت است از چهار دانک و نیم مثقال
صیرفی مثقال صیرفی عبارت از درهم تام جدید است **مثقال طبی** یکدرهم ناقص و سبع
درهم است و آن شش دانک است که چهل اوزه باشد و صد و بیست شعیره و هشت حبه و
بیست و چهار طسوج و بیست قیراط **مثقال شرعی** عبارت از درهم ناقص طبی است که چهار
دانک و نیم باشد و آن موافق وزن اشرفی دو بیتی و امثال آنست **درهم شرعی** بقدر سه سبع از مثقال
شرعی کمتر است **فصل دویم** در اوزان کبار **رطل** مراد از مطلق آن رطل بغدادیست که نود مثقال
باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اقیه باشد و این
سرابیون کوید که رطل عسل نیست برطل شراب بقدر ربع زیاده است و نیست بروغن
بقدر نصف و رطل شراب نیست بروغن بقدر ثلث زیاده است و رطل مکی صد مثقال
و مدنی صد و بیست مثقالست **من** از مطلق او مراد دو رطل است که بوزن ذهب
یکصد و هشتاد مثقال باشد و بوزن فضه دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم
من مکی یکصد و شصت مثقالست **من رومی** بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال
باشد **من مصری و انطالیقی** شانزده اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد **من اسکندرانی**
سی اوقیه است **من قطری** بیست و دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد مثقال

قسط در کدامش سام مذکور است که از وزن مجیب او قیراست و از شراب هشتاد رطل و از عسل
یکصد هشت رطل قسط رومی صد و پنجاه مثقالست قسط انطالیقی یکصد و سی و پنج مثقالست
جوهرین شش قسطاست بقسط رومی که نهصد مثقال باشد دورق انطالیقی هشت جوهرین است
که هفت هزار و دویست مثقال باشد دورق مطلق سه رطل است اناب از عسل دو رطل
و نیم است و از وزن یکمن و نیم توطولی هفت اوقیراست ابریق دو من است و نزد
بعضی پنج رطل طالیطون صد و بیست و پنج رطل است جره مطلق او بیست و چهار
قسطاست و نزد اسرائیل چهل و هشت قسط جره صغیر چهار قسطاست جره انطالیقی چهل
و هشت قسطاست جورق و جوسقا هر یک سه رطلند قنینه پیمانه ایست که بیست و پنج من
باشد و گویند بیست و چهار کیله است کیله یکمن و هفت من است کیل سی و شش من است
کیله سیصد درهم و گرنیست مشربه شش ستار و ربع استار است مکوک سه کیله است
قنطار یکهزار و دویست اوقیراست و گویند آنقدار رطلاست که پوست گاو از آن پر شود مد پیمانه است
بوزن دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد صاع چهار مد است و بر رطل پر رطلاست
اما اوزانی که در بلاد عجم مشهور است و در دستورات کاهی بآن رجوع می شود یکمن شاهی است
و آن یکهزار و دویست مثقالست و من تبریزی ششصد مثقال است سیر نزد اهل
خراسان پانزده مثقالست و سیر عبارت از شانزده یک یکن است و پنجاه عبارت از پنج
یکن پانزده نصف سیر است و اورد در اصفاهان ده نار گویند فصل سیم در تحویل
اوزان بعضی بعضی تحویل درهم بمثقال طریق آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند و آن
عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقالست از پنجاه نصف
گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن ده و مجموع سی و پنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقالست
تحویل مثقال بدرهم بر عدد دراهم چون سر سبع افزوده شود مرادها حاصل میگردد و مثالش خواستیم
دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزائیم هجده را که سر سبع چهل و دو است بر عدد
مثقال مذکور و میدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است طریق تحویل ما دون درهم بما دون

درهم

درهم مثقال باید بجزء در آورد و مثل آنرا انداخت پس آنچه بماند حساب مثقال خواهد بود مثالش هرگاه
پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود و باید بجزء حساب نمود و آن سی و دو جزء محسوب
میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت جزء بوزن مثقال میماند و آن نه قیراط و چهار
تحویل ما دون مثقال بما دون درهم چون بدستور مذکور بجزء در آرند و بر آن سبع آن افزایند بمجموع
آن حساب درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید
بجزء در آورد و آن سی و یک جزء و نیم می شود و چون سبع او را که چهار جزء و نیم است بر آن افزایند سی
و شش جزء درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است فدمت الدنیا بمنزلة الدهاب

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

قسم اول از دستور ابن جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق است بادویه
مفرده و آن مشتمل است بر پنج طریق طریق اول در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه طریق دویم در بیان
دستور استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی و عشبر و مانند آن طریق سیم در گرفتن مرتها و آبها
و ما یتعلق بها طریق چهارم در بیان ساختن گل حکک و شنجرف و سایر ادویه مفرده مصنوعه و آنچه بآن
تعلق دارد طریق پنجم در اعمال تقریر و اصول کلیه صناعت طریق اول در تدابیر ادویه مفرده و آن مشتمل
بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق فصل دویم در تشویه و تخمیص و تخلیه فصل سیم در غسل ادویه
فصل چهارم در بیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق
مخصوصه و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستور احراق ادویه معتبر باید دانست که احراق بجهة
انتقال طبیعت است پس اگر جسم نبیه باشد که اعراض مدرکه حسیه را اصلا ترک نکند هر آینه
مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر تخفیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق
میل ببرودت میکند و از غایت احراق که کرمه رماد برسد با کلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف
الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت مینماید و احتیاج باحراق یا بجهة کسر حدت
آنچیزاست مثل لاج و یا بجهة تلطیف اوست مثل نمک و یا بجهة دفع سمیت است مثل
افعی و یا بجهة رفع اجزای نمر بسیاست مانند بوز و یا بجهة تقویه و سد منافذ است و یا بجهة

شدت نفوذ و در احراق اشیا شرطاست که در جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمک و بوز
و احجار را صابغه در احراق کند بدون نباتات و حیوانات و حریر و صموغ را دون احراق کافیست
و هرگاه مطلب تبرید جسم محرق باشد باید بعد از احراق آنرا شست و الا بدون تصویل
استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلس است و آن هم آهک است و آهک سریع التحجر میباشد پس
هر جسم صلبی که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق مانند آهک قابل سحق گردد او را مکلس گویند
پس تکلیس اعم از آنست که با احراق باشد یا بتبرید یکی احراق زرنیخ باید زرنیخ را بعد نخود
ریزه کرده در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ صغیری در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون
رود و در آتش گذارند تا دود سیاه برطرف شده سفید نماید پس از آتش بردارند احراق زاجات بعد
از آنکه زاجات را نرم صلایه کرده باشند در کوزه نوی مطین بطین الحکمه کرده یا در بوطه زرگری گذاشته
سر آنرا مسدود کرده در آتش تند چندان گذارند که سوخته و رنگش سرخ گردد احراق بند مرجان و
کهربا و امثال آن هر یک را بقدر یا بقدر باقلی یا فلفل در ریزه کرده و در کوزه مطین بگل حکمت گذاشته یک شب
در تنور یا تنور جای داده روز دیگر بردارند احراق عقیق و یاقوت و یشب و احجار صلبه هر یک را
بعد نخودی ریزه کرده در سفال نو یا بوطه گذارند و رویش را بسفالی و یا بوطه دیگر بپوشانند
سوراخی جهة اخراج بخار باید گذاشت و در آتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده
در آب اندازند و مکرر همین عمل کنند تا بحدی رسد که زود از هم ریزد احراق قلعی و سرب بعد از آنکه
رصاصین را بسیار پهن و صفحهای باریک کرده باشند بر بالای هم چند بر روی هر صفحه
قدری گوگرد بپاشند و قدر گوگرد باید بازای هر صد مثقال نیم دانگ زیاده نباشد پس بآتش ملتهب
کرده یا با زغال آهنی برهم زنند تا خاکستر شده چیزی از سرب و قلعی نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث
غشی و هلاک میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند احراق صدف و شنج و امثال آن در ظرف
مطین کرده در تنور یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریزه شود احراق نمک باید بکار بشویند و خشک
کرده در دیگ گذارند چندان آتش دهند که از جوش و حرکت باز ایستد و اگر نمک را بخیر گرفته در آتش
چندان گذارند که خیر بسوزد بدستور خود بکند احراق آهن و فولاد و سرب هلیله و بلیله و آمله را با سوده بجوشانند

وآب

و آب آنرا در ظرف مس کرده بر روی آتش تیز بگذارند و فولاد و آهن و امثال آن را صفحهای دنیا
باریک کرده و در آتش سرخ نموده در آب هلیلجات فرو برند تا بیست و یکبار و هر چه ثقل آن در ته
آب نشیند بردارند استعمال کنند و در احراق آهن بجای آب هلیلجات بول گاو باید کرد و اگر اشیای
مذکوره و سرب و قلعی را بدستور مزبور چند دفعه در آب هلیلجات و چند بار دیگر در بول گاو و نظیر
نمایند بهتر است احراق نقره باید نقره را بسوهان ریزه کرده و در آب نمک در ظرف آهنی بآتش تند
سوزانند و هرگاه خوب سوخته شود قدری گوگرد براو بپاشند و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوطه
که از جهة قلعی داشته باشد مکرر بگذارند بحدی میرسد که سائیده شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند
آنست که چند بار صفاع رقیقه او را بگوگرد و سرکه آلوده بآتش بیابند و سرد کنند و چند بار دیگر
در بوطه سفید آب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده با در ظرف آهنی با نمک آب بسیار بجوشانند تا
نمک آب بقلیل و در قدری گوگرد پاشیده برهم زنند تا تکلیس گردد تکلیس طلا طریق
حکمای هند که بجهة تناول مکلس میکنند چند بار سر برا گداخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند
و طلای پخش را چند دفعه گداخته در آن آب ریخته پس صفحهای باریک کرده بمزاج سیاه و سرکه آغشته
در آتش گذاشته با نمک آب بشویند و با ربع او سرب سوهان زده در بوطه مرو استک آلوده بگذارند
پس با نمک او زیبق در ظرف چینی با مزج بسیار سایند و بر روی آتش گذاشته برهم زنند تا زیبق از او
مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بحدی بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند مدتی
در ته آب نرود و حد سائیدن جمیع احجار و فلزات جهة تناول نمودن همین مرتبه است و کمتر از این مرتبه
جایز نیست چه نفع متصور نخواهد بود و ضرر مظنون است طریق دیگر که از سایر طرق بهتر و
بعد از عسل چیزی با او نیامیخته بتناول نمود و مقتبس از صناعت است آب اهلیله و آب فلی و آب
ملح الطعام را بجز علقه صاف کنند و هر یک را علیحده بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو
معقود آهک و نیم جزو از ملح معقود و نیم جزو قلی معقود و یکجزو شمس براده کرده را با یکدیگر بسیار
بسایند و باید در ظرف مزج و بر روی آتش حق کنند و بعد از آنکه خوب کوشش باشد و سحق یافته
دو سه روز در جای نمناک بگذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور تشویه و سحق کنند و باز بجای نمناک

اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوطه کرده بحدی آتش دهند که بوطه سرخ شود پس بعد از سرد شدن
بشایند و بآب گرم مکرر بجوشانند و بشویند تا سایر اجزا از نفس زایل گردد در آفتاب خشک کرده
سحق و استعمال کنند و حقیر را مظنون آنست که اگر در حین تشویه و سحق تبخیر بعرق کوکرد و آبهای تند
کنند سریع الاثر گردد **احراق بورق** در ظرف سفال کرده بر روی خاکستر گذارند تا بسوزد **احراق قلقدیا**
در کوزه مطین بکشب در تنور یا در تون گذارند **احراق خبث الحدید** ریسمان آهن را در آتش سرخ
کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده پس خشک نموده سحق نمایند **احراق سرمه** سنگ سرمه را صلاً
نموده با پیه تازه خمیر کرده بر روی خاکستر چندان بگذارند که شعله و دود آن بر طرف شود **تکلیس پوست تخم**
مرغ و زبد البحر و جسین پوست تخم مرغ را با آب نمک مکرر بشویند و پرزهای درون او را جدا کنند و
نرم کوبیده در کوزه مطین کرده در کوره کوزه گری و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک شود و سفید
گردد و کف دریا و سنگ یخ و امثال آنرا نیز احراق باین دستور است مگر آنکه محتاج بشستن بآب نمک
نیستند و پوست تخم مرغ که جوجه برآورده باشد چه ادویه عین بهتر است **احراق بریشم و پشم و موی سر**
بعد از ریزه کردن آنها بقراض در ظرف سفال یا آهن کرده بر روی آتش گذاشته چندان برهم زنند که قابل
سحق گردد و پشم و موی سر را شرط است که شسته و شانه کرده آنگاه ریزه کنند **احراق عود** باید
عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذاشت که فال گردد **احراق پوست کدو و حنا و زیرور**
بدستور ابریشم است و هرگاه خواهند که خاکستر آنرا استعمال نمایند بشوی باید آتش داد تا خاکستر گردد
احراق سلحفاة سنگ پشت را شکافته احشای او را بیرون کرده در کوزه مطین جای داده چندان
در تون و در تنور بگذارند که سفید گردد **احراق خطاف** بچهای پرستوک را بعد از نمج از موی و احشا پاک
کرده در کوزه مطین با آتش تنور و تون بگذارند که بسوزد **احراق عقرب** عقرب نر را که علامت آن لاغری و
ضعیفی است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا تنور یکشب بگذارند **احراق ارنب**
جمه سنگ مثانه بدستور احراق خطاف است **احراق جبن** گرچه خانه معمولست مار خانگی سیاه را
زنده در کوزه مطین کرده در تون یا در تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی با او نماند و قابل
سائیدن گردد **احراق سرطان** سرطان ماده نر را سر و اطراف جدا کرده احشا را اخراج نموده شکم او را

باآب

باآب خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و بآب صاف مغسول نموده در کوزه مطین یکشب در تون
معتدل بگذارند که خاکستر گردد و علامت سادگی خرچنگ آنست که چون بر پشت او سوزن فرو برند در طرف
سفیدی ظاهر گردد و هرگاه سوطا را در ظرف مس یا فلعی دقیق که آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند
جمه گردیدن سگ دیوانه از بحر باید دانست **احراق سرطان بحری** بدستور نهر دیت **احراق قطران** جمه سنوتا
در فلج مطین بطین الحکمه کرده چندان در آتش بگذارند که بنصف رسد پس بچوب باریکی آغشته در هوا
نگاه دارند تا خشک گردد و الا باز اعاده آتش کنند **احراق بزاج** یک جزو قلی را در چهار جزو آب حل کنند
و شیشه سفید صاف را بر روی کف کیر آهنی گذاشته بر روی آتش بدارند تا سرخ شود و آب قلی فرو برند
و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه شود و شیشه از سوراخهای کهکیر داخل آب گردد و اگر بدون کهکیر نیز آب قلی
مکرر فرو برند چندی که ریزه شود خوبست **فصل دوم** در دستور تشویه و تمخیص و تقلیه اگر
الفاظ مذکور مترادف اند اما چنین مفهوم میگردد که اکثر اجزیکه غیر با کل گرفته و یا در جوف چیزی
گذاشته در آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هرچه بروغن و امثال آن و یا بنهان زیاده بر ستر کند تقلیه
نامند و آنچه اندک آتش دهند و یا در ظرف گرم کرده او را بود هند تمخیص گویند **لا و مثرة الطرفا وه** تشویه بیضه و نمک
امثال آن جمه سنوتا و غیرها باید اجزا را بعسل سرشته در لاله بشکل گرفته در تنور معتدل
بکشب بگذارند **تشویه اسفیدباج و اسپاغول** اسفیدباج و اسپاغول را بخمیر گرفته در تنور یا لای آجری بگذارند تا خمیر سرشته شود
تشویه اسفیدباج سنوتا محمود را در جوفه دیب یا در پوست تخم مرغ گرم کنند و امثال آن کرده باشند و اگر متعذر
باشد بنهان در پوست تخم گذاشته بخمیر گرفته بر روی آجری در آتش نهند تا سنوتا جوشیده مشوی گردد
تشویه حجاب که بلغه هندی اسم جب الملوک است دستور حکایی هند بعد از مقشر کردن آن و بیرون آوردن
پرده درون فندری گل سرخ و کثیرا السوید و ربع او اضافه نموده در لاله تری بسته لته را بخمیر بگیرند و بدستور
در آتش تشویه نمایند و پی گیرانیا باستعمال نمو **تشویه انزروت** باشیر الاغ یا دختر خیر نموده بر شاخهای
چوب گز تازه آلوده در تنور معتدل بیاویزند تا خشک شود و اگر بار دیگر سائیده با سفیدی تخم مرغ
سرشته با چوب گز تشویه نمایند باعتدال قریب تر میگردد **تدبیر تخمیر** جمه ادویه عین و جراحات
چشمک را در کیسه کرده باسر کیسه لاغ دانه دکی کشمیر خشک و از پانه روآب جوشانند تا پخته شود پس بیرون

آورده مقشر کنند و اگر در جوف پیاز بدستور سنوتیا سوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل او میگردد
تقلیه هلیله جمه سنوتا و غیرها دانه او را بیرون کرده بکوبند و بآب بجوشانند تا اثر اجنب نماید پس
با روغن زیتون چرب نموده بر شیشه کنند و احتیاط نمایند که نسوزد **تقلیه عفص** و امثال آن با کید
بروغن زیتون چندان بر شیشه کنند که مازو شق شود و بلوط و غیره را بقدری که رنگ آن تغیر یابد **تمخیص**
بزور دادویه جمه تمخیص عبارت از بیرون آوردن آنچه لازم است باید ظرف سفال یا سنگ را در آتش خوب گرم کرده
از سر آتش برداشته و دوای مخصوص را در آن ظرف کرده برهم زنند بحدیکه زاجر آن ظاهر شود **فصل سیم**
در غسل ادویه که تسویل عبارت از آنست و غسل جمه بتر بدانست یا تعدیل یا تنظیف یا رفع حرارت یا تکسیر
نادیر اشیای محرفه **غسل ادویه حجریه** مانند یاقوت و نادر و نوشادر و جواهر مانند را تحت و اقلیمیا
و شنجرف و امثال آن باید آنچیز را بسیار نرم سائیده و در رهاون و امثال آن کرده آب بر وی ریخته با آهنگ
برهم زنند هرچه مثل غبار باشد با آب مخلوط کرده گشته با آهستگی در ظرف دیگر ریخته و در او را
باز سائیده و بدستور آب داخل کرده تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و
و بعد از آن روی ظرف را پوشانیده تا غباری داخل نشود و بر نشین گردد پس تر نشین را خشک کرده
استعمال نمایند **غسل لک** رنگ لاک را از چوب و خاشاک که پاک کرده بسایند و ریوند و از
جوشانیده و آب را اندک داخل لاک در حین سائیدن کرده از والا بیرون کنند و هرچه بماند بدستور
با آب مذکور سائیده همان عمل کنند و هرچه از والا گذاشته در آب بر نشین شده باشد خشک نموده
استعمال کنند **غسل موم و ادهان و دفعه** کرده در آتش گداخته شود باید چند بار گداخت و در آب
صاف نیم گرم ریخت تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و چون خواهند
که روغن متکیج و خشک که طعم آن تند شده باشد تازه کنند و آنرا تطویه گویند باید روغن را در ظرفی
کرده با یخ چندان بر هم زنند که یخ آب شود پس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر است
و هرگاه یخ و گلاب هر دو باشد اقوی است **غسل صبر** سنبل الطیب قصب الذریره عود
بلسان دارچینی اسارون مصطکی حب بلسان سلیخه بسباسه فتاح اذخر خربق اذخر جوز بوا زهر
سرم نیمکوب کرده در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده بکرطل صبر را نرم

سائیده

سائیده باآب مزبور از والا بگذارند و نقل او را جدا کرده هرچه در ته آب نشیند خشک نموده
استعمال کنند و بعضی افسنتین بقدر ربع صبر اضافه او نیز فرموده اند هرگاه صبر را بدستور اقلیمیا
مکرر بشویند رفع حرارت او با کلیه میشود **غسل اطیان** هر گلی را که خواهند در آب بقدری که گل را
بپوشاند خیسانیده پس رهم زده از کرباس بگذرانند و نه نشین آنرا خشک نمایند **غسل نوره**
آهک را در ظرفی کرده آب بر وی ریخته برهم زنند و بگذارند تا ته نشین شود پس آب صاف را ریخته
تا هفت بار بتجدید آب کنند آنگاه خشک نمایند **غسل مرداسنج** جمه امراض حاره مرداسنگ را
با مثل او نمک نرم سائیده آنقدر آب بر وی ریزند که چهار انگشت بر روی آب بایستد و هر روز
سر بار برهم زنند تا یکهفته پس بتجدید آب کنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل ایام بگذرد
بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند **غسل شیرج** روغن کنجد را با آب نمک بسیار برهم زده
با آتش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کرده با آب صاف بسیار برهم زده بجوشانند و آب را
از و جدا کنند **غسل سکبینج** آرد جو و امثال آنرا که خواهند در معدن ترش شود و نفخ او زایل گردد
باید آب جوشانیده بر وی ریزند و بگذارند تا برآید پس آب سر بر وی ریخته بردارند **غسل لاجورد** جمه
ادویه عین و کتاب و نقاشی اما جمه ادویه عین بدستور احجار کانیست و بجهت آشامیدن منفذ بین
شرط نداشته اند بلکه باعث ضعف عمل میدانند اما جمه کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و تشبیه آب ساز نموده جوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه کرده بدستور
احجار غسل داده و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد و با ادویه دیگر نیز بشویند
فصل چهارم در طریق اتخاذ بعمل آوردن بعضی از ادویه **کرفتر بیدالله** که بسبب شدت
تاثیر در علاج سنگ مثانه و کرده باین اسم نامیده اند بزرگی که چهار ساله باشد باید در فصلی
که اول رنگ کردن انگور باشد ذبح نموده خون اول و آخر او را گذاشته و خون وسط را در یک
ظرف سنگ کرفته و گذاشت تا منجمد گردد پس ریزه کرده بر پارچه پاک بگذارند و روی او را
از غبار بپوشند بمثل حریر و در آفتاب خشک کنند و قدر یکمثقال او را با آب کرفس کوهی یا شراب
و امثال آن استعمال نمایند هرگاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است **تدبیر بادنج** که بتدریج

الاکلیل وقتی از سیر بلغم اصفهانیست باید چند عدد او را زنده در کون کرده سر کون را
بلتر کتان بسته معکوس بر بالای بخار سرکه یا آتش جوشند بدارند تا ذرایح کشته و بر وده
کرده و آنگاه سائیده استعمال نمایند **تدبیر سلاحه** که آن بوله بر کوهی است که در مسکن وجع می شود
باید او را در ظرف نوی کرده از آب خار خسک و بول گاو آمیخته بر بزند که او را بپوشاند و در آفتاب
یا آتش کرده کرده دست مالیده صاف او را در ظرف کنند و بیست و یکروز در آفتاب بگذارند
تا مانند عسل غلیظ گردد **اتخاذ ماء الزجاج** زجاج شاهی و قلی را با سویه در بوطه گداخته
سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی او باشد بردارند **عمل عود مطرا** که نظیر بر کوبند عود قاری را
ریزه کرده در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود بعد از آن
مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده عود را با آن چند بار آغشته کنند تا خشک گردد **اتخاذ**
لبن شیر هر گاه تازه او بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سایر بیضه عات باید پوست
تازه او را بشویند و با خسک او را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ و لزج
گردد پس او را جدا کرده خشک نمایند **اتخاذ دخان الکندر** بجهت رویانیدن موی مجربست
و سایر او خشه و دوده باید بارهای کند و امثال آنرا در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته
فتیله را بر افروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن منکوس نصب کنند و هر دودی
که در آن جمع گردد بردارند و بدستور تخم کتان و امثال آن را بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه روغن
آنها را با فتیله سوخته در غالیه جامع و ضبط کنند **اتخاذ سرکه هندی** که بلغت هندی کاجی نامند
برنج شسته را بجوشانند تا نیم آرد و پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در آفتاب
بیاویزند تا ترش شود و بهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان ترتیب داد **اتخاذ رب هلیله**
و تربد و امثال آن که قدر اندکی از آن فعل نوی کند باید هلیله و امثال او را کوبیده در آب گرم
خیسانید و بعد از دو سه روز نشر صاف او را در سایه خشک نموده و مادامی که در جرم او طعمی
باشد باز بآب گرم تازه خیسانید و بدستور صاف کرد تا طعم در جرم او نماند **دستور محلوب کردن**
طلق باید در آتش سرخ کرد و در آب منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس

آب

طلق

مستحکم

مستحکم کرده سنگ ریزها بقدر فندق اضافه نمایند و کیسه را بقوت تمام بدست مالیده
در آب گرم یا آب طبیخ باقلی بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند آنگاه ترشین او را خشک
کرده استعمال نمایند **دستور حل طلق** باید تربد را سوراخ کرده مثل انبوبه جوف او را خالی نموده
و از طلق محلوب مملو ساخته دهن انبوبه را بپارهای ترب مسدود کنند و در زیر سرگین تازه سه
روز گذارند پس محلول او را آب سفیدی مشاهده نمایند **اتخاذ رب بنفشه** جهت اصلاح پوست
افیون و غیره افعال باید آب معصور تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور هر گاه تازه او
نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و هم چنین است
اتخاذ رب گل سرخ و امثال آن و این از نعمت رفات حقیرات و در غایت خوب عمل و آثار و قلت مقدار
شربت است و نظیر ندارد **فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از آن اصلاح دوق**
بعد از آنکه دانه او را بیرون کرده باشند در هاون با فلدی روغن زیتون و امثال او مخلوط نموده
سایر ادویه را اضافه نمایند و باین دستور است اصلاح مجموع ادویه شیردار چسبنده و هر گاه بادام
که او را ترکیب کنند مغزها باشد با مغزها بکوبند و جهت دبق مغز دانه سیاه اخراج
اصلاح بلادر باید تنه بلادر را قطع نموده و با نیزی آهنی بسیار کرم او را بیفشارند تا اصل او جدا شود
و با روغن گردکان یا روغن کاو بجوشانند و استعمال کنند و در رواء السنه و غیره که پوست بلادر
داخلی شود باید جهت اخراج مثل آن مبالغه نموده دست را بروغن گردکان چرب کنند تا
دست را جراحت نکند **اصلاح مازریون** تازه بزرگ و رق او را در شبانروز در سرکه خیسانیده
سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از آن بآب شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال مبالغه
در حق نباید کرد و با کثیر او روغن بادام شیرین استعمال نمایند **اصلاح شیرم** باید نکوبیده یکشبانه
روز در شیر خیسانید و در عرض آن سه بار شیر را تغییر داده خشک نموده و هر گاه جهت او را مسدد
احشا و مثانه اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب
کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه خیسانند بخشک کنند و یا فراپض جزء استعمال جایز
نیست **اصلاح ادویه جهت قاطع** مانند بیخ شیرین و بیخ شوکران و امثال آن که در غایت پوستند

چرب کنند

ادویه

چینی و صاحب سده احشا را جرم آن و خوردن تنک از و جهت پسندیدن نیست هم ترک عادت غیر
مضاره و اعتیاد بغیر معتاد مثل شیر خر و ادویه حاره با فراط لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک
غذا اولی است و الا قلیل باید نمود اما دستور استعمال او با نرخ چنانست که بعد از تخمیر بدن هر روز
هشت مثقال تا ده مثقال او را بسیار باریک و رق کرده با یکن و نیم بوزن شاه آب که هزار و هشتصد
مثقال باشد در دیگ سنگ یا سفال مس بسیار قلعی کرده هن او را خمیر گرفته باشند با آتش نرم بجوشانند
تا بنصف رسد پس بر روی کرسی نشسته اطراف خود را بلحاف بپوشند و دیگ را در زیر کرسی دهن
بگشایند تا بخار او بدن برسد و محل نفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و خفقان و کرب
نگردد و دو سه پیاله از آب او در آن وقت بهمان کرسی بنوشند پس خود را بلباس بپیچند استراحت کنند تا
عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چینی را در عرض شبانه روزی صرف
کنند بعضی را کرم با نبات و بی نبات و قدری سرد بجای آب و قدری را طعام با طبخ نمایند و
باید اصلا آب در مدت چینی خوردن میل نکند و بعد از فراغ از فراغ بجای آب باید چند روز
عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق رازیانه بجسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یک هفته
البته آب نباید خورد و حمام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی بجهت صفرا و دردی حمام جایز است
سرعت خروج و هر چند ایام خوردن آب زیاده باشد بهتر است و در عرق مراعات بیشتر و حالات مزاج
بعضی را هر روز جایز است و بعضی را وقتی دون وقتی و هر گاه علت در عضوی بوده شامل تمام بدن
نباشد هر روز همان عضو را بخار چینی بدارند و چون خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است
یا نه باید تنبه در وسط سرپوش دیگ کرده بخیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را با چوب چینی
در دیگ ریخته چوب باریک را اندازه گرفته موضع اندازه را لته پیچیده بعد از آن نصف دیگر
آب بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که بوقت امتحان رسد آن چوب را از نقبه سرپوش فرو برده
ملاحظه موضع لته پیچیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت لته مشخص سازند و بتجربه رسیده که چون
یکمن شاهی بید خشک را بقدر چراغی بسوزانند آب بنصف میرسد و باید هر روز دیگ چوب
چینی را از کلی و زرد مطبوخ سابق او پاک کرده هر چه مضمحل شده رنگش بسیار سیاه نگشته باشد

و باسمیه باشند باید بعد از نیم کوب کرده سه شبانه روز در شیر خیسانند و مکرر تجدید شیر نمود
پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن چسبنده بکنجد بریان و اگر آنچه حار
باشد در روغنهای بارد و بارد را در روغنهای حار بپرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند
طریق دیگر معمول حقیر است و بغایله مشاهده نموده آنست که ادویه مسکیفه را بعد از آنکه دو سه روز
در آب یا مرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب آنرا جهت معاجین با عسل بجوشانند
تا بقوام رسیدن ادویه آن مجوز را با او بسرشند و هر گاه بدرجه استعمال کنند باید با بعضی از ادویه
آن که از جوشیدن دفع قوت آن نگردد بجوشانند تا هر آنها را جذب کند آنگاه با سایر ادویه سرشته
سازند **دستور حفظ زهر حیوانات** که تازه بماند باید عمل قطع و بحرانی آنرا بخیاطه محکم بست و
در شیشه که عسل او را پوشانده لخته نگاه داشت **دستور حفظ بیه و مغزهای حیوانات** که متعفن
نگردد باید بعسل چند روز انداخت و بعد از آن شسته خشک کرده و در استکانی پیچیده در سایه
آویخت و بدستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند تا متعفن نگردد **دستور حفظ سایر ادویه**
بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور و فلفل و برادهٔ آهن یا آهن ربا و تخم
مرغ را با تنک حسارج باز بخیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و مصنوع را در ظرف
قلعی و نقره نگاه دارند و مرقها و میاه حاده را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مزج و مجموع او را در ظرف
و کلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت در ظرف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه مفرده
در مکیه بهتر است **طریق دویم در دستور استعمال ادویه طریق استعمال چوب چینی** و آن بچند بن
نیم است یکی با تعریق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظ مستعمل است و دیگر بطریق قهوه
و این در اکثر امزجه موافق و بیغائله است و در هیچ مزاجی مضر نیست دیگر نقوع و حلوا و سفوف است
و هر یک مذکور میشود مخفی نماند که آنچه مزمن رسیده است موجب مضرتی در هیچ باب بنفع چوب
چینی مشاهده نگشته چه حقیر ندیده که متی از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی
مزاج و در بعضی امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود چه هنگام تحریر
المزاج را تعریق و استعمال شیر بنیا و ادویه مان مضر است و مبرد و را تبرید و کثرت آب با قلت مقدار چوب

چینی

اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوت آن میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار جوشیده
او را هر روز خشک کرده بار دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر اگر آنرا
بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب و عرقها مدتی بنوشند در بعضی امراض مستحکم
بغایت نافع و بهتر از کلاب و سایر عرقهاست و مدت پرهیز اقل آن دو ماه و اکثر یکسال و
متوسط شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها
و میوه های تازه لازم است و شیرینی با فراط نیز خوب نیست و تا چهل روز جماع نباید کرد و اعراض
نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و آنچه مخاطر فاتر میرساند آنست که پرهیز باید
موافق علت و مزاج باشد چه محرور المزاج را شربت انار ترش و بعضی از بقول بارده و ترشیهای خفیف داده
و اصلا ضرری مشاهده نموده بلکه باعث تعدیل کشتر و بهترین اوقات استعمال آن بهر دو المزاج
فصل بهار و محرور را اواسط پاییز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد
دستور آشامیدن چینی بطریق قهوه جوشانیدن او بوجهی است که مذکور شد و معتدل او تا هفت
مثقال کافیست و آب او تا نصف مثقال که بنصف رسد و همه تا نیم چهاریک بتبریز آب را بنصف
میرساند و شربت روط بدستوریست که مذکور گردید یا زخوردن آب و ترفتن حمام و نکردن جماع
و امثال آن و در این دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج مظنون نمیگردد و قلة مقدار و کثرت آن
و کمی و زیادتی آب بحسب هر مزاج و هر علتی متفاوتست و کلیه باید در ایام شرب دوا آب
اصلا نخورند پس اگر آب زیاده میل نمود زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کرد همه را زیاده بنوشانند
تا آب کمتر از نصف نماند و قوتش قوی تر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند
تا آب بیشتر نماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمی است بجهة توافق امزجه دستور تقویه چینی
که جهة محرور المزاج و خفقان و ناهتین و تقویه اعضا و قوی و امزجه اطفال نافع است و در فصل
گرم هوا موافق چوب چینی را از یک مثقال تا هشت مثقال باید سوهان نموده و در هر قهای مطبوخ
و اوقیه مواظبت سه شبانه روز در شیشه و امثال آن خیسانیده و مکرر هر روز پس صاف نموده بنوشند
هر گاه جهة خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و کاسنی بالسویه

بقدر

بقدر چینی در کلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق کاوزبان از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند
و هر گاه جهة سرد المزاج با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر
و مانند آنها باید خیسانیده و با اشربه مناسبه در هر امزجه بنوشند و هر چنین هر گاه بجهة علت عضوی
دهند با دوای مناسب آن عضو بخیسانند و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را در آب
یا عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب در ایام شرب نوع بنوشند و قدر چینی بجهة اطفال
از یک مثقال تا چهار مثقال و مر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد دستور استعمال حلوای چینی
چوب چینی را از نافه گذرانیده بادنا شیر برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر قدری بین
مطلب باشد دارچینی و زرنباد و تخم فرنجمشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی
قدر هر شربة زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهة صاحب سده احشا مضر است و
نفعی که در چینی متصور است با آب اوست و انسب آنست که قدری معتدبه او را کوبیده سه روز
خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب دهند و در معاجین عسل آن مجوز تر با آب او بقوام آورده
جرم او را استعمال نمایند و حقیر مشاهده نموده که جهة نفع عاجل از جرم او استعمال نموده بقدری
منتفع شدند مانند از احداث سده و فالج و بعد از مدتی بنکال آن رسیدند و سعوط او جهة رطوبت مفرط
معده و اسهال بلغمی نافع است دستور آشامیدن عشب در تخصیصات مذکور شد که حشیشة النار
یاسمین بریت و چون مغز دانه آن موثر است لهذا در این زمان آشامیده آن قسم بطریق مخصوص
متعارف شده است و یاسمین بری این بلاد نیز همین اثر دارد و اما بآن مرتبه نیست موافق بارد
المزاج و مرطوبین و جهة امراض بارده نافع و مضر محرورین است و طریق استعمال آنکه هر روز
پنج مثقال را بشد رجوی ریزه کرده با کلاب و عرق بید مشک و عرق رازیانه هر یک نود مثقال
یکشب خیسانیده بطریق چوب چینی بجوشانند تا آنها بشد رسد پس صاف نموده سه حصه
کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیم گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز همین نهج بیاشامند
و بعضی زیاده از این تجویز کرده اند و پرهیز بدستوریست که در چوب چینی مذکور شد و اگر
عفونت علیل را بخار او بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع از لوازم است و بعضی مجموع

شصت مثقال او را جوشانیده صاف نموده در هر مرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روزه را
یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز مینوشند و حقیر را مظنون آنست که موجب فساد
گردد و هر روز جوشانیده تر اگر سه روز خیسانیده باشند بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه حکمای
سلف است دستور تنقیه در قسم ثانی دستور است در باب مطبوخات مذکور شد و قواعد
کلیه چهار در آن باب مسطور است دستور آشامیدن فادزهر باید در دو ماه اول بهار خورده
شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه بمسهلات و مقیئات لازم است و چند روز باید نخود آب
خورد و بعذاهای لطیف اکتفا نمود و روزی که فادزهر تناول مینمایند باید معده مملو نباشد
و در سال اول یکدانک فادزهر حیوانی را با دو تره که مذکور میشود حب نموده سه حصه کرده سه
روز بنوشند و قدری شربت نبات با پیه مشک بیاشامند و هر سال قدری اضافه نمایند
تا فادزهر را و یکمثقال و یک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال جایز داشته اند و هر سال بقدر
نیم دانک و درم طوب المزاج یکدانک زیاد کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل
از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یکهفته بعد از خوردن آن از جماع و
حمام و امراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و سبزیها اجتناب نمایند و آسایش و تفریح را
لازم دانند و فادزهر و مروارید را بسنگ سماق بسایند و با بن نخود حب سازند طباشیر و
مروارید هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانک صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانک مصطکی
یکدانک عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانک ورق طلا ده عدد و ورق نقره بیست عدد
با نبات قوام آورده بسرشند و نزد حقیر اولی آنست که فادزهر را با معاجین مناسبه مرکب
کرده که اصلا بعد حاجت تناول نمایند و شرب معتدل کثیر از او در دفعه واحده باعث احتراق
مفرط اخلاط دانند و الله اعلم بالصواب دستور استعمال ماء الجبن جهة مواد محترقه سوداوی
و حدت چشم و تنقیه کرده و تفتیح مراره و سده و اسهال نمودن مواد محترقه و ترطیب اعضا
و امراض سوداوی مستعمل است بزرشک و زاغ چشم را که از کادت او بکاه گذشته باشد تعلیف
باسفناج و کاهو و شاهتره و غنابی و فصل و بقول بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال

شیر

شیر او را که دو رطل باشد در دیگ پاک جوشانیده در اثنای جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین
ساده و یکمثقال سرکه در آن ریخته با چوب لنجیر که پوست آن را باز کرده باشند بر هم زنند
تا شیر بریده شود آنگاه از پنیر صاف نموده شب در جائی بگذارند که تر نشین کرده و روز دیگر نوبت مثقال
صاف او را با سکنجبین افتیمون از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیم گرم بسر دفعه
بنوشند و فاصله ما بین هر دفعه نیم ساعت باید تا یکساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند
و سعوط سودا که در باب سعوطات مذکور است در امراض سوداوی هر روز بآن استعمال نمایند و در دفع
سده و امراض صفراوی با ادویه مناسب آن و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه بنوشند
در روز سهیل و روز قبل آن نخود آب و شیرا ایام قیظ شود باد شلغم و امثال آن تناول نمایند و بعضی
از اطبا را دستور آنست که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانیده کف گرفته استعمال
نمایند و بجهة نه دنین تب نباید گذاشت و دستور اول بهتر است و سکنجبین افتیمون در باب اطریفل
مذکور است و هر گاه جهة امراض صفراوی و سده استعمال کنند بجای سکنجبین افتیمون سکنجبین بزوری
بارده و معتدله باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظ و منجر و حلویات و ترشیهای شدید
الحموضه لازم است و هر گاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با پنیر نیاید دلمه ترتیب داده آب او را
بدون جوشانیده با اشربه موافقه بنوشند و هر گاه شیر بزهم نرسد از شیر گاو نیز جایز داشته اند
و هر گاه افتیمون با شیر هندی با السنه در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بعد یکسال
دستور آشامیدن شیر شتر و شول الاغ در تخصیصات در طی ذکر این مجلد مذکور شد و شیر شتر
در استسقای زق و طبلی با بول و بغایت نافع و مسهل ذرب و منفخ سدد جگر و سپرز و رافع ضیق
النفس بارده است و نزد جمعی جاره آن نیز بعید یکست چون با قرصها و اشربه بارده معتدله بنوشند
اول ربع رطل بیاشامند و هر روز ده درهم اضافه نمایند تا بعدی که طبع گران نیاید زیاده کنند تا بجا و از یک
رطل کرده بدو رطل رسد و هر گاه طبع بحب نیاید تا بعد نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد و ما
دامی که بول صاحب امراض بعد از شیر و زیاده از آن دفع شود و زود مضر گردد و اطلاق فرمایند و در آن وقت
طعم شیر ظاهر نکرده و در معده ترش نشود و علامت موافقت و عدم تبیین است و چون تبیین ظاهر گردد

ترک باید کرد و جهت ریع نخبتین دو وانک سکنج تناول نمایند و اگر اقتصار غذا و آب باو کنند و غذای دیگر
و آب نخورد بهتر است و اگر اطلاق زیاده کنند و باعث ضعف شود یک روز بنوشند و دو روز ترک کنند
و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و فوفل و زرشک قابض و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر بجهت
تبرید کاسنی و آرد جو و غیل و کشوث و امثال آن نمایند و جهت نخبتین فاطی که شور نامند و کمکو و درمنه و کرفس و
رازیانه و شبت و مانند آن دستور آشامیدن آب شاهتره هرگاه جهت مواد سوداوی باشد با سکنجبین
انیقون و حبوب موافقه آن بنوشند و جهت تفتیح سده و تصفیه خون با سکنجبین بزوری و ساده و شربت
عناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار شنبر و کلقند آفتاب و مرتبای بنفشه
بحسب حاجت در هر صبوحی اضافه کنند شاهتره را باید کوبید آب او را صاف نمایند و با مقدار بیست
هلیله زرد و جهت رفع ضرر سیر زیکبار کذا شتر روز دیگر صافی او را بدهند و چه مثقال نانخواه و نیم مثقال
با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را قبل از دو ساعت میل کنند و اگر خواهند اجزای مسهله را مثل
هلیلجات و افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب و خیسانیده صاف نموده بنوشند و غذا نخورند
آب آش جو با شکر یا با ترنجبین حاجت تناول نمایند دستور آشامیدن آب کاسنی جهت تبهای سوداوی و
صفراوی و تفتیح سده جگر و عروق باید بدستور شاهتره آب برگ او را فشرده گرفته چهار شستین تر و اطراف
کوبیده و شب گذاشته روز دیگر صاف و از ترنجبین از چهل و نیم مثقال تا هفتاد مثقال با ترنجبین و شیرخشت
و اشربه مناسب آشامیده و جهت تفتیح ادویه منفعه مثل سکنجبین بزوری و ساده و بجهت اخراج صفرا ادویه مسهله
مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب سعال را آب کاسنی مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد
و بتر بدید مطلب نباشد پوست بیخ تازه او را مثل خیار ریزه کرده تا بیست مثقال او را در عرق کاسنی و امثال
آن خیسانیده با ادویه مزبوره بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده کف گرفته را کلفند و سکنجبین بنوشند
جهت ربع که از احتراق صفرا باشد مجرب است دستور آشامیدن آب برگ بید که معمول قدما است
و جهت مواد بلغمی سوداوی و صفراوی و دموی و تفتیح سده و تقویه معده و آلات تنفس نافع دانسته اند
و بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره در مواد مرکب است و صاحب سرفه را بهتر نافع است و حضور و ذکر مواد
مجرده عود برگ بید را کوبیده و آب او را شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال او را با خمر

آن شکر بنوشند دستور آشامیدن آب کدو جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره
و تطبیب مزاج و رفع عطش نافع است کدو را بخمیر آرد جو گرفته شب در تنور یا خانی بگذارند و روز دیگر
ته کدو را سوراخ کرده افشرده آب او را بگیرند و از چهل و نیم مثقال تا نود مثقال او را با ترنجبین و شیرخشت
و فلوس خیار شنبر و کلقند آفتاب و سکنجبین و تخم هندی و هلیلجات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند
و چون از جهت لطافت و رقت مزاج که صفرای محترقه بسیار غالب باشد مستحیل بصفرا میگردد و بنا علیه
در آنچنان مزاج با مکشات و ترشیها باید استعمال نمود دستور آشامیدن آب خیار که در منافع مانند آب
کدو است و مستحیل بصفرا نمیشود خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده زرد
و ترش شده را هفتاد مثقال جهت اطفای حرارت خون و صفرا بتنهائی و با شکر و اشربه مناسبه بنوشند
و جهت اسهال نمودن و با ادویه مناسبه آن دستور آشامیدن کشوث که در اصفاهان سفارت
و آن طعمی از شربت دینار و سرکه دارد آن طعمی از سکنجبین بزوری است و جهت تقویه معده و جگر و رحم
و رفع استسقا و جهت سده احشا و تبهای مرکبه غایت نافع است و نوعی معمول مرحوم حکیم محمد شفیع
اصفهانی که جهت نیز تجربه نموده مزبوری باید پوست بیخ رازیانه انیسون تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه
تخم خیار زه که بلغة اصفهان تخم کلونده نامند تخم کشوث گل کشوث تخم خربزه کوملت از هر یک
سه مثقال بغیر تخم کشوث و گل آن سایر اجزا را نیم کوب کرده در آب بخیسانند و روز دیگر جوشانیده
آب او را با شکر نموده مثقال بقوام آورند و هر روز تا ده مثقال او را با شیر تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال
آن بنوشند و بعد از هر دو سه یوم مسهل موافق علت خصوصا حبوب مسهله تناول نمایند و در ایام شرب
این شربت و چند یوم بعد از او از ترنج و نان جنبانیده را واجب دانند و هرگاه جهت مبرودالمزاج باشد تخم
کرفس سه مثقال اضافه اجزا کنند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهند آبخوار
در نود مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس با شکر بقوام آورند
و هرگاه با فرصایی مناسب استعمال نمایند اسرع التاثیر است طریق سیر دردکردن عرقها و آنها
و روغنها دستور گرفتن عرق گوکرد که اکثر اصناف ماء العروس نامند در غایت حرارت و یبوست
و مفرح اعضا و شدید الانعقاد و ملطف و مجاری مفتح و جهت مبرودین و مرطوبین نافع و در تحلیل و تلطیف

ظرف قوی الاثر است قندیل شیشه را مثل فواخ باین صورت که چراغ دان محاذی لب او باشد معکوس بیک
نمایند و در زیر چراغ دان ظرفی بگذارند که قطره او زیاده از قطره دهن قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل
چکد در آن ظرف رود و آن ظرف باید چینی یا مزج باشد و قندیل را اندک محرق بیاویزند تا از یکطرف
آن عرق چکد و در چراغ دان بجای پیه گوکرد فارسی یا گوکرد شقاق کرده برافروزند تا دود گوکرد در قندیل
پیچیده مستحیل بعرق گردد و می باید شعله او بر بیرون قندیل نرسد و پیوسته گوکرد در چراغ دان کنند که منطفی
نگردد و از هوا محافظت تمام باید کرد که از خارج داخل قندیل شود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد
و ماهیچه پاره چراغدان و ظرف تحت او چیزی باید گذاشت که پایه او بر قرع گذشته ملاقات نماید مثل سکی طب
و شیشه و تعلیقی چنین که منکوس گذارند و هرگاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسه چینی را نیز میتوان تعبیه نمود و اگر
قندیل ضخامت نداشته باشد تاب شعله نیاورد بیرون و اندر اکبل حک باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدود
میگردد هرگاه خواهند که رفع اسباب او شود عرق مزبور را در قرع کوچک موافق مدد اعرق که ثلث و ربع او را حاوی باشد
باید کرد و انبیق را مسحوق نموده با آتش خاکستر یا رسیاری تعطیر کنند و این از نقصانات حقیر است دستور
گرفتن عرق که مسمی است بماء الحیوة از مخترعات حقیر است و در جمیع منافع بهتر از شراب است و مسکر
نیست چه در ترکیب آن مرکبات بالغ شده که مانند شراب تغذیه و تقویه باه و تقویه اعضای رئیسه و قوة
هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و اقوی تریاقیه باشد و مفتح و مفرح و مدر و مجالی و ملطف
و منوم و مشهی و مسکن عطش بالجمله در جمیع امزجه مستعمل است و بهترین و پیوسته شراب نیست و در رفع
اکثر علل احتیاج بعدیل دوای کثیر است و بر راقعان نامزجه و خواص ادویه و فلزات سامان معتدل در ترکیب
اجزای آن و حسن ترکیب و مستخرجان ارواح لطیفه عناصر اقرا انجام دیگفته و دانایان مصطلحان شریف ترتیب
آثار مذکوره آن محتوی خواهد بود سجد زرد که هر یک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ با روغن شکر و صندل سفید
زنده کرده گل سرخ گل کاو زبان بادرنجبویه را زیانه دارچینی کبابه سعد که بترکی طیلاق گویند بهار نارنج گل
سجد هر یک صد و پنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنجان شیرازی و الا برگ و پوست نارنج
سیصد مثقال جوز بوا موکد ریشه و الاکوکید هر یک هفتاد و نیم مثقال نیم کوب کرده اضافه نمایند سوای برگ
نارنج که روزی که عرق کشند باید کوبیده مخلوط تورع علف هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال در مجموع

آب نامش من باید با آنچه زرد کرده جوشانند تا ترش و منعقد شود پس در خم کرده هر روز مکرر بر هم زنند
تا مانع جوشیدن تا آن کرده در هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند که آب خوشتر شد
قوی تر می شود پس بدستور گلاب عرق گیرند و اگر عنبر بر دهن نیچه بندند بهتر است و روغن این عرق
در غایت خوبی و عطر به مشاهده شده و چون بعد از عرق کشیدن ثفل او را با یکمن و نیم شکر مخلوط
نموده بعد از سه چهار یوم با اضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنجک بقدر نیم من
با دیگر عرق بکشند هر از آثار بر و مترتب است عرق چوب چینی جهت تقویه اعضا و قوتها و تفکر مزاج
و تلطیف اخلاط غلیظه قاعده کلیه آنست که او را باد و مثل او از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه
و گل سرخ و دارچینی در گلاب و امثال آن سه روز تا هفت و هفت روز مثل مجموع خیسانیده عرق بکشند
و ثفل او را دیگر و زد عرق را با زیانه و عرق صار نارنج خیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق را زیانه
و بهار چهار مقابل ثفل می باید دستور گرفتن عرق تنک گرم و خشک و لطیف و محلل و ملطف
و مجفف رطوبات و در ترتیب و تندی کمتر از عرق گوکرد و جالی و مفتح و مداومت او باعث لاغری بدن است
تنک طعام را کوبیده در قرع مطین بعد از نصف او کرده با انبیق تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیق و
کون و سایر احکام آن در طریق تخم مذکور است و ماء الملح مقطر در بعضی اعمال آن بطریق معمول
دستور گرفتن روغن آجر و خواص او در ادویه مفرده مذکور است و بالجمله در غایت لطافت
و محلل جهت نزول آب و علل بارده بعدیل است آجر سرخ آب ندیده را بقدر در هم ریزه کرده
در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده
نرم کوبیده قرع مطین را پر کنند و کلوی قرع را بلیف خرما و امثال آن ملوث سازند تا در حین
منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب دهند باین صورت
که وسط طبقه بالا تعبیه داشته باشد بقدری که کلوی قرع منکوس از آن بیرون آمده قابله
کرده در طبقه عنان است بدهن آن رود پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند و با سرکین گاو
و امثال آن قرع را پوشانیده آتش همه طرف برافروزند تا روغن از قرع بقابله چکد دستور گرفتن روغن
نی که جهت درد مفاصل و التیام زخمها بعدیل و در امور غریبه بغایت دخیل است نی زرد شده را

کرتمام خشک نشده باشد بند بند جدا کند و در روغن زیتون یا کنجد چند روز بگذارند تا قدری
چربی اخذ کند پس بطریق روغن آجر یا قرع معکوس تقطیر نمایند **دستور کرفتن روغن حبوب**
مثل کندم وجو وشونیز وحلبه ونخود وامثال آن باید بعد از کوبیدن حبوب بدون پختن بدستور
مذکور در قرع مطین کرده منکوس نصب نمود **دستور کرفتن روغن عود وصندل واخشاب**
بعد از آنکه اخشاب را ریزه کرده در کلاب وامثال آن مانند روغنهای که مقصود باشد مثل روغن بادام
وپسته وبان خیسانیده باشند در قرع بدستور مملو ومنکوس تقطیر نمایند هرگاه در آب وکلاب
وامثال آن خیسانند یکشبانه روز کافیست و در روغنها زیاده بر سه روز باشد بهتر است وچون
روغنهای مزبوره را خواهند که سیاهی ببوی دود آن زایل کرده وبا زاب هر طایر یکرطل آب صاف و
یکوقیه مغز کردکانی ونیم وقیه نمک که باهم سایده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد
پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند وباز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه وزیاده بر آن
دستور کرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه وبهار نارنج وسایر کلها باید بادام را مقشر نموده وبا بنفشه
وبید مشک ومانند آن در کیسه کرباس کرده بدست مالید وبعد از جذب رطوبت بادام را باید خشک
نموده باز با تازه اخیر بدستور بدست مالید وتکرار عمل کرد تا بحدی که چون بادام را ریزه کنند اثر
رنگ یا بوی اخیر در جوف او ظاهر کردد بعد از آن خشک کرده بکوبند واندک آب پاشیده
کرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود وهرگاه با کل سرخ بدستور این عمل نمایند بغایت روغن او معطر
شود وهمچنین با مشک وامثال او میتوان ترکیب داد وبجای بادام کنجی مقشر وپسته وفندق
وامثال آن میتوان کرد **دستور کرفتن مرو وغن عنبر وحصی لبان** که بفارسی حسرلبه کویند وروغن
مصطکی وحل جنج صموغ کان بعد ده مضاعف میشود وآن عبارتست از دو پیاله که یکی آب داشته
باشد وبر روی آتش باشد تا آب در جوشد ودیکری در میان آب بود وداوی مقصود را داشته
باشد تا از حرارت آب جوشناک آن دوا در روغنی که در آن پیاله است حل شود وهمچنین است حل
زفت وموم وامثال آن پس عنبر وامثال او را ریزه کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله
چینی وامثال او کذاشته پیاله را در آب جوشناک کذارند وبر هم زنند تا هم حل کردد وهرگاه حل

فقط

فقط وسیلان عنبر وزفت وغیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف کذارند تا سائل کردد
دستور کرفتن روغن تخم مرغ بدستوریست که زرده تخم پخته را در تابه بجدی برهم زنند که قرص
بسوختن شود پس افشرده روغن بکیرند وطریقی که بقرع وانبیق کرفته می شود در طریق تخم مذکور است
دستور کرفتن روغن کوکرد جهت درد مفاصل ومواد بارده نافع ومحلل وملطف قوت وضاع
سطح ظاهر اول است بلون رایج وکوکرد در اعمال طریق تخم دخل عظیم دارد کوکرد صاف شفاف را
نرم سایده ودر قدح مطین کرده بر روی آتش نرمی کذاشته شیر تازه شتر تا دو چندان یا
چندان او را جذب کند پس در کیفی آهنی لوله دار کرده بر افروزند واندک کج نکاه دارند تا روغن از لوله
کیفی داخل ظرف دیکر کردد وباید بعد از برافروختن کوکرد کیفی را در روی شعله بدارند تا آسان عمل
عرق فتنه جهت تعلیل ریاح وتقویت اعضای رئیسه ومعده نافع واز عطریات مشهور است بهار اسجد
بهار نارنج نارنجک دوالی صندل سفید ریشه والا حسن لبه سنبل الطیب بیخ سنبل
سعد کرطیلاق کوند عود قماری مبعد سایله بهار انکور علف هندی سوسن بوست نافع
مثلث بقدری که مقدور باشد در عرق بهار وکلاب وعرق صندل وامثال آن بقدری که بهار
انکشت بر سر آید خیسانیده عرق بکشند وبر دهن بچه عنبر بندند وبر قابله مشک قدری بپاشند
دستور کرفتن شراب فاروق که مسهل ضایا است وجدا کننده طلا وتقره است که باهم مخلوط شده
باشند چون کداخته در روی ریزند وباید سر چندان مغشوش باشد ودر زجاج مطین بآتش نرم بجوشانند
پس قطعه مس در آن اندازند تقره از طلا جدا شود بر بالا آمده بر مس ملصق میکردد وطلای خالص
نشین می شود ودر امور معالجات جهت بردن کوشت زیاد وبرق وحکه وجرب غیر متقرح ورفع آثار جلد
مستعمل است ودر بعضی اعمال طریق تخم بغایت مؤثر دانسته اند زاج لاری که زاج سیاه کویند وآن بجوش
اشیا سیاه میکند از تخم بابونه نام میخوانند والاذنک وامایل بزردی وسبزی وبعضی بسرخی است دو
جزو را با یک جزو شوره صاف بسیار نرم سایند مرغ مطین وانبیق تقطیر کنند وبا در نمک ریک و
خاکستر ومرغ غیر مطین بعمل آورند وکویند چون در طرفی زیبق ریخته از آب بعد در ثلث قرع اضافه
نمایند وتقطیر کنند زیبق را بکلس سازد وبحر تیت **دهن الشعر** دستور کرفتن آن در غایت جلا وانصباغ

قرع

وعقد ومحلل وبغایت سریع النفوذ وجهت رویانیدن موی نافع ودر اصلاح معادن وثبات ارواح بی
عدیل داشته اند وطریق اخذ او از مختلف بیان نموده اند وحقیر دو قسم او را که مسحوق ودیکری محلول است
ایراد نمود تا مسحوق را دستور آنست که موی سر جوانان را با صابون واشان شسته از حرک پاک سازند
وبآب سرد تطهیر دهند وبعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شیر را بر قیقم معترض کرده در دیک
جزو او را با یک جزو کبریت زرد ثانیه وشیر خوشبو بحق بلیغ بر روی سنک صلایه نموده با عرق کوکرد نمناک
ساخته با قرع انبیق تقطیر نموده مقطر را تا سه بار با نقل وسائل تقطیر نمایند تا بزنک عتیق مشاهده
کردد پس مقطر وثقل هر یک با نحایی شق استعمال نمایند وبعضی تقطیر او را تا هفت بار مزبور فرموده اند **دستور**
دهن الغیث که از محلول او کوفته می شود آهک آب ندیده صد وبیست مثقال با ملح الطلی دو چندان
او سایده در دیکر ده صد مثقال آب بهفت دفعه بر روی زند ودر آفتاب بر خاکستر کرم بکذارند وبعد
از هر دوازده ساعت بجز علقه صاف نموده حصه دیکر را بر زند وهر حصه نیاه وسه مثقال کت انکاه
در نهایت احتیاط بجز علقه صاف کنند که اصلا جرم در آن نماند واین آب مستعد آماده الرأس است پس از شعر
مقرض مغسول وکلس البیض ونوشادر مصعد آفتاب بالسویه باهم دیکر بسایند وبوزن اشیا ثلث از آن
آب اضافه کرده در شیشه خانی داده سر شیشه را باحکام نموده سه هفته در سرکین نان اسب دفن کنند تا
اجزا مع شعر حل کشته اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور مکول تقطیر نمایند وبعضی تکرار تقطیر را با نقل
اونوشادر دانسته اند واقل تکرار سه مرتبه است واکثر هفت بار وترتیب مطلی وامثال آن در طریق تخم
مذکور است **طریق چهارم در ساختن کل چکنده وادویه مضمونه صفته کل چکنده** جهت استحکام ظروف
که تاب آتش دارند کل کوزه کرمی که خاک رست کویند باید از ریک پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق
القوام کردد واین اجزا را بعد در نصف کل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر بهم زنند آجر کوبیده بهفت
سرکین بهفت اسب خشت الحدید بهفت کل خطمی موی بز مقراض کرده بآب نمک شسته فعام **فخر دیکر**
که مؤلف لذکره بهتر از اقسام داشته اند موی مقراض نمک طعام زاج خطمی خشت الحدید پوست
تخم مرغ مکلس هر یک یک جزو کل یا کوزه دو جزو **فخر دیکر** که جزو دیکر آنها نیز است ومکرر تجربه
رسیده خاک کوزه کرمی را بقدری کاه کوبیده وغلک مسحوق وخاکستر بهفت بآب خمیر کرده استعمال نمایند

صارج الحکم جهت شد وصل وغیره بغایت مستحکم است ومؤلف کتاب هیکل که حکام بالله باشد
مستحکم ترین چیزها دانسته اند خشت الحدید دیک را با المناصفه با خون کوسفند سرشته استعمال نمایند
وحقیر بجای خون کوسفند سفیدی تخم مرغ وکاهو آب سرفش کرده وکاهو شیر وبغایت مستحکم مشاهده نموده است
ودر شد وصل فلعتین وقرع وانبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ دیک پخته با آب سرفش وبدستور با
سفیدی تخم مرغ بسیار آزموده است وبدستور آهک آب ندیده باز زده تخم مرغ مستحکم ترین اشیا است
خصوصا چون آهک را با قدری پنبه کمک نرم کوبیده وبجای سفیدی تخم مرغ وزرده آن شیر در جمیع
مذکورات بدل می شود وسرفیم بیدر انفصال چینی شکسته وغیره مکسور از اجاق وزجاج وغیرها بر شیشه است
کرهرکاه صدمه بآن چیز رسد موضع دیکر شکسته مکان موصول بآن منکسر نمیکردد **عمل شجرف** زیبق پاک
هشت جزو کوکرد دو جزو با هم سایده در شیشه مطین بطین الحکمه سه مرتبه مطین کرده باشند بعدی
که نصف شیشه را مملوک باید کرد ودهن شیشه را بصارج الحکمه دو سه مرتبه مسدود نمود بعد از آن
بکل چکنده نیز بکرند ودر دیک ریک یا خاکستر تا کردن پنهان نموده آتش تندی بشد دو شبانه روز و
زیاده از آن تا پنج روز در عقب دیک برافروزند بعد از سرد شدن دیک وکوزه شیشه بیرون آورند و
شجرف مصری خوانند **وشجرف هندی** را سیماب وکوکرد مساویست وچون سیماب دو زیاده از آن بحق و
اعاده آتش کند ودر هر دفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند تا بچهار پنج روز شد ثابت کردد واز اسرار
مکتومه است **شجرف مرتجی** سیماب دوازده جزو کوکرد هشت جزو با هم بسایند وپنج جزو زرنیخ سرخ
اضافه نمایند وبدستوری که مذکور شد معمول دارند **شجرف رشتا** سیماب را با مثل او را تحت سایند
بدستور بعمل آورند **عمار نجار** اصل او زمس وسرکه است که صفایح مس را در سرکه تند کذارند
وبا یکدیکر بسایند تا بند ریج مس از تندی سرکه حل کردد وبا صفایح را سرکه پاشیده در مکان
نمناک دفن کنند **زنجار الصناعة** یکجزو براده مس را با شب یمانی وبورق سرخ ونمک بالسویه بقدر
عشر او پیوسته در ظرف مس با سرکه تند بسایند وهر چند خشک شود باز با سرکه تر کنند
قسم دیکر که الطف اقسام است تحت مغسول را با مثل او نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند
بعد از امتزاج قطرات سرکه بسیار تند بر آن چکانند وسحق کنند تا مثل خمیر کردد پس روی او را

صارج

پارچه نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور سابق باسرکه بسایند و تکرار عمل
نمایند تا هر آن زنگار گردد **عمل ارتخت** که عبارت از مس سوخته است و روغن نمانند و یکطریق آن
در فصل احراق مذکور شد دستور دیگر آنکه مس را صناع هشیار رقیق کرده در دیگی بر روی
هم چیده و بمقدار عشر آن کوکرد و نمک بالمناصفه بر صناع و سایکین آن پاشیده و دهن
دیگ را محکم کرده بگفته در تون بگذارند تا مجموع سوخته شود و هرگاه زود تر خواهند
باید مس را گداخته و بکرنیت و امثال او بر آن پاشیده در سرکه تطفیه نمود و بدستور تکرار
عمل نمایند تا سوخته گردد **عمل اسفیداج** با احراق و بر تعفین میباشد **اما احراق** باید قلعی یا سرب را
صناع کرده در ظرف سفالین مطین در تنور یا تون احراق نمایند **و بدستور** سرب را در ظرف
صفال گداخته با کچه آهن بر هم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزه سفال مطین
کرده یکروز آتش در تحت آن کنند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه
کنند بر آن بپاشند و بگفته دیگر بگذارند **و اما تعفین** باید بر صناع قلعی و سرب انکور را با دانه
او کوبیده مالیده و در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشت تا هفت آن حل گردد یا صفحه او را سوراخ
کرده و با انکور کوبیده در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه دفع نگردد
و بهر چند یوم آنچه از سطح ظاهر او بر خیزد باید گرفت و باز گذاشت تا هر آن سفید آب
گردد و در تحت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از او ریخته شود در آن
ظرف جمع گردد طریق دیگر آنکه قلعی را در ظرف مشبک سفالین گذاشته آن ظرف را در ظرفی
که سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار محکم کنند که مانع
نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک بظرف سرکه نشیند پس
از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد و سایند
نشود باز باید تکرار عمل نمود **عمل اناد** و آن سرب یا کبریت سوخته است و در فصل احراق
مذکور شد **عمل سرنج** و آن از سوختن رصاص و هم از سفیداب محرق حاصل میگردد و طریق
عمل آنکه سفیداب قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین بر روی کوره آتش و خاشاک گذاشته

وقدری نمک بر آن پاشیده با آهن و کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر
دهند سرخ تر میشود و چون بعد از اندک سرخی او را در دیگی کرده بر روی کوره گذارند
و آتش در اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین میگردد **عمل زعفران الحدید** آهن سوهان کرده را
که در غایت ریزگی باشد باید چند بار بآب نمک شست تا سیاهی او زایل گردد پس آب صاف
غسل داده خشک کنند تا ربع او نشاد در تحت بلغ کرده بر روی لتر یا ظرف سفالی پهن نموده در مکان
نمناک رقیق کنند تا در ده دوازده یوم زرد مائل بسرخی و قابل حل گردد **قسم دیگر** که معمول بعضی
از اهل صناعت است صد مثقال برادهٔ حدید را بدستور مذکور شسته در قرع مطین کرده
مساوی او تیزاب فاروق اندک اندک در او ریزند و هرگاه دود از او ظاهر گردد اندکی بول بچکانند
تا جوش او فرو نشیند پس انبیق را وصل کرده بآتش بسیار ریزی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب
مقطر گردد آتش را شدت کنند تا برادهٔ مکلس و زعفران رنگ گردد **عمل سلیمانی** که معروف بدواء الشفت است
و بفارسی دارا شکر نامند زیبق پاک نود مثقال سم الفار هفت مثقال و نیم مبالغه در سائیدن
آن نموده بدستور تنجر فی تصعید در شیشهٔ مطین نمایند **عمل مداد** که بفارسی مرکب گویند یک
جزو مازو را کوبیده در آب خیسانیده بجوشانند تا مهترا گردد پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه
و یکجزو دوده روغن تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند یا یکسان
کرده و بسیار باید بر هم زد بحدی که بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج بآب رقیق کنند و بآب
مازو بجوشانند و بعد از آنکه بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است و دوده روغن تخم کتان
و نفط و روغن بید انجیر و امثال آن بدل یکدیگر کنند و طریق گرفتن دوده را در فصل چهارم مذکور
شد و باید دوده را در کیسه کاغذی پهن تو بر تو کرده کیسه را بخیر گرفته در تنور خبازی یا
در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود و بحد نیم سوز رسد و چربی دوده در کاغذ نفوذ
نموده خالص گردد چه با اندک چرب مفسد مداد است **قسم دیگر** صد مثقال مازوی سبز را
بسیار ریز سائیده در آب بجوشانند تا مهترا شود و بقوام رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال
زاج سیاه را کوبیده در لتر بسته در آب بدست سائیده لتر را بیندازند و از صد مثقال

در ربیع الاول سنه ۱۲۱۱ تمام شد

در ربیع الاول سنه ۱۲۱۱ تمام شد

تا دویست مثقال صمغ عربی را در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال دوده چربی گرفته را
در ظرفی کرده قطره قطره از آن در آن ریخته بر هم زنند و روز در آفتاب بگذارند و هر چند مبالغه
در بر هم زدن آن کنند بهتر است و قدر صمغ دو چندان مازو باشد اصوب است و اگر خواهند براق
گردد دو مثقال نبات اضافه کنند **مداد یابس** یکجزو دوده روغن گرفته را با دو چندان او زاج
و مازو بوزن مجموع آن صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در کوفتن آن کنند
بهتر است و در وقت احتیاج قدری را در آب حل نموده استعمال کنند **عمل دامک** آملهٔ مقشر یکجزو
و مازوی سبز نیم جزو و غورهٔ خرما ربع جزو پوست انار مثل غورهٔ خرما و اگر غورهٔ خرما حرکت بدل
کنند پس نرم کوبیده سه روز بآب بجوشانند و بر هم زنند تا یکسان گردد پس زاج سفید و صمغ عربی
هر یک جزو و مصل کهنه گرفته یکجزو و نیم اضافه نموده قرص بسازند و عمل مسک مانند دامک است بدون
آمله و چون دو دانگ مسک اضافه نمایند مسک المسک نامند **عمل شکار** قسمی از آن را با بول اطفال
قریب البلوغ ترکیب میدهند و طریق آن است که بول را در ظرف مس یا دستهٔ مس در آفتاب چندان
بر هم زنند که منعقد گردد و **قسم دیگر** آنکه بورهٔ سرخ سرجزو نمک طعام و نمک قلی هر یک یکجزو
نرم سائیده با شیر کامیش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر
سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط نداشته اند و **قسم اول** از مکتومات و **قسم اخیر** مشهور و معمول است
عمل سرشیر پنیر که جوهر الصناع نامند از خواص او است که هر چیز را بآن وصل نمایند و یا با او
بسرشند از آب و آتش منفصل نگردد و از اسرار مکتومه مدارست پنیر تازه را در قرقی رقیق کرده بر روی
سنگ مسطح آهک آب ندیده پخته فرش نموده اوراق را پهلوی هم چیننده بر روی اوراق پنیر از آهک
بپاشند بقدری که اوراق را بپوشاند و سنگ سطح دیگر بر روی آن گذاشته و ده روز در آفتاب
باشد و باید سنگ اعلی بسیار ثقیل باشد تا دو هفته او بحد کال افشرده شده مخلوط با آهک
گردد پس بآب شسته بدستور فرش و ملحق از نمک سائیده کرده بگذارند
پس شسته سرخی و چربی گذاشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند و چربی از او ظاهر
گردد و باز با آب نمک و آهک بجوشانند و بحدی رسد که اصلا چربی و چربی در آن نماند و کال او

در عدم سرخی و چربی است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند
و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدی تخم مرغ کرده در شیشه بسیار
بر هم زده و کف او را گرفته باشند قطرات را بر روی سنگ ریخته بسایند
تا بحدی که سنگ بالا با سنگ زیرین بچسبد پس قطرات آب آهک را صاف بقدر
روان شدن او اضافه نمایند و قدر آب آهک بحدی باشد که چند چیز پر آن
الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود **عمل** مرداسنگ سر برا گداخته
سریخ با سرب سوخته بخورد او دهند تا صرد و ممتزج شوند و در ظرفی کرده پیش
سوکه اندازند و آنچه خوب سوخته و ممتزج شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند
بحدی که جو مهرا گردد و متشقق شود پس از جو جدا کرده با هم وزن او نمک بسایند
و در آب خیسانیده هر روز بر هم زنند و هر سه روز تغییر آب دهند تا خوب صاف
شود و اجزای خام در او نماند بعد از آن شسته استعمال کنند **طریق** سفید کردن مرداسنگ
باید مرداسنگ مذکور را در نیم سفید بجوشانند و با قلی بجوشانند تا با قلی مهرا
شود و نیم سیاه گردد و بدستور بجوشانند و نیم و با قلی نمایند تا مرداسنگ بحد سفیدی
رسد و این قسم سفید کرده او مستعمل اطبا است در قطع رایحه که چه زیر بغل و سایر
اعضا و در منع عرق و سایر آثار **عمل** کشته که بعربی ندنامند بخور و شیاف و قوی
دل و حواس و ممدل هوای ریاح و محول باه است گل سرخ پوست ترنج صندل سفید
عود هندی حسن لبه بالسویه نبات دو وزن همه با قلیلی مشک قرصها بسازند **بریکی**
کرد بخور بهتر از کشته است عود قماری صندل سفید هر یک یکجزو و حسن لبه دو جزو
و نبات دو وزن او و بیه **صفت** عبیر صندل سفید سرجزو ریشه والانج سنبل گل سرخ
سنبل الطیب بیخ سوسن کبود هنار نارنج گل سعد نارنجک هر یک جزو و مشک قدر قلیلی
بسیار نرم سائیده استعمال کنند **غالیه** در باب نوزده هم دستور ثانی مذکور است
طریق پنجم از اصول صناعت و امور غریبه بدانکه علم صناعت علمی است بر تبدیل

قوای اجرام معدنی بعضی به بعضی تا حاصل شود ذهب و فضه از سایر فلزات و آنرا
کیمیا خوانند و علم طلسمات که بآن دانسته شود کیفیت تمزیج قوای فاعل عالیه با مفعول
سافله تا فعل غریب از آن حادث گردد و آنرا لیمیا نامند و هیمیا علم تسخیر است و آن معرفت
احوال سعد سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی اند در قوابل سفلی و
دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات روحانی و عزایم جنیان و معرفت اقداح
و منازل مثل آن و سیمیا علم خیالات است که بآن تصرف در خیال مفید کند تا احداث
امثلات خیالیه کند و در خارج موجود نباشد و دیمیا علم شعبدات است و آن معرفت
قوای جواهر ارضیه است و مزج آن بیکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن نوع غریب
صادر یابد پوشیده نماند که اکسیر نزد جمعی ممتنع الوجود است و از قبیل قلب ماهیت
و نزد بعضی از متخصصین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب ماهیت
چند مذهب است با نواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر امراض و بجهت اصلاح
علل هر یک تدبیر جدا مقرر ساخته و تکوین موش از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح
کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف کلوخی را اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیگر
بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس طاب ثراه در اوایل حال تا این علم بود و در اواخر رساله
در حقیقت آن انشا فرموده اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز تحریف ترکیب صورتی نداد
و خالص نمیتواند بود و این علم بی دیانتان است و صاحبان معرفت از آن بری اند ظاهر است
که این فن اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت یا قبول و ایصال اکثر بر مستحقین و مساکین
و ان تباط نفوس قدسیه و تخلق باخلاق اولیاء الله و اکرام مفضل انعام جل شانه
صورتی نبندد و اگر ببندد بالاخره باعث بوار و هلاک آن شخص گردد چه این علم کلید
خزینه از خزاین ملک ملکوت است و هر ندرت اگر بیگانه بارگاه عزت بدان مطلع شود حکم ذری
که کلید را باید و عاقبت حال سارق چنین در کار معلوم دلهای آگاه خواهد بود و بمجرد
ملاحظه نسخها مبتدا و لد بدون استاد ماهر بر امور این عمل کردن بمحض سودای

خام بختن است چه مطلب مدار در این فعل با عمال متنوعه و افعال مشکله است و بیان
آن ممکن التصویر به تسطیر نیست و فی الواقع اگر نسخ آن از الیفات عالم باعمل باشد امکان
ندارد که اسرار عظیمه را بدون رموز بیان میکند و رموز ایشان مختلف است و
اخاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اگر رموز اهل علم جمیع بر یک نسق میبود هر ابتدا
رمز نمیبود بلکه اصطلاحی خاص بدان صادق میآمد و اگر رسایل آنرا الیفات غیر عالم
عامل باشند بدهی البطلان خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است
از صاحب این فن و تکرار عمل در خدمت عارف آن و لیکن این بی بضاعت با عدم ارتکاب
اطلاع بدان ترتیب اصول کلیه نموده آنست که اکثر اعمال این صناعت طبی را در بعضی
اوان ضرور میشود و ندبس بعضی از ادویه با عمال مخصوصه با حسن وجوه ممکن است
و چون در طی تالیف تحفة المؤمنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه
را تدبین بطریق اهل این فن نموده بود بناء علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه
و الات مخصوصه این فن کوشیده تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده
علم بر اصول و اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر طالب تحصیل اعمال جزئی باشد
تحصیل عامل آن کند و از مطالعه این مجموعه تواند مدعی لاف گزافی آزمودن تعب
معوکه از اربان تدلیس هر مایه معیشت خود را نسوخت و این طریق مشتمل است بر پنج حل
و سه عقد و خاتمه حل اول در بیان جمل اصطلاحی این فن و بعضی از اصطلاحات آن
حل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن حل سیم در بیان
الات مخصوصه عمل صناعت حل چهارم در قواعد کرفتن بعضی از آنها و تخمیر و تلبیض
و سایر تدبیرات اجزا حل پنجم در بعضی از خواص فلزات و اصطلاح بان و آنچه بآن
متعلق است عقد اول در قواعد قمریه عقد دویم در قواعد شمسیه عقد سیم
در قواعد عمل مروارید و اعمال متفرقه خاتمه در خطوط مرموزه حل اول در بعضی از
اصطلاحات اهل صناعت جمل عبارت از جزو اعظم اکسیر است و اختلاف بسیار

در آن واقع شده چه هر یک از مهره این فن جبز برادر مطلوب خود جزو اعظم را
نسبت اند تدبیر آن عموده اند تا بجد جوی آن و نفوذ و انبساغ رسیده و قایم النار
گشته و نزد بعضی جمل عبارت از شعر انسانست و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند
و نزد برخی عبارت از زیبق و نزد جمعی از کبریت است و بتحقیق پیوسته که مرض
این دو اصل را فعل تبیض و محمر اعمل تحمیر است و شکی نیست که هر گاه اصل بارد
قایم النار و کدازنده گردد و قبول صبغ کند و اصل حار را رفع اشتعال و تسویل شود
رافع علل منطرقات میکردند لهذا جهت اصلاح آن و ترتیب آثار مذکوره هر یک از
اصل این فن آبی و اجزائی وضع نموده اند و طریق تدبیری بیان کرده روح عبارت
است از اجزای لطیفه اجسام که حامل قوت بوده زهره و صعود و غوص و غیره
آثار از نوایه مثل احراق و تجمید و تلیین و تصلیب و مانند او و هر چه در آن
اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان روحی است بروح مانند جوهر
و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شبوب و امثال آن جسد عبارت است از اجساد کثیفه
اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمی که اجزای ارضیه بحد افراط در او غالب
باشد مسمی بجسم است مانند منطرقات نفس عبارت است از جسمی که بحسب لطافت
و کثافت حد وسط بوده مابه الاتباط روح و جسد تواند شد و واسطه جریان اجزای
لطیفه سابقه در اجزای کثیفه قابل جسد تواند گشت کبریت احمر عبارت از اکسیر شمسی است
چه در رنگ سرخ میباشد و از علامت خاصه اوست و روی بنجو الطور موی اشقر
اصل بارد زیبق است اصل حار کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند قمر
کنایه از فضه است و او را اول نیز گویند عطارد عبارت است از روی توتیا که شبه
و ثانی کنایه از اوست و بعضی سیما بر اعطارد نیز نامیده اند زهره نحاس است و
ثالث عبارت از آنست شمس ذهب است و رابع کنایه از آن مریخ حدید است و خامس
نیز گویند مشتری قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از آن زحل

زحل شب است و از سابع مراد اوست عقاب نوشادر است علم زرنیخ است عروس
کبریت است املاح عبارت از اقسام نمک معدنی و صناعی و نمکار و شوره و بوره و
نوشادر است نشاء انعالی عبارت از نوشادری است که بآن سحق نموده در آنها بکذارند
تا اجزای لطیفه او صعود نموده بر اطراف ظرف نشیند ارض عبارت است از ماده کبریت
که سحق و تنقیه و تسقیه و غیره اعمال بر او جاری شود حجر اسود موی سر است صداء
نمک تلخ است میسو شوره است حل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن
تقطیر عبارت است از اخراج مایه لطیفه اشیا و تصفیه آن اعم از آنکه بجی علقه باشند
باید ستور قرع و انبیق اما جی علقه آنست که از بتم فتیله سستی ساخته یکطرف او را
در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر را بطرف خالی بنحوی که ظرف مایعات بطرف
خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده بظرف خالی آرد اما ستور قرع
و انبیق آنست که اجزای مسحوقه را در قرع مطین کرده انبیق را بر آن وصل در غایت
استحکام نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره را با قرع بر کل حکمت اندود و سد منافذ
نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد آتش شعله نرسد و قرع را مایل و عجب مستقیم
باید نصب نموده و آتش و زیر قرع افروخته یا آنکه قرع را در دیگ خاکستر یا ریگ نصب
نمایند و در تحت دیگ آتش بر افروزند و در این صورت اگر قرع مطین باشد و مضرتی
ندارد چه ریگ و خاکستر مانند کل حکمت مانع شکستن قرع اند و از شروط تقطیر آنست
که انبیق در قرع در بین کمتر از نصف قرع و زیاده بر دو ثلث آن نباشد و آتش را در آنجا
شدت کنند و دیگر آنکه مادامی که رطوبت بکلی که قرع را با کوره اندوده باشند رفع نگردد
آتش نکنند و قابله را با انبیق محکم نموده قابله را در ظرفی که آب داشته باشد
بگذارند تا آن تندی مفطر نشکند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق است
و در تقطیر مایعات حاده باید که مایع مفهوم زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش آن
غایت نرمی شرط است که بجد جوشید نرسد بلکه باید کل قرع در دستکی باشد

کرهمگاه جوشیدن کند از سرخاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باز
گذاشت و طریق قرع منکوس در باب عمل روغن آجر مذکور شد تصعید از شرط
آن توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باب قدح اعلی خاوی لب قدح
اسفل باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند
گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان او بذل جهد باید کرد و
باید کوره در بلندی و پستی متوسط نموده دو سه زواید قریب بر لب او باشد مانند
منحنی تا قدح تحت و امثال بران زواید نشیند و ثقل قدح تا بازشدن شد وصل او نگردد
و شرط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کند و بحد افراط نرسد مگر در تصعید
زرنیخ که آتش نمودی را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعد
است و در تصعید زیبق شرط آنست که بر وصل قدحین شعله بر سد تا موجب نفوذ او
نگردد و جمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده اند و این سر ایست که فقیر اطلاع بر آن حاصل
نموده و وجه آن ظاهر است و در تصعید زیبق اگر بموضع وصل آتش و شعله نرسد هنوز است
و باید بعد از سرد شدن کوره و قدح وصل را بگشایند و از بخار حاره آن اجتناب نمایند
و شرط دیگر مبالغه در سحق ارض است و اگر تحت ظرف اسفل مسطح را علی مخروطی تشدید
انسب است چنانکه شکل اسال محکی از آن است تنویر قسمی از آن عبارت الحمنق است
و دمس نیز گویند میباید که آتش آن بحد تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا
نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبخ نباشد مثل عمل شنجرف و قسمی از آن عبارت از
تغلیه است که بعد از سحق ارض و تسقیه بابهای مخصوصه قدح تنویر را بکل حکمت
اندوده در خاکستر گرم بگذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت آن بتدریج زایل
گردد و شرط است که حرارت آتش باشد بحدی باشد که ارض دود نکند و قسمی
در تنویر در تنور است و قسمی در ذبل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید
نمود که بحد تصعید نرسد تشبیع عبارت است از تدبیر اجزای اکسیر بحدی

کمانند موم

کمانند موم بگدازد و بر روی صفحه رقیقه منبسط گشته دود نکند و شروط او تکرار تنقیه
و تنویه و سحق بلیغ است با آتش معتدل تکلیس عبارت است از سهولت تفریق اجزا بدیگر
که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر آن با آتش میشود و اختلاف شروط آن بحسب
جسم مکلس است چه بعضی محتاجند به آتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند
قشر البیض و بعضی احتیاج بحد افراط نیست حل عبارت است از سیلان اجزای
جامده و آن به تفاوت و هوای مرطبه مستمر است صورت پذیر است مانند حل نوشادر
با آبهای تند مانند ماء الفاروق و عرق کوکرد عقد عبارت است از جمعیت و اتصال
اجزا و آن چند حل است و به پیوست و حرارت و یا برودت و پیوسته صورت پذیر است
تعفین عبارت است از تدفین اجزا در ذبل و امثال آن و شرط است که وسعت چاه تعفین
بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حاصل گردد و باید بعد از هر هفته
تجدید ذبل کند و نهایت آن تا چهل روز است و باید یکروز قبل از گذاشتن ظرف تعفین
چاه او را از ذبل مملو سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر در چاه
نزدیک یکدیگر ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغییر ذبل باید داد و نقل بچاه دیگر
کنند که ظرف مذکور سود نشود قاعده اکاسیر یکی است که بر تعفین محلول گردد چنانکه
صاحب هیکل و اکثر محققین ذکر نموده اند باید اجزای اکسیر را در هاون مزج سحق
بلیغ نمود و از ابهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه نموده تا بقوام عسل غلیظ گردد
و بروی آتش خاکستر تا دو شبانه روز گرم خاکستر بیک قرار باشد باید سحق
نمود و با معجون کشنیز نقره باید برهم زد و هر چند خشک شود از آن آب قطرات بران
ریخت تا ربع اجزا از آن تسقیه شود و در تنویر و سحق خشک گردد پس مثل غبار متساوی
در شیشه غیر مطین کوچکی کرده دهان شیشه را بر غدیری بر بندند و در چاه تعفین
چهل روز بگذارند و بعد از هفته روده روز تغییر ذبل کنند و علامت خوبی حل آنست
که محلول شفاف و بی جرم مشاهده گردد و خلاف آن دلالت بر نقصان تدبیر اجزا

خواهد داشت و یکی حل تبداوت است که شیشه مذکور را در دیگ دو طبقه
بگذارند که تحت دیگ اعلی سوراخها مملو از سرگین کبوتر باشد و قرع حل تا انتهای
کردن در آن پنهان شود دهان او باز نشده و باید سرگین همیشه نمداشته باشد
و هرگاه خشک شود آبی بران بپاشند و دیگ اسفل پر آب و لب او متصل بتخت بدیگ
اعلی بوده انبوبه از نی و غیر آن مابین دو دیگ تعبیه کرده بکل حکمت شد و وصل
هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخارات
از سوراخهای دیگ اعلی بر سرگین کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبوبه
بریزند و سوراخ انبوبه را مسدود کنند تا مانع خروج بخارات باشد در اینصورت
تا سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تجربه نموده است که اجزای حار یابس از هوای با
رطب حل میگردد نه از هوای حار رطب مگر آنکه بدت و شیشه در ظرفی گذارند که
رطوبت در آن تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق
آنست که نوشادر را با ادویه مخصوصه یا به تنهایی سایده بر دی سنگ مسطح یا
کاسه مزج مسطح منبسط کنند و در زیر زمین نمدار و سردابها گذارند و روی آنرا
بدستار بپوشند که چیزی داخل نشود در اینصورت در اندک زمانی محلول میگردد
و دستور آنکه در سطح مزج منبسط نموده مجموع ظرف را بهیئت کلرقند بنده مستحکم بپوشند
در چاه تعفین یا در دیگ ذبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا حمام مار بگذارند تا
منافذ نمد رطوبت و حرارت لطیفه در آن تاثیر تواند نمود قاعده عقد آنست که
محلول را در قرع بلند کلوبی کرده بر دهن قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب
قرع باشد یا چینی شکسته نصف کرده با آهک آب نده و نمک مکلس یا لستو یکر با سفیدی
تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر
در تحت قرع باشد و اطراف آن بدستور و آتش ذبل در تحت دیگ برافروزند
که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در کلوی عرق قرع محلول منعقد

میگردد

میگردد و چون عرق بر طرف شود علامت عقد آنست پس شیشه را شکسته معقود را
بر لب غلیظی ملاحظه میگردد و چون در ظرف چینی گذاشته بچیزی نازکی بپوشاند
و در آفتاب بگذارند باندک نسیمی منجمد میشود حل سیم در بیان آلات مخصوصه
اهل صناعت صفت حمام مار بدیگ عمیق بر کوره نصب نموده سه پایه از چوب در و
گذاشته ظرف مخصوص حل را بر سه پایه منصب کنند و آب بقدری در دیگ بریزند که
چهار انگشت فاصله تا تحت آن ظرف بماند و سرپوش دیگ را بالته و خمیر مستحکم نمایند
تا بخار آن بیرون نیاید و آتش نرمی از سرگین و امثال آن برافروزند بحدی که آب دیگ
نیاورده بخار کند و هر روز یکبار باید و در روز یکدفعه سرپوش را برداشته آب بقدری
که تحلیل رفته باشد اضافه نموده و بدستور سرپوش را نصب نماید و سنگ گرانی بر روی
سرپوش گذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود صفت روباس بر روز مبرم مغناطیس
بقدر نصف گوی بشکل بوط حفر کنند و از خاک سیاکی که آن عبارت از گردی است که
بر روی کوزه های داش کوزه گری می نشیند بعد از تر کردن موضع مغاک بخشک
بمالند و هر چند بیشتر بمالند حفظ مسبوک بهتر میکند و ظرفی وسعت مغاک میباید
دو چندان قدر مسبوک باشد و لب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کفاف
روی مسبوک را با الت آهنی جدا توان نمود و یکعدد انبوبه آهنی که یکطرف وسیع
و یکطرف تنگ و سر کج باشد باین شکل ~ و در کنار مغاک مذکور بدستور
نصب کنند که جهار انگشت طرف باریک انبوبه از وسط آن مرتفع و محاذی خاق
وسط باشد و دو عدد دم حدادی بر طرف وسیع انبوبه نصب کنند که سوسته
بلا فاصله هوای شدید وارد وسط مغاک از فوق تواند شد و چوب بید خشک
در جوانب مغاک چیده برافروزند تا شعله از خارج مغاک بسبب دمیدن داخل مغاک
مذکور گردد و آنچه در مغاک ریزند گداخته شود و سیمی که بجهت صاف کردن نقره
داخل میکنند باید سه حصه نمود و یکحصه را بجهت گداختن نقره اولا باید اضافه کرد

وبعد از آنکه از دو دو شبه دفعه غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساعتی
تنه و انمقدار صبر کنند که از غلطیدن و خرج زدن بایستد و کثافات روی او را
بدفعات رفع نمایند و سکون مسلوك علامت صافی و پاکی و عدم کثافت است
و عدم امتزاج و عدم کدر از نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند صفت
خلاص آجر هشت جز زاج زرد که بطریق توتیا مغسول نموده صاف او را با آتش
منعقد کرده باشند دو جزو گل شوری که آتش بسیار دیده باشد دو جزو گل سرشوی
چهار جزو نمك طعام چهار جزو مجموع را نرم سایید باب خمیر تری کنند و کوزه را تا
نصف از آن ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در آن گل فرو برده قدری از آن
گل بر روی او ریزند و سر پوش کوزه را با گل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه را
بگل گرفته بعد از خشك شدن گل در کوزه کوزه گری یا آجر پزی یا کاشی پزی
بگذارند و هر گاه ناصاف بیرون آید عمل را مکرر کنند تا بحد نرمی و رنگینی
که مطلوب باشد و شکنندگی و ناصافی رفع گردد صفت قالب کلس البیض را چون
بسرکه حل و خمیر کرده هر نقشی که کنند زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه اندازند و دو
نبل حل کنند تخلیص ذهب مغشوش فرعی را بر نصف بسطیری انگشتی بگل حکمت
بگیرند و طلای مغشوش را خود کرده با سه وزن آن تیزاب فارقی در قرع مذکور کرده
بروی آتش ذغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی بسفیدی رسد پس در ظرف
مزجج ریخته صفایح مس در آن افکنند در این وقت آنچه از نقره مخلوط با او باشد
بروی تیزاب آمده بر مس ملاصق میگردد و طلای صاف در تحت ظرف جمع
میشود و هر چه از سایر متطرقات با او مخلوط باشد بتحلیل میرود و تیزاب فارقی
در دستور سیم مذکور شد حل چهارم در گرفتن بعضی از آبها و تدبیر اجزاء او
تبییض و تحمیر بعضی از آن صفت مباه از انجمله آبی است که رفع شعله کبریت کند و
غایض گرداند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان او و ارض هار با

عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از
مجربات دانسته اند برك وکل دفلی را با موی سر با لسویه تقطیر کنند و بآن تسقیه شنجرف
نمایند و بدستور ملح القلی و نوشادر و انزروت از هر یك یکجزو در سرکه حل نمایند
و دفلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یك ده جزو با سرکه مذکور سایید تقطیر کنند
با مقطر اجزای ثلثه را مجددا سحق نموده اعاده تقطیر نمایند تا جند دفعه در عقد آن
هارب و تشمیع و جریان بی عدیل دانسته اند آب دیگر که تسفیه ان شنجرف را حل کند
و در نقل مشتری بمرتبه اعلی از مجربات شمرده اند از براده حدید و براده نحاس
ممزوج یکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند
چند بار رو مقطر نموده تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید
با سرکه نا قل مشتریست آب دیگر زاج زرد را با سه چندان او سرکه تقطیر کنند بجهت
تکمیل کبریت و زیبق و رصاص بحد تشمیع بی عدیل است و باید مکرر بان تسقیه سحق
نمایند آب دیگر بوره ارمنی و بوره سرخ را با سفیدی تخم شرشته در کوزه سفال
بسوزانند و تا نه مرتبه اعاده نمایند پس با حنظل با لسویه تقطیر کنند مقطر بدست آورد
جمیع اجساد را حل کند و تسقیه اوساخ معادن و الحاق وضع آن بشریف از مجربات
دانسته اند ایضا کبریت را باده وزن او آب اصل تسقیه نموده هفت بار تقطیر
کنند اول را بلون رابع رسانند ایضا پوست بیخ لفاح دو جزو و پوست انار و مورد
از هر یك یکجزو تقطیر نمایند تا عقد هارب نماید ایضا گوشت حلزن و نرا با مثل
او نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمك سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در
عقد زیبق و افعال غریبه در مشتری از مجربات دانسته اند دهن البیض چون
قلی را در سرکه حل نموده بجر علقه صاف کرده با آتش عقد نمایند و معقود
را با زرده تخم پخته ممزوج کرده با ثلثی هر عددی سه درهم نوشادر
اضافه نمایند پس افشرده روغن بکیرند در تطهیر اجساد و نقل معادن

بعد دیل و چون اصل خار را با آن حل کنند اصل بارد را ثابت کند و اگر نوشادر
ثابت باشد قوی تر است آب دیگر چون بید انجیر را با خردل و سیر سرخ و طلق
محلول تقطیر کنند سالوس را بمرتبه اول رسد و مجوب دانسته اند آب دیگر
مستی بماء الاحمر است و در تحمیر اکاسیر مستعمل است سه وقیه زاج زرد لاری
را که نرم سایده با دویست درهم سرکه بسایند در شیشه یا در ظرف مطین مزجج
کرده بر روی آتش بسیار نرمی بگذارند تا سرکه رنگین شود پس بجر علقه صاف نموده
با پنج درهم زنگار و پنج درهم زعفران الحدید و دو درهم شیب یمانی و یکدرهم
شنجرف در ظرف مکرر کرده در آفتاب بگذارند یا در خاکستر گرم یك روز تمام
گذاشت پس بجر علقه صاف نموده استعمال کنند آب دیگر مستی بماء الملح است
و تسقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق
دانسته اند نمك طعام و شیب یمانی نوشادر با لسویه نرم سایده تقطیر نمایند
آب دیگر مستی بماء المریخ است تسقیه آن تاده بارده و وزن آن عبد مصعد زاجات
و جاری میکند و چون زیبق غیر طیار با آن طبخ دهند عقد نماید یکجزو زعفران الحدید
با دو جزو نوشادر و نیم جزو طبخ القلی و نیم جزو زاج زرد محلول را در سرکه کرده صاف
آنرا با آتش منعقد کرده باشند و مجموع را با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند
آب دیگر مستی بدهن لا یحترق است و در تشمیع اجزا و اجساد و ثبات ارواح
بعد دیل و در عمل تمسکی و قمری مستکمل است کلس البیض را با وزن او نوشادر و مزاج
معقود سحق بلیغ نموده در ظرف مزجج مطین کرده شد وصل کرده باشند بکتبا اندود
در آتش زبل گذارند با سرکه نم کرده در ظرفی کنند که چون بسر پوشی بپوشند فضای
در آن نماند و مصعد نشود و وصل را محکم کرده بر آتش گذارند بحدی که ظرف در
دو سه ساعت سرخ شود پس اخراج نموده بوزن در آورده هر چه کم شده باشد
نوشادر اضافه نمایند و بدستور در آتش گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل

نون خام گذارند جایز است بعد از نرم سایید بدیدن مکان نمناك حل کنند
و محلول را تقطیر نموده نقل او را بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده باز با آتش گذاشته
پس سحق نموده بدستور حل کند و تقطیر نماید بعد از آن نقل او را با مقطر اول
و ثانی سایده بار سیم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد تدبیر
خاصه زاجات را چون خواهند تصفیه کنند باید در آب حل نمود و صاف او را بجر
علقه جدا کرده بپوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند و شب
و املاح را تصفیه بدستور مذکور کنند تدبیر نوشادر جهت عمل قمری با لسویه
با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی از عفران الحدید
و با نجار و انجدان او را محمر کند تدبیر ثبات ملح نمك طعام را سایده در کوزه کرده
در کوزه کوزه گری بگذارند و ماده ابی که بر وزن در آورند و نقصان در او باشد باید
اعاده آتش بسیار تند کنند و علامت ثبات او آنست که نقصان در وزن او محسوس
نگردد و احراق او چنان است که چندان آتش در تحت دیك کنند که نمك از جنبش
ایستد تدبیر حل املاح و شبوب و بوره و زنگار و شوره و زبد البحر و زاجات باید
نرم سایید و در مثانه گاو بار وده کرده در مکان نمناك گذارند یا در دیك آب
گرم آویخته بر بخار آب حل نمایند تدبیر ثبات نوشادر بیخ جزو ملح القلی را با
یکجزو نوشادر مصعد سایید با آتش نرم تسویه کنند و در حین تسویه سحق بلیغ
نمایند بدستور یکجزو دیگر نوشادر را اضافه نموده اعاده تسویه نمایند تا مساوی
ملح نوشادر مخلوط گردد پس بر تدارك حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود
سایده استعمال نمایند در این وقت در حل طلق و سایر اعمال عجیب الاثر است
و چون عقاب باب چیر مجوز بر علقه طبخ دهند ثابت گردد تحمیر نوشادر
چون نوشادر صاف سفید را با مثل او زاج زرد لاری و عشر آن زنگار سفید
کنند محمر گردد تدبیر سیماب زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تا نابدید

باید کرد و ظرف او را بروی خاکستر گرم کرد در دیگی باشد یا آهک کرد
تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی آن باز نماند باید گذاشت تا رطوبت
سوکه دفع شود و با هستگی حرکت دهند تا عبد متفرق جمع گردد پس بآب
شسته با عشر آن شوره بدستور با سرکه سایده شوره را بشستن رفع نمایند
و این را تشفیه گویند و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی عبد میگردد پس
نصف او نشادر و نصف آن ملح القلی سحق بلیغ نموده از نمک مکلس فرش
و لحاف نموده تصعید و مصعد او را بدستور با اجزای مذکور رسانیده
اعاده تصعید نمایند تا هفت مرتبه است که با اشیای مخصوصه جهت شیاف
تا یا رطوبت از آن مفقود گردد اکثر تصعید صح
ند بین نمایند و تصعید سه مرتبه جهت مازجت با سایر ارکان در اکثر امور قوی
کافی است اما تمیز عبد چنان است که مصعد مرتبه ثالث را با نصف آن کبریت
اصفر و ربع زاج زرد معقود مصفی و ثمن او نشادر مجمر سحق بلیغ نموده با
فرش نمک مکلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید
تجدید اجزای مذکوره کنند تا عبد مانند شنجرف سرخ شود و این دو
امور شمسی شرط است و تتمه آتش این تصعیدات نرم تر باید تا باعث احتراق
و سیاهی کبریت نشود اما تدبیر تکلیس زیبق آنست که بعد از تصفیه آن
در قرع مطین کرده و یکوزن و نیم آن تیزاب فاروقی کرد بطریق سیم مذکور
بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نگردد و هرگاه زیبق از آن بجوش
آید دود ظاهر گردد قطرات بول تاد و سه مثقال بریزند که از جوش باز
ایستد پس انبیق را بران استوار کرده و بخاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر ما
بنات ساده مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عبد را
تکلیس مشاهده کنند و این امر بجهت سهولت تصعید است پس مکلس را با اجزای مخصوصه
تصعید نمایند و تیزاب مقطر جهت عمل قسی از زعفران الحدید بغایت مؤثر است

ودستور

و دستور آنست که براده حدید را بعد از شستن باب نمک چندین مرتبه که سیاهی
آن زایل گردد و در قرع مطین کرده هم وزن او تیزاب مذکور را بتدریج ریخته
رفع جوش و دود آنرا بقطرات بول کنند و بدستور تقطیر نمایی تیزاب نمایند
و بعد از آن با آتش تند براده مزبور زعفران میشود اما تدبیر عقد فرار آنست
که آب صاف و آب لیموی تند را با المنا صفر در مغرفه آهنی کرده و یک جزو عبد
را در آن انداخته بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم سایده سه دفعه
بریزند و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند و چون خواهند که از جوشیدن بسیار دود
باقی بران پف کنند و بعد از شش و هفت ساعت که جوشیده باشد تر نشین او را
در لته ریخته مکرر باب بشویند و منعقد او را در ظرفی کرده نوشادر را آب
حل نموده چند جوش داده از آن بقدری که او را بپوشانند بران ریخته در
آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند تا هر آنچه توتیا بان مخلوط شده باشد بتدریج
رفع گردد و مادامی که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل
مجرب است عقد دیگر فرار مصفی را در بوته گذاشته که فرش و لحاف آن
سفونیا باشد و سر بوته را در غایت استحکام شد وصل نموده در آتش
گذارند بدستوری که تمامی بوته در آتش پنهان شود و در اندک وقتی
معقود میگردد و مجربست و اگر بوطه آهنی باشد انسب خصوصا هرگاه
اندرون او را بگل بوطه اندوده باشند عقد دیگر پوست انار تازه بر سر
او را کوبیده زعفران الحدید را باب معصور آن بسایند تا خوب حل شود
پس فرار مصفی را در بوطه مس یا آهنی کرده ازین محلول در آن ریزند
و شد وصل بوطه نموده با آتش نرم طبخ دهند یا در تنور گرم گذارند تا منعقد
گردد و از آبها که عقد فرار نمایند مذکور شد و چون نقره را با کوکرد
او را مکلس نموده ده جزو فرار را عقد نمایند و مجربست و چون زیبق

وسم الفار را با لتوبه باد و چندان هر دو چند سرخ مفتش سحق بلیغ کنند و بعد از آن
اندکی ترشی الحاق نمایند فرازنده گردد و با عدم انعقاد تمام النار شود تدبیر
کبریت اما تبییض آن بدینجا است که بکجر و کبریت را با هشت جزو روغن کنجد با آتش
نرم در قدحی مطینی بجوشانند تا کبریت حل شده روغن سرخ گردد و مثل کبریت
نوشادر را سایده بدفعات بر روی آتش تسفیه کنند و سه بار بطریق زرنیخ تصعید
نمایند ایضا طریق دیگر دو جزو نوشادر با یکجزو کبریت سحق نموده باب تر کرده
بسحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا سه ساعت در آتشی مثل آتش نوره گذاشته
پس بشویند و با نوشادر تجدید اعاده عمل نمایند تا بحدی که بر سطح نفته دود نکند
و آنچه با دوغ و هرچه با نمک سفید کنند خواص نمیباشد طریق دیگر شب یمانی
را سایده در جوف باد بخان ریخته در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول
کبریت را بسایند ثابت و سفید میکند و بدستور نوشادر محلول در باد بخان همین
دارد تدبیر زرنیخ زرنیخ ورقی برا قرا یکجزو با ربع آن نمک مشوی نرم بسایند
صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ ورق کرده و ربع آن سرکه و نیم وزن
او روغن کنجد با پیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند و زرنیخ و نمک
مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و بجوبی حرکت
دهند تا رفع روغن و صابون شده زرنیخ منعقد بماند و آتش او نرم باشد تا
احراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده در ظرفی کرده در آتش
زبل ظرف را پنهان کرده که بر تدریج دود میکرده رفع جوبی او شود و باید در نرمی
آتش تسفیه مراعات کنند که مصعد نگردد و بعد از رفع جوبی صلایه نموده در سرکه
و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه جوبی زایل گردد آنگاه مثل غبار سایده با قدح مطین
با قرع بلند کلوی مطین تصعید با آتش بسیار تند کرده و روز استمرار داشته باشند تا باید
کرد تا جوهر او مانند برف سفید گردد و اگر در جوهر آن سیاهی باشد باید با عشر نمک

سایده روغن کنجد یا پیه سرشته بدستور تسفیه با آتش نرمی کنند و بعد از تسفیه
باب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم یا لتوبه چند بار
تسفیه کرده باب ملح القلی طبخ داده بشویند رفع سیاهی او میشود علامت تصفیه
او دود نکردن در آتش است و تصریح نموده اند که بر شهابی یکجزو او بر بیست جزو
زهره منقی طرح میشود و از نکرار سبک و زنش نقصانات نمی پذیرد حل بنجمه
در خواص ملزات و اعمال در آن تمیز جیزی بهتر از نمک تلخ نیست و بنوره با عشر
ذوب اوست و باد هنیه با طراست و خالص مکلس او با اجزای مناسبه اکسیر
بیاض و مبدل زهره و مریخ و مشتری است و بهترین اقسام تکلیس او آنست که براده
یا ورق او را در تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده با
اندک رطوبت تیزابی که باشد با مثل او نمک اندرانی بسایند و در بوطه با آتش ذوب
سرخ کنند و هرچند آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است بشرطی که بحد ذوب
نرسد پس باب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص اوست که
یکجزو آن با سه جزو فرار بمحض سایدن ملقمه میشود و چون ملقمه را بر زهره
گرم کرده باشند طلا کنند و بر آتش نرم بگذارند تا رفع فرار شود مفضض کند
و مجرب است و ملین غیر منطرق او که منطرق کرداند گوشت غلیواج و سایر لحوم
که او را با پوره قدید کنند پس غیر منطرق او را گداخته قدری بران بپاشند
سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت مؤثر است و شمس رانیز
قریب بر نرمی مشتری سازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک رافع سواد قرند مرکاه
بران بمالند و در آب آن بجوشانند عطارد که از خواص اوست که چون جزو
کبریتی او رفع شود سادس را با قل رساند و مبیض او بقدر جزوی ملح جزو
سایع را بمرتبه سادس آرد و تدبیر تبییض آنست که سایده در کفچه آهنی یا آهن
شیر پخت بقدری که چهار انگشت بر روی او ایستد بریزند و بجوشانند تا آهن

پس
باشها رسد آتش تند کرده دهنیته را بالتمام بسوزاند و مانند خاک سیاهی گردد
پس بآب نمک کرم بشویند و بعد از رفع دهنیته بالستوبه با نمک طعام بسایند
در کوزه مطین یکشبانه روز در تون با آتش شبیه بان بگذارند پس باب کرم بشویند
تا نمک زایل شود و بعد از آن با آتش خشک کرده بدستور با مثل او نمک بسایند
یکشبانه روز در آتش گذاشته بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود
و هرگاه در کوزه کوزه گری و یا در آتش شبیه بآن کنند باشد گذارند در سه مرتبه
سفید گردد و از خواص مجربات آنست که جزوی سی جزو اول را برابع رساند و تحمیر
او بماء الاحمر بدستوری است که عطارد مبیض را با آن هر دفعه بقدر مبیض تنقیه
بر روی آتش نرمی کنند تا خشک شود پس سایده در ظرف مزجج مطین یکشبانه
روز بمثل آتش تون تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او صافی نیز گردد
علامت کمال اوست زهره کل ترشی و مجموع قوابض مانند سرکه و سماق و منتی
زهره اند و رفع حمرت او می کند و بعد از پنکه صفایح او را تافته مکرر در آن اندازند
و چون ایکینه و کلس البیض و نمک را بالستوبه سایده با سفیدی تخم خیره
کرده بر صفحه آن طلای غلیظ کرده بعد از خشکی آن بگدازند رفع سواد و حمرت
آن بالکلیه شود و چون شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر را بالستوبه در
بیخ مثل آن سرکه تند حل کنند و زهره تاجها با گداخته در آن ریزند با صفایح
انرا مکرر تابیده در آن فرو برند بحدی که دیگر سیاه نشود کمال تنقیه اوست و
چون با مغز کردکان او را بکوبند یا مغز کردکان را بران مالیده کوبیده مفت آب
و تخم بادنجان را باعث سرعت ذوب آن و شوره رافع مختلطات آنست که چون
بعد از گداز برا و اضافه کنند و بدستور آب غالیسی کرد در طبرستان بر تیهم تا مند
و آب قنادالحار جهت تنقیه جمیع معادن بغایت مؤثر و مبیض آنست که در طبرا
چون با ملح القلی و شب یمانی و ترشی که حل نمایند و زهره مذاب با صفایح تنقیه

اوراد ران اندازند دراز اندر سرخی آن بحوب دانسته اند و چون نحاس مذاب را طبع بنلل
کنند سفید گردد و چون طوطیا را با شوره سفید کنند در رفع سوختی مس و اصلاح
نقره بعدیل است و آب حنوب بنطی بآب مورد منقی اجساد و ثابت کننده
صاعد است شمس چون از عقاب جزوی دان ملح دو جزو فرش و لحاف صفایح
بسیار رقیق آن نموده صفایح را بر روی هم چیده بخلاص بزند در مرتبه اول نقصان
در وزن شمس بهم رسد و چون هفت بار و زیاده بران تکرار عمل نمایند یکی بر ده
از قمر رود و هر چند تکرار کنند تا بنجاه و شصت دفعه در هر مرتبه افزاید تا
بمرتبه عظیم رسد و از شمس مکلس نیز همین اثر دارد و چون سرب را با آتش
تند بسوزانند که سرخ شود و انرا تنقیه بآب زاج و نطرون کنند و بر صفا
یح شمس طلا کرده مکرر بتابند باعث تکلیس او شود و مجربین تصریح نموده
اند که یکجزو برادهٔ شمس را چون با نه جزو مقطر شعر دو سه بار تقطیر نمایند
مکلس گردد و بهترین انچه او را بمرتبه رفیع رساند تنقیه و تشویه برادهٔ
اوست با زاج و شوره از هر یک دو جزو و شب و ملح هر یک جزوی که باب مورد
و دفلی بالستوبه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار تشویه و تنقیه و دمس یکشبانه روز
در آتش شرط است و نخالد کندم بالخاصیه حفظ رنگ او میکند و مکان نمناک
مفسد رنگ اوست مریخ چون با صفایح رقیق او را برادهٔ او رهج القار یا علم یا
مرقشیثا یا شیده بگدازند یا برادهٔ او را با ملح القلی یا زنجبین یا رهج بسایند مرقب
الذوب مانند رصاص گردد و چون مکرر گداخته در حین که از هلیله زرد
و زبد البحر و پوست انار اضافه نموده در روغن بید انجیر یا آب بقلة الحمقا اطفا
نمایند بغایت زود گداز و نرم گردد و بدستور چون با مس بگدازند و شوره بر گداخته
آن زنند تا مس از آن رفع شود بر نرمی قریب بمشتری شود و مریخ را باطن قمر و ظاهر
شمس است و صبغ او را از شمس قوی تر دانسته اند و چون زعفران او با بهای شد حل

شود و عقد کند اول با نمک رابع دهد و چون یکجزو برادهٔ او را با سه جزو مس بگدازند
و نه جزو زحل با آن ذوب نمایند و بر دو باس بزند مریخ سرخ نماید و چون زعفران را با بخار
در آسخت و شنجوف و سریخ و روغن تخم مرغ و ذیت الشعر و نوشادر سحق و تسفیه و تشویه
نمایند مشمع گردد و چون زجاج و نوشادر با السوبه با روغن زیتون سوشند در حین
ذوب او بخورد او دهند سوادش بالتمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل
کنند و ۲۱ تسفیه قرنبه شیخ ف معلوم کنند مشمع گردد و یکی بر بیست از اول رود کوبند
چون بآب معصور پوست انار بسایند او را حل میکند بشرطی که مدتی در آفتاب گذارند
و چون با محلول او عقد فرار نمایند از طیران باز دارد و ثابت گرداند مشمع مبیض
منقی او نمک و نوشادر و زرنیخ و بوره است که با السوبه در آب حل کرده مذاب او را
مکرر در آن بریزند و کلس البیض و نوشادر منقی اوست و بدستور طلق مطهر اوست
و چون با عمال مخصوصه بآن بگدازند و چون با فیروزه بگدازند او را بغایت صلب کند
و بدستور هر چه نرم باشد صلب کند و مرقشیثای ذهبی مبیض رافع صریر و سواد
نرمی اوست فافهم و چون صفایح او را در دیگ سفال کرد و مانند آن جیده بملح ثابت
و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تلحیف کنند بنهجی که آن ظرف ملو گردد
و سرپوش او را مستحکم کرده یکشبانه روز در آتش بسیار تند بگذارند و در این وقت بی
سواد دیگر صریر و دیگر گداز گردد و چون جزو برادهٔ حدید را با یکجزو زرنیخ سایده بگدازند
و سیاهی او را با آب نمک زایل کنند و یکجزو او را با ده جزو منتبر مدبر مذکور بگدازند
در بیاض و رونق مانند قمر مشاهده نمایند زحل منقیات و مبیضات و مانند
مشتری است و چون هفت بار گداخته در بول حمار تطهیر کنند صاف و مستحکم
گردد و چون تنکار را سه روز با سفیدی تخم سحق متواتر کرده جبها ساخته
زحل را گداخته مکرر بر او طرح کنند سفید و دیرگداز گردد و بدستور یکجزو کبریت
مصعد دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم میکند و بدستور هرگاه عقابرا

براو مکرر کنند طرح بغایت سفید شده و با مساوی او قمر امتزاج کنند و مجربه
دانسته اند اما تحمیر او چنان است که ده جزو خالص منقی او با مثل آن راسخت در
بوطه فرش و لحاف نموده بگدازند و سه بار تجدید فرش بدستور بوزن او نموده ذوب
نمایند و چون محمر مذکور را در روباس بخورد و وزن او قمر بدهند صبغ رابع دهد
طلق مملوب او را با مثل او ملح القلی و نوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل
روغن کاو بالستوبه بقدر سوشتن خمیر کرده در بوطه با آتش تند بگدازند و بعد از گداز
معقود او مایل بزردی و اصاف میباشد چون او را با مثل او زیبق ذایب که عبارت
از جوهر صاعد اوست بگدازند یکجزو او بر پنجاه جزو و منتبر منقی رود و هرگاه مملوب
او را در کوزه مطین کرده در کوزه کوزه گری و مانند آن چند آن بگدازند که مانند
سفید آب گردد پس سایده در حلزبل چهل روز گذاشته بعد از آن یکشبانه روز
در تنور خبازی بیاویزند محلوب مذکور شبیه بنبیذ و صاف تر از سیماب محلول گردد
و باید دهن ظرفرا یکانو مسدود نموده در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر
مذبور را با طلق محلوب بالستوبه سه بار تصعید کنند منسبک گردد و سادس را با
ملحق ساز د عقد اول در قواعد قمری مجربین تصریح نموده اند که جمیع اکاسید
مبیض مشمع مخصوص قمری است مانند جوهر زرنیخ و کبریت مبیض و طلق محلوب
و فرار مصعد و فضه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان آنست که بعد از تناسب
وزن هر یک مجموع با ابهای مخصوصه تشویه و تسفیه بحدی نمایند که مشمع گردد
پس مشمع را حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هر چند زیاده باشد در مرتبه صلاح
ادمی افزاید و بر ضعف مرتبه سابق میرود و از آنجمله سه جزو عبد مصعد و یکجزو قمر مکلس
و یکجزو جوهر علم را باید با یکجزو دهن لا یحترق تا سه ساعت در ظرف تشویه شاید
و یکساعت تشویه با آتش گرم بیان نمود و چون بخار از آن ظاهر شود از سر آتش بردارند
دانند که باعث احتراق آن نشود و دود نکند و بعد از خشکی و سردی آن با یکجزو دیگر

از دهن مزبور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دهن تنقیه شود پس امتحان
بر وی صفحه تا فتر زهره نمایند هرگاه مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد
و دود نکند کمال اوست و نزد بعضی ارکان مالسویا است پس بحل برده عقد
کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار سایده مشتری منقی را گداخته یکجزو بریت
جزو آن طرح نمایند و بدون حل و عقد برده جزو باید در حین تشویه بلا فاصله
زد تا در تشویه تمام اجزا تساوی داشته باعث تشویه و تنقیه بعضی اجزا دون
بعضی نگردد طریق دیگر کرده جزو رهج را با آب سیر بسایند تا مانند عسل
غلیظ گردد پس هشت جزو عبد را با دو جزو برابره قمر ملقمه کرده اضافه نموده
با سرکه بسیار تند بسایند تا نابدید گردد و با شش جزو عقاب صلایه نموده در ظرف
آهنی کرده و بظرف مس ضخیمی پوشیده شده وصل در غایت مبالغه نموده و در کوره
الفوز نیلی کوسفند و کاو تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش بمرتبه تصعید نباشد
بلکه بقدر امتزاج کافی است و معقود مزبور یکی بر نه از زهره منقی رود و چون
بار دیگر سحق نموده باب سیر و سرکه تنقیه و تشویه کنند و تکرار عمل نمایند تا ثابت گردد
و مطروح او رو باصی گردد و اگر عبد ثابت و نوشادر مدبر و برابره مکلس ترتیب
دهند یکی بر سی جزو طرح شود ایضاً اکسیر مبیض چون با نوشادر محلول غوص
شود اکسیر بیاض نحاس منقی و مشتری منقی است جزوی بر بیست جزو طریق
زاد المسافرین مشتری مطهر را با کل عبد با الیشویه ملقمه نمایند و نیم اوقیه رهج
و نیم وقیه شوره سحق بلیغ کرده با بیاض اکبیض سرشته با بند نهایت ترتیب دهند
و خشک کنند و زهره منقی را گداخته با زای هر نیم جزو مذاب یکجزو بند قه
اضافه نموده با چوبی برهم زنند و در راط ریزند عقد دیم در قواعد شمسیه
شمس مکلس و توتیای محمر از هر یک جزوی با شش جزو زیبق محمر با ماء الاصول
حمر و سایر مایاه حمره تنقیه نمایند و تشویه کنند تا یکوزن آن ببرد و حل و عقد
کنند و یکجزو بر صد جزو قمر فتاط طرح کنند قاعده یکی شنجرف هندی معلوم

با ابهای که از زعفران الحدید و سایر اجزا تقطیر کرده باشند بدستور تنقیه و تشویه
نمایند تا شمع گردد و یکی بر صد فتاط از طرح نمایند قاعده دیگر حجر اسود معسول محفف
مقرض را بقدر رطلی و زیاده از آن یکروز در نیزاب فاروقی با در متقاطر زعفران
الحدید مذکور بقدر حجر و کمتر از آن که او را فرا گیرد و حل کند باید کرد تا مضمحل
گردد پس بر وزن حجر کلس ابیض و مثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در
زبل و امثال آن حل کنند تقطیر کنند و نوشادر که در انبیق جمع شود ضبط نمایند
و شنجرف را سایده با قدر ثلث او و مقطر مذکور با آتش نرم بجوشانند و سحق کنند
و اگر اولا با نوشادر با انبیقی سایده بعد از آن در ظرف تشویه را قطره قطره تطعیم
او کنند بهتر است و در ظرف مسدود المنفذ یکشب در آتش نرم بسیار گذارند و باز
بدستور اعاده عمل کنند تا شنجرف مسمع گردد آنگاه بر یکی از صد از قمر و صد پنجاه از
مشتری و دویست از زحل و مشتری طرح دهد قاعده دیگر عبد غبیط یا مصعد را
در مغرفه آهنی بر آتش بگذارند و چون خواهند متفرق شود قطرات از مقطر
مذکور بر آن بریزند تا بحدی که او را بپوشاند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه بخاک
سرخی گردد و از آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا ارزیز طرح کنند و اگر حل و عقد تا
یکی بر ضعف اول و در هر حل و عقدی بر ضعف سابق رود و هرگاه حل و عقد را
بهفت مرتبه رسد تصریح نموده اند که یکی بر غیر متناهی طرح میشود عقد سیم در عمل
مروارید و اعمال متفرقه عمل مروارید مروارید یا صدف سفید صافا فرا بعد از شستن
کوبیده در شیشه کرده آب لیمو یا آب ترنج صاف بقدری که او را بپوشاند اضافه
نموده چهارده روز نهایت قابلیت روز در سرکین نیم دار بگذارند تا حل شود و
بقوام خمیر گردد و فوراً مصعد از نمک و زاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده
دست کش حریر در دست کرده بر کف دست بر وی حریر مدور کنند و باید دست خالی
باو نرسد و با میل نقره بسیار باریک با موی خوک کرب کرده باشند در حین رطوبت
آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد در هر دانه از مروار

عدد بینه دانه در کیسو کرده دانهای خشک شده را تا تمام روز بدست بمالند تا جلا پیدا
دارد پس هر عدد را بخیار دمیده گرفته بجود مرغی دهند و بعد از یکدو ساعت مرغ را
بدوانیدن خسته کرده ذبح نمایند و در تنور بریان کرده حوصله او را شکافته دانه بیرون
آورند و اگر دانهای خمیر گرفته را در شکم ماهی که خالی از احشا کرده باشند گذاشته در
شوربریان کنند و دانه را اخراج نمایند بی غایله است و اگر مروارید محلول را با سریشم بنیه
جها سازند بعد از خشکی آن بمشقب نرم میتوان سوراخ کرد و با ستاده جلا داد عمل
جلای لؤلؤ چون مروارید ناصاف باشد در روز در آب ترنج بجوشانند و با سنباده
نرمی بمالند و از اسرار است و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد فرار و
عمل شاریخ عدسی شاذنه سفید و غیر احمر او را با قدری دم الاخوین مثل غبار
سایده با سریشم بنیه سرشته بقالب شبیه بعدس دانها بسازند و از مکتومات است
عمل دانهای زنگین صدف بادهره را که قسمی از حلزون است باید سایید و شست
وجهت سبزی زنگار مصفی وجهت سرخی شنجرف وجهت زردی زرنیخ و سایر الوان
آنچه مناسب باشد اضافه صدف مغسول نموده و چندان سحق باید نمود که در سالیه
خشک شود پس با شیر نیم پیز سرشته هر چند خواهند ترتیب دهند و بعد از سه چهار یوم
که در غایت استحکام شده باشد با چرخ هموار کرده با روغن زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه
در کیسه کرده دو سه روز بمالند تا جلا گیرد عمل رنگ احجار مثل یاقوت و احجاری که
فی الجمله تاب آتش داشته باشد قلی زاج سفید زاج سیاه زاج زرد سحاله فولاد دم الاخوین
پوست بیار تلخ با السویا با سرکه و بول اطفال یکروز تمام بسایند و بعد از خشک شدن
در شیشه مطین و امثال آن کرده تا سه هفته در زبل تازه بگذارند تا حل شود و محلول
شبیه بخون گردد یکی با یاقوت سفید و امثال او را در قرع زجاجی مطین کرده باب مذکور
اغشته در آتش گذارند و قدحی بر سر قرع نصب کنند و چندان آتش دهند که رنگ میکرد
رستوئی شدن عقیق ملح القلی برگ درخت عرعر با السویا سایده با سرکه سرشته با آب
هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی آن زمانی در آتش نرم

گذارند تا خوب گرم شود پس سرد کرده بدست جلا دهند آنچه نقش کرده باشند
دیگر زایل نمیگردد رنگ کردن استخوانها عاج و امثال او را در ماست ترش یا
شیر یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود و بجهة هر سبزی در هر صد مثقال
و پنجاه مثقال شیر هفت مثقال زنگار هر دو را اضافه نموده برهم زنند اقلا تا ده یوم و
اکثر تا چهل یوم و باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان را
تا ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود پس بیرون آورده یکروز در زنگ
لاک بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده دوازده یوم هر روز ناصاف ماست
و شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد هر زنجار مثقال زرد چوبه اضافه نمایند و تا چهار
یوم تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست ترنج لفاح تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع
گردد و از مجربات است عمل ذهب فرعونی که در رنگ نرمی از ذهب ندارد سوای
آنکه در آتش سیاه میشود و اگر اصلاح آن توانند نمود کمال او است برادهٔ حدید را
با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ بقدری شود آنگاه در بوطه گذارند
و چون نزدیک بذوب رسد بقدر نه مثل او نحاس اضافه کرده بگذارند عمل
برنج دمشقی و اروپا نیز گویند نکین تراز اقسام برنجها و شبیه بذهب میشود
مس را صفحه بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند و ربع آن دهن توتیا را نرم
سایند با شیره و پیه سوخته قرصی ساخته بر روی سفال آب نکیده گذاشته
آتش در زیر آن کنند تا سوخته و سیاه و صلب گردد یکبار دیگر سایده با ثلث
آن زجاج مسحوق آمیخته ریزه های مس را با او تلحیف نموده با آتش بسیار تند
بگذارند عمل ذهب که مطلا عبارت از آن است صفایح رقیق ذهب را
بمقراض ریزه کرده با سه مثل آن زیبق ملقمه کنند پس مس و نقره و برنج را
عطر هندی مالیده خوک او را زایل نمایند و بر روی آتش نرمی گرم کرده
ملقمه را با آن بمالند و بر روی آتش اندک زمانی بگذارند تا رفع سیماب شده
رنگ ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه یکجزو روی توتیا را با پنج جزو سیماب

سابیده ملقمه کنند و بر سطح اشیای مذکور مالیده با آتش رفع سیماب نمایند تا
مثاب تطلیه ذهب است پس اگر بعد از این تطلیه بملقمه ذهب تطلیب کنند بسیار زر کهن
شود و چون بکنز و نقره و قاطر خالص مراد در سه جزو عبد بمالند کحل شود
و بدستور مطلا مفضض کنند عمل زرنشان که محتاج بالات نباشد و باید سطح
آهن و فولاد و امثال او را صیقلی کرده با این که مذکور میشود بقلم نقاشی هر نقشی
که خواهند کنند و بعد از خشکی آن در آتش بتابند تا اجزای در آن
نفوذ کند پس جلا دهند و از اسرار مجربه است ورق طلا از نگار زعفران
الحدید بالتوبیر سحق نموده بلیغ باب صمغ بقدری که توان سرشته استعمال
نموده بکار برند عمل نقاشی طلق محلوب را با نمک مثل غبار سابیده
بغسل مکرر رفع نمک نمایند و با آب صمغ عربی حل نموده نقاشی کنند بآن در
نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران اضافه نمایند نایب مناب
تذهیب بورق طلاست و با نگار زمردی و با عصفر نستنی میشود عمل
کتابت چون بیخ و سمه را مهرا بیخته با صمغ عربی استعمال کنند قایم مقام
مداد است عمل شنجرف که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است
اشنان سبز را یکشبانه روز در آب بخیسانند پس لک اضافه نموده با آتش
نرم بجوشانند تا در دو صاف او جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندگی
بهم رساند پس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال
کنند تدبیر آهن که مانند آهن ربا اهن ربا اهنی را در روغن
کنجد اطفا نمایند و بار دیگر نفته اطفای آن بآب کنند حفظ
آلات آهنی که هرگز زنگ نگیرد باید قلعی را جرب کرده گداشت تا
زنگ بهم رساند و از آن روغن و جربی زنگ گرفته با آلات حدید
هرگاه بمالند دیگر زنگ نمیگیرد خاتمه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

قسم ثانی از دستورات جامع موسوم بتحفة المومنین که آن
مشتمل است بر تخصیصات و دستورات در بیان اعالی که متعلق است
باد و به مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات چون هر علت و مرضی را بدوای
مفرده مداوا نمیتوان نمود بنابرین موافق هر یک باید ترکیب از مفردات
گردد هر چند از مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر
الاجزاست و سبب کثرت اجزا بسیار میباشد مثل ادخال چیزی که
بدرد دوای مقصود باشد و یا مصلح کردن و یا معاون شود
و یا تقویه و نفوذ او منظور باشد و امثال آن از ما یحتاج الیه
از دفع کراهت طعم و حفظ قوت کیفیت و اختلاف کیفیت از استعمال
آن و باید که در مرکبات اجزایی که اصل و عمده باشد و از کبار ادویه
باشد حذف نکنند مثل قرص افعی از تریاق کبیر و هر چه مفسد آن با
شد داخل ننمایند مثل بلادر که مفسد قرص افعی و اکثر ادویه تریاق
است و هر چه از ادویه که اثر هر یک ضد دیگری باشد در قدر شربت
مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوی اجزای سهم
و اعراض نایض و باید طبیعت علل و طبیعت اعضای معلوله و طبیعت ادویه و خصوصیه
آن بهر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و عادتی و سنی منظور باشد
و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و فرفیون و بعضی
ضعیف القوه و بعضی ضد فعل دوای شدید القوه و بعضی کثیر
المنفعه و با منفعه خاص اند مانند غاریقون و بعضی قلیل النفعه
که زیاده از یک منفعت نداشته باشد و بعضی شریف الفعل و بعضی
خسیس و بعضی مشترک النفع اند با دیگری و بعضی در منافع منفرد

و بعضی مضعف قوه ادویه نافعه اند پس در تراکیب شرط است که از کثیر المنفعه
و شریف و از ضعیف القوه کثیر المنفعه قدر زیاد داخل کنند و از قوی القوه
و قلیل المنفعه کمتر و از آنچه در منافع منفرد بوده و از هر چه شریف الفعل
قلیل المنفعه باشد بقدر مقصود کنند و از آنچه قوه دوای نافع را
ضعیف کند بقدر ضرورت و از دوای قوی کثیر المنفعه و از ضعیف
قلیل المنفعه قدر متوسط کنند و بدستور در مراعات عضو علیل
قلة و کثرت مقدار ادویه مختلف میشود چه هر گاه عضو بعید
باشد از دوای کثیر المنفعه شریف ضعیف القوه قدر زیاده باید
کرد و هر گاه عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال
کنند و اگر با کثرت منافع قوی القوه باشد از مقدار معتدل نیز
کمتر باید کرد اما طریق دانش مزاج مرکبات آنست که اجزای حاره
و بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قرار قدر شربت
آن حساب نمایند و اقل را از اکثر وضع نموده باقی را بر سمی عدد ادویه
که عبارت از عدد شربت هر یک است قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب
دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل دو شربت باشد و از کندر و بنفشه گردد
دویم گرم و خشکست و کندر که در سیم گرم و خشکست بنفشه که در دویم سرد و تر
است هر گاه از زنجبیل یکشربت اجزای حاره این مرکب یازده و
بارده شش و با مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدین تصویر

حاره بارده رطبه یابسه
زنجبیل کندر بنفشه
۱۱ جزو ۶ جزو ۶ جزو
اجزای حاره بارده اجزای حاره بارده اجزای حاره بارده
رطبه یابسه رطبه یابسه رطبه یابسه
۶ جزو ۵ جزو ۶ جزو ۶ جزو ۶ جزو ۶ جزو

پس چون اقل که اجزای بارده و رطبه است از اکثر که حاره و یابسه است که شود پنج جزو
از حاره و پنج جزو از یابسه باقی میماند و چون پنج را بر سمی عدد ادویه که حسب عدد شربت هر
چهار است قسمت کنند خارج قسمت یک و ربع است پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجه
دویم گرم و خشک است خواهد بود و علی هذا القیاس اما طریق دانش قدر شربت مرکبات
آنست که بعد از تحقیق وزن عدد شربات مفرده آن جزوی از مرکب اخذ نمایم که نسبت آن بمجموع
وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع او سی درم باشد
و عدد شربات مفردات ده چون واحد را نسبت بده که عدد شربات است نسبت عشر است
پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم که سه است و اگر فرضا عدد شربات سی باشد و وزن
مرکب ده شربت آن مرکب نک م خواهد بود زیرا که نسبت نک به چون نسبت واحد
بعدد شربات که سی باشد و مرکبات مبنی است بر بیست و چهار باب باب اول
در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و پادزهرها و مضرحات و جوارشات باب دویم
در حبوب باب سیم در اقراص باب چهارم در سفوفات باب پنجم در اشربه باب ششم
در مربیات و بعضی از حلویات باب هفتم در لعوقات باب هشتم در مطبوخات و
نقوعات و ماء الاصول و مغیارات و سکنجبین باب نهم در سنونات و مضمضه
و غرغره باب دهم در اکحال و مثبتات و ادویه عین باب یازدهم در ادهان و آنچه
بدان متعلق است باب دوازدهم در ذکر مرهمها و فرورات و ما یتعلق بها باب سیزدهم
در ضمادات و کادات و نطولات و فطورات باب چهاردهم در سعوطات و شوقات
و عطوسات و شمومات و کحال باب پانزدهم در حقنها و فتایل مسهله و فرزجات و حولات
باب شانزدهم در خضابات و آنچه موی را دراز کند و سر و ریش را و نرم کند و بستر و آنچه متعلق
باشد باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و مخرجات و مسمنات بدن و مهزلات
باب هیجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و دسم و غش و برش و خیلان و قلع آثار جلد
باب نوزدهم در مضیقات و مطیبات و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است بزنان و موسخات

قضیب **باب بیستم** در ذکر خواص غریب و آثار عجیبه بعضی از ادویه معمول که از اسرار
اطبا و حکمای ما متقدم است **باب بیست دیگر** در ذکر خواص بعضی از ادویه معمول حکمای
هند که بلغه ایشان رسایین نامند و آنچه بدان مناسب است **باب بیست و دویم** در ذکر
بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چهارپایان است و از کتب بسطه نقل شده **باب
بیست و سیم** در قلع آثار دنگهای لباس و رفع چربی و امثال آن و انچه باو متعلق است
باب بیست و چهارم در دستور معالجه طبور که زوده نامند **باب اول از قسم ثانی در سوراث
در معاجین و آن مشتمل است بر نه فصل** **فصل اول** در تریاقات **۲** در یارجات **۳** در جوارشات
۴ در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله **۵** در مفرحات **فصل اول** در تریاقات **تریاق
کبیر** و ادویه تریاق کبیر فاروق و تریاق اکبر و تریاق هادی نامند و اندرو ماخس قدیم تالیف
نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندرو ماخس ثانی تکمیل آن نموده و اجزای آن بر هفتاد
رسیده بغیر اقراص و جالینوس دو جزو را کم نموده و آن حب الغار و تیج چیل و مصطکی و مقل
و عود بلسان و عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و بیخ کبر است و تیج الزنبیل بتوزیه
نموده خصوصا داخل نکردن حب الغار را و شصت جزو دیگر مع حب الغار و اقراص دو وزن
آن که صحیح ترین نسخه است مذکور میشود و مثل آخرین این هفت جزو را که عود هندی و افتیمون
و اشق و سورنجان و بیخ کبر و مصطکی و مقل از رقاست داخل نکرده اند و هر یک تصرفی نموده
و در اوزان بعضی تغییر داده اند و مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طالب شراه بنفشه و حاشا اصنام
شصت و سه جزو و بجای شراب عرق مخلص و بجای عسل عسل حاشا نموده و تغییر اوزان و
تبدیل بعضی نیز بی اساس کرده آن مبرور مغفور ظاهر میکرده و تریاق اکبر تا سی سال قوی الحرارت
و قبل از شانزده ماه نباید استعمال نمود و اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال
کنند بهتر است و باید جنب و حایض مس ظرف او نکند و آن مفتح سدد و مدر بول و حیض
و شیر و عرق و بادزهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت اخلاط و دافع آن و مفرح
و منوم و منقی و جاذب و محلل و مخرج جنین است و طریق ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربش

بجهت

بجهت هر کرمی مذکور میشود **صفت آن** قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص افعی قرص اندرو خوردوس
فلفل اسود افیون از هر یک بیست و چهار مثقال دارچینی و رواحر تخم شلغم بری اسفوریون اصل
سوس اسمانیون غاریقون ربث سوس و رهن بلسان از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل باوند
بطافلن مویزج فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابهض دارفلفل شکطرا مشیع کندر مقاح از خو
فطرا سالیون صمغ البطم سلیخه سیاه حب الغار سنبل الطیب جعد از هر یک شش مثقال لبنی زرک قرص
سیسالیوس حرف ناخواه کادریوس کافیطوس عصاره هوفطیداس سنبل رومی سانج هندی جنطیانا
رازیانج طین مختوم قلقدیس محرق حماماج حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی قردمانا افیون موفو
تافیا سکبینج از هر یک چهار مثقال دو توتیا قرطاسیون جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل چند بیدستر
از هر یک دو مثقال و اوزان مزوای دیگر که در نسخه اند و ماخس ثانی است بوجهی است که مذکور شد
و عدد اجزا بغیر اقراص هفتادی نبود اما طریق ساختن آنست که هر چه چوب و بیخ و برگ و شکوفه
و تخم و قرص باشد علیحده بنهی شایند که غبار او بیرون رود و از هر وزن بسیار باریک مثل غبار پودر
کنند و بعد از آن هر یک را بوزن هر ادویه و هر چه صموغ و رب و عصارات است نیم کوب کرده سه
شبانه روز در شراب جمهوری یا مشلث یا عسل خیسانند تا خوب حل شود و هر چه مایع است مثل
عسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از نیم عسل مخلوط
کنند و هر چه از عصارات تازه باشد و محتاج بجهانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند و باید که
هر یک از ادویه تازه و از مکان مخصوص باشد و دو وزن ادویه عسل عوام آورده که گرفته را با دو
وزن ادویه مثلث یا شراب جمهوری یا مطبوخ عتیق و بجای اسنانه نمو مخلوط کنند و اول ادویه یا شراب
در مقابل آفتاب در عسل بریزند بعد از آن محلول را و کهربا مجون سازی را بروغن بلسان جرب کنند
و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دو نیمه بار برهم زده بگذارند و روی او را بپارچه نازکی
بپوشانند تا چهل روز بعضی گویند که بعد از هر چهار روز باید برهم زد تا دو ماه و پس در ظرف طلا یا نقره
یا چینی یا قلعی کنند بمنزلی که محل تغیر بخار باشد و بعد از هر کار سرپوش را بر دارند و دیگر روزه
بگذارند تا ریح او شود و روز دیگر باز مستحکم کنند اما امتحان او چنانست که خشتی در وی مسمل

مثل عموده داده در خلین عسل آن از تریاق بقدر ربا غلیظ بدهند اگر در حال منع عسل نمایند
خوبست و بدستور حیوان یا جس المزاج را از تریاق بدهند و بعد از آن انعی او را بکذر زهر مرد او اثر نکند
و بدستور حزبه یا با حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد از آن تریاق بدهند آن حیوان غیر و بدستور
از ماء خون بنهد نگاه و بدستور در هر انعی و مارک آثر بکند اما طریق استعمال و قدر شربش تا سی
سال او را در سه دوای سموم از یک بندقه تا یکمثقال باید و از سی سال تا شصت سال را از یکمثقال
تا سه مثقال استعمال نمود بحسب قوة و ضعف سموم و مادام که از سی سال نگذشته باشد در امراض
تنها استعمال نمود و اگر کنند بعد از اکل شربت جایز است جهت جذام و برص و اخلاط عسل و فالج
و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم بعد از تنقیه بماء الاصول بقدر بندقه و تا نیم مثقال و تا چهل
روز هر روز بآن سعوط نمایند و طلا کنند و جهت اختناق رحم و اخراج جنین مرده یک با فلا با مطبوخ
و جهت دوای حمی سداب و مشکطرا مشیع و امثال آن و جلاب و جهت کرد یک افعی از یکمثقال تا دو
مثقال با شراب یا مطبوخ و جهت دوای حمی مثل افیون و فرفیون و دراریح از نیم مثقال تا یک مثقال
بابل او قیصر سرکه و جهت دفع زیدن سگ دیوانه و امثال او یکمثقال و زیاده از آن با خاکستر سر طلاق نمری
و جهت عقرب نیم درهم با شراب و نفیذ زبیب و جهت زنبور نیم مثقال با سرکه و مغاد با سرکه نیز
کنند و جهت سرفه و درد سینه و پهلو یک ترمس با عسل و جهت نفخ معده و امعا تا دو دانگ با آب زنجبیل
و جهت جوع کلبی بقدر بندقه با شراب حمزج با آب و جهت لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم
مثقال با آب گرم و جهت مثانه با فادزهر مثل ارزق و جهت قولنج با طبیخ رازیانه و کرفس و روغن خردل
و اصل سوس و عناب و سپستان بقدر بندقه و جهت استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه
آن بقدر یکدانگ تا دو دانگ و از کمتر تا یکمثقال و جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن
گاو و آب و جهت وجع امعا و اسهال نیم مثقال با آب سماق و آب به و جهت سنگ مثانه و کرده تا
چهار دانگ با طبیخ کرفس و در دوا و امراض باطن و مصر ایلیون تا نیم مثقال با سکبینج عنصلی و جهت نیکوئی
رنگ رخسار بقدر یک با فلا با افسنتین و جهت سپرز یک با فلا با سکبینج و جهت کرم معده
تا نیم مثقال با عسل و جهت هر یک از امراض بارده عموما با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند

مثرودیطوس

مثرودیطوس اندرو ماخس گوید که مولف آن اقلیمونشت بجهة پادشاه رومیه که مسمی
بهمین اسم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار مقدم است و در رفع سموم نایب
مناب تریاق فاروق است و در رفع علل بعضی بهتر از تریاق فاروق دانسته اند و در جمیع خواص
مذکوره در تریاق مثل او است و در تحلیل سدد و اورام صلبه و آنچه در معاصل باشد
و مخرج باه اقوی از او است و مجرب او بیست و قوة او تا دوازده سال باقیست و طریق
ساختن و استعمال و قدر شربت مثل تریاق اکبر است **صفة آن** که موافق نسخه قدما است
و حقیر بهتر از سایر نسخه میدانند و آثار غریب از و مشاهده نموده مرصاف زعفران
غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم کثیرا از هر یک ده سنبل الطیب کندر خردل سفید
عود بلسان اسطوخودوس از خر قسط شیرین سقمونیا کافیطوس قشر رانج دار
فلفل عصاره حمیة التیس جند بادستر شیرین سانج میعه سائله از هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل
سفید و سیاه سورنجان جعد تومیزی دو قاقله الملک خطمیانا روغن بلسان حب
بلسان قرص قرفیون مقل ازرق از هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال
اشق نارد بیر مصطکی صمغ عربی قطرا سالیون قردمانا افیون رازیانه گل سرخ بنفشه
مشکطرا مشیع از هر یک پنج مثقال افتیمون افتیمون سقمونیا هیوفاریقون از هر یک چهار مثقال
و نیم ایلیون وج فومو سکبینج اسارون از هر یک سه مثقال صموغ را در سرکه یا در شراب یا در مشلث
خیسانند و باسه وزن او عسل مصفی شده و قدر مثلث آن قدر باشد که صموغ را بپوشاند
و بدل سقمونیا هی دو بیان بوزن او یا سکمکیا کنند و حقیر قرص افعی را بهتر میدانند
و بدستور بیز سایه شتر را یکروز شش ماه استعمال نمایند چون حب بلسان و روغن آن مفقود
الوجود اند بدل حب نیم وزن او حب الغار و بدل عود او هم وزن او زراوند طویل و بدل
سقمونیا سکمکیا و بدل روغن بلسان روغن ترب کرده و بغایت موثر است یافته اند
نسخه دیگر که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و با نسخه کامل الصناعه اختلاف
سهلی دارد مرصاف کثیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هر یک ده سنبل الطیب کندر خردل

ایکپش از خرعود بلسان صمغ البطم فسط تلخ اسطوخودوس سیسالیوس دار فلفل جند عصافیر
هو قسطیداس کرمحیة التیس است میعه یا جاوشیر سانج هندی از هریک هشت درم
سلیخه فلفل سیاه و سفید کلیل الملک جعده تومه بری دو قو تخم جزر بری روغن بلسان
قرفیون مقل از هریک شش مثقال اشق نارد بن تخم کرفس حبل مصطکی فطراسالیون افیون
را زیانه کل سرخ خبطیانا مشکطرامشیع از هریک پنج درم **صفة ترياق الافاعي** که رفع حیت
هوام میکند و اطبای سابق اجماع نموده اند که هر کرد دو یا در بعضی اوقات بتکرر نیم مثقال
با کلاب و با شراب و قایم مقام آن شاه اولنامید بیشک و شبهه رفع اذیت و یا و تب و وبا
میکند و بغایت مجرب دانسته اند و از جالینوس منقولست که در سال وبای آن عصر هر کرد
استعمال نموده سالم ماند کمیت زرد دو جزو مرصاف و زعفران از هریک یک جزو **ترياق اربعه**
اولیه ترکیبی است در ترياقات و سیم کرم و در دوم خشک محلل ریاح غلیظ و مصلح جگر
و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و آنچه از جهة برودت محتبس شده باشد و ترياق هم
ماء و عقرب و مورث صداع و در معده و مصلحش شیره خرفه و قدر شربتش تا یکمثقال و قوتش
تا دو سال باقیست و بدلش نصف و زنش مثرودیطوس است ص خبطیانا حب الغار
مرصاف زراوند طویل بالستویه و عسل سر وزن آن **ترياق معروف بكشف الهموم** منقول
از تذکره معتدل مایل بحرارت و قوتش تا بیست سال باقیست و شربتش از یکمثقال تا
مثقال منقی دماغ و پاد زهر سموم و مطوی باه و جهة جنون و صرع و مالیخولیا با آب
مرزنجوش استعمال نمایند و جهة لقوه و فالج و امراض بارده دماغی و عسر بول و سنگ مثانه
با آب کرفس و با آب ترب و جهة ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و شخف معده
که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از برودت باشد با کلاب و جهة استسقا و سپرز و یرقان
و قولنج با آب انیسون و جهة بواسیر و امراض مقعد با آب عناب و جهة مفاصل و نقرس
با آب بیخ کبر و رازیانه و جهة سموم و جذام با شیر تازه خوشبو و جهة برص و بهق با ماء
العسل بنوشند و طلایی او در امراض مذکوره و جهة اورام نافعست ص پوست ترنج و تخم

آن

آن و برگ او از هر یک ده مثقال حب الغار خبطیانا سنبل الطیب مر بافلر از هر یک هشت
مثقال دارنج در دو آطر بلال بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک سه مثقال زمرد مکریا
از هر یک دو مثقال عود هندی هشت مثقال پاد زهر معدنی سیزده دانک مروارید چهار مثقال
عود را در بیست و شش مثقال گلاب بسایند و پاد زهر را در وحل کنند و هفت روز بگذارند
و مروارید را در شیشه کرده آب ترنج دو برنده و سرا و را محکم کرده در خمام بگذارند تا حل شود و بعد
از حل شدن با عود و پاد زهر محلول مخلوط سازند در سه وزن ادویه عسل بتوام آورده را با آتش نرمی
بگذارند و محلول را با محکم کرده در دو بخته بر هم زنند بعد از آن ادویه را اضافه کرده بعد از شش ماه
استعمال نمایند و آتش او باید بندری باشد که بجوش نیاید و اگر فاد زهر معدنی بهم نرسد فاد زهر حیوانی
بدل او سیزده قیراط کنند **ترياق بوماهر** در معاجین مذکور است **فصل دوم** در ادویه جات
ایارج لوغاذیا ایارج از تالیف قیلقوس است و بافیه یونانی بمعنی دوای الهی و مراد از دو مسهلیت
که بمشیت الله تعالی عوض او در معروف می شود و تنقیه خلط مینماید و متقدمین شرط دانسته اند که آتش
با و نرسد و باعسل شده سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقیست و گویند تا پنج سال و قدر شربتش از نیم
مثقال تا چهار مثقال با آبکه در دو شفاع دزو فا و افیون و هلیله کابلی و کلکاو و زبان و اسطوخودوس
از هر یک بعدد حاجت جوشانیده باشد با یکدرهم ملح نفطی استعمال نمایند کرم و خشک و جهة جذام
و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده
و جگر و کرده و مفاصل و مرض الدنا و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و جوع کلبی و درد مثانه و
قروح و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع و مسهل خلط محترق و لزج و مواد بلغمی و سوداوی را مفید است
و اخیر بسرخی تحت هر یک نوشته شده موافق نسخه کامل و مستر نسخه است و حب الغار تفاوت
ص تخم حنظل غاریقون اشق خربق سیاه سقمونیا هیوفاریقون از هر یک ده مثقال افتیمون
شعنایج مقل صبر کادریوس فراسیون سلیخه از هر یک هشت مثقال دار فلفل فلفل
سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جند فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار
باعسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخ عصافیر افسنتین حب الغار

از هر یک دو مثقال تومه بری فرفیون سانج اسقیل مستوی جعده مرصاف سنبل هندی خبطیانا
اسطوخودوس زنجبیل جاماسا خاشا از هر یک دو مثقال و نیم اضافه نموده اند **ایارج نیادریطوس**
الاکبر قبل از زمان جالینوس تالیف یافته منسوب باسم پادشاه آن عصر و قوتش از سایر ایارجات
و اعدل از ایارج لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسب
هر علتی و او مسهل و نافعست از تراکم سوء المزاج بارد و اورجاع کبد و معده و طحال و کرده و مثانه
و احتباس حیض و قولنج عنیف و جهة دفع فضول غلیظ و لزجه و دنیا و ظلمت بصر و عسر نفس و
جهة تنقیه بدن از اخلاط فاسده و تحسین تقویه و تعدیل آن آزموده و جهة تحلیل ریاح و سدد جگر
و سپرز و درد سینه و پهلو و جشاء حامض و استسقا که از ضعف و برودت جگر باشد و وجع کرده
و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویه حرارت غریزی نافع
و بغایت منعش و کاسر نافع و قاطع رافع سودای سوخته و بلغم متعفن فاسد و کذا زنان اخلاط غلیظ
از رحم و جهة نیکو گردن رنگ رخسار که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سرما در عروق بهم رسد
و جهة اصفا و تقویه بلدن آنها مفید و مرکب است از ادویه کبار و مخدار آن و سعوط او بمقدار عدسی
از برای صرع و لقوه با آب شاه دانه بعد یکسال و آنچه موافق نسخه کامل و قدماست بسرخی نوشته
با اضافه مرصاف ص صبر سقمونیا هیوفاریقون اشق زعفران دارچینی وج مصطکی دهن البلسان
مکد ۳ فرفیون دار فلفل فلفل ابیض و اسود خبطیانا فتاح از خر مکد ۳ فسطالمرکادریوس
افتیمون مکد ۳ اسارون سلیخه عود البلسان حب البلسان مکد ۳ راوند هندی و نصف سقمونیا
عرم سنبل الطیب ۳ درم سوجاماسا مکد ۳ باعسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
و در مخدار ابن هبل مرهمی موافق شد **ایارج فیقرا** بلغة یونانی فیقرا بمعنی تلف است و داء الثعلب
بقراط و نافعست در امراض سرد و دافع اخلاط دماغیست و منقی معده و مواد بلغمی و ماده حبوب
مسهل و گویند مضر کرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقی است
ص گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان سلیخه دارچینی اسارون از هر یک جزوی صبر زرد
و جندان مجموع کوفته و بیخته اگر بتنهائی استعمال نمایند و باعسل شهد بسرشند و اگر ماده حبوب

کنند

کنند بدون عسل استعمال نمایند **ایارج جالینوس** منافع او مثل منافع ایارج لوغاذیا است
و جهة قولنج و استرخاء و سلس البول و تنقیه البول انفع از اوست و در بقاء قوت و قدر شربت
و طریق استعمال بدستور ایارج لوغاذیا است ص موافق کامل تخم حنظل غاریقون پیاز
عنصل مشوی اشق سقمونیا خربق اسود هیوفاریقون فربیون از هر یک شانزده مثقال و
در بعضی نسخ زعفران شعنایج افتیمون مقل ازرق کادریوس سلیخه فراسیون از هر یک نه مثقال
مرصاف سکبینج زراوند طویل فلفل ابیض دار فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون
از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخ زعفران و صبر از چهار مثقال اضافه نموده اند باسرور
عسل سرشته با مطبوخ موافق نسخه **ایارج لرکاغانس** برای **اورام عاتیه** جهة امراض رطوبتی
و دشواری نفس و دوار و مره سودا و بحوحه که از رطوبت باشد و درد کلو و تشنج و فواق و وجع
مفاصل و زرداب و قروح ریه و جگر و کر بدن سگ دیوانه تا از آب نترسد باید با سرطان
محرق داد و هر گاه از آب ترسد مخلوط سازند با شربتی از عصافیر قثاء الحمار و عصافیر
حنظل و وزن چهار قیراط و با آب تیموم بنوشند و جهة درد شکم و ورم با آب سداب که مخلوط
سازند با دو سه قیراط جند بیدستر و جهة درد کرده با آب کرفس و در سایر علل با طبیخ افتیمون و مویز
دانه بیرون کرده و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است ص تخم حنظل
بیست و دو درهم فراسیون و اسطوخودوس خربق اسود کادریوس سقمونیا فلفل ابیض
دار فلفل از هر یک دو اوقیه و در بخار ابن هبل چهار اوقیه است بصل الغار مشوی فربیون
صبر زعفران خبطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر از هر یک یک اوقیه جعده دارچینی
سکبینج مرصاف سنبل انجر فوبیج زراوند هر مدحرج مکد دو درهم باعسل بسرشند و بقدر
حاجت استعمال نمایند **ایارج دوفس** موافق نسخه کامل اقصاص بسرخی قید شده جهة
دفع سودا و بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغی و عصبی باسطبوخی که در ایارج لوغاذیا
مذکور است با ملح نفطی استعمال نمایند و صمغ را در شراب با مثلث بخیسانند و قدر شربت
و مدت مزاج بدستور سابق است ص تخم حنظل بیست صبر پنج درم خولنجان ده درم

کادریوس بیست م سکنبین جاوشیر هشت م زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض
واسود مکدنبل سنبل سلیخه دارچینی زعفران ریخبل مرصلی جعد مکد دو مثقال
ودر بعضی نسخه کافیطوس فراسیون فاریقون از هر یک ده مثقال زیاده نموده اند بقدر
حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند ایارج نوفرا ط وایارج هو فقراطیس نامند جهت رطوبت
معده ودرد سر که از بخار فاسد متولد شده باشد وجهت خفقان وسایر علل سوداوی
وبلغمی نافع وقدر شربت ومدت مزاج بدستور ایارج سابق است ص حنطیانا سنبل
زراوند مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم م فطراسالیون کادریوس اسطوخودوس فلفلوه
کبر از هر یک یک م مرجمار حب البان زعفران از هر یک یکدرم ونیم صبر هیجده درهم ونیم تخم
حنظل شش م با عسل بقدر حاجت بسرشند ایارج اندر وماخس جهت امراض بارده
دماغ ومعده ومفاصل وتشنج وصداع وضربه وشکستگی اعضا ودرد پهلو ومعده ونقرس
الدم ودردهای کاه نافعست قدر شربتش از یک م تا چهارم درا وراصل بوا سکبین بنوشند
وضماد کنند وجهت ورم چشم با آب عنب الثعلب وجهت ورم مقعد وروغن گل سرخ وجهت
قروح سر انگشتان با سرکه ضماد کنند ودر امراض دهن غرغره کنند وطریق شرب ومدت
مزاج بدستور ایارجات سابق است ص دارچینی سلیخه سیاه قصب الذریره عیدان
البلسان نطاح اذخر قنوة الطلع سراوقیه ونصف کوبیده در یک سفالین کرده با آب
باران شش دورق که هر دورق سیصد مثقال است بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف
نموده نگاه دارند وصبر سقوطری یکرطل را با آب باران در آفتاب سایند بنویسند وچندان
در آفتاب بسایند که خشک شود بعد از آن با آب ادویه سابقه بدستور در آفتاب صبر را
بسایند تا مجموع آبها را جذب کند ودر سایندن خشک شود پس بار دیگر او را با زعفران
ومر وکبر از هر یک سراوقیه ودر بعضی نسخه یکوقیه سایند در ظرف شیشه نگاه دارند
وقدر شربت یکدرهم است نسخه دیگر ایارج اندر ماخس کرا بن هبل در مخادر ذکر کرده
تخم حنظل نیم م بصل الفار مشوی سقمونیا فاریقون خربق اسود اشق اسقوردیون چهار م ونیم

ودر بعضی

ودر بعضی نسخه دو درهم ونیم کادریوس افتیمون مثل صبر سقوطری سم حماشا هیو فاریقون
سانج فراسیون جعد سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دارفلفل بیضاج جاوشیر سکنبین
جند بیدستر فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهارم با عسل بسرشند وقدر شربت
از یکمثقال تا چهار مثقال فصل سیم در جوارشات جوارش معرب از کوارش فارسی است
بمعنی کوارنده واز اختراعات حکمای فرس است واو عبارتست از ترکیبی که مقوی معده
ومحلل ریاح ومصلح اغذیه باشد وبعد از سرشتن ادویه باشکر وامثال آن در صحنی
بهمن کرده پاره پاره کنند ومدتی جهت مزاج او منظور نیست ومتاخرین بعضی از معاجین
مسهله را در تحت جوارشات ذکر کرده اند وظاهر موافق قانون نباشد جوارش الملوک دوا
السنات که جوارش سکندر نامند جوارش لؤلؤ مقوی اعضاء رئیسه ومعده ومصلح
حال رحم است ودر حفظ جنین از اسقاط بغایت مجربست لؤلؤ غافرقرحا از هر یک یک م
زنجبیل مصطکی از هر یک چهارم زرنباد در وغ تخم کرفس شیطرج قاقله جوز بوا هبسا
قرفه از هر یک دوم بهمن سرخ وسفید فلفل دارفلفل از هر یک سیم دارچینی نیم شکر
سلیمانی مثل همه ادویه قدر شربت یک ملعقه ودر حفظ اسقاط وجنین مداومت شرط است
جوارش عود جهت تقویت معده وتخفیف رطوبات وخفقان وضعف جگر وهاضمه نافع است
ص عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هیل بوا از هر یک دو جزو
هلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک یکجزو زعفران
هبسا زنجبیل از هر یک نیم جزو مشک باذاری هر یک مثقال از ادویه نیم مثقال با یکوزن
ونیم ادویه شکر بقوام آورده بسرشند شربتی تا دو مثقال جوارش زرعونی معتمد علیه
تخم هلیون شاقل تودری ناف سقنقور لسان العصافیر از هر یک یکمثقال زنجبیل تخم
شلغم تخم کزر تخم شبت تخم ترتیزک کرفس تخم جرجیر است تخم پیاز تخم کندنا خولنجان
جوز الطیب دارچینی دارفلفل بورنیدان از هر یک سه مثقال تخم انجره دول با فانید بسرشند
ومقدار شربت از یکمثقال تا دو ل واین زرعونی نزد یکست بجوارش سقمونیا وکرنافه

وبوی دهان وعرق بغایت مؤثر است کل سرخ شش ل سعد نبل قرنفل مصطکی سنبل الطیب
اسارون از هر یک سه ل قرفه زرنباد از هر یک دو ل هبسا جوز بوا قاقله کبار وصغار هر یک یک ل
بوزن ادویه آمله مقشر را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد واز وزن بیرون کرده
با یک رطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند واین نسخه بعینه از نوشادروی هندیست مگر
در وزن آمله جوارش مفرح کل بدستور جوارش تفاح است در تقویت معده ابلغ از آن وطریق
ساختن در جوارش تفاح مذکور است بجای سیب به شیرینی باید کرد فصل چهارم در تعاجین
کبار وصغار وباهیه ومسهله هر چه متضمن تعدیل وتلطیف وتقطیع وتفتیح وتسمین وجلا
وحفظ صحت قلیل باشد آنرا معاجین نامند وهر چه از آنها مشتمل بر ادویه قوی الترکیب وذوالخاصیه
باشد وفلاریقون بعید از مزاج نیفتد او را کبار نامند وعکس او را صغار نامند وآنچه متضمن نور آن
حرارت غریزی وقوای وارواح باشد که باعث سرور کند آنرا مفرح نامند وشرط ترکیب معاجین
نمیبایست که در تریاق مذکور شد وباید با عسل سرشته شود ودر فصل زمستان عسل را سه
وزن ادویه ودر تابستان دو وزن ادویه فرموده اند وکمتر از دو وزن را جایز نداشته اند وبعضی
بوزن ادویه در بعضی ترکیب قابل شده اند واکثر درهم فصول بسه وزن قایلند خصوصا معاجین
کبار را چه غلبه عسل مانع تعفن وموجب امتزاج ونفوذ قوت ادویه در اعضا وقبول طبیعت وحفظ
قوت اولست وسبب اینکه کمیت عسل را در امتزاج ترکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست
نزد حقیر اکلی در مزاج مرکب اعتبار اولست معجون سقراط جهت امراض بلغمی وسوداوی وارتعاش
صداع وضعف دماغ وضعف کرده وجنون وضعف بدن ونسیان ووسواس وسل وسرفه
قلنج ودق وصرع وبرص وبهق ودرد معده وجگر ویرقان وسپرز ودمامیل وخیر وقوبا مفید است
خیطیانا مرزمانا نارمشک تخم بنفشه حب الغار زراوند طویل ایرسون جند بیدستر
حب بلسان اسارون سلیخه از هر یک یک ل مرصلی یک ل دو دانگ اکرتی یک ل وچهار دانگ
در وغ زرنباد تخم کرفس از هر یک یک ل وچهار دانگ زعفران دارچینی لک مغسول کبر سقوطری تربد
سفید عود جوز بوا قرنفل ریوند قاقله اشنه هبسا سنبل الطیب گل سرخ سعد حب الطلب هلیله

دیوی

سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار ل و یکدانک تخم جرجیر تخم پیاز عنصل مشوی اقلیمیا
از هر یک دو ل نرم صلایه کرده بروغن بادام چرب نموده با سه وزن عسل بسرشند و در جوشنشاه
کذاشته بعد از آن استعمال نمایند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال **معجون الاکرطاس** جهت سل و درد
شکم و تبهای مختلف و ریح و رفع قولنج و درد رحم مفید است **ص** فربیون مانیون سلیخه زعفران
حماما اقاقیا قسط المر سنبل صعتر عرق تخم حندقوقی تخم ابخر مجب الحزوع المقشر مقل ازرق لبان
سعاغ بیدانه برق بیدانه کبریت اصفر میعه یابسه فلفل ابیض از هر یک شش ل کل سرخ عاقرقرحا
تخم مرطنیثا تخم سداب تخم کرفس از هر یک چهار مثقال بزر البنج حب الارج تا نغواه تخم طرشقوق
ده ل تخم بادروج پنج ل قطره نخیل از هر یک دو مثقال در بعضی اطبا فلفل سیاه را در اوزن دو چهار
دانک میکنند صموغ را در شراب نخیا با جمهوری یا مثلث یا بنفشه زبیب و عسل خیسانیده و با شراب
وغیره مذکورات خمیر نرمی نمایند و سه روز بکذارند و روغن بلسان یک کف در و مخلوط نموده
حرکت دهند تا خوب ممزوج شود پس بعد از دو سه جوش تا مثل زیر دارند و در ظرف شیشه کذاشته
بعد از شش ماه استعمال نمایند **معجون کاکنج** جهت درد کرده و مثانه و بول الدم مفید است تخم
کرفس از یاخ از هر یک هشت ل تخم خیار مقشر دوم تخم شوکران تخم حاش برشاسفون مغز
صنوبر مقشر مقلوسم زعفران بندق مشوی مقشر بادام تلخ مقشر مقلوسم و نیم حب
الکاکنج الجبلی الکبار بیست و پنج عدد با مثلث قوام دار بسرشند شربت یک م **معجون الاصطمخیقون**
جهت فساد مزاج و ضعف و برودت معده قسط المر حاما سنبل الطیب سلیخه مصطکی دوازده
زراوند طویل فلفل سیاه تخم شبت تخم انجره تخم کرفس انیسون نانخواه کمون کرمانی دو دو
قطرا سالیون کاشم اسارون افسنتین با نخدان سیاه نوبخ بری نعناع چهار درم با سه وزن ادویه
عسل بسرشند **معجون قباد الملک** جهت وجع مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهت منع
حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهت سرزو بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج
و کشودن سدد و کداختن سنک کرده و مثانه و جهت عسل النفس و سرفه و قروح امعا و تاریکی
چشم و درد کلو هر کاه دو روز بنوشند و نافعست جهت حفظ صحت بدن و مانعست از حادث

شدن

شدن بسیاری امراض **ص** تخم سداب بری فراسیون اسقولوقندریون کافیطوس جاوشیر
خیطبانا رومی اسطوخودوس قردمانا میعه سایله از هر یک پنج ل قسط المر زعفران فلفل ابیض
از خر مرصاف سنبل الطیب فربیون قشور اصل اللفاح اشق نوبخ جبلی تخم رازیانج تخم جزر
بری کل سرخ ناردین اقلیطی کرسنبل رومی است حب البلسان از هر یک سه ل دارچینی
هشت مثقال سلیخه شانزده ل عصاره غافث کاشم بزر حندقوقی قنرصیع اللوز از هر یک
چهار ل افیون بزر البنج الابیض از هر یک شش ل ادویه را کوفته و بیخته و آنچه خیسانیدنست
در شراب ریحانی یا جمهوری یا بنفشه زبیب و عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل
کف کرفته بسرشند و استعمال نمایند و در وقت حاجت بعد از شش ماه قدر شربت او
وزن یکدرهم است باب کرم و جهت سنک مثانه و کرده باب کرفس و رازیانج و جهت
درد معده و کبد و بواسیر الاصول و جهت نقرس و درد مفاصل بقدر یک نخود هر روز
قبل از طعام باب کرم **سجرنیا** معنا او کبر الفجاج است جهت درد معده که از برودت باشد
و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت
بدن از علل بسیار بعید یک ص جند بیدستر افیون دارچینی از هر یک یک ل فلفل
دار فلفل قسط حلو از هر یک شش ل زعفران یک ل و در بعضی نسخه شش قیراط
تا نیم مثقال است موفق و قوا سارون از هر یک یک ل ادویه را کوفته و بیخته و با عسل
کف کرفته بسرشند و بعضی اطبا با عسل یک سکرجه مثلث داخل میکنند قدر شربت
از یکدانک تا نیم مثقال بقدر حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند **دواء الکبریت**
جهت تبهای بالرز و سرما و بلغمی و سوداوی کهنه و سرفه کهنه که از ماده برودت و رطوبة
باشد و دردهای مزمن و کهنه نافعست جهت کزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن
سنک کرده و مثانه و فعل او نزدیک بفعل تریاق است **ص** فلفل ابیض شش م بزر
البنج قردمانا لبان ذکر مرصاف از هر یک دوازده م افیون زعفران از هر یک ده م و در بعضی نسخه
سلیخه و ورق سداب از هر یک ده م کبریت اصفر خام دار فلفل قسط مر زراوند طویل قشور

اصل اللفاح فربیون از هر یک سه ادویه کوفته و بیخته و صموغ را در شراب کهنه با جمهوری خیسانیده
و با سه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت
یک م باب نیم کرم و باب کرفس و رازیانج در حیات سوداوی و بلغمی **نسخه دیگر** منضج تر ما
المعدن کرفته ترکیب نموده جهت تقویت معده و جکر و احشا و تنقیه دماغ و هنیاه و لقوه
و تقویه باه و رفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا و ضعف
بدن بعد یک است و در اول سیر کرم و موافق مبرودین و قدر شربتش از نیم م تا یک مثقال است
ص قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه مصطکی حب الغار زنجبیل فرنفل بسباسه کبابه
مکه ل زراوند طویل فلفل سیاه بزر کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی افسنتین اسارون کبریت
زراوند نخدان بوره نعناع بزر انجره کندر مکه عرق دو قو تفاح از خر مرصاف افیون مکه ل عود هندی فلفل سفید مکه ه ل زعفران یکمثقال و نیم مشک و
فرفیون مکه یکمثقال و نیم وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند **دواء الملک**
الاکبر جهت ضعف جکر و ابدان استسقا و برودت معده و تفتیح سدد و ادرار بول و ریختن
سنک مثانه و کرده و بهترین دواهاست از برای جکر **ص** لک منقی هشت اوقیه بادام
تلخ مقشر دارچینی قرنفل از هر یک پنج اوقیه کافیطوس موقوفر زوفای خشک از هر یک
چهار اوقیه دو قو فطراسالیون زیره کرمانی نخیل از هر یک هشت اوقیه سنبل الطیب یکرطل
خیطبانا رومی زراوند مدحرج از هر یک یک اوقیه سنبل الطیب صبر سقوطری چهار
اوقیه زعفران سه اوقیه اسارون هفت اوقیه فوه عیدان البلسان از هر یک پانزده اوقیه حب
البلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره مقل ازرق از هر یک هفت اوقیه رب السوس
یکرطل و نیم راوند چینی جعدی از خر از هر یک دو اوقیه فلفل سیاه قسط تلخ از هر یک ده
اوقیه سیسالیوس سه اوقیه و نیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه را کوفته و بیخته و با روغن
بلسان چرب نموده با سه وزن عسل کف کرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از
ماه استعمال نمایند **دواء الملک الاصغر** منافع این قریب بمنافع اول است **ص** ریوند چینی

یک اوقیه و نیم لک منقی و قسط المر و فطراسالیون از خر و حب الغار و بسرمس و حلبه و فلفل
و فلفل سیاه از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بجریر بیخته با سه وزن ادویه عسل کف کرفته
بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند **اموسیا** بلغت یونانی حابس الماء است و از الیف
بقراط جهت درد معده که از ماده بارده باشد و هضم طعام نکند و جهت غلبه ریاح و درد جکر
و سپرز و ضعف بدن **ص** تخم جزر بری زیره کرمانی عیدان البلسان سلیخه فرسیاسا فطراسالیون از خر
تخم کرفس از هر یک یک م دار فلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هر یک نیم م مرصاف سرو حب الغار ده
عدد پنج زعفران از هر یک دوم با عسل کف کرفته بسرشند و قدر شربت بقدر نخود تر باب کرم و مباء الاصول
دواء السنه که جهت اسکندر ترکیب یافته چون در هفت سال استعمال می شود لهذا باین اسم مسمی کشته
منقول از خط مولانا و سایر کتب و از نواصر او بیان نموده اند که چون یکماه خورده شود موی سفید شده سیاه
میکردد و چون تمام سال مداومت کند جهت تقویت معده و باصره و رفع لکنت زبان و برودت اعصاب و عروق
و تقویه کرده و مثانه و باه و قوت حافظه و رفع امراض بلغمی و سوداوی و حمامه و خفقان و برص و بواسیر و حفظ
حرارت غریزی بعد یک است **ص** پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر پوست هلیله زرد
پوست بلیله شونیز فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل فلفل مرو نار مشک تاقلا صغار کبابه بلادر منقی
از عسل بزر خیار شنبر اشق مویز منقی مغز تخم خیار بادام ادویه را از هر یک کذرانیده با نبات بسرشند سیصد و
شصت و پنج تعت کره قرص چهار ند روزی یکعدد نشا استعمال نمایند و در تفحص هلیله زرد و بلیله
و بزر خیار و مویز و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخ اشق و شونیز بنظر نرسیده و در بعضی سعد و
افسنتین رومی افزوده اند **دواء المخاطیف** جهت درد کلو و ورم کلو و انواع حناق و ورم سینه و شش
که از رطوبت باشد **ص** انیسون تخم کرفس نانخواه از خر بیخ سوسن آسمانجون شب یمانی تخم حرمل اصل
السوس محکک سلیخه دارچینی مرصاف زراوند طویل از هر یک یک اوقیه اقراص اقرقیه مامیران بابس منزوع
الاقماع از هر یک دو اوقیه قسط المر رسا الخطاطیف تا از هر یک سه اوقیه زعفران یک اوقیه زنداسنه کندم
سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه مازوی پاک تا از دو عدد ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف کرفته بسرشند
و قدر شربت بقدر مازو تا بالسه العسل بالسه الشعیر با آب کهنه بنوشند در اول عدس و کل سرخ و اصل

السوس وطلا نمایند یا مرهم از داخل کلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و بدستور روزی سه چهار بار تغیر
یا یکی از آبهای مذکور یا کبد کرد و قرص اقوقیا و معاجین قرص مذکور می شود دواء الکرم کبیر از مرکبات جالینوس
جهت درد هایی که جگر و سپرز و بر و درد و غلظ آب و میکشاید بدستور جمیع آلات غذا را دیر اکدن میکند
بادهای غلیظ را وا دارا میکند بول را و جمیع دردهای مثانه و کرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و از برای صلابت
رحم و مثانه و جهت استسقا و غیر آن نافعست ص زعفران خوزی سنبل الطیب افیون دو قو سوسن
راوند کندر اسالیون قسط شیرین سلیخه فتاح از هر جب البلسان خوزی سوسن عصاره غافث اسقولوقندریون
جعد روض بلسان نبات اقیه قرصاف کبیر رومی با عسل بسرشند قدر شربت یکدرم با شراب عسل دواء الکرم صغیر
موافق کامل جهت درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و زرب نافعست و رنگ رخسار را نیکو
گرداند ص سنبل الطیب بروند زعفران سلیخه از هر یک دو درم بلادر چینی قرصاف قسط المرقاح الازخر از هر یک
یک درم اقوقیا را کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند
و در اکثر نوع اخر از این مرکب مساوی کندر و مر را در مثلث باید خیسانید اثفریا داء مجنون بلادر بیخته جهت استرخای
عصب و دوار و دنیان و خالات و صرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای
بارده ص سنبل الطیب ساذج هندی قرصاف سلیخه زعفران و بعضی اطبا شیح ترکی و در بعضی نسخه
قدیمه شیح رومی اضافه نموده اند افیمون از خربوند چینی حب البان المشرقی بقل از هر یک یک اقیه مصطکی
و عسل انفره با کرعبارت از بلادر باشد از هر یک دو مثقال حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری
از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت درم اصل السوس الاماهوی دواء قیه پوست بیخ رازیانه سه رطل خل
خمر سه قسط کهنه دو من و نیم رطلی باشد اقوقیا را کوفته و بیخته غیر از بیخ رازیانه که او را سه روز در سرکه
خیسانیده باشند بعد از آن در دیگ پاکیزه کرده دو سه جوش داده از آتش بگیرند و صاف کنند و باز
در دیگ نموده سه رطل عسل با او بیخته با آتش تری بپزند تا بقوام غلیظ رسد پس اقوقیا سحوقه را با او
بیخته غلط سازند و بعد از ششماه استعمال نمایند قدر شربت یکدرم با آب نیم گرم و بجهت فالج و لقوه
و استرخا با آب شبت بنوشند دحمرثا جهت سنگ کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول
و تحلیل بادهای غلیظه که در شکم متولد شده باشد و جهت بیماری که از ماده بارده باشد مثل ربع و مواظبه

دواء الکرم کبیر

جهت جمیع

دسرفه

دسرفه که از رطوبت باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس ص تخم حرمل یکمن و نیم لبان ذکر ده
ریوند چینی زراوند طویل مدحرج از هر یک بیست درم زرنباد درونج از هر یک چهار درم مصطکی
البلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک دو درم افیمون زنجبیل قسط شیخ از هر یک
سه اسارون قرنفل شش درم خرنق کبیر و دواء حرشوثا نیز از هر یک شش اسارون سعد ده اسارون صبر
سقوطری چهار درم فلفل سیاه دو درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند
و در وقت حاجت استعمال نمایند دحمرثا لؤلؤی منافع این مثل منافع اولست ص زرنباد
درونج افیون جند بیدستر فلفل دار فلفل سلیخه هوه المجوس بزر البنج قسط حلو سنبل الطیب
جاوشیر از هر یک شش لحلب سرلم مروارید ناسفته دو مثقال مصعد زعفران از هر یک شش مثقال
قرصاف از هر یک دوازده مثقال ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند اثاناسیا المعوا
بکبد الذئب نافعست جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعا و سپرز و درد عصب را
و جهت خدر هر گاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهت درد کرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت
رطوبت بجمعه در سینه باشد و قطع بهش و نزف الدم و نفث الدم کند و هم می آورد قطع عروق
جگر را که عبارت از ورده است و نافعست جهت ناصور هر گاه طلا کنند با و مثل مرهم و جهت هموم
مشروبه با شیر بنوشند و این مرکب از جهت آن مسمی باین اسم است که آشامیدن او دور میکند
شارب او را از امراض باذن الله تعالی و قوتش بجا دارد چهار سال ضعیف می شود ص زعفران مرقصا
افیون جند بیدستر بزر البنج قسط المر قرد مانا تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافث یا
عصاره غافث جگر کرک شاخ سوخته راست بز هر یک یکجزو ادویه را کوفته و بیخته آنچه خیسانیدنیست
با شراب صاف جند الجوهر یا با جمهوری یا مشک یا با بنفشه زیب و عسل خیسانیده با سه وزن
ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از ششماه استعمال نمایند قدر شربت از ربع تا نیم اثاناسیا
الصغری جهت درد جگر و سرخرد و کرده معده و بادها و قروح امعا و قروح سینه و شش و برای سموم
هوام و بسیار نافعست ص میعه سائله یا یابسه زعفران قسط المر سنبل الطیب مرقصاف عیدان
البلسان افیون سلیخه از هر یک چهار مصلاء غافث هشت درم اصل السوس محکوک دوازده

و سرد کنند و شوربای او را از پوست و استخوان و موی او پاک نمایند و باز شوربا را در دیگ
پاکیزه کرده بپزند پس او را از روغن بلسان و روغن نارد بن از هر یک یک سکرجه و با آتش نرم بپزند
تا ثلثش باقی بماند بعد از و عسل بقدر شوربا بر و بیخته بپزند تا آنکه تواش همچو قوام عسل غلیظ
گردد پس بریزند بر او ادویه مجونه را و از آتش برداشته در ظرف شیشه که داشته وقت حاجت بعد
از ششماه استعمال نمایند و قبل از شش ماه اگر استعمال کند مهلک خواهد بود قفطارغان الاصغر
حب البلسان کندش حاما پوست بیخ لفاح اشنه سلیخه اشق لبان ذکر اصل السوس محکوک عیدان
البلسان تخم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جند بیدستر هر از جنسان شبندان شیطرج
هندی تخم اترج کرویا زراوند مدحرج قاقله اسپرک حب الغار دم الاخوین از هر یک دو درم زعفران
فلفل بزر البنج از هر یک دو درم فربیون هشت درم بزر الحرمل قرنفل ساذج هندی تخم الکرکدن خرنق
ابیض مرارة الفیل قسط المر از هر یک چهار درم طلا و نقره سائیده از هر یک دو دانگ زرنباد درونج کافور
از هر یک سه درم سنبل الطیب هشت درم مشک دو دانگ افیون با نزده درم ابریشم خام طلا هندی لبان
ذکر کبریت جرب سوخته قند خیار شنبر که پاک کرده باشند از دانه و چوب قرول و طالیسفر بیخ شاه ترج
و بیخ کابلی و ناخواه صعتر فارسی بیخ زوفرا حب الکبر از هر یک دو درم ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را
در شراب ریحان کنند خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از ششماه
استعمال نمایند اصفر سلیم جهت مزسودا و وجع الضبا و درد رحم ص فلفل ابیض زنجبیل
طلا هندی قسط المر از هر یک شش درم افیون فربیون جند بیدستر زعفران قرنفل مصطکی
عاقرقرحا از هر یک پنج درم سعد هزار جنسان فاشرسین که شبندان است زرنباد درونج
زراوند طویل از هر یک دو درم دهن البلسان ماء الکافور از هر یک چهار درم ادویه را کوفته و بیخته
بروغن بلسان و ماء الکافور چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت
حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند کندر و سعوط او مثل عدسیه با آب مرزنجوش نافعست کلکلانج الاصغر
و این معجون هندیست جهت درد کرده معده و تهیای کبد و غثیان و عسر البول و برص بهق و بلغم و سرفه
رطب و قروح شش و قطر و زهرها و برودت بدن و بواسیر و درد سپرز و دملها و قولنج و زرد آب

دسرفه

وامراض زنانی آبستن واشتهای طعام نافع وقوتش تا پنج سال باقی است ص هلیلج سیاه بلیلج شیرامله
دانه بیرون کرده وابرنج وفلفلمویز تخم کرفس کزنیطرج هندی وفلفل ولسان العصافیر وزیره کرمانی
وهندی کشوث نیز است وهشنیفا بعضی گفته اند کشتقاثا است وملح اندرانی وهندی وبه منون وملح
الجبین سیاه وسرخ تا خواه از هریک سه رطل تربد سفید یکرطل ادویه را کوفته وبیخته شیرآمیخته دانه بیرون کرده
سه رطل دربیست وچهار رطل آب شیرین بر آتش معتدل بپزند تا ثلثش باقی ماند واز آتش بگیرند وصاف کنند
وثفلش را بیندازند وشکر سفید چهار رطل باو ریخته بآتش بگذارند وبآتش هم وا دارند وحرکت دهند
تا شکر گداخته شود وغلیظ شود مثل عسل وروغن شیرج تازه سه رطل براو ریخته حرکت دهند تا با آب
ممزوج شود از آتش گرفته او را بکوفته شده را براو بپاشند وهم زنند تا ممزوج شود وبر ظرف چینی گذاشته
وقت حاجت استعمال نمایند وقدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقال است کلکلانج الاکبر منافعش
مثل منافع اکبر است ص هلیلج هندی بلیلج شیرآمیخته دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج هندی
صبر زنجبیل حب النیل ابرنج تخم کشنیز خشک نانخواه فلفلمویز تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی
واطط از هریک نیم خیار شنبر از دانه بیرون کرده ملح هندی قرفه سازج هندی هیل وکرنشوفه شیرک
واکریاف کشوث عوض او فاقله کبار است حب السودا از هریک سه ربع تربد سفید وروغن شیرج از هریک
بیست استار شکر سفید صد وبیست استار مویز دانه بیرون کرده ودیت وبنجاه استار آب آمیخته
ده رطل صفة ماء الاهلیلج شیرآمیخته دانه بیرون کرده سه من مویز دانه بیرون کرده شش من با چهل رطل آب
بپزند تا بعش بماند وآتش را صاف نموده در دیگ پاکیزه بپزند وشکر را براو انداخته بآتش نرم بپزند
تا شکر گداخته شود ومثل عسل غلیظ شود پس ادویه سحوقه را ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد از
روغن شیرج را نیز ریخته بهم زنند تا خوب ممزوج شود ومثل خمیر کرده واز آتش بگیرند وسرد کنند وبر ظرف
شیشه را چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند مجون هنگ در کتب هنود نقل شده جهت لکنت زبان
شرب دلال ومحرکست وبجهت اکثر امراض بارده ورطبه دماغی مجربست ص زنجبیل فلفل
سیاه دویست عدد دار فلفل صد عدد قرنفل نعلبی قند سفید بیست وهشت مثقال باده دور
عسل بسرشند قدر سرشتش دو مثقال مجون شیلثا جهت صرع وسکته وفالج ولقوه وتشنج وشیاه

درهنر

کرده میشد ص سلیخه جفت آفریدو پوست بیخ لفاح تخم راز یانج حرمل حب الاهلیل زراوند
طویل ومدحرج مشک عنبر حب البلسان از هریک چهارم قرنفل قرنجمشک از هریک بیست
وچهارم هیل چهارده م فسط المرجو زبوا هلیلج اصفر افیون از هریک هشتم قرفه زرنیخ اصفر
شونیز تخم خیری زرد از هریک دوم ونیم سکبینج زرنباد درونج میعه سائله مرصافی از هریک نیم قدر
سعد بسباسه زعفران جزنیانا مشک حب الدهمست حب الغار از هریک دوم مغاث
بیروح صنمی از هریک پانزده م مرداسنگ مروارید قسط از هریک سه م ادویه را کوفته وبیخته با سه وزن
ادویه عسل بسرشند ودر ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر شربت
یکدرم تا یکمثقال است صفة جزنیا که موصوفست کذرکا سکبینج قصب الذریره اظفار الطیب
لبان ذکر بعد از هریک چهارم اشنه قرفه زعفران مشک عود هندی از هریک نیم ادویه را
کوفته وبیخته با شراب بجالی خیر نموده قرصها سازند ویگذارند تا خشک شود ودر وقت حاجت
استعمال نمایند صفة مجون المسک جهت درد جگر وضعف معده وبرودت آن وتشنج سدها
وتحلیل بادهای غلیظ ص مشک سلیخه سنبل الطیب سازج هندی لک پاک کرده ریوند چینی
خطیطا نارومی از هریک دوم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی از هریک سه م عود هندی قرنفل مرسنگوش
از هریک نیم م ادویه را کوفته وبیخته با عسل کهنه کرفته بهوا آورده بسرشند قدر شربت مثل یک باقلی
با آب کرم مجون خطیطانا جهت صلابت جگر وبسر زوسدها ودرد معده وکرده ومثانه وبتهای
کربطول کشنده وجمیع زهرهای گزندها را نافعست ص خطیطانا رومی فلفل سیاه از هریک
دوم فسط المرسازج هندی سنبل الطیب زراوند مدحرج ریوند چینی از هریک یک اوقیه
ادویه را کوفته وبیخته با سه وزن ادویه عسل کهنه کرفته بسرشند قدر شربت یک م با آب سداب
مجون فودنج جهت درد معده وجگر بارد وقشعریره وبتهای بلغمی وتب ربع ص فودنج تخم
وفودنج جبلی وفطراسالیون وسیالیوس از هریک دوازده م تخم راز یانج تخم کرفس
بابونج خاشا از هریک چهارم کاشم پانزده م فلفل سیاه چهل وچهارم ادویه را کوفته وبیخته
بیخته با سه وزن ادویه عسل کهنه کرفته بسرشند قدر شربت از یکدرم تا دوم با آب کرم مجون شربی

جهت

ورعشه وخوف وخبث النفس وخفقان وغیال فاسد وتغیر عقل ودرد اندرون وشش وبادهای
غلیظ ودرد مفاصل ونقرس ودرد رحم ودوار وسقوط جنین وجهت نگاه داشتن جنین در شکم امتلا
وسعوط او صداع وشقیقه را بسیار نافع واین مجون را ابهله زهیه نامند ص مشک خالص وهماما
ومیدان البلسان وفرفیون ولسان بطی وتخم کرفس وتخم سداب واشنه وکبریت اصفر اخیار البقر حلبی
واشنه معز حلبی وکافور وخربق ابیض وسیاه وسیعسایل وسعد ومامیران چینی وتخم هلیون وبدا سنقا
کف الکلب است واصابع صفر وبیخ کاسنی وحب الحلب وکشت برکشت وحرف البلسان ابیض از هریک
دوم مروارید ناسفته زعفران سازج هندی سلیخه دربوغیر مقشر جوز بوا فتاح الاذخر جند بیدستر
تخم جرجیر تخم زوفا از هریک دوم طلا ونشر سایند زرنب حب البلسان شونیز زاج
الاسا کهربا خرا الثعلب پوست بیخ کبر از هریک نیم م پرشیاوشان خام غیر محرق فلفل سفید زنجبیل بیخ
شبت تخم شبت خیطانا لسان العصافیر ملح هندی صعتر فارسی غافر قرحا زراوند مدحرج
بندق هندی ابهل قنطریون هزار جشان که شنبیدانست از هریک چهارم قرنفل سنبل الطیب
قسط تلخ حرمل عود هندی پرسیاوشان فاقله از هریک سه ربع سوسن آسمانجون جبا سه خاک
چهار راه ماء السوس ماء الکثوث از هریک یک م مصطکی سه م نقاح بیست عدد تخم
راز یانج زوفای خشک از هریک شش م فلفل سیاه دار فلفل بزر البنج الابیض زراوند طویل
افیون از هریک بیست م کلیل الملک چهارده ونیم بزر قطونا وبنج از هریک چهارم ودو دانگ
ادویه را کوفته وبیخته عجینا نند از آنها آنچه خیسانیده بنیت شراب ریحان کهنه یا با آنچه قایم مقام
او باشد وبا سه وزن ادویه عسل کهنه کرفته بسرشند ودر ظرفی گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند
قدر شربت مثل نخودی با آب بیخ راز یانج وبیخ کرفس وسعوط از او بنند جهت با آب شاهیانج
با آب مرزنجوش ووقت اختناق واهکام طلوع شعری یا نیز است که عبارت از کلب الجبار است
کاسکینج واین مجون فارسی است نافعست جهت امراض بسیار خصوصا امراض اطفال وجشا
کرایشان را عارض شود صرع ولقوه وفالج وتشنج وجهت حفظ جنین در شکم مادر واصلاح رحم
ودرد رحم را بسیار مفید است وسعوط کرده میشود باین جهت جمیع انجیزهائی که سعوط میشیلثا

جهت عسر بول وتولنج نافع وبی مشقت اسهال میکند هر وقت از نسان وتابستان ص
هیرون یا تمر صیرفان دانه بیرون کرده مقشر پنجاه م رابکشانه روز در خل خرمنیانه پس
بر بزند به پرورش فراخی بعد از آن سعتونیا وسداب خشک از هریک هفت مثقال فلفل
سیاه صد دانه زنجبیل سه مثقال بورق ارمنی یکمثقال بادام شیرین مقشر از هر دو پوست
سی عدد کوفته وبیخته با نرم کوفته بیخته ممزوج نموده با سه وزن او ویا عسل کهنه کرفته بسرشند قدر شربت
چهارم با آب کرم مجون زبیب جهت صرع نافع است ومایل باعتدال ومداومت او در رفع
امراض عصب وصرع مجربست وحقیر مجربه نموده ص هلیله کابلی آمله طیلیله زرد بلیله
اسطوخودوس از هریک دوم عود الصلیب نیم م عاقرقرحا سم کوفته وبیخته وبا مویز دانه بیرون
کرده بوزن آن بسرشند سرشتش از نیم مثقال تا یکمثقال ونیم مجون جالینوس جهت امراض بلغمی
وسوداوی ورياح وسدد جگر وبرودت کرده ومثانه واصلاح حال بدن نافع است ص
فلفل سفید هیل فسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد زنجبیل
سعد خولنجان قرنفل دار فلفل دار چینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل مجون
نمایند تخم دیکر از کامل الصناعه ص فلفل سیاه وسفید حاما سازج تخم کرفس ایشون عاقرقرحا
تخم اجمن تخم سداب کوهی قسط بحری سنبل الطیب قصب الذریره زعفران مکی نهل مجون عود
ملین از شیخ ابو علی جهت تقویه معده که با یبوست نباشد ص هیل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران
فلفل سیاه فرنجمشک زرنباد از هریک پنجمثقال سعد زرنب سازج قرنفل از هریک سه ل عود
خام هفت ل لاجورد دو دانگ کافور یکدانگ تربد چهار ل نمک یکمثقال با عسل وشکر با میزند
واگر مشک وعنبر از هریک نیم م با عسل وشکر با میزند واگر مشک وعنبر هلیله کابلی سه ل محمود
دو مثقال داخل کنند بهتر خواهد بود مجون عود غیر ملین ص عود مشک عنبر جعد دارچینی
مصطکی فلفل قرنفل از هریک یکمثقال ونیم بادرنجبویه کاو زبان بادیان تخم کرفس سنبل
اکرتک پوست بیخ از هریک دو مثقال با عسل ونبات بسرشند ودر قنینه شیخ ابو علی کافور یکدانگ
ونیم دارد وجعد دارد پوست بیخ را واضافه کرده است مجون سفرجل قابض ص با پاک کرده

جهت

جهت عسر بول وتولنج نافع وبی مشقت اسهال میکند هر وقت از نسان وتابستان ص
هیرون یا تمر صیرفان دانه بیرون کرده مقشر پنجاه م رابکشانه روز در خل خرمنیانه پس
بر بزند به پرورش فراخی بعد از آن سعتونیا وسداب خشک از هریک هفت مثقال فلفل
سیاه صد دانه زنجبیل سه مثقال بورق ارمنی یکمثقال بادام شیرین مقشر از هر دو پوست
سی عدد کوفته وبیخته با نرم کوفته بیخته ممزوج نموده با سه وزن او ویا عسل کهنه کرفته بسرشند قدر شربت
چهارم با آب کرم مجون زبیب جهت صرع نافع است ومایل باعتدال ومداومت او در رفع
امراض عصب وصرع مجربست وحقیر مجربه نموده ص هلیله کابلی آمله طیلیله زرد بلیله
اسطوخودوس از هریک دوم عود الصلیب نیم م عاقرقرحا سم کوفته وبیخته وبا مویز دانه بیرون
کرده بوزن آن بسرشند سرشتش از نیم مثقال تا یکمثقال ونیم مجون جالینوس جهت امراض بلغمی
وسوداوی ورياح وسدد جگر وبرودت کرده ومثانه واصلاح حال بدن نافع است ص
فلفل سفید هیل فسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد زنجبیل
سعد خولنجان قرنفل دار فلفل دار چینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل مجون
نمایند تخم دیکر از کامل الصناعه ص فلفل سیاه وسفید حاما سازج تخم کرفس ایشون عاقرقرحا
تخم اجمن تخم سداب کوهی قسط بحری سنبل الطیب قصب الذریره زعفران مکی نهل مجون عود
ملین از شیخ ابو علی جهت تقویه معده که با یبوست نباشد ص هیل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران
فلفل سیاه فرنجمشک زرنباد از هریک پنجمثقال سعد زرنب سازج قرنفل از هریک سه ل عود
خام هفت ل لاجورد دو دانگ کافور یکدانگ تربد چهار ل نمک یکمثقال با عسل وشکر با میزند
واگر مشک وعنبر از هریک نیم م با عسل وشکر با میزند واگر مشک وعنبر هلیله کابلی سه ل محمود
دو مثقال داخل کنند بهتر خواهد بود مجون عود غیر ملین ص عود مشک عنبر جعد دارچینی
مصطکی فلفل قرنفل از هریک یکمثقال ونیم بادرنجبویه کاو زبان بادیان تخم کرفس سنبل
اکرتک پوست بیخ از هریک دو مثقال با عسل ونبات بسرشند ودر قنینه شیخ ابو علی کافور یکدانگ
ونیم دارد وجعد دارد پوست بیخ را واضافه کرده است مجون سفرجل قابض ص با پاک کرده

بکن عسل بکن فلفل دار فلفل زنجبیل نیم مثقال هیل هفت مثقال قاقله سنبل تر فلفل دارچینی
زعفران بدستور عفص بدپاک کرده از پوست و دانه را جمع از پر و بزن بپرون کرده با عسل
بقوام آورده با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار مثقال است **زرعونی** جهت قوت
کرده وجگر و باه و معده و سردی او و ریاح مثانه نافع کبد و بادها بشکند **ص** گرفس بادیان
تخم کرفس تخم شبت تر بتر ترک نانخواه مغز تخم خربزه و خیار بیخ کرفس از هر یک نیم درم
زعفران قرفه مصطکی عود از هر یک دو درم بسباسه قرنفل فلفلویه کبابه از هر یک سه درم عنبر نیم درم بعسل
بسرشند مقدار شربت تا دو مثقال بعد از دو ماه بخورند **معجون ماسك البول** جهت سلس البول
و تعظیر آن نافع و مجربست **ص** بلوط مقشر مقلو پانزده درم حرف و مر تخم سداب از هر یک یک
کندر حب الآس جوز بوا بسباسه قرنفل هلیلج اسود از هر یک دوم سعد شونیز هیل از هر یک یک
سرم انجیر خشک نیم باعسل بسرشند قدر شربت از سه تا نه مثقال **معجون البذاریطون** جهت نفخ و
برودت معده زعفران کاشم مر زلسداب تخم کرفس زنجبیل حاشا الوزا الصنوبر الکبار از هر یک
شش درم بادام تلخ مقشر لیان از هر یک دوم فلفل هشت درم با سه وزن ادویه عسل بسرشند
معجون قفی جهت سرفه و درد جگر و سینه و آلات نفس و معده و شوصه و صفای آواز و ادرار بول
و درد سپرز **ص** مویز بیدانه یا قمش بیست و نه مثقال زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی
دارشیشعان یک مثقال قصب الذریره فتاح الاذخر عاقرقرحا البطم مثقال از هر دو مثقال و نیم مر رضا
چهار مثقال صموغ را بشراب یا قام مقام شراب خیسانیده باعسل بسرشند قدر شربت یکمثقال با آب
گرم جهت درد جگر و معده و جهت درد سینه و شش با آب زوفا **معجون حلتیت** جهت رفع
تبرید و تفتیح سدها و تحلیل ریاح و کرمیدن جنین کرمدان **ص** حلتیت فلفل مرسداب خشک
بالسوم مجرب بیخته بعسل بسرشند قدر شربت یکمثقال **معجون الجشت** جهت بواسیر و ریاح آن و نیکو
کردن گونه و تقویه اعضا و هاضمه نافع است و او را فیجنوش نیز گویند هلیله سیاه آمله بلیله فلفل دار
فلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده درم تخم شبت تخم کرفس تا از هر یک چهار درم
خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین بپوشانیده دو مثقال با سه وزن ادویه عسل بسرشند و اگر

دو مثقال

دو مثقال با یکمثقال مشک در وکند قوی خواهد بود **معجون للولیج المزمن** از مجربات رکن الدین
مسعود **ص** سداب خولنجان سلیخه بیخ کبر سازج هند از هر یک نیم کوب ساخته و یکشب در کلاب خیسانیده
پس بجوشانند تا آنکه بنصف رسد پس صاف نمایند بعد از آن زرنباد مصطکی نارمشک عود بوت
ترنج دارفلفل کاشم تخم کرفس سازج هندی انیسون از خراسان تخم ترب زرنب صعتر نوبیخ دارچینی
حلتیت کمون کرمانی قرنفل حرف از هر یک دو درم جند بنصف وزن مذکور بحریر بیخته پس سه
مثقال عسل را با کلاب مذکور بخته با آن ادویه را با این عسل و روغن بادام تلخ بیست مثقال اضافه کنند و اگر
خواسته باشند که عاشق قوی باشد اضافه کنند باد فلوس خیار شنبر قدری که خواهند **معجون زوفا**
جهت نفخ مواد محلبه در سینه مجرب مرحوم ابوی ام است **ص** رب سوس زوفا خشک پرسیاوشان
از هر یک ده مثقال قرطمانا فلفل از هر یک یک رطل مغز بادام تلخ بیخ رطل زراوند گرد تخم انجره از هر یک نیم رطل
عسل سه وزن ادویه بسرشند و هر روز دو مثقال را با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد دو عدد ترهندی
مویز بیدانه از هر یک دو رطل حلبه تخم کرفس تخم رازیانه بسیار شان اصل السوس زوفا خشک خراسانی
از هر یک نیم رطل در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع آید پس سه حصه کنند و هر روز یکحصه را با دو رطل مجون
مذکور بخورند و چون مطبوخ آخر شود بآن مذکور ترتیب دهند و هر روز صباح و مساء یکدیگر
باین دواها نمایند اصل السوس خردل سرخ تخم ترب تخم شبت چوبها نیم صاف کرده با یکچنین
عسل بپوشند و قی کند و در وقت کمی خالی نباشد **معجون خلوکی** مستعمل جهت قوت باه و اشتها
و قوت مجامعت بسیار مجربست **ص** جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی
مصطکی عود زعفران از هر یک سه درم کافله کندر از هر یک یک رطل اشنه دو رطل مشک نیم درم قند کلاب
از هر یک دو رطل قند را در کلاب حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از قوام بسرشند
شربتی یک رطل **معجون جالینوس** مستعمل جهت زیاده کردن منی و قوت مجامعت و ضعف کرده و معده
و اشتها مجربست **ص** سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی فاقرا از هر یک دو رطل انیسون تخم کرفس از هر یک
یک رطل زیره کرمانی سذیر مطلوه مصطکی مغاث خشک عود نیم رطل فلفل دو رطل یا یکرطل شربتی دو درم
نافع بود و مجربست **معجون الصرع مجرب** از جالینوس و امام الاطبا نقل شده و بنظر رسیده است **ص**

عاقرقرحا و ده رطل صلایه نمایند و از فلفل نازک بکذرانند و بعد از آن در هاون با سرکه کهنه ده رطل بسایند و با عسل
بسرشند شربت دو درم یا بیست درم آب گرم **معجون عقرب** جهت سنگ کرده و مثانه **ص** عقرب سوخته خیسانیده
سه رطل زنجبیل یک رطل دو رطل دارفلفل دو رطل کاکنج نیم رطل جندبیدستر نیم رطل عسل بسرشند بعد از
ماه بمبالغ دانگی و بنا بالغ نیم دانگ بدهند **معجون ابوماهر** منسوب بتریاق جهت قروح کرده و مثانه و مجاری بول
و احتباس آن و حرقة البول مزمن بغایت مجربست و جهت امراض رحم بسیار نافع و مدر حیض و مسکن
دردهای اعضا و مثانه و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا بکشد قدر شربتش در اول علت
یکمثقال با سه وقیه شراب و هفت درم ماء العسل و در مزاج بسیار حار با شربت بهروزه و در وسط علت دو مثقال با هفت درم آب برگ بارتنگ مطبوخ و پنج درم ماء العسل و در آخر علت
کرچک پاک شده با شد و خون آب آید یک رطل و ربع با شربت مورد یا رب خون و امثال آن و جهت
ادرار حیض با آب خود منقوع و مانند آن از ادویه مدر حیض **ص** گل مختوم تخم حنظل و خبازی تخم
خرفه مغز تخم خیارین و تخم خربزه و کدوی شیرین و ماالاخوین از هر یک نیم رطل طین جرمی پانزده رطل
اروغن مغسول ده رطل و ورق مرق شاخ کاوکوهی و تخم بید مرداد از هر یک رطل و نیم عصارة الحماض الیس
نظر اسالیون دو رطل خشک صعتر تخم کرفس انیسون مکذر چهار رطل صمغ آلو فنا ستر کبر اجا العقلت
کرمناشر هندیست حب صنوبر کبار خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین مقشر از هر یک
مکذ هفت رطل سماق منقی خون خشک طین فارسی گل شیراز زیت دیوند دارک طلق مملوح خشخاش
سفید و سیاه بزر البنج از هر یک سه رطل حب کاکنج چهل عدد افیون رب سوس مکذ دو رطل عسل کف گرفته
سه وزن ادویه **معجون سیسالیوس** جهت افاسر صرع نافعست مکرر موی از و هیچ دوائی در باب
صرع فایده مثل این نمیتواند بود **ص** سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک ده رطل غار
نیم رطل و ده رطل حلتیت زراوند مدحرج از هر یک دو رطل و نیم دو برابر کوفته و آب عنصل و دو چند
عسل را بقوام آورده ادویه را با او بسرشند **معجون مجلی** جهت بواسیر و اورام معده نافعست و
بادها بشکند و خون و بواسیر را ببرد **ص** پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر تخم
سپندان سفید تخم کشنیز ریحان از هر یک نیم مثقال مقل نیم رطل مطلی را در آب کشد تا حل

غوره با عسل دو وزن بسرشند و در بعضی نسخه بی عسل است **معجون الکوی** جهت تقویه معده
و نفخ و ریاح و رطوبات آن نافع است **ص** زرنباد کرمانی حسک کبکشانه روز در سرکه خیسانیده
بوداده باشند زنجبیل بیست رطل فلفل ده رطل آبرک سداب خشک ده رطل بوره ارمنی ده رطل ادویه را
بسیار نرم صلایه باید کرد با عسل سه وزن ادویه بسرشند مقدار شربت یکمثقال **معجون جهة**
قطع خون بواسیر مجربست **ص** هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده رطل بندقه کهربا صدف سوخته
از هر یک نیم رطل شاخ کاوکوهی سوخته نیم رطل زاج سفید نانخواه از هر یک دو رطل مقل ازرق بیست رطل
مقل را در آب حل کرده مجموع را با هفتاد و نیم رطل عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت دو رطل **معجون**
اللؤلؤ جهت تقویه اعضا و نفخ ارمنی و تقویه اعضا و زیادتی باه و مکرر اغلاط و اعانت میکند منی را
اعانت شدن و اخراج منی میکند بلذت شدن و نفخ منی میدهد **ص** مروارید ناسفته بسد
از هر یک شش رطل انیسون بهمن اسفید از هر یک چهار رطل کاکنج اصل السوس از هر یک سه رطل فتاح
از هر یک سه درم جند بیدستر از هر یک دو رطل سنبل الطیب از هر یک یک رطل صعتر نوبیخ دارچینی
جعده کرمانی زنجبیل حلتیت شش رطل انیسون چهار رطل دو رطل رب السوس عصارة الغافث
از هر یک سه رطل مرصاف چهار رطل روغن بلسان چهار رطل و اگر یافت نشود بجای او زیت کهنه
کنند و با عسل بسرشند و قدر شربت یکمثقال نافع باشد و باذن الله تعالی **معجون نرد** جهت باه
مجربست **ص** تخم زردک تخم بسباسه تخم ترب تخم تربتر ترک تخم بوجه نود درم سفید و سرخ
لسان العصافیر شقاقل مغز جلنوز قسط شیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ فلفل سفید دارفلفل
حلتیت طباشیر از هر یک نیم رطل با سه وزن عسل سرشته هر روز دو مثقال و نیم صبح و مثل آن شام
تناول نمایند **معجون حب العظم** جلیل القدر و عظیم النفع است و از جالینوس است اعاده نیرو

باد میکند بعد از نومیدی و آواز را صاف میکند و سده میکشاید و ضعف کلیه و مثانه را
زایل میکند و چون حرقه بول نافع است و سنگ کرده و مثانه را میزداند و دشواری نفس و
دیورا نافعست قدر شربت دول و نوشش تا سه سال باقی میماند ص حب القطن بیست دانه
قرنفل حب الصنوبر تخم انجره از هر یک پنج دول شقاقل زنجبیل از هر یک ده دول دارشیشعان هفت دول
قسط شیرین بزرکدان مغلوا از هر یک چهار دول با سه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند مجون بیدانه
جهت تفتیت حصاة بغایت قویست ص بزر منی بیدانه زجاج صاف سفید محرق رماد عقرب
رماد بیخ کلم بوته دارکدر کرب کست رماد ارنب حجارة الاسفیج رماد پوست تخم مرغ که چوجه
از و بیرون آمده باشد حجر الیهود صمغ الجوز وج از هر یک یک دانق اسالیون دو توسکطرا صمغ
صمغ عربی تخم خطمی فلفل سیاه از هر یک یک دول و نیم با عسل صرشته از یکمثقال تا سه مثقال را با آب
طبیخ حسک و نخود سیاه بنوشند و رماد الارنب آنست که خرکوش را ذبح کرده در سر در ظرفی
خزفی کذاشته بکل حکمت کرفته در تون حمام یا تنوری کرم بکذارند تا بسوزد مجون از این عسل
جهت وجع الفواد و تقلب نفس که از سر دود باشد نافع و بسیار مقوی معده است ص کل مرغ
فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارچینی اسارون هر یک دو جزو مصطکی زرنباد نوشادر
انیسون هر یک یکجزو جند بیدستر نیم جزو با یکوزن عسل دیکوزن شیر کلفته بسرشند قدر شربش
دول مجون افسنتین جهت درد معده و وجع الفواد که از مواد سوداوی باشد بغایت نافعست ص
انیسون تخم کرفس افسنتین سلیخه جند بیدستر افیون عسل دو وزن مجون جهت ریاح بواسیر و
صداع بارد و ظلمت بصر و تقویه باه سنبل الطیب قرنفل دارچینی حب البلسان فلفل سفید دارفلفل
اسارون سلیخه قصب الذریرة سعد تخم مورد زنجبیل قرنفل قاقله بالسویه عسل دو وزن ادویه
الشربة الی مثقالین مجون لوبیدا ورد معنی لوبیا آنست که مثل هر چیز آورد در او است نافعست جهت
انواع صداع بارد هر قسم که باشد و منع صعود بخار میکند و جهت دوی طنین و ضعف معده و جکر
و انواع استسقا و تحلیل سلاء اورام و دمبلات و صلابات نافع و ظاهر اجاره باشد در درد جراحات و
قدر شربت از دول تا چهار دول ص سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون

قسط

قسط شیرین عصاره غافث بزر الکتوث خولنجان مغسول بزر هندبا بزر کرفس زراوند طویل حب
بلسان قرنفل دانه هیل عود از هر یک یکجزو ورد منزوع الاقماع مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل
بسرشند دواء المسک شیرین که دواء المسک حار نامند جهت خفقان و مرسودا و ضعف دل و معده
و بادهای کرز تا آبستن را بهم رسیدن باشد و رنک رخسار را نیکو کرداند ص زرنباد درونج
از هر یک یکمثقال لولو فکر باشند ابریشم المقرض غیر محرق یک دانق بهمن ابیض و احمر سادج
هندی سنبل الطیب تا قاقله کبار قرنفل جند بیدستر اشنان از هر یک چهار دانک زنجبیل دارفلفل
از هر یک دو دانک مشک یکدانک و نیم با پنج مثقال عسل صاف آتش ندیده بسرشند دواء
المسک نافع از قرابادین حنین جهت خفقان و ورم کلیه و رطوبة معده نافع است ص سنبل قرنفل
مشک مرصاف سانج هندی از هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس از هر یک چهارم صبر مقوری
افسنتین از هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر یک درم و نصف مرزاد آب کرم
حل کرده و با سه وزن عسل خام بسرشند دواء المسک بارد مقوی اعضا و رئیسه و موافق محرور
المزاج جهت خفقان حار و ناقهین نافعست ص تخم کل سرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم
مقرض کل کاوزبان کهربا مروارید زرشک بیدانه بشد تخم خرفه صندل سفید از هر یک
نیم دول خوفل کل ارمنی شستر از هر یک سه دانه دول مشک یک آبزر انهب دول و ورق
طلا ورق نقره دول قند سفید دو وزن ادویه با آب سیب نودل و آب انار بن نودل عرق
بید مشک نیم دول کلاب نیم دول بنوام آورده بسرشند و اکر بی مشک خواهند بعنبر تنها اکتفا
نمایند و عنبر دول یاقوت اضافه نموده و اخرش راهبیا روغن بیاندود نوشدارو دوی لولوی منقول
از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر قمی طاب ثراه که مترجم نسخه است و مکرر تجربه شده جهت تقویت
اعضاء رئیسه و ضعف معده و بدن و نشاط و بر انکیختن اشتها مفید است ص طباشیر سفید
ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا کل سرخ از هر یک سه دانه یاقوت ریوند
اسارون سعد عود هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج سانج هندی جند بیدستر تخم
بادرنجبویه درونج هیل زرشک بیدانه عنبر انهب ورق طلا و نقره از هر یک دول مشک یک دانک

نودل آمله را جهت اطلیخ نموده از هر وزن بیرون کنند و با یک وزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل
آن عسل کف کرفته بسرشند نوشدارو دوی هندی که ساده کویند جهت تقویه معده و جکر بغایت
نافعست ص کل سرخ شش درم و سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل اسارون از هر یک سه درم
آقرقرحا زرنب زعفران قاقله جبابسه جوز بوا از هر یک دو درم بازآهر سه و شش مثقال اجزا را یکرطل
آمله را در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس از هر وزن بیرون کرده با یکرطل فانید بجزی بقوام
آورده بسرشند قدر شربت از یک درم تا یکمثقال مجون فلاسفه و مادة الحیوة نامند از اندرو
قدیمست جهت امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و جکر و تقویه دماغ و حفظ
دفهه و سرفان و قولنج و استسقا و سنگ کرده و مثانه و تقطیر البول و امراض مثانه و مقعده
نافعست در سیم کرم و خشک و محرق اخلاط و مضر محرورین و مصلحش شیرتان و سکنجبین
و شربتش از دول تا چهار دول قوتش تا چهار سال باقیست ص فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی
کندر بلیله آمله حب صنوبر شیطرج هندی بیخ بابونج با السویه با سه وزن عسل بسرشند
و رازی پوست نارنج ضافه کرده و تخم خبث الحدید جهت زرداب و خفقان و بعضی زراوند
مدحرج و خصیة الثعلب جهت نفوط و تخم انجره جهت تصفیه منی و کجد مقشر جهت هزال کلیه
و با سه و جوز بوا و مویز منقی از هر یک بقدر اجزای عشر اصل اضافه نمایند مجون
که اشتها و خواهش کل چیزهای بد را قطع کند معروف بمجون خیقرا ص ایارج فیقرا هلیلج
کابلی و هلیلج و آمله و مج تفطی و آمله کوفته بعسل بسرشند شربت از سه تا چهار درم بطبخ فوتنج
مجون که در منفعت مثل مجون خیقرای مزبور است و بغایت مجرب و معروف بمجون جوز
جندم هلیلج کابلی آمله بلیلج جوز جندم مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل با السویه بعسل
بسرشند پیش از طعام و بعد از طعام میل نمایند بقدر جوزی و بجای کل دشاستر با نمک
شور کرده بخورند یا جوز جندم را شور ساخته تناول نمایند و غذا را مضحه سازند بکباب
مرغ بهم مجوک جهت عرق مدنی که رشته کویند منقول از خط مرحوم ابوی ص پوست هلیله
کابلی پوست بلیله آمله مقشر بید سفید زنجبیل ملح قسط با السویه با سه وزن عسل بسرشند

خوراکی

خوراکی سه مثقال اطریفل صغیر جهت استرخاء معده و بواسیر و قوة دماغ نافعست ص پوست
هلیله کابلی پوست بلیله پوست هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی مساوی یکدیکر کوفته
بروغن بادام یا روغن کاو چرب نموده با سه وزن عسل بسرشند اطریفل کبیر جهت تقویه دماغ
ریاح بواسیر و نفخ معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافعست ص هلیله کابلی بلیله
آمله بزر الکرفس الجبلی از هر یک شش درم شیطرج هندی نانخواه صعتر از هر یک دو اوقیه
سنبل حماما هیل وج از هر یک سه درم دارچینی دوم فلفل ابیض و اسود نارمشک ملح هندی از هر یک
نیم اوقیه حب الحدید سداب اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم بروغن بادام مترنموده با سه
وزن ادویه عسل بسرشند اطریفل مقل جهت بواسیر و اسهال بواسیری نافعست ص پوست
هلیله زرد آمله منقی هر یک دول مقل سی دول در آب کند تا حل نموده با شصت دول عسل بقوام
آورده هلیله و آمله را بآن بسرشند اطریفل مقل ملین که جهت بواسیر نافعست ص پوست
هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه آمله منقی افتیمون سطوخودوس از هر یک دول تربد سفید
هفت دول مقل سی دول فلوس خیار شنبر سی دول فلوس را در آب کند تا حل کند و با عسل
بقوام آورند و دوید را بروغن بادام چرب نموده بسرشند و استعمال نمایند اطریفل کشنیز
جهت منع بخارات از دماغ و ریختن سودای سوخته بمعده و تقویة حواس نافعست اجزای او
اجزای اطریفل صغیر است بعینه ص و کشنیز خشک مثل نصف اجزا اطریفل ماهان جهت
برص و بهق ابیض و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند ص هلیله کابلی پوست بلیله
آمله از هر یک دو دول بزر بنک مقشر نیم دول شیطرج زنجبیل از هر یک سه دول سانج پنج دول دبغاج سطوخودوس
از هر یک یک دول غاریقون شش دول قسط سه دول کندر مصطکی افیون قرنفل هیل جوز بوا
از هر یک شش دول فلفل دارفلفل نارمشک از هر یک چهار دول قدر شربت از سه درم تا چهار درم
اطریفل رومی تالیف حقیر کرمی باسم والد خود ساخته مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی
دماغ و معده و مداومت آن جهت قطع نزلات مجرب و مانع صعود بخارات بدماغ و چون
بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت نمیرساند و جهت اقسام مالیخولیا خصوصا مراق و قولنج رحم

بغایت نافع و قوتش تا دو سال باقی است و قدر شربتش جهت اسهال اخلاط از چهار درم تا شش درم
و چون مداومت نماید هر روز از یک درم تا دو درم موافق جمیع امزجه است ص هلیله زرد و کابلی
و سیاه کابلی نعنع محمود و مشوی از هر یک دو درم ترید سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده کشنیز
خشک از هر یک بیست درم بوست بلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هر یک پنج درم
صندل سفید کبر از هر یک سه درم بروغن بادام شیرین سرشته ادویه را کوفته و بیخته عناب صد عدد
سپستان صد عدد کمل بنفشه ده آب جوشانیده صاف نموده با یکوزن و نیم شیره هلیله و یکوزن
عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند اطریفل افتیمونی جهت مواد سوداوی و تنقیه دماغ
و مالیخولیا و جنون و امراض بارده دماغی نافعست قدر شربتش از دو درم تا پنج درم ص پوست هلیله
کابلی آمله مقشر بلیله از هر یک ده درم ترید افتیمون سنامکی از هر یک پنج درم شطرج بسفایج اسطوخودوس
گل سرخ از هر یک سه درم انیسون نمک هندی از هر یک دو درم عسل سه وزن ادویه بسرشند اطریفل
مسهل منقول از خط استاد المتأخرین حکیم محمد باقر طاب ثراه نافع جهت برص و بهق و جذام
و داء الفیل و غیر امراض کلغی و سوداوی ص هلیله کابلی بلیله آمله افتیمون غاریقون صبر اسقوطری
ایارج فیقرا شاهترج از هر یک دو درم بسفایج سنامکی از هر یک هشت درم ترید سفید پانزده درم حاشا
سرم اسطوخودوس پنج درم انیسون یک درم سقمونیا مشوی پنج درم با عسل مجهون کند مقدار شربت
پنج درم است تا پنج درم مجون شهریاران که مسهل اکست جهت هر دردی معده و جگر و زرد آب و
مره سودا و تحلیل قولنج ص زنجبیل قرفه دارچینی سلیخه سنبل جوز بوا هیل قاقله مصطکی حب
البلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سرشته ترید هشت درم حب النیل هشت درم شکر
سلیمانی مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشند قدر شربت از چهار درم تا چهار درم و در بعضی نسخه
شیرم بجای حب النیل است و این نسخه اوفق است مجون سفرجلی مسهل جهت امراض معده و
ضعف جگر معده که از رطوبت باشد و جهت تهوع و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مقوی فم
معده و مانع صعود بخارات و قدر شربتش تا پنج مثقال است ص بهر شیرین که پاک کرده از پوست
و تخم یک رطل در دو رطل مثلث بجوشانند تا بهتر آب شود پس بکوبند و از منخل بگذرانند و یک رطل

عسل

عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه داخل غایند زنجبیل دار فلفل دار چینی از هر یک دو درم
هیل قاقله کبار زعفران از هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا پنج درم ترید سفید بروغن بادام
چرب کرده سه درم شربتی پنج درم تا هفت درم با آب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل دار فلفل چهار درم است
مجون برتراشیر جهت قولنج صعب و تنقیه معده و امعا و مسهل قوتیست و مجربست ص هیل
قرفه سادج فلفل دار فلفل زنجبیل برنگ کابلی مقشر و تفل از هر یک یک درم آمله مقشر
تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی از هر یک نیم درم ترید سفید محمود از هر یک ده درم
عسل سه وزن ادویه شربتی از یک درم تا یک درم و نیم مجون مسهل از تالیف حقیر جهت امراض حار
و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا پنج درم و جهت قولنج هیاره نافعست ص سنامکی گل
بنفشه از هر یک سی گل گل سرخ بسفایج از هر یک پنج درم مغز تخم کافشه بیست درم فنا ساسته محموده
مشوی رب سوس از هر یک پنج درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی روغن بادام از هر یک
بیست درم عسل دو وزن ادویه بآب گرم در آن ساده کرده گل سرخ و بنفشه هلیله سیاه ده درم هلیله
کابلی بیست درم جوشانیده باشند بقوام آورده بسرشند مجون مسهلی که بجهت کرم معده و جهت
الفرع مجربست ص سرخس ایرج کابلی مقشر هر یک یک تم ترید مقل از هر یک دو درم ادویه را
کوفته و بیخته با عسل بسرشند و مجموع او یک شربت است و باید که قبل از تناول این دوا بیک
ساعت شیر تازه دوشیده بخورد قدر دو اوقیه و قبل از دوا بسه روز پرهیز نماید مجون سورنجان
جهت مناصل حاد و باردة و اخراج بلغم غلیظ ص سورنجان ابیض هفت درم بورنیان دو درم
قسط ماهیزهرج دو درم اصل الکبر کون شطرج از هر یک دو درم هلیله اصفر هفت درم تخم کرفس
یک درم و نیم تخم رازیانج یک درم و نیم فلفل ابیض صعتر ملح هندی ورق الحنا و زبد البحر
از هر یک یک درم و نیم سمسم مقشر سرکه ترید ابیض سرکه زنجبیل سرکه محموده سرکه عسل کف
گرفته سه وزن ادویه قدر شربت نیم درم با آب گرم و اگر مداومت کنند دو درم و نیم کافیست مجون
بخاج مسهل سودا و بلغم غلیظ جهت قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد تا هفت ص
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک ده درم ترید

سفید هفت درم غاریقون بسفایج از هر یک پنج درم اسطوخودوس ده درم محموده مشوی سرکه کل سرخ
رب سوس مصطکی سفید از هر یک پنج درم عسل کف گرفته سه برابر ادویه شربت دو درم تا سه درم
نسخه دیگر از هر سه اصفر است و چنین گویند از جالینوس است در اقل کرم و قوتش تا یکسال باقی است
جهت زحیر و درد معده و شقاق و مالیخولیا و جنون نافع است ص هلیله سیاه بلیله از هر یک
ده درم افتیمون ترید اسطوخودوس بسفایج از هر یک پنج درم غاریقون جرم مغسول مرجان
کهربا مروارید از هر یک یک گل سرخ زرنب بادروج حضض کمی دم الاخوین از هر یک نیم درم
و شیخ الرئیس سرکه طباشیر اضافه نموده و بعضی کندر و مر زنجبوش و هلیله کابلی از هر یک سه درم
اضافه کرده اند با سه وزن عسل بسرشند مجون خیارشنبر که مسرقندی جهت زکام کرده جهت قولنج
حار و باردة و رمد و زکام و نزله و درد سینه نافع و مضر معده سرد و جهت دیر گذشتن اوز و مصطکی
استعمال او با آب سداب طبیخ رازیانه و خطمی و شبت و کاوزبان است و قوتش تا دو سال باقیست
و قدر شربتش از پنج مثقال تا هفت مثقال ص فلوس خیارشنبر صندل با سه وزن عسل بقوام آورند
بنفشه و ترید از هر یک بیست درم سقمونیا پانزده مثقال رب السوس دوازده درم ملح هندی
هفت درم و نیم انیسون مصطکی رازیانه از هر یک نیم درم ادویه را با سه درم روغن بادام چرب
نموده بسرشند چون جوشیدن فلوس باعث غلظ و ضعف عمل او میشود باید بعد از قوام
عسل بسرشند با آن مخلوط کرده ادویه را سرشت مجون اداریق از تالیف حقیر جهت قطع
عادت افیون بغایت مجربست و در رفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق
النسا و سلس البول بغایت نافع است ص اداریق کرکی لرنامند در شیر خیسانیده پوست را
جدا کرده بشوهان دره نموده بعد از آن نرم صلایه نمایند گل کاوزبان هیل زرنباد عود هندی
اسطوخودوس کبد انار جنبل شقاقل صندل سفید قرنفل آمله مقشر هلیله سیاه عسل
سه وزن ادویه از یکمثقال تا دو مداومت نمایند مجون مسهل منقول از تصریف و تذکره
مسهل جمیع اخلاط حار و محترق و مواد جذام و ماده حیات و عطش است ص نیم رطل آلو بخارا
و مثل آن مر هندی و هر یک از عناب و سبستان و مویز منقی سه درم هلیله زرد تخم کشوث افسنتین

بنفشه

بنفشه از هر یک پانزده درم گل سرخ ده درم تخم خطمی و خبازی و رازیانه و صندل زرد از هر یک
چهار درم در آب بخته صاف نمایند و با سه درم ترنجبین و یکوزن ادویه شکر بقوام آورند و طباشیر
و کثیرا و صمغ عربی و سقمونیا و فساستر از هر یک نیم درم اضافه کنند و اگر خواهند در اسهال قوی تر
شود ترنجبین را دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربتش تا هفت مثقال مجون
منقول از ارشاد و تذکره جهت قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و ادرار فرمودن حیض نافع
و رنگ و رخسار و بشره را نیکو کرداند و گفته اند که جهت مرض مجربست و تا سه روز بی هم تا پنج
استعمال نمایند و قطع کنند پس سه روز دیگر عود کنند و وقت ابتدای استعمال او خوبست
که قرشروع در نقصان کرده باشد ص هلیلج کابلی بلیلج آمله افتیمون دو قو از هر یک پنج درم
دار فلفل از هر یک چهار درم جوز بوا عاقرقرحا شطرج از هر یک دو درم با عسل بسرشند فلونیا
رومی منافعش مثل منافع فلونیای فارسی است لکن اقطع است از او در قولنج و عسر بول و سنگ
کرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد دهان و دندان و اسهال
و ضعف جگر و این اخراجات و اوپاس و هر دو مفسد ذهنند مگر آنکه اکثار در اطعمه جلوه
و تنسم نمایند و للحاجت نباشد استعمال نمایند اجزای او بعینه اجزای فلونیای فارسی است
با زیادت ص سلیخه و سنابج هندی و روغن بلسان فلونیای فارسی جهت قطع خون و تقویت اعضا
و حفظ جنین و صداع و سرفه و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا چهار سال باقی
میماند و قبل از نشاء استعمال نباید کرد و قدر شربت تا یکدرهم ص فلفل ابیض مرزنجوش از هر یک
بیست و نیم انیسون طین مختوم فوه تخم کرفس جدوار هیل اسارون ناخواه رازیانج سنبل قسط بادام
تلخ از هر یک پانزده درم مغز تخم خربزه پنج درم اشق سرم با عسل و شراب بسرشند و در بعضی
نسخه زعفران پنج درم ترصاف عاقرقرحا فوه بیون از هر یک دو درم زرنباد دروغ لؤلؤ مشک از هر یک
نیم درم کافور یکدانگ و نیم و در بعضی نسخه جند بیدستر مرجان کهربا ابریشم از هر یک یک درم
برشعثا ابی برکات منقول از خط استاد ابوی امرحوم حکیم محمد باقر طاب ثراه و گویند بهتر
از همه برشعثا است ص بزر البنج فلفل سفید از هر کدام بیست درم انیسون ده درم زعفران پنج درم

عاقرقرحا مورد سنبل الطیب سلیخه زرنباد بهمن سرخ و سفید از هر یک دو درم عود بلسان چهار
چند پدستر دول خشخاش فرفیون نیم روغن بلسان بیخ اگر نباشد بدل روغن زیتون کنند
فلونیای خاصه که حکیم محمد باقر طاب ثراه ترتیب نموده در جمیع امزجه موافق است **ص** بزر
البنج فلفل زعفران مصطکی ۲ جدوار عنبر مشک بیشب مروارید ورق طلا یاقوت لعل
لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید دوقو بادرنجبویه کندر
اکیر ترکی پوست بیرون پسته مکدم ۲ کهربا ورق نقره زرنباد درونج بسباسه مکدم ۲ عود
قاری سازج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان عود
بلسان خولنجان سعد زرنب ضبط جرمی جوز بوا لسان العصافیر خیسة الثعلب ریوند چینی
غاریقون دارفلفل سلیخه حماما فطرا سالیون مرتکی میعه سایله هیل مکدم ابریشم صندل سفید
سنبل الطیب تخم کرفس کل سرخ خشخاش معز ناریجیل مکده مغز تخم خیار مغز تخم خربزه
مکذا افیون صندل عسل سورنجان دوبه **فلونیای مجرب** قریب الاعتدال موافق امزجه حاره
و باردة که حقیر ترتیب داده است و مسمی بحافظ الارواح نموده **ص** بزر البنج فلفل سفید افیون
زعفران کشنیز خشک صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب کل سرخ خشخاش جلغوزه
ناریجیل زرنباد درونج کل کاوزبان بسباسه عود قاری سازج هندی حب بلسان عود
بلسان سعد زرنب ضبط جرمی جوز بوا لسان العصافیر آمله بشیر بورده دارفلفل
سلیخه اسارون فلفل فوفل زنجبیل رازیانه افیون قرنفل فرفیون پوست ترنج پوست
پسته ورق نقره مشک بهمن سرخ و سفید وج تخم بادرنجبویه بوزیدان عسل سورنجان
ادویه وجمیع بعضی ایزادویه نیز اضافه شد اگر با مروارید یاقوت لعل جدم مرجان عقیق
ورق طلا عنبر اشهب **فلونیای محمودی** افیون ۲ **ص** فلفل سفید سنبل الطیب اسارون
تخم کرفس بسباسه زعفران کل سرخ مشک عنبر ورق طلا و نقره هیل دارچینی مصطکی
ریوند چینی زنجبیل افتیمون از هر یک دو مثقال **بر شرح عنا** ابی برکات کرم رحوم ظهیر الدین عماد
الاسلام فارسی میفرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده ام و حقیر تحریر نموده بهترین نسخ است

جمیع

جمیع رفع سمومات حیوانی و نباتی و جمیع سعد و دوار و ظلمه بصر و آواز گوش و زکام و نزله و تعفن
و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و نکاء قلب و تقویت حفظ و رفع نسیان و کداختن بلغم و صفا
صوت و جمیع سموم شبا و سباع سمی و از جمیع توقیع و بخش و بیرودت معده و جگر و کشودن
سدد جگر و تقویت آن بر طبع خون نافع است جمیع ریو و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق
و بوی بد او و تقویت جماع و زیاده میکند حرارت را و زایل میکند کسل و تثاؤب و مقوی و استرخاء
و انواع اعیا را و جمیع تنفیس سنگی مثانه و مدر ادرار بول نافع و در یک جمیع را مضر و میباز و جمیع
رفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارد و درد معده و قلب و هضم دیر شدن
غذا نافع و قدر شربت او غایتش یکمثقال و اقلش یکدانک و صاحب سل مقدار نخودی با آب
گرم بنا شاء وقت خواب بنوشند در زمان بارد یا تزده روز و در زمان حار هر سه روز
یکبار با آب گرم و روغن بادام شیرین و نبات و حذر نمایند در مزاج خشک و سعوط از و
صاحب صداع بارد مقدار جمیع با آب مرزنجوش کند و هم چنین سعوط نماید صاحب لقوه و
در امراض حلق مقدار جمیع بدهان گرفته آبش را ابتلاع نماید و در سرفه کهنه و تاب بلغمی
بعصیر مرزنجوش مقدار جمیع و جمیع ضیق النفس و ربو با آب زبیب و اصل السوس و در وجع
فواد و معا با آب رطبه و اگر متعذر باشد بطبیخ زبیب و جمیع وجع سپرز بماء الورد و خل خمر
و جمیع درد پهلو بشراب الاصول و جمیع درد جگر با آب و عسل هر گاه از ماده بارده باشد
و اگر از سده باشد بماء الاصول و جمیع مبطون بماء الآس هر گاه ضبط شکم خود نتواند کرد
و جمیع درد تهی گاه با آبی که گرم شده باشد در آفتاب در تابستان و در زمستان بجلاب نیم
گرم و جمیع تبهای بالزهر گاه با او و جمیع فواد باشد با آب و جمیع تب مرکبه بطبوخ افیون
و جمیع زحیر با آب بزر قطونا و با آب نیم گرم و جمیع حصاة با آب سداب یا آب ورق ترب و جمیع
بیماری که خواب نکند بطبیخ خشخاش و جمیع بواسیر بماء الکراث و جمیع ثقل لسان جمیع با آب سماق
و جمیع غم بی سبب با آب کاسنی و جمیع جماع بماء الحمص المطبوخ و جمیع نقرس جمیع هر روز فرو
برد و جمیع زنی که نزاید و نفاس قطع شود با آب حلبه و جمیع همه با آب حرمل و جمیع کیفی کرافیون

خورده باشد بطبیخ دارچینی و جمیع کسی که کافور خورده باشد بطبیخ عود بماء الورد و جمیع گزیدگی
عقرب بعسل و جمیع گزیدن افاعی جمیع هر روز و هر چند تی کند باز بنوشد تا تی ساکن گردد
و علامت درین آنست که مار گزیده وقتی که پاک شود از سم خواهش میبرد و هم چنین در هر
قتالی و جمیع ماده که در کوه بهم رسیده باشد بطبیخ خالهٔ روز بد و جمیع رفع زیادتی خون حیض
با آب سماق و جمیع احتباس خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جمیع توقیع بطبیخ اصل السوس نافع
اخلاط آن ص دارفلفل دارچینی خطیا نا سلیخه جند بیدستر از هر کدام چهارم سنبل الطیب
فتاح از خرزا کندطویل از هر یک ده م افیون یک ال و یکدانک و نیم زعفران یک م افیون
ه ال تخم کرفس بزر البنج از هر کدام ه ال فلفل سیاه ۲۲ آل و نیم قسط فواسا رون از هر یک ده ل و نیم زنجبیل
فودنج خشک از هر یک هفت م روغن بلسان یا روغن گل سرخ ده ل عسل بقدر کفایت **تریاق بزا الساع**
از املاء ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی ناگرد ابی برکات کرمرحوم نوشته و تصریح نموده که بخط مصنف
مقابله کرده ام **ص** فلفل سفید و سیاه بزر البنج افیون زعفران فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا عسل دوزن
ادویه بعد از شناختن استعمال نمایند و منافع آن و طریق شرب او در هر مرض بوجه است که در رسالهٔ سابق
نوشته شد و در بعضی نسخ فلفل مخصوص است در سفید او و در بیضو ورت مایل بسرد ورت خواهد بود
و با فلفلین مایل بحرارت نافع **نسخهٔ دیگر** که از ظهیر الدین نقل شد و مکرر بتحریر رسیده است
و در اکثر خواص بهتر از مثرودیطوس است و جمیع ترب ربع مکرر بتحریر رسیده **ص** میعه سایله کادر
مرصاف زعفران حرف خطیا نا سکه آطین تخم رافیون سنبل الطیب لحیه مغ حرف جند بیدستر غاریقون
مکدم ۲ اقاقیا هو غاریقون خطرا سالیون مکدم قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصارهٔ حیة النیس
مکده زراوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعفر روغن بلسان مکدم ۲ و نیم دیبل روغن بلسان زیت
العتیق است و چندان او با دو وزن عسل بسرشند **مخلص اکبر که بیونانی سوطیرا** و بالفعل مخلصه نامند
جمیع درد سر کهنه و نقرس و صرع و وسواس و فالج و تبهای که با نوبه و سر نباشد و جمیع صوت و درد
چشمی که از رطوبت باشد سعوط نمایند از و اکتحال کنند و جمیع درد دندان و گزیدن هوام و درد شش و پهلو
و سرانیف و جگر و احتباس بول و نقرس منافع و جمیع منع تزلزل بماء العسل بنوشند و در تی کردن خون با آب

بارنگ

بارنگ با آب عصارهٔ اجاص و در درد معده و ریاح غلیظه با آب کرد و مختم رازیانه جوشانیده باشند و در درد
صعب روده و ورم آن و بدی فکر و نوحش سوداوی و رعشه و درد سپرز بدستور و طلای او بر قضیب جمیع
باد و منوی قضیب و حقنه بیدنیم با آب طبیخ خلبه جمیع در شکم که از بر و دت باشد معتبر است بخیه از او زان
بسرخی نوشته شده موافق بحرانات ابوی روا است **ص** مرسلیخه فتاح از هر از هر یک ا و قیه و نیم جند بیدستر
فطراسالیون از هر یک حال و در بعضی نسخ ال تخم کرفس دو وقیه سیلیوس یک ل خطمی دارچینی اقراص
از در معمو میعه سایله اسارون از هر یک شش ل فلفل ابیض دوازده ل دارفلفل چهارده ل افیون ده ل زعفران
حماما از هر یک چهار ل فندر شربت تا یکدرم و در بعضی نسخ افیون ده ل دارفلفل چهار ل سنبل چهار ل و در بعضی
نسخه سنبل هفت ل است **قرص از در معمو** در اقراص مذکور است و رازی بمقدار شش مثقال ترتیب داده
بی خلاف او ذوبه و از ان خطمی را بخوله فلفل سفید قرنفل مکدم دانق قوه جمیع دارچینی مصطکی زعفران
مکدم دانک سنبل الطیب ساج مکدم آل مرصافی جمد دانق حماما دارشیشعان قصب الذریره مکدم دانق
با شراب یا قابه مضام و قرص کند **مجوز ربع** از مجربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرموده چون روز
نوبه دو ساعت قبل از نوبه دو خوردن تا نیم مثقال تناول نمایند البته در سر نوبه قطع می نماید و مستحق است جب لاطه
ص جند حلتیت قرنفل دارچینی شونیز مرصافی میعه سایله از هر یک سم افیون سداب فلفل از هر یک یک
عسل بوزن جمیع بسرشند **معجون ربع دیگر** منقول از عمدهٔ ذکریا رازی راوی نیز فرموده که زیاده از سه چهار
نوبت احتیاج نمی افتد و قدر شربت بدستور معجون سابق است **ص** تریاک کهنه هفت م زعفران
قنبر چهارم سلیخه حلتیت از هر یک دو م میعه جند سنبل هفت م قسط سم عسل بوزن جمیع بسرشند
نسخهٔ دیگر از مجربات ابوی رحمه الله که در قطع تب ربع بعید است و وقت استعمال و قدر شربت بدستور
معجون سابق است **ص** اسارون کندر مرتکی جند بیدستر میعه سایله بزر البنج افیون با نوبه بعسل کف
گرفته جمیع بسرشند **بعضی از مجربات ابی رحمه الله تعالی** که کار بیشتر مزاج و عادت هر کسی باشد دانه فلفل
کوبیده جوشانیده بنوشند **الدرع البلغمی مجرب** اقطالیب جوز مکدم ل نوم نصف ل بوکل قبل النوبة
معجون فغفوش قابض جهت اسهال و اسیری مجرب است **ص** تخم حاض تخم مورد بلیله مجموعا بود هند آمله
الجبار هلیله سیاه خبث الحدید بدتر باصل و رب سم بالماء صافه و وزن ادویه شیر شده شربت دو مثقال

معجون اعظم کاسود نیز خوانند و در کامل الصناعه مستی بکند رافست حمزه زحیر و اسهال مزمن بتفاست
نافع است **ص** جند بیدستر افیون میعه سائله مر زنجبیل مصطکی اسارون زعفران کندر نانخواه بالسویه
بعسل بسرشند و در تحفه کامل جلنار طین ارمنی تخم کرفس و سلیخه اضافه است **مناهاجین باهیه**
در استعمال او شرط است که اغذیه نیز موافق باشد و تعترف نسبت بهر مزاجی در ادویه آن لا بدات
و اینچنان بنست که در هر مزاجی هر معجون مؤثر باشد از آنجمله معجون لبوب است از اسرار الحکما
تالیف شمس الدین ابن هلال اگر دیسلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغست و رنگ رخسار را نیکو
کند و مداومت کنند او قبل از جماع و بعد از آن ایمن است از عرق النسا و نقرس و نقصان منی و امراض
عصبانی قدر شرکتش از دو مثقال تا سه مثقالست و حقیر جهت معتادین افیون زعفران و پنیر مایه
شتر اعرابی و افیون و بزر البنج و بدل سقمونیا هلیله رومیان کرده و بغایت موافق گشته قدر شربت
از افیون دارا و از نیم مثقال تا یکمثقال شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ و سفید و ج خودی
سرخ و سفید لسان العصافیر از هر یک سه سر سقمونیا سه حب بلسان حب البان
فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کزر تخم پیاز تخم شلغم تخم بوینج خشخاش سفید
خشکدانه تخم تربتزک تخم شب تخم کزر شامی و آن دو قوات تخم هلیون خشک مرزنجوش
از هر یک دو درم نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز حب صنوبر کبار مغز جز الخضرا مغز دارچینی کنجد
سفید مقشر هفت درم دارچینی فرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه سعد قرفه زراوند فلفل جوز
بوا نارمشک عود عنبر اشهب زعفران از هر کدام یک یک مشک یکدانگ و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین
مغز جلنار درونج از هر یک دو درم با عسل بسرشند بحرب و آزموده است **معجون بوب** چنین از تحفه
مرحوم حکیم عماد الدین محمود جهت تقویة معده و دل و دماغ و جگر و کرده و مثانه و باقی اعضا و تقویة باه
و فربهی بدن و فهم **ص** بیخ چینی نخاع الرواند دول شمط دول ریوند انیسون سنبل از هر کدام سه درم
هیل مصطکی عود قاری سایه شتر اعرابی اسارون سرآمله بشیر بزور ده درم دل کل مختوم سرصندل
سفید و سرخ دول سکر سکر سفید اماهلیه رومیان سه درم دارچینی فرنفل زنجبیل از هر کدام دول جوز بوا
بسباسه دول درونج زرنباد از هر کدام سه درم خصیة الثعلب پنج درم تخم جزر تخم شلغم تخم ترب تخم بوینج

بهمن

بهمن سفید و سرخ خشک مرزنجوش از هر کدام سه درم بوزیدان سورنجان دول شقاقل ده درم کبابه چینی
دول خولنجان قسط شیرین دول تودری زرد و سرخ سرآمله سرآمله ورق منشط سدس اجزا مجموعه
بسایند و کل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ دوالدار از هر کدام ده درم بجوشانند و صاف کنند و خشخاش
سفید تخم خربزه تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام ده درم کوفته در آب مطبوخ
شیرگرفته اضافه بآب بشیرین و انار شیرین و گلاب و قند و عسل کرده بقوام آورند مغز بادام مغز
فندق مغز گردکان مغز چلغوزه مانند مرهم کوفته در عسل حل کنند و اجزا را بآن بسرشند و حقیر و قرقی
منشط را که جمله سرو راست داخل نکرده و پست آب چوب چینی را جوشانیده آب او را با عسل بقوام
آورده و ادویه را سرشته بغایت در افعال قویتر مشاهده نموده است **معجون مبهی** که جهت تولد نافع
اگر خلطی غالب باشد اول تنقیه نمایند و بعد از آن بیست روز هر شب نیم مثقال مرد و نیم مثقال زن
تناول نمایند و از مباشرت در این ایام اجتناب کنند و از مضرات باه پرهیز نمایند **ص** بهمن سرخ و سفید
مغز چلغوزه فاقله کبار و چینی از هر یک ده درم ادیه شد فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل سکبینج بدل او
پنیر مایه شتر کنند سازج هندی برگ قرنفل نیم وزن آن قرنفل بدل میتوان کرد و اگر سازج سیاه مضیم
ورق کنند بهتر است و الا نصف سازج در نصف قرنفل بدل کنند جوز بوا دو و نیم زعفران دو و نیم
مثقال با سه وزن او ذوبه عسل بسرشند بعد از چهل روز استعمال نمایند **معجون منهی** این جمع مولف ارشاد
گوید که بغایت مجربست و محلل ریاح غلیظ و مسکن مغص و قدر شربتش تا چهار **ص** گل گاوزبان تخم
تربتزک از هر یک یکدرم و نیم سقمونیا و رومیان بدل کنند پنیر مایه شتر اعرابی یکدرم و سه
خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق صنوبر کبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم از هر یک یک جزو تخم خردل و اگر چینی
خوب سفید مغز بادام کنجد مقشر خشخاش سفید کنند از هر یک چهار جزو باشد سیب دو وزن ادویه
بسرشند **معجون منهی** از مولف لمعه گوید عجیب الفعل است در سرانگیختن باه و نعوظ و تقویة حرارت
غریزی و فربه کردن بدن و تولد خون صالح و اصلاح منی و رفع ذیت جماع و ضعف آن خوب سفید پوست دار
کرده آب تربتزک تازه سه بار خیسانیده و خشک کرده باشند و خشک خشک مسحوق در سر شل آب حسل
تازه ترتیب داده باشند از هر یک سه وقیه زنجبین دندان دار چینی و خولنجان از هر یک شش آب گل طل و نیم عسل

شقاقل تخم جزر دل نارجیل دارچینی حب صنوبر کبار از هر یک ده درم جوز بوا کبار اصل السوس
الاسمانجون از هر کدام چهار درم ادویه را کوفته نخاع شقاقل پوست خشخاش را جوشانیده صاف کرده
و بیست و نیم مثقال شیره تخمش را داده کوفته ثفلش را بیندازند پس با عسل و آب سیب شیرین
صد مثقال و آب زردک صد نخاع ادویه بقوام آورند پس با ادویه بسرشند و نیم مثقال مشک بر و بیاشند
و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران کرچ نفتی گویند و بیخ شیخی و برگ شیرازی و امثال آن بعد
لا یق اضافه نمایند **معجون سرور** تالیف حقیر منهی و مشهی و هاضم و اشتها و مقوی احشا و مفرح و جمله
سرفه و آلات تنفس نافعست و در اوایل دوم گرم و مایل برطوبة و موافق اکثر امزجه جوز بوا نیمه
از هر یک شش مثقال با هم باید کوبید و با دو مثقال روغن بادام **ل** زنجبیل کوبیده را چرب نمایند دارچینی
اسارون لسان العصافیر از هر یک دول عود قاری فرنفل خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک
یک ل خصیة الثعلب بیست و دول شقاقل بیست و پنج ل و اگر مزاج باشد بهتر است کثیر الانتفاع خشک از هر یک
دول عسل کف گرفته هفتاد و پنج ل دو شاب زردک هفتاد و پنج ل آکرد و شاب زردک نباشد عسل
صد و ده مثقال باید کرد **معجون فرنفلیه** جهت تولد و تناسل مجرب و بغایت مبهی و مقوی و موافق بارد
المزاج و بیران و حافظ صحت ابدان و جهت امراض عصبانی و ورقه منی و نیکو کردن رنگ رخسار و تقویة
هاضمه و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافعست **ص** خصیة الثعلب دارچینی زنجبیل از هر کدام
شش ل کبابه قرنفل دارفلفل از هر کدام یک ل مغز فستق مغز بادام شیرین نارجیل مقشر نیم
مقشر از هر یک دول ابریشم مقرض اشنه اغذیه پنیر مایه شتر اعرابی تخم کرفس تخم بوینج
تخم هلیون تخم کراث تخم شلغم تخم خیار تخم قنبیط تخم جزر جزر بوزیدان جدوار جلغوزه پنیر
کبار و صغار تخم ترب خولنجان قرنفل تودری سرخ و سفید بهمن سرخ و سفید تخم زردک مغز
حب القلقل مغز **ل** لسان العصافیر یصل العسل المشوی خشک مرزنجوش خردل عاقرقرحا
از هر یک یک ل عنبر اشهب مشک از هر کدام دول زعفران ده ل ورق نعش دول ورق طلا یک ل
قرص ابیض عشر ادویه با عسل کف گرفته دو مثقال ادویه بسرشند **فصل پنجم در مفرحات**
مفرح عبارت از چیزیست که مشتمل باشد بر تصفیه نفس که عبارت از روح حیوانیست و قوتها

وفکر و تقویة الات آن چه ادراک بانفس مجرد است و هر چند الات قوی باشد و از کدورات بعید
و حواس ظاهری و باطنی صحیح باعث ادراک بیشتر میگردد و این تفریح بسبب هر یک از قوتها
بانفراده می شود مثل شنیدنهای ملایم طبع از قوة سامعه و مجموعه و بر سبیل ازدواج میباشد
و هر چه نفس را از مشاغل خارجه باز داشته مشغول بعالم تجرد خود و ادراک کالات کرداند مفرح
حقیقی است و هر چه باعث ادراک لذات خارجی و محسوسه بجهت تفاضل هر یک از قوتها گردد مفرح
مزاجی و در آن هر چند اسباب تجمع باشد تفریح اشد خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط
ردیه بدن باشیدن نامعه ملایمات قوة سمع و دیدن مقبول بلباس و آشامیدن لذیذ غذا یقتو بوئیدن
شامه و احساس کیفیات معتدله لامسه و ادراک صور حزینه ملایمه حس مشترک و مثال و در یافت معانی جزئیه
موافق وهم و ترکیب مناسب عقل در آن و حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتها فیه باعث و محرک
قوتهای غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرط است و عجب تفاوت
اشخاص تقوی قوتهای بدنیه متفاوت طبایع مفرحات متعدده ترکیب یافته است **مفرح یاقوتی بخط ابرعلی**
که در اوایل قلیه ذکر کرده و فی الواقع ترکیب بسیار شریف است و مکرر حقیر و والد مرحوم مجرب نموده
و بالمدک تصرف در زیادتی و کمی موافق جنس امزجه کند جهت توحش مودا و انواع مالیخولیا
و تفریح و نشاط و تقویة اعضای رئیسه و جهت ناقهین و اکثر امراض معده و خفقان تا هفت
قرصی اعتماد و مجوزا استعمال میتوان کرد ۲ مروارید کهربا بیست و نیم ابریشم مقرض سرطان عرق تمیمی
از هر کدام یک آ و یکدانک حماطلا و دو دانک لسان الثور نیم یاقوت یکمثقال تخم فرفخ خشک
تخم بادروج تخم بادرنجبویه هر یک بادرنجبویه از هر یک سرم بهمن سرخ و سفید عود هندی حجاز منی
معسول لاجورد مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل قاقله کبابه بسباسه از هر کدام یک آ افتیمون یک م
و نیم اسطوخودوس سرم جدوار یک آ و اگر نباشد زرنباد عوض آن بقدر سرکنند دو نیم دو وی دول
تخم کاسنی نیم تخم خیار چنبر تر نیم تخم نیم کل سرخ چهارم مشک دو دانک کافور یک دانک عنبر یک دانک
سنبل سانج از هر یک دو م ایناد و تیر اصل و خیارشنبر کاه قرص کنند جهت معتدل المزاج و قرص یک آ و کاه
بعسل ترکیب کنند و هر نوع که سازند جهت معتدل المزاج تغییر ندهند و اگر خواهند که بعد از تغیر و امتزاج استعمال

غایند

نمایند در وی نیم آ افیون و نیم آ جندبیدستر هر دو با هم سوده داخل معجون نمایند و این زمان الیتر بعد از شماه
استعمال کنند و عمر تمام از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال جندبیدستر جهت اصلاح افیون است که هر یک مرکبه
باز بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باشد و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب باشد می باید که زعفران و مشک
این ترکیب داخل کنند و افتیمون که از ده چهارم سنا مکی هفت یک م شاهتره یک آ و نیم کنند و در این ترکیب
یک م گل سرخ هشت م تخم خرفه و هشت م طباشیر و دوم تخم کاهو و سرم صندل داخل کنند
و یاقوت را بحال خود بگذارند و بدستور قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء مزاج بارد غالب باشد
واجب باشد که در این ادویه قسط و بوادکان بسیار است و تمر و اترج و عود بلسان و زنجبیل و فلفل سرم چند
پیه تر و دول و زوفا کافور نصف لکنند و اگر صاحب مزاج حار یک شربت از این ترکیب با یک آ طباشیر و ورت
سیب بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از آن با طبوجی چند بخورد کافی باشد و احتیاج بتغییر و تبدیل اصل این
نخواهد بود و مرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیایی که منجر
بانیان بود باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یک آ یاقوت رمانی اضافه کردن آن نفع عظیم مشاهده
نموده شد **مفرح حار** جهت خفقان حار و مالیخولیا و وحشت و تقویة معده و اشتها و هضم طعام نافع است
و مویز اسپاه دار و نار و رنگ رخسار را نیکو کرداند بادرنجبویه شنبلید اترج قرنفل فرفیون زعفران مصطکی جوز بوا
قاقله کبابه نارمشک سلیخه هیل زرنباد روغن تخم بادروج تخم فرفخ بنفشه بالسویه از هر یک دو جزو مشک
و عنبر نصف جوز و هلیله کابلی بیست عدد و آمله بیست عدد را در آب سرد رطل بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن عسل را سه برابر آن
صاف نموده یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا یک رطل بماند تا آب بسوزد و عسل بماند بعد از آن عسل را سه برابر آن
کرده لبرشد شربت یک م تا دو م و این نسخه انفع است از نوشادارو است جهت مبرودین و مرطوبین **مفرح بارد**
که منی بمفرح سیب است تالیف حقیر جهت سدد و دوار و منع بخار بغایت مجرب است ۲ گل سرخ زرشک
پیه انه فوفل صندل سفید طباشیر کلاه بادرنجبویه پوست پسته پوست ترنج کشنیز خشک تخم خرفه
گل کاو زبان بالسویه صندل شربت سیب بسرشد شربة دو مثقال و طلای محلول و نقش محلول آمله معشر
و فادزهر معدنی عنبر اشهب نیم مثقال در بعضی مزاج اضافه می شود **مفرح بارد** از ادویه تلبیس شیخ الرئیس
زه و حقیر مکرر تجربه نموده جهت بعضی مزاج نافع و بهتر جهت از دو آب المشک بارد و یاقوت است و جهت تاقهین

و بت دق و خفقان حار و رفع بخار سودا و وسوسه بغایت موثر است ۲ تخم کاهو تخم خرفه مقشر تخم کدو
مقشر تخم خیار مقشر از هر یک سه تخم خرفه سه آ لؤلؤ ایند کرا سرطان نهری عرق بابونه نعناع از هر یک یک آ
صندل سفید دو آ عود هندی دو نیم زرنباد بهمن پیض از هر یک یک آ و دو دانک هیل طباشیر از هر یک دو آ
گل سرخ نیم آ زعفران نیم آ کافور یک آ مشک دانگ عنبر دو دانک لسان الثور سه آ و نیم رب کدو یک آ و اگر یافت
شود دو آ حب کدو مکان دو آ لادن و صندل سرخ کنند و ادویه را کوفته و قرص سازند و با معجون نایند بدرت
سیب و نارو به بالسویه بقدر آنچه ادویه را معجون توان ساخت **معجون سوسنبری** از کتاب قرابادین
در مقوی و مسلی و نیست کننده باد و ارواح او و نافع است مطلق امزجه را در هر وقت و اعلاء میکند قوای مسلطه را
و ارواح حیوانی نقصان نیافته باشد بمرض یا بسبب از سر یا غیر اینها و جهت خفقان و رعشه و استسقا و برسام و دوار
هضم و رائحه کتیف با نافع و ساکن میکند درد نفرس و مفاصل را و معتدل است و بعضی میگویند گرم است در اول
و نیافته اند در دوم خشک زرنباد درونج بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه از هر یک دو آ فرفخ خشک شنبلید حوه
قاقله از هر یک نیم آ نعناع خشک سوسنبر از چیزی که مقشر جوز بوا نقش محلول کهربا زعفران از هر یک دو آ
بسباسه یاقوت از هر یک یک آ بعد از نحو بلیغ ادویه غیر معدنیه را در هشتاد مثقال بدیه موجب از کلاب شاذرنج آ
و عرق بید مشک آب سیب و آب مرزنجوش و آب کاو زبان از هر یک شاذرنج آ در سایه کتب جهانیان و در زمستان
دو شب و دو نیمه و بهار آ عسل کهنه گرفته کسر وزن ادویه تمام است وزن در آرند و بعد از آن دو نیمه و بهار
آ سیر از بخور عسل دهند و بدستور یا عشر عسل که بیست و پنج باشد در وقت بقشر بادام بجوشانند منعقد
گردد بعد از آن از سر آتش نرم آورده ادویه را اضافه نمایند و باز در آتش گذاشته اندکی بجوشانند و یکشب
در پاتیل بگذارند و اگر وزن دیگر مشاهده نمایند که آب یا او هست باز بگذارند با آتش نرمی که بجوش نیامده
بجای بر طرف شود آنگاه ادویه معدنیه را که نشر و طرباد و یاقوت است اضافه کنند و شیخ مؤلف نسخه منیر سایه
که هر گاه باد زهر اگر معدنی باشد دو آ و اگر حیوانی باشد دو آ زه فیرطوس در کلاب حل نموده تقییه نمایند یک
او در شاه و کیفیت هر ابریشم با یکن خمر میکند با وجود سلامت حس و صحت ادراک قدر شربتش تا دو آ
و قوتش تا بیست سال باقیست جهت حفظ صحت ناشتا نا ولنمایند و بجهت قوی باه شب و بجهت هموم با آب
رازیانه و جهت خفقان با عرق کاو زبان **مفرح جالینوس** معروف بطولاماخس یعنی جنار الفلک جهت خفقان

حار

حار و صعود بخار بدماغ و سدد و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و نکسات
سموم نافع سر دلست در درد جگر سرم و خشک است در اول آمله گلقند خیار بادیان و در کلاب سه روز کاو زبان
عظم خرفه از هر یک بیست آ صندل سفید و زرد و سرخ پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یک ده آ
بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج و ترنج ابریشم مقرض کهربا از هر یک نیم آ مرجان
و مروارید از هر یک سه آ طلای محلول نقش محلول زمرد یاقوت از هر یک دو آ بارشرت سیب و شربت ریباس
و شربت انار ترش یکوزن بسرشد **مفرح اعظم** معتدل است و بهتر بهر مضرتها و موافق و معتدل جمیع امزجه
و مشکل ترین بحوره و رافع جمیع اخلاط فاسد و صاف کننده خون و مقوی حواس و اعضا رئیسه و منع
و زیاده کند نیم و حفظ و مرطوب میکند اعیا و کالت و بلادت و تیمم را و نفع را تعجیل میبرد و مقوی اعضا
وباء و رافع اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام و بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است
و چون اضافه کنند با یاقوت و غیره اعجاز را نامیده می شود بمعجون یاقوت مخلص از وبا و طاعون و اشتاب
و طلا نمودن او با روغن بنفشه این مینماید از وبا و طاعون و حفر مکرر بخه به فور در جمیع مراتب بعد از
و موافق اکثر امزجه و مرتب الاعتدال است و بجهت رفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش بغایت مجرب
مبتلی و مداومت و حافظ صحت و بهترین مفرحات است شاهتره بادرنجبویه گل کاو زبان مقبول از هر یک دو آ
بهمن سرخ و سفید از هر یک نیم آ مغسول طباشیر گل مختوم و حقیر یک آن گلی که از اعضا زهر
آرند و مشهور است کرد و اثرش زیاده تر از گل مختوم مشاهده نموده زعفران درونج زرنب کبابه زرنباد از هر یک
سر آ هیل کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته از هر یک دو آ مرجان و مروارید کهربا
از هر یک یک آ دانه هیل یک آ عود نیم دو دانگ طلا ورق نقره یاقوت سرخ از هر یک دو آ و حقیر
بدون طلا و نقره استعمال نمود و اما دو نیم آ گوفته و بهتر شکر سفید صد و پنجاه آ با آب بهشیرین و شربت ریباس
و آب سیب شیرین و کلاب و آب انار مخیش و آب ترنج ترنج و اگر نباشد آب لیمو و آب زرشک از هر یک بیست
و سه یوم آورده بسرشد قدر شربت از یکمثقال تا دو مثقال و قوتش تا چهل سال باقی است **مفرح ملوکی**
از کتاب مختشوع جهت لطیف اخلاط و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویت بدن نافع و گرم
و خشک است در دوم و قوتش تا هفت سال باقیست و قدر شربتش تا دو مثقال با آب ورد یا آب سرکه

قاقله صغار و کبار از هر یک ده درم زرنب زرنباد دو نیم قرنفل هود نانخواه نارمشک سلیخه اسارون
از هر یک نیم درم سنبل سانج حماما زراوند طویل از هر یک دو درم وارید درشت سفید ناسفته یاقوت
سرخ ورق طلا از هر یک دو درم زعفران یک تم مصطکی یک درم و رند نیم درم فلفل ابیض نیم درم گلاب
خیسانند سه روز پیش از سرشتن و حل دابالای آتش گداشته مثل اوده عرق دارچینی و نام و مرزنجوش
شقیر نامند پس از آتش گرفته را ادویه بسرشند **مفرح سهل الوجود** جهت دفع خفقان و رعشه و نفوذ
قوی و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و تهیاج محقق نافع و در بین مفرح سرور و تذکره بسیار است و خون
صاف میکند و کسل و بلادت را زایل میکند و قوتش تا یکسال باقی است و شربت او یکوقیه آب شیرین ده رطل
کرده و طفای آهن تافته و طلا نقره بقدری که میسر باشد قرنفل افیون بسباسه قاقله کبار صندل سرخ
از هر یک هفت درم کوفته و در خرقه بسته با حجم ابریشم خام و بگذارند در آن آب تا ده روز بماند پس بجوش
تا ربعش بماند پس صاف نموده با مثل او شکر و مثل او آب سیب یا شربت سیب بعوام آورند و اضافه
کنند بروغن بان و مخم بادرنجبویه هر یک دو درم و از آتش بردارند **مفرح ابریشم** جهت دفع اخلاط سوداوی
و بلغم لزج و نفخ سدی و تنقیه دماغ از آلایش و تقویت حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض
و تحلیل ریاح غلیظ و زیادتی هضم نافع کرمک دراق و در یبوست معتدل و قوتش تا
سه سال باقیست و شربتش دو درم **افیمون اسطوخودوس حب بلسان** سلیخه اسارون قرنفل از هر یک
چهار درم زرنباد دو درم وارید درشت کهربا مرجان بهمن سرخ و سفید سانج سنبل قاقله کبار قرنفل چند
از هر یک سه درم حرمل محرق دو درم زنجبیل فلفل فلفل مسک از هر یک یک درم با عسل کف گرفته بسرشند و حبی کوزن
اجزای این مفرح را بغیر چند با مفرح سهل الوجود سابق بشد و وزن سرشته با زیادتی فاذزهر معدنی و
عنبر اشهب و ورق طلا و نقره و در آثار بعد بیان مشاهده نموده است و ستر تمام کرده و در دفع اقسام
مالیخولیا بشرط مداومت مجرب است و غلف نیکند **مفرح حار** کثیر المنافع جهت امراض بارده و تمشی کهربا شد
و جهت جنون و وسواس و تقویت اعضای رئیسه و تفتیح سدد با غایت نافع است کرم و دیم و خشک در دوم
و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یکسال **اشنه لاغذا الطیب** نامند مشک فرخشک بالسویه قرنفل
دارچینی سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزا مصطکی زعفران از هر یک وزن ربع اجزا با عسل بسرشند

مفرح بارد

مفرح بارد جهت اصلاح و امراض حار و تنقیه الغیض و تعدیل مزاج جگر و کرده و در دیم سرد و قوتش تا دو سال
باقی است و شربتش تا دو سال خشخاش سفید کشنیز خشک تخم کرفس از هر یک سه طباشیر گل سرخ لسان الثور
از هر یک یک دو نیم عصاره زرشک طین مختوم از هر یک یک دانگ با عسل کابلی بسرشند **مفرح زمردی** بارد
از اختراع حقیر جهت امزجه حار و نفع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضای رئیسه و نزلات حاره بغایت
نافع است ص آمله که بکابلی بهروره نامند خشخاش سفید تخم خرفه کشنیز خشک سکه پست گل مغربی
هندوانه تخم خیار و تخم کدو گل مختوم با دانستان ابریشم مقرض محرق بهمین پوست نارنج و گل
گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر مکدنج آمله عصاره زرشک تخم کاهو مقشر بسباسه گل سرخ کهنه نیلوفر
کبود مکدنج دو درم ورق نعنع مکدنج دو مثلث کافور مکدنج نیم درم عنبر اشهب بکلفتان با شیر مرغ خیسانیده
و شیر خشت و شربت سیب و امثال آن چهار صد درم بسرشند و در بعضی امزجه مروارید مکرر با مرجان
مکدنج چهار درم ورق طلا و عنبر دو درم اضافه نموده است **باب دویم در اقسام حبوب** و از اختراعات
قدما است و منقسم باقسام معاجین است و مسهل او دانا و سرماء قوت باقی است و بعد از آن
ضعیف میشود و مبهی و مقوی آن کمتر مثل برادو نیه کبار و دو الحاصیه باشد تا یکسال و افیون دار
تا دو سال و انچه مثل برادو نیه کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف میشود **حب نارمشک** سهل
و سریع الاثر است جهت غلبه ریاح و تقویت معده و دفع قولنج در درد معده که از احتباس طبع باشد
بغایت مجرب است و یکعددش یکبار اسهال میفرماید ص مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل نار
مشک از هر یک یک مثقال و یکدانک سقمونیا مسنون هفت درم شکر طبرزد هفت درم **حب ریوند** جهت
استسقای زقی که با حرارت باشد ریوند عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون مازریون یک شربتش
یک درم و نیم **حب الذهب** طین موسومست بحب الصبر از تراکیب رئیس الفضلا حسین بن عبدالله بن سینا
جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط ثلاثه از سر و بدن و تفتیح سدد و صرع الشرب و درد پهلو و دشت و پا
تندی باصرع و هضم طعام و دارو کل و نفع بخارها و بالجمله مداومت او مغنی است از جمیع ادویه و تذکره
شربتش تا دو سال صبر بیست درم هلیله کابلی دو درم گل سرخ نیم درم سقمونیا زعفران مصطکی کثیرا سفید از هر یک
سه درم عنبر و ورق طلا از هر یک چهار قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید از هر یک سه قیراط و مؤلف تذکره جهت

بلغمین و اصحاب ریاح خود سنبل الطیب اسارون از هر یک چهار درم زیاده نموده و جهت مفاصل و عرق النسا و آمثال
آنها فاریقون اشق تربد انزروت ماخوزها سورنجان از هر یک سه درم و جهت صفراویین با اصل فخر هلیله زرد تفتیح
از هر یک نیم درم و جهت بخار مرزنجوش و کشنیز از هر یک نیم درم و جهت ضعف جگر طباشیر بلدی مرزنجوش کشنیز و جهت
سودا با اصل فخر کاهو و جهت امراض صدر و تنقیه ادویه را کوفته با گلاب و عرق زیره و کرفس و دارچینی حب سازند
و قوتش تا دو سال باقیست **حب الایارج** منسوب باین ماسویه نافعست جهت امراض دماغی خصوصا بلغمی
و تنقیه دماغ کند و تندی باصرع بیفزاید ایارج فیقرا اشقر هلیله زرد نیم درم تربد چهار درم افیون مر صبر
از هر یک دو درم و نیم غاریقون دو درم تخم حنظل یک درم و در صفراویین سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند
قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یکسال **حب اسطمخیقون** بمعنی منقی اخلاط بارده است جهت
تنقیه اخلاط و حفظ صحت و دفع وسواس و امراض سوداویه و خفقان و ضعف معده و کرده نافع ص صبر
پانزده مثقال هفتاد عدد افیمون از هر یک شش مثقال سقمونیا غاریقون تخم حنظل از هر یک سه مثقال سنبل الطیب
زعفران حب بلسان مرهندی اسارون وج عصاره افسنتین عود مصطکی بیخ اذخر زراوند
مدحرج از هر یک یک مثقال و بعضی وقت ایارج اضافه میکنند و در بعضی فخر هلیله و تربد
زیاد میکنند **حب النفط** منسوب بجالینوس و او قوی الفعل است و نافع جمیع امراض بارده مثل فالج
و لقوه و باه و ماء النخر و قولنج و امراض معده و عرق النسا و مفاصل و قوتش تا دو سال باقی است و
شربتش تا دو درم و در ازی نقل کرده که مضر جگر است و مصلح او زیت و اعتی نقل کرده که تفتیح بواسیر میکند
و مؤلف تذکره بر این است که این مفرح است از اول و مصلح او کثیرا و ماء العناب است ص صبر پانزده درم هلیله اصفر
تخم حرمل افیمون صمغ سالب اکریاف خردو دو چند انانشی جاوشیر مطلق ازرق سکبینج تخم حنظل چند پدستر
انزروت از هر یک بیست درم و در بعضی نسخه تربد جود لسل السوس از هر یک هفت درم کرده اند اگر
افراط بلغم نباشد نباید کرد و هم چنین اگر کوه زیاد نباشد افیمون را داخل نمایند و اگر حلتیت و حب الغار
اضافه کنند در صورتی که مرض ثابت نباشد جایز است و تربد را بنفط سفید حب بسازند و اگر شیرخشت
و قاقله دبوزیدان و سورنجان و ایارج از هر یک نیم درم داخل نمایند جهت اوجاع بارده خصوصا نقرس
نفعش عظیم خواهد بود **حب السعال** از اصحاب نذکره است و مجرب دانسته که درد هان نکه دارند

تخم

تخم کدو و تخم خربزه و تخم خیار بن و تخم خشخاش از هر یک جزو و شاهتره کثیرا و اسوس زعفران
تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ خشخاش حب صنوبر انیسون بزرکان هر یک نصف جزو حب بان زند
پس اگر در نفس و سینه سرد و سرد باشد باید اضافه کند تربد چهار جزو حلبه سه جزو زوفا و جزو نیم
پر سیاوشان دو جزو اگر با اوجی باشد پس کل اگر خیسانیده و کل مختوم از هر یک سه جزو و هر دو با مثل وزن
ادویه شکر بلعاب تخم مرزنجوش قطونا ریحان و روغن بنفشه چنان سازند و اگر بعضان کرب مجبون
سازند در نلیین طبع و صاف کردن آواز بلغ خواهد بود **چنین** که نافعست جهت امراض که موی ریزد
مثل جذام و داء الثعلب و داء الحیه و اخراج فضول غلیظه و داء الفیل و قوتش تا دو سال باقی است کرم
در دوم خشک است در اول و شربت او تا یکسال باب کرم و مفرح جگر و مصلح اگر انیسون و مضر کرده
و مصلح او کثیرا تربد دوازده آمله نیم درم و نیم چهار آمله چهار درم و اختیمون چهار از هر یک سه آمله عصاره
افسنتین ملح هندی تخم حنظل سقمونیا از هر یک دو درم باب خیسانیده حب نمایند **حب الدیدان**
الطوال بزنگ مقشر هلیله اصفر آمله نیم درم تربد یکپنج سلفانیه مثل دو برابر شربتش شش درم باب
کرم **حب قوقایا** مستعمل ابوی رحمه الله ایارج فیقرا تخم حنظل سقمونیا هلیله زرد اسطوخودوس
تربد سفید حب ساختر یکمثال و نیم اضافه نمایند **حب قوقایا** جهت تنقیه دماغ و امراض بارده آن
بغایت مجرب است و قوقایا بلغت یونانی بمعنی حاق وسط راس است و چون این حب جذب مواد
از آنجا میکند لهذا مسمی باین اسم شده ص صبر افسنتین مصطکی غاریقون با تخم از هر یک یکجزو
تخم الحنظل سقمونیا از هر یک نیم جزو **حب منتن** جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است
ایارج فیقرا ده آمله تخم الحنظل قنطوریان دقیق عصاره قثاء الحمار فرفیون چند بهند سرنجان فلفل حلتیت
سکبینج جاوشیر شیطرج خردل از هر یک یک آمله صموغ زاد رآب سداب حل کرده جنان سازند و دو لوزه نیم
قدر شربت است **حب افتیمون** جهت اخراج سودا کوبا که نادر بشرب مطبوخ نباشد ص افتیمون دو آمله
بشعاع غاریقون از هر یک دو آمله خربق اسود ملح هندی از هر یک نیم آمله اسطوخودوس هفت آمله ایارج دو آمله
شربت دو آمله **حب الشیبا** این حب را شیبا را از آنجا نامند که وقت استعمالش شبیه است جهت تنقیه
سر و دل از سودا که متولد از بلغم باشد تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی از هر یک

یک جزو و نیم زر یکجزو و نیم عود هندی نیم جزو و از شربت از یکمثقال تا دو درم **حب الشبار** نوع دیگر جهت تنقیه دماغ و قلب الحمر سودائی که متولد از صفرا باشد ۴ تربد افیتون سنا سکی شاهتره از هر یک یک جزو هلیله زرد یکجزو و ثلث صبر دو جزو و اجوره دو ثلث جزو گل سرخ مثل او مصطکی یکجزو و ثلث با آب سیب شیرین حب‌ها سازند شربتش تا چهار **حب الشبار** نوع دیگر جهت تنقیه دماغ و دماغ از سودائی که از نفس سودا بهم رسیده باشد هلیله کابلی افیتون از هر یک جزو فیترا یکجزو و نیم اسطوخودوس دو ثلث جزو تخم حنظل یکجزو خربق اسود ربع جزو مصطکی عود بسفایج از هر یک نیم جزو و چهار بیض معتول ثلث جزو با آب سیب شیرین حب‌ها سازند شربتش از یک تا ثلث **حب** جهت سپرز بجربک با ماء العسل بنوشند معتول از نذکره ۴ پوست بیخ کبر دیوند صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون ملح هندی باعرق بهار حب‌ها سازند شربتش یکمثقال **حب الطفل** از مجربات والد مرحوم جهت حمله صاحب بواسیر که از اعتقال طبیعت آزار داشته باشد مجربست آسمله عفص پوست هلیله زرد هلیله سیاه ۴ پوست هلیله کابلی پوست بلیله تخم کدو تا از هر کدام پنج جزو مثل از دو چهار جزو مثل او نیم کوب کرده در آب کدو نای ناشسته بخیسانند و روز یکروز رها دهند بگویند که بطور ترهم شود و او نیم را در آن آب سرشند و جهت بقدر نخودی بسازند و هر روز در خلا معدن نه عدد تا با هزده عدد فرو برند و از چیزهای سودا وی اجتناب نمایند **حب الفالج** از تالیف والد مرحوم جهت کسی که در جانب راست فالج بهم رسیده و قادر بر تکلم نباشد و زبانش ثقل بهم رسانیده باشد مجربست تربد ابیض سورنجان حب النیل ایارج فیقرا تخم حنظل شیطرج بورک دان زنج عاقرقرحا دارفلفل کنجد جاوشیر معتول از دو فرپون جند بیدستر از دو نیم را کوفته و بحریر بیخته و مجموع را در آب کدو تا حل کرده و با ادویه سرشته و حب‌ها سازند و شربت سه م با آب گرم **حب الافاویه الکبیر الصبر** جهت مرو سودا و صفرا و بلغم متولد در معدن و خشونی که از عوارض شود دارچینی قصب الذریره حب البلسان فتاح الاذخر سلیخه قرنفل از هر یک ده اوقیه نیم کوب کرده بیست و دو رطل آب باران در دو خمره بریزند تا بنصف باقی ماند بعد از آن صبر سقوطری را بکر طل بکرند و باین آب بنویند و صاف کنند دو مرتبه با سرمرتبه تا باقی مانده مگر نشول اگر احتیاج باشد پس در آفتاب خشک کرده هر یک از زعفران و مصطکی و مصافی یکوقیه در دو خمره مثل نخود حب‌ها سازند بعد از آنکه آب خیر کرده باشند قدر شربت سه م با آب گرم

حب

حب الشطرج جهت درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث تربد دو م صبر بیست م زنجبیل خردل ابیض از هر یک دو م دارفلفل فلفل عاقرقرحا از هر کدام یک م شطرج هندی ملح هندی و ج از هر یک دو م فانید چهار م با آب گلم حب‌ها ساخته شربتش دو م و نیم تا سه م با آب گرم **حب الزنج** هلیله کابلی افیتون از هر کدام چهار م عصارة غافث عصارة افسنتین از هر یک دو م صبر یک م با آب کرزا زیانه جوشانیده صاف کرده حب‌های بزرگ سازند قدر شربت دو م تا سه م **حب حلتیت الزنج** هلیله اصفر عصارة غافث ۳ م حرف حلتیت نیم م با آب حب‌ها سازند شربتش یک م با آب گرم **حب شعثا** جهت اسهال صفراوی مخلوط به بلغم و زرداب ۴ صبر ۲ م ۲ م افیتون ۲ م سقمونیا ۳ م سنبل سلیخه تربد مصطکی ۴ م زعفران ۳ م غاریقون عرم حماما ۴ م با آب حب ساخته شربتش ۴ م با آب گرم **حب سکنجبین** از جهت امراض بارده و استسقا و قولنج و لقوه و فالج ۴ هلیله کابلی آمله ۵ آم مثل ۴ م زنجبیل دارچینی نیم ل فلفل دارفلفل اسارون ۳ م تخم کرفس نانخواه و ج سلیخه ۲ م شطرج حب البلسان ۲ م مصطکی شاذنه ل غاریقون ده ل سکنجبین ۴ م صبر سقوطری ۴ م مثل را کوفته و آب کدو نار و پاشیده بگویند و باقی ادویه را با آن مخلوط ساخته مثل فلفل حب‌ها ساخته شربتش یکمثقال و نیم تا دو مثقال با آب نیم گرم وقت خواب و باید قبل از استعمال یکروز پرهیز نمایند **حب قیصر** که حب ذهب نیز گویند از معالجات بقراطی جهت تنقیه معده از رطوبات و تقویه آن و چون تناول کنند بعد از طعام هر روز یکبار از رطوبات لزجه اخراج میفرماید و معده را ضعیف نمیکند ۴ نانخواه زیره کرویا اینسون هلیله اسود مقل نطفی ام مصطکی ۴ م صبر سقوطری مثل هر با آب و قاتج خیر نموده حب‌ها سازند و هر چیزی یکدانک تا دو دانک **حب الدیبا نا الطوال** **وحب الفرع** کبل دارفلفل ابیض زنجبیل کابلی مشقر قنبیل ملح هندی ۵ ترمس عرنج آمرود ۵ اقسط و مرصاف آم شربتش ۵ م با آب راسن تر **حب الماهیولیا مجرب** فیترا ۴ م افیتون ۴ م جلاجورد غیر مغسول غاریقون ۲ سقمونیا آم قرنفل بحری ۲ عدد با آب بد شیرین حب کرده شربتش هر هفته یکمثقال **حب اعراق النسا** جهت تجربه نموده و بسیار مؤثر یافته و راحت میگوید که در ساعت رفع میکند و چند نفر از پیران که یکسال این آزار داشته اند و ممکن نبوده است ایذا خواهد

ازجای بجای کردیدن باین حب معالجه نموده ام و نیم با روشن بار اطلاق میفرماید و مجموع یک شربت است ۴ صبر سقوطری هلیله اصفر سورنجان از هر یک یک م حب‌ها سازند **حب مسهل جهة حمیات** ورنج صفرا بسیار نافعست معتول از حاوی کبیر ۴ عصارة الغافث و عصارة الافسنتین و مصطکی و هلیله زرد و گل سرخ مساوی از هر یک جزوی صبر سه جزو و سقمونیا دو ثلث جزو شربتش یکدرهم و نیم تا دو درهم با آب مطبوخ شاهتره و هلیله زرد **حب لاجورد** جهت اسهال صفراوی غلیظ و سودا و بلغم از مخرجات فقیر است ۴ لاجورد غیر مغسول مصطکی گل سرخ پوست هلیله زرد بسفایج پوست هلیله کابلی غاریقون سفید تربد محکوک صبر زرد اسطوخودوس عود قاری سنا مکی گل بنفشه افتیمون کبیر را با آب سیب حب ساخته از دو مثقال تا سه مثقال تناول نماید **حب جیپال** معتول از کتاب هند جهت اخراج بلغم و صفرای محمی و قلیل از سودا و رطوبات غلیظه از عوق بدن مؤثر و عمل آن قوی و با سهاک حب السلاطین مذکور در دستور ابرات مذکور شد هلیله سیاه از هر یک بحسب عدد مساوی هم آرد مرغ سفید را بر هر دو مساوی نرم کوبیده با آب لیمو یا آب عود حب سازند بقدر فندق و یکعدد را کوبیده در دو شاب حل کرده بر بالای عود آب و شوربای چربی بخورند **حب قرص افعی** جهت تقویه باه خصیه الثعلب خولنجان بیخ مایزشر قرص افعی نخیل خردل سرخ کشنیز آخر ما با کالب حب سازند **حب منظ** از تالیفات مرحوم ابوعلی اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی زرنباد حب الغار زراوند طویل فلفل افیون فرفیون عاقرقرحا تخم کرفس دارچینی ریوند قرنفل بسباسه صمغ عربی با کالب حب سازند **حب فناط** جهت سرفه حار و نزلات و سل و قوه هاضمه و فناط و باه محرورین و منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی نافع و از تالیفات حقیر است کبر افیون صمغ عربی رب السوس فناسه حب المحلب کهربا یاقوت مثالث الغاب بهدانه حب بان و مشک یکدانه کاهی اضافه می شود **حب نزله** از مرحوم حکیم محمد باقر قی طاب ثراه زعفران زراوند افیون صمغ عربی تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس فناسه **حب جدوار** از تالیفات مرحوم ابوی مبتی و هاضم و مقوی بدن و مجرب است جدوار عود صندل مصطکی زعفران زراوند قرنفل صمغ عربی دو بیخ فلفل عاقرقرحا مشک دارچینی با آب نبات حب‌ها سازند و اگر افیون یکمثقال

اضافه

اضافه نمایند جهت تنا بدنیست اما در قوه باه ضعیف می شود **حب السعال** که از برودت و رطوبت باشد مجربست منقول از معالجات ابلاق کند در معرض سایله ترصاف از هر یک یک درهم صمغ افیون ریوند جهت حب سازند بقدر یکدانک **حب عطاء** جهت سرفه و ضیق النفس بغایت نافع و مجربست از تالیف جد حقیر میر عطاء الله رحمه الله علیه سایله کند در ترصاف زراوند مدحرج افیون حب ساخته از دانگی تا نیم مثقال نماید با اشربه مواقفه سریع الاثر است **حب سعال دیگر** از تالیفات مرحوم ابوی ام که باب نباشد مجربست تخم رازیانه تخم کرفس رب سوس پر سیاوشان بادام تلخ با شهد بالعاب تخم کتان سرشته حب‌ها قرص سازند و دو مثقال با مطبوخ مناسب بدهند **حب** جهت اسهال مبتی بغایت مجربست دانه تمر هندی را سر و زرد آب خیسانیده پوست او را گرفته بگیرد و مغز آنرا با دو جزو قند کوبیده حب ساخته دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند و گویند رفع اثر او را خوردن آب لیمو میکند **حب بواسیر** که باطن باشد هلیله هندی و بلیله و آمله از هر یک نیم م تخم کدو تا سرم بید و هر با دو مخرق دو م و نیم مثل از زرق ده م ادویه را کوفته و بیخته و بعسل داخل نمایند با آب ورق مرو و ورق کدو تا ادویه را با و سرشته حب‌ها سازند شربتش سه م با آب گرم آهن نافته و روانداخته باشند **حب** جهت لکنت زبان و زبر زبان باید داشت و آب دهان را بعنف دارچینی شعثعان گل سرخ اذخر فرفیون قرنفل تربد با کبد با موسیای اولاد زنجبیل هر کدام کرباشد بسرشته و حب کنند **حب النعوط** منقول از کامل الصناعه جهت فالج و لقوه و درد سر که از بلغم باشد خربق ابیض چهار م صبر نوشادر م مرصاف سه م فرپیون م اشق ۲ م کندش بورقارنی از هر یک دو م جند زعفران یک م و نیم جاوشیر م با آب چقندر حب‌ها ساخته بعد در دو جنبه با سر حب سعوط نمایند **بروغن خیری حب یطیب النکهة ویذهب البخر** جوز بوا قاقله نوفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان از هر یک م مثل دو دانک مشک و اطلیجن سائیده و با سایر اجزا بکالب حب‌ها ساخته در دهان نگاه دارد و اگر اراده کند که معده از فضول عفنه مصفی پاک شود مخلوط نماید با مذکورات ایارج فیقرا مساوی هم و از کافور وزن نیم شربت ساقط سازند قدر شربت یکمثقال **حب** جهت رفع سرعت انزال مجربست و منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر نیق دم با سرکه

تند در هاون سایند تا آنکه منحل شود و مخلوط بسازند با او سرمه هندی و ظرف آهنین را
سرکه پر کرده زیبق را در آن بجوشانند و از آتش محرق سرمه اندک اندک در وی ریخته
بدستدهاون بسایند تا ملطف شود پس در کرباس سطبر کرده بفشرند و آنچه در کرباس مانده
باشد با آب سرد بشویند تا چرک او زایل شود و مجموع را یک حب ساخته در وسطش سوراخی
باشد ریسمان پنبه از سوراخ او گذرانیده آب لیمو انداخته یک شبانه روز تا متحجر شود با بوته
پس بروغن بابونه انداخته با آتش نرم طبخ دهند و در وقت احتیاج در دهان نگاه دارد که
ریسمان او بیرون باشد و بلع نشود و وقتیکه اراده انزال داشته باشد از دهن بیرون آورند
حب دیگر کاماسک منی بقوت تمام کند و قوی و النشا و مسک و منوم و مشهی و حقیر او را مورث
عرو منی ساخته و مجربست زیب صد دانه بیخ شوکران سرد بزر البنج سرکوفته و زیبق را
با آنها مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آنکه آب را بتمام جذب کند و در وقت
حاجت بقدر حبه استعمال نمایند و اگر کیفیت او را قوی تر خواهند با برگ کاشیرازی که در وقت الجبات
بجوشانند حب بلد حبه در دو سر مزمن و ضعف معده و جگر نافع و قاطع عادت افیونست
تاثیر سیاه زنجبیل دو بوند چینی حبه بقدر نخودی بسازند از یکتا و سه عدد بقدر
مزاج هر کس میتوان خورد حب عنبر مخترع حقیر حبه نفوظ مجربست بعد از نشئه ساعت
نفوذ می آورد تا دوازده ساعت و چون با آب سرد خورانیده نفوظ بر طرف میشود
میشود و چون در دهان نگاه دارند در عرض یکشبانه روز آب نمیشود و دهان را بسیار
معطر میسازد و بسیار خوش مزه است و جمعی کثیر از اطبا حبه تو آب خاقان خلد آشیانی
صاحب قران بحبه این امر چهار تر تیب نمودند هر یک بی علتی بود بعضی زود آب میشد
و بعضی باندک وقتی تر میشد و بعضی بدمزه بود و این حب بغایت محسن طبع شد و
فی الواقع بعد یکسال پیش نماید شراب عنبر شب مشک خنیر الثعلب خولنجان مصطکی
قرنفل بقدر مغز فندق حب سازند روزی یکعدد استعمال نمایند و از عقب آن شراب یا شیر
تازه یا آب تربزک یا آب نخود خام خیسیده بنوشند و از این حب تا نیم مثقال میتوان خورد

و مرطوب

و مرطوب المزاج زیاده میل میتواند کرد حب جبه بولسیر دموی و ریحی و قاطع خون و مجربست
منقول از کامل الصناعه هلیله سیاه آمله بلیله تخم مورد جفت البلوط طراثیث کلنار مصطکی
جوز بوا سبل الطیب قرنفل تخم کدو نامغل حب الحدید مدبر شته هلیلجات و تخم کدو تا
در روغن زیتون بجوشانند و مغل با آب برگ سر و حل کند و او دو تر را با آن بسرشند و حب بسازند
و دو گرم با آب گرم بنوشند حب النعال جهت ضیق نفس و سرفه و انحباس حیض و تلیین سینه و تصفیه
صوت و جبه ربو با دام شیرین تخم کتان بریان کرده کثیرا حب الصنوبر الکبار صمغ ابنوس اصل السوس
رب السوس نانید شکر بالسویه با اندکی عسل و آب رازیانه سرشته و حب ساخته در زیر زبان
نگاه دارند باب سیم در اقراص اقسام قرص مثل اقسام حب است و هذه وسط سفوف
و معاجین اند و مخترع اوایند و ساخس قدیمیست و آنچه متمثل است بر ادویه کبار و ذوالخاصیت
و افیون دارد قوتش تا پنجاه سال باقیست و مسهله و غیره اقسام آن در بقای قوت مثل حبوب
و حفظ قوت ادویه در قرص زیاده بر سفوفست قرص اقیمون در اقل سیم گرم و خشک و ملطف
و مهی و مقوی حرارت غریزی و پادزهر سموم و جهت بقایای جذام و تحلیل خلط محترقه
بطریق دفع هر ظاهر جلد نافع قوتش تا دو سال باقیست و بعد از شش ماه استعمال نمایند بعد از تحویل
نکس محل فعی ماده را صید باید نمود و بلا فاصله تا یم بعینه سرش را با دنبالش بسته بر روی
تخته گذاشته بقدر چهار انگشت از سر و چهار انگشت از دنبال بیکضرب قطع نمایند و احشا
و پوستش را بیرون کرده با آب بشویند و با اندکی شبت و نمک در دیگ سنگی یا سفالین بجوشانند
تا پخته و مهرا شود پس استخوانها را در کرده گوشت او را با ربع آن نان سبد خشک در هاون سنگ با
مرزا و بکوبند تا یکسان شود و قرصها بقدر یکمثقال بسازند و در روی پر و تیزه خشک کرده در شیشه
ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را بروغن بلسان چرب کند و اگر نباشد بروغن زیتون نکهنه
و باید انفحه هوی الحم که باشد و کرد قوش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت ماده یکی است
و اشقر و سیاه و ابلق و مرغ بکار نمی آید قرص المغتیل که از اجزای تریاق فاروقاست
جهت سموم و ربو و عسر النفس و جهت کسر نافع و جهت استسقا بعد یکسال ص عنصل مشوی در خمیر را

کوبیده و بوزن آن آرد گرسنه با شراب معجون ساخته با روغن گل در دستک اجرب نموده قرص
سازند و بدل شراب مثلث میتواند بود و اندرو ماجس حکیم اسقیل را دو وزن و آرد گرسنه را
یکوزن کرده قرص اندروخورون که از اجزای تریاق فاروقست جهت گزیدن هوام و ادویه قتاله
و تجفیف سم و تنقیه اعضا و ریسه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سدد نافعست و فخر او
مختلف و بهترین فخرها از حنین بن اسحق است که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده و از شیخان
قصب الذریره اسارون عود بلسان سلیخه جعده مصطکی نوازهر یک شش درم فقاح از خر
زعفران از هر یک دوازده درم دارچینی چهار درم صاف از هر یک بیست و چهار درم انجوان بیست درم
سنبل الطیب شانزده درم با شراب یا نبیذ عسل یا جمهوری قرص بسازند قرص اندرجون الملک
که مولف آن باسم پادشاه آن عصر تالیف کرده و جزو اعظم تریاق مهوزه و بعضی معاجین کبار است
مقوی معده و دماغ و جگر و باقوت تر یاقیه و جبه علل بارده اعضای رئیسه و مفید با بوته
سرخ و سفید و مهاق بیدانه مرصاف اسارون افیون اشنه قصب الذریره و عود بلسان با
لسویه با شراب یا جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب قرص بسازند قرص لک که از جمله ناجرهای
معاجین کبار است فلجوش که لوف باشد یکجزو لک مغسول دو جزو با شراب یا جمهوری
یا مثلث قرص بسازند قرص اذرمعنو که از جمله اجزای مخلصلک که سوطیرا گویند ملطف و
مفتح و جهت استسقا و امراض جگر و سپرز و معده نافع و ضد او و محلل اورام بارده و جهت درد سر بلغمی
و نزلات قدیم بسیار مؤثر است حماما و ارشیشعان قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید قرنفل
ناخواه از هر یک سه درم دارچینی مصطکی زعفران مرصاف از هر یک شش درم فوتنک سنبل الطیب
ساذج هندی هر یک هشت درم با شراب یا امثال آن از مذکورات قرص بسازند قرص اقرونیون
یعنی قرص زعفران از جمله اجزای دواء الخطاطیف است و در خواص مانند اذرمعنو و بعضی
هر دو را با این اسمی نامند زعفران دارچینی بیخ سوسن آسمانجونی ساذج هندی از هر یک
دو درم گل سرخ حماما قسط تلخ از هر یک یک درم صاف چهار درم با شراب و مانند آن بدستوری
که گذشت قرص بسازند قرص قرنبوفا از اجزای مثرودیطوس است محلل و ملطف و مفتح و منقی

احشا

احشا و جهت امراض بارده اعضای رئیسه نافع و باقوت تر یاقیه است مؤیز سپیدانه چهار درم علک
البطم چهار درم آل مرصاف از هر یک دوازده درم دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب سنبل
رومی سلیخه اکلیل الملک سعد حب الغار هر یک سه درم قصب الذریره نرد زعفران یک درم
الیهود دو درم نیم صموغ را در شراب و امثال آن خیسانیده قرص بسازند و بعضی از قدما با سه وزن
آن عسل معجون کرده اند قرص طباشیر ملیتی از تالیف مرحوم میر عطاء الله جد حقیر است و بهترین
فخرها و معمول حقیر و جبه بهای حاد و حصبه و آبله و تب عرق و حرقة البول و تشنگی و تسکین
التهاب اخلاط محترقه و سعال و نزلات الجنب مفید است گل سرخ طباشیر نشاسته تخم خرفه
مغز تخم کدو تخم هندوانه تخم خیار تخم کشنیز گل بنفشه صندل سفید کثیرا تر تخمین رب سوس
زعفران با شیر جو قرص بسازند و از یکمثقال تا دو مثقال بنوشند قرص طباشیر ملیتی جهت
تبهای صفراوی و دموی و رفع تشنگی و تسکین غلیان خون نافعست طباشیر سفید گل سرخ
صندل سفید سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز دانه رب سوس زرشک منقی صمغ عربی
کثیرا تر تخمین سفید با آب تر تخمین قرص بسازند و اگر ثلیین بیشتر خواهند ریوند چینی خار بیون
سفید اضافه کنند مقدار شربت یکمثقال قرص طباشیر قابض منافعش مثل منافع ملیتی است
بالیت طبع استعمال نمایند تخم خرفه بوداده گل سرخ صندل سفید سوده کلنار افاقیا صمغ عربی
بوداده کثیرا بوداده نشاسته بوداده شاه بلوط بوداده رب سوس طباشیر تخم حماض بوداده زرشک
منقی اجزا از هم صلایه نموده بیکدیگر مخلوط نمایند و بعد از آن با آب سیب یا به یا زرشک قرص
بسازند و در سایه خشک کرده یکمثقال را با شاسمه و اگر یا اسهال دغدغه کبدی باشد و خون
صرف بسیار آید ریوند چینی کهربا بیخ مرجان سماق منقی اجزا را صاف کنند قرص ورد قابض
جهت نزف الدم و جهت اسهال ذوبان منقول از قانون و مجربست گل ارمنی و طباشیر شاه بلوط تخم
حماض قشر گل سرخ صمغ عربی مثلوسطانان محترقه را بسویه با آب به قرص ساخته استعمال نمایند قرص
الورد الاحمر جهت درد رحم معده و حیات بلغمیه گل سرخ ششدرم اسل السوس چهار درم سنبل الطیب یک
با سمیع بقدر یک درم قرص بسازند قرص سارقس جهت ایلاوس و جمیع انواع نفخ سپرز نافعست

تخم کرفس انیسون از هر یک هشت م افسنتین چهار م فلفل دوم م صاف دوم م دارچینی شش
مصطکی چهار م افیون یک م چند بند ستر دوم م بآب قرصها سازند بقدر نخود یکمثقال قرص
کاکنج جهت فرح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجربست منقول از جامع امین
الدوله افیون تخم کرفس بزر البنج شاه دانه از هر یک ۱ تخم رازیانه دول زعفران تخم حماض بری
مغز جلغوزه مغز بادام تلخ مقشر از هر یک سه حب کاکنج جبلی بیست و پنج عدد تخم خیار
دوازده مثقال ادویه را کوفته با میبختج معجون ساخته قرص سازند قرص الهوز ور جهت اسهال
و فرح امعا و کسی را که هضم طعام نشود و بخش بحکت و زحیر و سیلان حیض متواتر
باشد حب الآس دول تخم رازیانه و انیسون نانخواه و تخم کرفس بزر البنج و دو قراز هر یک
یک اوقیه افیون دول با شراب معجون ساخته تا نیم درهم قرص سازند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند قرص بریکه جهت رفع بلغم خام و صفراء حاد قوی بسیار نافعست هلیلج و بلیلج و آملج
و بزر کابلی مقشر از هر یک یک جزو تربد ابیض خراشیده مثلهم نانید مثل هر اجزا نانید را
در پاتیلی کرده و قدری بهمه آب بر و ریخته بعد از چند جوش از آتش کرفته ادویه را بر او پاشیده
خوب باهم ممزوج نمایند بعد از آن بوزن هفت مثقال قرصها ساخته قدر شربت یک قرص
با آبی که در او کشنیز خشک را کیب خیسانیده و صبح صاف کرده باشند و این قرص از ده
بار صحتی و از بیست بار کثر اطلاق میفرماید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی
لزج نمایند زیاده کند با و ربع جزو هلیلج تخم حنظل را قرص زرشک لک دار جهت
مستسقی که لینت طبیعت داشته باشد و جهت بهمای مرکبه و مرقان نافعست و بغایت مجرب
عصاره زرشک یا زرشک منقی لک مغسول از هر یک سه رطل افسنتین عصاره افسنتین عصاره
غافث از هر یک یک مثقال سلیخه طباشیر کل سرخ سنبل الطیب اسارون صمغ عربی بوداده
کل ارمنی بوداده کثیرا بوداده نشاسته بوداده مصطکی رب سوس انجر زعفران سرخس با
دیان انیسون اقاقیا تخم مورد ریوند چینی بدستور قرص بسازند و با سکنجبین بزوری یا شربت
دینار بنوشند و اگر سرفه داشته باشد با شربت مورد بنوشند قرص افسنتین منقول از کامل

الصناعه

الصناعه ترکیب حنین جهت ضعف جگر انیسون افسنتین اسارون تخم کرفس سیر عصاره
غافث بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب سادج هندی بقدر درهمی قرص سازند قرص ازدیون
جهت بهمای حار و اورام جگر حار و رب شعر الغب و رفع تشنگی بسیار نافعست مغز تخم
خربزه مغز تخم خیار بزر مغز تخم کدو رب سوس کثیرا نشاسته طباشیر تخم رازیانه کل سرخ زعفران
با لعاب بزر قطونا قرص بسازند قدر شربت یکمثقال است قرص روند جهت بهمای کهنه و صداع
جگر و ورم جگر و ورم سپرز و ضربه که رافع شود بجگر و سپرز قرص ریوند چینی عرق نوعیدان بلسان
لک منقی م تخم کرفس و انیسون و عصاره غافث یک م بآب قرص ساخته استعمال نمایند قرص
غافث جهت شعر الغب و بهمای کهنه کل سرخ بوزه سنبل الطیب طباشیر م عصاره
غافث م بآب قرص سازند بقدر درهمی قرص الهند جهت اسهال دموی و قذف خون نافعست
بند ام کندر اقاقیا جلنار صمغ عربی م دارچینی نیم م با سفیده تخم مرغ بقدر درهمی قرص سازند
قرص طحال گویند بسیار مجربست بیخ سوسن آسمانجونی م فلفل ابیض سنبل اشق م انزروت
خیسانیده بقدر مثقالی قرص سازند قرص کافور جهت بهمای محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان
کل سرخ شش م طباشیر صمغ عربی کثیرا م تخم کدو تخم خیار تخم خرفه اصل السوس م فنا ستر م
زعفران م کافور نیم م بلعاب بزر قطونا بقدر درهمی قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال نمایند
قرص مثلث معروف زعفران افیون مرصاف بزر البنج بیخ افتاح بالسویه بآب کاهو قرصهای مثلث
بسازند که مثل قرصهای خوردنی نباشد و با سرکه و آب کشنیز و امثال آن بر اورام حار و صداع
حار طلا کنند و در صداع بارد با آب حنا و آب نمک و مرزنجوش و امثال آن قرص مثلث جهت صداع
حار و اورام حار ضماد او نافعست قرصاف افیون کدن کافور م کندا نیز روب رامک کل ارمنی
ام فرنیا مست م بکلاب قرص ساخته با سرکه حل نموده بر پیشانی طلا کنند قرص الملاق جهت
تب دق منقول از شیخ رئیس طباشیر چهار م کل سرخ م کل ارمنی م تخم کدو تخم خیار تخم
خرفه کهربا م بقدر دو درهم قرص سازند و این قدر شربت است قرص جهت اسهال دموی
از تالیفات والد مرحوم کل سرخ تخم حماض ده آ صمغ عربی نشاسته طباشیر آ بلعاب بزر

قطونا قرص سازند قدر شربت یکمثقال قرص کل صغیر معمول ابوی رحمه الله تعالی جهت درد معده
و بهمای بلغمی و رفع رطوبات معده مجربست کل سرخ دو جزو سنبل الطیب رب السوس از هر یک
یک جزو قرص قدر شربت یکمثقال قرص اللذاق از مرحوم ابوی جهت تب دق و تب محرق و مطبقه
و اسهال صفراوی و دموی که باب باشد بغایت آزموده است تخم بارتنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی
کل ارمنی طباشیر خشخاش کل سرخ مغز تخم کدو و خیارین و تخم خرفه مغز دانه م مغز تخم هندوانه رب
سوس با لعاب بزر قطونا قرص بسازند بنادق البزور جهت درد کرده و مثانه تخم خربزه تخم خیار تخم
کدوی شیرین بزر البنج تخم خرفه بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش ابیض م م بلعاب بزر قطونا
حب بقدر بندق بسازند قرص جهت بول الدم و بول الملة و قروح کلیه و مثانه مغز تخم خیار و تخم کدو
مغز تخم خربزه خشخاش کثیرا کل قبرس شادنج مغسول و اگر نباشد مقاطیس محرق مغسول رب سوس
صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج مقدار شربتش تا دو م قرص تقیه جهت امراض
مذکوره و مسکن آلام است مغز تخم خیار و خربزه تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه رازیانه تخم کرفس
بزر البنج افیون کل ارمنی عصاره لحیة التیس خشخاش سفید دم الاخوین قدر شربتش دو م قرص زرشک
منقول از قانون مجربست جهت سدد جگر و سپرز که از حرارت باشد و جهت بهمای و امراض معده حاره
سعد یابس زرشک بیدانه رب السوس کل سرخ تخم خیار تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی مکدس آ
مصطکی سنبل الطیب عصاره الغافث مکدس آ تخم الشیح ریوند زعفران مکدل ترنجبین را
با آب حل کرده قرص سازند و اگر ریوند دو مثقال باشد اجود خواهد بود قرص کاکنج جهت حرقه
بول تخم خیار حب کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا کل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر مکدس
آل تخم کرفس م آ افیون م از یک م تا یکمثقال و زیاده از آن قدر شربت است با شراب بنفشه و تشنگی
تا ده سال باقی است قرص الفواق کندر راس یابس م نوشادر ورق السداب م بزر انیسون م
صعتر قرنفل م نانخواه م و نیم شربتش یکمثقال بطبیخ زنجبیل قرص الذیابطس طباشیر آم تخم کاهو تخم خرفه
م آم کشنیز خشک م م کل سرخ جلنار م کل ارمنی م کافور نیم م بآب انار شربتش بنوشند قدر
شربت دو آ قرص لادرار الحیض مرصاف م م ترمس م م ورق سداب خوشبو م مشکطرامشیع

از بن دندان در روح کهنه بیرون آورد
موی را سپید کند و سفید را بیاورد
صریح و سرکه صداع از کله او بیرون کند
از کره بکفایت انداخت شود فرسه

نوشادر حلتیت سکبینج جاوشیر م بآب سداب قرص سازند قدر شربت قرص الورد المسهل
للصفر مطلق الجثیان کل سرخ تخم خیار تخم کدو م م رب السوس م سقمونیا م کافور ربع م بآب
خرفه قرص سازند و شربتش یکمثقال با یکمثقال شکر قرص ورد بنوعی دیگر جهت درد معده و ورم
معده کل سرخ و سنبل م رب السوس م اکلیل الملک بابونه اذخر مصطکی م کهربا م شربتش یکمثقال
بطبیخ انیسون جهت درد معده و باب عیب الثعلب جهت ورم معده قرص الخشخاش جهت قرح
سینه و شش و تب حار و درد سینه و زکام کل سرخ صمغ م کثیرا رب السوس خشخاش ابیض و اسود
م طباشیر م زعفران دو دانک بقدر یک مثقال قرص سازند و با شربت خشخاش بنوشند قرص
مبرد از املاء حکیم مرحوم محمد باقر جهت حیات و عطش و قائم مقام قرص کافور است مروارید
طباشیر م صندل سرخ و سفید نیلوفر کشنیز خشک کل سرخ تخم حماض تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو
تخم هندوانه م م نشاسته کثیرا بزر البنج م خشخاش سفید م م بزر قطونا و آب خیسانیده
با یکصاف کنند با او قرص سازند و این قرص الوف طبعی است که مشفی باشد از شرب کافور
قرص کافور ازاری جهت علتهای جگر و کفتر است که انفع اقراص است جهت علل جگر و حمیات و
معمول حضرات طباشیر کل سرخ م تخم کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور
با لعاب بزر قطونا قرص سازند و باز فرمود که اگر بزر البنج داخل نمایند جهت تبرید جگر و تلطیف
حرارت عجیب خواهد بود قرص سرطان جهت مسلولین طین ارمنی طین مختوم طین رومی
نشاسته کل سرخ م م سرطان محرق اقاقیا طباشیر شادنج مغسول م م رب السوس م م بآب لسان
الحمل قرص سازند بقدر م م و با شربت انار شیرین بیاشامند قرص کل کبیر جهت بهمای بلغمی و سوداوی
و بهمای مرکبه و غیر مرکبه کل سرخ اصل السوس غافث عصاره افسنتین م مصطکی م و نیم سنبل اسارون
عود اذخر مکدس شربتش م م ماء البزور و ترنجبین قرص کهربا از بیخ الذهب جهت حبس خون از هر موضعی که
باشد مجربست و آنچه بسرخی در تحت هر یک نوشته شده آل اضافه مروارید و خشخاش سفید و سیاه
کل مختوم کل بیرجی موافق کاسلاست کهربا تخم خرفه بسد تخم حماض شاخ کاو کوهی سوخته پوست خشخاش
تخم مرغ کل ارمنی صمغ بوداده تخم کشنیز حلغوزه مکدس و مرحوم جلنار بزر البنج لک منقی طباشیر

قرص کوز

قسط کسل امکه صح

کیرا نشاستهٔ مصطکی دو بوداده زعفران افیون آب سرم شربتش یک مثقال با رب سیب
جهت نفث الدم و با شراب خشخاش جهت قروح امعا قرص شادنج منقول از ندکن که بهتر از اقراص
کهربا است جهت تپهای مرکبه و اسهال و قطع خون از جمیع اعضا و تجفیف قروح و بقایای آتشک
بغایت مفید است کشنیز خشک بوداده خشخاش سفید مکدر هر کدام ۵ مرجان تخم خرفه مکدر ۵
گل مختوم و اگر نباشد گل ارمنی شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کیرا صمغ عربی مکدر ۳
و صمغ عربی را بآب شادنج مکدر و بدل شادنج مغناطیس محرق مغسول است و قدر شربتش یک مثقال
قرص شادنج از مختصرات حقیر و جهت تب دق و سل و قطع سیلان خون هر عضو باطنی و تپهای
و اسهال مراری و دوبانی و تپهای دموی و سرفه حار بحرقت تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش
سفید نشاستهٔ گل سرخ طباشیر طین ارمنی مغسول طین رومی طین شیرازی هر یک ۵ سرطان سوخته
ده دل کیرا رب سوس صمغ عربی شادنج مغسول اجزاء شاخ گاو کوهی سوخته هر یک سه مثقال بزر
البنج افیون زعفران هر یک یک مثقال با لعاب بزر قطونا قرص بسازند قدر شربت تا یک مثقال قرص
زرشک منقول از مختصر مرحوم حکیم محمد باقر جهت استسقا و تجربه رسیده زرشک سیاه رب سوس گل
سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی عصارهٔ غافث سنبل الطیب دوناس لک شستهٔ عصاره افسنتین
سادون فطاح از هر تخم شاهترج تخم کاسنی کشوث دیوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین با آب قرص سازند
قرص کنار جهت اسهال مراری دقوعام از انکه دموی یا صفراوی باشد عفص خرنوب نبطی کزمازج کندر کلنار
مساوی افیون صمغ عربی سکر نیم جزو نادوم قرص سازند قرص کهربا جهت حمی نتیه و تپهای مرکبه و تپهای
کهنه بحرقت گل سرخ ۶ رب السوس شاهترج سنبل الطیب مصطکی کهربا افیون قرص سازند
قرص جهت تپهای مرکبه گل سرخ مصطکی سنبل الطیب راز یانه تخم کرفس تخم کاسنی عصاره غافث
عصاره افسنتین طباشیر شربتش تا دو درم با کلقند و طبیخ راز یانه قرص الاسفنتاء الحار منقول
از مختار و بحرقت عصاره زرشک بازرشک اکل سرخ ۵ تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس
و مصطکی دلک مغسول دیوند از هر یک ۴ سنبل الطیب نیم ۴ بعد ده یکمثقال قرص ساخته با چهل
۴ آب کاسنی و بیست ۴ آب شب الغلب و دو ۴ سکنجبین و نیم ۴ مغز خیار شنبر استعمال نمایند قرص

مسهل

مسهل از تالیف حقیر و در امراض حار و تپهای کرم و مرکبه و رفع قولنج ثقلی بغایت نافع و سریع
العمل و بغایت در بسیار قرص مسهل است بنفشه مغز تخم کدو تخم خیار نیلوفر مغز تخم
هندوانه تخم خرفه کشنیز خشک مصطکی افیون گل سرخ طباشیر نشاسته کیرا لب الملوک پاک کرده مشوی
طبرزد حکاهند که در دستورات مذکور است با لعاب بزر قطونا قرص سازند از نیم مثقال تا یک
مثقال با شیرها و آبهای مناسب استعمال نمایند اگر حب الکوترا با کیرا و افیون مصطکی سائیده
دو سه روز در آب لیمو بخیسانند بهتر از شنوده است قرص مروارید از تالیف حقیر جهت
تب دایمی و بواسیر و دق و اسهال نافعست و بغایت مجربست طباشیر گل سرخ گل ارمنی مغز تخم
کدو مغز تخم خیار کشکل سفید تخم خرفه مروارید مکرر با عصاره لحیة التیس تخم بارتنگ ناردین
مورد سرشته قرص بسازند و یکمثقال و نیم را با شربت خشخاش و در بعضی مزاج با شیر الاغ باید
و در بعضی مواد سرطان محرق اضافه باید نمود و جهت تب دق کافور و زعفران اضافه کنند
قرص بنفشه معمول اطبا جهت امراض حار که با یبوست طبع باشد گل سرخ بنفشه رب السوس کثیرا
مصطکی محموده مشوی تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم خرفه ترنجبین قرص بسازند قرص تا بضر از
تالیف حقیر جهت اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضع و سرفه حار رطوب و بیخوابی و بواسیر
بغایت مجربست طباشیر نشاسته صمغ عربی کلنار گل سرخ کشوث زعفران افیون تخم مورد انجبار
شاخ گاو کوهی سوخته گل ارمنی خرنوب نبطی آرد کیا تخم ماز و تخم حماض دم الاخوین با آب
بارتنگ قرص بسازند و یکمثقال را در هر مرضی با ادویه موافق آن مرض بدهند قرص طحال
از تالیف ابوی رحمه الله جهت ورم و درد سپرز که بابت باشد مجربست گل سرخ و زرشک تخم
خیارین تخم خرفه ریوند امر طباشیر لک مغسول ام عصاره غافث نیم ۴ کافور ام عصاره
افسنتین زعفران ثمرة الطرفا بیرسا ام سنبل الطیب ام یکمثقال را با سکنجبین و آب کاسنی یا آب
بید معصور یا آب شاهترج بنوشند قرص کوکب واضع او سلیوس است و او دعوت کوکب زحل
میکرد و پوسته متلبس بلباس آن کوکب بوده و در آن زمان معروف و ملقب بکوکب کشنیز
لهذا این قرص منسوب بکوکب شد و سبب دیگر در این تسمیه آنکه تلق را کوکب الارض می نامند

قرص مصطکی
بنفشه نرمه ملوک رب السوس
کثیرا گل سرخ محموده مصطکی
کوبیده قرص سازند

قرص مسهل

قرص کبیر
بنفشه گل سرخ رب السوس کثیرا مصطکی
با آب
قرص خشخاش
قرص تا بضر
قرص کوکب

یکمثقال صفت قرص کل قابض جهت تیج و اسهال دموی بغایت نافعست منقول از یلاق گل سرخ
تخم حماض بوداده صمغ عربی کیرا نشاسته بوداده با لعاب بزر قطونا قرص بسازند قرص ریوند
جهت سوء مزاج حار و اسهال دموی بغایت آزموده است ریوند چینی عصاره زرشک تخم کاسنی
با سویه با آب برگ بارتنگ قرص بسازند و با آب بارتنگ بنوشند قرص اندرون تالیف قیساسا
منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است جهت تپهای نارفارسیه و آتشک و قروح مزمنه و اهل
روم او را حب میسازند و اهل فرنگ آرد کنند هشت دل و زیبق سرد و هر یک از افیون و عنبر
و مشک نیم ۴ اضافه مینمایند و در استعمال و شرط است تغییر بدن و ترک ترشیها و نمک و قوتش
تا دو سال است و بعد از چهل روز استعمال نمایند و دو مثقال او را در سه روز تناول نمایند زرافه مدحرج
۲ آل کند رعفص مکدر ۱ ل شب نیا مرصاف مکدر ۱ ل قلقدیس ۱ ل با گلاب قرص بسازند
در ضادات مذکور است قرص سعفه از جمله ضمادات است و مذکور خواهد شد باب چهارده در سفوفات
و آنا قدیه تراکیب است و بعد از آن معجون ترکیبی افسر و دیسقوریوس گوید که مخترع او بقراط شاگرد
اسقلیوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال او را با ضعف معدن و شدت اسهال جایز
نداشته اند مگر آنکه لطیف و سریع النفوذ و لذا لطم باشد و قوتش زود ضعیف میگردد سفوف
ارسطو سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندر نامند معدن را قوت دهد و کونه سرخ دارد
و وسواس و فراموشی کاری ببرد و جهت هضم و بوی دهان خوش کردن نافعست و در تفریح
دل نظیر ندارد و جهت بخار و قطع عرق فاسد و بدبوی بدن نافع و این سفوف را ارسطو جهت
اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندر نیز گویند و قوتش تا دو سال باقی و شربتش تا دو
مثقال است قرفه سانج نار قیصر که آن معرب زنا کیر لغت هندیست و آن دادی رومی است
و تسمی از هیوفاریقون است عود هیل سادون مصطکی هیلهٔ کابلی فرنجمشک نار مشک
زیره کرنجاد چینی شنفل طارقلفل زنجبیل قرنفل ناردانک جوز بوا کافور قاقله مکدر جزو
مشک عنبر مکدر نیم جزو شکر شش چندان پیش از طعام و بعد از طعام از یک درم تا سه درم تناول نمایند
سفوف جهت اسهال اطفال از جهت ابوی رحمه الله و غیر اطفال را نیز نافع است جهت الزمان

قرص کل
گل سرخ اصل السوس طباشیر
سنبل الطیب رخمیس
افسنتین روح الفرا ملوکه
بالگلاب قرص سازند

کلنار
گل سرخ طباشیر بنفشه از هر یک سه درم اگر با عطش باشد بدل اصل السوس

یکمثقال

بوداده را بشیار نرم صلایه کند طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید تخم مورد گل سرخ
گل ارمنی سفوف کنند و باطفال نیم صباح و نیم شب با شربت سیب ترش بدهند
سفوف بلوط منقول از منصوری جهت تقطیر البول و سلس البول بحر تست بلوط مقشر بوداده کندر
کثیرا خشک گل ارمنی صمغ عربی سفوف بسازند بقدر دو درهم صبح و دو درهم شام و اگر با تقطیر
و سلس البول و تشنگی شدیدی باشد کم نیز هر چه بیشتر آمد زود دفع شود باید که ماء الشعیر و بزر قطونا
نیز بیاشامند و غذا با آب عنب و سماق یا مثل آن ترتیب دهند سفوف دیگر جهت سلس البول بحر تست
بلوط کثیرا خشک دارسینی عرق سوس لسان الثور تخم خرفه اینسون سنبل الطیب طباشیر مصطکی
زرد ورد کندر سعد شکر مثل همه وقت خواب استعمال نمایند بقدر رسل سفوف جهت اسهال مرارتی
مزمن و بواسیری و نواصیری حاذق بغایت بحر تست از تالیف حقیر گل ارمنی نار دان بوداده دانه
انگور که از سر کرده بیرون آورده باشند و بوداده هر یک پنج مثقال سماق بیدانه گل سرخ صمغ عربی بو
داده هر یک سه مثقال طباشیر گل مختوم یا دانه شاهی هر یک دو مثقال مصطکی عود قاری
هر یک یک مثقال قدر شربت دو مثقال با روب مناسب سفوف دیگر جهت اسهال بواسیری بحر تست
تیواج حنائی نیلوفر سفوف الطین جهت بیخ و اسهال صفراوی تخم مورد تخم ریحان شاهسترم صمغ عربی
گل ارمنی مکد جزو صمغ عربی و گل ارمنی دفناسترانیم کوب ساخته و بزور را با آتش نرم بوداده
مخلوط کنند و در وقت استعمال بروغن گل چرب نموده با شربت بهار یا رب آس بنوشند سفوف
حب الرمان جهت اسهال که از ضعف معده و امعا باشد و تقویت معده و امعا می کند نار دان
بوداده حب الآس بلوط سماق کون در سرکه خیسیده بوداده آرد بنق آرد سنجد کثیرا خشک
بوداده خرنوب نبطی خرنوب شامی مکد جزو سک رامک مکد ربع جزو بیمکوب ساخته
استعمال نمایند سفوف مقلیا الا جهت اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سردی معده و مغص و
بواسیر نافعست حرف بوداده بکر طل و نیم زیره کرمانی یک شبانه روز در سرکه خیسیده خشک شده
بوداده نیم رطل تخم کتان تخم کدو نانبطی مکد ربع رطل مصطکی یک اوقیه و نیم هلیله سیاه بوداده
زیت مکد ربع رطل نیم کوب ساخته استعمال نمایند سفوف خرنوب جهت اسهال و سیلان معده خرنوب
نیم ۲ ۲ ۲ و نیم

نبطی

نبطی از دانه بیرون کرده زیره کرمانی یک شبانه روز در سرکه خیسیده خشک شده بوداده سماق تخم
مورد آرد بنق بلوط کثیرا خشک بوداده مصطکی مکد جزو بیمکوب ساخته استعمال نمایند سفوف
زرشک جهت تقویت معده و جگر و حبس شکر نانخواه سماق زنجبیل جب رمان بوداده زرشک بوداده
آرد بنق مکد ۴ شکر طبرزد ۴ کوفته سفوف سازند سفوف سماق جهت اسهال مزمن سماق ۴ جزو حب
الآس ۲ جزو حب الرمان بوداده بکر و خرنوب نبطی ۳ جزو صمغ عربی گل ارمنی نیم کوفته سفوف سازند
سفوف بزر جهت نفخ کرویا اینسون زیره کرمانی قاقله کبار فرفیون نانخواه تخم کرفس دوم قاقله صغار نیم
قرنفل نیم زنجبیل فلفل دو دانگ شکر ۴ شربتش وزن دوم سفوف لموامل جهت رفع اشتهای زیاد
در وقت حمل و جهت تقویت معده و اشتهای طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است زرنباد تخم
کرفس ۴ نانخواه کندر ۳ جند بیدستر نیم ۳ زیره کرمانی ۳ سفوف سازند سفوف دیگر جهت حوامل
بسیار نافع است و جوارش السمسم نیز گویند کهنه مقشر زیره کرمانی زنجبیل ۴ دارفلفل فلفل ۴
دارچینی ۳ هیل قاقله ۴ شکر طبرزد یک رطل سفوف للاسهال منقول از حسین جهت ضعف معده که
با اسهال باشد و بت ریح و اشتهای طعام زیره کرمانی و کمون نبطی که یک شبانه روز هر دو در سرکه خیسیده
و خشک شده و بوداده باشند هر یک سه ۳ حب الآس ۵ کثیرا خشک بوداده ۲ آرد بنق آرد
سنجد آرد نار دان ۲ قرظ طرابلس ۱ ام سک ۳ عود هندی سلیخه هر یک ۳ زعفران ۳ خشخاش
سه ۳ با مهر شراب صبح و شام سفوف للغواق جهت نواق قشنجی که از امتلا حادث شده باشد تخم کرفس
سه ۳ با مهر شراب صبح و شام سفوف لوجع الکبد جهت درد
جگر با شیر شتر استعمال نمایند لک منقی سه ۳ طباشیر ۲ گل سرخ ۳ تخم کاسنی و تخم کشوث هر یک دو ۲
سفوف ساخته قدر دو ۲ با نیم شکر سلیمانی و چهار دو شیر شتر گرم کرده کفه کرفته بنوشند سفوف
سورنجان صغیر مجربست جهت نقرس و عرق النسا سورنجان ۴ شکر سلیمانی ۵ زعفران یک دانگ
بقدر یک نیم با آب سرد استعمال نمایند سفوف لقطع دم البواسیر مجربست منقول از معالجات بقراطی
عجیب الفعل است جوز مجری یکجزو زرده تخم مرغ سوخته یکجزو کهنه بوداده سه جزو مجموع ساییده
۲ گل با شربت سیب یا آس یا ریباس بنا شتا استعمال نمایند سفوف مقلیا نا از تالیف والد مرحوم

جهت زلق الامعا مجربست هلیله سیاه و آمله و بلیله بار و روغن زیت بر شتر کرده مکد ۴ زیره
کرمانی یک شبانه روز در سرکه خیسیده خشک شده حب الرشاد بوداده مکد ۷ ام مختوم کرفس
و اینسون در سرکه خیسیده خشک شده بوداده مکد ۴ مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل
الطیب مکد ۲ سعد ۳ صبح و شام ۲ ۳ استعمال نمایند سفوف جهت اسهال بلغمی تالیف ابوی رحمه
نانخواه کندر کلنار مکد جزو دانه مویز دو جزو با سپرمک استعمال نمایند سفوف للحفظ جهت
تقویت دماغ و تغیر او از رطوبات فاسد و زیادت حرارت غریزی و زایل کردن نسیان نافع است
کندر مصطکی دارچینی دارفلفل عود لسان الثور بادرنجبویه کاکنج یازده دانه شکر سفید مثل
همه ۲ شربت ۲ ۳ نادر مثقال با آب گرم در تابستان بکر و زمیل نمایند و بکر و زمیل سفوف از تالیف
حقیر جهت حرقه و سوزش مزمن که با چرک باشد و یا او تقطیر بول و سلس البول نیز باشد و نافعست جهت
درد رحم و در امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده و بسیار نفع فایده بلوط بوداده اکل ارمنی
و کثیرا خشک صمغ عربی تخم حماض بوداده کندر زرک مکد ۴ بقدر دو مثقال با آب سرد استعمال
نمایند و در ایام شرب این سفوف از آب اجتناب نمایند سفوف جهت سنگ گرده و مثانه که با مزاج
حار باشد مغز تخم خیار زرد و هندوانه و کدو هر یک چهار دانه جرارة الاصول الیهود هر یک دو
مثقال با سکنجبین بشربت یا دو مثقال را با سکنجبین بنوشند سفوف دیگر ایضا جهت خراج
حار مغز تخم هندوانه و خربزه و خیار و تخم هلیون خار و خسک هر یک سه مثقال کاکنج دانه
تخم کرفس هر یک یک مثقال جرارة الیهود دو مثقال با سکنجبین و آب بر سیاوشان و امثال آن استعمال
نمایند سفوفی که در انواع اسهال بابیج و مغص و حرارت باشد نافع است تخم خطمی مختوم خبازی
مکد ۴ فناسترا صمغ عربی مکد ۱ ام کوبیده اندک بوداده دو مثقال با اشربه مناسب بنوشند
سفوف للخفقان البارزقرا بادزین مرحوم حکیم محمد باقر نعناع کهربا بریان کرده شب بیان بریان
کرده مکد ۳ زراوند مدحرج زرنباد درونج نیم مروارید ۱ ام شکر ۴ شربتش ۳ با طبیخ اسطوخودوس
افسنتین سفوف سورنجان کبیر جهت مفاصل و عرق النسا مجربست سورنجان مصری ۱ ام
سنا مکی ۷ ام مغز بادام ۲ ام پوست هلیله زرد ۳ زعفران نیم قند سفید ۳ سقمونیا مشوی ۱ ام

داکر

و اگر ماده بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد ۵ کند شربتش ۳ ۲ با آب سرد سفوف جهت قطع سیلان
منی و مذی و وزی مجربست تخم کاهو تخم سداب تخم بهمنکت ۳ ۳ سعد شمالی ۲ ۴ گلنار ۱ ام
شربتش ۳ ۳ با آب سرد سفوف دیگر ایضا در قطع مذی و وزی بعد یک و مجفف نار دانی
و انگشت است کندر یکجزو کوبیده بروغن زیتون چرب کنند دو جزو بلوط هر روز دو مثقال مداومت
کنند سفوف جهت قطع شهوة جماع لذت زنان و مردان بزر البنج تخم خرفه تخم کاهو تخم شبت مکد جزو
نیلوفر دو جزو شربتش ۳ ۳ با آب تخم خرفه سفوف سودا که با ماء الجبن استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی
پوست هلیله کابلی و سیاه مکد ۵ فاریقون ۳ شفانج ۳ افتیمون ۳ گل کاو زبان ۳ اسطوخودوس
۳ نمک نفطی ابیض و غیره مغسول خربق سیاه آشرتش دول سفوف جهت سپرز از مجربات مرحوم
حکیم محمد باقر قیماست زوفای خشک پوست بیخ کبر عنب الثعلب بر سیاوشان تخم بهمکت
تخم سداب با التوبه ۳ ۳ با سکنجبین ناشتا و ناهار نمایند سفوف کبد جهت سپرز مجربست و تا یکهفته زایل
میکند منقول از ندکره مرجان سوخته یکدرهم کثیرا دو دانگ بنوشند و بدستور شکر و عرق بهار و مرجان
تا یکهفته مداومت نمایند مجربست سفوف مجرب جهت حرقة البول و وجع حین بول مغز تخم خربزه
تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید فناسترا کثیرا رب سوس بزر البنج سفید قند مساوی همه
دو مثقال را با جلاب ساده یا شربت بنفشه بنوشند سفوف نقرس منقول از محمد بن زکریا و میفرماید
که مجربست جهت رفع نقرس بارده و درد مفاصل بارده که بالکلیه قلع میکند نانخواه ابهل ورق
سداب خشک تخم کرفس زراوند دو قو مکد جزو فوه بادام تلخ سنبل قسط حلوز راوند مدحرج
مکد نیم جزو هر روز یکدرهم استعمال نمایند و ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال
این سفوف تا چهار ساعت چیزی سیل نکند از ماکول و مشروب و بعد از تغیر بدن استعمال نمایند
سفوف لمرطان مستعمل مرحوم ابوی بگیرند سرطانات نهر به و قطع کنند سرها و پاهای او را و
شکمش را کاغذ چند با آب خاکستر زرنیخ و نمک بشویند تا پاک شود بعد از آن با آب گرم شسته تر
او را رفع کنند و در کوزه گل اندوده گذاشته در تنور معتدل اندک یکشبانه روز بعد از آنکه
سوخته باشد بر چوب کوفته و ده درهم او را و از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سیاه و سفید

نیم و کثیرا سرم کوفته سفوف سازند قدر شربت ۱ل سفوف جهت کسی که از حرارت بول بسیار کند
از تالیف مرحوم ابوی خیث الحدید پیستم کوفته و بحریر بیخند و هفت روز در سرکه خیسانیده
بعد از این بیرون آورده با آتش خشک کنند و بار دیگر کوفته مخلوط سازند با وقشر کندری که یکشبانه روز
در سرکه خیسانیده و خشک کرده باشند نیم طباشیر ۳م کثیرا خشک ۳م شربتش یکمثقال با سرم
ساده یا آب سرد صبح و شام میل نمایند سفوف سنا جهت عرق النسا از مجربات قدما سنا سکی ام
سورنجان نیم شیطرج ۳م زعفران نیم م قدر شربت سرم با سرم شکر سفوفی که منفعت بسیار آورد
و تقویه اعضاء رئیسه میکند و فوایدها بسیار است عنبر شب جزو بنفشه خشک دو جزو کثیرا نیم
جزو مجموع را در یکروز بسرم تر تا و لتمایند بسیار نافع و مجربست سفوف جهت اسهال خون و بلغم
دار طباشیر فنا ست صمغ عربی کلنار گل سرخ مکده روناس زعفران ام دو مثقال دارابی ۳ بنوشند
و اگر قرص کنند بهتر است سفوف جهت درد پشت و درد بول و منی و تقویه اعضا انعاظ و سختی
آلت بول و تناسل مجربست از حکایی هندوستان و از شجرا ماهر نقل شده فوفل هفت آ و نیم راصلاً
نموده در سفال پاک اندک بو دهند و مارچینی هفت مثقال و نیم را بدستور کوفته و بیخته اضافه
نمایند و کرد و با آتش نرم گذاشته با چهار بیخ عدد زرده تخم مرغ بقدر انکه معجون شود آنچه مغز
پسته و تخم و نیم نبات دو مرد نیم را کوبیده بران نثار کرده مجموع آنرا در یکروز نا و لتمایند سفوف
تالیف حقیر جهت تب دق و سل و سرفه که باب باشد و جهت لینت طبع و منع نزلات حاره مجرب
قدر شربتش ۱ل تا ۳ل با طل هفت کثیرا ۱م فنا ست صمغ عربی ۳م تخم خطمی مغز تخم کدو مغز تخم
هندوانه رب سوس خشخاش سفید مغز بادام به مغز بادام طباشیر مغز بحنیم خیار سرطان عرق
عصارة لحیة التیس کلنار افاقیا گل ارمنی سفوف نافع از مجربات حقیر جهت ریاح و درد معده
و سر و تقویه هاضمه و رفع و خزو مخض بخارات بغایت نافعست نافع تخم کرفس بالسویه با
مثل آن قند سفوف کنند سفوف نافع که مکرر حقیر تجربه نموده جهت اسهال مراری و مفصی و اسهال
دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز سه مثقال سائیده بنوشند تا سه روز و زیاده بر آن
و اگر با اسهال سدی نباشد آشامیدن بوست خشخاش که مثل غبار سائیده باشند از یک مثقال

تا دو

تا دو مثقال از مجرب باشد و اگر با صمغ ممزوج کنند بدستور سفوف جهت جوع کلبی و
فساد معده و ترب باستسقا و استرخاء اشیاء در تم جفت البلوط ابنوس موبز بی دانه هلیله
سیاه و کابلی و آمله سفوف کرده سرد با آب یا بنیرا طرح کرده با شراب خبص الحدید جوشانیده بنوشند سفوف جهت درد پشت که از ابوی رحمه الله گل سرخ برگ کندر
کرده باشند زرشک سپید نه بوداده بوره ارمنی اسفنولوفندریون اگر نباشد بیخ کبر تخم کرفس روز خیسانیده خشک
بدل کنند تمر الطرفا ریون شربتی از یک مثقال و نیم تا دو مثقال با شیر شتر یا ماء الجبن یا آب
چوب کرم یا سکنجبین بنوشند سفوف جهت ریاح بواسیر و درد آن موافق کامل و تلخیص البیان هلیله
سیاه و بلیله و آمله مکه ابرو فن زیتون بر شته کرده با نخ کنند تا بوداده حب الرشاد بوداده تا
نخواه مکه ماحرمل لاحلبه ابهل مغز دانه زرد آلو مکه مصطکی جوز بوا مکه اشربتش دو دل
با آب کرم سفوف لاسهال الصبیان از مجربات مرحوم ابوی خشخاش حب الاس کنند سعد بالسویه
کوفته با شیر مرضعه بنوشند باب پنجم در اشربه و رب و ضوع واضع او فیثاغورس است و
باعتقاد او در تفتح سده و امراض حاره و بارده اقسام او بیشتر از سایر اشربه اکیاست و روغن را
اعتقاد آنست که زود فاسد میشود و سریع الاستحالت است و طول هر دو مجب امزجه و امراض
مختلفه مقاست و گویند سکنجبین اقدم است و شیخ الرئیس ره میفرماید که از حکایی فرس است
و یونانیین رسیده و اشربه بدستور حبوب و افراص اقسام میباشند و قدما مجب ماده و
زمان و اختلاف استعمال آن در امزجه مختلفه بیشتر صدمه و سکنجبین را هزار و دویست و شصت
قسم مضر ساخته اند و ظاهر آنست که ترتیب اشربه بموافق امزجه و امراض مختلفه مختصر نمی
تواند بود و مزاج اشربه زیاده از یک ل باقی نمیماند و شرط ترتیب آن است که هر چه از فواکه صلبه
مثل سیب و به بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن آن با دو وزن آنچه تخم آب بجوشانند تا نصف
آید پس صاف نموده و سیر چه غیر صلبه باشد مثل لیمو و ترنج و امثال آن افشرده آب او را بگیرند و هر چه
گیاه و برگ خشک باشد یکشبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هر چه از جنس بیخها و شلخها
باشد زیاده از یکشبانه روز بخیسانند و هر چه برگ و شلخ گل باشد تازه کوبیده آب او را بگیرند و با شکر
و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد بقوام آورند و عطریات را مثل مشک

وعنبر بعد از قوام و فرود آوردن آن از آتش داخل کنند و در شربتهای خواص که مطلب تقویه بوده باشد
شرط است که شیرینی او بقدر ثلث آب سیوها باشد و قدما گفته اند که چون مریض را قوتی غیر یافته و
بالطبع بکر مشتاق شیرینی و جاذب آن است پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب میکند و
بار طیف می شود و اگر کمتر باشد جذب او حب الواقع نمیشود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینیها
در اشربه با یکدرجه مزاج هر یک را از شیرینی خاص با آنچه شربت میسازند ملاحظه نمود و موافق قصد مخلوط
گردد و هر گاه الحی در اعضا نفس و یا مریض صاحب سعال باشد اشربه خاص را استعمال جایز
جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشند مثل سل و دق باید با صمغ عربی و کثیرا و غیره معربات
استعمال نمایند سکنجبین ساده که عبارت از سرکه و قند است هر گاه اجزا مساوی باشد مایل
بسردی خواهد بود مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا در حیات حاره و امراض سپرز
و جگر و معده مفید است و اگر سرد تر خواهند سرکه را زیاد کنند و اگر معتدل خواهند قند را
دو چندان سرکه کنند سکنجبین دوشاب که سرکه با ده دوشاب انگوری مساوی باشد معتدل است
سکنجبین عسلی که سرکه با عسل بالسویه باشد گرم باعتدال و جهت امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویه
جگر و معده و بتهای مرکبه نافعست سکنجبین سفرجلی جهت تقویه معده و جگر خازه و رفع غثیان
دق و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است آب سیر ترش و ترش بالسویه دو جزو سرکه دو قند از هر یک
یک جزو بقوام آورند و اگر آب بر شیرین ترتیب دهند قبض آن کمتر خواهد بود سکنجبین اصولی جهت
حمیات و سدها و عطش و جلای معده از بلغم خلط خمره رطل آب شیرین بقدری که حدت سرکه را
بشکند بوستیج کرفس بوستیج کرفس را زیانه مکه شش و قیه تخم کرفس و رازیانه و ابنوس مکه دو
و قیه در سرکه مذکور تا یکشبانه روز خیسانیده با آتش هم و ارتی بقدر تا سدس او گرم شود پس از آتش
گرفته و صاف نموده بر سر زنند بهر جزئی از این مطبوخ دو جزو از شکر و بیزند تا بقوام آید و اگر خواهند که
زعفران داخل کنند ۳م زعفران را در خرقه بسته در وقت جوشیدن او بیمانا آب بیندازند و در دو مثال
کنند سکنجبین افتیمون با ماء الجبن استعمال نمایند افتیمون بشفاء خربق سیاه خربق را نیم کوب کرده
یکشبانه روز در نه مثقال سرکه خیسانیده نود مثقال آب اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند و بشفاء را

کوفته

کوفته در سرکه کرده در آب بیندازند و چون آب بسوزد کیسه افتیمون را انداخته بجوش داده بعد از تصفیه
نمایند و با دو دست و بخار قند بقوام آورند و هر روز تا چهار ل استعمال نمایند و در مزاجی که بسیار
حار بوده باشد باین نهج ترتیب دهند افتیمون بشفاء تخم کاسنی مکه هفت ل تخم کرفس دو ل تخم
خیار و بیخ کاسنی دو ل بیخ رازیانه دو ل آدینه و انیسون دو ل آب نود ل جوشانیده افتیمون را در لعقه
بسته در آخر یکدو جوش داده بعد از سوختن آب صاف نمایند و با دو دست و بخار قند بقوام آورند
سکنجبین بزوری معتدل جهت بتهای مرکبه و ضعف جگر و صفراوی بحتی و استسقای حار نافع است
تخم رازیانه تخم کشوث افتیمون گل سرخ تخم کاسنی تخم خیار تخم خربزه تخم کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر اصل السوس
بیخ کاسنی عناب در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا نصف رسد و با شکر بقوام آورند سکنجبین
انجدانی که از تالیف حقیر است در رفع تب ربع مجرب است و جهت امراض سپرز بعد از تحلیل صلابت انجدان را
نیم کوب کرده شب در سرکه و آب خیسانند روز دیگر بجوشانند تا نصف رسد بعد از آن صاف
نموده با دوشاب انگوری صد و بیست ل بقوام آورند و هر روز ده ل با آب شاه ترهٔ با شیر تخم کرفس
و اگر حرارت غالب باشد با کاسنی و امثال آن استعمال نمایند شربت ورد مکرر مسهل جهت احتراقات
و جرب و حکه و امراض جگر و سدد و سودای رقیق و ضعف کرده و صفرای سوخته نافع و موروث
تشنگی و مصطکی و تخم کاهو و طباشیر مصطکی انیسون از هر یک یک ل از هر یک رطل شربت ادویه مذکوره را
بوزن مذبور کوفته شربت بیندازند تا بجوشند و طریق آنست که آب ده رطل را بجوش آورده چهار رطل
برگ گل تازه را بچهار دو خمیر بریزند و هر دفعه یک رطل آب بسوزد پس آنرا صاف کرده بدستور حصر
دیگر را بریزند تا اینکه از این آب ربع بماند و اگر قوی تر خواهند گل را نیم یا شش رطل میتوان کرد و شیخ
الرئیس زیاده بر نیم را منع نموده پس با هم وزن آب صاف نموده او شکر بقوام آورند قدر شربتش
از ده ل تا سی ل باغ و اگر با نصف وزن آن سکنجبین بنوشند جهت قمع صفرا و الی است شربت ورد
قابض جهت امراض جگر نافع است چهار رطل گل سرخ اقاقیا دار را یکدفعه در ده رطل آب بجوشانند
تا ربع رسد و صاف نموده با هم وزن آن شکر بقوام آورند و اگر قوی تر خواهند بازاء هر یک رطل آن
یک رطل از مصطکی و تخم مورد صندل سفید آرد کهار کثیرا خشک طباشیر یک مثقال در آب

بسته در وبنهند از ند تا بجوشد و سائر نصف باطیب اسب اگر اجزاء حاره قابضه نابد اضافه
کند و اگر بارده لازم باشد از آن نیز داخل کنند **جلاب** جهت تبها و تشنگی و حرارت معدی و حصبه و
آبله و تب دق با تبهای حاره با سرفه باشد و جهت تقویه الاکف تنفس نافع و ملین و منضج و مطوق اعضا
و مدر بول و عرق و جهت اورام احشا مفید است شکر سفید یکجزو آب باران سه جزو عرق بید مشک
دو جزو گلاب دو جزو بقوام آورند و اگر سرد تر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه
کنند **نوعی دیگر** منقول از کامل و قانون شکر یکجزو آب باران دو جزو گلاب سه جزو بقوام آورند **شربت**
به لیمو جهت تقویه هاضمه و تسکین تشنگی و معدی و جگر حار و نافع است آب به شیرین دو جزو
آب لیمو یکجزو شکر ثلث مجموع را بقوام آورند **شربت لیمو** جهت غلبه صفرا و ضعف معدی و قی و صفراوی
و تشنگی نافع است دو رطل آب لیمو را بجوشانند تا به نصف رسد و پانج رطل شکر بقوام آورند
شربت بنفشه منقول از کامل جمله بهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون نافع است و ملین طبع آن
سه رطل بنفشه تازه بدستور شربت در دو سه دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا ربع
رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر دو رطل کنند تلیین قوی تر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد
یکرطل او را بجوشانند با دو رطل شکر بقوام آورند **شربت نیلوفر** موافق قبض کامل جهت تبهای حاره و آلات
تنفس و سرفه و تقویه دل و احشا نافع است و با وجود شیرینی مستحیل بصفرا نمیشود بخلاف سایر
شربتهای شیرین طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو با
یکجزو شکر بقوام آورند **شربت سفرجلی** منقول از کامل اطباء جمله ضعف معده و جگر و اسهال
و غثیان و قی و تشنگی به ترش از دانه و پوست بیرون و پاک کرده آبش را بفشرند و دو رطل از آن
و از شراب یا جمهوری یکرطل و ثقل آن یکشبانه روز در دو بخیسانند و بعد از آن فشرده صاف نمایند و
با آب بجوشانند تا به نصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی
از هر یک دو رطل قاقله کبار و صغار و دارچینی و زعفران غیر مسحوق از هر یک چهار درم قرنفل سه درم
در پارچه بسته بجوشانند و اگر دو دانگ مشک نیز داخل نمایند میتواند بود **شراب الجندبیدستر**
جهت بیرودت معدی و تب ربع و در دو احشا نافع و مناسب بیرانشک عسل کف گرفته شیرین

شراب کهربا

شراب کهربایی یا جمهوری ده من زنجبیل ده درم قاقله صغار و کبار نیم درم قرنفل یکدانگ دارچینی
نیم درم زعفران یک درم دارفلفل یکدانگ و نیم غیر از زعفران باقی را نیم کوب ساخته بیندازند در شراب
و عسل و در سایه سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانگ و
نیم مشک مطیب سازند **شراب ذی عقراطیس** جهت ضعف جگر و معدی و سهر زدن و فساد مزاج بارد
نافع و گفته اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حیات از مرض اهل النوس آسما بخوف نیم آل تخم
رازیانه فلفل مکدم سلیخه ۴ خوب سائیده با ششصد و شش آل شراب خوب کهنه ممزوج خشنا
و در نظر فی گذاشته سر ظرف را بگرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند **شربت مغلی**
جهت صرع مجرب و لاغر درد سر مزمن و ضیق النفس و سرفه رطوب و امراض بارده مانند استسقا
و جنون و نسیان بعد یک طل اسپند را کوبیده در سه رطل آب انگور بجوشانند تا بربع رسد
و هر روز تا پانزده مثقال تا سی روز بنوشند و جهت اعاده حمل زنان که در وقت حامله میشده باشند
و بعد از آن نه شوند سه روز از من شربت بنوشند تخلف در حمل نمیکند **شربت نعناع** جهت غریق اشتها
بر تیز مؤثر است که صبر نتوانند نمود و منقی معده از اخلاط سوخته و بلغم بلغمی است و چون
بر اثر معاجین با همه نوشند در سر عاشر بعد یک آب نعناع افشرده بیست آل خردل سرخ
بیست آل شبیان یک آلمرد سائیده با نود مثقال خیر مایه در هزار و دویست مثقال آب بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده با ششصد مثقال عسل بقوام آورند **شربت بدالخیر** یکجزو خیر مایه را
کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن بسرشند در جمیع افعال قایم مقام خردزاسر است **شربت**
اسطوخودوس جهت تقویه دماغ بارده و معده بارده اسطوخودوس زوفا خشک فاوانیا پرسیاوشان
عود قاری گل کاوزبان بیخ رازیانه تخم رازیانه تخم کرفس گل سرخ سپستان بادرنجبویه کاشم سونیز دانه
بیرون کرده از خرابیون تربد مکوک بیخ سوسن آسما بخوبی اصل النوس هر را بهم بزنند و صاف کنند
و بریزند بر او صد و پنجاه آل عسل و مثل او قند بقوام آورند و سانج و قرنفل و دارچینی و هل و زنجبیل
سنبل الطیب اخنسیر رومی مصطکی را در خرقه بسته بیندازند تا بجوشد و صاف کنند قدر شربت
هر روز از ده آل تا پانزده آل **شراب زنجبیل** از جلاء تام خراسک و در خرمذکور شد **شراب الیمو** که مؤلف

شربت اسطوخودوس

شربت خفقان

شربت کاوزبان

شربت انبار

شفاء الاسقام و تذکره ذکر کرده اند و نایب مناب تریاق کبیر است دانسته اند جهت رفع اخلاط محترقه
و تبهای دوری و ضعف دماغ و دل و فالج و امراض اطفال و مواد سوداوی و رفع تشنگی و گزیدن
عقرب و سایر هوام نافع و حافظ صحت و رفیق کننده مجموع خلط غلیظ و قاطع خلط لزج
و اپخرتی او بسیار باشد مضر عصب و مورث سعال یابس و مضعف باه و مصلح او بادام
و خشخاش است و آنچه با آب نعناع ترتیب دهند جهت تقویه معدی و دل و رفع خفقان مجرب دانسته اند
و آنچه با شیر خشک و رفع بخارات دماغی و خیالات نافع است و هر چه با آب باشد جهت تقویه معدی
و دل و رفع خفقان مجرب دانسته اند و آنچه با شیر خشک و ترنجبین ترتیب دهند جهت ربو و سعال و ضیق
النفس و درد سینه و هر چه با الفاظها ساخته باشند جهت حرقة البول و درد مثانه نافع است **و طریق**
ساختن آنست که شکر سفید را سائیده در قدح ملعون با آب لیمو تر کرده و روی قدح را بکرباس
پوشیده تا پنج روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیرتان حل نموده و مثل شیر آب صاف اضافه کرده با آتش نرم بجوشانند
و قدر شیر باید هشت شکر باشد و کف او را بگیرند و آب لیمو بتدریج بخورد او دهند تا هر رطلی
از شکر بقدر سه درم قیر نابجا داد و قیر آب لیمو بپزد و به لیمو آنست که دو چندان آب لیمو آب به شیرین
بخورد او دهند و مضغ انگور صمغ عربی محلول بقدر آب لیمو تقیه نمایند و ملعب انگور لعاب به
داند و لعاب تخم مرو تخم ریحان تقیه کنند و منضج انگور با آب نعناع تا آن تقیه نمایند و آنچه با شیر
خشک و ترنجبین ترتیب دهند طریق او انگور بجای شکر ترنجبین کنند و با نصف شکر باشد و نصف
دیگر ترنجبین تقیه نمایند **شربت انار ساده و شربت سیب ساده و امثال آن** مانند شربت ریباس
و شربت حماض باید بقدر ثلث هر یک از آبهای آن قند یا عسل یا دو شاب انگوری باشد و بعضی
با لمناصفه گفته اند و شربت انار ترش جهت تسکین صفرا و تقویه معدی و قطع اسهال صفراوی و مومیائی
نافع است و شربت انار شیرین جهت اسهال و فساد الدم و درد سینه و شربت توت سیاه جهت امراض
حلق و ضعف اشتها و اسهال طبع و از توت سفید جهت امراض الاکف تنفس و ضعف هاضمه و تقویه
معدی و شربت ریباس جهت تقویه احشا و منع صعود بخارات و اسهال و شربت حماض جهت تقویه معدی

دجکر

دجکر و امعا و رفع حدت صفرا و شربت سماق و سائر میوه های ترش قابضه قابضه و مقوی احشا و مسکن
حرارتند و شربت میوه های شیرین بدستور انار هر گاه غلبه صفرا باشد مستحیل بادی شوند **شربت**
ترنج جهت خفقان حار و امراض حاد دل بغایت آزموده است ترنج را در کلاب مگر دیو
تا اثر ترنج در جرم آن نماند پس با آب هر یک عدد ترنج هفتاد و پنج مثقال قند اضافه نموده بقوام
آورند **شربت زوفا** نافع است جهت اوجاع سینه و سرفه کهنه و نزله و درد شوارهای نفس و صلابت معدی
و سدها را و موجب مترع الهجم عقاب سپستان انجیر خشک بیخ سوسن آسما اصل النوس هر یک ۳ درم بیخ
رازیانه بیخ کرفس هر سیاوشان زوفا خطمی از هر یک ۱ درم بهدانه اینسون تخم رازیانه از هر یک ۵ درم چوب قشر
مغز خیارین مغز تخم کدو و خربزه مغز پسته مغز جعضوص سنبل الطیب اخر تخم حنظل تخم کمان از هر یک
۲ درم اجزا اینکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر بقوام آورند و مغزها را کوبیده در آن حل کنند
نوعی دیگر که مشهور است زوفای خشک هر سیاوشان مکد هفت آل انجیر زرد بیست عدد عقاب
سپستان از هر یک بیست عدد فراسیون تخم حنظل اصل النوس بیخ سوسن از هر یک سه آل حلبه چهار آل مویز
بیدانه بیست آل تخم کرفس تخم رازیانه از هر یک دو آل جوشانند آب او را با دو رطل شکر بقوام آورند
شربت کاوزبان جهت تقویه دل و توحش سوداوی و خفقان نافع است گل کاوزبان چهل آل بادرنجبویه
بیست آل جوشانند آب او را با دو بیست آل **شکر** شکر بقوام آورند **شربت انجبار** جهت حبس
مزمن سیلان خون از جمیع اعضاء باطنی و رحم و جهت التهام تفرق اتصالی که در سینه و شش بهم رسد
ریشه انجبار هفت آل خوب شامی صندل سرخ و سفید سوهان کرده و تخم مورد از هر یک
دو آل جوشانند با یک رطل شکر بقوام آورند **شربت دینار** از تالیف بختیشوع است و چون شربت را
بیکدینار رطل بیع میکرد لهذا مستی بشربت دینار شد جهت تبها و عفونت اخلاط فاسد از اعماق بدن
و ضعف معدی و جگر زرشک بیدانه تخم کاسنی مکدوه آل خوب بیخ سوسن مکد ۴ درم تخم کشوث گل
پاک کرده قنطوریون دقیق مصطکی دارچینی زعفران مویزج مکد ۴ درم ادویه را کوفته اگر جهت تب باشد
در آب کاسنی بخیسانند و اگر جهت خفقان باشد در آب رازیانه و سرآنست که سه روز در میان آب
بخیسانند که در آن کاسنی و بادیان و شبت و گاوزبان و مویز بیدانه با التسویه از هر یک نیم آل جوشانند

شربت زوفا

شربت کاوزبان

شربت انبار

باشند و با آله هر یک رطلا از آب آن یک آ بجوشانند و نیم آ سارون اضافه نموده یا دو رطل شکر بقوام آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند **شربت خطمی** نافع است جهت مرطوبین و حبس نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و گرمی و حرارت و رفع تب و اخلاط محترقه و چون با شربت دوم مکرر ممزوج ساخته بعد از غسل و قوع ضعف نفس و تقویه قوتها میکند قدر شربتش تا بیست آ است و قوتش تا دو سال باقی میماند صد عدد خشخاش را سرسیده با تخم او کوبیده و با پوست دا علیحده نیم کوب کنند و تخم را نرم بسایند و با دو مثل آن آب نیسان بجوشانند تا بثلث رسد و با مثل او شکر بقوام آورند **شربت عناب** منقول از تذکره و موافق نسخه اصول الزراکب و مؤلف و غیر این نسخه را خطائی داند جهت سینه و اسافل بدن و تسکین دشنگی و اطفای حرارت خون و آبله و بتهانافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه باقی است عناب یک رطل کشنیز خشک عدس بیخ کاشت از هر یک دو او میتر در ده رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بوزن او شکر بقوام آورند **شربت عنصل** نوعی که غرغره این حقیر است جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغم و سده و احشا و تقویه معده و دماغ نافع و مکرر تجربه رسیده و مجربست پیاز عنصل زوفا خشک اصل السوس کل کاو زبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید هر یک دو انعناع خشک رازیانه بیخ سوسن کبود قردمانا هر یک سه درصد و پنجاه مثقال سرکه و چهار صد و پنجاه آب دو سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با سیصد مثقال شکر بقوام آورند و هر روز از بیخ تا دو آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند **شراب العنصل** سکنجبین عنصل نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و تفتیح سدد و قطع اخلاط غلیظ و رفع ضیق نفس و سرفه کهنه که از رطوبت باشد نافع است پیاز عنصل را یک رطل و نیم با کارد چوبین ریزه کنند و با پانزده رطل سرکه با آتش نرم بجوشانند تا ممتزج شود پس صاف نموده با هر رطلی یک رطل و نیم شکر اضافه نموده بقوام آورده کف بگیرند و امین الدوله و جمعی از قدما این ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل زیره کرشنا اغاوه و مرماخ انجدان زوفا خشک بودنه نعناع از هر یک پنج آ خلفل ده آ تخم جزر بزرگ کاشم هر یک دو آ و نیم قردمانا

دو آ

دو آ سداب شش آ سانج هندی سرل با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند در این صورت جهت جمیع علل عصبی و امراض بارده مزمنه بغایت نافع است **شراب الکدر** و شربت کادی نیز گویند منقول از کامل و موافق نسخه قدما و جامع الادویه جهت حصبه و آبله و بارسرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارت و تبرید و اخلاط محترقه که بمشارکت دم باشد و جهت عرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و عفونت مزمنه اخلاط و نیکو کردن بوی دهان بغایت مؤثر است چوب کادی نیکوب کرده شاخ بادیان و تخم بادیان پوست بیخ بادیان هندی عناب دانه بیرون کرده از هر یک رطل گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب لک از چوب پاک کرده هر یک چهار آ صندل سرخ و سفید هر یک ده آ یکشبانه روز در چهار مثل آن آب خیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب نارسیده و آب انار شیرین از هر یک رطلی بجوشانند تا بقوام سایل شود و با یکمن شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا بقوام گردد و از سر آتش بر باشد کافور و زعفران از هر یک سه آ در حل کنند قدر شربتش از دو آ تا هفت آ و نیم است و جهت اطفال یک مثقال **شراب انجرجی** موافق نسخه قدما جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است برگ نرنج که بفارسی ریچه برگ درخت انبک است پنجاه عدد را در شراب صاف کهنه یا جمهوری بقدر شش منطل که هر منطلی صد و پنجاه آ است هفت روز خیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه آ عسل کهنه که نه بقوام آورند و بعضی از پوست نرنج بشرح سطور ترتیب می دهند و بعضی یک رطل پوست نرنج را در ده دویست و پنجاه آ آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف کرده با یک رطل عسل بقوام می آورند **شربت جعدی** که از اخراج حصی است جهت ادرار فرمودن حیض و بول و رفع صفرا اخلاط و ریاح و تفتیح سدد جهت سنگ طرامشیع جعدی حرمل منطغ ریوند چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار مکد ۱۰ ابهل تخم کرفس رونانس رازیانه انیسون تخم کاسنی تنطوریون دقیق ۱۰ مویز سیاه انجیر زرد سکد ۱۰ در یکمن نیم آب خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال شکر بقوام آورند و هر روز ده آ آن با آب مدرات حیض و بول بنوشند و هر گاه طبع یابس باشد با گل سرخ و محمودی مسوی و فارقون بنوشند **شراب رماطون** از اقسام خراسانی جهت امراض بارده بغایت نافعست و مقوی حرارت غریزی چهار هزار مثقال آب انگور صاف را با آتش نرم جوشانیده کف بگیرند و هزار مثقال عسل

اضافه نموده بجوشانند تا بنصف رسد هل فاقله کبار قرفه قرنفل مازو فلفل از هر یک پنج آ نرم سائیده در پارچه بسته در آن طبخ بیندازند تا آخر بجوشانند و بعد از سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و آن زعفران در آن حل کرده در شیشها کنند و سر شیشه را محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر چند کهنه شود قوی تر میگردد **شراب افسنتین دیگر** موافق نسخه قدما مقوی معده و منفع سدد و مسهل صفرا و مقوی اعصاب و دماغ و جگر است افسنتین رومی چهار آ غاریقون مثل آن گل سرخ هشت آ صبر زرد دو آ خلاصه مثل آن مصطکی تخم کرفس بیخ رازیانه سنبل الطیب سارون سانج هندی هر یک یک مثقال نعناع اصل السوس سرل بیخ کرفس بیخ رازیانه دو آ فودنه زعفران هر یک یک مثقال و نیم در هشت رطل شراب بجوشانند تا بنصف آنچه رسد و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتواند بود **نوعی دیگر** که صغیر گویند جهت مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و قوی الفیه بغایت آزموده است افسنتین ده آ گل سرخ بیست آ تربد چهار آ غاریقون چهار آ سنبل الطیب دو آ در چهار صد آ آب بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بیست آ شکر بقوام آورند و اگر تربد را هشت آ کنند قوی تر خواهد بود و صغیر مکرر تجربه نموده **نوعی دیگر** از مجربات حقیر جهت ضعف معده و جگر که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد بغایت نافع است افسنتین دو آ گل سرخ چهار آ ترهندی ده آ تخم خیار چنبر خیسانیده صاف نموده بنوشند و مجموع یک شربت است **شربت ابریشم** جهت تقویه دل و اعضا و ریه و رفع خفقان بارد و یابس و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع است موافق نسخه قدما ابریشم خام که عبارت از پیله است نه ابریشم متعارف که بحرف اطبا آن حریر است سیصد آ یکشبانه روز در یک هزار و پانصد آ آب که آهن تافته در آن خاموش کرده باشند خیسانیده پس بجوشانند تا بثلث رسد و ابریشم را افشرده بیرون آورند بیست و پنج مثقال گل گاو زبان و پانزده آ بادرنجبویه علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب او را صاف نموده ابریشم را در آن کنند و با سیصد آ شکر بقوام آورند و هر شب دو ورق طلا از هر یک یک آ و نیم دو ورق نقره مروارید و مصطکی از هر یک دو آ در آن بعضی بجای فیل حریر گرده اند و اگر فیل کنند باید شکافت و گره ابریشم را بیرون کرده پاچیله بجوشند **شربت ابریشم** که معمول متاخرین است موافق نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد باقر قمی موافق اکثر امراض و رفع مواد سوداوی و خفقان و تقویه

دل و اعضا و ریه و آلام مالیخولیا و توحش و هموم بغایت مؤثر است ابریشم حریر سیصد آ را سه روز در عرق گاو زبان و عرق بید مشک و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یکمن بریزند که شش صد آ باشد آب سیب شیرین آب امرود شیرین آب انار شیرین آب به شیرین هر یک دویست مثقال بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بربع رسد و در حین جوشانیدن مصطکی سنبل هندی جوز بوا بسباسه زعفران هر یک یک آ هل قرنفل عود سانج هندی هر یک یک آ و نیم دارچینی سرل هر را کوبیده در پارچه دستمال در آن انداخته بجوشانند و بعد از آنکه آب بربع رسد ابریشم را و دویست آ صاف کرده با شش صد آ سفید و دویست آ عسل بقوام آورند و عنبر اشهب و دو ورق طلا از هر یک یک آ و ورق نقره سرل مشک نیم آ در آن حل کنند و اگر قوی تر خواهند مصطکی زعفران دو برگ نمین قرنفل عود هیل صندل آ از هر یک نیم آ کوفته و بیخته اضافه نمایند و بعضی شکر را هزار و دویست مثقال و عسل را سیصد آ میکنند و زعفران را نمی جوشانند بلکه بعد از قوام در حل میکنند و این اقسام جهت زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود **شربت فواکه معتدل** معمول متاخرین مقوی اعضا و سایر قوتها و جهت تاقوین و منضج احشا نافع است آب انار ترش و شیرین آب به ترش شیرین آب امرود ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین از هر یک یکجزو آب زعرور که کوچ نامند آب زرشک هر یک نیم جزو با ثلث آب انگور سفید بقوام آورند و بعضی یکجزو آب انگور اضافه میکنند و انار شیرین و اگر آب انگور را علیحده بجوشانند تا ثلث و فدر ثلثانه بماند اولی است **شربت فواکه شیرین** جهت تقویه احشا و تاقوین و صاحبان لیت طبع و جهت صاحب سعال موافق است آب میوه های شیرین که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام آورند **شربت فواکه ترش** قابض تر از شیرین است و در نافع مثل آن و صاحب سعال را موافق نیست و عمل و بید دستور سابق است که از آب میوه های ترش ترتیب دهند و هر یک از این شربتها موافق احوال هر شخص تقویه بارد و یابس مناسب میتوان نمود که اگر دو تیر موافق را کوفته در پارچه بسته در آن بجوشانند **شربت عود ترش** معمول متاخرین و مقوی معده و احشا و ریه و جهت رفع غثیان و بدی هاضمه و بخارات محترقه نافع است آب سیب ترش و شیرین آب انار ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب لیمو از هر یک صد و پنجاه آ با سیصد آ خند بقوام آورند و عود قماری صندل سفید گل سرخ قرنفل مصطکی سنبل الطیب سارون دبیاسه بادرنجبویه سانج مشک و عنبر و دو ورق طلا و نقره در آن حل کنند

شربت تریاق که بادرهم هموم وکزیدن افعی است وجهت کرب وخفقان وغثیان وبرانگیختن اشیا مجرب است
منقول از ندکن آب زرشک آب سیب شیرین هریک سیصد ل آب لیمو آب ترنج هریک صد وپنجاه ل
تا ثلث آن شکر بقوام آورند ثم وارید بدی که با آب ترنج حل کرده باشند شش مثقال اضافه کنند درین وقت
بر اکثر امراض قایم مقام تریاق است فاروقاست شربت هندی منقول از تحفه باهر وسرسرت جهت درد
کرده ومثانه ورحم وجگر ومغص وورم سپرز وعرق النسا ونفث الدم وربو وخوانق وخفقان وقرحه امعا
وتبهای دایم وگزیدن هوام ودرد کمر ومفاصل مجرب دانسته اند انجیر تر ده رازیانه هریک صد وپنجاه ل
یکشبانه روز در سه وزن آب خیسانند پس بجوشانند تا ثلث رسد بعد از آن صاف نمایند وبا شیر گاو سرخ
تازه سیصد ل وقند سفید ششصد ل بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد وصد وپنجاه ل ریوند چینی که بکلاب
تر کرده باشند وم با تر ده مثقال روغن گاو وی چرب نموده در آن حل کنند وازده مثقال نابت ل که
استعمال نمایند شربت صندل جهت تقویه معده ودفع اسهال وسیلان خون وضعف دل وجگر جاریست ل
صندل را نیم کوب کرده ونیم رطل کلاب دو شبانه روز خیسانیده صاف نمایند وجرم صندل را در آب جوشانیده
تا بقیه قوت آب دهد پس صاف نموده با کلاب سابق دیگر رطل شکر بقوام آورند واگر قابض تر خواهند یک
اوقیه نار دان ترش را در آن خیسانیده صاف نمایند وبعد از آن بقوام آورند واگر قسم ترش او را خواهند
بجای کلاب در سرکه یا آب لیمو خیسانند ودر شربت صندل لین صندل سرخ وسفید با لمناصفه
کنند واو قابض تر می شود شربت لجاص منقول از حاوی جهت درد سر وبیماران ودر فان نافع ومسهل
صفراست آلوی بخارا را در آب خیسانیده بجوشانند تا مهترا شود پس صاف نموده شکر بیشتر دی که خوش
طعم کند صاف نموده شکر بیشتر دی که خوش طعم کند صاف نموده بقوام آورند واگر قدری از نمودره مسوس
اضافه نمایند قوی الفعل میشود شربت هندی بدستور شربت اجاصات شربت مورد جهت
سرفه وقرحه ریه واسهال وافلام بواسیر وقطع سیلان خون وتقویه معده وامعا نافع است تخم مورد را
با چهار مثل آن آب بجوشانند بعد از خیسانیدن وبیشکوب کردن آن تا ربع رسد وبا وزن آن شکر بقوام
آورند شربت قابض از تالیف ابوی رحمه الله جهت اسهال وزلق الامعا مجرب خصوصا هر کاه با سوء
قابضه نوشند آب بید آبا ودب سیاه هریک رطلی که قدری تخم مورد را در آن خیسانیده بجوشانند

تا بنصف

تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال کنند واگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن مورد قدری
سنبل الطیب مصطکی سک از هریک دو مثقال در پارچه بسته در آن بجوشانند شربت مسهل از تالیف
حقیر جهت امراض باروده وضعف معده ومغاص وتهیج سدد وامراض سوداوی بغایت نافع وبهتر
مسهلاست گل سرخ سنا مکی هریک ده ل بنفشه بیست ل تربد سفید غاریقون افتیمون رومی
هریک پنج ل تخم کشوث اسطوخودوس هریک سه ل سنبل الطیب دو ل عناب سپستان هریک
بیست عدد در چهار صد ل آب یکروز خیسانیده بجوشانند تا ربع رسد وبا صد وپنجاه ل ترنجبین وشکر با
المناصفه بقوام آورند واز پنج ل تا ده ل استعمال کنند شربت کشوث کدر صفراهای بسیار شهرت
دارد ومنفخ سده وملین طبع ومقوی جگر ومعده وجهت تبهای مرکبه وسوء القنیه مفید است تخم کشوث
رازیانه تخم کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه کرمک هریک سه ل بپوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه کاسنی
جوشانیده با شکر نا شیرین حسب بقوام آورند وتا ده مثقال با شربتهای تخم کاسنی وتخم خربزه وآب کاسنی وامثال
آن بنوشند شربت دینار معمول مفاخر این جهت امراض جگر وسده صاف ساز تبهای مرکبه نافع وقریب الاعتقاد است
تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ بزور تخم کشوث یکروز خیسانیده پس بجوشانند با دو رطل شکر بقوام آورند نوع دیگر
شربت غوره جهت حرارت معده وضعف آن ورمضی صفرا بعده ودردهای کمر وترنج سموم وتشکن
تشنگی وتقویه احشا وزنان آبستن مفید است رود رطل خون را بجوشانند تا بنصف رسد دیک
بکذارند دو روز دیگر بجوشانند مثقال قرنفل بجوشانند تا بوی او اندر آید وبا رطل شکر بقوام آورند شراب
حلوه از تالیف ندما مقوی معده وانع خفقان است ومانع او در امراض باروده نهایت ندارد وبهترین ترنج
رطبی را با حوریک وقیه قرنفل دو مثقال عود یکمثقال نیم کوب کرده پنج رطل شیر سه شبانه روز خیسانند وبا
رطل شکر سفید دو مثقال مصطکی ونیم مثقال زعفران ودو دانه مشک بجوشانند تا مایل بقوام
شود پس صاف نموده استعمال کنند شراب سیب جهت تقویه معده واسهال مزمن ورد جگر وقی وغثیان
وخوانق وتشنگی نافع است منقول از جامع اسمی الادویه آب سیب ترش یک رطل آب سیب ترش یک رطل بجوشانند
تا بنصف رسد وبا یک رطل عسل دیگر رطل شکر بکنند بجوشانند تا غلیظ شود وکف بگیرد وعود دو مثقال
مصطکی ودسباسه سنبل الطیب قرنفل جوز بوا هیل قاقله کبار دارچینی زنجبیل مشک سائیده اضافه

ام ونیم نیم نیم نیم نیم نیم نیم نیم نیم نیم

نمایند ماء العسل جهت امراض باروده عصبی وامعا ومانی نافع ومنضج بلغم غلیظ ومفتح سدد است یکمن عسل
صاف با باشش جزو آب با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید سکنجبین رسد وبا آنکه هریک رطل عسل ورطل
فلفل را کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند شراب العسل جهت معده وجگر سرد وامراض عصبی نافع است
ده رطل عسل با باشش رطل آب وسنبل الطیب ومصطکی ودارچینی وقاقله وعود وهیل وقرنفل وجوز بوا
ودار فلفل هریک رطلی بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال کنند ربوب را شرط است که آب
انجیر که مقصود باشد چندان بجوشانند که بربع وثلث رسد مجموع آن قابض تر از شکر بهاست واگر
در بعضی تغیر بضاف کند باید قدر قلیلی باشد رب جوز جهت رفع قی وغثیان وجهت حنای ورد کلو
نافع است آب پوست گردکان تازه را بجوشانند ثلث بماند وبا مثل آن عسل وخرما وشکر بجوشانند
تا ثلث بماند دیگ وقیه صاف ونیم وقیه زعفران ونیم وقیه سنبل اضافه نمایند واگر شاده او را ترتیب
دهند مثلث فقط کافی است رب خشخاش از تالیف قدما است جهت نزلات حاد بغایت نافع است
رب سیب جهت خشخاش را با تخم کوبیده یکشبانه روز در نه صد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف نموده با صد وپنجاه م شکر با عسل مثلث بقوام آورند که طریق لعوق کردد افاقیا زعفران
عفص مصطکی حب البلسان هریک درهمی کوبیده وبیخته مخلوط کنند باب شش در مرقیات
که انجیات نامند وصفت بعضی از حلوا مرتبای شقاقل مبتی ومسمن بدن ومقوی اعصاب وکرد است شقاقل
تازه که پوست او را خراشیده باشند در آب آهک صاف کرده که قدری تندی داشته باشد وزیاده از ایکروز
یکشبانه روز خیسانند یا بجوشانند یا بنویند تا از آب آهک نماند بعد از آن در آب نان طبخ دهند تا نرم
وبجد شود وعسل را بقوام آورده شقاقل را با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند وعسل آنقدر دار
باید که شقاقل را بپوشاند وباین دستور است مرتبای کدو وپوست هندوانه وزردک وامثال آن ولکر
قویه جهت باه خواهند در مرتبای شقاقل وزردک بازای هر صد مثقال شقاقل دارچینی وزنجبیل قرنفل
هیل جوز بوا از هریک سه مثقال یکمثقال کوفته وبیخته اضافه نمایند مرتبای سیب مقوی معده ودل است
وجهت تنگی دهان مولد مرتبای به در منافع مثل او است ودر تقویه معده قویتر مرتبای بالنگ جهت
سینه وحلق وتقویه معده مولد است خصوصا چون با پوست بپزند وترتیب دهند وطریق ساختن هریک

آفت

آفت کسیب دیه را از پوست وتخم وبالنگ را از ترشی پاک کرده بشد را انگشتی ریزه کنند وطبخ نمایند
تا پخته کردد واز آب بیرون آورده عسل وشکر را با آب آن بقوام آورند وبعد از آن جرم هریک را با آن چندان
بجوشانند که رطوبت آب در جرم هیچ یک نماند مرتبای نارنج دلپذیر جهت قطع صفرا وتقویه معده حاد وبدل نافع است
پوست بیرون هریک را خراشیده با نمک کش وانجا بیرون آورده در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشد
زایل شود ونرم کرده پس با عسل وشکر بدستور دیگر کذشت بجوشانند مرتبای زنجبیل که زنجبیل پرورده کویند
جهت تقویه باه وکرده ومثانه وهضم طعام ومعده بارد ورب بلغمی وسوداوی نافع ومقدر بول است زنجبیل
را بیست روز در آب خیسانند وخشک کرده با آب واندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل
کف کرفته چندان بریزند که او را بپوشاند بکذارند تا مزاج بگیرد مرتبای هلیله مقوی معده وهاضمه ومخفف
رطوبت معده وملین طبع وجهت ضعف جگر ودماغ ورياح بواسیر وسوداوی که از احتراق بلغم بهم رسیده
باشد نافع است صد عدد هلیله کابلی بزرگ در آب بشد دی که او را بپوشاند خیسانند وبچاه آهک خاکستر
چوب تاک بریان بریزند وهر سه روز یکبار آب وخاکستر را تغییر دهند وبعد از ده روز هلیله را بنویند
وبا فلفل وآب که او را بپوشاند ویک مشت جو سفید چندان بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب
خشک کنند واز جو پاک سازند وبا سرخی تخم هر عددی را که با عسل کف کرفته بشد نرم کرده
آن را در طرف کنند وبیست روز بکذارند وعسل را تغییر دهند وچند جوش باید داد تا خاطر جمع شود که رطوبت
که از آب بر داشته بود دیگر در وی نمانده است بعد از آن با عسل کف کرفته بشد دی که او را بپوشاند در ظرفی
نکاه دارند واگر خواهند قویتر کرده در بازاء هر صد عدد هلیله از هریک اندیه کرده مرتبای شقاقل مذکور شد
یکوقیه اضافه نمایند دردمرتبای عسل او بفارسی کل انکبین نامند وبعربی او جلنجبین است وشکر او را بنار
کلشکر وکلشند کویند بجزء جلنجبین سکری وقوت کل انکبین تا چهار سال وکلشند تا دو سال باقیست
عسل در آخر دوم کرده وخشک وشکری در اول دوم کرده ودر پوست بعد دل وهر دو مقوی دماغ ومعده
ومجفف رطوبت قریبه معده وبعد از غذا مانع صعود بخارات بدماغ وعسل جهت سرد مزاج وضعف باره
افاقی وجهت درد مفاصل ونقرس وفالج ونقیت سنک کرده ومثانه وصرع اطفال وبادیه او نیز جهت
تحلیل رياح غلیظه ودرد کمر وهضم طعام نافع وچون اطراف بدن تخم کرفس بجوشانند صاف نمایند ومکرر

بنوشند جهت ازالهٔ لقوه و فالج و استرخاء لسان و ابتداء مفاصل بجرب داشته اند و شکری از جهت محرورین
و یابس المزاج او فی و جهت ابتدا وسواس و جنون نافعست و چون کافور را با مثل آن اسطوخودوس بالسویه
و از تریاق بنفشه نصف کافور ممزوج نموده مداومت نمایند جهت ازالهٔ رمد کهن و بخار و ضعف باصره و درد
سر و شقیقه و اخلاط سوخته و دفع سدد جرب میدانند و چون با تمر هندی و عناب بجوشانند جهت ازالهٔ رمد
بغایت مفید است دهر روز هم کلفند را بجوشانند و صاف نمایند نایب مناب شربت و رد مکرر است
و گویند مضر جگر و محدث خشکی است و مصلح او خشخاش و قدری شربتش و طبیخ تا چهارده مثقال و از
چهار تا است و طبیخ او باید با اشش مثل او آب باشد تا ثلث برسد و مضر را و بجگر خلاف قیاس و مجرب است
صفت آن گل سرخ و از تخم و اقماع پاک کرده با وسک چندان بیفشارند که خوب ورم شود و با قند بسایند و
تا سه روز و هر روز صبح و شام مرهم زنند و بعد از آن چهل روز در آفتاب بگذارند هر گاه شکر کمی کند
اضافه نمایند و باید وزن شکر تا چهار مثل کل باشد و عسل را باید بوزن سفوف کف گرفته اضافه نموده
در آفتاب گذاشت مرباي اندروکی جهت تسفیه صوت و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر
و بدیء هضم و استسقا و ضعف باه بعد از یک روز کدو را ریزه کرده بجوشانند تا مهترا شود و عسل اضافه
نموده بجوشانند تا با آب روز کدو جوشیده بقوام رسد پس با آن هر صد مثقال دارچینی و تمر را کوفته ریخته
اضافه نمایند هود قاری فرنفل دارچینی هیل جوز بوا زنبار کبابه از هر یک نیم مثقال مرباي بنفشه بنفشه
خیس بنفشه نامند مسهل مصطرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حاد و ترطیب و منافع و آلات
تنفس و تهیج حاد و حرقة البول و نزلات نافع است بنفشه تازه از اقماع و ساق پاک کرده با نصف وزن
آن شکر کوبیده و آفتاب چند روز بگذارند هر روز هم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر
بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک پاک کرده را در آبی که بنفشه را چند جوش داده باشند یکروز خیسانیده
با مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند قدر شربتش از نیم مثقال تا ده است و اگر کابه و پیه مثل
و سایر شکوفها را بدستور تریاک سازند هر یک را منافع خاصیت که در اصل آن چیز مذکور است مرباي پسته
که از پوست بیرون بسته بدستور مرباي بالنگ ترتیب دهند بغایت مقوی دل و معده و جگر و دماغ است
و جهت امراض بارده مزمنه مفید مرباي جوز جهت تقویه باه و تخفیف بطوء معده و تقویه جگر نافع است کردکان

تان

تان که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون نکنند و اگر صلب شده باشد از مردو
پوست بیرون کرده با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هر گاه رطوبت کمی
در عسل سرایت کرده باشد با عسل تان بدستور بجوشانند مرباي بادام که جهت سرفه و خشونت
سینه نافع است بدستور مرباي جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تان را در روغن بیجوشانند
و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده با عسل پرورده میکنند اما اقسام حلوایی که روغن دارد مسدد
و غلیظ و دیر هضم میباشد و مولد خلط مراری و سوداوی است خصوصا در محرورین و انهم باید روغن
باشد الطف و انفع است و قریب الفعل با انجیر از و ترتیب دهند و تفصیل مجموع آن مستعد است و اکثر
به بعضی کرده می شود که دستوری باشد جهت ساختن غیر مذکور حلوایی شکر پاره مولد خون متین و ملین
سینه و موافق سوداوی که از بلغم مسکون شده باشد و مسمن بدن و مضر جگر حار است آرد گندم بسیار
نرم را با روغن با آتش نرم بیرون کرده شکر را بقوام آورده اندک اندک در آن بریزند و برهم زنند تا منعقد
گردد حلوای کرنکبین مایل باعتدال و لطیف ترین حلویات جهت سرفه و خشونت حلق و پوست طبع نافع و
سریع الاضرار است سرخه و کرنکبین صاف کرده را با یکروز شکر صاف خام نمی دریا آب بجوشانند رکب
سفیدی تخم مرغ بر و زده کف بگیرند و چون با نتها موافق رسد قدری از کف چون بر آن بریزند و کف ناخوب سفید
شود و بعد از تمام نام چون اندکی از و را سرد کرده باشند با اندک حرکتی شکسته شود در آن وقت
مغز پسته بوداده و نارجیل و امثال آن بیفزایند و حاجت اضافه نمایند حلوای سوهان موافق هر دو مزاج کثیر
الغذا و مولد خون غلیظ و جهت درد کرد و تقویه اعصاب و باه نافعست گندم را در آب چندان بخیسانند
که نرم بردارد پس در کیسه کرده در آفتاب بگذارند و هر روز قدری آب بر و بپاشند تا شروع کند به سبز شدن
پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند و با نصف و یا با مساوی آرد گندم مخلوط نمایند و آبرا بجوشانند
آرد را اندک اندک ریخته هم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تمام حاصل یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری
روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیر شکر یا دوشاب انگوری بیفزایند
که مقصود باشد اضافه نموده چندان بجوشانند که روغن جذب گردد را شروع بدفع کردن نماید بعد از آن
مغز پسته و گردکان و نارجیل و دارچینی و زنجبیل و هیل و جوز بوا و قرنفل و فلفل از هر یک بیفزایند اضافه

تا شود که تا بدایه موافق آید حلوای انجیر از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعا
و ترتیب اعضا و جهت سل و سرفه و تب بدق نافعست نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ
تمام یافته بسیار غلیظ کرده پس قدری روغن طعام و روغن کنجد اضافه نمایند و سه چهار جلاب
و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب با نعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم
کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و انجیر از تخم ترتیب دهند جهت امراض مذکوره و بدستور نافع و سرد
حرارت تمام است تخم خرفه را شیره و غلیظی که فقرا نشاسته یا لعاب سپرغم بجوشانند و شکر و روغن بادام
اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده را شروع بدفع کند و انجیر از برنج ترتیب دهند
قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشاسته شیره برنج را چندان بجوشانند که حل گردد
و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران را حل کنند
و اگر در آن در حلوای نشاسته و انجیر مخلوط نمایند مسمی بترک دارچینی خواهد بود حلوای سیب و بهی
که مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و مسدد اکثر بدن هر یک را آنرا گرفته اند بعد از پاک کرده
از تخم و پوست بکوبند و طبخ نمایند تا مهترا شود و با آب آن خورده و اگر قدری گلاب با آب آن اضافه کنند
بهتر است و عسل کف گرفته با شکر بقوام آورند با قدری که شربت او مطلوب باشد اضافه نموده طبخ نمایند
تا منعقد گردد و مغز پسته بوداده بیفزایند و احتیاج مخلوط نمایند حلوای نارنج و حلوای بالنگ نیز گویند
بهترین حلویات و مقوی احشا و موافق هر دو مزاج است پوست بالنگ خشک کرده را بعد از کرفتن
پوست بیرون و رفع تلخی آن که قدری در آب جوشانند تا شیرین بکوبند و بدستور حلوای سیب با شکر
بقوام آورند و قدری آب نارنج که او را ترش کند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی مغز پسته بوداده یا او
مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج
که شیرین کرده باشند مخلی سازند اولی و اطیب و انفع خواهد بود و اگر بجای بالنگ زردک را مهرسا
جهت بدستور بعمل آورند و تقویه باه موثر و تعدیل او حلوای سیب و نارنج است طریق بوداده مغز پسته
و بادام جهت حلوا بادام آنست که آب سوس کندم در دیگ کرده بر شته کنند و بسر هم زنند که مغزها
شوند و بو بر دارد پس از سوس پاک کرده استعمال نمایند فالوذج معرب از پالوده است از حلوای نشاسته

اعدل

لعوق

لعوق سازند لعوق صنوبر که حقیر سکر تجربه نموده جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و گرفتگی آواز و سعفان رطوبی و ریه بغایت آزموده و بیعدیلست حلبه را خیسانیده مقشر کنند بعد از آن کوبیده و شیر مکر بنفشه با دو ثلث آب انگور با عسل نیمه بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز جلغوزه مقشر را بسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش داده استعمال نمایند لعوق خشخاش از بجرتات ابوی و حماما جهت نزلات شدید است تخم خطمی بهدانه اصل سوس را در دو وقت در نهار آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بیست آل نبات بطوام آورده خشخاش سفید و سیاه مغز دانه بدصمغ عربی کثیرا زیر صلایه نموده مخلوط کنند لعوق حلبه جهت ریه و سعال بیبی بغایت نافع است حلبه مویز بیدانه بنفشه چوب مقشر بهدانه گل گاوزبان جوشانیده آب او را با عسل صد و پنجاه آل بطوام آورند و مغز تخم کدو و مغز جلغوزه تخم رازیانه کوفته اضافه نمایند و بیخ آل آنرا با ماء الشعیر نوشند لعوق حرمل جهت ضیق النفس و سرفه رطوبی تعدیلست تخم کتان حرمل بالسویه با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند لعوق حب القطن جهت بوحر و رطوبت حجره بغایت نافع است از بجرتات ابوی و مغز دانه بنه و مغز جلغوزه حلبه تخم کتان با عسل و بادرنجبویه و بادام تلخ لعوق کنند لعوق التین انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا نوب آب او را با مویز و شاه انگور بطوام آورده مغز جلغوزه مغز پسته بادام تلخ مقشر تخم انجره تخم رازیانه کرسنه حلبه مغز دانه بنه حب القلقل نرم سائیده بروغن بادام تلخ چرب کرده لعوق سازند در دفع ضیق النفس و سرفه کهنه و ریه بلغمی بغایت نافع است لعوق عنصل جهت ریه و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است فراسیون بیار عنصل مشوی بیخ سوسن کبود با عسل لعوق کنند و با آبی که خاشاب با فوتنج جبلی یا برفاسه جوشانیده باشند استعمال نمایند لعوق بنفشه جهت سرفه و قولنج و دمی و صفراوی بسیار مؤثر است بنفشه مویز بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و پنجاه مثقال عسل خیار شنبر و پنج آل روغن بادام شیرین بطوام آورده پنج مثقال بنفشه سائیده اضافه نمایند و از بیخ تا هفت مثقال استعمال نمایند لعوق خیار شنبر جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع است و بدستور جهت سرفه و نزلات مفید فلوس خیار شنبر و نبات سفید را در اندک آب حل کرده صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند و کثیرا صمغ فارسی که صمغ آلو باشد آرد با فالوذه مغز با بادام شیرین اضافه نمایند لعوق خشخاش که مدار اطبا است جهت نزلات حاد رقیقه و خشونت حلق نافع است

خشخاش

خشخاش سفید نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز دانه به با جلاب لعوق کنند لعوق زوفا جهت امراض بارده سینه و اسلاء عصب و ریه و بلغم لزج بسیار مؤثر است زوفا خشک انیسون رازیانه بزر سیاوشان اصل سوس بیخ سوسن کبود و قطونا حلبه مویز بیدانه انجیر تربد سفید تخم کتان در آب بقدر شش وزن ادویه بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده با مثل آل و عسل بطوام آورند و ملعقه الکحل و را تناول دارد و حل کنند لعوق حب القطن جالینوس که در تقویه باه بیعدیلست در معاجین مذکور شد لعوق سکنجبین جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و ریه و گرفتگی آواز و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است و مقدار شربتش سه آل و قوتش تا چهار سال باقیست آب کرنب را که در اصطبلهای گل قرمز نانسا افشرده بجوشانند تا بنصف رسد با دو چندان او شکر بطوام آورند و با آن هر رطلی از شکر هر یک از مصطکی کنه و صمغ عربی کثیرا با بارنج تخم درم در آن حل کنند لعوق الورد منقول از جامع امین الدوله جهت تپهای محاوره و گرفتن و نوبات اجنب صفراوی دو روز در سید رسول الاسود عبد الله کل سرخ پاک کرده صمغ عربی نشاسته کثیرا خشخاش سفید و عصیر کاهو تخم کاهو بدل او گل سفید و اضافه کرده و بسیار بجرب با خط طبا شیر عصفران زیت سوسن نرم سائیده با دو ثلث انگوری لعوق نمایند لعوق جهت منع انصباب نزله بسیار بعدیلست بزر البنج و قارزه آل حب صنوبر شش آل مصطکی یک آل با مثلث چهار آل لعوق کنند و صبح و شام یک مثقال از آن بنوشند تریاق الزرد از مجربات حقیر در منع رعشه مولد نزله و دفع سرفه مجربست تخم کاهو بیست آل بزر البنج بوست خشخاش مکلس خشخاش سفید چهار آل گل گاوزبان تخم مورد کثیرا خشک مکلس ده آل اسطوخودوس پنج آل خیسانیده بجوشانند و با مثلث چهار صد و پنجاه آل و نبات سه صد آل بطوام آورده این ادویه را اضافه نمایند گل سرخ کثیرا خشک و سوس نشاسته صمغ عربی کثیرا مصطکی مقشر تخم جبار شرمه باید سائید مقدار شربت سه مثقال لعوق مازریون جهت تقویه معده و دفع قی عنیف مجرب دانسته اند منقول از جامع مذکور گل سرخ آرد سفید پوست بیرون پست انار دانه زرشک دانه زرشک مغز دانه مغیاث تخم مورد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب غوره و آب بدو آب هندی و سرکه و شکر بطوام آورند والسلام منابع الهدی

مطبوخات

باب هشتم در اطریفلات و معجونات و مثالات و اقراص و مسکنات و اما مطبوخات

صاف نمایند آلو بخارا خشک هندی مویز بیدانه را با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده بیست آل او را با چهل مثقال از آب صاف کرده اول و با نزده آل شکر سفید بجوشانند تا بنصف بیاشامند مطبوخ خیار شنبر جهت اخراج اخلاط حاد منقول از کامل هلیله زرد مالوی بخارا عناب مویز بیدانه تر هندی گل سرخ بنفشه فرنجمشک در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیار شنبر از ده آل تا پانزده آل و روغن بادام شیرین دو آل اضافه نموده بنوشند مطبوخ افتیمون و غار یعون منقول از کامل جهت اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد و کابلی و سیاه پوست هلیله آمله مقشر مویز سپستان آلو بخارا گل گاوزبان کبابه مغاث بادرنجبویه اسطوخودوس صمغ عربی تربد سفید محکوک در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم رسد پس صاف نموده افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کنند و غاریقون را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون را با عسل مرشته نامند و بجهت صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری خربق سیاه اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج بجاهای دور و خربق تخم الحنظل کنند نوع دیگر که قویتر است از جامع امین الدوله هلیله کابلی و سیاه بلیله آمله مقشر آلو بخارا تر هندی پاک کرده از هلیله و آمله مویز بیدانه سنامکی گل سرخ افسنتین کباه فاغت اگر باشد شکوفه انوبت شکاعی بادآورد اسطوخودوس کاسنی فلوس گل گاوزبان بادرنجبویه سانج هندی قرنفل تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک انیسون رازیانه بسفایج خربق سیاه تربد محکوک در شش رطل آب بجوشانند تا سه رطل رسد پس صاف نموده افتیمون اضافه نموده بعد از سرد شدن کیسه افتیمون بیندازند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد و نمک نفطی لاجورد تخم حنظل الحنظل شکر سفید مجموع را کوبیده در آن حل کنند و نیم گرم بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا بیشتر کنند هلیله زرد داخل مطبوخ و سقونیا متنوع اضافه علاوه نمایند مطبوخ تر دفع جهت ربو و ضیق النفس و سرفه رطوبی و فتح سدد عناب سپستان مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکوک از پوست بر سیاوشان تخم خطمی تخم خبازی زوفا خشک بیخ حسن جلجل زرد چهار رطل آب بجوشانند تا سه رسد پس صاف نموده هر روز سه مثقال او را با بنفشه مربا یا لعوق خشخاش یا معجون تنی با اضافه روغن بادام بنوشند نوع دیگر که جهت ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه رطوبی عناب سپستان انجیر زرد مویز بیدانه اصل السوس محکوک بر سیاوشان

تخم خیار تخم خطمی جو مقشر و چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل را
با روغن بادام بنوشند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره جهت اخلاط سوداوی و محرقه
و صلابت و وسواس و جنون مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت فکر نافع
است شبت ابیض مغز دانه قرطم عناب سپستان اسطوخودوس گل بابونه فطوریون دقیق افتیمون
سفید باسر مثل او و بآب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر با درد سر و تصاعد بخارات
و یبوست دماغ باشد انجیر زرد کنیر روغن بادام پرسیاوشان صمغ مرزنجوش اضافه کنند و اگر با ریاح
غلیظه باشد با صعتری و بهاری بول کاهد بیفزایند مطبوخ شبفاج جهت درد معده و ریاح بواسیر
و صرع و امراض سوداوی بعد یکست هر روز سه تا پنج خیانیده بجوشانند و صاف او را با فلوس
خیار شنبر و روغن بادام بنوشند و بدستور با ترنجبین هم موثر است مطبوخ دار شیشعان در رفع
درد معده با درد مجرب است هر روز از یکمثقال تا دو مثقال او را جوشانیده با نبات بنوشند اما
در نوع ماشرطا است که در آب بسیار کرم بعد دری که ادویه را بپوشاند خیسانند و روز در آفتاب
گذاشته و شب در زیر ستون باشد و بعد از آن هیاز افشرده صاف نمایند و بعضی را تا سه شبانه روز
باید خیسانید تا قوت ادویه بآب باز گردد و مخصوص محرورین و فصول حار است منفعت مبرد جهت بقایای
امراض حاره و تبهای که بتقیر او در بدن مانده باشد و تغییر هر دو موثر است منقول از کامل الوی بخار را
مویز بدام عناب سپستان ترهندی منقی از هر یک و لیف تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک سه روز در آب
کرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل با ترنجبین یا شکر سفید در طلوع آفتاب بنوشند و اگر
قبل از آن بدو ساعت صبر زرد را با مصطکی مزوج نموده تناول نمایند اولی است نفیع صبر جهت درد
سر سوداوی و بلغمی و سایر امراض آن نافع است افتیمون رومی اسارون فطوریون دقیق
مصطکی صبر زرد نیم کوب کرده با سه رطل آب کرم سه روز بدستور مقرر بخیسانند پس صاف
نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز بعد کردن ربع رطل دیگر داشته تفه را
صاف نکنند اولی است نوع دیگر جهت دوار و سدر و صرع و تقویه معده و رفع اخلاط غلیظ
مفید است هلیله کابلی بلیله آمله مقشر عود خام افتیمون شکاع بادآورد سنبل الطیب قرنفل

بلسان نعناع مرماحور قاقله کبار گل سرخ دو دو رطل آب کرم بخیسانند و بعد از سه روز هر دو را ضرب
بربع رطل بنوشند و اگر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نمایند و هر روز مثقالی
بنوشند اولی است نوع دیگر که محمد بن زکریا گوید مجرب نموده ام جهت امراض معده بعد یکست زاد
افتیمون عود بلسان گل سرخ عود مصطکی در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند پس صاف
نموده صبر زرد داخل کرده روزی یکوقیه بنوشند نوع جهت دوار و رعشه منقول از طامع امین الدوله گوید
بغایت مدر حیض است تخم خربزه پخ کشنیز کرفس انیسون رازیانه از هر یک دو دانگ نیم کوب کرده در سه رطل
آب سه شبانه روز خیسانیده روزی یک رطل با یک دانگ روغن بادام بنوشند ماء الاصول جهت نافع و لقوه
و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی مکشوف موافق تجربه سنین و کامل و امین الدوله و ثابت بن قره
پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس از خرازهر یک دو درم تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک
چهار درم مصطکی سنبل الطیب خطمی یا نعناع از هر یک دو درم نیم جب بلسان اسارون هر یک دو درم عود
بلسان حرمل بوزیدان نانخواه هر یک سه درم مویز بیدانه بیست درم چهار رطل آب بجوشانند تا بربع
رسد پس صاف نموده هر روز یک رطل با روغن بادام شیرین و لاله و روغن بید انجیر و معاجین که جهت امراض ملکوت
مناسب باشد بنوشند ماء الاصول نوع دیگر جهت سدد جگر و سپرز و برودت و شدت مزاج معده و استسقا
و تبهای کهن نافع است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه از خرد و نعناع او مصطکی سنبل الطیب قوة الضبع الشیاک
کرده عود بلسان شکاع بادآورد گیاه غافث پوست بیخ کبر کاذر یوس کاقیطوس افتیمون گل سرخ انجیر
زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع برسد و هر روز یک رطل او را با روغن بادام شیرین و
تلخ و دواء الکرم و امثال آن بنوشند ماء الاصول نوع دیگر جهت نقرس و درد مفاصل که از برودت باشد
بغایت مجرب است پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه پوست حنظل فطوریون دقیق شیطرج نانخواه
بوزیدان ماهیزهرج در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد روزی یکوقیه با یک مثقال روغن بید
انجیر که خروع نامند بنوشند و اگر امراض جسیم صعب باشد با روغن کلنجاج استعمال نمایند ماء العذب
که در منع ادرار عرق جهت دنبت کشنیز خشک سماق پاک کرده برنج سفید مکرر شسته از هر یک پنجاه
با سه مثل آن آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده روزی بیست درم آب بنوشند ماء الاصول

بجرب ابوی ذره جهت ضیق النفس و کزفکی آواز در بوی پوست بیخ کرفس و رازیانه انیسون تخم کرفس
رازیانه مصطکی سنبل الطیب اسارون فلوج فطوریون دقیق و غلیظ فراسیون اصل سوس بیخ
کبوتر انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه کرده هر روز یک حصه را
با ادویه مناسب بنوشند و مقیا آن شرط آنست که مکرر قی نکند که عادت شود و در خلای
معده جایز نیست و در رمد هر دو بار مسهل است اگر مطلب رفع صفرا باشد قبل از خوردن مقیا یک
ساعت سنوبای ترش تناول نمایند و اگر مراد رفع بلغم باشد ماهی شور برشته قدری تناول نمایند و بعد از قی
چیزی که تقویه معده کند بیاشامند و اگر مراد قی مرة السودا باشد شیرینی تناول نمایند و شخصی را که کرده باشند
و سینه تنگ باشد از قی باید منع نمود مقیا مرة السودا و مرة الصفرا که در بهای ربع و مرکب نافعست کشکوز
تخم ترتیز تخم ترب جوز القی تخم شبت مرو هندی تخم اسفاناج با سویق کوبیده بوزن دو عسل تبریز
و دو مثقال او را تا سه رطل در آب که شبت جوشانیده باشند حل نموده بنوشند و اگر مقدار معقول قی
نباید آب شبت مطبوخ را با عسل بیاشامند درین وقت قی با افراط خواهد شد مقیا دیگر جهت
رفع مرة الصفرا و بلغم صفرا آمیخته بیست آل ترب را ریزه کرده با ده آل سبت تازه و نیم آل نمک هندی
و از تخم خربزه و تخم اسفاناج هر یک چهار درم بجوشانند در چهار رطل آب تا ثلث رسد پس صاف
نموده با سکنجبین بنوشند و قی کند و اگر مراد رفع بلغم بیشتر باشد با عسل بنوشند مقیا دیگر جهت
رفع رطوبات معده و مرة الصفرا و مرة السودا تربزا بشیاوزن کرده یک شبانه روز در سکنجبین عسلی
خیسانیده صاف نمایند و با کشکوز تا نیم مثقال بنوشند مقیا دیگر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه اصل
السوس از هر یک سه آل جوشانیده و آب او را در کشکوز زده با سکنجبین بنوشند مسکنات قی اما انجیر
در مسکین قی صفراوی آزموده است انیسون خشک بیدانه انار دان ترش سماق دانه بیرون کرده پوست
بیرون پسته از هر یک یک جزو طباشیر گل سرخ غوره خشک از هر یک نصف جزو نرم کوبیده
تا سه آل و با آب بم یا آب انار ترش باشربت بم و امثال آن بنوشند نفخه دیگر مویز طائفه و دارچینی و
کرمانی و یک آن بسیار نرم کوبیده تا سه آل بنوشند اما مسکن قی بلغمی و سوداوی گل سرخ چهار آل زوفا
بیدانه سه آل نعناع پوست بیرون پسته مصطکی عود هندی سنبل الطیب قرنفل فرنجمشک

مضمضه کند سنون دیگر جهت ناکل و بدبوئی دهان و چرک بن دندان مازوی سبز و سوراخ دو جزو مرمکی
بکر و بارزد گل مرخ بماند کندهر که عسل مضمضه کند سنون مثاقیر و بغان منقول از کشاف فاخر و سنون
بابن سرابیون جهت قطع خون و تقویه لثه و دندان نافع است پوست انار سه جزو کلنار عفص شب یمانی
عاقرقرحا از هر یک جزوی سماق بکر و نیم نمک هندی [illegible] جزو با سرکه و آب مورد قرص بسازند سنون
جهت رویانیدن گوشت بن دندان بجهت کثرت و اکثر اطبا بر اتفاق مازو کنده آرد کرسنه را با عسل سرشته بر روی آجری
در تنور بگذارند تا نرم نیک بپزند و خشک و از کنده رومی الاخوین هر یک پنج درم آرد ابرشم و زراوند مدحرج هر یک
دو درم اضافه کرده سنون کنند سنون منقول از نخبه جهت رویانیدن گوشت لثه آزموده است پوست بیخ
کبر عفص عاقرقرحا طباشیر سوخته سنون از تالیف حقیر و موافق نخبه اکثر اجزا است و در دندان بر آلام و رفع خون
و رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد آزموده است سعد طباشیر گل سرخ عنبر کلنار نوفل کاکلی مازو
اقاقیا از هر یک جزوی سماق سه جزو سنون منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت جلای دندان و پاک
کردن آن و ساخ و سفید کردن چیلها مؤثر است زبد الحر تمک سوخته با السویه با عسل سنون کنند سنون
دیگر قوی تر از آن و سریع الاثر است خطمی سنای صندل سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته چوب سوخته سقال
چینی با السویه سنون کنند و مسحوق نیاو زجاج مسحوق و ساج در حال دندان را سفید کند و هر گاه وزدی
دندان یا رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند
و اگر قوی تر باید قدری مسحوق نیا اضافه نمایند سنون منقول از بالغ جهت رنج سیاهی دندان بجهت داشتن اند
قنبیل دو درم فلفل چهار درم حلماشیر ساج هندی حضض عرق از هر یک دو درم سنون منقول از ابن هبل جهت
دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت نافع است عود سوخته شب یمانی کلنار سماق اقاقیا
با السویه استعمال نمایند و اگر سبب حرکت دندان از زیادتی رطوبت باشد مضمضه بآب دوغ کرده مضمضه
مذکور میشود مضمضه کرده بعد از آن این دوا را بر دندان متحرک بچسبانند شب یمانی عسد مصطکی کهربا
ثمرة الطرفا خاکستر شاخ کاوکوهی از هر یک جزوی نمک مجوس بعسل که بعد از آن سوخته باشند مرصاف زعفران
از هر یک جزوی و نصف جزو سنبل الطیب سرابخشک سماق از هر یک نصف جزو نرم نمایند با هم سرشته
استعمال نمایند تریاق الاسنان از تالیف قدما و بغایت مجربست و لکن درد دندان زنجبیل فلفل

حلیت

حلیت جند بیدستر افیون با السویه با عسل سرشته بر دندان درد ناک قدری بگذارند و مؤلف
شفاء الاسقام این دوا را اضافه نموده است مرصاف زراوند مدحرج سیمرغ از هر یک نصف
اجزاء سابق و آنچه در تسکین درد دندان مجربه مکرر رسیده مالیدن فلفل با عسل است هر گاه از طوفه
و زلاد و مانی باشد و بدستور هر گاه فلفل و پوست خشخاش و در کلاب بجوشانند و از بیرون
طلا کنند در حال ساکن گردد و بدستور شطرج هندی را کوبیده و در کف دست کرده بخلاف جهت
موضع درد گذاشته تکیه بآن جهت کند بجهت اماله ماده با خاصیت تسکین دهد سنون منقول
از ذکی که در زمان هارون الرشید تالیف یافته جهت استحکام لثه و دندان و جهت خوشبو کردن دهان
و قطع رایحه کریهه و تحلیل اورام و دفع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته ده جزو نان جو
سوخته هفت جزو عود هندی شش جزو سک سه جزو کرمازج فلفل دار فلفل و نخیل زبد البحر قاقله
از هر یک دو جزو با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بخشونت سنج ارضه زراوند مدحرج از هر یک
نصف جزو اضافه کرده و جرئیل دلاد عاقرقرحا و اذخر از هر یک دو جزو الحاق نموده و با عسل سرشته
و بعضی این دوا را اضافه کرده اند صندل سفید سعد گل سرخ فوفل قرنفل خاکستر کاوخا خاکستر شاخ کاوکوهی
از هر یک سه جزو بوره ارضه دو جزو تضمیخ نموده اند که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه است
که در وزن گرمابی خیانیده باشند و هم چنین مضمضه او بهترین شیاست سنون جهت
امراض جان منقول از کامل و شامل و حاوی کبیر و ذکی جهت رویانیدن گوشت لثه و تحسین بن و حرکت
دندان به تجربه رسیده است طباشیر گل سرخ از هر یک سه درم و زراوند گل ارمنی بر شمردم الاخوین
هر یک دو درم سوخته صندل سرخ مرصاف حب کابلی کرمازج نامیران هر یک یک جزو میلک مغرا
بهترین ادویه است سنون جهت امراض باروده عاقرقرحا فلفل شطرج خردل زنجبیل بوره با السویه با
قطران یا طبیخ نوس بسرشند سنون جهت کندن دندان نایب مناب کلبتین است و تقویت او میکند
منقول از کافی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت شیر مازریون پوست بیخ نکبر حلتیت زرنیخ
زرد با السویه بجوهر راسایند سه روز در سرکه بخیسانند و حلتیت را با نصف وزن او مثل از قاقله در سرکه
حل نموده ادویه را بسرشند و در وقت استعمال احتیاط نمایند که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور

درد ناک بخیر و سوم خلاف کند سنون جهت دندان متحرک بجربت حکایی هندی است و رع سوخته سرخ
با السویه سنون کنند سنون جهت قلاع سوداوی موزی بهدانه امیتون با السویه با عسل سنون کنند سنون
دیگر برگ جوهر برگ زیتون اقاقیا از هر یک یکجزو قلقطار خرشب زاج سفید از هر یک خمس جزوی
بیخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو سنون جهت قلاع شب عفص با السویه سائیده سنون کنند
و بغایت مفید است صفت لاذویه که کرم دندان را ساقط کند تخم بنگ بزر کرات بزر انجره سائیده
با پیه بز سرشته جت بسازند و عددی از آن در آتش اندازند تخم ریکر نیز در این دندان ملاصق کرده سر دیگر را
در طرف آتش بنهی نصب کنند که دود او از لوله بی بدندان برسد و اگر طرف آتش لوله دار باشد بهتر است
که زیر لوله نصب باشد کرده شود و دهن طرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل کرده و بدستور چون
بنبر بقطران مالیده بر دندان گذارند کرم را ساقط کند و مضمضه با آب برگ شفتالو و قدری زراوند
طویل بغایت آزموده است و بدستور عنوز را تیاج مؤثر است و چون سوراخ دندان که خورده را بکافور
کنند موجب تسکین درد میگردد و بدستور خربق مسحوق بجوز هسل بغایت مجربست و بدستور بر کردن
لثغه مجنح و حلتیت و بوره ارمنی همین اثر دارد ادویه که رفع صفیر کند و آن بجهت دندانست که از خوردن
ترش و بر و دت مفرط بهم رسد چون ساق و تخم خرفه بخایند رفع آن کند و بدستور خایدن بادام
و نارجیل و فندق و خیرنان کرم و مضمضه بشیر و خیران و شیر الاغ و طلا کردن روغن زیتون و روغن
نان مفید است ادویه که دندان لطفا را زود بر رویاند از آنجمله طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوش که
پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن حنای بروغن سرشته صفت مضمضه و غرغره
جهت امراض دهان و غیر آن مضمضه جهت رطوبات بن دندان و حرکت دندان سنبل الطیب گل سرخ
جوز السرو سعد ثمرة الطرفا با السویه با آب جوشانیده مضمضه کنند مضمضه مجربه جهت قلاع
و خونی بن دندان و تعفن و جوشش در رویانیدن گوشت آن توتیای مغسول سه و هشت آل بنفشه
نوزده آل شکر خام یک آل بنفشه را سائیده با سایر اجزا با سرکه همنا و نیم آل آمیخته در شیشه ضبط
نمایند و بجهت جوشش دهان یک آل سرکه مذکور را با بیست آل آب انار با آب کشنیز مکرر مضمضه کنند
و بجهت قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند و هر گاه سرکه شیشه آخر شود بدستور سرکه ثانی

اضافه

باین اسم موسوم گشته و بعد از آنکه اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند تغییر اسم نداده اند سیاف
آنچه بما یعاب سرشته بقاطعی قطع کنند و در سایه خشک نموده با جاوشیر حل کرده استعمال نمایند و گویند
مخترع او بقراط است و از کتب یونانیین مستفاد میشود که قبل از وی تالیف یافته باشد و کحل مخصوص است
بآنچه با میل در چشم کشند و ذرور آنچه بپاشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف
الدم جراحات است لهذا در باب مراهم نیز مذکور میشود و در هیاکل اسطلیموس مذکور است که بموجب وحی
ترتیب کحل شد و گویند مخترع او فیثاغورس است و شرط است که استعمال آن بعد از تنقیه باشد و صاحب
مزاج حار کحل حار را در شب و وقت صبح استعمال کند و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد و آخر روز در چشم
کشند و اگر هر دو بارد المزاج باشند در وسط روز و هر گاه بجهت نزول آب و امثال آن استعمال نمایند باید
مریض پشت تکیه کند و هر گاه علت در اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو یک ساعت بپوشیده بر دو خواب
کند و هر گاه جهت دمعه باشد یک ساعت نباید پوشید و بر پا ایستاده نکند و بدستور نباید در امثلاء معده
استعمال نمود **کحل روشنائی** بیای بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی بمعنی ابصر است و جابر
الوهر است و مخترع او بقراط و گویند فیثاغورث است جهت ضعف بصر و غشاوی و دمعه و سلاق حار
و ابتدای آب و سبل و جرب و حکه و حفظ صحت عین بغایت نافع است و اخذ مقناطیس محرق کرم برگ را
پانزده مرتبه بآب گرم شسته باشد از هر یک نیم ق نوشادر صبر زرد دار فلفل زعفران مروارید هر یک یک
مثقال زبد البحر هلیله کابلی زنگار هر یک نیم ق اقلیمیا فضی بوزن مرو ثیثا فضی هر یک ربع ق از ناخن پیر و زکره
استعمال نمایند و اگر با امراض مذکوره استرخا هم باشد دو مثقال سرمه اضافه کنند و اگر با بیاض باشد ملح اندرانی
دو ق باید کرد و اگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب نیم اضافه نمایند و بجهت برودت مفرط ربع مثقال
فلفل داخل کنند **باسلیقون کبیر** از تالیف بقراط بیونانی بمعنی جالب الشفاء است و گویند اسم پادشاه
آن عصر است و بجهت او ترتیب داده شد و حافظ صحت عین و جهت حکه و غشاء و سطربی یک چشم و سبل
و جرب و دمعه و بیاض مزمن نافع است اقلیمیا فضی زبد البحر هر یک ده ق راسخت با نزده ق سفیداب قلعی
و نمک ترکی فلفل سیاه جعدی نوشادر دار فلفل هر یک دو درم و نیم قرنفل اشقر هر یک یک مثقال کافور نیم ق
سانج هندی یک ق و نیم جند بیدستر سنبل الطیب سرمه هر یک دو درم **باسلیقون صغیر** منافع و مثل منافع

کبیر است

کبیر است اقلیمیا زهره دو درم نحاس محرق مغسول با نزده درم سفیداب قلعی نمک ترکی هر یک دو درم
نوشادر جعده فلفل سیاه اشنه هر یک یک مثقال **کحل غریری** از تالیف بولس است جهت حفظ صحت
و قطع دمعه و امراض که از دمه بهم رسد نافع و در سایر علل عین منافع و مثل منافع باسلیقون کبیر است
اقلیمیا زهره نوشادر هر یک یک ق و نیم مثک یک دانک **کحل ملکایا** معرب از مقلیا ثا است که در بیان
عبارت زمالکه باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب با و ملح شد محلل و ملطف
و جالی و جهت امراض اواخر صعبه و اقسام رمد نافع است از زوت تربا بشیر الاذ فنا ستر شکر سفید
هر یک نیم اسفرزغه تخم یک ق **کحل جهة اکولی** مؤلف شفاء الاسقام و صاحب تذکره گویند مجربست و نمان
سند روس که در حواء با روغن گل سرخ سوزانیده باشند با الهدی مشک و عنبر آمیخته در چشم اکحول
بکشند **کحل جهة بیاض** کرابة الیه روز تالیکه هر چند که صاحب علت مایوس از علاج باشد مقبول
از صماغ زبد البحر بوره سرکین سوسمار شکر سفید محتوبا با السوبه با کرطل آب که ماء میزان روح هر یک دو درم را
جوشانیده باشند تا بربع رسیده باشد مکرر در آفتاب سایند پس خشک کرده از ناخن بیرون کند و استعمال نمایند
کحل وردی از تالیف جالینوس جهت قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوی نافع است و حافظ صحت عین
سفیداب قلعی هند اقلیمیا فضی صمغ عربی شادنج و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول هر یک چهار افیون
بساسه نحاس محرق مغسول زعفران هر یک یک ق کافور یک قیراط **کحل سانزج** از تالیف حکما و عجیب
الفعل است در رفع بیاض و غشاوی و دمعه و حکه و استرخا جفون و اکثر امراض چشم و جالی و حافظ صحت است
و گویند چون روز شنبه و چهارشنبه با میل طلا در چشم کشند از کوری ایمن شوند سرمه صفائح مرتیثا فضی هر یک
چهار درم اقلیمیا فضی بدهر یک دو درم سانج هندی یک درم مروارید زعفران هر یک نیم درم مشک چهار قیراط
کحل جهة دمعه بغایت جرب و از دمه است نوشادر یا کرمانی مغسول دو درم دبدبوست هلیله زرد صبر هر یک
هر یک دو درم قلقطار نیم **کحل مقوی** از متاخرین است و بغایت جهت ضعف بصر و غلظت روح و
نزول آب و خیالات مفید است و در جمیع آثار قوی تر از احراق و بحدت دارد و نیست پیش از توتیای
کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش تر که بکشب او را کرفته باشند و کذا شتر تا نه فنیس شود بصاف او خیر کرده

فلفل م

خشک کنند و بسایند و زنجبیل فلفل و دار فلفل ماء میزان هر یک دو ق نوشادر و ریکتال مجموع کوبیده را
با آب رازیانه تر بسایند و خشک کنند پس با توتیای مدبر مذکور آنچه بر بیرون کرده استعمال نمایند **کحل الانفاء**
جهت روایند زهره و انبوه شدن آن بغایت مؤثر است دانه خرمای سوخته پنج ق دخانا الکندر چهار ق سنبل
الطیب سرکنجبین لاجورد حب بلسان هر یک یک مثقال با میل بر منبت مژه بکشند **کحل الجواهر** از اختراعات متاخرین
و جهت تقویه باصره و رفع غشاوی و تقویه طبقات عین و اجفان و دمعه و جرب و سبل و رقیق و انتشار نافع و حافظ
صحت است سرمه ده ق توتیای هندی که ضرب قیم حار است مرتیثا زهره زرجان لاجورد مغسول سانج
هندی خیرونی دوق نقش ماء میزان فلفل سفید اقلیمیا زهره نوبال نحاس شادنج و اگر بشکند مقناطیس محرق مغسول
هر یک چهار مثقال سرطان بحری شش مثقال یاقوت بدخشی لعل زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دار فلفل عقیق
از هر یک دو ق زعفران سه ق و در بعضی نسخه دهنه مرغکی چهار ق بنظر رسیده و در بعضی سرمه مساوی سایر اجزا
و صمغ عربی کثیرا و مغز تخم مرغ و صمغ آلو هر یک پنج ق افیون سه ق اضافه کرده اند و حقیر و والد حقیر این نسخه را استعمال
نموده و با امثال اقوبیاست طریق داخل کرده و ذرور و قطره آشوب کرده با صمغ عربی با کثیر سرشته بر روی
سنگ سماق چندان بسایند که مکس گردد **کحل بقراطی** جهت رفع بیاض بعد یک سه روز اندک زمانی نفع
میفاید شیشه سبز محرق مغسول دو درم بوره ارمنی زبد البحر هر یک یک درم **ذرور** جهت مروارید بغایت نافع است
موافق اختیار ابن هبل و ایلاقی و شفاء الاسقام سفیداب قلعی چهار ق اقلیمیا فضی صمغ عربی هر یک دو ق
نحاس محرق مغسول نشاسته افیون هر یک یک ق آب العاب بزرقطونا سرشته خشک کنند و باز سایند ذرور
نمایند **ذرور وردی** ایضا جهت مروارید و جهت سپید بودن آن ذرور نیک بود و مستی باین اسم شد سفیداب
قلعی دو مثقال و چهار دانک صمغ عربی یک مثقال و دو دانک انزروت نیم ق نحاس محرق افیون هر یک دو دانک
ذرور تخم مرغ جهت بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره ملتهب و بقایای رمد و حرقت و دمعه خارق نافع و حافظ صحت
و بغایت آزموده است پنج ق تخم مرغ را با بیست ق گیاه ماء میزان بجوشانند و سه روز در آب گذاشته
بیرون آورده خشک کنند و از مغز مشروده دو درم صمغ سماق صمغ آلو انزروت نبات هر یک دو درم کرده بر قطونا
کرازگویند و اوجعا شود بدستور دو درم افیون و دو خود ذرور نمایند **ذرور ابیض** بسیار لطیف و محلل رمد

دمجفف

و مجفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است انزروت تخم مرغ از هر یک جزوی
حبة السودا نشاسته از هر یک نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو **ذرور اصفر** منافع و مثل منافع
ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع نوازل مفید انزروت جزوی صبر زرد زعفران تخم گل سرخ
از هر یک دو جزو افیون دو دانک ماء میثا جزوی **ذرور منصف** چون ذرور بین مذکورین را با ملح صفه
ترکیب کنند باین اسم نامند **ذرور کافوری** جهت خارش عین و رمد خفیف صدف محرق مروارید
دول نشاسته ریکتال کافور دانق **ذرور ماویه** منحل از معالجات بقراطی که جهت رفع حمره و دمعه
و درد چشم که از طغیان خون باشد بسیار نافع است نشاسته کثیرا صمغ آلو سکر صمغ عربی م سیاف
ماء میثا یک مثقال و نیم **ذرور ماء میزان** از معالجات بقراطی جهت اخلاج دایم و امراض دمعه و مزمنه و تقویه
بصر بغایت آزموده است زنجبیل فرنفل ماء میزان فلفل دار فلفل توتیای کرمانی مغسول ا نیم صمغ عربی ذرور
جهت مروارید و قرحه و بیاض بغایت آزموده و ناقص سفیداب قلعی اقلیمیا فضی مقناطیس محرق مغسول
صمغ عربی سکر هر یک مساوی نشاسته افیون نحاس محرق زعفران مکدم نیم کافور نیم دانک **ذرور** منحل از معالجات
بقراطی جهت رفع حمره چشم و رمد و جلای آثار و طرفه بغایت آزموده است برگ عنب الثعلب سوخته
کشوث سوخته مروارید مقناطیس سوخته مغسول ریگ سکر گزر کران جلای تقویه با و میکند با السوبه
برود منحل از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر و شرناق و سایره
امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول آب عنب نارده برود زرد چوبه سکر ده جزو هلیله زرد با تخم
زنجبیل سکر ده دار فلفل ماء میزان سکر دو نیم نمک هندی آبعد از سایدن نافع مرتبه را آب عنب خشک کند
• **توتیای عنب** توتیای کرمانی را شسته هفت بار با آب عنب سایند خشک کنند جهت دمعه و جرب و حکه و حرارت
عین نافع است و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافع است خصوصا جهت رمد مزمن و حکه
دمعه و سلاق و جرب و رفع تزلات و تقویه طبقات و حفظ صحت عین و رفع آشفتگی و التهاب و چون با آب
انار بن بر روده کند جهت امراض مزمنه مذکوره نافع و محلل ورم عین و مقوی بصر است و چون با آب مرزنجوش بر روی
کند جهت حدت بصر و امراض مزمنه مفید است و بدستور با آب رازیانه همین اثر دارد **برود نقاشین** بغایت
مقوی بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و جهت بیاض و حکه و جرب مزمن و تحلیل ورم نافع است و از تالیف

بالینوس و مستحی بجان و کل الزمانین است توتیای کرمانی سازج نحاس محرق مکد آجزو صبر فلفل دار فلفل
شاذنج مغسول با مغناطیس محرق مغسول مکد نصف جزو مامیثا عصفر شمرج انزروت زبد البحر مکد ربع جزو
سائیده با آب انار کهن تابع تربیر پرورده و در آفتاب گذارند بروز القاطع و بر رود مارسانی نیز نامند
از تالیف محمد بن ذکریا است و او در تقویه لحفان و رویانیدن مژه و دفع برص اجفان و تقویه بصر و منع نوازل
جرب دانسته اند سنبل الطیب سرمه اصفهانی مکد یک جزو دانه خرما و دانه هلیله کرهر و دا عفیر که قشر سوخته باشد
مکد نصف جزو بعد از سائیدن با آب کشنیز با آب مورد پرورده خشک کند بر رود اکثرین و بر رود اخر نیز
نامند از تالیف قدما است و جهة الحمام قروح و تخفیف رطوبات و دفع جرب جرب است سازج ع و اگر نباشد
مقناطیس محرق مغسول سر ۲ نوبال النحاس آوتیم صدف سوخته اسفیداب فلفلی مروارید مکد نصف جزو
الطبیاء فتحی صمغ عربی ذناسته مکد آسائیده با آب دارزبانه تر پرورده استعمال نمایند شیاف ابیض از تالیف
بقراط است جهة امراض حاره و تحلیل اورام و ورم آن سفید سفیداب فلفلی که کیراصمغ عربی مکد م ذناسته انزروت
مکد م و چون ربع آفیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیون نامند و چون دو قیراط تا نیم گندم اضافه کنند
گندری خوانند و گندری جهة قروح افیون است بعد از سائیدن با العاب برگ قطونا شیاف سازند شیاف
بحرالین جهة بثرهای رمد نافعست کیراصمغ عربی شاذنج هندی مکد یکجزو مرصاصاف دم الاخوین مر عفران
مکد نصف جزو شیاف دردی از تالیف ابن رضوان رافع و محلل و مسکن مواد و مانع تزلد و مقوی اعضا و عین
و جهة رمد و دوری تابع و عظیم الاثر است در امراض حاره کل سرخ بی اثاثه اصفهان سفید سرخ مکد م حضض
کیراصمغ شیاف مامیثا مکد با کلاب شیاف سازند شیاف مرقالیا یونانی بمعنی محلل است از تالیف جالینوس
و حنین بن اسحق ترجمه نموده جهة ظلمه و اوجاع و قروح مزمنه و جرب و طول رمد و اکثر امراض بقا
نافعست اقلیمیا ذهبی نوبال النحاس صمغ عربی مکد م مرصاصاف سنبل افیون زعفران سازج مکد آفلفل سفید
قیراط با شراب بسرشند و با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند شیاف اخضر جهة سلاق و جرب و حکه و خشاف و
سبل و بیاض نافعست صمغ عربی سفیداب فلفلی اشق مکد یکجزو زنجار شاذنج مکد نصف جزو و اگر شاذنج
نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل کند شیاف جهة منع موی زیاد زاج صدا الحدید مکد جزو زنجار نوشادر
نوبال النحاس محرق مکد نصف جزو با زهر طیور هر چه باشد شیاف سازند شیاف دانه انار از مخزن اعمال حیرت

جهة

جهة منع نوازل رحمن و جرب حکه و رمد و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب است توتیای
با آب نارنج پرورده و دم کیرا ذناسته انزروت کل سرخ حبر زرد و حضض مکی هر یک یک م سفیداب فلفلی هلیله
زرد دانه دار و دم افیون ربع م شیاف مرارات و بیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و بقراط گوید که از تالیف
اصطیطیقان است و قوتش تا دو سال باقیست جهة نزول آب و قروح و خشاوه و رطوبت مضیات
و سریع الفوت است بحدی که رطبات تا ثیر نکند اقلیمیا محرق ه اصمغ ارمنی مداد هندی فلفل سفید مکد م
سفیداب فلفلی م آشق سکنجبین روغن بلسان جاوشیر مکد م اگر روغن بلسان نباشد روغن آجر افیون آرد هر
کهنار آزهره ماهی شبوط زهره کبک مکد زهره باشه عقاب و کاو و خرس و گرگ و غراب و بازمکد
و نصف و نیم ابوعلی قدس سره میفرماید که ضرر وی زهره شبوط و کبک است و سایر مرابر بر دو کار
نیست و باید با آب دارزبانه اکحال نمایند و از مجربین تصریح یافته که زهره حدات که بقاء بیض فلیوج نامند
و بوم که جغد گویند و کبک و درنج نزول آب و غشاوه مجرب است و چون زهره فلیوج را با آب دارزبانه اکحال
کنند جهة اخراج سم مجرب دانسته اند شیاف تفاحی بغایت لطیف و بی غایله و جهة قروح و ضربات
و خشاوه و بثور سفید است اقلیمیا محرق در شیر لاغر یا شیر دختران و اسفیداب فلفلی مغسول مر زعفران
کیرام با آب باران سرشته با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند شیاف ساق کبک جهة رطوبات و ورم و حکه و
سلاق و جرب و بیاض دقیق و امراض حاره نافعست ساق ده جزو برگ مورد هلیله زرد و عفص مکد ربع
مجموع را با ده چند آب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این دو یم را با آن
بسرشند و شیاف بسازند شیاف مامیثا سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق سفیداب فلفلی مکد آجزو افیون
نصف جزو کیراصمغ عربی ذناسته مکد ربع جزو شیاف ساق صغیر جهة رمد و حرارت چشم و التهاب
و حکه و رمد و جرب و سبل و حجر و حدقه و ماقد التصاق پلک نافع است و تجربه رسیده ساق بیدانه
ده جزو سفیداب آجزو کیراصمغ عربی ذناسته ربع جزو هر که ساق را بجوشانند و آب او را تا نیا طبخ نمایند
تا غلیظ گردد و نیم جزو او کافیست شیاف غرب و ناصور از محمد بن ذکریا جهة غرب و ناصور و جرب
حقیر است حبر کند و از زرود کلنار سرمه شبیه بدم الاخوین با السوید زنجار ربع یکی با آب بسرشند
شیاف دانه جهة تقویه چشم و منع نزول آفات و حمره اجفان و جلاء بصر مفید است کل سرخ آلو صمغ

صمغ عربی ۳ حضض ۲ افلیمیا نقره آشنا سترم توتیای هندی مغسول از دوم نیم اقاقیا اونیم
با آب بسرشند حرم المعشق جهت رفع بیاض بغایت مؤثر است چند عدد پوست تخم مرغ فاسد ولوث شده را
خالی کرده آب در و ریخته در آفتاب بگذارند و مکرر این عمل نمایند تا هر پرده که در و باشد جدا شود و آب
او را متعفن نکند پس خشک کرده بسایند و چند مرتبه از تا فذ بیرون کنند و با صدف سوخته و بند سوخته ۱
و سرکین سوسمار و بورا ارمنی با السویه مخلوط نموده با ادهر بزر و کلیک سرشته شیاف سازند و با غسل
نهند دقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را بخار هلیج نابوخ و اکلیل الملک و سلیخه بدارند و
در معالجات مراطی مذکور است که پوست تخم سدر مذکور را که خرم صغیر نامند با سرکین کبوتر و سوسمار و
خطاف از آب یا خرچشمه که از آبله بهم رسیده باشد میفایند و خرم مصل سابق قوی تر است شیاف طرفی
جهت جلای بصر و تقویه چشم و منع آفات و سبل و بیاض دقیق و دمعه و جبک و حکه نافعست توتیای کرمانی
مغسول هلیله زرد و غیره مقشر کثیرا سکه ۵ نوشادر یکدانک زرد چوبه ۳ زنجبیل صمغ عربی سکبینج با گلاب
بسرشند شیاف جلا جهت ضعف بصر و طول بغایت مجرب و از اصناف مرارات بهمرسوب غالب است و جهت
نزول آب و خیالات بی نظیر است پوست توتیای کرمانی مغسول را با آب بهمرسوب غالب است و جهت
شب باشد سرشته خشک کنند و باز بخل فلفل دار فلفل ماسیران مکه ۲ نوشادر از عطران حضض کثیرا صمغ عربی
اشق نحاس محرق زنجار اقلیمیا فضه مکه نصف ۴ مخلوط کرده با آب و از بازه نان سرشته شیاف سازند شیاف
ابار جهت رفع آثار و التحام زخم مجرب است سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای هندی غیر جاوشیر عربی
کثیرا مکه ۸ اقلیمیا زهره سفیداب مکه ۴ افیون مصفا مکه نصف ۴ کندر ۴ با آب بسرشند شیاف اکحل
جهت حرارت و سوزش و شدت وجع و سبل و دمعه حاد نافعست سفیداب ۴ صمغ عربی کثیرا مکه ۸
اقاقیا ۴ مصفا نصف ۴ سنبل افیون مکه ۴ دانک با آب بسرشند شیاف اصفر جهت ابتداء نزول آب
و غشاء و بیاض دقیق و سحاب و دمعه و جرب و سبل مزمن نافعست انزروت شیاف ماميثا ۸ مصفا
بوره ارمنی فلفل سفید ۴ زرنیخ سرخ ۲ زعفران ۱ و نیم با آب بسرشند قطور که در ابتدای رمد بغایت
نافع و مسکن وجع است و حقیر تجربه نموده شمیزج بهدانه تخم خیار بجا از هر یک ده عدد نیمکوب کرده با
فتاسترنیم ۱ حضض دو دانک با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با قدری سفیدی تخم

مرغ

مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و نیم کرده در چشم بچکانند قطور دیگر که در اختلاط بسیار نافع و مسکن
و محلل و مانع ظهور بثور و قرحه است فلوس را بکف دست بسیار بمالند تا دست سیاهی بسیار از و بردارد
پس با گلاب کف دست را تر کرده سیاهی را جمع کنند و با شیر دختر از بچکانند و سیاهی سرب را بنوعی
خاصیت اعتدال در تسکین وجع شدید مکرر تجربه رسیده است که گوشت بچه بز که سفید و دو دق و سیاه
رقیق کرده آنقدر در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در و اثر کند پس بر پشت چشم و پیشانی بر بندند
در حال درد را ساکن کند و هیچ شمار بر این تاثیر نیست باب یازدهم در ذکر ادهان مختص ادهان و فیناخورست
و گویند اکلاسطراط استخراج نموده هر چه از بزور و گلها و مانند آن ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل
در تحت ذکر اصل آن در مفرده مذکور است مع خواص و افعال و مزاج آن و هر چه در حکم عطریات و ادهان فیناخورست
مثل روغن عنبر و امثال آن بدستور در طی دستور در طریق اول مذکور گشته و قواعد کلیه در ادهان مرکبه در این
باب مذکور می شود اما طریق استخراج روغن بزور آنست که آن تخم را که پیت دهند در آب گرم بر آن پاشیده با آتش
گرم کرده بیفشارند و هر چه از اوراق و اغصان و ازهار خشک گیرند باید با شش وزن آب بجوشانند تا ربع
رسد پس صاف نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند و آنچه
از گلهای تازه و مانند آن گویند بهتر آنست که کوبیده آب آنرا گرفته با مثل او روغن مناسب بجوشانند تا روغن بماند
و آنچه متعارف است که گلها را در روغن کرده بآفتاب بگذارند و بعد از هفته صاف نموده گلهای تازه کند
تا سه مرتبه و اگر زیاده تکرار عمل نمایند قوی تر میشود و این قسم متعارف ضعیف تر از قسم اول است و طریق
استخراج روغن تخم مرغ و روغن کندم و امثال آن در قسم اول دستورات مذکور است بدانکه اکثر ادهان بزور
و غیر آن مستخرج میشود مگر روغن حب البان که هر چیز را که بروغن او ترتیب دهند متروح و بدبو و فاسد نمی شود
و غلاف سکوفه خرما که کفری نامند بالخاصیه مانع فساد روغنهاست و هرگاه خواهند که روغنها را سفید کنند
بجهت طیوب و غیره باید با آن هر رطلی از روغن مثل او آب دیکوتیه مغز کرکان و نیم دقیه نمک که با هم سائیده باشند
اضافه نموده بجوشانند تا نصف آب رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و باز با آب بدستور بجوشانند و
صاف نمایند و مکرر عمل کنند بحدی که خواهند دهن انار رومی روغن سنبل رومیست در کل امراض بارده مثل
فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده و جگر و کلیه و مثانه و کرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضا

واعصاب نافعست شرباً وضماداً واحتقاناً قصب الذریره عود بلسان سعد ورق الغار قسط تلخ نارون
مرزنجوش قردمانا سازج افخر رلسان اجهل برگ مورد انانا لغار مکد ه ل بنکوبکرده باشند در پنجاه رطل شراب
کهنه یا جمهوری یا نبیذ زبیب و عسل دو هزار دیکصد در پنجاه رطل آب تا شش ساعت بجوشانند که نصف
رسد بعد از انکه یکشبانه روز خیسانیده باشند پس صاف نموده با کل سرخ و حماما و سلیخه و آب مورد تازه
و قرصاف مکد بیست و سه تا سه ساعت ثانیاً بجوشانند که نصف رسد و صاف کنند و با سنبل رومی و سنبل
الطیب و قرنفل و مجمر شایله و روغن بلسان و اگر نباشد روغن زیتون کهنه مجوز بوا مکد بیست و سه رطل روغن کنجد
ششصد در پنجاه رطل آب باقی شش بار ثالث بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند انگاه صاف نموده استعمال نمایند **دهن البنفسج**
جهت درد کمر و ورک و مثانه و کلیه و ساقین و اورام غودن بول و حیض و قلیل ریاح و درد گوش و صرع و صداع حار
ضماداً و شرباً و قطوراً واحتقاناً بغایت نافع است بازاء هر یک و فیر از سداب نانی و سرو فیر از سداب نانی و سرو قیر
روغن زیتون یا کنجد و یک مثقال از هر یک از خردل و حب الرشاد و عاقرقرحا یکرطل آب کرده بجوشانند تا روغن
بماند پس صاف نموده استعمال نمایند **دهن الفلفل** دهن الحظل لک و دهن قثاء الحمار نیز نامند و اکثر اطبا بهترین
ادهان دانسته اند خصوصاً جهت تقویم باه و تسمین و بر دوده معده و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع
عدیلست و عجیب الفعل تر از روغن نارونیکن دانسته اند عصاره قثاء الحماره رطل میعه سایله پانزده رطل مطبوخ زیتون
شحم الحنظل زراوند مدحرج زوفا خشک پودنه کوهی و بری دنه رومی و کبنج برگ ده رطل بیخ سوسن آسمانجونی
مکده رطل عاقرقرحا عرق آب صاف نموده روغن زیتون بالمناصفه پانزده رطل بعد از خیسانیدن او در تیر بجوشانند
تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال کنند **دهن الکلاذج** از حکای هندک وجهت امراض بارده مثل
فالج و درد مفاصل و اعیاء و ازالهٔ آثار و تقویم اسوی و شرباً وجهت تقویم جگر و معده و کلیه نافع و مدر بول
انواع حیضات انواع هلیلجات و بلیله و آمله فلفل دار فلفل زنجبیل مکد ه م جاوشیر اشق سکبینج مکد ه ل
تربد سفید ه ل خشک کرنب تازه سداب تازه مکد ه م بایکهزار و دویست رطل آب بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف نموده با چهار صد رطل روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند **دهن الزعفران** که دهن الخلوق نامند
جهت صلابات و اورام رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و رفع بیخوابی و تنقیه قروح و خروج رحم
نافعست زعفران ه ا قرد مانا ه قصب الذریره ه مرصاف ا در سیصد رطل روغن کنجد بکهنه خیسانند

هر روز هم زنند با صد رطل آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند **دهن البوبک شعر** منفول از قرا بادین
عسی بغایت مطب و جهت امراض یابسه و ازاله علل سوداوی و صداع و جذام و مالیخولیا نافعست
ضماداً و شرباً و سعوطاً مغز فندق و پسته و بادام شیرین و کنجد و حب الصنوبر کبار و مغز تخم کدو و مغز تخم خربوزه
و مغز بادام تلخ با السویه کوبیده کرم کرده بیفشارند تا روغن از وجدا شود **دهن المبارک** منفول از شفاء
الاسقام و دهن القوه نامند جهت لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا و دوالی و نقرس و تحلیل ریاح
و تمییع باه و اشتهاء طعام نافع و قطوراً و جهت کرانی و کری سمع و سده صماخ در روز موثر و فرز جهت
و جهت جمیع امراض رحم نافعست و مولف تذکره گوید که مثبت ارواح و عاقد است حلبه شونیز
با السویه کوبیده تقطیر روغن زیتون بطریق مخصوص نمایند تا بروی آتش نرم سر مثل خود روغن را
جذب کند پس تخلیر دهن کند **دهن الزهب** که دهن الراهب نامند و از جهت دهبانان تالیف یافته در کل مرض باردی
و اماده باه مایوسین میکند و جهت تعقد عصب و درد کمر و حدبه و بواسیر و تقطیر بول و سرخ کردن رنگ رخسار
آزموده است و چون در زمستان استعمال نمایند محتاج به پوشش فنوند و مقشر بکر و فرنجمشک و فرنجمشک
ثلث جزو فلفل سداب هر یک ربع جزو بانم وزن آن روغن زیتون بجوشانند تا بثلث برسد پس صاف نموده
استعمال نمایند **دهن الخل** معروف بدواء الهرس جهت بثور که در اصول شعر و مسامات بهم رسد و جهت جمیع سواد
غلیظ تحت جلد و خراز و جرب نافعست پسند روغن گل را با هفت مثقال سرکه بجوشانند تا روغن بماند
و فرنجمشک شیطرج هندی کهربا ایتاج هر یک دانگ کاغذ سوخته سداب صنبی دانه ترنج سوخته دانه هلیله سوخته را تحت
هر یک نیم مثقال در آن حل نموده استعمال نمایند **دهن حمض کرماه نامند** از اسل و مکوم شمرده اند
و در تقویم باه بعد یک دو چون با عسل معاجین با هیرج دهند منافع او را غدیه نتوان نمود و چون با شونیز
استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده بغایت موثر است و استخراج روغن خود بعنوان مختلف
و بهترین تقطیر او است که خود را نیم کوفته در قرع مطین کنند بطریقی که کلوی قرع خالی باشد و از لیف و نشا
آن در کلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن آرد خود از شیشه بیرون نیاید و کوفته ترتیب دهند در طبقه
و کلوی قرع را از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل کون بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قالب را
بدهن قرع وصل نمایند و بر اطراف شکم قرع آتش سرکین یا ذغال کمی برافروزند تا روغن از لیفهای کلوی قرع

بشاید بچکد **دهن المحلل** از تالیف والد حقیر میرمحمد زمان تنکابنی ره جهت تقویت معده پی نظیر و در تحلیل
ریاح معده و جگر بیعدیل یک مثقال از نی ۳ سنبل الطیب مصطکی با علک البطم مکه مثل آن آسارون
قصب الذریره از خرمکه ۵ ل با روغن بابونه و روغن گل سرخ بالسویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب
بگذارند و هر روز بر هم زنند تا ده روز و بالاد در خاکستر گرم بگذارند **دهن دارشیشعان** جهت اسهال و
ضعف معده و تحلیل ریاح نافع است دارشیشعان ۵ ۸ سلیخه ۵ عود بلسان ۵ ۳ ل قرنفل ۷ ل
قصب الذریره ۵ ال بنکوب کرده با عسل روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا ثلث بسوزد **دهن البلادر**
جهت استرخاء عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع و بغایت محلل ریاح است سنبل الطیب جیلان فلفل
وج شیطرج راسن دارفلفل جوز الطی بلادر بیخ سوسن آسه بجوز دارزانه فسطلج بوزیدان زرنباد درونج
مکده ال بنکوب کرده با شیر تازه و آب زهر یک پانصد گ و روغن کنجد دویست و پنجاه گ بجوشانند تا آب
و شیر بسوخته روغن بماند **فسخه دیگر** جهت بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است
و از تالیف قدما است مثقال از نی آمیعه سائله لاشقی افیون هفتاد حب بلسان بادام مقشر خربق سفید
زرنب فلفل شیطرج عول قرنفل جوز بوا زنجبیل دارچینی بلادر جندبیدستر ل بزر البنج کندر سلیخه لوس تخم کندنا
سونیز تخم ترتیزک تاغخه فسطلج ۵ ل سعد برک مورد مرزنجوش طبراسد جنجر الخضراء قرنفل ۱۰ اشنه
شب ۱۰ ل ورق الغار فوفل چهار ل عسل کف گرفته روغن گاو روغن یاسمین نفط سفید عطران روغن
خروع دهن الغار ۱۲ روغن زیتون ششصد و چهار ل آب صاف هزار گ بجوشانند تا آب بسوزد **دهن الفسط**
جهت درد جگر و معده و مفاصل و فالج و تقویت اعصاب و نیکو کردن رنگ و رخسار و حفظ سیاهی مو و دفع نسیان
و نافع و مفتح سدد و آشامیدن و جهت بیرون آوردن حشا موثر است فسطلج قصب الذریره سنبل الطیب
سانوج میعه سائله ایرسا فرفیون ۱۰ ال قرنفل راسن اکرتیا شدج سلیخه ۷ ال مرصاف عسل جاوشیر ۱۰ ال عود
بلسان ۵ ل کوبیده با هزار و دویست مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده با
روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد **روغن تخم صنعان** جهت آشام زخمهای تازه مجربست و از تخم هندی
نطاشیر و محلل اورام بارده و مقوی اعصاب است زردچوبه بسهل چوب زرشک کهربندی دارهلد
گویند دبوداکه چوب صنوبر است اصل السوس کهنه نمک است چوب کزبوست خار مغیلان آب برگ

نیم آبنوس ۵ ل برگ حنا هوجوبه دو درچه که سنبل باشد ۱۰ ال فتنه ۱۰ ل و نیم جوز بوا مرداسنگ شجرف کاسنی
هندی بلغار ترشیده ۱۰ ال موم کافوری چهار دانگ روغن کنجد دویست گ چوبها و زردچوبه و سنبل
و برگ حنا و اصل سوس و بیخ خار مغیلان دار زنهصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا
بثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند **فسخه دیگر** قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در التحام زخمهای
ثانیه بهتر از نسخه اولی است و ظاهرا ترتیب نسخه اول بجهت دکانها را بیشتر اصل السوس پوست
درخت صنوبر هوجوبه پوست درخت مغیلان زردچوبه با السویه چهار صد گ کوبیده با روغن
چراغ ششصد گ که از پنبه رانده و تخم کتان میگیرند و سرمن بهتر از آب با آتش نرم بجوشانند بحدی
که کف نکند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال نمایند **روغن مانع ریختن مواد علة افتک** مجرب
حقیر است و بجهت داء الثعلب نهایت نافع است و چون موی سفید از موضع داء الثعلب بر آید استعمال
این روغن موی سیاه بهتر میدهد **مورد** ۳ ل و سماق ۳ ل در چهار صد گ آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف
نموده و با صد و بیست گ روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و شش ل لاذن را حل کنند **روغن جهت**
فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن باید مثانت اعصاب و اعضای درد ناک را با گلیسرین درشت
مالید تا سرخ شود و ندهین نموده بخوابند فسطلج سنبل الطیب هر یک بیست گ نرم کوبیده در شصت
رطل روغن زیتون و یک رطل آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده تا سرد شود مذکور
بجوشانند و صاف کنند و اگر بجای آب هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق بادرنجبویه بسازند بهتر است و بعد از آن
جند و فلفل و فرفیون و میعه سائله هر یک یه گ در آن حل نمایند **روغن که موی را بستر** زرنیخ شش گ
آهک آب ندیده صد و پنجاه گ فلی شصت گ مجموع را کوبیده و حضر کنند و سرمن شاه آب را بجوش
آورده بحضر زرنیخ را که غزل بوده باشد با یک حضر آهک و فلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب
کسیده شصت گ است بسوزد پس حضر دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشر عیاندانکه
امتحان بر پر مرغ یا در آفتاب بدون جوشانیدن چند روز بگذارند تا با امتحان رسد و اگر از محل الفلی
در آهک هر یک جزوی در زرنیخ ده جزو باشد موی ترک و باید بقدری آب ریخت که چهار انگشت
بسر آید و بعد از یکشبانه روز بدون جوشانیدن صاف کرده و سه بار بدستور اجزا را جدید

نموده وصاف او را با ربع وزن آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند روغن بواسیر
پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد سرشته کرده از روغن بیرون آورده باده دنبالهٔ بادنجان
بسایند و روغن را با مومرو روغن ساخته با اجزای سایده بیامیزند و بر موضع بواسیر میالند و بجهت قطع
خون با اندک مازو که عفص باشد استعمال نمایند روغن دیگر بجهت ساقط نمودن دانه بواسیر مجرب
دوغانلاست کوکرد و زرنیخ را با لعاب صفر بروغن کنجد کنند بحدی که جذب کند و با قرع و انبیق تقطیر
نمایند و در عین شقیقه باید بر روی آتش تری باشد روغن وزغ جهت ورم مقعد و درد بواسیر نافع
آزموده است هرگاه از حرارت باشد وزغ را با پیه بز کوبیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و روغنی
که بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته شود بردارند و اگر بنبالهٔ بادنجان سایند اضافه کنند جهت
بواسیر بادی نافع است و اگر بنا بر خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون بواسیر و رواح مفصل
تر و جهت ریاح بواسیر از مجربات است روغن کدوی بر و بانگ و بغایت قوی الاثر است و در ربع راکه
بلغم تنکابن دارساس گویند و بلغم اصفهان سین نامند بال و سر او را قطع کرده سم را سایند با یک
وقیه روغن بان بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کند و
موی برآید باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات جراحات و ما یتعلق بها مخترع مرهم گویند بقراط است
و تصریح نموده اند که قوت اکثر مراهم مدتها باقی میماند و هر چه صموغ بسیار داشته باشد ثابت است
قوت او باقیست و بعضی را معتقد آنست که هر چه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط نمیگردد
و آنچه با شحوم ترتیب یابد قوتش تا یکسال باقی میماند و شرط است که موم زیاده از نصف روغن و
کمتر از ربع آن نباشد بلکه ادویه شش جزو روغن پنج جزو و موم ربع جزو باشد و ضماد اقرا مرهم و مرهم
مخصوص جراحاتست و آنچه در قوه جراحت باشد جهت مبرد و زیتون روغن زیتون رسیده کنند و در غیر
آن روغن زیتون نارس کم زیت انفاق نامند و در مواد یابس روغن کنجد کنند و موم را اولا با روغن و شحوم
بگدازند و از سر آتش بزیر آورده ادویه صمغیه را اول در او حل کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند
و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیائی و سکبینج و امثال آن چنانست که در قدر مضاعف باشد
یعنی ظرفی آب در و کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و طرفین کوچک دارو غن مخصوص کرده در میان

آب

آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال آنرا در روغن ریزند تا حل
شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط نمایند مرهم النحل بنون و خاء معجمه و حاء مهمله نیز خوانند می شود
و هر یک را وجه تسمیه گفته اند چه یکی جهت تحریک مواد بجهت دفع از مسالک است چنانکه از بر دیزن مشاهده
میکردند و بعضی اخذ عطایای کثیر است بسبب استشفای بادزا تالیف جالینوس و عظیم النفع است و
بجهت جبر کسر و اصلاح عصب کوفتگی عضلها و استخوان و التحام جراحات و تحلیل اورام و دفع جرب مضر
حکه رطوب و نمله و جمره و اکله مفید است یک وقیه مرداسنگ را با مقدار سرکه آغشته کنند تا سائیده شود بنا
و در آفتاب گذارند تا چهار وقیه از او جذب کند پس بدو وقیه روغن زیتون مصفی کنند و دو وقیه پیه گاو
صافی و ربع وقیه قلقطار اضافه نموده بر روی آتش نرم بر هم زنند تا منعقد گردد مرهم الحلبه مرهم اسود
نامند جهت شقاق و حکه رطوب و قرحه بصر و داء الثعلب و سعفه نافع است سرکه کهنه و روغن زیتون
بالسویه مرداسنگ مسحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند و پیوسته بر هم زنند که مرداسنگ مسحوق ربع
روغن با آتش نرم بجوشانند و رسوب نماید تا منعقد گردد مرهم زنجار جهت اسقاط بواسیر و تجفیف قروح و
دویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زیاده و دفع عفونات و مواد نافسه بالکلیه مفید است کندر
اشق محلول باب سداب سرکه روغن زیتون آتش نرم مجموع را حل کنند و زنجار مرا نیز در آن
رایتنج دقیق اضافه نمایند مرهم رخالیون بلغم سریانی بعضی لکا و از تالیف بطرماست جهت اورام
حار و اوجاع شدیده و تعفن عصب و خراج و صلابات بغایت مفید است چهار وقیه مرداسنگ
سحق را با یک رطل و نیم روغن زیتون با آتش نرم حل کنند و تخم حنظل و بزر فطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان
جدا گانه خیسانیده لعاب هر یک بگیرند و از مجموع بقدر چهار وقیه با السویه اندک اندک تغییر
دهند تا منعقد گردد هرگاه زفت و خاکستر چوب رز و مر صافی صد صد الحدید اضافه نمایند
بغایت خوب الاثر میشود مرهم زنجفر جهت تحلیل اورام عسرة البرء و خنازیر و سرطان و ورم مزمن آتشین
نافع کند راشق علک البطم مرداسنگ تنه شجر فرسخ موم روغن کنجد
مرهم حوانیون و مرهم رسل و مرهم دیلخانا مفید جهت اصلاح خراج و جراحات و تنقیه و تحلیل و تنضیج و انضاج
آن و شقاق و دفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و نواصیر و سعفه و دفع کوم نافع کوم علک البطم

اشق ۱ مقل مر راسنك ۴ زراوند طویل کندر ۴ جاوشیر بخار مرصاف قنه ۲ سکبینج ۱ اشق و مقل را در سرکه
حل کرده با یک رطل روغن زیتون جوشانیده تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ و موم را بگدازند و در دنبه یا
مخلوط سازند مرهم ابیض جهت سوختگی آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد حار و جرب و شقاق
قبل از حرارت باشد نافع است مومرا روغن کنجد یا روغن زیتون ۳ بعد از گداختن موم
از بر آتش برداشته با سفیدی تخم مرغ بر هم زنند و اگر تر باید زیاده خواهند بجای روغن زیتون روغن
گل سرخ کنند و حضض و سفیدی تخم مرغ اضافه نمایند و جهت دشکین درد بجای حضض افیون کنند
مرهم باسلیقون جهت جراحات مزمنه و ورم بارد نافع است و در خواص مثل مرهم غلاف دایج موم
هر یک جزوی قنه ربع یکی روغن زیتون دو وزن ادویه تر و خشک نرم مخلوط سازند مرهم مجللی . جهت
غلیظ اورام و صلابات و اشام استسقا و صلابات و رخوت جلد و اخراج کرم بسرعت نافع و از جرب
و افشره الله و مس سرکون کبوتر و انجیر شیلم با شوید و قدر اصل صوف با پیه مرغان گداخته سایر ادویه را
مخلوط سازند مرهم جاذب از تالیف ابن ظلیه منقول از قلمل جهت اخراج پیکان و خار و ابره در هضو فرو
رفته باشد مجرب و افشره الله بیخ خشک زراوند طویل با شوید سایند با عسل سرشته استعمال نمایند
مرهم سقط بواسیر کرکان سوخته دانه زرآلو با شوید یا روغن کوهان شتر سرشته بمالند و بخور بدهند
کوبهر و کنند مرهم سفیداب جهت مزاج حار و رو یانیدن گوشت و رفع شور طبیعت و امثال آن بسیار
نافع است مر راسنك ۱ تا سرکه جوشانید و با روغن گل تسخین نمایند تا غلیظ گردد ۵ سفیداب قلعی و اندکی
کافور اضافه نمایند مرهم الفون جهت سوختگی آتش و التهاب خروج بغایت نافع است موم را با روغن
گل سرخ ۳ گداخته و آهک ۵ هفت بار با آب شسته اضافه نمایند مرهم مروحه مدینی که در شسته
کوبند پیوند تا سند و از میاه غلیظه و اهویه کثیفه هم میرسد خصوصا در بلاد و اکثر از مفاصل مثانه
خیاطه بیرون می آید بعد از ورم حار و درد عظیم و هر چه بیرون آید باید هم چوب و مانند آن هر روز بر
پیچید تا نام بیرون آید و بیان شود که هر کاه قطع شود از جای دیگر بروز میکند و این مرهم آسان میکند بروز
او و هر کاه بان شور باید موضع را بطول شکافت و مرهم را استعمال نمود موم ۸ مر راسنك خاکستر
ذ ۳ آهک اموم را بر روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کنند و بجهت التهاب بر زنطونا با روغن بنفشه مخلوط

کرده استعمال نمایند قیروطی عبارت از موم و روغن است و اشام او با عتاد داخل کردن ادویه مخلوط
التهاب سینه و زرات الصدر و بتهای محقر و اورام ملتهبه باید موم سفید را در روغن گل گداخته
و آب خیار و کدو و آب برگ خرفه صاف کرده تسخین کند و هر کاه مرطب بیشتر خواهند بجای روغن روغن
بنفشه کند و آب برگ پیه و برگ خبازی تسخین نمایند مرهم سرطان متعفن ح وغیره متقرح سفیداب
قلعی نوتیای کرمانی شسته با شوید یا روغن گل سرخ بسایند و با آب برگ خرفه صاف با العاب بزرقطونا
یا عصب الغلب و آب خیار و آب کدو تسخین نمایند مرهم السلعه جث الرصاص را با روغن زیتون بر روی
آتش مخلوط سازند و علی البطن را در آن جلا کنند مرهم جهت منع خون و قطع کرم محتاج به نیشتر نباشد خمیر
مایه سربون آرد مغز آجاو شیر آسرکین کبوتر آرد مرغ آرد مغز آهک آب تندین ۲ صابون با روغن زیتون سرشته
استعمال نمایند مرهم جهت صعفه زراوند طویل با تالیغ کلنار افاقیا با شوید با اندک روغن گل سرخ و سرکه بسایند
مرهم بواسیر و مرهم مطلا نامند جهت شقاق مقعد و در آن نافع است موم روغن کنجد پیه مرغان مغز سیاه کاو
روغن کوهان شتر زرده تخم مرغ مقل با شوید با مقل را در آب تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند مرهم ناسور و یا سوء
ضربانی و غیر زرباتی زرد چوبه امر راسنك اموتر بسایند با ۵ روغن گل یا موم و آب خالص بشدت
گرم ادویه را بپوشانند با آتش نرم چنانچه بپوشانند نارم شود مرهم هوجوبه که بسیار کار نامند جهت زخمها
و ادویه و تشنج و شدت جراحات نافع است هوجوبه را نرم بسایند با روغن کنجد ۳ موم ۳ مرهم سازند مرهم
کافوری جهت گل و روح جان و سوختگی آتش و حرق و غیره بجهت ۴ موم را در حال روغن گل گداخته با
سفیداب قلعی ۱ کافور قیصوری ۱ مرهم سازند مرهم زال منقول از حکمای هند است جهت جراحات مزمنه
و عسر البرء و غایت جهت و بجهت قروح آتشک و ناصور بغایت نافع است و منبت لحم و رافع گوشت
فاسد و مصلح هضو ضعیف و ظاهرا عدیل نداشته باشد و حقیر مکرر تجربه در قروح مایوسین نموده است
کافور قیصوری زال هندی که لعل معبری خوانند و شجره و تیغ بهمن نامند کات هندی هر یک ۴ آل
کوفته و بیخته و موم را با روغن کاو یا نازه بی نمک که مساوی بموم باشد در ظرف آهن گداخته اول زال را
ریخته دو سه جوش کند پس کات بدستور پس کافور را بر زند و دیگر جوش ندهند و در قروح مزمنه
قدیمه تا سه روز با ضد بجا نقوظ بوشند استعمال نمایند و بعد از آن به تهاب مرهم رتانی از تالیف والد حقیر

میر محمد زمان تنکابنی رحمه الله جهت جراحات مرهم بغایت مجربست و در تاثیر کمتر از مرهم رال نیست

و با مندال و ذهب انزروت کاغذ کبود سوخته پوست درخت کاج روناس کاف هندی هر یک ۲ سفیداب مغسول ۵ مرداسنگ مغسول ۳ کافور قیصوری آبا مور سفید ۵ روغن گل سرخ ۲ مرهم

نباتند **مرهم آفتک** از مجربات و از اسرار است و در یکشبانه روز رفع دانها و زخم آن میکند توتیای هندی

شسته ۲ شنجرف اگر چوب چینی نیم و اگر نباشد بیاز نوتر است با ذوب تخم مرغ کرد زیر خاکستر گرم

باشد بعد دو کفایت سرشته استعمال نمایند و اگر بجای کرد چوب چینی زیبق را مکرر از کرباس بگذرانند

تا زیبق در آن نابدید شود پس کرباس را بسوزانند و از خاکستر او نیم مثقال را خل کنند بعد یک ساعت

هفتم مرهم از جهت نضج دمامیل و خراجات بغایت نافعست کندر اغم مر و تخم کدان سرپش هو جوم کل

بابونه کاخطمی بالسویه کوبیده با شیر مخمر نیم کرده مکرر استعمال نمایند **مرهم جهت تنقیح جراحات** از مجربات

و جهت پاک کردن چرک و رفع ورم جراحات آزموده است آرد گندم را با قدری روغن گل سرخ و اگر تباشیر

روغن طعام و زرده تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند **مرهم شقاق** مجرب حقیرست

و بغایت مؤثر علاج البطیر یکدرم سرب پز چهار جزو و مرداسنگ مضاعف کداخته استعمال کنند و در ریگی

ناخن و تعقر آن و شقاق لب و اطراف و مکر و جرب و زخم انگشت و شقاق چهار پایون آزموده است

مرهم جذام از مجربات والد حقیرست و در سایر نخوت سوداوی و اورام بارده آزموده است

سنبل الطیب جاماسه و مانا و ازفل کبابه سلیخه قسط تلخ اطاقر و حاماصطکی مقل مرصاصی جبلنا

اشق صبر زرد میعه سایله سلیا لیوس زراوند طویل و مدحرج سعد اکلیل الملک و فلفل ابرسا روغن زیتون

کهنه هر یک یک اوقیه لادن زعفران نصف اوقیه علاج البطم خوم هر یک ۳ روغن ناردین مثل جمیع **مرهم**

سرطان که در یک هفته تحلیل سرطان و سایر صلابات کند و غرول بزرا بخره کبریت زبد البحر زراوند طویل

اشق مقل بالسویه هر یک یکدرم روغن زیتون کهنه مثل جمیع موم سرخ ربع روغن **ذرور شرقولیا** که جراحات

مزمنه را بیکدفعه و دو دفعه التیام دهد و چون بر سلعه و عقد بر سایبی اتحان یابد بر بندند بشرط ازالت سازد

و از مجربات و اسرار است کندر ۲ مرصاصی انیم کلفار ۳ جفت البلوط آکلی رتیلی کل سرخ هر یک دو تنک

از جهت برکات زائیدن استعمال نمایند **ذرور اعظم** جهت آکله و قروح ساعیه دهان و لثه و قضیب و سایر اعضا

اعضا مجرب و از تالیف حقیرست و عدیل ندارد و از جمله اسرار است و در قطع خون جراحات و روباندن

گوشت و منع ورم قروح و اضباب مواد آزموده است موی سوخته کلنار شاخ کلو کوهی سوخته و اگر

نباشد استخوان سوخته برگ عناب گل ارمنی بیرنگ دو جزو کندر سفید آهکی توتیای کرمانی شسته

هر یک یکجزو از جهت کدانیدن استعمال نمایند و هرگاه در غیر کلو و دهان استعمال نمایند صبر زرد یکجزو

مرداسنگ مکرر با آتش سرخ کرده و در سرکه انداخته و مغسول نموده دو جزو اضافه نمایند و هرگاه خواهند

که فتیله سازند در سوزنک استعمال نمایند قدری و دانک افیون مخلوط کرده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله

بسازند و در مجرای بول بگذارند بغایت مسکن درد و در رفع سوزنک نظیر ندارد **ذرور جهت** تنزف الدم

جراحات جسیمه ۳ لاهک شسته سرکه زاج سفید آهکی دنیم صبر زرد نیم سماق آهنگاه دم الاخوین ۳

مثل غبار سائیده استعمال نمایند و مفرد هر یک از اینها جزا هیچ اثر ندارد **ذرور** و برگ تخم انجیر جهت تخفیف

قروح مثانه و سرطان متفرح و عدیل و بالغ است **ذرور دیگر** جهت آکله و قروح ساعیه و بواسیر

الانف و نواصیر مجرب پوست حقیرست استخوان دنیم با سوخته لاره با السویه ذرور کنند و همچنین

برگ عناب خشک را ذرور نمایند جهت آکله بعد یک **ذرور دیگر** در رفع آکله و قروح ساعیه و بردن تخفیف

گوشت زیاد و اسقاط بواسیر و نایب مناب حدید است زرنیخ سرخ و زرد هر یک دو جزو آهک

آب نده زاج سفید هر یک یک جزو زاج زرد و زاج سرخ هر یک ربع جزو با سرکه سرشته

بیست و چهار روز در میان جوکذاشته پس بتصعید کنند هر چه مصعد او است جهت اندمال

جراحات و آکله و هر چه رسوب او است جهت اسقاط بواسیر و بردن گوشت زیاد استعمال نمایند

که بهتر از بریدن و بغایت است و اهل ترک شرب او را نیز در بعضی امور بسیار نافع دانسته اند

اما خلاف واقع مینماید **ذرور** منقول از تذکره جهت تخفیف رطوبات و بردن گوشت زیاد

بسیار مجربست پوست انار و عفص و شب یمان سعد کاغذ کبود سوخته انزروت مکلس

نحاس محرقه مرصاصی کندر دم الاخوین ۳ **ذرور دیگر** کاز اسرار و اندمال جراحات بغایت

سریع الاثر و عظیم النفع صبر زرد کلنار بقفار کندر با السویه **ذرور دیگر** جهت قروح حار المزاج

و ملتهب و متورم بغایت مؤثر است و از عجایب صنعتهاست صندل سرخ نیلوفر صبر زرد با السویه

ذرور نمایند باب سیزدهم در ضمادات و کادات و تطولات و قطورات مخفی ضمادات بقراط است
و اطبا بر عم او است ضماد سلطانی یعنی ترمس چون بر کیخ ران ضماد نمایند اسهال صفرا کند بر معدن
اسهال بلغم نماید و بر رکیتی اسهال سودا و بر پیشانی اسهال خون و از اسرار شمرده اند ترمس نرم
سایند و حنظل بقدر نصف او و طالی محلوب بقدر خمس و زهره گاو بقدر ربع و با شیر تازه در دیگ
خمیر گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد ضماد مسهل بر معدن و نهی گاه نهند ضماد نمایند زهره گاو
عسل زیتون شحم الحنظل زنجبیل بالسویه ضماد سلمونیه مسمی باسم مؤلف او است چون بر فم
معدن ضماد کنند قی آورد و بر ناف اطلاق نماید بر پشت زهار ادرار حیض کند بر زنگ کابلی مقشر
عصاره قثاء الحمار خربق سفید مر داسنج عم پیه بز روغن زیتون عم ضماد بقراطی جهت درد
و صلابات حار بغایت نافع است پوست انار مسحوق مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه
گل ارمنی آب کشنیز نصف یک کافور بند راحتیاج با روغن گل ضماد نمایند ضماد مفاصل حار و نقرس
بغایت آزموده است صندلین اکلیل الملک شیاف مامیثا صندل اسفیداج افیون آب آذیون
ضماد فیثاغورس جهت استسقا و ماء اصفر و ضعف جگر و معدن و رحم و غیر آن زوفا رطب نیم موم عم زعفران
پیه اردک و مرغابی و مرغ عم اصبر میعه سائله مطلا از قراشقی مصطکی عم ضماد جهت اسهال حار
و خروب و تقویه معدن و جگر کهک که نان بکسمات نامند دل گل سرخ شکوفه انگور اگر نباشد شاخ زر
بدل کنند برگ مورد تخم مورد عم افاقیا عفص خضیض سماق جاورس بوداده زعفران مصطکی
کافور نیم آب مورد بسرشند ضماد جهت اسهال بارده و تقویه جگر و معدن و کهک دل فاخ
از خرسوسن بر سعد عم شبت یمانی دم الاخوین ناخواه پوست ترنج جاورس مرصاف کنند
با آب مورد بسرشند دهکاه جهت تقویه معدن و جگر استعمال نمایند بی اسهال باشد هشت مثقال صبر کنند
و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند ضماد طحالی جهت ورم طحال بخیر زرد مغز کدو کاکوره
آرد غوره آرد باقلا ترمس تخم کتان بالسویه اشق مطلا طبله هر یک نصف یکی سنبل الطیب اکلیل
بابونه ربع یکی با سرکه ضماد نمایند ضماد حابس مشغول ان شفاء الاسقام در قطع اسهال مجربست
جاورس کندر گل سرخ برگ مورد کهک آرد جو با آب به با طبیخ او بسرشند ضماد محلل اسهال

ضماد ینفع وجع المفاصل
عظام محرقه و ابیضت سحق
نفسل و نجفف و یوخذ منها
جزء و نشا و اسفیداج و سورنجان
یکدر و یدق و یعجن بماء ورد
مقنع الطبیب

کل ارمنی نمیدید شفوت زیاده

جهت انیان و تعقد عصب گل خطمی ریشه خطمی کنجد تخم کتان تخم مرو حلبه هو جو هر یک
پنج مثقال مغز دانه کرچک زوفای رطب ملک ده مثقال موم زرد مطلا از زرق را هر یک هفت
مثقال روغن دنبه چهل مثقال با روغن کنجد کداخته و قیر را مخلوط کنند نیم گرم ضماد نمایند
ضماد حجاب جهت قوبا و آرمنید و جرب اسب فرد مانا مو نرج آرد مخود سرکه بزر اصل السوس
کوکرده با سرکه و امثال آن بجهت هر عضوی بمیاه جاری بسرشند ضماد قوبا از مجربات والد جهت
جهت قوبا و سعفه با بسر و جرب آزموده است کوکرده اصبغ حریره دنبه تازه ده درجام بعد از خام بدو
ساعت ضماد نمایند ضماد ایضا از مجربات والد مرحوم جهت شقاق آزموده اسکنداج صبر سیاه
بالسویه با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند ضماد جهت سعفه و جرب بغایت نافع است
سفال لنور دو جزو نمک جزو با سرکه طلا کنند ضماد جهت شقاق زمین جمیع حیوانات بعد یکسال
مرداسنگ سائیده را با عم روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و عم قند اضافه نمایند و طبخ دهند
تا غلیظ گردد و بقوام رفت رسد پس موضع شقاق را با آب گرم تر کرده دوای مذکور را گرم نموده بر
شقاق بمالند ضماد جهت داخس افاقیا حضض گل ارمنی فنا ستر شیاف مامیثا صندل اسفیداج افیون حسن
یک با لعاب بزر قطونا و سرکه ضماد نمایند ضماد جهت رنع تالیل دقوا جعل را با آب سائیده بمالند در روز زایل کند
ضماد تالیل از مجربات والد مغفور است مثل عم نیکوب کرده یکشبانه روز در سرکه خیسانند پس حل کنند و گل
خطمی تخم مرو تخم کتان با بونه بنفشه اضافه نموده استعمال نمایند و باید نیکو باشد ضماد جهت تقویه معدن
اطفال و غیر آن بغایت مؤثر است و رفع اسهال میکند کاوزبان افاقیا موم دهن با روغن سوسن حل
در طلای معدن ضماد نمایند ضماد جهت ضربه و سقطه سنبل الطیب مغاث برگ مورد ماش برگ گل سرخ
با السویه با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ کرفس الیهود در و حل کرده باشند بسرشند ضماد دیگر ایضا
جهت ضربه و جبر آزموده است مغاث گل ارمنی صبر زرد گل سرخ عدس شیاف مامیثا فوفل برگ حنا صندل
با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند ضماد حابس حیض حرامل عدس مقشر پوست انار برگ مورد با سرکه سرشتر
بر پشت ظهار و کمر ضماد نمایند ضماد نطرس بغایت مجربست مرزنجوش خطمی بزر قطونا آرد جو سوسن
با السویه با زرده تخم مرغ با روغن گل ضماد نمایند و اگر فلدی و عفران و افیون اضافه کنند سریع تر نتیجه

ضماد طحال از حنین بن اسحق بغایت آزموده است انجیر را بشدر بکجا آل یکشبانه روز در سرکه خیسانیده
در هاون حل کنند و قسط بحری ۳ مر زیاد آنچه بکبر آل استره سداب خشک ۳ سم اضافه نموده
در خلاء معدن استعمال نمایند **ضماد نفتق** اخرزوت سمائی افافیا هریک ده آل یا موم روغن ۴ مورکه ۲ آل
مرقیشا شادنج اگر نباشد کرنب مقناطیس بوخته شبه آکند در صدف هریک هفت آل مرصاف جوارش
هریک آل یا موم روغن ۳ مور و عسل آل بسرشند **لنافا لصد عین** جهت درد سر بیار چرکر یاس کرنبد و درهمی
باشد کنا شد بر شریان صدغین بر بندند تخم کاسنی تخم کاهو آب مصافی ۳ حضض ۳ افیون آویزه با لعاب
بزر قطونا بسرشند و ضماد برک عناب رافع اقسام صداع و ضماد برک کردکان و برک حنا رافع شقیقه و صداع
بارد است **ضماد منوم** کرفه بخواب کند از بحر بات والده مغز افیون تخم کاهو بزر البنج بیخ لفاح با السوم بنا
کرخشخاش در و بخته باشد استعمال نمایند **ضماد سلیمانی** جهت درد مفاصل مزمن مجربست و اراشکیر کرکه سلیمانی
نامند زیبق هریک دو آل با هم سائیده با آب دهن ترکند تا سیماب کشته شود و ده آل صابون حلبی در آب
حل کرده اضافه نمایند **ضماد دبق** جهت مفاصل بارد و فالج و امراض عصبی اجیمکا نافع و مفتح و محلل بنوی و جاذب
خار و پیکان از عمق بدست و حقیر مجربه نموده است که مداومت ضماد او بر مهرهای پشت و مفصل باعث
نجات جمعی کثیر از استرخا و تشنج چند سال شد تخم انجیر ۳ بوزیدان بوزیدان نوشادر و زراوند مدحرج تخم
حنظل حلتیت البطم حلبه فلفل دار فلفل حاقرقرحا ۳ اشق ۳ مقل قرد ما تا عود بلسان کندر مصافی رانج
زاج استخوان سوخته اصل جبر زرد افسنتین سعد اذخر زیتون سورنجان ۳ دبق ۳ اموم بجهد حب الغار
عرباروغن سوسن و امثال آن بدستوری که در قانون مراهم مذکور است ترتیب دهند و صموغ را در سرکه
حل کنند و عسل بقدر سرکه ضماد نمایند **ضماد** جهت تسکین خربان مفاصل و درد و تقاطر صنربانی مغز
استخوان پاچه روغن کل سرخ فرفیون زعفران ضماد نمایند **ضماد مفاصل حار** که در وقت سیلان تسکین
الم کند فرفیون زعفران با السوید با شیر سائیده با روغن کل سرخ ضماد نمایند **ضماد** قرص بزر و بیاد و نیر
حار جهت بارد و با اشیاء بارده در حال استعمال نمایند از مجربات حقیر است آرد لوبیا مرزنجوش کل خطمی
بزر قطونا سورنجان اکلیل الملک هریک ده مثقال نشاسته نامیثا آرد جو مکدر تخم لفاح زعفران افیون
هریک دو مثقال قرص بسازند و استعمال نمایند **ضماد دیگر** جهت مفاصل و آنچه قریب بتخم باشد و مسکن
این سوزش میکند بابونه هنبون سورنجان چهار مثقال کعکعه سرشته شامل کنند اگر رطوبت از قطره بعد شود قدری حشیشه
اضافه کنند

اوجاع بارده است و حقیر تجربه نموده مغز دانه خروع که پیدا نجیر نامند سر جزو روغن نانی کاوی عسل هریک
جزوی لایی سرکه بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرکه خشک کاوی سائیده بقدری غلیظ سازد که اضافه
نیم کرد استعمال نمایند **ضماد مسکن الاوجاع** در تسکین درد مفاصل جان و بارده مجربست حلبه را با آب
سرکه ضماد با السوید طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کنند و بجوشانند تا غلیظ گردد و نیم گرم
طلا کنند **ضماد دیگر** جهت مفاصل بارده بعد بیل است مرطینا سوخته را با عسل و سرکه بقدر کفایت با السوید سرشته
ضماد کنند **ضماد محلل** جهت مفاصل بارده و اورام مزمنه بزر و بزر اشق آهک آب ندیده با السوید با سرکه و عسل
بالماصفه طلا کنند **ضماد دیگر** در آخر مفاصل حار و نقرس مجربست در دفع بقایای مواد مینماید جبر زرد زعفران
صافی با السوید با آب کل طلا کنند و اگر حرارت زیاد باشد با آب کاسنی **ضماد اورام حار** دوم فرج و کنج ران و قضیب
و سایر اعضا از جبر ازاست پوست خشخاش محمود فراد آب بجوشانند تا مهرا شود و بزر قطونا مسحوق بوزن او
و روغن کل سرخ بوزن هر دو اضافه کرده استعمال نمایند **ضماد قروح فشا** خاکستر کاه گندم نمک طعام با السوید
با سرکه طلا نمایند **ضماد جهت قسام استسقا** جهت غایت مفید است سبل الطیب صبر زرد اخا کشر سرکین کاو
سرکین بز و آهو سعد قرد ما تا ایرسا سا قسط تلخ نوشادر انشر حاما سلیخه مود بلسان حب بلسان بوزن صعتر
نمک ترک خطیا تا ه بابونه شترغاد نمایند در طلا با آب بدشیرین کرده باشند در اقسام تهیج جهت جهت
بهدیکست **ضماد جهت نواسیر حاد** و بارد و خروج مقعد آزموده است اکلیل الملک برگ کل را جهت جهت
زرد و تخم مرغ آرد جو سفیدآب خایی زعفران روغن کل سرخ تریاک نیکرم ضماد نمایند **ضماد بواسیر** و شقاق
مقعد و قرحه آن و اسهال بواسیری و نزف حیض سفیداب موم سفید حضض هریک جزوی کل خطمی مطل هریک
دو جزو پیه بز سر جزو روغن کل ۵ جزو بازده تخم مرغ استعمال نمایند **ضماد دیگر** جهت درد و سوزش مقعد کنجد را
کوبیده با روغن کل و سفیدی تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور زرد و تخم مرغ و آرد جو و روغن کل عین اثر دارد
و بدستور سفیداب مر داسنگ ۵ بزر البنج ۳ بازده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور
پیاز زرد با خاکستر کرمه بجنبانند با هم و زنا و روغن نانی کاوی ضماد کنند و بدستور برگ خطمی اکلیل الملک
حلبه تخم کتان ۳ عدس مقشر انجیر را بجوشانند با زده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند **ضماد** جهت کدازبارده
و درد سطها کرجهت باد بواسیر را فشا بهمرسد از تالیف حقیر و بغایت آزموده و مجربست فلفل تافله نوشادر حلبه

زنجبیل سورنجان بارونغن گرگان موم زرد ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر جان مرهمی بگیرد حضض
در جزو با آب کشنیز ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر که بی حرارت باشد و جهت سلعه بغایت موثر است قنه
ده م حلتیت اشق هر یک جاوشیر لا م فرفیون سه م مقل ازرق هم سکبینج ۳ م صمغ زاد سرکه حل نموده
با آب کشنیز ضماد نمایند و بعد از هر سه روز تازه باید نمود و مرهم جوایتون و مرهم زنجفر نیز بغایت موثر است
ضماد بواسیر بارد و مفاصل و ریاح جرب است بیرزالکوبیدن و روغن بزرک بجوشانند تا نصف رسد
پس صافنموده روغن را طلا و سیر را ضماد کنند ضماد جهت کشودن خون بواسیر شحم الحنظل ۳ مغز بادام
تلخ هم بخور مریم مویج سرکین کبوتر قنه م بازهره گاو فتیله کرده پنج عدد را در پنج ساعت استعمال نمایند
و هرگاه فتیله را بروغن گل آلوده سازند دفع سوزش نماید ضماد جهت ورم سپرز که از حرارت باشد
از جمله ثابت حجر والده مغشور برگ درخت گز را کوبیده با آرد جو و سرکه ضماد استعمال نمایند و بدستور
سبوس کنده را در سرکه پخته مدتی دلها آن آغشته ضماد کنند ضماد جهت اورام بارد و سپرز بغایت از مجربات
قابوس است میعه مومیا مصطکی حاما از عضلان یابوخ اکلیل الملک هم صبر زرد رونا س ۳ از خرجب
لبان ثوبیقت بارونغن سوسن و شراب با سرکه ضماد نمایند ضماد دیگر جهت ورم جگر و معده بارد
قلیین صلابات آن و ورد شیر مرزنجوش بجربک روغن ارطب آل را با پیراورک و سیر مرغ هر یک آل
حل نموده نیمگرم ضماد نمایند ضماد جهت ورم انثیین تخم کشف دلها ریع آن را زیانه سائیده با گلاب
و سرکه ضماد نمایند و بدستور خطمی آرد جو با فلاذ اعتراخچه با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا
نمایند ضماد جهت خراز که بفارسی کجلی نامند بغایت آزموده است سر را تراشیده بارونغن کنجد چرب
کنند و کنک سوخته و نیم سوخته و جو سوخته را با السویه بپاشند ضماد دیگر ایضا جهت خراز مجربست
زرد جو هر یک حنا هلیله زرد عفص مر اسنت آمله مقشر سرکه هر یک جزوی روغن گل سرخ هم جزو
ضماد جهت جراحت بینی و ناصور الانف که حلق نامند بغایت آزموده است مغز هندوانه مغز تخم کدو هم جزو
توتیای کرمانی مغسول جبر زرد بیکجزو بارونغن نارج استعمال نمایند ایضا جهت حلق مجربست سفیداب
مرداسنگ مغسول و قلی سوخته با شراب و روغن مورد استعمال نمایند و بدستور آب انار ترش

و یا انار ترسیده را در ظرف مسی قلعی بجوشانند تا غلیظ شود استعمال نمایند ضماد برص و بهق
از مجربات حقیر کسی است و از جمله اسرار و دروغ برص حیوانات که آلا گویند تلف میکند و در روغن بادام
موی و داء الثعلب و داء الحیه مربع الاخراست و بغایت حاد و سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید
گذاشت و بعد از سحق شستن آن حسب لین بجهت دفع حدت و سوزش آن طلا کنند و در اعضاء رئیسه
طلای دیگر نیست و هرگاه مکان برص و امثال آن متعدد باشد یکبار بر همه مواضع نباید ضماد نمود بلکه
بر موضع بعض دون بعض ناهم ضماد شود و بعد از آبله کردن بر همه مناسب علاج کند سلیمانی بگیرد صندل سفید
سوده پنج جزو با آب سرشته استعمال نمایند و کریاس جزو سلیمانی را با دو جزو صندل سفید و دو جزو خمیر
مایه و دو جزو متوسط تلخ و یک جزو از زرد و ضماد نمایند اولی است و حقیر تجربه نموده ضماد دیگر جهت بهق
و جمیع آثار آب جرب است منقول از شفا روغن را نیم نکوبیده در آب لیمو بگذارند تا حل شود و ضماد
[illegible] خرزهره سفید [illegible] طلا است [illegible] ضماد [illegible]
از نسخ قدس [illegible] روغن [illegible] است [illegible]
[illegible] زرنیخ سرخ خردل سفید که حرف با بلی است تخم ترب مغز پسته مغز بادام تلخ مقشر خمیر مایه
هر یک شش ل ضماد دیگر از نسخ قدس جهت دفع آثار قاطیه و جرب مکرر تجربه رسیده است سیماب
۳ ل مغز بادام تلخ ۳ تخم خرزهره خمیر مقشره هر شب طلا کند تا یک هفته که دفع علت میکند ضماد جهت
جرب رطب و یابس و مواد آفتک از مجربات است منقول از حکای هند استعمال تریاق بر ظرف بگذارند
و سیماب و کوکرد و زرنیخ هر یک آل سائیده بعد از آنکه ظرف را از سر آتش بردارند بهوای آتش نگاه داشته
باشند اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد گردد پس از انعقاد چون بدست بمالند هرگاه مثل غبار
شود استعمال نمایند و هرگاه متحجر گردد سائیده طلا کنند و غیر متحجر نیز آزموده است ضماد داء الثعلب
و داء الحیه از مجربات حقیر و بعد یک کندش شطرج هر یک جزوی زرنیخ سرخ دو جزو بارونغن
زیتون طلا کند ضماد دیگر ایضا جهت داء الثعلب مجربست موی بز سوخته صدف سوخته کوکرد با
السویه بروغن زیتون سرشته از موضع دیابیار و اشنان با پیاز و فصل جیار مالیده بشوید
پس دوای مذکور را ضماد نمایند ضماد ریختن مژگان وضع سقوط موی مجربست استخوان خرما

سوخته سنبل الطیب سرکین موش صدفی سوخته فلفل هریک جزوی شونیز مرمه سرجزو فلفلی سوخته
مغسول هر جزو زعفران نیم جزو **ضماد شعر زاید** که بعد از قلع بر چشم طلا کنند منع رویدن کند زعفران
آل کافور نیم دانک سائیده استعمال نمایند **ضماد جهت باد سرخ** که حمره گویند و گل ورم حار بجهت گچ را
از نافذ بجنبد با آب کشنیز بسیار رقیق سرشته آنقدر بر هم زنند که گچ را چسبکی زائل شود و مکرر طلا نمایند
قرص نزوف که در گل ورم حار آزموده است صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا سفیداب قلعی گل ارمنی
بزر البنج مرداسنگ حضض مکی پوست درخت بید بیدو چینه هریک جزوی بیخ لفاح افیون هریک نیم جزو
با آب سرشته بمثابه آلت نزد ترتیب داده با آب کشنیز و گلاب و سرکه و امثال آن طلا کنند **قرص سعفه** منقول
از جامع امین الدوله جهت سعفه و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی بغایت آزموده است زرد چوب بادام
تلخ هریک جزوی مقل ازرق دو جزو مقل اسرائیل سه جزو در سرکه خیسانیده قرص ترتیب دهند و با آب
کاسنی و روغن گل سرخ و سرکه و امثال آن ضماد نمایند **ضماد مقوی منی** که رفع نزلات مزمنه بعجب مداوت
کند و جهت درد سر مزمن و تقویه دماغ بعد بلک منقول از تذکره نک نک حلمام سوخته
یون سوخته خربق سفید مویزج سوس خردل سرخ زبد البحر هریک جزوی کوکرد گل سرخ سماق برگ حنا
انجر عفص فراسیون اگر نباشد افسنتین بهدانه صمغ عربی کندر فلفل عود صبر زرنیخ
نانخواه سنبل الطیب جوز بوا هریک نیم جزو سرکه را بجوش آورند و صابون رقی بقدر دو وزن مجموع
در سرکه حل کرده بسرشند و قرص ترتیب دهند و با آب گرم ضماد نمایند **ضماد سرطان مزمن** و جرب حار و حکه
و اورام حار بجهت منع تزید مینماید شیر را با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و روغن بادام
بالسویه ضماد نمایند و اگر با آب کشنیز و آب بادرنگ بسایند بدستور نافع است **ضماد جرب** بغایت
آزموده است تخم ریباس ۲ آله مغز زردآلوی تلخ زیبق هریک ۲ با سرکه سائیده و با روغن کنجد و رماد
طلا کنند و آشامیدن آب طبیخ برگ حدیس عناب بقدر نیم رطل تا پنج رطل روز با قدری شکر در رفع
خارش بدن بجهت جرب **ضماد دیگر** ایضا جهت جرب و حکه بغایت مفید است انار ترش را با پوست زیره
کرده چندان بجوشانند که مضمحل شود پس بکوبند تا مانند پوست یکسان گردد و در حمام طلا کنند و هر گاه
از ماده سودای صفراوی باشد و با حدت خلط مغز مانند کدو و هندوانه را با شیر و خرنوب سائیده طلا کنند

ضماد جهت مناق و گل ورم حار از بجهت باشد و غدد و خنازیر را نافع است آرد جو با آب کشنیز و سرکه و هر گاه
ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد آرد گندم با آب کشنیز بغایت مفید است **ضماد فلوس خیار شنبر** با روغن
بادام جهت اکزما و جاع و اورام مجربست و بدستور طلا کردن عسل با شونیز و بدستور با حلبه از جمله مسکنات
وجع بارد است و محلل مواد و ضماد سفیداب قلعی با شیر زنان و طلای بزر قطونا با سرکه در تشکین اورام حار
و نقرس آزموده است **ضماد** جهت جرب مجربست کوکرد زاج سفید نطفل مازوی نیم سوخته یکجا در
سفیداب قلعی مرداسنگ با روغن نارنج نمک ضماد نمایند **ضماد السنا** جهت جرب و حکه مجربست سنا
مکی هلیله زرد مرداسنگ سفیداب قلعی السویه با روغن گل و روغن بنفشه ضماد نمایند **ضماد** جهت سعفه
یا بسر و قوبا و امثال آن که از با خارش و سوزش بدن باشد در درد و دفعه زایل میکند و از مخرجات حقنه و مجربست
مغز تخم کدو توتیا مغسول شحم با شیر زنان در کوبیده ضماد نماید **ضماد** منضج دمل و سایر اورام اکلیل الملک
حلبه تخم کتان دانه مرهندی سرکین کبوتر آرد گندم با السویه با روغن گل و روغن کنجد و موم ضماد نمایند و اگر اخراج
با آب و شیر مجربست طلا کنند و مکرر تغییر دهند بغایت مؤثر است **ضماد** جهت گشودن دمل از بجربات
دانه مرهندی را کوبیده نیم مثقال بپیه جرغ را در آب بر روی آتش کم اخذ مخلوط سازند و نیمگرم طلا
کنند و چون بر رفطوبا با آب دهن تر کرده بر دمل بر بندند مانع تزید و سکن وجع و منضج قوی است
ضماد جهت رمان مدس و قشر و شیاف مامیثا صندل سفید آرد جو افیون گل ارمنی هریک جزوی
کافور نیم جزو با آب مورد و امثال آن طلا کنند **ضماد** جهت رفع اورام حیض آزموده است پوست انار
سماق گلنار جفت البلوط زاج کندر زیت کزمازی تخم مورد با آب مورد یا آب بهمن طلا کنند و چون نقل الک را
که زمور نامند و مستعمل ذرکرانست با سفیدی تخم مرغ سرکه و بیشتر زعفران طلا نمایند بغایت مؤثر است
ضماد جهت رفع احتباس بول گل کافشه کرم مصفر نامند در شیر مجنبه نیم وزن او شونیز اضافه نموده ضماد نمایند
ضماد جهت زیاده کردن شیر مضمه در نیم درم جسپان آرد با قلی تخم بادروج با آب بادروج یا آب ریحان
بسرشند **ضماد** که منع بزرگ شدن پستان زنان میکند و مع سوخته جزوی آرد جو جزو با سرکه سر
شبانه روز ضماد نمایند **ضماد** جهت افتادن ناف و بیرون آن آرد جو گلنار عفص آرد با قلی پوست
انار پوست تخم مرغ بعد از بجربات اجزا پوست تخم را نافع بجهت اضافه نمایند **ضماد** جهت منع ق گل سرخ

سک ۵ صندل سرخ و سفید ۴ عود ۳ زعفران آکافور نیم جزو با آب نعناع طلا کنند **ضماد** جهت کرم
معده برگ سفتالو نمک شوینز با السویه با زهر کاو و سرکه بسرشند **ضماد** جهت کلف و آثار بیماری
مؤثر است کرسنه پوست تخم مرغ ابر ساطح الطلی که بهندی ساجی گویند مسطح تلخ شاخ گوزن سوخته
بون ارمنی تخم خرزه ذراوند طویل با رام کلی نشان عاج سرگین کبوتر آرد نخود با سرکه طلا کنند **ضماد**
جهت رفع بدبوئی بغل و کج زان برگ سوسن کراویا مرزنا گویند مرو اسنک توتیا دانگی پوست درخت
کاج دو دانگ جوز السرو محرق دانگی کندر دو دانگ با سرکه طلا کنند **ضماد** جهت منع تولد قمل مویزج
ذراوند طویل با السویه با روغن زیتون طلا کنند و طلای کرسیاب در مسا اصل کردن قمل از بجر باشد
ضماد روغن ترب دافع قمل است و بدستور صبر زرد و طلای بهمن نافع قمل است و چون نشان چوب
کرده کان را چند روز در روغن زیتون بخیسانند هیزا و دافع قمل و صیبان را از بجر باشد و بدستور
طلای شبلان با آب نافع قمل و صیبانا است و ندهین و روغن کردکان سعدیلکست **ضماد** جهت
خردل چند بیدستر با السویه با سرکه بر سر ضماد نمایند ایضاً **ضماد** جهت سکته و سیان فرفیون خردل سرخ
شیطرج هندی تخم انجره با السویه با سرکه طلا کنند **ضماد** عبارت از بستن ادویه یا جبائر است که گرم
کرده بر عضو ببندند یا ادویه مطبوخه را در مثانه کاو و امثال آن کرده یا با آب ادویه اسفنج را تر نموده
بر عضو بگذارند **کاد** جهت زکام از بجر باشد شوینز را بنکوب کرده چند قطره آب نمک بر آن پاشیده
نیم گرم بر سر بندند و اگر بدون کوبیدن بدستور گرم کرده استعمال نمایند بغایت مفید است **کاد**
جهت تحلیل ریاح معده و طحال دتی کاه حلبه شوینز تخم کرفس نانخواه با آب نمک بدستوری که
گذشت گرم کرده ببندند و چون سرد شود تبدیل کنند **کاد** جهت ورم گوش آرد جو با گلاب یا بونه
بنفشه خطمی اکلیل الملک در آب بجوشند یا روغن بنفشه مخلوط کرده با مثانه کاو نمایند **کاد** جهت تحلیل مواد باردة
و ریاح برگ سداب اذخر قرطم گل یا بونه صعتر نمک طعام نوشادر خردل سرخ بون ارمنی زراوند مدحرج
افسنتین رومی درمنه ترکی انجدان با السویه بدستور استعمال نمایند **کاد** جهت رفع علل باردة گوش و ریاح
یا بونه شبت ورق الغار مرزنجوش بوته فاقوقیا در آب بجوشند در مثانه کوسفند کرده گرم بوده بر بن
گوش وقفا کاد نمایند **تطولات** عبارت از آنست که ادویه را طبخ نموده آب او را بر عضو بریزند و جرم او را

بیندند

بیندند و عضو را بر بخار آن بدارند و با شوینز قسمی از داست که جهت امالهٔ ماده و تفریق معمول است و تطولات
مرطبه و محللهٔ ریاح و اورعه و منضجه و معرقه میباشد و هر یک را دو نیز آن معلوم است و بجهت احضار
بعضی مرقوم میگردد **تطول** جهت ترتیب اعضا و رفع بیخوابی و صداع جان بنفشه برگ بید نیلوفر خیار
آرد جو خیار نان کدوی نان در آب طبخ دهند تا متهرا گردد و عضو را بخار داشته با آب او عضو را بشویند
و تفل را بمالند **تطول** جهت تحلیل مواد باردة و تقویه اعضا بر نجاسف گل با بونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس
مشکطرامشیع عصفر خاشا جعدت خشک ابهل نطراسالیون تخم الخطمی جوز السرو کاذیطوس دارشیشعان
سوسن بر پودنه بدستور محلول نطول کنند اگر مجموع یافت شود بعضی اکتفا جائز است و در پاشویه
با ادویه مرطبه هر گاه با بونه و فودنج طمثا آن اضافه نمایند بغایت تفریق میکند **تطورات** عبارت
از چیزیست که بر عضوی بچکانند و در عرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش و ادویه عین با اضافه
مذکور شد پس تطوری که اختصاص بگوش دارد در اینجا مرقوم میگردد **تطور** جهت روی و طنین
بغایت نافعست مغسول از مغا جاد بنفراطی چند بید ستر نطرون کربون سرخ است خردل سیاه با
السویه در سرکه حل کرده در گوش بچکانند و باید نیم گرم باشد **تطور** ایضاً جهت روی و سدد از اجفاع
چرک و طنین نافع و مستی بقرص حربق است خربق سفید بون سرخ زعفران با سرکه قرص جسانند
با سرکه با ادهان مناسب حل نموده بچکانند **تطور دیگر** که رفع علة مزبوره در ساعت کند صرصر شیال
در کون سفالین سوزانیده خاکستر او را با بول کاو یا بول خوک بچکانند صرصر بالغة اصفهان زنجره
و بالغة تنکابن جیک نامند آن حیوانیست کوچک شبیه بملخ **تطور** دیگر از مجربات امیر عطاء الله
جد حقیر جهت کرانی سام ابرص و کرب و روی و طنین بون ارمنی تخم الحنظل چند بید ستر زراوند مدحرج
عصفران افسنتین فرفیون مسطح تلخ بازهر کاو سرشته و روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و والد
حقیر در اوزان او تصرف بدستوری که در وقت هر یک قید شده نموده است و مجرب دانسته **تطور**
جهت کری که در مجاری سمع باشد طبخ افسنتین را با زهر کاو استعمال نمایند و زهره سلحفاة
کرسنه پخته باشد با روغن با بونه بغایت نافع است و چکانیدن دو قطره از قطران که با نفط
یا بروغن مسطح حل کرده باشند بصبح و شام مداومت نموده جهت جمیع انواع درد گوش و مواد باردة

مجرب است قطور دیگر جهت کشتن حیوان که در گوش رود قطران را با آب خوردنی یا آب برگ شفتالو گرم حل
نموده بچکانند قطور دیگر اخراج کرم ماء الجبن در گوش نماید شراب کهنه ۳ عسل ۳ روغن گل سرخ ۱۲
سفیدی تخم مرغ ۲ عدد پشمی را آغشته در گوش نیم گرم کرده بگذارند ساعتی بهمان جانب تکیه کرده بیکدفعه
بسرعت بیرون آورند قطور دیگر جهت درد گوش کار از حرارت باشد بگیرد روغن گل سرخ را با سرکه
سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف بیض با شیر و مغز ان و روغن بنفشه
با کافور و آب کشنیز و بدستور با آب عنب الثعلب نافعست و سفیدی تخم مرغ با الخاصیه از جهت باشد
قطور کهنه روم با دو و ریاح نافعست زهره گاو را با روغن خیری یا امثال آن بجوشانند تا ماده
زهره بطرف شود آنگاه استعمال نمایند قطور دیگر جهت چرک و درد و زخم گوش مصافی صبر زرد
زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و بجهت تسکین درد افیون بغایت نافعست و جهت پاک
کردن چرک آب برگ زیتون یا عسل نافعست و بدستور مر را با آب حل کرده یا روغن گل قطور کنند
و بدستور انزروت با ماء العسل بسیار نافعست قطور کهنه رفع سیلان رطوبات گوش اطفال نافعست
شب نجا زعفران آبهون سرخ از هر یک را کل عسل و شراب هر یک نیم آن قطور کنند و یا به پشمی آلوده
بگذارند قطور دیگر که منع سیلان خون بسبب صدمه و غیره از گوش کند بنزر مایه خرگوش را با سرکه
حل نموده بچکانند و بدستور کرد گاو کاو را با قدری بیه کرده کباب نیم پخت کرده آب او را افشرده
در گوش بچکانند از مجربات کثیر الطبا است باب چهاردهم در سعوطات و عطوسات
و شوفات و نفوخات و بخورات و دخنه سعوط عبارت از چیزیست که در بینی کنند و عطوس آنچه
عطسه آورد و شوق آنچه بر بینی کشند و بخور دخنه هر چه بخار و دود او را استنشاق نمایند و نفوخ آنچه
از ما یعات خوشبو در ظرفی کرده بوکشند و نفوخ آنچه در بینی دمند سعوط جهت تقویه قوت حافظه و
گویند مداومت آن موی سر و ریش را سیاه گرداند مغز سر کلنگ و زهره آن قیراط نرم سایند
با روغن زیتی سعوط نمایند و ساعتی بر پشت بخوابند و سعوط زهره خطاف را جهت رویانیدن
موی سفید مجرب دانسته اند سعوط جهت قطع رعاف مجربست حضض هندی سوخته را با آب باد رنج
سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر سرکین خر و نفوخ سرکین محرق او بسیار قوی الاثر است و سعوط

آب برف با آب کنند تا نافعست سعوط دیگر که در قطع رعاف بعد بلا است جند راج سفید
آهک دم الاخوین مازو کاغذ سوخته با السویه با روغن زیتون سعوط نمایند نفوخ جهت رعاف
بغایت مفید است مازوی سوخته با السویه با روغن زیتون سعوط در سر کاندا خته زاج قلقطار
محرق کنند با السویه نرم سایند نفوخ دیگر کلنار کنند در جفت البلوط زرور و کافور
مازوی سوخته با آب برگ بید یا آب کاهو و امثال آن سعوط و یا آب آنها نفوخ نمایند سعوط دیگر جهت
درد سر بارد و شقیقه و بصر و خود نافعست صعتر ۱۲ مرصاف نیم آ صبر زرد نیم آ حضض مکی نیم آ
شونیز جاوشیر سکبینج مشک نیم زهره کلنگ زهره کبک با آب کرفس سرشته قدر عدسی با آب مرزنجوش
سعوط نمایند سعوط جهت تحلیل ریاح دماغی و سده بلغمی و مبادی جند مشک فرنیون با السویه قدری
جند را با روغن زیتی و امثال آن سعوط کنند نفوخ جهت سکته و سبات و لیثرغس نافعست جند
حلتیت زهره کلنگ مفرده و مجموعه را با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند عطوس جهت سده دماغی
و مواد بارده نافعست و رفع مواد بعطسه میکند کندش خربق سفید جند خردل سرخ
زراوند طویل مفرده و مجموعه چون نرم سایند بر پر مرغ مالند و در بینی کنند باعث عطسه
میگردد عطوس دیگر جهت فالج و لقوه و امراض دماغی جبر زرد خربق سفید نوشادر مرزنجوش بوی
ارمنی شیطرج هندی مشک با السویه استعمال نمایند لخلخه جهت تقویه دل و دماغ جان گلاب
سرکه کافور روغن بنفشه آب سیب در ظرف سرتنگ کرده بر بوییند لخلخه دیگر جهت منع سعوط
بخارات بد دماغ و سرسام جان و اختلاط عقل نافع است آب کشنیز آب برگ بید اسرکه زار روغن
گل سرخ ۵ صندل سفید آبدستور لخلخه نمایند لخلخه دیگر جهت ضعف دل و مواد بارده و نزلی
دانک کبابه دانک بسباسه دانک مشک دانک با گلاب در هر تیمار لخلخه نمایند نشوق جهت حرارت
بینی و چرک آن بود نه خشک را نرم سایند با شراب استنشاق کنند و جهت چرک قدری انزروت
اضافه نمایند نشوق جهت تقویه دل و رفع غش و خفقان آب مورد صندل سفید گلاب سرکه کافور
عود استنشاق نمایند بخور جهت تقویه دل و دماغ عود حسن لبان پوست بیرون ترنج سایند
با گلاب مخلوط کرده در جوف به و سیب گذاشته در آتش نرم بسوزانند بخور جهت صداع مزمن

پاک کردن

وشقیقه و مواد بارده دماغی از عجز باشد آجر آب ندیده چند عدد در آتش سرخ کرده در شراب
انداخته سر را بر بخار آن بدارند و اگر ماده هیولی غلیظ نباشد بجای شراب آب کنند و بدستور آب مزوج
بشیر که نیز جائز است بخور. جهت زکام سیاه مانند بر روی سنگ نفط ریخته و دماغ را استنشاق نمایند و جهت
حبس کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور سند روس بحر بشک بخور. جهت نقل
سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است مرزنجوش سداب افسنتین شیح ارضی صعتر ابهل
بابونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر را السویه جوشانیده در ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را در سوراخ گوش
بگذارند تا بخار داخل گوش شود بخور. جهت دفع اجناس حیض شحم الحنظل شونیز کندش سعد ملک البطم
هر یک جزوی حب الشهب نیم جزو مشک زعفران ربع جزو بروغن زیتون سرشته قدر فندقی را در آتش اندازند
دود او را بر رحم برسانند و باید آتش دان لوله داشته باشد که از آن لوله دود بر رحم رفته پراکنده شود بخور
دیگر جهت اختناق رحم و عسر ولادت بسیار نافع است شحم الحنظل قمه جاوشیر کوکرد مر را السویه با
کاو سرشته بدستور بخور کنند بخور جهت درد دندان و مواد نزله بوسه خشخاش عنب الثعلب
گل بابونه با السویه بجوشانند و سر را بر بخار بدارند تا عرق بر جبین ظاهر گردد در تقنیا جهت ساقط
کردن دانهای هوا سر آشوب است کوکرد بلادر اصل السوس بیخ کبر برگ مورد با السویه با روغن زنبق
سرشته جنبانیده خضه نمایند و در آب برگ مورد جلوس کنند و عمل را تکرار باید نمود باب
پانزدهم و فتائل و فرزجات و حمولات حقنه عبارت است از استرسال مایعات بمعاء مستقیم
رحم و قیله استرسال جامد است بروده مزبوره و در عرف شافه نامند و فرزجات آنچه زنان
از دو بر در قبل و رحم بردارند و حمولات آنچه از فرزجه و احتمال در قبل و مراست و واضع حقنه بشرایط است
و آلت حقنه باید از قبل جلود باشد بهیئت کنیه ته تند و خشکه طرف دیگر بهیئت گردن کدو باشد و از آن
لوله بطرف باریک او وصل نمایند که آن را جرب کرده در مقعد کنند و آب حقنه را در آن کیسه کرده در هر کیسه را
بهم آورده بفشارند تا آب برود هادو و باید حقنه کننده بروی بخوابد تا آب حقنه بالهام علیا نتواند
رسید و می باید قدر هر آبی که هر دفعه بریزند زیاده از پنجاه مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد آنست
که کمتر از آن هم جایز نیست و اکثر اطبا صحت اعضاء رئیسه را شرط دانسته اند و مراعات اعتدال آب

ادویه لازم است چه غلیظ باعث انتشار و افساد می شود و بارده مولد ریاح و جان موذی
غشی و کرب است و منافع حقنه بسیار است از آنجمله اسالهٔ مواد مرتفعه بدماغ و اعضاء عالیه
و رفع سدد امعاء و رفع اقسام قولنج و در فتائل سهله شرط است که طول او بقدر انگشت میانه
آنحضرت باشد و فرزجات زیاده از قدر یک بند انگشت نباشد و چون آب حقنه بزنگرد دند پیر آنست
که نصف قدر اول با زیر بزند تا آب قدر را دفع نماید و قبل از حقنه با آب ادویه بادهان مناسبه و آب
گرم حقنه کنند حقنه جهت برودت لحک او کرده و رحم و مثانه و معروف بحقنه الادهان روغن
بادام روغن گرد کان روغن حب البطم از هر یک ۸ م روغن زیتون ۷ آل با آب بوزن مجموع بجوشانند
تا آب نصف شود و در قبل و دبر بحسب احتیاج حقنه کنند و هر گاه برودت غالب باشد روغن
مرزنجوش و زنبق اضافه نمایند حقنه جهت قرحه امعاء و سحج بغایت مفید است سفیداب قلعی
کاغذ سوخته صمغ عربی هر یک یک م زرده تخم بیضه سر عدد آب برگ بارتنگ مطبوخ رجوع مشرف و سیر
کرده بر روغن گل سرخ هر یک ۴ م و هر گاه بعض محتاج باشند روغن و سیر نباید کرد و گل سرخ الماء را
و کفا را داخل مطبوخ کنند حقنه جهت قولنج منقول از کامل الصناعه عناب سوسیان مویز منقی حلبه تخم کرفس
سبوس گندم جو مقشر قنطوریون دقیق تخم رازیانه برگ چغندر در چهار صد آب بجوشانند
ثلث بماند پس صاف نموده چهل مثقال او را با شکر سرخ بوزه ارضی یا بکام روغن کنجد حقنه نمایند حقنه لطیفه
که در امراض حاد استعمال نمایند عناب سپستان بنفشه جو مغز خطمی سبوس گندم خسک کلیل الملک انجیر
زرد در سیصد آب بجوشانند تا بثلث رسد و چهل آن را با شکر سرخ و روغن بادام حقنه نمایند و اگر تریدی
بیشتر لازم باشد لعاب بزرقطونا و روغن تخم کدو و آب لبلاب اضافه کنند حقنه جهت برودت رحم و احتباس
حیض نافع است شونیز فلفل سکبینج جاوشیر جندبیدستر تخم کرفس نانخواه رازیانه سلیخه بابونه حلبه سنبل با آب
و شیر زنان بجوشانند تا بنصف رسد و چهل مثقال او را با روغن زنان کاوی و عسل کف گرفته روغن کنجد
و قبل حقنه نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند که آب حقنه زود دفع شود حقنه. جهت درد مفاصل و
عرق النسا و امثال آن نافع است حلبه بادام تلخ مغز دانه سپند انجیر تخم کتان بابونه شبت حب الغار خسک
سورنجان خربق سفید قنطوریون سکبینج اشق جاوشیر شحم الحنظل مقل تخم کرفس تخم شبت سداب انیسون زرد

عناب سپستان بعد از نطع نیم رطل با روغن گاو و روغن خیری حقنه نمایند حقنه جهت قرحه امعا نافع
و بغایت قابض است زرنیخ عدس مقشر آرد جو بوداره کلنار جفت البلوط پوست انار ترش در دو رطل
آب بجوشانند تا چهار اشود و بیست مثقال او را با سه نیاب کافور صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین و عصاره لحیة
التیس هر یک یک مثقال کاغذ سوخته یک مثقال و نیم زرده تخم بیضه دو عدد روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه
زرنیخ جهت زحیر و اسهال و نقض قرحه امعا مجرب قدما است نان بکماج سوخته زرنیخ سرخ و زرد
ریحت شب بیان مازو بنشاسته آهک آب ندیف افتیمون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین عصاره
لحیة التیس هر یک یک مثقال کاغذ سوخته یک مثقال نیم نرم سائیده با آب مورد سرشته قرص بسازند و یک
مثقال او را با آب سرد مطبوخ و روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه حاده جهت لیثرغس و امراض دماغی تخم حنظل
قرطم تخم انجیر فودنج پوست بیخ کبر جوشانیده با روغن زیتون حقنه کنند حقنه جان جهت قولنج فالج
ولقوه و لیثرغس و امثال آن شبت بابونج مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم تخم
حنظل دانه بید انجیر قنطوریون دقیق از هر یک یک کف انجیر زرده عدد جوشانیده با عسل و
روغن زیتون و آبکامه حقنه نمایند مرقی غیر آبکامه مشهور است که با سرکه ترتیب میدهند حقنه
جهت عرق النسا و امثال آن که بعد از حقنه مسهله باید حقنه غور و هر چند امساک آن شود بهتر است
جند بید ستر مثل مبیعه جاوشیر فرفیون بارزد دو مثقال او را در روغن مسطه و امثال آن و روغن
مسطه و امثال آن حل کرده حقنه نمایند حقنه جهت رنج ورم کرده و اورام رحم صلبه بغایت نافع است
لعاب بزرقطونا لعاب تخم کتان ساق الشعیر لعاب حلبه روغن کنجد استعمال نمایند حقنه جهت اسهال صفراوی
و کرانی که باب رسده باشد از مجربات حقیر خیارشنبر بنفشه نیلوفر جو مقشر سپستان عناب الثعلب
هلیله زرد تخم کدوی بنکوب جوشانیده با لعاب بزرقطونا و روغن تخم کدو شیرخشت حقنه نمایند
و آنچه از اطبا مذکور است مسهل بعکس در حقنه جایز نیست اصلی ندارد چه عصر در مفردات مجاری
و عروق منفتحه جاری است نه در اقنیه و در شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی و دخال هلیلجات
در حقنه آن مذکور است حقنه معتدله که در اکثر امراض نافع است قرطم عناب سپستان بنفشه عناب الثعلب
خبازی جو مقشر برگ چغندر سبوس گندم جوشانیده با طوس خیارشنبر روغن بادام بوره ارمنی زنجبین

بطریق

بطریق حقنه نمایند فتیله لیثرغس بوی با السوبه نرم سائیده از هر یک قدر ذرتی با شکر سرخ که بقوام
آورده باشند بسرشند و شافها بطریق معلوم بسازند و اگر بجای شکر تبخیر کنند در فعل اقوی است
فتیله دیگر که قوی تر است بیضه خطمی نمک بدستور فتیله بسازند و اگر قوی تر خواهند تخم الحنظل
و زهره گاو بوی بقدر احتیاج اضافه کنند و در تمامی حاده امثال او قویتر بوی جایز نیست و چون
فلوس خیار شنبر را با تربجین یا با شکر بقوام آورند و محموده مشوی بوی و خطمی و تخم الحنظل و امثال
آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل می شود و سرکین موش بسیار تقویه مینماید شیاف جهت زحیر که
سده با او نباشد از مجربات است اخیون مصاف کنند در نعنعان با السوبه با آب کشنیز سرشته شیافها
باریک بسازند و در میان او دهان بکارند که سر دهان بیرون مقعد باشد شیاف که در قطع
خون مقعد و مجرب است خواه بواسیر با اسهال باشد یا خون تنها مصاف قاقیا جاوشیر الثیع صمغ عربی و بزر ریحان
بوداده با السوبه با آب مورد سرشته شیاف بسازند شیاف جهت قولنج ریحی بغایت نافع است برگ
سداب زیتون نانخواه بوی آرمنی با السوبه با عسل سرشته شیاف بسازند یا بلیله آلوده حول نمایند شیاف
جهت اخراج کرم مقعد که دوا محل نامند مجرب است تخم حنظل افسنتین مویز منقی نرم کوبیده با روغن زیتون
و قطران شیاف بسازند شافه جهت عرق النسا و وجع ورک بغایت آزموده است بوی تخم حنظل و زنجار
محموده نرم سائیده بوزن مجموع شکر سرخ سرشته شافه بسازند فتیله که جذب از عفونت بدن نماید و محلل
ریاح و مسکن درد ورک و عرق النسا است سنبل مکی تخم خبازی غاریقون بسفایج نرد تخم الحنظل
سرکین موش بوی نمک هندی با عسل یا انجیر پخته فتیله بسازند فتیله جهت قطع خون بواسیر
مجرب قدما است پشم کوسفند را فتیله ساخته روز در سرکه بگذارند پس برگ قبر اکر نبات و ورق
الخیال کوبیده نرم سائیده بر آن فتیله پاشیده حول نمایند فتیله دیگر که در قطع خون بواسیر اکثر اطبا
مجرب دانسته اند اقاقیا بادنجان را که بفارسی کلاه بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حول
و طلا نمایند حول جهت کندن خون بواسیر هر گاه مسدود شده باشد و باعث زحمت گردد اول
مقعد را بروغن تخم زرد آلو و مغز شاخ گاو و روغن کوهان شتر با قدری مقل طلا کنند و بعد از آن آلوده
بر دارند پس عرطنیثا قنه تخم الحنظل با زهره گاو در سرشته حول کنند و هر گاه بسبب تندی ادویه خروج

مقعد و رحم بهم رسد بروغن گل و مویزج و سرگین کبوتر و زهره گاو طلا کنند فتیله جهت رفع حرقة
البول و قطع چرک آن بغایت نافعست و از مخزعات حیرانست و بغایت مجرب و بدستور جهت نواصیر
بعد یکسال چون فتیله را در سوراخهای نواصیر گذارند و در باب ذرورات آکله نیز اشاره باین نسخه
شده است و از اسرار نیز نوشته اند بود صبر زرد توتیای مغسول مرداسنگ مغسول سعید اب مغسول
کلنار گل ارمنی موبی سوخته کندر دافیون نرم سائیده از هر یک گذرانیده با آب کبوتر سرشته
فتیله‌های باریک ساخته در سوراخ قضیب بگذارند فرزجه جهت حمل مجربست و باید بعد از تحیض سه شبانه
روز متصل سرمه زهره خرگوش و سرگین او و عسل هر یک یکمثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند فرزجه
جهت حمل منقول از ابن سرافیون کرد الدهتی مجرب دانسته زعفران حماما سبل الطیب اکلیل الملک سکاره
سانج ودمامانا سکداوقیه بهیه ازدک زرده تخم اوقیه روغن نارین نیم اوقیه بالتر کبود سه روز حول نمایند و هر روز
و هر شب تازه کنند و هر روز یکمثقال لشان عاج را با مثل او نبات تناول نمایند فرزجه جهت کشودن حیض مجربست
سداب نرصافی اسمل مازیانه تخم مرد بازهر گاو فرزجه بسازند فرزجه جهت کشودن حیض منقول از یوحنا
که حیض بجنس هفت سال داد او را غوص مرصافی بهوم نرکوهی مویزنفی سداب خشک اسمل زهره گاو بدند
سرشتن فرزجه جهت اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت و علت رحم با جانب موثر است و قاتل جنین
جاوشیر خربق سیاه مر با السوبه با زهره گاو بسرشند فرزجه جهت ادرار فرمودن حیض مجربست فرفیون را نرم
سائیده بهم بیندوده استعمال نمایند فرزجه جهت کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت موثر است
و مجرب دانسته اند عصاره قثاء الحمار هفت قیراط با زهره گاو حل کرده بالتر کبود بردارند فرزجه که
در غایت جذب و تنقیه است جهت اخراج و مشیمه بعد ولادت منقول از تذکره عصاره قثاء الحمار سداب تخم
حنظل مازریون اشق بخور مریم مویزج با عسل فرزجه بسازند و این قاتل جنین است فرزجه جهت تحلیل
اورام حلیم موم بهیه ازدک پیه مرغ مقل ازرق غطی غنم کتان با عسل یا با طوس خیار شنبر سرشند
فرزجه جهت قطع خون حیض و ازاله قرح و رطوبت و عفونت و رطوبات سائله رحم کلمار بشت یمانی سر
کاغذ سوخته زیتی که مانی که در سرکه خیسانیده باشند گل ارمنی پرورده بسرکه با السوبه با آب برگ
بید با آب کشنیز با آب مطبوخ مازو بسرشند فرزجه دیگر که در قطع سیلان حیض مجربست مازو

فرزجه انجدان سافی طام جوز انبه سوخته بهم اعاده ۲ ۲ ۲ ۲ از اسرار است
برده معدل صمغ بوت بیضی گل صمغ کتیرا مقشر ۲ ۲ ۲ ۲ اعاده ۲ ۲ ۲ ۲ از اسرار است

انجدان سوخته مرغ سیاه با مثل او چوب تاک با ۸ سوزانیده بهم بسنبا ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ سرشتن محول کنند اعاده ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲ سکنند
و از اسرار نخرده اند

فرزجه مدطلی
مرمکی فودنج سوزنی سداب
اسمل کوبیده بازهره
گاو سرشته
فرزجه
نماید

فرزجه بجهت حمل زنان بعد از طهر شبانه روز
متصل بدارد و روز سیم بر سرشته بیاتاج
شود و از بجهات عاج سوخته کرده
زهره مرغ شبک
ا
العوه دارند

سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ با السوبه از هر یک گذرانیده پوست انار ترش را نیم کوب
کرده جلیج نمایند تلمیز شود و فدری پشم را با آب او تر کرده با دویه مسحوقه آغشته حول نمایند فرزجه
جهت قطع خون حیض مجربست صمغ عربی گاو خور کلنار کشنیز تازه بالتر حول نمایند جهت خنای رحم مجربست
تخم مرو کثیرا گل خطمی با السوبه و در شیر سرشته بالتر حول کنند فرزجه که در قطع خون حیض عدیل ندارد سبب
برزالیج آهوی فرزجه که در قطع خون حیض عدیل ندارد منقول از جامع شب یمانی برزالیج افیون فرزجه
دیگر که بغایت قوی است مرداسنگ زاج کلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه با السوبه فرزجه که اعانت بر حمل نماید
و بسیار موثر است مرصافی ابر ساسرگین خرگوش فرزجه دیگر که در قطع سیلان خون حیض قوی
تر است برگ مورد مازوی سوخته سرمه قنا سرشته زاج سوخته گل ارمنی صمغ عربی بدستور سابق
استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز مثقال گل را که زرگران زمو گویند یکمثقال سائیده با زرده
تخم مرغ نیم پخت تناول نمایند مخلف نمیکند و مکرر تجربه شده است و خوردن زیتی بوداده و بو
نداده با السوبه با آب برنج مطبوخ مهر از مجربات است فرزجه چون زن حمل کند هر گز حامله نشود
و اگر حامله باشد ساقط کند و از مجربات مکتومه است تخم بوبخه صحرائی سرگین فیل خرد سرخ دانه زهره
۲۸ ال ۱۱ ۳ ۰۰ ال با السوبه نرم سائیده با سعد سائله سرشته بالتر حول کنند فرزجه که در اخراج جنین
و مشیمه قوی الاثر است و قاتل جنین و مدر حیض است استان عرطنیثا قطران تخم حنظل اشق قثاء
الحمار خربق سیاه مویزج نوشادر زراوند تخم مازریون روغن بهدانجیر زهره گاو جاوشیر سکنجبین
مرصافی مفرده و مجموعه کلا و بعضا استعمال نمایند فرزجه که حبس حیض نماید آزموده است و در تقویه
رحم بعدیل است مومیائی صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین حول جهت اوجاع حاد و بارده رحم
مجربست کندر را کوفته با روغن گل سرخ حول نمایند و فدری بر آن مرکوبند ضماد کنند و فرزجه تخم انجبر
و مرصافی بالسوبه بغایت مدر حیض است فرزجه جهت ورم حار رحم خشخاش سفید کوبیده را
در شیر سرشته با روغن گل سرخ داند کندر زعفران و موم فرزجه نمایند و بدستور مرهم با خلیون را با روغن
گل حل کرده با آب بارتنگ یا شیر خران ممزوج نموده استعمال نمایند فرزجه جهت رفع حکه و اختلاج
فرج و رحم و از مجربات است نعناع خشک نارمین گل شیرین خشک گل نیلوفر برگ سرو برگ

سدر لاجورد بالسویه بروغن زیتون یکمثقال را فرزجه کنند و یکمثقال را با آب بابونج مطبوخ بزراقه
ضماد نمایند و از آب و شراب و مدر ادرار اجتناب نمایند تا دوا ممکن نماید و در چیزی که حیض جاری باشد
باید باین دوا عمل نمود فرزجه کراهاده ۲ ۱۲ ۱ ۲ ۲ نماید و از اسرار مکتوم است استخوان خروس سیاه با
ث ۱۲ ۱ و چوب ناک سوزانیده و باع ک ۲ ۲ سرشته استعمال نمایند و ع ل ۲ ۲ ع ع ع ع ع ۲ ۲ نح
۲ ۲ است و ب ۲ ۲ ع ع ع نامند فرزجه بعید الشب بگلنار الجامع ع ف ص دو جزو ۸ : ۱ ۱ ۱ ۱ ۲ ۲
یکجزو بالقرشاب آورده چند روز استعمال نمایند فرزجه کرنا عند حکم و اختلاج کرده و بمرتبه که زن را قرار
نماند و باید تا یکهفته استعمال نماید و در ایام استعمال اثری از حکه نخواهد یافت و روزی که ترک فرزجه کند
ظاهر میگردد و تا مدت شش ماه اثر جنون باقی می ماند اما خوان اهمال استعمال جدان بیخ درخت فندق ا
سبز مرزنجوش مرماحور محروث بالسویه از تخم مرکذ رانیده یکمثقال با شیر حیوانات سرشته بالذ حول
نمایند و اگر روزی یکدانک انیز حول نمایند همین اثر دارد و هر گاه مجموع این ادویه بهم نرسد بعضی از آن هم
کافیست و بدستور ادویه رافع این علت که مذکور شد بعضی از آن کافیست باب شانزدهم در ادویه
که مخصوص است بموی مثل خضابات و آنچه موی را بر دیاند و آنچه بسترد و امثال
آن بدانکه اطبا در باب ادهان خضابیه اختلاف نموده اند و اکثر را اعتقاد آنست که دهنیت مانع ایصال
قوه صابغه است و بعضی را اعتقاد آنست که خضابات که اثر دارد چند ماه باقی باشد امکان ندارد و برخی
تصریح نموده اند بحدی ثبات دارد که در هیچ وقت زائل نمیگردد و آنچه بتحقیق اقرب است که چون تکون
موی از بخار دخانی غلیظ است هر گاه قوه نامیه و قوه صابغه خضاب بحدی باشد که تاثیر تمام در رطوبات
تحت جلد که ماده بخار دخانی و تکون موی است تواند نمود و افنای بیاض و کرا امکان دارد که بعد از سفیدی
موی سیاه تکون نماید و الا زائل و چون خضاب جلد را سیاه کند طلای دو فنیایی بیشتر مرفع مینماید
خصوصا ادهان حار خضاب منقول از حکمای هند در رسالت جوک و ترجمه باهر تصریح شده که عجوب
و گویند که درستی پیری موی سیاه می زدایند سیصد و پنجاه مثقال سرکه لکوری و مثل او شیر زنان کادی را
با هم بجوشانند تا ترتیب انعقاد کرده پس بگلنارند تا سرد شود بوست انار و آمله مقشر و هلیله سیاه هر یک
سی گوفته و پنجاه اضافه نمایند و در شیشه کرده سر ماه در سرکه بزرا سکب دفن کنند پس موی را با آب امو

شسته خضاب کنند خضاب دیگر ایضا منقول از حکمای هند که مدتی آنند که هفت سال اثر آن با
کلاه بار نخان و پشم و درخت انار و بال نحاس هلیله سیاه زیتو مازوی سبز نخود سیاه بوست دار
کوبند و پخته با سرفا شق سرکه و روغن کنجد سیاه سرشته و ظرف آهنی کرده چهل روز در آب دفن
کنند پس استعمال نمایند خضاب دیگر ایضا منقول از حکمای هند که تا شش ماه اثرش باقیست انار چهل را
سوراخ کرده مغز او را بیرون آورده هر هفت درم اورا با دو درهم براده آهن و یکدرم بوش نرم کوبند
در میان انار چهل کنند و سوراخ اورا با همان پاش که از و بر داشته بودند مسدود نموده بگل حکمت گرفته یک
ساعت در تنور بگذارند بحدی که بوخش نرسد پس روغن کرد در آن جمع شده باشد استعمال نمایند خضاب
منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثرش باقیست و مجرب طاشته و سمه نانی بسیار و نکین را
نرم سایند از هر یک پخته باز آه هر بیست مثقال او دو مثقال ملح اندرانی و یکمثقال زاج سیاه و حل
کرده با سرکه خیر فوده یکماه در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی در وقت استعمال اضافه نموده با آب
سرشته خضاب کنند و ساعتی در حمام گرم بیکشند مکث نمایند خضاب دیگر بدستور منقول از حاوی
کبیر که عجیب تر داشته آنکه برگ حنا برگ و سمه را جداگانه در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند
پس صافنموده تا سر بار تجدید نمایند تا آبها رنگین شود و براده آهن را در سرکه کرده در آفتاب بگذارند
تا بغایت سیاه گردد و مازوی سبز را سائیده در آب خیسانیده بدستور در آفتاب بگذارند تا بغایت
غلیظ گردد و مرداسنگ و آهک را با المناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب بگذارند تا که چون پر سفید
مرغ بران فرو برند موی او را سیاه کند و این بعد از نکاح ادخال مرداسنگ و آهک میشود پس بگیرند از آب
حنا و آب و سمه و آب مرداسنگ و آهک هر یک یکجزو و از آب مازو و سرکه آهن خیسانیده هر یک دو
جزو و مجموع را مخلوط نموده بوزن در آورند و با آبی هر طلی که نور مثقال باشد را بیخت زاج سیاه
ملح اندرانی پوست کردکان تازه نرم سائیده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب بگذارند و به پشم
سفید آلوده امتحان زنند و اگر آنکه سر را با خطمی شسته با پر مرغ یا مسواک بمالند چرا نکشت را
سیاه میکند و تدبیر آن را نداشته باشند تا غلیظ کرده و جهت بسایند و در وقت احتیاج با آب
حل نموده با پر مرغ بر منبت موی طلا کنند خضاب دیگر ایضا از حاوی کبیر که تا یکماه اثرش را باقی داشته اند

برگ سدر مازو آمله خبث الحدید و سه دانه خرمای سوخته زاج سیاه پوست انار را سخت
نوشادر هلیله سیاه از هر یک پنج مثقال و یکرطل سرکه و مثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه سوخته
روغن بماند و روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز موثر است
خضاب دیگر ایضاً منقول از حاوی کبیر و متفق علیه مجربین است هلیله سیاه خبث الحدید آمله زاج
زرد مازو بالسویه یکجا در سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ شود و جیها ساخته با آب
استعمال نمایند خضاب دیگر از مجربین منقول بمداین ذکر تا کرتصریح نموده کرد رغایت قوت است حتی اینکه
هرگاه در خمار خصیه را در آن گذارند و سرکه در دهن بدارند کرد ندانرا سیاه نکند باعث تسویه موی
و خصیه میگردد و ده سال اثرش را باقی داشته است خون بزغاله سیاه که کمتر از یکماهه باشد و بر روی کاغذ
قیچ کرده گذارند تا منعقد گردد و از کاه دود کنند و ده مثقال او را با پنج مثقال راسخت و پنج مثقال زاج
سیاه و دو مثقال ملح اندرانی نرم سائیده از هر پخته با خون مخلوط کرده در شیشه کنند و شیشه را
تا گلو در سرگین گذارند تا چهل روز بگذارند و اگر زود تر خواهند سه روز در سرکه و سه روز در سرگین تازه
اسب باید گذاشت خضاب منقول از ابن هبل و مجرب رسیده است سرداسنگ و آهک را باشش
وزن آن آب بخیسانند و سه روز در آفتاب بگذارند و به پشم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند
صاف نموده و بار دیگر مذکور از بعد دو سدس اضافه کنند تا با امتحان رسد پس صاف نموده دو جزو
حنا و یکجزو و سه دانه خیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند و قرصها ساخته استعمال نمایند و مجربین
اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی بنیه یکدرهم از زاج سبز طبخی بنوشند موی سفید ساقط گردد و
سیاه میرویاند و چون زاج مزبور سم است و مضر شش ترطیب شش لارنم است خضاب منقول
از ابلاقی و جامع الادویه و کتب معتبره در تقویم و تشبیه بعد یک آمله پنجاه آب مورد نان صد و پنجاه آب
آب صفید صاف سیصد و پنجاه مثقال بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با پنجاه مرخطی
و پنجاه م و سه و مثل او حنا و بیست عدد مازو بریان کرده کرم روغن زیتون آلوده باشند و پنجاه درهم
صمغ عربی ده درهم زاج بجوشانند تا منعقد گردد و بمشک و قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند از اهل
مجربین مکرر تصریح یافته و از متقدمین نیز منقول است که چون هر روز نرم روغن زیتون عمرانی ندهین نمایند

موی

موی سفید نمیگردد و بدستور هر روز یکعدد هلیله سیاه نشاولنمایند و هیشه هلیله سیاه در دهان
نگاه دارند باعث دوام سواد موی است و اگر سفید شده باشد بعد از مداومت یکسال شروع بسیاه
شدن میکند و این از مجربات است دوائی که چون موی سفید را قلع نموده در حال بر آن موضع ضماد نمایند
سیاه برویاند و از مجربات است زهره خطاف و خون او نوشادر طلا نمایند و قدری بکجا از زهره او سعوط
کنند دوای دیگر که صاحب جامع امین الدوله مجربت دانسته و مبالغه در تاثیر او نموده و از عجایب اسرار
شمرده است زهره کربه سیاه و زهره غراب زهره بز سیاه زهره مرغ سیاه با السویه با روغن
کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند تا اثرش سیاه کردن موی سفید است که ابدا سفید نشود دوای دیگر
بر موضع موی مقلوع بمالند و نیز سفید بر نیاید دوای دیگر ملح را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین
اسب دفن نمایند بر موضع مقلوع بمالند دیگر موی سفید بر نیاید ایضا چون حجر البقر را با شراب بر موضع
موی مقلوع برص و داء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه بر می آید و مجربست دوای دیگر منقول از او
که زمان طویل سیاهی او میماند روغن نارجیل کهنه هلیله سیاه نوشادر یکدانک دوای دیگر منقول از او
که دست و جلد را سیاه میکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و مجرب دانسته است برگ حنا را
شسته با آب بعد از انکه یک بند انگشت او را بپوشاند بجوشانند تا پخته شود و قطره از آب او و قطره از آب
او بر روی کارد یا صفحه آهن صیقلی بریزند و چون آهن را سیاه کند آنگاه صاف نمایند مادامی که سیاه نکند
باید جوشانید پس آب صاف او را بجوشانند تا قریب الانعقاد گردد و جرم تمام را مهرا پخته بر سر حنا
نمایند و آب منعقد را و خرم تمام را مهرا پخته بر سر حنا و ضماد نمایند آب کرم حل نموده بر اصول شعر
بمالند و روز دیگر بشویند و الا در حمام تا شش ساعت مکث کنند اما ادویه خضابیه که از مهارت اند
و سمه و مناو برادا و آهن و مس و سرب و داسخند و خبث الحدید و آب پوست باقلی و آب پوست کردکان
نان و آب لورد و تخم او و برگ چغندر و لادن و مرداسنگ و آهک و آمله و مازو و پوست انار و زاج
سیاه و شقایق و قرنفل و حضض است و محمد بن زکریا حنا و قرنفل را با السویه از خضابات قویه شمرده است
و هم چنین سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد بلیغ الاثر بیان فرموده و مجربه رسیده است
که تلویس و سمه را مضید حنا اولا یا بعد از آن زائل میکند مبیضات موی که چون موی را بکو کرد بخور

نموده طلا کنند سفید گردانند سرکین خطاف ماش پوست ترب خشک کرده نیم رأس کوکرد مجوز
و یا بعضی از آنها را با زهره گاو و سرکه سرشته طلا کنند و اگر موی را بگلاب و کافور تر کرده بکوکرد مسحوق
بیالایند و بدود کوکرده بدارند و بعد از چند ساعت بسرکه شسته باز اعاده عمل کنند در چند دفعه موی را
سفید نماید و بدستور بسرکین خطاف با زهره گاو همین اثر دارد و بدستور ضفدع را با روغن زیتون
در شیشه کرده چهل روز در سرکین اسب دفن کنند طلای آن موی را سفید کند دوای دیگر کلاز آسار
مجیب است چه ضماد آن موی را سفید میکرداند و چون با توتیا بشویند باز سیاه می شود طلق محلول را
با آب شکر سرشته طلا کنند مجرب است که موی را سرخ کند صداء الحدید را با آب زاج چون طلا
کنند موی را مثل رنگ حنا دهد و بدستور مرصاف شون با السنوبد با آب خیر کرده یکشبانه روز بخیسانند
و بدستور زرد چوبه را دو وقیه با سه وقیه ترمس و نیم رطل مازو و دو وقیه سماق در آب خیسانیده
تا ده روز بر هم زنند پس با آب او موی را تر کنند و چون خشک شود تکرار نمایند تا ده یا پانزده مرتبه
آنگاه با آب و صابون بشویند ادویه که موی را بر رویانند شونیز را سوخته با آب طلا کنند و بدستور
ضماد مغز سر روباه با الخاصیه عجیب الفعل است و بدستور سرگین و سم سوخته بز سیاه و سم
الاغ مفردا و مجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند و مؤلف حاوی کثیر و حذاق اطبای متقدمین را
اعتقاد آنست که چون کندش را با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همان اعضا موی میرویاند حنظل در
دست و بدستور جعفر دو عدد کرد کاز را با پوست او و دانه خرما یکثقال بسوزانند و با روغن زیتون
استعمال نمایند و در باب ضماد را بعضی از ادویه مجربه درین باب مذکور شد و هرگاه از مالیدن ادویه
آبله و جراحت حادث شود و بمرهم اسفیداج و مومیا و روغنها معالجه کنند و بدستور چون بوش ادمی نوشادر را
سوزانیده با سرکه کهنه طلا نمایند موی را در سر روز بشرط تکرار و در هر سه ساعت بی رویاند و از سوده
ادویه که مانع ریختن مو کنند از آنجمله این شخص آزموده است موافق جامع و مختار و غیرها آلادن مازو
مرصاف مصطکی قرمانا کندر بادرنگ گل سرخ ضماد نمایند نسخه دیگر موافق مختار و از مجربات
و با منع ریختن مو باعث رویانیدن نیز میگردد آمله برگ شقایق برگ مورد پرسیاوشان سعد
سنبل الطیب برگ سرو چوب سرکه کاهی تر تخم چغندر تخم کرفس مرصاف از هر یک دو مثقال خاکستر
بالسویه

ریشه

ریشه صنوبر را تا قیامصطکی دانه خرمای سوخته هر یک یکمثقال با یک رطل روغن خیری و امثال
آن و سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند پس صاف نموده بچهار آلادن در او حل کرده
استعمال نمایند نسخه دیگر بجهت موی اسب جهت دراز کردن و شقق و سیاه کردن و منع هشاقل
بسیار مؤثر است آمله مازو پوست هلیله تخم مورد در هشت رطل شراب بعد از نیمکوب
کردن خیسانیده بجوشانند تا بسه رطل رسد پس او را صاف نموده بر روی این ادویه بریزند برگ مورد
تخم چغندر چنار پرسیاوشان سعد کندر مصطکی تخم کیان بوداده پس سه شبانه روز بکذارند
در هوا زانه بجوشانند تا ثلث بسوزد و آنگاه صاف نموده با صد مثقال روغن کنجد یا آن نرم بجوشانند تا روغن
بماند نسخه دیگر موی برویاند و دراز کند و از ریش شدن و ریختن نگاه دارد بطون اربنک تخیب
گاو تر خشک کرده هر دو را بسوزانند سته الاغ سوخته شاخ حماسیه محرق با السنوبد با پیرخر سر ضماد
نمایند و اگر پیر خر نباشد با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع اجزا متعدد باشد بعضی زیر
کافیست ادویه که مانع ریختن موی کند از آنجمله طلا کردن پیه نان افعی است که مختلف میکند و بدستور
مالیدن مغز سر کوسفند را آهک موی را ساقط کرده دیگر غرد و بدستور موی را قلع کرده بما لکند
و از مجربات طلا نمودن تخم مورچه و بزر البنج و بزر قطونا و شب و افیون با سرکه مصعد بعد از کندن موی
بدستور بعد از نتف موی آحک را در سرکه حل نموده با لکه و بدستور خون سنگ پشت و قدید و زغ
و خون زلو و زلوی که در ظرف فلعی خشک کرده باشند و هم چنین خون زندالبحر را با تر شیخ ترنج بعد
از قلع موی بمالند و نوشادر محلول بزهر گاو و برگ خشک توت با خون رطوبات غایت مؤثر است و خون
خفاش و مغز سر و جگر او از مؤثرات قویه است و قدما تصریح نموده اند که چند مسحوق با عسل و شمع
روئید موی بعد از قلع آن مجرب است و چون صمغ عربی را با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند اصلا موی
نروید و مجرب است دانسته اند اما آنچه موی را مجعد و پیچیده کند ضماد برگ چغندر با مازو است
و بدستور آرد حلبه و بزر البنج و مرداسنگ و سدد و آهک را همین اثر است بدستور عفص کرمازج
برگ سرو و حنا و بید مانند مرداسنگ کندر آمله گل سرشوی هر یک یکجزو آهک آب ندیده نیم جزو با آب
برگ چغندر استعمال نمایند اما آنچه جعوده و پیچیده کی موی را زائل گرداند همین است بروغن

بنفشه و روغن کنجد ممزوج باب و شستن و با لعابات و طبیخ برگ کنجد و طبیخ ریشه نوره سیاه و سفید
اوزیم که موی را بستر و بعضی از آن در باب ادهان مذکور شد و این دوا بغایت قوی است آهک نان را
در شیش مثل او آب ثابت روز کذاشته صاف نموده بجد با آهک ناسر بار کنند پس در آب صاف کرده و بعد
ثلث آن آهک زرنیخ زرد اضافه نموده و در آفتاب کذارند بجدی که چون بر نیغ بار رسد بشتر پس استعمال نمایند
و هرگاه بکذارند لا متعدد و خشک کردد در حین احتیاج قدری از آن در آب و امثال آن مانند آب برنج
دستیش آرد چو نموده طلا کنند و هرگاه خواهند که موی را رفیق کردانند در روغن ماکسترچوب زرد یا بوی
کنند و چون صبر اضافه کنند باعث سرعت نعل او میشود و چون خواهند که بدبوئی او کم شود زعفران
و سعد مخلوط نمایند و جهت رفع بدبوئی بعد از شوی با الماسیه برگ شفا لوجیه الفعل است و بدستور
کل خوشبو و برگ زرد شاهسفرم مسحوق و حنا و کل سرخ و سعد و از خوشبوئیات دوائی که چون بر عضوی
بمالند دیگر اثر بر کند موی آن عضو بآسانی قلع شود و باعث درد نکردد و بغایت بجربک اشق را در سرکه
حل نموده استعمال نمایند و چون بلکف بیدانجیر را کوبیده داخل نون کنند منع بروز موی مینماید باب اصفهم
در غسولات و منقیات بشره و محرات و مانعات و مزیلات و مزلات بدن غسول جهت صاف کردن
رخسار آنشان سبز آرد باقلی ترش تخم پوست دار مغز مازو بد تخم خربزه تخم خیار زبد البحر کل ارمنی با السویه
با شیر تازه و قدری عسل شب طلا کنند و روز بشویند فنجه دیگر زعفران رو ناس کند و مصطکی
با السویه با آب پیاز شرسته قدری از آنرا با آب کرم بمالند و بعد از سه ساعت بشویند فنجه دیگر روی را
بغایت سرخ کند و بجربک خردل سفید زرنیخ با السویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند و زوفا
خشک زعفران شکر سفید مثل هر دو نیمه کوبیده روزی دو مثقال آنرا تناول نمایند و روی را با طبیخ
بادام تلخ بشویند و بدستور خوردن حلتیت و سیر و آب انار شیرین باعث سرخی رخسار میکردد فنجه دیگر
کرد حال کوبیده را سرخ کند و شیطرج را در سرکه دو سه جوش داده اثیر را با آب او تر کرده چند بار از هم بر روی
بر روی بزنند فنجه که شش را سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت
نقطه‌های سیاه را زایل کند و باید بگفته استعمال نمود حب محلب مقشر بیاز غسول فرفیون مغاث کلنار
کل سرخ ریشه خولنجان مویزج مصطکی بیاذ ماکول صمغ عربی ماميران زرد چوبه نبات نعناع

خشک

خشک آرد نخود کشنیز آرد برنج پوست سبز پسته مغز بادام خردل سفید از هر مر بخته با آب سبوس
کندم شیر خران سفید تخم مرغ شیر درخت انجیر سرشته فوص جنانند و در وقت احتیاج با زرده
تخم مرغ غسب ما لیده روز با آب کرم و اشنان سوخته بشویند و بروغن کل رخسار را چرب کنند غرض
که در سرخ کردن گونه عدیل ندارد کندش زعفران رو ناس مرصاف مصطکی با السویه با آب پیاز طلا کنند
دوائی که جهت رفع زرد بشره و بیرنان مجربست هر سیاه شان شیح ارمنی مرزنجوش جعدی بابونه اقحوان شب
ترشه ترنج با السویه جوشانیده با آب آن روی را مکرر بشویند حمیت دوائی که بشره را زرد و شبیه مریض کند
زیره کرمانی زرد چوبه آرد کندم که از نافه بخته باشند با آب عصفر ضماد نمایند و با آب طبیخ انجیر
بشویند دوائی که جلد را بغایت سیاه کند و بدشواری سیاهی او زایل نشود و آهک و مرداسنج با السویه
با آب چند بار طلا کنند چون خواهند زایل کردانند شاخ آزد سرکه جوشانیده با آب او بشویند و همچنین
آرد نخود و سرکه و ترشی ترنج رفع او مینماید دوائی که رفع شقاق روی و لب و کف دست نماید و تنقیه
مجربست موم زرد و روغن کل سرخ زوفای تر سیر مرغاب شاسپرم کثیرا لغاب بیدانه موم را در روغن
و سیر کداخته زوفا و غیره را اضافه نموده در هاون بر هم زنند تا یکنان کرده و تخته بجربی در ضمادات
مذکور شد و شحوم را اثر قوی در این امر است و چون نیم مثقال اضافه نمایند بعدیل است و حقیر مجرب
یافته است فنجه دیگر که بغایت ناقصه علاج البطم زوفای تر مصطکی مثل با سیر نر و موم در قدر
مضاعف حل کنند فنجه جهت شقاق رخسار آزموده است لعاب حلبه لعاب بزر قطونا لعاب تخم
خطمیه دانه بادروغن کل و امثال آن چند جوش داده استعمال نمایند و با آب کرم بشویند فنجه دیگر جهت
شقاق جهت باشد با وکف یا بعد از آنکه موضع را در آب کرم کذاشته باشند و بسیار نرم شده باشد
ضماد نمایند و قدری از آب بسیار کرم بوده در شکاف بچکانند مرداسنک را در روغن زیتون بجوشانند
تا بشوار زفت رسد پس استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند سندروس بوزن مرداسنک اضافه کنند
و بدستور سیر بزرگ کاختر تخم مثال مازوی سائیده مثل غبار را با پیت مثقال آن مخلوط نموده در شقاق
مزمن بچکانند و بدستور سرطان محرق سائیده بروغن زیتون از مجربات است و بدستور کثیرا مرها
کنند و علاج البطم را با روغن بید انجیر طلا کنند و باید علاج البطم را با روغن بید انجیر در ظرف مضاعف

سل نموده و سایر اجزا را مثل غبار سایده اضافه کرده **صبغ** که حمره منکره و برص ناخن و برص بهق اعضا و کبود
دنگ چشم را رنگ سیاهی دهد و از اسرار آنست نخود پوست داده سوخته شبط بیرک هر یک را یکی سر
جبین حنا هر یک دو دانگ نرم سایده در شیشه کرده روغن کنجد نیم رطل سرکه رطل بر آن ریخته در آفتاب
گذاشته سه روز هم زنند و امتحان رنگ او بر پشت ناخن کنند هرگاه اندک تغیر دهد روغن را صاف
نموده بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و چند رنگ کردن برص آغمدار و در آفتاب باید گذاشت
که ناخن را بسیار رنگین کند و اثر روغن استخوان و شاخ و امثال آنها را رنگ میکند **دوم کوشتها** یعنی
آنچه بدتر از غذا که از آنجمله آشامیدن شیر و شکر و لبوب مثل مغز بندق و پسته و بادام با شکر است و
تناول نمودن غذای شیرین و چرب و کثیر الغذا مثل هریسه و شیر و برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا
از معده نرسیده باشد و مالیدن بسیار که جلد بدن بجد حس رسد و اجتناب از ترشیها
مفرط و شور و تند و کرم با فواط لازم است با مداومت ادویه مسهله **سمنه** که قریب الاعتدال و نفاست
نافعست مغز بادام فندق پسته حب الخضرا آشاه دانه مغز جلغوزه با السویه با عسل بوزن مجموع سه شش
هر روز از پانزده مثقال تا بیست مثقال تناول نمایند و از عقب آن شراب بادام مشام او بنوشند **سمنه**
که در تسمین عجیب الفعل است و مجرب است نزدوت سه مثقال و نیم حجر البقر سه قیراط نارجیل هفت مثقال
چهار حصه کرده چهار روز بعد از حمام که چند عدد زرده تخم نیم برشت خورده باشند تناول نمایند
سمنه دیگر موافق مبرد و المزاج و بغایت قوی الاثر است و قوه این ترکیب تا سه سال باقی میماند و قدر
شربتش از سه تا نه درم باید بعد از هضم غذا تناول نمایند کنجد مقشر بادام نخود حب صنوبر کباب خشخاش
سفید هر یک یکجزو مغز کدو کاو آرد کدو زرنباد حب الخضرا هر یک نیم جزو حلبه شاه دانه حب السمنه
هر یک ربع جزو نشاسته کدو کاو آرد کدو زرنباد حب الخضرا نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را
جذب کند و سه روز ادویه عسل بکف کرده اضافه کنند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر عشر جزو
حجر البقر را که پاره زهر کاوی است در گلاب حل کرده تنقیه نمایند **سمنه** دیگر موافق محرور المزاج و مقوی
باه است نخود پوست داده در شیر گاو یکشبانه روز خیسانیده بدستور بجد بدشیر کنند تا سه دفعه
و برنج شسته شکر سفید و خشخاش سفید و کنجد و جوز بادام شیرین اضافه کنند و بکوبند و هر روز

بیست

بیست گرم اول در شیر پخته تناول نمایند و در خام مدتی مکث کنند **سمنه** دیگر که با خاصیت تقویت
موثر است بچه مگس عسل کبر برنجاور ده باشد در سایه خشک کرده هر روز یکمثقال او را با شکر
و آرد کدو سایند با آب مانند پالوده طبخ نموده بسرشند و اگر او را بدون طبخ بر پالوده مزبور
پاشند بنوشند و اگر او را بدون طبخ بر پالوده انفع است **تسمین** عضو مخصوص مانند بازو
و ساعد و قضیب و سرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالید تا بحد حرارت رسد پس از این
دوا طلا نمود و بعد از یکشبانه روز بآب گرم شست و بدستور اول طلا کرد خراطین را از گل شسته
و خشک نموده بسایند و با روغن کنجد بپزند که مطلا کند و بدستور عالی را که زلو تا کند در نارجیل
که در چوب آب باشد بگذارند تا خشک شود پس سایند طلا کند و از حجر باشد که هیچ دوائی جهت
سطبر کردن قضیب یا سرین و هرگاه در نارجیل آب نباشد قدری شیر در آن کند و بدستور مالیدن
عضو با شیر و بعد از آن زفت انداختن و بعد از لحظه کندن و باز انداختن و تکرار عمل مدتی کردن باعث
تسمین آن عضو میگردد و بدستور دوم عاقرقرحا را نرم سایده با سرو نیم لوجه پیاز عنصل خام
مخلوط کرده بر قضیب و امثال آن مکرر بمالند باعث تسمین می شود و آزموده است مجربست **ادویه که**
هزال آورند و آن چیزها بدانکه لاغر است چون فربه خواهد که لاغر گردد باید بصبر و جوع و عطش و قلت اکل
نماید و بقول و ترشیها و غذاهای شور و قدید تناول کند و بیشتر غذا بیاد و نان خشک و نان جو و امثال
آن باشد و ریاضات عنیفه و کثرت استراحات و مقدرات و تفریق بسیار بغایت موثر است و از ضرر مهزول
و تیز آب آشامیدن سرکه و آب کامل است که با شاشا بنوشند **مهزلیه** که بغایت موثر است تا خواه را زیاده
سداب زیره هر یک یکجزو مرزنجوش بوی ادمی ربع جزو دلک معسول دو جزو سفوف کرده هر روز
یک مثقال بنوشند و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر میگردد و از نموده است
مسرتب دیگر که سریع الاثر است زیاوند مدحرج قنطوریون دقیق خطمی تا جعین خطرا سالیون
ملح الاقاحی هر شربتی سه درم باید **تسمین** دیگر که بغایت سریع الاثر است تخم سماب بشاقی و بنا
تا او را چند روز تناول نمایند و بدستور اطریفل و کوز و فلافلی و امثال آن باعث هزال
دوائی که مانع بزرگ شدن پستان و خصیه اطفال گردد زیره نرم سایده با آب خمیر کرده ضماد

نمایند و لنتر را در سرکه تر کرده بران بربندند و تا سه روز بگذارند پس از آن بر داشته پیاز زنبق
سفید را با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از سه روز بگشایند و باز بدستور اول عمل نمایند تا سه بار
در ماهی معمول گردد دوای که خصیه را ذبول فرماید و مانع روییدن موی هشت زهار گردد و از بحر تا
قیمولیا سفیداب قلعی با السوید با آب بیخ نازه سرشته ضماد نمایند و اگر بیخ نازه نباشد بزر البنج را جوشانند
با آب او استعمال نمایند و هرگاه از عضوی موی را قلع کرده بمالند بدستور منع روییدن نماید و از آزموده است

باب هجدهم در ادویه کلف و بهق و برص

و وشم و خیلان و نمش و برش و باد شنا
و سعفه و امثال آن چون مواد فاسد که با خون باشد و طبیعت آنرا بطرف جلد دفع کند و بر قلیل نزدیک
از آن مواد فاسد و آثار در سطح جلد بهم میرسد پس آنچه رقیق و مایل بکوده باشد او را کلف نامند و مایل
بسیاهی را برش و غلیظ و سیاه را بهق سیاه و رقیق مایل بحمرت را نمش و حمره منکره و غلیظه که در رخسار
و اطراف بعض بهم میرسد باد شنام گویند و آنچه از مواد سبب ضربه و سقطه در تحت جلد بهم گردد سیمنه
لیسین مهمله نامند آن سرخ بیزه و کبود و سبز میباشد و سرخ بیزه و کبود را دم میت نیز گویند و مواد
متفرق شبیه بنقطها را خیلان و بفارسی خال نامند و آنچه از مواد بلغمی ناشی گردد بهق سفید و وضح
گویند و اغلظ را برص سفید و سوداوی را برص سیاه و بثور با خارش اندکی که متفرق باشد و متقرح
گردد و مایل بسرخی باشد سعفه نامند و هرگاه چرک از آن سیلان نماید سعفه رطبه و شریج و چرک
سعفه یابس و بثور صغار سوداوی بی چرک را قوبا نامند و شبیه است بسعفه یابس چه نوعی در سطح
ظاهر میباشد و سعفه غایص تر است و آنچه چرک او مجاور او را متقرح سازد ساعیه نامند و آنچه سفید
و شبیه بآبله باشد و بی خارش لبنیه و شهدیه و آنچه با التهاب و حدت و وجع و قلیل الغدد و زود آب
تراوش کند بلخمیه و نار فارسیه و آنچه از جلد با کل لحم رسد جمره و آنچه با کل ترسد نمله نامند و آنچه صلب و
مستدیر و با حمره و در باطن قرحه او دانه های شبیه بدانه های انجیر باشد تینیه و بثور متقرحه که جلد را نخیر
مار کند و در طوبه شبیه بگوشت آب تراوش نماید جدری نامند و بثور بی قرحه که در سر بهم رسد و با خارش
باشد دبوسهای سفید از جدا کرده و مثل شوره ریزد و سحجه نامند و قشری از خلیست و آنچه با ریختن
موی سر باشد و جلد را متقرح کند خراز و ابزیخ گویند و معروف بچکلیست و بثور غیر متقرح هرگاه

بسیار

بسیار ریزه و متصل بهم باحمرت و خارش باشد شری نامند و چون قطعه قطعه باشد بنار النیل
چه اکثر بروز او در ربیع و بعد از تقلب میباشد و بفارسی بر دکر خوانند و هرگاه با انفصال و خارش
و کودت لون باشد جرب یابس گویند و چون متفرق و بر آمدن و بیش رنگ باشد ثالیل نامند و آن بعد سنه
دبطیه و حبطه و مسماریه و منکوسه میباشد و چون بثور سوداوی مخصوص باوساق باشد از جنس
ماده دوالی بهم نامند و بثور شبیه بسرهای خار بغایت کوچک و با خشک ریشه و تندی و لذع را حصف
گویند و شرط است در ماهزاد و بید کلف و نمش و بهق و امثال آن که بعد از خام بمالند با موضع را بخار
آب گرم بدارند و بمالند تا سرخ گردد پس ابزاد و بیم را ضماد کنند چون بعضی ادویه مجربه در مواد مذکوره
در باب ضمادات مسطور گشته در این باب بر خی از آن مرقوم میگردد دوای که جهت کلف مجرب است انزروت را
در زهن کاوحل نموده بمالند و بدستور تخم خرفه مغز بادام تلخ حب الحلب خاک زنبق با آب سرشته استعمال
نماید و بدستور جهت کلف و نمش و بهق بغایت نافع است تعسک مقصیده ترمس و تخم ترب و تخم تیرک
و قسط تلخ و بادام تلخ و بوبن و فلفل و اشق که مجموع را در آب عصفر بسرشند و بدستور جهت ازاله
کلف و نمش و امثال آن آزموده است تیج سوسن سرکین گنجشک قسط تلخ با آب و سرکه طلا کنند
و روز دیگر با آب سبوس کندم بشویند دوای دیگر باقلی مقشر کرسنه ترمس تخم ترب تخم خرفه نخود
پوست دار قشاسته از هر یک جزوی زرنیخ زرد و سرخ دو جزو انزروت مصطکی بوبن بکندر
و نیم با آب پیاز و امثال آن طلا کنند دوای که جهت خیلان و نمش آثار بغایت نافع است انزروت
نبات مغز بادام تلخ با آب صابونیه بمالند و بدستور اشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند دوای
که آثار باد نخاشیر را دفع کند و وسم را قلع نماید کندر بوبن صبر زرد با السوید با سرکه استعمال نمایند و
بدستور مرداسنگ سفید کرده با پیه مرغ بمالند و هم چنین زرنیخ را با آب کشنیز طلا کنند دوای که جهت
جمیع آثار و خون مرده و خیلان و نمش آزموده است مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف بابلی نخود
نخود مقشر کرسنه ترمس زبد البحر استخوان بوسیدن انزروت نبات با آب عصفر استعمال نمایند ایضا
جهت سعفه رطبه عفص محرق و سه با روغن و نیر بمالند و بدستور بادام تلخ مازوی سبز و سرکه ضماد کنند
و بدستور توبال نخاس ترصاف کندر شبت بیخ ازراوند طویل زاج خاکستر چوب زرصبر زرد با روغن

کل سرخ و سرکه بمالند **دوای** که جهت سعفه یا بسر نافعست و بدستور جهت رطبه و خراق و جرب و
قمل و قوبا و ریختن مو و داء الثعلب مجربست شیاف شامیثا عفص فیلزهرج زرد چوبه بوره بارو روغن
بادام تلخ و روغن خردل بالماء صفرا استعمال نمایند **ضماد** که جهت جرده و سعفه و قروح و سرطان
کشنیز خشک گل بنور برگ حنا نمک با سرکه و روغن گل ضماد نمایند چون برگ سفید را کوبیده با سرکه
حل کنند و بنصف وزن برنج کوکرد اضمادنمایند و در حمام بمالند جهت نیات اللیل هم مفید است **دوای**
که جهت نبات اللیل نافعست صبر زرد مرصاف عدس با سرکه و عسل بمالند و بدستور مرد سرکه و بوره
رحنا و زعفران بغایت مفید است و آب امیدن لیم قاقلدا با آب سرد از مجربات دانسته اند و بدستور
طلا نمودن آب هلیله زرد یا صبر زرد و آنچه با حرارت باشد مثل آرد جو یا آب کاسنی و آب کشنیز و
بدستور آب برگ درخت به با صندل بوش در بندی از مجربات است در صناعت دفع نماید **دوای** که جهت
جرب با قسام و حکه عجیب الاثرست آهن مغنیسیا هلیله زرد خیر و مقشر هلیله زرد زیبق مقتول در روغن کنجد
بجوشانند و بانقل آنرا بمالند و نزدیک آتش عضو را بدارند و مادامی که از حرارت با آتش ملتذ شوند باید تکرار
طلا نمود و بعد از اکراه موقوف داشت و تصریح کرده اند که این تدبیر در یک شب زائل میکند و جهت حکه
که از حرارت مفرطه باشد طلا نمودن مغز تخم کدو و هندوانه یا شیر خران که از مجربات است و بدستور
خشخاش محمود و سرکه و دهم چنین صبر زرد و نشاستر با آب کاسنی و آب سرکه دنبال و مؤثر است
دوای هندیه که در دفع برص و بهق سفید ثابت از مجربات است قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ
فلفل زنگار با السویم با سرکه در ظرف مس سائیده بکنارند و بعد از یکهفته بمالند و در آفتاب بنشینند
و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار زائل میکند **دوای** که بر برص و آثار زخم از رنگ
کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار و ناس پوست انار شقایق با السویم سرکه مکرر
بمالند و تصریح نموده اند که مجربست **صبغ** دیگر از بسیار مفعولست که آنچه قابل رفع باشد زائل میکند
و آنچه علاج پذیر نباشد تا یکسال اثر رنگ اصل بدن میدارد و از جمله اسرار است زهره گاو سرکین سوخته
گاوی زعفران الحدید خبث فولاد شیطرج فارسی پوست بیخ کبر و تخم و بیه انار ناس مازو سوخته
و نسوخته هر یک یکجزو ترمه بسایند و روغن عناب و روغن خرچنگ بار متوالی مجور آن دهند و باید در سایه

بر پیش

بر پیش آفتاب خشک شود و مکرر با خون های مذکور بدستور مزبور بسایند تا در رنگ مثل قرد
اصفر کردد و در وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح و شام بدن شستن بمالند تا سه روز پس از آن بشویند
و هرگاه تغییر رنگ زیاده از حد داده باشد بروغن بنفشه تدهین نموده بحمام روند و روغن بادنجان تیز
نیز برص و بهق را رنگ میکند و حرف با خون خطاف تبهی رنگ میکند که هرگز زائل نمیگردد **دوا** که جهت قوبا
منقش کند زراج کوکرد صبر مکه جز و صمغ دو جزو با سرکه ضماد نمایند **دوای دیگر** که جهت قوبا بغایت
نافعست شیاف نامیثا کندر زبد البحر کثیرا بوبال نحاس بوره اوضه خربق سفید ترمس اشق با السویم با سرکه
طلا کنند و بدستور خاکستر سر سوخته با عسل جهت اطفال بغایت آزموده است و بدستور حب الیان
و سرکه دنبال مؤثر است **دوا** که جهت رفع ثالیل و خیلان مجربست کوکرد زرد زرنیخ زرد شونیز تخم
عصر بیا السویم با زفت یا با سرکه طلا کنند و بدستور نخرة الظفر را با سرکه چند بار بمالند از مجربات است
و بخور برگ سفید دارا از عجایب است و بدستور ضماد شونیز با بول مجربست و بدستور با زهره بز
جهت رفع قمل و قمقام برگ درخت انار و برگ خنظل و برگ مورد و برگ کنان و قصب الذریره و برگ
سرو و دارچینی منفرده و مجموعه با روغن قطم و روغن زیتون نافع است و روغن ترب از مجربات
و خاک سیماب بعد یل و مکرر تجربه رسیده است و بدستور سیماب کشته بغایت عجیب الفعل است
دوای مجربست که شش زرنیخ سرخ زراوند طویل قطران مورج سیماب مقتول با السویم با زهره کاو بمالند

باب نوزدهم در مطیبات بدن و عرق و مضیقات فرج و ملذذ جماع و بیان غوالی و عطریات
که بوی دهانرا خوش کند چون این باب بمناکحات خصوصیتی بیشتر دارد بناء علیه لازم است که
شطری در اصول کلیه بعضی از آن که در توافق و امثال آن دخلی عظیم دارد مذکور و مسطور کردد و الله الموفق
و بقای نوع و اجل است و تحصیل درین در مطلب توافق طرفین است و رفع نکاح بفقد روح و مهین
اطبا اتفاق نموده اند که هرگاه عنق رحم و قضیب موافق باشد مخلف در موافقت طرفین و دوستی
نمیکند و بدستور هرگاه علتی دیگر در طرفین نباشد در تولد نیز تخلف نمی نماید و این اصل عظیم
و محقق است اما استدلال برین معنی آنست که مردان و زنانرا قضیب و عنق رحم کمتر از مقدار
شش انگشت مضموم و بلندتر از دوازده انگشت نمی باشد و متوسط بقدر نه انگشت است

بعد از موازنه انگشتان مرد وزن موافقت و مبانیت معلوم میگردد طویل را با قصیر و مبانیت بمرتبه ایست که
بلذاذات اصلاح پذیر نیست اما مبانیت قصیر و طویل با متوسط بقدری نه بهر می پرتره و آن بطیب
و بعضیشان فرج و موضعات تعفیف استعمال غوالی و عطریات و خوب نکهت که بوی دهانست صورت
پذیر میگردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که جهت ملکه یونان ترتیب داده و اطبا باقسام آنست
قسمی است مخصوص در عرفها است مثل عرق فشه و بهار و صندل و امثال آن و قسمی غالیه است که ادویه عطریه
و معتدله اعضا را با روغن بآن بجوشانند و بمشک و عنبر تقویم نمایند و قسمی ذرورات عطریه است
مثل مهر و امثال آن و قسمی ادهان است مثل روغن گلاب و صندل و مانند آن و هر یک از عرفها و ادهان
در قسم اول دستورات مذکور است و بعضی غالیه را مخصوص در سیاه اوران و حجر الرخام و روغن بان
دانسته اند و ظاهر آنست که اقسام باشد و ایجاد و ادویه بیان خواص آن نموده اند مخصوص
بسیاه اوران و ادویه مذکوره بوده باشد منسوب بخاشعار از ترکیب زیت العروس جهت تقویم بدن
و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سدد دماغ و صداع بارد و نزلات و حول
او جهت تقویم بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل رحم و سیلان نفع آن ناصحست ترنفل دارچینی گل
سرخ هر یک یکجزو سنبل الطیب بسباسه عود هر یک نیم جزو ناخن بریان یکجزو نیم از حریر بخته
باده وزن ادویه گلاب سه روز خیسانیده آب مورد را بجوشانند تا بربع رسد و از آن یکوزن ادویه
اضافه گلاب کرده مجموع را با آتش ترم بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان
و عشر او زیاد مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا غلیظ
گردد و اگر بغلظت عسل نرسیده باشد زیاده دفن نمایند و بعد از آن با زاء هر یکدرهم او یکجزو
از مشک و یکجزو عنبر حل کنند غالیه دیگر که از اسرار مخزونست در ذخایر خلفا یافت شده
چه از آن آثار عجیبه مشاهده نموده اند از آنجمله آنکه چون مسوح و مواقعه نمایند بغیری رغبت نکرده
بیقرارش کرده و در هیجان طرفین ولادت جانبین عهدی که عقل بر نتابد و جهت تاج و لقوه و حذر
و دلدرد مفاصل و کمر و جمیع امراض باده رحم ناصحست و بازهر خرگوش جهت حل ماقه مجربست
لادن حلبی تنبول کبابه فغر الهیود کرسواحل بحر یافت شود زعفران خرنفل هر یک یکجزو ترم مسحوق

غالیه

نموده با سرو رق آن ماء الخلاف سه روز در خاکستر آتش دار طبخ دهند پس چهار روز دیگر در روغن
بان بدستور بجوشانند و زهره مرغ و زهره بز سیاه هر یک یکجزو و مشک و عنبر و مسک و هر یک
با زاء هر درهمی یکجزو اضافه نموده در ظرف مزجج یا نقره چهل روز بگذارند دوائی دیگر که والجه را جهت
بدن و عرق را خوشبو کند سوسن بنفشه مرزنجوش برگ سیب با السویه بجوشانیده صاف نموده
سعد برگ مورد پوست ترنج برگ ترنج صندل سفید اشنه شاهتره اضافه کنند و با روغن مورد
با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند ایضا جهت بدبوئی زیر بغل و کنج ران صندل سلیخه سنبل
مرصاف مشک گل سرخ هر یک سه جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص نمایند و استعمال نمایند
ایضا جهت بدبوئی زیر بغل که صبیان بصاده مهمله مضمومه است باید موضع را با تیغ خدشها
نموده اند دیگر عود میکند و مجربست که اشک خشک و این دوا را مالیده تا اخون بقدری دفع شود
بعد از یکشبانه روز موضع را بنوبه تصریح نموده اند که دیگر عود نمیکند و مجربست راسن خشک
محرق زراوند طویل محرق زجاج فرعونی محرق زعفران هر یک جزوی با آب برگ مورد نان بسرشند
و قرص نمایند دوائی که جهت رفع بدبوئی عرق بغایت مؤثر است مرداسنگ توتیای مغسول خاکستر
برگ سوسن مرکوکینه و برگ شیرین بیان نامنده مصافی صبر زرد گل سرخ با السویه با گلاب و امثال
انطلا کنند و در رفع بدبوئی انگشتان پا بیست برگ سوسن تازه از مجربات ادویه مجربه که
قطع عرق مضطرب کند از آنجمله دهن سفرجل است که آب به را با آن و روغن کنجد بجوشانند
تا روغن بماند و بدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند اما ادویه که باعث تضییق فرج
شود از آنجمله حمولی است که جالینوس ترتیب داده و هفت منافع در و موجود است تضییق و تقویه
عنق رحم و تخمیر و تطیب و اکتناز زن و جذب مواد از قعر رحم و جذب منی مرد و سعاب شباب
مرزنجوش صعتر تربه کندر اذخر گل سرخ پوست انار ترمس با السویه با روغن بان و امثال آن سرشته بالغه
اقل دو حمول کنند و شب اخراج نمایند ایضا شکر ترنفل سرمه نار و استخوان سوخته با آب مورد سرشته
بدستور استعمال نمایند حمول دیگر که ربع الاخر است عود سعد دلمک راسن انافا قرنفل مازو هر یک
یکجزو مشک عنبر جزو با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند ادویه که جهت استعمال نمایند حماع و دلالت

باعث توسیع نگردد و دندانها سیب پوست شغال سنجد بزر صعتر فارسی جوز مائل سرطان بحری
موی خرس همه را باید سوزانید و با روغن بان سرشت و در ماهی سرباد بدهد و یکدانک بالتر حول نمود
دوائی که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هرگاه حامله باشد تقویه جنین نماید و هرگاه بسبب صلحی
منقطع شده باشد اداره کند چند بید سرو ج انیسون تخم کرفس السوده سحق نموده یک نیم را با شراب مروق
بیاشامند **دوائی** که در تضییق نایب سناب بکار دشت مازو کندر کلنار پوست انار دانه خرمای سوخته
نوبال الخاص صعتر بری جفت البلوط دانه زعرور دود شراب خشک کرده که طرطیر نامند با آب هر ترش
سرشته استعمال نمایند و درین باب در فرزجات بعضی ادویه مجربه مذکور شد **اما ادویه** ملذذه
از آنجمله این ترکیب بغایت باعث لذت طرفین میگردد پیاز ترکرده کاو موبز منقع عاقرقرحا با السوم
در حنجر جام بر قضیب طلا کرده بعد از خشک شدن مباشرت کند و چون بجانه مالند بغایت نفوذ آورد
سوحی که بغایت مؤثر است و بسیار باعث لذت طرفین میگردد پیاز ترکرده کاو موبز منقع عاقرقرحا سعد هر یک یکجزو
حصی لبان که بفارسی حسن لبه گویند کثیرا هر یک نیم جزو با آب دهن طلا کند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند
بغایت لذت افزای زن میگردد **سوح** دیگر که همین اثر دارد عاقرقرحا دارچینی زنجبیل هر یک یکدانک ایشک
یک حبه باهل سرشته حب بسازند و در حاجت در دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از جماع نیز مباشرت
کنند **سوحی** که در تقویه قضیب بعد از یک شب و رفع عنین میکند پیاز نصل پیاز ترکرا زهر یک نیم وقیه با آب
مهرا کرده با پیه مثقال روغن زیتون و قدری آب بجوشانند تا رفع آب شود پس اضافه نموده زهره کنجشک تخم بنجره
عاقرقرحا خردل سوخته هر یک یکمثقال عنبر نیم مثقال اضافه نموده مکرر بر قضیب حاره و انثیا اضافه نمایند و
مومیائی و امثال آن و زهره مرغ و مانند آن اضافه کنند باعث تقویه آن میشود و چون سرمه پیاز ترکرا یکشبانه
روز در شیر خیسانیده پس سایند بزر کرفس مادون حشفه طلا کنند عجب الاختلاس و چون سوبخان
مضاف هر یک یکمثقال اضافه نمایند و مرکب از زاج زهار و حضیر و قضیب مکرر طلا کنند از مجربات **صفة**
ادویه که چون مسوح کرده مجامعت نمایند باعث بغض و نفرت طرفین میگردد سفید اب انیون سرو ج کعب خرگوش
غیر محرق مامیران زهره خرس دندان سوخته پلنگ استخوان سبز سوخته سرگین کبوتر مجهوله و مرکبه و مفرده
یک دانک آن را سایند با آب طلا کنند و اگر بر اطراف زیر جامه مردی بمالند که قدری از ادویه ملاصق بر قضیب باد

کرده

کرده باهر زنی که مباشرت کند باعث نفرت او زن میگردد بحدی که دیگر بملاقات او رغبت ننماید **ادویه**
که باعث توسیع فرج کردد بحدی که احدی رغبت بمباشرت او نکند بصل العنصل بیسا سرچوب تخم تخم
بسباناً فروز تخم شاهسفرم تخم بادروج زهره کنجار روغن زیتون با السوده با زهره گاو نر سرشته
خشک کنند و قدری از آن در روغن زیتون و زبتق حل نموده حوله نمایند هر سه ماه یکبار استعمال نمایند
صفة حوله که چون زن حوله نماید تا سه ماه رحم را منقبض و بدبو گرداند و باعث نفرت مرد از کردد سلخه قصب
الذریره فطاح اذخر شاه مانه قرنفل جوز بوا قسط شیرزه بعد سائله خار شیر با نفط سفید سرشته
استعمال نمایند **اما ادویه** که جهت تحریک بدبوئی و خاشاک نافع باشد و نکهت دهان کوب کرداند از آنجمله عنبل
که در باب حبوب مذکور است و از مختراعات حقیر و عدیل نداشته باشد دیگر ابن دواست که از آنجمله
ایلائی نقل میشود و تجربه رسیده است جوز بوا هیل نوفل کافور قرنفل دارچینی حوتیجان هر یک یکمثقال
مشک ثلثه تا رب بر سرشته حب کرده روز زیر زبان نگاه دارند و بدستور خایند بوست ترنج
و در مواد حاد مضغ کشنیز خشک نافع است و هرگاه خواهند که حبوب معطر در دهان مدتی بماند حل
نشود باید عنبر و قدری موتی با حصی لبان را در عسل یا شیر نبات در نقد مضاعف حل نموده و ادویه مخصوص را
با و سرشت والله اعلم بالصواب **باب بیستم** در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه از نباتات
قوه منفوله است و تجربه بجربین رسیده که چون مران عرن ۲ ا ع ع و عنبین تقذ را بر روی آتش مرم
چوشانیده با چیزهای مناسب چشم اکتحال نمایند قوه باصره بحدی رسد که در شب اشیا را بدستور
روز بیند **ایضا** بدستور فرموده که چون ۷۰ ای ج ی ۵۰ ۲۱۷ را در سایه خشک کرده اکتحال کنند
مشاهده روحانیات نمایند **فالخب** ایضا مشغول از اواست که چون کل سفید با ۲ ج ۱۰ ۲ ج ۱ معجون
کرده با قدری شیرینی بهم ۲ ا ج دهند در دو ساعت بحدی رسد که بی آرام کردد و بدستور هرگاه مذکور
اول را با قطره خون سرانگشت وسطی قلیل آب دهان داند یکعرق جبین و قطره خون هدهد با
شیرینی آمیخته اطعام ۷ ج کنند در مجلت بیقرار کرد و بدستور فرموده و از مجربات شمرده است
که چون تخم مرغ را سوراخ کنند و سفیدی را با التمام اخراج نموده از م جا ادخال کرده ثقبه را مسدود
سازند و چهل روز در سرکه نیمسا بیفن کنند تا چون مضغه کرده پس خشک کرده باشکر سایند و زنان

بخورد ۷ بار در محبت مجدی رسد که احدی را اختیار نماید **فی الحب** چون زحل در سنبله باشد متناطیس را
در کتاب شستمثل سرمه بیاکنند و مرتخ در میزان بوده آهن را مثل سرمه نرم بیاکنند هر یک را شخص معین
اکتحال کند و شخص مکحول باول مدتی مدید نظر در شخص مکحول ثانی نماید باعث محبت مفرط ثانی باول
گردد و محبت طاقت اند بحدی که اگر مفارقت الحال یافته اند **ایضا** جهت دوستی محبت دانسته اند ناخن
هدهد با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده مثل غبار سائیده با شراب یا سرشیر بهر که
دهند مطیع و منقاد او گردد و ولی استطو وارسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده است و از جعفر طوسی
منقولست که چون موی طرفین عارض و ما تحت الذقن را مقرض نموده با آرد گندم آمیخته اطعام زنی کند
فی المحبت او را مکرر **ایضا** خاک چهار راه را در ساعت سیم روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت
و نفرت محبت دانسته اند و بخور حب الحب باعث الفت خصمین است و نگاه داشتن آن با لنگ کبوتری
مبطل سحر **ایضا** جهت اطاعت از کتاب طلسمات مطار و نقل نموده اند که لاجورد ذهبیه که ضمیر از لاجورد
تکوینی ساخته در اول ساعت روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال ذهره را بران نقش کنند و آن صورت زنی
که ایستاده باشد و در دست او سیبی و در باطن نگین این حروف خمسه دال ها همه ۷ هم دیر انگشتری عقیق
احمر نصب نمایند لا بد آن تا یکسال با هر زنی که مباشرت کند آن زن از و دوری نجوید و آن شخص نزد جمیع نسوان
محبوب باشد **فی البغض** منقول از کتاب طیب روحانی خزف آب ندیده را بموی سر زنان بخور کرده مردان
از آن آب بخورند آن مرد از آن زن بحدی نفرت نماید که هرگز او را نظر نکند و افتاند اسپند در خانه باعث
نفرت بخور او واقع شود این اثر و تعلیق او با پارچه بود رفع چشم بد و سحر است **فی ذهاب الغیرة** عن النسوان
در کتاب اسرار بیان شده که چون مغز سر خرگوش را با شراب زن بیاشامد غیرت از او برطرف شود و چون
و چون قضیب گاو را در سایه خشک نموده بمثقال را با شراب بزنی دهند سلب شهوة جماع او شود
و بدستور چون قضیب کرک را قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب گرفته و در سایه خشک کنند که از مرد
نبیند هر زنی که از آن بخورد متنفر گردد و قطع خواهش از دستور و بدستور چون شیره مریم را سائیده
با آب نعناع حب سازند هر زنی که یکدانه از آن بنوشند تا یکسال قطع شهوة او شود و دو دانه
او تا دو سال همین اثر کند **بدستور** مذکور است که چون در مقنعه زن کرم سرخ را چنان به بندند که زن

ندانند در حال هیجان شهوة او را حاصل گردد و بدستور چون یکجزو ریحانرا با نیم جزو نوشادر جمع
با آب او هر زن که استنجا کند طالب جماع گردد **فی العقل** از ثابت بن قره منقولست که چون موی سر سه
که از شانه فرو ریزد بسوزانند و مرد احلیل بخاکستر آن انباشته جماع با آن زن کند دیگر قادر بر مباشرت آن
زن نباشد و آن زن بغیر آن مرد بدیگری نه پردازد در رحوة الحیوان مذکور است که چون مرد احلیل را بخون
نفتین بر آغشته با هر زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع آن زن نگردد و آن با دیگری انس نگیرد
و در اسرار الاطبا مرقوم است که هر گاه مرد قضیب خود را بزهره گرگ آلوده مباشرت کند احدی با آن
زن نتواند مقاربت نمود و بدستور زهره کفتار و زهره خفاش و خون غراب همین اثر دارد **لترک الشرب**
الشراب چون یکدانه رجیع اسد را در شراب حل کرده بنوشند مجدی متنفر گردند که هرگز خواهش آن نکنند
فی اشتهاء الحلوا و الکعک خنفین بن اسحق تصریح نموده که چون یکدانه سیر مقشر کرده با سوزن سوراخها نموده
زن حمول نماید هر گاه صباح آن شب را بحر سیر از دهان او ظاهر گردد حامل و یا بکر نخواهد بود
و چون بوی نسرین را با صدف با السویه بیامیزند و در پنبه ختم بسط کنند هر گاه عطر آورده با کرات
و الاذلا و بتجربه بحر بین رسیده که چون کف دستهای حامله املس و صاف باشد حمل او مذکر خواهد بود
و هر گاه مایل بسبزی باشد مؤنث و بدستور نقل طرف راست دلالت بر ولادت پسر دارد و طرف چپ
بر دختر و چون در اول حمل قدری با قلایا از زهره خرس تر با شراب ممزوج بنوشند پسر تولد کند و از زهره شام
او دختر و چون زراوند مدحرج را با زهره گاو حمول کند بعد از ظهر و در صباح طعام او را با بد آن زنرا از زند
خواهد شد و الاعاذ ابدی خواهد شد **فی سرعة الحمل و عدمه** چون با نخود ارنب و سرگین او و عسل با السویه
سه روز و سه شب حمول کنند و هر روز یکمثقال اشنان عاج نباتی نماید در سرعت حمل از بحر بانست و بدستور
حمول بول شتر با عسل و شراب همین اثر دارد و چون زهره ماه قدری بول استر بنوشند حامله نگردد و چون بول
کبش بیاشامد هر گز حامله نشود و بدستور آشامیدن حلیت با بول زنان همین اثر دارد **سنة غریب** از جعفر
طوسی منقولست که چون زبان صفدع را سبز را در حین خواب بر روی دل زن بگذارند و یا فراش او را
بخون جزوی از اجزای صفدع کشند آن زن هر چه در روز کرده باشد بیان کند **مایسهل خروج الریح** عن
الاسفل خردل سفید چون بوا محرقه برگ خشک سرو تا خواه محرق برگ سدر تخم هلیون ابهل انجدان محرق

عروق محرقا و زبون مجموعه و منفرده چون سائیده یک درم با ماکولات یا طعام کبی کنند در خواب
و بیداری ضبط خروج ریح نتواند نمود و اگر مجموع را با چهار مثل آن آب بجوشانند تا ربع رسد
پس صافی نموده با مثل او روغن بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم عالگند اثر او در اخراج ریح بمقدار
نصف اثر کل دوتیه مذکور است و درین باب تخم مورچه از حجر باشد و نافع آن خوردن زیت
کرمانیست **منفعت ملکی بهمونیه آورد** گوشت گوسفند بی چربی را شرم نموده شرحها را بر بزر
النیج سائیده بر کرده در کوزه سفال گذاشته در سرگین اسب دفن کنند تا گرم شود پس گرمها را
در شیشه کرده بگذارند تا خشک گردد و در وقت استعمال دو جزو او را با یک جزو افیون سائیده
دانگی در بینی هر که بدمند بیهوش گردد و چون خواهند بهوش آید چند قطره سرکه با پنجیر در بینی آن
شخص بچکانید کرد و بدستور چند بیدستر فیون زنجبیل با السوم نفوخ نمایند یا با سرکه مخلوط کرده
استنشاق فرمایند تا عطسه کند **دوا دیگر** که بغایت قوی الاثر است افیون هزار النیج پوست تخم
لفاح جوز ماثل کم تخم لفاح که نانوت نامند تخم کاهو با السوید نیمکوب کرده بجوشانند و صاف کرده
و کنده بقدری که خمیده گردد در آن ریخته بگذارند تا خشک شود پس بدستور ادویه مزبوره را
جوشانیده تنقیه نمایند تا بنج مرتبه آنگاه کنده را بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند و در وقت
حاجت از یکدانک تا دو دانک او را سائیده بیاشامند و تدبیر رفع آن بدستوریست که مذکور شد
فخواص مرتبه گلها مجربه خوردن ۱۳۴ ۱۶۵ بی شبهه جذام آورد ۱۹۷ ۱۴۱۲ او با مداومت
مورث کوریاست **تقویة الذکر** چون تخم خربزه را در ۲۳۷۳ ۱۶۵ که آن تخم را بدمنافع
آلوده باشند از خاک مملو ساخته غرس نمایند و بطریق معمول آب دهند
تا خربزه بار آید هر که از آن تناول نماید و فور عقل و ذکا و صحت حدس و علم با مور غیبیه بمرتبه قصوی رسد
که مظنون و رویاء او تخلف نورزد و قوت حافظه بغایت قوی گردد و چون تخم خربزه را در کاسه سر ۱۳۸
۳۲۴ که تخم را بغرس ۱۳ آلوده غرس کرده باشند خوردن ثمر او بلادت و حمق عجیب آورد **دیگر**
الکحال ۱۹۷ ۲۶۵ ۱۸۳۶ مورث کوریست بدان المی و سوخته او نیز همین اثر دارد
دیگر مجموعه تربز و حشی و اهلی مخرج نطفه ایست که در رحم بسته باشد **دیگر** شرب دو درهم مغز سر
ستوره

زخمه باعث جنون و بلادت و ۲۳۵۵۳۸۲ ۲۶۳ مورث جنون و فطور آب بودنم در دماغ آن
نافع مستی اوست **دیگر** شرب دل خلد را در اطاعه و مخانیات مؤثر داشته اند **دیگر** حجر الذیک که دو سنگ
نان خروس یافت می شود در بهنه داشتن او نافع کشتگی است و شرب او نافع حزن و وسواس **دیگر** طلق
محلول را چون با شب یمانی و خطمی و طین مغری و سرکه و سفیدی تخم مرغ بر اعضا بمالند مانع سوزانیدن آتش
و انفراب خواص مافوقها است که هرگاه او را با نوشاد و بر کام و زبان بمالند و آتش در دهان گیرند دهان را
نسوزاند **دیگر** چون نوشادر را حل نموده کاغذی را تشنه نموده در اطراف خوبکنند هوام بر آن موت
آنکس نکرده و از حجر باشت چون هفت عدد خشنار را در زیر طاس مس سرخ تهیه کنند اثر او که باعث بر دوت
هوای مار و بادیدن باران میکرده **باب بیست و یکم** در بیان بعضی از رسایین حکمای هند باصطلاح
هنود رسایین بمعنی کیمیای بدشت و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول
عمر و تقویه قوی و اعضا و ریشه باشد و اکثر ترکیب و ادویه پیران در امزجه سکان اقلیم ثالث و رابع
و خامس موافقتی ندارد بنا بر علم در اقالیم مذکوره متداول نشد و طریق بوناتین چنین است مناطاعتبار
کشته است و حقیر اغیر مجربه اقالیم ثلاثه دانسته تجربه آن مبادرت مینماید از آنجا رسایین کند هیئت است که عبارت
از کوکرد باشد و ابو الاجساد اشارت باد اوست و طریق آنست که کوکرد سند و چه را نرم کوبیده در مغز آهنی
با روغن کاوی بقدری که او را بپوشاند با آتش نرم کداخته و از خرقه که بر سر کاسه شیران کاوی بسته را بلند تصاعد
تا مصفایی او داخل شیر کردیده و منعقد و مشابه سنگ زعفران دنگ شفاف صاف کرده پس خشک نموده ضبط
کنند و این مستعمل است بکنده هیئت منقی و مجهد بر قسم مستعمل میکرده **اول** آنکه هر روز یکدانک را سائیده با یک
وقیه شیر زنان کاوی مزوج نموده ناشتا بنوشند و قیء هم کرده اند که چون بیست روز مداومت کنند بهق
و جرب و قروح را زایل نماید و در دو ماه تقدم باطلع و حفظ صحت مجدد نماید که هرگز تغییر مزاج و مرض بر
طاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویه قوی و حواس و ذکا بحد اقصی احداث کند و در یک سال ضعف بنیه و
پیری را زایل گرداند **دیگر آنکه** هر روز یکدانک را با یکدرم از غلیظات نرم سائیده بروغن با بنجان که از تخم
او کرفته باشند چرب نموده ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت غذایی میل نکنند و بعد از آن از اغذیه لطیفه
تناول نمایند تا شش ماه با این طریق سلوک نمایند و بعد سفید را سیاه کرده نمیدهند که دیگر سفید نشود و جذام و فالج

وتشنج وسل وسعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و حدت بصر و قوت سمع و حواس بغایت تقوی
رسد دیگر انکه هر روز یکدانک طلق سیاه محلول بکلس نایند با دو دفن نان کاوی حب کرده
استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکور را مشاهده مینمایند و از شرایط استعمال جمیع رسایین
آنست که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و انچه در او حرارت غالب باشد و از سیرها
و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب کنند چه هرگاه بشرط مزبور عمل ننمایند باعث هلاکت و
امراض مهلکه و صعبه میگردد و دیگر رسایین بری بلا است و آن عبارت از هلیله است و طریق آنست
که سیصد و شصت عدد هلیله کابلی بزرگ اهلی را در ظرف سفال ساند کوفته کرده بول گاو ماده بران
بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند و سرکوفته را محکم نموده در زمین پاکی دفن کنند بنهجی
که سرکوفته بیرون باشد و تا قریب بیک هفته گذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هر چه از بول کم شده
باشد اضافه کنند تا هلیله ها نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه او را اخراج نمایند و زیبق منفی را که
ابو الارواح عبارت از او است با کوکرد منفی مزبور با السویه از هر یک نود درهم بسایند تا یکسان گردد
و در قدحین گل حکمت گرفته کرده در دیک پر ریگ یا خاکستر یا آتش نرم گذارند تا منعقد شود پس دبا
نرم سایند در جوف هر هلیله نیم گذاشته نصفین هر هلیله را بر همان هیئت مستحکم نمایند و هلیله را
در ظرف پاکی کرده عسل کف گرفته بر آن ریزند بعد دیگر آنرا بپوشانند و زمین پاکی تا یکماه دفن کنند
بعد از آن چون بیرون آورند اجساد مزبوره در اجرام هلیله ان غرض نموده اثری از آن نمانده هلیله ها
مرتب شده باشد هر روز یکعدد را تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر کنند و بعد
از آن شیر گاو یا طعام لطیف و نان و شکر و گوشتهای لطیف تناول نمایند و چون یکسال مداومت کنند
بدستوری که مذکور شد جمیع منافع مزبوره سابقه از سیاه کردیدن موی سفید و زیادتی هر قوه
قوتها و رفع ضعف بهر نوع و اعاده شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی مشاهده کنند
صفت زیبق منفی زیبق را در هاون سنگ یا زجاج یا مرنج یا آب گیاه پیدا نمایند بسایند تا جرم و سیاهی
او زائل گردد پس با آب گیاه عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبه سیم با آب مفتح هلیله بسایند بعد از آن
مغسول کرده هفتاد مثقال او را با نود مثقال آب خالص در دیک شیشه با آتش نرم بجوشانند و هر چند آب

تحلیل رود

تحلیل رود تا یکرطل دیگر بتدریج بر او بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد مثقال آب بتحلیل رود پس
برداشته ضبط کنند و این مستی با بوالارواح منفی اما استعمال سایر رسایین که مشتمل بود با دویه سمیه
و تدابیر آن را چون خطر ناک دانست بعید تحریر در نیاورد مثل پرورس که عبارت از دوای بیشتی است
و مهارس که عبارت از دوای بیشتی مزبور با اجساد سبعه است و امثال آن از ادویه بلادریه و زرنیخ
و قیرها امثال اینها بر معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سائر آن در دستور اولین کتاب
مذکور است مع منافع هر یک صفت ترکیب که جهت احتباس بول و حرارت جگر و سل و دق و تنقیه معده و
سعد بل و از جهت حکای هندی است فلوس را در ظرف سفال یا ظرف آهن گداخته چند بار زرد چهر شسته
با نانخواه مسحوق قدری با او آمیخته با آلت آهنی برهم زده سر ظرف را بپوشانند تا مانع صعود بخار
گردد و بحدی رسد که رنگ او سفید شود پس آرد برنج چنبا بند زنمودی ساخته از یکعدد تا دو
عدد استعمال نمایند و هر گاه مطلب تلیین طبع بوده باشد قدری از آن مشتری مذبر مستضد با آب
لیمو خیر کرده در بوطه بندند و بار دیگر روغن کرکان خیر نموده در بوطه کرده چندان بدمند که مایل بسرخی
گردد و درین وقت یکعدد از این حب مسهل قوی الفعل است و رفع افراط و اسهال آثر است سفید اول میکند
باب بیست و دویم در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص چارپایان است و از کتب بطریق نقل شده مخفی
نماند که عروق که فصد آن در امراض بهایم احتیاج می افتد بیست و یک رگ است باین تفصیل عرقین بازرین
هر یک پهلوی کوشی است و فصد آن جهت تحریک سر و کران خیزی و جنون نافع است عرقین سفزین
در هر بینی یکیست جهت امراض چشم و بینی و گوش و دهان مفید است عرقین وراجین در دو طرف
گردن است جهت حکه و جرب و برص و ریختن موی و امراض جان و تزلاف نافع است ازرقان از خوالی
لشه علیا از دو طرف کشیده است تا باطن دماغ جهت درد دستها و مفاصل و ظفره و کام نزدیک زبان
نافع است صافنات چهار رقاست دو طرف صدغین و حشی دستها و پاها جهت ریختن موی که جهت کوتاهی
مع ضعف قوائم و زحمت بار کران و جراحت سم اخرسان دو عرق است از دو طرف کف کشیده تا بزنها جهت
امراض پشت و کمر و صعوبت خوابیدن و بیرخواستن و تشنج و بدی انخوار و فصد آن نافع است عرق ذنب رگیست
در زیر دم جهت امراض دم و خصیه و لمله تشیر و بدی هضم فصد کنند عروق وجنات چهار عدد است در باطن دستها

ریاها و مقابل صافنات جهت امراض قوائم و سینه کبری و حراره حفظ باید فصد نمود صفد عین در دهد و است
در تحت زبان جهت بدی نخوار و سیلان کف دهن و ورم کلو فصد کنند اما طریقه معالجات آفت که در امراض
حاد مثل علتهای سر و مثل قصبه و اسفنج و کاسنی و کاهو و غیر آن دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای
گرم در بجای جو خلر و پنیر دانه و عدس و امثال آن پس ادویه مخصوصه هر علتی را استعمال نمایند امراض را یکی
کرد را بنداسر را حرکت دهد با سیلان رطوبات بینی و قلة اکل و بعد از زور مستطیل در عقب گوش بهم رسد
علاج کشودن رگ باز زیر ناست پس طلا نمودن ثفل تخم کتان که روغن او را فشرده باشند با صابون و نیز تطوینا
و هرگاه منفجر گردد علاج قرحه باید کرد دیگر ناخنه آب که بترکی سنا نجو گویند علامتش تنگی نفس و برآمدن غضروف
بینی و سر پیش افکندن و عدم اکل است علاج قطع با سره و اخراج عضروف و فصد هر قین منخرین و سعوط
کرده بمزاج و زرنیخ و مرهم زنگار و استعمال معطسات برآمدن دندان زیاد که مانع لجام و باعث قلة اکل و شخوصات
علاج قلع و مالیدن موضع بزفت و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سنون نمودن
بشب یمانی و شونیز و آن دوا مظهر و روغنهای سبز در زیر زبان است علاج کندر صفد عین و تضمید نانی که
در روغن صفدع طبخ نموده باشند و اکل آن دیگر نابینا هوا است علامتش بهم آمدن چشم و سر پیش افکندن
و غمگین بودن و افکندگی سینه و برخواستن موی ماست علاج آرد جو با ربع وزن نانه ریوند چینی با دو
ممزوج کرده بر روی یخ سرد نموده بخورانند و بآن حضنه کنند و هرگاه از برودت هوا باشد شب و هلیله
از هر یک چهل دانه مثقال نیمکوب کرده با جو تا سه روز بدهند امراض عین مثل ظفره و امثال آن و بیاض و غیره
علاج هم بدستور معالجه اخلاط است مگر انکه در بهایم ادویه قوی تر از آنها باید استعمال نموده امراض بیضه را حشا از آنجمله
سعال است هرگاه بعد از اکل عارض گردد از ضعف ریه خواهد بود و الا از دماغ علاج حاره او را تخم مرغ
خام بگلو کنند و باد سرکه چند روز بکنارند تا پوست تخم نرم گردد آنگاه بدهند و بدستور دادن شیر بز
و اسفناج و علف خبازی و خطمی و آب طبیخ حلبه مع خبازی جهت بیان نافعست و حقیر جب سعال تریاک دار
و عنب ثعلب را بهتر نموده است و باره راحت عطاران و حب میعه داده و در دهم بارده تصریح نموده اند
که این دوا مجرب است و از یاد شونیز قدر سر مقشر هر یک سرکه روغن و نیر نان هفتاد دانه نیم کوب کرده بدهند
هر روز بدستور تا سه یوم باید داد و اگر اخری باقی ماند سه روز دیگر در بینی چهار پا بریزند و گویند اگر سالی

یکبار

یکبار ایذا دوا را بدهند بهیچ مرضی در آن سال مبتلا نگردد و باعث فربهی او نیز میشود و بدستور
دبق را با زیت و آب کرم دهند از مجربات شمرده اند و این دوا نیز بغایت نافعست سر و میز
زین تا نخواه زراوند مدحرج هر یک سه آب جوشانیده صافی نموده با بیست مثقال عسل بدهند
در شدت سعال فصد و داجین را تا مانع آفت دانسته اند و داغ مراقی و سعوط زعفران با روغن زیت
بغایت مؤثر است دیگر قولنج است علامتش احتباس زیل است و باد آمدن و برآمدن شکم علاج
تخم کافشه که عبارت از قرطم است بنهاده آب و در آب پخته جرم او را بخورانند و با آب او حقنه کرده
بکردانند تا اطلاق واقع شود و شیاف تخم الحنظل با صابون و میز از مجربات است خصوصا با مذری
زهره گاو و خورانیدن یک زهره خرس جهت درد شکم و درد جگر و سنگ آن مجربست و بدستور
شیاف از حلتیت و اشق و تخم حنظل کردن و خورانیدن آب بزور مع سرکه کبوتر و زیت و شراب بعد
دیگر احتباس بول است علاج شراب و روغن گاو هر یک نود مثقال نیمکوب بدهند و حقیر این دوا را مجرب نموده است
شوره صاف را از پنجه مثقال تا هفت آب در ماست حل کرده بدهند در حال دفع علت کند و باید بعد
از ادن دوا از چوبها که عرض بهم رسانند و چون دهنه قرنک در چشم بکشند با الخاصیه در حال دارو مثقال
و مجربست جوکیری و سینه کبری هرگاه سینه کبری از جو کیری حادث شده باشد که روز آب و گاه
نباید داد و بعد از آن بدیع علف سبز دهند و اگر هیچ قسم علف سبز بهم نرسد گاه جو را در آب و قدری
شیر پخته بدهند و در آب سرد حرکت بسیار باید داد و هرگاه سینه کبری از جو نباشد فصد عروق و شیاف
دست و فصد از زمان کنند و تخم مرغ خام چند عدد را شکسته در کلو ریزند و بجای جو خلر و عدس و دست
البطر و امثال آن دهند و کندم در شیر پخته نافعست و سیر را در روغن و شیر جوشانیده برسینه کرده
بقوت تمام بمالند و بر پوست ثانی کوسفند بپوشانند امراض قوائم یکی قصر تحریک است و آن وقتی
عارض می شود که عرق ماشته دفعه سرد شود و مانع حرکت کردن کرده بخلاف تشنج که شامل اعضاست
علاج پوشیدن جبار و سعوط بیوت اوفی و روغن گل سرخ و بخور و نطول کردن بطبوخ درمنه
ترکی و بر نجاسف و کندر و مانند آن و هرگاه زائل نشود داغ مفصل سر و کردن و یخ دم باید کرد جرب
علتی است که باستی دوائم موی او مثل داء الثعلب و جزد علاج موضع را با سرکه چند جا بشکافند تا خون بقدری

دفع شود و پیاز منصل مالیدن بروغن کوهان شتر و روغن حب الغار و شونیز و ثفل تخم کتان
تضمید نمایند **جود** علتی است که بسبب کثرت شرب بعد از اکل عارض می شود علامتش دیر کام
برداشتن و گرانی سینه و خشکی اعضا و تشنج قوائم است **علاج** فصد بازو بنعناع بیشانی و زیر
سماست و سعوط کردن بگلاب و کافور و نطول بطبیخ اوتریم جان مثل جاشا و بابونه و برنجاسف
و افسنتین **عقد** علتی است که بسبب حل گرانی و حرکت بسیار و سیر شکایت و زمینهای درشت بر پای
زانو بر آمدگی بهم رسد **علاج** بمالیدن و محللات مثل مویز و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل
تضمید نمایند **ورم تجف المرکبه** و خراج و سبطری یکی از قوائم بجد داء الفیل از بخیر مواد غلیظه است
علاج تضمید موضع است بحنظل تازه و مثل واشق و سیر و عذره انسان از بخر باشد و بدستور
میعه روزیت و خوراندن ریوند چینی با شیر و نطول بابونه و خالد و اکلیل الملک و امثال آن **طبا**
علتی است که باعث ورم حالی سم گردد با خشونت و شکافها و شقاق **علاج** بریدن موضع و داغ کردن آن
باسترة با آتش سرخ کرده و اخراج آنچه شبیه بدانها باشد بغیر باشد و بعد از آن استعمال نمودن قطران و
مراهم مناسبه **قرحه خفیه حاقی** که از مغز بهم رسد **علاج** کشیدن مغز و چکانیدن روغن جراغ و روغن
شبج صنعان و امثال آن **شقاق** طریق علاج آنست که مکرر با آب گرم بشویند بلکه مدتی در آب
گرم بگذارند پس سم را خشک کرده این دوا را گرم نموده در شکافها بچکانند ملک الطبا و او سیر بزر قدر
مضاعف بگذارند و بعد از آن اضافه نموده استعمال نمایند و این از بخر باشد و بعضی مالیدن مغز سر
کوسفند و کنجد محلول در روغن تخم مرغ و سفیداب و زعفران را مدح نموده اند و داغهای خطی بالای
سر و ساق بسیار نافع است **امراض جلد** از آنجمله جرب است **علاج** آنست که نمک و زرنیخ را ملتهب
در روغن گاو بجوشانیده طلا کنند و در آفتاب بنهند و تا سه روز تکرار نمایند و آنچه حریر حریر بوده
این دوا است که گرد و جزو سیماب بگیرند و مغز بادام تلخ بگیرند و بعد از سحق بلیغ با روغن نارجیل مساوی مجموع
مخلوط کرده مواضع جرب را بعد از شستن با آب گرم و صابون ضماد نمایند **مشرج زنفاخات** و آن علتی است
که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد **علاج** تضمید او است بصابون و سرکه و سدر و بدستور
خردل با ماست نافعست و سیماب و زاج و خاکستر چوب تاک با سرکه و روغن گل از بخر باشد تضمید

حکم علاج

حکم علاج خارش مثل جدری و شیر خواست و دوا دوبه او شراب و سرکه سریع الفنا نیز است و هر گاه
بسبب خارش و بخش دم حادث گردد کنجد را سوزانیده با آب مخلوط کرده دم او را بشوئند و یکهفته همین
عمل کنند **برص** که بتری الاکوبند حقیر آنچه بتجربه نموده ضماد بیست گرد و باب الطیر مذکور است با یه موضع را
با آب شستن ضماد نمود و چون پوست بیفکند و اثری باقی ماند تکرار نمایند و الا فلا **کوکب** علتی است
که بسبب اکل فرط مواد فاسد در کف جمع گردد و بروز کند **علاج** تضمید او است بقند و سرکین کبوتر را
روغنها و بعد از آن شکافتن و معالجه جراحت کردن و ادویه جراحات در باب مراهم مذکور است و احتیاج
بتکرار نیست **امراض مفاصل** علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است و چون دست بر آن مفصل گذاشته
بشنوند معلوم گردد **علاج** فصد قوابر و تضمید بخیسا و نفط و سیر و سرکه و ادویه محلله است و داغ
مفصل معلوم و دو خلع مهرها و مفاصل نیز داغ نافعست و اطباق نفت و نده هونه و فتیلهای حار
و نفط و اولم انچه در آن تا آخر مثانی دیا تا از قوا باشد و عالجال نامند **علاج** تضمید بعذف از ادویه محرقه
و بدستور جاورس و سبوس کنده کار نمایند و سایر اورام را بدستور افسان معالجه نمایند و علاج ورم
پشت کمر از کوفتگی باد و تکاثو باشد نمک را در شیر گاو جوشانیده مندیل را با و تر کرده دو سه روز مکرر بگذارند
و ورم محل تنک را با صبر و سرکه ضماد کنند و مندیل را با و تر کرده بگذارند و تنک را بر وی آن بکشند و اورام
حاره را اولا بروایح مثل گل ارمنی و طباشیر و قطونا و آرد جو با آب کاسنی و آب کشنیز و سرکه طلا کنند
و بعد از آب محللات و اورام حار و باده و مزمنه را و بدا و انتها محللات و تضمید نمایند مثل مغز دانه
بید انجیر و سرکین گاو و زوفای تر و مرصاف و اشق و دبق و آهک و امثال آن **جراحات** علاج آن بقدر و ادات
و مراهم مذکوره در ابواب سابقه نمایند و آنچه مخصوص بجراحت پشت دواب است سرکین خشک الاغ
و ماکسر تنباکو است که بعد از شستن با آب گرم هر روز تجدید کنند **امراض عامه** از آنجمله حمیا است که تا ندی
باشد **علاج** غلیظ شکر و آرد جو را با السنه با آب ممزوج کرده بدهند و بعد از لحظه اندک بگرمانند و یکبار دیگر
از آن داده ساعتی حرکت نفرموده پس در تهر آب دستها و باها را با دام و مقعد و زهار و دهان بشویند
پس خشک کرده بروغن گاو و دنگ و شراب انوها را تا سم تطلیه نمایند و اگر ماند کبار زود بدن بسیار باشد
سینه اش را بپوشانند بچهل و پنجمثقال روغن کنجد یا روغن نارجیل حقنه نمایند و یکباره دیگر با آب سرد حقنه کنند

تشنج علامتی عسر نفس و فرو رفتن اضلاع است علاج واع نهی گاه است که هر طرف را سر واع مثلث
کند و یکی زیر ناف **دیگیه** علتی است با کثرت فشکی دیدار آبی و نفس بسیار زدن و اضطراب حرکات
علاج تبرید بماء الشعیر و تعلیف بکدوی نان دهند دانه و دوغ آب و فصد عروق و حشیات و تضمید جراحه بمراده
کدو و خیار و امثال آن و مخ بسیار دادن و سعوط بکافور و آب کشنیز و سرکه و حقنه با شیر تازه و آب و لم کنند
تغیر الالوان چنین باید خواهند که تغیر رنگ او شود با خاکستر پخته و با آب خیر کرده و بقوت تمام مالید تا حرکت
زائل شود و بآب کره بشویند چهره موضع را با شب یمانی بقوت تمام بمالند و بچهره سیاه کردن بقم را با نیل پخته
بمالند سیاه کردد و چهره سرخ کردن بقم را با آب ملح الغلی پخته ضماد نمایند و چهره کبودی نیل را کمتر از بقم کنند
و چهره سفید کردن بزر و قن و زرنه هین نمایند و آن در بیضات موی مذکور شد **حلبه** اکتحال هل بلا دود
مورث بیاض چشم حیوانات است و اکتحال خربق رافع آن و از اسرار است سعوط آب بود نه و دود ماغ
شتر رافع مستی او و مجربست **باب بیست و سیم** در قلع آثار لباس و جامه و امثال آن **قلع زنگ سیاهی**
دو جز داشتن او یکجزو انار دانه را با سرکه و آب بجوشانند و آنچنان گرم بوده موضع سیاهی جامه در آن بگذارند
بحدی که دست تاب گرمی او آورد پس بدست مالند و هرگاه اثری باقی ماند با آب و صابون بشویند و تسریح
نموده اند که هر اثری که با آب و صابون زائل نکردد باین عمل رفع شود و بدستور چون اثر انار با سرکه بجوشانند
و هر سیاهی و الوان مختلف را با و بشویند و بعد از آن با آب و صابون رفع آثار نمایند **اثر مداد** شیر تازه با نمک نیم
کوفته مخلوط کرده بآن بشویند و پس از آن بصابون و اشنان متفق علیه است که شیء ترنج رفع زنگ مداد و سایر
آثار مینماید **اثر سیاهی** پوست انار و سایر آثار سیاه موضع را بکوکرد و دود کنند و سرگین کبوتر مالیده
بشویند **زنگ دود** موضع را خیر آب برنج مالیده بصابون و آب گرم بشویند و بدستور شیء ترنج و لیمو را رفع
اولست **قلع جمیع الوان** اول بآب غلی شسته را بقیه نمایند دود کوکرد دهند **ایضا** درین باب مجرب دانسته اند
موضع را بسرگین مرغ طلا کرده در آفتاب خشک کنند پس با صابون بشویند **قلع زنگ خون** در حاوی
ابن تلمیذ مذکور است که شیء ترنج با نمک زائل کند جمیع الوان خونها است مگر خون بکارد و این فرق تعریف است
و بدستور چون موضع را بخاکستر آلوده با آب اشنان بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرگین کبوتر را
بجوشانند و با آب او بشویند از مجربات است **قلع زنگ زعفران** چند بار بقند سائیده دود کنند رفع آثار میکند و بدستور

انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ برآرد و جامه را آنچنان گرم بوده با و بشویند پس از آن بصابون و بدستور بشستن
جامه بنوع و صابون همین اثر دارد **قلع اثر پشم** لیمو را پاره کرده در ماست بیفشارند موضع را با و آلوده بعد از
ساعت دست مالیده بیفشارند و بصابون و آب گرم بشویند **قلع زنگ شکوفها** و میوه‌ها اشنان و اندکی بول را
بسیار بجوشانند و بدستور قدری اشنان را با خطمی و بول بجوشانند و موضع را ساعتی در هر آبی مکرر بگذارند
پس بآب و صابون بشویند **قلع زنگ نیل** ماست ترش را بجوشانند و موضع را با آن فرو برده بعد از دو ساعت
بآب و صابون بشویند **قلع زنگ آلو بالو** برگ آلو بالو را سوزانیده خاکستر او را با آب سرشته موضع را طلا کنند بعد
از دو روز بآب و صابون بشویند **قلع زنگ توت** اثر توت سیاه را با آب توت سفید بشویند و بدستور هرگاه
بکو کرده و دود کنند زائل میگرداند **قلع زنگ انار** اشنان را با صمغ عربی و شب بجوشانند و بآن طلا کنند و چون
خشک شود دست مالیده از موضع بیفشارند و بآب بشویند و بدستور شستن آن بصمغ عربی و اشنان همین
اثر دارد و گویند اثر پوست کرکان تر را بروغن و صابون بشویند **قلع زنگ خربزه** با آب انار دان و قرقوط
بشویند و بعد از آن بصابون و گویند چیزی بکو کرده دود کنند زائل کردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج
از مجربات است **شستن جامه** رنگین که تغییر نکند مطلقا در آب جوشانیده لباس را بآن بشویند **وجه** ثبات
رنگ جامه خز نوب بطی را گویند غیبانند و جامه را بآن تر کرده و بعد از آن هر رنگی که کنند دیگر زایل نمیگردد
قلع آثار روغنها آرد جو را بدوغ آمیخته بآن بشویند تا زائل چرب شود و چون لباس پشم سفید بروغن آلوده باشد
مرصاف را بعد از تر کردن موضع بر آن بپاشند و بسیار بدست مالیده با آب سرد و صابون بشویند و هرگاه
پوست بچربی آلوده باشد نخاله گندم نماسه را بر آن ریخته و بسیار بدست بمالند و بیفشانند و تصریح نموده اند
که چون بزهره کوسفند و بز طلا کرده با آب اشنان و دلی بشویند اثر جمیع ادهان را از اقسام الکسر زائل کرداند و هرگاه
خواهند نا شسته زائل شود آهک و نمک را مالیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بآن گذارند و بعد از مدت
بیفشانند و در قلع روغن بزرگ و روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشمین بآن آلوده باشد سبوس گندم را
جوشانیده و موضع را با آب او تر کرده بکو کرد بخور کنند و در خواص الاشیاء از القرآن از جامه ابریشمین نیز بدستور
مذکور است و چون لباس رنگین باشد اول بخطمی بشویند پس با آب اشنان و صابون **قلع آثار نفط** سیاه
و سفید اول بدو شاب بشویند پس با آب باطلی که گرم باشد **وجه** رفع بوی آن اول بسرگین و بعد از آن بصابون

چون لذره با فیر بروغن الوم
باغ باب فرو تر کرده مالند
بعد از زمانی شستن
با صابون
بشویند
مجرب

بنوشند با آب طبیخ باقلا و اجمع مجرب شمرده اند و بدستور چون سرکه و نمک نیم کوب بر موضع
بسیار بنوشت بمالند و بعد از آن بنوشند زائل کرداند و گویند بروغن زیتون نیز رفع اثر نفط میشود **قلع زنگ غالیه**
و طیوب سرگین کبوتر را با آب جوشانیده جامه را با و بشویند پس بصابون و ازاله اثر هر دو چهار
بار با آب و اثر پوست سیاه بدستور دیست کم در قلع رنگهای سیاه مذکور شد **قلع روغنها** از روغن
کتان و کاغذ هفت درهم استخوان سوخته را مثل غبار سائیده و باده درهم شب و یک نیمه شبانه بسیار نرم
سحر کرده بر او و او پاشیده سنگی گران بر بالای آن از شب تا صباح گذاشته پس اوراق را بیفشانند
و همچنین کل نیشابوری و آهک و نمک و شوره همین عمل میکند **اثاله نوشجات** با بیخ کرا با روغن
زیتون و اندکی بول ارمنی و شب یمانی سائیده و بر نوشجات مالیده پس رفع آن نمود همین عمل در بردن چرک
جامه نیز بسیار مؤثر است و در بین امور سفید آب جشاصین قوی تر از آنها است **در قلع موم** عسل را گرم کرده
بر موضع ریزند و بمالند تا موم و عسل بیامیزند پس عسل را بر داشته موضع را با آب گرم بشویند **ایضا** جامه را مدفون
شیر بخت جوشانیده کنار ند پس بصابون و آب گرم بشویند **ایضا** بول و صابون و آب گرم بشویند رفع نماید
قلع قیر و زفت و نظائر آن و موشی و امثال آن آرد غوره را با آب آهک داسمالی کنند و بدستور بروغن زیتون گرم
کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء چسبنده مثل بوق و زفت
دانسته اند **اقسام شستن جامها** لباس زیف را چیزی بهتر از بول گاو و آهک نیست و پشمین را گل و ابریشمی
و صوف و سقلاطون و کتان و امثال آن را چه بنمک و جامه ابریشمی چنانکه بصابون پاک میگردد با آب
گوشند نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف را سرگین کبوتر از الرجرک میکند و جامه سفید بهر رنگی که
آلوده گردد چون بکبد بز بول شتر کنند و روز دیگر بصابون و آهک بشویند رفع آن میشود و بول اطفال را
نیز همین اثر است والله اعلم بالصواب **باب بیست و چهارم** در دستور معالجات طیور که بهر نوع عبارت
از آنست چو شیده نماند که علمای این صناعت و فضلای این علم بسیار قلیل اند و بهتر بنادیان متعلق
رومی و ابن العوام و ادهم و قطریف و سوره مارس و ابن هانی است و اول کسی که صید شاهین و باز کرد و قطوه
پادشاه روم است و صید باشه اختر اختراع کسری است و شکار بحری و حرج از اهل بهرام داده اند و طریق
اصطیاد و بیان نیکشیدن و سایر معالجات طیور سباع که جوارح نامند با نحای مختلف تحریر کرده اند چون امور

معالجات

معالجات امراض آن مناسب این مجموعه است بنا علیه اکتفا بر بیان آن نمود و اعجاز متقدمین بنظر رسیده
ترجمه می شود و تصریح کرده اند که نبض طیور در مفصل ثانی بال محسوس میگردد و حرکت ریه مانند معقد و
امثال استخوان سینه که عظم زوری است از جهت عدم عظم و ندی که در سائر حیوانات ناعده و دماغ است
و محل توقف مواد غلیظه و شمول در گاه سر مرجع سر اصداع عارض میگردد چه باین سبب عبارات محتبس
نمیشود و مهرهای گردن و پشت طیور را اساس نمی باشد و آن عبارت از استخوانهای کیسه ای طرف بیرون مهرها است
و زوده های آن جنس ستغیر است بخلاف سایر بهائم که ملفوف و پیچیده است و فلج و عرق النسا نیز طاری نمیگردد
علامت کلیه صحت و مرض چون ندیم جمع بعد از خواب شیر و بال خود را بمنقار سازند و بال نشاط و مردمک دیده
اوصاف دنورانی و نظر باطراف از روی جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید با خواهش صید و
فضلاش معتدل الغوام و سفید و بهمواف رفع شود علامت صحت است و با این اوصاف هرگاه
در حین پرواز بر لبرعت و قوت زند و کثیر الحرکه باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج اصلی
دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت و اضداد صفات مزبور علامت علم صحت است پس اگر سر را
حرکت بیجا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارک عضوی و اگر مکرر
چشم را بپوشیده و رطوبت از و سیلان نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه دهان
بعد از سباحی سفید گردد دلالت بر اکلال کند و اگر بال را بنامرجع نماید دلیل است بر غلبه رطوبت غریزی
و چون با وجود آن هردم بپای نشیند در حین رفع فضله بدشواری خارج نماید دلیل است بر بواسیر و فتق
روده و رشحاق پا و ورم کف دلیل حرارت غریزی و لرزیدن دلیل نقرس و مفاصل و دوم فوق زانو است
و کشیدن موی خود بمنقار دلیل کرم معده و قلماست و کاهیدن بال است و منقار دلیل ضعف
جگر و خارش یعنی بجا فراط دلیل آکله و صدای جوف دلیل ریاح غلیظه و میل بطعم نمودن دلیل
تخمه و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط دلیل سوختگی است **امراض راس** دگه ملخی است که سر را بسیار
حرکت دهد و گاه منکوس کند و گاه مرتفع دارد پس اگر نکون داشتن سر زیاده بر نوع باشد و تغییر در چشم
بهم نرسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بمشارک اعضاء اسفل **علاج** آنچه از اصل دماغ باشد و مواد حار
با آب کشنیز و سفیداب تخلیه نمایند و سعوط کنند و تسقیه بگلاب نمایند و در باره تسقیه بگلاب که مرزنجوش

در آن خیسانیده باشند باید کرد و نضمید بر زنجوش مطبوخ و آنچه عبارت از آن باشد علاج آن عضو کنند

مرهمتر علاج است که موی راست بسته و مخلب که عبارت از ناخن است یکی و سست بجهت کرد و ذکر ضبط

طعمه نتواند نمود علاج هرگاه زمستان باشد در پیش آتش و الا در آفتاب بدارند و نطول مطبوخ بابونه

و تسقیه آب نمک و آب مورد کنند نقلیص علتی است از پیش و مانع که حرکت دشوار کند علاج نطول با آب

شبت و روغن کنجد و تسقیه بشیر نیکو مزه کند و بدستور آب عناب و بنفشه نیز مفید است

امراض عین مثاشیکوری است و تقریع نموده اند که غیر انسان و بوزینه و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوانات

اشیا را در شب بیند و عدم ابصار بجوارح دیگر بخار غلیظ است علاج منع لحوم و انهار بجوب تقطیر

بگلاب و شکر نمایند و علاج غشاوه و بیاض بتقطیر زهرها و بشکر و مروارید کند اشاء و نزول آب علتی است

که در روز ابصار نکند و علامتش وسیع شدن مردمک است و در روز چه طیور را در صحت بصر سوای

و بر دوزن مفرط هوا مردمک وسیع میگردد علاج تقطیر زهرها است با عسل و علاج سیلان رطوبات تقطیر

آب مورد کند و هم آب مورد را با توتیای مغسول تجویز کرده است و علاج سطریه پلک چشم و تهم آمدن

آن بعد از حک آن بشکر طلا بخون بال نار سر طیور بغایت آن مورد است و بدستور جمیع طرق و اکثر امراض

چشم مفید است جدری و آن حدوث نقطهای سرخ مدور است و پلک چشم علاج موضع را با آب

بمالند و بعد از آن خاکستر برگ زیتون بپاشند و علاج سلاق که سرخی پلک است با صلابت و بجوشش

بتقطیر گلاب و روغن پسته کنند و علاج جرب که خشونت و سرخی پلک است بتقطیر شراب و

و سماق متنوع در گلاب کنند و علاج بذله که عرب بی سیلانات است بتقطیر روغن گل سرخ و شراب باید

کرد و موی که کثرت اشک است هرگاه از مورد آتش عارض شان بروغن بنفشه مخلوط بشیر و خنزیر تقطیر فرمایند

امراض غیر مخلب منشر ابیضاء صنفا و مخلب را چنگال گویند از جمله امراض آن یکی تقشرات که عبارت از ریزه شدن

و پوست انداختن باشد و علاج بعد یک نضمید این دوا است نشان شاخ نرو ترب داده روغن بید انجیر

جوشانیده استعمال نمایند و سطریه منفا و ناخن را که از صدمه و اسباب خارجه بهم رسیده باشد تضمید با آب

مورد و لادن نمایند و انجیر بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام تلخ و تخم کبوتر و مغز پسته تطلیه نمایند

و التواء که کجی و پیچیدگی است تضمید بسرکه و شبت و تطبیق را که هم آمدن و باز شدن مخلب و منشر است

مداومت بنضمید روغن کنجد و روغن نان و سعوط نیز از آن نمایند و طعمه بزرده خام تخم مرغ باید کرد و نا لیل را

که بتر کی زکیل گویند و آن در چنگال و انگشتان حادث میشود باین دوا مکرر تطلیه نمایند که از مجربات است اشق مقل از

هر یک دو جزو نیمکوب کرده یکشبانه روز در سرکه کبر خیسانیده پس در دهان و حلق و کل منطوی و جزو تخم مرو تخم

کتان بنفشه با بونه هر یک یکجزو اضافه نموده استعمال نمایند و علاج ریش کردن چنگال را بنطار بجون آوردن

موضع بن ناخنان باید کرد و تضمید بدار چینی و امثال آن باید نمود و اورام حاره تازه را تضمید بگل ارمنی و صندل

سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و بارده و مزمنه را تطلیه بمرهم داخلیون و بدق و مویزج با عسل و سایر محللات

نمایند امراض دهان و زبان و حنجره و لادن تنفس علاج خشونت دهان که مانع خورده نطعه گردد بمالند با جلد را

در گلاب خیسانیده تسقیه آب کنند و کفشک طعمه دهند و باشیدن کثیر او غشا ستر بسیار مفید است و تشنج

عضلات حنجره را که مانع فرو بردن نطعه میشود تسقیه آب طبیخ انجیر و مویز و تضمید بروغن کرده کان کنند و در

کنج دهان را تسقیه با آب کرم ممزوج بلعاب بزرقطونا و تضمید با انجیر مهرا با قدری سیر نمایند و چون منجر گردد

حرکت او را پاک کرده برگ عناب را مثل ضماد رسانیده بپاشند سعال و ضیق نفس را علامت تواتر نفس و باز

داشتن دهان و ضعف حرکت است هرگاه این علت از حار و مزاج دیاهوا باشد و یا شدت تعب باشد

سیل با آب میکند و نبض سریع و کف یا کرم میباشد و انجیر بسبب بخار و دخان باشد این اعراض با او غیاب اند

و علاج آن تسقیه بروغن کنجد باید و تضمیع عربی و لعاب بهدانه و گلار مفید است و چون با حرارت کلاهری

عارض گردد تسقیه بشیر الاغ و کثیرا و ماء الشعیر را بقدری آب کدو باید کرد و بر روی یا سفناج و کشنیز و برگ بید

و امثال آن خوابانید و اقطر فوز منشر و بیشاب که بجوب مورد کنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از مزدوج باشد

علامتش حرکت سر و سیلان رطوبات غلیظه از دهان است علاج تسقیه بشیر الاغ که قدری سرکه بین موش حل

کرده باشند باید کرد و روغن ترب را از مجربات شمرده اند و حلتیت را بعضی تجویز نموده اند خفقان علامت

تواتر نفس و صدای مخزن و حرکت منهای عظیم نوری است که باندک حرکتی این عوارض محسوس گردد

علاج تسقیه بگلاب و گل تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بر روی برگها و علفهای سرد خوابانند

و طعمها از زرده تخم خام و جوجه بریز نیاورده دهند و گرفتگی آواز را علاج بدادن طبیخ انجیر زرد و خطمی و زوفا و عسل

کنند و خناق و دشواری نفس را این زده و ابغایت نافع است پوست بچه تخم مرغ را نرم سائیده با مویز جنبا کرده بدهند

دستقیر باب کلم بوته دار نمایند و اگر حرارت غالب باشد تقطیر روغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی در روغن گل سرخ

امراض حلق که زهرک مبارت از آنست تخمه سبب آن گذرانیدن اکل و طعام بی وقت و عدم هضم است علامتش

گردن و سینه بالا و سر و دماغ غلیظ شود و بر شکم قرار نداشته و دهان باز کردن و سیلان رطوبات علاج

گرسنگی و پرواز نمودن و طعام از برنج و زرده و حبوبات ملاحت ناک است و در روز سیم کنجشک طعمه کند و این دوا را در

پیچیده بدهند زنجبیل مصطکی کزبا دارچینی فلفل هر یک یکجزو حرمل نصف ربع جزو با شکر حب بندند و قلیل حب

استعمال نمایند و جهت رفع رطوبات غلیظه مویزج از حجر بات داشته اند و قدر شربتش از سه عدد تا هفت عدد

و سوماخس دارهم تقطیع مصطکی و قرنفل را سوده و بر روی مقناع نان دیوده و سداب سرکه بر آن

پاشیده باشند بخوابانند و در زیر ذقن بکشانند و با جماع رسیده است که از افسان و طیور و وحوش سر صنند

که تخم نیشوند از افسان حکیم و راهب و مسافر و از وحوش شیر و پلنگ و آهو و از طیور کبک و شترمرغ و عقاب

کرباریه سنگ اشکنک کوبند دیاج علامتش فراغ و ظهور نفخ و قلة اکل است علاج طعمه از ملح و حطاف

کند و چیزی که مذکور شد هیاو نافعست و حقنه بطبخ رازیانه و کرفس و بیخ دیابر و روغن نان و فلفل کنند و بجکو سفند

با شیر آلبه و هلیله زرد و بدستور تخم سنگ پشت با شکر بغایت مسهلات نافع اند و شیاف شکر بغایت و اخراج

دهلیز غلیظ هیاو مفید است و شیاف بیه خوک را مخصوص باز نیا کرده اند و هرگاه حرارت ظاهر باشد بجای نمک

در مسهلات و شیافات و حقنها هلیله زرد کنند و بجای شاهین دیجر جهت اسهال مودن قدر نوشاد با شکر و روغن

تازه دادن هیاو نافعست جهت اولا بجهت رفع فضلات و ثانیا باطلاق رفع مواد میفرماید درد علامت گرمی که در

بهم رسد منکوس داشتن سر و کوفته داشتن دهان و لاغر شدن است و علامت گرم رو و بدبوئی فضله و غلظت و

قلة اکل است و علامت گرم مقعد خروج و ظهور اوست علاج آبیرک شفتالو را گوشت یا آب چند روز عسل آنچه

گرم دهند و بدستور فتیل بر زنگ کابلی مقشر و اگر ترکیب و تربد سفید را با السوبه سائیده با عسل جب کرده باید داد

بواسیر علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم طعمه و سقوط قوت و رفع شدن فضله بدشواری و قلة مقدار

مقدار آن و کثرت قراقر است علاج حقنه بطبخ تخم کتان و روغن آن و روغن نارجیل کند خصوصا چون قدری

از کرکان سوخته اضافه کرده باشد و خروج مقعد و شفا فاد را حقنه بروغن و سه دکوهان شتر و روغن حب البطم

امراض کبد علامت سنت و ورم آن خشکی مفرط و احساس ثقل و بر آمدگی تحت استخوان سینه است علاج تقطیر

باب طبیخ بیخ زرشک و طبیخ بیخ علیق که بتر کبوتر نکرده نامند با بلکرد و لاله مغسول در بیخ و بیخ گل سرخ بیخ کاسنی

با السوبه جوشانیده آب او را بدهند و طعام از زرده تخم مرغ و آرد عدس با شکر و کاهی از لحوم لطیفه باب طبیخ

عدس کنند و موهای تحت استخوان سینه را استره باید و جو و صندلین و مصطکی و سرکه مکرر تضمید نمایند

و زلو داده موضع مزبور نافعست قروح علامتش خشکی فضله و سینه بر خاک کناشتن و بی آرامی علاج

تقطیر باب طبیخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب شیرین و آب زنبق و عرق بهار نارنج که حلبه در آن خیسانیده

باشند نافعست و حقنه بمیاه مزبوره با قدری روغن تخم کتان و بابونه و امثال آن بغایت مفید است امراض

مفاصل و رجلین علامتش خلو بر آمدگی مفصل و عدم ضبط طعمه بخلب و عدم قیام است علاج هرگاه حرارت

ملمس باشد موضع را آلو دهند و بگل ارمنی و گلاب و حضض و پوشش در بندی و هناست و سرکه و قدری

سورنجان و زعفران حناد نامند و تقطیر باب عناب و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حرارت باشد روغن گرگا

و نارجیل و بید انجیر دهند و زعفران هیاو مفید است و گوشت کنجشک با روغن بادام تلخ و شکر نافعست

و حرمل را در سرکه جوشانیده اثر را بآن تر کرده بر موضع ببندند و این را از مجربات شمرده اند و دادن سداب

بضد ریکدانک عجیب الاثر است ورم کف که منجک نامند زبونه تر تا مراض و از مواد محترقه حاده میباشد

علاج پوست خشخاش را کوبیده در سرکه بخیتر بوزنه بر او قطونای کوفته و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده تسکین

ضماد نمایند و طلا کردن آنچه در علاج نالیل مذکور شد بغایت نافعست و هرگاه منتجر گردد بر هم کافوری تسکین

کند امراض بر دیاب و سوی از آنجمله ضعیف بر آمدن و پیچیدگی است پس اگر با وجود آن لاغر گردد سبب قلة

ماده غذائی خواهد بود و در این صورت لحوم لطیفه باید داد و تقویه هاضمه باید کرد در امراض حوصله مذکور

شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسد است و بدستور بر آمدن و ریختن و روشن شدن

و اصلا نرسیدن از احتراق مواد و بس خواهد بود علاج بمسهلات مذکوره کند و بعضی دادن صبر زرد را بسیار

نافع دانسته اند از یک دانگ تا دو دانگ و روغن حب الغار و کرکان و فرفیون و بیه نان و خاکستر علیق و خاکستر

بر سیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد مکرر بشویند و هرگاه موی بر بدن شدن ریشه حاصل آن باقی ماند

بدهین بر روغن مورد و بر روغن و سه و قدری گلاب کنند و چون مکرر با بال جدا کرده در روغن کرکان حل نمود عجیب

عجیب الاثر است قراع ریختن موهای بدن سرایت علاج تقطیر بماء الشعیر و طلیه باب کدو و روغن بنفشه

شیر خاکستر سیاوشان و دانه خرمای سوخته کنند **جرب** رنجش جمیع موی سر است با وجود آن
خروش
وخارش **علاج** بآب خروش و آب چغندر و حلبه بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن بان بمالند
باشکر طعام دهند **قمل** بنارسیه شپش گویند علامتش مزور فتن چشم و پیوسته کشوده داشتن بالد
خاریدن بنظار و خلب و حرکت بسیار کردهست **علاج** نطرون طبرکند و آنرا بنارسیه دارو تامند و مستعمل
صبا فانست و بدستور زرنیخ و زراوند طویل و مورنج طلا کرده بطبخ شحم الحنظل و دیوا سبت و چوب
کرونغاه بشویند و بحرتین تصریح کرده اند که آب سناه بجهت قمل امراض بالد و بر بعد یلست و طلا کردن
زیبق مقتول بسرکه و آب دهن رافع قمل جمیع حیوانست و حقه بنزهرب یافته است و بجد یلست
شا طریق صید طیور چون کنند دهان شیر مست یا بعرق آن تر کنند از خوردن آن طیور بیهوش
گردند و چون دبق را با عسل و دوشاب طبخ بلیغ داده مانند دهان بر اشجار و غیر آن کنارند طیوری که
بر آنجا نشیند پای بشکسته کردند والسلام علی من اتبع الهدی قد فرغت من اتمام هذه النسخة

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۴۹۰

۱۴۹۰